

تفسیر
احماد

Ketabton.com
جزء - (27 - 28)

امین الدین «سعیدی - سعید افغانی»

(2024 م) - (1403 هـ . ش)

- چاپ چهارم -

فهرست مضامین سوره های جزء بیست و هفتم و بیست و هشتم

تفسیر احمد

شامل سوره های

الطُّور، النَّجْم، القمر، الرَّحْمَن، الْوَاقِعَةُ، الحديد، المجادله،
الحشر، الْمُؤْتَحِنَةُ، الصف، الجمعة، المنافقون، التغابن، الطلاق، التحريم.

شماره	نام سوره	معانی و محتوی سوره ها	صفحه
1	الطُّور	وجه تسمیه	
2		زمان نزول الطور.	
2		ارتباط سوره الطور با سوره قبلی.	
3		تعداد آیات، کلمات و حروف سوره.	
4		معلومات در مورد تعداد آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشأن.	
5		علت اختلاف نظر چیست؟	
6		فضیلت سوره وَ الطُّور	
7		محتوای و هدف سوره	
8		در آیات (1 الی 16) در باره روز قیامت ، عذاب و مجازات بدکاران در آن روز، به بحث آمده.	
9		منفجر شدن ابجار در روز قیامت	
10		چرا امکان سه گانه مورد قسم تعیین شده اند	
11		پاره شدن آسمان.	
12		کوبیده شدن زمین و خرد شدن کوهها	
13		در آیات (17 الی 28) در باره مکافات اهل تقوی در جهان ماندگار ، بحث بعمل آمده.	
14		اما تقوا در شرع	
15		متقین	
16		نیکو کاری انبیاء با والدین	
17		داستان حضرت نوح علیه السلام	
18		داستان حضرت ابراهیم علیه السلام	
19		داستان حضرت اسماعیل علیه السلام	
20		داستان حضرت عیسی علیه السلام	
21		مفهوم «بر» والدین	
22		آگاه ساختن فرزندان از حقوق پدر و مادر	
23		سه خصوصیت خمر بهشتی	

	در آیات (29 الی 49) موضوعاتی در باره سؤالات از عقاید بی باوران، اثبات یکتایی الله متعال در انفس و آفاق و واگذار کردن بی باوران عالم به دامن قیامت.		24
	کفاره مجلس		25
	دعا سلاح مؤمن است!		26
	وجه تسمیه	النجم	
	تعداد آیات، کلمات و حروف		1
	اهداف کلی و اساسی این سوره		2
	ارتباط سوره «النجم» با سوره قبلی		3
	سجده تلاوت و حکم آن		4
	فضیلت سوره «نجم»		5
	موضوعات اساسی سوره نجم		6
	در آیات (1 الی 18) در باره موضوع اثبات وحی و پیامبری و صدق پیامبر، معجزه ی معراج ، بحث بعمل آمده است.		7
	اطاعت و اقتداء به پیامبر واجب است		8
	فضیلت و امتیاز رهبران الهی		9
	حکمت و فلسفه در بعثت انبیاء		10
	ایمان به نبوت محمد صلی الله علیه وسلم		11
	ایمان به رسول الله جز با چند امور متحقق نمیشود		12
	نبوت انتخاب الهی است و نه سعی بشری		13
	چرا پیامبران از میان انسانها مبعوث گردید		14
	نبوت همیشه به مردان اختصاص یافته		15
	چگونگی نزول وحی		16
	بشارت وحی		17
	تأثیر فرشته وحی بر پیامبر		18
	روشنی مختصری بر سفر معراج رسول الله		19
	سدره المنتهی		20
	در آیات (19 الی 30) در باره خدایان دروغین، که هیچ کاری از آنان ساخته نیست. همچنان درباره موضوع توبیخ مشرکان به خاطر نامگذاری فرشتگان به جنس مؤنث، بحث بعمل آمده است.		21
	«لات»، «عزی» و «منات»		22
	در آیات (31 الی 32) درباره بدکاران و مجازات آنان ، نیکوکاران و اوصاف شان بحث بعمل آمده.		23
	گناه صغیره و کبیره		24

25	در آیات (33 الی 54) در باره برخی از سران ثروتمند مشرک و رویگردانان از پیروی حق، یاد آوری آنان به صحف ابراهیم و موسی ع.
26	ایمان به کتاب های آسمانی
27	مفهوم ایمان به کتاب های آسمانی
28	حکم ایمان به کتب آسمانی
29	ضرورت به کتب آسمانی
30	چگونگی ایمان به کتب آسمانی
31	فهرست کتاب های آسمانی
32	اول: قرآن عظیم الشان
33	دوم: تورات
34	سوم: انجیل
35	چهارم: زبور
36	پنجم: صحیفه ها (صحایف)
37	امتیاز و برتری های قرآن عظیم الشان
38	موضوعات و مطالب کتاب های گذشته
39	حکم عمل به کتاب های گذشته
40	رسیدن ثواب صدقه برای میت
41	فایده ایصال ثواب و صدقه جاریه
42	فایده استغفار گفتن اولاد به پدر و مادر
43	چهار گونه احسان کردن برای مرده
44	در آیات (55 الی 62) موضوعات نصایح پایانی این سوره به بحث گرفته میشود.
	وجه تسمیه القَمَر
1	زمان نزول سوره
2	فضیلت سوره قمر
3	تعداد آیات، کلمات و حروف
4	ارتباط سوره «قمر» با سوره قبلی
5	محتوای سوره قمر
6	هدف کلی و اساسی سوره قمر
7	معجزه شق القمر
8	در آیات (1 الی 8) در باره موضعگیری کافران در برابر دعوت الهی بحث بعمل آمده.
9	در آیات (9 الی 42) درباره بازگشت به قصه ی ملت های تکذیب کننده پیامبران پیشین: نوح، هود، صالح، لوط و قصه ی آل فرعون، بحث شده.
10	هود علیه السلام

	قوم عاد چه را عبادت می کردند؟	11
	هلاک شدن قوم عادبا «ریح العقیم»	12
	فرعون چگونه به هلاکت رسید؟	13
	در آیات (43 الی 55) در باره تهدید مشرکان و بیان مقام و منزلت پرهیزگاران بحث بعمل آمده.	14
	وجه تسمیه	الرَّحْمَن
	مکی و مدنی بودن سوره الرحمن	1
	موضوعات مطروحه در سوره	2
	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره	3
	ارتباط و مناسبت سوره «الرحمن» با سوره قمر	4
	محتوای سوره الرحمن	5
	در آیات (1 الی 13) درباره بزرگترین نعمت دنیا و آخرت، نعمت قرآن و آنچه در هستی است (أمهات نعم)، مورد بحث قرار گرفته است.	6
	سجده کردن «نجم» و «شجر» چیست!	7
	میزان عمل در آخرت	8
	اصول و قوانین محکمه روز قیامت	9
	معنای وزن اعمال در قیامت	10
	در قیامت، هیچ میزانی برای اعمال کافران برپا نمیشود.	11
	در آیات (14 الی 30) بحث مؤجز برخی از نعمتها و فناپذیری تمام نعمتهای دنیوی و ماندگاری ذات پروردگار، بعمل آمده است.	12
	خَلَقْتَ بَشَرًا يَا إِنْسَانَ	13
	خلیفه	14
	خَلَقْتَ أَوْلَادًا	15
	هدف از نفخ روح الهی	16
	فهم خلقت انسان در حدیث	17
	برخی از خصوصیات این دو بحر	18
	اعتقاد داشتن به مرگ	19
	مرگ چیست؟	20
	مرگ در فهم قرآن کریم	21
	مرگ، نعمت الهی	22
	مرگ پایان زندگی نیست	23
	مرگ چیست؟	24
	مکان أجل مشخص نیست!	25
	یادآوری مرگ	26

	آیا آرزوی مرگ گناه است؟	27
	درخواست از الله	28
	در آیات (31 الی 45) در باره مکافات و مجازات در جهان آخرت، در هم شکافتن آسمان، واحوال گنهگاران مورد بحث قرار داده میشود.	29
	حساب و کتاب در روز قیامت حق است	30
	حکم منکرین بعث بعد الموت	31
	زمان و وقوع قیامت!	32
	آیا دانستن تاریخ وقوع قیامت سودی به انسان میرساند؟	33
	روزی وقوع قیامت	34
	چرا ذکر جن نسبت به انس مقدمتر است	35
	درجه حرارت در بهشت	36
	حالات زمین	37
	آسمان و ذرات آسمانی	38
	قیامت	39
	آیا تحقیقات محاکم شفاهی است و یا تحریری؟	40
	چهره افراد در روز قیامت	41
	شکل و سیما انسانها در روز در قیامت	42
	یادداشت مختصر در مورد آبهای دوزخ	43
	اولاً مشروب ماء حمیم	44
	ماء صدید	45
	غساق	46
	آئیه	47
	دوزخ در کجا است؟	48
	محل دوزخ	49
	مساحت و بزرگی دوزخ	50
	درکات دوزخ	51
	دروازه های دوزخ	52
	مواد سوخت آتش جهنم	53
	دود و شراره های آتش	54
	غرش آتش جهنم	55
	داستان خواب عبد الله بن عمر (رض)	56
	در آیات (46 الی 61) در باره انواع نعمتهای الله متعال که : نصیب پرهیزگاران است ، مورد بحث قرار گرفته است.	57
	تعریف بهشت	58

	مقایسه کوتاه بهشت به دنیا	59
	خاک و بوی بهشت	60
	بوی بهشت	61
	درجات و مقام ها در بهشت	62
	درجات بهشتی یعنی چه؟	63
	فاصله ارتفاع درجات بهشت	64
	نعمت های اهل جنت و تفاوت این نعمت ها	65
	کمترین مقام در بهشت	66
	بلندترین مقام در بهشت	67
	چرا بهشت دارای درجات است؟	68
	دست یابی به منازل و درجات عالی بهشت	69
	باغها و ثمره های بهشت	70
	چگونگی زنان بهشتی	71
	حجاب حور بهشتی!	72
	مجموع خصوصیات و امتیازات زنان جنتی	73
	در آیات (62 الی 78) در باره سایر اوصاف جنتیان و نعمتهایش ، بحث بعمل آمده.	74
	بی تفاوتی در برابر احسان	75
	جنت های ذکر شده در قرآن کریم	76
	جنت فردوس	77
	جنت عالیه	78
	جنت نعیم	79
	جنت عدن	80
	قصر های جنت	81
	نوع ساختمان جنت ها	82
	اتاق های جنت	83
	خیمه های بهشت	84
	انهار جنت	85
	چشمه سارهای بهشت	86
	اخلاق زنان اهل بهشت	87
	زیبایی حوریان جنتی	88
	نغمه ها و ترانه های حوریان بهشتی	89
	وجه تسمیه	الْوَأَقِعَةُ
	فضیلت سوره وَاقِعَه	1
	تعداد آیات، کلمات و حروف آن	2
	ارتباط سوره «وَاقِعَه» به سوره قبلی	3
	محتوای کلی سوره وَاقِعَه	4

5	داستان زیبا و آموزنده
6	اولین کسی که قرآن را به صدای بلند خواند
7	قرآن از زبان او همان طور که نازل شده بود، خارج میشد.
8	پیامبر اسلام هنگام شنیدن قرآن از ابن مسعود گریه می کرد
9	فضیلت سوره وَاقِعَه
10	یادداشتی بر فضیلت سوره وَاقِعَه
11	در آیات (1 الی 26) در باره برپایی قیامت، دسته های مردم، انواع نعمتهای سعادت‌مندان، مورد بحث قرار گرفته است.
12	فواید و اثراتی ایمان به روز آخرت
13	تقسیم انسان ها به سه گروه
14	اصحاب میمنه
15	صفات ممیزه اصحاب المیمنه
16	حالت اصحاب شمال یعنی یاران چپ
17	مفهوم چپ دستی ها در ادیان
18	دریافت اعمال نامه بدست راست
19	در آیات (27 الی 40) درباره انواع نعمتهای اصحاب یمین: اهل سعادت و خجسته سیرتان، بحث بعمل آمده.
20	در آیات (41 الی 56) یکبار دیگر به احوال اصحاب شمال وسزا و مجازات آنان و سبب آن که: فرورفتن در آرزوها و هوسهای مادی و دنیوی، نشان باور نداشتن به معاد است، بحث بعمل می آورد.
21	درخت زقوم
22	در آیات (57 الی 74) در پهلوی اینکه دروغ دروغ پردازان و بی باوران را مردود می گرداند، از دلایل الوهیت و قدرت آفریدگار بر احیای مرده ها و مجازات و مکافات آنان بحث بعمل می آورد.
23	در آیات (75 الی 96) درباره اثبات نبوت و صدق و راستی قرآن کریم که پیام آسمانی است، توبیخ مشرکان به خاطر عقاید تباه کننده شان، و در ضمن یکبار دیگر به گروه های سه گانه: سابقون مقرب، اصحاب یمین و اصحاب شمال.... اشاره بعمل آورده و احوالشان را یاد آور می شود.

وجه تسمیه	الحديد	
تعداد آیات، کلمات و حروف		1
مهمترین و اساسی ترین اهداف سوره حدید		2
ارتباط سوره «حدید» به سوره قبلی		3
فضیلت سوره حدید		4
تأثیر اسماء الله در عبادت		5
علم به اسماء و صفات الهی		6
فضیلت علم به اسماء و صفات الهی		7
هدف کلی سوره حدید		8
«الْحَكِيمُ»		9
برخی از اسماء تسبیح کنندگان در قرآن		10
در آیات (1 الی 6) در مورد اینکه ستایش در همه ی اوقات از آن الله متعال است ، بحث بعمل آمده.		11
قدیر ، قادر و مقتدر		12
اول ، آخر ، ظاهر و باطن		13
علیم		14
خلقت آسمان و زمین		15
در آیات (7 الی 12) در باره برخی از تکالیف دینی، تشویق در جهت ایمان و انفاق ، بحث بعمل می آورد.		16
قرض حسنه چیست؟		17
اهمیت و جایگاه قرض حسنه		18
در آیات (13 الی 19) درباره منافقان هم در آن روز از مؤمنان التماس می کنند تا درنگ نمایند که خود را به آنها برسانند و از نورشان برخوردار و مستفید گردند.		19
قسي القلب		20
عوامل قسي قلب		21
گناه		22
امراض قلب		23
راهها معالجه و تداوی قلب		24
تعریف قلب نزد ابوهریره (رض)		25
قرض حسنه در قرآن		26
داستان قرض حضرت بلال از مشرک		27
در آیات متبرکه (20 الی 21) در باره حقیقت دنیا و آخرت ، بحث بعمل می آید		28

29	در آیات متبرکه (22 الی 24) در باره اینکه هر کار با الله متعال است بحث بعمل آمده است.
30	در آیات (25 الی 29) در باره هدف از برگزیدن پیامبران الهی: 1 - ارائه ی قانون جامعه ی اسلامی و شیوه ی حکومت، 2 - یکپارچگی آدیان آسمانی در اصول و پیوند اسلام با شرایع و ادیان قبلی الهی، به بیان گرفته میشود.
31	رهبانیت
	وجه تسمیه
1	ارتباط سوره مجادله با سوره قبلی
2	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره مجادله
3	محتوای و موضوعات
4	ارشادات آیات متبرکه سوره مجادله
5	اثبات شنیدن و دیدن برای الله سبحانه و تعالی
6	اثبات دو چشم برای الله تعالی
7	در آیات متبرکه (1 الی 4) در باره ظهار، حکم ظهار و كفاره ی آن، بحث بعمل آمده است.
8	مبحث (ظهار) در سوره مجادله
7	تعریف ظهار
9	حکم ظهار
10	آیا ظهار مختص به مادر است؟
11	كفاره ظهار
12	اول: آزاد کردن برده
13	دوم: روزه ی متوالی
14	سوم: غذا دادن به شصت مسکین
15	اختلاف فقهاء در مورد مقدار غذا
16	احکام ظهار
17	كفاره ظهار
18	شرایط ظهار کننده
19	كفاره ظهار
20	ظهار از چه کسی صحیح است؟
21	ظهار مؤقت
22	آیا ظهار زن واقع میشود؟
23	چه احکامی بر ظهار جاری می شوند
24	نتیجه و اثر ظهار چیست؟
25	عودت در ظهار چیست؟
26	همبستری (جماع) پیش از دادن كفاره

27	علت سخت گیری در کفار ه ظهار	
28	در آیات (5 الی 7) از حال مخالفان شریعت و ستیزه گران و اینکه آنان خوار و رسوا و سرافکنده ی هردو جهان اند، بحث بعمل می آورد.	
29	در آیات (8 الی 11) در باره آداب مناجات (درخواست بر آورده شدن نیاز از الله متعال ، راز و نیاز با او و سپاس و تشکر از او) همچنان گفتگوی نهانی، مجازات آنان که در گفتگوی محرمانه سوء نیت دارند و هدفشان گناه کردن است، آداب همنشینی و معاشرت با دیگران، بحث بعمل آمده است.	
30	دوستی و دشمنی بخاطر الله	
31	آداب مجالس در اسلام	
32	جا دادن برای واردین جدید به مجلس	
33	در آیات (12 الی 13) در باره صدقه دادن پیش از گفتگوی محرمانه با پیامبر صلی الله علیه وسلم بحث بعمل می آید.	
34	در نجوا با رسول الله صلی الله علیه وسلم دادن صدقه واجب است؟	
35	در آیات (14 الی 22) درباره دوستی با غیر مؤمن به بحث گرفته میشود.	
	وجه تسمیه	الحشر
1	شأن نزول این سوره	
2	نام های سوره	
3	علت نامگذاری آن	
4	ارتباط سوره حشر با سوره قبلی	
5	تعداد آیات، کلمات، وحروف این سوره	
6	فضیلت آن	
7	محتوای و موضوعات مورد بحث در این سوره	
8	تاریخ و فضای نزول	
9	در آیات متبرکه (1 الی 5) در باره سرنوشت یهودیان بنی نضیر بحث بعمل آمده است.	
10	اولین پیمان مسلمانان با یهودان در مدینه	
11	زمان انعقاد این پیمان	
12	متن پیمان نامه	
13	مختصری در مورد عداوت یهودان با رسول الله	
14	غزوه بنی قینقاع	
15	عوامل اصلی غزوه بنی قینقاع	

16	محاصره یهودان بنی قینقاع	
17	سرنوشت یهود بنی قینقاع	
18	ابراز برائت عباده بن صامت از منافقان	
19	در آیات (6 الی 10) در باره «فیء» (غنیمت بدون زحمت به دست آمده) و حکم آن ، بحث بعمل آمده است.	
20	اموال غنیمت بنی نضیر	
21	صحابه کرام	
22	بزرگداشت أصحاب رسول الله (ص) در روشنی احادیث نبوی	
23	اینک در آیات متبرکه (11 الی 17) در باره دسیسه ها و حيله گریهای منافقان و یهودیان و مجازات شان بحث بعمل آمده است.	
24	شباهت های منافقان با شیطان	
25	در آیات (18 الی 24) در باره تقوی و کردار نیکو، انجام نیکیها و دوری از بدیها، کردار پسندیده، آمادگی برای جهان آخرت، اهتمام به قرآن و ارزشهایش و به پاکی ستودن و تسبیح گفتن پروردگار، بحث بعمل آمده است	
26	شناخت أسماء و صفات الله	
27	علم به صفات و أسماء الله	
28	تعداد نامهای خداوند متعال	
29	أسماء الله و ارده در کتاب الله	
30	أسماء الله و ارده در أحادیث نبوی	
	وجه تسمیه	المُمْتَحِنَةُ
1	ارتباط سورة الممتحنة با سورة قبلی	
2	علت نامگذاری	
3	محتوای و موضوعات	
4	تعداد آیات، کلمات و حروف	
5	وظیفه شخص مسلمان در برابر دشمن	
6	در آیات (1 الی 3) درباره منع دوستی با کافران ، بحث بعمل آمده است.	
7	در آیات (4 الی 7) به پیروی از ابراهیم علیه السلام و یاران درستکارش و الگو و سرمشق قرار دادن آنان فرمان می دهد؛ و این که: دوستی و دشمنی با هرکسی فقط برای خشنودی الله سبحانه و تعالی است؛ هرچند آن کس، برادر، پدر و امثال آنها باشد.	

8	در آیات متبرکه (8 الی 9) درباره شرایط پیوند و ارتباط مسلمانان با غیرمسلمانان بحث بعمل آورده است.
9	پدر ابراهیم دعوت پسر را رد کرد
10	در آیات متبرکه (10 الی 11) در باره حکم زنان مهاجر به سرزمین اسلامی (دارالاسلام) بحث بعمل می آورد.
11	شیوه امتحان زنان مهاجر
12	ممانعت از مسترد کردن زنان مهاجر
13	قرارداد صلح حدیبیه
14	خود داری پیامبر اسلام از بازگرداندن زنان مهاجر
15	آیا از زنان مسلمان هم کسی مرتد شده و به مکه برگشتند؟
16	در آیات (12 الی 13) در باره بیعت زنان مهاجر با پیامبر صلی الله علیه وسلم «بیعة النساء» بحث بعمل آمده است.
17	بیعت عقبه اول یا بیعت «نساء»
18	بیعت عقبه ی دوم
19	مفاد بیعت عقبه ی دوم
20	ترتیب بیعت
21	حضور زنان در بیعت
22	چه کسانی نزد الله تعالی بخشیده نمی شوند؟
	وجه تسمیه
1	زمان نزول
2	تعداد آیات، کلمات و حروف
3	ارتباط الصف با سوره قبلی
4	محتوای و موضوعات سوره
5	در آیات (1 الی 9) در باره یاد الله، دعوت به همبستگی مؤمنان و منظم بودنشان، یادآوری قصه ی موسی و عیسی، بحث بعمل میاورد.
6	عمل صالح
7	پاکسازی عمل
8	علت حبط اعمال
9	تداوم عمل
10	اولین در خواست بعد از نجات غرق شدن در بحر
11	حضرت موسی (علیه السلام) و دریافت تورات
12	گوساله پرستی یهودان

	تورات	13
	«يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ»	14
	شریعت عیسی علیه السلام و کتاب انجیل	15
	انجیل	16
	موضوعات اساسی مندرج در انجیل برنابا	17
	تحریف انجیل‌ها	18
	مسیحیان نصاری اند	19
	چرا حضرت عیسی به نام مسیح مشهور است؟	20
	غلو و کفر مسیحیان در شأن عیسی علیه السلام	21
	در آیات (10 الی 14) مؤمنان را به خرید و فروش و تجارتی پایدار، مفید و سودمند؛ یعنی، ایمان راستین و جهاد واقعی با مال و جان، رهنمایی می فرماید. و در پایان، آنان را برای پشتیبانی دین و شریعت و پیامبر؛ حواریان برگزیده ی عیسی را یاد آور شد.	22
	«فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ»	23
	جاودانگی جنت و جنتیان	24
	احادیثی وارده در نبود مرگ در بهشت و دوزخ	25
	حواریون حضرت عیسی علیه السلام	26
	حواریون خواستار مائده از آسمان شدند	27
	ایمان و اطمینان قلبی	28
	فرق ایمان و اطمینان قلبی	29
	نصرانی یا نصاری	30
	وجه تسمیه	الجمعة
	فضیلت سوره	1
	تعداد آیات کلمات و حروف سوره	2
	ارتباط سوره جُمُعَة با سوره قبلی	3
	محتوای سوره جُمُعَة	4
	جُمُعَة (جمعه در لغت)	5
	روز اول هفته جمعه است نه شنبه	6
	فضیلت روز جمعه	7
	در آیات متبرکه (1 الی 4) در باره فضل و نعمت الله بر جهانیان بحث بعمل آمده است.	8
	آیا پیامبر اسلام «امّی» بود؟	9
	سایر دلایل در مورد امّی بودن پیامبر اسلام (ص)	10
	قرارداد صلح حدیبیه و حذف برخی از متون از آن	11
	در آیات (5 الی 8) به رد این شبهه ی کینه توزانه و عنادانه پرداخته بیان میدارد که : یهودیان به تورات	12

	عمل نمی کنند، هر چند بر آن مکلف اند. اگر خود را در برابر تورات، موظف و مسؤول بدانند، قطعاً از قرآن عظیم الشان بهره مند می شوند و هرگز چنین یاوه گویی‌هایی بر زبان نمی آورند.		
13	در آیات متبرکه (9 الی 11) در باره نماز جمعه و احکام آن ، بحث بعمل آمده است.		
14	حکمت و فلسفه فرض شدن نماز جمعه		
15	پیامبر اسلام چرا در مکه نماز جمعه را اداء نکردند؟		
16	اولین بار نماز جمعه چه وقت فرض شد؟		
17	نماز جمعه		
18	برکت در تجارت بعد از ختم نماز جمعه		
19	حکمت و فلسفه نماز جمعه چیست؟		
20	حکمت نماز جمعه و فضیلت رفتن به آن		
21	آداب روز جمعه		
	وجه تسمیه	الْمُنَافِقُونَ	
1	محل نزول		
2	زمان نزول		
3	تعداد آیات		
4	ارتباط سوره منافقون با سوره قبلی		
5	شأن نزول کلی سوره منافقون		
6	تلاش فتنه در بین مهاجرین و انصار		
7	نفاق چیست؟		
8	در آیات (1 الی 8) در باره بدترین وزشتترین صفات منافقان، دلایل دروغگویی و نفاق آنان، مورد بحث قرار گرفته است.		
9	منافق و پدیده نفاق چرا اینقدر خطرناک است؟		
10	در قرآن کریم منافق به دو شکل معرفی شده است		
11	یک تعریف کوتاه از کافر و منافق		
12	انواع نفاق		
13	نفاق اعتقادی چیست؟		
14	نفاق عملی		
15	یک تشبیه زیبا در باره منافقان		
16	اینک در آیات متبرکه (9 الی 11) درباره بیداری مؤمنان و اینکه ثروت ، زن و فرزند، الله را از یادشان نبرد، هکذا دستور انفاق در راه خیر و نیکی ، را به بحث میگیرد.		

17	برخی از صفات و خصوصیات منافقان که در قرآن ذکر یافته
18	1- دروغ گویی
19	2- شرم کردن از مردم و شرم نداشتن از الله
20	3- تنبلی کردن در عبادات
21	4- ریا - ریاکاری
22	5 - تقلیل در ذکر الله
23	6 - خوردن قسم به دروغ
24	7- شایعه پراگنی
25	8 - عیب جویی از قضا و قدر الهی
26	9 - بدگویی کردن از انسانهای صالح
27	10- بدگمانی و تهمت زدن به انسانهای درستکار
28	11- تلاش در جهت شیوع فساد و تباهی به نام اصلاح و نیکویی
29	12- ظاهر و باطن منافق یکی نیست
30	13- امر به منکر ونهی از معروف
31	14 - منافق در امور خیر خسیس و بخیل است
32	15- فراموش کردن یاد الله
33	16- وعده‌های الله ورسول را دروغ می‌داند
34	17- عدم درک حقیقت دین
35	18- خوشحالی بر مصیبت مسلمانان
36	19- چاپلوسی و زبان بازی
37	20- مسخره کردن دین خدا و سنت رسول الله
38	جهاد با شمشیر و جهاد با قلم
39	شکست بزرگ
	وجه تسمیه
	التغابن
1	تعداد آیات، کلمات و حروف آن
2	ارتباط سوره التغابن با سوره قبلی
3	اساسی ترین هدف های سوره تغابن
4	محل نزول سوره تغابن
5	محتوی کلی و موضوعات آن
6	یاد الله جلّ جلاله
7	حضرت موسی علیه السلام همیشه به یاد الله بود
8	در آیات (1 الی 10) در باره نشانه های قدرت و علم الله متعال ، مشرکان و انکار الوهیت، نبوت و بعثت، گرویدن به دین الله راه عملی مسلمانان، راه کافران ، را به بحث گرفته است.

	عَلِيمٌ وَخَبِيرٌ	9
	تفاوت علیم و خبیر	10
	اهل دوزخ یا اصحاب جحیم	11
	در آیات (11 الی 13) در باره اینکه ، هر چیزی وابسته به سرنوشت و اندازه و مقدار است ، بحث بعمل آمده است.	12
	در آیات (15 و 18) نیز اموال و فرزندان را سبب و وسیله آزمایش قرار می دهد که باید انسان مواظب باشد و از پرهیزگاری و انفاق و بذل و بخشش مدد گیرد ، بحث بعمل آمده.	13
	وجه تسمیه	1
	علت نام گذاری	2
	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره	3
	اهداف اساسی و کلی سوره طلاق	4
	فضای نزول سوره	5
	ارتباط سوره الطلاق با سوره قبلی	6
	محتوای سوره	7
	مبغوضترین حلال	8
	طلاق در ادیان	9
	طلاق در یهودیت	10
	طلاق در مسیحیت	11
	طلاق	12
	اقسام طلاق	13
	صیغه طلاق	14
	طلاق صریح و یا طلاق آشکار	15
	طلاق کنایی	16
	طلاق به اعتبار وقوع	17
	طلاق منجز	18
	طلاق مضاف	19
	طلاق معلق	20
	تقسیم طلاق به اعتبار تأثیر	21
	1- طلاق رجعی	22
	حکم طلاق رجعی	23
	2- حکم طلاق بائن	24
	طلاق بائن صغری	25
	طلاق بائن کبری	26
	طلاق ثلاثه	27

	مبحث عدت	28
	عدت (عده) زن	29
	مدت عدت (عده) زن مطلقه دو حالت دارد	30
	طلاق در وقت حیض	31
	اما طلاق زن در وقت حیض	32
	هدف طلاق دادن در عده	33
	حکمت حرمت طلاق در مدت حیض	34
	حکم طلاق در هنگام حیض	35
	چرا طلاق در ایام حیض و نفاس داده نشود؟	36
	در آیات (1 الی 7) درباره احکام طلاق، عده... عده ی یائسه و صغیر، مسکن و نفقه و مخارج زن صاحب عده، مزد و حقوق شیردهی، مورد بحث قرار گرفته است.	37
	شاهدان برای امر طلاق	38
	مصالح زناشوی در آیه مبارکه	39
	چرا زن اجازه خروج از خانه در عده را ندارد	40
	صاحب طلاق در اسلام	41
	آیا زن میتواند شوهر خویش را طلاق دهد	42
	طلاق همسایه	43
	خلع چیست	44
	حق حضانت اولاد	45
	در آیات (8 الی 12) به مخالفان امر، هشدار می دهد که مجازات چون سزای گذشتگان بدکار در پیش دارند. سپس از قدرت و علم فراگیر الله متعال بحث نموده و میفرماید: تا خود را فراموش نکنند و از فرمان آفریدگار سر نیبچند.	46
	وجه تسمیه	التَّحْرِيم
	معلومات موجز	1
	تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره	2
	ارتباط سوره تحریم به سوره قبلی	3
	محتوای کلی سوره	4
	اصل داستان چگونه واقع شد؟	5
	مختصری در مورد ماریه قبطی	6
	در آیات (1 الی 5) در باره احوال برخی از زنان پیامبر صلی الله علیه و سلم بحث بعمل آمده است.	7
	در آیات (6 الی 9) یکبار دیگر مؤمنان را به اندرز و نصایح و رعایت و مصون داشتن خود و	8

	بستگانشان از آتش دوزخ و ترک گناه فرمان می دهد و به کافران می گوید: روز قیامت عذرخواهی اثر ندارد.		
	خانواده، اولین اجتماع		9
	منافق		10
	مراحل نفاق		11
	موقف رسول الله صلی الله علیه وسلم با منافقان		12
	در آیات (10 الی 12) مثلهایی در مورد زنان با ایمان و زنان بی باور و نافرمان ، به بیان گرفته شده.		13
	آسیه زن فرعون		14
	زن بمثابه شمشیر دو سره		15
	مریم زن یکتا پرست		16
	فضایل اخلاقی حضرت مریم		17
	مکثی بر بعضی از منابع و مأخذها		18

بسم الله الرحمن الرحيم

د « تفسير احمد » د ځانگړنو مهم ټکي

د «تفسير احمد» په ژباړه او تفسير کې تر ډېره بريده هڅه شوې ده چې د سورتونو په ژباړه، تفسير او د موضوعاتو په بيانولو کې له ساده او روانې ژبې کار واخستل شي. په دې تفسير کې د سورتونو تفسير په مستنده توگه يعنې قرآن د قرآن له مخې او د رسو الله صلی الله عليه وسلم له نبوي احاديثو څخه گټه اخستل شوې ده؛ ددې ترڅنگ تر ډېره بريده هڅه شوې ده چې په تفسير کې د علماوو او فقهاوو له اختلافي مسایلو څخه ډډه وشي. په دې تفسير کې هڅه شوې ده چې له ټولو منابعو او علمي حوالو څخه په مستند توگه گټه پورته شي او د کمزور، عجيبو او بې اعتباره احاديثو او حوالو څخه د امکان تر حده مخنيوی وشي. همدارنگه د ټولو روايتونو سرچينې په علمي او اکديکي توگه بنودل شوي دي.

په دې تفسير کې هغو موضوعاتو او مسایلو ته زياته پاملرنه شوې ده چې د ځوان نسل لپاره اړين او حياتي گڼل کيږي، په ځانگړې توگه په بنوونځيو او پوهنتونونو کې د زده کړيالانو لپاره.

د قرآن کریم د آيتونو او د هدايت کونکو پيغامون په تشریح او تفسير کې فرقه يي او مذهبي تعصباتو ته هيڅ ډول پاملرنه نه ده شوې.

- د دې تفسير په ليکلو کې او لوستونکو ته په اسانه بڼه د مفاهيمو د پوهېدلو په موخه تر ډېره بريده هڅه شوې تر څو هغه کلمې جملې او ستونزمن عباراتونه او مفردات چې په مبارکه آيتونو کې راغلي په ساده او روانه ژبه واضح شوي دي.

- لوستونکو ته د مفاهيمو سره د بلدتيا او په اسانه بڼه د پوهېدلو په موخه مخکې له دې چې ترجمه او تفسير پيل شي له اصلي موضوع مخکې د محتوا او تفسير يوه کوچنۍ خلاصه وړاندې شوې ده.

- د مبارکو آيتونو د تفسير په برخه کې په يوه آيې کې راغلي موضوعات په لومړي سر کې ټول راټول شوي او اساسي ټکي او مفاهيم يې په خلاصه بڼه باندې وړاندې شوي دي همدارنگه تر څنگ يې په مبارکه آيتونو کې راغلی پيغام او دا چې د مسلمانانو دنده او مسووليت په دې برخه کې څه دی هغه هم په خلاصه بڼه په کې ځای پر ځای شوی دي سربره پر دې د مباحثو او توضيح په برخه کې مې تر ډېره بريده دا هڅه کړې تر څو له هغو نادرو حديثونو او روايتونو څخه چې لوستونکي ورسره اشنا نه دي کار وانخلم تر څو وکولای شم د لوستونکو ذهنونه له مغشوشتيا او بې ځايه اندېښنو له رامنځته کېدلو څخه وساتم.

- په دې بحث کې د آيتونو د نازلېدلو شان او مستندات د معتبرو منابعو کتابونو او رواياتو له مخې ځای پر ځای يې اخذونه بنودل شوي دي او پاتې منابع او اخليکونه په بشپړه امانتدارۍ سره په اخر سر کې هم راوړل شوي دي.

- د آيتونو په تفسير کې په ځانگړې بڼه د قراني حکاياتو کيسو او داستانونو په تفسير کې تر ډېره دا هڅه شوې چې له ډېر ځيرتيا او دقت څخه کار واخيستل شي ددې له پاره چې خدای مکره د اسراييلينو او نور بې سندو او جعلی تشریحاتو اغېز پرې رانشي او له هغو څخه په بشپړه بڼه امن کې وساتل شي. همدارنگه تر اخري حده پورې دا هڅه شوې تر څو په خلاصه بڼه اصلي مطلب روښانه شي.

- ژباړو او په ځانگړې بڼه د ایتونو د تفسیر په برخه کې ځینې موارد په ډېره خلاصه بڼه توضیح شوي دي خو په هغو برخو کې چې د ډېرو توضیحاتو او سپړنو اړتیا لیدل شوې ډېر توضیحات ورکول شوي. په یقیني بڼه چې د قران کریم د صحت والي بنسټیزه مرجع محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ته د هغه نزول دی او د ټولو مسلمانانو د هدایت او لارښوونې له پاره همدا کتاب تر ټول بهترینه مرجع او لارښوود دی خو د دې له پاره چې لوستونکي په هر اړخیزه بڼه د ایتونو په حکمتونو نکتو گټو تفسیري اسرارو او رازونو د پوهېدلو له پاره د بېلابېل تفصیله هم راوړل شوي دي.

- د دې تفسیر په لیکنو کې ضروري موخونه د متن به داخل کې او نور ماخذونه په مجموعي بڼه د همدې (احمد) تفسیر په آخره کې په بشپړه توگه ذکر شوي دي.

- د دې تفسیر په لیکلو کې هڅه شوې تر څو د ایتونو شمېر، کلماتو شمېر او د مبارکه ایتونو د تورو شمېر له موثوقو منابعو څخه په گټه اخیستنې وپېژندل شي.

- په دغه تفسیر کې تحلیلونه او توضیحات د اهل سنت او جماعت په بنسټ ترسره شوي او تر ډېره دا هڅه شوې تر څو له مذهبي او فرقوي تعصباتو څخه خالي وي.

د دې تفسیر لیکنه څېړنه او ترتیب په ۲۰۱۹ م کال د امین الدین (سعیدی - سعید افغاني) له خوا پیل او په جزوي، جزوي بڼه ترتیب شوی دی.

د احمدي تفسیر د هېواد له بېلا بېلو پوهانو، عالمانو، د افغانستان علومو اکاډمۍ او پوهنتونونو له خوا د کتنې وروسته د هغه په بېلابېلو برخو باندې یې تقریظونه هم لیکلي دي.

درنو لوستونکو!

قران کریم په خپل ذات کې الهي معجزه او د بشر د لارښوونې کتاب دی. خدای (ج) د خپل عظمت له برکته دا کتاب ټولو مرضونو، شهواتو او زړونو ته شفاء او د تسکین یوه الهه گرځولې ده او په مرسته یې علم او یقین ترلاسه کولای شو.

دا یو څرگند حقیقت دی چې هیڅ مسلمان د قران کریم صحت او معجزې اوسېدلو په اړه کوم شک نه لري او خدای (ج) په خپله د دې به اړه په خپل کلام کې گڼې څرگندونې لري، لارښوونې او له بد بختیو څخه د ژغورنې لارې او داسې نور موارد هغه څه دي چې مونږ یې د قران کریم په بېلابېلو برخو او کیسو کې موندلای شو چې په هغو کې د بشریت له پاره خیر، برکت، لوړه پوهه، حیرانونکي رازونه او داسې نور په کې نغښتي دي.

قران کریم د دنیوي او اخروي ښیگڼو نیمرغیو او سوکالیو منشه ده. د قران کریم له لارښوونو عملي کول د حضرت محمد صلی الله علیه وسلم سنت دی.

قران کریم ټولو پخواني پیغمبرانو ته د رالېږل شویو اسماني کتابونو تصدیق کوونکی دی. یا الله ته زموږ روح او روان د دې برکتی کتاب په شغلو او پلوشو روڼ او روښانه کړي.

امین یا رب العالمین
د احمد تفسیر لیکوونکی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره الطور

جزء - (27)

سوره الطور در مکه مکرمه نازل شده و دارای چهل و نه آیه و دو رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب افتتاح آن با قسم حق تعالی (جل جلاله) به کوهی که دارای درخت است «طور» نامیده شد. طور به معنی کوه مشجر است، البته کوهی که درخت ندارد، به آن «جبل» می‌گویند.

کوهی که حق تعالی بر آن با موسی علیه السلام سخن گفت و به انوار تجلیات و فیض الهی نایل آمد.

کوهی طوری که عیسی علیه السلام را از آن به رسالت فرستاد، درخت داشت. پس کوه طور با این حادثه مهم و عظیم، از شرف بزرگی برخوردار شد. (تفسیر انوار القرآن).

زمان نزول الطور:

از محتوای و مطالب مندرج این سوره مبارکه طوری معلوم میگردد که این سوره هم در همان دوره ای در مکه نازل شده است که سوره ی ذاریات در آن نازل شده بود. به هنگام خواندن این سوره چنین احساس می شود که در زمان نزول آن اعتراضات و اتهامات و تبلیغات فراوانی علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم در جریان بوده است، اما نمی توان چنین نتیجه گیری کرد که چرخ ظلم و ستم و شکنجه به سرعت شروع به چرخیدن کرده بود.

ارتباط سوره الطور با سوره قبلی :

پس از آنکه الله متعال سوره و الذاریات را با وعده های عذاب ختم نمود، سوره طور را به وقوع عذابها افتتاح کرده است.

تعداد آیات، کلمات و حروف:

طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم تعداد آیات سوره «الطور» به چهل و نه (۴۹) آیه میرسد، و تعداد کلمات آن: سیصد و دوازده کلمه بوده و تعداد حروف سوره الطور هزاروپانصد میباشد. (اقوال علماء در تعداد حروف سوره های قرآن، مختلف است.)

معلومات در مورد تعداد آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان:

امام ابن کثیر عالم و مفسر شهیر جهان اسلام در تفسیر خویش تفسیر کبیر می نویسد: عبدالله بن کثیر از مجاهد روایت می‌کند که گفته تعداد حروف قرآن کریم که ما آنرا شمارش کردیم برابر است با: سیصد و بیست هزار و پانزده (320015) حرف، و فضل از عطا بن یسار روایت می‌کند که حروف قرآن 323015 حرف است. و سلام، ابو محمد حمانی می فرماید: حجاج بن یوسف قاریان و حافظان و کاتبان قرآن را جمع کرد و گفت به من بگوئید: قرآن چند حرف است؟ گوید: تمام حروف قرآن را بر شمردیم 340740 حرف بود. (حجاج گفت: به من بگوئید در کدام حرف، قرآن به نیمه می رسد؟ گفتیم: حرف (فاء) در کلمه «وَلْيَتَلَطَّفْ» از سوره کهف، حجاج گفت: به من بگوئید ثلث اول و دو و سوم قرآن در کجا به انتها می رسد؟ گفتیم: ثلث اول در آیه 100 سوره توبه، ثلث دوم در آیه 100 یا 101

- از سوره شعراء، و مابقی تا انتهای یک سوم آخر قرآن است. (بنقل از تفسیر قرطبی).
- فضل بن شاذان از عطا بن یسار روایت می‌کند که تعداد کلمات قرآن کریم برابر است با: هفتاد و هفت هزار و چهارصد سی و نه (77439) کلمه.
 - تعداد آیات قرآن کریم برابر است با: شش هزار (6000) آیه، بعضی ها گفتند بیشتر از شش هزار آیه نیست، اما چندین قول دیگر نیز وجود دارد که بیشتر از این عدد را گفتند، از جمله گفتند: شش هزار و دوصد و چهار (6204) آیه، و گفته شده: شش هزار و چهارده (6014) آیه، و گفته شده: شش هزار و دوصد و بیست و پنج (6225) یا شش هزار و دوصد و بیست و شش (6226) آیه، و گفته شده: شش هزار و دوصد و سی و شش (6236) آیه است، تمام موارد را ابو عمرو دانی در کتاب «البیان» ذکر کرده است.
 - تعداد سوره های قرآن کریم برابر است با: یکصد و چهارده (114) سوره.
- در ضمن قرآن سی جزء دارد و هر جزء چهار حزب است، و هر حزب غالباً 10 صفحه است.

علت اختلاف نظر چیست؟

علماء و مفسران برای تحقیق در مورد تعداد آیات، کلمات، و حروف قرآن عظیم الشان تحقیقات گرانهای را بعمل آورده اند ولی تا هنوز در بین آنها بنابر عوامل و محاسبات قابل فهم و قابل توجیه تفاوت نظر وجود دارند.

علت اختلاف علما در شمارش تعداد حروف و آیات و کلمات لفظی است نه حقیقی، و بخاطر اجتهاد آنان در قرائتهای مختلفی است که به طرق گوناگون نقل شده اند، و یا در مسئله «وقف» بر آیات است، زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم در انتهای هر آیه وقف می کردند، بنابراین در تشخیص وقف بر آیات که بین قراء گاهها اختلافاتی هست، تعداد آیات جابجا می شوند، مثلاً قاریان کوفه «فالحق والحق أقول» را یک آیه دانسته اند اما دیگران آنرا یک آیه حساب نکردند، و یا مثلاً اهل مکه و مدینه و کوفه و شام «وَالشَّيَاطِينِ كُلِّ بَنَاءٍ وَغَوَاصِّ» را یک آیه دانسته اند و «وَأَخْرَيْنَ مُفْرَّيْنِ فِي الْأَصْفَادِ» را آیه بعد آن شمرده اند، اما قاریان بصره «وَالشَّيَاطِينِ كُلِّ بَنَاءٍ وَغَوَاصِّ وَأَخْرَيْنَ مُفْرَّيْنِ فِي الْأَصْفَادِ» را روی هم یک آیه محسوب کردند.

- برخی از علماء در تمام سوره ها (به غیر از سوره توبه) «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» را یک آیه ای مستقل از همین سوره ها و برخی تنها «بِسْمِ اللّٰهِ» را در ابتدای سوره حمد یک آیه مستقل محسوب می دارند که مسأله باعث تفاوت و به نحوی اختلاف در تعداد آیات، کلمات و حروف قرآنی می شوند.
- برخی از علماء احياناً تعداد حروف را به دلیل تنوع در قرائت ها، کم یا زیاد حساب میکنند. چنانکه برخی از قراء، «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» را «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» خوانده اند. که به این ترتیب در تعداد حروف تفاوت می آید.
- برخی از علماء تفاوت تعداد را در رسم الخط ها و یا نوع خطی که قرآن با آن نوشته می شود، تفاوت در تعیین کلمات و چگونگی جدا کردن آیه ها از هم، از دلایل مهم تفاوت نظر دانشمندان است. بطور مثال؛ «ملائکه»، «ملئکه»، «شیطان» و «شیطن»
- برخی از علماء اختلاف در نوع کلمات: مثلاً: «ما أصبرهم» و امثال آن که عده ای

- آن را یک کلمه و عده ای دو کلمه می‌شمارند.

امام سیوطی در «الاتقان فی علوم القرآن» می‌گوید: در بعضی از حروف هفتگانه (بسم‌الله) با سوره‌ها نازل شده، کسانی که آن حرف را که در آن (بسم‌الله) هست پذیرفته باشند، آن را یک آیه حساب می‌کنند، ولی دیگران که حروف دیگر را قبول کرده‌اند بسم‌الله را یک آیه نمی‌شمرند. (یا) اهل کوفه (الم) را هر جای قرآن واقع باشد یک آیه به حساب آورده‌اند، همچنین (المص) و (طه) و (کهیعص) و (طسم) و (یس) و (حم) را، ولی (حم عسق) را دو آیه شمرده‌اند، و غیر آنها هیچ یک را آیه ندانسته‌اند.

اهل عدد اجماع کرده‌اند که الر هر جا یک آیه نیست، همینطور: «المر»، طس و ص و ق، ن، ولی در استدلال اختلاف دارند که بعضی روایاتی را دلیل آورده و گفته‌اند: این امری است که در آن قیاس و انالوگی راه ندارد و اساس در آن باید نقل باشد ولی راه ندارد، و برخی گفته‌اند: علت اینکه (ص، ن، ق) را یک آیه حساب نکرده‌اند این است که اینها یک حرفی هستند، و طس برای اینکه برخلاف دو همتایش (طسم) میم آن حذف شده و نیز شبیه مفرد است نظیر قابیل، و اما یس هر چند که به همین وزن است ولی چون اولش یاء است به جمع شباهت یافته؛ زیرا که ما مفردی نداریم که با یاء آغاز شده باشد، و اما «الر» را یک آیه نشمرده‌اند برای اینکه برخلاف «الم» که شباهت آن به فواصل آیات بیشتر است، همچنانکه اجماع دارند که «یا ایها المدثر» یک آیه است چون مشابه فواصل بعدی سوره می‌باشد، ولی در «یا ایها المزمّل» اختلاف کرده‌اند.

امام سیوطی در ادامه در مورد علت اختلاف شمارش کلمات قرآن می‌گوید: گفته‌اند: سبب اختلاف در شماره‌ی کلمات این است که کلمه دارای حقیقت و مجاز و لفظ و رسم می‌باشد که هر کدام را در نظر بگیرند درست و جایز است، و هر یک از علما یکی از آنها را گرفته است.

و سخاوی می‌گوید: برای شمارش کلمات و حروف قرآن فایده‌ای نمی‌بینم؛ زیرا این کار اگر فایده‌ای داشته باشد در مورد کتابی درست است که کم و زیاد شدن در آن راه داشته باشد، در حالیکه این احتمال درباره قرآن ممکن نیست و از جمله احادیث درباره اعتبار حروف اینک: ترمذی از ابن مسعود مرفوعاً نقل کرده که: «هرکس یک حرف از کتاب خدا بخواند برای او حسنه هست، و حسنه را ده برابر به او می‌دهند، نمی‌گویم الم حرف است بلکه الف یک حرف، لام یک حرف، و میم یک حرف است».

قابل توجه و دقت است که داشتن همچو دقت‌ها قابل ستایش است ولی کوشش بعمل می‌آید، که توجه اساسی در معانی و تفسیر یعنی به بخش باطنی و معنی قرآن عظیم الشان اهتمام بعمل آید.

چنانچه گفته آمدیم به اساس آموزه‌های قرآنی و دینی ما مسلمانان به حفظ و راسخ بودن کل قرآن کریم ایمان و باور کامل داریم و اندکترین شک و تردید در کامل بودن و محفوظ بودن قرآن کریم وجود ندارد و مسلمان هیچ‌گونه شک و تردید را درین راستا مجاز نمی‌دهد و قرآن کریم چنین شک و تردید ندارد.

اعتقاد راسخ داریم که الله تعالی خود وعده کرده که: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (همانا ما خود قرآن را نازل کردیم و قطعاً ما خود آن را نگاه داریم.) (آیه 9، سوره حجر)

فضیلت سوره الطور:

در بیان فضیلت این سوره حدیثی داریم، که از جُبیر بن مُطعم روایت شده است که فرمود:

«نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آدم تا با ایشان در باب اسیران مشرک مشورت کنم. وقتی به حضور آنحضرت آدم، ایشان را در حالی یافتیم که مشغول ادای نماز صبح بوده و سوره «والطور» را می‌خواندند پس چون به آیه: «إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ﴿7﴾ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ ﴿8﴾ (سوره الطور: 7-8) «رسیدند، از بیم آن‌که عذاب نازل شود، اسلام آوردیم» و چون به آیه: «أَمْ حُلِفُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِفُونَ ﴿35﴾ أَمْ حَلَفُوا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ ﴿36﴾ [الطور: 35-36] «رسیدند، نزدیک بود که قلبم از جا برکنده شود». از این جهت، صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌فرماید: «این سوره تمثیل‌کننده هجومی بر قلب بشری است که در آن تأثیر بس ژرفی می‌گذارد، هجومی که هیچ قلبی نمی‌تواند در برابر آن پایداری کند، پس نهایتاً به تسلیم و اداری می‌شود».

محتوای و هدف سوره :

هدف مجموعی این سوره تهدید و انذار به کسانی است که هر آیتی را تکذیب نمودند و همواره با حق عناد و دشمنی می‌ورزند. الله متعال درین سوره مبارکه می‌خواهد اینگونه کفار را به عذابی که برای روز قیامت به سبب اعمال‌شان آماده کرده شده بیم دهد و به همین منظور با قسم‌های غلیظ، از وقوع چنین عذابی و تحقق آن در روز قیامت خبر می‌دهد و می‌فرماید: عذاب آن روز، ایشان را رها نخواهد کرد تا بر آنان واقع شود، و هیچ گریزی از آن ندارند.

سپس پاره‌ای از صفات آن عذاب و آن ویل را که عذابی است عمومی و جدا ناشدنی بیان میکند. در مقابل، قسمتی از نعمتهای اهل نعیم آن روز را که همان متقین هستند شرح می‌دهد، همانهای که در دنیا در میان اهل خود به شفقت رفتار می‌کردند، و الله تعالی را به ایمان می‌خواندند، و به یکتایی می‌ستودند.

و آن گاه شروع میکند به توبیخ مگذبین و دروغ‌گویان که اتهاماتی ناروایی به رسول الله صلی الله علیه وسلم و به قرآن و دین حقی که بر آن جناب نازل شده می‌بستند.

- هم در آغاز این سوره به رسول الله صلی الله علیه وسلم توصیه شده بود که بدون توجه به اعتراضات و اتهامات مخالفان، کار دعوت و پند و اندرزدهی خود را پیوسته ادامه دهند و در پایان نیز به ایشان تاکید شده است با شکیبایی در برابر آزار و اذیت‌های مخالفان ایستادگی کنند تا آنکه زمان محکمه عدل الهی فرا رسد. در کنار این به پیامبر صلی الله علیه وسلم اطمینان داده شده است که الله متعال پس از برانگیختن شما در برابر دشمنان حق، شما را به حال خودتان رها نکرده است، بلکه همواره شما را زیر نظر دارد و از شما حفاظت به عمل می‌آورد. تا زمانی که لحظه‌ی فیصله دباره ایشان فرا رسد، شما همه‌ی سختی‌ها را تحمل کنید و با حمد و تسبیح پروردگار خویش نیروی لازم را برای انجام کار خدا در چنین شرایطی به دست بیاورید.

و در پایان، سوره را با تکرار همان تهدیدها ختم نموده، رسول اکرم خود را دستور می‌دهد به اینکه پروردگار خود را تسبیح گوید.

ترجمه و تفسیر سوره الطور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

وَالطُّورِ ﴿١﴾

قسم به [کوه] طور! (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الطور»: اسم علم است برای کوهی پردرخت در سرزمین سینا که موسی علیه السلام در آن جا لقب «کلیم» را گرفت. باید یادآور شد که «طور» کلمه است سریانی و به معنای کوه است. (ملاحظه شود: سوره: مؤمنون و سوره تین).

تفسیر:

بصورت کل گفته می توانیم که: کلمه «طور» ده بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته و هدف از کوه طور همان کوه است که از جمله میقات حضرت موسی علیه السلام و محل نزول تورات می باشد.

خداوند متعال به کوه «طور» قسم یاد کرده؛ و بر بالای همین کوه الله تعالی با حضرت موسی علیه السلام، سخن گفته است. و بخاطر تشریف و گرامی داشت، به آن قسم خورده است.

برخی از مفسران بدین نظر اند که: طور به معنای مطلق کوه است، و هر کوهی را طور می گویند، و لیکن استعمالش در آن کوهی که موسی علیه السلام با الله متعالی سخن گفت غلبه یافته، و در آیه مورد بحث هم مناسبتر آن است که همان کوه منظور باشد.

قرآن عظیم الشان در آیات ذیل از آن نام برده است:

از جمله در (آیه 52 سوره مریم) آمده است: «وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا» از این کوه نام برده شده است، و در آیه: «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» (آیه 12 سوره طه) آن را وادی مقدس خواند، و در آیه: «فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (آیه 30 سوره قصص) (آن را بقعه ای مبارک دانسته که در کرانه دست راست وادی، قرار دارد.

برخی از مفسران بدین نظر اند که: هدف از «طور»؛ مطلق کوهها است و خدا به همه کوهها سوگند یاد کرده از این جهت که در کوهها انواع نعمت ها را قرار داده و درباره آنها فرمود: «وَجَعَلْ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكْ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلنَّاسِ لِيُنذِرَ» (آیه 10 سوره فصلت) (و در زمین کوههایی را بر فرازش قرار داد و در آن خیر فراوان نهاد، و در چهار روز رزق و روزی اهل زمین را مقدر کرد که برای تمام نیازمندان کافی است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 16) در باره روز قیامت، عذاب و مجازات بدکاران در آن روز، به بحث گرفته میشود.

وَكِتَابٍ مَّسْطُورٍ ﴿٢﴾

و قسم به کتاب مسطور (کتاب نوشته شده) (۲)

مسطور: یعنی نوشته شده. مراد از کتاب: قرآن، یا لوح محفوظ، یا الواح موسی است. یا

مراد همه این‌ها و غیر آن‌ها از کتب آسمانی چون انجیل و زبور است. الله متعال به کتابش قرآن کریم در صفحات و ورق‌های نوشته‌شده قسم یاد نموده است. [اما] کتاب مسطور فی رِق منشور بعضی گفته اند: کلمه «رِق» به معنای مطلق چیزهایی است که در آن چیزی نوشته شود، مانند کاغذ. برخی مفسران گفته اند: به معنای ورق است. و برخی دیگری فرموده اند: به معنای خصوص ورقهایی است که از پوست حیوانات درست می‌کردند.

هدف از «کتاب مسطور» نامه‌ی اعمال انسان است، و برخی از مفسرین بدین عقیده اند که مراد از آن قرآن کریم است. (تفسیر قرطبی) (معارف القرآن مؤلف علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی).

و کلمه «نشر» که مصدر کلمه منشور است به معنای گستردن و متفرق کردن است. و مراد از کتابی که مسطور و در رقی منشور است به گفته بعضی لوح محفوظ است که الله تعالی تمامی حوادث عالم را آنچه بوده و هست و خواهد بود در آن نوشته، و ملائکه آسمان، آن را می‌خوانند (و اجراء می‌کنند). بصورت کل گفته می‌توانیم: قرآن کریم، توجه انسان را از دیدنی‌ها، به نادیدنی‌ها سوق می‌دهد.

«فِي رِقٍ مَّنْشُورٍ» ﴿٣﴾

درورقی گسترده. (۳)

تفسیر:

«رِق» با فتح و کسر «راء» به معنی پوست نازکی است که بر آن چیزی نوشته می‌شود یعنی: صحیفه‌ای، پوستی، و یارق عبارت پوست رقیق و نازک است. ابو عبیده می‌فرماید: «رِق» به معنی صفحه است. در صحاح آمده است که «رِق» پوست نازکی است که بر روی آن نوشته می‌شود. (صحاح ماده‌ی «رِق»). ابوالعباس مُبَرِّد لغوی و نحوی معروف و مشهور عربی در قرن سوم در مورد «رِق» می‌نویسد که: «رِق» عبارت است از پوست نازک از پوست حیوانات که در گذشته مطالب را طومار گونه بر آن می‌نوشتند. «منشور» یعنی گسترده و گشاده، نه لوله و طومار شده.

مفسر امام قرطبی در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: خداوند متعال به کوه طور - کوهی که بر بالای آن با حضرت موسی سخن گفت - قسم خورده است تا شرف و منزلت آن کوه را یادآور شود و مردم از آیات و نشانه‌های موجود در آن پند و عبرت بگیرند. و به کتاب مسطور یعنی نوشته که همان قرآن است قسم خورده است، قرآنی که انسان آن را در مصحف‌ها می‌خواند و فرشتگان در لوح محفوظ. و عده‌ای نیز می‌گویند: منظور از کتاب، دیگر کتبی است که بر پیامبران نازل شده‌اند، زیرا هر کتابی در پوستی نازک نوشته شده و آن را برای قرائت انتشار می‌دهند. «رِق» عبارت است از پوست نازکی که بر آن نوشته می‌شود. (تفسیر قرطبی ۵۸/۱۷).

قابل یادآوری است که: بشر در زمان قدیم قبل از اینکه به اختراع کاغذ موافق شود، کتابت و نوشته‌های خویش بر روی پوست حیوانات تحریر می‌نمودند. و بدین ترتیب می‌توانستند آنرا تا مدت زیادی و طولانی حفظ کنند، و اکثراً و معمول نوشتن بر پوست آهو معمول بود.

این پوست به طور خاصی برای نوشتن به صورت پوستی نازک و یا پوسته ای در آورده می شد و در اصطلاح رقه خوانده می شد. اهل کتاب به طور عموم تورات، زبور، انجیل و صحیفه های پیامبران را بر همین رق می نوشتند تا ماندگاری طولانی تری داشته باشند. در آیه مبارکه «وَكِتَابٍ مَّسْطُورٍ» و قسم به کتاب مسطور (کتاب نوشته شده)، همین مجموعه ی کتب مقدسه است که نزد اهل کتاب وجود داشت. این کتاب از آن جهت «کتاب باز و آشکار» معرفی شده اند که نایاب نبود، در دسترس بود و خوانده می شد و به آسانی می شد فهمید که در آن چه چیزی نوشته شده است.

وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ ﴿٤﴾

و قسم به بیت المعمور (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ»: «خانه‌ی آبادان، بیت المعمور».

تفسیر:

«الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ»: کعبه مشرفه که در مکه است. بیت المعمور که در آسمان هفتم موقعیت دارد، و دائماً فرشتگان در آن گروه گروه به تقدیس و تسبیح الله تعالی مشغول می باشند. «الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ» کعبه فرشتگان بوده که در مقابل کعبه ی دنیا است، و خدای عزوجل در آن مورد پرستش قرار می‌گیرد و فرشتگان آن را با عبادت و نیایش خود آباد می دارند و به دور آن طواف می کنند و در آن پروردگارشان را بندگی می کنند، هرگاه از آن خارج شود تا روز قیامت نوبت بازگشت به آنها نمی رسد.

طوری‌که در فوق یاد آور شدیم «بیت المعمور» به مقابل و روبروی ویا به اصطلاح موازی خانه کعبه قرار داشته و طوری‌که در حدیث طولانی اسراء که شیخین از حدیث مالک بن صعصعه (رض) روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «...ثُمَّ رُفِعَ لِي الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ فَقُلْتُ يَا جِبْرِيْلُ مَا هَذَا قَالَ هَذَا الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ يَدْخُلُهُ كُلُّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ إِذَا حَرَجُوا مِنْهُ لَمْ يَعُودُوا فِيهِ آخِرُ مَا عَلَيْهِمْ» «سپس بیت المعمور را به من نشان دادند گفتم: ای جبریل این چیست؟ گفت: این بیت المعمور است. هر روز هفتاد هزار ملائکه داخل آن می شوند و هنگامی که از آن خارج می شوند دیگر برای بار دیگر در آن باز نمی‌گردند».

بخاری (3207)، و مسلم (164)

امام ابن کثیر در باره‌ی نقطه‌ی وقوع بیت المعمور میفرماید: «بیت المعمور در مقابل و به موازات کعبه قرار دارد، و اگر بیفتد روی کعبه‌ی مکه می افتد، و یاد آور شده که در هر آسمانی خانه‌ای وجود دارد که ساکنان آسمان در آن عبادت می‌کنند، و خانه‌ای که در آسمان دنیا است (بیت العزّة) نام دارد.

روایت ابن کثیر مبنی بر اینکه بیت المعمور در موازات کعبه قرار دارد، در واقع از حضرت علی رضی الله عنه روایت شده است. ابن جریر از طریق خالد بن عرعره نقل کرده و می‌گوید: شخصی از حضرت علی رضی الله عنه سؤال کرد: بیت المعمور چیست؟ حضرت در جواب فرمود: «بیت فی السماء یقال له الضراح بحیال الکعبه من فوقها، حرمته فی السماء کحرمة هذا فی الأرض یصلی فیہ کلّ یوم سبعون الف ملک و لا یعودون الیه أبداً». (ابن حجر: فتح الباری: 308/2). یعنی: خانه‌ای است که در آسمان هفتم در موازات خانه کعبه قرار دارد و بیت معمور در آسمان چنان مورد احترام است که خانه کعبه در زمین مورد احترام است. هر روز هفتاد هزار فرشته آن را زیارت می‌کند، و تا

پایان عمر فرشتگانی که یک بار وارد آن شدند دیگر نوبت زیارت به آنها نمی رسد. شیخ ناصر الدین البانی جز عرعره سائر رجال این سند را ثقه دانسته است، و در رابطه با عرعره می گوید: او مستور الحال است... و شیخ البانی یادآور شده که روایت صحیح مرسل شاهد این روایت است و می فرماید: قتاده می گوید: برای ما نقل شده که روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم از اصحاب پرسید: «آیا می دانید بیت المعمور چیست؟ صحابه عرض کردند: الله ورسولش بهتر می دانند. فرمود: بیت المعمور مسجدی در آسمان است که کعبه زیر آن قرار دارد، بگونه ای که اگر بیفتد روی کعبه می افتد...». سپس محقق (البانی) گفت: «خلاصه ای سخن اینکه جمله ای «حیال الکعبه» با توجه به کثرت طرق حدیث ثابت است و صحت آن از لحاظ اصول علم حدیث مورد تایید است». مراجعه کنید به: (سلسلة الأحادیث الصحيحة شماره 477).

وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ ﴿٥﴾

و قسم به سقف بر افراشته (۵)

تفسیر:

یعنی قسم به آسمان والا و بلند که به قدرت خدا بدون ستون ایستاده است. آسمان به سقف موسوم شده است؛ زیرا برای زمین صورت سقف را دارد. هدف از سقف بالا در آیه متبرکه همانا آسمان است طوریکه در (آیه 32 سوره انبیاء) میخوانیم: «وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَ هُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرَضُونَ». (و آسمان را سقف محفوظ قرار دادیم، (ولی) آنان از نشانه هایش روی می گردانند.) همچنان در (آیه 2 سوره رعد) میفرماید: «اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ». (الله است آنکه آسمانها را بدون ستون هایی که آن را ببینید بر افراشت).

وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ ﴿٦﴾

و قسم به آن دریای مملو و بر افروخته (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْمَسْجُورُ» (سجر): بر افروخته، مملو، آکنده و لبالب [تکویر/6].

تفسیر:

مسجور: از سجر مشتق شده است که به چندین معنا آمده است که یکی از معانی آن، آتش بر افروخته در تنور و یا هم شعله ور ساختن آتش است. روایت شده است که دریاها در روز قیامت یک پارچه آتشفشان شده و به آتشی بر افروخته تبدیل می گردند.

«المسجور» شعله ور. تمور «مار الشیء» متحرک و مضطرب شد. محمد بن جریر طبری می فرماید: و ما زالت القتلى تمور و ماؤها بدجلة حتى ماء دجلة أشکل (تفسیر قرطبی ۶۳/۱۷).

حضرت قتاده و تعداد دیگری از مفسرین «مسجور» را به مملو ترجمه کرده اند، یعنی پر از آب، و ابن جریر همین معنا را اختیار نموده است. (تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر)

منفجر شدن ابهار در روز قیامت :

ابهار که: در زمان معین کل خشکه ای زمین را پوشانده و بعد از منجم شدن بخش از ابهار، بخش عمده ای از زمین را پوشانده اند، این پروسه آب شدن برف ها و یخبندان یخ

های روی زمین در حال گرم شدن و آب شدن است، جهان بزرگی از موجودات در بین این آبها و قعر ابحار زندگی می‌کنند، کشتی‌ها روی آن‌ها رفت و آمد دارند، در روز قیامت منفجر می‌شوند.

چنانچه گفته آمدیم و در عصر حاضر ما شاهد انفجار ذرات اتم بوده‌ایم ذراتی که از ذرات آب خیلی کوچکتر هستند. اگر ذراتی به این کوچکی دارای چنین قدرتی باشند، در صورت انفجار بحر‌ها با آن همه عظمت، چه رُخ دادی می‌آفرینند؟ و جهان را چگونه به لرزه در می‌آورند؟ تصور کنید که همه بحر‌ها جهان، به آتش‌افروزی تبدیل شوند و در یک لحظه منفجر گردند، چه منظره خواهد بود؟ آیا شعله‌های آتش به آسمان زبانه نمی‌کشند؟ الله متعال، چنین صحنه‌ها را این‌گونه به تصویر می‌کشد: «وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ» (سوره الانفطار: 3). (و هنگامی که بحر‌ها شکاف برمی‌دارند (و به هم می‌پیوندند). (سیمای روز رستاخیز: تألیف: دکتر عمر سلیمان اشقر، ترجمه: گروه فرهنگی انتشارات حرمین، (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری، 1437 قمری) «وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ» (سوره التکویر: 6). (و هنگامی که بحر‌ها سراسر برافروخته می‌گردند).

یعنی بحر‌ها از چهار طرف مردمان میدان محشر را احاطه می‌کنند، و همین معنا را حضرت سعید بن مسیب از حضرت علی نقل فرموده است، و نیز حضرت ابن عباس و سعید بن مسیب و مجاهد و عبد الله بن عمر چنین تفسیر نموده اند. (تفسیر ابن کثیر) در روایتی آمده است که شخصی یهودی از حضرت علی کرم الله وجهه پرسید که جهنم کجا است؟ حضرت علی کرم الله وجهه در جواب فرمودند که: جهنم در بحر است، او که از کتب سابقه اطلاع داشت آن را تصدیق نمود. (تفسیر قرطبی) (معارف القرآن مؤلف علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی - سوره طور).

«سُجِّرَتْ»:

«سُجِّرَتْ» به چند معنا آمده است: (1) به جوش آمدن 2. به هم پیوستن 3. پُر و لبریز شدن دریاها که همه آنها طبیعی است، زیرا از يك سو کوه‌ها از جا کنده شده و دریاها به یکدیگر متصل می‌شوند و از سوی دیگر زلزله شدید، ذوب درون زمین را بیرون می‌کشد، و آبها به جوش آمده و به بخار تبدیل می‌شوند.

چرا امکان سه گانه مورد قسم تعیین شده اند:

در مورد اینکه چرا الله تعالی به امکان ثلاثه (طور، بیت المعمور و بحر مسجور) قسم یاد فرموده است: مفسر جهان اسلام. امام فخر رازی در این بابت می‌فرماید: این سه مکان، مکان‌های سه تن از انبیائی‌اند که ایشان به اخلاص با پروردگار خود در آنها خلوت کرده و با او در آن‌ها به راز و نیاز نشسته‌اند، یعنی موسی علیه السلام در کوه طور، محمد صلی الله علیه وسلم در کعبه و یونس علیه السلام در اعماق بحر.

نقل است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در کعبه به راز و نیاز نشستند و گفتند: «السلام علينا وعلي عبادالله الصالحين. لا أحصي ثناء عليك أنت كما أثنيت علي نفسك». «سلام بر ما و بر بندگان صالح خداوند. پروردگار! من نمی‌توانم آنچنان که تو خود بر خویشتن ثنا گفته‌ای، ثنای تو را برشمارم».

یونس علیه السلام در عمق بحر نداء سر داد: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (سوره انبیاء: 87) پس این اماکن به این سبب از شرف و کرامت برخوردار

گردیدند. (تفسیر انوار القرآن).

إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ﴿٧﴾

که عذاب پروردگارت واقع می شود! (۷)

تفسیر:

یعنی به راستی که عذاب الله تعالی بزرگ بر دشمنان کافرش خواهی خواهی آمدنی است و واقع می شود.

دانشمند شهیر جهان اسلام ابن جوزی فرموده است: الله سبحان و تعالی به این پنج چیز که یادآور عظمت قدرتش می باشند، قسم یاد کرده است که نزول عذاب بر مشرکین محقق و قطعی است. (زاد المسیر ۴۸/۸).

مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ ﴿٨﴾

و آن را هیچ مانع و بازدارنده ای نیست. (۸)

تفسیر:

«دافع» «دورکننده، دفع کننده». یعنی هیچ احدی نیست که آن را از آنان دفع کند. ابن کثیر در روایتی می نویسد: روزی حضرت عمر (رض) سوره ی طولانی را تلاوت می نمود، وقتی که به این آیه: «إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ﴿٧﴾ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ ﴿٨﴾» رسید آه سردی کشید که پس از آن تا بیست روز مریض شد، مردم جهت عیادت او می آمدند ولی کسی نمی دانست که ناراحتی و علت مریضی او چیست.

همچنان شیخ قرطبی می نویسد که جبیر بن مطعم می گوید که یک بار قبل از اینکه به دین اسلام مشرف شوم، به مدینه آمدم تا در خصوص اسراء (أسراء یعنی بندیان) به رسول الله صلی الله علیه وسلم بحث کنم، چون رسیدم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز مغرب بود و سوره طور را می خواند «إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ﴿٧﴾ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ ﴿٨﴾» ناگهان حالتی طوری شد که فکر کردم که قلبم انفجار می کند، فوراً مسلمان شدم و در آن زمان چنین احساس می کردم که نمی توانم از جای خود حرکت کنم، مگر این که عذاب مرا فرا خواهد گرفت. (معارف القرآن - سوره طور).

يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا ﴿٩﴾

روزی که آسمان به شدت پیچیده شود و بچرخد. (۹)

تفسیر:

«مور» در لغت به حرکت با اضطراب، اطلاق میشود، حرکت سریع و دورانی، اما نامنظم و بشکل گرداب وار است، آن طوریکه شمال، گرد و غبار را در هوا می پراگند و درهم می پیچد. اما هدف در آیه مبارکه، همانا درباره حرکت مضطرب آسمان در روز قیامت بیان شده است.

در قالب این کلمات، این تصور داده شده است که در آن روز تمام نظام عالم بالا زیر و زبر خواهد شد و بیننده هنگامی که به سوی آسمان ببیند چنان احساس خواهد کرد که آن نقشه ی ثابتی که همیشه یکنواخت به نظر می رسید، دگرگون شده است و در هر سو اضطرابی برپا است.

پاره شدن آسمان:

در آیه متبرکه فوق خواندیم: روزی که آسمان به شدت پیچیده شود و بچرخد و بعد از آن

آسمان «إِذَا السَّمَاءُ أَنْفَطَرَتْ» (سوره الانفطار: 1). (هنگامی که آسمان شکافته می‌شود).
 «إِذَا السَّمَاءُ أَنْشَقَّتْ» (1) «وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ» (2) (سوره الانشقاق: 1-2). (هنگامی که آسمان شکافته می‌شود، و فرمان پروردگارش را اطاعت میکند و سزاوار است چنین باشد. و حق هم همین است)).

در آن هنگام آسمان به ساختمانی می‌ماند، بزرگ و مستحکم که روی پایه‌های استواری برپا شده است، ناگاه زلزله‌ای رخ می‌دهد، ساختمان سست می‌گردد، پس از آن همه استحکام و استواری، سست بنیاد و متلاشی خواهد شد: «وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ» (16) [الحاقه: 16]. «و آسمان از هم می‌شکافت و در آن روز، سست و ناستوار می‌گردد». رنگ زیبا و نیلگون آسمان نیز دگرگون می‌شود و از بین می‌رود، آسمان در آن روز، مانند روغن گداخته می‌شود، گاهی قرمز، گاهی زرد، گاهی سبز و گاهی نیلگون خواهد شد: «فَإِذَا أَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ» (37) [الرحمن: 37]. «بدانگاه که آسمان شکافته شود و هم چون روغن گداخته گلگون گردد».

از ابن عباس (رض) نقل شده است که آسمان در آن روز، مانند «الفرس الورد» میشود. ابو محمد حسین بن مسعود بغوی (متولد ۱۰۴۱ یا ۱۰۴۴ میلادی (۴۳۳ یا ۴۳۶ ه. ق) می‌فرماید: «الفرس الورد، در بهار زرد رنگ، در زمستان سرخ‌رنگ است و در سرمای شدید، رنگش دگرگون می‌گردد».

حسن بصری در تفسیر آیه‌ی: «وَرْدَةً كَالدِّهَانِ» می‌فرماید: به شکل‌ها و رنگ‌های گوناگون درمی‌آید. (تفسیر ابن کثیر (494/6)

وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا ﴿١٠﴾

و کوهها از جا کنده و متحرک می‌شوند! (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَسِيرُ»: حرکت می‌کند، روان می‌گردد.

تفسیر:

مفسرخازن فرموده است: حکمت در اضطراب آسمان و فرو ریختن کوهها عبارت است از این که برگشتن به دنیا ممکن نیست؛ زیرا آسمان و زمین و ما بین آن دو از قبیل کوهها و دریاها و غیره برای آبادانی دنیا و بهره‌گیری بنی آدم خلق شده‌اند، و چون آنها باقی نمی‌مانند، انسان نیز به دنیا بر نمی‌گردد. الله سبحانه و تعالی برای خراب کردن دنیا و آباد کردن آخرت آن را زایل کرده است. (تفسیر خازن ۱۰۷/۴).

کوبیده شدن زمین و خرد شدن کوهها:

پروردگارا با عظمت در قرآن عظیم الشان می‌فرماید: که این زمین ثابت و پابرجا و کوه‌های استوار در روز قیامت و هنگام دمیدن در صور، یکباره در هم کوبیده و متلاشی می‌گردند. «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْحَةً وَجْدَةً ﴿13﴾ وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَجْدَةً ﴿14﴾ فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ﴿15﴾ وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ ﴿16﴾» [الحاقه: 13-16].

«در آن هنگام، که در صور (توله) دمیده شود و زمین و کوهها از جا برداشته شوند و یکباره در هم کوبیده شوند. در آن هنگام، رویداد (رستاخیز) رخ می‌دهد و آسمان شکافته می‌شود و در آن روز، سست و ناستوار می‌گردد».

«كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا ﴿21﴾» [الفجر: 21]. «هرگز! هرگز! زمانی که زمین سخت در هم کوبیده شود و صاف و مسطح گردد».

در آن هنگام این کوه‌های سخت، به ریگ‌های نرم تبدیل می‌شوند. الله تعالی میفرماید:

«يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيْبًا مَّهِيْلًا ﴿١٤﴾ [المزمل: 14].

«در روزی که زمین و کوه‌ها سخت به لرزه درآیند و کوه‌ها به توده‌های پراکنده‌ی ریگ روان تبدیل شوند.»

در جایی دیگری آمده است که: کوه‌ها مانند پشم رنگین می‌شود: «وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ ﴿٩﴾» [المعارج: 9]. «و کوه‌ها به سان پشم رنگین می‌گردند.»

در آیه‌ای دیگر کوه‌ها را به پشم رنگین حلاجی شده مانند می‌کند: «وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ ﴿٥﴾» [القارعة: 5]. «و کوه‌ها به سان پشم رنگین حلاجی شده می‌شوند.»

سپس الله متعال این کوه‌ها را از جا می‌کند و زمین را هموار می‌گرداند، بگونه‌ای که هیچ نشیب و فرازی در آن دیده نمی‌شود. قرآن کریم از نابودی کوه‌ها، گاهی به سیر «روان شدن» و گاهی به نسف «پراکندن» تعبیر کرده است: «وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا ﴿٢٠﴾» [النبا: 20]. «و کوه‌ها روان می‌شوند و سراب می‌گردند.»

«وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّفَتْ ﴿١٠﴾» [المرسلات: 10]. «و هنگامی که کوه‌ها پراکنده می‌گردند.»

«وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ ﴿٣﴾» [التكوير: 3]. «و هنگامی که کوه‌ها رانده می‌شوند.»

سپس وضعیت زمین را پس از حرکت و پراکندگی کوه‌ها، این‌گونه بیان می‌کند: «وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالُ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشْرَتُهُمْ فَلَمَّ نُغَادِرُ مِنْهُمْ أَحَدًا ﴿٤٧﴾» [الكهف: 47].

«روزی ما (نظام جهان هستی را به عنوان مقدمه‌ای برای نظام نوین، درهم می‌ریزیم و از جمله) کوه‌ها را به حرکت در می‌آوریم و (همه موانع سطح زمین را از میان برمی‌داریم به گونه‌ای که) زمین را (هموار و همه‌چیز را در آن) نمایان می‌بینی و همگان را (برای حساب و کتاب) گرد می‌آوریم و کسی از ایشان را فرو نمی‌گذاریم.»

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا ﴿١٠٥﴾ فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا ﴿١٠٦﴾ لَا تَبْقَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا ﴿١٠٧﴾ [طه: 105-107]. «(از تو درباره‌ی کوه‌ها می‌پرسند، بگو: پروردگارم آن‌ها را از جا می‌کند و (در هوا) پراکنده می‌کند.

سپس زمین را مانند زمینی صاف و هموار رها می‌سازد (زمینی که) در آن هیچ‌گونه نشیب و فرازی نمی‌بینی.»

فَوَيْلٌ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿١١﴾

وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان (۱۱)

تفسیر:

با فرا رسیدن آن روز هلاکت و تباهی بر کافران باد که به تکذیب پیامبران می‌پرداختند. المکذبین: منکران، تکذیب‌کنندگان. مکذبین که منکر صحت و درستی خبری می‌شوند، بناً توضیح حوادث روز رستاخیر و قیامت، درس و عبرت خوبی است که منکرین دست از تکذیب ولجاجت بردارند.

الَّذِينَ هُمْ فِي حَوْضٍ يَلْعَبُونَ ﴿١٢﴾

کسانی که به یاهه گویی (و بیهوده گویی) سرگرم اند. (۱۲)

تفسیر:

«حَوْضٍ»: فرو رفتن به کارهای بیهوده و کودکانه، یاهه گویی، سرگرمی در باطل. یعنی آنهایی که در دنیا در امور باطل و ناروا فرو رفته و از فلسفه‌ی خلقت خود غافل بودند. یعنی زندگی آنان در لهو و تمسخر می‌گذرد.

يَوْمَ يُدْعَوْنَ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً ﴿١٣﴾

روزی که آنان را با سختی و زور به سوی آتش دوزخ می رانند. (۱۳)

تفسیر:

«يُدْعَوْنَ» (دع): به تندی انداخته می شوند، به خشونت رانده می شوند. [معاون/۲]. «دَعَاً» به تندی پرت کردن و انداختن، به شدت راندن یعنی در آن روز کافران با سختی و خشونت و با خواری و ذلت به سوی آتش دوزخ کشانده می شوند.

در البحر در تفسیر آیه مبارکه آمده است: و آن عبارت است از این که مأموران دوزخ دست‌های کفار را به گردنشان می‌بندند و پیشانی آنها را به پیشانی می‌رسانند، آنگاه آنها را روی صورت به طرف آتش می‌کشند و از پشت سر به آنها می‌زنند تا وارد آتش می‌شوند. (البحر ۸/۱۴۷). وقتی به آتش دوزخ نزدیک می‌شوند محافظان دوزخ به آنها می‌گویند:

هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكْذِبُونَ ﴿١٤﴾

(به آنها می‌گویند:) این همان آتشی است که آن را انکار می‌کردید! (۱۴)

تفسیر:

یعنی اینک آتش دوزخ که در زندگی دنیا بدان تکذیب می‌کردید اینک در پیش چشم شما قرار دارد و عذاب آن را بچشید. نباید فراموش کنند که: جزای انکار که ناشی و مبتنی از لجاجت آنان است، جز آتش چیزی دیگری نیست.

أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ ﴿١٥﴾

آیا این سحر (جادو) است یا این که شما نمی‌بینید؟ (۱۵)

تفسیر:

روز قیامت بحیث روز تنبه و سرزنش برای مکذبین است، زمانیکه آنان آتش جهنم را می‌بینند، و یا به دورن آتش جهنم انداخته می‌شوند، به آنان گفته می‌شوند، آیا این هم سحر و جادو است! «أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ»: این نوع از کنایه و در ضمن نوع از سرزنش است برای کفار.

زیرا کفار در دنیا می‌گفتند: پیامبران ساحرین و جادوگران اند و به اصطلاح بر چشمان ما پرده می‌اندازند. بناءً در روز قیامت برای شان گفته می‌شود: آیا این عذاب آیا این آتش هم سحر و جادو است؟ حالا بگویند که پرده بر چشمان شما انداخته شده و یا هم واقعیت است. در این آیه یک واقعیت به اثبات می‌رسد که: در روز قیامت، تکذیب شده‌ها را در برابر چشم انسان قرار داده می‌شود.

عامل تکذیب کفار بر این دلالت میکند که آنان از دید و بصیرت صحیح برخوردار نیستند، و به انکار یک واقعیت انکار ناپذیر اقدام می‌نمایند، مشرکان، همیشه به پیامبران تهمت وارد می‌گردند که کار آنان سحر و جادوست، پیامبران عقل انسانها را از کار می‌اندازند و بر چشمان انسانها پرده‌ای می‌افکند تا اموری را به نام معجزه و وحی به ما معرفی کند، بناً جزای که برای کفار، منکرین و مشرکین در روز قیامت در نظر گرفته شده و به آن محکوم می‌گردند، جزای عادلانه، پاداش و ثمره کار و فعالیت خود شان میباشد.

اصْلَوْهَا فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾

در آن وارد شوید، چه صبر کنید یا صبر نکنید، برایتان یکسان است، فقط در برابر آنچه

کرده اید جزا می‌یابید. (۱۶)

تفسیر:

«إِصْلُوْهَا»: داخل آتش شوید و بدان بسوزید و حرارت آن را بچشید. (ملاحظه فرماید: در سوره نساء، سوره صافات و سوره ص).

میخواهم بر یک نقطه توجه خوانندگان را جلب نمایم که از آیات قرآنی یک فهم عالی بدست می‌آید که در زیادتر از موارد مگذبین با همان تعبیراتی و اصطلاحات که آنان در دنیا مورد استعمال قرار می‌دهند به شیوه وسبک مورد توبیخ قرار می‌گیرند: آنان در دنیا می‌گفتند: کار انبیا سحر است، در روز قیامت همان قسمت از انکار شان مورد تحقیق قرار گرفته و برای شان می‌گویند: «أَفَسِحْرٌ هَذَا» (آیا این سحر (جادو) است) یا بطور مثال کسانی که به انبیا در دنیا خطاب نموده می‌گفتند: اگر ما را موعظه کنید یا نکنید بما فرقی نمی‌کند. «سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوْ عَظَّتْ أُمٌّ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ» (آیه 136 سوره شعراء) (تو این همه وعظ و نصیحت را کنی و یا هم نکنی به حال ما یکسان است.) در روز قیامت به همان شیوه برای شان گفته می‌شود: «فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا» صبر کنید یا نکنید، تفاوتی ندارد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (17 الی 28) در باره موضوع مکافات اهل تقوی در جهان ماندگار ، بحث بعمل آمده است.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ ﴿١٧﴾

بی تردید پرهیزکاران در بهشت ها و نعمتی فراوان اند. (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَعِيمٌ»: نعمت فراوان.

تفسیر:

یعنی آنان که در دنیا با امتثال اوامر و اجتناب از نواهی الله ، از الله می‌ترسند و پرهیزگارند، در آخرت در باغ‌های وسیع و بزرگ و نعمت‌های همیشگی خواهند بود.

مفسیر تفسیر «تفهیم القرآن» در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: پس از ذکر ورود کسی به جنت به ظاهر نیازی به ذکر نجات دادن او از دوزخ نمی‌ماند. اما در آیات متعددی از قرآن عظیم الشان این هردو مطلب برای این منظور به صورت جداگانه بیان گردیده اند که نجات یافتن از جهنم به تنهایی یک نعمت بسیار بزرگ است و این ارشاد که: و پروردگارشان آنها را از عذاب دوزخ مصون داشته است. در اصل اشاره ایست به این حقیقت که نجات یافتن انسان از عذاب دوزخ در اصل تنها به فضل و لطف الله ممکن است و الا ضعف های بشری در عمل هرکسی چنان خامی هایی به وجود می‌آورند که اگر الله با جود و کرم خود از آنها چشم پوشی نفرماید و بخواهد سخت حساب و کتاب بگیرد، هیچ کسی نمی‌تواند از مؤاخذه رهایی پیدا کند. به همین دلیل به همان اندازه که ورود به جنت نعمت بزرگ الله است، نجات یافتن از دوزخ هم نعمتی کوچکتر از آن نیست.

تقوا چیست:

تقوا در لغت اسمی است از مصدر اتقاء که از ریشه‌ی «وقی» و «وقایة» آمده است. وقایه به چیزی گفته می‌شود که انسان با آن از خود محافظت می‌کند و بر دفع چیزی به وسیله چیزی دیگر دلالت می‌کند، «وقاه الله السوء!» یعنی خداوند او را از بدی حفظ کند.

اما تقوا در شرع :

تقوا در شرع عبارت است از اینکه میان خود و آن چه الله تعالی جل جلاله حرام کرده است، پرده و مانعی ایجاد کنید.

کلمه «تقوا» در قرآن عظیم الشان ۱۷ بار و مشتقات آن بیش از ۲۰۰ بار آمده است. از منظر قرآن، فقط اعمال متقیان پذیرفته است و به کاری که بنیان آن بر اساس تقوا نباشد اعتنایی نمی شود: «إِنَّمَا يَنْقَبِلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ».

- فرمانبرداری و اطاعت از دستور های الله تعالی و پرهیز از نواهی اش بعمل آری.
 طلق بن حبیب العنزی تابعی اهل بصره (متوفی قبل از سال 100 هـ) می فرماید:
 «هرگاه آشوبی برپا شود، با تقوا آن را خاموش کنید، گفتند: تقوا چگونه است؟ گفت: اینکه در پرتو نور الله طاعت او را انجام دهید، به ثواب و پاداش او امیدوار باشید و در پرتو نورش از معصیتش حذر کنید و از کیفرش بترسید». این سخن بهترین تعریفی است که برای تقوا بیان شده است. (ابن مبارک در الزهد (474/1) به شماره ی (1343) و ابن ابی شیبیه (164/6) به شماره ی (3-356) روایت کرده اند.)

متقین:

بناءً متقین (پرهیزکاران) کسانی هستند که الله تعالی آن ها را چنان می بیند که خود دستور داده است و هرگز به آن چه از آن نهی کرده، اقدام نمی کنند.

- ترس از صاحب جلال و شکوه، عمل به قرآن، قناعت به اندک و آمادگی برای روز رفتن و رخت بر بستن از این منزل گاه.

- اینکه مسلمان میان خود و خشم، ناخرسندی و کیفر الله تعالی و هر چه از آن می ترسد مایه ای وقایه و پیشگیری قرار دهد که خود را با آن حفظ کند، و این امر با انجام طاعات و پرهیز از معاصی امکان پذیر است.

حضرت عمر (رض) از صحابی جلیل القدر اَبی بن کعب پرسید:
 تقوا چیست؟ اَبی جواب فرمود: ای امیر المؤمنین آیا از راهی رفته ای که خار در آن باشد؟ گفت: بلی، اَبی گفت: چه کار کردی؟ عمر گفت: لباسم را بالا می گرفتم و به جایی که می خواستم قدم بگذارم به دقت نگاه می کردم، مبادا خاری به پایم اصابت کند. اَبی بن کعب گفت: تقوی همین است.... (ابن کثیر در تفسیرش (41/1)، قرطبی در تفسیرش (162/1) و ابن رجب حنبلی در جامع العلوم و الحکم (160/1) این روایت را آورده اند).
 بنابراین تقوا کمر همت بستن برای طاعت و دقت در حلال و حرام و دوری از لغزش و ترس و خشیت از خداوند بزرگ است.

تقوا اساس دین است با آن می توان به مراتب یقین رسید، توشه ای قلب و روحهاست، از آن تغذیه می کنند، و نیرو می گیرند، و در راه وصال و رهایی بر آن تکیه می کنند.
 ابن رجب گوید: تقوی در اصل چنان است که انسان در مابین خود و آن چه که از آن می ترسد و پرهیز می کند، چیزی قرار بدهد که با آن خود را حفظ کند.

انجام واجبات، فرو گذاشتن محرّمات و شبهه ها بخشی از تقوای کامل است و چه بسا انجام مستحبات و ترک مکروهات نیز در محدوده ی آن در آید، و فرموده ی الله تعالی «الْم (1) ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (2)» (سورة البقرة: 1-2) «الف. لام. میم. بی تردید این کتاب راهنمای پرهیزکاران است» تمام این ها را شامل می شود.

این قیم در باره ی تقوی و تعریف شرعی آن گوید: «حقیقت تقوی عبارت است از عمل به

طاعت الله همراه با ایمان راستین، امید به حساب، اجرای امر و نهی الهی. هر چه الله تعالی دستور می‌دهد با ایمان به او تصدیق و عده‌اش انجام دهد، و از هر چه او نهی کرده، با ایمان به او و از ترس هشدارهایش، دوری کند».

ابو درداء در باره‌ی تقوی می‌فرماید: «تقوای کامل یعنی اینکه انسان از الله تعالی بترسد تا او را از کمترین گزندی حفظ کند، و چیزی را که فکر می‌کند حلال است، از ترس اینکه حرام باشد، رها کند».

(ابن مبارک در الزهد (19/1) آورده، حافظ در فتح الباری (48/1) و شوکانی در نیل الأوطار (323/5) آن را ذکر کرده و به ابن ابی دنیا در کتاب التقوی به نقل از ابودرداء نسبت داده‌اند.)

البته هدف این نیست که همه‌ی حلال‌ها را کنار بگذارد، اما احتیاط اقتضاء می‌کند مورد مباحی از ترس افتادن در حرام رها شود و این ورع (وَرَعٌ به معنای پرهیزگاری) نامیده می‌شود. الله تعالی توضیح داده است که هرکس به اندازه‌ی یک ذره عمل بد داشته باشد، کیفر آن را می‌بیند، لذا گاهی ناچار باید برای اینکه از ذره‌های بدی پرهیزید، دایره‌ی پرهیزها را گسترده کرد تا از گزند دور شد، و طمع آن در دل بیفتد: «أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حَمِيٍّ وَ إِنَّ حَمِيَّ اللَّهِ مُحَارِمُهُ، وَ مَنْ اقْتَرَبَ مِنَ الْحَمِيِّ أَوْشَكَ أَنْ يَقَعَ فِيهِ»؛ «بدانید هر پادشاهی حریمی دارد، حریم خداوند (متعال) محرماتش است، هرکس به آن نزدیک شود، هر لحظه ممکن است در آن بیفتد». (صحیح است: به روایتی اشاره داد که بخاری (52) بخش الایمان، باب فضل من استبرأ لدينه، و مسلم (1599) بخش المساقاة، باب أخذ الحلال و ترک الشبهات آورده‌اند.)

حسن بصری (رح) می‌فرماید: «تقوی عرصه را بر پرهیزکاران تنگ می‌کند تا اینکه از ترس دامنگیر حرم شدن، بسیاری از حلال‌ها را رها می‌کنند». (ابن رجب حنبلی در جامع العلوم و الحکم (159/1) نقل کرده و آن را به حسن بصری نسبت داده است.)

سفیان ثوری می‌فرماید: «متقیان به این خاطر به این نام مشهور شده‌اند که از چیزهایی پرهیز می‌کنند که از آن پرهیز نمی‌شود» یعنی معمولاً از آن پرهیز نمی‌شود و یا بیشتر مردم آن را ترک نمی‌کند. (ابن رجب حنبلی، همان، 159/1 اما آن را به سفیان ثوری نسبت داده است.)

متقی بیشتر و سخت‌تر از محاسبه و بازخواست شریک از شریک دیگرش خود را محاسبه می‌کند، لذا تمام گناهان را کنار می‌گذارد.

مسأله مهمی که باید در نظر داشت فایده‌ی علم و شناخت در بحث تقوی است. ابتدا باید بدانید از چه چیز باید پرهیز کرد، و این فایده‌ی علم و شناخت است، زیرا هر چه را که لازم است از آن پرهیز کنید، برایتان روشن می‌سازد، و باید احکام دین و حلال و حرام را بشناسید، به علاوه گاهی انسان از روی جهل از یک حلال خالص به گمان حرام بودن خودداری می‌کند، که در این کار نه مایه‌یی از ورع هست و نه رنگ و بویی از تقوی، جز اینکه نفس بیهوده محروم می‌شود. گروهی که تصمیم گرفته‌اند از دواج نکنند، یا گروهی که تصمیم گرفته‌اند تمام عمرشان روزه باشند، از علم و آگاهی از امور دین بهره‌ای نبرده‌اند. جهل و عدم شناخت دقیق مسایل دروازه‌ی بلاها و آشوب‌ها را به روی جامعه‌ی انسانی می‌گشاید، در طول تاریخ مسلمانان زیادی در جنگ و جدال‌های داخلی میان خود شرکت کرده‌اند که اگر علم و شناخت و اطلاعی از دین داشتند در آن وارد نمی‌شدند و دست‌شان

به خون آغشته نمی‌شد، هر چند برخی از آنان در مورد بسیار جزئی تقوا پیشه می‌کردند، اما از روی جهل از آلودگی به خون و خونریزی پرهیز نمی‌کردند.

(وَرَعٌ به معنای پرهیزکاری و پارسایی، حالتی در وجود انسان است که به نگهداری کامل نفس و ترس از لغزش منجر می‌شود. ورع مقامی بالاتر از مقام تقوا است؛ زیرا که در این حالت انسان از شبهات و حتی کارهای حلالی که ممکن است به گناه منجر شود، اجتناب می‌کند.) (مأخذها: کردارهای قلب: نویسنده: محمد بن صالح منجد، (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری)

فَاكِهِينَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ وَوَقَاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴿١٨﴾

به آنچه پروردگارشان به آنان عطا کرده و [برای آنکه] پروردگارشان آنان را از عذاب دوزخ محفوظ و مصئون داشته، شادمان و مسرورند. (۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« فَاكِهِينَ »: جمع فاکه، شاد و مسرور، انسانهای دلشاد و خوشحال و مسرور. « وَقَاهُمْ » (وقی): آنان را مصئون داشت.

تفسیر:

یعنی از خیر و کرامت و انواع لذایذ و خوردنی و آشامیدنی و لباس و مرکب و دیگر لذایذ بهشتی که الله متعال به آنها عطا کرده است، استفاده و لذت میجویند.

« وَوَقَاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ »: والله تعالی آنان را از عذاب جهنم محفوظ می‌دارد و خوف و ترس اش را از آنان دور می‌کند.

ابن کثیر در تفسیر این آیه مبارکه فرموده است: این نعمتی است مستقل و جداگانه و ماورای «وارد شدن به بهشت» است. بهشتی که لذایذ و مسرت در آن طوری مقرر است که به چشم هیچ کس نیامده و به گوش هیچ کس نخورده و به خاطر هیچ کس خطور نکرده است. (تفسیر مختصر ۲۹۰/۳).

كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٩﴾

(به آنها گفته می‌شود): بخورید و بیاشامید گوارا اینها در برابر اعمالی است که انجام می‌دادید! (۱۹)

تفسیر:

یعنی ای نیکوکاران! از طعامهای خوشمزه و گوارای جنتی بخورید و از نوشیدنیهای خوش مزه آن بیاشامید. اینها مکافات اعمال نیکی است که در دنیا انجام دادید.

مُتَكِينِينَ عَلَىٰ سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ وَزَوَّجْنَاهُم بِحُورٍ عِينٍ ﴿٢٠﴾

بر تختهای که کنار هم چیده شده تکیه کرده‌اند و زنان زیبا و سیاه چشم (حورالعین) را همسرشان می‌گردانیم. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« سُرُرٍ »: جمع سریر، تختها. « مَّصْفُوفَةٍ » (صف): کنار هم چیده شده، ردیف شده. حورالعین: (حوریان درشت چشم را جفت آنان گردانیده‌ایم) یعنی: هریک از جنتیان را به زنان بهشتی‌ای که حور عین‌اند، همدم و پیوسته می‌گردانیم.

حوراء: زنی است که سپیدی و سیاهی چشمش هر دو در نهایت حسن خود باشد. عین: هر زن درشت چشمی است، سفیدی پوست و بزرگی چشم نهایت زیبایی و جمال است.

تفسیر:

«مُتَّكِبِينَ عَلَى سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ»: بر تخت‌های زرین و آراسته شده به مروارید و یاقوت، تکیه داده و در کنار هم می‌نشینند و به خوردن و آشامیدن مشغول میشوند. مفسران کثیر فرموده است: «مَّصْفُوفَةٍ» یعنی روبروی هم نشسته‌اند، مانند: علی سرر مقابلین. (مختصر ۲۹۰/۳).

در حدیث شریف آمده است: «انسان به مدت چهل سال به متکایی تکیه می‌دهد و آن را ترک نمی‌کند و خسته هم نمی‌شود. و هر چه را نفسش آرزو کند و چشم از آن لذت ببرد، برایش فراهم می‌شود» (اخراج از ابن ابی حاتم).

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ ﴿٢١﴾

و کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان [به نوعی] در ایمان از آنان پیروی کرده‌اند، فرزندانشان را [در بهشت] به آنان ملحق می‌کنیم و هیچ چیز از اعمالشان را نمی‌کاهیم؛ هر انسانی در گرو اعمال خویش است. (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَا أَلْتَنُ» «چیزی نمی‌کاهیم، نکاستیم». «رَهِينٌ» «گرو، گروگان».

تفسیر:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ»: آنان که خود ایمان می‌آورند و فرزندانشان در ایمان آوردن با آنان شریک شده و از آنان پیروی می‌کنند، «أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» فرزندان را به پدرانشان ملحق می‌کنیم تا چشمشان به دیدن هم روشن شود. هرچند به مقام و منزلت آنها هم نرسند.

ابن عباس گفته است: الله تعالی در بهشت مقام فرزندان مؤمن را به میزان درجه‌ی او بالا می‌برد هرچند که عمل آنها به میزان او هم نباشد. تا چشمشان روشن گردد. آنگاه آیه را قرائت کرد. (تفسیر قرطبی ۶۶/۱۷). زمخشری گفته است:

تمام سرور و شادمانی را برای اهل بهشت فراهم می‌کند، با سعادت‌مندی خودشان، و ازدواج با حوران بهشتی، و همنشینی برادران ایمانی و گردهم آمدن اولاد و فرزندان و نواسه‌گان شان در کنار آنها، سعادت آنها را تکمیل می‌کند.

«وَمَا أَلْتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ» چیزی از ثواب عمل پدران را کم نمی‌کنیم. در البحر آمده است: یعنی الله تعالی مقصر را به محسن ملحق می‌کند بدون این که چیزی از پاداش او را کم کند. (تفسیر کشاف ۲۷۲/۴).

«كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ»: هر شخصی در گرو عمل خود می‌باشد و گناه دیگری را به گردن نمی‌گیرد. اعم از این که پدر باشد یا فرزند.

ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی دوزخیان در گرو عمل خود قرار دارند و بهشتیان به سوی نعمت هایشان روانه می‌شوند. (البحر ۱۴۹/۸، این تأویل ابن عباس است).

و خازن گفته است: منظور آیه کافر است؛ یعنی هر کافری در گرو عمل شرک خود در آتش جا دارد. و مطابق فرموده‌ی «کل نفس بما کسبت رهینه إلا أصحاب الیمین» مؤمن در گرو عمل قرار نمی‌گیرد. (تفسیر قرطبی ۶۸/۱۷).

خواننده محترم!

در این جای شکی نیست که یکجاء بودن در بهشت با فرزند و فامیل از جمله لذت‌های

بهشتی بشمار می رود، و در ایه مبارکه، اشاره به این فهم دارد که علاقه به اولاد نه تنها در دین نزد انسان با قوت وجود دارد، بلکه این علاقمندی در آخرت نیز نزد انسانها وجود می داشته باشد.

طبرانی از حضرت سعید بن جبیر روایت نموده است، که حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: «چون شخص به جنت داخل شود، از پدر و مادر، زن و فرزندان خود سؤال می کند که آنان در کجایند؟ به او گفته می شود: آنان به درجه تو نرسیده اند. می گوید: پروردگارا! من هم برای خود و هم برای آنان عمل کرده ام! آنگاه به ملحق ساختن ایشان به وی فرمان داده می شود». سپس ابن عباس (رض) این آیه را تلاوت کرد.

«و چیزی از جزای عملشان را نمی گاهیم» یعنی: با ملحق ساختن فرزندان و اقربای آنها به ایشان، چیزی از ثواب اعمال خودشان را نیز نمی گاهیم «هر کسی در گرو کار و کردار خویش است» در روز قیامت پس اگر بر وجهی عمل کرد که خداوند متعال او را بدان فرمان داده بود و به وجایب خود نیک پرداخت، خداوند متعال او را آزاد می کند و در غیر آن نابودش می کند و چه نابودی هراس انگیزی که حتی مرگ را نیز به آن هیچ راهی نیست و نمیتواند بر آن نقطه پایانی بگذارد! (تفسیر ابن کثیر)

حافظ ابن کثیر پس از نقل این روایت فرموده است، از این روایت چنین ثابت میشود که از برکات پدران صالح، به فرزندان آنها با وجود پایین بودن پایه‌ی آنها در عمل، فایده ای می رسد، و به درجه ی پدران صالح خود رسانیده میشوند، و نیز برعکس از فرزندان صالح به پدران فایده ای خواهد رسید، و این از احادیث ثابت است، چنان که در مسند امام احمد از حضرت ابو هریره (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: خداوند در جات بعضی از بندگان خود را نسبت به اعمالشان بالا می برد، آنان می پرسند که خداوند این مقام و رتبه از کجا به ما رسید؟ جواب می رسد فرزندان تان در حق شما دعا و استغفار کردند، و آنچه می بینید اثر آن است. (رواه احمد و قال ابن کثیر اسناد صحیح ولم یخرجوه ولكن له شاهد فی صحیح مسلم عن ابی هریره)

«وَمَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ» معنای لفظی «الت وایلات» کاستن است. (تفسیر قرطبی) و معنای آن چنین است که جهت متعالی ساختن در جات اولاد، و ملحق گردانیدن آنها به پدران صالح، از اعمال پدران چیزی کاسته نمی شود، تا به اعمال آنها اضافه گردد، بلکه خداوند آنان را به فضل و کرم خویش بدان درجه می رساند. (تفسیر معارف القرآن مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی - سوره الطور).

نیکو کاری انبیا ء با والدین:

در قرآن عظیم الشان دستان های متعددی از انبیا ء علیه سلم با والدین تذکر یافته که به برخی از آن اشاره بعمل می آوریم:

داستان حضرت نوح علیه السلام:

قرآن عظیم الشان به روش دعا و استغفار نوح علیه السلام را در نیکو و احسان به والدین چنین بیان می فرماید: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» (سوره نوح: 28). (بار الها مرا و پدر و مادر من و هر که با ایمان به خانه‌ی من داخل شود و همه‌ی مردان و زنان با ایمان را ببخشای).

داستان حضرت ابراهیم علیه السلام:

حضرت ابراهیم علیه السلام به خاطر ترس از گمراهی و هلاکت پدرش او را با لطف و

مهربانی و حرص شدید و رغبت و امید برای هدایت و نجات مورد خطاب قرار می‌دهد و از او می‌خواهد که به خدا ایمان بیاورد: «وَأَذَكَّرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا» (41) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْءٌ (42) يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا (43) يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا (44) يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا (45)» [مریم: 41-45]. «و در کتاب خود یاد کن شرح حال ابراهیم را که بسیار راستگو و پیامبری بزرگ بود هنگامی که به پدر خود گفت: ای پدر چرا بتی جماد را که چشم و گوش ندارد و نمی‌تواند حاجتی را از تو رفع کند می‌پرستی؟ ای پدر! به من دانشی آموخته‌اند که به تو نیاموخته‌اند، پس تو از من پیروی کن تا به راه راست هدایتت کنم ای پدر هرگز شیطان را نپرست که او سخت با خدای رحمان مخالفت و عصیان کرد ای پدر می‌ترسم که از خدای مهربان بر تو قهر و عذاب رسد و در دوزخ با شیطان یار و یاور باشی».

داستان حضرت اسماعیل علیه السلام :

هنگامی که پدرش به او گفت: «يُبَيِّنِي إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ» [الصافات: 102]. «فرزندم! در خواب دیده‌ام که تو را ذبح می‌کنم.»
فرزند در جواب می‌فرماید: «قَالَ يَا أَبَتِ أَفَعَلَّ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ»
«ای پدر! کاری را که بدان امری شده‌ای انجام بده و ان شاءالله مرا از بندگان صبور و شکیب‌خواهی یافت».

روایت شده است، هنگامی که حضرت ابراهیم علیهم السلام از آنچه در خواب دیده بود، مطمئن شد و یقین حاصل کرد، به فرزندش گفت: ای اسماعیل، ریسمان و تیشه را بردار تا با هم به آن وادی برویم و هیزم بیاوریم.
هنگامی که با هم به وادی (شبیید) رفتند، به اسماعیل علیهم السلام گفت: من قصد انجام مأموریت خود را دارم اسماعیل علیه السلام جواب داد: ای پدر دست و پای مرا محکم ببند تا دست و پا نزنم و لباس‌هایت را جمع کن تا به خون آلوده نگردد مبدا مادرم آن را ببیند کاردت را خوب تیزکن و در هنگام بریدن شتاب نما تا زودتر راحت شوم و احساس درد نکنم.

هنگامی که به نزد مادرم برگشتی از جانب من به او سلام بگو. پدر در جواب فرمود: (آری فرزندم من به کمک تو نیاز دارم تو باید در این کار مرا یاری کنی.) در حالی که هر دو گریه می‌کردند ابراهیم علیهم السلام شروع به انجام مأموریت خود کرد کارد را بر حلقوم اسماعیل گذاشت اما کارد نبرید سه بار آن را تیز کرد باز هم نبرید در آن هنگام اسماعیل به پدرش گفت صورت مرا بر زمین قرار ده زیرا وقتی نگاهت به چهره من می‌افتد بی‌اختیار به من رحم می‌کنی ابراهیم علیه السلام چهره اسماعیل (علیه الصلوة والسلام) را بر زمین قرار داد و چند بار کارد را بر گردن او کشید اما کارد نه بُرید در این لحظه حضرت ابراهیم (ع) عصبانی شد و کارد را بر زمین کوبید. کارد به سوی آن حضرت برگشت و گفت: (خداوند! به اجرای این کار دستور نمی‌دهد.) آنگاه به او ندا داده شد: «يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّعْيَا» (104) [الصافات: 104-105]. «ای ابراهیم تو مأموریت عالم رؤیا را انجام دادی».

داستان حضرت عیسی علیه السلام:

حضرت عیسی علیه السلام به مادرش احسان و نیکی می‌کرد و درگهواره نیز پروردگار خویش عبادت می‌نمود: «وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا» (سورة مريم: 32). «به نیکی با مادر سفارشتم نمود و مرا شقی و ستمکار قرار نداد».

مفهوم «بر» والدین:

بر به کسر حرف «ب» و تشدید حرف «ر» به مفهوم برّ و الدین، مقابل عقوق یا نافرمانی والدین است. ابن منظور («برّ» را ضد عقوق دانسته است) یعنی، فرمان برداری از پدر و مادر و احسان و نیکی به آن‌ها.

از حضرت عبدالله بن عمر (رض) روایت شده که فرموده است: خداوند متعال به این دلیل آن‌ها را ابرار نامیده است که آنها به پدر و مادر و فرزندان خود نیکی و احسان می‌کنند و از آنها فرمانبرداری می‌کنند و همچنین گفته شده است همان طوریکه تو بر فرزندان حق و حقوقی داری فرزند تو نیز بر تو حق و حقوق دارد.

آگاه ساختن فرزندان از عقوق پدر و مادر:

عقوق والدین به معنی نافرمانی و سرکشی از پدر و مادر و بریدن از ایشان است. نافرمانی از عقوق والدین از جمله گناهان کبیره و رذایل اخلاقی می‌باشد.

حضرت ابي هريرة (رض) در حدیثی می‌فرماید: «جاء رجلٌ إلى رسولِ الله فقال: يا رسولَ الله من أحقُّ الناسِ بحُسنِ صحابتي؟ قال: أمُّك، قال: ثمَّ مَنْ؟ قال: ثمَّ أمُّك. قال ثم من؟ قال: ثمَّ أمُّك. قال ثم من؟ قال: ثمَّ أمُّك.» (متفق علیه).

و في رواية: «يا رسول الله من أحق الناس بحسن الصحبة؟ قال: أمك ثم أمك ثم أمك ثم أبوك ثم أذنك أذنك» (صحيح مسلم). «مردی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده گفت: یا رسول الله! شایسته ترین شخصی که با او خوش رفتاری و احسان کنم کیست؟ آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند:

مادرت. گفت: بعد از آن؟

فرمودند بعد از آن هم مادرت.

گفت باز کدام؟

فرمودند: مادرت،

گفت بعد از آن کیست؟

فرمودند: بعد از آن پدرت.

و در روایت دیگر آمده است که آن مرد گفت: یا رسول الله! چه کسی شایسته آن است که برایش احسان و نیکی کنم؟ آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: مادرت، باز مادرت، باز مادرت، باز پدرت بعد از آن کسیکه نزدیکتر و نزدیکتر به توست».

وَأَمَدُّنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ ﴿٢٢﴾

با [هر نوع] میوه و گوشت‌ها که دلخواه آنهاست آنان را مدد [و تقویت] میکنیم (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَمَدُّنَاهُمْ»: یاریشان دادیم، به آنان دادیم، در اختیار آنان قرار دادیم.

تفسیر:

یعنی الله سبحان و تعالی بر نعمتهایی که یادآوری شد، میوه‌ها و گوشتهای تازه، اشته‌آور

و خوشمزه بی را مزید و علاوه می سازد که نفس بدان میل می کند و از آن لذت می برد.
يَتَنَزَّ عُونَ فِيهَا كَأَسَا لَا لَعُوَ فِيهَا وَلَا تَأْتِيمُ ﴿٢٣﴾
 (آنها در بهشت) جامی را از دست هم دیگر می گیرند که در (نوشیدن) آن هیچ بیهودگی و
 گناهی نیست. (۲۳)

«يَتَنَزَّ عُونُ»: مشتاقانه از دست یکدیگر می گیرند.

«لَعُوَ»: یاهوه سرائی. بیهوده گوئی.

«تَأْتِيمُ»: گناه ورزی. به این معنا است که: شراب آخرت، نه موجب یاهوه سرائی و پریشان
 گوئی می شود، و نه موجب گناه می گردد.

قابل تذکر است که: لفظ و لغت شراب در قرآن عظیم الشأن به معنای نوشیدنی آمده است.
 از جمله در (آیه 12 سوره فاطر) می خوانیم: «وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ
 شَرَابُهُ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ» (دو بحر مساوی نیستند، این شیرین و شور است و آبش نوشیدنی
 است و این شور و تلخ است.) همچنان در (آیه 10 سوره نحل) آمده است: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ
 مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ» (اوست که از آسمان برایتان باران نازل کرد. از آن
 می نوشید.) در این آیات شراب به معنای اصلی آن یعنی نوشیدنی به کار گرفته شده است.
 اما خمر در دو معنای حرام دنیوی و شراب بهشتی مورد استعمال قرار گرفته است: نوع
 حرام آن عملی شیطانی معرفی شده و الله تعالی درباره آن فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
 إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رَجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» (سوره مائده آیه 90)
 (ای اهل ایمان! شراب و قمار و بتها و وسایل قمار پلیدند و از کارهای شیطانند.) در حالیکه
 نوع شراب بهشتی آن لذت آور و جاری در نهرهای جنت بیان شده است: «وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ
 لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ» (سوره حمد آیه 15) (و نهرهایی از خمر که برای نوشندگان لذت است.)

ترک نوع حرام آن در دنیا سبب نیل و رسیدن به بهشت و رضوان الهی است که یکی از
 نعمت های آنجا شرابی پاک و بی ضرر است و اگر شخصی مبتلا به نوع حرام آن شود؛
 در سرای آخرت عقوبت سخت و جهنمی در انتظار اوست. عذابی که یک نوع آن
 نوشیدنی های در داور است: «فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ» (سوره واقعه
 آیات 54 و 55) (آن گاه همه از آب گرم جهنم بر روی آن می آشامند. بدانسان از عطش،
 آن آب را می نوشید که شتران تشنه آب می آشامند.) به هر حال، دو نوع خمر ناپاک و حرام
 با نوع بهشتی آن تفاوت بسیاری دارند که یکی نعمتی بهشتی است و دیگری سبب جهنمی
 شدن انسان است.

سه خصوصیت خمر بهشتی:

1 - لذتی کامل و کاملاً بی ضرر:

خداوند متعال در تعریف بهشت فرموده است: «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ
 مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ
 مُصَفًّى» (سوره محمد آیه 15) (صفت بهشتی که متقیان وعده شده اند در آن نهرهایی است
 از آب غیر متغیر و نهرهایی از شیری که طعم آن عوض نشده و نهرهایی از خمر که
 برای نوشندگان لذت است و نهرهایی از عسل صاف شده) در این آیه، خمر بهشتی در
 کنار شیر و عسل ذکر شده و آن لذتی برای نوشندگان ذکر شده است و این به معنای
 بی ضرر بودن کامل آن است.

2 - لذتی عاری از مستی :

خداوند متعال شراب بهشتی را نوشیدنی خاصی معرفی کردند که در عین لذت بخش بودن مستی آور نیست و انسان را دچار هرزه گویی نمی‌کند. خداوند درباره آن فرموده است: «يُطَافُ عَلَيْهِم بِكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ [صافات/۴۷-۴۵] شرابی از چشمه‌ای جاری بر آنها گردانده می‌شود. شرابی سپید و روشن که آشامندگان لذت کامل برند. نه در آن می، خمار و درد سری و نه مستی و مدهوشی است.» در این آیه خداوند متعال آن نوشیدنی را عاری از هر مستی‌ای معرفی کرده است. نوشیدنی خاصی که در بین بهشتیان گردش داده می‌شود و آنها می‌نوشند و دچار هیچ بدگویی و زوال عقلی نمی‌شوند.

3 - شرابی الهی جلّ عظمته:

قرآن کریم نه تنها شراب بهشتی را یک نعمت برای اهل جنت دانسته بلکه نوشاندن آن را به خداوند متعال نسبت داده و فرموده است: «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا [انسان/۲۱] و پروردگارشان به آنها شراب طهور می‌نوشاند.» این به علت پاکی محض شراب بهشتی است که خداوند آن را به نوعی خلق کرده که جزء لذات بهشتی و نعمت‌های آنجا باشد بی آنکه از اعمال شیطانی، ضررآور و زایل کننده عقل باشد.

وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكَوْنٌ ﴿٢٤﴾

و بر گرداگرد آنان جوانان [خدمتکار] شان می‌گردند که گویی ایشان مروارید نهفته‌اند (۲۴)
تشریح لغات و اصطلاحات:

« غِلْمَانٌ »: جمع غلام، پسران، نوجوانان. « لُؤْلُؤٌ »: مروارید. « مَّكَوْنٌ »: نهفته در صدف، مروارید درون صدف. [واقع/۲۳].

تفسیر:

در حدیث شریف به روایت قتاده آمده است: «از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم پرسیدند: یا رسول الله! خدمتکار [بهشت خود] مانند مروارید است پس چگونه است کسی که آن خدمتکار به وی خدمت می‌کند؟ فرمودند: قسم به ذاتی که جانم در اختیار اوست، فضل و برتری در میان آنان، همانند فضیلت ماه شب چهارده بر سایر ستارگان است.»
مفسر قرطبی فرموده است: گویا آن غلامان فرزندان مشرکین هستند، که به خدمت کاری جنتیان می‌پردازند. اما درجنت اصلاً خستگی نیست تا ضرورت به خدمت‌گزاری باشد، ولی الله تعالی به عنوان نمایاننده نعمت فراوانی که اهل جنت از آن برخوردارند، از آنها خبر داده است. (تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر قرطبی ۶۹/۱۷).

وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿٢٥﴾

و بعضی آنان از بعضی دیگر می‌پرسند (که سبب کامیابی ما در اینجا چیست؟). (۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« يَتَسَاءَلُونَ »: از هم می‌پرسند.

تفسیر:

یعنی جنتیان به یکدیگر رو کرده و درباره‌ی اعمال دنیا از همدیگر سؤال می‌کنند، و از بحث و گپ زدن لذت می‌برند، و به نعمت‌هایی که خداوند به آنها داده است اعتراف می‌کنند.

قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ ﴿٢٦﴾

و با هم گویند: ما از پیش میان اهل و قبیله خود تنها از الله می ترسیدیم. (۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« فِي أَهْلِنَا »: در میان خانواده ی خودمان.

« مُشْفِقِينَ »: ترسان، هراسان، بیمناک از دیوان عدل الهی.

تفسیر:

می گویند: ما پیش از این در زندگی دنیوی و در بین خانواده های خویش از خداوند می ترسیدیم و از عذابش هراس داشتیم، به طاعاتش عمل می کردیم و از معصیتها امتناع می ورزیدیم.

فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَّانَا عَذَابَ السَّمُومِ ﴿٢٧﴾

پس الله بر ما منت گذاشت و ما را از عذاب گرم [مرگبار] حفظ کرد. (۲۷)
عذاب سموم: عذاب آتش است. سموم جهنم دمه‌ای است که از گرمای آن به وجود می آید. به قولی: شمال و باد آتش جهنم سموم نامیده شد زیرا آن باد وارد مسامات و منافذ بدن می شود.

یعنی ما را از عذاب گرم و مرگبار که به «سموم» موسوم است و در پوست نفوذ می کند، حفظ کرد.

مفسر فخر رازی فرموده است: آیه نشان می‌دهد که جنتیان از ماجرای دنیای خود باخبرند و آن را به یاد می‌آورند، و کافران نیز فراموش نمی‌کنند که در دنیا چه نعمتهایی در اختیار داشتند، بنابراین لذت مؤمن افزون می‌شود؛ زیرا خود را می‌بیند که از تنگی به فراخی انتقال یافته و از زندان به جنت آمده است. و کافر وقتی می‌بیند که از جنت به دوزخ آمده است، درد و آزارش افزایش می‌یابد. (تفسیر مفاتیح الغیب، التفسیر الکبیر - تفسیر کبیر رازی ۷/۵۰۷).

إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ ﴿٢٨﴾

ما از پیش او را می خواندیم (و می پرستیدیم)، واقعاً که اوست نیکوکار و مهربان! (۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« الْبَرُّ »: نیکوکار. « الرَّحِيمُ »: پررحمت، دارای رحمت فراوان، بس مهربان.

تفسیر:

پیش از این ما در دنیا الله سبحان و تعالی را به یگانگی می خواندیم، با اخلاص مصروف عبادت پروردگار با عظمت بودیم، و به او چیزی را شریک نمی آوردیم تا ما را از دوزخ نگره دارد و به جنت پر از نعمت داخل نماید. الله سبحان و تعالی دعای ما را استجابت کرد و آنچه را خواسته بودیم به ما بخشید. یقیناً الله با انواع مهربانیها بر بندگان صاحب فضل و احسان است و جود و سخاوتش را بر آنان فرو ریخته است. او بر بندگان مهربان است؛ چنان که آنان را در دخول به جنت و نجات از دوزخ توفیق بخشیده است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (29 الی 49) موضوعاتی در باره سؤالات از عقاید بی باوران، اثبات یکتایی الله متعال در انفس و آفاق و واگذار کردن بی باوران عالم به دامن قیامت... به بحث گرفته شده است.

فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ ﴿٢٩﴾

پس (به مردم) پند بده که تو به لطف پروردگارت، کاهن و مجنون نیستی. (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذَكِّرْ»: پند ده، در اندرز گویی پایداری کن. «بِنِعْمَتِ»: در پرتو نعمت، به لطف.
«كَاهِنٍ»: کسی که مدعی علم غیب است، کسی که مدعی است علم غیب را از جنیان می گیرد.

تفسیر:

در آیه مبارکه خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: ای محمد! قوم خویش را به وسیله قرآن کریم پند بده و آنان را بدان نصیحت کن؛ تو با نعمتهایی چون رسالت، حکمت، علم نافع و عقل برتر که برایت عطا شده کاهنی نیستی که مردم را بدون علم و بر اساس گمان به امور آینده خبر دهی. «بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ (۲۹)»: و آن طور که مشرکان گمان می برند تو دیوانه هم نیستی، که ندانسته سخن گویی. بلکه تو به وحی زبان می گشایی.

أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ ﴿٣٠﴾

یا می گویند: (محمد) شاعری است که ما انتظار مرگش را می کشیم! (۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَّتَرَبَّصُ» (ربص): انتظار می کشیم، منتظریم «الْمُنُونِ»: مرگ، زمانه.
«رَيْبَ الْمُنُونِ»: مرگ مشکوک، حادثه ی روزگار.

تفسیر:

یعنی کافران درباره پیامبر صلی الله علیه وسلم می گویند که (محمد) شاعری است و ما انتظار مرگش را می کشیم تا دعوتش نیز با خودش بمیرد.

شان نزول آیه مبارکه:

ابن جریر و ابن اسحاق در بیان شأن نزول این آیه مبارکه از ابن عباس (رض) روایت کرده اند که فرمود: قریش چون در دارالندوه جمع شدند تا در کار رسول الله صلی الله علیه وسلم فیصله وجروبحث کنند، نطق و سخنگوی از آنان گفت: او را زندانی و دربند کنید، سپس به او «منون» را انتظار بکشید تا نابود شود چنان که پیشینیان وی از شعراء مانند زهیر، نابغه و اعشی، هلاک شدند زیرا او نیز یکی از آنان است. پس الله سبحانه و تعالی این آیه مبارکه را نازل فرمود. (طبری 32380 از ابن اسحاق از عبدالله بن ابو نجیح از مجاهد روایت کرده است راوی های آن ثقه اند.)

قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ ﴿٣١﴾

بگو: انتظار بکشید که من هم با شما انتظار می کشم. (شما انتظار مرگ مرا و من انتظار پیروزی و نابودی شما را!). (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَرَبَّصُوا»: منتظر باشید، چشم به راه باشید. «الْمُتَرَبِّصِينَ»: منتظران، چشم به راهان، انتظار کشندگان.

تفسیر:

ای پیامبر! برای آنان بگو: شما مرگ مرا انتظار کشید و من مرگ شما را انتظار می کشم، شما وفات مرا چشم به راه باشید و من عذاب خداوند برای شما را چشم به راه خواهم بود و به زودی خواهید دانست که عاقبت نیکو و پسندیده برای کیست.

أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَامُهُمْ بِهَذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ ﴿٣٢﴾

آیا عقل هایشان آنها را به این اعمال دستور می دهد یا آن ها قوم سرکش اند (۳۲)؟!

تشریح لغات و اصطلاحات:

« تَأْمُرُهُمْ »: به آنان امر می کند، آنان را وامی دارد، به آنان دستور می دهد «أَحْلُمُ» جمع حلم، خردها، عقلها، پندارها. «طَاغُونَ»: طغیانگر، گردن کش.

تفسیر:

آیا واقعاً هم عقلهای کافران آنان را به این سخن متناقض امر و دستور داده است؟ آخر چگونه کهانت، شعر و دیوانگی در یک شخص و در یک وقت جمع می شود، بلکه آنان در سرکشی زیاده روی کردند و در عصیانگری از حد گذشتند.

أَمْ يَقُولُونَ تَقْوَلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٣﴾

یا می گویند: قرآن را خود (محمد) ساخته و به الله نسبت داده است؟ نه، بلکه آنها ایمان نمی آورند. (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَقَوْلُ»: بافته، از پیش خود ساخته است. سرهم کرد.

تفسیر:

محتوای این آیه مبارکه اینست که: آن تعدادی از قریش که قرآن عظیم الشان را کلام ساخته و پرداخته ی خود محمد صلی الله علیه وسلم بشمار می آوردند، در دل شان این حقیقت را بخوبی می دانند که این قرآن نمی تواند کلام خود محمد صلی الله علیه وسلم باشد و عرب زبانان دیگر هم نه تنها با شنیدن آن به روشنی احساس می کنند که این کلام بسیار بالاتر و برتر از سطح کلام بشری است، بلکه هر که از آنان محمد صلی الله علیه وسلم را از نزدیک می شناسد، او هیچ گاه نمی تواند این گمان را بکند که این واقعاً کلام خود ایشان است. پس اصل مطلب این است که کسانی که قرآن عظیم الشان را ساخته و پرداخته خود محمد صلی الله علیه وسلم بحساب می آورند، در اصل نمی خواهند ایمان بیاورند و برای این منظور بهانه های دروغین گوناگونی جعل می کنند که یکی از آنها همین بهانه است.

فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ ﴿٣٤﴾

پس اگر راستگو هستند سخنی مانند آن بیاورند. (۳۴)

یعنی اگر کافران راست می گویند که پیامبر صلی الله علیه وسلم قرآن کریم را از خود ساخته پس آنان هم بیایند سخنی را بیاورند که در بیان و فصاحتش مانند قرآن باشد.

أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ ﴿٣٥﴾

آیا بدون هیچ خالق آفریده شده اند یا خود آفریننده خوداند؟ (۳۵)

« خُلِفُوا »: آفریده شدند. « أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ »: یا خودشان آفریدگار اند؟ یا خودشان به وجود آورندگانند؟

تفسیر:

اصلاً داشتن همچو عقیده ومفکوره در اساس نادرست و غیر منطقی است، نه آنان را عدم به وجود آورده و نه هم خود خویشان را آفریده اند. درست این است که خداوند یگانه آنان را آفریده پس واجب است که فقط او تعالی را بدون شریک عبادت کنند.

أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ ﴿٣٦﴾

یا آسمان ها و زمین را آفریده اند؟ نه، بلکه حق این است که یقین نمیکنند. (۳۶)
« بَلْ لَا يُوقِنُونَ »: بلکه یقین ندارند، بلکه در پی یقین نیستند

تفسیر:

آیا آسمانها و زمین را با این استحکام عجیب کافران آفریده اند؟ بلکه آنان به قدرت و یگانگی خداوند یقین ندارند و از آن رو کافر شدند.

مفسر خازن فرموده است: معنی آیه چنین است: آیا از هیچ خلق شده‌اند و بدون خالق هستی یافته‌اند، که چنین امری ممکن و جایز نیست؛ چون ارتباط خلق با خالق امری است ضروری. پس وقتی خالق را انکار کنند باید بدون خالق هستی یافته باشند، یا خود خویشتن را خلق کرده باشند؟ و این شدیداً باطل است؛ زیرا چیزی که وجود ندارد چگونه چیزی را خلق می‌کند؟ پس وقتی هر دو وجه باطل شوند، حجت بر آنان اقامه شده که آنها خالقی دارند و باید به آن ایمان بیاورند، و او را یگانه بدانند و او را عبادت کنند و یقین داشته باشند که همو پروردگار و خالق آنها می‌باشد. (تفسیر خازن ۲۱۰/۴).

أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُصَيِّرُونَ ﴿٣٧﴾

آیا خزائن پروردگارت نزد آنها است؟ یا بر همه چیز عالم سیطره دارند؟ (۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« الْمُصَيِّرُونَ »: از ریشه ی سطر و صطر: جمع مصیطر، مسلط.

تفسیر:

آیا خزانه های رزق و روزی و بخششهای خداوندی در نزد کافران است و در آن هرطوری که بخواهند تصرف می کنند؟ واقعیت این است که آنان چیزی را مالک نیستند.

ابن عباس (رض) فرموده است: « خَزَائِنُ رَبِّكَ » عبارت است از باران و روزی. و عکرمه (رح) فرموده است عبارت است از نبوت. (تفسیر قرطبی ۷۴/۱۷)

«أَمْ هُمُ الْمُصَيِّرُونَ» «جمع مصیطر، غالب و چیره، فرمان فرمایان، تسلط دارند». یا آنها مسلط و مقتدرند و می‌توانند به میل خود در خلق و ایجاد دخل و تصرف داشته باشند؟ البته که نه. بلکه الله عزوجل خالق و مالک و متصرف است.

عطا فرموده است: «أَمْ هُمُ الْمُصَيِّرُونَ» یعنی آیا آنها صاحب و مالک اند که هر چه را بخواهند انجام می‌دهند؟ و تحت امر و نهی هیچ کس قرار ندارند؟ (ابن الجوزی ۵۷/۸).

از فحوی آیه مبارکه اعتراف بر این واقعیت است که آنان چیزی را مالک نیستند. آیا آنان در جهان دارای نیرو و سلطه یی هستند که غلبه و زورمندی از آن ایشان باشد؟ این همه درست نیست، بلکه آنان ناتوان و ضعیف اند و الله متعال نیرومند و زور آور است.

أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلَيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٣٨﴾

آیا زینه ای دارند که (به آسمان بالا می روند) و به وسیله آن اسرار وحی را می‌شنوند؟ کسی که از آنها این ادعا را دارد دلیل روشنی بیاورد! (۳۸)

یعنی آیا برای کافران زینه است که توسط آن به آسمان بالا می روند تا به وحی گوش فرا دهند و در نتیجه وحیی را در می یابند که نظر باطل آنان را تأیید می کند؟ پس باید هر کافری که چنین ادعایی دارد، بسم الله سند و حجت قاطعی را برای صدقی دعوایش بیاورد.

أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمْ الْبَنُونَ ﴿٣٩﴾

آیا سهم خداوند (متعال) دختران و سهم شما پسران است؟ (۳۹) در آیه مبارکه خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: ای پیامبر! از تهمت خوف و هراسی نداشته باش که آنان به خداوند (متعال) هم تهمت میزنند.

یعنی چگونه برای خداوند جل جلاله دختران قرار می دهید (در حالی که خود از داشتن دختر متنفرید) و برای خود پسر قرار می دهید؟ آیا این منطق و انصاف است؟ قرطبی فرموده است: خداوند (متعال) به عنوان توبیخ و سرزنش آنان، آنها را به بی خردی متصف کرده است، پس معنی آیه چنین است: آیا با این که خود از داشتن دختر متنفرید، دختر را به خدا نسبت می دهید؟ و هر کس دارای چنین عقل و خردی باشد، دور نیست رستاخیز و زنده شدن را نیز انکار کند. (تفسیر الجامع لاحکام القرآن - قرطبی ۷۶/۱۷).

ابو سعود فرموده است: خداوند متعال آنان را ابله و کم عقل معرفی کرده و اعلام کرده است که هر کس دارای چنین نظری باشد، جزو خردمندان به شمار نمی آید، تا چه رسد به این که به عالم ملکوت صعود کند و از اسرار نهانی مطلع گردد. به منظور شدت انکار و توبیخ، از غیبت به خطاب التفات به عمل آمده است. (تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم ابو سعود ۵/۱۷۵).

قابل تذکر و دقت است که وارد کردن اتهام یکی از وسایل است که طول تاریخ مشرکان علیه انبیای الهی مورد استعمال قرار می دهد.

طوریکه در (آیه: 52 سوره ذاریات) میفرماید: «كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ» (ای پیامبر!) بدین گونه (که تو را تکذیب کردند) پیشینیان اینان نیز هیچ پیامبری برایشان نیامد مگر آنکه گفتند: جادوگر یا جن زده است. یعنی بر همه اتهامات مختلفه بسته اند.

أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ ﴿٤٠﴾

یا مگر از ایشان مزدی می طلبی، که پرداخت آن بر آنها دشوار است؟ (۴۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَغْرَمٌ» تاوان، غرامت، ضرر و زیان. «مُثْقَلُونَ» (ثقل): سنگین باران، گرانباران.

تفسیر:

ای پیامبر! آیا این مردم ازین سبب سخن ترا قبول نمیکنند که خدا نکرده برای تبلیغ رسالت خویش از کافران مزدی را طلب کرده ای و آنان برای دفع تکلیف تاوانی که از آنان خواستار شده ای به دشواری و مشقت افتادند؟

أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ ﴿٤١﴾

آیا علم غیب نزد آنهاست که (هر چه بخواهند) می نویسند؟ (۴۱)

تفسیر:

آیا کافران علم غیب دارند و آن را به منظور آگاهی مردم می نویسند و یاد داشت می کنند؟ ویا اینکه علم غیب دانسته و می دانند آنچه پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد امور حشر و نشر می گوید، باطل است و ازین رو آنها این معلومات را بر مبنای شناختی یقینی می نویسند؟ قتاده (رح) فرموده است: این رد گفته‌ی شاعر نتربص به ریب المنون می باشد. پس یعنی آیا می دانند محمد قبل از آنها می میرد تا چنین حکمی بدهند؟ (ابن جوزی ۵۸/۸).

و ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی آیا لوح المحفوظ در اختیار آنها قرار دارد و آنها محتوای آن را می‌نویسند و آن را به مردم خبر می‌دهند و می‌گویند. (تفسیر قرطبی ۱۷/۷۶).

موضوع چنان نیست؛ چون جز الله هیچ یک از ساکنان آسمان و زمین غیب و نهان نمی‌دانند.

أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ ﴿٤٢﴾

آیا می‌خواهند [بر ضد تو] نیرنگ و فریبی به کار گیرند؟ ولی کافران [بدانند که] خود گرفتار حيله و مکر خواهند شد. (۴۲)

تفسیر:

بلکه کافران اراده دارند تدبیر و حيله‌ای را برای پیامبر صلی الله علیه وسلم به کار برند؟ مفسران گفته‌اند: آیه به توطئه و دسیسه‌ی ترور پیامبر صلی الله علیه وسلم در دارالندوه اشاره دارد، آنجا که فرموده است: و «إذ يمكر بك الذين كفروا ليثبتوك أو يقتلوك أو يخرجوك. فالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ» آنان که رسالت محمد را انکار کرده‌اند خود کیفر می‌بینند؛ زیرا ضرر آن به خود آنها برمی‌گردد و وبال آن بر گردن خود آنها می‌باشد.

همان‌گونه که خداوند متعال در جای دیگری از قرآن می‌فرماید: «و لا يحق المکر السيئ إلا بأهله». مفسر صاوی فرموده است: اسم ظاهر الذین کفروا: را در جای ضمیر قرار داده است، تا زشتی و ناپسندی کفر را بر آنان ثبت و ضبط کند. (حاشیه الصاوی علی تفسیر الجلالین - صاوی ۴/۱۳۴).

أَمْ لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٤٣﴾

آیا بر آنها خدایی جز خدای یکتا هست؟ الله پاک و منزّه است از آنچه برای او شریک قرار می‌دهند. (۴۳)

تفسیر:

آیا کافران غیر از پروردگار الله دیگری دارند که سزاوار عبادت باشد؟ الله تعالی از شرک کافران مقدس و متعالی است. حق تعالی در آفرینش و الوهیت شریکی ندارد، پس تنها او مستحق عبادت است.

وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ ﴿٤٤﴾

اگر ببینند که قطعه‌ای سنگی از آسمان می‌افتد (باز هم ایمان نمی‌آورند)، می‌گویند: ابری متراکم است (نه غضب الهی). (۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«کسفا»: به معنای قطعه است و هدف از آن در این جا، فرود قطعه سنگ از آسمان به عنوان عذاب الهی است. «ساقطًا»: در حال سقوط. «سحابٌ مَرْكُومٌ»: ابری متراکم و انباشته. و «يُصْعَقُونَ» به معنای هلاکت و بیهوشی است که در اثر صاعقه‌ی عذاب پدید آید. این کلمه در قالب مجهول آمده که نشانه اضطراب و ناچاری است.

تفسیر:

یعنی در حقیقت هیچیک از اینها نیست تنها یک چیز است و آن ضد و عناد آنها میباشد که بدان سبب این مردم بتکذیب هر سخن راست کمر بسته‌اند، بحدیکه اگر همین کافران قطعه‌ی از عذاب را ببینند که از آسمان بر آنان فرود می‌آید، باز هم هرگز از شرک خود توبه نمی‌کنند به اصطلاح در آن هم دست به تاویلی می‌زنند، و می‌گویند: این ابری است که به روی هم متراکم شده و عذاب نمی‌باشد.

در این آیه مبارکه به یک فهم عالی اشاره بعمل آمده است که: لجاجت، انسان را به تحلیل غلط وامی‌دارد. کفر و لجاجت سبب نهایت بد شده، و انسانهای بدفرجامی است، انسانها که بدیهیات را انکار می‌کند و حتی آنچه را با چشم سر می‌بیند نمی‌پذیرد، دیگر قابل هدایت نیستند. الله تعالی ما را از جمله همچو اشخاص نگاه کند. آمین یا رب العالمین.

فَذَرَهُمْ حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ ﴿٤٥﴾

حال که چنین است آنها را رها کن تا روز مرگ خود را ملاقات کنند. (۴۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُصْعَقُونَ»: بیهوش می‌افتند، نابود می‌گردند.

تفسیر:

پس ای پیامبر! کافران را به حال آنان بگذار تا روز قیامت، یعنی روز هلاکت و عذاب خویش را ملاقات کنند.

در آیه مبارکه ملاحظه می‌فرمایم که سنت پروردگار با عظمت در برابر مخالفان، شتاب و عجله نیست، لطف الله تعالی به قدری است که حتی در هنگام رها کردن انسان به حال خود، هشدار لازم را می‌دهد.

ولی به یک نتیجه باید اعتراف کرد که: کفر و لجاجت سبب نهایت بد شده و زمانیکه، قهر الهی فرا رسد، دیگر گناه کاران دیگر اختیاری از خود ندارند و باید آن را با ذلت بپذیرند.

يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٤٦﴾

روزی که نیرنگشان به هیچ‌وجه به کارشان نیاید و مدد و یاری نمی‌شوند. (۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا يُغْنِي»: بی‌نیاز نمی‌کند، برطرف نمی‌سازد. «كَيْدُهُمْ»: نقشه‌های شوم و بد آنان.

تفسیر:

«يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا»: یعنی اینکه حيله و تدبیر کافران برای آنان در روز قیامت فایده‌ی ندارد، عذاب خداوند را از آنان دفع نمی‌کند و جز او تعالی یاری ندارند که یاری‌شان نماید.

از حکمت‌های الهی همین است که: هنگام قهر الهی، نه نیرنگ درونی کار ساز است و نه یاور بیرونی بدرد انسان می‌خورد.

وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٧﴾

و برای آنان که ظلم کرده‌اند عذابی است غیر از این عذاب (دنیا و برزخ)، ولی بیشترشان نمی‌دانند. (۴۷)

تفسیر:

پیش از رسیدن روز قیامت در زندگی دنیا نیز برای کافران عذابهایی چون قتل، اسارت، خواری، مصیبت، عذاب قبر و دیگر امور ناخوشایند آماده شده است، اما بیشتر کافران بدان دانا نیستند.

در حدیث شریف راجع به بازگشت کفار بر کفر خود بعد از برطرف شدن عذاب از آنان، آمده است: «إن المنافق إذا مرض وعوفي مثله في ذلك كمثل البعير، لا يدري فيما عقلوه ولا فيما أرسلوه». «بی‌گمان مثل منافق وقتی مریض شود و از مرض خویش عافیت یابد، چون مثل شتر است، نمی‌داند که برای چه او را بسته‌اند و چرا بعد از آن رهایش کرده‌اند!».

«ولی بیشترشان نمی‌دانند» و از این عذاب عبرت نمی‌گیرند.

وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ ﴿٤٨﴾

و در برابر حکم پروردگارت شکیبایی کن که تو زیر نظر و مراقبت ما هستی، و هنگامی که [از خواب] برمی‌خیزی پروردگارت را همراه با سپاس و ستایش تسبیح گوی. (۴۸)

تفسیر:

«أَعْيُنِنَا»: چشم ما، زیر نظر ما، در حفاظت ما. «فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا» الله تعالی در آخرین بخش این سوره به رسول الله صلی الله علیه وسلم از دشمنی دشمنان و مخالفت و تکذیب، مکذبین تسلی می‌دهد، و این بدین معنا است که همه‌ی اعمال و افکار انسان‌ها زیر نظر الله تعالی است، ولی پروردگار با عظمت ما به بندگان مومن و پیامبران خود توجه خاصی دارد، بطور مثال به نوح علیه السلام می‌فرماید: ساخت کشتی تو زیر نظر ماست.

«فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعْ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا» (آیه 27 سوره مؤمنون) (ما هم به او وحی کردیم که در حضور ما و به وحی و دستور ما به ساختن کشتی پرداز) و به پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم با زیبایی خاصی می‌فرماید: «فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا» تمام وجودت زیر نظر ماست.

در آیه مبارکه می‌فرماید: یعنی: تو در معرض دید و نظر و عنایت خاص ما هستی و در حفظ و حمایت ما قرار داری طوریکه در (آیه 67 سوره مائده) می‌فرماید: «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (الله تعالی تو را از مردم در حفظ و امنیت خویش نگه می‌دارد).

پس از آنان پروایی نداشته باش و بی‌باک به راه خویش ادامه بده «و هنگامی که بر می‌خیزی» از مجلس خود «با ستایش پروردگارت تسبیح گوی» لذا در هنگام برخاستن از هر مجلسی که در آن می‌نشینی، در هنگام برخاستن از خواب و در هنگام برخاستن به سوی نماز، بگو: «سبحان الله وبحمده»، یا «سبحانك اللهم وبحمدك».

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در ابتدای نماز چنین می‌گفتند: «سبحانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك، وتعالى جدك ولا إله غيرك». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در آخر عمر خود هر وقت می‌خواستند از مجلسی برخیزند، می‌گفتند: «سبحانك اللهم وبحمدك، أشهد أن لا إله إلا أنت، أستغفرك وأتوب إليك» که این دعای کفاره مجلس است.

همچنین در حدیث شریف آمده است: «هر کس در شب از خواب برخیزد و بگوید: «لا إله إلا الله وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد وهو علي كل شيء قدير، سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر ولا حول ولا قوة إلا بالله»». «سپس بگوید: رب اغفر لي - یا فرمودند: آن‌گاه دعا کند؛ دعای وی اجابت می‌شود پس اگر عزم کرد که وضوء گیرد و سپس نماز بخواند، نمازش پذیرفته می‌شود».

کفاره مجلس:

شخص مسلمان همیشه باید در نشست و برخاست خویش در مجالس ذکر و یاد پروردگارش را ورد زبان خویش قرار دهد. طوریکه رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «ما من قوم يقومون من مجلس لا يذكرون الله فيه إلا قاموا عن مثل جيفة حمار، وكان لهم حسرة» یعنی: «هیچ گروهی نیست که از مجلسی بر می‌خیزند که در آن الله را یاد نمی‌کنند، جز مانند آنکه گوئی از روی نعش الاغی برخاسته‌اند و برای شان حسرت و افسوس می‌ماند.» (راوی حدیث ابوداؤد)

همچنین شخص مسلمان در پایان مجلس آن را با دعای کفاره‌ی مجلس خاتمه می‌دهد. همانطور که پیامبر صلی الله علیه وسلم ما را بدان هدایت و رهنمای نموده می‌فرماید: «كفارة المجالس أن يقول العبد: سبحانك اللهم وبحمدك. أشهد أن لا إله إلا أنت أستغفرك وأتوب إليك» یعنی: «کفاره ی مجلس آن است که بنده بگوید: سبحانک اللهم... یعنی پاکست تو را بار خدایا! و تو را می‌ستایم. بار خدایا مرا بیامرزد.» (راوی حدیث احمد).

وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ ﴿٤٩﴾

و در بخشی از شب و (نیز) بعد از پنهان شدن ستارگان، او را به پاکی یاد کن. (۴۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِدْبَارٌ» «پشت کردن، ناپدید شدن».

و هدف از «إِدْبَارَ النُّجُومِ»، و در آخر شب وقتی ستارگان ناپدید می‌شوند و صبح فرا می‌رسد، نماز بخوان.

تفسیر:

«وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ» «و در پاره ای از شب تسبیح گوی او باش» مراد از این هم نمازهای مغرب، عشاء و تهجداند و هم تلاوت قرآن و هم ذکر و یاد الله است.

یعنی الله سبحان و تعالی را در نماز تهجد و دیگر اوقات شب و نیز در حین پوشیدگی ستارگان (به مجردیکه روشنی صبح آغاز می‌گردد ستارگان غائب شده می‌روند.) یعنی وقت نماز صبح به پاکی یاد کن؛ زیرا تسبیح و همه انواع ذکر، انسان را در برابر مشکلات و پرابلم‌ها روزگار زندگی یاری می‌رساند.

ابن عباس (رض) فرموده است: آنها عبارتند از دو رکعت قبل از نماز فجر. و در حدیث آمده است: «دو رکعت نماز فجر از دنیا و آنچه که در آن است بهتر است». (المختصر فی تفسیر القرآن، روح المعانی. ۳/۳۹۵).

خواننده محترم!

ملاحظه می‌فرماید که الله متعالی در آغاز سوره با قسم به کوه طور، کوهی که با حضرت موسی علیه السلام سخن گفته است و بخاطر تشریف و گرامی داشت آن، به آن قسم هم خورده است. در اختتام سوره با فرمان مناجات پایان یافت و می‌فرماید: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ»

در حدیث شریف متفق علیه در میان بخاری و مسلم به روایت از ابن عباس (رض) آمده است: زمانیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم در دل شب به نماز بر می‌خاستند، می‌گفتند: «اللهم لك الحمد أنت نور السموات والأرض ومن فيهن، ولك الحمد أنت قيوم السموات والأرض ومن فيهن، ولك الحمد أنت رب السموات والأرض ومن فيهن، أنت الحق ووعدك الحق، وقولك الحق، ولقاؤك الحق، والجنة حق، والنار حق، والساعة حق، والنبیون حق، ومحمد ص حق، اللهم لك أسلمت وعلیک توكلت وبك أمنت، وإلیك أنبت وبك خاصمت وإلیك حاكمت، فاغفر لي ما قدمت وما أخرت، وأسررت وأعلنت، أنت المقدم وأنت الموخر، لا إله إلا أنت، ولا إله غيرك».

«بار خدایا! ستایش از آن توست، تو نور آسمان‌ها و زمین و همه کسانی هستی که در آن‌ها به سر می‌برند و حمد از آن توست، تو برپا دارنده آسمان‌ها و زمین و همه کسانی هستی که در آن‌ها به سر می‌برند و حمد از آن توست، تو پروردگار آسمان‌ها و زمین و همه کسانی هستی که در آن‌ها به سر می‌برند، تو حق هستی و وعدهات حق است، سخنت حق است،

دیدارت حق است، بهشت حق است، دوزخ حق است، قیامت حق است، پیامبران حق اند و محمد حق است.

بار خدایا! برای تو تسلیم شده‌ام و بر تو توکل کرده‌ام، به تو ایمان آورده‌ام، به سوی تو به اخلاص بازگشته‌ام، به سوی تو داد خواهی کرده‌ام و به سوی تو به داوری رفته‌ام پس آنچه را که پیش فرستاده‌ام و آنچه را که واپس افکنده‌ام (از لغزش‌ها) و آنچه را که پنهان کرده‌ام و آنچه را که آشکار نموده‌ام برایم بیامرز، تویی پیش اندازنده و تویی به تأخیر افکننده، معبودی جز تو نیست و خدایی غیر از تو نمی‌باشد».

دعا سلاح مؤمن است!

فراموش نباید کرد که: پروردگار عظمت ما اجابت را می‌داند به شرط آنکه ما انسانها طریقه خواندن و خواستن آنرا یاد بگیریم.

یکی از موارد بسیار مهمی که در همه ادیان ابراهیمی؛ بخصوص در دین مقدس اسلام وجود داشته و سرلوحه برنامه های عبادی آنها بوده و نیز مؤثرترین عامل در تهذیب نفس و صفای باطن، مسئله دعا و نیایش به درگاه الله تعالی یکتا و بی همتا است. دعا و نیایش صحیح زیباترین و عمیق ترین شیوه ای است که پیوند انسان را با ذات پاک پروردگار رب العزت برقرار ساخته و موجب پرواز روح به سوی ملکوت و فضای معطر معنوی و عرفانی است.

دعا عبادت‌یست که پروردگار ما آنرا دوست دارد و دعا کنندگان نیز از آن لذت می‌برد. دعا از جمله سنت های است که: رسول الله صلی الله علیه وسلم تا آخرین لحظات زندگی خویش، یک لحظه هم از طلب آن دست بر نداشت.

دعا سلاح کار آمد مؤمن،

دعا ستون دین مؤمن است،

دعا وسیله است که دین مؤمن را نورمیخشد،

مؤمن با طلب دعا از بارگاه رب العزت دلش آرام می‌گیرد، و بدینوسیله عقده های دل خویش را باز می‌نماید.

پروردگار با عظمت ما میفرماید: «فاذکرونی أذکرکم» (سوره البقره آیه 152) (مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم) «أذکرو الله ذکر أ کثیرا» (سوره الاحزاب: آیه 41) (پروردگار را بسیار بسیار ذکر کنید).

در بسیاری از اوقات در روزگار زندگی انسان حالاتی پیش می‌آید که ضرورت با راز و نیاز دارد، غرض گفتن این راز جز الله کسی دیگری سزاوار و محرم نیست.

به جز ذات اقدس الهی که همیشه مواظب بندگان است و به محبت خاصه ربوبیت به بنده اش خطاب کرده میگوید: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ.» (سوره البقره: آیه 186) (هر گاه بندگان من از تو در باره من سؤال کردند همانا من نزدیکم و جواب می‌دهم به دعا و فریاد هر دعا کننده ای که مرا به دعا و فریاد می‌خواند. پس لازم است از دستور های من اطاعت نماید، و سپس ایمان بیاورند باشد که راه راست را بیابند و به مقصد رسند).

بلی، جهت پذیرش دعا، شرط آنست که: اولاً به خالق یکتا ایمان آورد و دعوتش را بطور یقین از صفای قلب قبول کرد.

همچنان پروردگار با عظمت ما میفرماید: «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ

يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ». (مرا بخوانید تا (درخواست) شما را اجابت کنم! کسانی که از عبادت من تکبر می‌ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ می‌شوند! (سوره غافر، آیه 60)

پیامبر بزرگوار محمد صلی الله علیه وسلم در حدیث قدسی فرموده است: «أنا مع عبدی ما ذکرنی و تحرکت شفتاه بی» (من با بنده خود هستم تا زمانی که بنده به یاد من باشد، من با بنده خود هستم تا زمانی که لبان بنده، به ذکر من در حرکت باشد.) در حدیثی دیگری آمده است: «ما عمل ابن آدم من عمل أنجی له من عذاب الله من ذکر الله عزوجل» (بنی آدم هیچ عملی را انجام نمی‌دهد که مانند ذکر خداوند متعال او را از عذاب نجات بخشد). اصحاب کرام گفتند یا رسول الله:

جهاد هم مثل ذکر نیست؟ فرمود: «ولا الجهاد فی سبیل الله الا أن تضرب بسيفك حتی یقطع ثم تضرب به حتی یقطع، ثم تضرب به حتی یقطع» (جهاد هم مانند ذکر نیست مگر اینکه با شمشیرت جهاد کنی تا شکسته می‌شود دوباره با شمشیر دیگری جهاد کنی تا انهم شکسته می‌شود باز با شمشیر دیگری به جهاد پرداز می‌تاسومی هم شکسته می‌گردد). واقعاً هم در آداب دین مقدس اسلام علماء دعا را بحیث مغز عبادت، دعا بحیث سلاح مؤمن، دعا بحیث ستون دین مقدس اسلام و در نهایت دعاء بحیث نور آسمان و زمین معرفی نموده‌اند.

نعمان پسر بشیر از پیامبر صلی الله علیه وسلم دعا را بمثابة عبادت معرفی داشته می‌فرماید: «الدعاء هو العبادة» دعا همان عبادت است (جامع الصحیح شیخ آلبنانی 1312-2654-3086)

محدثین مینویسند روزی یکی از صحابه از پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد اینکه کدام دعا مستجاب می‌گردد، فرمودند: دعائیکه: «جوف الیل و دبر الصلوات المكتوبات» یعنی: دعا که در دل شب و بعد از نمازهای فرض صورت گیرد زیاتر مورد استجاب قرار می‌گیرد. (ترمذی 3499)

بنا بر آنکه چنین لحاظاتی ذیقیمت برای مؤمن مسلمان در جوف الیل و فراغت از نمازهای فرضی مساعد می‌گردد، ما باید این موقع را مناسب شماریده و دست به دعا بلند نمایم. تعدادی کثیر از علماء بدین عقیده اند که: انکار از طلب دعا بعد از نمازهای فرض کفران نعمت است.

پروردگار با عظمت ما می‌فرماید: «أمن یجیب المضطر إذا دعاه و یكشف السوء» (یعنی: آیا (کیست؟) آن کس که در مانده را چون وی را بخواند اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌گرداند.) (سوره نمل: آیه 62)

پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: (لیس شیء اکریم علی الله تعالی من الدعاء) (ترمذی و احمد) یعنی: «نزد خداوند چیزی گرامی‌تر از دعا نیست.»

داوود علیه السلام می‌فرماید: «پروردگارا هر گاه مرا دیدی که از مجالس ذاکرین به سوی مجالس غافلین قدم بر میدارم. قبل از رسیدنم به آنان، پایم را شکسته گردان! چون این نعمت بزرگی است که آن را بر من ارزانی می‌کنی»

در حدیثی از ابوهریره (رضی) آمده است: «لیس شیء اکریم علی الله عزوجل من الدعاء» (هیچ چیزی به نزد خداوند گرامی‌تر از دعا نیست).

سفیان بن عیینه (رح) می‌گوید: «هر گاه جماعتی با هم جمع شدند و به ذکر خدا مشغول

شدند، شیطان و مال دنیا با هم در گوشه ای مشغول نظارت میگردند، شیطان به دنیا می گوید: نمی بینی اینها به چه کاری مشغول اند؟ دنیا میگوید: بگذار آنان از هم جدا شوند آنگاه گریبان شان را می گیرم و آنان را به سوی تو می آورم.»

در حدیث شریف آمده است که: اگر به مفاهیم قرآنی و احادیث نبوی و هدایات اسلامی نظر به اندازیم در خواهیم یافت که: دعا وسیع ترین نوع از عبادت خضوع و بندگی در برابر خداوند به شمار رفته و مانند سایر عبادات اسلامی تاثیر وسیعی تربیتی و تکاملی بر انسان می بخشد.

واقعاً هم همان طوریکه پروردگار عالمیان فرموده است که دعای دعا کننده را مورد اجابت قرار میدهم.»

علماء میفرمایند: دعاء همان درخواست آمرزش و رحمت و گذشت و برآمدن نیازها از خداوند می باشد.

دعای جزو عبادت هایی است که خداوند، عز و جل، را خوشنود می سازد.

دعا «فقط يك درخواست خشك و بی روح در جهاد اکبر با هوی و هوس، نیست، بلکه «دعا» باطن قرآن است.

دعا تکیه گاه مطمئن معنوی است که انسان برای خود در مبارزه با مشکلات ایجاد می نماید. در مبارزه با هوی و هوس نفس و جنگ درونی اسلحه انسان، دعا است.

دعا، اسلحه ای است که تیرش در وقتی سختی و مصیبت به خطا نمی رود، دعا ذخیره مؤمن در شدت و سختی است.

دعا اسلحه انسان مهذب و رجعت عاجزانه انسان بسوی پروردگار است و بس.

دعا کننده واقعی سمت و توجه اش به سوی مخلوق نیست که عطاء اش ناچیز و بخیلانه باشد. بلکه دعا کننده واقعی رجعت اش به سوی پروردگار با عظمت است، بسوی پروردگاری که «مالك يوم الدين» است.

- از نعمان بن بشیر رضی الله تعالی عنه مرویست که آن حضرت (ص) فرمودند: «الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ، ثُمَّ قَرَأَ وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ». «دعا همانا عبادت است» و بعداً آیه وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ را تلاوت نمود.

در ترمذی و ابن ماجه و نسائی و ابوداود و احمد آمده است، و در روایت مستدرک حاکم موجود است: «الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ» (جلد 1، صفحه 491).

«دعا همانا عبادت است».

- و در يك روایات ضعیف در ترمذی شریف از انس بن مالک رضی الله تعالی عنه روایت گردیده است: «الدُّعَاءُ مَخُّ الْعِبَادَةِ» دعاء مغز عبادتست.

- در مستدرک حاکم از حضرت علی کرم وجهه روایت است که: آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ، وَعِمَادُ الدِّينِ، وَنُورُ السَّمَاوَاتِ الْأَرْضِ». دعاء سلاح مؤمن و ستون دین و نور آسمانان و زمین است.

- نیز در مستدرک جلد اول از انس رضی الله تعالی عنه روایت شده که رسول گرامی فرمودند: «فإنه لا يهلك مع الدعاء أحد» و با وجود دعا هیچ کس هلاک نمی شود.

- در ترمذی و ابن ماجه از ابوهریره رضی الله تعالی عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لَيْسَ شَيْءٌ أَكْرَمَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ الدُّعَاءِ». «هیچ چیزی مکرمتر از دعا نزد الله نمی باشد».

- و در مستدرک جلد 1 صفحه 491 از ابن عباس (رض) روایت شده است: «أفضل العبادة هو الدعاء». «بهترین عبادات همانا دعاست».

اگر به مفهوم و جوهر دعا که در احادیث نبوی تذکر یافت، توجه نماییم در خواهیم یافت که هدف دعا کننده اینست که پروردگار انسان را به حضور خویش قبول نماید و انسان هم خالق خویش را ملاقات نماید.

حکمت و مفهوم دعا در روح دعا نهفته است. مفهوم اساسی دعا رجعت عاجزانه به سوی پروردگار است، به الله متعال که همه هست و بود ما به دست بلا کیف او است. ذات باری تعالی قابلیت ها، ناتوانی ها و ما یحتاج ما را بسیار خوب می داند. ذات باری تعالی «خالق کل شیء و هو بکل شیء علیم» است. عالم و دانا به ظاهر و باطن، عالم الغیب و الشهاده است.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
ومن الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره النَّجْم

جزء - (27)

سوره نجم در مکه مکرمه نازل شده دارای شصت دو آیه و سه رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

نام سوره برگرفته از آیه اول این سوره است، زیرا الله متعال آن را با قسم خوردن به نجم آغاز نموده است که به این ترتیب این سوره «نَجْم» نامیده شده است.

تعداد آیات، کلمات و حروف:

قابل یاد آوری است که: سوره (نجم) به استثنای این (آیه 32) که می فرماید: «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَعْفَرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اتَّقَى» (همان) کسانی که از گناهان کبیره و اعمال زشت جز گناهان صغیره دوری می کنند بی گمان پروردگار تو گسترده آمرزش است، و او نسبت به شما داناتر است، هنگامی که شما را از زمین پدید آورد، و هنگامی که شما در شکم مادران تان بصورت جنین هایی بودید، پس خودتان را نسنائید (و پاک نشمارید) او به کسانی که پرهیزکاری نمودند داناتر است.

مکی است، و امام سخاوی (رح) می فرماید: که این سوره بعد از سوره إخلاص، و پیش از سوره (عبس) نازل شده است.

طوری که در فوق یاد آور شدیم سوره «نَجْم» دارای شصت و دو آیه میباشد. تعداد کلمات این سوره به دوهزار شش صد و بیست و شش (2626) کلمه می رسد و تعداد حروف این سوره: به یک هزار و چهارصد و پنجاه حرف میرسد. این سوره داری (604) شش صد و چهار نقطه است. (فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری (جلد پنجم) تألیف: دکتر عبدالرحیم فیروز هروی)

یادداشت:

تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سوره طور مطالعه فرمایید.

اهداف کلی و اساسی این سوره:

مبارزه با شرك و خرافات

مسأله وحی و نبوت پیامبر صلی الله علیه وسلم.

یادآوری قیامت.

سوره نجم به گفته برخی از مفسران اولین سوره ای که پیامبر صلی الله علیه وسلم بعد از علنی کردن دعوت خود آن را آشکارا و با صدای بلند در حرم مکه مکرمه تلاوت کرد، و مشرکان به آن گوش دادند، و همه مؤمنان آن روز و حتی مشرکان سجده کردند. به هر حال طوری که یاد آور شدیم این سوره به خاطر مکی بودنش بحثهایی از اصول اعتقادی مخصوصاً نبوت و معاد دارد، و با تهدیدهای کوبنده و انذارهای مکرر به بیداری هدایت کفار می پردازد.

ارتباط سوره «النَّجْم» با سوره قبلی:

الله تعالی سوره «نَجْم» را با یاد پیامبر صلی الله علیه وسلم شروع کرده است، همانگونه که

سورة «طور» را با یاد آنحضرت ختم فرموده، تا آخر سورة قبلی به ابتدای این سورة با دو مطلب هماهنگ اتصال یابد.

یادداشت:

آیه (62) «سوره النجم» دارای سجده تلاوت می باشد.

حکم سجده تلاوت:

ابن حزم در کتابش «المحلی» (5/10)، (5/106) می نویسد که در قرآن عظیم الشان بصورت کل در 14 آیه سجده تلاوت وجود دارد، که عبارتند از:

- سورة اعراف، آیه 206
- سورة رعد، آیه 15
- سورة نحل آیات 50 و 49
- سورة اسراء، آیه 109
- سورة مریم، آیه 58
- سورة حج، آیات 18 و 77
- سورة فرقان، آیه 60
- سورة نمل، آیات 25 و 26
- سورة سجده، آیه 15
- سورة ص، آیات 24 و 25
- سورة فصلت، آیات 37 و 38
- سورة نجم، آیه 62
- سورة انشقاق، آیات 20 و 21
- سورة علق، آیه 19

حکم سجده تلاوت:

به رأی جمهور علماء، سجده تلاوت برای خواننده قرآن کریم و شنونده، هر دو سنت است نه واجب. دلیل اینکه سجده تلاوت فرض نیست، اینست که پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم، سورة «والنجم» را خواند و به سجده رفت، در حالیکه زید بن ثابت «والنجم» را بر پیامبر صلی الله علیه و سلم خواند و (پیامبر) به سجده نرفت تا نشان دهد که سجده نبردن هم جایز است.

همچنین در یکی از خطبه های جمعه، عمر ابن الخطاب سورة النحل که شامل سجده تلاوت میباشد، خواند و هنگام مرور از سجده تلاوت، سجده کرد و در جمعه آینده همان سوره را باز هم تلاوت کرد ولی سجده نکرد و سپس به مردم گفت: میخواستم که به شما بفهمانم که سجده تلاوت سنت است و فرض نیست.

از آنجاییکه این سجده، نماز بحساب نمی آید، پیامبر صلی الله علیه و سلم بدون وضوء و بدون رو کردن به قبله هر طوری که ممکن بود آن را بجای می آورد.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و سلم فرمود: «صلاة اللیل و النهار مثنی مثنی» «نماز (سنت) شب و روز دو رکعت دو رکعت است» پس آنچه که کمتر از دو رکعت باشد، نماز نیست مگر اینکه دلیل قاطعی درباره آن بیاید که ثابت کند نماز است مانند طواف و وتر و نماز جنازه، و این در حالی است که هیچ نصی مبنی بر اینکه سجده تلاوت نماز باشد وجود ندارد.

فضیلت سجده تلاوت:

از ابو هریره (رض) روایت است که پیامبر محمد صلی الله علیه و سلم فرمود: «إذا قرأ ابن آدم السجدة فسجد اعتزل الشيطان يبکی يقول: يا ويله، أمر بالسجود فسجد فله الجنة وأمرت بالسجود فعصيت فلی النار» «وقتی انسان آیه سجده را میخواند و سجده را بجای میآورد» شیطان به گوشه‌ای می‌رود و گریه می‌کند و می‌گوید: وای بر من، انسان مأمور به سجده گردید، و به سجده رفت پس بهشت برای او است، و من مأمور به سجده شدم اما سرپیچی کردم پس جهنم برای من است».

آنچه در سجده تلاوت، خوانده می‌شود:

از عایشه رضی الله عنها روایت است: پیامبر صلی الله علیه و سلم شبانه در سجده‌های تلاوت بارها این دعا را تکرار می‌کرد: «سجد وجهی للذی خلقه و شق سمعه و بصره بحوله و قوته» «سجده برد صورت من برای ذاتی که آن را خلق کرد و با توان و قدرت خود حس شنوایی و بینایی را به او داد».

از حضرت علی (رض) روایت است: وقتی پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم به سجده می‌رفت می‌فرمود: «اللهم لك سجدت، و بك أمنت، و لك أسلمت، أنت ربی، سجد وجهی للذی شق سمعه و بصره تبارك الله أحسن الخالقین» «خداوند! برای تو سجده بردم، به تو ایمان آوردم و تسلیم تو شدم، تو پروردگار من هستی، سجده برد صورتم برای آنکه شنوایی و بینایی به او بخشیده، خداوند خیر و برکتش چه فراوان است و نیکوترین آفرینندگان است».

از ابن عباس (رض) روایت است: نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم بودم، که مردی آمد و گفت: دیشب در خواب دیدم که در زیر درختی نماز می‌خواندم، (آیه) سجده را خوانده و سجده بردم، درخت با سجده‌ام سجده کرد، شنیدم که درخت می‌گفت: «اللهم احطط عنی بها وزرا، و اكتب لی بها أجرا، واجعلها لی عندك ذخرا» «خداوند! به خاطر این سجده گناهم را پاک کن و به خاطر آن اجر و پاداشی را برایم بنویس، و آنرا نزد خود برای من ذخیره گردان». ابن عباس (رض) می‌فرماید: «فرأیت النبی صلی الله علیه و سلم قرأ السجدة، فسجد، فسمعتة يقول فی سجوده مثل الذی أخبره الرجل عن قول الشجرة». «پیامبر صلی الله علیه و سلم را دیدم که (آیه سجده) را خواند و به سجده رفت، و شنیدم که در سجده‌اش همان دعایی را که آن مرد از قول درخت نقل کرد، می‌خواند».

قابل تذکر میدانم که در طریق بهتر ادای سجده تلاوت علمای مجتهدین اسلامی نظریات متفاوت داشته رفتن به این جزییات کار علمای فقه و مراجعه به کتب فقهی می‌طلبد که درین مورد منابع متعدد و کافی وجود دارند. و الله أعلم بالصواب.

فضیلت سورة «نَجْم»:

نزد امام ابوحنیفه، امام شافعی و بیشتر اهل علم سجده کردن بر این آیه لازم است. امام مالک اگرچه خودشان به هنگام تلاوت این آیه به سجده کردن التزام داشتند (چنان که قاضی ابوبکر ابن العربی در احکام القرآن نقل کرده است، اما مسلک شان این بود که سجده کردن در این آیه لازم نیست. اساس این رأی ایشان این روایت زید بن ثابت (رض) است که: «من در برابر رسول الله (ص) سوره نجم را خواندم و آن حضرت سجده نفرمودند.» [بخاری، مسلم، احمد، ترمذی، ابوداود، نسایی. اما این روایت لازم بودن سجده بر این آیه را نفی نمی‌کند، چراکه این احتمال وجود دارد که رسول الله صلی الله علیه و سلم در آن

هنگام به هر دلیلی سجده نفرموده باشند و این کار را بعدا انجام داده باشند. روایت های دیگر در این باب صریح اند که بر این آیه التزام سجده شده است.

روایت های متفق علیه عبدالله بن مسعود، ابن عباس و مطلب بن ابی وداعه (رض) گویای آن هستند که هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم برای اولین بار این سوره را در حرم تلاوت فرمودند، هم خودشان سجده کردند و هم تمام مسلمانان و کافران حاضر سجده کردند. [بخاری، احمد، نسایی]. روایت ابن عمر (رض) این است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در نماز سوره نجم را تلاوت فرمودند و سجده کردند و مدت زمان زیادی در حال سجده ماندند. [بیهقی، ابن مردویه] سبره الجهنی می گوید که عمر (رض) در نماز فجر سوره نجم را تلاوت فرموده سجده کردند و سپس بلند شدند و سوره ی زلزال را تلاوت فرمودند و رکوع کردند. سعید بن منصور خود امام مالک هم در مؤطا، باب ماجاء فی سجود القرآن، این فعل عمر (رض) نقل کرده اند.

موضوعات اساسی سوره نجم:

موضوعات اساسی سوره را میتوان در موضوعات ذیل خلاصه و دسته بندی نمود:
در سوره نجم به صورت کل موضوع و مقام وحی و شیوه نزول آن بر پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم و تماس مستقیم پیامبر صلی الله علیه وسلم با جبرئیل امین و مبرا کردن آن حضرت صلی الله علیه وسلم از اینکه چیزی جز وحی الهی بگوید، بحث بعمل آمده است. (این مبحث از آیه 5 آغاز و الی آیه 18 این سوره ادامه می یابد).

هکذا در این سوره اشاره به سفر اسراء، معراج پیامبر صلی الله علیه وسلم به آسمان ها مطرح بحث قرار گرفته است.

در بخشی از این سوره، به رسوم خرافاتی مشرکان در مورد بت ها و پرستش فرشتگان روشنی انداخته شده، و آنها را محکوم کرده است. (این مبحث از: آیه 19 آغاز می یابد ولی تا آیه 23، ادامه می یابد. همچنان در مورد اینکه: بت ها تندیس و تابلوی دختران الله نیستند، اشاره بعمل آمده است.

همچنان از آغاز آیه 24 الی آیه 26 در موضوعات اینکه شفاعت فرشتگان مشروط به اذن الله تعالی است. آغاز از آیه 27 الی 30 در مورد اینکه: فرشتگان را دختر خدا نامیدن، نشانه جهل مشرکان است، از آغاز آیه 31 الی آیه 32 در مورد اینکه: پاداش و جزای انسان ها تنها به دست الله تعالی است، آغاز از آیه 33 الی آیه 41 در مورد اینکه هرکس مسؤل اعمال خویش است، آغاز از آیه 42 الی آیه 55 در مورد اینکه: تدبیر همه امور به دست الله تعالی است.

همچنان آغاز از آیه 42 الی آیه 55 در باره حکم قرآن عظیم الشان در باره عذاب به کافران در حق است و تدبیر همه امور به دست الله تعالی است. آغاز از آیه 59 الی 62 در مورد باور نداشتن و سبک شمردن معارف قرآن، و درباره قیامت بحث به عمل آمده است. باز بودن دروازه توبه به روی مشرکان و اینکه هر کس مسؤل اعمال خودش است.

همچنان در این سوره به روز قیامت، و اقامه دلیل بر آن ذکری بعمل آمده است. در ضمن به سرنوشت دردناک اقوام پیشین که در دشمنی با حق پافشاری و لجابت می کردند مطالبی هم بیان یافته است.

ترجمه و تفسیر سورة نَجْم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ﴿١﴾

قسم به ستاره، وقتی پنهان شود. (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«النَّجْم»: ستاره، «هَوَى»: غروب کرد، نهان گشت، فرود آمد. همچنان «هَوَى» به معنای تمایل به سقوط است و هوای نفس، همان خواهشات است که انسان را به سقوط می‌کشاند. قبل از همه باید گفت که: نظر مفسران در کلمه به کار رفته «النجم» بشرح ذیل میبایشد. ابن عباس، مجاهد و سفیان ثوری می‌گویند مراد از آن ثریا [Pleiades] است. ابن جریر و زمخشری همین گفته را ترجیح داده اند، چرا که در زبان عربی هنگامی که کلمه النجم به صورت مطلق به کار رود، به طور عموم از آن ثریا را مراد می‌گیرند. مفسر سدی می‌فرماید: مراد از آن زهره [Venus] است. و گفته ی ابو عبید نحوی این است که در این جا والنجم گفته شده و جنس ستاره ها مراد گرفته شده است، یعنی منظور این است که قسم به زمانی که تمام ستاره ها غروب کردند و صبح شد. (تفهیم القرآن).

تفسیر:

«وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ (1)»: قسم به ستاره آنگاه که از جایگاهش فرود آید و جدا شود، یا بعد از طلوع غروب نماید

ابن عباس (رح) فرموده است، الله سبحانه و تعالی به ستارگان قسم یاد کرده است که برای تعقیب شیاطینی که در حال استراق سمع هستند به حرکت در می‌آیند. (این یکی از روایاتی است که از ابن عباس نقل شده است. وی همچنین روایت دیگری نیز دارد مبنی بر این که مراد از «نجم» ثریا است که همراه با طلوع فجر، طلوع می‌کند).

و حسن فرموده است: منظور ستارگانی است که در روز قیامت پراکنده می‌شوند. مانند: «و إِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ.»

ابن کثیر فرموده است: خالق به هر یک از مخلوقاتش که بخواد قسم می‌خورد، اما مخلوق جز به خالق نباید قسم بخورد. (مختصر ۳/۳۹۶).

برخی از مفسران در تفسیر «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ» در تفاسیر خویش می‌نویسند که: حرکت ستاره‌ها به سوی افول و انهدام است و در آینده متلاشی می‌شوند.

ابن ابی‌حاتم از شعبی و غیر وی روایت کرده است که گفتند: «آفریننده، به هر چیز از آفریدگانش که بخواد قسم می‌خورد اما آفریده نباید جز به آفریننده قسم خورد.»

امام فخر رازی در تفسیر کبیر می‌گوید: «خداوند متعال در آغاز سه سوره قبل، یعنی سوره‌های: (صافات)، (ذاریات) و (طور)، به أسماء قسم خورده است نه به حروف؛ در سوره اول (سوره صافات) بر اثبات وحدانیت خویش قسم خورده است: «إِنَّ إِلَهُكُمْ لَوَاحِدٌ ﴿٤﴾» [الصافات: 4]، در سوره دوم

(سوره ذاریات) بر اثبات حشر و جزا قسم خورده است: «إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٍ ﴿٥﴾» [الذاریات: 5] و در سوره سوم (سوره طور) بر اثبات دوام عذاب پس از وقوع آن در روز قیامت قسم خورده است:

«إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ﴿٧﴾» (سوره الطور: 7) و در این سوره بر اثبات نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم قسم خورده است: «مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ ﴿٢﴾» [النجم: 2]. بنابر این، هر سه اصل توحید، معاد و نبوت در این چهار سوره تکمیل گردید.»

همچنین با تأمل در قسم های الهی در قرآن، ملاحظه می‌کنیم که سوگند خوردن الهی بر اثبات وحدانیت و نبوت در قیاس به قسم خوردنش بر اثبات معاد کمتر است چنان که در سوره های (ذاریات، طور، واللیل، والشمس، والسماء ذات البروج) و غیر آنها می بینیم، سبب آن این است که دلایل وحدانیت خداوند بسیار می‌باشد: وفي كل شيء له آية تدل علي أنه واحد. در هر چیز که بنگرید؛ نشان‌های می‌یابید که بر یگانگی حق تعالی دلالت می‌کند دلایل نبوت و رسالت نیز بسیار است، که عبارت از معجزات مشهور و متواتر پیامبران می‌باشد اما امکان معاد، به عقل و ادله سمعی یا نقلی که عبارت از قرآن و حدیث است، ثابت می‌شود و این خود عنایت بیشتری را می‌طلبد به همین جهت، خداوند متعال در قرآن عظیم الشان بر اثبات آن بسیار سوگند خورده است تا راه ایمان مردم به آن را نیز هموار گرداند. (برای تفصیل مبحث هذا مراجعه شود به: تفسیر انوار القرآن).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 18) در باره موضوع اثبات وحی و پیامبری و صدق پیامبر، معجزه ی معراج، بحث بعمل آمده است.

مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى ﴿٢﴾

که هم صحبت شما (محمد ص) منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَا غَوَى»: باطل نگرديد، به راه کج نرفت، خطا نرفت، در نادانی نیفتاد.

تفسیر:

«مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى (2)»: پیامبر صلی الله علیه وسلم از هدایت و از جاده ی هدایت و راه مستقیم گمراه و منحرف نشده است.

«وَمَا غَوَى (2)» و هرگز به چیزی باطل معتقد نبوده، بلکه همیشه در بالاترین نقطه ی رشد و هدایت قرار داشته است.

غوايت: عبارت از جهل همراه با عقیده فاسد است که ترکیب این دو، جهل مرکب می شود. مفسر ابو سعود در تفسیر آیه مبارکه فرموده است: مخاطبان عبارتند از کفار قریش. و لفظ صاحبکم نشان می‌دهد که آنها به طور مفصل و کامل از احوال او آگاهند؛ زیرا مصاحبت طولانی آنان با حضرت و مشاهده ی اوصاف پسندیده و عظیمش چنان اقتضا می‌کند. (ابو سعود ۵).

علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی در تفسیری این آیه مبارکه می نویسد: «قسم به ستاره، وقتی غروب می کند، (هر ستاره ای که باشد، در این قسم وجواب آن که: «مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى» باشد، مناسبت خاصی وجود دارد، یعنی هم چنان که ستاره از وقت طلوع تا غروب در تمام این مسافت از مسیرش تغییری نیافته، آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز در تمام زندگی خویش از ضلالت و گمراهی محفوظ مانده است، و نیز اشاره دارد به این مطلب که به وسیله ای ستارگان هدایت به دست می آید، از آن حضرت صلی الله علیه وسلم، نیز به علت عدم ضلالت و غوايت (گمراهی و بیراهی)، هدایت حاصل می شود».

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿٣﴾

و از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید. (۳)

تفسیر:

«عَنِ الْهَوَى»: از روی هوا و هوس. دلخواه خود و به اصطلاح خود سرانه، چیزی نمی گوید، بلکه چیزی را که می گوید، به فرمان الهی می باشد. و کلامش وحیی از جانب الله است.

اطاعت و اقتداء به پیامبر واجب است :

اطاعت پیامبر صلی الله علیه وسلم در عمل به آنچه امر کرده و ترک آنچه نهی کرده، واجب است. و این از مقتضیات شهادت «أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ» است. علت وجوب اطاعت از رسول الله صلی الله علیه وسلم هدایت فرموده اند، و حتی گاهی اطاعت از او را مقرون به اطاعت از خود دانسته و می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» (سوره النساء: 59). (ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا اطاعت کنید و از رسول اطاعت کنید).

همچنان می فرماید: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (سوره النساء: 80). (هر کس از رسول الله اطاعت کند به یقین از الله اطاعت کرده است). «وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ». (سوره النور: 56). (و از پیامبر اطاعت کنید تا به شما رحم شود).

و گاهی به آنده اشخاصیکه از فرمان رسول الله صلی الله علیه وسلم سرپیچی می کند. وعدهی عذاب می دهد و می فرماید: «فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (سوره النور: 63). «پس بترسند کسانی که از امر او سرپیچی می کنند، که فتنه ای دچار آنان شود یا عذابی دردناک بر آنان وارد شود». یعنی فتنه هایی مانند کفر، نفاق یا بدعت قلب آنان را می پوشاند. یا به عذابی دردناک در دنیا مانند: قتل اجرای حد، زندانی یا سایر مجازات های زودرس مبتلا می شوند. و خداوند اطاعت و پیروی از او را سبب محبت و دوستی خدا نسبت به بنده و بخشش گناهان او قرار داده و می فرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ» [آل عمران: 31]. «بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید، در این صورت خداوند نیز شما را دوست می دارد و گناهان شما را می بخشد».

و خداوند متعال فرموده که پیامبر نمونه مثالی نیکو برای امت خود است: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» [الأحزاب: 21]. «به تحقیق رسول الله برای شما بهترین نمونه و مثال است، برای کسی که امید به الله و روز آخرت داشته باشد و به کثرت الله را یاد کند».

ابن کثیر می گوید: این آیهی کریمه اصل بزرگ در اقتداء به اقوال و افعال و احوال رسول الله صلی الله علیه وسلم است. به همین دلیل خداوند تبارک و تعالی روز احزاب به مردم دستور داد که در صبر و سفارش به آن، تنظیم قوا، مبارزه و امید به دفع خطرات از طرف پروردگار همیشه تا روز قیامت به پیامبر صلی الله علیه وسلم اقتدا کنند.

إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى ﴿٤﴾

آنچه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده، نیست! (۴)

تفسیر:

مفسر بیضاوی فرموده است: یعنی قرآن چیزی نیست جز وحی منزل از جانب الله

سبحان و تعالی که آن را بر وی نازل کرده است. (بیضاوی ۱۷۱/۴).
قرآن عظیم الشان، در آیه «مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَى» خطاب به منحرفان نموده می‌فرماید: شما مدت طولانی و زیادی همنشین و مصاحب پیامبر صلی الله علیه و سلم بودید و خوب می‌دانید که او انحراف ندارد.

و هر آنچه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده چیزی دیگری نیست! در حدیث شریف از عبدالله بن عمرو (رض) روایت شده است که فرمود: من هر چیزی را که از رسول اکرم صلی الله علیه و سلم می‌شنیدم، می‌نوشتم با این هدف که آن‌ها را حفظ و نگهداری کنم پس قریش مرا از این کار نهی نموده و گفتند: تو هر چیزی را که از رسول الله صلی الله علیه و سلم می‌شنوی مینویسی در حالیکه ایشان نیز بشنوند و گاهی در حال خشم سخن می‌گویند. همان بود که از نوشتن دست کشیده و این موضوع را با رسول الله صلی الله علیه و سلم در میان گذاشتم، ایشان فرمودند: «اكتب، فالذي نفسي بيده ما خرج مني إلا الحق». «بنویس زیرا قسم به ذاتی که جانم در اختیار اوست، از زبان من جز حق چیز دیگری بیرون نیامده است».

رسول الله صلی الله علیه و سلم در حدیث شریف دیگری فرمودند: «من جز حق نمی‌گویم. در این اثنا برخی از اصحاب شان گفتند: یا رسول الله! شما گاهی با ما شوخی و مزاح می‌کنید؟ فرمودند: حتی اگر مزاح کنم، من جز حقی را نمی‌گویم».

فضیلت و امتیاز رهبران الهی :

در کلمه «مَا ضَلَّ» آیه مبارکه به یک مفهوم عالی و اصل کلی اشاره نموده، می‌فرماید که: رهبران الهی دارای سابقه انحراف فکری نیستند، در واقعیت امر که اگر تاریخ زندگی انبیاء به طور دقیق مورد مطالعه قرار گیرد به وضاحت تام در می‌یابیم که: انبیاء علیه السلام، یک عمری در میان منحرفان، مشرکین زندگی بسر برده اند، ولی منحرف نشدند و این خود يك نشانه عظمت و جلال شخصیت عالی انبیاء می‌باشد.

همچنان در کلمه: «مَا غَوَى» آیه مبارکه بدین اصل اشاره می‌فرماید؛ که انبیاء سابقه گناه و فسق در عمل هم ندارند. بلکه در کلمه: «صَاحِبُكُمْ» می‌فهمانند که انبیاء انسانها دلسوز و مردمی هستند. و به تمام تأکید اعلام میدارد که: رهبران الهی «مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى» تابعداری و متأثر و مغلوب خواهشات خود و دیگران نمی‌باشند. و طوری که در فوق یاد آور شدیم: نه از روی هوای نفس و دلخواه خود سخن می‌گویند، سخن شان جز وحی که به او شان نازل شده چیزی دیگری نیست.

حکمت و فلسفه در بعثت انبیاء:

قبل از همه باید گفت که حکمت و فلسفه در بعثت انبیاء را یک اصل زرینی تشکیل می‌دهد که: پروردگار با عظمت ما انبیاء و رسولان را برای راهنمایی بندگانش مبعوث نموده است، و در طول تاریخ بشریت هیچ‌گاه خداوند متعال بندگانش را بدون رهبر و قائد نگذاشته است، بلکه پیامبران فرستاده شدند تا مردم به واسطه برگزیدگان الله تعالی طریقه پرستش و عبادت را بشناسند و عملاً امور عبادت و خدا پرستی را برایشان بیان کند، روی همین اصل است که الله تعالی از نسل و جنس خود انسان‌ها پیامبران را فرستاد تا ایشان سخنانشان را بفهمند. طوری که قرآن عظیم الشان می‌فرماید: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ» (سوره الکهف: 110). یعنی: «ای پیامبر! بگو من فقط بشری هستم مثل شما، (امتیاز من این است که) به من وحی می‌شود که تنها معبودتان معبود یگانه است».

رسالت و وظیفه اصلی که در برابر همه پیامبران الهی قرار دارد همانا؛ ارشاد و رهنمایی بشریت به سوی توحید و عبادت پروردگار عالمیان و پرهیز از عبادت غیر الله است، طوریکه این رسالت آسمانی در (آیه 25 سورة الأنبياء) چنین بیان و فورمولبندی گردیده است: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ» (یعنی: «و (ما) پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر آنکه به او وحی کردیم که معبودی جز من نیست پس تنها مرا عبادت کنید.»).

ایمان به نبوت محمد صلی الله علیه وسلم :

ایمان و باور به نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم اصل بزرگی از اصول ایمان است، که ایمان جز با این اصل تحقق نمی‌یابد، لذا خداوند متعال میفرماید: «وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا ﴿13﴾» [الفتح: 13]. «و هر کس به خدا و رسول او ایمان نیاورد، بداند که ما برای کافران آتش (دوزخ) را آماده ساخته‌ایم.»

رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «أَمَرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ» «مأمور شده‌ام که با مردم بجنگم تا اینکه گواهی دهند که معبود بر حقی جز خدای یگانه نیست و من فرستاده خدایم.» (صحیح مسلم).

ایمان به رسول الله جز با چند امور متحقق نمی‌شود از جمله:

اول: شناخت پیامبر صلی الله علیه وسلم؛ ایشان محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم، و هاشم از قریش و قریش از عرب، و عرب از نسل حضرت اسماعیل بن ابراهیم خلیل (علیهما و علی نبینا أفضل الصلاة و أزرکی التسلیم) است. ایشان شصت و سه سال عمر نمودند که چهل سال قبل از نبوت و بیست سه سال رسول و پیامبر بودند.

دوم: تصدیق ایشان در آنچه خبر داده، و اطاعت از ایشان در هر آنچه که امر فرموده، و اجتناب و دوری از هر آنچه نهی فرموده‌اند، و اینکه جز به روشی که ایشان مشروع فرموده‌اند خداوند پرستیده نشود.

سوم: اعتقاد به اینکه ایشان، به عنوان رسول و پیامبر به سوی همه انسان‌ها و جنیان فرستاده شده‌اند، پس هیچ احدی جز تبعیت و پیروی از ایشان چاره‌ای ندارد، لذا خداوند متعال می‌فرماید: «فَلْ يَايُهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا» [الأعراف: 158]. «بگو ای مردم، من فرستاده خداوند به سوی همه شما هستم.»

چهارم: ایمان به رسالت ایشان، و اینکه ایشان بهترین و آخرین پیامبران است، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ» [الأحزاب: 40]. «بلکه رسول خدا و خاتم انبیاء است.»

و اینکه ایشان خلیل خداوند، و سردار تمام بشریت و صاحب شفاعت عظمی هستند، که مخصوص به «الوسیلة» بالاترین درجات بهشت است، ایشان صاحب حوض کوثر و امت ایشان بهترین امت است، چنانکه خداوند متعال میفرماید: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» [آل عمران: 110]. «شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آورده شده است.»

کما اینکه امت ایشان بیشترین تعداد بهشتیان را تشکیل خواهند داد، و اینکه رسالت ایشان ناسخ تمام رسالت‌های گذشته است.

پنجم: اینکه خداوند ایشان را با بزرگترین و جاودانه‌ترین معجزه که قرآن کریم و کلام الهی محفوظ از هر گونه تغییر و تبدیل است، تائید و حمایت فرموده است. چنانکه می‌فرماید: «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَا يُؤْمِنُونَ»

كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا ﴿88﴾»

[الإسراء: 88]. «بگو اگر انس و جن گرد آیند بر آنکه مانند این قرآن آورند، هرگز نمیتوانند مانندش آورند و اگر چه برخی از آنان یاور برخی (دیگر) باشند».
و میفرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ۙ» [الحجر: 9]. «بی‌گمان ما قرآن را فرو فرستاده‌ایم و به راستی ما نگهبان آن هستیم».

ششم: ایمان به اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم رسالتشان را تبلیغ کردند و امانت را ادا نمودند، و امت را نصیحت کردند، هیچ خیر و خوبی نبود، مگر اینکه امت را به آن ترغیب و راهنمایی فرموده و هیچ شر و بدی نبود، مگر اینکه امت را از آن بر حذر داشته است. چنانکه خداوند متعال میفرماید: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿128﴾» [التوبة: 128]. «بی‌گمان رسولی از خودتان به سوی شما آمد، رنجتان بر او دشوار، بر شما حریص (و) به مومنان رؤوف مهربان است».

طوری‌که رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «مَا مِنْ نَبِيٍّ بَعَثَهُ اللهُ فِي أُمَّةٍ قَبْلِي إِلَّا كَانَ حَقًّا عَلَيْهِ أَنْ يَدُلَّ أُمَّتَهُ عَلَى خَيْرٍ مَا يَعْلَمُهُ لَهُمْ وَيَحْذِرُ أُمَّتَهُ مِنْ شَرٍّ مَا يَعْلَمُهُ لَهُمْ». «هیچ پیامبری نبوده که خداوند او را قبل از من در میان امتی مبعوث کند مگر اینکه مأمور و مکلف بوده است به اینکه امتش را به هر خیر و نیکی‌ای که می‌دانسته راهنمایی نموده و از هر شر و بدی که می‌دانسته بر حذر بدارد». (صحیح مسلم).

هفتم: محبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا حدی که محبت ایشان را بر محبت تمامی مخلوقات و حتی بر محبت خودش ترجیح دهد. پس محبت و تعظیم و احترام، و شخصیت قائل شدن و اطاعت کردن ایشان از حقوقی است که خداوند متعال در کتاب عزیزش بر ما واجب کرده است، زیرا محبت ایشان جزو محبت خدا و اطاعت از ایشان اطاعت از خداست. چنانکه خداوند متعال میفرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿31﴾» [آل عمران: 31]. «بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهان شما را برایتان بیامرزد و خداوند آمرزنده مهربان است».

و پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ وَلَدِهِ وَ وَالِدِهِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ» «هیچیک از شما نمی‌تواند مؤمن کامل باشد تا زمانی که من در نزد او از فرزند و پدرش و سایر انسانها محبوبتر نباشم». (متفق علیه).

هشتم: به کثرت درود و سلام فرستادن بر روان پاک حضرت محمد(ص)، زیرا بخیل کسی است که اسم مبارک ایشان در نزدش برده شود و برایشان درود نفرستد. خداوند متعال میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿56﴾» [الأحزاب: 56]. «بی‌گمان خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند. ای مومنان (شما نیز) بر او درود بفرستید و چنانکه باید سلام بگویید».

و پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «مَنْ صَلَّى عَلَيَّ وَاحِدَةً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ بِهَا عَشْرًا». «کسی که یکبار بر من درود بفرستد خداوند متعال در مقابل ده مرتبه بر او درود می‌فرستد». (صحیح مسلم).

در چند جا بر ایشان درود و سلام فرستادن بسیار مهم و مؤکد است، از جمله در تشهد نماز، در قنوت، در نماز جنازه، در خطبه جمعه، بعد از اذان، هنگام ورود و خروج از

مسجد، هنگام دعا، هنگامیکه نام مبارک ایشان برده شود و غیره.

نهم: اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم در نزد پروردگارشان زنده‌اند، زندگی برزخی که از زندگی شهدا بهتر و کامل تر است، ولی مانند زندگیشان در روی زمین نیست، این زندگی مخصوصی است که چگونگی آنرا ما نمیدانیم، ولی با این وجود نمی‌توان آنها را مرده نامید. چنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَى الْأَرْضِ أَنْ تَأْكُلَ أَجْسَادَ الْأَنْبِيَاءِ».

«خداوند بر زمین حرام گردانیده است که جسد پیامبران را بخورد» (سنن أبو داود). همچنین می‌فرماید: «مَأْمَنَ مُسْلِمٌ يُسَلِّمُ عَلَيَّ إِلَّا رَدَّ اللَّهُ عَلَيَّ رُوحِي كَيْ أُرَدَّ» «هیچ مسلمانی نیست که بر من سلام کند مگر اینکه خداوند روحم را به من باز می‌گرداند تا اینکه سلام او را جواب دهم» (سنن أبو داود).

دهم: اینکه در حیات حضرت صلی الله علیه وسلم و همچنین در کنار قبر ایشان هنگام سلام دادن کسی صدای خودش را بلند نکند که این نیز جزو احترام ایشان است. طوری که خداوند متعال می‌فرماید: «يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَلُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ» [الحجرات: 2]. «ای مؤمنان، صدای خود را بلندتر از صدای پیامبر مکنید - و مانند سخن گفتن با همدیگر - با او بلند سخن مگویید. که مبادا - در حالی که شما نمی‌دانید - اعمالتان از بین برود».

احترام ایشان پس از وفات عین احترام در حیات ایشان است. چنانکه نمونه های اول و الگوهای بی نظیر مکتب ایشان رضوان الله علیهم اجمعین عمل کردند، چه آنان از نظر اطاعت و پیروی نزدیک ترین مردم به ایشان بوده، و از هرگونه مخالفت با ایشان و بدعت گذاری در دین بشدت گریزان بودند.

یازدهم: با همة اصحاب و اهل بیت و همسران ایشان دوستی و محبت داشتن و از هرگونه کینه و حسد و کدورت، و دشنام و جسارت و اهانت نسبت به آنان پرهیز کردن، زیرا خداوند از آنان راضی شده و آنان را برای صحبت و یاری پیامبرش صلی الله علیه وسلم برگزیده است، و دوستی و موالاتشان را بر این امت واجب گردانیده است. خداوند متعال می‌فرماید: «وَالسُّبْحُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» [التوبة: 100]. «و پیشروان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکوکاری از آنان پیروی کردند، خداوند از آنان خشنود شد و (آنان نیز) از او خشنود شدند».

پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنْفَقَ أَحَدُكُمْ مِثْلَ أَحَدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدًّا أَحَدَهُمْ وَلَا نَصِيفَهُ» «صحابه مرا دشنام ندهید، قسم به ذاتی که جانم در قبضة اوست اگر یکی از شما به اندازه کوه احد طلا انفاق کند ثوابش به اندازه یک «مد» (پُری دو کف دست) و حتی نصف مد آنها نخواهد رسید» (صحیح بخاری).

برای کسانی که بعد از ایشان می‌آیند مستحب است که برای آنان طلب آمرزش کنند و از خداوند بخواهند که در دل‌هایشان نسبت به آن الگوهای ایمانی و صداقت هیچگونه حسد و کینه‌ای نداشته باشند. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ» [الحشر: 10]. «و (نیز) آنان راست که پس از اینان آمدند (انصار) می‌گویند:

پروردگارا! ما را و آن برادرانمان را که در ایمان آوردن از ما پیشی گرفتند بیامرز. و در دل‌هایی ما هیچ کینه‌ای در حق کسانی که ایمان آورده‌اند، قرار مده. پروردگارا! تویی که بخشنده مهربانی.»

دوازدهم: پرهیز و اجتناب از غلو و افراط درباره پیامبر اسلام زیرا که این بیشترین وسیله آزار و اذیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم است، زیرا که آن حضرت امتشان را از غلو و افراط و مداحی بیش از اندازه منع فرموده، مقام و منزلتی که خداوند برای ایشان عنایت فرموده که بیشتر از آن مخصوص پروردگار است. لذا می‌فرمایند: «إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ فَقُولُوا عَبْدَ اللَّهِ وَرَسُولَهُ، لَا أُحِبُّ أَنْ تَرْفَعُونِي فَوْقَ مَرْتَبَتِي». «جز این نیست که من یک بنده هستم، پس بگوئید بنده و فرستاده خدا، دوست ندارم که مرا از منزلت خودم بالاتر ببرید.» (صحیح بخاری: 3372).

همچنین می‌فرمایند: «لَا تُطْرُونِي كَمَا أَطْرَتِ النَّصَارَى ابْنَ مَرْيَمَ». «مرا بیش از حد ستایش نکنید، چنانکه مسیحیان عیسی بن مریم را ستایش کردند.» (صحیح بخاری).
بنابراین خواندن حضرتش در دعاء و استعاذه و مدد خواستن از ایشان و طواف کردن به دور قبر شریف ایشان، و نذر و ذبح کردن به نام ایشان، همه اینها نادرست بوده و شرک به الله محسوب می‌شود، زیرا خداوند انجام هر گونه عبادتی را جز برای خودش منع فرموده است.

کما اینکه در مقابل، تفریط و بی‌توجهی نسبت به آنحضرت نادرست است. پس بی‌احترامی نسبت به ایشان که از روی بغض و کینه با ایشان باشد، یا جسارت و بی‌ادبی به مقام والای ایشان، یا از شأن ایشان کاستن و تمسخر نسبت به ایشان روا داشتن، ارتداد و کفر و خروج از اسلام به شمار می‌آید.

طوری‌که خداوند متعال می‌فرماید: «قُلْ أَيْدِيَّ وَأَيْدِيهِمْ وَرَسُولُهُمْ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ ﴿65﴾ لَا تَعْتَدُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ ﴿66﴾» [التوبة: 65-66].

«بگو: آیا به خدا و آیات او و رسولش ریشخند می‌کردید؟ عذر نیاورید، به راستی که پس از ایمانتان کفر پیشه کردید.»

پس محبت صادقانه نسبت به پیامبر صلی الله علیه وسلم این است که بر کمال اقتداء و پیروی از سنت ایشان و ترک آنچه که با راه و روش ایشان مخالف است دلالت دارد و صدق می‌کند، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿31﴾» [آل عمران: 31]. «بگو اگر خداوند را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید، تا خدا شما را دوست بدارد و گناهان شما را برایتان بیامرزد و خداوند آمرزنده مهربان است.»

پس واجب است که نسبت به تعظیم و احترام و بیان شأن و منزلت والای ایشان از هر گونه افراط و تفریط پرهیزیم و صفات الوهیت را که مخصوص پروردگار است به ایشان نسبت ندهیم، و به هیچ عنوان از قدر و منزلت ایشان نکاهیم. این همان احترام و محبتی است که نشانه اتباع و پیروی از سنت و شریعت ایشان، و حرکت در مسیر هدایت و اقتدای صادقانه به آنحضرت است.

سیزدهم: ایمان به پیامبر صلی الله علیه وسلم جز با تصدیق و باور به ایشان و عمل به شریعت ایشان متحقق نمی‌شود، همین است معنی انقیاد و تسلیم برای ایشان، پس اطاعت ایشان اطاعت الله و معصیت ایشان معصیت الله است و ایمان به ایشان فقط با تصدیق و

پیروی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم تحقق می یابد.
(کتاب: ارکان ایمان: مرکز پژوهش های علوم اسلامی دانشگاه اسلامی مدینه منوره، (جدی) 1394 شمسی، ربیع الأول 1437 هجری)

نبوت انتخاب الهی است و نه سعی بشری :

در بسیاری از موارد سؤال مطرح می شود که آیا کسی می تواند با کوشش و سعی خود به مقام نبوت نائل شود؟

جواب نص صریح قرآنی همین است که: نبوت انتخاب الهی است و هیچ انسانی از طریق ریاضت و اجتهاد و یا هم سعی و کوشش نمی تواند شرف نبوت را بدست بیاورد. «وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (سوره الأنعام: 124). (هرگاه آیه ای بر آنها نازل شد، گفتند: هرگز ما ایمان نمی آوریم تا آن که آنچه به پیغمبران الله داده شده به ما نیز داده شود. (بگو:)) الله داناتر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد. به زودی به مجرمانی که گناه می کردند، سزای آن مکرو نیرنگی که می کردند، خواری و عذابی شدید از نزد الله خواهد رسید. (بنابر فهم این آیه مبارکه گفته می توانیم که: نبوت موهبت الهی است، پس بین نبوت و بشریت منافات نیست.

چرا پیامبران از میان انسانها مبعوث گردید:

در جواب باید گفت: با توجه به اهداف پیامبران لازم است که آنها به نحوی باشند که به سهولت با امت های خویش ارتباط برقرار نمایند تا بتوانند رسالت خویش را به آنان ابلاغ نمایند و قیادت و رهبری جامعه بشری را بر عهده بگیرند.

همچنان از وظایف مهم انبیاء علیه السلام نمونه مثالی و سر مشق بودن برای دیگران است. اگر پیامبران، فرشته می بودند، نه تنها اهداف و حکمت های فوق حاصل نمی شد بلکه گروهی از مردم دعوت آن ها را از روی اضطراب می پذیرفتند و زمینه پذیرش آزادانه و اختیاری ادیان سلب میشد، در حالیکه منت الهی این است که هرکس راه خود را به اختیار خود انتخاب کند و برای انتخاب درست پیامبران را اعزام داشته و وقتاً فوقت علماء و دعوتگران حق را فرستاده و در بین جوامع بشری فرستاده است. طوریکه میفرماید: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ» (سوره الأنعام: 9). (و اگر او (پیغمبر) را فرشته قرار می دادیم، البته او را به صورت مردی در می آوردیم، و البته آنها را دچار اشتباهی می کردیم که قبلاً در آن (مشتبه) بودند.) بنابراین اهداف کامل نبوت زمانی تحقق می یابد که پیامبران الله جل جلاله در اوصاف عمومی انسانی با دیگر انسان ها مشترک و در برخی دیگر نیز از امتیاز انکارناپذیری برخوردار باشند.

نبوت همیشه به مردان اختصاص یافته :

در طول تاریخ ادیان بشری، وظیفه نبوت به مردان اختصاص گرفته و زنان ابداً به این سمت از طرف خداوند متعال گماشته نشده اند. زیرا نبوت باری است ثقیل و تکلیفی است مشکل و سنگین. چون نبوت به مجاهده، صبر و شکیبایی نیاز دارد. طبیعت روحی و فیزیکی زنان طوری ساخته شده است که توان تحمل این همه مشقات رانداشته و یا رسالت وی در خانواده و جامعه مشخص شده است. این توضیح را میتوان دلیل عقلی و علت اختصاص نبوت به مردان ذکر کرد.

دلیل قرآنی در این باب عبارت است از: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَسَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (سوره النحل: 43). (و پیش از تو جز مردانی

را که به آنان وحی می‌کردیم، نفرستادیم، پس اگر نمی‌دانید از اهل علم بپرسید.) بر خلاف پادشاهی که برای زنان نیز داده شده است مثل بلقیس و غیره.

چگونگی نزول وحی :

با تأمل در نصوص قرآن و سنت نبوی صلی الله علیه وسلم، در می‌یابیم که فرشته‌ی وحی سه حالت دارد:

اول: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرشته را در شکل و صورت واقعی او می‌بیند و این حالت، جز در دو مورد برای پیامبر صلی الله علیه وسلم، اتفاق رخ نداد.

دوم: به صورت صدای زنگ به او وحی می‌شود و بعد از تمام شدن، همه مطالب الهام شده در قلب رسول الله صلی الله علیه وسلم حفظ و ضبط میشود.

سوم: فرشته خود را در شکل و سیمای یک مرد نزد ایشان نمایان می‌کند و با او به گفتگو می‌پردازد و پیامبر صلی الله علیه وسلم هم گفتارش را حفظ می‌کند. این نوع وحی سبک‌ترین احوال پیامبر صلی الله علیه وسلم بوده است و اولین وحی که در نزدیکی غار جِراء به ایشان شد، از این نوع بود.

بشارت وحی:

رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل از این که با فرشته آشنایی داشته باشد، نوری را می‌دید و صدایی را می‌شنید، ولی آن فرشته‌ای که نوری پدید می‌آورد و او را مورد خطاب قرار می‌داد، را مشاهده نمی‌کرد مُسَلِّم نیز، در صحیح خود از ابن عباس روایت میکند که فرمود: «مَكَثَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِمَكَّةَ خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً يَسْمَعُ الصَّوْتَ وَيَرَى الضُّوْءَ سَبْعَ سِنِينَ وَلَا يَرَى شَيْئًا وَثَمَانَ سِنِينَ يُوحَى إِلَيْهِ وَأَقَامَ بِالْمَدِينَةِ عَشْرًا».

«رسول الله صلی الله علیه وسلم پانزده سال در مکه باقی ماند، مدت هفت سال نور را مشاهده می‌کرد و صدا را می‌شنید، ولی چیزی نمی‌دید و مدت هشت سال به ایشان وحی می‌شد و ده سال در مدینه زندگی کرد». (شرح نووی بر صحیح مسلم (104/15)، آنچه ابن عباس (رض)، در مورد مدت زمان وحی ذکر نموده است، خلاف مدت معروف است، چون معروف است که در سن چهل سالگی وحی بر رسول الله صلی الله علیه وسلم، آغاز شد و در حالیکه سن ایشان پنجاه و سه سال بود، به مدینه هجرت فرمود، پس دوران وحی در مکه سیزده سال است.)

امام نووی در تفسیر این حدیث فرمود: «صدای الهام فرشته را می‌شنید و نورش را می‌دید و نور آیات الله متعال را مشاهده می‌کرد، تا این که بالاخره فرشته را هم دید و شفاهی و رو در رو، وحی را از او دریافت کرد». (نووی، شرح مسلم (104/15))

تأثیر فرشته وحی بر پیامبر:

از جمله پندارهایی که منکران فرستادگان الله متعال، ادعا می‌کنند، این است که می‌گویند: آنچه پیامبر صلی الله علیه وسلم به آن دچار می‌شد، یا نوعی صرع بوده و یا شیطان با او پیوند برقرار می‌کرده است».

اما این ادعا دروغی بیش نیست، چون این دو حالت با هم فرق دارند؛ کسی که دچار صرع می‌شود، رنگش زرد می‌گردد، وزنش کاهش می‌یابد و تعادلش را از دست میدهد؛ انسان چن زده هم به همان گونه تغییرات فیزیکی و جسمی، در او قابل مشاهده است و گاهی شیطان با زبان او، سخن می‌گوید و با زبان او، حاضران را مورد خطاب قرار می‌دهد؛ به عبارت دیگر، دچار هذیان‌گویی میشود.

اما ارتباط فرشته با رسول الله صلی الله علیه وسلم، موجب رشد و شکوفایی جسمی و درخشش سیمای او می‌شد، علاوه بر این، حاضران هم در وقت نزول وحی بر ایشان، سخنی نمی‌شنیدند، بلکه تنها صدا و زمزمه‌ای همچون زمزمه‌ی زنبور عسل را در نزدیک سر رسول الله صلی علیه وسلم می‌شنیدند.

(روایت ترمذی (جامع الاصول 41/12)، سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم از جای بر می‌خاست، درحالی‌که تمامی آن چه که فرشته‌ی وحی به او الهام کرده بود، را، حفظ داشت، سپس خودش به اصحاب خبر می‌داد که چه آیاتی به او وحی شده است.

حضرت بی بی عائشه نقل کرده که در روزی بسیار سرد، وقتی قرآن بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل می‌شد، در حالت بیهوشی قرار می‌گرفت و عرق از پیشانی‌اش فرو می‌ریخت. (صحیح بخاری، کتاب بدو الوحی (ر.ک: فتح الباری 18/1).

همچنین روایت می‌کند که وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم بر پشت شتر قرار داشت و وحی برایشان نازل می‌شد، شتر از شدت سنگینی رسول الله صلی الله علیه وسلم نزدیک بود بر زمین بخوابد. (بیهقی، الدلائل، با روایت از عائشه (فتح الباری 21/1).

یکی از اصحاب بزرگوار آن حضرت نقل می‌کند که در کنار رسول الله نشسته بود، رانش در زیر ران ایشان قرار داشت، در آن هنگام وحی بر ایشان نازل شد، نزدیک بود رانش در زیر ران رسول الله صلی الله علیه وسلم خرد شود. (صحیح بخاری، کتاب الصلاة 12، جهاد 31، و نسائی جهاد 4، و احمد 184/5)

یعلی بن امیه در مورد مشاهده‌ی خود از نزول وحی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم که مدت‌ها آرزوی دیدن آن حالت را داشت، می‌گوید: «وارد شدم، ناگهان رسول الله را با چهره‌ی برافروخته دیدم، مدتی به همان حال خُرخر می‌کرد، سپس آرام شد و به حال عادی برگشت.» (صحیح بخاری، کتاب فضائل قرآن (فتح الباری 9/9).

عَلَمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى ﴿٥﴾

او را [فرشته] بس نیرومند آموزش داده است. (۵)

تفسیر:

«شَدِيدُ الْقُوَى»: دارای نیروهای شگفت و قدرتهای عظیم. یعنی: وحی را «فرشته بسیار نیرومند به او فرا آموخت» که آن فرشته به قول جمهور: جبرئیل امین علیه السلام است. پس اوست که وحی را به محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم آموخت.

مفسران گفته‌اند: از جمله دلایل قدرت عظیم او این که دهات و اماکن قوم لوط را از جا برکند و آن را بر بال خود حمل کرد تا به آسمان رسید و آنگاه آن را زیر و رو کرد، و بر قوم ثمود داد کشید و همه خاموش گشتند. و نازل کردن وحی بر پیامبران و بالا رفتن به سوی آسمان از یک چشم به هم زدن سریعتر بود. (صفوة التفاسیر)

ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى ﴿٦﴾

همان کس که توانائی فوق العاده و سلطه بر همه چیز دارد. (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذُو مِرَّةٍ»: قوت، پختگی اندیشه.

«صاحب مره»: یعنی: جبرئیل علیه السلام آفرینش بسیار نیکو و استواری دارد.

تفسیر:

مره: نیرومندی و استواری در آفرینش است. به‌قولی معنی این است: جبرئیل علیه السلام

دارای اندیشه نیک، خردی استوار و رأی متین است. «پس راست ایستاد» یعنی: جبرئیل علیه السلام اولین باری که وحی را به رسول اکرم صلی الله علیه و سلم آورد، در همان شکل و صورت حقیقی خود که خداوند متعال او را بر آن آفریده است، در برابر ایشان ایستاد و از بس بزرگ بود، وجودش همه افق جانب مشرق را پوشانید. (تفسیر صفة التفسیر محمد علی صابونی).

وَهُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى ﴿٧﴾

در حالی که در «افق اعلی» بود. (٧)

تفسیر:

یعنی در افق آسمان، همان جهتی که آفتاب از آن طلوع می‌کند، قرار دارد. ابن عباس (رض) فرموده است: منظور از «افق اعلی» محل طلوع آفتاب است. (خازن ۲۱۶/۴). خازن فرموده است: جبرئیل همان طوری که نزد دیگر پیامبران پیشین می‌آمد، نزد پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم نیز به صورت انسان می‌آمد.

روزی پیامبر صلی الله علیه و سلم از او تقاضا کرد که به صورت و شکل حقیقی خود را نشان دهد. جبرئیل دوبار خود را به صورت حقیقی به پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم نشان داد، یک مرتبه در زمین و یک مرتبه در آسمان، در زمین از جانب «افق اعلی» یعنی از جهت مشرق خود را نشان داد، و آن زمانی بود که پیامبر صلی الله علیه و سلم در غار حرا بود. جبرئیل بر او نمایان شد و دو بال خود را گسترده و مابین مشرق و مغرب را مسدود کرد. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و سلم بی‌هوش گشت، سپس به صورت انسان درآمد و او را در آغوش گرفت، گرد و غباری را که بر صورتش نشسته بود، پاک نمود.

ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى ﴿٨﴾

سپس نزدیک شد و فرود آمد (٨)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«دَنَا» «نزدیک شد». «تَدَلَّى» (دلو): فرود آمد، خیلی نزدیک تر آمد. تا جایی که از شدت نزدیکی وابسته شد.

تفسیر:

یعنی بعد از آن جبرئیل (ع) به آن حضرت صلی الله علیه و سلم نزدیک شد و سپس بیشتر به آن حضرت نزدیکی جست.

و در «سدره المنتهی» خود را در آسمان نشان داد. و هیچ یک از پیامبران او را به صورت فرشته ندیده‌اند، جز پیامبر ما، محمد صلی الله علیه و سلم. (تفسیر خازن ۲۱۳/۴).

فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ ﴿٩﴾

تا جایی فاصله او به اندازه دو کمان یا کمتر بود. (٩)

تفسیر:

«قَاب»: اندازه، مقدار. قدر.

«قَابَ قَوْسَيْنِ»: مقدار طول و کمان. «به قدر دوکمان»: یعنی اینکه به اندازه‌ی طول دو انتهای کمان یا کمتر از آن به او نزدیک شد. مفسر آلوسی فرموده است: منظور نزدیک شدن زیاد است. در واقع می‌خواهد بگوید: جبرئیل به معنی واقعی کلمه به او نزدیک شد. (تفسیر روح المعانی آلوسی ۴۸/۲۷).

هدف از فاصله دو کمان در اینجا: فاصله میان دسته کمان و دو طرف خمیده آن است زیرا هر کمان دارای دو طرف است. البته مراد حق تعالی در این آیه، تمثیل ملکه اتصال و تحقق امر استماع وحی از سوی پیامبر صلی الله علیه و سلم به کاملترین وجه آن است زیرا در این تمثیل، بُعد مسافت که خود شُبّهه، ابهام و غموض را پیش می‌آورد، نفی شده است. (تفسیر انوار القرآن عبدالرؤف مخلص هروی).

فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ ﴿١٠﴾

پس به بنده اش آنچه را باید وحی می‌کرد، وحی کرد. (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« فَأَوْحَىٰ »: پس الله وحی کرد، جبریل وحی کرد. « إِلَيَّ عَبْدِهِ »: به جبریل. « ما أَوْحَىٰ الي عبده »: آن چه جبریل به محمد وحی کرد. یا، جبریل به بنده ی الله، محمد، وحی کرد و پیام رسانید.

تفسیر:

یعنی پروردگار با عظمت، اوامر خود را به وسیله‌ی جبرئیل به بنده و فرستاده‌ی خود حضرت محمد صلی الله علیه و سلم وحی کرد. در این آیه مبارکه با ذکر مکرر فعل «اوحی» به وحیی که بر آن حضرت نازل شده تعظیم صورت گرفته است.

عبارت به کار رفته در آیه مبارکه « فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ » است. این فراز دو ترجمه می‌تواند داشته باشد: یکی آن که: «او وحی کرد بر بنده ی او آن چه که وحی کرد.» و دوم آن که: «او وحی کرد بر بنده ی خود آن چه که وحی کرد. اگر به صورت اول ترجمه بکنیم، معنای و مفهوم آن این خواهد بود که «جبریل علیه السلام وحی کرد بر بنده ی خدا آن چه را که می‌بایست وحی می‌کرد.» و اگر به صورت دوم ترجمه کنیم، معنا و مفهوم آن این خواهد بود که «خدای بلندمرتبه به واسطه ی جبریل علیه السلام هر آن چه را که می‌بایست بر بنده ی خود وحی می‌فرمود، وحی فرمود.

مَا كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ ﴿١١﴾

قلب او در آن چه دیده دروغ نگفته است. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« مَا كَذَّبَ »: دروغ نگفت، خطانرفت، نادرست نشمرد، تکذیب نکرد، انکار نکرد، منکر نشد. « الْفُؤَادُ »: دل، دل محمد در دیدن جبریل به صورت فرشته بودنش. « مَا رَأَىٰ »: آن چه را دید. ما: در این جا، منظور، قیافه و شکل فرشته بودن جبریل.

تفسیر:

یعنی قلب محمد صلی الله علیه و سلم در مورد این که به شکل حقیقی جبرئیل را دید، اشتباه نکرده است. یعنی به آنچه چشمهای شان دید و مشاهده کرد دروغ نمی‌گوید. ابن مسعود (رض) فرموده است: پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم جبرئیل را به شکل حقیقی دید که دارای شش صد بال بود و هر بال آن افق را مسدود می‌کرد، و رنگ‌های زیبا و مروارید و یاقوت را طوری از بالش فرو می‌ریخت که خدا می‌داند! (اخراج از امام احمد).

أَفْتَمَارُونَهُ عَلَى مَا يَرَى (۱۲)

آیا با او درباره آنچه دیده مجادله می‌کنید؟ (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَمَارُونَهُ» (مري): با او مجادله می‌کنید. [کَهف/۲۲، فلا تمار فیهم، در مورد آنان جدل مکنید]، (شوری ۱۸، یمارون، ستیزه می‌کنند، انکار می‌کنند، دو دلند).

تفسیر:

«أَفْتَمَارُونَهُ عَلَى مَا يَرَى (12)»: آیا با پیامبر صلی الله علیه وسلم مجادله می‌کنید و خبری را که از مشاهده آیات الهی و چشم‌دید خویش آورده رد می‌نمایید؟ یعنی در مورد آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در شب اسرا و معراج دیده است، با او مجادله کرده و آن را انکار می‌کنید؟

در البحر آمده است: وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم موضوع اسرا را اعلام کرد، قریش او را تکذیب کردند، تا این که بیت المقدس را برای آنان توصیف کرد.

مفسر تفسیر «صفوة التفاسیر» در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: جمهور برآنند که آنچه پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم دوبار آن را مشاهده کرد و در این آیه دوبار از آن سخن رفت: «ما کذب الفؤاد ما رأى و أفتمارونه علی ما یری» همانا جبرئیل است.

ابن عباس و عکرمه فرموده اند که پیامبر صلی الله علیه وسلم با چشمان خود الله را دیده است، اما حضرت عایشه رضی الله عنها این سخن را انکار کرده و گفته است: پیامبر صلی الله علیه وسلم دوبار جبرئیل را به صورت و شکل حقیقی دیده است. آنگاه مفسر ابو حیان فرموده است: درست آن است که تمام مطالب مکنون در این آیه در رابطه با جبرئیل بوده و دلیل آن فرموده‌ی:

وَلَقَدْ رَأَهُ نَزْلَةً أُخْرَى (۱۳)

و به یقین پیامبر جبرئیل را (به صورت اصلیش) در فرود دیگری مشاهده کرد. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَزْلَةً»: یک بار، یک دفعه. «نَزْلَةً أُخْرَى»: یک بار دیگر در شکل فرشته بودن جبرئیل را دید.

تفسیر:

«وَلَقَدْ رَأَهُ نَزْلَةً أُخْرَى» می‌باشد که مقتضی آن است که پیامبر صلی الله علیه وسلم مرتبه‌ای دیگر او را دیده باشد. (البحر ۱۵۸/۸. می‌گوییم: گفته‌ی صاحب «البحر» از لحاظ دلالت قوی است، و بنا به مذهب اهل سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم در شب معراج در آسمان‌ها الله را با چشم دیده است و دلایلی از سنت بر اثبات این ادعا دارند. اما در مورد آیات، راجع همان مذهب جمهور است. و الله اعلم).

«وَلَقَدْ رَأَهُ نَزْلَةً أُخْرَى»: و مسلماً پیامبر صلی الله علیه وسلم جبرئیل علیهم السلام را بار دوم نیز به شکل اصلی او در نزدیک سدره المنتهی، یعنی درخت سدر که در آسمان هفتم است مشاهده کردند.

روشنی مختصری بر سفر معراج رسول الله:

ابن قیم الجوزیه (محمد بن ابی‌بکر بن ایوب بن سعد بن حریر زرعی دمشقی معروف به ابن قیم الجوزیه) (691 - 751) هجری قمری، فرموده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم

بنا بر قول صحیح، باجسم مبارکش، راسوار بر بُراق و همراه جبرئیل، از مسجد الحرام به بیت المقدس سیر دادند. در آنجا از بُراق پیاده شد، بُراق را به حلقهٔ دربِ مسجد الاقصی بست و امامت جماعت انبیاء را انجام داد. سپس در همان شب، ایشان را از بیت المقدس به آسمان، بالا بردند. جبرئیل برای ایشان اجازه ورود خواست و درب آسمان اول به روی ایشان گشوده شد. در آنجا آدم علیه السلام را دید و به او سلام کرد. آدم علیه السلام نیز جواب سلامش را داد و به نبوت اش اقرار نمود. خدای متعال، در آنجا ارواح سعادت‌مندان را از راستش و ارواح بدبختان را که در سمت چپش بودند، به آن حضرت صلی الله علیه وسلم نشان داد.

پس از آن به آسمان دوم برده شد؛ برایش درب را گشودند، در آنجا یحیی بن زکریا و عیسی بن مریم را دید و به آن‌ها سلام کرد و آن‌ها جوابش را دادند و به او خوشامد گفتند و به نبوتش اقرار کردند. سپس به آسمان سوم برده شد و در آنجا یوسف علیه السلام را دید و سلام کرد و یوسف هم به او خوشامد گفت و به پیامبریش اقرار نمود. پس از این به آسمان چهارم برده شد که در آنجا ادریس را دید، سلام کرد و ادریس علیه نیز به او خوش آمد گفت و به پیامبریش اقرار و اعتراف نمود.

سپس به آسمان پنجم برده شد، در آنجا هارون بن عمران را دید و سلام کرد؛ وی به پیامبر صلی الله علیه وسلم خوشامد گفت و به نبوتش اقرار نمود. سپس به آسمان ششم برده شد و در آنجا باموسی بن عمران ملاقات کرد و سلام نمود. او به پیامبر صلی الله علیه وسلم خوشامد گفت و به نبوتش اقرار نمود و چون از آنجا بالاتر برده شد، موسی علیه السلام گریست. چون علت را پرسیدند، گفت: کودکی پس از من مبعوث شد که امتیان او بیشتر از امت من وارد بهشت می‌شوند. پس از این به آسمان هفتم برده شد؛ در آنجا با ابراهیم علیه السلام ملاقات کرد؛ پس از سلام و خوشامد گویی و اقرار ابراهیم علیه السلام به پیامبری آنحضرت، محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم را به سدره المنتهی و پس از آن به بیت المعمور بردند؛ آنگاه به حضور خداوند جبار برده شد تا جایی که فاصله ایشان به اندازه دو کمان یا کمتر بود.

در آن هنگام خداوند هرچه می‌خواست، بر بنده‌اش وحی کرد و پنجاه نماز بر امت آن حضرت فرض نمود و چون رسول خدا الله صلی علیه وسلم بازگشت، در راه موسی علیه وسلم پرسید: خداوند به تو چه دستور داده است؟ گفت: بر امتم پنجاه نماز فرض کرده است. موسی علیه السلام گفت: امت تو توان این را ندارد. برگرد و از خدا تخفیف بخواه. آن وقت برگشت و از خداوند تقاضای تخفیف نمود. پیش از آن، رسول الله صلی علیه وسلم نگاهی به جبرئیل انداخت که گویی می‌خواهد نظرش را بداند. جبرئیل نیز با اشاره گفت اگر می‌خواهی، (باز گرد و برای امتت، تخفیف بگیر) رسول الله با جبرئیل به پیشگاه خداوند بازگشت در حالیکه بر جای قبلیش بود. (آن گونه که شایسته شأن الله جل جلاله است و کیفیت نا مجهول می‌باشد، اما ایمان به آن، واجب است.)

یکی از روایت‌های بخاری است خداوند، ده نماز را کم کرد. رسول خدا دوباره به نزد موسی بازگشت و به او خبر داد. موسی علیه السلام گفت: بازگرد و تخفیف بخواه و آن حضرت صلی الله علیه وسلم همچنان بین موسی و خداوند رفت و آمد می‌کرد تا اینکه از پنجاه نماز به پنج نماز تخفیف یافت و چون در این وقت موسی، پیشنهاد داد که دوباره بازگرد. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: آنقدر رفتم که دیگر خجالت می‌کشم، لذا خشنودم

و تسلیم او امر او هستم و چون دور شد، منادی، ندا داد: فریضه‌ام را اجرا نمودی و برای بندگانم تخفیف گرفتی. (زادالمعاد(47/2)).

پس از آن، ابن قیم، اختلافی را که در باب دیدار آن حضرت صلی الله علیه وسلم با خدا، وجود دارد، یادآور شده و در این باره سخنی از ابن تیمیه آورده که خلاصه‌اش، این است: رؤیت با چشم سر، به ثبوت نرسیده و این سخنی است که هیچکس از صحابه قایل به آن نشده است؛ اما آنچه از ابن عباس نقل شده مبنی بر اینکه آنحضرت، خدا را مطلقاً دیده و دیگری بر رؤیت با دل اشاره دارد، با هم منافاتی ندارند.

پس از این می‌گوید: اما قول خداوند در سورة النجم که: «تُمْ دَنَا فَتَدَلَّى (8)» یعنی: «سپس نزدیک شد و نزدیکتر آمد»؛ این، غیر از نزدیک شدن در داستان معراج است، زیرا آنچه در سورة نجم آمده، نزدیک و نزدیکتر شدن جبرئیل است؛ چنانچه عایشه و ابن مسعود می‌گویند و سیاق عبارت هم گواه بر همین است. اما نزدیک و نزدیکتر شدن در حدیث اسراء، واضح است که خداوند تبارک و تعالی بوده و با دوکمان و نزدیک شدن در سورة نجم منافاتی ندارد؛ بلکه در سورة نجم آمده است: «او را یک بار دیگر در سدره المنتهی دید» و این، جبرئیل بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم او را برای بار اول به شکل اصلیش در زمین دید و بار دوم در سدره المنتهی. خداوند، داناتر و آگاهتر است. (زادالمعاد(47/2)؛ نگا: صحیح بخاری(50/1، 455، 470، 471، 481، 548، 549)؛ صحیح مسلم (91/1-96)).

عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى (۱۴)

در نزد سدره المنتهی! (درخت سدري که در آخر محدوده آسمان ها و در انتهای محلّ صعود و نزول عمل های بندگان قرار دارد) (۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

سدره در عربی به درخت کنار می‌گویند و منتهی هم به معنای کناره ی پایانی است. پس معنای لغوی سدره المنتهی درخت کناری است که در کناره ی پایانی یا نهایی قرار دارد. علامه آلوسی در روح المعانی این را این گونه توضیح داده است که: «إليها ينتهي علم كل عالم وما وراءها لا يعلمه إلا الله تعالى.» «علم و دانش هر عالمی بر همین درخت به پایان می‌رسد، از آن به بعد هر چه هست، آن را کسی جز خود الله متعال نمی‌داند.» تفسیر و توضیح ابن جریر در تفسیر خودش و ابن اثیر در النهایه فی غریب الحدیث و الاثر هم نزدیک به همین است. پی بردن به ماهیت و کیفیت واقعی این درخت کناری که در آخرین مرز این عالم مادی قرار دارد، برای ما مشکل است. این یکی از آن جمله اسرار کاینات خداوندی است که فراتر از درک و فهم ما است. به هر حال آن چیزی است که نزد خدای بلند مرتبه واژه ای مناسب تر از درخت کنار در زبان بشر برای آن وجود ندارد.

تفسیر:

«عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى (14)»: در نزدیک سدره المنتهی، یعنی در نهایتترین جایی که از زمین به سوی آسمان بالا می‌رود و از بالای زمین به سوی فرود می‌آید. برخی از مفسران در تعریف و توضیحی «سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى» می‌نویسند: درخت «نبق» است که از ریشه‌ی آن رودبارها می‌خروشد و در طرف راست عرش قرار دارد. از این جهت به «سدره المنتهی» موسوم است که آگاهی خلاق و فرشتگان به آن منتهی می‌شود. و جز خدا هیچ کس از ماورای آن خبر ندارد. در حدیث آمده است: «سپس مرا به آسمان هفتم

بردند، و «سدره المنتهی» به نزد من آورده شد، دیدم ثمر آن مانند قلال هجر است و برگ‌هایش مانند گوش فیل است». (قسمتی از حدیث شیخان است).

سدره المنتهی :

قبل از همه باید گفت که مطابق روایات احادیث، سفر اسراء و معراج رسول الله صلی الله علیه وسلم الی آسمان هفتم بوده، و به سدر المنتهی خاتمه یافت، طوریکه در صحیح مسلم و مسند احمد از عبدالله بن مسعود در این بابت روایت شده است که: «سفر رسول الله صلی الله علیه وسلم در اسراء و معراج به سدره المنتهی ختم شد و آن در آسمان هفتم است. هر چه از زمین بالا رود، همانجا متوقف می‌گردد و هر چه به زمین فروآید نیز از آن سرچشمه می‌گیرد. «إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى» (سورة النَّجْم: 16) «در آن هنگام که چیزی [نور خیره کننده‌ای] سدره المنتهی را پوشانده بود».

اگر چه برخی از احادیث طوری حکم می‌کند، که موقعیت سدر المنتهی در آسمان ششم قرار دارد، از جمله حدیثی روایت شده از ابن مسعود که فرموده اند که: سدره المنتهی در آسمان ششم قرار دارد و اکثر علماء همچون نووی و قاضی عیاض و دیگران نیز قول دوم را ترجیح داده‌اند.

ولی برخی از علماء در جمع بین دو حدیث فرموده اند که: اصل و ریشه سدر المنتهی در آسمان ششم و خودش در آسمان هفتم قرار دارد. (والله اعلم).

خواننده محترم !

در قرآن عظیم الشان در مورد این درخت مطالبی بیان یافته است، طوریکه پروردگار با عظمت فرموده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم بر بالای این درخت جبرئیل علیه السلام را در صورت واقعی او دید. این درخت «مأوی» نام دارد:

طوریکه این موضوع را در آیات (13 الی 17) همین سوره ملاحظه می‌نمایم: «وَلَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَى ﴿13﴾ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى ﴿14﴾ عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى ﴿15﴾ إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى ﴿16﴾ مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَعَى ﴿17﴾». و البته او (فرشته) را بار دیگر در فرود آمدنش هم دید. (14) نزد سدره المنتهی (درختی که علم مخلوقات به آن منتهی می‌شود). (15) که آرامگاه متقیان در بهشت نزد آن درخت است. (16) وقتی که (درخت) سدره را پوشاند آنچه که می‌پوشانید. (17) چشم (پیغمبر) منحرف نشد و از حد تجاوز نکرد).

و رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد این درخت چنین می‌فرمایند: «ثُمَّ رُفِعَتْ لِي سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى، فَأِدَا نَبْقُهَا مِثْلُ قَلَالِ هَجْرٍ وَإِذَا وَرَفُفْهَا مِثْلُ آدَانِ الْفَيْلَةِ. قَالَ: «ای جبریل» هذه سدره المنتهی، وَإِذَا أَرْبَعَةُ أَنْهَارٍ، نَهْرَانِ بَاطِنَانِ وَنَهْرَانِ ظَاهِرَانِ، فَقُلْتُ مَا هَذَا يَا جِبْرِيْلُ قَالَ أَمَّا الْبَاطِنَانِ فَنَهْرَانِ فِي الْجَنَّةِ وَ أَمَّا النَّهْرَانِ الظَّاهِرَانِ فَالنَّيْلُ وَالْفِرَاتُ» «سپس به «سدره المنتهی» رسیدیم. ناگهان، میوه‌هایش را دیدم که به اندازه‌ی کوزه‌های شهر «هجر» و برگ‌های آن به اندازه‌ی گوش فیل است. جبریل گفت: این سدره المنتهی است. نگاهم به چهار نهر افتاد که دو تا پنهان و دو تای دیگر آشکار بودند. پرسیدم: ای جبریل! این‌ها چیست؟ گفت: دو نهر پنهان، نهرهای بهشت و دو نهر آشکار نیل و فرات می‌باشند».

(صحیح الجامع (18/3) شماره (2861) و آن را به بخاری، مسلم، ترمذی و احمد نسبت داده است.)

در صحیحین نیز چنین آمده است: «ثُمَّ انْطَلَقَ حَتَّى أَتَى بِي السِّدْرَةَ الْمُنْتَهَى فَغَشِيَهَا أَلْوَانٌ لَا أُدْرِي مَا هِيَ ثُمَّ ادْخَلْتُ الْجَنَّةَ فَإِذَا فِيهَا جَنَابِدُ اللُّؤْلُؤِ وَإِذَا تُرَابُهَا الْمِسْكُ» «سپس به پیش رفتم

تا این که به سدره المنتهی رسیدم. آن را به گونه‌ای دیدم که با رنگ‌های گوناگونی پوشیده شده بود که تا به حال آن را ندیده بودم. سپس وارد بهشت شدم. در آن جا گنبدهایی از مروارید و خاک آن از مسک بود.»

عَنْهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى ﴿١٥﴾

که جَنَّةُ الْمَأْوَى هم نزدیک آن است (۱۵)

«جَنَّةُ الْمَأْوَى» نزدیک سدره‌المنتهی موقعیت دارد. به قولی: علت تسمیه آن به «جَنَّةُ الْمَأْوَى» در این است که ارواح مؤمنان در آن جای گرد می‌آیند. حضرت ابن عباس (رض) می‌گوید: «ارواح فرشتگان، شهدا و متقیان در آن جای گرد می‌آیند و علم انبیا علیه السلام بدان منتهی می‌شود و هیچ‌کس جز الله تعالی ماورای آن را نمی‌داند.»

«جَنَّةُ الْمَأْوَى»: هم در لغت به معنای جنتی است که قیامگاه قرار خواهد گرفت. حسن بصری می‌فرماید این همان جنتی است که در آخرت به اهل ایمان و پرهیزکاری خواهد رسید و از همین آیه او چنین استدلال کرده است که آن جنت در آسمان قرار دارد. قتاده می‌فرماید: این همان بهشتی است که ارواح شهیدان در آن نگهداری می‌شوند و مراد از آن بهشتی نیست که در آخرت به نیکان می‌رسد.

إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى ﴿١٦﴾

وقتی که (درخت) سدره را پوشاند آنچه که می‌پوشانید. (۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَغْشَى»: می‌پوشاند. «سِّدْرَةَ»: اسم درختی است.

تفسیر:

آنگاه که به فرمان خداوند چیز بزرگی بر سدره بالا رفت که آن را هیچ کسی توصیف کرده نمی‌تواند و عظمتش را جز الله متعال کسی نمی‌شناسد.

یعنی چگونگی و کیفیت آن قابل بیان و توصیف نیست. آنها چنان تجلیاتی بودند که نه انسان می‌تواند آنها را تصور کند و نه هیچ زبان بشری ای توان توصیف آنها را دارد.

حسن فرموده است: نور الله متعال آن را فرا گرفته و روشن کرده بود. و ابن مسعود (رض) فرموده است: پروانه‌های زرین آن را پوشانده بود. (روایت از مسلم).

و در حدیث آمده است: «وقتی که با قدرت خدا پوششی آن را بپوشاند هیچ یک از بندگان خدا قدرت توصیف زیبایی آن را ندارد». (مسلم آن را روایت کرده است).

مفسران در تفاسیر خویش می‌نویسند: پیامبر صلی الله علیه و سلم درخت «سدره المنتهی» را دید که انوار الله عز و جل آن را فرا گرفته بود، به طوری که هیچ کس نمی‌توانست آن را تماشا کند، و فرشتگان بسان پرندگان در پیرامون آن حلقه زده بودند و الله متعال را عبادت می‌کردند و همچنان که انسان‌ها در اطراف کعبه به ذکر و طواف می‌پردازد، آنها هم در اطراف «سدره المنتهی» تسبیح‌گویان و ثناخوانان به طواف مشغول بودند. در حدیث آمده است: «سدره را دیدم که پروانه‌های زرین و طلایی آن را پوشانده بود، و روی هر برگ آن فرشته‌ای را در حال نیایش خدا ایستاده دیدم». (ابو سعود ۵/۱۵۷)

مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى ﴿١٧﴾

و چشم او هرگز منحرف نشد و طغیان ننمود. (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ما زاغ»: منحرف نشد، کچ تابی نکرد، اشتباه نکرد، خطا نرفت. ما طغی: سر پیچی نکرد، نلغزید، از حدی که مشاهده کرد تجاوز نکرد، فراتر نرفت.

تفسیر:

«مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى (17)»: چشم رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل از محل نگاهش میل نکرد و نیز از جایی که در آن می نگریست تجاوز ننمود، بلکه نگاه چشمش جریان داشت و دلش ثابت بود.

مفسر شهیر جهان اسلام شیخ قرطبی فرموده است: دید خود را جز به آیاتی که در معرض دیدش بودند، به دیگر آیات متوجه نساخت. بدین وسیله ادب و نزاکت پیامبر صلی الله علیه وسلم را در آن مقام توصیف کرده است؛ زیرا به چپ و راست نگاه نکرد. (تفسیر قرطبی ۹۸/۱۷).

و مفسرخازن در این مورد فرموده است: هنگامی که پروردگار مقتدر متجلی شد و نورش را نمایان کرد، پیامبر صلی الله علیه وسلم در همان مقام باشکوه که عقل در آن متحیر می ماند، و پاها به لرزش و لغزش می افتند، و چشمان و دیدگان منحرف می شوند، توقف کرد و ایستاد. (تفسیرخازن ۲۱۶/۴).

خواننده محترم!

حق چشم، آن است که نه انحراف بیند و نه تجاوز کند. و در این هیچ جای شکی نیست که: چشمی واقع بین و حق بین چشمان است که: توان دیدن آیات بزرگ الهی را دارد.

لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى ﴿١٨﴾

البته او بخشی از آیات نشانه های بزرگ پروردگار خود را مشاهده کرد. (۱۸) مفسر تفسیر صفوة التفاسیر در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: قسم به الله در شب معراج، محمد صلی الله علیه وسلم عجایب ملکوت الله را مشاهده کرد، سدرة المنتهی و بیت المعمور و بهشت و دوزخ را دید و جبرئیل را در آسمان در شکل حقیقیش دید که دارای شش صد بال بود، و «ررفرف» را سبز و خرم تر از جنت دید که افق را پوشانده بود. و دیگر دلایل عظیم را دید. (بخاری از ابن مسعود روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم «ررفرف» سبز و خرم را با چشمان خود دید که افق را پر کرده بود.)

امام فخر رازی فرموده است: این آیه مبارکه نشان می دهد که پیامبر صلی الله علیه وسلم در شب معراج آیات را دید، اما آن طور که بعضی گفته اند: خدا را ندید، و دلیل آن این است که داستان معراج را به رؤیت آیات خاتمه داده است. و در سوره ی اسراء فرموده است: «لنریه من آیاتنا». و اگر الله را دیده بود که از تمام آیات مهمتر است، خداوند از آن خبر می داد. (تفسیر کبیر ۷/۷۴۰).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (19 الی 30) در باره خدایان دروغین، که هیچ کاری از آنان ساخته نیست. همچنان درباره موضوع توبیخ مشرکان به خاطر نامگذاری فرشتگان به جنس مؤنث، بحث بعمل آمده است.

أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ ﴿١٩﴾

آیا دو بُت بزرگ «لات» و «عزای» خود را دیدید (که بی اثر است). (۱۹)

تفسیر:

ای کافران! برایم از بت‌هایی مانند لات و عزی که به عبادت آنها می‌پردازید خبر دهید، آیا نفع و ضرری دارند؟ یعنی آیا از آنان نفع و ضرر مشاهده نموده‌اید. مشرکان آنها را می‌پرستیدند و گمان داشتند نزد خداوند شفاعتشان می‌کنند. این سوالات به شکل توبیخ مطرح شده است. قابل تذکر است که مشرکین عرب بت‌های زیادی و متعددی را می‌پرستیدند؛ اما سه تا از آنها شهرت بیشتری داشت، و قبایل بسیار بزرگ عرب به عبادت آنها مشغول بودند. و این بت‌ها عبارت بودند از:

«لات»، «عزی» و «منات»:

لات: از اسم الله گرفته شده، بت سنگی نقش‌داری و نام بُت مؤنثی بود که قبیله ثقیف (اهالی طایف) آن را پرستش می‌کردند. و برای خود بارگاه و پرده دارانی داشت **علت نامگذاری آن به «لات»** آن بود که پیکر تراشیده‌اش نماد شخصی را نشان می‌داد که از آردآماده شده برای نان را با روغن مخلوط می‌کردند، و حجاج را طعام می‌دادند. **اما «عزی»:** به قول مجاهد، درختی در میان مکه و طایف بود که قبیله «غطفان» آن را پرستش می‌کردند پس رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در سال فتح مکه، خالد بن ولید (رض) را فرستادند تا آن را قطع نماید. **«منات»** بت سنگی بنی هلال بود، که طایفه ی هذیل و خزاعه آن را می‌پرستیدند. و مشرکین در محل وقوع آنها ساختمانهای مجلی ساخته بودند. و به آنها مانند کعبه احترام می‌گذاشتند.

وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى ﴿٢٠﴾

و از «منات» آن سومین بت دیگر را؟ (که جمادی بی‌نفع و ضرر است) (۲۰)

تفسیر:

«وَمَنَاةَ» بتی از آن اوس و خزرج در میان مکه و مدینه بود که مشرکان خون حیوانات قربانی را برای آن می‌ریختند، از این جهت، آن را «وَمَنَاةَ» نامیدند و الله تعالی برای تحقیر و نکوهش آن، از آن چنین یاد کرد: «آن که سومین بی‌قدر است» اخری: از تأخر در رتبه است، یعنی **وَمَنَاةَ، متأخر، پست و بی‌قدر است.**

ابن‌کثیر (رح) فرموده است: «در جزیره العرب بتان دیگری نیز غیر از این سه بت وجود داشت که اعراب آنها را بزرگ می‌داشتند اما مشهورترین آنها همین سه بت بود، از این جهت، قرآن فقط از آنها یاد کرد.»

أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَى ﴿٢١﴾

آیا (به گمان شما) برای شما پسر است و برای خدا دختر؟! (۲۱)

تفسیر:

یعنی ای گروه مشرکان! آیا فرزندان مذکر را برای خویشتن مقرر می‌دارید و نصیب خود می‌دانید و فرزندان مؤنث را به زعم خود به الله سبحان و تعالی نسبت می‌دهید؟ در حالی که خود از آن راضی نیستید.

در تفسیر کابلی آمده است: یاقوت در معجم البلدان نوشته است که کفار این بتان را دختران خدا می‌خواندند مگر از همه اول خدای متعال «لم یلد ولم یولد» است و فرض اگر نظریه

اولاد تسلیم کرده شود باز هم این تقسیم چقدر بیهوده و مهممل است که خود شما پسران را پسند کنید و حصه خدا را از دختران مقرر نمائید (العیاذ بالله).

تِلْكَ إِذَا قَسَمَةٌ ضِيزَى ﴿٢٢﴾

در این صورت این تقسیم‌بندی ناعادلانه‌ای است (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَسَمَةٌ» «تقسیم». «ضِيزَى»: ظالمانه و غیر عادلانه.

تفسیر:

یعنی این تقسیم که پسران برای شما و دختران برای خداوند باشد تقسیم ستمگرانه و ظالمانه است.

إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى ﴿٢٣﴾

این بتان [که شما آنها را به عنوان شریک خدا گرفته اید] چیزی جز نام های بی معنا و بی مفهوم که شما و پدرانتان [بر اساس حدس و گمان] نامگذاری کرده اید نیستند، خدا بر [حقانیت] آنها هیچ دلیلی نازل نکرده است. اینان فقط از پندار و گمان [بی پایه] و هواهای نفسانی پیروی می کنند، در حالیکه مسلماً از سوی پروردگارشان برای آنان هدایت آمده است. (۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«سَمَّيْتُمْ»: نام گذاری کرده اید. «مَا أَنْزَلَ»: نازل نکرد، نفرستاد. «إِنْ يَتَّبِعُونَ»: پیروی نمی کنند. «مَا»: آن چه. «تَهْوَى»: آرزو می کند.

تفسیر:

این بتان که [که شما آنها را به عنوان شریک الله قرار داده اید] جز نامهای بی حقیقت چیز دیگری نمی باشند؛ یعنی از اوصاف کمال، قدرت و عظمت چیزی در آنها ملاحظه نمی شود، بلکه اینها مجرد نامهایی اند که شما و پدران تان به ظلم و ناحق بر مبنای هوای نفس و تزیین شیطان بر آنها نهادید و خداوند بزرگ هیچ برهانی را نازل نکرده که مسلک و دعوی باطل شما را تصدیق کند. کافران چیزی جز گمانهای دروغین و خواهشهای نفس اماره بالسوء و منحرف از هدایت را پیروی نمی کنند. یقیناً از جانب خداوند توسط پیامبر صلی الله علیه وسلم برای تان هدایتی آمد، اگر از آن پیروی کنید راهیاب می شوید. ابن جوزی فرموده است: آیه متضمن تعجب از حال آنها می باشد که بعد از روشنی دلایل هنوز عبادت و پرستش آنها را رها نکرده اند. (تفسیر ابن جوزی ۷۴/۸)، (تفسیر صاوی ۱۳۹/۴).

یادداشت:

قابل تذکر است که بت‌های مورد پرستش مشرکین زیاد بودند، مؤرخان تعداد آنها را تقریباً به سی صد و شصت بت یاد نموده اند، که اکثر آنها در اطراف کعبه قرار داشتند. و در موقع فتح مکه پیامبر صلی الله علیه و سلم آنها را شکست. مشهورترین این بت‌ها عبارت بودند از: لات، عزی و مناة که در سال فتح مکه پیامبر صلی الله علیه و سلم خالد بن ولید رضی الله عنه را مأمور شکستن عزی کرد. خالد در موقع شکستن آن می گفت: «یا عزی کفرانک لا سبحانک انی رأیت الله قد أهانک» «ای عزی به تو ناسپاسم نه تسبیح خوان، دریافتم که الله تو را خوار کرده است». و بدین ترتیب با فتح مکه زمان بت پرستی هم خاتمه یافت.

أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى ﴿٢٤﴾

آیا (گمان دارند که) انسان به هر چه آرزو کند می‌رسد؟ (۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« مَا تَمَنَّى »: آن چه خواسته است، آرزو کرده است، آرزو می‌کند.

تفسیر:

یعنی اینکه: آنچه را انسان از خواهش‌های نفسانی‌اش تمنا و آرزو می‌کند مانند شفاعت بت‌ها، تمثال‌ها و سایر امور در اختیار و قدرت اوست؟ چنین نیست بلکه امر و فرمان، مخصوص الله است.

امام صاوی فرموده است: منظور انسان کافر است و این آیه بر افرادی منطبق است که به منظور طلب دنیای فانی به غیر خدا پناه می‌آورند و در طلبش از هوی و هوس پیروی می‌کنند، پس تمام آرزویشان فراهم نمی‌شود، و پیروی کردن از هوی و هوس خفت و خواری است. («حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین» صاوی ۱۳۹/۴).

فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَى ﴿٢٥﴾

در حالی که آخرت و دنیا برای الله است. (۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« الْآخِرَةُ وَالْأُولَى »: هر دو سرا.

تفسیر:

آنان طوری می‌پندارند که این بتان به شفاعت ایشان خواهد پرداخت اما این محض خیالات و آرزوهاست. به طور کلی باید گفت که ملک از آن الله سبحان و تعالی می‌باشد، یعنی امر دنیا و آخرت به پروردگار با عظمت است. اوست که به هر چه خواهد حکم می‌کند و فیصله مینماید، به هر کس خواهد عطا می‌کند و از هر کس که خواهد دریغ میدارد؛ زیرا دارندهی دنیا و آخرت است و موضوع آن‌طور نیست که انسان آن را آرزو می‌کند، بلکه الله به آن‌که از هدایت او پیروی کرده و هوی را ترک نماید عطا می‌کند.

وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى ﴿٢٦﴾

و چه بسیار فرشتگانی که در آسمان‌ها هستند که شفاعتشان هیچ سودی نمی‌بخشد مگر پس از آنکه الله برای هر که خواهد و راضی شود، اجازه شفاعت دهد. (۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كَمْ»: چه بسیار است! «مَلَكٍ»: فرشته. «لَا يُغْنِي»: بی‌نیاز نمی‌کند، بی‌سود است، به کار نمی‌آید.

تفسیر:

«وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ»: بسی از فرشتگان پاک سرشت در آسمان‌ها هستند. «لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا»: که با وجود بلندی مقام و منزلت‌شان، شفاعت آنان برای احدی سودمند نیست مگر با اجازهی الله، پس بت‌ها با آن همه حقارت چگونه شفاعت میکنند؟! «إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى»: مگر بعد از این که الله اجازهی شفاعت برای

اهل توحید بدهد و خود از آنان راضی شود که در آن حالت به فرشتگان اجازه می‌دهد برای آنان شفاعت کنند. همان‌گونه که در جای دیگری میفرماید: «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ

ارتضی. - 28 سوره الانبیا ء).

بصورت کل باید بعرض رسانید که: اختیارات خدایی به صورت کامل در دست خود الله است. فرشتگان نیز تا زمانی که او به آن ها اجازه سفارش و شفاعت ندهد و به شنیدن سفارش آنها در حق کسی راضی نباشد، جسارت سفارش کردن برای کسی در پیشگاه او را ندارند.

مفسر ابن کثیر فرموده است: وقتی که وضعیت برای فرشتگان مقرب درگاه الله متعال چنین است، پس شما ای نادانان! چگونه امیدوارید که بتها و شریکها در نزد الله برای شما به شفاعت برخیزند؟ (مختصر ابن کثیر ۴۰۱/۳).

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسْمُونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنثَىٰ ﴿٢٧﴾

مسلماً کسانی که به آخرت ایمان ندارند، فرشتگان را در نامگذاری به نام زن نامگذاری می کنند. (۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« لَيَسْمُونَ »: نامگذاری کنند. « تَسْمِيَةَ »: نامگذاری. « الْأُنثَىٰ »: مؤنث، فرشتگان را دختران خدا می نامند.

تفسیر:

یعنی آنان که حشر و جزا را تصدیق نمی کنند و برای آمادگی به آن روز عملی انجام نمی دهند، « لَيَسْمُونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنثَىٰ (27) »: فرشتگان را به نامهای اناث می نامند؛ زیرا اعتقاد دارند که فرشتگان در جنس خود مؤنث اند و دختران الله سبحان و تعالی هستند. این سخن از نادانی و بیعقلی آنان نشأت کرده است.

یعنی از جمله حماقت آنان این است که این فرشتگان بی اختیار را که حتی توانایی سفارش کردن در پیشگاه الله تعالی را ندارند، معبود قرار داده اند. حماقت دیگر آنان این است که این فرشتگان را زن می پندارند و دختران الله قرار می دهند. دلیل اصلی گرفتار شدن آنان به تمام این جهالت ها این است که آنان به آخرت و زرستاخیز ایمان ندارند. اگر آنان به آخرت ایمان می داشتند، هیچ گاه نمی توانستند چنین سخنان غیر مسؤولانه ای بگویند. انکار آخرت باعث شده است که آنان تشویش فرجام را نداشته باشند و چنین پندارند که ایمان به الله و عدم ایمان به آن، یا باور داشتن به هزاران خدا تفاوتی ندارد، چراکه به نظر نمی رسد که هیچ عقیده ای از اینها در زندگانی فعلی دنیا پیامد خوب یا بدی داشته باشد.

وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا ﴿٢٨﴾

در حالیکه آنان به آن هیچ علمی ندارند، جز از گمان پیروی نمی کنند و به یقین گمان، انسان را از (شناخت) حق بی نیاز نمی کند. (۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي»...: [یونس/۳۶]، گمان جانشین حق نخواهد شد، گمان در رسیدن حقیقت سودمند نیست.

تفسیر:

«وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ»: کسانی که به آخرت یقین ندارند از مجازات بی پروا و بی فکر شده مرتکب چنین گستاخی ها میشوند مثلاً فرشتگان را مؤنث قرار داده آنها را دختران خدا خواندند. آنان اصلاً به آنچه می گویند آگاهی ندارند؛ زیرا شاهد خلق ملائک نبوده اند و از جانب الله هم دلیل و برهانی برایشان نیامده است.

« إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ ۗ »: در این گفتار و اوهام باطل فقط از ظن و گمان پیروی می‌کنند. «وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا (28)»: ازین حدسیات و قیاسات و اوهام پا در هوا کار گرفته نمی‌شود و آیا تخمینات و حدسیات در عوض حقائق ثابت‌ه کار داده می‌توانند؟

فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿٢٩﴾

بنابراین از کسانی که از یاد ما روی گردانده‌اند و جز زندگی دنیا را نخواستند، روی بگردان. (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَعْرِضْ»: روی بگردان، اعراض کن. «وَلَمْ يُرِدْ»: نخواست، خواستار نبود.

تفسیر:

بنابراین از کسانی که با ترک ایمان از هدایت الهی، یعنی قرآن کریم رو گشتانند و از آن پیروی نکردند اعراض کن؛ از آنان که جز زندگی دنیای فانی مراد و مقصدی ندارند. مفسر ابو سعود فرموده است: منظور نهی از دعوت کردن کسی است که از کلام الله سبحان و تعالی روی گردانیده است، و این که نباید به چنین شخصی اهمیتی قایل شد؛ زیرا هر کس از موارد مذکور رو برگرداند و در دنیا مستغرق شود، به طوری که دنیا به صورت یگانه هدف و آخرین مقصودش درآید، دعوت به سوی دین خدا جز دشمنی و لجبازی و اصرار بر ناروایی چیزی در او نمی‌افزاید. (ابو سعود ۱۶۰/۵).

ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّٰ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَىٰ ﴿٣٠﴾

این منتهای علمشان است، بی‌گمان پروردگارت به کسی که از راه او گمراه شده است آگاه‌تر است، و همو به کسی که راه یافته است، آگاه‌تر است. (۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَبْلَغُهُمْ»: نهایت درک و دانش آنان، منتهای درک و دانش آنان.

تفسیر:

دوستی و مصروفیت به دنیا مقصود اصلی و مطلوب نهایی کافران است؛ از آن رو که همتها و شخصیت‌های آنان سقوط کرده و به انحطاط گراییده است.

هر آینه خداوند متعال کسی را که سزاوار هدایت است بهتر می‌شناسد و او را هدایت می‌نماید و هم چنین کسی را که شایسته هدایت نیست بهتر می‌شناسد و به احوال او آگاه‌تر است و او را به حال خودش واگذار می‌کند و خوارش می‌گرداند، در نتیجه آن فرد از راه الله گمراه می‌شود.

بنابراین الله سبحان و تعالی فرمود: «إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّٰ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَىٰ» بی‌گمان پروردگارت به کسی که از راه او گمراه شده دانایتر است و به کسی که هدایت یافته دانایتر است. پس خداوند فضل و لطف خویش را در جای مناسب و شایسته قرار می‌دهد.

خوانندگان گرامی!

درآیات متبرکه (31 الی 32) درباره بدکاران و مجازات آنان، نیکوکاران و اوصاف شان بحث بعمل آمده است.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ

الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى (۳۱)

و آنچه را در آسمان ها و آنچه را در زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی الله است، تا کسانی را که مرتکب گناه شده اند، همان گناهانشان را به آنان سزا دهد، و کسانی را که کار نیک کرده اند، همان کار نیکشان را به آنان پاداش دهد. (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لِيَجْزِيَ»: تا جزا دهد، تا مجازات دهد. «أَسَاءُوا»: بدی کرده اند. «الْحُسْنَى»: به بهترین شیوه، به نیکوترین روش، به بهترین.

تفسیر:

«وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»: همه موجودات آسمانها و زمین مملوک خداوند هستند؛ و الله تعالی آنها را به وجود آورده است، یعنی او تعالی تدبیر کننده و متصرف آنهاست و هیچ کس در آن ملکیت یا دخل و تصرفی ندارد؛ چرا که خود آن را هستی داده است.

«لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا»: اوست که بدکاران را در برابر اعمال بد جزا می دهد «وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى (31)»: و برای نیکوکاران در قبال اعمال نیک شان بهشتیهای پر از نعمت را ارزانی می کند.

عالم شهیر جهان اسلام ابن جوزی فرموده است: آیه که صورت جمله معترضه بین آیهی اول و آیهی «لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا» را دارد، از قدرت و وسعت ملک خدا خبر می دهد و بیانگر آن است که الله تعالی کاملا به حال «محسن» و «خطاکار» آگاه است و هر کدام را بر اساس عملکردشان پاداش می دهد، و فقط وقتی توانایی مجازات دو گروه را دارد که ملکش وسیع و گسترده باشد. (ابن جوزی ۸/۷۵).

الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجْنَةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى (۳۲)

آنانی که از گناهان کبیره و زشتیها جز گناهان صغیره اجتناب می کنند (بدانند که) البته پروردگارت (نسبت به آنان) آمرزشش وسیع است. او به (حال) شما وقتیکه شما را از زمین آفرید و هنگامی که شما در شکم های مادرانتان جنینها بودید داناتر است. پس از پاک بودن خود سخن مگویید. او به پرهیزگاران داناتر است. (۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كَبَائِرَ»: جمع کبیره، بزرگ. «الْإِثْمِ»: گناه. «كَبَائِرَ الْإِثْمِ»: گناهان بزرگ. [نساء/۳۱]، [شوری/۳۷]. «اللَّمَمَ»: گناهان صغیره و کوچک، خطاهای کوچک، لغزشها. «أَجْنَةٌ»: جمع جنین، جنینهای نهفته در زهدان مادر. «فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ»: خود را نستایید، از پاکی دم نزنید، خود را به پاکی یاد نکنید. «اتَّقَى»: پرهیزگار بود، تقوا پیشه کرد.

تفسیر:

«الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ»: برای آن نیکوکارانی که از گناهان کبیره، معصیتها و فواحش پرهیز می کنند، «وَالْفَوَاحِشَ»: فاحشه آن است که بدی و پستی آن از لحاظ عقل و شرع به درجه اخیر و نهایت اندازه رسیده باشد از قبیل زنا و عقد کردن همسر پدر، طوریکه پروردگار با عظمت ما می فرماید: «و لا تقربوا الزنى إنه كان فاحشة و لا

تتكحوا ما نکح أبواکم من النساء إلا ما قد سلف إنه کان فاحشة و مقتنا و ساء سبیلا.»
«إِلَّا اللَّمَمَ»:

مگر از (لَمَم)؛ یعنی گناهان صغیره بی که مرتکبش بر آن اصرار ندارد، یا گناهی که آن را انسان به ندرت انجام می دهد.

بنابراین آنکاه که بنده واجبات را انجام دهد و از محرمات بپرهیزد خداوند جل جلاله بر او می آمرزد، عفو می کند و گناهانش را می پوشاند؛ زیرا حق تعالی گذشت بسیار و آمرزش فراگیر دارد.

مفسر قرطبی فرموده است: گناهان کوچکی داریم که جز اشخاصی که در عصمت خدا قرار دارند، بقیه از وقوع در آن در امان نیستند. مانند: بوسه و چشمک زدن و نظر. (تفسیر قرطبی ۱۰۶/۱۷).

در حدیث آمده است: «خدای عز و جل نصیب و سهم زنا را بر (اعضای) بنی آدم مقرر داشته و به طور یقین مرتکب آن می شود. پس زنا چشمها عبارت است از نظر کردن. و زنا زبان عبارت است از گفتن سخن ناروا و نفس آرزو و اشتها می کند و فرج آن را تصدیق یا تکذیب می کند.» (بخاری و مسلم آن را روایت کرده اند).

اگر انسان از گناهان بزرگ دوری جوید خدا به لطف و کرم خود گناهان کوچکش را می بخشد. که فرموده است: «إِن تَجْتَنِبُوا كِبَائِرَ مَا تَنْهَوْنَ عَنْهُ نَكْفُرْ عَنْكُمْ سِئَاتِكُمْ» اگر از گناهان بزرگ دوری جوئید، گناهان کوچک شما را می بخشایم.

(خازن آورده است: که از حضرت عمر و ابن عباس روایت شده است: در اسلام گناه کبیره نیست؛ یعنی در صورت استغفار گناه کبیره ای وجود نخواهد داشت. و گناه صغیره اگر بر آن اصرار ورزیده شود، تبدیل به گناه کبیره می گردد؛ یعنی «کبیره» با استغفار پاک می شود و «صغیره» با اصرار بر آن کبیره می شود.)

گفته های صحابه و تابعان درباره ی این به حسب زیر هستند:

زید بن اسلم و ابن زید می گویند و یک قول ابن عباس (رض) هم همین است که مراد از آن گناهانی هستند که مردم پیش از اسلام در زمان جاهلیت مرتکب آن شده بودند و پس از مسلمان شدن آنها را ترک گفته بودند.

گفته ی دوم ابن عباس (رض) است و گفته ی ابوهریره، ابن عباس، عبدالله بن عمرو بن عاص، مجاهد، حسن بصری و ابوصالح هم همین است که مراد از آن مبتلا شدن انسان در گناه بزرگ یا کار شرم آوری برای لحظه ای یا حیانا و سپس ترک کردن آن است.

عبدالله بن مسعود و مسروق و شعبی می گویند و از ابوهریره و عبدالله بن عباس (رض) در روایت های معتبر هم همین گفته نقل شده است که مراد از آن نزدیک شدن انسان به گناه بزرگی و عبور از مراحل آغازین آن و سپس باز آمدن از آن است. به طور مثال کسی برای دزدی برود ولی از دزدی کردن خودداری کند. یا با زن بیگانه ای اختلاط کند، اما اقدام به زنا نکند.

عبدالله بن زبیر، عکرمه، قتاده و ضحاک می گویند مراد از آن گناهان کوچکی هستند که برای آنها نه در دنیا مجازاتی مقرر شده است و نه مرتکبان آن به عذاب اخروی تهدید شده اند.

سعید بن مسیب می گوید مراد از آن آمدن فکر و اندیشه گناه در ذهن، بدون ارتکاب عملی آن است.

این ها تفسیرهای مختلفی از صحابه و تابعان بودند که در روایتهای نقل شده اند. اما اکثریت مفسران و امامان و فقیهان قایل به این هستند که این آیه و آیه ی 31 سوره نساء به روشنی گناهان را به دو نوع بزرگ تقسیم می کنند: یکی کبایر و دیگری صغایر و این هر دو آیه به انسان این امید را می دهند که او اگر از کبایر و فواحش پرهیز کند، خدای بلندمرتبه صغایر را مورد عفو قرار خواهد داد. اگرچه برخی از عالمان بزرگ این مطلب را هم بیان فرموده اند که هیچ معصیتی کوچک نیست، بلکه نافرمانی خدا به خودی خود کبیره است. اما چنان که امام غزالی فرموده است، تفاوت کبایر و صغایر یک چیز غیر قابل انکاری است، چراکه تمام منابعی که علم احکام شریعت از آنها به دست می آید، این مطلب را تصریح کرده اند.

«إن ربك واسع المغفرة»: خدای متعال بخشایندهی گناهان و ستار عیوب است، انجام دهندهی عملی را می بخشاید که توبه کند. (مختصر ۴۰۳/۳).

یعنی مورد عفو قرار گرفتن مرتکب گناه صغیره به این سبب نیست که گناه صغیره، گناه نیست، بلکه به این سبب است که خدا با بندگانش با تنگ نظری و خرده گیری برخورد نمی کند. بندگان اگر نیکی پیشه کنند و از گناهان بزرگ و بی شرمانه پرهیز کنند، در آن صورت او آنان را به خاطر لغزش های کوچک شان مؤاخذه نخواهد کرد و به سبب رحمت بی پایان خود آنان را مورد عفو و بخشش قرار خواهد داد.

مفسر بیضاوی فرموده است: شاید آوردن این بیان بعد از تهدید تبهکاران و مژده دادن به نیکوکاران به این سبب باشد که مرتکبان گناهان کبیره از رحمت خدا ناامید نشوند. و گمان وجوب عقاب از جانب خدا نرود. (تفسیر بیضاوی ۱۷۳/۴).

«هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ»: او به طبیعت بندگان از همان زمان خلق پدرتان، آدم از خاک، به احوالتان آگاه و دانا بوده است.

«وَإِذْ أَنْتُمْ أَحْنَاءُ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ»: و از همان هنگام که به صورت جنین در رحم مادرانتان بودید، بنابراین خدا می دانست که چه کسی پرهیزگار و کدام یک شقی است؟ و می دانست مؤمن کیست و کافر کدام است؟ و نیک و بد را نیک می شناخت، می دانست چکار می کنید و سرانجامتان به کجا می کشد؟

«فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ»: بنابراین ای مردم! خودتان را پاک مشمارید و خود را مدح و ستایش نکنید، و خود را به کمال و پرهیزگاری نستایید؛

زیرا نفس پست است و وقتی از آن تمجید کنید، مغرور و متکبر می شود. ابو حیان گفته است: آن را به پاکی و دوری از معاصی نسبت ندهید و آن را ثناگو نباشید؛ زیرا خدا قبل از بیرون آمدنتان از پشت آدم و شکم مادرانتان از پاک و پرهیزگار آگاه بوده و هست. (البحر المحيط ۱۶۵/۸).

«هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اتَّقَى (32)»: الله تعالی به حال پرهیزگاران حقیقی دانا و به امور پوشیده و آشکار بندگان آگاه است؛ از این رو ترک تزکیه نفس، لزوم انکسار و استغفار به پیشگاه خداوند عزیز و جبار واجب است.

گناه صغیره و کبیره :

در مورد انواع و یا تعریف گناهان صغیره و کبیره علماء با هم اختلافاتی دارند، بطوریکه بعضی از آنها گناهان کبیره را 7 تا میدانند، که در حدیث پیامبر صلی الله علیه و سلم ذکر شده است که فرمودند: «اجتنبوا السبع الموبقات، قالوا یا رسول الله ما هی قال الشریک بالله و

السحر و قتل النفس التي حرم الله الا بالحق و اكل الربوا و اكل مال اليتيم و التولى يوم الزحف و قذف المحصنات المؤمنات الغافلات»؛ یعنی: "از هفت چیز هلاک کننده دوری کنید، صحابه گفتند ای رسول خدا آنها را بگویید پیامبر فرمودند:

1- شرک کردن به خدا 2- جادو کردن 3- کشتن فردی که خداوند او را حرام نموده مگر به حق 4- ربا خوردن 5- خوردن مال یتیم 6- فرار از میدان روز نبرد با کفار 7- تهمت زدن به زنان مؤمن (مسلم: 64/1 دار الفکر، بخاری: 32/4 دارالکتب العلمیه).

و بعضی دیگر گناهان کبیره را 70 تا میدانند، و بعضی دیگر 700 تا میدانند، ولی بهترین قول آنست که میگوید: حد اقل و اکثری ندارد ولی هر گناهی که در قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد آن لعنت، و یا وعید، و یا حد، بیان شده است از گناهان کبیره بحساب میاید.

گناه کبیره: هر آن گناهی است که خداوند متعال در برابر ارتکاب آن، به آتش دوزخ هشدار داده است.

اما حافظ ذہبی در کتاب «کبایر» خود گناهان کبیره را تا به هفتاد بر شمرده است. طبرانی روایت می‌کند که مردی به ابن عباس (رض) گفت: «گناهان کبیره هفت گناه بیش نیست. ابن عباس (رض) فرمود: این گناهان به هفتصد گناه نزدیکترند تا به هفت گناه، مگر باید یادآور شد که همراه با استغفار و آمرزش خواهی، گناهی کبیره باقی نمی ماند و همراه با اصرار و پافشاری بر گناه، گناهی صغیره باقی نمی ماند». یعنی: آن گناه صغیره به کبیره تبدیل میشود.

شان نزول آیه 32:

- واحدی، طبرانی، ابن منذر و ابن ابوحاتم از ثابت بن حارث انصاری روایت کرده اند: هرگاه کودکی از یهود هلاک می‌شد می‌گفتند: وی صدیق است، حرف‌های آنان به گوش رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید و گفت: یهود دروغ می‌گویند، هیچ انسانی را خدا در رحم مادرش خلق نمی‌کند، مگر این که از سعادت و شقاوت او آگاه است. آنگاه الله متعال این آیه: «هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ...» را نازل کرد. (ضعیف است، واحدی 770 و طبرانی 81 / 2 از ثابت بن حارث انصاری به قسم مرفوع روایت کرده اند. «ملاحظه شود: تفسیر شوکانی» 2526).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (33 الی 54) در باره برخی از سران ثروتمند مشرک و رویگردانان از پیروی حق، یاد آوری آنان به صحف ابراهیم و موسی علیهم السلام.

أَفْرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى ﴿٣٣﴾

آیا کسی را که [از حق] روی گردانید، دیدی؟ (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَوَلَّى»: روی گردانیدن، پشت کرد، حق را نپذیرفت.

تفسیر:

ای پیامبر! آیا کسی را که از ایمان روی گرداند و از طاعت خداوند رحمن اعراض نمود دیده ای که چه اندازه نادانی و غفلت بسیار او را فرا گرفته است.

شان نزول آیات 33 - 41:

- ابن ابوحاتم از عکرمه روایت کرده است: رسول الله به قصد جنگ و مبارزه با دشمنان

دین از شهر بیرون میرفت. مردی آمد وسیله سواری خواست. اما پیامبر چیزی نیافت که به او بدهد. مرد با دوست خود ملاقات کرد و گفت: به من کمک کن، گفت: شتر جوان خویش را به تو می‌دهم به شرطی که گناهان مرا بر عهده بگیری، او هم پذیرفت. برای همین آیه «أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى» تا آخر آیه 41 نازل شد. (مرسل و ضعیف است، این سوره مکی است و در آن هنگام جنگ و غزا نبود. بنابراین باطل است. 1021- و از دراج ابوسمیع روایت کرده است: دسته‌ای از سپاه اسلام برای جنگ و پیکار با دشمنان دین عازم بودند. مردی از رسول الله صلی الله علیه وسلم خواهش کرد که به او وسیله سواری ببخشد. پیامبر گفت: مرکب پیدا نمی‌کنم که به تو بدهم. آن مرد اندوهگین برگشت و به نزد شخصی که شترش روبرویش خوابیده بود رفت و شکوه و شکایت کرد. آن مرد گفت: اگر من برایت مرکب تهیه کنم و تو به سپاه اسلام ملحق شوی آیا تو در عوض حسنات خویش را به من می‌دهی، گفت: بله و شتر را سوار شد. پس الله تعالی آیه: «أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى... تا... ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى» را نازل کرد.

- ابن جریر از ابن زید (رض) روایت کرده است: شخصی اسلام آورد، یکی از مشرکان او را دید و سرزنشش کرد و گفت: آیا دین بزرگان را ترک کردی و آن‌ها را گمراه شمردی و می‌گویی آن‌ها در دوزخند. گفت: من از عذاب پروردگار ترسیدم. گفت: چیزی از ثروت را به من بده تا همه گناهانت را به عهده بگیرم، آن شخص راضی شد که مقداری از ثروت خود را به او بدهد. اما سرزنش‌کننده مال زیادتر خواست، به توافق نرسیدند تا این که مال بیشتری به او بخشید با سند و شاهد تعهدات خود را مؤثق و استوار ساختند. پس آیه «أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى، وَأَعْطَى قَلِيلًا وَأَكْدَى» نازل شد. (طبری 32596 از عبدالرحمن بن زید روایت کرده است و این مفصل است و ابن زید ضعیف متروک.)

وَأَعْطَى قَلِيلًا وَأَكْدَى ﴿٣٤﴾

و اندکی (از مال) داد و سنگ دل شد (و از دادن آن دست کشید). (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَعْطَى قَلِيلًا»: اندکی بخشید، اندکی داد. «أَكْدَى»: (کدی): بخل ورزید، نداد، خودداری کرد، باز ایستاد، قطع کرد، کامل نکرد، کوتاه آمد.

تفسیر:

«اکدی» یعنی کسی که چاهی حفر کند سپس به صخره‌ای برسد و نتواند حفر آن را ادامه بدهد. سپس عرب آن را برای کسی به کار بردند که بخششی را انجام بدهد ولی آن را به اتمام نرساند، و نیز به معنی کسی است که چیزی را طلب کند اما تا آخر آن را دنبال نکند. حطینه می‌گوید: فأعطى قليلا ثم أكدى عطاء هو من يبذل المعروف فى الناس يحمده. (البحر المحيط ۱۵۵/۸).

أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يَرَى ﴿٣٥﴾

آیا نزد او علم غیب است و او [حقایق را] می‌بیند؟ (۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یَرَى»: می‌بیند، حقیقت را می‌بیند و درک می‌کند.

تفسیر:

آیا این شخصی بخیلی که از ایمان رو گردان است به علم غیب آگاهی دارد تا دلالت کند

بر اینکه مال و ثروتش تمام می شود و بدین سبب احسانش را منع می نماید؟ و آیا این امر را به چشمش مشاهده می کند؟ داشتن این تفکر درست نیست؛ زیرا او به علم غیب آگاهی ندارد، بلکه بخلش او را از انفاق مال باز داشته و حرص بر دنیا به امساک او داشته است.

أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى ﴿٣٦﴾

آیا بدانچه در صحیفه های موسی نازل گردیده با خبر نشده است؟ (۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صُحُفٍ»: جمع صحیفه، اسفار موسی، کتابهای تورات. [طه/۱۳۳، الصف الأولی].

تفسیر:

آیا از امور و احکامی که در کتاب تورات آمده و بر موسی (ع) فرود آمده، مطلع و باخبرش نکرده اند؟

وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى ﴿٣٧﴾

و (نیز به آنچه در صحیفه های) ابراهیم که (در عهد خود با الله) وفا کرد. (۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَفَّى»: «وفا دار بود».

تفسیر:

آیا به امور و احکام صحیفه های ابراهیم علیه السلام که به انجام اوامر الهی پرداخت و مردم را به سوی آن فراخواند باخبر نیست؟

حسن گفته است: خدا هر فرمانی را به او داد به آن وفا و عمل کرد. مانند گفته ی و إذ ابتلی إبراهیم ربه بكلمات فأتّمهن.

حضرت ابراهیم علیه السلام عهد خویش را بجاء آورد یعنی اینکه بدان وظیفه که مأمور شده بود، آنرا به پایه اکمال و اتمام رسانید؟ هکذا حضرت ابراهیم با عهدی که با خالق خویش بسته بود، در آن سعی بلیغ کرد.

خواننده محترم!

چرا در اینجا صرف به: صحیفه های ابراهیم و موسی علیهما السلام اکتفا شد؟ علت آن اینست که: مشرکان ادعا می کردند که بر آیین ابراهیم علیه السلام اند و اهل کتاب نیز به تورات تمسک می ورزیدند. بلی! قاعده مطرح شده در صحیفه های ابراهیم و موسی علیهما السلام این بود: «که هیچ بردارنده ای بار گناه دیگری را بر نمیدارد» یعنی: هیچ کس به گناه غیر خود مؤاخذه نمیشود پس هرکس مرتکب جرمی مانند کفر یا هر گناه دیگری شد، بار گناهش فقط بر دوش خود اوست و هیچ کس آن را از جایش بر نمی دارد. که این اصل، معروف به اصل «مسئولیت فردی» است.

ایمان به کتاب های آسمانی:

ایمان به کتاب های الهی که بر پیامبران علیهم السلام نازل گردیده، رکن سوم از ارکان ایمان است، زیرا خداوند متعال از لطف و رحمتی که بر مخلوقاتش دارد جهت هدایت آنان پیامبران خویش را با معجزاتی فرستاده و بر آنان کتاب هایی نازل فرموده تا اینکه سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت برایشان متحقق گردد، و تا اینکه منهج و برنامه و دستور العملی باشد که انسان ها در صورت اختلاف بدان رجوع کنند. طوریکه خداوند متعال میفرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» [الحديد: 25].

«به راستی که رسولان مان را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و ترازو نازل

کردیم تا با مردم در بین خود عدالت را قایم کنند». و می‌فرماید: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ» [البقرة: 213]. (مردم) (در آغاز) امت واحد بودند، پس الله پیامبران مژده دهنده و بیم دهنده را فرستاد، و با آنها کتاب را (به حق) نازل کرد تا در میان مردم در آنچه اختلاف کردند به حق حکم کنند، و در آن اختلاف نورزیدند جز کسانی که (کتاب) به آنها داده شد.

مفهوم ایمان به کتاب‌های آسمانی :

ایمان به کتب آسمانی تصدیق جازم به این امر است که خداوند متعال کتاب‌هایی دارد که بر پیامبران علیهم السلام نازل فرموده، که این کتاب‌ها کلام حقیقی خداوند و نور و هدایت است، و اینکه مطالب آنان حق و صدق و عین عدالت است که پیروی از آن و عمل بدان واجب است، و تعداد آنها را جز خداوند کسی نمی‌داند. در تأیید اینکه خداوند کلام دارد. می‌فرماید: «وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا» [النساء: 164]. «و خداوند (بدون واسطه) با موسی صحبت کرد».

و می‌فرماید: «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ» [التوبة: 6]. «و اگر کسی از مشرکان از تو امان خواست به او امان ده تا کلام خدا را بشنود».

حکم ایمان به کتب آسمانی :

ایمان به همه کتاب‌هایی که خداوند متعال بر پیامبران نازل فرموده واجب است و با این باور که خداوند حقیقتاً بدانها سخن گفته و اینکه آنها از سوی خداوند فرود آمده‌اند و مخلوق نیستند، کسی که کتب آسمانی یا از بخشی از آنها را انکار کند کافر می‌شود. طوری که خداوند متعال می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ءَ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَيَّ رَسُولِهِ ءَ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ ءَ وَكُتُبِهِ ءَ وَرُسُلِهِ ءَ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا» [النساء: 136]. «ای مؤمنان! به خداوند و رسولش و آن کتابی که بر رسولش فرو فرستاده و آن کتابی که پیش از این نازل کرده است ایمان آورید. و هر کسی که به خدا و فرشتگان و کتاب هایش و فرستادگانش و روز قیامت کافر شود (بدانکه) به گمراهی دور و درازی گرفتار آمده است».

ضرورت به کتب آسمانی :

داشتن ایمان به کتب آسمانی فواید بیشماری دارد، که از جمله می‌توان ببریخی آن قرار نذیل اشاره بعمل آورد:

الف: تا کتاب نازل شده بر پیامبر اساس و مرجع امت باشد که جهت شناخت دینشان به آن رجوع کنند.

ب: تا کتاب نازل شده بر پیامبر قاضی عادلانه باشد که امت در صورت بروز هر گونه اختلاف بدان رجوع کنند.

ج: تا پس از وفات پیامبر در هر زمان و مکانی کتاب دین الهی را حفاظت و نگهداری کند، چنانکه در دعوت پیامبر بزرگوار صلی الله علیه وسلم چنین حالی پیش آمد.

د: و تا اینکه این کتاب‌ها حجت خدا بر مردم باشد، که قدرت مخالفت با آن و خروج از دایره آن را نداشته باشند. «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» [البقرة: 213]. «مردم يك امت (گروه) بودند، آنگاه خدا پیامبران را مژده آور و بیم دهنده بر انگیخت و با آنان کتاب (آسمانی) را

به راستی فرو فرستاد تا در آنچه در آن اختلاف دارند میان مردم حکم کند».

چگونگی ایمان به کتب آسمانی:

ایمان به کتب آسمانی دو گونه است اجمالی و تفصیلی:
ایمان مجمل: این است که باور داشته باشی که خداوند متعال کتابهایی را بر پیامبران
علیهم الصلاة والسلام نازل فرموده است.

و ایمان مفصل: اینکه به همه کتابهایی که خداوند متعال در قرآن کریم از آنها نام برده است
ایمان و باور داشته باشی، مانند قرآن و تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و موسی،
و همچنین ایمان داشته باشی که خداوند متعال علاوه از این نیز، کتابهایی بر پیامبران علیهم
السلام نازل فرموده که نامها و تعداد آنها را جز آنکه نازل فرموده کسی نمی‌داند.

همه این کتابها آمده است تا اینکه توحید تحقق یابد یعنی خداوند به یکتایی پرستیده شود و
اعمال نیکو انجام گیرد، و از شرک و فساد در روی زمین جلوگیری بعمل آید. اصولاً دعوت
تمام انبیاء علیهم السلام یکی است گرچه در شرائع و احکام متفاوت باشند. ایمان به کتابهای
آسمانی اقرار به نزول آنها بر پیامبران گذشته است. و ایمان به قرآن، اقرار به آن و پیروی
از دستورات آن است. خداوند متعال میفرماید: «ءَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ
وَٱلْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ» [البقرة: 285].

«رسول (خدا) بر آنچه از (سوی) پروردگارش فرو فرستاده شده ایمان آورده است و مؤمنان
(هم) هر یک به خداوند و فرشتگانش و کتابهایش و فرستادگانش ایمان آورده‌اند».

و می‌فرماید: «اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ»
[الأعراف: 3]. «از آنچه از سوی پروردگارتان به سوی شما فرو فرستاده شده است پیروی
کنید و به جای او از دوستان (و سروران دیگر) پیروی مکنید چه اندک پند می‌پذیرید».

فهرست کتاب های آسمانی:

کتاب‌های آسمانی که در قرآن و سنت از آنها نام برده شده است عبارتند از:

اول: قرآن عظیم الشان:

قرآن کریم کلام خداوند است که الله متعال آنرا بر خاتم انبیاء محمد صلی الله علیه وسلم
نازل فرموده است، وی آخرین کتاب نازل شده آسمانی است که خداوند حفاظت آنرا از هر
گونه دستبرد و تحریف، خود به عهده گرفته و آنرا ناسخ تمام کتب آسمانی دیگر قرار داده
است. لذا میفرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿٩﴾» [الحجر: 9]. «بی‌گمان ما
قرآن را فرو فرستاده‌ایم و به راستی ما نگهبان آن هستیم».

و می‌فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ بِٱلْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ ٱلْكِتَٰبِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَٱحْكُم
بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ ٱللَّهُ» [المائدة: 48]. «و (این) کتاب را به راستی (و) تصدیق کننده کتابی که
پیش از آن است و بر آن حاکم است به تو نازل کردیم، پس در میان آنان به آنچه خداوند
نازل کرده است، حکم کن».

دوم: تورات:

تورات کتابی است که خداوند متعال بر حضرت موسی علیه السلام نازل فرموده و آن را
نور و سبب هدایت قرار داده که پیامبران و علماء بنی اسرائیل بر اساس آن حکم می
کرده‌اند.

توراتی که ایمان آوردن به آن واجب است همان کتابی است که خداوند بر موسی علیه
السلام نازل فرموده و نه تورات تحریف شده‌ای که امروز در اختیار اهل کتاب قرار دارد.

خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُخْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ» [المائدة: 44]. «ما تورات را که هدایت و نور در خود دارد، نازل کردیم. پیامبرانی که (در برابر احکام الهی) تسلیمند، برای یهود و (همچنین) عالمان ربانی و احبار به آنچه از کتاب خدا حافظ گردانده شده‌اند و بر آن گواه بودند، به آن حکم می‌کنند».

سوم: انجیل :

انجیل کتابی است که خداوند متعال بر حضرت عیسی علیه السلام نازل فرموده، و کتاب‌های آسمانی پیش از خود را حق دانسته و تصدیق کرده است. و انجیلی که ایمان آوردن به آن واجب است همان کتابی است که خداوند آن را با اصول صحیحش بر حضرت عیسی علیه السلام نازل فرموده و نه انجیل‌های تحریف شده‌ای که امروزه در نزد اهل کتاب قرار دارد.

طوری‌که الله تعالی در این مورد می‌فرماید: «وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿46﴾» [المائدة: 46]. «و در پی آن عیسی فرزند مریم را، تصدیق کننده آنچه پیش از او بود - که تورات است - فرستادیم و به او انجیل را که هدایت و نور در خود داشت و تصدیق کننده آنچه پیش از آن بود که تورات است و هدایت و پند برای پرهیزگاران، به او دادیم».

از جمله مطالبی که تورات و انجیل در بر داشته‌اند بشارت به رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌باشد طوری‌که الله تعالی می‌فرماید: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْنُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» [الأعراف: 157]. «کسانی که از رسولی پیروی می‌کنند که پیامبر درس ناخوانده‌ای است که او را نزد خویش در تورات و انجیل نوشته می‌یابند. آنان را به (کارهای) پسندیده فرمان می‌دهد و آنان را از (کارهای) ناپسند باز می‌دارد، و پاکیزه‌ها را برای آنان حلال می‌گرداند و نا پاکیزه‌ها را برای آنان حرام می‌شمارد و بار گرانشان و قید (وبند)‌هایی را که بر (عهده) آنان بود، از (دوش) شان بر می‌دارد».

چهارم: زبور:

زبور کتابی است که خداوند متعال آن را بر داود نازل فرموده است. و زبوری که ایمان بدان واجب است همان کتابی است که خداوند متعال بر داود علیه السلام نازل فرموده و نه تحریفاتی که توسط یهود در آن بعمل آمده است. خداوند متعال می‌فرماید: «وَعَاثِنَا دَاوُدَ زَبُورًا ۖ ﴿١٦٣﴾» [النساء: 163]. «و به داود زبور دادیم».

پنجم: صحیفه‌ها (صحایف):

منظور صحیفه‌هایی است که خداوند متعال به حضرت ابراهیم و حضرت موسی عنایت فرموده و اینک این صحیفه‌ها ناپدید هستند و هیچ اثری از آنها در دست نیست، جز اینکه در قرآن کریم و سنت مطهره از آنها یاد شده است. طوری‌که الله تعالی می‌فرماید: «أُمَّ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ ﴿٣٦﴾ وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّىٰ ﴿٣٧﴾ أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ﴿٣٨﴾ وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ ﴿٣٩﴾ وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ ﴿٤٠﴾ ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ ﴿٤١﴾» [النجم: 36-41]. «آیا به آنچه که در صحیفه‌های موسی بود، خبر داده نشد؟ (یا از آنچه

در صحف ابراهیم بوده است، با خبرش نکردند (اند؟) ابراهیمی که (وظیفه خود را) به بهترین وجه ادا کرده است. (در صحف ایشان آمده است) که هیچکس بار گناهان دیگری را بر دوش نمی کشد. و اینکه برای انسان پاداش و بهره‌ای نیست جز آنچه خود کرده است و برای آن تلاش نموده است. و آنکه (حاصل) تلاشش دیده خواهد شد. آنگاه به آن (تلاش) جزایی هر چه تمامتر به او خواهند داد.»

و میفرماید: «قَدْ أفلحَ مَنْ تَزَكَّى ﴿14﴾ وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى ﴿15﴾ بَلْ تُؤَثِّرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿16﴾ وَالْآخِرَةَ خَيْرَ وَأَبْقَى ﴿17﴾ إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى ﴿18﴾ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى ﴿19﴾» [الأعلى: 14-19]. «به راستی هر که پاک گشت، رستگار شد و نام پروردگارش را یاد کرد، و نماز گزارد. حق این است که زندگی دنیا را بر می‌گزینید و آخرت بهتر و ماندگارتر است. بی‌گمان این (گفته) در صحیفه‌های نخستین (هم) بود. صحیفه‌های ابراهیم و موسی.»

امتیاز و برتری های قرآن عظیم الشان:

قرآن کریم نسبت به کتاب‌های آسمانی گذشته چندین امتیاز و برتری دارد، از جمله:

1 - قرآن کریم با لفظ و معنا و تمام حقایق کونی و علمی‌ای که در آن وجود دارد معجزه است.

2 - قرآن آخرین کتاب آسمانی است که خداوند بوسیله آن به نزول کتاب هایش پایان داده، همچنانکه با پیامبرمان (ص) به بعثت پیامبرانش پایان داده است.

3 - خداوند برخلاف کتاب‌های دیگر که در آنها تحریف شد مسؤلیت حفاظت قرآن کریم از هر گونه تحریف و تبدیل را خود به عهده گرفته است.

4 - قرآن کریم تصدیق کننده کتاب‌های پیش از خود و غالب بر آنها است.

5 - کما اینکه قرآن کریم ناسخ تمام کتاب‌های آسمانی گذشته است.

خداوند متعال می‌فرماید: «مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿111﴾» [یوسف: 111]. «(قرآن) سخنی نبود که (به) دروغ) بر بافته شده باشد. بلکه تصدیق کننده کتابی است که پیش از آن است و بیانگر هر چیزی، و برای گروهی که ایمان می‌آورند مایه (هدایت و رحمت است)».

موضوعات و مطالب کتاب‌های گذشته:

یقین و باور داریم که آنچه در کتب گذشته خداوند متعال به پیامبران علیه السلام نازل فرموده حق است و هیچ شک و شبهه‌ای در آن نیست. ولی معنایش این نیست که آنچه اکنون در این کتاب‌ها درج است و در اختیار اهل کتاب قرار دارد بپذیریم، زیرا این کتاب‌ها تحریف شده و به آن حالت اصلی‌ای که خداوند متعال به پیامبران نازل فرموده باقی نمانده است.

آنچه یقیناً می‌دانیم که خداوند متعال نازل فرموده همانست که در کتاب عزیزش از آن خبر داده است. طوری که الله تعالی می‌فرماید: «أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ ﴿36﴾ وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّىٰ ﴿37﴾ أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ﴿38﴾ وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ ﴿39﴾ وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ ﴿40﴾ ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ ﴿41﴾» [النجم: 36-41]. «آیا به آنچه که در: صحیفه‌های موسی بود، خبر داده نشده؟ (و نیز در صحیفه‌های) ابراهیمی که وفا گذارد؟ (با این پیام:) که هیچ بردارنده‌ای بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد. و آنکه انسان جز آنچه کرده است، ندارد. و آنکه (حاصل) تلاشش دیده خواهد شد. آنگاه به آن (تلاش) جزایی هر

چه تمامتر به او خواهند داد».

و میفرماید: «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿16﴾ وَالْآخِرَةَ خَيْرَ وَأَبْقَى ﴿17﴾ إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى ﴿18﴾ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى ﴿19﴾» [الأعلى: 16-19].

«حق این است که زندگی دنیا را برمی‌گزینید و آخرت بهتر و ماندگارتر است بی‌گمان این (گفته) در صحیفه‌های نخستین (هم) بود صحیفه‌های ابراهیم و موسی».

حکم عمل به کتاب های گذشته :

آنچه در قرآن عظیم الشان آمده تعبدی و عمل کردن به آن الزامی است، و اما آنچه در کتب آسمانی گذشته آمده اگر مخالف با شریعت ما باشد خود به خود متروک است نه به دلیل اینکه باطل بوده، ممکن است در زمان خودش حق بوده باشد، لیکن ما مکلف به آن نیستیم، زیرا که با شریعت ما منسوخ شده است، و اگر موافق شریعت ما باشد مسلماً حقی است که شریعت اسلام بر درستی آن دلالت کرده است. (مراجعه شود به: کتاب «ارکان ایمان» مرکز تحقیقاتی علوم اسلامی پوهنتون اسلامی مدینه منوره (جدی) 1394 شمسی، ربیع الأول 1437 هجری)

أَلَا تَرَىٰ وَازِرَةً وَّزَرَ أُخْرَى ﴿٣٨﴾

که هیچ کس بار گناه دیگری را بر عهده نخواهد گرفت. (۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَلَا تَرَىٰ»: اصل آن (أَنْ لَا تَرَىٰ...) است. حرف (أَنْ) مخفف از مثقله است «لَا تَرَىٰ وَازِرَةً وَّزَرَ أُخْرَى» یعنی بر دوش نمی‌کشد، بر نمی‌دارد. وازرة: بردارنده. وزر أخرى: بار دیگری.

تفسیر:

(مضمون همه کتب آسمانی این بود که) هیچ کس بار گناه دیگری را حمل نمیکند. یعنی هر کسی از عملکردش مورد بازپرس مؤاخذه قرار می‌گیرد؛ نه از کردار دیگری. آیه مبارکه گمان شخصی را رد می‌کند که تصور می‌کرد گناه دیگری را به عهده می‌گیرد. مانند گفته‌ی «و قال الذین کفروا للذین آمنوا اتبعوا سبیلنا و لنحمل خطایکم».

وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى ﴿٣٩﴾

و اینکه برای انسان جز آنچه تلاش کرده است چیزی نیست. (۳۹)

تفسیر:

و این که برای انسان پاداش و بهره‌ای نیست جز آنچه خود کرده است و برای آن تلاش نموده است.

این کثیر فرموده است: یعنی همان‌طور که گناه دیگری را به عهده نمی‌گیرد، همان‌طور هم جز پاداش عمل خود چیزی برایش فراهم نمی‌شود. (مختصر ۴۰۴/۳).

در حدیثی از ابوهریره رضی الله عنه روایت است، که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «إِذَا مَاتَ الْإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَنْهُ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثَةٍ إِلَّا مِنْ صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ أَوْ وَالدِّ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ». (مسلم، بخاری). یعنی: هرگاه انسان بمیرد دوسیه عملش بسته می‌شود، بجز از سه جهت:

صدقه جاریه: (صدقه ای که نفع آن مداوم و طولانی باشد و مردم بعد از مردن صاحب

صدقه، از آن بهره مند شوند. مانند: ساختن مدرسه، راه، پل، شفاخانه و غیره... علم و اثری از خود بر جای گذاشته باشد (که برای مردم نفع داشته باشد، مانند: نوشتن کتاب، ترجمه، تالیف، تعلیم قرآن و علوم دینی و...) فرزند نیک و صالح که برای والدین خود دعای خیر کند.

همچنان قتاده رضی الله عنه روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «حَیْرُ مَا يُخَلِّفُ الرَّجُلُ مِنْ بَعْدِهِ ثَلَاثٌ وَلَدٌ صَالِحٌ يَدْعُو لَهُ وَصَدَقَةٌ تَجْرِي يَبْلُغُهُ أَجْرُهَا وَعِلْمٌ يُعْمَلُ بِهِ مِنْ بَعْدِهِ». ابن ماجه، طبرانی در «معجم الصغیر». یعنی: بهترین چیزی که پس از مرگ برای انسان مفید و کارآمد خواهد بود، عبارت است از: 1- فرزند صالحی که برای پدر و مادر دعاء کند.

2- صدقه ای که نفعش مستدام باشد. 3- علمی که بعد از مردن صاحب علم، دیگران از آن بهره مند شوند.

خواننده محترم!

قابل یاد آوری است که: در قبال اعمال نیک و شایسته ای که فرزند صالح میت، انجام می دهد به پدر و مادر او نیز، به همان اندازه اجر می رسد. بدون اینکه از اجر فرزند چیزی کاسته شود. زیرا فرزند از جمله کسب و اعمال والدین است. خداوند متعال میفرماید: «وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (سوره النجم:). (برای انسان نیست، جز آنچه خود تلاش نموده باشد).

و در حدیثی رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: «إِنَّ أَطْيَبَ مَا أَكَلَ الرَّجُلُ مِنْ كَسْبِهِ وَإِنَّ وَاوَدَّهُ مِنْ كَسْبِهِ». (بهترین و پاکترین روزی، آن است که انسان از دسترنج خود بخورد و فرزند انسان از جمله کسب و عمل او بحساب می آید).

رسیدن ثواب صدقه برای میت:

شیخ امام حسنین محمد مخلوف در مورد رسیدن ثواب و صدقه برای میت مینویسد: در مذهب امام ابو حنیفه (رح) آمده که تمام عبادات مثل دعا و استغفار و صدقه و تلاوت و ذکر و نماز و روزه و طواف و حج و عمره و غیره ثواب آن برای میت میرسد و میشود که ثواب عبادات را برای زنده ها و مرده داد و ثواب آن برای میت میرسد. موضوع حکم در کتاب هدایه و البحر به تفصیل بیان گردیده است.

در الفتح القدیر از حضرت علی رضی الله عنه روایت شده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم روزی از مقابر عبور میکرد تلاوت کرد: «قل هو الله أحد» را یازده مرتبه و اهداء کرد ثواب آنرا برای مرده ها.

مصطفی الزرقا این فتوا را در موضوع رسیدن ثواب به متوفی می دهد: از زنده ها برای میت ها هیچ چیزی نمی رسد بجز از دعا و عبادات و فرستادن ثواب آنها به میت و همچنان دادن صدقه برای فقراء و اشخاص محتاج و کسانی که مستحق گرفتن زکات اند.

ولی دادن طعام در مجالس امروزی که متاسفانه برای خود نمایی و رسم رواج و هم چشمی صورت میگیرد از جمله عبادات و نزدیک شدن به پروردگار نبوده و هیچ ثوابی آن برای مرده نمی رسد.

فایده ایصال ثواب و صدقه جاریه:

در حدیثی از حضرت انس (رضی) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: در خانه کسی که مرده شود و اهل خانواده از طرف او صدقه نمایند پس ثواب این

صدقه را حضرت جبرائیل علیه السلام در ظرف نوری میگذارد و به قبر انتقال میدهد و برای اهل قبور میگوید این تحفه است که اهل خانواده شما برای شما فرستاده است پس شما قبول نمائید، پس مرده خوش حال میشود و به همسایه های دیگر خوشخبری را بیان میکند و به کدام همسایه گان که از طرف اقاربش تحفه نیامده است خفه اند. (نور الصدر صفحه 138) و کتاب احکام میت صفحه 249 نوشته مولانا مفتی عثمانی).

فایده استغفار گفتن اولاد به پدر و مادر:

از حضرت ابو هریره رضی الله عنه روایت است که برای بنده نیک الله تعالی در جنت در جه بلندی بخشید و او حیران گردد و میگوید ای الله این در جه به من چگونه رسید، الله تعالی برایش میگوید بنابه برکت استغفار و دعاء فرزندت. (نور الصدر و رساله احکام میت صفحه 249 نوشته مولانا مفتی عثمانی).

چهار گونه احسان کردن برای مرده:

از حضرت ابو سعید رضی الله عنه روایت است که شخصی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و عرض داشت یا رسول الله پدر من وفات کرده است و این گونه کدام صورت مییابد که من برای پدر و مادر خود احسان کنم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بلی بنابر چهار طریقه تو احسان کرده میتوانی:

- 1 - برایشان دعاء کن.
 - 2 - کدام نصحیت و وصیت که برایت کرده است به آن قائم باش.
 - 3 - دوستان و یاران او را عزت و تعظیم نمائید.
 - 4 - کسانی که اقارب نیک او مییابد با آنها محبت رفت و آمد کن.
- (نور الصدر صفحه 125 و رساله احکام میت صفحه 250 نوشته مولانا مفتی عثمانی).

وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى ﴿٤٠﴾

و اینکه هر کسی نتیجه سعی و عمل خود را زود خواهد دید. (۴۰)

تفسیر:

«سَوْفَ يُرَى»: به زودی دیده می شود. یعنی خوبیها از بدیها متمایز می گردد، برای اعمال خیر پاداش نیکو و برای اعمال بد جزای دشوار مقرر داشته می شود.

ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى ﴿٤١﴾

سپس به او جزای کافی داده خواهد شد. (۴۱)

«جزی»: جزا و پاداش داده می شود. «الْأَوْفَى» «(پاداش) کامل و تمام، کافی». یعنی در مقابل عملش به پاداش کامل و تام نایل می آید، و این هم برای کافر و عید است و برای مؤمن و عده.

یعنی اسباب خوشی و غم و اندوه هر دو از سوی اویند. سر رشته سرنوشت خوب و بد تنها در دست اوست. اگر به کسی آسایش و شادمانی نصیب می شود، به یمن عطا و بخشش اوست و اگر کسی دچار مصیبت ها و درد و رنج و اندوه می شود، نیز به خواست اوست. در این جهان هستی هیچ موجود دیگری وجود ندارد که در رقم زدن سرنوشت خوب و بد اندک دخالت و سهمی داشته باشد.

وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ ﴿٤٢﴾

و این که پایان کار به سوی پروردگارت خواهد بود. (۴۲)

تفسیر:

« الْمُنتَهَى »: پایان راه، منتهای کاری مرجع و بازگشت. یعنی اینکه سرانجام همه چیز نزد او می‌رود و ذات پروردگار مکافات و مجازات می‌دهد. طوری که در آیه (26 سوره آل عمران) می‌خوانیم: « قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلِيٌّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ». (بگو: ای پروردگار! تو متصرف و صاحب پادشاهی (جهان) هستی، پادشاهی را به هر کسی که خواهی میدهی، و پادشاهی را از هر کسی که خواهی سلب می‌کنی، و کسی را که تو خواهی عزت می‌دهی، و کسی را که تو خواهی ذلیل می‌کنی، تمامی نیکی‌ها تنها به دست تو است، بی‌گمان تو بر هر چیز قدرت کامل داری.)

واقعاً هم پایان کار به سوی پروردگار با عظمت است، اعطای عزت و ذلت از جانب الله و طبق قوانین و سنت اوست و بدون جهت و دلیل الله تعالی کسی را عزت نمی‌بخشد و یا هم ذلیل نمی‌سازد.

مالك واقعی تمامی حکومت‌ها الله است. و نباید فراموش کرد که ملك برای غیر خدا، موقتی و محدود است. پس اگر انسان مالك ملك نیست چرا از داشتن آن مغرور و یا هم با از دست دادن مأیوس شود!

گفتیم عزت و ذلت به دست الله است، «تَعَزَّزْ مِنْ تَشَاءُ وَ تَذَلَّ مِنْ تَشَاءُ» پس نباید از دیگران توقع عزت را داشته باشیم. آنچه از اوست، چه دادن‌ها و گرفتن‌ها، همه خیر است، گرچه در قضاوت‌های عجولانه‌ی ما فلسفه‌ی آن را ندانیم. سرچشمه‌ی ای بدی‌ها عجز و ناتوانی است. از کسی که بر هر کاری قدرت دارد چیزی جز خیر سر نمی‌زند.

قرآن عظیم‌النشان از کسانی که از غیر الله عزت می‌خواهند به شدت انتقاد کرده و می‌فرماید: «أَيُّتَبَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» (نساء، 139).

(کسانی که کفار را به جای مؤمنان دوست خود قرار می‌دهند، آیا عزت را نزد آنان می‌جویند؟ بی‌گمان همه عزت از الله است.)

در آیه «إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهَى» با تمام صراحت برای ما بیان می‌دارد که: نه مؤمنان به خود خفگان راه دهند و نه کافران بخود مغرور شوند، همه باید بدانند که: پایان همه کس و همه چیز به دست اوست که به حساب همه خواهد رسید.

وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكٌ وَأَبْغَىٰ ﴿٤٣﴾

وهم اوست که می‌خنداند و می‌گریاند. (۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَضْحَكٌ»: خنداند یعنی به خنده آورد. «أَبْغَىٰ»: گریاند، و می‌گریاند.

تفسیر:

دین مقدس اسلام و شرعیت غرای آن منحصر به زمان، مکان خاصی نیست و قوانین و مقررات آن برای يك نسل خاص، و یک مرحله معین نیامده، بلکه دین اسلام، دین جاودانه و ابدی است که برای همه ای نسل‌ها در سراسر جهان، پروگرام و هدایت واقعی و واقعی زندگی سعادت‌مندان اراه می‌دهد و از چنان جامعیت و غنایی برخوردار است که به همه ای نیازها و خواهشات روحی و جسمی توجه خاصی را مبذول داشته است.

خنده و خوشحالی حالت مثبتی است که در انسان به وجود می‌آید و در مقابل غم و اندوه و گریان و تاتر قرار دارد.

در این آیه مبارکه به فهم عالی پرداخته و می فرماید: که غم و خوشحالی بدست پروردگار است، خنده و گریه، هر دو لازم است و لی ما نباید در حالات عاطفی و احساسی، مانع خنده و گریه شویم، ولی نگاه کردن حد اعتدال در آن از دساتیر اسلام مقدس می باشد.

شان نزول آیه مبارکه:

واحدی در بیان شأن نزول این آیه از حضرت عائشه (رض) روایت کرده است که فرمود: رسول الله صلی علیه وسلم از نزد گروهی گذشتند که میخندیدند پس خطاب به آنان فرمودند: اگر شما آنچه را که من می دانم، می دانستید؛ یقیناً بسیار می گریستید و کمتر می خندیدید!». به دنبال آن جبرئیل علیه السلام بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرود آمد و این آیه را بر ایشان نازل کرد آن گاه رسول الله صلی الله علیه وسلم به سوی آنان بازگشتند و فرمودند: چهل قدم به جلو بر نداشتیم که جبرئیل بر من فرود آمد و گفت: نزد این گروه برو و به ایشان بگو که الله تعالی می فرماید: «وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكٌ وَأَبْكِي» (النجم: 43). (تفسیر انوار القرآن (جلد سوم) سورة «نجم» نوشته: عبدالرؤف مخلص هروی).

وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتٌ وَأَحْيَا ﴿٤٤﴾

و هم اوست که می میراند و زنده می گرداند. (۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَمَاتٌ» «میراند». «أَحْيَا» «زنده ساخت».

تفسیر:

یعنی اینکه الله بنده ای را که وقت مرگش فرا رسیده باشد با قبض روحش می میراند و هر که را اراده کند با دمیدن روح در وجودش در ابتدای آفرینش در شکم مادر، یا برای زندگی بعد از مرگ زنده می سازد. بنابراین زنده ساختن و میراندن در اختیار اوست.

وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى ﴿٤٥﴾

و اوست که دو زوج نر و ماده را آفرید. (۴۵)

تفسیر:

پروردگار با عظمت ما از همه زنده جانها جفت نر و ماده را آفرید؛ برای اینکه نوع آنها ماندگار باشد، حیات استمرار یابد و جهان آباد شود.

خازن گفته است: منظور این است که خدا قادر است دو ضد و نقیض را در یک محل ایجاد کند. خنده و گریه، و مرگ و زندگی، مذکر و مؤنث... و این امری است که خرد خردمندان بدان پی نمی برد، بلکه ناشی از قدرت خدا می باشد، نه عمل طبیعت. و نیز یادآور کمال قدرت خدا می باشد؛ زیرا نطفه یک چیز است و آن گهی خدا از آن اندام های مختلف و طبایع متباین و مذکر و مؤنث را خلق می کند که نشانگر شگفتی صنعت و کمال قدرتش می باشد.

(تفسیر خازن ۲۲۴/۴).

از این رو فرموده است:

مِنْ نُّطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى ﴿٤٦﴾

از نطفه هنگامی که در رحم ریخته شود. (۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« إِذَا تُمْنَى »: وقتی در رحم ریخته شود، وقتی در رحم کاشته شود.

وَأَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْآخِرَى ﴿٤٧﴾

و پدید آوردن جهان دیگر بر عهده اوست. (۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« عَلِيهِ »: بر اوست. « النَّشْأَةُ الْأُخْرَى »: پدید آوردن دیگر، آفرینش دیگر، جهانی دیگر.

تفسیر:

یعنی اینکه بازگشتاندن مخلوقات بعد از مرگ بر ذمه خداوند است؛ طوریکه که آنان را زنده می کند و از قبرهایشان بیرون می سازد و مراد از «النَّشْأَةُ الْأُخْرَى» همین است.

وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَى وَأَقْنَى ﴿٤٨﴾

اوست که غنی می سازد و راضی می کند. (۴۸)

تفسیر:

«أَغْنَى»: بی نیاز گردانید. «أَقْنَى» از مصدر «قني»: خشنود و بی نیاز کرد. (أقناه الله: خدا او را ثروتمند کرد، به او مال و سرمایه داد که ذخیره کند، یا، آن قدر به او سرمایه داد که او را راضی کرد. [منجد]). «اقني»: به او توشه و ذخیره ای ماندگار بخشید، او را راضی و خشنود کرد. [راغب] اقنى: أعطى القنية: با حرکه ی ضمه و کسره ی «ق»، چیز به دست آمده و باقی و ماندگار، مانند: باغ و تعمیرات و غیره.

بصورت کل زبان شناسان و مفسران معنای مختلفی را در باره کلمه « وَأَقْنَى » بیان کرده اند. قتاده می گوید که ابن عباس (رض) آن را «ارضی/ راضی کرد.» معنا کرده است. عکرمه معنای آن را از ابن عباس (رض) «قنع / قانع و مطمئن کرد.» نقل کرده است. امام رازی می گوید که هر آن چه بیش از نیاز و ضرورت انسان به او داده شود، اقناء است. ابو عبید و بسیاری از زبان شناسان دیگر می فرمایند که: اقنى از قنية مشتق است که به معنای مال ماندگار، همچون منزل، اراضی، باغات، دام و... است. ابن زید معنا و مفهومی متفاوت از همه ی اینها بیان کرده است. او می گوید که انی در این جا به معنای «افقر / فقیر کرد.» است و معنا و مفهوم آیه این است که او هرکه را خواست توانگر ساخت و هرکه را خواست، فقیر و تهی دست کرد.

وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشَّعْرَى ﴿٤٩﴾

و اینکه فقط او پروردگار (ستاره) شعری است. (۴۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الشَّعْرَى» «نام ستاره شعری که در جاهلیت پرستیده می شد.»

تفسیر:

طوریکه یاد آور شدیم «الشَّعْرَى» نام ستاره ای است که تعدادی از مشرکان عرب در دوران جاهلیت آنرا پرستش می نمودند. قرآن عظیم الشان میفرماید: چرا شعری را می پرستید، آفریدگار آن را بپرستید.

«شعری» ستاره ای است نورانی در پشت ستاره «جوزاء» که قبیله «خزاعه» آن را می پرستیدند. امام رازی گفته است که: «در میان ستارگان دو ستاره شعری وجود دارد؛ یکی شامی و دیگری یمنی و مراد آیه کریمه شعرای یمنی است، چرا که همو مورد پرستش قرار می گرفت.»

خواننده محترم!

بیش از دو هزار سال قبل، تاریخ نگار مشهور یونانی، پلوتارک، بعد از بررسی و مطالعه اظهار داشت: «امکان دارد به شهرهایی بدون حصار و پادشاه و ثروت و آداب و بدون چراگاه، برخورد کنیم، ولی هرگز کسی شهری بدون پرستشگاه یا شهری که مردم آن

عبادت نکنند مشاهده نکرده است».

دلیل ثبت این حقیقت در تاریخ، تنها این بوده است که توجه به آفریدگار بزرگ، در فطرت بشری جایگزین بوده و از عمق روح سرچشمه می‌گیرد... هر چند که این شعور اصیل، در موارد زیادی راه شناخت معبود واقعی خود (الله) را اشتباه رفته و گرفتار امواج نادانی و غفلت و گمراهی شده، غیر خدا را پرستیده یا همراه او معبودهای دیگری گرفته است و یا خدا را به شکلی از عبادت که موافق با قانون و خواست او نبوده، مورد پرستش قرار داده است.

بنابراین، رسالت پیامبران علیه السلام بصورت کل، این بود که فطرت را در جهت صحیح خود به سوی الله قرار داده، آن را از انحراف باز دارند تا انسان غیر خدا را نپرستیده چیزی را شریک او نسازد و بعضی از مخلوقات را به جای او پروردگار خویش تلقی نکند.

در زمانهایی که مدت زیادی از دعوت پیامبران گذشته، پیام آنان فراموش یا دگرگونه می‌شد، مردم به گمراهی افتاده، انواع خدایانی را که برای عقل ناپذیرفتنی بود، پرستش می‌نمودند.

تعداد آفتاب را عبادت می‌کردند، چنانکه قرآن عظیم الشان دربارهٔ ملکه سبا و ملت او از زبان هُدهد سلیمان می‌گوید: «وَجَدْتَهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَرَبِّينَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلُهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ ﴿24﴾» (سوره النمل: 24). «او و ملتش را دیدم که به جای الله، خورشید را سجده می‌کنند و شیطان، اعمالشان را در نظرشان آرایش داده و از راه بازشان داشته است تا هدایت نشوند».

برخی مانند قوم ابراهیم و سپس صائبی‌ها، ماه و ستارگان را پرستش مینمودند. بعضی همچون مجوسیان، آتش را پرستیده، برای آن جایگاهی متعدد ساخته، اوقاتی اختصاص داده، برایش خدمت گزارانی و پرده دارانی معین کرده، نمیگذاشتند یک لحظه خاموش گردد. از جمله عبادات آنها برای آتش این بود که برای آن در زمین، حفره‌های چهار ضلعی کنده دور آن طواف میکردند. اینها چند دسته بودند: یک دسته که اکثریت مجوسیان بودند، انداختن اشخاص به آتش و سوزاندن آنها را حرام می‌دانستند و دسته دیگر به آن حد از آتش پرستی می‌رسیدند که خود و فرزندانشان را برایش قربانی میکردند. گروهی دیگر برخلاف گروههای فوق، آب را به پرستش گرفته، «حلبانیه» نامیده می‌شدند. این عده گمان می‌کردند که چون منشأ همه چیز آب است و هر ولادت و رشد و نمو و پاکی و نظافت و ساختمانی به آن بستگی دارد، باید پرستیده شود.

گروههای زیادی هم بودند که جانوران را می‌پرستیدند. جمعی اسب را می‌پرستیدند و دسته‌ای (مانند مصریان قدیم که گاو آپیس را می‌پرستیدند و یا حتی هندیهای امروزی) گاو را پرستش می‌نمودند.

دسته‌ای هم انسانها زنده و مرده را مورد پرستش قرار داده بودند و دسته دیگر، درخت و آن دیگری جن را چنانکه خداوند میفرماید: «بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرَهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ ﴿41﴾» (سوره سبا: 41). «آنها جن‌ها را می‌پرستیدند و بیشترشان به آنها ایمان داشتند».

کسانی هم بودند که بت‌ها و مجسمه‌ها را عبادت می‌نمودند و این، یک مریضی قدیمی از روزگار قوم نوح بود که به جای خدا، بت‌های ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر را معبود

خویش گرفته بودند. ابن عباس (رض) نقل کرده است که بُتهای مزبور، نخست شکل‌های بعضی از مردگان‌شان بودند که برای یادبود ساخته بودند و پس از گذشت مدتی، به پرستش آنها پرداختند.

در سر زمین‌هایی مانند هندوستان، بت‌پرستی در قرن ششم میلادی به اوج خود رسید و تعداد خدایان در این قرن به 330 میلیون بالغ گردید، هر چیز جالب و شگفت‌انگیز و هر پدیده مهم و حساسی در حیات، به صورت خدایی پرستیده شد و بدین ترتیب، بُتها و پیکره‌ها و معبودها از مرز و شماره بیرون شدند. (نگاه کنید به کتاب «ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمین» تألیف ابوالحسن ندوی صفحه 37، چاپ دوم.

پیش از اسلام، بت‌پرستی در میان اعراب، گسترش و انتشار وسیعی یافته بود. ابن اسحاق گفته است: هر خانواده‌ای در خانه خود، بتی برای پرستش قرار داده بود. هنگامی که کسی قصد مسافرت می‌کرد، یا از سفر باز می‌گشت، آن را مسح می‌نمود تا آخرین و اولین لحظت‌ش با او پیوند پیدا کند.

ابو رجاء عطاردی نیز گفته است: ما در زمان جاهلیت، سنگ را می‌پرستیدیم. هر گاه سنگی گیر نمی‌آوردیم، مثنی خاک جمع کرده شیر گوسفندی را روی آن می‌دوشیدیم و سپس به طواف آن می‌پرداختیم.

عمر بن عبسه می‌گوید: من یکی از کسانی بودم که سنگ می‌پرستیدم، وقتی که قبیله به جایی می‌رسید و خدایی با خود نداشت، مردی از آن میان بیرون رفته، چهار سنگ می‌آورد، سه عدد از آنها را اجاق دیگر می‌کرد و چهارمی را که بهترین سنگ بود، معبود خویش قرار میدادند و چه بسا قبل از کوچیدن، سنگ بهتری پیدا کرده به جای سنگ قبلی برمی‌گزیدند!

خواننده محترم!

ملاحظه می‌نماییم که: انسان چقدر ذلت و گمراهی پیدا کرده بود که به چنین ضلالت‌هایی دل می‌بست!؟

بت‌های مورد پرستش مشهور مشرکین زیاد بودند، که مطابق روایات تاریخی تقریباً به سی صد و شصت بت می‌رسیدند و اکثر آنها در اطراف کعبه قرار داشتند. و در موقع فتح مکه این بتها به دست پیامبر صلی الله علیه و سلم شکسته شد. حین تخریب و شکستن بت‌ها رسول اکرم صلی الله علیه و سلم می‌گفت: «جَاءَ الْحَقُّ وَرَهَقَ الْبُطْلُ إِنَّ الْبُطْلَ كَانَ زَهُوقًا» (الإسراء: 81) (حق آمد و باطل نابود شد. حقا که باطل نابودشدنی بود.) از بین برده شد. چنانچه گفته آمدیم مشهورترین این بت‌ها عبارت بودند از: لات، عزی و مناة که در سال فتح مکه پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم، خالد بن ولید رضی الله عنه را مأمور شکستن عزی کرد. خالد بن ولید در موقع شکستن آن می‌گفت: یا عزی کفرانک لا سبحانک اِنی رأیت الله قد أهانک «ای عزی به تو ناسپاسم نه تسبیح‌خوان، دریافتم که خدا تو را خوار کرده است».

همه بُت‌ها بعد از تخریب، به فرمان پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم از مسجد بیرون برده شده و سوزانده شدند. (عبادت در اسلام مؤلف: دکتر یوسف قرضاوی (جدی) 1394 شمسی، ربیع الأول 1437 هجری).

وَأَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَى ﴿٥٠﴾

و اوست که عاد اول را نابود کرد. (۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَادًا الْأُولَى»: مراد از عاد اولی عاد قدیم است که هود علیه السلام به سوی آنان فرستاده شده بود. هنگامی که این قوم به سزای تکذیب هود گرفتار عذاب الهی شد، تنها کسانی باقی ماندند که به او ایمان آورده بودند. نسل همانان را در تاریخ عاد آخری یا عاد ثانی می گویند. مبرد می گوید: آنان همان ثمود قوم صالح علیه السلام- بودند.

تفسیر:

یعنی الله تعالی آن ذاتی است که: قوم قدیمی عاد را نابود کرد که «هود» را به پیامبری آنها گماشت. قوم عاد پر قدرت ترین و سرکش ترین و نافرمان ترین بندگان الله جل عزمته بودند. الله تعالی آنها را به طوفان پی در پی و ویرانگر نابود کرد. امام بیضاوی در تفسیر خویش می فرماید: از این رو به «عاد اولی» یعنی قدیمی و پیشین موسوم شدند که اولین ملتی بودند که بعد از قوم نوح نابود شدند. (تفسیر بیضاوی ۱۷۴/۴).

وَتَمُودَ فَمَا أَبْقَى ﴿٥١﴾

و همچنین قوم ثمود را (هلاک کرد) و کسی از ایشان را باقی نگذاشت. (۵۱)

تفسیر:

یعنی قوم ثمود را نیز نابود کرد و حتی یک نفر از آنها را باقی نگذاشت.

وَقَوْمِ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْعَى ﴿٥٢﴾

و (نیز) پیش از این قوم نوح را (هلاک کرد) چرا که آنها از همه ظالمتر و طغیانگرتر بودند. (۵۲)

«أَطْعَى» «سرکش تر».

تفسیر:

یعنی و پیش از این اقوام، قوم نوح (ع) را هلاک ساخت؛ آنان که از آیندگان عصیانگری بیشتر داشتند، گناهان بزرگتر انجام می دادند و بیشتر سرکشی می کردند.

چنان که در حدیث شریف آمده است: «ومن سن سنة سيئة فعلیه وزرها ووزر من عمل بها». «هر کس سنت بدی را بنیان گذارد؛ بر اوست گناه آن و گناه کسانی که بدان سنت بد عمل کرده اند».

وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَى ﴿٥٣﴾

و مؤتفکه شهرهای قوم لوط را را سرنگون کرد. (۵۳)

تفسیر:

«الْمُؤْتَفِكَةَ»: سرزمین نگونسار، زیر و رو شده، واژگون گشته ی قوم لوط. این کلمه از ریشه ی افک؛ یعنی واژگونه کردن و برگرداندن چیزی از حالی به حالی دیگر. به سخن دروغ، افک گفته می شود؛ چون قلب حق و زیر و زبر کردن واقعیت است. و چون قوم لوط با سرزمینشان واژگون شدند، لذا به این نام مشهور گشتند.

«أهوى»: ساقط شد، به پایین فرو افکند، واژگون کرد.

فَعَسَاهَا مَا غَشَى ﴿٥٤﴾

تا آنکه بر آنها عذابی بسیار سخت احاطه کرد. (۵۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

غشى: پوشاند، فرا گرفت، فرو پوشید..

تفسیر:

آنچه از سنگها بر آن قوم ریختنی بود ریخت و عذابی که مقدر شده بود آنان را تحت پوشش قرار داد.

مراد از شهرهای زیر و زبر شده، شهرهای قوم لوط هستند و مراد از «پوشاند بر آنها آن چه را که پوشاند» به احتمال زیاد آب بحر میت است که پس از فرو رفتن شهرهای آنان در زمین، آنها را فراگرفته و پوشانده بود و تا به امروز هم آن منطقه را پوشانده است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که (55 الی 62) موضوعات نصایح پایانی این سوره به بحث گرفته میشود.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَى ﴿٥٥﴾

پس به کدام یک از نعمت‌های پروردگارت شک و تردید می‌کنی؟ (۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«آلاء»: جمع، إلی، إلی، ألی، نعمتها. [اعراف/۶۹]. «تَتَمَارَى»: شک و شبهه داری، تردید داری، شک می‌کنی.

تفسیر:

پس ای انسان! به کدام یک از نعمتهایی که الله سبحان و تعالی برایت ارزانی داشته شک می‌ورزی؟ در حالیکه هر نعمت کوچک و بزرگی تنها از جانب الله تعالی است و او در برابر نعمت هایش سزاوار ثنا و ستایش است.

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: مخاطب این خطاب انسانی است که در آیات گذشته و آیات صحف ابراهیم و موسی علیه السلام، بیندیشد، پس برای او نسبت به حقانیت رسول الله صلی الله علیه وسلم، و وحی و تعلیمات او مجال شک و شبهه ای باقی نخواهد ماند، و از شنیدن وقایع عذاب امم گذشته فرصت مناسبی برای بازماندن از مخالفت، به دست می‌آید، که این خود نعمتی از نعمت‌های حق تعالی است؛ پس با وجود این، شما در چه نعمتی از نعمت‌های الهی جدال و مخالفت می‌کنید؟ (محمد شفیع عثمانی دیوبندی، سوره «نجم» معارف القرآن).

هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولَى ﴿٥٦﴾

این پیامبر [نیز] بیم دهنده ای از [زمره] بیم دهندگان پیشین است. (۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نذر»: جمع نذیر، بیم دهندگان، هشدار دهندگان. «الأولی»: پیشین.

تفسیر:

محمد صلی الله علیه وسلم از جانب خداوند جله جلاله برای تبلیغ رسالتش آمده است. رسالتش امر تازه یی نیست، بلکه پیش از او نیز پیامبرانی آمده اند.

مفسر علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی در تفسیر سوره «نجم» در معارف القرآن می‌نویسد: در «هذا» اشاره به رسول الله صلی الله علیه وسلم، یا قرآن مجید است، که این هم مانند انبیای گذشته و کتب سابق، نذیری قرار داده شده، که متضمن هدایت به سوی صراط مستقیم و فلاح دارین است، و مخالفان آن را از عذاب الله می‌ترساند.

أَزْفَتِ الْأَرْفَةَ ﴿٥٧﴾

روز قیامت بسیار نزدیک شده است. (۵۷)

تفسیر:

«ازف» به معنای قرب است، و هدف از آن نزدیکی قیامت است. مفسر قرطبی فرموده است: به خاطر نزدیکی فرا رسیدن و تحققش به «آزفه» موسوم شده است. (تفسیر قرطبی ۱۲۲/۱۷).

وجه تسمیه قیامت به «آزفه» این است که آن روز به زودی فرا خواهد رسید. علایم قیامت دلیل بر نزدیکی وقوع قیامت هستند، اعم از این که این علامت‌ها به زمان وقوع آن نزدیک باشند یا دور.

بطور مثال آن حضرت صلی الله علیه وسلم می فرماید: «بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةَ كَهَاتَيْنِ». «بعثت من و قیامت به اندازه‌ی این دو به هم نزدیک است». پیامبر صلی الله علیه وسلم انگشت سبابه و وسطای خود را با هم نزدیک کرد. (بخاری و مسلم). این حدیث بیانگر آن است که بعثت و مرگ آن حضرت صلی الله علیه وسلم از علایم نزدیک بودن قیامت هستند. هر چند علایم دیگری وجود داشته‌اند که بعد از آن اتفاق افتاده‌اند و زمان آن‌ها به قیامت نزدیک‌تر بوده است.

لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ ﴿٥٨﴾

و هیچکس جز الله برطرف کننده‌ی (شدت و سختی آن روز) نیست. (۵۸)
«کاشفه» ظاهر کننده، آشکار سازنده، پدید آورنده.

تفسیر:

جز الله سبحان و تعالی هیچ کسی آن را رد نمی کند، وقت قیام آن را کسی نمی داند و هولناکی آن را جز خداوند یگانه یکتا کسی دور ساخته نمی تواند.

أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ ﴿٥٩﴾

آیا از این سخن الهی تعجب می‌کنید؟ (۵۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« هَذَا الْحَدِيثِ »: این سخن (قرآن). و مراد از آن تمام تعلیمات است که به واسطه‌ی رسول الله صلی الله علیه وسلم در قرآن عظیم الشأن عرضه می شدند. « تَعْجَبُونَ »: تعجب می کنید، در شگفت هستید. و مراد از تعجب همان تعجبی است که انسان به هنگام شنیدن مطلبی بسیار عجیب و غریب و غیر قابل باور آن را اظهار می کند.

تفسیر:

یعنی ای کافران! آیا از قرآن تعجب می کنید و در درستی آن شک دارید؟ در حالی که حق است و از جانب الله سبحان و تعالی آمده است؟

وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ ﴿٦٠﴾

و می خندید و نمی گریید. (۶۰)

« وَتَضْحَكُونَ »: می خندید. « لَا تَبْكُونَ »: گریه نمی کنید.

تفسیر:

ای کافران! آیا از قرآن تعجب می کنید و در درستی آن شک دارید؟ یعنی به جای این که شما را بر نادانی و گمراهیتان گریه می گرفت، شما برعکس راستی ای را که به شما عرضه می شود به ریشخند می گیرید.

خواننده معزز!

باید گفت: که خندیدن در دین مقدس اسلام ممنوع نمی باشد، ولی احتیاط

را نباید از دست داد، رعایت حفظ اعتدال در همه شئون، بلکه در خنده مهم می باشد، و در ضمن نباید فراموش کرد که خنده صدا دار یعنی خنده قهقهه ناپسند هم می باشد. محدثین طی روایتی در مورد خنده رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت مینمایند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم تنها تبسم می کرد. صحیح الجامع (4861). در وصف خنده پیامبر گفته شده است: خنده پیامبر صلی الله علیه وسلم تنها تبسم بود. صحیح الجامع (4861).

تابعی جلیل القدر سماک بن حرب رضی الله عنه که از جمله راویان حدیث از صحابه می باشد، فرموده است: «به جابر بن سمره گفتیم: آیا شما با پیامبر صلی الله علیه وسلم می نشستید؟ گفت: بله، خیلی اوقات از محل نمازش بلند نمی شد و صبحها تا طلوع آفتاب در می نشست و وقتی که آفتاب طلوع می کرد بر می خواست، و اصحاب صحبت می کردند و در باره دوران جاهلی سخن می گفتند و می خندیدند و او نیز تبسمی می کرد، و در آن دوران اشخاص خوش ذوق و نکته دانی بودند که بسیار خوش طبع و شوخی باز بودند مانند: مردی بود در عهد پیامبر صلی الله علیه وسلم بنام عبدالله و ملقب بود به حمار، و او بسیار پیامبر را می خنداند». صحیح البخاری (6282).

و حتی در شریعت اسلام آمده است که خندیدن زن و شوهر هنگام شوخی کردن با هم، سنت است، مخصوصاً اگر زن بکر بوده باشد، چون پیامبر صلی الله علیه وسلم هنگامیکه جابر با بیوه ای ازدواج نمود، به او گفت: «فهلأ جاریة تلاحبها وتلاعبك وتضحكها وتضحكك». (راوی حدیث بخاری و مسلم). یعنی: چرا دختری نمی گرفتی که با او شوخی کرده و با تو شوخی کند، و او را بخندانی و تو را بخنداند.

بنابراین لبخند نزدن و نخندیدن مطلقاً از وقار و جدیت بحساب نمی آید. ولی طوریکه یاد آور شدیم زیاد خندیدن مذموم است، بدلیل فرموده پیامبر صلی الله علیه وسلم که می فرماید: «والذی نفسی بیده لو تعلمون ما أعلم لضحکتکم قليلاً ولبکیتکم كثيراً». السلسله الصحیحه (3194). یعنی: قسم به آن کسیکه نفس من در دست او است، اگر آنچه من می دانم، می دانستید، همیشه کم می خندید و زیاد گریه می کردید.

و یا می فرماید: «ولا تكثروا الضحك فإن كثرة الضحك تميت القلب». السلسله الصحیحه (506). یعنی: در خندیدن زیاده روی نکنید چرا که زیاد خندیدن قلب را می میراند.

و باید متوجه بود که منظور از اینکه فرمودند: «قلب را می میراند» مراد این نیست که قلب را از لحاظ مادی و جسمی از بین ببرد! بلکه مراد از مردن قلب بار معنوی آن است، یعنی قلبی که زیاد می خندد از لحاظ معنوی مرده است، زیرا ذکر و یاد آخرت را از یادبرده است و قلب زنده آن قلبی است که به یاد خدا باشد و به یاد عذاب جهنم باشد و بداند که این دنیا محل گذر است نه سرای خوشگذرانی و بقای جاودانه!

زیاد خندیدن در انسان موجب خواهد شد که سختی عذاب جهنم را از یاد ببرد، و هرگاه سختی عذاب جهنم را از یاد بردیم از انجام گناه هرآسی نخواهیم داشت و از انجام عمل صالح غافل خواهیم گشت، اینجاست که فرمودند: «زیاد خندیدن قلب را می میراند».

امام حسن بصری رحمه الله فرمودند: «ضحك المؤمن غفلة من قلبه». یعنی: «خنده ی (زیاد) مؤمن غفلتی از قلبش است». (الحلیة الأولیاء؛ ابي نعیم اصفهانی).

وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ ﴿٦١﴾

و شما ناآگاهید و در غفلت به سر می برید. (٦١)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« سَامِدُونَ »: جمع سامد، غافل و هوس ران، هوسبازان، بی خبران، بیهوده کاران، هوس رانان. «سمود» به معنی لهو و لعب است.

تفسیر:

در مورد کلمه « سَامِدُونَ » زبان شناسان دو معنا را برای آن بیان کرده اند. ابن عباس (رض)، عکرمة و ابو عبید نحوی می گویند که سمود در لهجه ی یمنی به آواز خواندن می گویند و اشاره ی آیه به این سو است که کافران مکه برای فرونشاندن صدای قرآن و منحرف کردن توجه مردم از آن شروع به آواز خواندن با صدای بلند می کردند. معنای دیگری که ابن عباس (رض) و مجاهد بیان کرده اند این است که «السمود، البرطمة و هي رفع الرأس تكبرا، كانوا يمرون على النبي غضابا مبرطمين.» سمود بلند کردن سر همراه با تکبر را می گویند، کافران مکه هنگامی که از کنار رسول الله صلی الله علیه وسلم می گذشتند با خشم و عصبانیت و تکبر سر هایشان را بلند می گرفتند و تیر می شدند. راغب اصفهانی در مفردات هم همین معنا را برگزیده است و از منظر همین معنا قتاده مفهوم سامدون را غافلون و سعید بن جبیر معروضون بیان کرده است. (تفهیم القرآن)

شأن نزول آیه 61:

- ابن ابوحاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عده ای هنگام نماز خواندن رسول الله صلی الله علیه وسلم به کبر و غرور از کنار آن حضرت می گذشتند. بنابراین آیه: «وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ» نازل شد. (طبری 32668 از ضحاک از ابن عباس روایت کرده اسناد این ضعیف است که ضحاک با ابن عباس ملاقات نکرده. طبری 32670 از مجاهد به همین معنی روایت کرده این مرسل است امید که این ماقبل خود را قوی سازد.)

فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا (۶۲)

حال که چنین است همه برای الله سجده کنید و (او را) عبادت کنید. (۶۲)

تفسیر:**« فَاسْجُدُوا... »:**

مراد این است که اگر می خواهید در صراط مستقیم حق، گام بردارید، تنها برای او که تمام خطوط عالم هستی به ذات پاک وی منتهی می گردد، سجده کنید، در طاعتش اخلاص ورزید، به فرمانش منقاد باشید و به پیشگاه عظمتش فروتنی داشته باشید. و اگر می خواهید به سرنوشت دردناک اقوام پیشین گرفتار نیائید که بر اثر شرک و کفر و ظلم و ستم در چنگال عذاب الهی گرفتار شدند، تنها او را عبادت کنید. برای انسان عاقل را نمی زبید که از سرانجام غافل شده بر سخنان پند و نصیحت بخندد و تمسخر نماید بلکه لازم است که راه بندگی را در پیش گیرد و مطیع و منقاد شده بحضور خداوند قهار جبین نیاز خم کند.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
ومن الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره الْقَمَر

جزء - (27)

سوره قمر در مکه مکرمه نازل شده و دارای پنجاه و پنج آیه و سه رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب افتتاح با خبر دادن حق تعالی از دو پاره شدن ماه (شق القمر) به عنوان معجزه‌ای برای رسول الله صلی الله علیه وسلم، «قمر» نامیده شد. «قمر» یعنی ماه، این کلمه بیست و هفت بار در قرآن عظیم الشان بکار رفته و هدف از آن، قمر معلوم یعنی القمر با الف و لام تعریفه است نه اقمار کُرَات دیگر. (قاموس قرآن، جلد 6، صفحه 33)

زمان نزول سوره:

قابل یادآوری است که: در این سوره از واقعه ی شق القمر بحث بعمل آمده که حادثه و اتفاق زمان نزول آن را مشخص می کند. محدثان و مفسران بر این اتفاق رای دارند که این واقعه نزدیک به پنج سال پیش از هجرت، در مکه ی معظمه و در مقام منا رخ داده بود.

فضیلت سوره قمر:

قبلاً در بیان فضیلت سوره «ق» نیز نقل کردیم که رسول الله صلی الله علیه وسلم دو سوره «ق» و «قمر» را در نمازهای عید اضحی و فطر می خواندند زیرا این دو سوره، مشتمل بر مژده‌ها، هشدارها، بیان آغاز و إعادة آفرینش، توحید، نبوت و غیر آن از مقاصد عظیم اند. صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» میفرماید: «این سوره از آغاز تا انجام خود، حمله‌ای سخت، کوبنده و محکم بر دل های دروغ انگاران و هشدارهای الهی است، به همان اندازه که آرامبخش نیرومند و محکمی برای دل های مؤمنان و باورمندان است».

تعداد آیات، کلمات و حروف:

طوری که در فوق هم یاد آور شدیم؛ سوره قمر در مکه مکرمه نازل شده، جز سه آیات آن، مکی است، و این سه آیات عبارت‌اند از: «أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرُونَ» تا «بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَى وَأَمْرٌ» (از آیات 44 الی 46).

سوره قمر دارای (55) پنجاه و پنج آیات، و (148) یک صد و چهل و هشت کلمه، و (1482) یک هزار و چهار صد و هشتاد و دو حرف، و (671) و شش صد و هفتاد و یک نقطه است. (با درج اختلافات علماء در این بابت).. (فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری).

(تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سوره طور تفسیر احمد (همین تفسیر) به تفصیل مطالعه فرمایید.

ارتباط سوره «قمر» با سوره نجم:

مناسبت این دو سوره را میتوان مختصراً بشرح ذیل چنین جمع‌بندی نمود:

- پایان سوره ی نجم و آغاز این سوره پیرامون قیامت بحث بعمل آورده است. [نجم آیه: 57]، [۴ قمر/۱].
- تناسب و تقارب میان کلمه نجم و قمر، هم چون تقارن و تناسب میان سوره ی شمس و لیل، ضحی و سوره ی فجر است.

محتوای سوره قَمَر:

این سوره به خاطر مکی بودنش بحثهایی از مبدا و معاد دارد، و مخصوصا بیانگر کیفرهای گروهی از اقوام پیشین است که بر اثر لجابت، عناد و پیمودن راه کفر، ظلم و فساد یکی پس از دیگری، به عذابهای کوبنده الهی گرفتار و هلاک شدند.

و به دنبال هریک از این سرگذشتها جمله «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ؛ ما قرآن را برای تذکر، آسان ساختیم آیا کسی هست که متذکر شود) تکرار می کند تا درسی باشد برای مسلمین و کفار.

و بطور کلی محتوای این سوره را در چند بخش می توان خلاصه و جمع بندی کرد:

- آغاز سوره که از مسأله نزدیکی قیامت و موضوع (شق القمر) و اصرار و پافشاری مخالفان در انکار آیات الهی سخن می گوید.
- در بخش دیگر از نخستین قوم سرکش، متهم و لجوج یعنی (قوم نوح) و مسأله طوفان بصورت فشرده ای بحث می کند.
- بخش دیگر داستان قوم (عاد) و عذاب دردناک آنها را شرح می دهد.
- در چهارمین بخش سخن از قوم (ثمود) و مخالفت آنها با پیامبرشان (صالح)، و همچنین (معجزه ناقه) و بالاخره مجازات آنها با (صیحه آسمانی) است.
- سپس به سراغ قوم (لوط) می رود، و ضمن اشاره گویا و فشرده ای به کفر و انحراف اخلاقی آنها، به قسمتی از عذاب دردناکشان اشاره می کند.
- در بخش دیگر سخن بسیار کوتاهی از (آل فرعون) و مجازات آنها آمده است.
- در آخرین بخش مقایسه ای میان این اقوام و مشرکان مکه و مخالفان پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم کرده، آینده خطرناکی را که در صورت ادامه این راه در پیش دارند بازگو می کند. این سوره با شرح قسمتی از مجازات مجرمان در قیامت و پاداشهای عظیم پرهیزکاران پایان می دهد.

هدف کلی و اساسی سوره قَمَر:

- یادآوری قیامت؛
- یادآوری سرگذشت اقوام سرکش پیشین و عبرت آموزی از عذاب آنان؛
- تثبیت نبوت پیامبر صلی الله علیه وسلم و بیان معجزات.

ترجمه و تفسیر سورة القمر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ ﴿١﴾

قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت. (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اقْتَرَبَتِ»: نزدیک شد، فرا رسید. به معنای مضارع است و محقق الوقوع بودن را نشان می دهد. «انْشَقَّ»: شکافت، دو نیم شد، این فعل نیز به معنای مضارع و وقوعش محقق و حتمی است. مانند: [رحمان/۳۷، انْشَقَّ؛ یعنی، تنشق]، [حاقه/۱۶]، [نشقاق/1].

تفسیر:

در این هیچ شکی نیست که: قیامت نزدیک و حتمی الوقوع است و از عمر دنیا چیزی باقی نمانده است. پس آگاه و بیدار شوید، غافل نه شده و برای آخرت خویش زاد و توشه برابر کنید.

همچنان در این هیچ جای شک نیست که: زمان وقوع قیامت را کسی جز الله تعالی نمی داند، اما از چهارده قرن قبل پروردگار با عظمت خبر داده است که قیامت نزدیک است و لحظه های وقوع و تحقق آن فرا رسیده است: «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ» انشقاق قمر، یکی از علامت و نشانه های است که به نزدیک شدن وقوع قیامت اشاره دارد و از این جهت که آمدن قیامت خیلی نزدیک است، قرآن عظیم الشان آن را چنان ترسیم می کند که واقع شده و تحقق یافته است: «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١﴾» (سورة النحل: 1) (امر الله رسید (غلبه توحید و شکست کفار) پس آن را به شتاب طلب نکنید، او پاک و بلند مرتبه است از چیزهایی که با او شریک می سازند.)

قرآن عظیم الشان در مورد قیامت به بندگان خویش هشدار های متعددی داده و به آنها درباره آمادگی برای فرا رسیدن قیامت بسیار تاکید می کند و قیامت را به فردا تشبیه می کند، چون قیامت روزی است که بعد از زندگی دنیا صورت می گیرد: «وَأَنْتَظِرُ نَفْسًا مَّا قَدَّمْتُ لِغَدٍ» (سورة الحشر: 18) (ای مؤمنان! از خدا بترسید و هر کسی باید بنگرد که چه چیزی را برای فردا قیامت خود) پیشاپیش فرستاده است. از خدا بترسید.)

در حدیثی که از امام بخاری و امام مسلم روایت شده آمده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم در حالیکه به دو انگشت سبابه و وسطی اشاره می کرد، فرمود: «بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ» (من و قیامت از لحاظ فاصله زمانی مانند این دو انگشت هستیم.) بخاری در صحیحش، کتاب «رقاق» باب «بعثت انا و الساعة كهاتين» فتح الباری (347/11) و مسلم در کتاب «فتن» باب «قرب الساعة» (2468/4) شماره (2950) از انس (رضی الله عنه) روایت کرده اند.

یعنی اینکه فاصله میان من و قیامت بسیار نزدیک است که عمر دنیا به وسیله انگشت وسطی اندازه گیری شود، باقی مانده عمر دنیا از زمان بعثت پیامبر صلی الله علیه وسلم تا قیامت به اندازه اضافه انگشت وسطی بر انگشت سبابه است، این فاصله در مقیاس و معیار بشر دراز است، چون قدرت درک بشر کوتاه و محدود است، اما در میزان خداوند خیلی

نزدیک میباید: «وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ» (سورة النحل: 77) (کار (برپایی) قیامت (و زنده گرداندن مردمان در آن، برای الله ساده و آسان است و از لحاظ سرعت و سهولت، درست) به اندازه چشم برهم زدن و یا کوتاهتر از آن است. بی‌گمان خدا بر هر چیزی توانا است (چرا که قدرت بی‌انتهاء است).

در روایتی از صحیح مسلم آمده که پیامبر صلی الله علیه وسلم خطبه ای ایراد فرمود، بعد از حمد و ستایش خداوند متعال فرمود: «فَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ أَذْنَتْ بَصَرِمٍ وَوَلَّتْ حَذَاءً وَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ الْإِنَاءِ يَنْصَابُهَا صَاحِبُهَا وَإِنَّكُمْ مُنْتَفِلُونَ مِنْهَا إِلَى دَارٍ لَا زَوَالَ لَهَا فَانْتَفِلُوا بِخَيْرٍ مَّا بَحَضَرَتْكُمْ» (باقی مانده عمر دنیا نسبت به سال‌های سپری شده مانند قطره آبی است که از یک گیلان آب باقی مانده است. شما از این دنیا به خانه‌ای که هر گز از بین نمی‌رود در حال انتقال هستید. پس با بهترین زاد و توشه به سوی آن حرکت کنید).

شأن نزول آیات 1-2:

- بخاری، مسلم و حاکم - عبارت و لفظ از حاکم است، از ابن مسعود روایت کرده اند: قبل از هجرت پیامبر (ص)، من در مکه مشاهده کردم که ماه دو پاره شد. مشرکان گفتند: محمد ماه را جادو کرد. پس آیه: «أَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ» نازل شد. (عبدالرزاق در «تفسیر» 3059 و از طریق او حاکم 471/2 از ابن مسعود روایت کرده اند. اسناد این به شرط بخاری و مسلم صحیح است. بخاری 3860، مسلم 2800 ح 44، ترمذی 3285، احمد 377/1، ابن حبان 6495 نیز از ابن مسعود به قسم صحیح به همین معنی روایت کرده اند. «تفسیر ابن کثیر» 6438).

- ترمذی از انس (رض) روایت کرده است: اهل مکه از پیامبر معجزه خواستند. بنابراین ماه در مکه دو شق شد. پس «أَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ... تا... سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ» نازل شد. (صحیح است، بخاری 4867، مسلم 2802، ترمذی 3286 و نسائی در «تفسیر» 574 از انس (رض) روایت کرده اند. اگرچه انس در این دوران نبود، اما از ابن مسعود یا از شخص دیگری که در مکه مسلمان شده شنیده است. «تفسیر شوکانی - 2535». در نزد شیخین نزول آیه نیست و مراد از «دو بار» دو شق است چنانچه در روایات دیگر آمده است).

معجزه شق القمر:

معجزه کلمه ای عربی است. مترادف به کلمه اعجاز بوده که از ریشه لغوی عجز به معنی ناتوانی گرفته شده است و بنابراین اعجاز به چیزی اطلاق می‌شود که انسان از انجام آن ناتوان است.

معجزه همانطوریکه از لفظ آن استفاده می‌شود؛ به کارخارق العاده ای گفته می‌شود که مدعیان نبوت برای اثبات مدعای خود که ارتباط با عالم غیب و خدای عالم هستی بوده می‌آوردند و دیگران را نیز بمقابله و معارضة و آوردن مثل آن دعوت می‌کنند، و چون کسی مانند آنرا نمی‌تواند بیاورد و عاجز از انجام آن است بدان معجزه می‌گویند.

پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم از هر راهی کافران را به دین خدا فرا خواند، اما آنان سخنان او را تکذیب می‌کردند و در جستجوی توجیه و عذر بودند. تا آنکه یک روز به او گفتند: برای ما ماه را به دو نیم کن!

پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم به درگاه پروردگار خود دعا کرد، و ناگهان، ماه به دو نیم شد!

بخاری، مسلم و سایرین از انس (رض) روایت کرده‌اند که فرمود: «مردم مکه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم درخواست کردند که بر ایشان نشان‌های را بنمایاند پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم ماه را به صورت دو پاره به آنان نمایاندند تا بدانجا که کوه حراء در میان دو پاره ماه واقع شد».

در روایت دیگری آمده است که: «یک پاره ماه بالای کوه قعیقان و پاره دیگر آن بر کوه ابوقبیس قرار گرفت».

همچنین بخاری و مسلم از ابن مسعود (رض) روایت کرده‌اند که فرمود: در عهد رسول اکرم صلی الله علیه وسلم ماه به دو پاره شق شد، پاره‌ای بالای کوه و پاره‌ای دیگر پایین‌تر از آن. در این اثنا رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «اینک بنگرید». یعنی معجزه‌ای را که درخواست کرده بودید، مشاهده کنید.

کافران بادر نظر داشت اینکه این صحنه را به چشم سر دیدند و حتی به شدت تحت تاثیر آن هم قرار گرفتند. اما شیطان‌شان بر آن‌ها غالب شد و گفتند: این نیز جادویی است که شما را با آن افسون کرده است.

سپس برای آنکه از موقعیت سختی که در آن قرار گرفته بودند بیرون بیایند گفتند: منتظر مسافرانی که در راه هستند بمانید؛ اگر آن‌ها در سر زمین‌هایی که بودند نیز چنین چیزی دیده‌اند، محمد راست گفته، و اگر ندیده‌اند، این جادو بوده است، زیرا او نمی‌تواند همه‌ی مردم را جادو کند.

همین که اولین گروه از مسافران به مکه رسیدند، قریش از آنان پرسیدند: آیا ماه را در حالی که دو نیم بود دیدید؟ گفتند: بلی؛ در فلان شب.

سپس بقیه‌ی مسافران از راه رسیدند و همه همان جواب را دادند. اما قریشیان باز هم این معجزه را تکذیب نمودند و تکبر ورزیدند و گفتند: او همه‌ی مردم را جادو کرده است!

همچنان حدیثی متعددی در مورد شق القمر آمده که برخی از این احادیث عبارتند از: در حدیث شریف به روایت انس (رض) آمده است که روزی رسول اکرم صلی الله علیه وسلم - در حالی که آفتاب مشرف به غروب بود - برای اصحاب شان سخنرانی می‌کردند پس فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در قبضه قدرت اوست، از عمر دنیا نسبت به آنچه که از آن گذشته، باقی نمانده است جز به اندازه زمانی که از این روز شما نسبت به آنچه که از آن گذشته، باقی مانده است و ما هم اکنون جز چیز اندکی از آفتاب نمی‌بینیم».

«و از هم شکافت ماه» یعنی: ماه - به عنوان معجزه‌ای برای رسول اکرم صلی الله علیه وسلم شق‌گردید و دو پاره شد.

عثمان بن عطاء از پدرش روایت کرده است که در معنای این بخش از آیه گفت: «ماه به زودی شکافته خواهد شد». یعنی: تا هنوز شکافته نشده است. و کسانی از اهل تفسیر که مشرب حکما را دارند و خرق و التیام در جسم سماوی را قبل از وقوع قیامت جایز نمی‌دانند، نیز بر این نظرند. اما ابن‌کثیر می‌گوید: «انشقاق و دو پاره‌شدن ماه، در زمان رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به وقوع پیوست، که این واقعه در احادیث متواتر با اسانید صحیح به اثبات رسیده و در میان علما مورد اتفاق می‌باشد. و این یکی از معجزات

پردرخشش و قاطع آن حضرت صلی الله علیه وسلم بود.»

پروردگار با عظمت خبر معجزه شق القمر را در قرآن عظیم الشأن در آیه (1 - 7 سورة قمر) ذکر نموده طوریکه میفرماید: «أَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ، وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ، وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ، وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُرْدَجَرٌ، حِكْمَةٌ بُلْغَةٌ فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ، فَتَوَلَّى عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ تُكْرَهُ، خُشَعًا أَبْصَرُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ» (سورة القمر: 7-1).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 8) در باره موضعگیری کافران در برابر دعوت الهی بحث بعمل می آید.

وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ ﴿٢﴾

و اگر معجزه ای را ببیند روی می گردانند و میگویند: این سحر (جادویی) پی در پی است. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إن يروا»: اگر ببینند، اگر بشنوند. «يعرضوا»: روی می گردانند. «مستمر» (مرر): دایمی، پیوسته، محکم.

تفسیر:

با در نظر داشت وقوع معجزات در طول تاریخ انبیاء و بخصوص معجزه که توسط رسول الله صلی علیه السلام بعمل آمد، و حقیقت را به چشم سر مشاهده می کردند، ولی مشرکان به انکار آن می پرداختند و می گفتند: محمد صلی الله علیه وسلم ما را سحر کرده است، قرآن عظیم الشأن این انکار مشرکان را به عنوان عادت همیشگی آنان بیان کرده است.

قرآن عظیم الشأن که بزرگترین معجزه تاریخی در عالم بشریت می باشد، آنرا هم انکار نمودند، در قرآن عظیم الشأن آیات متعددی وجود دارد که معجزه بودن این کتاب الهی را ثابت می کند، بطور مثال **تحدی** (به میدان طلبیدن مردم به آوردن مشابه) **قرآن بهترین دلیل بر اعجاز قرآن است** که می فرماید: اگر در این کتاب که بر بنده خود نازل کرده ایم شک دارید سوره ای همانند آن بیاورید. «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (سوره بقره آیه 23).

طوریکه تا به امروز همه انسان ها از آوردن حتی یک سوره مانند کوچک ترین سوره های قرآن عاجز بوده و با اطمینان باید گفت: که انشاءالله تا ابد نیز عاجز خواهند بود.

وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ ﴿٣﴾

و به تکذیب دست زدند و از خواهشات (نفسانی) خویش پیروی کردند ولی هر امری قرارگاهی دارد. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أهواء»: جمع هواء، امیال نفسانی، هوسها و آرزوها. مستقر: ثابت، منتهی به سرانجام، ماندگار.

تفسیر:

«وَكُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ» و هر امری غایت و نهایی دارد که بر آن مستقر می گردد، اگر خیر باشد بر خیر و اگر شر باشد بر شر مستقر می شود. مقاتل گفته است: هر سخن نهایت و حقیقتی دارد که به آن منتهی می شود. و قتاده گفته است: یعنی خیر به اهل خیر و شر به

اهل شر بر می‌گردد (خازن ۸۲۸/۴ - علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به خازان (متوفای 725ق) دانشمندی که تفسیر بغوی را تلخیص کرده است) شیوه‌ی اشخاص لجوج در برخورد با معجزات و آیات الهی، همانا اعراض، تکذیب و تهمت است.

وزمانیکه هوا و هوس‌ها بر انسان حاکم شود، به یاد داشته باشد که نه تبلیغ مستقیم پیامبران و نه هم تبلیغ غیرمستقیم بر آن تاثیر دارد.

وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ ﴿٤﴾

و اخباری که مایه عبرت و موجب بیزاری از معصیت شود، به اندازه کافی برای آنان آمده است. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« مُزْدَجَرٌ » (زجر): بیزاری، دوری گزیدن از بدیها.

حِكْمَةٌ بِالْعِغَةِ فَمَا تُغْنِ النَّذْرُ ﴿٥﴾

(قرآن) حکمت بالغه خداست و (اگر از آن پند نگیرید) دیگر از این پس هیچ اندرز و پند (شما را) سودی نخواهد بخشید. (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حکمة»: سخنان پند آمیز. «بالغة»: رسا، کافی. «ما تغن» (غني): بی نیاز نمی کند، سود نمی بخشد.

تفسیر:

«حِكْمَةٌ بِالْعِغَةِ» این قرآن حکمتی کامل است، که در امر هدایت و بیان در اوج خویش قرار دارد. با تمام صراحت باید گفت که: پیام‌های قرآنی، معقول و قابل شناخت است، نه دور از حیطه‌ی درک بشر.

مفسران در جمله «حِكْمَةٌ بِالْعِغَةِ» تأثیر نکردن تبلیغات دینی پیامبران در مردم، نشانه‌ی بد بودن مبلغ یا ضعیف بودن مطلب نیست. بلکه خداوند متعال می‌خواهد اتمام حجت می‌کند، «حِكْمَةٌ بِالْعِغَةِ»: ولی مردم هشدارها را نادیده می‌گیرند.

« فَمَا تُغْنِ النَّذْرُ (5) »: کسیکه الله متعال شقاوت را بر او مقرر داشته و بر شنوایی و قلبش پرده برکشیده است، برحذر داشتن چه تأثیری دارد؟ (ابن جوزی ۸/۸۹). هکذا مفسران در تفاسیر خویش می‌نویسند: یعنی؛ قرآن که از حکمت کامل برخوردار است و برای هدایت آنها آمده است، اما یادآوری و برحذر داشتن و تهدید، برای جمعی که گوش خود را در مقابل شنیدن کلام الله متعال کر کرده‌اند، چه سودی دارد؟ طوری که الله متعال در (آیه 101 سوره یونس) « قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنَّذْرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ » (بگو: (به دیده‌ی عبرت) بنگرید که در آسمان‌ها و زمین چیست؟ اما نشانه‌ها و هشدارها برای کسانی که ایمان نمی‌آورند سودی ندارد.

فَقَوْلٌ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَىٰ شَيْءٍ نَّكَرٍ ﴿٦﴾

پس از آنها روی گردان و روزی را به یادآور که دعوت کننده الهی مردم را به امر وحشتناکی فراخواند. (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« تَوَلَّ »: روی بگردان. يدعو (دعو): فرا می‌خواند. «الداعي»: فراخوان، دعوت کننده
← يدعو الداعي إلى شيء نكر: امری بی‌مناک چیزی ناپسند و ناخوشایند.

تفسیر:

«فَتَوَلَّ عَنْهُمْ» از آن تبهکاران روبرتاب و از آنان کناره‌گیری کن و منتظر عذابی باش که بر آنان نازل خواهد شد. «يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نُكْرٍ (6)»: روزی که اسرافیل مردمان را به سوی امری هول‌انگیز فرا می‌خواند که از شدت و هول و هراس آن جانها به هراس می‌افتند، که عبارت است از روز قیامت و بلایا و احوالی که به دنبال دارد.

خُشَعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ ﴿٧﴾

در حالیکه چشم‌ها ایشان [از شدت ترس] فرو افتاده، هم چون ملخ‌های پراکنده از گورها بیرون آیند. (۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خُشَعًا»: جمع خاشع، فروهسته‌های فروافتاده‌ها، زبونها. «خُشَعًا أَبْصَارُهُمْ»: چشم‌های خویش را پایان انداخته‌اند. «الأجداث»: جمع جدث، قبرها، گورها. «جراد منتشر»: ملخهای پراکنده.

تفسیر:

«خُشَعًا أَبْصَارُهُمْ»: چشم‌های خویش پایان انداخته و از شدت رعب و هراس قدرت سربلند کردن را ندارند. از فحواى آیه مبارکه معلوم می‌شود که فروافتادن چشم‌ها طوری که گفتیم ناشی از شدت ترس و یاهم شدت شرمساری است که موجب ذلت و خواری می‌شود. «يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ»: از قبرها بیرون می‌آیند. «كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ (7)»: طوری سریع ندا را اجابت می‌کنند و پخش می‌شوند که گویا ملخ‌هایی هستند که در هوا پخش و پراکنده شده‌اند و از ترس و رعب نمی‌دانند به کجا بروند.

در مورد اینکه چرا مجرمان در روز قیامت به ملخ‌های پراکنده تشبیه گردیده‌اند، باید گفت که این حالت، نشانه سردرگمی و حیرت زدگی آنان به هنگام خروج از قبرهاست، و از بس که گرفتار ترس و رعب شده‌اند نمی‌دانند به کدام طرف سیر کنند.

ابن جوزی مفسر کبیر جهان اسلام فرموده است: از این جهت آنها را به ملخ تشبیه کرده است که ملخ جهت و مقصدی ندارد و آنها نیز آشفته، ترسناک و سرگردان از قبر بیرون می‌آیند و هیچ یک از آنها هدف و مقصدی ندارد. نداء دهنده اسرافیل است. (زاد المسیر فی علم التفسیر مشهور به «زاد المسیر»، ابن جوزی ۹۱/۸).

همچنان مفسران مینویسند: تشبیه کردن کافران و بی باوران به ملخهای پراکنده به این سبب است که توده‌ی ملخها برخلاف بسیاری از پرندگان که با نظم و ترتیبی بخصوصی حرکت و پرواز می‌کنند؛ آنها هیچ نظم و ترتیبی در حرکت و پرواز خویش ندارند و ضعیف و ناتوانند و به یکدیگر بر می‌خورند و در هم می‌روند و می‌لولند.

مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمَ عَسِيرٍ ﴿٨﴾

شتابان به سوی آن دعوت کننده می‌روند و کافران می‌گویند: امروز روز بسیار سختی است. (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُهْطِعِينَ» (هطع): جمع مهطع، شتابان، تعجیل‌کنان. «عَسِيرٌ»: دشوار، سخت. [فرقان

۲۶۸، [عسیر]، [مدثر/۹، عسیر].

تفسیر:

روز رستاخیز، روزی است بسیار بزرگ، هولناک و خوف ناک که بندگان هرگز چنین روزی را ندیده‌اند و نخواهند دید. در (آیه ۲۷، سورة الإنسان) می‌خوانیم: «إِنَّ هَؤُلَاءِ يُجْبُونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذْرُونَ وَرَأَوْهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا» «اینان زندگی زودگذر دنیا را دوست می‌دارند و به روز سنگین بی‌توجهی می‌کنند».

وباز می‌فرماید: «فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ، عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ» (المدثر: 9-10).

«پس آن روز، روز سختی خواهد بود. برای کافران آسان نخواهد بود».

بیم و وحشتی که در آن روز بندگان را فراموش می‌کند، زنان باردار سقط جنین می‌کنند و مردم دچار مستی و گیجی می‌شوند. گویی عقل‌شان را از دست داده‌اند: «يَأْيُهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ» (1) «یوم ترونها تدهل کُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَرَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ» (2) (سورة الحج: 1-2). «ای مردم! از (عقاب و عذاب) پروردگارتان بترسید. بی‌گمان زلزله‌ی روز رستاخیز، چیز بزرگی است. آن روز را که می‌بینید، (آن‌چنان هول و هراس سرتا پای مردمان را فرا می‌گیرد که حتی) هر زن شیردهی که پستان به دهان نوزاد شیرخوار خود دارد نوزادش را رها می‌کند و جملگی زنان باردار سقط جنین می‌کنند و مردمان را مست می‌بینی، ولی آنان مست نیستند بلکه عذاب الله شدید است».

در آن روز چشمان ستمکاران از شدت ترس خیره می‌شود. به چپ و راست نگاه می‌کنند و دل‌هایشان بر اثر خوف و ترس زیاد، از علم و دانش خالی می‌گردد. هیچ چیزی در آن‌ها جای نمی‌گیرد و چیزی نمی‌فهمند:

- در روز رستاخیز، پیوند خویشاوندی از هم می‌گسلد. الله می‌فرماید: «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ» (101) «[المؤمنون: 101]. «هنگامی که در صور دمیده شود، هیچ‌گونه پیوند خویشاوندی در میان آنان نمی‌ماند و در آن روز از حال همدیگر نمی‌پرسند». در آن روز، هر کس به فکر رهایی خویش است و به دیگران توجه نمی‌کند حتی از محبوب‌ترین دوستان خود فرار می‌کند، از برادر، مادر، پدر، همسر و فرزندان خود گریزان است. الله می‌فرماید: «فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاعَةُ» (33) «یوم یفر المرء من أخیه» (34) «وأمه» (35) «وآبیه» (35) «وَصَحْبَتِهِ» (36) «وَبَنِيهِ» (36) «لِكُلِّ أَمْرٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ» (37) «(عبس: 33-37)».

«هنگامی که صدای گوش‌خراش (دمیدن دوم) برآید، در روزی که انسان از برادر و از مادر و پدر و همسر و فرزندان فرار می‌کند. در آن روز، هر کدام از آنان گرفتاری بزرگی دارد، که او را به خود سرگرم می‌کند».

«يَأْيُهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَأَخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَارٍ عَنِ وَالِدِهِ» شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ» (سورة لقمان: 33). «ای مردمان! پروای الله پیشه کنید و از روزی بترسید که نه پدری به فرزندش پاداشی می‌دهد و نه فرزند پدرش را پیمان الله حق است».

- در آن روز، کافران برای رهایی از آتش جهنم، می‌خواهند هر چه که دارند حتی تمام جهان را بدهند. الله متعال می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَأَفْتَدَتْ» (یونس: 54). «اگر آن‌چه در زمین است از آن کسی باشد که ستم کرده است و آن را

(برای نجات خویشتن از عذاب دوزخ فدا کند). حتی اگر زمین و چند برابر آن را هم داشته باشد می خواهد ببخشد.

کافران با انواع سختی‌ها در قیامت مواجه‌اند، از جمله: سختی ناتوانی سختی طولانی بودن مدت، سختی تشنگی و گرسنگی سختی هم جواران ناهل، سختی رسوایی سختی حسرت‌ها، سختی حساب و کتاب سختی تحقیرها، سختی نداشتن شفیع سختی جدا شدن از خوبان، سختی نداشتن زاد و توشه سختی شکایات دیگران.

در حالیکه این روزبر اهل ایمان، در آن روز نه خوف و ترسی از گذشته است و نه حزن و هراسی بر آینده. «لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ» «وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ» (یونس: 45). «روزی که آنان را (الله) گرد می‌آورد. گویا فقط ساعتی از روز (در دنیا) مانده‌اند». در جای دیگر می‌فرماید: «كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحًى» (النازعات: 46). «روزی که آنان برپایی رستاخیز را می بینند، می پندارند که جز شامگاهی یا چاشتگاهی در آن درنگ نکرده‌اند».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (9 الی 42) درباره بازگشت به قصه ی ملت‌های تکذیب کننده ی پیامبران پیشین: نوح، هود، صالح، لوط - سلام الله علیهم - و قصه ی آل فرعون، بحث بعمل آمده است.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ ﴿٩﴾

پیش از آنان قوم نوح تکذیب کردند و بنده ما را دروغگو شمردند و گفتند: دیوانه است. و رانده شد. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَبْلَهُمْ»: پیش از مردم مکه. «ازْدُجِرَ» (زجر): طرد شد، رانده شد، آزار دیده است.

تفسیر:

طوریکه در آیات متبرکه قبلی به طور اجمال، اخبار ملل دروغ پرداز پیشین را مایه ی عبرت همگان قرار داد، اینک خداوند متعال در این آیه مبارکه از پیامبر صلی الله علیه وسلم دلجوئی می‌کند که نباید نگران باشد، بلکه سایر انبیا نیز همچو مشکلات مانند تو را داشته‌اند. طوریکه می‌فرماید: «كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ» یعنی ای محمد! قبل از قوم تو قوم نوح به تکذیب پرداختند. «فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ (9)»: بنده ی ما، نوح را تکذیب کردند و گفتند: دیوانه است. او را طرد کرده و آزرده و ادعای پیامبری او را نپذیرفتند و به او ناسزا گفتند و او را تهدید کردند و گفتند: «قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ» (شعرا 116) (مردم به نوح گفتند: ای نوح! اگر (از دعوت خود) دست برداری قطعاً از سنگسار شدگان خواهی شد.

در تفسیر البحر آمده است: قوم به تکذیب اکتفا نکردند، بلکه او را به دیوانگی هم متهم نموده و گفتند: چیزی می‌گوید که عاقل آن را نمی‌پذیرد. و بدین ترتیب در تکذیب خود مبالغه می‌کردند. به منظور تشریف و تکریم نوح گفته است: عبدنا. (البحر ۱۷۶/۸).

خواننده محترم!

هریکی از پیامبران به سوی ملت خاصی مبعوث شده‌اند، از جمله میتوان گفت: حضرت موسی علیه السلام برای هدایت قوم بنی اسرائیل و حضرت صالح علیه السلام برای هدایت قوم ثمود و حضرت هود علیه السلام به منظور راهنمایی قوم عاد و حضرت محمد صلی

الله علیه وسلم جهت هدایت قریش و بصورت کل باید گفت که محمد صلی الله علیه وسلم برای سایر عالم بشریت مبعوث گردیده است.

مفسران در تفاسیر خویش می نویسند که نوح علیه السلام پیامبر نسل قابیل پسر آدم و ذریه‌ی شیث علیه السلام بوده است. (عرائس، ثعلبی، صفحه 46).

در ضمن قابل یاد آوری است که: فاصله ای زمانی وفات آدم علیه السلام تا بعثت نوح علیه السلام حدود ده قرن را در بر می گیرد، که در طی این مدت غالباً مردمان در راستای شریعت راستین همان زمان گام برمی داشتند، بنابراین، خداوند سبحان و تعالی پیامبران را توظیف فرمود تا آن‌ها را به بهشت و دوزخ بشارت دهند و بترسانند. و اولین پیامبری که بار این رسالت عظیم را به دوش گرفت، سیدنا نوح علیه السلام بود. (تاریخ طبری، جلد 1، صفحه 178).

زمانیکه نوح علیه السلام این رسالت الهی را بر دوش گرفت عمرش به روایتی به سیصد و پنجاه سال و به روایت دیگری به چهار صد و هشتاد سال میرسید.

نوح علیه السلام به مدت نو و نیم قرن، در میان قوم خود باقی و پایدار ماند (و پس از طوفان) هم مدت سه و نیم قرن دیگر در میان آنان زندگی کرد.

عده‌ای از مؤرخین هم بر این باورند: که وی تنها یک صد و پنجاه سال به امر دعوت ملت خود اشتغال داشته و در سن ششصد سالگی سوار کشتی شده و پس از اتمام طوفان سیصد

و پنجاه سال زندگی کرده است. (تاریخ طبری، جلد 1، صفحه 180).

اما آیات قرآن کریم گویای این مطلبند که وی به مدت نه صد و پنجاه سال در میان قومش بوده و چه به صورت آشکار و چه به صورت خفی و غیر علنی به ارشاد و اندرز آن‌ها همت گمارده است.

ولی در طول این مدت مردم نصایح نوح علیه السلام را رد و توجه چندانی به دعوت وی نداشتند و اغلب شان به راه کفرآمیز، گمراهی و ضلالت خود باقی ماندند و به دایره‌ی «ایمانداران» نگرویدند. متأسفانه غالب در بسیاری از اوقات نه تنها به دعوت نوح علیه السلام لبیک نمی گفتند، بلکه وی را اهانت و حتی مورد شتم و ضرب قرار هم می دادند. که درزیاتر از حالات بی هوش بر زمین می افتاد و هنگامی که به هوش می آمد، می گفت: «خدایا، لطف و مغفرت خود را از قوم من دریغ نفرما، (و به خاطر این کارها بر آن‌ها خشم بگیر) چه از روی نادانی آن‌ها را انجام می دهند». (عرائس، ثعلبی، صفحه 47).

مطابق روایت قرآنی وضع و حالات نوح علیه السلام به حدی رسید که: کار ارشاد و تبلیغ نوح علیه السلام، دیگر مثمر ثمر نبود، جز تعدادی محدودی به وی ایمان آوردند: «وَأُوْحِي إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ ءَامَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» (سوره هود: 36). (به نوح وحی شد که دیگر هیچکس از قوم تو ایمان نخواهند آورد، جز کسانی که قبلاً) ایمان آورده اند، لذا به خاطر کارهایی که انجام می دهند غمگین مباش).

فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ ﴿١٠﴾

تا پروردگارش را خواند که من مغلوب شدم پس از آنها انتقام بگیر. (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَغْلُوبٌ»: ستم دیده و درمانده. «انْتَصِرْ»: یاری ده، انتقام بگیر، کمک کن، به دادم

برس.

قابل یادآوری است که در تمام قرآن فقط يك بار کلمه‌ی مغلوب مورد استعمال قرار گرفته است که آنهم درباره‌ی حضرت نوح علیه السلام است، هکذا در میان سلام‌های الهی بر انبیا نیز فقط يك سلام با جمله‌ی «فِي الْعَالَمِينَ» آمده که آن هم درباره‌ی حضرت نوح علیه السلام است. «سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ» (صافات، 79).

تفسیر :

بعد از اینکه نوح علیه السلام از عملکرد غیر انسانی و کفر امیز قوم خویش به فغان آمد: دست خویش را به دربار الهی بالا نمود و عرض داشت: پروردگارا! من از مقاومت کردن در برابر آن گروه ظالم و تبه‌کار ناتوانم، پس انتقام مرا از آنان بگیر و دین خود را یاری بده و آن را پیروز گردان.

مفسر ابو حیان فرموده است: نوح زمانی آنها را دعا و نفرین کرد که از آنان ناامید شد و کارشان به سرحدی رسید که یکی از آنها گلوی نوح علیه السلام را می‌فشرد تا بی‌هوش می‌شد اما با این حال نوح می‌گفت: بار الهی! قوم مرا ببخشای، آنها نادانند. (البحر المحيط ۱۷۶/۸).

بعد از دعای نوح علیه السلام به فرمان الهی، آن طوفان ویرانگر و بنیان برانداز آغاز یافت.

فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُّنْهَمِرٍ ﴿١١﴾

پس درهای آسمان را با آب تندریشان و فراوانی از هم گشودیم و از زمین چشمه ساران زیادی برجوشانیدیم. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ماء منهمر» (همر): آب ریزان، آب سیل آسا.

تفسیر :

و بدین ترتیب خداوند سبحان از آسمان بارانی را فرو فرستاد: که ساکنان زمینی قبلاً نظیر آن را مشاهده نکرده بودند و در آینده هم اینگونه نیارید. بارانی فرود آمد: که گویی از دهانه‌های مشک‌های آب فرو ریخت. از سوی دیگر بنا به فرمان الهی، از تمام نقاط زمین چه از چاه و چه از چشمه، آب بیرون آمد و جاری شد. ارتفاع آب تا بدانجا رسید که حتی بلندترین کوه زمین را که طبق گفته‌های اهل کتاب پانزده ذراع و بنا به قولی هشتاد ذراع ارتفاع داشته، دربر گرفت.

خلاصه طوفان نوح علیه السلام نه تنها تمامی نقاط زمین را اعم از طول و عرض، کوهستان، وادی، تپه و... فرا گرفته، بلکه در روی زمین احدی را چه کوچک و چه بزرگ، از زندگان باقی نگذاشته است. گفتنی است که در زمان نوح علیه السلام مردمان تمامی کوه‌ها و وادی‌ها را اشغال کرده بودند و جایی در زمین پیدا نمی‌شد که بی‌صاحب و بی مالک باشد. (قصص الأنبياء، اثر ابن کثیر، صفحه 73).

و گفته شده که طوفان نوح علیه السلام در سیزدهم ماه اگست میلادی به وقوع پیوسته است. (تاریخ طبری، جلد 1، صفحه 189، چاپ مؤسسه‌ی «المعارف»).

و بدین ترتیب آب طغیان کرد و ارتفاع امواج به طرز هولناکی بالا رفت. طوریکه پروردگار با عظمت در این باره فرموده: «إِنَّا لَمَّا طَغَا الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ ﴿١١﴾ لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعْيِيهَا أَذُنٌ وَعِيَةٌ ﴿١٢﴾» (سورة الحاقة: 11-12). (ما بدانگاه

که (در طوفان نوح) آب طغیان کرد (و از حد معمول فراتر رفت، نیکان) شما را سوار کشتی کردیم. تا آن (حادثه‌ی نجات مؤمنان و غرق شدن کافران، درس عبرتی و) مایه‌ی اندرزی، برای شما بوده و گوش‌های شنوا آن را فرا گیرند و به خاطر سپَرند».

ولی قابل یاد آوری است که: از ظاهر قرآن و حدیث نبوی چنین برمی‌آید که طوفان تنها شامل قوم نوح علیه السلام بوده است و این امر مقتضی این نیست که طوفان سراسر زمین را فرا گرفته باشد، چون دلیلی در دست نیست که بشر در آن دوران، در تمام نقاط زمین بوده باشد، بلکه در منطقه‌ی معینی محصور بوده‌اند که طوفان آن را فرا گرفته است.

مراجعه شود: به نقل از «داستان پیامبران در قرآن» تألیف دکتر عقیف عبد الفتاح طباره، ترجمه آقای ابوبکر حسن زاده، صفحه 115 - 117) همچنان مراجعه شود به رساله چشم اندازی به معجزات پیامبران (از منظر قرآن و تاریخ) (با کمی اختصار) تألیف: عبدالمنعم هاشمی ترجمه: سید رضا اسعدی (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری. (والله أعلم بالصواب).

وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ ﴿١٢﴾

و در زمین چشمه‌ها جاری کردیم، تا آب آسمان برای انجام کاری که مقدر شده بود یکجا شد. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَجَّرْنَا»: روان ساختیم، شکافتیم.

«عُيُونًا»: چشمه‌ها، چشمه ساران. «الْتَقَى»: به هم رسید، به هم پیوست، به هم آمیخت.
«عَلَى أَمْرٍ»: به فرمانی، به خاطر امری. «قَدْ قُدِرَ»: مقدر شده بود، قطعی شده بود.

تفسیر:

«فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ»: آب آسمان و زمین به میزانی که خدا در ازل مقرر داشته بود، به هم آمدند و تکذیب‌کنندگان را غرق و نابود کرد.

قتاده می‌فرماید: خدا در ام‌الکتاب مقرر داشته بود که وقتی کافر شدند، غرق شوند.

وَحَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ الْأَوَاحِ وَدُسِّرُ ﴿١٣﴾

و نوح را بر کشتی که دارای تخته‌ها و میخ‌ها بود، برداشتیم. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذَاتِ الْأَوَاحِ»: دارای تخته‌ها، تخته دار. «دُسِّرُ» یعنی میخ‌ها. (البحر المحيط في التفسیر ۱۷۷/۸) تألیف محمد بن یوسف بن علی بن حیان نوری غرناطی (654 - 745 ق)

تفسیر:

در البحر المحيط في التفسیر آمده است: ذات‌الآواح و دسر عبارت است از کشتی که نوح آن را ساخت، و از این دو وصف چنان درک می‌شود که مراد «کشتی» است و این صفت جانشین موصوف است، مانند پیراهن از آهن بافته شده است که منظور «زره» است، و این یک کلام فصیح و بدیع است؛ زیرا اگر صفت و موصوف با هم بیابند، چنین فصاحتی در کار نیست.

تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفِرًا ﴿١٤﴾

(کشتی) زیر نظر چشم‌های ما روان بود. (این امر) پاداش کسی بود که (نبوتش) انکار شده بود. (۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِأَعْيُنِنَا»: زیر نظر ما [هود/۳۷]، [مؤمنون/۲۷]، [طور/۴۸]. «كُفِّرَ»: مورد انکار واقع شده است، انکار شده بود. مراد حضرت نوح است.

تفسیر:

«جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفِّرَ»: قوم نوح را به منظور پیروزمودن بندهی خود، نوح، غرق کردیم؛ چون نوح تکذیب و فضلش انکار شده بود.

آلوسی مفسر تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» می فرماید: یعنی چنین امری را به عنوان پاداش نوح انجام دادیم؛ زیرا نعمتی بود که خداوند متعال آن را به قوم نوح عطا فرمود اما آنها در مقابل این نعمت ناسپاسی کردند. و همچنین هر پیامبری برای امتش نعمت است. ((تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» ۸۳/۲۷). تألیف شهاب الدین، محمود آفندی آلوسی با کنیه أبو الثناء که در سال 1217 ق در حوالی بغداد به دنیا آمد)

وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿١٥﴾

و به راستی آن را به عنوان مایه عبرت باقی گذاردیم، پس آیا پند پذیری هست؟ (۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَرَكَنَاهَا»: این داستان را باقی گذاشتیم، این قصه را برجای گذاشتیم. «مُدَكِّرٍ»: پند گیرنده، از ریشه ی ذکر است.

فَكَيْفَ كَانِ عَذَابِي وَنُذْرٍ ﴿١٦﴾

بنگر تا عذاب و هشدار من چگونه بود. (۱۶)

تفسیر:

یعنی دیدند که عذاب من چقدر هولناک و ترسانیدن من چقدر راست است. استفهام بر انگیزنده ی خوف، ترس هئیت و دهشت است. یعنی چه عذابی بر آنان که پیامبران مرا تکذیب کرده و از آیاتم عبرت نگرفته اند، وارد می شود؟!

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿١٧﴾

و یقیناً ما قرآن را برای پند گرفتن آسان کردیم، پس آیا عبرت گیرنده ای هست؟ (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَسَّرْنَا»: فراهم ساختیم، آسان گردانیدیم.

تفسیر:

«فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ»: آیا اشخاصی پیدا می شوند که پندها و قصه هایش را بپذیرند؟! خازن گفته است: بدین وسیله انسان را به حفظ و تعلیم و تعلم قرآن تشویق و تحریک می کند؛ زیرا خداوند متعال آن را آسان کرده است و این امر برای هر کدام از بندگان که الله جل جلاله بخواهد آسان است، و جز قرآن هیچ یک از کتب الله جل جلاله کاملاً به صورت ظاهر خوانده نمی شود (خازن ۲۲۸/۴). (علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به خازن (متوفای 725ق) که تفسیر بغوی را تلخیص کرده است).

مفسیر تفسیر کابلی می فرماید: پند گرفتن از قرآن بالکل آسان است زیرا مضامین مربوط به ترغیب و ترهیب و انذار و تبشیر آن بکلی صاف و سهل و مؤثر است پس کسی که اراده فهمیدن را کند می فهمد.

از فحوای آیه مبارکه بر می آید که: سراسر این قرآن، پند و اندرز و راهنمایی است و خداوند

متعال به منظور درک و فهم الفاظ و معانی آن و تدبر و اندیشه در تمام سور و آیات و کلماتش، آن را سهل و روان و خوش بیان، به ارمغان فرستاده است، تا پندآموزان و رهروان راستین، به خوبی درک اش کنند، بیاموزند و سرافراز و سعادتمند شوند. [مریم ۹۷/، [ص/29].

به قول ابن عباس (رض): اگر الله قرآن را به زبان سهل و ساده ی انسانها، بیان نمی فرمود، هیچ کس نمی توانست از آن برخوردار گردد.

او حکمت در تکرار آیات این سوره و امثالش، برای بیداری دلهای غفلت زده و آشنایی بیشتر به رموز و مفاهیم آن است تا پند گیران، پند گیرند و پندها، اندرزها و نصایح و رهنمودهایش در اذهان نقش بندد و هر آن از دریافت و دانش تازهای برخوردار گردند.

مفسر تفسیر «تفهیم القرآن» در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: برخی از الفاظ «یَسْرُنَا الْقُرْآن» این برداشت نادرست را کرده اند که قرآن کتابی آسان است، برای فهمیدن آن نیازی به علم و دانش خاصی نیست، حتی با وجود ناآگاهی از زبان عربی اگر کسی بخواهد می تواند آن را تفسیر کند و بدون نیاز به فقه و حدیث هر حکمی را که بخواهد می تواند از آیه های آن استنباط کند. در حالی که اگر این آیه را در سیاق و سباقی که در آن آمده قرار بدهیم و بخوانیم، معلوم خواهد شد که مدعای این ارشاد فهماندن این مطلب به مردم است که یکی از ابزارهای پند و اندرز همان عذاب عبرت انگیزی هست که بر اقوام سرکش و طغیان گر نازل شده است و ابزار دوم این قرآن است که به وسیله ی دلایل و پند و اندرز و موعظه راه راست را به شما می نمایاند. پند گرفتن از این ابزار نسبت به آن ابزار آسان تر است. پس چرا از این پند نمی پذیرید و بر رو به رو شدن با عذاب الهی پای می فشارید؟ این فضل و لطف خدای بلندمرتبه است که با فرستادن این کتاب بر پیامبر خود به شما هشدار و بیدار باش می دهد که راهی که آن را می پیمایید، به چه تباهی و نابودی منتهی خواهد شد و راهی را پیش پای شما می گذارد که خیر و صلاح شما در آن است. شیوه ی اندر زدهی برای همین در پیش گرفته شده است که پیش از افتادن در گودال هلاک نجات داده شوید. اینک چه کسی نادان تر از کسی خواهد بود که با فهماندن و پند و اندرز نفهمد و پند نپذیرد و تنها پس از افتادن در گودال بپذیرد که واقعاً این یک گودال بود. خلاصه ی مطلب باید بعرض رسانیده شود که: الله جل جلاله قرآن کریم را برای آن که قصد حفظ و پند گرفتن از آن را دارد، آماده و آسان کرده است. پس قرآن اساس سعادت و دنیا و آخرت است.

كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي ﴿١٨﴾

عادیان به تکذیب پرداختند پس چگونه بود عذاب من و بیم دادن هایم. (۱۸)

هود علیه السلام :

هود پسر عبدالله بن رباح بن خلود بن عاد رهبر وزعیم قبیله است. نسب او به سام فرزند نوح منتهی می شود. محمد پسر اسحاق نسبی غیر از این برای هود نقل کرده، اما قول صحیح همان است که ما ذکرش کردیم. و استاد عبدالوهاب نجار در کتاب قصص الأنبياء آنرا ترجیح داده است.

در قرآن عظیم الشان هفت بار ذکری از هود بعمل آمده است، از جمله در سوره های: (أعراف و شعراء، و یک سوره ی قرآن بنام هود) نامگذاری شده است.

هود از نسل نوح پدر او شالخ و نام مادر او او بکیه است، او برای هدایت قوم عاد که در

سرزمینی حاصل خیز زندگی می‌کردند، برگزیده شده بود.

حدود ۷۰۰ سال قبل از میلاد مسیح در سر زمین احقاف (بین یمن و عمان، در جنوب عربستان) قومی زندگی می‌کردند که به آن‌ها قوم عاد می‌گفتند. بنا بر آیات قرآن عظیم الشان، قوم عاد بلند قامت، غول پیکر، قدرتمند و درشت هیكل، که زندگی خوبی را داشتند و از قدرت خود برای ظلم و ستم استفاده می‌کردند و در جهل و گمراهی به سر می‌بردند. خداوند متعال در وصف آن‌ها می‌فرماید: «كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ، إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ» [الشعراء: 123-124]. (قوم) عاد پیغمبران را تکذیب کردند. وقتی که برادرشان هود به ایشان گفت: آیا از الله نمی‌ترسید.

قوم عاد از قبایل عربی بانه هستند و از فرزندان سام پسر نوح متفرع شده بودند. از باب انتساب به یکی از اجداد خود بنام عاد پسر عوض پسر ارم پسر سام به این نام اشتهار پیدا کرده‌اند.

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ ﴿١٩﴾

ما بر آنان در روزی شوم که شومی اش استمرار داشت، تندبادی بر آنان فرستادیم. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صَرْصَرًا»: تند و سرد، پرسروصدا، توفنده. «نَحْسٍ»: شوم، نامبارک. (بدی یا خوبی زمان، یا به خاطر حوادث خوب و بدی است که در آن‌ها واقع می‌شود و یا در جوهر زمان شوم، یا خیری است که ما از آن خبر نداریم). ولی مراد از «يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ» در آیه مبارکه آن است که این تندباد در چند روز بطور مسلسل و پی در پی می‌وزید، طوریکه در سوره‌ی فصلت آیه‌ی ۱۶ آمده است: باد را در چند روز شوم بر آنان وزانیم. پس مراد از «مُسْتَمِرٍّ» در این آیه مبارکه، یعنی روزهای پیوسته و دنباله‌دار. در آیه ۷ سوره حاقه، این ایام شوم هفت شب و هشت روز بیان شده است: «سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ».

تفسیر:

«ما بر آنان بادی صرصر فرستادیم» یعنی: بادی بسیار سرد. به قولی: باد صرصر بادی است که صدای سخت و هولناکی داشته باشد «فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ»: در روزی شوم دنباله دار، یعنی: در روزی که شومی و ناخجسته‌گی آن پیوسته و مستمر بود. و به همین روز شومی بر آنان تمام شان به هلاکت رسیدند.

قابل یادآوری است که: زمان‌ها یکسان نیستند. (بعضی زمان‌ها مبارک‌اند، همچون شب قدر، «لَيْلَةُ مَبَارَكَةٍ» و برخی زمان‌ها شوم و بد).

ابن عباس (رض) فرموده است: «صَرْصَر» یعنی سخت سرد. و سدی گفته است: یعنی باد پرسدا، ابن کثیر بعد از نقل جمیع اقوال مفسران فرموده است: در حقیقت این باد به تمام این اوصاف متصف است، تندبادی سخت و سرد و دارای صدای رعب انگیز بود. ما این نظر را پذیرفته‌ایم.

هكذا ابن کثیر در «تفسیر تفسیر القرآن الکریم» می‌فرماید: «شومی آن روز بدین جهت مستمر بود که عذاب دنیوی آن‌ها را به عذاب اخروی پیوست گردانید».

مجاهد می‌فرماید: «باد صرصر آن‌ها را از زمین بر می‌کند و بر سرهایشان محکم بر زمین می‌کوفت چنان که گردن‌هایشان خرد گشته و سرهایشان از بدن‌هایشان جدا می‌شد». به‌قولی معنی این است: آن باد صرصر مردم را از خانه‌هایشان بیرون می‌کشید و از زمین

بر می‌کند «گویی آنان تنه‌های درختان خرماى از ریشه برکنده‌ای بودند».

ابن عباس (رض) صحابی جلیل‌القدر می‌فرماید: «این عذاب در آخرین چهارشنبه ماه نازل شد و کوچک و بزرگ آنان را نابود کرد». هدف این است که آن روز، برکفار قوم عاد روزی بد و شوم بود، ولی بر پیامبر شان و بر سایر مؤمنان روزی بدی به حساب نمی‌رفت.

قوم عاد چه را عبادت می‌کردند؟

قوم هود بت‌هایی داشتند که به جای الله تعالی آن‌ها را پرستش می‌کردند، آن‌ها اولین گروهی بودند که بعد از طوفان راه بت پرستی در پیش گرفتند.

ابن کثیر می‌گوید: آن‌ها دارای سه بت به نام صدا، صمودا و هرا بودند. (البدایة والنهاية جلد 1 صفحه 121). آنها اعراب جفا پیشه، کافر، سرکش و متمرّد بودند.

حضرت هود آنها را از عذاب الله تعالی بیم می‌داد، سرنوشت قوم نوح را برای آن‌ها مثال می‌آورد. نعمت‌های الله تعالی را به یاد آنها می‌آورد و برای آن‌ها توضیح می‌داد که در مقابل نصیحت اجری از آن‌ها نمی‌طلبد. تصمیم گرفتند از او انتقام بگیرند او را متهم به دیوانگی و سفاهت نمودند، به اینکه خدای آن‌ها از او انتقام گرفته و صدمه‌ای بر او وارد کرده و استهزایی که از ناحیه‌ی آن‌ها به او می‌شود بخشی از عذاب خدای آن‌ها است که بر او فرود آمده است.

الله تعالی از آن‌ها چنین حکایت می‌کند: «قَالُوا يَهُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِ هَارُونَ عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿53﴾ إِنَّ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ﴿54﴾ مِنْ دُونِهِ فَكَيْدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونَ ﴿55﴾» [هود: 53-55]. (گفتند: ای هود تو دلیلی برای ما نیاورده‌ای و ما بخاطر سخن تو خدایان خود را رها نمی‌کنیم و به تو ایمان نمی‌آوریم. چیزی جز این نمی‌گوییم که یکی از خدایان ما بلایی به تو رساند. (و تو را دیوانه کرده است) گفت: من خدا را گواه می‌گیرم و شما هم گواهی دهید که من از چیزهایی که می‌پرستید بیزار و برکنارم به جز خدا و همگی به نیرنگ و چاره جوئیم بپردازید و مهلت ندهید.)

هود آن‌ها را از عذاب الله تعالی بیم داد ولی اثری نکرد و آن‌ها همچنان بر کفر و عناد و نافرمانی خود باقی ماندند.

تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ ﴿٢٠﴾

آن باد مردم را (از زمین) بر می‌داشت، گویی که آنها تنه‌های درختان خرماى ریشه کن شده‌اند. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَنْزِعُ»: بر می‌داشت. از جا بر می‌کند. «أَعْجَازُ»: جمع عجز، تنه‌ها، اصله‌ی درخت. «نَخْلٍ»: خرما. «مُنْقَعِرٍ» (قعر): ریشه کن شده، از بیخ بر کنده شده.

تفسیر:

«كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ»: مانند نخل‌هایی بودند که از زمین کنده شده و افتاده‌اند. به سبب بلندی قد و ضخامت بدنشان به نخل تشبیه شده‌اند. خازن فرموده است: تندباد آنها را از زمین بلند کرده سپس آنها را بر زمین می‌کوبید و گردنشان خرد می‌کرد و از بدن جدا می‌نمود، آنگاه مانند نخل بر زمین افتاده و بدون سر می‌ماندند (خازن ۲۲۹/۴).

هلاک شدن قوم عاد با «ریح العقیم»:

زمانی که طغیان و سرکشی قوم عاد در مقابل پیغمبر الله، هود به اوج خود رسید و نصایح پیامبر بر آنها مؤثر واقع نشد و راه نافرمانی و طغیان را هر چه بیشتر در پیش گرفتند، خداوند متعال سه سال تمام خشک سالی را بر آنان حکم نمود، بارش باران را بر مناطق شان توقف داد، تا اینکه بلا و سختی بر آنها شدت گرفت، تا اینکه آغاز به فغان و رهایی طلبی برخاستند. الله تعالی ابری را بر آنها فرستاد، زمانیکه قوم عاد ابر آسمانی را مشاهده نمودند، خوشحال شدند، گمان کردند که باریدن باران شاید آغاز خواهد یافت و به اصطلاح دعا شان قبول شده و مشمول رحمت الهی قرار گرفتند، ابر های سیاه بر سر آنها رسید، آنرا بسیار سیاه یافتند فزع و ترس وجود آنها را گرفت. بعد باد بر آنها وزیدن گرفت. اما چه بادی؟ بادی عقیم و بی باران خداوند هفت شبانه روز متوالی این باد شدید را بر آنها مسلط کرد سرانجام همگی به واسطه آن به کام مرگ و نابودی فرو رفتند و لاشه‌ی مرده آنها همچو تنه‌ی درخت خرما‌ی افتاده بر زمین، افتاد.

ولی پروردگا با عظمت هود علیه السلام و ایمان آورندگان را از این عذاب نجات داد و در مقابل کافران تا آخرین نفر، هلاک شدند و هیچ شبهه و رسم از دیار آنها باقی نماند. چون باد شدید همه چیز را نابود و ویران کرده بود. قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی میفرماید: «فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُّسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ (24) تُدْمِرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَىٰ إِلَّا مَسَكِنُهُمْ كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ (25)» (سورة الأحقاف: 24-25). (پس چون توده ابر را دیدند که به سوی دره‌هایشان روی آورده است، گفتند: این ابری است که برای ما خواهد بارید، (نه)، بلکه آن چیزی است که آن را به شتاب می‌خواستید، بادی است که عذاب دردناک در آن نهفته است. (25) همه چیز را به امر پروردگارش نابود می‌کند. پس چنان شدند که جز خانه‌هایشان چیزی دیده نمی‌شد، این چنین مجرمان را سزا می‌دهیم.)

این باد عذاب ناک در قرآن عظیم الشان به «ریح العقیم» نامگذاری شده است. طوری که میفرماید: «وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ (41) مَا تَدْرُ مِنْ شَيْءٍ أَنْتَ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلْتَهُ كَالرِّمِيمِ (42)» (سورة الذاریات: 41-42).

و در (ماجرای) عاد (نیز عبرتهایی است) وقتی تند باد بی‌خیر و برکت را بر آنان فرستادیم. (42) بر هر چیزی که می‌وزید آن را باقی نمی‌گذاشت مگر اینکه آن را چون استخوان پوسیده می‌گردانید.)

حضرت هود بعد از اینکه قوم عاد به هلاکت رسید به منطقه «حضر موت» کوچ کرد و تا اخیر زندگی در همانجا باقی ماند. مقبره هود در منطقه شرقی حضر موت در فاصله‌ی دو مرحله از شهر (تريم) موقعیت دارد.

(حَضْرَ مَوْتِ یکی از مناطق تاریخی جنوب شبه جزیره عربستان بشمار می‌رود. باشندگان اهالی حضر موت را «حضرمی» می‌نامند.

در روایتی که از حضرت علی کرم الله وجهه نقل شده آمده است که: حضرت هود در توده ریگ سرخ مدفون بوده و بالای سر آن درخت سمره‌ای در حضر موت وجود دارد. اگرچه مردم فلسطین ادعا دارند که: هود در سرزمین آنها مدفون است ولی قول اصح همین است که در فوق تذکر یافت. (کتاب: اصطلاحات چهارگانه در قرآن از: ابو الأعلى مودودی: مترجم سامان یوسفی نژاد، (سرطان) 1396 ه.ش - شوال 1438 ه.ق)

فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي ﴿٢١﴾

پس عذاب و هشدارهایم چگونه بود؟ (۲۱)

تفسیر:

یعنی خوف، دهشت، رعب، وحشت، و عذاب نازل بر آنان را نشان داده و تعجب، وحیرت امرشان را بیان می‌کند. یعنی عذاب و انذار مرا برای آنها چگونه می‌بینید؟ آیا هولناک و خوف انگیز نیست؟

مفسران می‌نویسند که: میان انذار و عذاب رابطه است. (ابتدا انذار و اگر اثر نکرد عذاب).

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿٢٢﴾

و یقیناً ما قرآن را برای پند گرفتن آسان کردیم، پس آیا عبرت گیرنده ای هست؟ (۲۲) مفسران برای «لِلذِّكْرِ» همچون آیه (17) دو معنی بیان نموده اند؛ یکی «پندپذیری» که این معنی به مقام و سیاق مناسب‌تر است و دیگری «حفظ» و یادگیری. باید گفت که: «هیچ کتابی از کتابهای الهی همانند قرآن عظیم الشان از اول تا آخر حفظ شده نبوده است».

«فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ» تجدید تنبیه و هشدار در مورد لزوم پند گرفتن از قرآن است زیرا هر تکراری در قرآن برای تثبیت و پایدار ساختن معانی در نفوس انسانها می‌باشد.

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ ﴿٢٣﴾

قوم ثمود هم آیات حق را تکذیب کردند. (۲۳)

تفسیر:

یعنی: قوم ثمود انذار و پند و اندرز پیامبرانی را که به‌سویشان فرستاده شده بودند، تکذیب کردند. یا معنی این است: آنان پیامبرشان صالح‌علیه‌السلام را دروغگو شمردند و به صیغه جمع ذکر شد زیرا هر کس یکی از انبیا علیهم‌السلام را تکذیب کند، در حقیقت سایر آنان را نیز تکذیب کرده است چه پیامبران علیهم‌السلام همه در دعوت به سوی اصول و کلیات شرایع الهی، اتفاق و هماهنگی کاملی داشته‌اند.

خواننده محترم!

در این بخش داستان قوم ثمود مطرح می‌شود که از جمله نافرمان‌ترین و عصیانگرترین امت‌ها پس از قوم عاد می‌باشند. باید متذکر شد که: گمراهی و انحراف این قوم از لحاظ جوهره و حقیقت آن، دقیقاً همانند ضلالت و گمراهی دو قوم نوح و عاد بود.

ثمود اساساً نام قومی است که در شبه جزیره عربستان که؛ در هزاره قبل از میلاد تا زمان بعثت محمد صلی الله علیه وسلم در عربستان اکثراً در دامنه کوه اثلب زندگی بسر می‌بردند.

قوم صالح همچنین به شدت برایمان خود نسبت به معبودهای دیگری غیر از الله پافشاری می‌کردند، و بر همین اساس معتقد بودند که معبودهایشان دعاهای آنان را می‌شنوند؛ بلاها و گرفتاری‌ها را برطرف ساخته و ما یحتاج‌شان را رفع می‌کنند و (بدتر از آن) از رؤسا و رهبران دینی خود در زندگی مدنی و اخلاقی تبعیت محض می‌کردند و به جای اخذ شریعت و قانون زندگی خود از خدای متعال، از اربابان خود می‌گرفتند، تا اینکه سرانجام به چنان امت مفسدی تبدیل شدند که خداوند به عذابی دردناک گرفتارشان ساخت. «فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ ﴿١٣﴾ إِذْ جَاءَتْهُمْ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ

وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَكًا فَأِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿14﴾ [فصلت: 13-14]. «پس اگر آن‌ها روی گردانند، بگو: من شما را از صاعقه‌ای همانند صاعقه‌ی عاد و ثمود بیم می‌دهم. چون پیامبران از پیش رو و پشت سر (از هر سو) نزدشان آمدند، (گفتند) که جز الله را نپرستید، (آن‌ها) گفتند: اگر پروردگار ما می‌خواست، فرشتگانی را نازل می‌کرد، پس ما به آنچه شما بدان فرستاده شده‌اید، کافر هستیم.»

همچنان در آیه (61 سوره هود) میفرماید: «وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ» «و به سوی (قوم) ثمود برادرشان صالح را (فرستادیم) گفت: ای قوم من! الله را بپرستید، که معبودی جز او برای شما نیست.»

«قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا» (سوره هود: 62). «گفتند: ای صالح! پیش از این ما به تو امید می‌داشتیم، آیا ما را از پرستش آنچه نیاکانمان می‌پرستیدند، باز می‌داری؟»

«إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿142﴾ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿143﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ

وَاطِيعُونَ ﴿144﴾ [الشعراء: 142-144]. «هنگامی که برادرشان صالح به آن‌ها گفت: آیا (از الله) نمی‌ترسید؟! بی‌گمان من برای شما پیامبری امین هستم. پس از الله بترسید و مرا اطاعت کنید.» (کتاب: اصطلاحات چهارگانه در قرآن از: ابو الأعلى مودودی: مترجم سامان یوسفی نژاد، (سرطان) 1396 هـ.ش - شوال 1438 هـ.ق)

فَقَالُوا أَبَشَرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَبِئُهُ إِنَّا إِذَا نَفِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ ﴿٢٤﴾

و گفتند: آیا از شخصی پیروی کنیم که از خود ماست؟ یقیناً اگر چنین کنیم در گمراهی و جنون عمیق خواهیم بود! (۲۴)

تفسیر:

«و گفتند» قوم صالح علیه السلام فرشته آسمانی نیست بلکه مانند ما یک بشر است «آیا تنها بشری از خودمان را پیروی کنیم؟»

یعنی: چگونه بشری را پیروی کنیم که از جنس خود ماست و به علاوه او تنها و تنها است و بر دعوت خود هیچ پیروی، هیچ قوت و جمعیتی ندارد؟ وی می‌خواهد بدینترتیب به تنهای ما را مغلوب و تابع خود بسازد. و ما که جمعی کثیر هستیم باید از یک نفر معمولی که از اشراف و بزرگان هم نیست پیروی کنیم؟ «در این صورت ما واقعا در گمراهی خواهیم بود» یعنی: اگر ما از او پیروی کنیم، در این صورت، دور از حق و در اشتباه خواهیم بود. یعنی در صورت پیروی از صالح علیه السلام، ما در دیوانه‌گی خواهیم بود.

در البحر آمده است: آنها از روی حسادت و رشک چنین گفته‌اند و بعید می‌دانستند که انسانها بر یکدیگر برتری داشته باشند و به این فضیلت نایل آیند. لذا گفته‌اند: آیا ما که گروهی فراوان هستیم باید از یک نفر پیروی کنیم؟ آنها بی‌خبر بودند که فضل و بزرگی در دست خدا می‌باشد و آن را به هر کس که بخواهد عطا می‌کند و نور هدایت را بر فرد مورد رضایت خود می‌تاباند. (البحر المحيط ۸/۱۸۰).

«إِنَّا إِذَا نَفِي ضَلَالٍ وَ سُعُرٍ ﴿٢٤﴾»: اگر ما از او پیروی کنیم، خطای بزرگی مرتکب شده و به طور آشکار از حق منحرف گشته و راه دیوانگی را پیش گرفته‌ایم. ابن عباس (رض) گفته است: «سعر» یعنی دیوانگی. «ناقة مسعورة» یعنی شتری که از فرط شادی و خوشحالی دیوانه شده است (تفسیر قرطبی ۱۷/۱۳۸).

در این آیه مبارکه ملاحظه داشتیم که: کفار به انبیا می‌گویند: اگر ما تابع شما باشیم، در

گمراهی و دوزخ یا جنون خواهیم بود! ولی در (آیه 47 این سوره مبارکه) می‌خوانیم: «إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَ سُعْرٍ» تبهکاران در گمراهی و دوزخ اند.

«أَلْقَى الذِّكْرَ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا» استفهام انکاری است. یعنی آیا در بین ما رسالت تنها به او اختصاص یافته است در صورتی که در بین ما هستند افرادی که از لحاظ ثروت و موقعیت از او بهترند؟ امام فخر رازی گفته است: آیه به طریق مبالغه به مطلبی اشاره می‌کند که آن را انکار می‌کردند؛ چون «القاء» به معنی نازل کردن سریع است. پس انکار گفته‌اند: اصلاً ذکری بر او القا نشده است، و اگر بر سبیل فرض ذکری نازل شود، بر او نازل نمی‌شود؛ چون در بین ما افرادی هستند که از لحاظ شرف و نکات از او بالاتر هستند.

در آیه مبارکه در یافتیم که قوم صالح به سه دلیل از پیروی به وی خودداری کردند: یکی آنکه او بشر است و فوق بشر نیست که ما به بزرگی او قایل شویم. دوم آنکه او یکی از اشخاص قوم خود ما است، هیچ دلیلی بر برتری او بر ما وجود ندارد. سوم آنکه او تنها است، یکی از اشخاص عادی جامعه‌ی ما است. سردار بزرگی هم نیست که دار و دسته بزرگی داشته باشد، لشکر و سپاهی داشته باشد، خدم و حشمی داشته باشد و بر این اساس ما بزرگی او را بپذیریم. منظور آنان این بود که پیامبر یا باید موجودی فوق بشر باشد، اگر هم یک بشر است، پس کسی نباشد که در کشور و قوم خود ما به دنیا آمده باشد، بلکه باید از جایی از بالا فرود آمده باشد، یا از بیرون فرستاده شده باشد و اگر این هم نیست، پس لااقل او باید یک سردار باشد که به دلیل شکوه و عظمت غیرعادی او بتوان پذیرفت که نظر انتخاب الله برای راهنمایی قوم بر او افتاده است. این همان جهالتی بود که کافران مکه هم دچار آن بودند.

انکار آنان از پذیرفتن نبوت محمد صلی الله علیه وسلم هم بر همین اساس بود که ایشان یک انسان اند همچون عموم مردم به بازارها آمد و شد دارد، همین دیروز بود که در همین شهر ما و در میان ما زاده شد و امروز ادعا می‌کند که الله مرا به عنوان پیامبر برگزیده است.

کفار، در طول تاریخ بشری در برابر پیامبران چند بهانه داشتند و آنرا تکرار می‌کردند:

الف: او بشری مثل ماست.

ب: او يك نفر از میان خود ماست.

ج: تعداد ما زیاد است و پیروی يك جمعیت از شخصی که مثل خود و ماست، سزاوار نیست.

مفسران در تفاسیر خویش می‌نویسند که: هیچ يك از این بهانه‌ها و استدلال‌ها منطقی نیست، زیرا:

اولاً: بشر بودن، نقطه‌ی قوت پیامبران است تا بتوانند نمونه دیگر افراد بشر باشند.

ثانیاً: تمام انبیا يك نفر بودند و در طول تاریخ اشخاصی که يك تنه قیام کردند و طرح اصلاحی داشتند کم نبودند.

ثالثاً: اصل، پیروی از حق است، نه تعداد پیروان یا رهبران.

أَلْقَى الذِّكْرَ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَابٌ أَسِرٌّ ﴿٢٥﴾

آیا از میان همه ما تنها وحی بر او نازل کرده شد؟ نه، او آدم بسیار دروغگویی متکبر است. (۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَشْرٌ» بسیار مغرور و متکبر.

تفسیر:

یعنی: چگونه او از میان همه ما به وحی و نبوت مخصوص گردانیده شده در حالی که در میان ما کسانی هستند که از او به این کار سزاوارتراند، هکذا در بین ما اشخاصی موجود اند که: از لحاظ ثروت و موقعیت از او بهتراند؟ مفسر امام فخر رازی فرموده است: آیه به طریق مبالغه به مطلبی اشاره می‌کند که آن را انکار می‌کردند؛ چون «القاء» به معنی نازل کردن سریع است. پس انکار گفته‌اند: اصلاً ذکری بر او القا نشده است، و اگر بر سبیل فرض ذکری نازل شود، بر او نازل نمی‌شود؛ چون در بین ما اشخاصی هستند که از لحاظ شرف و ذکاوت از او بالاتر هستند. (تفسیر صفاة التفاسیر)

سَيَعْلَمُونَ عَذَابَ مِنَ الْكُذَّابِ الْأَشْرِ ﴿٢٦﴾

ولی فردا خواهند دانست که دروغگوی و متکبر کیست؟ (۲۶)

تفسیر:

یعنی در آخرت خواهند فهمید که چه کسی بسیار دروغگو است، صالح علیه السلام بسیار دروغگو است یا قوم تکذیب کننده و تبهارش؟ مفسر آلوسی فرموده است: یعنی خواهند دانست «کذاب اشْر» خود آنها می‌باشند. اما چون موضوع پوشیده نیست آن را به صورت ابهام آورده است. (روح المعانی ۸۸/۲۷).

إِنَّا مُرْسِلُو النَّاقَةِ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ وَاصْطَبِرْ ﴿٢٧﴾

البته ما ماده شتر را برای امتحان آنان خواهیم فرستاد، پس (ای صالح) انتظار (هلاکت شان) باش و صبر پیشه کن. (۲۷)

تفسیر:

اکنون توای صالح! عذابی را انتظار بکش که زود به آنان خواهد رسید و بر تبلیغ رسالت و آزار و اذیت آنان صبر پیشه کن.

در برخی از روایات آمده است که: صالح علیه السلام دو رکعت نماز بجاء آورد، وبعد از نماز دست به دعا برد، در همین وخت صخره‌ای که قوم وی تعیین کرده بودند شکافته شد و کوهان شتر از آن نمایان گشت و شتر بزرگ و عظیم‌الجثه‌ای از آن بیرون آمد. (تفسیر انوار القرآن (جلد سوم) عبدالرؤف مخلص هروی (حوت) 1394 شمسی جمادی الاول 1437 هجری)

ابن کثیر فرموده است: خدای بزرگ بنا به درخواست آنها شتری تازه زاییده بزرگ را از قلب سنگ خارا بیرون آورد، تا در مورد تصدیق حضرت صالح علیه السلام بر آنان معجزه و حجت باشد. (مختصر ۴۱۱/۳).

وَنَبِّئُهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضِرٌ ﴿٢٨﴾

و آنان را خبر ده که آب میان آنان و ماده شتر تقسیم شده است؛ هریک در زمان نوبت خود بر سر آب حاضر شوند. (۲۸)

تفسیر:

آب در میان قوم ثمود و میان شتر «تقسیم شده است» این بدین معنای است که: (که یک روز سهم ناقه و روزی برای آنهاست)

قرآن عظیم الشان در این مورد میفرماید: «قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ» (سورة الشعراء: 155). (صالح گفت: این ماده شتر است که یک نوبت آب خوردن برای اوست و روزی معین نوبت آب شماست.)

شرب: حصه و بهره‌ای معین از آب است. مجاهد می‌گوید: «یعنی قوم ثمود در روز نوبت خود بر آب حاضر بوده و از آن بیاشامند و در روز نوبت شتر شیر آن را بدوشند».

صحابی جلیل القدر ابن عباس (رض) می‌گوید: «در روز نوبت آنان، شتر چیزی از آب را نمی‌نوشید و به آن‌ها شیر می‌داد و آن‌ها از شیر آن در نعمت بودند و چون روز نوبت شتر می‌بود، همه آب را می‌نوشید به طوری که از آن آب چیزی باقی نمی‌ماند».

ابن عباس گفته است: در روزی که نوبت نوشیدن به قوم ثمود می‌رسید شتر آب نمی‌نوشید و شیرش را به آنها میداد، و آنها در ناز و نعمت بودند و روزی که نوبت نوشیدن آب به شتر می‌رسید شتر تمام آب را می‌نوشید و چیزی را برای آنها باقی نمی‌گذاشت. (تفسیر قرطبی ۱۴۰/۱۷). به منظور تغلیب عقلا خدا فرموده است: بینهم. «كُلُّ شَرِبٍ مُّخْتَصَرٌ» هر کس در نوبت خود بر سر آن حاضر می‌شد؛ یعنی روزی که نوبت به شتر می‌رسید، حاضر می‌شد و روزی که نوبت به آنها می‌رسید، حاضر می‌شدند.

فَنَادُوا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ ﴿٢٩﴾

آنگاه رفیقشان را صدا کردند و او دست درازی کرد پس شتر را از پای در آورد. (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَعَاطَى» کار کشتن را بدست گرفت.

تفسیر:

در نهایت وضع چنان شد که: قبیله ثمود از این تقسیم دلتنگ شده رفیقشان که انسان بدبختی بود به نام «قدار بن سالف» بر شتر دست درازی نمود و در نتیجه شتر را از پای در آورد. این بدین معنی است که این شخص شریر بر شتر حمله اور شد و آنرا از پای در آورد. محمد بن اسحاق می‌فرماید: «قدار در بین درختی بر سر راه شتر صالح علیه سلام کمین گرفت و ابتدا تیری به سوی آن انداخت و با آن تیر عضله ساق پایش را هدف قرار داد، سپس با شمشیر بر او پورش برد و پی پای او را شکست آنگاه او را ذبح کرد».

فَكَيْفَ كَانِ عَذَابِي وَنُذْرِ ﴿٣٠﴾

(اکنون بنگرید) عذاب و هشدار من چگونه بود؟ (۳۰)

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُخْتَطِرِ ﴿٣١﴾

ما بر آنان یک صدای مرگبار فرستادیم، پس همه آنان به صورت گیاه خشک و ریزه شده شدند. (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هَشِيمٌ»: گیاه خشک و خورد شده.

«الْمُخْتَطِرِ»: کسی که آغلی را براب گوسفندان و حیوانات درست می‌کند که مانع خروج آنها یا حمله حیوانات وحشی گردد.

تفسیر:

در طول تاریخ احياناً حالات و اوضاع طوری پیش آمده است که: اشخاص نااهل اگر خود نتوانند کاری را انجام دهند، از کسانی که مبتلا به فساد اند دعوت بعمل می‌آورند.

مؤرخین در مورد قوم ثمود می نویسند، با در نظر داشت اینکه قوم ثمود از جمله قوم بزرگی بحساب می آمد، ولی در طول مدت زندگی خویش، توانمندی آنها نیافتند تا دولت قدرتمندی و مستقل را برای خود تاسیس نمایند، بلکه بطور متداوم به صورت قوم‌های پراکنده یا احیاناً شهرنشین زندگی می کردند تا اینکه در نهایت نابود شدند، ویا هم در سایر اقوام مضمحل گردیدند، حتی نام شان در تاریخ هم به فراموشی سپرده شد.

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿٣٢﴾

و یقیناً ما قرآن را برای عبرت گرفتن آسان گردانیده‌ایم، پس آیا پند گیرنده ای هست؟ (۳۲)
خواننده گرامی!

بعد از این که الله سبحان و تعالی در رابطه با تکذیب کنندگان قوم عاد و ثمود مطالب را به بیان گرفت، اینک در اینجا قوم فرعون و قوم لوط و عذاب و دمار نازل بر آنان را یادآور شده است و بدین وسیله انتقام خدا را از دشمنان خود و پیامبرانش را به کفار مکه یادآور شده و بدین ترتیب سوره را با بیان سنت الله متعال در مورد سزا و مجازات کفار تبه‌کار خاتمه می یابد.

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالَّذِينَ ﴿٣٣﴾

قوم لوط بیم دهندگان را تکذیب کردند. (۳۳)

تفسیر:

قوم لوط از جمله اقوام است که پروردگار با عظمت برای هدایت آنان به راه راست و از بین بردن فساد که در زمین ایجاد کرده بودند، لوط، برادر زاده‌ی ابراهیم علیه السلام را در میان‌شان به پیامبری مبعوث فرمود.

بغاوت و نافرمانی قوم لوط از ناحیه بود که: می‌خواستند از هر لحاظ، قوم کاملاً آزاد و رها، و پیرو شهوات و هواهای نفسانی خویش باید باشند.

خداوند متعال در نهایت این قوم شهوتی را به سبب اعمال غیر اخلاقی و غیر انسانی شان به عذابی دردناک گرفتار نمود: «إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطُ أَلَا تَتَّقُونَ، ﴿161﴾ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ، ﴿162﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا، ﴿163﴾ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ، ﴿164﴾ أَتَأْتُونَ الذَّكَرَانَ مِنَ الْعَلَمِينَ، ﴿165﴾ وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ ﴿166﴾» (سورة الشعراء: 161-166).

(وقتی برادرشان لوط به آنها گفت: آیا از الله نمی‌ترسید؟ (161) البته من برای شما پیغمبر امین هستم. (162) پس از الله بترسید و از من اطاعت کنید. (163) و بر تبلیغ این رسالت از شما مزد و پاداشی نمی‌خواهم، مزد و پاداش من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست. (164) آیا از (فطرت پاک) مردم جهان (مخالفت می‌کنید و زنان را گذاشته) به سراغ مردان می‌روید. (165) و همسران را که پروردگارتان برای شما آفریده است، می‌گزارید؟ بلکه شما مردم تجاوزکارید.)

اگر به فحوای آیات متبرکه که در فوق یاد آوری شدیم دقت بعمل آید، که این منکرین، خالق و پروردگار این جهان نه بودند؛ زیرا در این گفتگو کاملاً مشهود است که قوم لوط در جواب دعوت پیامبر خود هرگز نگفتند که خدا دیگر چیست؟ چگونه ممکن است که او خالق این جهان باشد؟ از کجا معلوم که آن خدا، خالق ما و خالق تمام موجودات باشد؟ بلکه برعکس، همگی به لوط می‌گفتند که: «قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ يَلُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ» (الشعراء: 167). (گفتند: ای لوط! اگر (از عیبجویی ما) دست برداری، حتماً از بیرون

رانده شدگان خواهی بود.)

قرآن عظیم الشان جریان این قوم را در (آیات 28-29 سورة العنكبوت) چنین به بیان می‌گیرد: «وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَأْتَأْتُونَ الْفُجِحَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿28﴾ أَنْتُمْ لَأْتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيَكُمُ الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَتَيْنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿29﴾» (و لوط (را نیز فرستادیم) وقتی به قومش گفت: شما عمل زشت را به عمل می‌آورید در حالی که هیچکس از جهانیان در (ارتکاب) آن بر شما سبقت نگرفته است. (۲۹) آیا شما با مردان آمیزش می‌کنید و راه (فطری و شرعی تناسل) را می‌بندید و در محافل خود مرتکب منکر میشوید؟ پس جواب قومش جز این نبود که گفتند: اگر از راستگویانی (پس) عذاب الله را برای ما بیاور.).

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحْرِ ﴿٣٤﴾

ما بر آنان توفانی سخت که با خود ریگ و سنگ می‌آورد فرستادیم [در نتیجه همه را هلاک کرد]، مگر خانواده لوط را که سحرگهان نجاتشان دادیم. (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حاصب» به معنای تندبادی است که سنگریزه‌ها و ریگها را حرکت می‌دهد. «إِلَّا آلَ لُوطٍ» جز خانواده‌ی لوط و پیروان مؤمنش.
«نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحْرِ» کمی قبل از صبح و در وقت سحر آنها را نجات دادیم.

تفسیر:

مفسر کبیر جهان اسلام ابن کثیر فرموده است: الله سبحان و تعالی به جبرئیل دستور داد شهرهای آنان را به آسمان بلند کند آنگاه آنها را زیر و رو کرده و به زمین بیندازد، و با سنگ آنها را سنگباران کند. «حاصب» به معنی سنگ است. (مختصر ۳/۴۱۲).
قابل یادآوری است: بادر نظر داشت اینکه هر يك از قوم عاد و ثمود و لوط و نوح دارای خصوصیات خاص و بخصوص خویش بودند، ولی همه‌ی آنان در تکذیب پیامبرشان مشترك بودند.

نِعْمَةٌ مِنْ عِنْدِنَا كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ ﴿٣٥﴾

این نعمتی بود از جانب ما، اینگونه کسی را که شکرگزار است جزای نیک می‌دهیم. (۳۵)

وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ ﴿٣٦﴾

لوط آن قوم را از قهر و مؤاخذه ما بیم داده بود، اما آنان درباره بیم دهندگان (پیغمبران) شک کردند. (۳۶)

اگر در آیات متبرکه دقت نمایم در خواهیم یافت که: داستان وقصه قوم لوط، چهار مرتبه کلمه‌ی «نُذِرُ» و سه بار کلمه‌ی «عَذَابٌ» مطرح شده که نشانه‌ی اهمیت هشدار نسبت به عملکرد قوم لوط است.

وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذُرِي ﴿٣٧﴾

و البته (با لوط) درباره سوء قصد به مهمانانش سخن گفتند، پس ما چشمهای آنها را کور کردیم (وگفتیم: لذت) عذاب من و ترسانیدن های مرا بچشید. (۳۷)

تفسیر:

فساد و بد اخلاقی حد و مرزی را نمی‌شناسد. (با این‌که قوم لوط در مجالس علنی کار خلاف انجام می‌دادند و مانعی برای خود نمی‌دیدند، ولی باز هم دست از سر مهمانان خانه پیامبر

بر نداشتند.)

«رَاوْدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ»: مراد این است که از لوط خواستند که از جانبداری مهمانان دست بردارد و ایشان را در اختیار آنان بگذارد تا هر چه خواستند از اعمال منافی عفت نسبت به ایشان روا دارند.

«طَمَسْنَا»: از میان برداشتیم. محو و نابود کردیم. یعنی همینکه جرم سنگین شد، مهلت دیگر جایز نیست.

وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ ﴿٣٨﴾

سرانجام صبحگاهان عذابی مستمر و ثابت به سراغشان آمد. (۳۸)

تفسیر:

«صَبَّحَهُمْ»: در فاصله طلوع فجر صادق و طلوع آفتاب به سر وقتشان آمد. یعنی صبحگان عذابی دائمی بر آنان نازل شد، عذابی پیایی که منجر به عذاب آخرت آنان می‌شود. صاوی گفته است: به این معنی که جبرئیل اماکن آنها را از جا برکند و آن را بالا برد و سپس واژگون کرد و با سنگی از سجیل سنگباران نمود، و عذاب دنیا با عذاب آخرت متصل شد و تا رسیدن آنها به دوزخ زایل نمی‌شود. (صاوی ۱۵۰/۴ مفسر صاوی در «حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین»

فَذُوقُوا عَذَابِي وَنَذِيرِ ﴿٣٩﴾

(و گفتیم) اینک عذاب قهر و انتقام مرا بچشید. (۳۹)

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿٤٠﴾

و یقیناً ما قرآن را برای پند و عبرت گرفتن آسان کردیم، پس آیا پند گیرنده ای هست؟ (۴۰)

تفسیر:

مفسران می‌فرمایند که حکمت تکرار جمله «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ» در یکی از قصه‌های قرآنی برای یادآوری پند و عبرت گرفتن از اخبار گذشتگان است. و نیز تا نشان بدهد که تکذیب هر پیامبر موجب نزول عذاب است، همان‌طور که آیه‌ی «فَبَأَى آلاءِ رَبِّكَمَا تَكذِبَانِ» را تکرار کرده است تا نعمت‌های مختلفی را که به انسان داده است، یادآور شود. و هرگاه نعمتی را یادآور شده است انسان را نیز به خاطر ناشکری در برابر آن توبیخ نموده است. (تفسیر کبیر ۸۱۰/۷).

وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النَّذِيرُ ﴿٤١﴾

و به راستی بیم دهندگان به سراغ خاندان فرعون آمدند. (۴۱)

تفسیر:

«آلَ فِرْعَوْنَ» تعریف به خاندان فرعون شده است، این اصطلاح به یک حقیقتی اشاره دارد که: نظام اجتماعی در زمان فرعون، نظام دیکتاتوری فردی و سخت استبدادی بوده، و همه ملت به یک شخص منسوب شمرده می‌شدند، ولی این تعریف در سایر اقوام نظام قبیله‌ای و قومی را بخود داشت از جمله می‌فرماید: «قَوْمٌ نُوحٍ... قَوْمٌ لُوطٍ» و غیره...

كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ ﴿٤٢﴾

(اما آنها) همه معجزات ما را تکذیب کردند تا چون زبردستی زورمند (گریبان) آنان را گرفتیم. (۴۲)

تفسیر:

در سیستم نظام فرعونى همه اصول الهى و شرعى از جمله: انبياء، معجزات انبياء رُسل، پیامبران و بصورت كل همه هشدارها و الهامات الهى مورد تكذيب قرار گرفته اند. طوريكه آمده است: «كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كَلْبًا» (ترجمه: (اما آنها) همه معجزات ما را تكذيب كردند).

خواننده محترم!

اين پنجمين و آخرين داستانى كه مختصراً در باره قوم موسى عليه السلام و اينكه چگونه حضرت موسى عليه السلام از جانب پروردگار توظيف مى گردد يادگريد كه: به فرعون و اتباعش اعلان كند، خداوند عذابى شديد را بر آنها فرو خواهد فرستاد و جزاى تكذيب و امتناع آنها را خواهد داد.

مفسران مى نويسند: هر زمانيكه عذابى بر قوم بنى اسرائيل نازل مى شود؛ به پيش حضرت موسى عليه السلام مى آمدند، و از وي طلب كمك در دفع عذاب الهى مى شدند، و در ضمن وعده مى دادند كه در صورت دفع عذاب متذكره، ايمان خواهند آورد؛ همينكه عذاب را الله تعالى از ايشان دفع مينمود، دوباره به بغاوت و طغيان رو مى آوردند، و راه غدر و خيانت را كما فى سابق در پيش مى گرفتند، پروردگار با عظمت انواع عذابها را بر آنها فرستاد كه به مثابهى انذارى براى آنها بود. تا به راه راست بازگردند، بطور مثال نه نمونه از اين بلاها را بطور مثال غرض معلومات مزيد تقديم ميداريم:

- 1 - **قحطى:** قرآن عظيم الشان از اين بليه (بلايا) به (سنين) تعبير نموده است. خشكسالى به مدت چند سال آنها را فرا گرفت، حاصلات زراعتى از بين رفت، و پستان هاى حيوانات از شير خالى شدند.
- 2 - **نقص ميوه در باغها:** خداوند متعال ثمره ي باغهايشان را به اوج قلت رساند و محصولات آنها را بوسيله ي انواع بلاها نابود كرد.
- 3 - **طوفان:** باران آنچنانى بر آنها باريدن گرفت كه زراعت و باغهاى آنها را نابود كرد. صحابى جليل القدر ابن عباس (رض) مى فرمايد: طوفان ناشى از بارش بيش از حد باران بود. اما گروهى از مفسران فرموده اند: ناشى از طغيان رودخانه بود.
- 4 - **ملخ:** خداوند متعال به شكل غيرمعهود لشكرى از ملخ را بر آنها فرستاد، لشكر ملخها به حدى زياد بود كه حتى بر زمين سايه افكنده بود، و تمام حاصلات زراعتى و ميوه باغها را به كام خود فرو مى بردند.
- 5 - **شپش:** نوعى شپش و حشرات ضد حبوبات را بر زراعت شان فرستاد، كه در نتيجه همه اى حبوبات از بين رفت. تعدادى از مفسران و مؤرخين بدين عقیده اند كه آفات: نوعى از مگسى بود كه: آرامش و آسودگى را از آنان سلب ساخت.
- 6 - **بقه:** الله تعالى بقه هاى بر آنها فرو، فرستاد كه آرامش و آسائش را از آنها سلب نمودند. اين بقه ها در غذا، ظروف، آب آشاميدنى، لباس، رختخواب و... آنها نفوذ مى كردند و موجب سلب آرامش آنها مى شدند.
- 7 - **خون:** آب آشاميدنى آنها تبديل به خون مى شد. آب جويبارها چشمه ها و چاههايشان به خون تبديل مى شد. در حاليكه بنى اسرائيلى ها سالم بودند.
- 8 - **چوب دستى:** يكى از آيات الهى بر آنها معجزه ي عصا بود.
- 9 - **يد بيضا:** هرگاه دست به جيب فرو مى برد و بيرون مى آورد چون آفتاب مى درخشيد.

قرآن عظیم الشان میفرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» (الإسراء: 101). (ما به موسیٰ نُه معجزه روشن دادیم.)

و همچنان میفرماید: «وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقَصْنَا لَّهُمْ يَذْكُرُونَ» (130) فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَلَّا إِنَّمَا طَيَّرْتُمُوهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (131) وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّ بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ» (132) فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالْدَّمَ آيَاتٍ مُّفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ» (133) [الأعراف: 130-133]

(و ما فرعونیان را با قحط سالی و کمبود میوه‌ها گرفتار کردیم تا پند گیرند. (و شاید به‌سوی الله برگردند). (131) (لیکن عبرت نگرفتند) پس وقتی نیکی به آنها دست می‌داد می‌گفتند: سزاوار ماست و چون بدی به آنها می‌رسید، به موسی و همراهانش بدفالی می‌گرفتند. آگاه باشید که بدفالی (خوشبختی و بدبختی) آنها نزد الله است، لیکن بیشتریشان نمی‌دانند. (132) و گفتند (ای موسی!) هر چه از معجزه (ها و دلایل) برای ما بیاوری تا ما را با آن جادو کنی، به تو ایمان نمی‌آوریم. (133) پس ما بر آنها طوفان و (هجوم) ملخ و شپش و کوربکه‌ها و خون (روان) را بصورت آیات (و علامات) جدا جدا، فرستادیم. اما باز تکبر ورزیدند و قوم مجرم بودند.)

پروردگار با عظمت؛ انواع عذاب دنیایی را بر فرعون فرستاد، از جمله: طوفان ملخ، شپش، بقه و خون، همگی را بعنوان آیات و نشانه‌های مفصل فرو فرستاد، هرگاه آیه‌ای می‌دیدند اظهار تأسف و پشیمانی می‌کردند و چون عذاب الله تعالی دفع می‌شد به شر و فساد برمی‌گشتند تا اینکه عذاب اکبر فرود آمد و فرعون و لشکریانش همگی غرق شدند. «فَلَمَّا ءَاسَفُونَا اَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ اَجْمَعِينَ» (55) فَجَعَلْنَاهُمْ سَلْفًا وَمَثَلًا لِّلْآخِرِينَ» (56) [الزخرف: 55-56]. (پس وقتی ما را به خشم آوردند، از آنان انتقام گرفتیم و همه آنان را غرق کردیم. (56) پس آنان را پیشگامان (بد) و عبرت برای آیندگان قرار دادیم.)

فرعون چگونه به هلاکت رسید؟

فرعون به کفر، عناد و مخالفت با پیغمبر الله متعال موسی علیه السلام، ادامه داد. ترساندن، انذار و نصیحت او را سود نبخشید، آنگاه خداوند متعال به موسی علیه السلام وحی کرد، تا شب هنگام با بنی اسرائیل از شهر خارج شود و راهی فلسطین گردد. موسی علیه السلام و قومش که بالغ بر ششصد هزار نفر بودند از شهر خارج شدند و راه بحر سرخ و خلیج سویس را در پیش گرفتند. چون فرعون از خواب برخاست، موسی و بنی اسرائیل را نیافت. لشکری بزرگ مجهز کرد. گویند: صد هزار اسب سوار در میان آن بود. تعداد مجموعی لشکریان بالغ بر یک میلیون و ششصد هزار نفر بود. (روایت از ابن کثیر در البداية والنهاية.)

به تعقیب بنی اسرائیل پرداخت و در روز دوم همگام با طلوع آفتاب آنها را یافتند. فاصله بین بنی اسرائیل و مرگ چند لحظه بیش نبود، فغان و فریاد از آنها بلند شد و گفتند: ای موسی دست آنها به ما می‌رسد و ما را در می‌یابند.

موسی علیه السلام به آنها آرامش داد و ترس آنها را از بین برد. عصای خود را بر بحر زد که به قدرت الله متعال بحر شکاف برداشت و دوازده راه در آن بوجود آمد. موسی علیه السلام و یارانش خود را به بحر انداختند و از راه‌ها عبور کردند. چون آخرین نفر آنها از بحر عبور کرد، لشکریان فرعون به کنار آن رسیدند، موسی خواست با عصا بر بحر بکوبد

و راه ها را خراب کند خداوند به او وحی کرد که بحر را به حالت خود باقی بگذارد؛ چون قصد هلاکت آنها را داشت «وَأَتْرِكُ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّغْرَقُونَ» (سورة الدخان: 24).

چون فرعون این آیه و معجزه‌ی عظیم را دید ترس بر او چیره شد اما علیرغم خوف درونی نزد لشکریان از خود شجاعت نشان داد و گفت: بنگرید چگونه بحر بخاطر من شکاف پیدا کرده تا برده های فراری را دریابم و آنها را به مملکت خود برگردانم. سربازان خود را تشویق کرد که خود را به بحر اندازند، اما نجات آنها بعید بود چون خداوند متعال قصد نابودی و هلاکت آنها را به سبب ظلم و تمرد ایشان داشت. فرشته‌ای از آسمان فرود آمد و زمام اسب فرعون را گرفت و به وسط بحر کشاند. چون لشکریان این را دیدند خود را به بحر انداختند. وقتی همگی آن‌ها وارد آن بحر شکاف شده شدند خداوند متعال به موسی وحی کرد با عصا به بحر بکوبد. موسی علیه السلام بر آن کوبید در نتیجه راه‌ها نابود و فرعون و لشکریانش در امواج متلاطم بحر غرق شدند تا آنجا که یک نفر هم نجات پیدا نکرد. «فَلَمَّا تَرَأَ الْجَمْعَانَ قَالِ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرِكُونَ ﴿61﴾ قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿62﴾ فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَضْرِبْ بَعْصَاكَ الْبَحْرَ فَأَنْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ ﴿63﴾ وَأَزَلْفْنَا ثُمَّ الْآخِرِينَ ﴿64﴾ وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ ﴿65﴾ ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخِرِينَ ﴿66﴾» (الشعراء: 60-66). (هنگامی که هر دو گروه یکدیگر را دیدند یاران موسی گفتند: ما گرفتار می‌گردیم* (موسی) گفت: چنین نیست پروردگار من با من است و رهنمودم خواهد کرد* بدنبال آن به موسی پیام دادیم که عصای خود را به بحر بزن بحر را از هم شکافت و هر بخشی همچون کوه بزرگی گردید* و در آنجا دیگران را نزدیک گرداندم* موسی و جملگی همراهان او را نجات دادیم* سپس دیگران را غرق کردیم.)

تمامی لشکریان غرق شدند. اما فرعون هنگامی که در میان امواج متلاطم قرار گرفت و چیزی نمانده بود که غرق شود، ایمان و تسلیم شدن خود را آشکار ساخت: «حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ ءَأَمِنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي ءَأَمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿90﴾» (سورة یونس: 90) (غرقاب فرعون را به خود پیچید گفت: ایمان دارم که خدایی وجود ندارد مگر آن خدایی که بنو اسرائیل بدو ایمان آورده‌اند و من از زمره‌ی فرمانبرداران هستم.) لیکن به تأسف ایمانش سودی نبخیشد و او هم غرق شد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (43 الی 55) در باره تهدید مشرکان و بیان مقام و منزلت پرهیزگاران بحث بعمل آمده است.

أَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أَوْلَانِكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ ﴿٤٣﴾

(بگو: ای اهل مکه!) آیا کافران شما از این‌ها (که ذکر شد) بهترند یا اینکه برائت شما از عذاب، در کتاب‌های (آسمانی سابق) درج است؟ (۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« أَكْفَارُكُمْ »: آیا کافران شما قریش؟ « أَوْلَانِكُمْ »: آنان، کافران پیشین. « بَرَاءَةٌ » (برء): رهایی، امان نامه، امان و مصون بودن از مجازات و عذاب حق، نوشته ای در مورد رستگاری از عذاب.

تفسیر:

(آیا کافران شما) ای قریش (از همه اینان) که بر شمردیم از قوم نوح تا قوم فرعون

(برترند)؟ پس دلیلی وجود ندارد که شما از عذابی که بر اثر تکذیب به آنان رسید، در امن و امان قرار داشته باشید (یا شما را) ای کفار قریش (در کتابهای آسمانی حکم برائت است) از عذاب استفهام در هر دو موضع بمعنای نفی است یعنی امر چنین نیست.

أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ ﴿٤٤﴾

یا می‌گویند: ما گروه شکست ناپذیر و انتقام گیر هستیم و یکدیگر را پشتیبانی می‌کنیم؟ (۴۴)

تفسیر:

یعنی کافران می‌گویند: ما اصحاب رأی و اراده ایم، در امور داناییم، با هم اتفاق داریم، بر کسی که با ما بجنگد پیروزیم و بر هر که با ما زور آزمایی نماید غالب می‌شویم.

سَيَهْرَمُ الْجَمْعُ وَيُولُونَ الدُّبْرَ ﴿٤٥﴾

زود است که این گروه شکست بخورند (و در مقابل مسلمانان) پشت بگردانند. (۴۵)

تفسیر:

«سَيَهْرَمُ الْجَمْعُ وَ يُولُونَ الدُّبْرَ»: اگر کفار و مشرکین به جمعیت خود می‌نازند، باید بدانند که پراکنده می‌شوند و پا به فرار می‌نهند.

ابن جوزی مفسر مشهور جهان اسلام می‌فرماید: این موضوع از جمله مسائل غیبی اند. که خداوند متعال پیامبر صلی الله علیه و سلم را از آن آگاه کرد، و در روز بدر شکست کفار محرز کلمه مترادف که محرز را ترجمه و قابل فهم بسازد اضافه شود) شد. (تفسیر ابن جوزی ۸/۱۰۰).

در حدیث شریف به روایت بخاری و نسائی از ابن عباس (رض) آمده است که فرمود: در حالیکه رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در روز بدر در قبه مخصوص خود قرار داشتند، به بارگاه پروردگار خویش بهزاری مناجات کرده و گفتند: «أَشْذُكَ وَعَهْدُكَ، اللَّهُمَّ إِنَّ شَيْئًا لَمْ تَعْبُدْ بَعْدَ الْيَوْمِ فِي الْأَرْضِ أَبَدًا». «پروردگارا! تو را به عهد و وعدهات به جد سوگند می‌دهم؛ بارخدا! اگر می‌خواهی که بعد از امروز دیگر هرگز در زمین مورد پرستش قرار نگیری...». در این اثنا ابوبکر صدیق دست آنحضرت صلی الله علیه وسلم را گرفت و گفت: «کافی است یا رسول الله! بر پروردگارتان سخت الحاح و اصرار نمودید». آنگاه رسول الله صلی علیه وسلم از قبه خود بیرون آمده و درحالیکه با زره خود شتابان حرکت می‌کردند، می‌گفتند: «سَيَهْرَمُ الْجَمْعُ وَيُولُونَ الدُّبْرَ ﴿45﴾ بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَىٰ وَأَمْرٌ ﴿46﴾» (سورة القمر: 45-46). اما در روایت دیگری آمده است که: «در میان نزول این آیه و غزوه بدر، هفت سال فاصله بود». که بنابر این روایت، آیه کریمه در برگزیده معجزه‌ای غیبی می‌باشد زیرا از حقیقتی خبر می‌دهد که هفت سال بعد روی داد پس آیه کریمه مکی است بلکه سوره نیز - چنان‌که گذشت - تماما مکی میباشد.

ابن جریر از ابن عباس (رض) در بیان شأن نزول این آیه کریمه روایت می‌کند که فرمود: کفار قریش در روز بدر گفتند: «نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ» [القمر: 44].

ما گروه شکست ناپذیر و انتقام گیر هستیم و یکدیگر را پشتیبانی میکنیم پس نازل شد: «سَيَهْرَمُ الْجَمْعُ وَيُولُونَ الدُّبْرَ ﴿45﴾» (القمر: 45). «زودا که این جمع در هم شکسته شوند

و پشت کنند».

شان نزول آیه 45:

- ابن جریر از ابن عباس (رض) روایت کرده است: در روز بدر مشرکان گفتند: ما جماعتی نیرومند و پیروز هستیم. پس الله تعالی «سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ» را نازل کرد.

بَلِ السَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةِ أَهَى وَأَمْرٌ ﴿٤٦﴾

بلکه وعده عذاب آنها قیامت است. و قیامت هولناک تر و تلخ تر است. (۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«السَّاعَةُ»: قیامت. «أَهَى» (دهی): دشوارتر، بلاخیزتر، بیمناک تر. «أَمْرٌ» (مر): تلخ تر، ناخوشایندتر.

تفسیر:

برای کافران، علاوه بر قلع و قمع دنیوی، قهر اخروی نیز در پیشروی شان قرار دارد. «ادهی و داهیه»: رخداد سخت و سهمگینی است که هیچ راه درمانی ندارد. «و تلخ تر است» یعنی: عذاب قیامت در مرارت و تلخی خود از عذاب دنیا سخت تر است. در مورد شان نزول این آیه مبارکه در حدیثی امام بخاری آمده است: «1784- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: «لَقَدْ أَنْزَلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمَكَّةَ وَإِنِّي لَجَارِيَةٌ أَلْعَبُ، «بَلِ السَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةِ أَهَى وَأَمْرٌ» [رواه البخاری: 4876]. (از عائشه (رض) روایت است که گفت: هنگامی که من دخترک خرد سالی بودم و بازی می‌کردم در مکه این آیه بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل گردید. (فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری (جلد پنجم)

برای کافران، علاوه بر قلع و قمع دنیوی، قهر اخروی نیز در پیشروی شان قرار دارد.

إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ ﴿٤٧﴾

بی تردید گنهکاران در گمراهی و انحراف و در آتش افروخته اند. (۴۷)
«سُعْرٌ» هم می‌تواند جمع «سعیر» (آتش برافروخته) و هم جمع «سُعْرٍ» (جنون) دیوانه، نادان، آتش فروزان. [همین سوره آیه: 24].

شان نزول آیات 47 - 49:

1027- مسلم و ترمذی از ابو هریره (رض) روایت کرده اند: مشرکان قریش آمدند و با رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد قضا و قدر به جدل و گفتگو پرداختند. پس الله متعال آیات: «إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ... تَأْتِي... خَلْقَانَهُ بِقَدَرٍ» را نازل کرد. (صحیح است، مسلم 2656، ترمذی 2157 و 3290، ابن ماجه 83 و واحدی 775 روایت کرده اند. «تفسیر شوکانی».

يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ تُدَفَّنُونَ فِي سِقْرِ ﴿٤٨﴾

روزی که بر روی های شان در آتش کشیده می‌شوند [و به آنان می‌گویند: سوزندگی و عذاب دردناک دوزخ را بچشید. (۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُسْحَبُونَ»: به معنای کشیده شدن، یعنی کشیده میشوند، «سحاب» ابری است که باد آن را می‌کشاند. «عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ»: بر صورتهایشان. «مَسَّ سَقْرًا»: لمس درد و رنج دوزخ.

إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ﴿٤٩﴾

ما هر چیز را به اندازه معین آفریده‌ایم. (۴۹)

چنان‌که در حدیث شریف به روایت ابن عمر (رض) آمده است که رسول الله صلی علیه وسلم فرمودند: «کل شیء بقدر، حتی العجز والکسل». «همه چیز به اندازه و قدری از پیش تعیین شده است، حتی ناتوانی و کسالت».

همچنین در حدیث شریف به روایت ابوهریره (رض) آمده است که رسول الله صلی علیه وسلم فرمودند: «از الله یاری بجوی و درمانده نشو و چنانچه پیش آمد ناگواری به تو رسید، بگو: قدر الله و ماشاء فعل: خداوند مقدر کرد و آنچه خواست انجام داد و نگو: لو أني فعلت کذا لکان کذا، فإن لو تفتح عمل الشيطان: اگر من چنین می‌کردم، چنان می‌شد زیرا «اگر» «راه» را «به روی» کار شیطان می‌گشاید».

باید دانست که نوشتن سابق الهی در لوح محفوظ و علم سابق وی به اشیاء؛ به معنی اجبار و تحمیل وی بر بندگان نبوده و به هیچ وجه بر الزام و اجبار دلالت نمی‌کند بلکه فقط دال بر این امر است که تمام آنچه در پهنای هستی است، از قبل برای خداوند متعال معلوم بوده است.

امام قرطبی می‌گوید: «عقیده اهل سنت بر این است که خدای سبحان همه اشیاء را مُقَدَّر کرده است؛ یعنی مقادیر، احوال و زمان وقوع و وجود اشیاء را قبل از ایجاد آن‌ها دانسته و سپس آنها را بر همان نحوی که در علم سابق وی رفته است ایجاد می‌نماید بنابراین، هیچ رویدادی در عالم بالا و پایین واقع نمی‌شود مگر این‌که آن رویداد، از علم، قدرت و اراده حق تعالی صادر شده است نه از علم، اراده و قدرت خلقتش بنابراین، خلق را در آن‌ها نقش دیگری جز نوعی (اکتساب) و (کوشش) و (نسبت) و (اضافت) نیست چنان‌که قرآن کریم و سنت رسول الله صلی علیه وسلم بر این امر تصریح کرده‌اند پس آن گونه نیست که قدریه و غیر آنان می‌گویند: اعمال در حیطه قدرت ما است و ما آفریننده اعمال خویش هستیم اما آجال و مواعید به دست غیر ما می‌باشد».

همچنین جایز است که معنی آیه این باشد: «ما همه چیز را به اندازه مقدر و معین و به استواری و محکمی تمام آفریده‌ایم». که میان هردو معنی نوعی تلازم وجود دارد. در این صورت می‌توان گفت که علم جدید با پی بردن به وجود هماهنگی میان ابعاد و احجام پدیده‌های بسیاری از خلقت پروردگار، به ابعادی از حقیقت معنی این آیه دست یافته است. (تفصیل موضوع را می‌توان در تفسیر انوار القرآن (جلد سوم) عبدالرؤوف مخلص هروری (حوت) 1394 شمسی جمادی الاول 1437 هجری) با تفصیل بیشتر می‌توانید مطالعه فرمایید.

وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَّمَج بِالْبَصْرِ ﴿٥٠﴾

و فرمان ما جز فرمان واحدی نیست که مانند یک چشم بر هم زدن است. (۵۰)

تفسیر:

«كَلَّمَج بِالْبَصْرِ»: این مفهوم را میرساند که: کارهای الهی هم حساب شده، هم حکیمانه است و هم با سرعت انجام می‌گیرد. یعنی به اندازه‌ی یک چشم به هم زدن طول می‌کشد، و به هر چیز می‌گوییم: بشو، فوراً هستی پیدا می‌کند (کُن فَيَكُن). یعنی بشو میشود.

مفسر ابن کثیر فرموده است: یعنی فقط یک بار به چیزی امر می‌کنیم و نیاز به تکرار نداریم، فوراً لباس هستی به تن کرده و به اندازه‌ی یک چشم به هم زدن تأخیر نمی‌کند. (مختصر ۴۱۴/۳).

وَلَقَدْ أَهَلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿٥١﴾

و به راستی همانندتان را نابود کردیم، پس آیا پندپذیری هست؟ (۵۱)

تفسیر:

«وَلَقَدْ أَهَلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ» «ما بسیاری همچون شما را به هلاکت رسانده ایم.» «أَشْيَاعَكُمْ»: پیروان شما هم مسیرانشان. مراد امثال و همگون در پیروی از کفر و شرک و معاصی. «أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ» فحوای آیه مبارکه این فهم را میرساند که: سنت الهی در عذاب کافران هم فکر، یکسان است. «فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ» این فهم را میرساند که باید از تاریخ عبرت گرفت. یعنی اگر شما طوری تصور میکنید که: جهان هستی مملکت یک خداوند حکیم و عادل نیست بلکه یک مملکت بی صاحب است که در آن هر که هر چه خواهد بکند و هیچ کسی نیست که از او درباره ی اعمال اش سؤال کند، پس برای باز کردن چشمانتان تاریخ بشریت پیش روی شما قرار دارد که نشان دهنده ی این است که تمام اقوامی که این راه و روش را در پیش گرفته اند، یکی پس از دیگری از بین برده شده و به هلاکت رسیده اند.

وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ ﴿٥٢﴾

و هر عملی که کردند در کتبنامه عملشان ثبت است. (۵۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الزُّبُرِ»: کتابها. «فِي الزُّبُرِ» این فهم را می میرساند که هیچ عملی محو و به فراموشی گذاشته نمی شود.

تفسیر:

یعنی هر کاری را که انجام داده اند، در کتابها و نامه های اعمال (با دست فرشتگان مأمور، ثبت و ضبط و) موجود است. یادداشت: «الزُّبُرِ»: کتابها (ملاحظه شود آیه: 43 قمر). مراد نامه های اعمال و دوسیه ها کردار و رفتار و گفتار انسان است که توسط فرشتگان مأمور و مراقب، تحریر و نگاهداری می گردد (ملاحظه شود سوره: انفطار / 10 و 11 و 12).

وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَنْطَرٌ ﴿٥٣﴾

و هر خرد و بزرگی [در آن] نوشته شده. (۵۳)

تفسیر:

«مُسْتَنْطَرٌ»: مکتوب. نوشته شده یعنی: همه چیز از اعمال خلق و سخنان و افعالشان - اعم از کوچک و بزرگ و با ارزش و بی ارزش آن ها - در لوح محفوظ نوشته شده است. باید گفت که ثبت اعمال دلگرمی متقین، و دلسردی و خفگان مجرمان و بازدارنده انسان از کفر و گناه است.

طوری که در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم خطاب به حضرت بی بی عائشه (رض) فرمودند: «ای عائشه! از گناهان ناچیز شمرده شده بپرهیز زیرا برای آن ها از جانب خداوند پرسشی است.»

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ ﴿٥٤﴾

بی گمان پرهیزگاران در باغها و (در جوار) نهرها خواهند بود. (۵۴)

تفسیر:

یعنی پرهیزگاران در میان باغها و جویبارها به سر می برند. شیخ قرطبی فرموده است:

یعنی رودهای آب و شراب و عسل و شیر در آن جاری است.

فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ ﴿٥٥﴾

در مقام و منزلتی راستین، نزد فرمانروای توانا. (۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَلِيكٍ»: پادشاه بزرگ.

تفسیر:

«فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ» در مکان و جایگاهی نیکو و مورد رضایت و دلخواه قرار دارند. بهشت، سراسر صداقت است و ذره‌ای دغلبازی در آن راه ندارد.

«عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ» در پیشگاه پروردگاری عظیم و قدرتمند و مسلط قرار دارند که هیچ چیز او را ناتوان و درمانده نمی‌کند، در پیشگاه پروردگار عالمیان قرار دارند.

بلی هم‌پرهیزگاران در میان باغها و جویبارهایند: «در مجلس و قرارگاه صدق» یعنی: در بهشتی که پسندیده است و سرای کرامت، فضل، جود و احسان پروردگار می‌باشد و در آن هیچ لغو، بیهوده‌گی و گناهی نیست «نزد فرمانروای توانا» فرمانروایی که هیچ چیز او را ناتوان نمی‌کند و بر هر چیز که بخواهد تواناست پس بهشتیان نزد حق تعالی در مقام و منزلت بس گرامی و شریفی قرار دارند.

الهی ما را از زمره آنان بگرداند و از خیری که نزد اوست به سبب شر و بدی هایمان محروم نسازد.

**صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
ومن الله التوفیق**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الرَّحْمَن

جزء - (27)

سورة ی رحمن در مدینه نازل شده دارای هفتاد و هشت آیه و سه رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره بدان جهت «رحمن» نامیده شد که با اسم رحمن که از اسمای حسناى الهی است افتتاح شده است. رحمن مبالغه در رحمت حق تعالی می‌باشد، یعنی او نهایت مهربان است. همچنین این سوره به‌نام «عروس القرآن» نیز نامیده شده زیرا در حدیث شریف مرفوع به روایت علی رضی الله عنه است که رسول اکرم صلی الله علیه و سلم فرمودند: «لکل شی عروس و عروس القرآن سورة الرحمن: برای هر چیز عروسی است و عروس قرآن سوره رحمن می‌باشد».

و هر چند در اکثر مصاحف نوشته شده که این سوره تماماً مدنی است ولی چنان‌که امام قرطبی، ابن‌کثیر و جمهور مفسران می‌فرمایند: صحیح‌تر آن است که این سوره تماماً مکی است، به استثنای آیه: «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» که ابن‌عباس رضی الله عنه می‌گوید: این آیه مدنی است.

در حدیث شریف به روایت ترمذی از جابر رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و سلم نزد اصحاب خود آمدند و سوره «رحمن» را از اول تا آخر برایشان خواندند و اصحاب ساکت بودند پس آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند: «وقتی در شب دیدار با جن این سوره را بر آنان خواندم، آنان در واکنش خود از شما بهتر بودند زیرا چنان بود که هرگاه من به آیه: «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» می‌رسیدم؛ آنها می‌گفتند: لاشیء من نعمة ربنا نكذب، فلك الحمد: نه! ما چیزی از نعمت پروردگاران را تکذیب نمی‌کنیم پس خدایا! حمد از آن توست». این حدیث نیز دلیل بر آن است که این سوره مکی است. روایت شده است که قیس‌بن‌عاصم‌منقری به رسول اکرم صلی الله علیه و سلم گفت: «از آنچه که بر تو نازل شده است، بر من بخوان». آن حضرت صلی الله علیه و سلم سوره «رحمن» را بر وی خواندند. گفت: «آن را بر من اعاده کن». رسول اکرم صلی الله علیه و سلم و آله و سلم قرائت آن را سه بار بر وی اعاده کردند آن‌گاه گفت: «والله إن له لطلاوة، وإن علیه لحلاوة، وأسفله لمغدق، وأعلاه لمثمر، وما يقول هذا بشر، وأنا أشهد أن لا إله إلا الله وأنك رسول الله: به خدا سوگند که این قرآن را زیبایی‌ای است، بی‌گمان بر آن شیرینی‌ای است، پایین آن سیراب‌کننده و بالای آن مثمر و میوه‌دار است و قطعاً بشری بر گفتن چنین سخنی قادر نمی‌باشد پس اینک من گواهی می‌دهم که خدایی جز معبود یگانه نیست و گواهی می‌دهم که تو رسول خدا هستی».

باید متذکر شد که نام «الرَّحْمَن» (خداوند رحمان) بعد از نام «الله» وسیع‌ترین و پُر مفهومترین نامی در میان نام‌های پروردگار با عظمت بشمار می‌رود. قابل یاد آوری است که «الرَّحْمَن» رمزی از رحمت و اسعاه الهی میباشد.

نام «الرَّحْمَن» بصورت کل 55 بار در قرآن عظیم الشان ذکر گردیده که از آنجمله 16 بار آن در سوره مریم می‌باشد.

سورة «الرحمن» از جمله سوره های مکی بوده و دارای ۷۸ آیه می باشد، که در 31 آیه آن با تکرار آیه «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ؟» پسکدام يك از نعمتهای پروردگارتان را منکرید؟». چون تکرار لفظ یا جمله ای مفید تاکید باشد، اما مخالف با فصاحت و بلاغت نمی باشد، که در این سوره اگرچه در ظاهر تکرار است، ولی در حقیقت هر جمله ای از آن متعلق به مضمون جدیدی است که مکرر محض نمی باشد.

در سورة الرَّحْمَن بیشتر موضوعات و مضامین در باره نعمت های دنیوی و آخروی حق تعالی، می باشند، بنابر این نعمت خاصی را ذکر کرده، جمله ای به خاطر متنبه کردن مردم و ترغیب نمودن آنها برای ادای شکر آورده است.

کلمه «تُكَذِّبَانِ»: به معنی انکار می کنید و نادیده گرفتن آمده است. بدین ترتیب الله تعالی 31 مرتبه از بندگان خویش به طرح سوالی عمیق و دقیق می پردازد. ناگفته نماند که خطاب این آیه مبارکه انس و جن است، یعنی سرپای عالم هستی و از جمله وجود خودتان، نعمتهای خداداد اند. کدامیک از آنها را می توانید انکار بکنید؟! این همه نعمت چرا باید وسیله شناخت صاحب نعمت نشود، و حس شکرگزاری را در شما برنه انگیزد؟!

پروردگار با عظمت در سورة الرحمن بعد از بیان برخی از نعمتهای این جهانی و آن جهانی و در ضمن گوشه ای از سعادت جنیان و شقاوت دوزخیان، با ذکر مجدد آیه، هوشیار بار گفته و ایشان را به یاد آفریدگارشان می اندازد. شوق طاعت و بندگی را در دلشان افزون می کند.

نعمت های الهی در زمین، غیر قابل انکار و تکذیب ناپذیراند، پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟

طوری که در فوق هم یاد اور شدیم که «رحمان» یکی از صفات پروردگار با عظمت است، مؤرخین در این بابت می مینویسند که: عرب ها قبل از اینکه به دین مقدس اسلام مشرف شوند، پروردگار خویش را به نام «رحمان» می شناختند، ولی در جنب الله «الرحمن» خویش خدایان فرعی دیگری نیز برای پرستش داشتند.

مؤرخین می افزایند که: «رحمان» نام خدای یگانه در برخی مناطق عربستان، از جمله مناطق یمامه و یمن بوده است. در ضمن باید متذکر شد که اهالی و باشندگان قبایلی عربی در منطقه مکه از استعمال این لفظ سخت کراهیت داشتند، و نمی خواستند آنرا در مکالمات روزمره خویش مورد استعمال قرار دهند. حتی مشرکان مکه بدین عقیده بودند که «رحمن» خدای متمایز از الله بوده است، بنابر همین نظریه مشرکان مکه در صلح و یا هم پیمان که با رسول الله صلی الله علیه وسلم بنام حدیبیه در سال 628 بعد از میلاد (ذوالقعدة سال ششم هجری) امضا نمودند، در حین تحریر این پیمان صلح در حین درج بسم الله الرحمن الرحیم در آغاز این عهد نامه مشرکین به عنوان اعتراض به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: ما «رحمان» را نمی شناسیم.

(صلح حدیبیه پیمان صلحی است که در منطقه حدیبیه بین مسلمانان و مشرکین قریش برای مدت ده سال انعقاد یافت و در سورة فتح از آن به عنوان فتح المبین یاد آوری گردیده است.)

در محتوای کل سوره «الرحمن» با اعجاز و زیبایی خاصی که پروردگار با عظمت ما زمین و آسمان، بر و بحر را برای استفاده مخلوقات (انس و جن) طور خلق نموده که بتوانند در زندگی خویش از آن مستفید شوند، ولی در اختیار قرار دادن همه ای این نعمت ها برای

انسان گوشزد می نماید که: ای انسان فراموش کار به این نعمت های دنیوی نه باید مغرور شد، و فنا این دنیا را نباید فراموش نمود. (در قرآن عظیم الشان بصورت عموم 45 بار کلمه «نیسان» یعنی فراموشی یا از یاد رفتگی به کار رفته که 37 بار متوجه انسان می باشد.)

نباید فراموش کرد که این دنیا با تمام این نعمت ها زوال پذیر است ولی یگانه حیات که ابدی می باشد همان جهان آخرت و بر پای قیامت است که همیشه باقی است، و در آن جهان سعادت از شقاوت و نعمت از نعمت متمایز می گردد. در این سوره مبارکه با مفاهیم عالی چنان بیان گردیده است که: عالم هستی از دنیایش گرفته تا آخرتش دارای نظام واحدی است و تمامی اجزا و ابعاد این عالم با اجزا و ابعاد آن عالم مرتبط است.

و طوریکه ملاحظه میفرمایید پروردگار با عظمت ما از نعمت ها و الای که برای انسان اعطا گردیده است به تمام تفصیل می پرسد و در ضمن آن به عنوان عتاب امیز سی و یک بار بطور تکراری میفرماید: «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» (پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟).

مکی و مدنی بودن سوره الرحمن:

جمهور سلف بر آنند که این سوره مکی است (الناسخ والمنسوخ جلد 2 صفحه 20، اتقان جلد 1 صفحه 57). ولی از ابن مسعود، و طبق یک روایت، از ابن عباس مدنی بودن سوره نیز نقل شده است (التحریر والتنوير جلد 27 صفحه 228).

محتوای سوره خصایص سوره های مدنی را دربر دارد، و همچنان روایت ذیل نظر جمهور را تأیید می کند چون قصه چن در مکه بود. (مستدرک جلد 1 صفحه 515). ترمذی و حاکم... با سند حسن (صحیح سنن ترمذی جلد 3 صفحه 112). از جابر نقل کرده اند که گفت: وقتی که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم سوره الرحمن را برای اصحاب خود تلاوت کرد، پس از فراغت از تلاوت آن فرمود: چرا ساکت هستید؟ چنان از شما بهتر پاسخ می گفتند هیچ مرتبه «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» را بر آن ها نخواندم مگر اینکه می گفتند: «و لا بشيء من نعمك ربنا نكذبُ فلك الحمد». (پروردگارا هیچ یک از نعمت های تو را دروغ نمی شماریم و حمد مخصوص تو است.) (سنن ترمذی، جلد 5، صفحه 299). امام قرطبی مفسر کبیر جهان اسلام چند روایتی در مورد اینکه بر مکی بودن سوره «الرحمن» ذکر فرموده است که از آن مکی بودن این سوره مستفاد می شود، از جمله می فرماید: این سوره با الفاظ «الرحمن» آغاز گردیده است که یکی از مصالح آن این است که اهل مکه با نام رحمان از نام های الله تعالی آگاهی نداشتند، بنابر این، می گفتند که: «وما الرحمن» رحمن چه چیزی است؟ لذا برای توجیه آنان، این نام از نام های خداوند متعال انتخاب گردید.

موضوعات مطروحه در سوره:

در این سوره متبرکه بصورت کل بحث زیبایی از رحمت های الهی بعمل آمده است، و در جمله این رحمت های الهی به سه نعمت قیمت بها که برای انسانها اعطا گردیده است، اشاره شده، و این نعمت ها عبارت اند از: قرآن عظیم الشان، خلقت انسان و نعمت بیان. همچنان در این سوره متبرکه: - با زیبایی خاصی در مورد حاکمیت و انضباط و محاسبه دقیق در جهان، - قسط و عدل الهی، - بیدار کردن وجدان انسان ها، - در باره قیامت و کیفیت وقوع آن که با تأسف انسانها در زیادت از موارد آنرا به باد فراموشی می سپارند، بحث دقیق، زیبا و کاملی بعمل آمده است.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره:

طوری که در فوق هم یاد آور شدیم؛ این سوره به قول جمهور مفسران، مکی و پس از سوره ی رعد نازل شده، تعداد آیات سوره الرحمن به هفتاد و هشت آیه، تعداد کلمات آن به: 351 کلمه، و تعداد حروف آن به: 683 حرف، و (576) پنج صد و هفتاد و شش نقطه میرسد. (فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری (جلد پنجم) (تفصیل معلومات در مورد تعداد آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سوره طور همین تفسیر (احمد) مطالعه فرمایید.

ارتباط و مناسبت سوره «الرحمن» با سوره قمر:

مناسبت و ارتباط این سوره را با سوره قمر در چند نقطه ذیل چنین جمع بندی و بیان نمود:

- این سوره، شرح و تفصیل آیه های پایانی سوره ی قمر است؛ در سوره ی قمر، بیان اجمالی اوصاف تلخ و سخت و ناخوشایند قیامت، خوف و هراس از آتش دوزخ، مجازات گنہگاران، و مزد و مکافات نیکان و توصیف جنت و جنتیان است. این سوره، تفصیل آن اجمال را به بیان گرفته است.

- سوره ی قمر از انواع بلاها، مشکلات و مجازاتهای سنگین ملل گذشته مانند: قوم نوح، صالح، هود و آل فرعون، بحث نمود؛ این سوره از نعمتهای گوناگون دینی و دنیوی - در آفاق و انفس - برای جهانیان بحث بعمل آورده است. سرآغاز این سوره نیز به رحمت فراوان و گسترده و بخشایش وسیع الله سبحان و تعالی و فرود آمدن قرآن، اشاره دارد.
- پایان سوره ی قبل از «ملیک و مقتدر» بودن پروردگار یاد کرد که دارای شکوه و هیمنه و عزت است و این سوره با کلمه بس دل انگیز و بشارت آور «رحمان» و فضل و نعمتهای الله متعال در جهان، بحث خویش را آغاز می کند و رحمانیت خود را 31 بار با عبارت «فبأی آلاء ربکما تکذبان» نشان می دهد و هر بار در فاصله ی قسمتی از نعمتها می آید و آن را تأیید می کند.

محتوای سوره الرحمن:

این سوره به طور کلی بیانگر نعمت های مختلف (معنوی) و (مادی) خداوند است که بر بندگان خود ارزانی داشته، به طوری که می توان نام این سوره را (سوره رحمت) یا سوره نعمت گذاشت و به همین دلیل با نام مبارک «الرحمن» که (رحمت واسعة الهی) را بازگو می کند، آغاز شده و با جلال و اکرام خداوند، پایان یافته است. بنابراین از یک نظر مجموع سوره یک بخش به هم پیوسته پیرامون نعمت های خداوند منان است، و اما از نظر دیگر می توان محتوای آن را به چند بخش تقسیم کرد:

بخش اول: که مقدمه و آغاز سوره مبارکه است از نعمت های بزرگ خلقت، تعلیم و تربیت، حساب و میزان، و سایل رفاهی انسان، و غذاهای روحی و جسمی او سخن می گوید.

بخش دوم: در بخش دوم سوره مبارکه توضیحی است بر مسأله چگونگی آفرینش انس و جن.

بخش سوم: بخش سوم این سوره بیانگر نشانه ها و آیات خداوند متعال در زمین و آسمان است.

بخش چهارم: در بخش چهارم این سوره از نعمتهای دنیوی فراتر رفته، بحث از نعمت های جهان دیگر بعمل آمده است، که با دقت و ظرافت خاصی نعمت های جنتی اعم از باغ

ها، انهار و چشمه ها، میوه ها، همسران زیبا و باوفا و انواع لباسها، قصر ها و خیمه ها توضیحات زیبا و دقیقی داده شده است.

بخش پنجم: در بخش پنجم این سوره اشاره کوتاهی به سرنوشت مجرمان و قسمتی از مجازاتهای دردناک آنها تذکر رفته است. ولی از آنجا که اساس این سوره بر بیان رحمت الهی است در این قسمت توضیح زیادی داده نشده، به عکس نعمتهای بهشتی که به طور مشروح و گسترده آمده است آنچنان که دل های مؤمنان را غرق سرور و امید کرده، غبار غم را از دل بر می دارد، و نهال شوق را در خاطر می نشاند.

ترجمه و تفسیر سورة الرَّحْمَن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده مهربان

الرَّحْمَنُ ﴿١﴾ عَلَّمَ الْقُرْآنَ ﴿٢﴾

خداوند رحمان (۱) (است که) قرآن را تعلیم داد (۲)

تفسیر:

پروردگار با عظمت ما «الرحمن» است پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم مایه رحمت است، «وما ارسلناک الا رحمة للعالمین» قرآن عظیم الشأن نیز رحمت است «هدی» و رحمت برای عالم بشریت و مؤمنان می باشد.

نام «رحمان» بعد از نام «الله»، از جمله مشهورترین مفهوم را در میان نامهای پروردگار دارا می باشد. در نام «رحمان» بدین مفهوم اشاره دارد که پروردگار ما دارای دو رحمت است: «رحمت عام» و «رحمت خاص» نام «رحمان» اشاره به «رحمت عام» او است که همگان را شامل می شود و نام «رحیم» اشاره به «رحمت خاص» او که مخصوص اهل ایمان و طاعت است. شاید به همین دلیل، نام «رحمان» بر غیر خدا هرگز اطلاق نمی شود (مگر این که با کلمه «عبد» همراه باشد) ولی وصف «رحیم» به دیگران نیز گفته می شود؛ چرا که هیچ کس دارای رحمت عام جز او نیست، اما رحمت خاص، هر چند به صورت ضعیف، در میان انسان ها و موجودات دیگر نیز وجود دارد. راغب می نویسد که: رحمن کسی که رحمتش به هر چیز وسعت داده و رحیم را کثیر الرحمة معنی کرده است.

ابن اثیر در نهایه در باره کلمه «الرحمن» و «رحیم» می نویسد: رحمن و رحیم هر دو از رحمت مشتق اند مثل ندمان و ندیم و هر دو صیغه مبالغه اند و رحمن از رحیم رساتر است. رحمن اسم خاص خداست، غیر خدا با آن توصیف نمی شود بر خلاف رحیم، رحمن و رحیم برای مبالغه اند و هر دو از رحمت مشتق می باشند جز آن که وزن فعلاً در مبالغه از فعیل رساتر است.

همچنان مفسران مشهور اسلام هر یک محمود بن عمر زمخشری مؤلف تفسیر کشاف و شیخ ناصرالدین عبد الله بیضاوی مؤلف کتاب انوار التنزیل و اسرار التاویل مشهور به بیضاوی میفرمایند که: «رحمان و رحیم»، هر دو را از رحمت گرفته و رحمن را در مبالغه از رحیم رساتر گفته اند.

صاحب تفسیر محمد رشید رضا می فرماید که: رحمن صیغه مبالغه است دلالت بر کثرت دارد و رحیم صفت مشبیه است دلالت بر ثبوت دارد و این دو تأکید هم نیستند بلکه هر یک معنی مستقل دارد.

ولی به صورت کل گفته می توانیم که: «رحمان» و «رحیم»؛ این دو اصطلاح است که از ماده «رحمت» گرفته شده، و مشهور همین است طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم که «رحمان» کسی است که رحمت اش عام است، و همگان را شامل میشود، در حالیکه «رحیم» به کسی گفته می شود که رحمت اش خاص است، بنابراین رحمانیت خداوند متعال سبب شده است که فیض نعمت اش دوست و دشمن و مؤمن و کافر را شامل شود؛ ولی رحیمیّت او ایجاب می کند که مؤمنان را مشمول مواهب خاصی در دنیا و آخرت قرار دهد

که دور افتادگان از خداوند متعال و بی خبران از آن محروم اند. محمد نسیب الرفاعی در کتاب (مختصر ابن کثیر) در مورد دو کلمه «الرحمن الرحیم» که در این مضمون دعایی (یا رحمان الدنيا و الآخرة و رحیمهما) به کار رفته‌اند چنین می‌گوید: «کلمه (رحیمهما) بدین معناست که خداوند با مؤمنان در دنیا مهربان و رحیم است بدلیل آنکه، آنها گوش به فرمان الله داده‌اند و به آن ایمان آورده‌اند و اوامر الهی را به انجام رسانده‌اند و از محرّمات دوری گزیده‌اند. خداوند متعال نیز در مقابل این شکرگذاری مؤمنان، طی طریق ایمان را از روی رحم و مهربان و شفیع است، زیرا که آنها را داخل بهشت مینماید، و این بهشتی که خداوند به مؤمنان عطا می‌نماید و پاداش اعمال صالحی است که آنها در دنیا انجام داده‌اند و پیشاپیش برای خود به عنوان توشه آخرت فرستاده‌اند.

پس، مطیع و فرمانبرداری مؤمنان در دنیا در مقابل خداوند، خود رحم و مهربانی‌ای است که خداوند به وسیله عطا کردن نعمت ایمان و هدایت به این انسانها داده است و دخول مؤمنان به بهشت در روز قیامت باز پاداشی و نعمتی است که به سبب رحم و شفقت خداوند شامل حال مؤمنان شده، این معانی کلمه (رحیمهما) است و خداوند خود بهتر می‌داند».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 13) درباره بزرگترین نعمت دنیا و آخرت، نعمت قرآن و آنچه در هستی است (أمهات نعم)، مورد بحث قرار گرفته است.

در آیه اول سورة الرحمن میخوانیم:

«الرحمن» «عَلَّمَ الْقُرْآنَ» «خَلَقَ الْإِنْسَانَ» «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» «خداوند رحمان (است که) قرآن را تعلیم داد، انسان را بیافرید و سخن گفتن را به او آموخت.

در آیه «عَلَّمَ الْقُرْآنَ» معنای این نیست که «فَسَّرَ الْقُرْآنَ» به که معنی وضاحت و بیان است ولی هدف در «عَلَّمَ الْقُرْآنَ» اینست که پروردگار اولاً قرآن را به ما معرفی کرد که:

«القرآن ما هو»؟

چه کسی گفته، چه گونه گفته؟

از کجا نازل شده؟

چه کسی آورده؟

به چه کسی داده؟

وظیفه گیرنده چیست؟

وظیفه ما انسانها در برابر عظمت قرآن چه می‌باشد؟

مفسرین در تفاسیر خویش می‌نویسند که طبیعی این می‌بود که پروردگار اول انسان را خلق کرد و بعد از آن برای او بیان را آموخت ولی در این آیه مبارکه آمده است. این ترتیب طبیعی برهم خورده است. مفسرین در منطق این سخن می‌نویسند:

علت به هم خوردن ترتیب طبیعی این آیات این است که الله تعالی می‌خواست عظمیت آموزش قرآن را یادآوری کند که اینقدر مهم است که قبل از نعمت خلقت انسان به آن اشاره شده است.

مطابق قاعده ای فن زبان عربی «علم» دو مفعول دارد، یکی علمی که آموخته می‌شود، دوم انسانی که علم به او تعلیم داده می‌شود.

در آیه «علم القرآن» اولین مفعول که آموخته می‌شود، قرآن عظیم الشأن ذکر شده است، اما مفعول دوم یعنی کسیکه که به او قرآن تعلیم داده شده است، مذکر نیست، برخی از

صحابه فرمودنده اند که مراد از آن، کسی است که خداوند متعال بطور مستقیم وبدون واسطه او را تعلیم داده است، یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم که بعداً به واسطه او شامل سایر مخلوقات نیز می باشد. این نیز امکان دارد که چون هدف از تنزیل قرآن کریم، رهنمایی خلق خدا و آموختن اعمال صالح و اخلاق حسنه به آنهاست، بنابراین، مفعول خاصی ذکر نگردید، عدم ذکر مفعول دوم به این عمومیت اشاره دارد.

(مراجعه شود به تفسیر معارف القرآن مفتی محمد شفیع عثمانی، سورة الرحمن). بلی در این هیچگونه شک وجود ندارد که ارزش انسان به تعلیم قرآن است و به عبارت دیگر ارزش انسان به ارتباط او با وحی بستگی دارد.

و می دانیم که قرآن کریم هم از جهت اصل آموزش و تعلیم و تربیت مهم است و هم از جهت محتوا، واضح است که آموزش قرآن کریم، مقدمه معرفت به قرآن و عمل به محتوای آن است.

نکته قابل توجه در اینجا این است که در این آیات «عطف ترتیبی» نیامده چنانچه برخی پنداشته اند، و فرموده، «علم القرآن فخلق الانسان» تا ترتیب را برساند و تقدم و تأخری را ثابت کند؛ بلکه این چنین جملات، به خاطر اهمیت قرآن، مقدم و مؤخر شده، و شاید خداوند ترتیبی خاص را اراده نکرده باشد.

بنابراین آنجا که بحث آموزش قرآن است، بر آفرینش انسان مقدم شده است. «علم القرآن، خلق الانسان» اما آنجا که آموزش علوم دیگر مطرح است، آفرینش انسان مقدم شده است. «خلق الانسان من علق... الذی علم بالقلم» (سوره علق- 4-2) این بدان معنی است که قرآن بر انسان شرافت و تقدم دارد.

یعنی فکر و معرفت بر جسم و طبیعت مادی مقدم است و قرآن سرآمد تمام کتابها و انسان سرآمد تمام مخلوقات است و انسان در سایه فراگیری قرآن به کمال خلقتش دست می یابد. اما کلمه «بیان» یک مفهوم وسیعی دارد که گاهی همین «سخن گفتن» از آن اراده می شود. ولی اینجا مقصود عام است یعنی به انسان «سخن گفتن» و انواع «استدلالات عقلی و منطقی» را آموخت.

بلی یکی از موارد آن معنای عام، «سخن گفتن» است و البته می دانیم که سخن گفتن یکی از پیچیده ترین و مهم ترین نعمت های الهی است که بسیاری از علوم بشر از همین طریق، نقل و انتقال و رشد می یابد و همچنین خود لغات و دستگاه های صوتی و نیز زبان هایی که در دنیا وجود دارد، اینها همه از نشانه های عظمت است.

بنابراین گفته می توانیم که کلمه «بیان» بر تمام وسایل بیان است، از زبان گرفته تا خط و کتابت و افهام و تفهیم، همه در آن داخل می باشند، و نیز زبان های گوناگون ملل جهان و مناطق مختلف و محاورات آنان، از جمله اجزای بیان اند.

بصورت کل نتیجه می گیریم که قرآن عظیم الشان، سرچشمه همه مواهب و وسیله وصول به هر نعمت و بهره گیری از تمام نعمت های معنوی و مادی است، و جالب این که، بیان نعمت «تعلیم قرآن» را حتی قبل از مسأله «خلقت» انسان و «تعلیم بیان» ذکر کرده.

در این آیات با تمام صراحت بیان شده که پروردگار ما، اولین معلم قرآن عظیم الشان است. «الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ» و این اشتباه را بصورت قطع رد کرد برخی از انسانها بدین عقیده اند که می گویند: قرآن عظیم الشان را بشری به پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم تعلیم داده است: «يُعَلِّمُهُ بَشَرًا» (سوره نحل 103) همچنان در آیه این حقیقت را برای ما انسانها

می آموزاند که « قرآن عظیم الشأن، قابل درک و شناخت برای بشر است. اهداف آیه: «الرحمن» اسمی است فقط متعلق و مخصوص خداوند متعال است و شایسته نیست، کس دیگری این نام را داشته باشد و در کل هر نامی که مخصوص خداوند متعال است، درست نیست که برای غیر الله به کار برده شود. مثل: الله - خالق - رازق و... «الرحیم»: اسم و صفتی برای خداوند بزرگ است، هر چند که خداوند متعال غیر خودش را نیز با این وصف کرده است. «لقد جائکم رسول من أنفسکم عزیز علیہ ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رئوف رحیم» (سوره توبه/128). (قطعاً، برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید، به هدایت شما حریص و نسبت به مؤمنان دلسوز و مهربان است).

و (السمیع و البصیر) نیز مثل (الرحیم) هستند، همچنانکه خداوند می‌فرماید: «إنا خلقنا الإنسان من نطفة أمشاج نبتليه فجعلناه سمیعا بصیرا» (سوره انسان آیه:2) (ما انسان را در نطفه‌ای آمیخته آفریدیم تا او را بیازمائیم و وی را شنوا و بینا گردانیم). این آیه «الرحمن الرحیم» دلیلی بر یکتا بودن خداوند متعال در اسماء و صفات است، یعنی اسماء و صفات خداوند متعال فقط به او تعلق دارند و خاص خداوندند.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ (۳) عَلَّمَهُ الْبَيَانَ (۴)

انسان را بیافرید (۳) سخن گفتن را به او آموخت (۴)

تفسیر:

در این آیات متبرکه که پروردگار با عظمت ما در جمله همه‌ی مخلوقات، روی زمین به خلقت انسان اشاره نموده، این بدین معنی است که فضیلت خلقت انسان نسبت به همه مخلوقات ذی اهمیت و بیشتر است.

در این آیه متبرکه این مفهوم رابه وضاحت میرساند که الله متعال، خالق انسان است، نه طبیعت بی‌جان که برخی از انسان‌ها بدان معتقد اند «الرَّحْمَنُ... خَلَقَ الْإِنْسَانَ» و هکذا خلقت انسان، از جمله رحمت الهی می‌میشد «الرَّحْمَنُ... خَلَقَ الْإِنْسَانَ» همچنان در این آیه مبارکه تأکید شرافت قرآن کریم نسبت به انسان مقدم می‌باشد. «عَلَّمَ الْقُرْآنَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ» و موضوع که آموزش علوم دیگر مطرح بحث است، آفرینش انسان مقدم شده است. «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ... الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» (سوره علق 24) ولی با تأکید باید گفت که انسان، در سایه فراگیری قرآن، به کمال خلقتش دست می‌یابد. «عَلَّمَ الْقُرْآنَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ»

در آیه متبرکه « عَلَّمَهُ الْبَيَانَ » این مفهوم عالی را می‌رساند که قدرت بیان، که در انسان وجود دارد از جمله رحمت الهی است. و علمی مورد ستایش است که بیان شود.

الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ (۵) وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ (۶)

آفتاب و ماه با حسابی مقرر در حرکتند (۵) و بته و درخت برای او سجده میکنند (۶)

تفسیر:

در این آیات متبرکه این مفهوم عالی را برای ما می‌آموزاند که آفتاب ماه و در جمع «حُسْبَانٍ» «حساب منظم، نظم و نظام».

مجموع کره زمین در مسیری و به شکلی و تحت یک نظام خاص، منظم و فوق العاده‌ای حرکت می‌کنند که خدای تعالی برای آنها مقدر نموده.

و این مفهوم را بیان میدارد که هستی، تسلیم نظامی است که از پیش جانب پروردگار تعیین شده است. و گیاهان و بته های زمینی، حیات و رویش خود را مرهون آفتاب و ماه آسمانی اند. اما منظور از سجده بته ها، گیاه و درخت، خضوع این موجودات است، برای امر خداوند متعال که به امر او از زمین سر بر می آورند، و به امر او در چهارچوبی نشو و نما می کنند که الله تعالی برایشان مقدر کرده است. از این دقیق تر این که این دو موجود رگ و ریشه‌ی خود را برای جذب مواد عنصری، در دل زمین می دوانند، و همین خود سجده- آنهاست؛ زیرا با سقوط در زمین اظهار حاجت به همان مبدئی می نمایند که حاجتشان را برمی آورد، و او در حقیقت خدایی است که تربیت شان می کند.

سجده کردن «نجم» و «شجر» چیست!

نجم: «نجم» چنان که راغب اصفهانی در مفردات می گوید: «أصل النَّجْم، الكوكب الطالع، و جمعه نُجُومٌ، و نَجَمٌ، طَلَعٌ... و منه شُبَّهَ به طلوعُ النَّباتِ،...» (راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، جلد 1، صفحه 791-792، کلمه «نجم».)
«نجم» در اصل به معنای ستاره است، و گاه «نجم» به آن بوته گفته می شود که برگ و شاخه هایش بر زمین فرش می گردند، و تنه ندارد، یعنی گیاه بدون ساقه. اساساً این کلمه در اصل به معنای طلوع است، و اگر به این گیاهان (گیاه بدون ساقه) «نجم» می گویند؛ بدان جهت است که از زمین سر بر می آورند، و اگر به ستاره «نجم» گفته می شود، نیز به دلیل طلوع آن است. در این جا (سورة الرحمن) به قرینه «شجر» (درخت) منظور معنای دوم یعنی گیاهان بدون ساقه است. به این ترتیب «نجم» به انواع گیاهان کوچک و خزنده؛ مانند بوته کدو، خیار، خربزه و... می گویند.

شجر:

«الشَّجَرُ مِنَ النَّباتِ، ما له ساق»، (راغب اصفهانی جلد 1، صفحه 446، کلمه «شجر».)
و الشجر: «ما قام علی ساق...» (طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، جلد 6، 173، کلمه «شجر».)

شجر به انواع گیاهان ساقه دار؛ مانند غلات، درختان و... گفته می شود. بنابراین، اگرچه معنای اصلی نجم همان ستاره است، اما بسیاری از مفسران قرآن با توجه به کنار هم قرار گرفتن «نجم» و «شجر» نجم را به گیاه بدون ساقه (بوته ای) معنا کرده اند.
بعد از ذکر معلومات مختصر کلمات «نجم و شجر» به بررسی دیدگاه مفسران می پردازیم که هدف از سجده نجوم و درختان چیست!

بیشتر مفسران قرآن کریم، پس از معنای نجم به گیاهان بی ساقه، سجده گیاهان و درختان را اطاعت بی چون و چرا از خداوند متعال می دانند. و این اطاعت، همان پیروی از قوانین تکوین و عدم تخلف و سرپیچی از مداری است که خداوند در عالم تکوین برایشان ترسیم کرده است.

برخی از مفسران نیز نجم را حمل بر همان معنای اصلی خود کرده و می گویند؛ نجم آن است که در آسمان است (ستاره) و شجر همان درخت است که در زمین است، و شاید هدف از یاد کردن این دو باهم، بیان دورترین چیزها و نزدیک ترین آنها به ما، در طبیعت بوده باشد، و اینها هر چند در نظر جامد و بی روح به نظر می رسند، اما اندازه ای از فهم و احساس دارند که آنان را به عبادت پروردگارشان دعوت میکند: «وَ إِن مِنْ شَیْءٍ إِلَّا

يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»؛ (اسراء، 44). و هیچ چیز نیست جز آن که تسبیح گوید به سپاسگزاری از پروردگارش، ولی شما ستایش و تسبیح آنها را در نمی یابید. از آن جا که سجود دلالت بر منتهای خضوع و عبودیت دارد، سجود ستاره و درخت در خاضع بودن آنها نسبت به سنت های الهی مربوط به خود آنها تجلی پیدا می کند، چه هیچ ستاره ای را نمی بینیم که از مدار خود انحراف پیدا کند و هیچ درختی را که میوه ای جز میوه خود به بار آورد.

وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ ﴿٧﴾ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ ﴿٨﴾ وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ ﴿٩﴾

و آسمان را برافراشت، و ترازوی (عدالت) را برقرار کرد. (٧) تا در وزن حق تلفی نکنید (٨) وزن کردن را به عدالت رعایت کنید و کم فروشی مکنید (٩)

تفسیر:

پروردگار با عظمت ما ستارگان را نسبت به زمین بلند قرار داد است، و این چیزی تصادفی هم نیست که جایگاه آسمان و (ستاره گان) نسبت به زمین در جای بلندی قرار گیرد. بلند قرار گرفتن آسمان و حجم و اندازه و فاصله ستارگان، از جمله رحمت های حکیمانه الهی است.

از جانب دیگر پروردگار با عظمت ما برای ما انسانها می آموزاند که ترازو (میزان) و وسیله سنجش باید عادلانه باشد. «وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ» همان طوریکه اشاره بعمل آمد نظام هستی بر پایه میزان است. پس زندگی ما نیز باید بر مدار میزان باشد.

«وَضَعَ الْمِيزَانَ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ» (در سنجش و میزان نباید تجاوز صورت گیرد). و واضح است که راه رسیدن به عدالت اجتماعی، عمل به قرآن عظیم الشان و احادیث نبوی است «عَلَّمَ الْقُرْآنَ... أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ»

در کارها، نه افراط «أَلَّا تَطْغَوْا» و نه تفریط. «لَا تُخْسِرُوا» قرآن عظیم الشان در سوره هود آیه 85 می فرماید: «وَأَيُّ قَوْمٍ أُوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» «و ای قوم من! پیمانۀ و وزن را با عدالت، تمام دهید! و بر اشیاء (واجناس) مردم، عیب نگذارید و از حق آنان نگاهید و در زمین به فساد نکوشید.»

وسیله سنجش اشیاء را میزان (ترازو) گویند، و هدف قرآن عظیم الشان در آیه فوق که اشاره به میزان آمده اشاره به هر چیزی است که با آن وزن و سنجش شود اعم از اینکه قول باشد یا فعل و یا ترازوی متداول، که جمع آن موازین است، اصطلاح «میزان» نه بار، و کلیمه «موازین» بصورت جمع هفت بار در قرآن عظیم الشان بیان گردیده است.

در آیه «وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ» «و آسمان را بر افراشت، میزان و قانون (در آن) گذاشت. هدف از میزان همان تنظیم امور زمین و آسمان است که بر اساسا آن، تعادل به وجود آمده و اساس خلقت بر پا مانده است.

میزان عمل در آخرت :

در اینکه الله تعالی در روز قیامت اعمال بندگان را با وسایل خواهد سنجید جای هیچگونه شکی و شبهه نیست اما اینکه ماهیت این وسایل چگونه خواهد بود، تفصیل آن در قرآن عظیم الشان و احادیث نبوی بیان یافته، طوریکه در (آیات 8 و 9 سوره اعراف) آمده است: «وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ»

الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿8﴾ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يِظْلِمُونَ ﴿9﴾» (اعراف/ ۸- ۹)

«وزن کردن (اعمال، و سنجش ارزش آنها) در آن روز، حق است! کسانی که میزانهای (عمل) آنها سنگین است، همان رستگارانند! و کسانی که میزانهای (عمل) آنها سبک است، افرادی هستند که سرمایه وجود خود را، بخاطر ظلم و ستمی که نسبت به آیات ما می‌کردند، از دست داده‌اند.»

آیه یاد شده اثبات می‌کند که برای نیک و بد اعمال وزنی هست و منظور از «وزن» سنگینی اعمال است در عین حال این سنگینی، سنگینی اضافی و نسبی است به این معنی که حسنات باعث ثقل میزان و سئیات باعث سبکی و خفت آن است نه اینکه هم حسنات دارای سنگینی باشد و هم سئیات، آن وقت این دو سنگین با هم سنجیده شود هر کدام بیشتر شد بر طبق آن حکم شود، اگر حسنات سنگین‌تر بود به نعمتهای بهشتی و اگر سئیات سنگین‌تر بود به دوزخ جزا داده شود.

برخی از مفسرین در باره «میزان» می‌نویسند که جمله «أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ» «تَطْغَوْا» از طغیان مشتق است که به معنای ظلم و بی انصافی است، و مراد آن است که خداوند متعال میزان را بدین جهت بر قرار کرده است که شما در وزن کردن باکمی و بیشی، مرتکب ظلم و ستم نشوید.

اصول و قوانین محکمه روز قیامت :

محکمه روز قیامت دارای اصول و قوانین خاصی خویش مییابد که برخی از این اصول و لوايح مطابق ارشادات قرآنی عبارتند از:

1 - فیصله دوسیه بطور سری نمی باشد :

بررسی دوسیه در این روز بطور علنی صورت خواهد گرفت، طوریکه در: (آیه: 13 سوره الاسراء) «وَأُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا» (و عمل نامه هر شخص را در گردنش بسته‌ایم و روز قیامت برای او نوشته‌ای بیرون آوریم که آن را در برابر خود باز نموده می‌بیند).

2 - تدویر محکمه بطور دقیق و تحت تدابیر شدید صورت خواهد گرفت:

این بدین معنی است شخصیکه برای اجرای حکم محکمه حاضر می‌گردد، همه به معیتی دونفر فرشته همراه خواهد بود، طوریکه پروردگار با عظمت ما در (آیه 21 سوره ق) میفرماید: «وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ». (و هر شخص که (به صحنه قیامت) می‌آید، با او دو فرشته است که یکی او را به جلو سوق می‌دهد و دیگری شاهد اوست. (به او گفته می‌شود: همانا از این صحنه در غفلتی (عمیق) بودی، پس پرده (غفلت) تو را کنار زدیم و امروز چشمت تیزبین شده است.

وباز میفرماید: «وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ» (آیه 23 سوره ق) (و (فرشته) همراه او گوید: اینک (نامه اعمال او) نزد من آماده است.

«أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ» (آیه 24 سوره ق) و آیه (25 سوره ق) «مَنَاعَ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُّرِيبٍ» (خداوند به دو فرشته سائق و شهید خطاب می‌کند: هر کفرپیشه لجوج را به دوزخ افکنید. (آن که) سخت مانع خیر است و متجاوز و شبهه افکن.

هكذا در (آیه 26 سوره ق) می‌فرماید: «الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ

الشَّدِيدِ» (آنکه با الله یگانه، معبود دیگری قرارداد، پس او را در عذاب سخت بیفکنید.

3 - بی عدالتی در محکمه جای ندارد:

در محکمه عدلی الهی در روز قیامت، بی عدالتی محال است، و جای برای بی عدالتی وجود نخواهد داشت طوری که پروردگار با عظمت ما در (آیه 29 سوره ق) میفرماید: «وَمَا أَنَا بِظَالِمٍ لِّلْعَبِيدِ». (و من هرگز به بندگان ظلم نمیکنم).

4 - ضرورت به داشتن وکیل مدافع نیست:

اولتر از همه تصور ما در بخش از موارد آخرت در مقایسه و مقارنه به مسایل و فهم دنیوی است. این مقارنه تصادفی هم نیست، چون الله تعالی برای فهم مسایل دینی در موارد زیاد مثال های آورده که تا آنرا برای فهم ما آسانتر سازد. از جمله درباره دست، الله تعالی صحبت دارد که درین جا منظور این دست نیست که ما انسانها آنرا میشناسیم. در تعبیر مقدس اسلامی از سخن زدن و گپ زدن دست سخن میگوید که درین صورت ماتصور داشتن دهن و زبان برای دست را در ذهن مجسم میسازیم، در حالیکه این تصور ما غیر دقیق است و برای گپ زدن به امر الهی ضرورت به دهن و زبان نیست. به این ترتیب به عدلی الهی به آن پروسیجر و مفردات تأمین عدالت دنیوی نیست.

در محکمه روز قیامت ضرورت نیست که شخص برای خود وکیل مدافع داشته باشد، بلکه هر شخص بدون وکیل مدافع به جواب سوالات که برایش مواجه می شود می پردازد، طوری که پروردگار با عظمت ما در (آیه 14 سوره اسراء) میفرماید: «أَفَرَأَى كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا» (در قیامت به شخص گفته می شود) کتابت را بخوان، کافی است که امروز، خودت حسابگر خویش باشی).

در احادیثی نبوی و روایات اسلام توصیه های اکید همین است، که انسان پیش از قیامت، باید به حساب کار خود رسیدگی کند. زیر اینگونه محاسبه ها، زمینه ی بیداری انسان را تقویت می بخشد.

در حدیثی از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است که میفرماید: «حاسب نفسك قبل ان تحاسب فانه اهون لحسابك غدا» (با خود محاسبه کن قبل از اینکه با تو محاسبه صورت گیرد. این عمل کار بازپرسی و محاسبه ترا آسانتر می سازد).

همچنان در این مورد حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه با زیبایی خاصی میفرماید: «حاسبوا أنفسكم قبل أن تحاسبوا وزنوا أعمالكم قبل أن توزنوا.» یعنی: «خویش را حسابرسی نمایید قبل از آنکه مورد محاسبه قرار گیرید و اعمالتان را بسنجید پیش از آن که سنجیده شوید.»

5 - رشوت و واسطه غیرممکن است:

با صراحت باید گفت که در روز محکمه عدل الهی، نه رشوت فرصت و چلش دارد و نه هم واسطه، نه دارایی بدرد می خورد و نه اولاد به صورت مستقیم برای انسان فایده می رساند. طوری که پروردگار با عظمت ما در (آیات 88 و 89 سوره الشعراء) میفرماید: «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ» (آن روزی که اموال، (یعنی نیروی مادی) و اولاد، (یعنی نیروی انسانی، به کسی) سودی نمی رساند.) «إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (بلکه تنها کسی (نجات پیدا می کند) که با قلب سالم (از مریضی کفر و نفاق و ریا) به پیشگاه الله تعالی آمده باشد).

6 - تشابه نام ها هم نخواهد بود:

در محکمه عدل الهی در ذکر نام ها اشتباه بعمل نمی آید، یعنی اینکه هرکس دوسیه خویش

را بدست خود خواهد گرفت، طوری که در آیه (64 سوره مریم) آمده است: «وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» (ما فرشتگان) جز به فرمان پروردگار تو نازل نمی شویم؛ آنچه پیش روی ما (در آینده) و آنچه پشت سر ما (در گذشته) و آنچه میان این دو قرار دارد از اوست و پروردگار تو فراموش کار نیست.

7 - فیصله محکمه تسلیم خود شخص میشود:

در محکمه الهی فیصله نامه مربوط خود شخص می گردد، و به کسی دیگر داده نمیشود، طوری که در آیات (19 الی 24 سوره الحاقه) میفرماید: «فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَٰؤُلَاءِ أَقْرَبُ كِتَابِيهِ» (19) اِنِّي ظَنَنْتُ اَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيهِ» (20) فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ» (21) فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ» (22) فَطُوفُهَا دَائِمَةٌ» (23) كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا اَسْلَفْتُمْ فِي الْاَيَّامِ الْخَالِيَةِ» (24) (پس هر کس که عمل نامه اش به دست راستش داده شود، (شادی کنان) می گوید: بیائید کتاب مرا بخوانید. من می دانستم که با حساب خودم رو به رو خواهم شد. پس او در زندگی رضایت بخشی است. در بهشتی برین که میوه هایش در دسترس است. به خاطر اعمالی که در دوران گذشته انجام داده اید، بخورید و بیاشامید و گوارایتان باد.

8 - فیصله ها حضوری بوده و غائبانه نمی باشد:

در محکمه روز قیامت فیصله در حضور شخص صورت می گیرد. حکم و فیصله غائبانه صادر نمی شود. طوری که در (آیه 32 سوره یس) آمده است: «وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ» (و نیستند آنان مگر این که همگان نزد ما حاضر می شوند).

9 - دوسیه ها استیناف طلب نخواهد بود:

طوری که در (آیات 28 و 29 سوره ق) آمده است: «قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدِيَ وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعْدِ» (28) مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدِيَّ وَ مَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ» (29) (خداوند متعال می فرماید: نزد من با یکدیگر مشاجره نکنید، من پیش از این وعده عذاب را به شما داده بودم. هدایت (فرستادن کفار در دوزخ) نزد من تغییر نمی یابد و من هرگز به بندگانم، ستم نمیکنم).

10 - ضرورت به شاهدان اضافی نیست:

در محاکم دینوی قانون طوری است که وقتی شاهد به محکمه عدل می آید، آن چیزی را که با حواس خویش دیده و شنیده بیان می کند نه آن چیزی را که گمان کرده و حدس می زند. در محکمه عدل الهی ضرورت به شاهدان اضافی دیده نمی شود: طوری که (آیه 24 سوره نور) میفرماید: «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (این آن روزی است که زبان ها و دست ها و پاهایشان، علیه آنان به آنچه انجام داده اند شهادت می دهند). موضوع اینکه اعضای بدن در قیامت شهادت می دهند، بارها در قرآن کریم مطرح شده است، طوری که در سوره ی فصلت آیه (20) میخوانیم: «حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤُهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (هنگامی که به دوزخ رسند، گوش و چشم و پوست بدن آنان به گناهای که انجام داده اند، شهادت دهند.

همچنان در سوره یس (آیه 65) می خوانیم: «الْيَوْمَ نَحْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَ تَكَلَّمْنَا بِأَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (در آن روز بر دهان کافران مهر خموشی زنیم و دست هایشان با ما سخن گویند و پاهایشان به آنچه کرده اند شهادت دهند).

شهادت فرشتگان رقیب عتید: همچنان در این روز دوفرشته بر بنیاد حکم قرآنی امور شهادت

را انجام میدهند: طوری که در (آیات 18 و 20 سورة ق) میفرماید: «مَا يُلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ... وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ» هیچ سخنی و کاری را به لفظ در نمی‌آورد و انجام نمی‌دهد، مگر اینکه مراقبی آماده نزد او آن را ضبط می‌کند... و هر کسی می‌آید در حالیکه با او سوق دهنده و شهادت دهنده‌ای است. که شهادت دهندگان می‌تواند همان فرشته رقیب و عتیدی باشد که همراه انسان است.

11 - دوسیه ها به فراموش سپرده نمی شوند :

طوری که در (آیه 6 سورة مجادله می خوانیم: «يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَ نَسُوهُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (روزی که خداوند متعال همه آنان را برانگیزد تا به آنچه انجام داده‌اند، آگاه سازد. (اعمالی که) خداوند تماماً شمارش کرده و آنها فراموش نموده‌اند و خدا بر هر چیز شاهد و گواه است.)).

12 - اعمال بطور دقیق و زره، زره بررسی می شود :

طوری که در (آیه: 47 سورة انبیاء) میفرماید: «وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ» (و ما برای روز قیامت، ترازوهای عدل برپا خواهیم کرد، پس (در آن روز) هیچ ظلمی به احدی صورت نخواهد گرفت، و اگر (عملی) به اندازه دانه‌ی خردلی (هم) باشد، ما آن را (برای محاسبه) خواهیم آورد و (همین قدر در دقت محاسبات) کافی است که ما حسابرس باشیم.) «خَرْدَلٍ» نام بته ای است که دانه‌های بسیار ریز سیاه دارد و در کوچکی و حقارت، ضرب المثل شده است «میزان» به معنای وسیله‌ی سنجش، بارها در قرآن مجید مطرح شده و مورد تأکید الله متعال قرار گرفته است. ناگفته نباید گذاشت که: سنجش هر چیزی با وسیله‌ای متناسب با آن صورت می‌گیرد. بطور مثال برای اندازه گیری درجه حرارت وسیله داریم بنام ترمومتر، برای سنجش فشار هوا، وسیله داریم هوا سنج، برای اندازه گیری طول و عرض اشیاء، وسیله ای داریم بنام متر، برای سنجش وزن اشیاء، وسیله داریم بنام کیلو و غیره که مورد محاسبه می‌گردد. بدیهی است که برای سنجیدن انسان و اعمال او نیز از وسیله‌ای متناسب با او که همان انسان کامل است و اعمال را انجام داده است مورد سنجش قرار می‌گیرد.

معنای وزن اعمال در قیامت:

معنای وزن اعمال در قیامت، تطبیق اعمال است بر حق، به این معنی هر شخصی پاداش نیکش به مقدار حقی است که عمل مشتمل بر آن است و در نتیجه اگر اعمال شخصی، شامل هیچ مقداری از حق نباشد از عملش جز هلاکت و عقاب بهره و ثمری عایدش نمی‌شود.

در قیامت، هیچ میزانی برای اعمال کافران برپا نمی شود:

قابل تذکر است که در قیامت هیچ میزانی برای اعمال کافران انعقاد نمی‌یابد: طوری که در (آیه 105 سورة كهف) میخوانیم: «أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْناً» «آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند به همین جهت، اعمالشان حبط و نابود شد از این رو، روز قیامت، میزانی برای آنها برپا نخواهیم کرد.»

عبارت «فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْناً» فرع بر حبط و ضایع شدن اعمال است به دلیل

اینکه سنجش و وزن در روز قیامت به سنگینی حسنات است و با حبط عمل دیگر سنگینی باقی نمی‌ماند و در نتیجه وزن کردن معنا ندارد.

به عبارتی دیگر توزین و سنجش مربوط به جایی است که چیزی در بساط باشد کافران که چیزی در بساط ندارند چگونه توزین و سنجشی داشته باشند.

وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ ﴿١٠﴾ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ ﴿١١﴾ وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ ﴿١٢﴾ فَبِأَيِّ آيَةٍ رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ ﴿١٣﴾

و (خداوند) زمین را برای مخلوقات (خود) نهاد (۱۰) در آن میوه ها (گوناگون) و درخت خرمای شگوفه دار است (۱۱) و دانه های پوست دار و گیاهان خوشبوست (۱۲) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۱۳)

تفسیر:

«الارض»:

ابن منظور، محمدبن مكرم در قاموس لسان العرب، جلد هفتم صفحه 112 مینویسد: «ارض» به معنای آن چیزی است که مردم بر آن زندگی میکنند، و برخی بدین عقیده اند «ارض» به معنای آنچه که پائین و مقابل آسمان قرار دارد. ابن منظور، لسان العرب، طبع، بیروت، سال ۱۴۱۴ق، کلمه «ارض» 461 بار در قرآن عظیم الشان به طور مفرد ذکر شده است، صرف در سوره طلاق آیه 12 به لفظ مفرد اراده جمع شده که هدف آن آیه هفت آسمان است: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ» (الله آن ذاتی است که هفت آسمان را آفرید، و از زمین نیز همانند آنها).

«أنام»:

«أنام»: «مردمان».

شیخ علامه بیضاوی مفسر بزرگ جهان اسلام «أنام» را ذی روح (صاحب روح) ترجمه کرده است، و ظاهر آن است، که هدف از «أنام» در این آیه جن و انس می باشند، زیرا تمام ذی روحها تنها این دوگروه مکلف و مامور به احکام شرع میباشند، و در این سوره این دو گروه مورد خطاب قرار گرفته اند.

«فاکِهَةٌ»: شامل همه میوه ها میشود.

و «ریحان»: به هر گیاه خوشبو اطلاق میشود، ولی مُفسِر بزرگ اسلام ابن عباس «ریحان» را در این آیه به رزق تفسیر نموده است. «**كما يقال خرجت اطلب ریحان الله**» یعنی من جهت کسب رزق خدا بیرون آمده ام.

«اکمام» جمع «کم» به معنای پوششی است که میوه را در برمی‌گیرد،

«حب» به معنای دانه **«عصف»** به معنای برگ‌ها و اجزایی است که از گیاه جدا می‌شود، و یا «دارای قشروپوسته، دارنده‌ی برگ».

«الرَّيْحَانُ» «گیاهان خوشبو، ریحان».

«الآء» جمع «الی» به معنای نعمت ها است.

- در آیات متبرکه یک مفهوم عالی برای فهم انسانها مورد بحث قرار گرفته است و آن اینست که تمام هستی توسط یک مدبر خاصی رهبری و هدایت میشود.

و با اعجاز خاصی میفرماید که زمین و مافیها آن برای استفاده همه موجودات زمینی و از آن جمله انسان است.

میوه از جمله نعمت های است که نقش مهمی در تغذیه انسان را دارا می باشد که از آن جمله ارزش تغذیه خرمای نسبت به سایر میوهها بیشتر است.

پروردگار با عظمت نه تنها نعمت میوه را یاد آوری نموده، بلکه می فرماید که حتی پوست و غلاف میوه از جمله نعمت های الهی می باشند «وَ الْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ» و هکذا بوی و خوش بوی گیاهان نیز از جمله از نعمت های الهی به شمار می رود «وَ الرِّيحَانُ» بناءً به انسان و جن که مسؤول مکلف و بهره مند از نعمت های زمین است، خطاب نموده می فرماید که آگاه باشند که تکذیب آیات الهی، سرزنش را به دنبال دارد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (14 الی 30) بحث مؤجز ببری از نعمتها و فناپذیری تمام نعمتهای دنیوی و ماندگاری ذات پروردگار، بعمل آمده است.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ ﴿١٤﴾ وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِّن نَّارٍ ﴿١٥﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿١٦﴾

انسان را از گل خشکیده ای چون سفال بیافرید (۱۴) و جن را از شعله ای از آتش آفرید (۱۵) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْفَخَّارِ» «سفال».

تفسیر:

قبل از اینکه بحث خویش را در باره خلقت آغاز نمایم، لازم می دانم در روشنایی قرآن عظیم الشان در مورد آفرینش زمین مطالب را بعرض برسانم و بعداً در مورد داستان خلقت معلومات را ارایه بدارم: پروردگار با عظمت ما در (آیات 9 الی 12 سورة فصلت) میفرماید: «فَلْ أَيْنُكُمْ لَنْتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَاداً ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿9﴾ وَجَعَلَ فِيهَا رُوسِيٍّ مِنْ فَوْقِهَا وَبَرَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ ﴿10﴾ ثُمَّ أَسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ أَنْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَنْتَيْنَا طَائِعِينَ ﴿11﴾ فَفَضَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَحِفْظاً ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿12﴾» «بگو: آیا شما به آن کسی که زمین را در دو روز آفرید کافر می شوید، و برای او همتایانی قرار میدید؟! او پروردگار جهانیان است و در آن (زمین) کوهها را از فرازش پدید آورد، و در آن برکت داد، و خوراک (و رزق، اهل) آن را مقدر (و معین) فرمود، (اینها همه) در چهار روز بود، (بنابر این) برای سؤال کنندگان (واضح) و روشن گردید. سپس به سوی آسمان متوجه شد، در حالیکه بصورت دود بود، پس به آن و به زمین فرمود: خواسته یا ناخواسته بیایید، گفتند: به دل خواه آمدیم، پس آنها را (به صورت) هفت آسمان در دو روز ساخت، و در هر آسمانی کار (و تدبیر) آن (آسمان) را وحی کرد، و آسمان دنیا را با چراغ هایی (ستارگان) بیاراستیم (و از شیاطین) حفظ کردیم، این است تقدیر (خداوند) پیروزمند دانا».

سبحان الله! خداوند متعال میفرماید وقتی زمین را ساختیم، کوهها را بر روی آن قرار دادیم. در مسند امام احمد بن حنبل، روایتی داریم که خداوند وقتی زمین را ساخت، به لرزش افتاد و به وسیلهی کوهها، زمین محکم گردانیده شد.

در قرآن عظیم الشان هم از لفظ «اوتاد» استفاده می کند، یعنی کوهها مانند میخ اند.

فرشتگان از خداوند می پرسند:
 خداوندا آیا از کوه محکم تر هم داریم؟
 خداوند می فرماید:
 بله از کوه محکمتر آهن است،
 گفتند: از آن محکمتر چی؟
 گفت بله از آن محکمتر آتش است،
 گفتند: از آن چی؟
 فرمود: بله آب آتش را خاموش می کند.
 گفتند: از آب چی؟

گفت: مؤمنی که صدقه ای را در راه الله می دهد به نحوی که دست چپش از دست راستش که صدقه می دهد با خبر نشود.

این از همه محکمتر است!»

«عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَمَّا خَلَقَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ الْأَرْضَ، جَعَلَتْ تَمِيدٌ، فَخَلَقَ الْجِبَالَ، فَأَلْقَاهَا عَلَيْهَا فَاسْتَقَرَّتْ، فَتَعَجَّبَتِ الْمَلَائِكَةُ مِنْ خَلْقِ الْجِبَالِ، فَقَالَتْ: يَا رَبِّ، هَلْ مِنْ خَلْقِكَ شَيْءٌ أَشَدُّ مِنَ الْجِبَالِ؟ قَالَ: نَعَمْ، الْحَدِيدُ. قَالَتْ: يَا رَبِّ، هَلْ مِنْ خَلْقِكَ شَيْءٌ أَشَدُّ مِنَ النَّارِ؟ قَالَ: نَعَمْ، النَّارُ قَالَتْ: يَا رَبِّ، هَلْ مِنْ خَلْقِكَ شَيْءٌ أَشَدُّ مِنَ الْمَاءِ؟ قَالَ: نَعَمْ، الْمَاءُ. قَالَتْ: يَا رَبِّ، هَلْ مِنْ خَلْقِكَ شَيْءٌ أَشَدُّ مِنَ الرِّيحِ؟ قَالَ: نَعَمْ، ابْنُ آدَمَ يَتَصَدَّقُ بِبِمِينِهِ يُخْفِيهَا مِنْ شِمَالِهِ». (مسند أحمد: 11805).

بعد از اینکه پروردگار با عظمت زمین را خلق نمود، کوهها را بروی زمین قرار داد و همه ما احتیاج که برای زندگی انسان ضروری و لازمی خلق نمود، سپس انسان را خلیفه این سر زمین تعیین نمود.

طوری که قرآن عظیم الشان در باره داستان خلقت انسان در (آیه 30 سورة البقره) میفرماید:
 «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿30﴾» «و (بیاد بیاور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی قرار خواهم داد.

گفتند: آیا کسی را در آن قرار می دهی که در آن فساد و خونریزی کند؟
 ما تسبیح و حمد تو را به جا می آوریم و تو را تقدیس می کنیم.
 پروردگار فرمود: یقیناً من می دانم آنچه را که شما نمی دانید».

برخی از علماء در تفسیر این آیه مبارکه تأویلات مختلفی را به عمل می آورند و حتی می نویسند که از فهم این آیه طوری فهمیده می شود که: قبل از آدم موجوداتی بودند به نام «بشر» که خونریزی می کردند و ملایک با قیاس بر آنها درباره ی وجود انسان بر زمین، با هم سخن گفتند.

در تفسیر این آیه چندین تفسیر را مفسرین کرام بیان داشته اند که از جمله:

اینکه قبل از آدم جنیان بر روی کره ی زمین بودند و فساد می کردند.

و یا اینکه: فرشتگان می دانستند خلیفه کسی که امر به عدل می کند و امر به عدل زمانی

انجام می پذیرد که فساد و ظلمی باشد.

و یا اینکه خداوند متعال خودش به ملائکه فرموده که موجودی خلق می‌کنم که به عبادت من بر روی کره‌ی ارضی می پردازد، ولی با این وجود عده‌ای از آن‌ها فساد هم می‌کنند که این تفسیر صحابه و تابعین است، تفسیر قتاده و ابن عباس و ابن مسعود و... که می‌گویند الله تعالی خودش به ملائکه در باره‌ی انسان فرموده است و از قبل به آن‌ها آگاهی داده است. (مراجعه شود به رساله: چگونه خلقت آغاز شد؟ اولین انسان چگونه آفریده شد؟ نوشته‌ی ماموستا بهروز عزیزی (سنبله) 1396 ه. ش - ذوالحجة 1438 ه. ق)

ملائکه تعجب میکنند و می‌گویند خداوند اگر برای عبادت خلق‌شان می‌کنی ما که تو را تسبیح می‌کنیم و در عین حال گناهی را هم مرتکب نمی‌شویم، پس بگذار تنها ما باشیم و خداوند متعال در جواب‌شان می‌فرماید: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

خلقت بشر یا انسان :

کلمه‌ی «بشر» هم، در قرآن کریم به معنای «آدم یا انسان» ذکر شده است. «بشر» هم نام دیگری برای همین انسان است که در باره‌ی آن امام راغب اصفهانی می‌فرماید: «بشر یا بشره یعنی ظاهر اصلی پوست خارجی و «آدم» هم به معنای باطن پوست است و بدین خاطر به انسان بشر می‌گویند که ظاهرش به طور کامل از پشم و مو پوشیده نشده است، و اینکه چرا به او آدم می‌گویند، می‌گوییم این یا از «آدم» گرفته شده که به معنای پوست است و یا از «آدمه» گرفته شده است که به معنای گندمگون بودن است، که در آن مثلاً رنگ حضرت آدم گندمگون یا همان سبزه بوده است. ولی تفسیر صحیح این است که چون آدم از خاک سرزمین است، اسمش از «آدم» گرفته شده و نام او را آدم گذاشته اند.

خواننده محترم !

در این جای شک نیست که الله تعالی، بدیع السماوات و الارض است، خالق لایزال ذاتی است، که بدون هیچ نمونه‌ی از پیش ساخته شده‌ای، به ابداع و آفرینش آسمان‌ها و زمین پرداخته است، تا انسان خلیفه‌ی این سرزمین شود.

خلیفه:

خلیفه را علماء به دو معنا آورده اند، یکی اینکه یعنی حکم فرمانروایی و توانایی استفاده از تمام چیزهایی را که بر روی کره‌ی زمین است به این انسان داده است، یعنی انسان به عنوان خلیفه‌ی خداوند به سیر و سلوک و تصرف در کره‌ی زمین می‌پردازد و خداوند متعال (پادشاه دایم هم، خودش موجود است و بر همه چیز این آدمی ناظر است. و معنی دوم اینکه: خلیفه به معنای مرگ یک انسان و جانشین شدن دیگری به جای او که این مختص این کره‌ی خاکی است.

خلقت اولین انسان:

قرآن عظیم الشان در مورد اینکه اولین انسان چگونه خلق شده در (آیه 5 سورة الحج) با زیبایی خاص می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَيْتِ فَأِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن نُّرَابٍ» «ای مردم! اگر از برانگیخته شدن در شک هستید، پس (به این نکته دقت کنید:) همانا ما شما را از خاک آفریدیم».

و در (آیه 7 سورة السجدة) می‌فرماید: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِن طِينٍ» «(همان) کسی که هر چه را آفرید به نیکوترین (وجه) آفرید، و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد». یعنی پس از آفرینش و خلقت همه چیز، انسان را از خاک آفرید و خاک

را تبدیل به گل کرد! «فَأَسْتَفْتِهِمْ أَهْمَ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَن خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِّن طِينٍ لَّازِبٍ» (سوره الصافات: 11) «پس (ای پیامبر) از آن‌ها بپرس که آیا آفرینش آن‌ها سخت‌تر است، یا (آفرینش) آنچه ما آفریده‌ایم، ما آن‌ها را از گل چسبنده‌ای آفریدیم.»
و یا طوریکه در (آیه 14 سوره الرحمن) خواندیم «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِّن صَلْصَلٍ كَالْفَخَّارِ» «انسان را از گل خشکیده‌ای چون سفال آفرید.»

انسان به اساس حکم قرآنی که (در آیه 5 سوره حج) بیان شده است، در آغاز آفرینش خاک بوده طوریکه میفرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّن يُتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مَن بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ وَأَنْبَتَتْ مِّن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ» (ای مردم، اگر شما در (روز قیامت و قدرت الله بر) بعث مردگان شک و ریبی دارید (برای رفع شک خود بدین دلیل توجه کنید (که) ما شما را اول از خاک آفریدیم آن گاه از آب نطفه، آن گاه از خون بسته، آنگاه از پاره‌ای گوشت با آفرینشی تمام و ناتمام، تا (در این انتقال و تحولات قدرت خود را) بر شما آشکار سازیم و (از نطفه‌ها) آنچه را مشیت ما تعلق گیرد در رحمها قرار می‌بخشیم تا به وقتی معین، آن گاه شما را به صورت طفلی (چون گوهر از صدف رحم) بیرون آریم تا (زیست کرده و) سپس به حد بلوغ و رشد خود برسید و برخی از شما (در این بین) بمیرد و برخی به سن پیری و دوران ضعف و ناتوانی رسد تا آنجا که پس از دانش و هوش چیزی نداند و هیچ فهم نکند، و (دلیل دیگر از ادله قدرت خداوند بر معاد آن که) زمین را بنگری وقتی خشک و بی‌گیاه باشد آن گاه چون باران بر آن فرو باریم سبز و خرم شود و (تخم‌ها در آن) نمو کند و از هر نوع گیاه زیبا برویاند.)

همچنان اینکه سپس با آب آمیخته شده است و به صورت گل در آمده است: طوریکه در (آیه 2 سوره انعام) میفرماید: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِّن طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ» (او کسی است که شما را از گل آفرید، پس از آن اجلی را (برای زندگی شما در دنیا) قرار داد و اجلی معین (که مربوط به آخرت یا غیر قابل تغییر در دنیا است) نزد اوست. پس (با وجود این) شما شك و شبهه می‌کنید؟)

و هكذا بعد انرا به صورت گل بدبو یا لجن تغییر شکل داده: طوریکه (در آیه 28 سوره حجر) میفرماید: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن صَلْصَالٍ مِّن حَمَإٍ مَّسْنُونٍ» (و (یاد کن) آنگاه که پروردگارت به فرشتگان گفت: همانا من بشری را از گلی خشک سیاه و بدبو شده خلق می‌کنم.)

و سپس حالت چسبندگی پیدا کرده است: طوریکه در (آیه 11 سوره صافات) «فَأَسْتَفْتِهِمْ أَ هُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَن خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِّن طِينٍ لَّازِبٍ» (پس از آنان نظر بخواه که آفرینش آنان سخت‌تر است یا کسانی که ما (در آسمان‌ها و زمین) آفریدیم؟ ما آنان را از گلی چسبنده آفریدیم) و بعد و بعد گل خشکیده و سفال گونه‌ای شده است، طوریکه (آیه 14 سوره الرحمن) بدان اشاره نمودیم: «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِّن صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ» در واقع صلصال یعنی: گل خشکیده‌ای که با زدن به آن، صدا میدهد.

از جمله در (آیات: 26 و 27 و 33 سوره حجر) آمده است: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِّن

صَلِّصَالٍ مِنْ حَمًا مَسْنُونٍ» (26) (و همانا ما انسان را از گلی خشک، از گلی سیاه متغیر و بو گرفته، آفریدیم.) و «وَالْجَانَّ حَافِنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ» (27) (و قبل از انسان، جن را از آتشی سوزان و نافذ آفریدیم.)

«صَلِّصَالٍ» به گل خشک و نه پخته‌ای گویند که هرگاه در آن زده شود، صدای صوت از آن بیرون می‌آید. و آیه 33 سوره حجر «قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلِّصَالٍ مِنْ حَمًا مَسْنُونٍ» (33) (ابلیس) گفت: من این‌گونه نیستم که برای بشری که او را از گلی خشک، از گلی سیاه و بدبو آفریده‌ای، سجده کنم.

قابل یاد آوری است که: در فرهنگ قرآن عظیم الشان، جنّ موجودی مکلف است که مورد خطاب الله تعالی قرار گرفته است، «يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ» جنیبات قرآن را می‌فهمیدند، طوری که در اولین آیه از سوره جنّ می‌خوانیم: «اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ» گروهی از جنّ قرآن را گوش کردند.

جنّ همانند انسان دارای شهوت است. چنانکه درباره زنان بهشتی می‌خوانیم که آنها باکره هستند، نه انسانی با آنها آمیزش کرده و نه جنّی. «لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ أَنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لَا جَانٌّ» «الرحمن 74» و طبق این آیه آفرینش آن از آتش و قبل از انسان بوده است. چنانکه ابلیس از جنّ است، «كَانَ مِنَ الْجِنِّ» و همانند دیگر کافران از جنّ به دوزخ می‌رود. «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» «هود 119»

هدف از نفخ روح الهی :

در ادامه بحث خلقت انسان باید گفت که قرآن عظیم الشان در (آیه 9 سوره السجدة) می‌فرماید: «نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ» (و از روح خود در آن دمید) و در این هنگام بود که خداوند از روحش در او دمید.

هدف از روح او، روح الله نیست، بلکه منظور روح مخلوقی است متعلق به انسان و خداوند به آن قدرت و منزلت داده است.

روحي که در کالبد انسان نفخ شده، تنها متعلق به انسان است و به حیوانات تعلق نمی‌گیرد.

فهم خلقت انسان در حدیث:

همچنان در مورد خلق انسان حدیث صحیحی داریم که: پیامبر صلی الله علیه وسلم بیان می‌کند که خداوند اول نفس آدم را آفرید و سپس روح انسان را از طریق بینی‌اش به کالبد او دمید. والله اعلم.

و همچنان در حدیث ترمذی شریف نیز به روایت ابو هریره (رض) چنین روایت شده است.

«لَمَّا خَلَقَ اللهُ آدَمَ وَنَفَخَ فِيهِ الرُّوحَ عَطَسَ، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، فَحَمِدَ اللهُ بِإِذْنِ اللهِ، فَقَالَ لَهُ رَبُّهُ: «رَحِمَكَ رَبُّكَ يَا آدَمَ»، فَقَالَ لَهُ: «يَا آدَمَ اذْهَبْ إِلَى أَوْلِيكَ الْمَلَائِكَةِ، إِلَى مَلَأٍ مِنْهُمْ جُلُوسٍ، فَقُلْ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ» قَالُوا: وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى رَبِّهِ فَقَالَ: إِنْ هَذِهِ تَحِيَّتُكَ، وَتَحِيَّةُ بَنِيكَ وَبَنِيهِمْ». رواه ترمذی (3368) و البزار (8487) و ابن خزيمة في التوحيد (1/106) و الفاظ له.

در اینجا بیان میشود هنگامی که آدم خلق شد و روحش در او دمیده شد، آدم عطسه کرد و بلافاصله گفت الحمد لله و پروردگارش در جواب به او گفت یرحمک الله، سپس خداوند به او گفت به سوی آن فرشتگان برو و به آنها سلام کن. به آنان گفت السلام علیکم، ملائکه

در جوابش گفتند وعلیک السلام و رحمة الله، خداوند در اینجا درس دیگری به آدم داد و خطاب به او گفت این سلام بین تو و بین فرزندان تو است ای آدم.

همچنان در مورد خلقت ادم حدیثی صحیح داریم که در بخاری و مسلم روایت شده است: «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَطُولُهُ سِتُونَ ذِرَاعًا». (تفصیل حدیث در البخاری شماره (6227) و مسلم شماره (2841) (خداوند آدم را خلق کرد، در حالیکه طولش شصت ذراع، و عرض بدنش هفت ذراع بود (هر ذراع نیم متر است)، یعنی حضرت آدم سی متر، و عرض بدنش سه و نیم متر بود، و روایت است هرکسی که داخل بهشت می‌شود، به همان هیکل و صورت آدم وارد بهشت خواهد شد، و ما می‌دانیم که پیامبر صلی الله علیه وسلم همان کسی است که خداوند در باره‌اش می‌فرماید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (سورة النجم: 3-4). (و از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید. این نیست جز آنچه به او وحی می‌شود (و به جز وحی چیزی نمی‌گوید)).»

هكذا در حدیث داریم در مورد اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَىٰ صُورَتِهِ». در اینکه مفهوم این حدیث چیست، میان علماء و محدثین اختلاف نظر است، اما یکی از معانی آن این است که خداوند آدم را آفرید بدون طی مراحل جنینی و بلوغ و... بلکه هنگام خلقتش او کامل بود و می‌توانست حرف بزند. «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا قَاتَلَ أَحَدُكُمْ أَحَاهُ فَلْيَجْتَنِبِ الْوَجْهَ فَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَىٰ صُورَتِهِ» (مسلم (2612)

رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ ﴿١٧﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿١٨﴾

او پروردگار دو مشرق و دو مغرب است (۱۷) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۱۸)

اصطلاح مغرب و مشرق در جنب کی در اصطلاحات عرفی مردم وجود، اصطلاح علمی است که هدف از آن شرق و غرب عالم است که طلوع و غروب آفتاب از آنجا صورت می‌گیرد. این بدین معنی است، به طرف که آفتاب طلوع می‌کند بنام مشرق و بطرف که آفتاب غروب می‌کند به نام مغرب گفته میشود، ولی با دقت عقلی و علمی ثابت میشود که زمین مشرق‌ها و مغرب‌های متعددی دارد.

چون زمین به شکل گره است و به دور آفتاب حرکت می‌کند، در هر نقطه زمین، یک مشرق و مغرب و اثر طلوع و غروب مکرر آفتاب، پیدا می‌شود.

آفتاب در هر روز، ساعت معین طلوع و غروب می‌کند که با ساعت طلوع و غروب روز قبل و بعد متفاوت است. بنابر این، به تعداد روزهای سال مشرق و مغرب داریم. برای هر انسانی شش جهت متصور است، پس طلوع و غروب نسبت به جایگاه هر کس متفاوت است.

پس اگر چه در ظاهر یک مغرب و مشرق بیشتر نیست، ولی در واقع مشرق‌ها و مغرب‌های متعددی وجود دارد. بنابر این، تعبیر به مشرق و مغرب یا هم مشارق و مغارب با مبانی علمی منافی نیست.

طوری‌که در آیه 115 سورة البقره میخوانیم: «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَانَّم وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» یعنی: (و الله را است مشرق و مغرب، هر سو که روی آورید

همانجاست روی الله، هر آئینه خداوند فراخ نعمت دانا است. این آیه در مورد تغییر قبله است، چون قبله از طرف مسجد الاقصی به طرف مسجد الحرام تغییر کرده بود، یهودیان مسلمانان را مسخره کرده و میگفتند که چرا شما قبله خود را تغییر دادید؟ مگر میشود قبله را هم تغییر داد؟!

خداوند در این آیه میفرماید: «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ» یعنی مشرق و مغرب برای خداست و به هر طرف که رو کنید همانجا رو به خدا دارید. در این آیه خداوند به یهودیان در مورد تمسخرشان تذکری داده و میفرماید: فکر نکنید که رو کردن به طرف خدا فقط در مسجد الاقصی امکان پذیر است بلکه مشرق و مغرب عالم از آن اوست. بنا بر این مراد از مشرق و مغرب در این آیه همان اصل شرق و غرب عالم است.

همچنان در آیه فوق «رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ» یعنی (او خدائست که رب دو مشرق و دو مغرب است).

آفتاب در هر روز از نقطه ای طلوع و از نقطه ای هم غروب میکند اما با توجه به حد اکثر میل شمالی آفتاب در تابستان و میل جنوبی آفتاب در زمستان در حقیقت دو مشرق و دو مغرب مختلف بوجود می آید که بقیه روز های سال در میان این دو میباشند. که همین امر باعث پیدایش فصول چهار گانه میشود که آن نیز موجب پیدایش بسیاری از نعمات الهی میشود.

لازم بذکر است که یکی از این دو میل تعبیر به مدار رأس السرطان و از دیگری تعبیر به مدار رأس الجدی میکنند.

بنابر این وجود دو مشرق و دو مغرب در این آیه یعنی حد اکثر میل جنوبی و شمالی آفتاب که در تابستان و زمستان روی میدهد که باعث بوجود آمدن فصول چهار گانه و به تبع آن بسیاری از نعمات الهی میشود.

همچنان در آیه 40 سوره معارج میخوانیم: «فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ» یعنی «قسم میخورم به رب مشارق و مغارب»:

مراد از مشارق؛ طلوع متعدد آفتاب از ناحیه شرق عالم در تمام روز های سال است و مراد از مغارب؛ غروب متعدد آفتاب از ناحیه غرب در تمام روز های سال است.

خلاصه: مراد از یک مشرق و یک مغرب، اصل وجود شرق و غرب عالم است و مراد از دو مشرق و دو مغرب؛ حد اکثر میل جنوبی و شمالی آفتاب در طول سال است و مراد از چند شرق و چند غرب، طلوع و غروب متعدد خورشید در روز های سال است که از مشرق و مغرب صورت میگیرد.

پس میبینیم که خداوند متعال چقدر نظم و آفرینش دقیق عالم را در آیات فوق به نمایش می گذارد.

دروس حاصله :

از محتوی آیه متبرکه «رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ... رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ» به صراحت معلوم میشود که احاطه قدرت الهی به شرق و غرب عالم یکسان است.

در این آیه متبرکه به انسان می آموزاند که اهتمام و توجه و شناخت آفاق و انفس، هر دو توجه میدهد «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ... رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ... الْمَغْرِبَيْنِ»

حرکت زمین به گونه‌ای است که مشرق و مغرب پدید می‌آید و این از نعمت‌های الهی پدیده‌های طبیعی، هم برای انسان نعمت است و هم برای جن.

مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ﴿١٩﴾ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ ﴿٢٠﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٢١﴾

دو بحر (شیرین و شور) را روان ساخت در حالیکه همواره باهم تلاقی و برخورد دارند (ولی) میان آن دو حایلی است که یکی بر حد دیگر (لا یبغیان) تجاوز نمی‌کنند (در نتیجه باهم مخلوط نمی‌شوند!) (۲۰) پس کدام یک از نعمت‌های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۲۱)

تفسیر:

در تفسیر این آیه متبرکه مفسرین تفاسیر مختلفی را ارائه داشته‌اند و در مجموع بصورت عموم می‌نویسند که: هدف از دو بحر، همانا بحری آب شیرین و شور است که در بسیاری از مناطق جهان در کنار هم در جریان هستند، بدون اینکه با هم مخلوط گردند و این منظره در تمام مناطقی که رودخانه‌های آب شیرین به بحر می‌ریزد، به خوبی دیده می‌شود. «مَرَجَ» به معنای رها ساختن است و «بَرْزَخٌ» به حدّ فاصل میان دو چیز گفته می‌شود. «يَلْتَقِيَانِ» «بایکدیگر برخورد می‌کنند، بهم رسنده».

«لؤلؤ» به معنای مرواریدی است که درون صدف پرورش می‌یابد و «مرجان»، هم به مرواریدهای کوچک گفته می‌شود و هم به نوعی از حیوان دریایی اطلاق می‌شود که شبیه شاخه درخت است و صیّادان آن را شکار می‌کنند.

«بحر» هم به آب زیاد گفته می‌شود، خواه بحر باشد و یا هم رودخانه و یا دریا، اما هدف از «بحرین»، آب‌های شور و شیرین است. معمولاً آب رودخانه‌ها شیرین و آب بحر ها شور است. طوریکه در آیه ۱۲ سوره فاطر می‌خوانیم: «ما يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شْرَابُهُ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ» دو بحر یکسان نیستند، یکی آبش گوارا، شیرین و نوشیدنش خوشگوار است و یکی شور و تلخ است. آب شور برای حفظ حیات جانداران بحری است و آب شیرین برای حفظ حیات نباتات، گیاهان، انسان‌ها و حیوانات که در خشکی زندگی می‌کنند.

«مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ»:

عبارت «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ» دو بار در قرآن عظیم الشان ذکر یافته است: يك بار در سوره فرقان (آیه ۵۳ و يك بار هم در همین سوره) در آنجا ابتدا از جهاد بزرگ با کفار سخن به میان آمده می‌گوید. «فَلَا تَطْعُ الْكٰفِرِيْنَ وَ جَاهِدْهُمْ بِهٖ جِهَادًا كَبِيْرًا» و به تعقیب آن می‌فرماید: «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ جَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَ حِجْرًا مَّحْجُورًا» (دو بحر را به هم در آمیخت که این آب گوارا و شیرین و آن دیگر شور و تلخ است، و بین این دو آب (در عین به هم آمیختن) واسطه و حایلی قرار داد که همیشه از هم منفصل و جدا باشند).

خواننده محترم!

در آیه: «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ. بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ». (پروردگار با عظمت ما در جمله سایر نعمت‌های اعطا شده از این نعمت دو بحر را این‌گونه توصیف می‌کند که از این دو بحر: «لؤلؤ و مرجان بدست می‌آید». و در آیه دیگری منظور از «البحرین» (دو دریا)

به روشنی به دست می‌آید: « او است که دو بحر را به هم در آمیخت، بر یک دیگر غلبه نمی‌کند، این شیرین و گوارا و آن شور و تلخ، و میانشان مانعی قرار داد نفوذ ناکردنی تا با هم مخلوط نشوند (گویا هر یک به دیگری می‌گوید) دور باش و نزدیک نیا».

برخی از خصوصیات این دو بحر:

این دو بحر با یکدیگر برخورد و با هم مناسبت دارند، اما در عین حال هیچ یک نمی‌توانند بر دیگری غلبه کنند؛ زیرا در میان این دو حائل و مانعی وجود دارد. این دو بحر با دو خصوصیت متفاوت در کنار یکدیگر قرار دارند، اما مانعی در این میان وجود دارد که به هیچ یک اجازه نمی‌دهد بر دیگری غلبه پیدا کند و این به حق نشانی بزرگ از قدرت و عظمت الهی است، آثار و قدرت الهی و برتری اراده او بر همه چیز هویدا است. در آب دریای شور، در آب دریای شیرین و قدرت الهی در تلاقی و برخورد این آب‌ها، هم شیرین و آب شور از کنار هم می‌گذرند و در یکدیگر داخل نمی‌شوند.

نعمات که در این آب‌ها وجود دارد، و پروردگار با عظمت ما این نعمت‌ها را بزرگی را برای استفاده مخلوقات خویش آفریده است. بنابر همین حکمت است که در ادامه می‌فرماید: «فَبِأَيِّ آءِ الْآلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» پس کدام یک از نعمت‌های پروردگار خود را تکذیب (انکار) می‌کنید؟

يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْؤُ وَالْمَرْجَانُ ﴿٢٢﴾ فَبِأَيِّ آءِ الْآلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٢٣﴾

از آن دو، مروارید و مرجان بیرون می‌آید (۲۲) پس کدام یک از نعمت‌های پروردگار خود را تکذیب (انکار) می‌کنید؟ (۲۳)

تفسیر:

یعنی از این دو دریای گوارا و شور، لؤلؤ و مرجان بیرون می‌آید، و این خود یکی از نعمت‌های که انسانها از آن مستفید می‌شوند.

در این آیه یکبار دیگر بر عظمت و قدرت لاینتاهی پروردگار را نشان می‌دهد، که در بر و بحر با آب‌های شیرین و آب‌های شور و اینکه آنرا چطور بشکل معجزه آسا در کنار هم قرار داده اند در میان آن دو برزخی است که یکی بر دیگری غلبه نمی‌کند. قریب به همین مضمون است که می‌فرماید: «جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا» (نمل: 61): میان دو بحر مانعی قرار داد. مقصود از این دو آب‌های بحری که «شیرین» و «شور» است، به قرینه آیه دوازدهم سوره فاطر و آیه 53 سوره فرقان که این دو بحر را با آب شیرین و شور توصیف کرده است.

و این آب‌ها منبع تأمین نیازهای بشر است، نقش ابحار در زندگی بی‌نهایت عمده و اساسی می‌باشد.

وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ ﴿٢٤﴾ فَبِأَيِّ آءِ الْآلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٢٥﴾

و برای اوست کشتی‌های همانند کوه که در بحر می‌روند (۲۴) پس کدام یک از نعمت‌های پروردگار خود را تکذیب (انکار) می‌کنید؟ (۲۵)

تفسیر:

«الْجَوَارِ»: جمع جَارِيَّة، کشتیها (مراجعه شود به سوره: شوری و سوره‌حاقه).
یاء آخر آن برای تخفیف حذف شده است.

«الْمُنشَآتُ»: کشتیهایی با بادبانها و شراعهای برافراشته، ساخته و پرداخته.

مراد ساخته و پرداخته دست انسانها است، و انسانها هم که مخلوق خداوند اند، از خواص خداداد که در مصالح مختلفی که در کشتیها بکار (می روند). استفاده می کنند.

«الأعلام»: جمع علم، کوهها.

آیه شریفه کشتیها را ملک خدا می داند با این که آن را انسان می سازد، چون تمام عللی که به ساخت کشتی می انجامد، اعم از چوب و آهن و نیروی بدنی و فکری انسان، مخلوق و مملوک خداوند متعال هستند، بنابراین؛ نتیجهی عمل انسان نیز که کشتی است ملک خداوند متعال است، چون خدای تعالی به انسان الهام کرد که چگونه کشتی بسازند و این که چه منافع و آثاری در این صنعت هست، و نیز راه استفاده از منافع بسیار آن را به او الهام فرمود.

**كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ﴿٢٦﴾ وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ﴿٢٧﴾
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٢٨﴾**

هر که بر روی زمین است فناپذیر است (۲۶) و تنها ذات پروردگار صاحب جلالت و اکرام توست که باقی میماند (۲۷) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذُو الْجَلَالِ» «دارای عظمت»

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که مرگ طوریکه یک تعداد فکر می کنند، مصیبت و بلا نیست بلکه یک نعمت است که پروردگار با عظمت ما برای بنده مؤمن به پاداش زندگی با ایمان و پاک که داشته است تحفه میدهد.

در حدیثی از حضرت او بوهرة (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: ای مردم! مرگ را یاد کنید و به یاد داشته باشید که لذت های دنیوی را ختم میکند. (جامع الترمذی، سنن ابن ماجه، معارف الحدیث).

همچنان در حدیثی دیگری از عبد الله بن عمر روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که تحفه مؤمن مرگ است (شعب الایمان للبيهقي، معرف الحدیث). ولی در ضمن باید یاد آور شد در ضمن اینکه مرگ نعمت است و ارزو و طلب مرگ در شرع ممنوع بوده و نباید طلب مرگ بعمل آید.

در حدیثی از حضرت انس رضی الله تعالی عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: کسی از شما بخاطر تکلیف و غم تقاضای مرگ را نکند و نه دعا نمائید ولی اگر احیاناً مجبور شدید بناً به ترتیب ذیل دعا نماید: «اللهم احیینی ما کانت الحیوة خیراً و تو فنی اذا کانت او فاة خیراً لی» (ای پروردگار اگر حیات طیبه نصیب من باشد من را زنده دار و اگر مرگ برایم بهتر باشد از دنیا خلاصم کن) (صحیح بخاری، مسلم، حصن حصین، معارف الحدیث).

طوریکه در فوق یاد آور شدیم مرگ مصیبت نیست بلکه هر انسان برای یک مدت معین درین دنیا زندگی میکند و زمان که وقت و وعده اش فرا رسد، دنیای فانی را وداع میکند. فرق نمی کند پیر باشد، یا جوان و یا کودک، زن باشد و یا مرد، سرمایه دار باشد و یا هم فقیر، شاه باشد و یا گدا، روز آمدنی است که ذایقه مرگ را می چشد.

قرآن عظیم الشان میفرماید «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»؛ (آل عمران/ 185) و یا هم طوریکه در فوق گفتیم «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ»؛ (الرحمن/ 26)

در بسیاری از اوقات دیده شده است که شخص پیر و کهنسال ذهیر مانند یک جسم بی جان و مانده قطعه گوشت در خانه و یا هم شفاخانه افتاده و فقط و فقط نفس می کشید، ولی در برخی از اوقات خبر می شویم که یک جوان و انسان تند درست بنا بر عواملی وفات نموده است.

مفسرین می فرمایند ذکر مرگ در سورة الرحمن در جنب سایر نعمت ها بدین معنی است که مرگ به معنای فناى مطلق نیست، بلکه دریچه‌ای است به عالم بقا و دالان و گذرگاهی است که شرط وصول به سرای جاویدان عبور از آن است.

نباید فراموش کرد که: دنیا با تمام نعمت هایش زندانی است برای مؤمن، و خروج از این دنیا آزاد شدن از این زندان تنگ و تاریک است.

در آیه «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ» مرگ در جمله نعمت های الهی شماریده شده، و در این آیه متبرکه یک حقیقت و درس عبرتناک را برای ما انسانها می آموزاند که توجه باید کرد که هر جنبنده‌ی دارای شعوری که بر روی زمین وجود دارد، به زودی فانی خواهد شد.

فنا شدن آنان به معنی برپایی نظام آخرت است، و نظام آخرت نیز غرض و مقصد خلقت است؛ پس درست است که بگوییم فنا شدن جانداران صاحب شعور زمین، خود از نعمت‌های الهی می باشد.

و در آیه دیگر بیان این حقیقت است که همه جنبده ها دارای شعور فنا می شوند یگانه چیزی که ابدی است «وجه پروردگار» است. ذات پروردگار تنها ذات است که صاحب جلالت و اکرام است که تا ابد الابد باقی خواهد ماند (الله اکبر).

همچنان آیه «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ» واقعیت را به ما می آموزند، که مرگ، يك قانون عام و فراگیر است. ما نباید ما به نعمت های چند روزه و قدرت چند روزه دنیا مغرور شویم و بدین امر معتقد باشیم که جز به الله به کسی دیگر نباید تکیه کنیم و با تمام قوت باید معتقد باشیم که: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ» هر که بر روی زمین است فناپذیر است، ذات پروردگار جل جلاله.

اعتقاد داشتن به مرگ :

اگر به فهم کلی مرگ به تعمق و تفکر نظر به اندازیم، در خواهیم یافت که: هر ذی نفس (صاحب حیات و نفس) بصورت حتمی چشنده مرگ است، و بعد از زندگی مختصر در این دنیا یا به بهشت و یا هم به دوزخ خواهد رفت!

نباید فراموش کرد که مرگ دروازه‌ای است که انسان و ذی نفس بصورت حتمی در آن داخل می‌شود، نجات و خلاصی از آن وجود ندارد، ولی مصیبت بزرگ آن است که بعد از مرگ در برابر انسان چه واقع میشود.

مقتضای عدالت پروردگار با عظمت ما این است که اغلب، خاتمه بنده بر چیزی خواهد بود که بر آن زیسته و زندگی کرده است، پس هر کس که در زندگی خویش به عبادت و ذکر و نماز و صدقه و روزه اشتغال داشته است، با اطمینان خاتمه‌اش با نیکی‌ها خواهد بود (ان شالله)، و هر کس از اعمال خیر، دوری جُسته و از ادای آن اعراض نموده باشد، خوف و بیم آن می‌رود که خاتمه بدی در پیش رو اش خواهد بود!

بناء با تمام صراحت باید اذعان داشت که وقت و زمان بهره‌گیری و تهیه توشه برای آخرت

از نعمت‌های اعطا شده در دینا بی نهایت کم و کوتاه است، این فرصت‌ها را باید غنیمت شمرد و وقت گرانبهای خویش را به عبث ضایع نسازیم.

ایمان داشتن به مرگ، متضمن ایمان داشتن به این حقیقت است که نابودی همه مخلوقات، امری قطعی و یقینی است و براساس حکم قرآنی «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (سورة القصص، آیه 88) «همه چیز جز ذات او فانی و نابود می‌شود». و این حتمی است که هر نفسی باید طعم مرگ را به صورت حتمی بچشد. زیر گفته شد: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (سورة آل عمران: 185).

«هرکسی مزه مرگ را می‌چشد».

در روایتی از ابن عباس (رض) آمده است که: رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «خدایا! به عزتت پناه می‌برم که معبودی غیر از تو نیست، تو ذاتی هستی که نمی‌میری و جن و انس می‌میرند» (بخاری).

مرگ چیست؟

در تعریف مرگ همه علماء بدین تعریف متفق القول اند که مرگ پایان زندگی است؛ «الْمَوْتُ غَايَتُهُ» دنیا با مرگ پایان می‌پذیرد؛ «بِالْمَوْتِ تَخْتَمُ الدُّنْيَا». این تعریف در عین سادگی خویش، واقعی‌ترین تعریفی از مرگ است که توسط دانشمندان پیشکش گردیده است. در این هیچ شک نیست که زندگی دنیوی با مرگ به پایان میرسد. مرگ بر همه مسئولیت‌ها، تلاش‌ها، آرزوها و هدف‌های دنیوی انسان خط پایان می‌کشد.

از فهم اسلامی مرگ تنها گذرگاه جهان غیب است.

پیامبر صلی الله علیه وسلم، زندگی دنیا را خواب و مرگ را بیداری مسمی نموده، یعنی مرگ دریچه‌ای است برای خروج از عالم خیال و ورود به جهان حقیقت و واقعیت.

مرگ در فهم قرآن کریم:

مرگ در فهم قرآن به معنای انتقال از مقامی به مقام دیگر است. این بدان معناست که انسان با مرگ خویش چیزی را از دست نمی‌دهد و یا اگر چیزی را از دست بدهد نسبت به آن چه به دست می‌آورد چیز با ارزشی را از دست نداده است.

خواننده محترم!

طوری‌که در فوق هم متذکر شدیم مرگ یگانه چیزی است که همه مخلوقات، اعم از جن، انس و حیوان آن را می‌فهمند و نیازی به تعریف طولانی و شرح و تفصیل ندارد.

بنابراین، تعریف مرگ به طور خلاصه، جدا شدن روح از جسد است.

همچنین روح با مرگ از بین نمی‌رود، بلکه با جدا شدن از جسم، این روح یا در نعمت زندگی بسر می‌برد و یا هم در عذاب و شکنجه قرار می‌گیرد و گاهی این نعمت و عذاب مخصوص روح می‌شود و گاهی روح و جسد هر دو مورد انعام و اکرام یا عذاب و شکنجه قرار می‌گیرند.

مرگ، نعمت الهی:

در قرآن عظیم الشان در جمله سایر نعمات اعطا شده از جانب پروردگار، که در این سوره به تفصیل بیان می‌یابد، یکی از نعمت‌های اعطا شده از جانب پروردگار با عظمت مرگ می‌باشد، انسان بامرگ از همه این مشاغل دنیوی نجات می‌یابد و به یک زندگی سعادت‌مند ابدی و ابرومند میرسد.

از جانب دیگر این، زندگی طولانی نیز باعث فرسودگی جسم می شود که از این نظر بسیار ملال آور است، علاوه بر آن مرگ سبب میشود، تا جا برای نسل های آینده گذاشته و فارغ گردد، نوع انسان طی نسل ها، تداوم و تکامل یابد. از جانب دیگر باید گفت که متأسفانه نعمت های فراوان الهی، برای برخی از انسانها مایه غفلت و بی خبری می شود و یاد مرگ پرده ای این غفلت ها را می زداید.

مرگ واقعاً نعمت است زیرا مرگ مقدمه ای است برای آسودگی از رنج های این دنیا فانی است. مرگ انتقال به سرای دیگر که عالمی است بسیار گسترده تر و ابدی.

مرگ پایان زندگی نیست :

انسان با مرگ اندیشی به حیات جاودانه پس از مرگ پی می برد و میداند که حیات با اوصاف و شرایط خوشبختی و بدبختی پس از مرگ نیز ادامه دارد، نه تنها زندگی پس از مرگ همراه با خوشبختی یا بدبختی ادامه می یابد بلکه جاودانه هم می باشد و لذا باید بیشتر از حیات دنیوی مورد توجه قرار گیرد.

ابن سینا میگوید: «عارفان و اهل معنی در همین دنیا و در پوشش های جسمانی خویش چنانند که گویی جان از تنش جدا شده و به عالم بالا رفته اند» (ابن سینا، الاشارات والتبیهات، نوشته مولانا دکتور محمد سعید - سعید افغانی، چاپ کابل- افغانستان).

انسان تنها در سایه توجه به مرگ است که در ارزیابی دنیا تجدید نظر می کند و در نتیجه می تواند خود را از دنیا نجات بخشد. چون دنیا با توجه به مرگ ارج و منزلت خود را از دست می دهد.

در منطق قرآن عظیم الشان انسان دوبار می میرد: يك بار برای خروج از زندگی دنیا و ورود در عالم برزخ و يك بار برای خروج از زندگی برزخی و ورود در عالم آخرت. «ربنا امتنا اثنتین واحییتنا فاعترفنا بذنوبنا...» (پروردگارا! دوبار ما را میمیراندی و دوبار ما را زنده کردی، از اینرو به گناهان خود اعتراف کردیم) (سوره غافر: آیه 11).

و امام قرطبی (رح): در بیان مرگ میفرماید: بدان که مرگ سهمناک ترین جریان است، بدترین پدیده است، جامی است که طعم آن بسیار تلخ و نامطلوب است و بیش از هر چیز دیگر نابود کننده لذات است و قطع کننده آرامش و جلب کننده ناپسندی ها است، اگر چیزی که بتواند مفاصل تو را قطع کند و اعضای بدنت را از هم جدا نماید و ارکان بدنت را منهدم سازد، یقیناً آن کار خطرناک و جریان سهمناک مرگ است و فرا رسیدن چنین روزی بزرگترین روز است (تذکره امام قرطبی (24)).

مرگ چیست؟

مثل معروف و مشهور است که میگویند هر چیز را میتوان با ضد آن شناخت و آنرا مورد تعریف قرار داد. یکی از این مسایل مساله مرگ و زندگی است.

مرگ یعنی به تعریف ساده یعنی پایان زندگی دنیوی، و یا اینکه زندگی دنیوی با مرگ پایان میابد، و یا اینکه مرگ به مسؤلیت ها، تلاش ها، ارزش ها و هدف های انسان در این دنیا پایان می بخشد.

و اگر واقعاً زندگی دائمی، طولانی و ابدی میبود کمتر کسی یافت میشود که غیر از خود زندگی به چیزی دیگری توجه میداشت.

ولی تعریف مرگ و عوارض که در دم مرگ پدید می آید هیچ کدام آن قابل تعریف و توصیف نیست. ولی با آنهم کوشش بعمل می آید که به برخی از تعریف ها و توصیف که از مرگ

بعمل آمده اشاره بعمل ارم.

اول: برخی از علماء بدین باور اند که مرگ يك تجربه شخصی است، یعنی اینکه انسان با این تجربه ارتباطش را با دیگران از دست می دهد. بناءً نمی تواند تجربه اش را با دیگران در میان بگذارد ما کسی را پس از مرگش نه دیده ایم که از تجربه مرگ، خویش برای ما قصه و حکایت کند.

دوم: پدیده مرگ چنان پیچیده و پر از راز و رمز است که اگر مردگان هم به دنیا باز گردند و بخواهند، داستان مرگ خویش را برای ما تعریف و توصیف کنند، نخواهند توانست بدرستی آنرا بیان بدارند.

سوم: جهان باطن، به دلیل بطون نهادی خود، بر اهل ظاهر قابل شناخت نیست، یعنی جهان محسوس و دنیا با جهان غیب و آخرت، از جنس هم نیستند و لذا تا زمانیکه در دنیا هستیم، از آخرت بی خبریم. الی آن مقداری که در قرآن عظیم الشان و احادیث نبوی بیان گردیده است.

بهمه حال مرگ یکی از حالت های است که در راز و رمز قرار دارد: هیچ کس نمیداند که مرگ چگونه وارد خانه انسان میشود؟

چه سان جان کسی را میگرد؟

چگونه بر جنین در شکم مادر دست می یابد؟

و به سراغ جان جنین میرود؟

یا جان جنین، به اذن پروردگارش، خواست مرگ را گردن می نهد؟

یا آن که مرگ از همان آغاز، در لایه درون مادر جای دارد؟

باید اضافه کرد، توصیف ها و تعریف های که از مرگ بعمل آمد همه تعریف های عرفی مرگ بود ولی بیایید ببینیم که در تعریف مرگ پیغمبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله علیه وسلم چه میفرماید: «هنگامی که زمان وفات مسلمان فرا رسد، بعضی از اعضاء بدن او بر بعضی دیگر سلام داده با هم خدا حافظی می کنند! و به همدیگر چنین می گویند:

سلام بر تو، تو از من و من نیز از تو مفارقت می کنم تا روز قیامت که با هم همراه (روح) و حلول آن در بدن، روز رستاخیز همدیگر را ملاقات کنیم».

پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم، زندگی دنیا را خواب و مرگ را بیداری معرفی داشته، و میفرماید مرگ دریچه ای است برای خروج از عالم خیال و ورود به جهان حقیقت و واقعیت.

مرگ ما را با دنیا تازه ای روبرو می کند که همه عوالم آن برای ما شگفت انگیز ورود به این دنیا جدید، تنها با بر افتادن پرده ای امکان می یابد که به دست مرگ فرو افتد.

پیامبر اسلام میفرماید: ای مردم این حقیقت را از خاتم پیامبران بشنوید که:

هر که می میرد در حقیقت نمرده است، و اگر در ظاهر پوسیده میشود در باطن چیزی از ما پوسیده نمیشود بلکه پایدار می ماند.

پیامبر اسلام در مورد مرد که فوت کرده بود فرمود: «أصبح مرّ تحلاً عن الدنيا و ترکها لا هلها فإن كان قد رضی فلا یسره أن یرجع إلى الدنيا كما لا یسر أحد یرجع إلى بطن أمه» (او از دنیا رفت و آن را برای ساکنان آن به جا گذاشت. اگر از این سفر راضی باشد، دوست ندارد به دنیا بر گردد همانگونه که هیچ يك شما دوست ندارد که به شکم مادرش برگردد).

پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم با ذکر این مثال با صراحت توضیح داد که گسترش آخرت نسبت به دنیا مانند گسترش دنیا نسبت به رحم تاریخ مادر است.

مکان اجل مشخص نیست!

هیچ کس نمی‌داند که اجلش در کجا و چه وقت فرا می‌رسد طوریکه پروردگار با عظمت ما با زیبایی خاص خویش می‌فرماید: «وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (سورة لقمان: آیه 34). «و هیچ کسی نمی‌داند فردا چه چیز فراچنگ می‌آورد، و هیچ کسی نمی‌داند که در کدام سرزمینی می‌میرد. قطعاً خدا آگاه و باخبر است».

رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «هر گاه خداوند تبارک و تعالی بخواهد بنده‌ای را در جایی قبض روح کند، در آنجا برایش نیازی پیدا می‌کند». (مسند احمد با سند صحیح).

و این یک امری ملموس و قابل مشاهده است، چقدر انسان نام شهری را می‌شنود، ولی فکر نمی‌کند که روزی بدانجا برود، اما خداوند در ازل مقدر نموده است که در آنجا بمیرد، لذا وقتی زمان مرگش فرا می‌رسد، به خاطر علاج، تجارت یا کاری دیگر او را بدانجا می‌برد و در آنجا روحش را قبض می‌کند.

یادآوری مرگ:

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «هضم کننده لذت‌ها (یعنی مرگ) را به کثرت یاد کنید (ترمذی، نسایی و ابن ماجه با سند صحیح).

عبدالله بن عمر (رض) می‌فرماید: رسول الله صلی الله علیه وسلم دستش را بر شانهم گذاشت و فرمود: «در دنیا مانند مسافر و یا رهگذر، زندگی کن».

راوی می‌گوید: ابن عمر (رض) می‌گفت: هنگامی که شب شد، منتظر صبح نباش. و هنگامی که صبح شد، منتظر شب نباش. و از وقت صحت، برای زمان مرضی، بهره برداری کن! همچنین در دوران زندگی، برای مرگ ات، آمادگی کن. (بخاری).

آیا ناگوار دانستن مرگ، به معنای ناگوار دانستن دیدار با الله (تعالی) است؟

حضرت عایشه (رض) در این مورد از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسید.

آن حضرت در مورد سؤال شان چنین جواب فرمود: «هر کس دیدار با خدا را دوست داشته باشد، خداوند نیز دیدار با او را نیز می‌پسندد، و هر کس دیدار با الله را ناگوار بداند، خداوند نیز دیدار با او را ناگوار می‌داند».

عایشه (رض) می‌گوید: من گفتم: یا رسول الله! منظور ناگوار دانستن مرگ است؟ همه ما مرگ را ناگوار میدانیم و آن را نمی‌پسندیم! آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: این گونه نیست، بلکه هر گاه مؤمن به رحمت، بهشت و خشنودی الله مژده داده شود، مشتاق دیدار و لقای الله می‌شود و هر گاه فرد کافر به عذاب و ناراضی الله، مژده داده شود، دیدار الله را ناگوار می‌داند». (صحیح مسلم).

آیا آرزوی مرگ گناه است؟

طلب و آرزوی مرگ به خودی خود گناه نیست، اما باید دقت کرد علت طلب مرگ چه می‌تواند باشد؟

اگر طلب مرگ برای رهایی از مشکلات و سختی‌های موجود است، آیا اعمال ما به گونه‌ای بوده که مرگ مرحله‌ای برای رسیدن به آرامش و رهایی از آن مشکلات باشد یا اینکه

نیاز است تا جایی که می توانیم از مزرعه دنیا برای آخرتمان سود بیشتری ذخیره کنیم؟ گاهی انسان به خاطر ضعف، ناامیدی و ناتوانی و بی‌حوصله شدن طلب مرگ میکند و شکیبایی و پایداری را در مقابل سختی‌ها و کشاکش‌های روزگار از دست داده است و از این جهت مرگ را کانون آرامش و رهایی خود می‌بیند، چنین کسی باید خوب دقت کند، که آیا اعمالش به گونه ای بوده است که مرگ برای او کانون آرامش و رهایی باشد؟ یا اینکه فقط تلاش می‌کند از چاله ای که در آن افتاده، بیرون بیاید، اگر چه خروج از چاله فرو افتادن در چاه باشد!

مرگ مصیبت نیست بلکه یک نعمت است که الله سبحان و تعالی به بنده مؤمن به پاداش زندگی با ایمان و پاک که داشته است، تحفه میدهد.

يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ ﴿٢٩﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٣٠﴾

هرکه در آسمانها و زمین است، از او (حاجات خود را) میجوید. او هر روز در شأنی است. (۲۹) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۳۰)

تفسیر:

«كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»: اشاره بدین حقیقت است که خلقت او دایمی و مستمر است، (پروردگار با عظمت ما هر روز در شأن و کاری است). واقعاً هم خلقت او دائم و مستمر است، و جوابگوی او به نیازهای سائلان و نیازمندان نیز چنین است، و هر روز طرح تازه ای ابداع می‌کند.

یک روز اقوامی را قدرت میدهد، روز دیگری آنها را بر خاک سیاه مینشانند، یک روز برای انسان صحت، سلامت و جوانی می‌بخشد، روز دیگر ضعف و ناتوانی می‌دهد، یک روز غم و اندوه را از دل می‌زداید، روز دیگر مایه اندوهی می‌آفریند، خلاصه هر روز، طبق حکمت و نظام احسن، پدیده تازه و خلق و حادثه جدیدی دارد.

توجه به این حقیقت، از یکسو نیاز مستمر ما را به ذات پاک او روشن می‌کند، پرده های یأس و ناامیدی را از دل کنار می‌زند و از جانب دیگر غرور و غفلت را در هم می‌شکند. بلی، او هر روز در شأن و کاری است.

منظور از تقاضا، به زبان نیست بلکه درخواست به احتیاج است، زیرا احتیاج خودش زبان است و معلوم است که همه‌ی موجودات از تمام جهات وجودیشان، محتاج الله اند، و هیچ مخلوقی نمی‌توانند بدون فیض الهی باقی باشند. سپس میفرماید: خدای تعالی در هر روز کاری دارد، غیر آن کاری که در روز قبل داشت، و غیر آن کاری که روز بعدش دارد، پس هیچ یک از کارهای او تکراری نیست، هرچه می‌کند بدون مثال و قالب و نمونه می‌کند، و برای جواب دادن به درخواست موجودات، هر روز طرح تازه‌ای ابداع میکند. این حقیقت، پرده از نیاز مستمر انسان و موجودات به ذات پاک او، برمی‌دارد و به طور عجیبی برای انسان‌ها سبب امید آفرینی و از بین رفتن غرورها می‌شود.

در خواست از الله:

سؤال و درخواست، گاهی به زبان حال است و گاهی به زبان قال. انسان، چه نیازمندی خود به خداوند را به زبان آورد و چه نیاورد، در هر صورت، همواره محتاج الله تعالی است.

مراد از «يَوْمٍ» در آیه، روز نیست، بلکه مطلق زمان است، زیرا خداوند در زمان نمی

گنجد، بلکه فراتر از زمان است.

پروردگار عالم به انسان‌ها تذکر می‌دهد که ای انسان، هر چه که هست، «هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن». بناً پروردگار عالم، گاه و بی‌گاه، به این انسانی که مع‌الأسف یکی از خصایصش که غفلت است، تذکار می‌دهد که همه چیز من هستم. تصور نکن تو خودت هستی، یا اگر به دامن این و آن پناه بردی، به جایی می‌رسی. آنچه که هست، خداست.

در این آیه متبرکه این واقعیت را بیان می‌دارد که: فرشتگان و موجودات آسمانی نیز همچون مخلوقات زمین، دست نیاز به سوی الله تعالی دارند.

«يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و در این هیچ جای شک نیست که: نیاز دائمی موجودات، لطف و فیض دائمی الله تعالی را طلب می‌کند. الله تعالی چنین نیست که، عالم را خلق نمود و آن را به حال خود رها کرده باشد، بلکه همواره امور هستی را تدبیر و اداره می‌کند. و او ذات است که «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» او هر روز در شأنی است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (31 الی 45) در باره مکافات و مجازات در جهان آخرت، در هم شکافتن آسمان، و احوال گنهگاران مورد بحث قرار داده میشود.

سَنَفَرُّعُ لَكُمْ أَيُّهُ الثَّقَلَانِ ﴿٣١﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ بَكُمَا تُكذِّبَانِ ﴿٣٢﴾

ای جنیان و انسانها زود است که، به حساب شما خواهیم رسید! (۳۱) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۳۲)

در این جای شک نیست که انسان‌ها و آنچه در روز قیامت، جزای کامل اعمال خویش را که در این دنیا به عمل می‌آورند دریافت می‌دارند، اگر عمل خیر بوده پاداش خیر، و اگر عمل بد بوده است، جزای بد را می‌بینند، چرا که همه اعمال انسان در دفتر اعمال نامه انسان که از تغییر و دروغ محفوظ و مصوون است، ثبت شده‌اند. طوریکه پروردگار با عظمت ما میفرماید: «فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْتَهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (سوره آل عمران: 25). «هنگامی که آنها را در آن روز اجتناب ناپذیر احضار کنیم، چه حالی خواهند داشت؟ هر نفسی حاصل عمل خود را بدون کوچک ترین بی عدالتی دریافت خواهد کرد.»

همچنان از فحوای آیه «لکم ایها الثقلان» بخصوص از کلمه «ثقلان» چنین معلوم می‌شود، که در روز قیامت امور محکمه انس و جن انعقاد می‌یابد و به حساب شان بطور حتمی رسیدگی می‌شود، که البته ملائکه و سایر حیوانات در این محکمه شامل نیستند، زیرا تعبیر «ثقلان» برای سنگینی آنها است بروی زمین از جهت عقل و تکلیف آنان. منظور از «سَنَفَرُّعُ»، فراغ بعد از شغل نیست، بلکه به معنای توجه خاص و پرداختن تمام به امری مهم است.

«نَفَرُّعُ» «به (حساب شما) می‌پردازیم، رسیدگی می‌کنیم».

حساب و کتاب در روز قیامت حق است:

حساب و کتاب در روز قیامت بصورت حتمی است، و هیچ کسی را (اعم از انس و جن) فراری و خلاصی از حساب وجود ندارد. طوریکه یاد آور شدیم که ایمان و اعتقاد به روز قیامت از اصول عقیدوی دین مقدس اسلام و شرع اسلامی است. این بدین معناست که همه

انسانها بعد از مدتی زندگی در این جهان می میرند، همگی در جهان دیگری زنده شده و در قیامت در محمکه عدل الهی حضور می یابند. و طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم پس از رسیدگی و تصفیه دوسیه های اعمال و کردار آنان در دنیا، به جنت رفته و سعادت جاودانه نصیب شان می گردد، و یا هم به دوزخ رفته مورد قهر و غضب الهی قرار داده شده و بطور همیش در آن زندگی بسر می برند.

طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم که: مطابق حکم آیات قرآنی و احادیثی نبوی ایمان داشتن به روز جزا در اسلام بعد از توحید از اهمیتی خاص برخوردار است.

بصورت عموم اگر دقت بعمل آید در حدود یک هزار دوصد آیه در قرآن عظیم الشان در باره روز قیامت مطالبی را بیان داشته اند، بخصوص تعداد کثیری سوره های جزسی ام قرآن عظیم الشان به طور کامل یا به طور عمده درباره روز قیامت و مقدمات و علایم و نتایج آن اختصاص یافته، و بعد از ایمان به الله، ایمان به جهان دیگر تقریباً در 30 آیه این سوره ها این دو موضوع را قرین هم قرار داده «و یؤمنون بالله و الیوم الآخر» یا تعبیری شبیه آن فرموده است و در بیش از صد آیه اشاره به «الیوم الآخر» یا «الآخرة» فرموده است.

بناءً گفته میتوانیم که قیامت یکی از مهم ترین باورهای اسلامی است که حتی از باور به توحید نیز مهم تر است؛ زیرا باور به قیامت و حسابرسی آن به معنای باور به بسیاری از امور است که پیش نیاز این باور است.

ایمان به روز آخرت این است که تصدیق قطعی و جازم داشته باشیم مبنی بر این که قیامت و رویدادهای آن حتماً فرا می رسند و به مرگ و حوادث پس از آن باور داشته و علامات قیامت را تصدیق نمایی.

و هر کس روز آخرت را انکار یا در آن شک و تردید داشته باشد، وی مرتکب بزرگترین کفر شده و داشتن این باور و اعتقاد و یا هم ایجاد شک در این مورد، او به راحتی از دایره اسلام خارج می سازد.

طوریکه خداوند متعال میفرماید: «وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلْئِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا» (سوره النساء: 136). «و هر کس به الله و ملائکه او و کتابها و پیامبران و روز قیامت کفر بورزد، بی تردید، در گمراهی دور و درازی افتاده است.»

بنابر این، روز آخرت بدون تردید به وقوع خواهد پیوست و هر کس در وقوع آن تردیدی داشته باشد، مرتکب بزرگترین کفر شده است؛ زیرا وی الله تعالی و پیامبرش، رسول الله صلی الله علیه وسلم را تکذیب نموده است و الله بیان نموده است کفار روز آخرت را تصدیق نمی کنند و خداوند بندگان را پس از مرگشان دوباره به حیات باز می گرداند.

الله تعالی از زبان کفار میفرماید: «إِنْ نَّظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُستَيْقِنِينَ» (سوره الجاثیه: 32). «ما تنها گمانی (در باره آن) داریم و به هیچ وجه یقین و باور نداریم (که قیامت فرا برسد)».

بنابر این، به وقوع قیامت باید ایمان قطعی و یقینی داشت، بدون آن که در آن شک و تردیدی همراه باشد. خداوند متعال فرماید: «وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» (سوره البقرة: 4) «آن کسانی که باور می دارند به آنچه بر تو نازل گشته و به آنچه پیش از تو فرو آمده، و به روز رستاخیز اطمینان دارند».

از این جهت رستاخیز آمدنی است و در آمدن آن نباید تردیدی را بخود راه دهیم. خداوند

متعال فرموده است: «وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ» (سورة الحج: 7). «و (این که بدانید) بدون شک قیامت فرا می‌رسد و جای هیچ گونه تردیدی نیست، و خداوند تمام کسانی را که در گورها آرمیده‌اند دوباره زنده می‌گرداند».

حکم منکرین بعث بعد الموت :

طوری‌که در فوق هم یاد آور شدیم ایمان داشتن به روز آخرت و زنده شدن پس از مرگ، یکی از اصول ایمان است و کسی که زنده شدن و بعث بعد الموت را انکار نماید، در حقیقت الله تعالی و قرآن عظیم الشان را انکار نموده است.

الله تعالی می‌فرماید: «فرزند آدم مرا تکذیب کرد و این کار، شایسته او نبود. فرزند آدم مرا دشنام داد حال آنکه این کار، شایسته او نبود. اما تکذیب، این است که می‌گوید: من نمی‌توانم دوباره او را زنده کنم. و دشنام‌اش این است که می‌گوید: خداوند فرزند انتخاب کرده است، حال آن که بی‌نیازی هستم که نه زاییده‌ام و زاییده نشده‌ام و برایم شریک و همسری نیست.» (بخاری).

ایمان به بعث، متضمن این است که خداوند مردم را پس از مرگشان زنده می‌گرداند و شامل ایمان به حساب، جزا، بهشت و دوزخ نیز هست.

همانا خداوند متعال پس از دمیدن در صور و زنده شدن مردگان، از همه نقاط کره خاکی دستور می‌دهد تا در یک مکان گردهم آیند.

زمان وقوع قیامت!

در مورد اینکه قیامت چه وقت به وقوع می‌پیوندد، کسی از مخلوقات، اطلاع از آن ندارد به جز از پروردگار با عظمت، طوری‌که در (آیه 34 سورة لقمان) آمده است: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ» «آگاهی از فرارسیدن قیامت خاصه الله (تعالی) است، و او است که باران را می‌باراند، و آگاه است از آنچه در رحم‌های (مادران) است».

و نیز الله تعالی فرموده است: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِيهَا، فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرُهَا، إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا، إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مِّنْ يَّخَشِيهَا» (آیات 42 الی 45 سورة النازعات) «از تو در باره قیامت می‌پرسند که در چه زمانی واقع می‌شود؟* تو چیزی از آن نمی‌دانی.* آگاهی از زمان قیامت، به پروردگارت واگذار می‌گردد.* وظیفه تو تنها و تنها بیم دادن و هوشدار به کسانی است که از قیامت می‌ترسند».

در روایت آمده است که در یکی از روزها جبرئیل از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسید: قیامت کی خواهد آمد؟ «رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «در این مورد من داناتر از شما نیستم» (متفق علیه).

ابن عمر (رض) می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «کلیدهای غیب پنج مورد هستند و آن گاه این آیه را تلاوت فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (سورة لقمان: 34).

«آگاهی از فرارسیدن قیامت ویژه خدا است، و او است که باران را می‌باراند، و آگاه است از آنچه در رحم‌های (مادران) است، و هیچ کسی نمی‌داند فردا چه چیز فراچنگ می‌آورد، و هیچ کسی نمی‌داند که در کدام سر زمینی می‌میرد. قطعاً خدا آگاه و باخبر است.» (متفق علیه).

آیا دانستن تاریخ وقوع قیامت سودی به انسان میرساند؟

مفسرین میفرمایند هر شخص که بمیرد، قیامت او برپا می‌شود، بنابراین، زمانی که انسان نمی‌داند که مرگش چه وقت و یا هم کی فرا می‌رسد، پس چه سودی عاید حال وی شود که زمان فرا رسیدن قیامت را بداند؟ فرض کنیم که او می‌داند که سال آینده قیامت برپا می‌شود، اما چه کسی تضمین می‌کند که وی تا سال آینده زنده خواهد بود؟

از این رو، هر گاه شخصی نزد رسول الله صلی اله علیه وسلم می‌آمد و در مورد زمان وقوع قیامت سوال می‌کرد، رسول الله صلی الله علیه وسلم، سوال را متوجه شخص سوال کننده می‌کرد که برایش مفید و سودمند بود، آن حضرت صلی الله علیه وسلم می‌پرسید: چه چیزی برای قیامت و پس از آن آماده کرده‌ای؟

حضرت انس (رض) می‌فرماید: مردی بادیه نشین نزد نبی اکرم صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: ای رسول الله! قیامت کی برپا خواهد شد؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «وای بر تو، چه چیز برای آن آماده کرده‌ای؟» گفت: هیچگونه آمادگی ای ندارم. فقط الله و رسولش را دوست دارم. فرمود: «تو با کسانی خواهی بود که آنها را دوست داری». ما (صحابه) گفتیم: ما هم اینگونه خواهیم بود؟ فرمود: «بلی». در آن روز ما به شدت خوشحال شدیم. (صحیح بخاری)

روزی وقوع قیامت :

در مورد فرا رسیدن روز قیامت احادیثی فروانی داریم که روز قیامت را مشخص میکند: در حدیثی آمده است: که قیامت در روز جمعه برپا می‌شود.

چنان که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «قیامت جز در روز جمعه برپا نخواهد شد» (صحیح مسلم). از این رو همه مخلوقات از این روز می‌ترسند.

آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: «روز جمعه بهترین روزی است که آفتاب در آن طلوع کرده است، در همین روز آدم خلق شده و در همین روز از آسمان به زمین فرود آمده و نیز در همین روز توبه‌اش پذیرفته شده است و در همین روز وفات کرده و قیامت در همین روز برپا می‌شود. و جز چن و انس، هیچ جنبنده‌ای نخواهد بود، مگر این که در این روز از طلوع تا غروب از ترس قیامت منتظر است و گوش فرا می‌دهد» (ابو داوود). طول آن روز روز قیامت، روزی بزرگ و هولناک است، بلکه سخت‌ترین، با عظمت‌ترین و طولانی‌ترین روز خواهد بود.

طول آن روز پنجاه هزار سال خواهد بود، روزی که در آن بین بندگان داوری می‌شود و خصومت هایشان حل و فصل می‌گردد.

آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: «هر صاحب طلا و نقره‌ای که در دنیا حق آن را پرداخت نکرده است، روز قیامت صفحه‌هایی از آتش برای او گشوده می‌شود و بر آنها آتش گذاخته می‌شود و با آن پهلوی، پیشانی و پشتش داغ داده می‌شود و هر گاه سرد شود دوباره این عمل تکرار می‌شود آن هم در روزی که پنجاه هزار سال خواهد بود تا این که خداوند در میان بندگان داوری کند و آن گاه او مسیرش را به سمت بهشت یا دوزخ خواهد دید». (صحیح مسلم)

اما آن روز، با وجود سختی و طولانی اش، برای مؤمنان سهل و آسان خواهد بود و برای آنان به اندازه نماز ظهر و عصر بیشتر نخواهد بود. چنان که ابوهیره از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت می‌کند: «طول روز قیامت برای مؤمنان به اندازه نماز ظهر تا عصر

خواهد بود» (مستدرک حاکم با سند صحیح).
**يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَبْتَعْتُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا مِنَ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَاَنْفُذُوا ۗ
 لَا تَتَّفِدُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ ﴿٣٣﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٣٤﴾**

ای گروه جن و انس! اگر توانستید از مرزهای آسمان‌ها و زمین بگذرید، پس بگذرید، (ولی) هرگز گذر کرده نمیتوانید مگر به نیرویی (که از جانب خداوند ارزانی گردد). (۳۳) پس کدام یک از نعمت‌های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَقْطَارٍ» «جمع قطر، کناره‌ها، نواحی».

«سُلْطَنٌ» «نیرو، غلبه، قدرت».

تفسیر:

چرا ذکر جن نسبت به انس مقدمتر است:

مفسرین در مورد ذکر مقدم جن نسبت به انس می‌نویسد که: طایفه جن در حرکات سریع، توانا تر از انسان است.

در آیه متبرکه خطاب به هر دو (انس و جن) میفرماید: اگر توانستید از حساب و کتاب قیامت بگریزید، این شما و این نواحی آسمان‌ها و زمین، ولی به هر طرف که بگریزید و فرار نمایید، بالاخره به ملک خدا گریخته‌اید و شما نمیتوانید از ملک خدا درآیید و از مؤاخذه او رها شوید؛ و قادر بر نفوذ نخواهید بود، مگر با نوعی سلطه (نیروی الهی) که شما فاقد آن هستید. یعنی روز قیامت هیچ کاری نمی‌توانید بکنید و از دست هیچ کس هیچ کاری ساخته نیست.

**يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ شَوْاظًا مِّنْ نَّارٍ وَنُحَاسٍ فَلَا تَنْتَصِرَانِ ﴿٣٥﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
 تُكَذِّبَانِ ﴿٣٦﴾**

شعله‌های صافی از آتش و دود متراکم بر شما فرستاده میشود، پس از خود دفاعی کرده نمی‌توانید (۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«شَوْاظًا» به معنای شعله‌های عظیم و سهمگین آتش است، آتش که در آن دود نباشد.

«نُحَاسٌ» به معنای مس مذاب و گداخته.

تفسیر:

پس کدام یک از نعمت‌های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۳۶)
 در این آیه متبرکه درباره عدل الهی است که در روز قیامت بر همه مخلوقات اجرا و عملی می‌گردد، «یرسل علیکم شواظ... و نحاس» و عذاب از هر سوی فرو می‌ریزد، و این امر بیانگر یک حقیقت و واقعیت است، که جز حضور در این محکمه و تسلیم شدن در برابر حکم محکمه دیگر راهی برای انسان باقی نمی‌ماند.

از جانب دیگر انسان به حقیقت میرسد که هیچ کس نمی‌توان کمک در یافت بدارد، و یا هم راه فرار در پیشرو داشته باشد، حتی جن که ترکیب وجودی اش از آتش است، ولی در این روز از آسیب آتش نجات نخواهد یافت. واقعاً روز جزا روزی است که در آن روز همه ای اسباب از کار می‌افتند و هیچ کس نمی‌تواند بلا و رنج را از دیگری دور سازد. بناءً آن‌ده از اشخاصیکه از ارسال پیامبران نتوانستند در دنیا سودی کمایی نمایند. «يُرْسِلُ

رَسُولًا» (شورای آیه 51) و آن عده کسانی که از ارسال نعمت‌های مادی بهره درستی نگرفته است، «يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا» (سورة هود آیه 52) «يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا» (سورة نمل 63) چنین انسان‌ها باید در روز قیامت منتظر ارسال عذاب الهی با مس گذاخته باشد.

خواننده محترم!

یکی از موضوعاتی که در قرآن عظیم الشان مورد توجه است مسئله قیامت است که انسان بعد از دنیا دوباره زنده می‌شود و به حساب اعمال انسان رسیدگی می‌شود.

در (آیه ۴۷ سورة انبیا) با زیبایی خاصی بیان شده «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ حَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ» خصوصیات محکمه الهی را بیان کرده است، اولین خصوصیات که در محکمه عدال الهی وجود دارد، ایستت که حاکم این محکمه پروردگار با عظمت است و این حاکم بی‌نظیر است زیرا الله تعالی عالم، خالق، قادر و خبیر است و از درون ما بطورکلی خبر دار و آگاه است.

در این روز دوسیه و عمل نامه هر شخص در دست خودش خواهد بود، اگر دوسیه انسان در دست راستش باشد نشانه سعادت شخص بوده، و اگر این دوسیه در دست چپ انسان باشد، نشانه بدبختی او را نشان میدهد، از زیبایی این روز اینست که انسان توان آنرا ندارد که دست به قلب بزند و یا به اصطلاح دوسیه اعمال خویش را مخفی بسازد، هر انسان مکلف است که دوسیه اعمال نامه خویش را خودش قرائت نماید.

و اگر انسان در محکمه عدل الهی صرف به دوسیه خود نگاه می‌کند و آنرا نمی‌خواند، الله تعالی برایش می‌فرماید اگر اعمال نامه ات را نخوانی خودکتاب نطق می‌کند و نطقش به حق است این در حالی است که ما در روز قیامت یک دوسیه عمومی و هم یک دوسیه خصوصی داریم.

تعداد شاهدان در این زیاد اند، در این روز در برابر چند گروه شهادت میدهند و اولین کسی که شهادت می‌دهد خداوند متعال است.

پیامبران بر اعمال امت‌ها شهادت می‌دهند، در روز قیامت فرشتگان نیز شهادت می‌دهند زیرا طبق آیات قرآن عظیم الشان در روز قیامت همراه هر شخص دو فرشته است یکی از فرشتگان انسان را سوق می‌دهد و یکی از فرشتگان هم بر همان انسان شهادت خواهد داد.

یکی از خصوصیات عدل الهی این است که اعضا و جوارح انسان هم بر اعمال انسان شهادت می‌دهند، و حتی زمین بحیث شاهد بر اعمال انسان مبدل می‌شود، و حتی مجرمان بر علیه خودشان شهادت می‌دهند این در حالی است که در روز قیامت عمل انسان حاضر است و خود عمل نیز شهادت خواهد داد.

در آیه ۴۸ سورة انبیاء در خصوص محکمه عدل الهی آمده است که در این محکمه حسابرسی دقیق و عادلانه صورت خواهد گرفت، ترازوی عدل الهی برپا خواهد شد و سنجش و وزن کردن اعمال در روز قیامت به عدل است و ذره‌ای به کسی ظلم نمی‌شود.

در محکمه عدل الهی حسابرسی دقیق، سنجیده و مطابق عدل است و ترازوی عدالت به‌حدی دقیق است که به هیچ کسی ظلم صورت نخواهد گرفت، و این محکمه از دقت و ظرافت بالا و فوق العاده برخوردار است.

هر کسی را به اندازه شرایط و موقعیتش محاکمه می‌کنند یا پاداش می‌دهند. هیچ چیزی از اعمال انسان مخفی نمی‌ماند در روز قیامت همه نهان‌ها و باطن‌ها آشکار میشود و باطن انسان نشان داده میشود این در حالی است که محمکه عدل الهی در روز قیامت علنی، عمومی و همگانی هست و اولین خلق خدا تا آخرین خلق خدا در دادگاه حضور دارند.

در قرآن عظیم الشان در شش مورد، لفظ مثقال ذره به‌کار رفته است و در دو مورد لفظ «مثقال حبه من خردل» به‌کار رفته است و این نشان دهنده دقت، عدل و نظم خاص است که محاکم عدل الهی وجود دارد.

درجه حرارت در بهشت :

در این هیچ جای شک نیست که سردی و گرمی هوا زمانیکه از حد اعتدال عدول و تجاوز نماید، باعث آزار و اذیت ما انسان‌ها می‌گردد، از جانب دیگر، جنت برای اهل جنت محل خوشیها و آسایش است لذا گرمی و سردی مخالف این امر هستند و اگر شما به فهم آیات قرآنی اهتمام بداریم این فهم را در مورد جنت می‌رساند که: هوای جنت هوای گوارا بوده و درجه حرارت که وجود انسان به تکلیف مواجه شود منتفی می‌گردد طوری که در (آیه 13 سوره انسان) میفرماید: «مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا» «در آن بر تختهایی تکیه زده اند که نه گرمایی به آنها می‌رسد و نه سردی». هوای جنت معتدل و بس فرحبخش است. طوری که در حدیثی آمده است که: «هواء الجنة سحسج لا حر ولا قر: هوای بهشت معتدل است، نه گرم است و نه سرد».

سحسج: سایه گسترده است، مانند سایه طلوع صبح تا طلوع آفتاب. (انوار القرآن) در حدیثی که از ابی هریره روایت شده آمده است: «قَالَ قُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبِرْنَا عَنْ الْجَنَّةِ مَا بَنَّاؤُهَا قَالَ لَبِنَةٌ مِنْ ذَهَبٍ وَلَبِنَةٌ مِنْ فِضَّةٍ مِلَاطُهَا الْمَسْكُ الْأَدْفَرُ حَصْبَاؤُهَا الْيَاقُوتُ وَاللُّؤْلُؤُ وَتُرْبَتُهَا الزَّرْعَفَرَانُ مَنْ يَدْخُلُهَا يَخْلُدُ لَا يَمُوتُ وَيَنْعَمُ لَا يَبْأَسُ لَا يَبْلَى شَبَابُهُمْ وَلَا تَحْرَقُ ثِيَابُهُمْ» (ترمذی و احمد) (از ابوهریره روایت است که گفت: گفتیم ای رسول الله به ما خبر بده که بهشت چگونه بنا شده است؟

فرمود: بنای آن از طلا و نقره و گل دیوار آن با مسک خوشبویی مخلوط شده است و سنگ فرش آن از یاقوت و مروارید و خاک آن از زعفران می‌باشد. هرکس داخل آن شود جاودان می‌ماند و نمی‌میرد و منعم می‌گردد و هرگز دچار ناراحتی نمی‌شود و جوانیشان را زوال نمی‌کند و از بین نمی‌رود و اسباب و وسایل آن کهنه و پاره پاره نمی‌گردد.)

فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ (۳۷) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۸)
آنگاه که آسمان شکافته شود، رنگی سرخ چون رنگ سرخگون خواهد داشت (۳۷) پس کدام یک از نعمت‌های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَرْدَةٌ» «گل سرخ، سرخ‌گون».

«دِهَان» «چرم، روغن مذاب».

تفسیر:

قرآن عظیم الشان روز قیامت را روز فرار می‌داند، یعنی روزی که انسان از پدر، مادر،

برادر، خواهر، همسر، فرزندان و اقوام خود می‌گریزد و هر کس به کاروبار خود مشغول است و در واقع روز محشر، روز قطع پیوندها و خویشاوندی است.

از فحواي آیات متبرکه طوری معلوم می‌شود که برپایی معاد یا جهان آخرت تنها در زنده شدن دوباره انسانها خلاصه نمی‌شود، بلکه همراه آن مجموعه ای از حوادث رخ می‌دهد که دانستن آن ضروری است:

حالات زمین:

در روشنایی آیات قرآنی از جمله آیات متبرکه که در سوره های: تکویر، زلزال، دخان و واقعه، درباره روز قیامت، بیان شده است، این مطلب را با تمام دقت میرساند که زمین به یک لرزشی سخت مواجه می‌شود، آنچه بر زمین پدیدار گشته، فرو می‌پاشد. سطح زمین سخت مواجه شده، زمین شکافته میشود و مرده ها از آن بیرون می‌آیند تا در قیامت محشر گردند.

دریاها از هم شکافته، جوشان و برآفروخته می‌شوند. کوه ها از جا کنده میشوند و به صورت غیر متعادل به حرکت در می‌آیند و به مانند خاک در می‌آیند و مانند پشم زده میشوند و نرم و انعطاف پذیر می‌گردند، و سرانجام مانند ذرات غبار پراکنده میشوند. و از سلسله کوه های سر به آسمان کشیده، جز سرابی باقی نمی‌ماند.

آسمان و ذرات آسمانی:

حالات و وضع آسمان و ستارگان در سوره های تکویر، انفطار، طور و الرحمن به تفصیل بیان یافته، همه این آیات متبرکه مبین این امر است که وضع آسمان دگرگون می‌شود و ستارگان از جای خود کنده می‌شوند، آسمان دچار نوعی تموج و حرکت پاره پاره و شکافته می‌شود و مانند گل سرخ و روغن و فلز مذاب روان نمایان می‌گردد و سرانجام به شکل دود درآمده، در هم پیچیده می‌شود.

نور، آفتاب و مهتاب به خاموشی می‌گراید. نظم آنها به هم می‌خورد و به سوی زمین پرتاب می‌گردند. «فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ» باید یاد آور شویم که ذکر حوادث هولناک قیامت لطف و نعمتی است به بندگان زیرا مایه‌ی هوشیاری و بیداری انسان‌ها می‌شود.

قیامت:

قیامت، بنابر تعریف منابع دینی نام روزی است که تمام انسان‌ها به خواست الهی برای محاسبه اعمالی که در دنیا انجام داده‌اند در پیشگاه الهی جمع می‌شوند. از این روز به قیامت کبری نیز یاد می‌شود. پیش از این روز وقایعی شگفت در زمین و آسمان روی می‌دهد که به اشراط الساعه معروف است.

قرآن کریم و روایات تأکید دارند که زمان قیامت، بر کسی جز خدا معلوم نیست. برپای قیامت طوری که در فوق یاد آور شدیم، با دیگرگونی در نظام طبیعت صورت می‌گیرد. و پایان این جهان، فروپاشیدن و درهم پیچیدن است، اما آغازی است برای جهان دیگر.

فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ (۳۹) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۰)

در آنروز، نه انس و نه (هم) جن، (از) هیچکدام از گناهایش پرسیده نمیشود (۳۹) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۴۰)

طوریکه در تفسیر آیه فوق یاد آور شدیم، بعد از اینکه قیامت بر پا می گردد، تحولات عظیم در نظام طبیعت و فروپاشی آن به وقوع می پیوندد، «فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ... فَيَوْمَئِذٍ لَا يَسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ» تفریع «یومئذ» بر «إِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ» - با «فَاء» - نشانگر این واقعیت است که بعد از فروپاشی نظام طبیعت، طولی نمی کشد که قیامت برپا میشود.

از فحوی این آیه مبارکه طوری معلوم می شود که هم جن و هم انسان، در صحنه قیامت برای حسابرسی و کیفر و پاداش یکسان است، و طوریکه متذکر شدیم، گناهکاران انس و جن در صحنه قیامت، دارای وضعیتی معلوم اند و هر دو مورد سؤال قرار می گیرند.

تفسیر کلمه «لَا يُسْأَلُ»:

در معنای کلمه «لَا يُسْأَلُ» چند احتمال را مفسرین ارائه داشته اند:

- 1 - اولین مفهوم این آیه مبارکه اینست که در روز قیامت محکمه حسابرسی بصورت حتمی بر پا می گردد. طوریکه در آیه (24 سوره صافات) «وَقَفُّوْهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ». «لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِ الْمَجْرَمِ» این بدین معنی است که بجای شخص مجرم، فردی دیگری، فرق نمی کند انس باشد و یا جن مورد مؤاخذه قرار نه خواهد گرفت بلکه، خود مجرم را مؤاخذه و محکمه می کنند.
- 2 - «لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِ الْمَجْرَمِ» این بدین معنی است که بجای شخص مجرم، فردی دیگری، فرق نمی کند انس باشد و یا جن مورد مؤاخذه قرار نه خواهد گرفت بلکه، خود مجرم را مؤاخذه و محکمه می کنند.
- 3 - «تُبْلَى السَّرَائِرُ» «سوره طارق، 9» پس از چیزهای دیگر از جمله: عمر و درآمد و چگونگی مصرف سوال بعمل می آید، نه فقط از گناهان انسان.

خواننده محترم!

از این آیه آغاز الی آخر سوره وضع حساب و جزا و بخصوص حال مجرمین و متقیان مورد بررسی قرار می گیرد.

همچنان در آیه مبارکه از سرعت حسابرسی بحث تفصیلی بعمل می آید، و در باره حسابرسی میفرماید که این پروسه از چنان سرعتی برخوردار که هیچ یکی از انس و جن نمی پرسد که مرتکب چه گناهی شدی، سوالی که معمولاً در بین ما انسانها معمول است.

فهم این آیه به هیچ صورت منافی با آیاتی دیگری نمی باشد، زیرا قیامت گذرگاه های مختلفی دارد که در بعضی از این گذرگاه ها، مردم باز خواست میشوند و در بعضی دیگر از این گذرگاه ها، مهر بر دهان ها مردم زده میشود و در عوض اعضای بدن انسان ها به سخن می آغازند، و در بعضی دیگر مجرمین را از سیمای ظاهری شان می شناسند.

آیا تحقیقات محاکم شفاهی است و یا تحریری؟:

برخی از انسانها در ذهن شان این سوال خطور می کند که در محکمه عدل الهی در روز قیامت تنها اعمال مورد وزن قرار می گیرد و یا هم اعمال نامه و محتوی آن مطالعه و مورد بررسی می باشد؟ در این مورد مفسرین دو احتمال را مطرح نموده اند:

احتمال اول:

خود اعمال وزن می شوند. طوریکه در حدیث صحیح مسلم از ابو مالک اشعری روایت

شده آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «پاکیزگی نصف ایمان است و الحمدالله میزان را پر می‌کند و سبحان الله و الحمدالله بین آسمان‌ها و زمین را پر می‌کند و نماز نور است و صدقه برهان است و شکیبایی روشنایی است. قرآن حجتی است به نفع تو یا علیه تو، همه مردم وقتی صبح بیدار می‌شوند، عمر خود را ضایع می‌کنند. گروهی خود را نجات داده و گروهی خود را هلاک می‌سازند».

جمله: «الحمدالله میزان را پر می‌کند» دلیلی است بر اینکه خود عمل هر چند صفت است خداوند آن را در روز قیامت به جسم تبدیل نموده و در میزان می‌گذارد». چنانکه در روایت از محدث مشهور ابن ابی‌الدُّنیا، ابوبکر عبدالله بن محمد بن عبید بن سفیان بن قیس قرشی (۲۸۱-۲۰۸/ق ۸۲۳-۸۹۴م)، آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «سنگین‌ترین چیزی که در میزان گذاشته می‌شود، اخلاق نیکوست» (این حدیث را احمد، ابو داود و ترمذی نیز روایت کرده اند).

احتمال دوم:

احتمال دوم اینست که: اعمال با گذاردن صحیفه‌های محتوی آن بر میزان وزن میشوند و وزن شدن خود عامل (انسان) نیز از بعضی روایات برداشت می‌شود. طوریکه امام بخاری از ابوهریره روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «در قیامت مرد بزرگ چاقی را می‌آورند که نزد الله حتی به اندازه پر پشه ای نیز وزن ندارد. طوریکه در (آیه 105 سورة الکهف) آمده است «فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا» (ما در روز قیامت هیچ وزنی بر ایشان قایل نخواهیم بود). (این حدیث را مسلم، ابن ابی‌حاتم و ابن جریر طبری روایت کرده‌اند).

همچنان احمد از عبدالله بن عمرو بن عاصب روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «در قیامت میزان‌ها نصب می‌گردد، مردی را آورده و در یک پله آن قرار می‌دهند و گناهانش را در پله دیگر قرار میدهند، گناهانش سنگین‌تر شده و او را به جهنم می‌فرستند. وقتی پشت میکند، صدایی از طرف رحمان ندا می‌زند که عجله نکنید هنوز او چیزی دارد. کارتی که بر آن نوشته شده «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را می‌آورند و آن را همراه مرد در پله ترازو گذارده، و میزانش سنگین‌تر می‌شود» (ابن ابی‌الدُّنیا نیز روایت کرده است). امام احمد از عبدالله بن مسعود که ساق‌هایی باریکی داشت، روایت می‌کند که روزی مشغول کندن چوب اراک جهت مسواک بود که باد لباسش را بالا برده و ساقش نمایان گشت و حاضرین به او خندیدند. رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدند: چرا می‌خندید؟ گفتند: از باریکی ساق هایش! فرمودند: قسم به کسی که جان من در دست اوست، آن دو در میزان از کوه احد نیز سنگین‌ترند.

امام قرطبی می‌فرماید: معتزله منکر میزان شده‌اند و گفته‌اند: اعمال صفت‌هایی بیش نیست، صفت چگونه وزن می‌شود؟

وی می‌گوید: از ابن عباس روایت شده است که خداوند صفت‌ها را به صورت جسم خلق کرده و وزن می‌شوند. و می‌فرماید: صحیح این است که صحیفه‌ها محتوی اعمال وزن خواهند شد.

از جانب دیگر جالب این است که انسان وزن اشیاء را در حواس و شناخت منحصر خود مانند انسان با پنج حواس می‌سنجد و از معیارهای دیگر ممکن خارج از شناخت پنج حواس

خویش خبر ندارد. که این به ذات خود محدودیت فهم و درک انسان را در برابر قدرت الهی و امکاناتش به صورت واضح نشان میدهد. الله اکبر.

امام قرطبی از مجاهد و ضحاک و از کاکایش نقل کرده است که آن‌ها میزان را به معنای عدالت و قضاوت تفسیر کرده‌اند و ذکر وزن و میزان نوعی ضرب است چنان که گفته شود: «این چیز این قدر وزن، یعنی ارزش دارد». باید گفت: شاید اینان این سخن را به هنگام تفسیر آیه: «وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ، أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ، وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ» (سورة الرحمن: 7-9). «و آسمان را برافراشت و قوانین و ضوابطی گذاشت. هدف این است که شما هم از قوانین و ضوابط تجاوز نکنید در وزن و کشیدن دادگرانه رفتار کنید و از ترازو مکاهید».

چه بسا اعمال سعادت‌مندان و خوشبختان جهت اظهار علو و بلندی درجاتشان در بین مردم و اعلام خوشبختی و سعادت‌مند وزن گردد و چه بسا اعمال کفار هر چند در مقابل کفرشان هیچ حسنه‌ای برایشان منظور نمی‌شود نیز وزن شود.

آن هم جهت اظهار بدبختی شان و رسوایی شان در میان مخلوقات).

ابن کثیر به حدیث مسلم از انس بن مالک اشاره می‌کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: خداوند هیچ حسنه‌ای را از مؤمن ضایع نمی‌کند و در مقابلش هم در دنیا و هم در آخرت پاداش می‌دهد، ولی جزای کارهای کافر را در همین دنیا به او می‌دهد تا جایی که در روز قیامت دیگر حسنه‌ای ندارد که در مقابلش پاداش بگیرد.

در حدیث آمده است که: خداوند حق کسی را ضایع نمی‌کند. به کافر در مقابل نیکی‌هایش در دنیا جزا می‌دهد تا وقتی در مقابل خداوند قرار گیرد دیگر هیچ حسنه‌ای برایش نمانده باشد.

يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ ﴿٤١﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٤٢﴾

گناهکاران به سیمایشان شناخته شوند پس به (موی) پیشانی‌ها و قدم‌ها گرفته شوند (۴۱) پس کدام یک از نعمت‌های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَوَاصِي» «جمع ناصیه، پیشانی، موی جلوسر».

«أَقْدَامِ» «جمع قدم، پاها».

تفسیر:

چهره افراد در روز قیامت :

مفهوم شهادت انسانها علیه خود شان در روز قیامت بدین معنی است که: مجرمان با علامت‌های خودشان شناخته میشوند و دیگر ضرورتی دیده نمیشود که از گناهانشان سوال به عمل آید که چه کرده‌اند؟ زیرا گناه، انسان را به شکل و شمایلی در می‌آورد که در قیامت بروز و ظهور می‌کند؛ چرا که قیامت روز، بروز و ظهور ملکوت انسان‌هاست. هر کسی آنچه با افکار و عقاید و اعمالش ساخته در آن روز ظاهر می‌شود بدین اساس است که قرآن عظیم الشان میفرماید: «يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ» مجرمان با سیما و علامت‌های خودشان شناخته می‌شوند.

آن‌عهده انسانهای که به دین پشت پا زده و یا هم اینکه احکام و هدایات دین مقدس اسلام را مورد تمسخر قرار داده است به شکل بوزینه (شادی) در می‌آید. (سوره اعراف، آیه ۱۶۶)

و عالم بی عمل و ضد دین به شکل سگ در میآید و زبانش از دهان اش بیرون برآمده باشد. (سورة اعراف، آیه ۱۷۶) و برخی دیگر بشکل شتر گاو پلنگ می شوند یعنی شکل و شمایل چند حیوان رادارند. برخی چارپا و برخی مثل مار بر زمین می خزند و برخی عقرب و گژدم و برخی نیز پاهایشان به سرشان چسبیده است. همه این صفات در روایات اسلامی به تفصیل تذکر رفته است.

همچنان در مقابل جماعت کی دارای چهره های بشاش، نورانی و درخشانند می باشند بیانگر ایمان و عمل صالح آنهاست، گروه دیگر روی های شان سیاه و تاریک و زشت و عبوس دارند که نشانه‌ی کفر و گناه آنهاست.

اما گرفتن مجرمان از موی پیشانی و پاها، ممکن است به معنی حقیقی آن باشد، که ماموران عذاب این دو را می‌گیرند و آنها را از زمین برداشته، و با نهایت ذلت به دوزخ می‌افکنند، و یا کنایه از نهایت ضعف و ناتوانی آنها در چنگال ماموران عذاب الهی است، که این گروه را با ذلت و سر افکندی تمام به دوزخ می‌برند. از آنجا که یادآوری این مسائل در زمینه‌ی معاد هشدار و لطفی است به همگان، خداوند به عنوان نعمت از آن یاد فرموده.

خواننده محترم!

در مورد اینکه مجرمین و کسانیکه گنهکار هستند چگونه شناخته می شوند، در اولین تعریف اینست که از «سیما» شان.

«سیما» از «سوم» گرفته شده و سوم به معنای نشان و علامت ظاهری است، و علامت دوم که چگونه شناخته می شوند اینست که آنان از «نواصی» شان.

«نواصی» جمع «ناصیه» بوده و به معنای موی پیشانی شان.

بناءً حکم صریح قرآنی همین است که: «يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ» مجرمان از چهره و سیمایشان شناخته می شوند؛ البته همان‌گونه که تبهکاران از سیمایشان شناخته می شوند، نیکوکاران را نیز از سیمایشان می شناسند.

شکل و سیما انسانها در روز در قیامت:

در روز قیامت بر بنیاد حکم قرآنی شکل و سیما انسانها به اشکال ذیل معرفی گردیده اند: سفید رویان: «تَبْيِضُ وُجُوهُ» مطابق تعریف (آیه 106 سورة آل عمران).

سیاه رویان: «وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ» مطابق تعریف آیه (60 سورة زمر)

شاد رویان: (چهره‌های شادان) مطابق تعریف آیه (22 سورة قیامت) «وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ» صورت ها در آن روز شاداب و خندان و نورانی و زیبا است.

«ناصرة» از ماده «نصرة» به معنی شادابی خاصی است که بر اثر وفور نعمت و رفاه به انسان دست می دهد که توأم با سرور و زیبایی و نورانیت است، یعنی رنگ رخساره آنها از وضع حالشان خبر می دهد که چگونه غرق در نعمت های الهی شده اند، در حقیقت این شبیه چیزی است که در آیه 24 سورة مطففین آمده: «تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَصْرَةَ النَّعِيمِ» (در صورت های آنها (بهشتیان) شادابی نعمت را مشاهده میکنی).

نباید فراموش کرد که این از نظر مکافات مادی است، ولی مکافات روحانی و معنوی شان همانا «إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» «آنها فقط به ذات پاک پروردگارشان مینگرند!

رخسارشان شادمان و خندان است: طوریکه در (آیه 8، سورة غایشه) میفرماید: «وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ» «نَاعِمَةٌ»: شادان و شاداب. در خوشی و رفاه. دارای نعمت و لذت.

شادی و خرمی واقعی، در چهره منعکس میشود: «وَجُوهٌ... نَاعِمَةٌ» این شادابی شامل رنگ و رخساره جنتیان می باشد.

نباید فراموش کرد که: سختی کار در دنیا زودگذر است ولی شادمانی و کامیابی روز آخرت دائمی و همیشگی می باشد.

چهره ها شادان و خندان، درخشان و بشاش: براساس حکم آیه 38 و 39 سوره عبس «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ» (38) ضاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ (39) می باشد.

«مُستَبشِرَةٌ» با خبر شدن از مطلب شادی که از آن بشره و پوست صورت شگفته شود بناءً صورت اهل ایمان و تقوا، در روز جزا شاد و خندان است.

چهره های گرفتگی: در مورد اینکه چهره برخی از انسانها گرفتگی می باشد (آیه 24 سوره قیامت) چنین میفرماید: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ» (وچهره ها و رخسار های تعدادی دیگری عبوس و غمگین است). «بَاسِرَةٌ» به معنای گرفتگی چهره است.

چهره‌هایی خندان: در مورد اینکه چهره تعداد از انسانها در این روز ها خندان می باشد آیات (38 و 39 سوره عبس) در این مورد می فرماید «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ. ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ»

صورت هایی غبار آلود و گرد زده: تعداد از انسانها چهره ها وسیما شان غبار آلود و گرد زده خواهد بود، طوریکه در (آیه 40 سوره عبس) می آید: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيَّهَا غَبْرَةٌ»

چهره های زبون و شرمسار: همچنان در این روز چهره یک تعداد انسانها خوار و ذلیل خواهد بود. طوریکه در (آیه 2 سوره العاشیة) می خوانیم: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ» «وَجُوهٌ»: چهره‌ها. هدف در اینجا خود اشخاص و افراد است. «خَاشِعَةٌ»: خوار و زبون. فرو شکسته و درهم شکسته. خضوع ایشان، سرافکندگی آمیخته با شرمندگی و نگرانی است.

درس حاصله:

نباید فراموش کرد که: تفکیک خوبان از بدان و شناخته شدن آنان، هم یکی از نعمت‌های الهی است.

در آیات متبرکه در فوق بطور مختصر بیان یافت در آموختیم که: در رزو قیامت و در برابر محکمه عدل الهی، افکار و اعمال انسان در چهره او جلوه گر میگردد، طوریکه قبلاً در جمله زیبای قرآنی خواندیم: «يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ»

- مجرم در نهایت ذلت، گرفتار قهر الهی میشود. «فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَ الْأَقْدَامِ» آنان که در دنیا از هیچ گناهی فروگذار نکردند و از موی سر تا نوک پا، مخالف فرمان الهی عمل کردند، در قیامت نیز با موی سر گرفته شده و در عذاب افکنده شوند. «فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَ الْأَقْدَامِ» که خداوند ما را از این رسوایی نجات دهد.

هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ (۴۳) يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ آن (۴۴) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۴۵)

این همان جهنمی است که مجرمان از آن انکار میکردند. (۴۳) میان آتش سوزان و آب جوشان گردش میکنند (۴۴) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار)

میکنید؟) (۴۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَمِيمٌ» به معنای آب داغ است و کلمه «حَمَامٌ»، هم از همین خانواده آن است. «آن» به معنای مایعی است که در نهایت سوزندگی و بسیار داغ باشد.

تفسیر:

در این آیه متبرکه که خطاب اخطار آمیز هم به جن و هم به انس است، شما که از جهنم منکر بودید حالا وقت آن فرا رسیده است که در آن شما را خواهم افکند.

مجرمین از یک سو میان شعله‌های سوزان جهنم می‌سوزند و تشنه می‌شوند و تمنای آب می‌کنند و از سوی دیگر آب جوشان به آنها داده می‌شود، یعنی بین جهنم و آبی در نهایت جوش، در رفت و آمدند و این مجازاتی است دردناک که در انتظار شان بود.

طوری‌که از فحوی برخی از آیات قرآنی بر می‌آید که: چشمه‌های سوزان حمیم در کنار جهنم است، که ابتدا دوزخیان را در آن می‌برند و سپس در آتش دوزخ می‌اندازند.

یادداشت مختصر در مورد آبهای دوزخ:**اولاً مشروب ماء حمیم:**

«لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (آیه 4 سوره یونس) (نوشیدنی‌ای از مایع سوزان و عذابی دردناک خواهد بود) «ماء حمیم» یعنی آب جوشان که در آیه ذیل در مورد صفت آن قرآن عظیم الشان می‌فرماید: «وَ اِنْ يَسْتَعْجِلُوْا يُعْاَثُوْا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوْهَ بِئْسَ الشَّرَابُ» (آیه 29 سوره کهف) این آب مثل «مهل» است، مفسرین گفته‌اند: «مهل» یعنی فلز ذوب شده یا مس گداخته شده یا آب سیاه رنگ در حال جوش یا ماده سمی در حال گداخته شدن که وقتی به این آب نزدیک می‌شوند، پوست وجود شان می‌ریزد. خداوند می‌فرماید: «چه بد نوشیدنی است این آب» وقتی این آب را خوردند، ملایکه عذاب مقداری هم روی سرشان می‌ریزند «يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤْسِهِمُ الْحَمِيمُ» (آیه 19 سوره حج) ماء حمیم به صورت نهری در روی جهنم جاری است تا همیشه در دسترس جهنمیان قرار داشته باشد. و می‌نوشند از آب حمیم «فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ» (54) فَشَارِبُونَ شَرِبَ الْهَيْمِ (55) هذا نُزِّلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ (56) (آیات: 54، 55 و 56 سوره واقعه) (و روی آن از آب جوشان مینوشید. پس مانند شتران عطش زده می‌نوشید. این است پذیرایی (ابتدایی) آنان روز قیامت.

می‌گویند شتر معمولاً دیر تشنه می‌شود؛ زیرا ذخیره آب کافی در وجود دارد، اما وقتی ذخیره اش خلاص می‌شود، سخت تشنه می‌شود مخصوصاً که به مرض تشنگی و استسقاء مبتلا باشد، وقتی به آب برسد با هیجان تمام آب می‌خورد.

خداوند متعال اهل جهنم را به حالت شتر تشنه مشابه ساخته می‌فرماید: «اهل جهنم نیز از حرارت جهنم و خصوصاً بعد از خوردن زقومو ضریع به قدری تشنه می‌شوند که وقتی به آب حمیم می‌رسند مثل شتر تشنه آب می‌خورند.

«زقوم»، نام گیاه تلخ و بدبو و بدطعم است که شیره آن اگر به بدن برسد، بدن متورم می‌شود. این گیاه، غذای دوزخیان است.

«نزل» به آن چیزی گفته می‌شود که برای پذیرایی مقدماتی مهمان آماده می‌شود و «هیم» نام مرضی است که شتر به آن گرفتار می‌شود و هر چه آب می‌نوشد سیراب نمی‌شود تا

بمیرد، همچنین به زمین ریگزار گفته می‌شود که هر چه آب در آن بریزند فرو می‌رود.
ماء صدید:

خون و چرک که از فروج زنان زانیه در جهنم خارج می‌شود که هم خیلی کثیف است، هم بدبو و هم در حال جوش قرآن عظیم الشان می‌فرماید «وَّ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ مِّنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَ يُسْقَى مِنْ مَّاءٍ صَدِيدٍ يَنْجَرُّ عُهُ وَ لَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَ يَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَ مِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ» (آیات 15 الی 17 سورة ابراهیم) «گردن کشان و جباران نا امید و نابود می‌شوند و در جهنم جرعه جرعه از ماء صدید خورنده میشوند؛ چون خودشان مایل به خوردن آن نیستند وقتی این آب متعفن را خوردند حاضرند بمیرند اما مرگی بسراغ شان هم نمی‌آید، بلکه باید آماده شوند برای عذاب شدید تر و فرشتگان عذاب آنان را با غل و زنجیر به طرف آتش می‌برند «ماء صدید» خون و چرک که از فروج زنان زانیه در جهنم خارج می‌شود که هم خیلی کثیف است، هم بدبو.

غَسَاقٌ

«لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَ لَا شَرَابًا إِلَّا حَمِيمًا وَ غَسَاقًا» (آیات 24 و 25 سورة نبا)

«جهنمیان آب خنک و گوارا نمی‌چشند بلکه آب حمیم و غَسَاق می‌نوشند.»

مفسرین می‌گویند: غَسَاق چشمه‌ای است در جهنم که آبش در نهری جاری است که زهر کشنده و سمومات مارها و عقرب‌های جهنم به آن ریخته می‌شود و حتی چرک دیده‌های اهل جهنم هم داخل آن می‌ریزد و از نظر داغی هم مثل مس گداخته است، چون با آتش جهنم داغ شده که اگر ذره‌ای از آتش جهنم به روی کوه‌های دنیا گذاشته شود همه کوه‌ها آب می‌شود. و در (آیه 57 سورة ص می‌فرماید.) «هَذَا فَلْيُذِوقُوهُ حَمِيمٌ وَ غَسَاقٌ» (این حمیم و غَسَاق است (دومايع سوزان و تیره رنگ) که باید از آن بچشند.)

در روایت است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) می‌فرماید: «اگر یک دلو از ماء غَسَاق جهنم را در دنیا بریزند، بوی گند و تعفن آن همه دنیا را متعفن و نابود خواهد کرد.»

آنیه:

«آنیه» چشمه‌ای است سوزناک در جهنم طوری که قرآن عظیم الشان می‌فرماید:

«تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً تُسْقَى مِنْ عَيْنِ آنِيَةٍ» (غاشیه/4-5) «در آتش سوزان وارد می‌گردند

و از چشمه‌ای بسیار داغ نوشانیده می‌شوند.»

ولی آتش این چشمه همیشه فروزان است و همیشه آبش در حال جوش است. «يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ ءَانَ» (الرحمن/44) ترجمه: امروز در میان آن و آب سوزان در رفت آمد اند.

خواننده محترم!

هم آتش سوزان و هم آب داغ با سایر جزاها برای کسانی در جهنم آماده شده که به تکذیب بهشت و تکذیب جهنم و بصورت کل باور نداشتن قیامت و روز جزا، می‌پردازند. ولی باید گفت که بر اساس حکم صریح قرآنی برپای قیامت و جنت و دوزخ حق است، و اشخاص که عمل صالح انجام می‌دهند پادش جنت است که می‌فرماید: «وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَ عَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا.» (سورة النساء آیه 122.) (و کسانی که ایمان آورده‌اند و اعمال صالح انجام داده‌اند، بزودی آن را در باغهایی از بهشت وارد می‌کنیم که نهرها از زیر درختانش

جاری است جاودانه در آن خواهند ماند. وعده خداوند حق است و کیست که در گفتار و وعده‌هایش، از خدا صادق‌تر باشد؟!).

و جای اشخاص گنهکار و کفار همانا جهنم است، طوریکه قرآن عظیم الشان میفرماید: «وَعَذَابُ اللَّهِ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارِ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَ لَعْنَهُمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ» (سوره التوبة آیه 68). (خداوند به مردان و زنان منافق و کفار، وعده آتش دوزخ داده جاودانه در آن خواهند ماند، همان برای آنها کافی است! والله آنها را از رحمت خود دور ساخته و عذاب همیشگی برای آنهاست!)

و یا طوریکه میفرماید: «وَعَذَابُ اللَّهِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَاتٍ عَدْنٍ وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (سوره التوبة آیه 72). (خداوند به مردان و زنان باایمان، باغهایی از بهشت وعده داده که نهرها از زیر درختانش جاری است جاودانه در آن خواهند ماند و مسکن‌های پاکیزه‌ای در بهشتهای جاودان (نصیب آنها ساخته) و (خشنودی و) رضای الله، (از همه اینها) برتر است و پیروزی بزرگ، همین است!

دوزخ در کجا است؟

قبل از همه باید گفت که دوزخ جای و محلی است برای عذاب و مجازات، کفار و گنهکاران، نام دوزخ بصورت عموم هفت بار در قرآن عظیم الشان به نام های (جهنم، جحیم، سقر، هاویه، حطمه، سعیر، لظی) ذکر شده است.

ولی از مشهور ترین نام های برای دوزخ همانا «**جهنم**» است، که کلمه جهنم بصورت عموم 77 بار در قرآن عظیم الشان تکرار شده «جهنم وعده گاه همه ای آنها است. و برای آن هفت دروازه وجود دارد!».

در معنی کلمه «**جهنم**» میان لغویون و مفسران مباحث زیادی رد و بدل شده، برخی از علماء و مفسران کلمه «**جهنم**» را به معنی «آتش»، و برخی آن را به معنی «عمیق و ژرف» تعریف، ترجمه و تفسیر نموده اند.

بر اساس اعتقادات جهنم دارایی هفت طبقه بوده، و هرچه به طبقه پایینتر جهنم رفته شود، عذاب آن بیشتر است و جای است برای اشخاص بد و بدتر.

در مورد اینکه عذاب جهنم چگونه خواهد بود! عده ای از مفسرین بدین باور اند که این عذاب، شامل عذاب های روحی و جسمی هر دو می گردد، در این شک نیست که تعدادی از جهنمیان بطور ابد در جهنم باقی می مانند، و تعدادی دیگری پس از مدتی و بعد از سپری شدن مدت جزا بخشیده می‌شوند و روانه بهشت می گردند.

محل دوزخ:

علماء در مورد اینکه محل دوزخ در کجا است، در بین خود اختلاف رأی دارند، برخی بدین عقیده اند که دوزخ در پایینترین طبقه‌ی زمین موقعیت دارد. ولی برخی بدین باور اند که: دوزخ مانند جنت در آسمان ها است ولی هستند علما که در این بابت اصلاً از سکوت کار گرفته اند، فکر می‌کنم که بهترین دیدگاه و روش همین سکوت در این بابت می باشد؛ زیرا در شرع هیچ سند صریح و صحیحی در این مورد به چشم نمی خورد. از جمله کسانی که در این باره سکوت اختیار کرده‌اند، عالم شهیر جهان اسلام حافظ سیوطی است. (عبدالرحمان بن کمال بن محمد خُضَیری سیوطی) (۱۴۴۵ - ۱۵۰۵م) مشهور به جلال

الدين سيوطي) وی بدین عقیده است که: «در باره مکان دوزخ سکوت می‌کنیم؛ چون به جز الله متعال کسی دیگر جای آن را نمی‌داند و حدیث مستندی در این باره نزد من وجود ندارد» (مراجعه شود یقظة اولی الاعتبار (47)

شیخ ولی الله دهلوی (ابوالفیاض قطب الدین احمد بن عبدالرحیم مشهور به «شاه ولی الله دهلوی» (۱۱۱۴ / ۱۱۷۶ ق / ۱۷۵۳ / ۱۷۶۲ م) عالم شهیر (قرآن شناس، ومحدث وفقهی) در قرن دوازدهم هجری / هجدهم میلادی در شبه قاره ی هند، متولد شد.) وی بدین عقیده است که: «در هیچ سندی به مکان دوزخ و بهشت تصریح بعمل نیامده. مکان آن درجایی است که الله متعال بخواهد؛ چون ما انسان‌ها بر آفریدگان الله متعال و جهان هستی احاطه نداریم. (یقظة اولی الاعتبار (47)

مساحت و بزرگی دوزخ :

مساحت بزرگی وکلانی دوزخ مطابق فهم قرآنی واحادیثی نبوی بی نهایت وسیع است، ویک گوشه آن از گوشه دیگر دارای فاصله مزید می باشد، طوری که قرآن عظیم الشان در (آیه 30 سوره ق) در این مورد با زیبایی خاصی چنین بیان میدارد: «يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلْ امْتَلأتْ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ» (روزی که به دوزخ می‌گوییم: آیا پر شدی؟ و دوزخ می‌گوید: افزون بر این هم هست؟!)

همچنان در حدیث آمده است: که الله متعال به دوزخ میفرماید: «إِنَّمَا أَنْتِ عَذَابِي أُعَذِّبُ بِكَ مِنْ أَشْيَاءِ مَنْ عِبَادِي وَلِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مَلُؤَهَا فَأَمَّا النَّارُ فَلَا تَمْتَلِي حَتَّى يَضَعَ رَجُلُهُ نَقْوُلُ قَطُّ قَطُّ فَهِنَّالِكَ تَمْتَلِي وَيُرْوَى بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ وَلَا يَطْلُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ خَلْقِهِ أَحَدًا» (جامع الاصول: (544/10). ن.ک: صحیح بخاری، شماره: (4850) و صحیح مسلم، شماره: (2846)

«تو عذاب من هستی. هرکس را که بخواهم بوسیله تو عذاب می‌دهم. برای بهشت و دوزخ کسانی هستند که آن‌ها را پر کنند. اما دوزخ پر نخواهد شد تا وقتی که الله متعال پایش را بر آن می‌گذارد. آن‌گاه دوزخ می‌گوید: کافی است، کافی است. وقتی پر شد، گوشه‌های آن جمع شده و مچاله می‌شود. الله عزوجل به هیچ یک از آفریدگانش ستم نمی‌کند.»

همچنان در حدیثی دیگری از حضرت انس (رض) روایت است: «لَا تَزَالُ جَهَنَّمُ يُلْقَى فِيهَا وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ؟ حَتَّى يَضَعَ رَبُّ الْعِزَّةِ فِيهَا قَدَمَهُ فَيَنْزِرُ إِلَى بَعْضِهَا إِلَى بَعْضٍ وَتَقُولُ: قَطُّ قَطُّ بِعِزَّتِكَ وَكَرَمِكَ» (مشکاه المصابيح: (109/3).

ن.ک: صحیح بخاری، شماره: (6661) صحیح مسلم، شماره: (2848) «بطور مسلسل گناهکاران در دوزخ ریخته می‌شوند و جهنم می‌گوید: افزون بر این هم هست؟ تا این‌که الله متعال پایش را بر آن می‌گذارد. گوشه‌هایش جمع و مچاله می‌شود و آن‌گاه می‌گوید: به عزت و بزرگواری تو سوگند، کافی است، کافی است.»

همچنان از جمله دلایل که در مورد عمیق بودن جهنم دلایل می‌آورد، حدیثی است که در صحیح مسلم از ابوهریره روایت گردیده است: همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم بودیم. ناگهان رسول الله صلی الله علیه وسلم صدای افتادن چیزی را شنید. آن‌گاه فرمود: «أَتَدْرُونَ مَا هَذَا؟» آیا می‌دانید این صدای چیست؟ گفتند: الله متعال و رسولش بهتر می‌دانند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «هَذَا حَجَرٌ رُمِيَ بِهِ فِي النَّارِ مُنْذُ سَبْعِينَ خَرِيفًا فَهُوَ يَهُوِي فِي النَّارِ الْآنَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى قَعْرِهَا» (صحیح مسلم، کتاب الجنة، باب فی شدة حر النار

(3484/4) شماره: (2844). «این سنگی است که هفتاد سال پیش در دوزخ انداخته شد و هنوز هم به طرف قعر دوزخ در حال سقوط است».

همچنان در حدیثی که حاکم از ابوهریره و طبرانی از معاذ و ابوامامه روایت کرده‌اند که: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «لَوْ أَنَّ حَجْرًا مِثْلَ سَبْعِ خَلْفَاتٍ، أُلْقِيَ مِنْ شَفِيرِ جَهَنَّمَ هَوِيَ فِيهَا سَبْعِينَ خَرِيفًا لَا يَبْلُغُ قَعْرَهَا». (صحيح الجامع الصغير (58/5) شماره (5214) «اگر سنگ بزرگی به وزن هفت شتر باردار، از لبه‌ی دوزخ به داخل آن بیفتد، تا هفتاد سال به طرف قعر دوزخ سقوط می‌کند و باز هم به قعر آن نمی‌رسد».

شیخ طحاوی عالمی مشهور جهان اسلام در کتاب «مشکل الآثار» از سلمه بن عبدالرحمن و او از ابوهریره روایت می‌کند که: «الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ثَوْرَانِ مُكْوَرَانِ فِي النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». «رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: در روز قیامت ماه و خورشید مانند دو گاو گرد و کروی شکل بی نور در آتش دوزخ هستند. بیهقی در کتاب «البعث و النشور» و بزار، اسماعیلی و خطابی نیز با سندی صحیح و بر اساس شرایط بخاری، روایت فوق را آورده‌اند.

امام بخاری در صحیح خود روایت فوق را به طور مختصر و با عبارت زیر آورده است: «الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ مُكْوَرَانِ فِي النَّارِ» (سلسلة الاحادیث الصحيحة، ناصر الدین البانی، (32/1) شماره: (124) «افتاب و ماه در میانه‌ی آتش دوزخ، بی فروغ می‌شوند».

درکات دوزخ :

دَرَکَاتِ جَهَنَّمَ اصطلاح است که برای جاها، محلات و طبقات مختلف جهنم مورد استعمال قرار گرفته است، طوریکه برای طبقات مختلف جنت اصطلاح طبقات به کار برده می‌شود.

قابل تذکر است که درکات دوزخ از نظر شدت گرما و نوعیت عذابی که الله متعال برای اهل آن در نظر گرفته است، متفاوت می‌باشد. بطور مثال این فهم در (آیه 145 سوره النساء) چنین بیان گردیده است: «إِنَّ الْمُنْفِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا» «بی‌گمان منافقان در پایین‌ترین درکه‌ی دوزخ موقعیت دارند و هرگز یآوری برای آنان نخواهی یافت».

کلمه «الدرك» در زبان عربی به هر چیز قسمت پایین و «الدرج» به هر چیز که در قسمت بالا باشد گفته می‌شود. بنابراین برای طبقات جنت کلمه درجه و درجات و برای دوزخ، کلمه درک و درکات به‌کار برده شده است دوزخ به هر اندازه که پایین‌تر باشد، به همان میزان حرارت و عذابش شدیدتر است.

از جمله منافقان در جهنم در بیشترین آتش موقعیت خواهند داشت، به همین دلیل جای شان در اسفل من النار است و پاینتزین جای دوزخ خواهند بود. (التذكرة، قرطبی: صفحه (382) و التخويف من النار، ابن رجب: ص (50)

در برخی از آیات قرآنی به مراتب دوزخ «درجات» نیز اطلاق می‌گردد. الله متعال در سوره‌ی انعام، پس از ذکر بهشتیان و دوزخیان می‌فرماید: «وَلِكُلِّ دَرَجَةٍ مِمَّا عَمِلُوا» (سوره الأنعام: 132). «و هر یک از نیکوکاران و بدکاران به اندازه‌ی کارهایشان درجاتی دارند». «أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ» (162) هُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (163) (آل عمران: 162-

163). «آیا کسی که جویای رضای الله باشد، مانند کسی است که سزاوار خشم الله می‌گردد و جایگاهش دوزخ است؟ و چه بد فرجامی است! آنان نزد الله درجات متفاوتی دارند. و الله به کردارشان بیناست».

عبدالرحمن بن زید بن مسلم می‌فرماید: درجات بهشت به بلندی و درکات دوزخ به پستی می‌روند (التذكرة، قرطبی: ص (382) و التخويف من النار، ابن رجب: ص (50) همچنان برخی از سلف فرموده اند که: موحدین گناهکار که وارد دوزخ می‌شوند، در درک نخست، یهود در درک دوم، نصارا در درک سوم، صابئین در درک چهارم، مجوس در درک پنجم، مشرکان در درک ششم و منافقان در درک هفتم قرار دارند.

هکذا در برخی کتاب‌ها نام آن درکات نیز وارد شده است:

درک اول: جهنم، درک دوم: لظى، درک سوم: حطمه، درک چهارم: سعیر، درک پنجم: سقر، درک ششم: جحیم و درک هفتم هاویه نام دارد.

این‌گونه تقسیم‌بندی و نام‌گذاری صحت ندارد و ثابت نیست. دیدگاه راجح و صحیح آن است که نام‌های یاد شده مانند: جهنم، لظى، حطمه... نام‌هایی برای دوزخ هستند، نه این‌که هرکدام نام بخشی از دوزخ باشند. البته این مطلب که مردم به لحاظ کفر و گناهان خود، مراتب گوناگونی دارند، درست است.

دروازه های دوزخ :

در آیات متعددی از قرآن عظیم الشان تذکر رفته است که هم برای جنت و هم برای جهنم دروازه های وجود دارد که تعداد دروازه های جهنم به هفت میرسد، طوری که در (آیه 44 سوره حجر) آمده است: «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّفْسُومٌ؛ هفت دروازه دارد و برای هر دری، گروه معینی از آنها تقسیم شده اند» این دروازه ها، در حقیقت دروازه های گناهی است که به وسیله آن، اشخاص داخل دوزخ می‌شوند، هر گروهی بوسیله ارتکاب گناهی و از دروازه معینی داخل دوزخ می‌شوند.

از جمله درباره منافقان آمده است که آنان در پائین ترین درکات دوزخ قرار دارند: «ان المنافقين فی الدرک الاسفل من النار» (نساء، آیه 145)

مفسر کبیر جهان اسلام ابن کثیر در تفسیر آیهی فوق می‌فرماید: روی هر یک از دروازه‌های دوزخ، نام برخی از پیروان شیطان نوشته شده است. آنان باید از همان دروازه وارد شوند. - الله متعال ما را از عذاب آن پناه دهد- هر یک از دوزخیان بر حسب اعمال خود، از یک دروازه وارد می‌شوند. و در جایگاه ویژه‌ی خود قرار می‌گیرند.

مفسرین بصورت کل در مورد دروازه های دوزخ تفاسیر مختلفی ارائه داشته اند و عده ای از این مفسرین بدین عقیده اند که: هدف از هفت دروازه همانا هفت راه است، و نباید فراموش کرد، عددیکه برای دروازه های جنت و دوزخ ذکر شده دروازه های معمولی که وجود دارد، نیست.

اصولاً این دروازه ها، دروازه معمولی نبوده بلکه هدف آن همان هفت راه به طرف جهنم می‌باشد، البته راه ورودی ها و اسبابی است که هرکدام از آنها شخص را به یک طبقه می‌رساند.

از حضرت علی کرم الله وجهه روایت شده: دروازه های دوزخ طبقه های مختلفی دارند که روی همدیگر قرار گرفته‌اند. و هکذا در روایت دیگری از ایشان آمده است که: دوزخ هفت دروازه دارد که بر روی یکدیگر قرار گرفته‌اند. ابتدا دروازه‌ی اولی پُر می‌شود،

سپس دروازه‌ی دوم، سپس دروازه سوم، تا این که همگی پُر می‌شوند. (تفسیر ابن کثیر: 164/4)

در آیه (71 سوره الزمر) آمده است: که در ابتدا دروازه‌های جهنم باز میشود و سپس کافران وارد آن میشوند. «وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَتَحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ» «و کافران گروه‌گروه به سوی دوزخ رانده می‌شوند و چون به دوزخ می‌رسند، در هایش گشوده می‌شود و نگهبانانش به آن‌ها می‌گویند: آیا پیامبرانی از خودتان به سوی شما نیامدند که آیات پروردگارتان را بر شما میخواندند و شما را برای دیدار امروزتان هشدار می‌دادند؟ می‌گویند: بلی ولی فرمان عذاب، بر کافران قطعی و ثابت گشت.»

بعد از این اعتراف، به آنان گفته می‌شود: «قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ» (سوره الزمر: 72). «بدیشان گفته میشود: از دروازه‌های دوزخ وارد شوید و جاودانه در آن بمانید؛ پس جایگاه متکبران چه بد است!» سپس تمامی دروازه‌های دوزخ بسته می‌شود و گناهکاران هیچ گونه امیدی به بیرون رفتن از آن ندارند. الله متعال میفرماید: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ» (19) «عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ» (20) [البلد: 19-20]. «و کسانی که به آیات ما کفر ورزیدند، تیره‌روز و بدبخت‌اند. حلقه‌ای از آتشی فراگیر بر آنان گماشته شده است.»

حضرت ابن عباس (رض) «مؤصدة» را به دروازه‌های بسته تفسیر کرده است. مجاهد می‌گوید: «اصد الباب» در لهجه‌ی قریش به معنای «در را بست» میباشد. (تفسیر ابن کثیر: 298 /7)

الله متعال در سوره‌ی همزه میفرماید: «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ» (1) «الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ» (2) «يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ» (3) «كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ» (4) «وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ» (5) «نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ» (6) «الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ» (7) «إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّؤَصَّدَةٌ» (8) «فِي عَمَدٍ مُّمدَّدةٍ» (9) (سوره همزة: 1-9).

«وای بر هر عیب جوی مسخره‌گری! همان کسی که مالی فراهم آورد و همواره - آن را شمرد. می‌پندارد که ثروتش، او را جاودانه می‌سازد. هرگز! بی‌گمان در عذاب شکننده‌ی دوزخ افکنده خواهد شد. و تو چه می‌دانی که عذاب شکننده‌ی دوزخ چیست؟ آتش برافروخته‌ی الهی است. آتشی که به دل‌ها میرسد. بی‌گمان این آتش حلقه‌ای و فراگیر بر آنان گماشته شده است. در ستون‌هایی بلند و کشیده.»

ابن عباس میفرماید: «فِي عَمَدٍ مُّمدَّدةٍ» (9) به معنای دروازه‌های بسته شده است. قتاده می‌گوید: در قرائت ابن مسعود چنین آمده است: «إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّؤَصَّدَةٌ ممددة»: «آن آتشی ایشان را در بر می‌گیرد، که سر پوشیده و در بسته است در حالیکه آنان به ستون‌های بلند و کشیده بسته میشوند.» (تفسیر ابن کثیر: 368/7)

عطیه می‌گوید: آن ستون‌ها از آهن هستند. مقاتل می‌گوید: «دروازه‌ها بر روی آنان به هم می‌چسبند، سپس با میخ‌های آهنین محکم می‌شوند. «ممدده» صفت برای «عمد» است. یعنی ستون‌هایی که دروازه‌ها به وسیله‌ی آن بسته شده‌اند، بلند و کشیده هستند و این‌گونه ستون‌ها از ستون‌های کوتاه محکم‌تر می‌باشند. التخويف من النار، ابن رجب، ص: (61)

دروازه های دوزخ، پیش از وقوع رستاخیز، گاهی باز و گاهی بسته می شوند. رسول الله (ص) فرموده است که دروازه های دوزخ در ماه رمضان بسته می شوند. از ابو هریره روایت شده است که رسول الله (ص) فرمود: «إِذَا جَاءَ رَمَضَانَ فَتُحْتَأَبْوَابُ الْجَنَّةِ وَتُغْلَقُ أَبْوَابُ النَّارِ وَصُفِّدَتِ الشَّيَاطِينُ وَمَرَدَةُ الْجِنِّ» (صحیح بخاری: (1898، 1899) و صحیح مسلم: (1079) «با فرا رسیدن رمضان، دروازه های بهشت باز و دروازه های دوزخ بسته میشوند. شیاطین و جن های سرکش نیز به زندان انداخته می شوند».

امام ترمذی حدیثی از ابو هریره به شرح زیر آورده است: «إِذَا كَانَ أَوَّلُ لَيْلَةٍ مِنْ رَمَضَانَ صُفِّدَتِ الشَّيَاطِينُ وَمَرَدَةُ الْجِنِّ، وَغُلِّقَتْ أَبْوَابُ النَّارِ فَلَمْ يُفْتَحْ مِنْهَا بَابٌ، وَفُتِحَتْ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ فَلَمْ يُغْلَقْ مِنْهَا بَابٌ» (سنن ترمذی: (682) البانی آن را در صحیح سنن ترمذی: (549)، آورده است).

«در شب اول رمضان، شیاطین و جن های سرکش در زنجیر بسته می شوند و دروازه های دوزخ بسته خواهند شد و حتی یک دروازه هم باز نمی شود و دروازه های بهشت باز می شوند و حتی یک دروازه هم بسته نمی شود».

مواد سوخت آتش جهنم:

در مورد اینکه مواد سوخت آتش جهنم را چه چیز تشکیل می دهد، قرآن عظیم الشان در (آیه 6 سورة التحريم) میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» «ای مؤمنان! خود و خانواده های خود را از آتشی که هیزمش مردم و سنگ ها هستند، حفظ کنید. فرشتگان خشن و سخت گیری بر آن گماشته شده اند که از آن چه الله به آنان دستور داد، سرپیچی نمی کنند و هر چه فرمان می یابند، انجام می دهند».

«فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ» (سورة البقرة: 24). «پس از آتشی بترسید که هیزمش مردم و سنگ ها هستند و برای کافران آماده شده است».

منظور از مردمانی که آتش دوزخ بدان افروخته می شود، کفار و مشرکان هستند. اما نوع سنگی که سوخت دوزخ است و آتش دوزخ بدان افروخته می شود، حقیقت و ماهیت آنرا الله متعال بهتر می داند. برخی از سلف بر این باورند که آن سنگ، از نوع گوگرد است. عبد الله بن مسعود می فرماید: «آن سنگ همان سنگ گوگرد است که الله متعال در روز آفرینش زمین و آسمان ها آن را نیز آفرید و برای کفار آماده ساخت». (تفسیر ابن کثیر (107/1)). اگر این سخن از رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد، بدون چون و چرا آنرا می پذیریم و اگر موضوعی استنباطی و اجتهادی باشد، هرگز ملزم به پذیرفتن آن نیستیم؛ زیرا سنگ هایی وجود دارد که از سنگ گوگرد هم بیشتر شعله ور میشود؛ اما پیشتر میپنداشتند که سنگ گوگرد ویژگی های دارد که در دیگر سنگ ها دیده نمیشود. لذا میگفتند: آن سنگ، سوخت آتش دوزخ است.

ابن رجب میفرماید: بیشتر مفسرین بر این باورند که منظور از «حجارة» سنگ گوگرد است و آتش دوزخ به وسیلهی آن شعله ور می شود. گفته می شود سنگ گوگرد حاوی پنج نوع عذاب می باشد که دیگر سنگ ها چنین ویژگی هایی را ندارند:

- 1 - سرعت شعله ور شدن.
- 2 - بوی بد.

3 - دود فراوان.

4 - چسبندگی زیاد به بدن.

5 - گرمای شدید. (التخوف من النار، ابن رجب، ص (107)

الله متعال قادر است سنگ‌هایی را بیافریند، که در این ویژگی‌ها از سنگ گوگرد بهتر باشند و ما معتقدیم که جهان آخرت متفاوت و مغایر با دنیا است.

از جمله چیزهایی که آتش دوزخ بدان‌ها روشن می‌شود، معبودان باطلی هستند که در دنیا پرستش می‌شدند. الله متعال می‌فرماید: «إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَرَدُونَ» (98) لَوْ كَانَ هُوَ لِآءِ ءَالِهَةٍ مَّا وَرَدُوهَُا وَكُلِّ فِيهَا خَلْدُونَ» (99) [الأنبياء: 98-99].

«بی‌گمان شما و معبودانی که جز الله می‌پرستید، هیزم دوزخید و همگی شما وارد دوزخ خواهید شد. اگر این‌ها معبودان راستینی بودند، هرگز وارد دوزخ نمی‌شدند و همگی در آن جاودانه می‌مانند».

حصب، یعنی سوخت و هیزم. جوهری می‌گوید: هر چیزی که آتش بدان روشن شود یا آن را شعله‌ور کند، حصب گفته می‌شود. (يقظة أولى الاعتبار: صفحه (61).

دود و شراره های آتش:

در مورد غلظت دود و شدت شراره های آتش جهنم پروردگار با عظمت ما در (آیات 41 ای 44) می‌فرماید: «وَأَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ» (41) فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ» (42)، وَظِلٌّ مِّنْ يَحْمُومٍ» (43) لَا بَارِدٌ وَلَا كَرِيمٍ» (44) (سوره الواقعة: 41-44).

«و افراد نگون‌بخت؛ و نگون‌بخت‌ها چه وضعی دارند؟ در بادی سوزان و آبی جوشان هستند و در سایه‌ی دودی بسیار غلیظ و سیاه، که نه سرد است و نه خوشایند».

آیه‌ی فوق بیان‌گر موضوعی است که آرامش روحی و روانی را برای انسان به ارمغان می‌آورد، آنها نیز عبارت اند از: آب، هوا و سایه.

آیه حکایت از این دارد که آنچه مایه‌ی خنکی و آرامش مردم میشود، برای اهل دوزخ وجود ندارد. هوای دوزخ «سموم» است و آن بادی گرم و بسیار سوزان می‌باشد. آب دوزخ «حمیم» است؛ آبی جوشان و بسیار داغ.

سایه‌ی آن «یحمووم» نام دارد که از دود تشکیل شده است. (التخوف من النار: صفحه (85). همان‌طور که در آیه‌ی فوق وضعیت هولناک دوزخیان بیان شد، در آیه‌ی ذیل نیز وضعیت دهشتناک آتش دوزخ بیان می‌گردد. الله متعال می‌فرماید:

«وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ» (8) فَأَمُّهُ هَاوِيَةٌ» (9) وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَةٌ» (10) نَارٌ حَامِيَةٌ» (11) (سوره القارعة: 8-11). «و هرکس ترازوی اعمالش سبک باشد، پس در دامن «هاویه» خواهد بود و تو چه می‌دانی که آن چیست؟ آتشی سوزان و شعله‌ور».

سایه‌ای که در آیه‌ی یادشده «وَظِلٌّ مِّنْ يَحْمُومٍ» بدان اشاره شد، سایه‌ای از دود آتش است. در اصل، سایه رطوبت و سردی به همراه دارد؛ به همین خاطر انسان برای رسیدن به احساس آرامش به سایه پناه می‌برد؛ اما این سایه نه سرمایی دارد و نه آرامشی؛ زیرا این سایه سوزان است.

قرآن درباره‌ی این سایه، که در واقع دود دوزخ است، می‌فرماید: «أَنْطَلِقُوا إِلَى ظِلِّ ذِي ثَلْثِ شُعَبٍ» (30) لَا ظَلِيلٌ وَلَا يُغْنِي مِنَ الْهَبِّ» (31) إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ» (32) كَأَنَّهُ

جَمَلَتْ صُفْرًا ﴿33﴾ (سورة المرسلات: 30-33).

«به سوی سایه‌ای - از دود آتشین- بروید که سه شاخه دارد. نه خُنک است و نه از شعله‌های آتش جلوگیری می‌کند. آن آتش، از خود شراره‌هایی چون ساختمان بلند پرتاب می‌نماید. گویا آن شراره‌ها، شتران زردرنگی هستند».

از آیه چنین برداشت می‌شود که دودی که از این آتش بالا می‌رود، به دلیل غلظت، سه شاخه می‌شود. این دود سایه دارد؛ اما فاقد سردی است و نمی‌تواند انسان را در برابر شعله‌های بر افروخته‌ی دوزخ محفوظ بدارد. اما شراره‌های بر افروخته از این آتش، همانند قله‌های بسیار بزرگ و شترهای سرخ رنگ است.

الله متعال در مقام بیان قدرت این آتش و نهایت تاثیر آن بر اهل دوزخ می‌فرماید:
 «سَأَصْلِيهِ سَقَرٌ ﴿26﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرٌ ﴿27﴾ لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ ﴿28﴾ لَوَاحِي لِّبَاسٍ ﴿29﴾ (سوره: المدثر: آیات 26-29). «هرچه زودتر او را به آتش دوزخ می‌اندازم. و تو چه می‌دانی که آتش دوزخ چیست؟ نه باقی می‌گذارد و نه رها می‌کند».

این آتش هر چیزی را به کام خود می‌کشد. پوست بدن را می‌سوزاند و به استخوان می‌رسد و آنچه که در شکم است، همه را بیرون می‌افکند و به قلب می‌رسد. هرکس که به دام آتش دوزخ بیفتد، نجات پیدا نخواهد کرد. آن آتش نه می‌میراند و نه رها می‌سازد.

رسول الله (ص) می‌فرماید: «نَارُنَا جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ. فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ كَأَنْتَ لَكَافِيَةٌ. قَالَ: إِنَّهَا فَضِلْتُ عَلَيْهَا بِتِسْعَةِ وَسِتِّينَ جُزْءًا».

(صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب صفة النار الباری (330/6). صحیح مسلم، کتاب الجنة، باب شدة حر النار: (2184/4). «حرارت آتش دنیا هفتاد برابر کمتر از حرارت آتش دوزخ می‌باشد. اصحاب گفتند: ای پیامبر! اگر به اندازه‌ی همین آتش دنیا هم گرم باشد، باز برای عذاب گناهکاران کافی است».

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده: حرارت آتش دوزخ به هفتاد قسمت تقسیم شده است که شصت و نه قسمت آن برای آتش دوزخ باقی است و هر قسمت از آن‌ها به اندازه‌ی آتش دنیا گرم می‌باشد».

با گذشت زمان، حرارت این آتش کم نخواهد شد: «فَدُوْقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا» (سوره النبأ: 30). «پس بچشید! ما هرگز چیزی جز عذاب و رنج برایتان نمی‌افزاییم». «كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَهُمْ سَعِيرًا» (سوره الإسراء: 97). «هر زمان که زبانه‌ی آتش فروکش کند، بر زبانه‌ی آتش شان می‌افزاییم».

بنابر این تحلیل، کفار هرگز راحتی و آرامشی ندارند و عذاب آن‌ها با گذشت زمان کم نمی‌شود. «فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ» (سوره البقرة: 86). «عذابشان کم نمی‌شود و کسی به آنان یاری نمی‌رساند».

طبق روایتی که امام مسلم آن را از عمرو بن عبس روایت کرده است، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «صَلِّ صَلَاةَ الصُّبْحِ ثُمَّ أَقْصِرْ عَنِ الصَّلَاةِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ حَتَّى تَرْتَفِعَ فَإِنَّهَا تَطْلُعُ حِينَ تَطْلُعُ بَيْنَ قَرْنَيْ شَيْطَانٍ وَحِينَ يَنْبِذُ لَهَا الْكُفَّارُ ثُمَّ صَلِّ فَإِنَّ الصَّلَاةَ مَشْهُودَةٌ مَحْضُورَةٌ حَتَّى يَسْتَقِيلَ الظِّلُّ بِالرُّمْحِ ثُمَّ أَقْصِرْ عَنِ الصَّلَاةِ فَإِنَّ حِينَ يَنْبِذُ تُسَجَّرُ جَهَنَّمُ فَإِذَا أَقْبَلَ الْفَيْءُ فَصَلِّ» (صحیح مسلم (832) «نماز صبح را بخوان. سپس تا طلوع کامل خورشید از خواندن نماز خود داری کن؛ زیرا خورشید میان دو شاخ شیطان

طلوع می‌کند و کفار در آن هنگام برای وی سجده می‌کنند. سپس نماز بخوان تا اینکه سایه به اندازه‌ی یک نیزه بالا بیاید و دیگر نماز نخوان؛ زیرا در آن هنگام دوزخ افروخته می‌شود. سپس اندکی پس از زوال خورشید، نماز بخوان».

در بخاری و مسلم از ابو هریره (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِذَا اشْتَدَّ الْحَرُّ فَأَبْرِدُوا بِالصَّلَاةِ فَإِنَّ شِدَّةَ الْحَرِّ مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ». (صحیح بخاری 536) صحیح مسلم (615) «به هنگام گرمای شدید، نماز را دیرتر بخوانید تا هوا خنکتر شود؛ زیرا گرمای زیاد از تنفس دوزخ است».

دوزخ هنگامی که دوزخیان را می‌بیند، آتشش برافروخته می‌شود. «وَإِذَا أَلْجَيْمٌ سُعِرَتْ، وَإِذَا أَلْجَنَّةُ أزلَّتْ» (سورة التکویر: 12-13). «و در آن هنگام که دوزخ برافروخته شود و در آن هنگام که بهشت نزدیک گردد».

غرش آتش جهنم :

آتش جهنم نسبت به قهر و خشم که در برابر جهنمایان دارد، صدا و فریاد سر می‌دهد از غضب به غرش می‌آید، طوری که پروردگار با عظمت در (آیه: 12 سورة الفرقان) می‌فرماید: «إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيظًا وَزَفِيرًا» (سورة الفرقان: 12). «هنگامی که - دوزخ- آنان را از مکانی دور ببیند - و برایشان نمایان شود-، صدای خشم و خروش آنرا می‌شنوند».

ابن جریر از ابن عباس روایت فرموده که: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَجْرُ إِلَى النَّارِ، فَتَنْزَوِي وَ يَنْقَبِضُ بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ فَيَقُولُ لَهَا الرَّحْمَنُ: مَا لَكَ؟ فَنَقُولُ: أَنَّهُ يَسْتَجِيرُ مِنِّي، فَيَقُولُ: أَرْسَلُوا عَبْدِي. وَ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَجْرُ إِلَى النَّارِ، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ مَا كَانَ هَذَا الظَّنُّ بِكَ، فَيَقُولُ اللهُ: مَا كَانَ ظَنُّكَ؟ فَيَقُولُ: أَنْ تَسْبِعَنِي رَحْمَتَكَ. فَيَقُولُ: أَرْسَلُوا عَبْدِي. وَ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَجْرُ إِلَى النَّارِ، فَتَشْهَقُ إِلَيْهِ النَّارُ، شَهْوَقُ الْبَغْلَةِ إِلَى الشَّعِيرِ وَ تَرْفَرُ زَفْرَةً أُخْرَى لَا تَبْقَى أَحَدًا إِلَّا خَافَ» «النهايه» به روایت ابن کثیر (12/2) و سند آن نیز صحیح است.

«مردی به سوی دوزخ کشانده میشود. دوزخ خود را جمع کرده الله متعال از او می‌پرسد: تو را چه شده است؟ می‌گوید: آن مرد از عذاب من پناه می‌خواست. الله متعال می‌فرماید: بنده‌ی مرا رها کنید. شخصی به سوی دوزخ کشانده میشود، در آن لحظه می‌گوید: پروردگارا در حق تو چنین نمی‌پنداشتم».

الله متعال می‌فرماید: گمانت چه بود؟ می‌گوید: گمانم بر این بود که رحمت تو شامل حال من می‌شود، الله متعال می‌فرماید: بنده‌ی مرا رها کنید. شخص دیگری به سوی دوزخ کشانده می‌شود. دوزخ با دیدن آن مرد همانند قاطر ماده‌ای که قاطر نر را دیده است، نعره می‌کشد. برای بار دوم چنان به صدا در می‌آید و فریاد می‌زند که همه را بهت زده و ترسان می‌کند».

امام احمد و ترمذی از طریق کاکایش از ابوصالح از ابو هریره (رض) روایت می‌کنند که رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «يَخْرُجُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عُنُقٌ مِنَ النَّارِ لَهَا عَيْنَانِ تَبْصِرَانِ وَ أُذُنَانِ تَسْمَعَانِ وَ لِسَانٌ يَنْطِقُ، تَقُولُ: أَنِّي وَكَلْتُ بِثَلَاثِهِ: بِكُلِّ جَبَّارٍ عَنِيْدٍ، وَ بِكُلِّ مَنْ دَعَا مَعَ اللهِ إِلَهًا آخَرَ، وَ بِالْمُصَوِّرِينَ» (التخويف من النار، ص (179)، ن.ک: جامع الأصول: (518/10). محقق می‌گوید: إسناد آن حسن است. ترمذی می‌گوید: این حدیث حسن صحیح غریب است.)

«روز رستاخیز گردنی از آتش بیرون می‌آید که دو چشم بینا، دو گوش شنوا و زبانی گویا

دارد. زبانش به سخن می‌آید و می‌گوید: دستور دارم سه گروه را بگیرند: ستمگر سرکش، هر کسی که با الله، معبود دیگری خوانده است و تصویرگر. (التخوف من النار صفحه 179)؛ جامع الاصول (518/10) محقق در مورد این حدیث گفته است: سندش صحیح است. ترمذی گفته است: این حدیث حسن، صحیح و غریب است.)

داستان خواب عبد الله بن عمر (رض):

داستان خواب عبد الله بن عمر از جمله ذی عبرت ترین داستان است که امام بخاری و امام مسلم آنرا روایت فرموده اند:

حضرت عبد الله بن عمر (رض) می‌فرماید: در خواب دو فرشته را دیدم، در حالیکه قمچین‌های مضبوط و محکمی در دست داشتند، نزد من آمدند. مرا به سوی جهنم می‌بردند. سپس فرشته‌ای به من رسید که قمچین آهنین در دست داشت. به من گفتند: نترس، چه مرد خوبی بودی، اگر به نمازهای شب می‌افزودی. سپس مرا بردند تا اینکه بر لبه دوزخ ایستادند. دیدم که همانند چاه پیچان است. شاخ‌هایی همانند شاخ چاه دارد. میان هر دو شاخ، فرشته‌ای با تازیانه‌ای آهنین در دست، گماشته شده بود. در لابه‌لای آتش، کسانی را مشاهده کردم که سر به طلاق آویزان بودند. در میان آن‌ها مردانی از قریش را شناختم. سپس مرا به سمت راست برگرداندند.

جریان این خواب را با خواهرم حفصه در میان گذاشتم. حفصه نیز آنرا برای رسول الله صلی الله علیه وسلم قصه نمود. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: همانا عبدالله بنده‌ی شایسته‌ای است. (صحیح بخاری (7028، 7029) صحیح مسلم (2479).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (46 الی 61) در باره انواع نعمتهای الله متعال که: نصیب پرهیزگاران است، مورد بحث قرار گرفته است.

وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ ﴿٤٦﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٤٧﴾

و برای هر کس که از مقام پروردگارش بترسد، دو بهشت است (۴۶) پس کدام یک از نعمت‌های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۴۷)

شان نزول:

ابن ابوحاتم و ابوشیخ در کتاب «عظمه» از عطا روایت کرده اند: روزی ابوبکر صدیق (رض) قیامت، میزان، بهشت و آتش و دوزخ را یاد کرد و گفت: دوست داشتم بوته سبزی از این گیاهان و سبزه‌ها می‌بودم چهارپایی می‌آمد و مرا می‌خورد تا هرگز دوباره زنده نمی‌شدم. پس این کلام عزیز «وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» نازل گشت. (ناگفته نباید گذاشت که این حدیث مرسل و ضعیف است، با این وصف عطای خراسانی که این حدیث را به صورت مرسل آورده مناکیب (لغات مترادف استعمال شود که قابل فهم باشد) زیادی را روایت کرده که این هم یکی از آن هاست. ابن کثیر 70 / 6 عموم آیه را صحیح می‌داند.

- ابن ابوحاتم از ابن شوذب روایت کرده است: این آیه در شأن ابوبکر صدیق نازل گردیده است. (قوت این روایت مثل سابق است، که ضعیف میباشد.)

در این آیه متبرکه وعده قیمت بهای برای آن‌عده از اشخاصی است که خوف و ترس از مقام پروردگار خویش دارند، بناءً برای این عده اشخاص وعده دو بهشت اعطا گردیده است.

در این آیه دیگر مبحث در باره زندگی دوزخیان رها شده و مباحثی از حال و زندگی اهل بهشت را به بیان نموده است، و از نعمات رنگا رنگ و بی نظیر بهشت یاد آوری نموده و با زیبایی خاصی آنرا دانه دانه بر می شمارد.

و بدین ترتیب یک نوع مقایسه را برای اهل بصیرت در مورد زندگی جهنمی و بهشتی پیش کش میکند. الله تعالی میفرماید کسیکه خوف و ترس از مقام پروردگار خویش داشته باشد، جای آن در جنت خواهد بود.

چه زیبا است خوف از الله، یعنی حضور در پیشگاه و حضور پروردگار در روز جزا یعنی قیامت برای حساب است و یا هم خوف از الله به معنی خوف از مقام علمی پروردگار و مراقبت دائمی او از همه اعمال و رفتار و کردار همه انسانها و مخلوقات عالم است.

برخی از مفسرین می نویسند که خوف از الله صرف به خاطر ترس از آتش دوزخ و اینکه انسان طمع رفتن به جنت را داشته باشد نیست، بلکه خوف از الله از مقام پروردگار جلال و جبروت با عظمت او می باشد که واقعاً هم خائف و ترسناک است.

تعدای از مفسرین می نویسند که: ذات اقدس پروردگار، مایه خوف نیست، بلکه خوف از عدالت اوست و خوف از عدالت او به خوف از اعمال بد ما بر می گردد زیرا کسیکه پاک است از محاسبه چه باک است.

خواننده محترم!

بهشت بزرگترین مکافات است که پروردگار با عظمت ما آن را برای بندگان مطیع، فرمانبردار و دوستان خویش آماده ساخته است.

باید مطابق حکم قرآنی گفت که بهشت نعمت کاملی است که جزترین نقصی در آن وجود ندارد، هیچگونه آلودگی، صفا و پاکی آنرا تیره و تار نمیکند؛ تصور و درک این نعمت بزرگ با ارزش از فهم عقل انسانی قاصر میباشد.

در یکی از احادیث قدسی آمده است: «أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ.» ثُمَّ قَالَ الرَّسُولُ ص: «إِقْرَأُوا إِن شِئْتُمْ» «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أَخْفَى لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ» (سوره السجدة: آیه 17) (صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب ما جاء فی صفة النار. (به نقل از ابوهریره). فتح الباری (318/6) شماره ((3244))

«برای بندگان شایسته خویش چیزهایی آماده کرده ام که هیچ چشمی آنها را ندیده و هیچ گوشی آنها را نشنیده و قلب هیچ بشری آنها را تصور نکرده است. سپس پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: برای اطمینان این آیه را بخوانید که الله متعال می فرماید: «هیچ کس نمی داند که چه چیز شادی آفرینی برای ایشان پنهان شده است.»

واقعاً هم عظمت و بزرگی نعمت بهشت در مقایسه با نعمت دنیا ظاهر می شود؛ زیرا نعمت های دنیوی در برابر نعمت های اخروی اندک و بی ارزشند و قابل مقایسه نمی باشد.

در صحیح بخاری از سهل بن ساعدی روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «وَمَوْضِعٌ سَوَّطٍ فِي الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا» (فتح الباری (319/6) شرح نووی بر صحیح مسلم (166/17) «جای یک تازیانه (در راه الله) در بهشت بهتر از دنیا و آنچه در آن است، می باشد.»

داخل شدن به بهشت و نجات یافتن از دوزخ پیروزی برای انسان است طوری که قرآن عظیم الشأن در (آیه 185 سوره آل عمران) می فرماید: «فَمَنْ زُحِرَ حَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ

فَأَزَّ «هر که از آتش دوزخ دور گردد و به بهشت برده شود، بی‌گمان رستگار می‌شود». «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ أَفْؤُزُ الْعَظِيمِ» (سوره النساء: آیه 13) «هر کس از الله و فرستاده‌اش اطاعت کند، الله او را به بوستان‌هایی وارد می‌کند که از فرودست آن جویبارها روان است و برای همیشه در آن می‌مانند و این رستگاری بزرگ است».

تعریف بهشت :

در تعریف بهشت آمده است که: بهشت آن نوری است که می‌درخشد، کاخ‌های بلند، نهرهای جاری، ریحان و گل‌های رنگارنگ، میوه‌های رسیده، همسران زیبا، لباس‌های ابریشمی و زندگی جاودان دارد، و در این هیچ جای شکی نیست که آرزو، خواست و مقصد همگی ما رسیدن به بهشت است، و آرزوی دیرینه و نهایه ما را رفتن و داخل شدن و سکونت در بهشت تشکیل میدهد، بهشت همانا پاداش عظیم است و ثواب جزیلی که خداوند متعال برای دوستان و مطیعانش آماده نموده است.

داخل شدن به بهشت در نعمت‌های جاودان و همیشگی است که قابل توصیف نیست. ما نمی‌توانیم درجات و مقامات، عظمت و بزرگی آن را تصور کنیم. در بهشت چیزهایی وجود دارند که نه چشمی دیده و نه گوشی وصفش را شنیده و نه بر قلب کسی خطور کرده است. کسی که در آن داخل شود، در ناز و نعمت خواهد بود، هرگز لباسش کهنه و فرسوده نمی‌شود، جوانی‌اش زوال نمی‌کند و از بین نمی‌رود و هرگز در آنجا احساس خستگی نمی‌کند و نه می‌گردد.

مقایسه کوتاه بهشت به دنیا:

بهتر است در مورد برای دادن یک تصویر، یک مقایسه کوتاه بهشت با دنیا به حدیثی مراجعه نمایم که آن از سهل بن سعد ساعدی روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «به اندازه جای شلاق از شما در بهشت از دنیا و آنچه بر آن است بهتر می‌باشد» (صحیح بخاری (2892)).

خواهران و برادران!

برای اینکه شوق بهشت در دل‌هایمان زنده گردد لازم است که پیوسته اوصاف بهشت و نعمت‌هایش را ذکر نماییم و برای انجام دادن اعمال صالح کوشا باشیم و به دنیای فانی مغرور نشویم و از حرمت‌دوری بگزینیم.

بسیاری از انسانها طوری تصور دارند که بهشت عبارت از باغ و محل وسیعی است که همه اهل جنت یکجا با هم در آن زندگی بسر می‌برند، در حالیکه چنین نیست، بهشت به تعریف قرآن و احادیث نبوی دارای قصرها، باغ‌ها، بوستان‌ها، نهرها و ایشارهای متعدد می‌باشد که ان شاء الله برخی آن مختصراً اشاره به عمل خواهد آمد.

عالم جلیل القدر جلال الدین سیوطی از مفسر شهیر جهان اسلام امام قرطبی و حلیمی طی روایتی فرموده اند: که در هر یکی از بهشت، محل و مقامات و درجات مختلفی وجود دارد (کتاب البدور السافرة فی أمور الآخرة (صفحه 480)).

مفسرین در مورد اینکه تعداد این بوستان‌ها (باغها) به چه تعداد اند؟ و آیا این بساتین در بین خود دارای تفاوت‌های اند و یا خیر، تفاسیر مختلفی را ارائه داشته اند:

از جمله صحابی جلیل القدر مفسر و فقهی مشهور عبد الله ابن عباس بن عبد المطلب و پسر کاکای پیامبر صلی الله علیه وسلم بدین باور است که تعداد بهشت‌ها به هفت بهشت می‌باشد.

رسد که عبارتند از: دار جلال، دارسلام، بهشت عدن، بهشت (جنت) المأوی، بهشت خلد (برین) جنت الفردوس و بهشت نعیم (مواخذ: از رساله التذکرة فی أحوال الموتی والآخره، قرطبی (349/2)).

ولی در مقابل شیخ قرطبی بدین باور است که: آنچه عبدالله ابن عباس (رض) گفته‌اند، اوصاف بهشت است نه بیان اقسام آن، و همانا تعدادش فقط چهارتا می‌باشد و گفته خویش را به حدیث که از ابو موسی اشعری که از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت فرموده است مستند نموده است: (مراجعه شود به رساله التذکرة فی أحوال الموتی والآخره، قرطبی (349/2)).

در حدیث متذکره آمده است: «دو بوستان طلایی، که ظرف‌هایش و زینتش و آنچه در آن دو است از طلاست، و دو بوستان از نقره که ظرف‌هایش و زینتش و آنچه در آن دو می‌باشد از نقره است. در جنت عدن آنچه که بین مردم و پروردگارشان حجاب شده ردای کبریا است. (مسند امام احمد (191/24 الفتح الربانی) صحیح بخاری (4878) و صحیح مسلم (180) و ترمذی (2528) و ابن ماجه (186)).

همچنان شیخ ابن القیم الجوزی (محمد بن ابی بکر بن ایوب بن سعد بن حریر زرعی دمشقی معروف به ابن قیم الجوزیه (۶۹۱-۷۵۱ هجری قمری) بدین عقیده است که حدیث متذکره اشاره دارد به اینکه بهشت دو گونه است، دو بهشت از طلا و دو بهشت از نقره است و این برای کسانی است که تقوای پروردگارشان را پیشه می‌کنند. طوریکه پروردگار با عظمت ما فرموده است: «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» «و کسی که از ایستادن (در حضور) پروردگارش ترسیده باشد، دو باغ دارد».

از آنجایی که متقین و کسانی که از پروردگارشان خوف و ترس دارند بر دو دسته‌اند: مقربان و یاران دست راست، پروردگار که همانان برای‌شان این چهار بوستان قرار داد، و ترجیح می‌دهد که آن خائفان در این چهار بهشت مشارکت ندارند، بلکه برای هر کدامشان دو بوستان است.

از استدلال فوق چنین معلوم می‌گردد که امام ابن القیم بدین باور است که تعداد بهشت‌ها از چهار بهشت بیشتر بوده و تعداد بساتین بهشت بی نهایت زیاد می‌باشد، و گفتار خویش را به حدیث ام حارثه بن سراقه (حارثة بن سراقه) صحابی جلیل القدر است که در سال 2 هجری وفات یافته و از قبیله بنی عدی بن النجار من الخزرج می‌باشد) زمانیکه وی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و درباره سرنوشت فرزندش که در غزوه بدر شهید شده بود از رسول الله صلی الله علیه وسلم جويا احوال شد، و چنین گفت: ای رسول الله، شما از قدر و منزلت حارثه نزد من با خبر هستید؟

پس اگر که او در بهشت است صبر پیشه می‌کنم و از خداوند طلب اجر و پاداش می‌نمایم و اگر چنین نباشد، آنگاه می‌بینی چکار می‌کنم؟

رسول الله صلی الله علیه وسلم برایش فرمود: وای بر تو! مگر نادان شده‌ای، آیا تنها یک بهشت است؟! بهشت‌های بسیاری است و همانا او در جنت الفردوس و در روایتی: در فردوس اعلی می‌باشد. (صحیح بخاری (6550)).

لذا از این حدیث معلوم می‌شود که: بهشت عبارت است از باغ‌های گوناگون بسیار که در داخل بهشت قرار دارد، چنان چه در قرآن عظیم الشان آمده است: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهْرٍ» (سورة القمر: آیه 54). (بی‌گمان پرهیزگاران در باغ‌ها و [در جوار] جویباران

خواهند بود).

خاک و بوی بهشت :

قبل از اینکه به مبحث بوی بهشت اشاره بعمل آید بهتر می دانم تا مختصراً در باره خاک بهشت در روشنی احادیث معلومات ذیل رابا شما شریک سازم:

حدیث صحیح در امام بخاری و امام مسلم که از انس ابن مالک از ابوذر در حدیث معراج روایت نموده، آمده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «أَدْخِلْتُ الْجَنَّةَ فَإِذَا فِيهَا جَنَائِدُ اللَّوْلُوِّ وَإِذَا تُرَابُهَا الْمِسْكُ». «در شب معراج به بهشت وارد شدم. پس ناگهان چشمانم به گنبدهای مرواریدی افتاد و دیدم که خاک بهشت مانند مشک است».

همچنان در صحیح مسلم و مسند احمد از ابو سعید خدری روایت شده است که ابن صیاد درباره‌ی خاک بهشت از رسول الله (ص) پرسید. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «هِيَ دَرَمَكَةٌ بَيْضَاءُ مِسْكٌ خَالِصٌ». «آردی ریز و سفید رنگ و مسکی خالص و ناب است».

هكذا ترمذی و دارمی از ابوهریره روایت کرده‌اند که: از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدم: جهان از چه چیز خلق شده است؟ فرمود: از آب.

پرسیدم: بهشت از چه چیز ساخته شده است؟ فرمود: «لَبِنَةٌ مِنْ ذَهَبٍ وَلَبِنَةٌ مِنْ فِضَّةٍ مَلَأْتُهَا الْمِسْكَ الْأَذْفَرَ وَحَصَبًا وَهَا الْيَاقُوتُ وَاللُّؤْلُؤُ وَتُرَابُهَا الرَّعْفَرَانُ مَنْ يَدْخُلُهَا يَخْلُدُ فِيهَا يَنْعَمُ لَا يَبُوسُ لَا يَفْنَى شَبَابُهُمْ وَلَا تَبْلَى ثِيَابُهُمْ وَ صَدَقَ اللهُ حَيْثُ يَقُولُ: «وَإِذَا رَأَيْتَ نَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا» (سوره الإنسان: آیه 20). «یک خشت از طلا و دیگری از نقره و ملاط میان دو خشت مشک بسیار خوشبو است و سنگ ریزه های آن جواهر و یاقوت و خاک آن زعفران میباشد. هرکس داخل آن شود، برای همیشه در آن می ماند، بهره مند می شود و بینوا نمی گردد، پیر نمی شود، لباس هایش کهنه نمی شوند؛ الله متعال در وصف آن درست فرمود: «و چون به آن جا نگاه کنی، نعمت فراوان و مُلکی عظیم می بینی.»

بوی بهشت :

بهشت بوی معطر و پاکیزه‌ای دارد که در گوشه گوشه آن می پیچد و مؤمنان این بو را از راه بسیار دور است شمام می کنند.

در مسند احمد، سنن نسائی، سنن ابن ماجه و مستدرک حاکم با سند صحیح آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ قَتَلَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الدِّمَّةِ لَمْ يَجِدْ رِيحَ الْجَنَّةِ وَإِنَّ رِيحَهَا لَيُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ سَبْعِينَ عَامًا». «هرکس شخصی از اهل ذمه را به قتل برساند، بوی بهشت را که از مسافت هفتاد سال قابل استشمام است، احساس نمی کند» (صحیح الجامع الصغیر (355/5) شماره (6324)

همچنان در حدیثی دیگر آمده است: «مَنْ قَتَلَ مُعَاهِدًا لَمْ يُرَخَّ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ، وَإِنَّ رِيحَهَا لَيُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ أَرْبَعِينَ عَامًا». «هرکس هم پیمانی را به قتل برساند، بوی بهشت را که از مسافت چهل سال قابل استشمام است، احساس نمی کند». (صحیح الجامع الصغیر (337/5) شماره (6333)

بحث جداگانه و قسماً خارج ازین مبحث مسأله حکم احادیث صحیحه فوق معلوم و هویدا میشود، کسانی که به اعمال دست میزنند که در نتیجه مسلمان و حتی غیر مسلمان تحت حمایه و سلطه حاکمیت اسلامی متضرر شده و به شهادت میرسد، عامل مستقیم و غیر مستقیم این

جرم و تخلف از رفتن به جنت محروم و به غضب الهی مواجه است.
والله أعلم بالصواب.

درجات و مقام ها در بهشت :

در مورد اینکه در بهشت مقام ها و درجات وجود دارند یا خیر بهتر است به حدیثی که از حضرت ابوهریره (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت فرموده است مراجعه نمایم: در حدیث متبرکه آمده است: «در بهشت صد درجه (و مقام) وجود دارد که مابین هر دو مقام مسیر صد سال می باشد.» (سنن ترمذی (2529) صححه الألبانی (صحیح الجامع 4245).

همچنان ابو سعید خدری (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت می فرماید: «صاحب قرآن هنگامی که به بهشت وارد شود به وی گفته می شود: بخوان و بالا برو، پس می خواند و با قرائت هر آیه ای یک درجه بالا می رود، تا اینکه آخرین آیه ای که از حفظ دارد می خواند.» (سنن ابن ماجه (3780) صحیح الجامع (8121).

معنای این حدیث چنین می شود که در درجات و مقام های بهشتی به تعداد آیات قرآن کریم می باشد. و لذا از حضرت عایشه (رض) نیز روایت شده که فرموده است: همانا تعداد درجات بهشت به تعداد آیات قرآنی است، بنابراین هیچ کس بالاتر از کسی که قرآن کریم را بخواند نیست. (مسند احمد (356/1) شعب ایمان بیهقی (1998).

امام ابن حجر عسقلانی/ می فرماید: سخن پیامبر صلی الله علیه وسلم که می فرماید: در بهشت صد درجه وجود دارد، بر این دلالت نمی کند که تمام درجات بهشت صد تایی باشد، و بیش از آن وجود ندارد چون در حدیث آن را نفی نکرده است. (فتح الباری (381/2).
امام مناوی (محمد عبدالرؤوف فرزند تاج العارفین ابن علی بن زین العابدین الحدادی متولد سال 952 هجری وفات 1031 هجری در قاهره) در این باره می فرماید:

هیچگونه تعارضی بین این حدیث که در بهشت صد درجه است و بین احادیثی که بر افزون بود دلالت می کند، وجود ندارد، چونکه در حدیث قاری قرآن آمده است که، با خواندن هر آیه ای یک درجه بالا می رود و تا اینکه آخرین آیه را می خواند، پس آن صد درجه درجات بلند و بالا می باشد و هر کدام از آن ها شامل درجاتی کوچک نیز است، که در میان هر دو درجه مسافت صد سال می باشد، و در یک روایت: پانصد سال، و در روایتی دیگر: کمتر یا بیشتر آمده است که هیچ نوع تناقضی وجود ندارد، زیرا که بر حسب حرکت و سرعت و کندی می باشد و رسول الله صلی الله علیه وسلم برای نزدیک نمودن به فهم دیگران فرموده یا خطاب به هر مؤمنی است که شایسته هر مقامی باشد. (فیض القدير، مناوی (447/4).

همچنین میتوان بین حدیث روایت شده ابوهریره و حدیث ابو موسی چنین جمع نمود که حدیث اول به مجاهدین تعلق دارد، چونکه در حدیث دیگری توضیحش آمده است: همانا در بهشت صد درجه و مقام وجود دارد که خداوند آن ها را برای مجاهدان فی سبیل الله آماده نموده است فاصله بین هر دو درجه مانند فاصله بین آسمان و زمین است، پس هرگاه از خداوند متعال خواستید پس فردوس را بخواهید، زیرا که بهترین و بالاترین نقطه بهشت است و عرش رحمان بر فوق آن قرار دارد و جوی های بهشتی از آن سرچشمه می گیرد. (مسند احمد (190/24) فتح الربانی، بخاری (2790). بنابراین، تعداد درجه ها و مقام های بهشتی به تعداد آیات قرآنی می باشد همانگونه که حضرت عایشه (رض) فرمودند، یعنی

بیش از 6200 شش هزار و دویست درجه می‌باشد.

درجات بهشتی یعنی چه؟

درمورد اینکه در جنت درجاتی وجود دارند، تفصیل این درجات در احادیث صحیح به تفصیل آن بیان گردیده است. از محتوای این احادیث طوری روشن می‌گردد که برخی از این درجات حسی بوده که هدف از آن فاصله بین هر درجه بهشتی تا درجه دیگر بهشتی مسافت صد سال می‌باشد.

و یا هم فاصله بین این درجات به اندازه زمین و آسمان است، و برخی دیگر این تفاوت‌ها در بین درجات، معنوی بوده است، و هدف از آن علو بلندی مقام و رتبه در نزد الله تعالی می‌باشد، همانگونه که امام ابن حجر گفته است. (فتح الباری (381/2)).

فاصله ارتفاع درجات بهشت:

طوری‌که در حدیثی فوق متذکر شدیم، بهشت دارای درجات عالی بوده، و توصیف درجات آن هم حسی و معنوی ذکر شد، و در حدیث ذکر توصیف این درجات که بین درجه تا درجه دیگر به مانند دوری ستاره درخشان از سطح زمین می‌باشد.

طوری‌که در حدیثی که ابو سعید خدری (رض) از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت نموده، آمده است: «همانا آنانی که در درجات و مقام‌های پایین هستند، چنان آن کسانی را که در درجات مقام عالی بهشت قرار دارند نظاره می‌کنند که شما ستاره درخشان را در آسمان نظاره می‌کنید و ابوبکر و عمر از آن گروه اند» (مسند احمد (193/24) ترمذی (3658) صحیح الجامع (2030)).

همچنان سهل بن سعد از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت فرموده که: «بهشتیان به کسانی که در غرفه‌های بلند در بالای‌شان قرار دارند نگاه می‌کنند، همانگونه که شما به ستارگان درخشان در افق مشرق یا مغرب نگاه می‌کنید، این به خاطر برتری و تفاضل درجاتشان است». عرض نمودند: ای رسول الله، آن‌ها جایگاه‌های پیامبران است که دیگران به آن دسترسی ندارند؟ فرمود: «خیر، قسم به آنکه جانم در دستش است، آنان مردانی هستند که ایمان به خدا آوردند و پیامبران را تصدیق نموده اند (مسند احمد (192/24) بخاری (6555) و مسلم (2831)).

شیخ ابن حجر می‌فرماید: ذکر مشرق یا مغرب به خاطر دوری و رفعت و بلندی درجات می‌باشد. همانگونه که در احادیث دیگر چنین توصیف آمده که بین هر کدام از درجه تا درجه دیگر مجاهدان مانند مسافت آسمان و زمین است. چنانکه حضرت ابو هریره (رض) از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت فرموده اند: «در بهشت صد درجه وجود دارد، که خداوند متعال آنها را برای مجاهدان در راه خدا آماده نموده است... تفصیل در حدیثی (فتح الباری (381/2)). در فوق یادآور شدیم.

در حدیث دیگر آمده است: در میان هر درجه تا دیگری مسافت صد سال می‌باشد چنانکه کعب بن مره از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت نموده است: ای اهل صنعت و شمشیر زنان ماهر، تیر اندازی کنید زیرا که هر کس تیر را به دشمن اصابت نماید، خداوند متعال به خاطر آن یک درجه او را رفعت و بلندی می‌بخشد. عبدالرحمن بن ابی النعمان عرض کرد: یا رسول الله! درجه چیست؟ فرمود: آن‌ها مانند پله‌های خانه مادرت نیست، بلکه بین هر دو پله و درجه فاصله صد سال است. (مسند احمد (13/14) و سنن نسایی (3144) صححه الالبانی (صحیح نسایی (2947)).

هكذا در روایت دیگری آمده است که: بین هر درجه تا دیگری مسافت پانصد سال میباشد همانگونه که حضرت ابو هریره از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت نموده: «در بهشت صد درجه وجود دارد که بین هر درجه تا دیگری مسافت پانصد سال است» (طبرانی در معجم اوسط (تصحیح البانی در صحیح ترغیب 373). شاید این اختلاف درجات بر حسب اختلاف در حرکت و سرعت و کندی باشد، همانطور که ابن قیم، ابن حجر بیان نمودند، یا به خاطر، وجود احتمال تفاوت در ارتفاع و بلندی این درجات است.

نعمت های اهل جنت و تفاوت این نعمت ها:

قرآن عظیم الشان در آیات (22 الی 28 سوره المطففین) با زیبایی خاصی میفرماید: «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿22﴾ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ ﴿23﴾ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ ﴿24﴾ يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ ﴿25﴾ خِتْمُهُ مِسْكٌَ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَفِسُونَ ﴿26﴾ وَمِزَاجُهُ مِنَ تَسْنِيمٍ ﴿27﴾ عَيْنَا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ ﴿28﴾» (همه بهشتیان در یک نوع نعمت نیستند، بلکه هر کدام از آنان نعمت و لذت خاص خودشان را دارد. در هر درجه نعمتی است که در درجه دیگر که پایین تر است وجود ندارد، بنابراین هرچه درجات بالا رود مقام و جایگاه گسترده تر و نعمت هایش افزوده تر می گردد).

برخی از مفسرین در تفسیر این آیات متبرکه می نویسند: «بی گمان نیکان در ناز و نعمت اند. بر تخت ها [نشسته و] می نگرند. خرمی نعمت را در چهره هایشان می بینی. از شراب ناب مهر شده به آنان می نوشانند، مهرش مشک باشد. و راغبان باید به همین [شراب ناب] رغبت کنند. و آمیزه اش از [آب] تسنیم است. [همان] چشمه ای که مقربان [درگاه خداوند] از آن می نوشند».

مفسرین می افزایند: رحیق المختوم باده ای ناب، (شراب خالص) بهترین نوع شراب بهشت، و تسنیم گرمی ترین نوع شراب بهشت است که مخصوص مقربان می باشد که برای بهشتیان با یکدیگر آمیخته شده است برای تفصیل موضوع مراجعه شود (به تفسیر فخر رازی (91/32).

همچنان مفسران می نویسند که: هفتاد و دو همسر از حورعین به ازدواج شهید در آورده می شود.

هكذا صحابی جلیل القدر المقدم بن معدي يکرب بن عمرو الکندي، مسکونه حمص (سوریه فعلی) که در سال 87 هجری در شام وفات نموده و در حدود 40 حدیث روایت نموده در یک روایت از رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «شهید نزد خداوند دارای هفت خصوصیات است.»

با اولین قطره خورش گناهانش بخشیده می شود.

جایگاه خویش را در بهشت می بیند.

جامه ای ایمان به وی پوشانده میشود.

هفتاد و دو حور العین به همسری او داده می شود.

از عذاب قبر پناه داده می شود.

از وحشت و خوف قیامت در امان است.

تاج وقار بر سرش گذاشته می شود که هر یاقوتی از آن از دنیا و مافیها بهتر است. برای هفتاد نفر از اهل بیت خود شفاعت می نماید.». (مسند احمد (30/14) و سنن ترمذی (1663) با تصحیح البانی (صحیح الجامع 5182).

در حالیکه روایت شده است کسی که کمترین مقام و منزلت در بهشت دارد دو همسر از حور العین دارد، به حدیثی که ابوسعید خدری (رض) روایت کرده استناد شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «کمترین مقام بهشتی از آن مردی است که خداوند متعال چهره‌اش را از آتش جهنم نجات داده و درخت بزرگی که دارای سایه گسترده‌ای است رو برویش قرار دارد، پس او می‌گوید: ای پروردگارم مرا به این درخت نزدیک بگردان تا در سایه آن قرار بگیرم... تا آخر حدیث، و در آن آمده: «خداوند به او یاد آوری می‌کند، فلان چیز سوال کن، فلان چیز طلب کن! تا اینکه آرزویش تمام می‌شود، خداوند می‌فرماید: همه این‌ها که تمنا کردی برای توست و ده برابر مانند آن، فرمود: سپس به منزلت‌ش وارد می‌شود. آنگاه دو همسر اش از حور العین بر وی وارد می‌شوند و می‌گویند: سپاس آن خدای را که تو را برای ما و ما را برای تو زنده کرد، فرمود: او می‌گوید: مانند آنچه به من عطا شده، به هیچ کس داده نشده است (صحیح مسلم (188)).

همچنین بهشتیان در حسن و زیبایی متفاوت هستند بر حسب تفاوت منزلت و مرتبه‌شان در بهشت، ابوهریره (رض) از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت فرموده است: «اولین گروهی که وارد بهشت می‌شوند، چهره‌هایشان مانند ماه شب چهارده است، کسانی که بعد از آنان وارد می‌شوند، مانند درخشانترین ستاره می‌باشند، یکدل هستند و هیچگونه اختلاف و کینه‌ای ندارند.» (بخاری (3246) و مسلم (2834)).

قابل یاد آوری است که برای جمال و زیبایی حد معینی ندارد بلکه هر روز رو به افزایش است. همانطور که انس بن مالک از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت فرموده اند: «بازاری در بهشت است که در آن توده‌های مشک وجود دارد بهشتیان در هر روز جمعه به آنجا می‌روند، نسیم شمال می‌وزد، از آن مشک به لباس و چهره‌هایش پاشیده می‌شود، آنگاه به جمال و زیبایی آنان افزوده می‌گردد، سپس در حالی که نزد اهل خود بر می‌گردند که به جمال و زیبایی آنان افزوده شده است. خانواده آن‌ها به آنان می‌گویند: به خدا سوگند به زیبایی و جمال شما، افزوده شده آنان در جواب می‌گویند: به خدا سوگند شما نیز زیباتر و قشنگ‌تر شده اید.» (صحیح امام مسلم (2833)).

کمترین مقام در بهشت :

نباید فراموش کرد که کمترین منزلت، مقام و منزلت در بهشت به اندازه برابر ملک و پادشاهی دنیاست. در حدیثی که عبدالله بن مسعود (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت نموده، آمده است: «همانا من آخرین فردی که از آتش بیرون می‌شود، و آخرین فردی را که وارد بهشت می‌شود را می‌دانم. مردی است که افتان و خیزان از آتش بیرون می‌شود، آنگاه خداوند خطاب به او می‌فرماید: برو وارد بهشت شو پس او آنجا می‌رود، چنین به نظرش می‌رسد که پُر شده است بنابراین بر می‌گردد، و می‌گوید: ای پروردگار! آن را پر یافتم، خداوند می‌فرماید: برو وارد بهشت شو، دوباره میرود و چنین به نظرش می‌رسد که پر شده است، باز می‌گردد و می‌گوید:

ای پروردگار!

آن را پُر یافتم، آنگاه خداوند می‌فرماید: برو وارد بهشت شو، بیگمان برای تو همانند (ملک) دنیا و ده برابر آن است، یا این که برایت ده برابر دنیاست.

او می‌گوید: آیا مرا مسخره می‌کنی در حالیکه پادشاهی؟

عبدالله می‌گوید: «به درستی که من رسول الله صلی الله علیه وسلم را دیدم که خندید تا اینکه

دندان هایشان آشکار گردید، و فرمود: این پایین‌ترین مقام و منزلت در بهشت است» (صحیح بخاری (6571) و صحیح مسلم (186)).

و در روایت دیگری حضرت ابو هریره (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین روایت فرموده است: «همانا کم‌ترین جایگاه یکی از شما در بهشت این است که به او گفته شود: آرزو بکن، پس او آرزو میکند، و آرزو می‌کند، به او می‌گویند: آیا آرزو کردی؟ می‌گوید: بله، به او می‌گویند: برای توست آنچه که آرزو کردی و همانند آن». (صحیح مسلم (182)).

همچنان در حدیث طولانی دیگر که در باره آخرین شخصی بهشتی است آمده است: «تا اینکه آرزوهایش تمام میشود، خداوند می‌فرماید: همه آنچه آرزو کرده‌ای برای توست، و همچنین همانند آن، ابو سعید خدری گفت: ای ابو هریره و ده برابر همانند آن. ابو هریره گفت: من تنها همین را یاد کردم که «همانند آن»، آنگاه ابو سعید گفت: من گواهی می‌دهم که از رسول الله (ص) حفظ نمودم که فرمود: «و ده برابر همانند آن» (صحیح مسلم (182)).

امام نووی می‌فرماید: روش جمع نمودن بین این دو حدیث «همانند آن» و حدیث «ده برابر همانند آن» این گونه است که رسول الله اول همانند آن بیان فرموده بودند، چنانکه در حدیث ابو هریره آمده، سپس خداوند فضل و کرم نمودند و بر آن افزودند چنانکه در حدیث ابو سعید آمده است، آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم بیان فرمودند و ابو هریره آن را نشینده بود. (شرح صحیح مسلم، امام نووی (28/3)).

مغیره بن شعبه از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت می‌کند که حضرت موسی (علیه السلام) از پروردگارش سوال کرد: کم‌ترین منزلت و جایگاه در بهشت از آن کیست؟ فرمود: آن مردی است که بعد از آن که بهشتیان وارد بهشت شدند، می‌آید، پس به او گفته می‌شود: وارد بهشت شو او می‌گوید: ای پروردگار! چگونه، در حالیکه همه جایگاه و منزل خویش را گرفته‌اند. به او گفته می‌شود: آیا راضی هستی که همانند ملک پادشاهی از پادشاه‌های دنیا از آن تو باشی؟! او می‌گوید: پروردگار! راضی شدم.

می‌فرماید: آن برای توست، و همانند آن و همانند آن و همانند آن، در بار پنجم می‌گوید:

پروردگار! راضی شدم، می‌فرماید: همه این‌ها از آن توست، و ده برابر همانندش، و برای توست آنچه که تمنا کنی، و چشمت خوش گردد، او می‌گوید:

پروردگار! راضی شدم، می‌فرماید: همه این‌ها از آن توست، و ده برابر همانندش، و برای توست آنچه که تمنا کنی، و چشمت خوش گردد، او می‌گوید:

پروردگار! راضی گردیدم. (موسی علیه السلام از پروردگارش می‌پرسد).

پروردگار! پس بلندترین منزلت و مقام از آن کیست؟

فرمود: آنان برگزیدگان هستند، آن کسانی که کرامت آنان را با دستم کاشته‌ام و بر آن مهر زده‌ام، چیزهایی است که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب انسانی خطور کرده است، رسول الله فرمود: مصداق این در کتاب خدا آمده: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ» (سورة السجدة: آیه 17) (صحیح مسلم (189) و ترمذی (3198)).

«پس هیچ کس نمی‌داند که از آنچه مایه روشنی چشم است چه چیزی برای‌شان نهان داشته

شده است».

جمع بین این روایت مغیره: شصت بار و روایت ابن مسعود یازده بار، این گونه است که امام نووی می‌فرماید: مراد این است که یکی از پادشاهان دنیا ملک آن شامل همه سرزمین‌ها نمی‌گردد بلکه بخشی از زمین در بر می‌گیرد، آنگاه برخی از آنان بیشتر و برخی از آنان کمتر مالک هستند، بنابراین، به این شخص پنج برابر ملک یک پادشاه داده می‌شود و این اندازه تمام ملک دنیا می‌باشد سپس به او گفته می‌شود: از آن توست ده برابر آن، لذا این روایت موافقت می‌کند با روایات گذشته. والله اعلم (طرح التثريب في شرح التقریب (2321/7).

انس بن مالک می‌گوید: شنیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: پایین‌ترین و کم‌ترین جایگاه در بهشت از آن کسی است که ده هزار خدمت کار بالای سرش ایستاده اند، و در دست هر کدام دو ظروف (پتنوس) است که یکی از آن طلا و دیگری نقره است و رنگ هر کدام با دیگری تفاوت دارد... (طبرانی در اوسط، فتح الباری (373/6)). همانگونه که در روایات عبدالله بن مسعود آمده بود که کم‌ترین منزلت بهشتی از آن کسی است که تمام نعمت‌هایی که در دنیا وجود داشته از آغاز خلقت تا آخر و ده برابر آن به وی داده می‌شود.

بلندترین مقام در بهشت :

بلندترین مقام و منزلت در بهشت مقام وسیله است که آن هم فقط از آن رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌باشد، ابو هریره (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت می‌فرماید: از الله برای من وسیله طلب کنید، که بلند مرتبه‌ترین مقام در بهشت است و بجز یک نفر به کسی نمی‌رسد، و امیدوارم که من آن یک نفر باشم. (مسند احمد (307/14) و ترمذی (3612) «صحيح الجامع 3636».

همچنان در روایت ابو سعید خدری آمده که رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «همانا وسیله درجه و مقامی است نزد خداوند که بالاتر از آن مقامی نیست، پس از خداوند بخواهید که آن را در روز قیامت به من عطا بفرماید». (مسند احمد (30/3) فتح الربانی) الّبنانی آن را حسن دانسته است (صحيح الجامع 1988).

چرا بهشت دارای درجات است؟

همانگونه که مردم در دنیا از نظر مقام و منزلت متفاوت هستند، به همین ترتیب در آخرت در مراتب و درجات مختلف هستند، هرکس به اندازه اعمال صالحش، طوریکه پروردگار با عظمت ما می‌فرماید: «انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا» (سوره الإسراء: آیه 21) «بنگر چگونه برخی از آنان را بر برخی [دیگر] برتری دادیم و بی‌گمان آخرت [به اعتبار] مراتب افزون‌تر و در افزون‌دهی بزرگتر است». برخی از اشخاص در استدلال خویش این حدیث: «کسی که لا إله إلا الله و محمد رسول الله بگوید، خداوند آتش را بر وی حرام گردانیده است» (مسند احمد (47/1) و مسلم (29) و ترمذی (2638)). چنین فهمیدند که تنها شهادتین کافی است یا فقط بجا آوردن ارکان پنج‌گانه اسلام کفایت می‌کند، و بدین خاطر سایر اعمال نیکو که برای رفع درجات در بهشت تشریح شده را رها کردند.

معاذ بن جبل (رض) می‌فرماید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «هرکس که روزه رمضان را بگیرد و نماز را بخواند و حج را ادا کند (راوی می‌گوید: نمی‌دانم

زکات را ذکر کرد یا خیر) مگر آنکه خداوند جل جلاله بر خود لازم گرداند که گناهان او را ببخشد، خواه در را خدا هجرت نماید یا اینکه در سرزمینی که متولد شده بماند» معاذ می‌گوید: عرض کردم آیا مردم را از این آگاه نسازم. رسول خدا محمد صلی الله علیه وسلم فرمود: «بگذار مردم عمل انجام دهند، زیرا که در بهشت صد درجه و مرتبه وجود دارد که ما بین هر دو درجه (و مرتبه) به اندازه ما بین آسمان و زمین است.» (سنن ترمذی 2530).

در روایت بخاری آمده: «خداوند آن‌ها را برای مجاهدان فی سبیل الله مهیا نموده است» (صحیح بخاری 2790).

بنابراین حدیث رسول الله «بگذار مردم عمل را انجام دهند» یعنی بگذار مردم اعمال صالح انجام بدهند تا به سبب آن اعمال به درجات عالی در بهشت برسند و این امر خیلی مهمی است که بسیاری از مردم از آن غفلت می‌کنند و تنها به احادیث رجا و امید دل خوش می‌کنند و در انجام اعمال نیکو و خیر از یکدیگر سبقت نمی‌جویند بدین خاطر نیکی هایشان کم می‌شود و در نتیجه شایسته درجات و مراتب عالی در بهشت نمی‌گردند.

دست یابی به منازل و درجات عالی بهشت :

بدرستی که منازل زیبا و درجات عالی بهشت با داشتن مال بسیار یا مقام یا فرزند بدست نمی‌آید، بلکه به وسیله ایمان و عمل صالح حاصل می‌گردد.

خداوند می‌فرماید: «وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الْوَضْعِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْعُرْفَاتِ ءَامِنُونَ» (سوره سبأ: 37). «و اموال و فرزندانان چیزی نیستند که شما را در نزد ما نزدیک سازند. بلکه [مقرب] کسی است که ایمان آورد و کار شایسته کند، پس آنان به [جبران] کاری که کرده‌اند سزای دو چندان دارند و آنان در غرفه‌های [بلند] ایمن‌اند».

خداوند عزوجل فرموده‌اند که: هر مؤمنی که عمل صالح انجام دهد، در روز قیامت صاحب درجات و مراتب عالی در بهشت خواهد بود: «وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ» (سوره طه: 75). «و هرکس که مؤمن شایسته کار به نزد او آید، اینان درجات بلند دارند».

و رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز واضح نموده‌اند که هر عمل صالحی سبب افزون شدن نیکی‌ها و بلندی درجات می‌گردد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم به سعد بن وقاص (رض) هنگام مرضی اش فرمود: «هرچه بیشتر بمانی و عمل صالح برای خاطر خدا انجام دهی به درجات و رتبهات افزوده می‌گردد» (مسند احمد 183/15) و صحیح بخاری (6373) و مسلم (1628).

دروس حاصله از این آیه متبرکه:

به یقین باید گفت که در محکمه عادلانه پروردگار عدل واقعی است که: نژاد، رنگ، مقام و رتبه، سن و سال، قوم و نژاد ملاک اعتبار نبوده بلکه کسیکه از مقام الهی خوف داشته باشد آن ملاک اعتبار قرار می‌گیرد «وَلِمَنْ خَاف... جَنَّاتٍ»

ترس از الله سرچشمه‌ی حق‌پذیری و عمل صالح است و لذا برای رفتن به جنت، شرط دیگری در کنار خوف نیامده است.

ذات پروردگار، منشأ رحمت است. توجّه انسان به مقام و جایگاه خداوند در نظام هستی و

دادگاه قیامت، موجب دقت در رفتار و گفتار و پیشگیری از وقوع جرم و گناه می شود. همچنان درس مهمی که در این آیه متبرکه وجود دارد اینست که امور تربیتی، باید تهدید و تشویق در کنار هم باشد.

در بهشت همه نعمت ها را میتوان بدست آورد که همانا: «مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ» هم تنوع، «زَوْجَانِ» و هم در دسترس بودن. «جَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانَ»

پس ای خواهر و برادر!

مسلمان هر وقت نیت انجام معصیتی کرد، باید بیاد آورد که اگر این معصیت را انجام ندهد، بهتر از آن در بهشت نصیبش می گردد، اگر خواست مرتکب فاحشه شود حور بهشتی را بیاد آورد، و اگر قصد نوشیدن شراب نمود شراب آماده بهشتی را بیاد آورد.

ذَوَاتَا أَفْنَانٍ ﴿٤٨﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٤٩﴾

دارای شاخه های انبوهی اند. ویا «دو باغ دارای درختان و شاخسارها». (۴۸) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۴۹)

تفسیر:

«افنان» در اصل به معنای شاخه های تازه و پُر برگ است و گاه به معنی «نوع» نیز به کار برده شده است. در صورت اول اشاره به شاخه های با طراوت درختان جنتی است، برعکس درختان دنیا که دارای شاخه های پیر و خشکیده هستند. در صورت دوم اشاره به تنوع نعمت های جنت و انواع مواهب آن است. این احتمال نیز وجود دارد که درختان جنتی به شکلی هستند که در یک درخت شاخه های مختلفی است و بر هر شاخه نوعی از میوه ها. میوه های بهشتی، نه زحمت چیدن دارد، «جَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانَ» (آیه 54 سوره الرحمن) نه دسترسی به آنها زمان می برد، و این بدین معنی است که میوه های آن دو باغ برای چیدن در دسترس است. «فُطُوفُهَا دَائِمَةٌ» (آیه 23 سوره حاقه) یعنی میوه هائی است که آماده چیدن است، و هیچ گونه محدودیت بالای آن وضع نشده، «فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ» (آیه 19 سوره مؤمنون) پس به وسیله ای آن فراوانی است و از آنها می خورید. «لَا مَقْطُوعَةٍ وَ لَا مَمْنُوعَةٍ» (آیه 33 سوره واقعه) (که هیچ وقت منقطع نشود و هیچ کس بهشتیان را از آن میوه ها منع نکند.)

بناءً گفته می توانیم که: در جنت هم فراوانی هست، «مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ» هم تنوع، «زَوْجَانِ» و هم در دسترس بودن. «جَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانَ» است.

فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ ﴿٥٠﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٥١﴾

در آن دو بهشت دو چشمه دائماً جاری است (۵۰) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۵۱)

تفسیر:

باغ سرسبز و خرم و باطراوت جنتی، علاوه بر درختان، باید چشمه های آب جاری داشته باشد، می فرماید: در آن دو بهشت دو چشمه به طور مدام جریان دارد.

مفسرین در باره نهر ها و چشمه های جنت می نویسند که این نهر ها در زیر زمین نه بلکه مطابق آیات قرآنی که میفرماید: «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» است، جنت در پهلوی درختان و میوه های ثمر دار دارای چشمه های ذلال هم است.

معروفترین نهر جنت همانا چهار نهر است که: نهر «آب»، نهر «شیر»، نهر «خمر» و نهر «عسل»؛ است و منشأ و سرچشمه این «أَنْهَارٌ چَهارگانه»، «عیون أربعه» خواهد بود که چشمه های فراوانی است.

همچنان در قرآن عظیم الشان در جنب اینکه از انهار و چشمه های جنتی بحث بعمل می آورد ذکری از چشمه و نهر های اهل جهنم نیز بحث نموده است بطور مثال:

«تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آتِيَةٍ» از چشمه ای داغ نوشانیده شوند (آیه 5 سوره الغاشیه).
همچنان در آیه (29 سوره الکهف) میفرماید: «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَعِينُوا يُعَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا»

و بگو «این حق است از سوی پروردگار تان! هرکسی می خواهد ایمان بیاورد» «این حقیقت را پذیرا شود و هر کس می خواهد کفر گردد! ما برای ستمگران آتشی آماده کردیم که سرا پرده اش آنان را از هر سو احاطه کرده است! و اگر تقاضای آب کنند آبی برای آنان میاورند که همچو فلز گذاخته صورت ها را بریان میکند! چه بد نوشیدنی و چه بد محل اجتماعی است!»

ولی در مقابل اهل جنت از ناز و نعمت خاصی برخوردارند، طوری که قرآن عظیم الشان در (آیه 6 سوره الانسان) می فرماید: «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا» (از چشمه ای که بندگان خاص الله از آن می نوشند، و از هر جا بخواهند آن را جاری می سازند!

فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ ﴿٥٢﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٥٣﴾

در آن دو بهشت از هر قبیل میوه دوجوره است (۵۲) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۵۳)

نوعی از میوه که شما در دنیا نمونه ای آن را دیده اید، و نوعی دیگری از میوه که تا هنوز شبیه و مانند آن را در این جهان به چشم هم ندیده اید.

باغها و ثمره های بهشت:

چون طبیعت بشر با آب و باغ و درخت و سبزه و گل محبت فراوانی دارد و همواره دوست دارد کنار و نزدیک آن ها زندگی و قرار داشته باشد، خداوند متعال بهشت را بر اساس طبیعت و خواست بشر با این نعمت ها بی مانند مزین و آراسته ساخته است، با بهترین درختان و انواع ثمره و میوه ها و نهر های جاری و چشمه های آب شیرین که با دیدن آن ها چشم بندگان صالح خدا خنک خواهد شد، بهشت را با این لباس آراسته است.

خداوند متعال می فرماید: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ» (سوره الحجر: 45).

ترجمه: «بیگمان پرهیزکاران در میان باغها و چشمه سارهای (بهشت) به سر می برند». و در آیه ای دیگر می فرماید: «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا، عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا» (سوره الانسان: 5-6).

ترجمه: «همانا نیکان همواره از جامی می نوشند که نوشیدنی اش آمیخته به کافور [آن ماده سرد، سپید و معطر] است، از چشمه ای که بندگان خاص خدا از آن می نوشند، و از هر جا بخواهند آن را جاری می سازند!».

بعضی از علمای سلف گفته اند: همراه آن ها شاخه هائی از آهن نرم است که به هر جا می روند با آن ها به همان طرف می روند (حادی الأرواح إلى بلاد الأفراح: 224).

خداوند متعال می فرماید: «وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَتْ مِرْجَاهَا زَنْجَبِيلًا، عَيْنَا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا» (سوره الإنسان: 17 - 18) «در آنجا (در جنت) از جام‌های شرابی به ایشان (اهل بهشت) می‌دهند که طعم آن زنجبیل است، (این جام‌ها پر می‌شوند از) چشمه‌ای که در بهشت است و سلسبیل نامیده می‌شود».

و همچنین می‌فرماید: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ، آدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ءَأَمِينٍ» (سوره الحجر: 45 - 46). «بیگمان پرهیزگاران در میان باغ‌ها و چشمه سارهای (بهشت) بسر می‌برند، (پروردگارشان به آنان می‌گوید:) با اطمینان خاطر و بدون هیچگونه خوف و هراسی به این باغ‌ها و چشمه سارها داخل شوید».

مُتَّكِنِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ ۗ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ ﴿٥٤﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٥٥﴾

بر بسترهایی که پوش‌های آنها از پارچه‌های ابریشمین است تکیه می‌زنند، و چیدن میوه‌های آن دو باغ در دسترس شان است (۵۴) پس کدام یک از نعمت‌های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَطَائِنُ» «جمع بطانه، آسترها».

«إِسْتَبْرَقٌ» «دیپای ضخیم».

«جَنَى» «میوه‌ی رسیده».

تفسیر:

جالب توجه اینکه: گران قیمت‌ترین پارچه‌ای که در دنیا تصور می‌شود پوش این بسترها ذکر شده، اشاره به این که قسمت روئین آن چیزی است که از لطافت و زیبایی و جذابیت در وصف نمی‌گنجد، و به این ترتیب کم اهمیت‌ترین جنس‌های آن جهان، پرارزش‌ترین جنس‌های این جهان است، اکنون باید فکر کرد متاع پر ارزش آن چگونه است.

فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّ أَنْسَ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ ﴿٥٦﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٥٧﴾

در آن دو باغ جنتی دختران با حیائی است که نگاههای شانرا (از دیدن بیگانه) باز داشته اند، و پیش از بهشتیان هیچ انس و جنی ایشان را مس نکرده اند. (۵۶) پس کدام یک از نعمت‌های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۵۷)

تفسیر:

فهم این آیه متبرکه که میرساند که برای جنّ زنان زیبای جنتی از نوع خود شان یعنی جنّ و برای انس زنان مقبول و زیبای جنتی از نوع انسان است؛ که به این زنان بهشتی هیچ انس و جنّی نزدیک نشده.

چگونگی زنان بهشتی:

قبل از همه باید که زنان بعد از مرگ که داخل جنت می‌شوند به حور تبدیل نمی‌شود، بلکه حوریان بهشتی با زنان دنیایی متفاوت هستند؛ طوری که در آیه فوق خواندیم: «فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّ أَنْسَ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ» (یعنی: در آن باغهای جنتی زنانی هستند که جز به همسران خود عشق نمی‌ورزند؛ و هیچ انس و جنّ پیش از اینها با آنان تماس نگرفته است.)

در این آیه متبرکه که نقطه نظر آنعده از اشخاصی را نفی میکنند که معتقد اند که حوران همان همسران دنیوی هستند که خداوند متعال آنها را بعد از پیری و کهولت بار دیگران زنان جوان مبدل می نماید، بلی این را قبول باید کرد الله تعالی زنان را در سن جوانی وارد جنت می سازد، اما آنها غیر از حورانی هستند که خداوند آنها را می آفریند.

قرآن عظیم الشان درباره حسن و جمال حوریان بهشتی در آیات متعددی بحث نموده، و از جمله در آیات 22 و 23 سورة الواقعة میفرماید: «وَحُورٌ عِينٌ» (22) * كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ (23) الواقعة» (و همسرانی از حور العین دارند، همچون مروارید در صدف پنهانز منظور از مکنون: پنهان و محفوظ است. یعنی نور آفتاب، رنگ‌های آنها را تغییر نداده است. و طوریکه مطالعه فرمودیم در آیه فوق حوران بهشتی را به یاقوت و مرجان تشبیه نموده است.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «... وَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ زَوْجَاتٌ يُرَى مَخَّ سَاقِيهَمَا مِنْ وَرَاءِ اللَّحْمِ مِنَ الْحُسْنِ...». بخاری. فتح الباری: (318/6)، مسلم و ترمذی نیز آن را روایت کرده‌اند. یعنی: «... برای هر کدام از مردان اهل بهشت دو همسر (حور) هست که در اثر زیبایی و لطافت بدن، مغز استخوان پاهایشان از بیرون دیده می‌شود...».

ولی زیبایی زنانی که وارد بهشت می شوند بسیار بیشتر از حور خواهد شد، چنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ أَسْوَاقًا، يَأْتُونَهَا كُلَّ جُمُعَةٍ، فَتَهْبُ رِيحُ الشَّمَالِ فَتَحْتُو فِي وُجُوهِهِمْ وَثِيَابِهِمْ، فَيَرْدَادُونَ حُسْنًا وَجَمَالًا، فَيَرَجِعُونَ إِلَيَّ أَهْلِيهِمْ وَقَدْ أَرْدَادُوا حُسْنًا وَجَمَالًا، فَيَقُولُ لَهُمْ أَهْلُوهُمْ: وَاللَّهِ لَقَدْ أَرْدَدْتُمْ بَعْدَنَا حُسْنًا وَجَمَالًا، فَيَقُولُونَ: وَأَنْتُمْ، وَاللَّهِ لَقَدْ أَرْدَدْتُمْ بَعْدَنَا حُسْنًا وَجَمَالًا». مسلم (2833). یعنی: «در بهشت اجتماعی است که بهشتیان هر بار پس از مدت زمانی به اندازه یک هفته (دنیا) به آنجا می‌روند؛ پس از آن نسیم صبا شروع به وزیدن می‌کند و بر صورت‌ها و لباس‌هایشان می‌وزد؛ از این رو در حالی نزد همسرانشان باز می‌گردند که بر جمال و زیباییشان افزوده شده است. لذا همسرانشان به آنان می‌گویند: به خدا قسم! که پیش از رفتن از نزد ما بر جمال و زیبایی شما افزوده شده است؛ مردان بهشتی نیز می‌گویند: به خدا قسم که جمال و زیبایی شما نیز افزایش یافته است».

و وضعیت زنان در بهشت؛ همراه با شوهر دنیایی خود خواهند بود، چنانکه میفرماید: «ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ» (سورة زحرف 70). یعنی: شما و همسرانتان به بهشت درآئید، در آنجا شادمان و شادکام و مکرّم و محترم خواهید بود. و اگر شوهرشان جهنمی باشد، در آنصورت به ازدواج یک مرد بهشتی درخواهند آمد، همچنین اگر زنی قبل از اینکه در دنیا ازدواج کند، فوت نماید او در بهشت با مردی که در دنیا ازدواج نکرده مرده است، ازدواج میکند.

حجاب حور بهشتی!

قبل از همه باید گفت که در بهشت نظر سوء وجود ندارد و ساکنین جنت کسانی اند که دارای قلب سلیم بوده، و دارای قلب مریضی نمی باشند، مریضی که مردانی بدنبال زنانی در بهشت بگردند بلکه بهشت جای کرامت است و در آن شر و بدی وجود ندارد و شهوت حرامی هم وجود ندارد.

نکته بعدی اینکه، حوریان بهشتی که برای شخصی در نظر گرفته می شوند، با هیچ مرد دیگری رابطه نداشته و هیچکس بغیر از آن مرد با وی معاشرت نمیکند.

مفسر شهیر جهان اسلام عبدالرحمن سعدی در تفسیر آیه 48 صافات مینویسد: «وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ» و اهل بهشت در کنار خود حوره‌های زیبایی دارند که بی عیب و نقص هستند و چشمانی درشت و خمارآلود دارند، «قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ» یعنی این که آنها (حوریان) فقط به شوهرانشان نگاه میکنند و به دیگران نگاه نمی کنند، چون پاکدامن هستند و به دیگران چشم نمی دوزند، و بدان جهت که همسرانشان زیبا و کامل می باشند، به شکل که آنان در بهشت هیچ کسی را جز همسرانشان نمی خواهند و فقط به آنان علاقه دارند. و یا این که منظور این است که شوهرش به او چشم دوخته، و این بیانگر آن است که زن بهشتی زیبا و کامل است و زیبایی اش باعث شده تا شوهرش نگاهش فقط به او باشد. و منحصر بودن نگاه نیز بر این دلالت دارد که محبت آنها منحصر به یکدیگر است. و هر دو معنی محتمل درست میباشند.

و همه ی اینها بر زیبایی مردان و زنان بهشت دلالت می کند، و بیانگر آن است که آنها یکدیگر را دوست دارند و هیچ کس آرزو نمی کند که به جای همسرش کسی دیگر را داشته باشد. و نیز به شدت پاکدامنی همه آنها دلالت می نماید. و نیز نشانگر آن است که آنها در آن جا به همدیگر حسد و کینه نمی ورزند، چون سببی برای حسد و کینه وجود ندارد.

همچنان شیخ عبد الرحمن سعدی در تفسیر آیه 56 الرحمن می نویسد: «فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ» یعنی در آن قصر ها حوریانی هست که چشمانشان فقط به شوهرانشان معطوف است، از آن جا که شوهرانشان بسیار زیبا و خوب هستند و کاملاً آن ها را دوست دارند، شوهرانشان نیز فقط به آن ها چشم دوخته اند چون آن ها بسیار زیبا می باشند و آن ها را به شدت دوست دارند و وصالشان لذت بخش است. «يَطْمِئُنَّنَّ اِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ» یعنی هیچ احدی از جن و انس قبل از آنان به آنها دسترسی پیدا نکرده است و به سبب اینکه به طریقه نیکو شوهرداری می کنند و دارای ناز و دلبری و ملاحظت هستند به نزد شوهرانشان محبوب هستند، به همین جهت فرمود: «كَانَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ» گویا آنان یاقوت و مرجان هستند، و این به خاطر صفای آنان و زیبایی منظر و رخساره ی آنان است.

و الله تعالی در آیه 72 سوره الرحمن میفرماید: «حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ» زنانی زیبا که در خیمه ها نگه داشته شده اند.

بنابر این چون حوریان بهشتی را کسی جز شوهرانشان نمی بیند، در اینصورت حجاب برای آنها نزد شوهرانشان وجود ندارد.

در کل چون نص صریح وجود ندارد نمی توان گفت که وضعیت آنها چگونه است. ولی آنچه که مسلم است آنان نزد شوهران خود نیازی به حجاب ندارند. و نص وارد نیست که آیا مردها به زنان دیگر بهشتی نگاه میکنند یا خیر؟

كَانَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ ﴿٥٨﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٥٩﴾

گویا آن دختران یاقوت و مرجانند (۵۸) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۵۹)

تفسیر:

در مورد اینکه همسران بهشتی در صفای رنگ و بهاء و تَلَأُو چون یاقوت و مرجانند. یعنی لبانی چون یاقوت و چهره ای چون مرجان، سفید و زیبا دارند. بنابراین، حور العین جنتی زنانی هستند که سیاهی چشم آنان مشکی کامل و سفیدی چشم های درشت آنان کاملاً سفید و شفاف است. بدن و اندام آنان نیز در سفیدی و ظرافت مثل لؤلؤ مکنون، یعنی مثل مرواریدی است که در صدف سفید شفاف دیگری قرار گرفته و هیچ دستی به آنان نرسیده و هیچ غبار و آلاشی بر آنان وارد نشده است و کاملاً ظریف، زیبا، جذاب و دل فریب اند.

بعد از اینکه قرآن عظیم الشان خصوصیات جسمی زنان بهشتی را توضیح میدارد، می افزاید که جسم آنان مانند یاقوت و مرجان هستند. یاقوت، سنگی معدنی است که رنگ های گوناگون دارد، ولی معروف ترین آن، «یاقوت سرخ» است که سرخی و درخشندگی بخصوصی را دارا میباشد.

قابل تذکر است که در این دنیا همانند و نظیری برای زیبایی و حسن جمال زنان حور جنتی نمی توان یافت، آنان دارای چشم هایی درشت و سیاه و گونه هایی درخشنده گی خاص توام با شادابی، جمال و تازگی بی مانندی هستند. نگاه های آن ها سحرآمیز و دید چشم های شان به طرف پائین است و به جز از شوهران خود به کسان دیگر نگاه نمی کنند، چنانچه الله تعالی می فرماید: «وَحُورٌ عَيْنٌ (22) كَأَمْثَلِ اللَّوْلُؤِ الْمَكْنُونِ (23)» (سوره الواقعة: آیات 22-23). «و حوریانی چشم گشاده دارند، همچون مروارید (میان صدف) نهفته اند».

و همچنین می فرماید: «كَأَنَّهِنَّ بَيْضٌ مَّكْنُونٌ» (سوره الصافات: 49). «گویا آن ها تخم های (شترمرغ) هستند که (در زیر بال و پر شترمرغ) پنهان (از دید مردم و گرد و غبار) باشند». سفیدی چشم های آنان با سیاهی همراه است و اندام شان بسیار زیبا و لطیف می باشد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیثی می فرماید: «مِنْ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ إِلَى الْأَرْضِ لَمَلَأَتْ مَا بَيْنَهُمَا رِيحاً، أَيْ (الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ) وَلَا ضَاءَتْ مَا بَيْنَهُمَا، وَلَنْصِيفُهَا عَلَى رَأْسِهَا حَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا» (رواه مسلم وانظر الترغیب 532/4).

«اگر زنی از زنان جنت به زمین سر می کشید، ما بین آن یعنی (مشرق و مغرب) را از بوی خوشش پر می کرد، و ما بین آن دو را منور و نورانی می نمود و ارزش روسری که بر سرش می باشد، از دنیا و آنچه در آن است، بیشتر است».

زنان بهشت همه دوشیزه هستند که هیچکسی از انسان و جن به آن ها دست نزده است، چنانکه الله تعالی می فرماید: «إِنَّا أَنْشَأْنَهُنَّ إِنِشَاءً، فَجَعَلْنَهُنَّ أَبْكَارًا» (سوره الواقعة: 35-36). «ما آن ها را (حوران بهشتی) را در آغاز کار به این شکل زیبا و شمایل دلربا پدیدار کرده ایم، ایشان را دوشیزگانی ساخته ایم (که پس از آمیزش بکارت خود را باز می یابند!)». و کلمه «عُرْبًا» که در آیه 37 سوره واقعه آمده، به این معناست که زنان بهشت شیفته و محبوب همسران خود هستند که به هنگام نزدیکی و همبستر شدن با شوهران خود خوش برخورد و از نظر اخلاقی بسیار خوش اخلاق هستند.

سیرت نویسان می نویسند که: روزی زنی پیری از انصار پیش پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: برایم دعا کن که پروردگار با عظمت مرا بیامزد. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: مگر نمی دانی که زنان پیر داخل جنت نمی شود؟ پیر

زن شروع به گریان کرد، وسخت متأثر شد پیامبر صلی الله علیه وسلم خندید و فرمود: در آن روز تو دیگر پیر نیستی. مگر این فرموده پروردگار با عظمت را نه شنیدی که فرموده است: «إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنثَاءً»

فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا. عُرْبًا أُنثَرَاءً» (سوره واقعه، آیه 35-37) (ما آنان را پدید آورده ایم، چه پدیدآوردنی! و ایشان را دوشیزه گردانیدیم، شوهر دوست و همسال).

مجموع خصوصیات و امتیازات زنان جنتی:

جوانی و شادابی همیشگی، پاکی و پیراستگی از هر گونه پلیدی و آلودگی، بکر بودن، شیفتگی در برابر همسران، چشم های سیاه و درشت و شفاف چون یاقوت و مرجان، درخشندگی چون مروارید، خرامیدن و دل ربایی، حضور در خیمه های پرشکوه، هم سن و سال بودن و خوش رفتاری با همسران و آراستگی به همه ی زیبایی های ظاهری و باطنی.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه قلبی به برخی از اوصاف جنت، که نصیب پرهیزگاران است. اشاره بعمل آمده بود اینک در آیات متبرکه (62 الی 78) در باره سایر اوصاف جنتیان و نعمتهایش، بحث بعمل آورده میشود.

هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ ﴿٦٠﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦١﴾

آیا جزای نیکی جز نیکی چیز دیگری شده میتواند؟ (۶۰) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۶۱).

تفسیر:

«احسان» یکی از نعمت های اعطا شده از جانب پروردگار برای ما می باشد، پروردگار با عظمت ما دین مقدس اسلام را به سه درجه تقسیم کرده است، درجه اسلام، درجه ایمان، درجه احسان که احسان از جمله بهترین و بالاترین درجه در دین مقدس اسلام بشمار می رود، زیرا نزدیکی و تَقَرُّبُ به پروردگار جهانیان و نیل به قُرب و منزلت در نزد وی، با احسان به نفس و احسان به خلق میسر است، پس هرگاه بنده این هردو را تصاحب وبدست آورد، به یقین کامل به پروردگارش نزدیکتر خواهد شد.

کلمه احسان از ماده حسن، گرفته شده، «احسان» با مشتقاتش 194 بار در قرآن عظیم الشان ذکر شده است. (احسان در قرآن، نوشته محمد حسین فیض). (احسان در قرآن نوشته محمد حسین فیض).

«الْإِحْسَانُ ضِدُّ الْإِسَاءَةِ»: احسان ضد بدی کردن است» (ابن منظور، 1414ق.: مادة حُسن).

کلمه «احسان» مصدر باب افعال از ریشه «حُسن» به معنی زیبایی و نیکویی می باشد و احسان نیز به معنای نیکی کردن است.

لغویان بدین باور است که کلمه حُسن و مشتقات آن، وصف آن تعداد از امور دینی و یا دنیایی قرار می گیرند که به سبب داشتن گونه ای از زیبایی عقلی، عاطفی، حسّی و مانند آن می تواند با برانگیختن احساس خوشی، رضایت، زیبایی و تحسین در انسان، او را به خود جذب کند و با غرض و هدف مورد نظر موافقت و سازگاری داشته باشد (راغب اصفهانی، 1412ق.: 237).

کلمه «إحسان» در لغت عرب معمولاً بر دو معنا مورد استعمال قرار گرفته است:
اول: کار نیک

دوم: نیکی به غیر، در آیه متبرکه «احسان» اول به معنای اول و احسان دوم به معنای دوم به کار رفته است.

بر ما انسانهاست که در برابر احسان و نیکی دیگران، ما هم باید نیکی کنیم.
 «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ»: (آیا در برابر این همه احسان خداوند به انسان، جز نیکوکاری بنده سزاوار است؟)

احسان از جمله اصطلاحات عربی بوده که به معنی کمال یا برتریست که به نیکی (عربی: حُسن) (یا خیر مخالف شر) مربوط می‌شود.

در دین مقدس اسلام احسان یک وظیفه مسلمانی برای بدست آوردن کمال یا برتری در عبادت است؛ مانند مسلمانانی که الله را چنان عبادت می‌کنند که گویا او را می‌بینند در حالیکه آن‌ها نمی‌توانند او را ببینند. و تقاضای عقیده راسخ و متین اسلامی هم همین را می‌کند که الله تعالی دائماً در حال نگاه کردن به بنده خویش است.

احسان دارای جوانبی مختلفی می‌باشد از جمله رساندن نفع به نفس خود با وسایل مختلف، تَقَرُّبُ بیشتر به الله تعالی، ادای خیر و نیکی‌ها و امتناع از تمامی محرمات، و نفع رساندن به خلق با تمامی انواع خیر و احسان، پس احسان برترین مقام و منزلت مؤمنان، و بالاترین درجات عبادت و بهترین حالت بندگان صالح و نیکو کار است. پروردگار با عظمت ما می‌فرماید: «وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا» (سوره النساء: 125). «و کیست از روی دینداری بهتر از آنکه خودش را تسلیم خدا کرده در حالیکه نیکو کار است و پیروی کرده است از ملت ابراهیم که روی آورنده به توحید و اغراض کننده از همه ادیان باطل بود».

و می‌فرماید: «وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (سوره البقرة: 195). «و نیکو کاری کنید که خداوند نیکو کاران را دوست می‌دارد».

بی تفاوتی در برابر احسان :

بی تفاوتی در برابر احسان دیگران، در شرع امری ناپسند و غیر مقبول در پیشگاه الله متعال است و عقلاً هم باید احسان به احسان جواب داده شود، طوری که در آیه فوق با زیبایی بیان شد که: «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ» همین که عقل انسانی را به محکمه دعوت می‌نماید، که جواب احسان باید به احسان مجرا شود و حکم پروردگار هم همین است.

مفسرین می‌فرمایند که یکی از فلسفه‌های قیامت، اجرای عدل و جزای احسان‌هاست. «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ» در این آیه متبرکه تأکید بعمل آمده است که دسترسی به جنت و نعمت‌های آن هم، منوط به عملکرد نیک خود انسان است «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ» زیرا احسان، در مقابل احسان مطرح شده، و انسان زمانی به احسان و پاداش دست می‌یابد، زمانی که خودش، اهل احسان و عملکرد نیک باشد.
 تعلیمات قرآنی به این امر مهم عدالتی اشاره نموده و تأکید میدارد که عدم عدالت، در این بابت بنیان اجتماع را متزلزل می‌سازد.

از جمله عدم احسان موجب به وجود آمدن جامعه ای خشک و بی روح میشود. قرآن عظیم الشان می‌فرماید «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ

بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّنَ وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوَى الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ...» (سورة بقره آیه 177) نیکی، (تنها) این نیست که (به هنگام نماز) روی خود را به سوی مشرق و (یا) مغرب بر گردانیم، بلکه نیکی (و نیکوکار) کسی است که به الله و روز قیامت و فرشتگان و کتاب (آسمانی) و پیامبران ایمان آورده، مال (خود) را، با تمام علاقه ای که به آن دارد، به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه و خواهندگان و بردگان، انفاق کند).

تعالیم اسلام از یک طرف که به جسم و روح انسان و ابعاد وجودی و حیات فردی و اجتماعی او توجه دارد، و از سوی دیگر، به اجرای عدل و احسان (مواسات و مساوات) در میان مردم و حضور آنها در جامعه نظر می کند، و در نتیجه، ما را به این مهم هدایت می نماید.

وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ ﴿٦٢﴾ فَبِأَيِّ آيَةٍ رَبِّكُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٦٣﴾

و نزدیک آن دوجنت دیگر است (۶۲) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۶۳)

تفسیر:

لازم می دانم قبل از اینکه مبحث جنت را مورد بررسی قرار دهم، مختصراً نظر مفسرین را در مورد تعریف جنت خدمت شما تقدیم بدارم:

مفسرین می نویسند: بهشت نوری است که می درخشد، و ریحانی است که فضا را عطر آگین می کند، کاخی است محکم، نهری است جاری و میوه های است رسیده و دارای حوریانی است زیبا و خوبروی. و لباس های بسیار زیبا به تن داشته است، درجنت کاخ ها و قصر های بلند و مجلل است که مانند ستاره های است که در افق می درخشد و همواره در حال نور افشانی است برای اهل جنت آماده و ساخته شده است.

کلمه «دون»، که در آیه مبارکه آمده است، در برخی از اوقات به معنی غیر می آید و در برخی از اوقات به معنی پائین. هم مورد استعمال قرار گرفته است، بناءً مفسرین در معنی آیه «وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ» دو معنی و تفسیر را به کار برده اند:

اول: اینکه از فحوی این آیه متبرکه معلوم می شود که غیر از آن دو جنت، دوجنت دیگر هم موجود اند.

دوم: اینکه برای جنتیان در جنت درجاتی وجود دارد که هر جنتی مطابق اعمال حسنه خویش در آن داخل و مقیم خواهد شد. «وَلِمَنْ خَافَ... جَنَّتَانِ» اما برای مؤمنان عادی دوجنت دیگر است که پایین تر از جنت اولی قرار دارند.

خواننده محترم!

قبل از همه باید گفت: آنچه که موجب نجات انسان از آتش دوزخ و جهنم خواهد شد، ایمان صحیح است نه عمل صالح، این بدین معنی است که ملاک پذیرش عمل صالح؛ ایمان صحیح است، کسی که ایمان داشته باشد اعمال صالحش پذیرفته میشود، ولی کسی که ایمان درست و صحیح نداشته باشد، تمامی اعمال خوب اش باطل و بی ارزش میشود.

و منظور از ایمان صحیح یعنی کسیکه به وحدانیت و خالقیت الله تعالی، و به تمامی ملائکه و به تمامی انبیاء الهی و به تمامی کتابهای آسمانی از جمله قرآن عظیم الشأن و به روز قیامت ایمان راسخ، جازم و متینی داشته باشد، چنین کسی دارای ایمان صحیح است، طوریکه پروردگار با عظمت ما در صفت مؤمنان میفرماید: «وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ

وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ» (سورة بقره 285). یعنی: مؤمنان، به الله و فرشتگان او و کتابها و فرستادگانش، ایمان آورده‌اند؛ (و می‌گویند): ما در میان هیچ یک از پیامبران او فرق نمی‌گذاریم (و به همه آن ایمان داریم).

پس کسی که به یکی از فرشتگان و یا به یکی از انبیای الهی یا به یکی از کتابهای آسمانی ایمان نداشته باشد، و این را میداند که این جز ایمان اعتقاد است و ولی از آن منکر است، ایمان چنین شخص صحیح نیست و جزو مؤمنان محسوب نشده، بلکه داخل در گروه کافران خواهد بود.

و همانطور که گفته شد ملاک و معیار اصلی که در روز قیامت موجب رهایی انسان از آتش جهنم است، ایمان است، یعنی ایمان و نیت است که از عمل صالح نیز مقدمتر است، و کسی که ایمان صحیح نداشته باشد تمامی اعمال صالحش و تمامی کارهای خوبش باطل و محو خواهند شد و ارزشی نخواهند داشت، به عبارتی ملاک قبولی اعمال، داشتن ایمان صحیح است و کسی که ایمان صحیح نداشته باشد اعمالش هم پذیرفته نمی‌شوند و سودی برایش نخواهند داشت، طوری که در (آیه 5 سوره مائده) آمده است: «وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (مائده 5). یعنی: و کسی که انکار کند آنچه را باید به آن ایمان بیاورد، اعمال او تباه می‌گردد؛ و در سرای دیگر، از زیانکاران خواهد بود.

ومی فرماید: «وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (انعام 88). یعنی: و اگر آنها مشرک شوند، اعمال (نیکی) که انجام داده‌اند، نابود می‌گردد (و نتیجه‌ای از آن نمی‌گیرند). «وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ» (سورة اعراف 147). (و کسانی که آیات، و دیدار رستاخیز را تکذیب (و انکار) کنند، اعمالشان نابود می‌گردد). «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ» (15) أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (سورة هود 15-16).

یعنی: کسانی که زندگی دنیا و زینت آن را بخواهند، (نتیجه) اعمالشان را در همین دنیا بطور کامل به آنها می‌دهیم؛ و چیزی کم و کاست از آنها نخواهد شد! (ولی) آنها در آخرت، جز آتش، (سهمی) نخواهند داشت؛ و آنچه را در دنیا انجام دادند، بر باد می‌رود؛ و آنچه را عمل می‌کردند، باطل و بی اثر میشود!

جنت های ذکر شده در قرآن کریم:

در قرآن عظیم الشان بصورت کل از هشت جنت ذکری بعمل آمده است که در ذیل توجه شما را بدان جلب میدارم:

جنت فردوس:

هدف از جنت فردوس همانا بالاترین درجه و مقام بهشت است، که دارایی بستانی که شامل مزایا و محاسن تمام باغ هاست، می باشد. (القاموس المحيط) (صفحه 725، 1532)، (تهذیب اللغة) (104، 105/13) للأزهری.

طوری که یاد آور شدیم، جنت فردوس از جمله بالاترین درجه بهشت بوده، و باغی است که در آن میوه ها، گل ها و سائر اسباب لذات و خوبی ها جمع است، و پیامبر صلی الله علیه وسلم آنرا بالاترین درجه بهشت مسمی نموده است، و فرموده است که چشمه های چهارگانه (کوثر، زنجبیل، سلسبیل و کافور) از همین جنت فردوس سر چشمه می گیرند.

یاد جنت فردوس دوبار در قرآن عظیم الشان بعمل آمده است: برای بار اول در (سورة كهف آیه 107) ذکر شده که ایمان و عمل صالح، شرط دریافت نعمت های بهشتی بیان شده: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا» که در این آیه مقام و منزلت مؤمنین و نیکوکاران، معین شده است. و برای بار دوم در سورة (مؤمنون آیه 11): «الَّذِينَ يَرْتُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (جنت فردوس ارث آن خوبان و منزلگاه ابدی آن پاکان است) در آیه بعد از اینکه صفات مؤمنین واقعی بیان میشود مژده و وعده داده میشود که اینان وارثان و دارندگان فردوس هستند.

جنت عالیه :

«عالیه» به معنای بلند مرتبه، و مکان بهتر آمده است، بناءً جنت عالیه عبارت از مکان است که دارای مقامی عالی است، این جنت از جمله محلات و مقامات از جنت است که شخص جنتی از چنان لذایذی مستفید می شود که نه چشمی آنرا دیده و نه گوشی آنرا شنیده است. و نه هم بر قلب کسی خطور کرده باشد.

کلمه جنت عالیه و صفات این مقام مبارک هم دوبار در قرآن عظیم الشان ذکر شده است: برای بار اول در (سورة الحاقه، آیه 23) طوریکه میفرماید: «فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ ﴿21﴾ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ﴿22﴾ قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ ﴿23﴾ كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ ﴿24﴾»

در این آیات متبرکه که اشخاصیکه صاحب جنت عالیه می باشند، دارای صفات اصحاب یمین معرفی شده اند. اصحاب یمین، اصحاب اهل برکت و میمنت میباشند؛ زیرا یکی از معانی یمین و میمنه، مبارک بودن و برکت یافتن است. اصحاب یمین همان کسانی اند که همیشه در کمک و دستگیری دیگران و خدمت به خلق الله مصروف اند.

همچنان در آیات 13 و 18 سوره بلد یکی از صفات پسندیده اصحاب یمین را آزاد سازی بردگان (غلامان) بیان می کند؛ چرا که آنان انسان هایی هستند که نسبت به دیگران بسیار مهربان هستند و رحم آوری به دیگران را نه تنها عمل می کنند بلکه حتی دیگران را نیز به این کار تشویق می کنند.

به سخن دیگر، مهربانی و صلّه رحمی نسبت به دیگران از خصوصیات این اشخاص است و از نظر عاطفی و احساسی بسیار لطیف و مهربان می باشند. بصورت کل باید گفت که اصحاب یمین اشخاص اند که نامه اعمالشان را در دست راست دارند و پاداششان بهشت عالیه است.

طوریکه در آیات (39 الی 43) سورة مدثر آمده است: «إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ ﴿39﴾ فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿40﴾ عَنِ الْمُجْرِمِينَ ﴿41﴾ مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ ﴿42﴾ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ ﴿43﴾» (مدثر 41-43).

یعنی: مگر «اصحاب یمین» (که نامه اعمالشان را به نشانه ایمان و تقوایشان به دست راستشان میدهند)! آنها در باغهای بهشتند، و از مجرمان سؤال میکنند: چه چیز شما را به دوزخ وارد ساخت؟! میگویند: «ما از نمازگزاران نبودیم».

جنت نعیم:

کلمه «نعیم» به معنای نعمت است، مفهوم اصلی «نعیم» به گفته راغب به معنی نعمت بسیار آمده است، به اضافه ذکر آن به صورت نکره که در اینجا دلیل بر عظمت و اهمیت است که نشان میدهد، این جنت دارایی نعمت‌ها و برکت‌ها مادی و معنوی می‌باشد. کلمه «نعیم» 12 بار در قرآن عظیم الشان ذکر شده که از جمله میتوان از (آیه 65 سوره مائده، از آیه 9 سوره یونس، آیه 56 سوره حج، آیه 85 سوره شعراء، آیه 8 سوره لقمان، آیه 43 سوره صافات، آیات 12 و 89 سوره واقعه، آیه 34 سوره قلم، آیه 38 سوره معارج، آیه 13 سوره انفطار، آیه 22 سوره مطففین نام برد).

جنت عدن:

کلمه عدن مصدر و به معنای اقامت و استواری است یعنی در جایی ماندگار شدن و جنات عدن از جمله جنات است که دارای استواری و ایمنی و از بین نرفتنی باشد. و مطابق تفاسیر جنت عدن در قلب و وسط بهشتهای دیگر قرار دارد. کلمه عدن بصورت کل 11 بار در قرآن عظیم الشان ذکر شده که عبارتند از: (آیه 72 سوره توبه، آیه 23 سوره رعد، آیه 31 سوره نحل، آیه 31 سوره کهف، آیه 61 سوره مریم، آیه 76 سوره طه، آیه 33 سوره فاطر، آیه 50 سوره ص، آیه 8 سوره غافر، آیه 12 سوره صف، آیه 8 سوره بینه)

قصر های جنت :

در دنیا امروزی ما قصر ها، ساختمان‌ها و ویلاهای بسیار بزرگ و مجللی وجود دارد، ولی این بناها و قصر ها به هر اندازه که از نظر دکوراسیون با شکوه و مجلل باشد، نمیتوانند با قصرها و ساختمان‌های بسیار زیبایی که برای سکونت و آرامش مؤمنین در جنت آماده شده، قابل مقایسه باشند و تنها شباهتی که باهم دارند در نام و اسم است، در بهشت چنان کاخ‌های مجلل و با شکوهی ساخته شده که چشم‌ها با دیدن عظمت و زیبایی آن‌ها خیره میشود، قصرهایی که مؤمن وقتی داخل آن میشود، به آرامش روحی و آسایش و آرامش ابدی می‌رسد، پروردگار با عظمت ما برای مؤمنان قصر های مجللی و با شکوه از طلا و نقره در بهشت بنا نموده. طوریکه در (آیه 20 سوره الزمر) میفرماید:

«لَٰكِنَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِّنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَّبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَعَدَّ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ» «ولی آنهایی که تقوا الهی پیشه کرده اند غرفه‌های در بهشت دارند که بر فراز آنها غرفه‌های دیگر بنا شده و از زیر آنها نهر های جاری است این وعده الهی است و خداوند در وعده خود تخلف نمیکند.

و باز در (آیه 58 سوره العنکبوت) میفرماید: «وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِّنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَمَلِينَ» «کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده باشند ایشان را در کاخ‌های عظیم بهشت جای می‌دهیم کاخ‌هایی که در زیر آن‌ها رود بارها روان است، جاودانه در آن به سر می‌برند، پاداش آنان که کار می‌کند چه پاداش خوبی است».

در صحیحین از ابو سعید خدری (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بهشتیان آنچنان که شما حرکت ستاره گان درخشان را در افق از مشرق یا مغرب دنبال می‌کنید، منازل و غرفه‌های بهشتی را در بالای سرشان دنبال می‌کنند.

چون تفاوت بین منازلشان بسیار زیاد است. گفتند: یا رسول الله صلی الله علیه و آله! آن منازل پیامبران است که کسی به آن نخواهد رسید؟ فرمود: خیر. قسم به کسی که جانم در دست اوست، جای مردانی است که به خدا ایمان آورده و پیامبران را تصدیق نمایند».

در صحیحین از سهل بن سعد ساعدی روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بهشتیان غرفه های همدیگر را همچون ستارگان آسمانی مشاهده می کنند».

امام احمد از ابو هریره نقل می کند که رسول الله فرمودند: «بهشتیان به خاطر تفاوت منازلشان، همدیگر را همانطوری که شما ستاره های نورانی را در افق روشن مشاهده می کنید دنبال می کنند».

پرسیدند: آنان پیامبرانند؟

فرمود: «خیر، قسم به کسی که جانم در دست اوست، آن ها اقوامی هستند که به خدا ایمان آورده و پیامبران را تصدیق نموده اند».

نوع ساختمان جنت ها:

در مورد اینکه این قصر ها و تعمیرات به چه شکل اند، حدیثی داریم از ابی هریره که می فرماید: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مِمَّ خُلِقَ الْخَلْقُ؟ قَالَ: «مِنَ الْمَاءِ».

قُلْتُ: مَا بِنَاءُ الْجَنَّةِ؟ قَالَ: «لَبِنَةٌ مِنْ فِضَّةٍ، وَلَبِنَةٌ مِنْ ذَهَبٍ، وَمِلَاطُهَا الْمِسْكُ الْأَذْفَرُ، وَحَصْبَاؤُهَا اللَّوْلُؤُ وَالْيَاقُوتُ، وَتُرْبَتُهَا الزَّرْعَرَانُ، مَنْ يَدْخُلُهَا يَنْعَمُ وَلَا يَبْأَسُ، وَيُحَلِّدُ وَلَا يَمُوتُ، لَا تَبْلَى ثِيَابُهُمْ وَلَا يَفْنَى سَبَابُهُمْ» (ترمذی 2526 - احمد 2 / 445 و صحیح البانی در حاشیه مشکوٰۃ 5630).

«از ابو هریره (رض) روایت است که عرض کردم: یا رسول الله! مخلوقات از چه چیزی آفریده شده اند؟ فرمود: از آب، عرض کردم: ساختمان های بهشت از چه چیزی ساخته شده؟ فرمود: خشتی از نقره، و خشتی از طلا و ملاط آن (ملاط: مخلوطی از گل یا ریگ و سمنت که میان دو خشت قرار داده میشود) مُشک خوشبو، و سنگریزه هایش از مروارید و یاقوت، و خاکش زعفران می باشد، هرکس داخل آن شد، به خوشی زندگی کرده ناامید نمی شود، جاویدان می ماند و هرگز نمی میرد، لباس های اهل جنت کهنه نمی شوند و جوانی آن ها از بین نمی رود».

اتاق های جنت :

اما در مورد زیبایی فرش ها و دکوریشن و زینت اتاق های جنت و استحکام بنا و منظره معماری آن ها که جای برای سؤال باقی نمی باشد.

برای دستیابی این قصر ها ی مجلل و بی نظیر و عدم تبدیلی این قصر ها و نعمت و به خوشی های زودگذر و فانی این دنیا که یقناً کار انسانی نادان و ناآگاه است، فورمول و نسخه داریم که پروردگار با عظمت ما به زیبایی خاصی در (آیه 37 سوره سبا) فرموده است:

«وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءٌ أَضْعَفُ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْعُرْفَةِ ءَامِنُونَ»

«اموال و اولاد شما چیزهائی نیستند که شما را به ما (خداوند متعال) نزدیک سازند، بلکه کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند، آنان (مقرب درگاه الهی بوده و) در برابر اعمالی که انجام داده اند، پاداش دو برابر دارند. و ایشان در طبقات بالا (یعنی در برترین منازل بهشت) در امن و امان به سر می برند».

خیمه‌های بهشت :

در جنت برای استفاده جنتیان در جنب قصر ها مجلل خیمه های زیبایی بنا شده که مانند مروارید نورافشان می کند. طوریکه رسول الله صلی الله می فرماید: «إِنَّ لِلْمُؤْمِنِ فِي الْجَنَّةِ لَخَيْمَةً مِنْ لَوْلُؤَةٍ وَاحِدَةٍ مُجَوَّفَةٍ، طُولُهَا سِتُّونَ مِیْلًا، لِلْمُؤْمِنِ فِيهَا أَهْلُونَ يَطُوفُ عَلَيْهِمُ الْمُؤْمِنُونَ فَلَا يَرَى بَعْضُهُمْ بَعْضًا» (صحیح بخاری 8 / 479 و مسلم 2832). «بدون شك که برای مؤمنان در بهشت خیمه های سایبانی هستند که جنس آن ها از مروارید میان خالی است، طول آن ها به طرف آسمان شصت مایل می باشد، این خیمه های بزرگ مخصوص مؤمنین و اهل خانه او می باشد که به راحتی در آن رفت و آمد می کنند، ولی بعضی از آن ها یکدیگر را نمی بینند».

مُدْهَامَتَانِ ﴿٦٤﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦٥﴾

چنان سبز است از شدت سبزی متمایل به سیاهی (٦٤) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (٦٥)
در این آیه متبرکه به وصف دو بهشت که صفات آن در فوق یاد آور شدیم می آفزاید، این جنات آن قدر سبز و خرم است که سبزی و طراوت و شادی و خرمی درختانش به نهایت رسیده و برگ ها متمایل به سیاهی شده.

«مدهامة» از ریشه «دهم» و باب «ادهیمام» به معنای سیاهی شدید است و در اینجا منظور باغ و بستانی است که از شدت سبزی به سیاهی می زند. «نضاخ» به معنای فوران کننده و جوشان است.

«مدهامة» از ریشه «دهم» و باب «ادهیمام» به معنای سیاهی شدید است و در اینجا منظور باغ و بستانی است که از شدت سبزی به سیاهی می زند.

سه چیز است که حزن و اندوه را از قلب می زداید و موجب شادی جسمی و روحی انسانها می گردد: آب، سبزی و سیمای نیکو. «ثَلَاثَةٌ يُذْهِبْنَ عَنْ قَلْبِ الْحَزْنِ، الْمَاءُ وَالْخَضْرَاءُ وَالْوَجْهَ الْحَسَنَ» و طوریکه تذکر داده شد این جنات از زیبایی های خاص و نعمت های غیر قابل وصف، برخوردار اند هم آب دارند، طوریکه آب یکی از نعمت های بینظیر پروردگار است، هم بسیار سبزه، سبز پر رنگی که مایل به سیاهی باشد. وهم خرمی بی مثل و مانند دارد.

بصورت کل مطابق حکم این آیه گفته می توانیم که درختان بهشتی در همه فصل های سال سرسبز و شاداب هستند.

فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاحَتَانِ ﴿٦٦﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦٧﴾

در آنها دو چشمه ی همواره جوشان است (٦٦) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (٦٧)
﴿نَضَّاحَتَانِ﴾ «جوشان، فوران کنان».

انهار جنت:

در جمله همه زیباییهای، نعمت ها و خوبی ها که در باره جنت و جنتیان بیان یافت است، یکی از این زیبایی های بی وصف چشمه های جنت است.

در آیه فوق تذکر داده شده است که در این جنت دو چشمه زلال چون فواره با شدت می جوشند، وجود دارد.

در توصیف انهار جنت مفسرین می نویسند که نهرهای جنت دارای آب شیرین و گوارایی است که پروردگار با عظمت ما برای استفاده و لذت اهل جنت خلق نموده است، انهار جنت بر حسب نوع آبی که در آن ها جریان دارد، مختلف هستند، بعضی پر از عسل و برخی آکنده از شراب و تعدادی نیز از شیر، و دیگر نعمت های پروردگار مملو و جاری هستند. قرآن عظیم الشان در (آیه 15 سورة محمد) میفرماید: «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَّاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ حَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّرِيبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ» (وصف بهشتی که (از جانب پروردگار) به پرهیزگاران و عده داده شده است (چنین است که) در آن انهارى از آبی (زالال و خالص) است که گنبدیده و بدبو نشده است، و (در بهشت) نهرهائی از شیری است که طعم و مزه آن دگرگون نشده است، و نهرهائی از شراب است که سرا پا لذت برای نوشندگان است، و جویهای از عسل است که خالص و تصفیه شده است».

پروردگار ما نمونه های بسیار اندک از آنچه که بهترین و حلالترین آنها را در بهشت و برای اهل جنت آماده نموده به ما نشان داده، و بسیاری از چیزهائی را که استفاده از آنها را در این دنیا حرام قرار داده، در آن دنیا برای بندگان مؤمن و صالح خودش حلال نموده است.

رسول الله صلی الله علیه وسلم به ما خبر داده است که در شب معراج چهار نهر را که از سر چشمه های خود جاری بوده‌اند، مشاهده نموده‌اند: (نهرهای ظاهری و نهرهای باطنی) و چنین فرموده اند: «فَقُلْتُ: يَا جِبْرِيْلُ! مَا هَذِهِ الْأَنْهَارُ؟ قَالَ: أَمَّا النَّهْرَانِ الْبَاطِنَانِ فَنَهْرَانِ فِي الْجَنَّةِ، وَأَمَّا الظَّاهِرَانِ فَالْبَيْلُ وَالْفُرَاتُ» (مسلم 1 / 150) «گفتم ای جبرئیل! این جویبارها چه هستند؟ گفت: (و نهرهایی از آنها)، یعنی دو نهر باطن، نهرهای جنت بودند، و دو نهر ظاهری، نهرهای نیل و فرات می باشند».

خداوند متعال میفرماید: «وَبَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» (سوره البقرة: 25) «مژده بده به کسانی که ایمان آورده‌اند و کردار نیکو انجام داده‌اند، به این که برای ایشان باغ‌هائی (در بهشت) است که در زیر درختان آن رودخانه‌هائی جاری است».

و همچنین میفرماید: «وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (سوره التوبة: 100): «و خداوند بهشت را برای آنها آماده ساخته است که در زیر (درختان و کاخ‌های) آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آنجا می‌مانند. این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ».

و خداوند متعال ضمن بیان پاداش کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، میفرماید: «أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» (سوره الکهف: 31): «اما (کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند) کسانی هستند که بهشت جاویدان از آن ایشان است، بهشتی که در زیر (خاک‌ها و درختان) آن جویبارها روان است».

اما کوثر، جویی از جویبارهای بهشت است که خداوند متعال آن را به رسول الله صلی الله علیه وسلم عطا فرموده‌اند: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ» (سوره الکوثر: 1). «ما به تو (ای محمد!) خیر و خوبی به نهایت فراوانی را عطا کرده‌ایم».

انس بن مالک روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود:

«بَيْنَمَا أَنَا أُسِيرُ فِي الْجَنَّةِ إِذَا أَنَا بِنَهْرٍ حَافَتَاهُ قَبَابُ الدُّرِّ الْمُجَوَّفِ قُلْتُ: مَا هَذَا يَا جِبْرِيْلُ؟ قَالَ: هَذَا الْكُوْتُرُ الَّذِي أُعْطَاكَ رَبُّكَ. فَإِذَا طَيْبُهُ - أَوْ طَيْبُهُ - مِسْكٌ أَذْفَرُ» (صحيح بخاري مع الفتح 11 / 464). «در حالی که (در شب معراج) من در جنت قدم می‌زدم، ناگهان به ساحل نهری رسیدم که در کنار آن گیلاس های از مروارید میان خالی قرار داشت: از جبرئیل پرسیدم: این چیست؟ گفت: این کوثر است که خداوند آن را به تو بخشیده است». آنگاه متوجه شدم که خاک آن مانند مشک خوشبو و معطر است.

از ابو هریره (رض) روایت شده که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ أَعَدَّهَا اللَّهُ لِلْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِهِ، كُلُّ دَرَجَتَيْنِ مَا بَيْنَهُمَا كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، فَإِذَا سَأَلْتُمْ اللَّهَ فَسَلُوهُ الْفِرْدَوْسَ، فَإِنَّهُ أَوْسَطُ الْجَنَّةِ وَأَعْلَى الْجَنَّةِ، وَفَوْقَهُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ، وَمِنْهُ تَفَجَّرُ أَنْهَارُ الْجَنَّةِ» (البخاری 6 / 11). «همانا جنت دارای صد قسمت است که خداوند آن‌ها را برای مجاهدان در راه خدا آماده کرده است، و فاصله میان هر دو قسمت به اندازه فاصله‌ی بین آسمان و زمین می‌باشد، وقتی بهشت را از خداوند طلب کردید، جایگاه فردوس را بخواهید، زیرا آن جایگاه اعلی‌ترین مکان جنت و میانه‌ی آن می‌باشد که در بالای آن عرش رحمن قرار دارد، و از آن نهرهای جنت سرچشمه می‌گیرند». همچنین رسول الله صلی الله علیه وسلم خبر داده است که این نهرها از چهار دریا سرچشمه می‌گیرند.

می‌فرماید: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ بَحْرَ الْمَاءِ وَبَحْرَ الْعَسَلِ وَبَحْرَ اللَّبَنِ وَبَحْرَ الْخَمْرِ ثُمَّ تُشَقَّقُ الْأَنْهَارُ بَعْدُ» (ترمذی وقال حسن صحيح 2571). «همانا در جنت دریای عسل، دریای شراب، دریای شیر و دریای آب موجود است که نهرها از آن‌ها جاری می‌شوند».

چشمه سارهای بهشت :

در بهشت دو چشمه گوارا فواره می‌زنند:

اولین چشمه، چشمه کافور است (کافور ماده‌ای است خوشبو و سفیدرنگ) که قرآن عظیم الشان در (آیات 5 و 6) سوره انسان در باره آن می‌فرماید: «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا ﴿5﴾ عَيْنَا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا ﴿6﴾» «به درستی که نیکان (در بهشت) پیاله های شرابی را سر می‌کشند و می نوشند که آمیخته به کافور است، (این پیاله‌ها پر می‌شود از) چشمه‌ای که بندگان خدا از آن می نوشند، و هر جا که بخواهند با خود روان می‌کنند و می‌برند».

بلی، برگزیدگان و نزدیکان بارگاه پروردگار از آب خالص این چشمه مینوشند و نیکوکاران اندکی از آب این چشمه را با آب های گوارای دیگر مخلوط کرده و می نوشند، زیرا آب خالص چشمه کافور مخصوص مقربان درگاه خداست.

دومین چشمه، چشمه تسنیم است که قرآن عظیم الشان در (آیات 22 الی 28) سوره المطففین) درباره آن می‌فرماید: «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿22﴾ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ ﴿23﴾ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ ﴿24﴾ يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ ﴿25﴾ خِتْمُهُ مِسْكَ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ ﴿26﴾ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُ مِنْ تَسْنِيمٍ ﴿27﴾ عَيْنَا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ ﴿28﴾» «بیگمان نیکوکاران در میان انواع نعمت های فراوان بهشت به سر خواهند برد، بر تخت‌های مجلل (بهشتی) تکیه می‌زنند و (به زیبایی‌ها و احسان‌های بسیار آنجا می‌نگرند، هرگاه به ایشان نگاه می‌کنی) خوشی و خرمی و نشاط و شادابی نعمت را در چهره‌های

ایشان خواهی دید، به آنان از شرابی زلال و خالص نوشانیده می‌شود که دست نخورده و سر بسته است، مُهر و در بند آن از مشک است (و با دست زدن به آن بوی عطر مشک در فضا پراکنده میشود). مسابقه دهندگان باید برای به دست آوردن این (چنین شراب و سایر نعمت های بهشت) با همدیگر مسابقه دهند و بر یکدیگر پیشی گیرند، آمیزه آن تسنیم است، تسنیم چشمه‌ای است که مقربان (بارگاہ رب متعال) از آن مینوشند».

فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ ﴿٦٨﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦٩﴾

در آن دو، میوه هست و نخل هست و انار هست (٦٨) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (٦٩)

«فاکھه» به معنای میوه یا درخت میوه، عام است. خرما و انار را هم در بر می‌گیرد. اگر این دو یا درخت این دو را جداگانه ذکر کرده، به خاطر اهمیتی بوده که این دو داشته‌اند. در اهمیت شان گفته‌اند:

خرما هم میوه است و هم طعام. انار هم میوه است و هم دوا. بدین جهت این دو بر سایر میوه‌ها فضیلت و اهمیت یافته و شایسته شده‌اند که جداگانه ذکر گردند.

مفسرین می‌نویسند: انتخاب این دو میوه از میان میوه‌های بهشت به خاطر تنوع این دو می‌باشد، یکی غالباً در مناطق گرم سیر می‌روید، و دیگری در مناطق سرد، یکی ماده قندی دارد، و دیگری ماده اسیدی، یکی از نظر طبیعت گرم، و دیگری از نظر طبیعت سرد است، یکی غذا، و دیگری برطرف‌کننده تشنگی است.

فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ ﴿٧٠﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٧١﴾

در آن‌جا زنانی نیک سیرت و زیبا روی (٧٠) پس کدام یک از نعمت های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (٧١)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَيْرَاتٌ حِسَانٌ» «نیکوزنان زیبا، زنان نیک سیرت و صورت».

تفسیر:

اخلاق زنان اهل بهشت:

«در میان باغ‌های بهشت زنان خوب و زیبا هستند».

خیرات جمع خیر و احسان جمع حسنه، به معنی نیک و خوب می‌باشد، پس آنان دارای صفات و اخلاق و رفتار نیکو و خوب و دارای حسن صورت و چهره می‌باشند در جنت زنان با اخلاق عالی و پسندیده هستند، زنان پاک دامن که با تمام حیا و با شرم شوهر بهشتی خویش دوست دارند، و همواره نگاه خود را از نا محرم دور نگه می‌دارند و خوش برخورد هستند.

حوریان بهشتی دارای اخلاق و سیرتی نیکو هستند که: جن و انس از هم نشینی با ایشان خسته نمی‌شود.

حوریان بهشتی دارای اجسام و بدن های سفید و دلربایی هستند، و آنان را به زیبایی چشمانشان ستوده خماری چشمان حوریان بهشتی چنان زیبایی است که: مردان را به سوی خویش جلب و میکشاند، و مانند آهن روبا مردان خویش را مجذوب خویش میسازد و این در حالیست که از نگاه بیگانگان مصون هستند و تنها برای شوهران خویش عشوه و دلربایی می‌کنند.

وصفت حوریان بهشتی در (آیات (49 و 50 سورة صفات و آیه 54 سورة دخان و آیه 40 سورة طور و آیه 22 سورة واقعه) با تفصیل و دقیق بیان گردیده است، شما می‌توانید

تفصیل آن را در آیات فوق مطالعه فرماید.)

حوریان بهشتی دارای بکارت و دوشیزگی همیشگی هستند و هرگز با نزدیکی و مقاربت دوشیزگی آنان زایل نمی شود. (طوریکه در آیه 56 و آیات 72 و 74 همین سوره و آیات 34 الی 36 سوره واقعه) موضوع با دقت بیان شده است.

حوریان بهشتی زیبایی ایشان در چشمان افسون گر ایشان است، طوریکه پروردگار آنان به زیبایی چشمانشان ستوده و صفات آنان را از جمله (آیات 48 و 49 سوره الصافات، بیان داشته: «وَعِنْدَهُمْ قُصِرَتُ الْأَطْرَفِ الْعَيْنِ» (و نزد آن‌ها همسرانی زیبا چشم است که جز به شوهران خود عشق نمی‌ورزند). (طرف) به سکون (را) به معنی بصر و بینائی می‌باشد، یعنی نگاه آن‌ها و چشم آن‌ها به سبب دوست‌داشتن و محبت شوهران‌شان همواره به سوی آن‌ها می‌باشد.

حوریان بهشتی از نظر سنی هم سن و سال شوهران خویش هستند (طوریکه در آیات 34 و 37 سوره واقعه بیان شده).

بناءً بر بنیاد آیات متذکره گفته می‌توانیم که همه اهل بهشتی در سن جوانی به سر می‌برند و هیچ وخت رنگ پیری و کهولت را نخواهند دید. این‌ها نمونه‌های از اوصاف حورالعین است که برخی از این اوصاف در فوق بیان یافت.

حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ ﴿٧٢﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٧٣﴾

(در آن) حورانی است در خیمه‌های نگهداشته شده. (۷۲) پس کدام یک از نعمت‌های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۷۳)

حور: جمع حوراء و آن زنی است که سفیدی چشمش بسیار سفید و سیاهی چشمش بسیار سیاه باشد.

عین: جمع عیناء و آن زنی است که چشمان درشتی داشته باشد...

این‌ها خصوصیات دوست‌داشتنی زنان دنیا هستند ولی در زنان بهشتی کاملتر، زیباتر و برتر هستند. «مانند مروارید پنهان»؛ گویی آنها مرواریدهای حفاظت شده‌ای هستند که نور افتاب جلای رنگشان را تغییر نداده و دست کسی به آنها نخورده است.

حوری مقصورات از جمله زنان است که از دید اجانب در امانند، زنانی مبتذل نیستند، که غیر از شوهران نیز ایشان را تماشا کنند.

«حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ» از جمله (زنان بهشتی) سیاه چشمانی هستند که هرگز از خیمه‌های خویش بیرون (نمی‌شوند و اینجا و آنجا به دنبال کارهای ناپسند) نمی‌روند.

بلی زنان بهشتی در خیمه‌ها آراسته شده و فقط برای پذیرائی از همسران خود نشسته‌اند، کسی دیگر را نمی‌بینند، و هوس نگاه کردن غیر از همسران خود به کسی دیگر را ندارند، زیرا که پروردگار با عظمت پاک بهترین زندگانی جاویدان و با صداقت و محبت و اخلاص نسبت به شوهران‌شان را به آن‌ها عطا فرموده است، طوریکه در آیه ذیل میخوانیم:

لَمْ يَطْمِئِنَّا بِأَنْفُسِنَا وَأَنْفُسُ الْعَالَمِينَ لِمَا كَفَرْنَا بِهِ حَقًّا وَمَا نَكْتُمُ ﴿٧٤﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٧٥﴾

دست هیچ انس و جنی پیش از ایشان به آنها نرسیده است (۷۴) پس کدام یک از نعمت‌های پروردگار خود را تکذیب (انکار) میکنید؟ (۷۵)

وکسی از جن و انس به حوران مقرر اهل جنت دست نزده است. از احادیث نبوی و روایات اسلامی چنین استنباط می‌شود: زنان و مردانی که در این دنیا همسر یکدیگرند، هرگاه هر دو با ایمان و بهشتی باشند در آنجا به هم ملحق می‌شوند، و با هم در بهترین شرایط و حالات

زندگی می‌کنند. و حتی از روایات استفاده می‌شود که مقام این زنان برتر از حوریان بهشت است به خاطر عبادات و اعمال صالحی که در این جهان انجام داده اند.

«طمٹ» «آمیختن، مقاربت کردن، تماس».

مُتَكِنِينَ عَلَى رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ ﴿٧٦﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٧٧﴾

بر پشته‌های سبز و بسترهای زیبا تکیه زده‌اند (۷۶) پس کدام یک از نعمت‌های پروردگار خود را تکذیب (انکار) می‌کنید؟ (۷۷)

این در حال است که این بهشتیان بر تخت‌هایی تکیه زده‌اند که با بهترین و زیباترین پارچه‌های سبز رنگ پوشانده شده است.

«رَفْرَفٍ» (بالشها) نوعی تیکه سبزرنگ ابریشمی است که از آن فرش و متکا و اسباب زینت و آرایش ساخته می‌شود، و در «صحاح» آمده است که آن متضمن نقش و نگار درخت و گل می‌باشد.

«عَبْقَرِيٍّ» در اصل به معنای مکان مخصوص جن است که برای عموم ناشناخته است، سپس به هر چیز کمیاب و نادر گفته می‌شود و در این آیه هدف از آن فرش‌های نادر و کمیاب و زیبا گفته می‌شود.

در حدیثی که از ابی سعید رضی الله عنه روایت گردیده آمده است «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِذَا دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ يُنَادِي مُنَادٍ إِنَّ لَكُمْ أَنْ تَصْحُوا فَلَا تَسْقُمُوا أَبَدًا وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَحْيُوا فَلَا تَمُوتُوا أَبَدًا وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَشْبُوا فَلَا تَهْرَمُوا أَبَدًا وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَنَعَمُوا فَلَا تَبْأَسُوا أَبَدًا فَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ «وَنُودُوا أَنْ تَلْكُمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (مسلم، و جز از آیه 43 سوره اعراف).

و از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: هنگامی که اهل جنت، وارد جنت می‌شوند، منادی صدا می‌زند: برای شما بعد از سلامتی دیگر مریضی نخواهد بود و بعد از زنده شدن هرگز نمی‌میرید و بعد از جوان شدن هیچ وقت پیر نمی‌گردید و پس از اینکه به شما نعمت داده شد هرگز سختی و نارحتی را نمی‌بینید. پس سخن الله تعالی را قرائت نمود: و ندا داده میشوند این همان بهشتی است که برای آنچه انجام داده بودید ارث داده می‌شوید.

همچنان در حدیثی که در صحیحین از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «قال الله عز وجل: أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ فَأَفْرُءُوا إِن شِئْتُمْ «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (سوره سجده 17»

(الله عز و جل می‌فرماید: برای بندگان صالح آماده کرده‌ام آنچه را که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه به قلب احدی خور کرده است. پس رسول الله صلی الله علیه و سلم این آیه را قرائت فرمودند: هیچ نفسی نمی‌داند چه چیز برای ایشان از آنچه که روشنی چشم است به خاطر آنچه انجام داده‌اند آماده شده است.

به هر حال همه تعبیرات قرآنی و احادیثی نبوی و روایات اسلامی، همه و همه حاکی از این حقیقت است که جنت همه چیزش ممتاز است، خاک بهشت، میوه‌ها، غذاها، قصرها، فرش‌ها، حواری، وانهار و بطور خلاصه هر چیزش در نوع خود بی‌نظیر و بی‌مانند است، بلکه باید گفت تعبیرات نیز هرگز نمیتواند آن مفاهیم بزرگ و بی‌مانند را در خود جای دهد، و تنها شبیحی (جسمی که از دور به نظر رسد) از آن را در ذهن ما ترسیم می‌کند.

زیبایی حوریان جنتی:

در مورد زیبای وحسن جمال حوران بهشتی، روایات متعددی از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت گردیده است که برخی از این روایات عبارتند از:
در طبرانی با سند جيد آمده است که: «لَوِ اطَّلَعَتْ امْرَأَةٌ مِنْ نِسَاءِ اَهْلِ الْجَنَّةِ اِلَى الْاَرْضِ لَمَلَأَتْ بَيْنَهَا رِيحًا وَاضَاءَاتٍ مَا بَيْنَهُمَا وَلِتَاجِهَا عَلٰى رَاسِهَا خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا» (طبرانی با سند جيد).

«فرضاً اگر زنی از زنان بهشت بر دنیا عرضه شود، خلأ میان زمین و آسمان از بوی خوشش معطر گشته و از نور چهره‌اش، روشن خواهد شد. دنیا با تمام سرمایه‌های مادی‌اش به قیمت تاج سر یکی از آنان، نمی‌ارزد».

شوهران بهشتی بیش از اندازه شیفته و دل‌باخته‌ی زنان زیبای خود می‌باشند. چرا چنین نباشند؟ چهره‌ی آنان بقدری شفاف و درخشنده خواهد بود که طبق روایتی، شوهران می‌توانند صورت خویش را در رخسار آئینه‌گون آن‌ها مشاهده کنند. چنان‌که در مسند احمد روایتی آمده است: «مردی از بهشتیان محو تماشای شگفتی‌های بهشت است که حوری بر او وارد می‌شود و سلام می‌دهد، مرد بسوی او نگاه می‌کند و چهره‌اش را در رخسار او می‌بیند، سپس می‌پرسد: شما که هستید؟ دوشیزه جوان می‌گوید: «من از جانب خدا، بعنوان هدیه‌ای اضافه بر آنچه در اختیار داری به شما ارزانی شده‌ام». تاج و زیور آلات گرانبه‌ای بر سر و گردن دارد که کوچکترین نگین آن‌ها فاصله‌ی میان مشرق و مغرب را روشن خواهد ساخت. هفتاد لایه لباس (زربافت و ابریشم) بر تن دارد که پایین‌ترین نوع آن‌ها به ظرافت گل شقایق است. و مغز استخوان پاهایش از لابلای آن لباس‌ها، نمایان خواهد بود (مسند احمد حدیث حسن است).

نغمه‌ها و ترانه‌های حوریان بهشتی:

برای اهل جنت نغمه‌های شیرین و دل‌انگیزی که توسط زنان پاک و زیبایشان سروده می‌شود، جنتیان به گوش فرا می‌دهند.

در روایتی از ابن عمر آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: زنان بهشتی برای شوهرانشان با صوتی بسیار زیبا که هیچ‌کس نظیر آن را نشنیده است، آواز می‌خوانند از جمله می‌گویند: ما زنان خوب و زیبایی هستیم و همسران مردان بزرگی می‌باشیم، نگاه ما آرام بخش است و ما برای همیشه جوان و شاداب و زنده خواهیم ماند و شوهران ما از جانب ما امنیت خواهند داشت چون از ما خیانت سر نمی‌زند. (رواه طبرانی: رجاله رجال الصحیح).

تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ﴿٧٨﴾

پربرکت و زوال‌ناپذیر است نام پروردگار صاحب جلال و بزرگوار تو (78)!

تفسیر:

این آیه ثنایی است جمیل برای الله تعالی، که چگونه دو نشئه دنیا و آخرت، مالا مال از نعمت‌ها و برکات نازله از ناحیه‌ی او شده و رحمتش سراسر دو جهان را فراگرفته. و جمله‌ی «ذی الجلال و الاکرام» اشاره به این است که، تمام افعال الله تعالی و آنچه را که در آیات فوق بیان داشت از صفات او سرچشمه می‌گیرد. یعنی، اگر عالم هستی را با نظام آفرید به دین جهت است که او خالق است.

و اگر کارهایش متقن و بدون نقطه ضعف است، به خاطر این است که او علیم و حکیم است.

و اگر مؤمنان را جزای خیر می‌دهد، چون او ودود، غفور، رحیم و شکور است. و اگر مجرمین را جزای شرّ می‌دهد، به علت این است که او منتقم و شدید العقاب است. بنابراین؛ تمام نعمت‌هایی که در این سوره بدان اشاره شد، ناشی از اسماء و صفات حق تعالی به خصوص صفت رحمانیت اوست.

در حدیثی از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده که هرکس خداوند جل جلاله را به «یا ذالجلال و الاکرام» بخواند دعایش مستجاب می‌شود. همه ما انسانها و مسلمانان در زندگی روزمره خویش حوائج و احتیاجات داریم که نیازمند دعای خیر برای برادر و خواهر مسلمانیم.

قَالَ رَبِّنا ظَلَمنا أَنْفُسنا وَ إِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنا وَ تَرْحَمَنا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ .

**صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الواقعة

جزء - (27)

سورة واقعه در مکه مكرمه نازل شده و داراي نودوشش آيه و سه ركوع ميباشد.

وجه تسميه:

اين سوره به اين دليل «واقعه» ناميده شده است كه به اساس فرموده حق تعالى: «إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ» (الواقعة: 1) از جمله نام هاي قيامت بود، آغاز شده است.

فضيلت سورة واقعه:

درباب فضيلت سورة واقعه حديثي داريم كه توسط حضرت انس (رض) روايت شده است كه؛ رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموده اند: «سورة واقعه سورة توانگري است پس آن را بخوانيد و به فرزندان خويش نيز آنرا تعليم دهيد».

تعداد آيات، كلمات و حروف آن:

اين سوره طوريكه در فوق هم يادآور شديم در مکه، پس از سوره طه نازل شده. تعداد آيات سورة واقعه به نودوشش آيه مي رسد. تعداد كلمات اين سوره سيصد و هفتاد و هشت كلمه بوده، تعداد حروف آن به هزار و هفتصد و سه حرف بالغ مي گردد. (تفصيل معلومات در مورد تعداد آيات، كلمات و حروف قرآن عظيم الشأن) را مي توانيد در سورة طور همين تفسير (تفسير احمد) به تفصيل مطالعه فرمايد.

ارتباط سورة واقعه به سورة الرحمن:

پروردگار با عظمت ما «سورة الرحمن» را به صفت بهشت پايان داد، سورة واقعه را نيز به صفت قيامت و بهشت آغاز کرده است. يعنى اينكه هر دو سورة، قيامت و بهشت و دوزخ را توصيف کرده اند.

- به عباره ديگر سورة رحمان به احوال و اوضاع تبهكاران و عذابشان و گنهگاران و پرهيزگاران و مكافات آنان و نعمتهای جنت پرداخت؛ اين سوره نيز از قيامت و پيامدهايش و منقسم شدن مردم به سه گروه «اصحاب يمين: سعادت‌مندان»، «اصحاب شمال: سياه بختان» و «السابقون: پشتازان» سخن بحث بعمل مي آورد. سورة رحمان، در بيان رحمت رحمان است و اين سوره بيم و هراس را به دلهاي ناسالم مي اندازد.

- سورة رحمان از متلاشي شدن و پاره پاره گشتن آسمانها و كرات بحث نموده، اين سوره هم به نابود گشتن و فروپاشي كره ي زمين مي پردازد، از فحواي آيات متبركه هر دو سورة طوري بر مي آيد كه: موضوع هر دو يكي است؛ ولي در ترتيب عكس هم اند؛ يعنى، پايان اين سوره با پايان و سر آغاز سورة رحمان تناسب دارد.

محتواي كلي سورة واقعه:

قبل از همه بايد گفت كه: اكثر آيات متبركه اين سوره درباره قيامت، شرايط و حوادث آن و تقسيم مردم به دوزخي و جنتي اختصاص يافته است. لذا تلاوت اين سوره و تفكر در مفاهيم عالي اين سوره انسان را از بسياري از غفلت ها بيرون مي آورد.

اولين مبحث اين سوره؛ آغاز ظهور قيامت و حوادث سخت و وحشتناك، همزمان با آن

تقسیم انسان‌ها در آن روز به سه گروه (اصحاب الیمین و اصحاب الشمال و مقربان)، در ضمن مقام و منزلت مقربان، و مکافات آنان در جنت. مقام و منزلت اصحاب الیمین، هکذا مکافات آنان در جنت. در ضمن مقام و منزلت اصحاب الشمال و مجازات های آنان در دوزخ دلائل وقوع روز جزا، از جمله قدرت خداوند و خلقت انسان از نطفه ناچیز حالت احتضار و انتقال انسان از این جهان به جهان دیگر مکافات و مجازات مؤمنین و کافران.

داستان زیبا و آموزنده :

خواننده محترم!

قبل از اینکه به ترجمه و توضیح موضوعات مندرج این سوره مطابق آیات متبرکه و احادیث نبوی صلی الله علیه و سلم، و همچنان در مورد فضیلت سوره واقعه، مطالبی را تحریر بدارم، لازم و ضروری می‌پندارم، تا مؤجزاً به داستان صحابی جلیل القدر اسلام، شخصیت که رسول الله صلی الله علیه و سلم دوست داشت، تلاوت قرآن را از او بشنود. صحابی که پیامبر صلی الله علیه و سلم بر او شهادت داد که ساق پای او در میزان روز قیامت سنگین‌تر از کوه اُحُد خواهد بود، اشاره بدارم.

علامه ابن جوزی «او را سادس فی الاسلام» یعنی نفر ششم که به اسلام گرویده است، ذکر نموده است. (رساله: صفة الصفة، ترجمه حضرت عبدالله بن مسعود).

عبد الله ابن مسعود شخصیت بود که: در تمام جنگ‌های صدر اسلام، حضور داشت و رازدار رسول الله صلی الله علیه و سلم و تکیه‌گاه و نگهدارنده مسواک، کفش رسول الله و حامل وسایل نظافت او در سفر بود. عبدالله ابن مسعود (رض) در رفتار، راهنمایی و بلندهمتی شبیه پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم بود و کم وزن و قد کوتاه داشت.

سیرت نویسان می‌نویسند که: عبد الله ابن مسعود دارای بهترین لباس‌ها و خوشبوترین عطرها بود، متولی قضاوت کوفه و مسئول بیت المال در زمان خلافت امیر المومنین حضرت عمر (رض) و ابتدای دوران خلافت حضرت عثمان (رض) را بدوش داشت.

عبد الله ابن مسعود، در مدینه منوره در سال 32 هجری وفات کرد و در قبرستان بقیع دفن شد در حالیکه شصت و چند سال عمر داشت. (تفسیر صفة التفسیر تألیف محمد علی صابونی: 163/1).

اولین کسی که قرآن را به صدای بلند خواند:

از یحیی بن عروه بن زبیر از پدرش روایت شده که می‌گوید: بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم اولین شخصی که در مکه مکرمه قرآن عظیم الشان را با صدای بلند قرائت فرمود، عبدالله بن مسعود (رض) بود.

سیرت نویسان می‌نویسند: روزی اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم جمع شده بودند و می‌گفتند: قسم بخدا قریش هیچگاه این قرآن را با صدای بلند نشنیده‌اند، چه کسی آن را به گوش آنها می‌رساند؟ ابن مسعود گفت: من. گفتند: ما بر تو می‌ترسیم، ما شخصی را می‌خواهیم که قوم زیادی داشته باشد که اگر قریش خواستند به او حمله کنند، قومش مانع آنها شود. گفت: رهایم کنید.

خداوند آنها را از من منع می‌کند.

ابن مسعود (رض) صبح وخت به مقام آمد و در حالیکه قریش جمع شده بودند، با صدای بلند

خوانند: بسم الله الرحمن الرحيم: «الرَّحْمَنُ (1) عَلَّمَ الْقُرْآنَ (2)» (سوره الرحمن: 1-2). سپس به همین ترتیب به قرائت خویش ادامه داد. قریش تأمل کردند و گفتند: این چیست که ابن ام عبد می‌خواند؟ سپس گفتند: او قسمتی از آنچه را که بر محمد نازل شده است، می‌خواند. پس برخاستند و شروع به زدن او کردند و او از خواندن دست بردار نمی‌شد تا لحظه ای که سوره را به اتمام رسانید. سپس نزد اصحابش رفت در حالیکه سر و رویش زخمی شده بود. گفتند: این همان چیزی بود که از آن می‌ترسیدیم. گفت: حال دشمنان خداوند آرام نیستند، اگر بخواهید فردا نیز مثل آن را برایشان می‌خوانم. گفتند: کافی است، به اندازه لازم آنچه را که خوشایندشان نبوده، برای آنها خوانده ای. (اسناد این روایت صحیح و متصل است و امام قرطبی آنرا در تفسیر خویش از عروة بن زبیر 147/7 نقل کرده است و طبری در تاریخش 335-334/2 آورده است).

قرآن از زبان او همان طور که نازل شده بود، خارج می‌شد.

از عبدالله نقل شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم از میان حضرت ابوبکر صدیق و حضرت عمر (رض) می‌گذشت که عبدالله به نماز ایستاده بود. پس سوره نساء را شروع کرد و آن را به طور مفصل خواند، پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: کسی که دوست دارد قرآن را همانطور که نازل شده، یاد بگیرد، آن را به قرائت ابن ام عبد بخواند. سپس عبدالله شروع به دعا کرد، و رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: دعا کن که استجابت می‌شود. از جمله دعا های ابن مسعود این بود: خدایا ایمانی برگشت ناپذیر و نعمتی فنا ناپذیر و همراهی پیامبرت محمد صلی الله علیه وسلم در بهشت برین را به من عطا بفرما. حضرت عمر (رض) گفت: بخدا سوگند نزد عبدالله خواهم رفت و به برآورده شدن دعایش به او بشارت خواهم داد. زمانی که حضرت عمر نزد عبدالله آمد که به او بشارت بدهد، دید که ابوبکر صدیق از او سبقت گرفته است و گفت: تو در هر خیری سبقت می‌گیری. (ارناؤوط می‌گوید: اسنادش حسن است و در المسند 454-445/1 آمده است، حاکم 317/3).

پیامبر اسلام هنگام شنیدن قرآن از ابن مسعود گریه می‌کرد:

پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم عبدالله بن مسعود را دوست داشت، که این امر روز به روز بیشتر می‌شد و بخاطر نشانه‌های تیزهوشی و نجابت و اخلاق والا و پیروی نیکو او را به خود نزدیک می‌کرد.

یک بار پیامبر صلی الله علیه وسلم مشتاق شد که قرآن را از زبان ابن مسعود (رض) بشنود، خوشا بحال چنین فضیلت بزرگی که تمام دنیا مساوی آن نیست.

عبدالله می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم به من گفت: قرآن را برایم بخوان، گفتم: ای رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرآن را بخوانم در حالیکه بر تو نازل شده است؟ گفت: من میل دارم که آن را از دیگری بشنوم، پس سوره نساء را برای او خواندم تا به اینجا رسیدم که: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا (41)» (سوره النساء: 41). «حال آنها چگونه است آن روزی که از هر امتی، شاهد و گواهی (بر اعمالشان) می‌آوریم، و تو را نیز بر آنان گواه خواهیم آورد؟».

پس او با پایش به من اشاره کرد در حالیکه چشمانش پر از اشک شده بود. (مسلم 800 در المسافرین، باب فضل استماع القرآن؛ بخاری 4049 فضائل القرآن).

روزی پیامبر صلی الله علیه وسلم به اصحابش گفت: از دو نفری که بعد از من می‌آیند از

اصحابم، به ابوبکر و عمر اقتدا کنید، و از هدایت عمار بهره بگیرید، و به عهد ابن مسعود تمسک بجویید، و این سفارش بزرگی برای اصحاب بود که در خلال آن ارزش و جایگاه ابن مسعود فهمیده می‌شود. (ترمذی 3810؛ ابن ماجه 97؛ حاکم 75/3 و ذهبی آن را صحیح دانسته و با آن موافق است).

فضیلت سورة واقعه :

ثعلبی و ابن عساکر در شرح حال عبدالله بن مسعود می‌فرمایند: «عبدالله بن مسعود (رض) به همان مریضی مصاب شد که در آن رحلت کرد پس عثمان بن عفان (رض) به عیادتش رفت و از او پرسید:

ای عبدالله! از چه مریضی رنج می‌بری؟

گفت: از مریضی گناهان خویش.

پرسید: به چه چیزی میل داری؟

گفت: به رحمت پروردگار خویش.

پرسید: آیا دستور ندهم که برایت طبیب بیاورند؟

گفت: همان پزشک مرا مریض ساخت.

پرسید: آیا برای تو به بخششی دستور ندهم؟

گفت: مرا بدان نیازی نیست.

فرمود: این بخشش، بعد از تو از آن دخترانت باشد.

گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا بر دخترانم از فقر بیمناکید؟ من به دخترانم دستور داده‌ام که در هر شب «سوره واقعه» را بخوانند زیرا در حدیث شریف از رسول الله صلی اله علیه وسلم شنیدم که فرمودند: «هر کس در هر شب سوره واقعه را بخواند، هرگز به او فقر و فاقه‌ای نمی‌رسد».

یادداشتی بر فضیلت سورة واقعه:

روایت صحیح در مورد فضیلت سورة واقعه همان است که: حضرت ابن عباس رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت فرموده است: «شبیبتی هود والواقعة والمرسلات وعم يتساءلون وإذا الشمس كورت» (سوره های هود و الواقعه و مرسلات و عم يتساءلون و اذا الشمس كورت مرا پیر کردند) (رویات از ترمذی است، و شیخ البانی این روایت را در (صحیح الجامع) صحیح دانسته است). از جانب دیگر این سورة واقعه شامل عذاب و وعید آخرت است.

باید یاد آور شد که یک تعداد؛ روایت ضعیفی که در فضل قرائت سورة الواقعه آمده است آنست که از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «من قرأ سورة الواقعة في كل ليلة لم تصبه فاقة أبداً» (روایت بی‌هقی)، (کسی که هر شب سوره واقعه را قرائت کند هیچوقت دچار فقر نمیشود)، ولی امام احمد بن حنبل این روایت را منکر میدانند.

ولی با آنهم اگر کسی بر اساس روایات ضعیف در فضائل اعمال عمل کند، از اهل بدعت نیست، ولی بهتر است آنرا ترک کند و سراغ قرائت سوره های برود که در فضل آنها روایات صحیح وارد شده است از قبیل سوره های (بقره، آل عمران، اخلاص، فلق، ناس، و غیره).

ترجمه و تفسیر سوره واقعه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ﴿١﴾

هنگامی که واقعه (بزرگ قیامت) واقع شود. (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وقعت»: روی داد، واقع شد. «الْوَاقِعَةُ» «واقعه‌ی قیامت، فرود آینده، رخ دهنده».

تفسیر:

مفسران کثیر می‌فرمایند: که واقعه یک از نام‌های روز قیامت است؛ زیرا در وقوع آن هیچ مجالی برای شک و شبهه وجود ندارد. امام بیضاوی فرموده است: چون وقوع روز محقق است به «واقعه» موسوم است. (تفسیر البیضاوی (انوار التنزیل و اسرار التاویل ۴۳۷/۳).

ابن عباس (رض) می‌فرماید: «واقعه» مانند «طامه» و «صاخه» و «آزفه» اسم قیامت است. و این اسماء عظمت و بزرگی شأن آن را به اقتضاء می‌رسانند. (البحر المحیط فی التفسیر القرآن ۲۰۲/۸).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 26) در باره برپایی قیامت، دسته‌های مردم، انواع نعمتهای سعادت‌مندان، مورد بحث قرار گرفته است.

لَيْسَ لَوْعَتِهَا كَاذِبَةٌ ﴿٢﴾

که در واقع شدن آن هیچ دروغی نیست. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وقعة»: رویداد، اتفاق، حادثه، وقوع. «کاذبه»: دروغ، دروغ‌انگاشتن (به صورت مصدری)، دروغ‌انگارنده، دروغگو [به صورت اسم فاعل] اما به صورت مصدری بهتر است. (ملاحظه شود تفسیر فرقان)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: انکار از قیامت، فقط در دنیا و در شرایط رفاه و غفلت است، که برای برخی از انسانها رخ می‌دهد، ولی همین که نشانه‌های قیامت آشکار شود، دیگر کسی آن را انکار نمی‌کند.

برخی از مفسرین کاذبه را به معنای تکذیب گرفته‌اند، و معنایش روشن است، یعنی نمی‌توان آن را تکذیب کرد. و هیچکس نمی‌تواند آن را انکار نمود.

بناءً تا فرصت هست، بر وقوع قیامت باید باور داشته باشیم، که پس از وقوع، نتیجه‌ای جز شرمساری برای انسان ندارد.

فَوَايِدُ وَ اثْرَاتِيْ اِيْمَانٍ بِهٖ رُوْزِ اٰخِرَتِ:

- اگر هر کدام از ما و شما ایمان راسخ، قاطع و کامل به روز قیامت داشته باشیم، بدون شک و تردید به عبادت خداوند روی می‌آوریم، و مشغول عبادت می‌شویم و از گناه و بدی‌ها پرهیز می‌نماییم و در نتیجه به زندگی شرافتمندانه و خوشبختانه خویش ادامه می‌دهیم.
- شخصی که به روز آخرت ایمان داشته باشد، و می‌داند که در برابر هر چیزی محاسبه

میشود، شکی نیست که در هر کردار و گفتار خویش میاندیشد و دقت می نماید، هیچ عملی انجام نمی‌دهد و هیچ سخنی نمی‌گوید مگر اینکه راست و درست باشد.

- در صورتیکه انسان بداند که: چه حوادثی در این روز به وقوع می‌پیوندد، و هیچ چیزی نمیتواند انسان را از این حوادث بجز عمل صالح، نجات دهد، بناءً با تمام قوت به انجام انواع کارهای نیک از قبیل نماز، روزه، صدقه، قرائت قرآن، امر به معروف و نهی از منکر، خوش رفتاری با مردم و رعایت حقوق والدین و همسایه‌ها و... مبادرت خواهد ورزید، و در سبقت گرفتن در راه خیر سعی و تلاش جدی بعمل خواهد آورد.

- واگرواقعاً شخص بداند، وایمان بدین روز داشته باشد که پروردگار چه نعمتهائی جاویدان و همیشگی برای مؤمنان، و چه عذاب‌ها و شکنجه‌های پی در پی و همیشگی برای کافران، آماده کرده است، بدون شک دنیا را حقیر و کوچک خواهد شمرد، و به این فیصله خواهد رسید که: دنیا جز خانه‌ای مؤقت و متاعی زودگذر نیست پس خود را به خاطر مال و متاع و مقام زود گزر دنیا، سرگردان و نگران نخواهد ساخت، همه‌ای جد و جهد خویش را براه خواهد انداخت تا در این دنیا متقی و پرهیز گار باشد و برای دسترسی زندگی ابدی و منزل حقیقی و جاویدان سعی و تلاش خواهد فرمود.

خَافِضَةٌ رَّافِعَةٌ ﴿٣﴾

(آن روز، گروهی را) پایین می‌آورد (و گروهی دیگر را) بالا می‌برد. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خفض» به معنای فرو آوردن و به زیر کشیدن و «رفع» به معنای بالا بردن و برافراشتن است.

«رَّافِعَةٌ» «بالابرنده، سرافراز کننده.

تفسیر:

یعنی مقام بعضی را پایین می‌آورد و منزلت بعضی دیگر را بالا می‌برد. (البحر المحیط فی التفسیر القرآن - ۲۰۲/۸).

مفسر تفسیر کابلی در ذیل آیه می‌نویسد: گروهی را پایان میبرد و گروهی را به بلندی میرساند کلان کلان متکبرین را که در دنیا بسیار معزز و سر بلند شمرده می‌شدند بطرف اسفل السافلین رانده به دوزخ خواهد رسانید و بسیاری متواضعین را که در دنیا ناچیز و حقیر بنظر می‌آمدند از برکت ایمان و عمل صالح به مقامات بلند جنت فائز میگردانند.

إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا ﴿٤﴾

هنگامی که زمین به شدت لرزانده شود. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رج» به معنای لرزش شدید و تند و از جا کنده شدن است. «رَجًا» «لرزاندن، جنباندن، بشدت بلرزد».

تفسیر:

مفسران در این مورد در تفاسیر خویش مینویسند که: زمین به مانند گهواره‌ی طفل تکان می‌خورد، تا تمام ساختمان‌های روی آن فرو ریزند، و تمام کوه‌ها و قلعه‌های روی آن شکسته و متلاشی شوند. (تفسیر قرطبی ۱۹۶/۱۷). یعنی اینکه زمین لرزه‌ی قیامت، زمین لرزه‌ی منطقه‌ای و محدود به یک منطقه نخواهد بود، بلکه تمام زمین هم زمان یکباره

لرزانده خواهد شد. ناگهان ضربه ای شدید به زمین وارد خواهد شد که در اثر آن او به شدت خواهد لرزید.

وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا ﴿٥﴾

و کوه‌ها کوبیده و به شدت متلاشی شوند. (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بُسَّتِ» «کوبیده و متلاشی شوند». «بس» به معنای خرد شدن در اثر فشار شدید است.

تفسیر:

فهم عالی این آیه به این حقیقت اشاره می نماید که: در آستانه قیامت، وقوع زلزله‌ها و لغزش زمین و کوه‌ها به صورت حتمی به وقوع می پیوندد.

فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا ﴿٦﴾

و به صورت غبار پراکنده شوند. (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

و «هَبَاءً» به خاک نرم مانند غبار و ذرات معلق در هوا را می‌گویند. «منبث» به معنای پراکنده است.

وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً ﴿٧﴾

و شما (انسانها) به سه گروه تقسیم خواهید شد. (۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ازواجا ثلاثة»: انواع و اقسام سه گانه، دسته های سه گانه.

تقسیم انسان ها به سه گروه:

زمانیکه در روز قیامت کرسی قضاوت بین بندگان نصب گردد، کافران از مؤمنان جدا شده و به سمت چپ برده می شوند و مؤمنان در سمت راست عرش الهی قرار می‌گیرند و تعدادی نیز در مقابل خدا جای دارند و نزدیک به او هستند.

در این وقت است که با تحقیر صدا می آید: «وَأَمْتَرُوا أَلْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ» (سوره یس: 59). (ای گنهکاران و مجرمان امروز از مؤمنان جدا شوید).

و باز میفرماید «وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَاءُكُمْ فَرَلَيْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَاءُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ ﴿٢٨﴾» (سوره یونس: 28). (و روزی که همه را گرد می‌آوریم. سپس به مشرکان می‌گوییم: شما و معبود هایتان را در جای خود بایستید، بعد آن‌ها را از هم جدا می‌سازیم و معبود هایشان می‌گویند: شما ما را نپرستیده‌اید).

همچنان قرآن عظیم الشان صحنه ان در (آیات 28 و 29 سوره الجاثیه) چنین به بیان گرفته است: «وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَانِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا أَلْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٨﴾ هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٩﴾»

«همه ملت‌ها را می‌بینی که بر سر زبان‌ها نشسته و هر ملت به سوی نامه اعمالش خوانده میشود. امروز جزا و سزای کار هایتان به شما داده میشود* این نامه اعمال، کتاب ماست که اعمال شما را صادقانه بازگو می‌کند ما خواسته بودیم که تمام کارهای شما که در دنیا انجام می‌داده‌اید را یادداشت کنند».

خواننده محترم!

در روز قیامت همه مخلوقات متواضعانه و خاشعانه در برابر رب العالمین صف می کشند، در حالیکه، عرق از سر و رویشان می بارد، هر کسی به نسبت اعمال که در دنیا انجام داده عرق در عرق است، فروتن و ذلیل، بدون اذن الله تعالی کسی یارای سخن گفتن را ندارد، فقط پیامبران سخن می گویند، مردم به پیامبران خود چسبیده اند، نامه اعمال که شامل اعمال تمامی انسان ها از خلق آدم تا نهایت دنیا است و فرشتگان آن را در طول تاریخ یادداشت نموده اند، گذارده می شود. قرآن عظیم الشان در (آیات 13 - 15 سورة القيامة) حالت این روز را چنین به تعریف گرفته است: «يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ ﴿13﴾ بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ﴿14﴾ وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ ﴿15﴾».

(انسان در آن روز به آنچه پیش فرستاده و به آنچه پس گذاشته است خبر داده می شود. (14) اصلاً انسان به (خوب و بد) نفس خود بیناست. (15) اگر چه (در آن روز) عذرهایی پیش کند.)

«وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ ۖ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا ﴿13﴾ أقرأ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا ﴿14﴾ (سورة الإسراء: 13-14). (و ما اعمال هر کسی را در گردنش (تقدیرش) آویخته ایم و روز قیامت کتابی را برای وی بیرون می آوریم که آن را باز گشاده بیاید. (14) (به او گفته شود) نامه ات را بخوان، کافی است که امروز خودت حسابگر خود باشی.)

حسن بصری (رض) می فرماید: «ای بنی آدم، چه منصف است کسی که تو را قاضی خودت قرار می دهد».

میزان جهت وزن اعمال خیر و شر گمارده می شود، پل صراط بر امتداد جهنم زده شده، فرشتگان به بنی آدم خیره گشته اند، شعله های جهنم زبانه می کشد و بهشت برین آشکار می گردد، خداوند جهت قضاوت و تسویه حساب با بندگان تجلی می یابد و زمین با نور خدا روشن می گردد، و کتاب اعمال گذارده می شود، فرشتگان شهادت خود را بر اعمال بندگان ادا می کند، زمین نیز بر اعمال انسان ها بر روی خودش شهادت می دهد، راهی به جز اعتراف نمی ماند و الا بر دهان مهر سکوت زده شده و تمامی اعضای بدن به صدا آمده و هر آنچه انسان در شب ها و روزها مرتکب می شده است را برمی شمارند.

«يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا ﴿4﴾ بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا ﴿5﴾» (سورة الزلزلة: 4-5). «در آن روز زمین خبرهای خود را بازگو می کند * چون خداوند تو بدو امر و وحی کرده است».

فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ﴿٨﴾

پس (اولین گروه) «اصحاب میمنه» هستند، اما اهل سمت راست چه کسانی هستند؟ (٨)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«المیمنه»: دست راست، دارای یمن و برکت، خجسته. «اصحاب المیمنه»: یاران طرف راست، اهل سعادت، خوشبختان و خوش اقبالان، خجستگان.

تفسیر:

شیخ امام قرطبی فرموده است: تکرار ما اصحاب المیمنه و ما اصحاب المشئمة تفخیم و شگفت انگیزی را می رساند. مانند الحاقه ما الحاقه القارعة ما القارعة. (تفسیر قرطبی ۱۷/۱۹۹).

مفسر آلوسی فرموده است: در اولی منظور تفخیم است و در دومی منظور نشان دادن زشتی و شناخت حال آنها می باشد. و نیز منظور به شگفت آوردن شنونده در خوبی و زشتی حال

دو گروه می باشد. انگار گفته است: حال اصحاب میمنه بی نهایت خوب و حال اصحاب مشأمة بی نهایت زشت و شنیع است. (آلوسی ۱۳۱/۲۷).

اصحاب میمنه :

«أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ» «یاران دست راست» اصحاب میمنه، اهل سعادت اند که این اشخاص را از سمت راست به سوی بهشت می برند و نامه های اعمال شان را به دست راست شان تسلیم می دارند.

اصحاب میمنه کسانی هستند که اهل خیر و برکت و خوشبختی و سعادت هستند. [راستی] وضعیتشان چگونه است؟ وضعیت آن ها وصف ناپذیر است. تنها خدا می تواند وضعیت آن ها را توصیف کند.

صفات ممیزه اصحاب المیمنه:

قرآن عظیم الشان در وصف صفات اصحاب میمنه در آیات (13 - 18 سورة البلد) میفرماید: «فَأَكْرَبَهُ (13) أَوْ إِطْعَمَ فِي يَوْمِ ذِي مَسْعَبَةٍ (14) يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ (15) أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ (16) ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ (17) أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ (18)» (آزاد کردن گردن ها (برده ها) است. (14) یا طعام دادن در روز گرسنگی است. (15) به یتیمی که از اقارب باشد. (16) یا به مسکین خاک آلود. (17) باز از آنانی باشد که ایمان آورده اند و یکدیگر را به صبر نمودن (در راه دین) و نرمی و مهربانی سفارش کرده اند. (18) این گروه اصحاب دست راست اند.

صفات اصحاب دست راست عبارت است از:

- آزاد کردن غلام و کنیز یا قرض دار از بار قرض سبک ساختن.
- در وقت سختی و قحطی گرسنگان را دستگیری نمودن.
- نیکویی به یتیمان و اقربا «نزدیکان».
- دستگیری از فقیری که از فقر و تنگدستی خاک آلود شده باشد.
- و به شرط قبولی اعمال، ایمان داشته باشند و به صبر و محبت و مهربانی با همدیگر توصیه و تأکید کنند و ادای حقوق و انجام فرایض و بر خلق خدا رحم نمایند تا الله متعال بر شما رحم فرماید.
- ایشانند یاران دست راست و به نیکبختی رسیدن.

خواننده محترم!

مفسیر کبیر جهان اسلام ابن کثیر می نویسد که: تمام مردم در روز قیامت به سه گروه تقسیم می شوند، گروهی که در سمت راست عرش قرار می گیرد، آنان کسانی هستند که نامه اعمال شان به دست راست داده می شود، و آنان در جانب راست عرش جمع کرده می شوند، که همه آنها اهل جنت می باشند.

گروه دوم در جنب چپ عرش جمع کرده می شوند، و نامه ی اعمال شان به دست چپ شان داده می شود، که همه ی آنها اهل جهنم می باشند.

گروه سوم سابقین هستند که با قرب مقام، و امتیاز خاصی در پیشروی عرش، جایگاه شان می باشد، و این گروه شامل انبیاء، رسل، صدیقین شهدا و اولیاء می باشند، که نسبت به اصحاب الیمین از تعداد کمتری بر خور دارند.

وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ (۹)

و (گروه دوم) اهل سمت چپ هستند! اما اهل سمت چپ چه کسانی هستند؟ (۹)

«الْمَشْنَمَةَ»: دست چپها. سمت چپها. آنان کسانی هستند که نامه اعمال را با دست چپ دریافت می‌دارند. اشخاص بدبخت و تیره روز.

حالت اصحاب شمال یعنی یاران چپ:

«الْمَشْنَمَةَ»: دست چپی‌ها. سمت چپها. عبارت از آن‌عه اشخاصی‌اند که اعمال‌نامه‌ش‌ه به دست چپ در یافت می‌دارند، آنان کسانی هستند که نامه اعمال را با دست چپ دریافت می‌دارند. (ملاحظه شود سورة حاقه) در یک معنی کلی گفته می‌توانیم که دست یا اصحاب شمال اشخاص افراد بدبخت و وسیاه روز‌اند.

همانطوریکه گفته‌ام‌دیم: اصحاب شمال بحیث اشخاص؛ اهل شقاوت و ضلالت شناخته شده‌اند، این عده اشخاص بعد از صدور حکم محکمه از سمت چپ راهی دوزخ می‌سازند، نامه‌های اعمالشان را به دست چپ شان تسلیم می‌دارند. اصحاب شمال از جمله، اشخاص بدبخت و به دور از سعادت‌اند، و این سیاه روز ناشی از اعمال است که در دنیا انجام داده‌اند، و از نتیجه این اعمال در روز قیامت، دچار شومی و بدبختی و شقاوت شده‌اند.

مفهوم چپ دستی‌ها در ادیان:

در تعلیمات دین یهودیت و مسیحیت چپ دست را به فال نیک نمی‌گیرند. در کتاب «ساموئل» از یعقوب علیه سلام و داوود علیه سلام داستانی را حکایه می‌دارند که: زمانی‌که «آماسا» خواهر زاده داوود علیه سلام که از جانب داوود علیه سلام به بحیث جانشین او تعیین گردیده بود، رهبری گروهی شورشگر را علیه داوود به عهده می‌گیرد.

روزی داوود علیه سلام او را به قصر اش دعوت می‌دارد و در ضمن گفتن: «به یقین برادرم بر سر راه تو ایستاده است؟ دست راست آماسا را گرفته و می‌بوسد و همزمان با دست چپش شمشیرش را با مهارت در شکم آماسا طوری فرو می‌برد که دل و روده‌ی او روی زمین می‌ریزند.» این بدین معنی است که او نخواست قتل او را بدست راست خویش انجام دهد.

همچنان در داستان‌های متعددی در انجیل دیده شده است که بر فضیلت دست راست بر چپ حکم نموده است. در انجیل آمده است که: حضرت مسیح به آنانی که در سمت راستش جای می‌گیرند می‌گوید: «در آغوش مهر پدر در آئید، به سرزمینی که از آغاز برای شما بیان آفریده شد.» و آنگاه روی سوی آنانی که در سمت چپ او نشسته‌اند کرده و می‌گوید: «از من دور شوید، سوی آتش ابدی، آتشی که از آن شیطان و یارانش است گم شوید.»

ناگفته نماند که ربط دادن بدی به چپ و خوبی به راست حتی قبل از مسیحیت در بین اساطیر انسانها وجود داشت و انجیل بنیان گزار این طرز تفکر نیست.

همچنان اگر تاریخ کشور مصر و داستانها و اعتقادات مصریان قدیم مورد مطالعه قرار گیرد در می‌یابیم که چپ و یا اینکه چشم چپ آفتاب با خود مصیبت همراه دارد، خدای توفان بدی و بی نظمی منتشر می‌کند، در حالیکه هوروس بخشنده‌ی خوبی هاست و به همین سبب «چشم راست آفتاب» نام دوم اوست.

در بودیسم و هندویسم نیز می‌توان آداب و رسوم و داستان‌های از این مشابهت را مشاهده کرد که در مورد عدم خوبی دست چپ بیان گردیده است.

همچنان محققین مینویسند: در میان عوام الناس عادت‌ی در مورد فضیلت دست راست با چپ وجود دارد. می‌گویند: زمانی‌که جادوگر هنگام بهم زدن داروهای جادویی اش در طشت

جادوگری اش بایستی رو به آفتاب ایستاده و با اکت خاصی دست چپش را به سوی نقطه مقابلش دراز کند و عوامل مریضی را از بین ببرد. معالجه چپ دستان همواره و در همه جای جهان مطرح بوده و کماکان هست.

خوانندگان محترم!

دین مقدس اسلام در فضیلت سمت راست و دست راست، بخصوص برای: سلام دادن، مصافحه کردن، غذا خوردن، دریافت نامه اعمال در روز قیامت، پیش شدن در هنگام خارج شدن و داخل شدن، پوشیدن لباس و غیره... در مجموعه سایر موضوعات، در نظر گرفته شده است.

همچنان در تعلیمات دین مقدس اسلام، مسلمانان هر کار خوب و ثوابی را باید با دست راست انجام دهند؟ در این مورد عالم شهیر جهان اسلام شیخ امام نووی رحمه الله در «شرح صحیح مسلم» میفرماید:

«این یک قاعده مستمر در شرع اسلامی است که: هر آنچه از باب تکریم و شرافت باشد مانند: پوشیدن لباس پیراهن و تنبان، پوشیدن جراب، داخل شدن به مسجد، سواک (یا مسواک زدن) و سرمه زدن، و گرفتن ناخون، و کوتاه کردن بروت، و شانه زدن موها، و زدودن موی زیر بغل، و تراشیدن موی سر، و سلام نماز، و شستن اعضای وضو و غسل، و خروج از توالت، و خوردن و نوشیدن، و مصافحه و دست دادن، و لمس حجر الأسود و همانند آنها، تیامن (پیش انداختن دست راست) در آنها مستحب است.

و هر آنچه که ضد آن باشد مانند: رفتن به تشناب و یا دست شوی، بیرون رفتن از مسجد، استنشاق، و استنجاء، و بیرون آوردن لباس و تنبان و یا هم جوارب و همانند آنها، پیش انداختن سمت چپ مستحب است، و تمامی این موارد برای تکریم راست و شرف آن است.»

قرآن عظیم الشان در آیه (71 سوره اسراء) می فرماید: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ فَمَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَاُوْلٰئِكَ يَقْرَءُوْنَ كِتَابَهُمْ» یعنی: (به یاد آورید) روزی را که هر گروهی را با پیشوایان شان میخوانیم! کسانی که نامه عملشان به دست راست شان داده شود، آن را (با شادی و سرور) میخوانند.

و یا هم در سوره (واقعه، آیه 91) میخوانیم: «فَسَلِّمٌ لِّكَ مِنْ اَصْحَابِ الْيَمِينِ» یعنی: (به او گفته می شود:) سلام بر تو از سوی دوستانت که از اصحاب راست اند.

- «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ ﴿38﴾ اِلَّا اَصْحَابَ الْيَمِينِ ﴿39﴾ فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُوْنَ ﴿40﴾» (مدرثر 38-40). یعنی: (آری) هر کس در گرو اعمال خویش است، مگر اصحاب یمین (راست) (که نامه اعمالشان را به نشانه ایمان و تقوای شان به دست راست شان می دهند) آنها در باغهای جنت اند، و سؤال می کنند.

- و هنگامی که از پیامبرانش خبر می دهد، میفرماید: «وَأَلْقَى مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفَ مَا صَنَعُوا اِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ اَتَى» (سوره طه آیه 69). یعنی: (ای موسی) آنچه را در دست راست داری بیفگن، تمام آنچه را ساخته اند می بلعد! آنچه ساخته اند تنها مکر ساحر است؛ و ساحر هر جا رود رستگار نخواهد شد.

- «فَرَاغَ اِلَى اِلٰهَتِهِمْ فَقَالَ اَلَا تَاْكُلُوْنَ ﴿91﴾ مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُوْنَ ﴿92﴾ فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ ﴿93﴾» (سوره صافات 91-93). یعنی: (ابراهیم وارد بتخانه شد) مخفیانه نگاهی

به معبودانشان کرد و از روی تمسخر گفت: «چرا (از این غذاها) نمی خورید؟! چرا سخن نمی گویند؟! سپس بسوی آنها رفت و ضربه‌ای محکم با دست راست بر پیکر آنها فرود آورد.

- «وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ» (سورة واقعه، آیه 41). یعنی: واصحاب شمال (چپ)، چه اصحاب شمالی (که نامه اعمالشان به نشانه جرمشان به دست چپ آنها داده می شود).

- «وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهٗ» (سورة حاقه آیه: 25). یعنی: اما کسی که نامه اعمالش را به دست چپش بدهند می گوید: «ای کاش هرگز نامه اعمالم را به من نمی دادند.» در آیات متذکره به وضاحت تام بر فضیلت دست راست تاکید بعمل آمده است.

دریافت اعمال نامه بدست راست:

یکی از بزرگترین شرف که دست از آن برخوردار است، این است که شرف نوشتن را پروردگار با عظمت با دست اعطا نموده، همانطوریکه شرف نطق را بزبان هدیه داده است.

پروردگار با عظمت ما طوریکه در فوق بدان اشاره نمودیم، ملائکه بی را مأمور گردانیده که مصروف نوشتن اعمال نامه خلق است و بر آنها نگهداری میکنند. الله تعالی میفرماید: «وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ ﴿10﴾ كِرَامًا كَاتِبِينَ ﴿11﴾ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ ﴿12﴾» (انفطار 10-12). یعنی: «البته و یقیناً نگهبانها برای مراقبت احوال و اعمال شما مأمور اند، ملائکه هایی بزرگوارند که اعمال بندگان را مینویسند، شما هر چه کنید همه را می دانند».

و می فرماید: «إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ ﴿17﴾ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ﴿18﴾» (ق 17-18).

یعنی: «دو ملائکه گفتار و کردار شخص را دریافت می دارند و آن را ثبت می کنند، یکی از دست راست و دیگری از دست چپ نشسته و همنشین او هستند، هر کلمه بی که بر زبان براند (از خیر و شر) آن را می نویسند و مراقب و حاضر حال اویند».

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ﴿١٠﴾

و (گروه سوم) سبقت کنندگان، (که در کارهای نیک) سبقت کننده‌اند. (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«السابقون»: پیشتازان در بندگی، پیشروان، پیشگامان، پیشی گیرندگان.

سومین گروه:

سومین گروه به اشخاص اطلاق می شود که: در دنیا در اطاعت و عبادت و بصورت کل در مسیر بندگی نسبت به همه جلوتر و پیشقدمتر قرار دارند، که مقام شان در روز قیامت نیز در مقام بالا و اول بوده و به سوی رحمت پروردگار و بهشت پیش می‌تازند. به درجات بالاتر و اجر و پاداش بزرگتری دست می یابد.

«سابق» به کسی گفته میشود که ایمان در دلش به گونه‌ای جای گرفته باشد که حتی گاه گاهی هم دچار سستی و ضعف نشود و میل به انجام گناهان بزرگ و عمل ناپسند نکند. «سابقون» کسانی هستند که در مسیر بندگی خدا به مقامی والا رسیده‌اند و ایمان در دلشان چنان جای گرفته است که مغلوب هوا و آرزوهای نفسانی نشده و شیطان نمی‌تواند بر آنها

مسلط شود و آنان را وادار به انجام گناهان بزرگ کند. اینان از جمله کسانی اند که در کار های نیک سبقت میکنند. «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ» (بقره، 148) همچنان این عده اشخاص، وقتی دعوت به دین خدا آغاز می شود اینان اولین اشخاصی اند که به آن جواب مثبت میدهند و به آن می پیوندند و شروع به تبلیغ و دعوت مردم به سوی خدا می کنند.

«سابقین» کسانی هستند که نفس و روانشان «مطمئن» شده و آرام گرفته و در میدان بندگی خدا محکم ایستاده اند. همچنان باید گفت که: سبقت در ایمان و عمل و خیرات و نیکی ها ارزش بسزای دارد.

خواننده محترم!

به این ترتیب ملاحظه نمودیم که: انسان ها در روز قیامت به سه گروه تقسیم می شوند: دست راستی ها که همانا اصحاب بهشت اند، دست چپی ها که همانا اهل دوزخ اند و پیشتازان سبقت گیرنده به پیشگاه پروردگار لایزال و مقربان بارگاه الهی؛ که همانا پیامبران، صدیقین و شهدا می باشند.

در حدیث شریف به روایت حضرت عائشه (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آیا می دانید که پیشتازان به سوی سایه (عرش) الهی در روز قیامت چه کسانی اند؟ اصحاب گفتند: الله و رسولش داناترند.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: ایشان کسانی اند که چون حق به آنان عرضه شود، آن را می پذیرند و چون حق از آنان خواسته شود، آن را میبخشند و بر مردم چنان حکم و قضاوت می کنند که بر خویشان حکم می کنند».

أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ﴿١١﴾

آنان مقربان (دربار الهی) اند. (۱۱)

تفسیر:

و بدون شک پیشگامان در نیکی ها، باید در جامعه از جمله مقربین باشند. و این فیصله الهی است؛ کسانی که در دنیا به سوی خیرات سبقت می گیرند، در آخرت برای دریافت

اجرو پاداش مقدم ترند. **فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿١٢﴾**

در باغ های پر نعمت قرار دارند. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«جَنَاتِ النَّعِيمِ»: باغها و بوستانهای مالامال از ناز و نعمت.

تفسیر:

واقعاً هم بهشت، محلّ کامیابی های مؤمن است. نباید فراموش کرد که: مقام معنوی، بالاتر از کامیابی مادی می باشد. پروردگار با عظمت ما در ابتدا با زیبای خاصی فرمود: «أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»، آنان مقرب درگاه ما هستند، و بعد از آن فرمود که در باغ های بهشتی قرار

می گیرند. «فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ»

ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَئِينَ ﴿١٣﴾

گروه زیادی از پیشینیان اند. (۱۳)

«ثَلَاثَةٌ» «گروهی، پاره، دسته». «الاولین»: پیشینیان.

وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ ﴿١٤﴾

و عده قلیلی از متأخران (۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

الآخرین: پسینیان، آیندگان.

تفسیر:

بسیاری از این گروه متعلق به امت‌های قبل از نزول قرآن هستند و کمی از آن‌ها متعلق به ملت‌هایی هستند که بعد از نزول قرآن خواهند آمد. مفسر امام قرطبی فرموده است: سابقین ملت‌های متأخر نسبت به سابقین ملت‌های پیشین اندک می‌باشند؛ زیرا پیامبران پیشین بسیار بودند، در نتیجه سابقون آنها نیز زیاد بود. پس تعداد آنها از تعداد سابقون امت ما بیشتر است.

حسن گفته است: سابقون گذشتگان از سابقون امت ما بیشتر است، آنگاه آیه را خواند. (تفسیر قرطبی ۲۰۰/۱۷). و بنا به قول ضعیفی منظور از السابقون السابقون پیشکسوتان این امت است، و مراد از آخرین: متأخرین این امت می‌باشد. بدین ترتیب هر دو گروه از امت محمد صلی الله علیه و سلم می‌باشند. (نظر اول عبارت است از: اختیار جمهور مفسران مانند ابن جریر و ابو سعود و قرطبی و بیضاوی و آلوسی. و ابن کثیر نظر دوم را اختیار کرده و گفته است: نظر ابن جریر ایراد دارد و ضعیف است؛ زیرا به نص قرآن این امت بهترین امت است. پس بعید است مقربان در غیر این دین از مقربان این آیین بیشتر باشند. می‌گویم: می‌دانید که پیامبران تعدادشان بسیار زیاد بود و عموماً از سابقین می‌باشند و اگر پیروانشان به آنها اضافه شود، تعدادشان از خواص این امت بسی بیشتر می‌شود. اما در مجموع امت محمد از دیگر امت‌ها فاضلتر است و از همه بیشتر وارد بهشت می‌شوند. بدین ترتیب اشکال رفع می‌شود. و الله اعلم.)

عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ ﴿١٥﴾

بر تخت‌های چیده شده و بافته شده از دُر و یاقوت (خواهند نشست). (۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سرر»: جمع سریر، تختها. «مَوْضُونَةٌ» «مرصع، زربفت».

ابن جریر، ابن ابی حاتم، بیهقی و غیره در باره «مَوْضُونَةٌ» نقل کرده اند که آن پارچه‌ای است که با طلا زربافت شود. و ابن عباس (رض) فرموده است: «موضونه» یعنی جواهر نشان و زربافت. (مختصر ۴۳۰/۳)

تفسیر:

در این آیه مبارکه قرآن عظیم الشان وضعیت و محل نشستن جنتیان را به توصیف می‌گیرد و می‌فرماید که: روی تخت‌هایی نشسته‌اند. این تخت‌ها با فواصلی در کنار هم چیده شده و آن مکان و مجلس با دُر و مروارید مزین شده است. مؤمنین روی آن تخت‌ها نشسته و بر آن‌ها تکیه زده‌اند:

مُتَّكِنِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ ﴿١٦﴾

در حالیکه روبروی یکدیگر بر آنها تکیه دارند. (۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«متکینین»: تکیه زدگان. «متقابلین»: روبرو هم.

تفسیر:

از آداب پذیرایی، فراهم نمودن جایی است که مهمان در آن احساس راحتی و آرامش کند.

در مجالس دنیوی اگرچه در ظاهر با هم هستند؛ ولی قلب های شان با هم نیست و در بسیاری از موارد نسبت به هم دیگرکینه [و حسد و بخل] دارند.

ولی درجنت نه کینه ای هست و نه عداوت و نه دشمنی. اهل چنین مجلسی هرگز زحمت آماده کردن غذا و نوشیدنی و... را نمی کشند؛ زیرا خدمتکارانی دارند و در آنان در خدمت شان قرار دارند.

يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ ﴿١٧﴾

پسرانی همیشه جوان و بانشاط بر گرد آنان برای خدمت می گردند. (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یطوف علیهم»: بر گردشان می گردند. [صافات/۴۵]. «مخلدون»: ماندگاران، جاودانان، همیشه جوان.

تفسیر:

«مُخَلَّدُونَ» «جاودانان». مراد اینست که آنان برای همیشه در حالت جوانی میمانند، و در معرض تغییر سنی و سایر تغییرات قرار نمی گیرند، و در باره غلمان اهل جنت تحقیق راجح آن است که آنان نیز مانند حوران در خود جنت آفریده می شوند، و خدمت گزاران اهل جنت قرار می گیرند و از روایات حدیث ثابت است که در نزد هر یک از اهل بهشت هزاران خادم میباشند (مظهری) و تفسیر معارف القرآن مفتی محمد شفیع عثمانی).

مفسر جلیل القدر ابو حیان می نویسد: «ولدان» به «مخلدون» توصیف شده اند- هر چند که تمام بهشتیان برای همیشه میمانند- تا مشخص شود که آنها در سن طفولیت باقی خواهند ماند و تغییر نمی کنند، و همان طور که خدا آنان را توصیف کرده است، بزرگ نمیشوند. (البحر المحيط في التفسير القرآن ۲۰۵/۸).

بِأَنْوَابٍ وَأَبَارِيقٍ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ ﴿١٨﴾

با جامها و کوزهها و ظرفهای از شراب جاری (که هیچ مریضی و آفتی ندارد بر آنان می گردند). (۱۸)

تفسیر:

«أَبَارِيقٍ» «جمع ابریق، کوزهها». افتابه که دارایی لوله ای باشد کوزه ای که از صفای رنگش برق میزند. «كأس» به گیلانهای مخصوص شراب گفته می شود و مراد از «معین» آن است که آن شراب از چشمه جاری آورده می شود. (تفسیر معارف القرآن مفتی محمد شفیع عثمانی سورة واقعه)

«وَ كَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ» و جامی از شراب ناب که از چشمه می جوشد و جاری می شود. حضرت ابن عباس گفته است: مانند شراب دنیا به صورت عصاره گرفته نمی شود بلکه از چشمه ها جاری می شود. قرطبی گفته است: معین یعنی آب یا شراب جاری. اما در اینجا منظور شراب جاری از چشمه ها می باشد. مانند شراب دنیا نیست که با زحمت و تلاش و شیره گرفتن به دست می آید. (تفسیر قرطبی ۲۰۳/۱۷).

لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزَفُونَ ﴿١٩﴾

که از نوشیدنش نه سردرد شوند، و نه مست و بی هوش شوند. (۱۹)

«لَا يُصَدَّعُونَ» «سر درد نگیرند، سرگیجه نمی گیرند».

«وَلَا يُنْزَفُونَ» و مست نمی شوند یعنی و مانند شراب دنیا عقل و شعور آنها را زایل نمی کند.

[صافات/۴۷، لا ینزفون]. استفراغ ندارند.

ابن عباس(رض) فرموده است: در شراب چهار خصلت و خاصیت مکنون است: مستی، سردرد، استفراغ و ادرار. خدا شراب جنتی را یادآور شده و آن را از این خاصیت‌های مذموم پاک و منزّه کرده است. (مختصر ۳/۴۳۰).

وَفَاكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ ﴿٢٠﴾

و میوه‌هایی از هر نوع که اختیار کنند. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«یتخیرون»: انتخاب می‌کنند، برمی‌گزینند.

تفسیر:

از خصوصیات مهمانداران بهشتی که جوانان با قیافه‌های زیبا اند، همین است که هر لحظه در خدمت جنتیان می‌باشند، انواع وسایل پذیرایی را در دست دارند. و مواد پذیرایی، متعدّد و متنوّع و به انتخاب مهمان است. «وَفَاكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ» دعوت‌ها و پذیرایی‌ها در بدو با نوشیدنی‌های متنوع، سپس میوه و غذای مطبوع «مَعِينٍ، فَاكِهَةٍ، لَحْمٍ» ادامه می‌یابد، و در نوع غذا، اشتها نقش اساسی را دارد. «مِمَّا يَشْتَهُونَ»

بر طبق برخی از نصوص شرعی (کتاب و سنت) اسم بعضی از میوه‌ها و درخت‌های بهشتی ذکر شده اند، مانند میوه انار و خرما و سیب و... و یا درخت سدر..

ولی باید یاد آور شد که: در آنجا اهل بهشت هر میوه‌ای که بخواهند در خدمت‌شان حاضر کرده می‌شود: «وَفَاكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ ﴿20﴾ وَ لَحْمٍ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ» (الواقعه/20-21). یعنی: و هر نوع میوه را که برگزینند و بخواهند، به کامل‌ترین و زیباترین صورت برایشان فراهم خواهد بود. و از گوشت انواع پرندگانی که بخواهند به هر صورتی که بخواهند کباب شده یا پخته شده و یا به صورتی دیگر که بخواهند برایشان فراهم خواهد شد.

و «يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمْنِينَ» (سوره الدخان / 55) یعنی: آنان در بهشت هر میوه‌ای را که بخواهند از آنچه که در دنیا اسمش هست و از آنچه که در دنیا اسمی از آن نیست و شبیهی ندارد می‌طلبند، پس هر میوه‌ای، از هر نوع را که بخواهند بدون زحمت و مشقت فوراً برایشان حاضر می‌گردد. و فرمود: «وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ؛ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ» (سوره واقعه (32-33)).

یعنی: همانند میوه‌های دنیا نیستند که در بعضی وقت‌ها یافت نمی‌شوند و فقط در برخی فصل‌ها در دسترس هستند و به دست آوردنشان مشکل است، بلکه میوه‌های بهشت همواره و همیشه وجود دارند و چیدن و استفاده از آن آسان است و انسان در هر حالتی که باشد به آن دسترسی دارد.

طوری‌که قرآن عظیم الشان می‌فرماید: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَ عُيُونٍ ﴿40﴾ وَ فَوَاكِهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ ﴿41﴾» (مرسلات 40-41). یعنی: پرهیزکاران در میان درختان متنوع و سایه‌سار و سرسبز و با طراوات و چشمه‌سارانی دیدنی هستند که از چشمه‌ی سلسبیل و رحیق سرچشمه می‌گیرند. و بهترین و پاکیزه‌ترین میوه‌هایی که دلخواه آنان است و آرزوی می‌کنند برایشان مهیاست.

در تفسیر راستین از شیخ عبدالرحمن السعدی (رحمه الله) آمده است: «میوه‌های بهشتی همه در زیبایی و طعم همسانند و در میان آن میوه مخصوصی وجود ندارد، و اهل بهشت

همواره در ناز و نعمت بسر میبرند. پس آنها همواره با خوردن آن میوه ها لذت میبرند. «وَأَتُوا بِهٖ مُتَشَابِهًا» عده ای میگویند میوه های بهشت تشابه اسمی دارند اما در مزه با یکدیگر فرق می کنند. گروهی نیز میگویند در رنگ با یکدیگر متشابه هستند اما در اسم فرق میکنند. برخی نیز در این باورند که در زیبایی و لذت تشابه دارند شاید این بهترین قول باشد».

هر بار که نعمتی جدید به آنها تقدیم می‌گردد چون میوه‌ها در ظاهر به یک شکل و صورت می باشد گمان می‌کنند که همان میوه قبلی است، ولی در حقیقت این چنین نیست. و همه آنها در مزه و طعم و خوشبویی خواص منحصر به فرد داشته و با دیگری متفاوتند. و این آیات نشان می دهند که محدودیتی در بهشت از نظر میوه ی دلخواه وجود ندارد، و حتی میوه های جدیدی وجود دارند که در دنیا وجود نداشته است.

وَلَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ ﴿٢١﴾

و گوشت پرنده‌ها از هر نوع که اشتها دارند. (۲۱)
«يَشْتَهُونَ»: اشتهاء کنند.

تفسیر:

و گوشت هر پرنده‌ای که خود دوست داشته باشند و اشتهایش را بکنند و بخواهند، برایشان حاضر و آماده می شود. حضرت ابن عباس گفته است: اگر یک نفر از آنها در دل خود آرزوی گوشت پرنده را بکند، پرنده پرزنان در جلوش آن‌طور که اشتها کند پخته یا کباب شده و حاضر می شود.

در حدیث آمده است: «تو در بهشت پرنده را نگاه می‌کنی و آرزوی گوشت آن را می‌کنی، فوراً کباب شده و برایت حاضر میشود» (اخراج از ابی حاتم).
در تفسیر ابن کثیر نیز چنین آمده است. (۴۳۱/۱).

امام رازی فرموده است: میوه را قبل از گوشت آورده است؛ چون بهشتیان به منظور رفع گرسنگی چیزی نمی‌خورند بلکه به عنوان لذت می‌خورند. آنان بیشتر به خوردن میوه تمایل دارند، همچنان که مردم گرسنه‌ی دنیا تمایل بیشتری به خوردن غذا دارند. از این رو آن را اول آورده است. (تفسیر کبیر ۱۵۳/۲۹).

وَحُورٍ عِينٍ ﴿٢٢﴾

و زنان از حورالعین دارند. (۲۲)

«وَحُورٌ» [رحمان ۷۲/]. «عین»: جمع عیناء، بزرگ چشمان.

تفسیر:

زنان از حور العین، زنانی جنتی اند که در عین زیبایی، عفیف و پاکدامن باشند.

كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ ﴿٢٣﴾

که همچون مروارید پنهان شده در صدف‌اند. (۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اللؤلؤ» مروارید. [رحمان ۲۲/]. «الْمَكْنُونِ»: پنهان، مستور، مصون در صدف.
[طور/۲۴، لؤلؤ مکنون].

تفسیر:

در تفسیر ابن جزى التسهیل لعلوم التنزیل: تألیف ابن جزى الکلبی آمده است: در سفیدی آنها را به مروارید تشبیه کرده و آنها را به مکنون توصیف نموده است؛ چون بعید است که زیبایی آنها تغییر یابد.

وقتی «ام سلمه» صحابیه جلیل القدر در مورد این تشبیه از پیامبر صلی الله علیه و سلم پرسید، فرمود: «صفای آنها مانند صفای مروارید در صدف است که دست نخورده باشد».

جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٤﴾

نعمت های است در برابر اعمالی که همواره انجام می دادند. (۲۴)

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهَا ﴿٢٥﴾

در آنجا نه سخن بیهوده ای می شنوند، نه کلام گناه آلودی. (۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَغْوًا»: باطل و بیهوده «تَأْتِيهَا»: «گناه آلود، گفتار گناه».

تفسیر:

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی در بهشت ناروا و بیهوده و دروغ نمیشنوند. (قرطبی ۲۰۶/۱۷). باید متذکر شد که: از فهم عالی این سوره به وضاحت معلوم می شود که در جنت، اسبابی برای آزار روحی و روانی وجود ندارد.

إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا ﴿٢٦﴾

مگر سخنی که سلام است و سلام. (۲۶)

قیلا: سخن، گفتار [نساء/۱۲۲].

تفسیر:

در البحر آمده است: به ظاهر استثنایی منقطع است که نه در لغو مندرج است و نه در تأتیم. (البحر ۲۰۶/۸). مفسر شیخ ابو سعود گفته است: یعنی سلام و احوال پرسی را رواج می دهند، و پشت سر هم سلام می کنند و جواب می دهند، و هیچ یک از آنان چیزی جز سلام کردن یا جواب سلام دادن نمی شنود. (تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم (۱۳۰/۵))
شیخ ابو سعود (محمد بن محمد بن مصطفی عمادی متوفای 982)

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه بیان حال سابقین مقرب و چگونگی نعمتهای خدادادی آنان به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه (27 الی 40) درباره انواع نعمتهای اصحاب یمین: اهل سعادت و خجسته سیرتان، بحث بعمل می آورد.

وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ ﴿٢٧﴾

و اصحاب دست راست چه (وضع و) حالی دارند، اصحاب دست راست؟! (۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ»: یاران راست، یاران اهل سعادت، خجسته سیرتان.

تفسیر:

اصحاب یمین - چنانکه در سوره «رحمن» گذشت - اصحاب باغ دوم اند. یعنی: در ترکیب کلی بهشتیان، در درجه دوم بعد از سابقان و مقربان قرار داشته و در برخورداری از نعمت ها درجه پایین تری دارند؛ زیرا ایشان در دنیا از نظر ایمان ضعیف تر بوده و از نظر

اخلاص و عمل، بهره کمتری داشته‌اند بنابر این، میوه‌ها و نعمت‌هایی که به ایشان داده می‌شود، به درجه پیش‌تازان نمی‌رسد.

شان نزول آیات 27 - 30:

بیهقی از مجاهد روایت کرده است: عده‌ای در وح [وادیی است در طایف] از سایه گوارا، درخت‌های کیله و درخت‌های سدر او شگفت زده شدند. پس الله تعالی «وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ وَطَلْحٍ مَّنْضُودٍ» را نازل کرد. (طبری 33357 از مجاهد روایت کرده مرسل وضعیف است. ترجمه آیات: «و نیکبختان، چه [وضع و] حالی دارند نیکبختان؟ در [میان] درختان سدر بی خار. و درختان موز تو بر تو. و سایه‌ای گسترده».

فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ ﴿٢٨﴾

در جوار درختان سدر بی‌خار. (۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سِدْرٍ»: درخت سِدْر. «مَخْضُودٍ» «بی خار».

تفسیر:

درخت سدر یا کنار نوعی درخت معروف است. مخضود: آن است که خار آن قطع شده باشد. اما سدری که در بهشت وجود دارد غیر از این سدر دنیایی است که تعریف کردیم. سدر بهشت سدری است بی‌خار تا اهل بهشت به اسانی و راحتی میوه‌های آن را بچینند. ابن ابی‌الدنیا از سلیم بن عامر روایت می‌کند که فرمود: اصحاب رسول‌الله صلی الله علیه وسلم می‌گفتند: خداوند در آمدن اعراب صحرا نشینان و سؤالاتشان ما را مستفید می‌گرداند. روزی یکی از بادیه نشینان به خدمت رسول‌الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: یا رسول الله صلی الله علیه وسلم! خداوند در بهشت درختی را عنوان کرده که آزاردهنده است و من فکر نمی‌کردم که درخت آزار دهنده‌ای در بهشت وجود داشته باشد. رسول‌الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «آن چه درختی است؟» گفت: درخت سدر. این درخت، خار دارد و خارش مزاحم است. رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «مگر نه این که خداوند فرموده است «فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ» (الواقعة: 28) خداوند متعال خار آن را برداشته و به جای هر خار ثمری رویانده است. ثمری از این درخت می‌روید که هر دانه‌اش به هفتاد و دو رنگ درآمده و هیچ کدام از رنگ‌هایش شبیه دیگری نیستند». و فرمود: «هُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أَكْلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ» (انعام 141). یعنی: و اوست که باغهایی آفرید نیازمند به داربست و بی نیاز از داربست، و درخت خرما و کشتزار، با طعم‌های گوناگون، و درخت زیتون و انار، که از جهتی با هم شبیه، و از جهتی تفاوت دارند.

خلاصه اینکه در بهشت همه انواع میوه همچون سیب، خرما، انگور و انار و زیتون و غیره وجود دارد، تا چه رسد به انواع گل‌ها و شکوفه‌های خوشبو و در یک کلمه در بهشت چیزهایی وجود دارد که هیچ چشمی آن را ندیده و هیچ گوشی آن را نشنیده و هیچ کدام از آن حتی بر فکر کسی نیز خطور نکرده است، خداوند ما را بی‌نصیب نگرداند.

وَطَلْحٍ مَّنْضُودٍ ﴿٢٩﴾

و درخت‌های موز که میوه‌اش خوشه خوشه روی هم چیده است. (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَنْضُودٌ» و مَنْضُود یعنی میوه‌هایش متراکم و روی هم انباشته شده که از پایین تا بالا مرتب شده است.

تفسیر:

«وَطَلْحٍ مَنْضُودٍ» «طلح» درخت سبز و خوشرنگ و خوش بوده که در صحرا سبز می شود میوه ای لذیذ و خوشمزه دارد و خوشمزه است. مَنْضُود: متراکم، چین چین، روی هم انباشته شده، منظم. [هود/۸۲]، [ق/۱۰]، [نضید].

وَوَيْلٌ مَّمدُودٍ ﴿۳۰﴾

و سایه ای گسترده و پایدار. (۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَوَيْلٌ مَّمدُودٍ»: سایه. ممدود: فراخ، کشیده، طولانی، پیوسته، گسترده.

تفسیر:

«وَوَيْلٌ مَّمدُودٍ» سایه طولانی جاودانی و همیشگی که زوال ندارد و آفتاب آن را از بین نمی برد؛ زیرا در بهشت آفتاب نیست و سایه برقرار است. لا یرون فیها شمسا و لا زمهریرا در حدیث صحیحین آمده است: در بهشت درختی موجود است که اسب سوار می تواند یک صد سال مدام در سایه ای آن راه برود، اگر خواستید آیهی و ظل ممدود را بخوانید. (اخراج بخاری)

امام رازی در تفسیر کبیر می نویسد: ممدود یعنی بی زوال و دایمی. «أکلها دائم و ظلها» یعنی میوه و سایه ای آن دایمی است. سایه ای آن همانند سایه ای درختان معمولی نیست، بلکه سایه ای است که خدا آن را خلق کرده است. (تفسیر کبیر ۱۶۴/۲۹).

وَمَاءٍ مَّسْکُوبٍ ﴿۳۱﴾

و آبی ریزان (از آبشارها) (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَّسْکُوبٍ» «ریزان، آبشاران، آب جاری آن که بر روی زمین جاری و روان باشد.

تفسیر:

امام قرطبی فرموده است: اعراب، صحرا و بیابان نشین بودند، رودخانه در سرزمین آنها عزیز و باارزش بود و به وسیلهی سطل و طناب آب از چاه میکشیدند، از این رو به آنها وعدهی بهشت و اسباب راحت و تفریح داده که عبارت است از درختان و سایه ها و آب و رودخانه های جاری. (تفسیر قرطبی ۲۰۹/۱۷).

وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ ﴿۳۲﴾

و میوه ای فراوان. (۳۲)

هدف اینست که تعداد میوه ها بسیار و شامل انواع و اقسام می باشد.

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: وقتی چیده شود تمام و کم نمی شود، و هر کس آن را آرزو کند از او دریغ نمی شود. (خازن ۱۸/۴). و در حدیث آمده است: «میوه ای از میوه های بهشت کنده نمی شود مگر در جای آن یکی دیگر می آید». (اخراج از طبرانی).

لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ ﴿۳۳﴾

که نه پایان پذیر است و نه از مصرف آن منع می گردد. (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

لا مقطوعة: ناگسستنی، قطع نشدنی. لا ممنوعة: منع نشدنی، آزاد.

تفسیر:

این بدین معنای است که میوه های جنت دائمی است که همیشه و در تمام فصول موجود است. و هدف از «مَمْنُوعَةٌ» اینست که از چیدن میوه جنت ممانعتی وجود ندارد.

وَفَرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ (۳۴)

و فرش های عالی و بلند و نرم. (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

فرش: جمع فراش، بسترها. مرفوعة: والا، ارجمند که هرگاه انسان روی آن بنشیند به دلخواه بالا و پایین می شود.

تفسیر:

یعنی برای اهل بهشت در آنجا فرش های عالی وسیع و بسیار نرمی است که بر بالای تخت ها به گونه مرتفع انداخته شده است.

در حدیث آمده است: «ارتفاع آن فاصله ی بین زمین و آسمان است. و فاصله ی بین آن دو، پانصد سال است. (اخراج از نسائی و ترمذی).

آلوسی گفته است: از این امر جهت بالا و پایین آمدن بعید نیست؛ زیرا آن جهان، جهانی دیگر است که بالاتر از عقل تو قرار دارد. (روح المعانی ۱۴۱/۲۷).

وقتی مؤمن بخواهد بر آن بنشیند فرود می آید، سپس بالا می رود، خدا بر همه چیز قادر و توانا می باشد.

إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً (۳۵)

که آنها را ما در کمال حسن و زیبایی بیافریده ایم. (۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنْشَأْنَاهُنَّ»: آنها را آفریده ایم.

تفسیر:

یعنی ما زنان بهشت را خلقتی تازه داده و آنها را به شیوه ای شگفت انگیز ابداع کرده و از نو ساخته ایم. (تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی). در التسهیل آمده است: معنی «إِنَّا

أَنْشَأْنَاهُنَّ...» این است که خدا زنان را در بهشت خلقتی دیگر می بخشد و به عکس زنان دنیا آنها را بی نهایت زیبا می آفریند، پیرزن، جوانی خود را باز می یابد و زشت زیبا

میشود. (التسهیل ۹۰/۴).

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: پیرزن های گندم رنگ را که موی سرش سیاه و سفید گشته است، بعد از پیری و کهولت خلقتی دیگر می بخشد. (خازن ۱۸/۴).

فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا (۳۶)

پس ایشان را دوشیزه و باکره گردانیدیم. (۳۶)

«أَبْكَارًا» «جمع بکر، دوشیزگان».

طوری که در حدیث شریف به روایت ابی سعید خدری (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ إِذَا جَامَعُوا نِسَاءَهُمْ عَدْنَ أَبْكَارًا». «چون اهل

بهشت با زنان خود مجامعت کنند، آن زنان مجدداً به بکارت بر می گردند».

عَرَبًا أَتْرَابًا (۳۷)

زنانی شوهر دوست و هم سن و سال. (۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عُرْبًا» با ضم عین و راء جمع عربیه است و به زنی گفته می شود که، شوهر دوست و در نزد او محبوب و عاشق شوهر و طنازان باشد.

مجاهد گفته است: آنها زنانی شوهر دوستند و به شوهران خود عشق میورزند. و به آنان تمایل و دلبستگی دارند. (الوسی ۱۴۳/۲۷)

«أْتْرَابًا» جمع تراب با کسر تا، به معنای زنان هم سن و سال است، که در خاک با هم بازی کرده اند، و در جنب مردان و زنان هم سن و سال می باشند و در بعضی روایات آمده است که سن همه ی اهل جنت سی و سه سال می باشد.

(مظهری) از ام سلمه رضی الله عنها روایت شده است که در مورد آیهی «إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا*عَرَبًا أْتْرَابًا» از پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم سؤال کردم، که فرمود: ای ام سلمه! آنها زنانی هستند که در سن پیری و با موی سفید و چشمانی کم نور و بدنی چروکیده از دنیا رفته اند. خدا آنان را بعد از پیری در سن و سالی همسان قرار داده است. (حدیث را ترمذی به صورت مرفوع از انس روایت کرده است).

لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿۳۸﴾

این نعمتهای بهشتی مخصوص اصحاب یمین است. (۳۸)

اصحاب یمین علاوه بر درخت سدر، زیر درخت دیگری به نام «طلح» در حال استراحت و خوشی به سر می برند. درخت «طلح» درختی است با میوه های خوشه ای. اهل بهشت از سایه ی این درخت و میوه ی آن نیز استفاده می کنند. این درخت در مناطق عربستان می روید.

اصحاب یمین زیر سایه ی بسیار گسترده و وسیع مستقرند. سایه ی آن درختان همچون سایه ی درختی نیست که در بیابانی بی آب و علف سبز شده و سایه ی بسیار کمی داشته باشد. آن ها در بهشت هر جا بخواهند بروند زیر سایه خواهند بود. آن ها در جایی به سر می برند که آب از مکان مرتفعی به صورت آبشار به سمت پایین می ریزد.

ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ﴿۳۹﴾

که جماعتی بسیار از پیشینیان. (۳۹).

شان نزول آیات 39 - 40:

احمد، ابن منذر و ابن ابوحاتم در سندی که در آن نام کسی است که شناخته نشده از ابو هریره (رض) روایت کرده اند: چون کلام الهی «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ﴿13﴾ وَقَلِيلٌ مِّنَ الْأَخْرِينَ ﴿14﴾» (الواقعة: 13-14) نازل شد. این امر بر مسلمانان دشوار آمد. پس الله تعالی آیه «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَخْرِينَ» را نازل کرد. (احمد 2/ 24 و 391 از طریق محمد بن عبدالرحمن ملاتی از پدرش از ابوهریره روایت کرده اند. اسنادش به خاطر جهالت محمد بن عبدالرحمن و پدرش ضعیف است، هیثمی در «مجمع الزوائد» 1 / 118 میگوید: محمد و پدرش را نشاختم).

- ابن عساکر در تاریخ دمشق با سندی که در آن اختلاف نظر است از طریق عروه بن رویم از جابر بن عبدالله روایت کرده است: چون آیه های 13 و 14 سورة واقعه نازل شد. عمر (رض) گفت: ای رسول الله! جماعت بسیار و انبوه از امت های نخستین و

گروه اندک از ما، آخرین این سوره تا یک سال نازل نشد. سپس آیه: «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ» نازل شد. پیامبر گفت: ای عمر، بیا و بشنو که خدا این آیات را نازل کرد. (ابن کثیر 6515 به شماره گذاری محقق می‌گوید: «ابن عساکر از هشام بن عمار از عبد ربه بن صالح از عروه روایت کرده است» این اسناد ضعیف است، هشام مناکیب زیادی را روایت کرده و اسنادش مجهول است، عروه احادیث بسیاری را به شکل مرسل روایت کرده است. حافظ ابن حجر هم به «التهذیب» اشاره کرده که روایت عروه از جابر مرسل است. این متن غریب و دارای نکارت است. به تفسیر ابن کثیر (8416).

وَتَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ ﴿٤٠﴾

و جماعتی بسیار از واپسینان. (۴۰)

خوانندگان گرامی!

پس از اینکه شرح حال دو گروه سابقون و اصحاب یمین و مکافات و مزد کردار نیکویشان؛ به بحث گرفته شد، اینک در آیات متبرکه (41 الی 56) یکبار دیگر به احوال اصحاب شمال و سزا و مجازات آنان و سبب آن که: فرورفتن در آرزوها و هوسهای مادی و دنیوی، نشان باور نداشتن به معاد است، بحث بعمل می‌آورد.

وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ ﴿٤١﴾

و اصحاب دست چپ چه وضع و حالی دارند، اصحاب دست چپ (۴۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

اصحاب الشمال: یاران سمت چپ، تیره بختان، یاران نگون بخت.

فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ ﴿٤٢﴾

آنها در عذاب باد گرم و آب جوش خواهند بود. (۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سموم»: شعله، زبانه ی آتش، باد سوزان و گرم، آتشباد. [طور/۲۷]. «حمیم»: آب جوشان، آب داغ.

امام رازی می‌فرماید: «بهتر این است که بگوئیم: سموم هوای متعفن و بسیار آلوده‌ای است که عفونت آن قلب انسان را فاسد کرده و سبب هلاکت وی میشود».

وَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَحْمُومُونَ ﴿٤٣﴾

و در سایه ای از دود سیاه. (۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَحْمُومُونَ»: دودهای متراکم و سیاه».

لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ ﴿٤٤﴾

نه خنک است و نه آرام بخش. (۴۴)

تفسیر:

یعنی اینکه از آن هیچگونه آسایش جسمانی و روحانی نمی‌یابند، «لَا بَارِدٍ» خنک نیست که انسان از شدت گرما به آن پناه ببرد و آسوده شود. «وَلَا كَرِيمٍ» خوش منظر هم نیست که انسان از بهره‌گیری از سایه‌اش مسرور گردد.

مفسر علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به خازان می‌فرماید: فایده‌ی سایه در دو چیز است: یکی، دفع گرما می‌باشد و دوم، نیکی سیما، و این که انسان در آن گرامی باشد،

و سایه‌ی دوزخیان به عکس این است؛ زیرا در سایه‌ی دود بسیار غلیظ و تیره و داغ قرار دارند. (تفسیر خازن ۲۱/۴).

بعد از آن یادآور شده است که چرا آنان مستحق چنان عذابی می باشند و فرمود:

إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ ﴿٤٥﴾

این عذاب آنها را بدین سبب است که از این پیش به ناز و نعمت پرداختند. (۴۵)

تفسیر:

«مُتْرَفٍ» یعنی چه؟

«مُتْرَفٍ» یعنی این که انسان در دنیا از نعمت‌ها و امکاناتی که خداوند متعال به او داده است، در جهت اصلاح و در مسیر حرکت به سوی کمال استفاده نکند و در جهت انجام مسئولیت و بندگی خدا آن‌ها را بکار نگیرد؛ بلکه به گونه‌ای عمل کند که آن نعمت‌ها و امکانات، خود به صورت هدف دربیایند.

بله، دست چپی‌ها در دنیا مترف و خوشگذران بودند. کسی که «مترف» شد دچار هر گونه گمراهی و انحرافی خواهد شد.

وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ ﴿٤٦﴾

و همواره بر گناهان بزرگ اصرار داشتند. (۴۶)

تفسیر:

«يُصِرُّونَ» «اصرار می‌ورزند».

مفسران گفته‌اند: لفظ «اصرار» بر ادامه‌ی معصیت دلالت دارد. و «حنث» یعنی گناه بزرگ، و همان طور که حضرت ابن عباس (رض) گفته است: در اینجا منظور شرک و کفر به الله (ج) است.

وَكَانُوا يُفُولُونَ أُنْدًا مِثْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَنَا لَمَبْعُوثُونَ ﴿٤٧﴾

و دایم می‌گفتند: آیا ما چون مردیم و خاک و استخوان پوسیده گشتیم باز هم ما زنده می‌شویم؟ (۴۷)

تفسیر:

[«مترفین» علاوه بر گناه شرک] به قیامت نیز باور نداشتند و می‌گفتند: آیا وقتی مُردیم و به خاک و استخوان تبدیل شدیم پس از آن زنده می‌شویم و از قبرهایمان بیرون آورده می‌شویم؟ چه‌طور چنین چیزی ممکن است؟! چه‌طور ممکن است که انسان بمیرد و به خاک و استخوان تبدیل شود و بعد از آن زنده شود. از این بعیدتر و عجیب‌تر این که آیا پدران و اجداد پیشین ما نیز [که آثار و نشانه‌ای از آنان باقی نمانده است] زنده می‌شوند؟ [بهراستی این چیز بعید و غیر ممکن می‌باشد].

أَوْ آبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ ﴿٤٨﴾

و آیا پدران گذشته ما زنده خواهند شد؟ (۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَوْ آبَاؤُنَا»: یا نیاکان ما؟ [صافات/۱۷]. «الأولین»: پیشینیان، گذشتگان.

قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ ﴿٤٩﴾

بگو: البته تمام پیشینیان و پسینیان. (۴۹)

الآخرین: پسینیان، آیندگان

لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ﴿٥٠﴾

قطعاً همه در موعد روزی معلوم گرد آورده شوند. (۵۰)
مجموعون: گرد آورده شدگان. «مِيقَاتِ: وعده گاه، زمان وعده.

ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ ﴿٥١﴾

باز شما ای گمراهان تکذیب کننده. (۵۱)
«الضَّالُّونَ»: گمراهان. «الْمُكَذِّبُونَ»: دروغ پردازان.

لَا كَلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقُومٍ ﴿٥٢﴾

قطعاً از درختی که از زقوم است خواهید خورد. (۵۲)

تفسیر:

«مِنْ زُقُومٍ»: درخت بدبو و سمی و تلخ. [صافات/62، الزقوم]، [دخان/۴۳].

تفسیر: شما ای منکران روز قیامت، در آخرت از درخت بدمنظر بسیار بدمزه‌ای که در قعر جهنم می‌روید، می‌خورید.

درخت زقوم:

درخت زقوم درختی است که دارایی میوه‌ای تلخ و بسیار بدمزه بوده، و اهل دوزخ به تناول آن مجبور ساخته شده و به‌سختی آن را می‌خورند و این همان میهمانی و ضیافت آنان است.

قرآن عظیم الشان در آیه (63 سوره صافات) می‌فرماید: «إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ»

«در حقیقت، ما آن» درخت زقوم «را برای ستمکاران عقوبتی گردانیدیم» با اجبارشان بر خوردن آن در دوزخ. یا ما آن را مایه آزمون ستمکاران قرار داده‌ایم که وجود آن را در

دنیا انکار می‌کنند، چرا که گفتند: چگونه در درون آتش درختی سبز میشود؟

در تعریف درخت زقوم قرآن عظیم الشان باز هم در (آیه 64 سوره صافات) می‌فرماید: «إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ». «آن» درخت زقوم «درختی است که در قعر

جهنم می‌روید» و شاخه‌های آن به‌سوی درکات دوزخ سر بر می‌آورد. و در باره میوه درخت زقوم در (آیه 65 سوره صافات) می‌فرماید: «طَلَعُهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيْطَانِ».

(میوه‌اش گویی چون کله‌های شیاطین است) یعنی: باروبر آن درخت، از نهایت زشتی و قباحت، گویی در منظر خود همانند کله‌های شیاطین است.

فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ ﴿٥٣﴾

و شکم‌ها را از آن پر خواهید کرد (۵۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَالِئُونَ»: پرکنندگان. «الْبُطُونَ»: شکمها.

تفسیر:

یعنی: شکم‌هایتان را از درخت زقوم پر می‌کنید؛ از بس که گرسنگی سختی بر دوزخیان شما فشار می‌آورد، به خوردن و پر کردن شکم‌های خویش به درخت زقوم مبادرت می‌ورزند: طوری که در (آیه 53 سوره صافات) آمده است: «فَأَنَّهُمْ لَأَكْلُونَ مِنْهَا فَمَالُونَ مِنْهَا

الْبُطُونَ» (پس دوزخیان حتماً از آن یعنی: از درخت زقوم، یا از میوه آن می‌خورند و شکمها را از آن پر می‌کنند) در حدیثی آمده است: «از خداوند متعال پروا کنید به حق پروا

داشتن از وی زیرا اگر قطره‌ای از زقوم به دریا‌های دنیا بچکد، قطعاً زندگی را بر اهل

زمین تباه می‌گرداند پس چگونه است حال کسی که زقوم غذای وی باشد؟». این وصف غذای دوزخیان است که بیان شد.

فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ ﴿٥٤﴾

باز بالای آن از آب جوش مینوشید. (۵۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«شاربون»: نوشندگان. «الحمیم»: [ملاحظه شود آیه: ۴۲/].

تفسیر:

بعد از اینکه دوزخیان تناول از درخت زقوم بعمل آوردند، وشکم های شان از خوراک زقوم پر شود، بعداً بخاطر حرارت شدید و طاقت فرسا، شروع به نوشیدن آب می‌کنید. پس، آبی بسیار داغ و جوشان و سوزان به آنها داده می‌شود، که تشنگی شان برطرف نمی‌شود. اینست سر انجام گمراهی و عدم ایمان کفار و کسانیکه به زنده شدن پس از مرگ ایمان ندارند. و این مهمان نوازی و سرنوشت که برای «دست چپی‌ها» آماده شده است و در این روز این چنین از آنان پذیرایی می‌شود.

فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ ﴿٥٤﴾

باز بالای آن از آب جوش مینوشید. (۵۴)

«شرب الهمیم»: همچون نوشیدن شتران تشنه.

فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ ﴿٥٥﴾

و مانند نوشیدن شتران عطش زده می‌نوشید. (۵۵)

تفسیر:

«شرب الهمیم» «نوشیدن شتران مبتلا به مریضی تشنگی». حضرت ابن عباس (رض) گفته است: «همیم» شتری است که به دلیل مرضی که به آن مبتلا شده است، سیراب نمیشود. (تفسیر قرطبی ۲۱۵/۷). ابو سعود می‌فرماید: گرسنگی طوری بر دوزخیان غلبه می‌کند که ناچار می‌شوند از زقوم بخورند که مانند قطران است. وقتی شکم را از آن انباشتند (که بیش از حد داغ و تلخ است) تشنگی بر آنان چیره می‌شود و آنها را به نوشیدن آب جوش ناچار می‌کند، که روده های آنها را پاره می‌کند و مانند شتری که به سبب بیماری سیراب نمی‌شود از آن مینوشند. (ابو سعود ۱۳۲/۵).

یعنی: از شراب حمیم بسیار خواهید نوشید؛ مانند شتر تشنه‌ای که به علت مریضی و دردی که دارد بسیار می‌نوشد و سیراب نمی‌شوند. مانند مرض استسقاء است که همیشه تشنه‌اند و از نوشیدن آب سیراب نمی‌شوند.

هَذَا نُزْلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ ﴿٥٦﴾

و این است پذیرایی آنان روز قیامت. (۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نزل»: پذیرایی، مهمانداری، غذا و خوراک [آل عمران/۱۹۸]، [کهف/۱۰۲ و ۱۰۷]، [سجده/۱۹]، [صافات/۶۲] «یوم الدین»: روز قیامت، روز جزا. [فاتحه/۴]، [حجر/۳۵]، [یوم الدین]، [شعراء/۸۲].

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه در آیات قبلی از بیان احوال گروه‌های سه گانه ی مردم در قیامت و سرنوشت هر کدام از آنان، بحث بعمل آمد، اینک در آیات متبرکه (57 الی 74) در پهلو ی اینکه دروغ دروغ پردازان و بی باوران را مردود می گرداند، از دلایل الوهیت و قدرت آفریدگار بر احیای مرده ها و مجازات و مکافات آنان بحث بعمل می آورد.

نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ ﴿٥٧﴾

ماییم که شما را آفریده ایم پس چرا تصدیق نمی کنید. (57)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فلولا تصدقون»: پس چرا باور نمی کنید؟

تفسیر:

در این آیه مبارکه خطاب به منکرین بعث بعد الموت می فرماید: یعنی: شما را در حالی آفریدیم که چیزی نبودید و خودتان این حقیقت را می دانید پس چرا آن گونه که به آفرینش خود از سوی مامعترفید، رستاخیز را تصدیق نمی کنید؟ مگر نمی دانید که هرکس بر آفرینش ابتدایی و اولیه قادر باشد، مسلماً و به طریق اولی بر باز آفرینی نیز تواناست.

قابل توجه ودقت است که: پروردگار با عظمت ما انسان‌های مرده را زنده می کند؛ اما این آفرینش، با زندگی دنیوی، اندکی متفاوت است؛ یکی از تفاوت‌های قابل ملاحظه این است که جسم جدید، با وجود بلاها و مصیبت‌های فراوان، نابود نمی شود. الله متعال می فرماید: «وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ» (سورة ابراهیم: 17). «مرگ از هر سو بدو روی می آورد و حال آن که نمی میرد».

در حدیثی که حاکم، با سندی صحیح از عمرو بن میمون اودی، روایت می کند، آمده است که معاذ بن جبل (رض) فرمود: ای بنی اود، من فرستاده ی رسول الله صلی الله علیه وسلم هستم. شما از برگشتن به سوی الله آگاه هستید.

پس از آن، یا بهشت است یا دوزخ، این بازگشت، ماندگار است و کسی کوچ نمی کند، جاودانگی است و مرگ نیست، با جسم‌هایی که نمی میرند. (سلسلة الاحادیث الصحیحة 231/4) شماره (1668).

از تفاوت‌ها دیگر، دیدن موجوداتی است که در دنیا آن‌ها را ندیده‌اند. مانند فرشته و جن. یکی دیگر از تفاوت‌ها و شگفتی‌های رستاخیز، این است که بهشتیان آب دهان، ادرار و مدفوع ندارند.

این تفاوت‌ها، بدان معنا نیست که زنده شدگان رستاخیز آفریدگانی غیر از آفریدگان دنیا باشند. ابن تیمیه نیز می فرماید: هر دو زندگی، از یک جنس میباشند، از جهتی مشابه‌اند و از جهتی مخالف؛ بر این اساس است که رستاخیز را «مبدأ» می نامند؛ چرا که هر چیزی به مبدأ و اساس خود برمی گردد. بنابراین، واژه ی «إعادة» به معنای مبدأ و معاد است.

(مجموع الفتاوی (253/17)

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ ﴿٥٨﴾

آیا درباره نطفه ای که در (رحم زنان) می ریزید، دقت کرده اید؟ (58)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَفَرَأَيْتُمْ»: آیا دیده اید؟ آیا اندیشیده اید؟ «تُمْنُونَ»: فرو می ریزید، می جهانید، می کارید، به رحم می ریزید. [نجم/46، تمنی]، [قیامت/37، یمنی].

أَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ ﴿٥٩﴾

آیا شما آن را خلق می کنید یا ما آفریننده ایم. (۵۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تخلقونه»: آن را می آفرینید.

تفسیر:

یعنی اینکه آیا شما این منی را به صورت انسانی کامل درمی آورید و خلق می کنید، یا ما با قدرت خود او را خلق کرده و شکل داده ایم؟ امام قرطبی می فرماید: بدین وسیله بر مشرکین اقامه ی حجت کرده و آیه ی اول را تبیین کرده است. یعنی پس وقتی که اقرار می کنید خدا آن را خلق کرده است نه دیگری، به زنده شدن نیز اعتراف کنید.

نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ﴿٦٠﴾

ماییم که مرگ را میان شما مقدر کردیم، و هرگز عاجز و ناتوان نیستیم و کسی بر ما پیشی نمی گیرد. (۶۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَدَرْنَا»: مقدر کرده ایم، معین و مقرر داشته ایم، رقم زده ایم. «مسبوقین»: ناتوانان، عقب زدگان، سبقت گرفته شدگان، درماندگان.

تفسیر:

مفسر ضحاک فرموده است: یعنی در مورد آن در بین ساکنان آسمان و زمین مساوات برقرار کرده ایم. (تفسیر قرطبی ۲۱۶/۱۷).

مفسران در تفسیر «نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ» (ما مقرر کردیم در میان شما مرگ را.) می نویسند: زنده ساختن و میراندن همه در قبضه قدرت ماست آنگاه که زمام عدم و وجود بدست ما باشد بعد از مردن شما زنده کردن برای ما دارایی هیچگونه مشکل نیست.

عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَنُنشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦١﴾

و از اینکه مانند شما را جاگزین کنیم و شما را در جهانی که نمی دانید دوباره آفرینش تازه ای ببخشیم. (۶۱).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنْ نُبَدِّلَ»: این که جایگزین کنیم، این که جانشین گردانیم. «ننشئء»: پدید می آوریم.

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿٦٢﴾

و البته شما آفریدن بار اول را دانسته اید، پس چرا متذکر نمی شوید؟ (۶۲)

تفسیر:

«النشأة الأولى»: آفرینش اولین، پیدایش این جهان. «فَلَوْلَا تَتَذَكَّرُونَ»: پس چرا متذکر نمی شوید؟ پس چرا بیدار نمی شوید و عبرت نمی گیرید؟

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ﴿٦٣﴾

آیا اندیشیده اید در آنچه می کارید؟ (۶۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَا تَحْرُثُونَ»: آن چه کشت می کنید، آن چه می کارید.

أَأَنْتُمْ تَرْزَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ ﴿٦٤﴾

آیا شما آن را می رویانید یا ما می رویانیم؟ (۶۴)

«تَرْزَعُونَ»: می رویانید، به بار می آورید.

لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ فَطَكُوهُنَّ ﴿٦٥﴾

اگر ما بخواهیم کشت و زرع شما را خشک و تباه می‌سازیم، پس تعجب خواهید کرد. (۶۵)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«حُطَامًا» «گاه در هم کوبیده، گیاه خشک و خاشاک». «تَفَكُّوهُنَّ» «شگفت زده می‌شوید، تعجب می‌کنید و پشیمان می‌شوید. افسوس می‌خورید».

تفسیر: قرطبی در تفسیر خویش می‌فرماید: حطام یعنی گیاه خشک تکه‌تکه شده که نه حیوانات می‌توانند از آن تغذیه کنند و نه برای انسان قابل استفاده است.

بدین ترتیب دو امر را به آنها یادآور شده است: اول، نعمتی را یادآور شده است که در کشت و زرع به آنها عطا کرده است، تا او را سپاسگزار باشند.

دوم، تا این که خود پند و عبرت بگیرند؛ زیرا همان طور که خدا اگر بخواهد زرع را به صورت خاشاک در می‌آورد، همان طور هم هر وقت بخواهد آنها را نابود می‌کند، تا پند بگیرند و از نافرمانی خودداری کنند. (تفسیر قرطبی ۲۱۸/۱۷).

إِنَّا لَمُعْرَمُونَ ﴿٦٦﴾

(و می‌گوئید که) البته ما خسارمند شدیم. (۶۶)

«مُعْرَمُونَ» «زیان کاران، خسارت دیدگان، نابودشدگان. از ریشه ی غرم؛ یعنی، هلاک و نابودی».

بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ﴿٦٧﴾

بلکه ما به کلی محرومیم. (۶۷)

أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ ﴿٦٨﴾

آیا آبی را که می‌نوشید دیده اید؟ (۶۸)

تفسیر:

در آیه مبارکه با دقت تام در می‌یابیم که: استدلال‌های قرآن عظیم الشان چقدر، فراگیر، ساده و در عین حال عمیق است. جلب کردن توجه انسان به آب، برای توجه انسان به مبدأ و معاد کافی است.

أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ ﴿٦٩﴾

آیا شما آن را از ابر پایین آورده اید یا ما آن را فرود می‌آوریم؟ (۶۹)

تفسیر:

«الْمُزْنُ» «ابر». ابر سفید روشن بارانزا، یک پاره از آن مزنة نام دارد. به هلالی که از بین ابرها ظاهر می‌شود «ابن مزنة» می‌گویند. [راغب].

در آیه مبارکه در می‌یابیم که: نزول باران از آسمان، از قدرت انسان خارج است و این برای خداشناسی کافی است. واضح است که: هیچ عملی بدون اراده الهی تحقق پیدا نمی‌کند.

لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ ﴿٧٠﴾

اگر بخواهیم آن را تلخ می‌گردانیم پس چرا شکر نمی‌گزارید؟ (۷۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أُجَاجًا»: تلخ و شور. [فرقان/53]، [فاطر/۱۲].

تفسیر:

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: «أجاجا» یعنی بسیار شور. و حسن گفته است: یعنی تلخ و سمی و غیر قابل شرب.

در حدیث شریف آمده است هر وقتیکه رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آب می نوشیدند، می گفتند: «الحمد لله الذي سقانا عذباً فرائاً برحمته، ولم يجعله ملحاً أجاجاً بذنوبنا.» «سپاس و ستایش خدایی را که به رحمت خویش ما را آب شیرین و گوارا نوشانید و به شومی گناهانمان آن را شور و تلخ نگردانید.»

أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ ﴿٧١﴾

آیا آن آتشی را که برمی افروزید ملاحظه کرده اید. (٧١)

تفسیر:

«تُورُونَ» «می افروزید». (وری): روشن می کنید، بر می افروزد. [عادیات/٢، الموریات از ریشه ی وری، جمع موریه، آتش افروزان، اخگر انگیزان، جرقه زنان، سم اسبان جنگاوران بر اثر برخورد با سنگ جرقه می زند].-

أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ ﴿٧٢﴾

آیا شما درخت آن را آفریده اید یا ما آفریننده ایم؟ (٧٢)

«شَجَرَتَهَا»: درخت آتش، اشاره به درخت «مرخ» و «عفار» [پس/٨٠].

تفسیر:

ابن کثیر فرموده است: عرب دو نوع درخت دارند به نام های مرخ و عفار، وقتی از هر یک شاخه ی تر برگرفته شود و آن دو را به هم بمالند، از بین آنها جرقه های آتش بر می خیزد. (مختصر ٤٣٨/٣).

و عده ای نیز می گویند: منظور تمام درختانی است که از آنها آتش بر می افروزند؛ زیرا از حضرت ابن عباس (رض) روایت است که گفته است: در هر درخت و شاخه ای جز درخت عناب آتش وجود دارد. (صاوی ١٦٤/٤).

نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذَكُّرَةً وَمَتَاعاً لِلْمُقْوِينَ ﴿٧٣﴾

(بلکه) ما آن را وسیله تذکر (آتش آخرت) و منفعتی برای مسافران قرار داده ایم. (٧٣)

تفسیر:

«مُقْوِينَ»: (نیازمندان، مسافران). «مُقْوِينَ» از اقوا و آن از قوا مشتق است، که به معنای صحرا و بیابان می آید. پس معنای مقوی صحرائنشین و مراد مسافری است که بسا اوقات در بیابان در صدد تهیه ی غذا قرار می گیرد، و مقصود آیه آن که تمام این فراینش ها نتیجه ی قدرت و حکمت ما می باشد.

در حدیث شریف آمده است این آتش که آن را روشن می کنید یک جزء از هفتاد جزء آتش جهنم است. گفتند: یا رسول الله! اگر مانند این هم باشد خوب است! فرمود: «قسم به ذاتی که جانم را در قبضه ی قدرت دارد، نود و نه بار از آتش دنیا برتر است و هر جزء از آن حرارتی مانند حرارت آتش دنیا را دارد». (اخراج از شیخان و مالک).

«وَمَتَاعاً لِلْمُقْوِينَ» و نیز آن را برای استفاده ی مسافران قرار داده ایم. (مختصر ٤٣٨/٣). حضرت ابن عباس (رض) گفته است: (المقوین) یعنی مسافران. و مجاهد گفته است: یعنی برای مسافران و غیر مسافران آن را قرار داده ایم تا عموماً از آتش استفاده می کنند.

خازن گفته است «مقوی» یعنی کسی که در سرزمین خالی از سکنه فرود آید که آنها بیشتر

از مقیم از آتش استفاده می‌کنند؛ چون آنها برای راندن درندگان و راهنمایی کردن کسانی که راهشان را گم می‌کنند، و برای دیگر مقاصد، در شب آتش روشن می‌کنند. اکثر مفسران بر این نظرند. (خازن ۲۴/۴).

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴿۷۴﴾

پس به نام پروردگار بزرگت تسبیح گوی. (به پاکی یاد کن) (۷۴)
یادداشت:

در این سوره مباحثی که بصورت کل به چهار دلیل گونی بر یکتایی خالق لایزال اشاره بعمل آمده است:

- 1 - خلقت انسان از آب ناچیز نطفه.
 - 2 - رویانیدن دانه و امثالش از زمین مرده.
 - 3 - فرود آمدن و ریزان شدن آب خوش گوار از ابر.
 - 4 - تولید حرارت و نیرو و جهیدن شراره ی آتش از درخت سبز.
- خوانندگان گرامی!**

بعد از اینکه در آیات فوق الذکر بعد از بیان برخی دیگر از دلایلی اثبات الوهیت، زنده شدن و مبحث مکافات و مجازات به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه (75 الی 96) درباره اثبات نبوت و صدق و راستی قرآن کریم که پیام آسمانی است، توبیخ مشرکان به خاطر عقاید تباه کننده شان، و در ضمن یکبار دیگر به گروه های سه گانه: سابقون مقرب، اصحاب یمین و اصحاب شمال... اشاره بعمل آورده و احوالشان را یاد آور می شود.

فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ ﴿۷۵﴾

سوگند به جایگاه ستارگان، و محل طلوع و غروب آنها. (۷۵)
«مواقع»: جمع موقع، جایگاهها، مدارها، مسیرها. **«بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ»** «مدارها و مسیرهای دقیق ستارگان.»

تفسیر:

نتیجه ضروری و عقلی آن باید این باشد که انسان بر قدرت کامل خداوند و توحید او، ایمان بیاورد، و به نام رب عظیم خود تسبیح بخواند؛ زیرا این شکریه ی نعمت های اوست. (تفسیر معارف القرآن مؤلف علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی)

شان نزول آیات 75 - 82:

- مسلم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم باران بارید. پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: بعضی مردم شاکر و برخی کافر شدند، شاکرین گفتند: باران رحمت خداست و به امر خدا بارید.

و برخی دیگر گفتند: ستاره نوء راست گفته بوده است. آنگاه الله تعالی **«فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ... تا... وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ تُكذِّبُونَ»** را نازل کرد.

(مسلم 73، طبرانی 198/12 و واحدی 782 از حضرت ابن عباس (رض) روایت کرده اند. «تفسیر شوکانی» 2591 تخریج محقق).

- ابن ابوحاتم از ابوحزره روایت کرده است: در غزوة تبوک مسلمانان در محلی به نام حجر فرود آمدند. رسول الله دستور داد که از آنجا آب برندارند، پس از آنجا کوچ کردند و به جای دیگر رفتند. مسلمانان با خود آب نداشتند به رسول الله شکایت کردند آنحضرت برخاست و دو رکعت نماز خواند و دعا کرد. پس به امر خدا ابری در آسمان پدیدار شد

و باران بارید و سپایه اسلام همه سیراب شدند. مردی از انصار به شخصی از نزدیکانش که متهم به نفاق بود گفت: وای بر حالت دیدی رسول الله دعا کرد، به امر خدا باران بارید. او گفت: باران به سبب ستاره نوء بارید. این آیات در باره آن نازل شد.

وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّوُتَّعْلَمُونَ عَظِيمٌ ﴿٧٦﴾

اگر بدانید آن سوگندی سخت بزرگ است. (٧٦)
«لَوْ تَعْلَمُونَ»: اگر بدانید، اگر دریابید، تأیید دیگر این سوگند الله متعال به پدیده ها، پیشرفت دانش بشری و اکتشافات امروزی است.

یادداشت:

قسم در قرآن انواع دارد: قسم به ذات و صفات خود پروردگار، مانند: [آیه 57 سوره: انبیاء]، [آیه: 23 سوره ذاریات]، یا قسم یاد کردن پروردگار به آفریده هایش که آن هم بر عظمت و هیبت مبدع دلالت می کند، مانند: مطلع سوره های: صافات، طور، ذاریات، نجم، شمس و قمر، لیل و نهار و، یوم القیامه، فجر، بلد، تین و زیتون.
قسم به قرآن، مانند: یس و القرآن الحکیم، ص و القرآن ذی الذکر، ق، و القرآن المجید، حم و الکتاب المبین [سوره های زخرف و دخان].

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ﴿٧٧﴾

که این قرآن کتابی بسیار بزرگوار و سودمند و گرامی است. (٧٧).
«کَرِيمٌ»: ارجمند، گرانبها، باارزش.

فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ ﴿٧٨﴾

در کتاب پنهان (پوشیده از نظر انس و جن) قرار دارد. (٧٨).
تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَكْنُونٍ»: نهفته و نهان، مستور و مصون از ظلم و تعدی.

تفسیر:

کتاب مستور پوشیده است و مراد آن، لوح محفوظ است، حاصل آن که قرآن، مکرم و محفوظ است، و گمان مشرکین که می گویند آن ساخته دست انسان یا کلام القای شیطانی است بسی بی جا است. (تفسیر انوار القرآن: عبد الرؤوف مخلص هروی).
حضرت ابن عباس (رض) گفته است: آن کتاب عبارت است از لوح محفوظ. و مجاهد گفته است: یعنی قرآنی است که در اختیار ما قرار دارد. (تفسیر قرطبی ٢٢٥/١٧).

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿٧٩﴾

جز پاکیزگان به آن دسترس ندارند. (٧٩)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لا یمس»: دسترسی ندارد، آگاه نمی گردد، نزدیک نمی شود. با این جمله را، خیر و به معنای نهی دانسته اند: «لا یمس القرآن»: نباید به قرآن دست بزند... مثال: «المسلم أخو المسلم لا یظلمه» [حدیث]: مسلمان برادر مسلمان است، به او ظلم روا نمی دارد. این جمله ی «لا یظلمه» در معنای نهی و بلکه بلیغ تر و گویاتر از نهی صریح است؛ یعنی، نباید ستم کند. (روح المعانی). «المطهرون»: «پاکان، پاک شدگان (مراد فرشتگان است)».

تفسیر:

مفسر امام قرطبی فرموده است: منظور از کتاب مصحفی است که در دسترس ما قرار دارد و اطهر نیز همان است؛ زیرا ابن عمر رضی الله عنه گفته است: جز در حال پاکی نباید قرآن را لمس کرد. و نیز به دلیل نامه‌ی پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم به عمرو بن حزم که در آن آمده است: جز انسان پاک نباید قرآن را لمس کند. (قرطبی ۲۲۵/۱۷).

تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٨٠﴾

نازل شده از سوی پروردگار جهانیان است. (۸۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَنْزِيلٌ»: فرو فرستادن، در این جا؛ یعنی، فرورستاده شده (منزل). [شعراء/۱۹۲، لتنزیل]، [سجده/۲]، [یس/۵] نازل شده.

أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُذْهَبُونَ ﴿٨١﴾

آیا شما با این کلام (الهی) با سستی و سبکی برخورد می‌کنید؟! (۸۱)
«مُذْهَبُونَ» «جمع مدهن، سهل انگار، سازشکار، انکار کننده، سستی می‌کنید، سست اندیشان. [قلم/۹، تدهن فیدهون: سازش و نرمش می‌کنی، پس نرمش و سازش نشان می‌دهند...].»

وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ تُكذِبُونَ ﴿٨٢﴾

و (به جای شکر) روزی تان (روزی دهنده) را تکذیب می‌کنید؟! (۸۲)
«أَنْتُمْ تُكذِبُونَ»: شما به جای سپاس نعمت، آن را دروغ می‌انگارید؟! یا، سپاس نعمت قرآن و بهره‌ی خود را در دروغ شمردن آن می‌دانید؟!
خواننده محترم!

پروردگار با عظمت ما در (آیه 6 سوره هود) میفرماید: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَ يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (هیچ رونده‌ای (جاندار) در زمین نیست مگر اینکه روزی آن بر عهده الله است و محل استقرار و محل بازگشت آن را می‌داند، همه در کتاب بیانگر و روشن (لوح المحفوظ) ثبت است.)
 این همان روزی است که الله تعالی آنرا تضمین نموده است که به همه مخلوقات تعلق می‌گیرد تا بتوانند به وجود و بقای خود ادامه دهند. این روزی قابل کم و زیادی و تحول نیست و حرص انسانی آن را افزایش نمی‌دهد، همان طور که تنبلی باعث کاهش آن نمی‌شود.

همچنان قرآن عظیم الشان میفرماید: «فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ» (سوره العنکبوت: 17)
 یعنی: پس روزی را پیش الله بخواهید، این بدین معنای است که باید در کسب رزق بر الله توکل نمایم و رزق را از کسی یا چیزی طلب نکنیم غیر از الله و فقط امید داشته باشیم که خداوند روزی رسان می‌باشد.

همچنین پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «لَوْ أَنْتُمْ تَتَوَكَّلُونَ عَلَى اللَّهِ حَقَّ تَوَكُّلِهِ؛ لَرِزَقَكُمْ كَمَا يَرِزُقُ الطَّيْرَ...» (اگر شما آنچنانکه شایسته الله است بر وی توکل کنید بر استیکه خداوند رزقتان را می‌دهد چنانکه پرنده را رزق میدهد.)

بنابراین باید گفت که: همه آنچه در آسمان و زمین است برای الله است، او تعالی رزاق یگانه است. این پروردگار با عظمت است که: رزق و روزی مخلوقات را از خزانه بی‌انتهای رحمتش تقسیم می‌کند. احدی توان جلب رزق بیشتر بدون اجازه او را ندارد. رازق تمام

مخلوقات اولاً و بالذات خداوند است چنانکه فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» مقدم شدن «هو» دلیل حصر است؛ یعنی روزی دهنده منحصرأ خداست. بنابر این، غیر خدا فقط در حد واسطه فیض در روزی رساندن به مخلوقات، نقش دارند و روزی دهنده حقیقی فقط و فقط خداست.

باید توجه کرد که خداوند متعال عقل و اراده را در انسان قرار داده است تا اینکه حق خود را حفظ کند و برای به دست آوردن روزی تلاش کند. اگر این کفالت و ضمانت در جهان هستی نبود، نه میلی بود و نه غریزه ای، نه قوه جذبی و نه دفعی، نه هضمی، نه گیاه ریشه در زمین داشت و نه حیوان و نه انسان جهازات هضم و جذب و دفع و تغذی داشتند و نه انسان درباره حفظ حقوق خود می‌اندیشید؛ همه این شورها و نشاطها و جنبش‌ها از رازقیت او پیدا شده است.

پس، رازقیت خداوند به این معناست که او موجودات را طوری آفریده که احتیاج به رزق و روزی دارند و طوری خلق شده‌اند که باید از موجود دیگری که خداوند آفریده، تغذیه کنند تا بتوانند باقی بمانند.

فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ ﴿٨٣﴾

پس چرا وقتی که جان به حلقوم میرسد (توانایی بازگرداندن آن را ندارید؟). (۸۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَلَغَتِ»: رسید ← می‌رسد. الحلقوم: گلوگاه، حلق. [قیامت/۲۶، بلغت التراقي].

وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ ﴿٨٤﴾

و شما وقت مرگ (بر بالین آن مرده حاضرید و او را) می‌نگرید. (۸۴)
«أَنْتُمْ»: شما، کسانی که پیرامون مریض هستید که در حال جان دادن (احتضار) است و او را می‌نگرید. «تَنْظُرُونَ»: می‌نگرید، تماشا می‌کنید.

خواننده محترم!

نباید فراموش کرد که: انسان در لحظه قبض روح دنیایی را می‌بیند که ما از دیدن آن دنیا عاجز و ناتوان و بی‌خبر هستیم. بلی! انسان در حال نزع روح و سكرات مرگ با حالتی مواجه می‌شود، هر چند ما نمی‌توانیم آن را مشاهده کنیم یا ببینیم، ولی توان دیدن آثارش را خوبی میتوان درک کرد، پروردگار با عظمت اوضاع و احوال آنها را این گونه به تصویر می‌کشد: «فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ ﴿83﴾ وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ ﴿84﴾ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ ﴿85﴾ فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ﴿86﴾ تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿87﴾ فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿88﴾ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّةُ نَعِيمٍ ﴿89﴾ وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿90﴾ فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿91﴾». (الواقعه 83-91).

یعنی: پس چرا هنگامی که جان به گلوگاه می‌رسد، (توانایی بازگرداندن آن را ندارید؟! و شما در این حال می‌نگرید ما به او نزدیک‌تریم از شما، ولیکن شما نمی‌بینید) اگر هرگز در برابر اعمالتان جزا داده نمی‌شوید، پس آن (روح) را بازگردانید اگر راست می‌گویید! پس اگر او از مقربان باشد، در روح و ریحان و بهشت پر نعمت است! اما اگر از اصحاب یمین باشد، (به او گفته میشود:) سلام بر تو از سوی دوستانت که از اصحاب یمینند!
آیه حال کسی را به تصویر می‌کشد که روح تا حلقومش بالا آمده و اطرافیان سكرات

مرگش را مشاهده می‌کنند، ولی توان دیدن و مشاهده کردن فرشتگان مأمور قبض روح را ندارند: «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ» (ما به او نزدیکتریم از شما، ولیکن شما نمی‌بینید).

وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ ﴿٨٥﴾

و ما به او از شما نزدیکتریم لیکن شما بصیرت ندارید. (۸۵)
« لَا تُبْصِرُونَ »: نمی‌بینید.

تفسیر:

ابن کثیر (رح) فرموده است: معنی آیه چنین است: فرشتگان ما از شما به او نزدیکترند، اما شما آنها را نمی‌بینید. همان‌گونه که در جای دیگری نیز می‌فرماید: حتی إذا جاء أحدكم الموت توفته رسلنا و هم لا یفرطون. (مختصر ۴۴۰/۳).

فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ﴿٨٦﴾

پس اگر شما (در برابر اعمال تان) جزاء داده نمی‌شوید. (۸۶)
«غَيْرَ مَدِينِينَ» «جزا داده نمی‌شوید، نافرمانان، افراد بی مکافات، مجازات نشدگان، محاسبه نشدگان.»

تفسیر:

حضرت ابن عباس (رح) فرموده است: غیر مدینین یعنی محاسبه و مجازات نمی‌شوید. خازن گفته است: در مقابل گفته «فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ وَفَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ» یک جواب را آورده که عبارت است از فرموده‌ی «تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»، و معنی آیه چنین است: اگر موضوع آن طور است که شما می‌گویید و زنده شدن و حسابی در کار نیست، و خدایی نیست که کیفر و مجازات بدهد، پس چرا وقتی جان یکی از عزیزانتان به گلو می‌رسد او را باز نمی‌آورید؟ پس وقتی قدرت چنین امری را ندارید، بدانید که کار در دست خدا می‌باشد. پس به او ایمان بیاورید. (خازن ۲۷/۴).

تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٨٧﴾

چرا روح را باز نمی‌گردانید اگر راست می‌گویید؟ (۸۷)
«تَرْجِعُونَهَا»: روح مرده را باز گردانید.

فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقْرَبِينَ ﴿٨٨﴾

پس اما اگر از مقربان (دربار الهی) باشد. (۸۸)
«الْمُقْرَبِينَ» (قرب): پیشگامان، مقربان حق. [آیه ۱۱ همین سوره].

فَرُوحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ ﴿٨٩﴾

پس آسایش و ریحان و باغ پرناز و نعمت دارد. (۸۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رُوح» «آرامش، آسایش». «رِيحَانٌ» «گل‌های خوشبو، ریحان [آیه: ۲ سوره رحمان].»
«نَعِيمٌ»: پر ناز و نعمت.

وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿٩٠﴾

و اما اگر از یاران راست باشد. (۹۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَصْحَابِ الْيَمِينِ»: یاران اهل سعادت. [همین سوره: ۸، اصحاب الیمینة/۳۸، لاصحاب

الیمین]. آنان که کارنامه ی اعمالشان را در دست راست دارند.

فَسَلَامٌ لَّكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿٩١﴾

پس سلام بر تو باد از اصحاب یمین. (۹۱)

وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَدِّبِينَ الضَّالِّينَ ﴿٩٢﴾

و اما اگر از جمله منکران و گمراهان باشد. (۹۲)

تفسیر:

ما فرشتگان، کفار و انسان‌های فاجر را در شرایطی سخت و حالتی مخالف حالت مؤمن ملاقات خواهند کرد، خداوند می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا». النساء: 97. یعنی: بیگمان کسانی که فرشتگان (برای قبض روح در واپسین لحظات زندگی) به سراغشان می روند و (می بینند که به سبب ماندن با کفار در کفرستان، و هجرت نکردن به سرزمین ایمان) بر خود ستم کرده‌اند، بدیشان میگویند: کجا بوده‌اید (که اینک چنین بی‌دین و توشه مرده‌اید و بدبخت شده‌اید؟ عذر خواهان) گویند: ما بیچارگانی در سر زمین (کفر) بودیم (و چنان که باید به انجام دستورات دین نرسیدیم! فرشتگان بدیشان) گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن (بتوانید بار سفر بندید و به جای دیگری) کوچ کنید؟ جایگاه آنان دوزخ است، و چه بد جایگاهی و چه بد سرانجامی!.

فَنَزَّلْنَا مِنْ حَمِيمٍ ﴿٩٣﴾

پس با آبی جوشان پذیرایی خواهد شد. (۹۳)

تفسیر:

«نزل»: پذیرایی.

در التسهیل آمده است: «نزل» یعنی اولین چیزی که به مهمان تقدیم میشود. (التسهیل ۹۴/۴).

وَتَصْلِيَةٌ جَهِيمٍ ﴿٩٤﴾

و جایگاهش آتش دوزخ است. (۹۴)

تفسیر:

«تصلیة» «فروانداختن، در آوردن، سوزاندن». «جَهِيمٍ» «آتش جهنم». قابل یادآوری است که «تصلیة»: از ریشه ی صلی؛ یعنی، برافروختن آتش و به معنای سوخت و ملازم بودن با آتش و بریان شدن نیز آمده است، در انداختن در آتش، فروافکندن، داخل کردن به آتش، سوزاندن به آتش.

إِنْ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ ﴿٩٥﴾

بی‌گمان این (قرآن) خبر راست و یقین است. (۹۵)

«هذا»: این، اشاره به سه گروه یادشده در سوره است.

یادداشت:

از فحوای آیات متبرکه 88 الی 99 بر می آید که: سرنوشت آن شخصیکه می میرد و به حکم ضرورت، جان به جان آفرین تقدیم ومی سپارد، جز این نیست که:

آلف: آن کس یا از پیشگامان مقرب بارگاه آفریدگار است و در بندگی و انجام تکالیف و

دوری از محرمات و بدیها، بسیار کوشا بوده است. در این صورت پس از مرگ، در آسایش و آرامش و اطمینان، در میان گل و ریحان و بهشت پر از ناز و نعمت خدای رحمان، با شادی و سرور زندگی به سر می برد و برای همیشه در آن جا خواهد ماند. ب: یا، از اصحاب سعادت، یاران سلامت و نیک بختان سربلند است که نامه ی کردارش را در دست راست دارد و در دم مرگ، فرشتگان، به سایر اصحاب سعادت آمدنش را بشارت می دهند، آنان نیز به پیشوازش می روند و بر او سلام می کنند و خوش آمد می گویند.

ج: و یا، از گروه نگون بختان طرف چپ و دروغ پردازان گمراه است که با نوشاندن آب جوشان و انداختن وی به قعر دوزخ سوزان، از او پذیرایی می شود...

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴿٩٦﴾

حال که چنین است نام پروردگار بزرگت را به پاکی یاد کن. (۹۶)

تفسیر:

پس الله متعال را از صفاتی که وی را دشمنانش بدان توصیف می کنند و از آنچه ظالمان و منکران می گویند منزّه بدان؛ زیرا او در ذات، نامها و صفاتش بزرگ است.

در حدیث شریف به روایت عقبه بن عامر (رض) آمده است که فرمود: چون آیه «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ» (الواقعة: 74) بر رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نازل شد، فرمودند: «اجعلوها فی رکوعکم». «آن را در رکوع خود قرار دهید». و چون آیه: «سَبِّحْ أَسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» (الأعلى: 1) بر ایشان نازل شد، فرمودند: «اجعلوها فی سجودکم: آن را در سجده خویش قرار دهید».

فرق در میان «عظیم» و «اعلی» این است که عظیم بر قرب دلالت می کند و اعلی بر بعد پس در عین حال که حق تعالی به هر ممکنی نزدیک است اما برتر و بالاتر از آن است که ادراکها بر او احاطه کنند پس از این نظر او در نهایت دوری از همه چیز است. در حدیث شریف به روایت از ابوهریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «کلماتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان إلی الرحمن: سبحان الله وبحمده سبحان الله العظيم». «دو کلمه اند که بر زبان سبک، در میزان سنگین و نزد خدای رحمان دوست داشتنی هستند: سبحان الله و بحمده، سبحان الله العظيم».

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الحديد

جزء - (27)

سورة حديد در مدینه منوره نازل شده و دارای بیست و نه آیه و چهار رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره بدان جهت «حديد» نامیده شد که در آیه (25) از آن به منافع حديد (آهن) که نقش مهم و تعیین کننده ای در شکل گیری، رشد و گسترش تمدن پیشرفته بشری دارد، توجه داده شده است. و طوری که امام قرطبی گفته است؛ این سوره از نظر جمهور مفسران مدنی است و قوی که بر مکی بودن این سوره آمده است، قول ضعیف می باشد.

تعداد آیات، کلمات و حروف:

قبل از همه باید گفت که: این سوره در مدینه، پس از سوره ی زلزال نازل شده و دارای بیست و نه آیه می باشد، تعداد کلمات آن به پانصد و چهل و چهار کلمه می رسد. تعداد حروف این سوره به دو هزار و چهارصد و هفتاد و شش حرف بالغ میگردد. (شما میتوانید؛ تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را در سوره طور (همین تفسیر) به تفصیل مطالعه فرمایید.

مهمترین و اساسی ترین اهداف سوره حديد:

یاد آوری الله تعالی و صفات او؛
تشویق به نیکوکاری با وعده های اخروی؛
فراخوان عمومی به ایمان.

ارتباط سوره «حديد» به سوره قبلی:

چون خداوند متعال سوره واقعه را به تسبیح پایان داد، سوره حديد را به تسبیح افتتاح نمود و آن را به دلائلی که موجب تسبیح است تعقیب نمود.
محور اساسی این سوره دعوت از مجتمع اسلامی به سوی تثبیت حقیقت ایمان در وجود خود با همه مظاهر آن و با ایثار و اخلاص است.

سوره با بحث درباره ی خالق شروع شده است که تمام موجودات عالم هستی اعم از درخت و سنگ و خاک و انسان و حیوان و جماد او را ثناخوان و ستایش گو هستند، و عموماً گویای عظمت او میباشند و بر یگانگیش گواهند.

بعد از آن، صفات نیکوی خدا را یادآور شده و اسماء والای او را ذکر کرده است.
پس همو سراغاز بدون آغاز است، و آخر بدون نهایت می باشد و در آثار مخلوقاتش نمایان و متجلی است. و باطن و نهان و حقیقت و ماهیتش شناخته نشده، خالق انسان و مدبر امور کائنات است.

فضیلت آن:

در حدیث شریف به روایت عرباض بن ساریه (رض) آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم قبل از آن که بخوابند، سوره های «مسبحات» را میخواندند و فرمودند: «بی گمان در مسبحات آیه ای است که بهتر از هزار آیه است». و آن عبارت از این فرموده حق تعالی است: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّهْرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (سوره الحديد: 3).

خواننده محترم!

سورة حديد از جمله سوره های «مُسَبِّحَات» است که با «سَبِّحْ لِلَّهِ» آغاز میباشد. آخرین آیه سوره قبل (سوره واقعه) درباره تسبیح خداوند متعال بود: «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ» و اولین آیه این سوره نیز تسبیح پروردگار با عظمت است. «سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»

همچنان قابل یاد آوری است که: پنج سوره در احادیث به مسبحات تعبیر شده اند. و آن سوره های اند که در ابتدای آنها لفظ «سَبِّحْ» یا «یسبح» آمده است، از آنجمله یکی هم سوره ی «حديد» است که اولین سوره، از آنها است. دوم سوره ی «حَشْرٌ» است. سوم سوره «صف»، چهارم سوره «جمعه» و پنجم سوره ی «تغابن» است.

از میان این پنج سوره درسه سوره ی آن (حديد، حشر و صف) لفظ «سَبِّحْ» به صیغه ماضی آمده است، و در دو سوره ی آن یعنی در سوره های جمعه و تغابن «یسبح» به صیغه ی مضارع آمده است، و می تواند اشاره به این باشد که ذکر و تسبیح الله تعالی همیشه و در همه ی زمانهای ماضی و مستقبل و حال باید جاری و برقرار باشد. (تفسیر ابن کثیر).

تأثیر اسماء الله در عبادت:

بدون تردید شناخت نام های حسناى الله تعالى، دانشی با ارزش و مهم و بلکه از جمله فقه اکبر بشمار میرود، همان گونه که هر بنایی پایه و اساسی دارد، پایه و بنیان دین هم، ایمان به الله و اسماء و صفات اوست. و هر اندازه که این پایه و اساس محکم و استوار بنا باشد، به همان اندازه بنای دین را با قوت و ثبات بیشتری نگه می دارد و از تخریب و سقوط در امان می ماند.

ابن قیّم (رح) میفرماید: «هر کس که قصد بلندکردن و بالا بردن بنایش را دارد، باید که پایه و اساسش را محکم و استوار سازد و به آن توجه زیادی کند، زیرا که بلندی و برتری بنا به اندازه استحکام پایه و اساس آن است.

اعمال و درجات همچون بنا هستند و اساس آنها ایمان است و هر اندازه که پایه و اساس محکم و استوار باشد، به همان اندازه بنا را نگه می دارد و محافظت می کند و اگر بخشی از بنا تخریب شود، اصلاح و تعمیرش آسان است، اما اگر پایه و اساس محکم نباشد، نمی توان بنا و ساختمان را بالا برد و ثابت و پا برجا نمی ماند و در صورتی که بخشی از آن تخریب شود، کلّ ساختمان تخریب می گردد و یا اینکه در معرض نابودی قرار می گیرد. (رساله: شناخت و شرح معانی اسماء الله (فقه الأسماء الحسنی) تألیف: عبدالرزاق بن عبد المحسن البدر) همچنان شیخ الإسلام ابن تیمیّه (رح) می فرماید: «در قرآن کریم، اسماء و صفات و افعال الهی بیشتر از موضوع خوردن و نوشیدن و ازدواج در بهشت بیان و تکرار شده است. آیات مشتمل بر بیان اسماء و صفات او تعالی مهم تر از آیات مربوط به معاد هستند و مهم ترین آیه در قرآن کریم، آیه الکرسی است که شامل اسماء و صفات الهی است، چنانچه مسلم (رح) در حدیث صحیحی آورده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم به ابی بن کعب (رح) فرمودند: «أَتَدْرِي أَيُّ آيَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ أَعْظَمُ؟»؛ «آیا میدانی که کدام آیه در قرآن کریم، بزرگتر [بهتر] است؟» ابی جواب فرمود: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» [البقرة: 255] «الله (معبود بر حق است) هیچ معبودی به حق جز او نیست.» رسول الله صلی الله علیه وسلم با دست خویش به سینه او زدند و فرمودند: «لِيَهْنِكَ الْعِلْمُ أَبَا الْمُنْذِرِ»؛

«ای ابا منذر! این علم برایت گوارا [و مبارک] باد.» برترین سوره نیز سوره امّ القرآن [فاتحه] است، چنانکه در صحیح بخاری آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم به ابو سعید بن معلی (رض) فرمودند: «إِنَّهُ لَمْ يَنْزَلْ فِي التَّوْرَةِ، وَلَا فِي الْإِنْجِيلِ، وَلَا فِي الزَّبُورِ، وَلَا فِي الْقُرْآنِ مِثْلَهَا، وَهِيَ السَّبْعُ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنُ الْعَظِيمُ الَّذِي أُوتِيَتْهُ». (در صحیح بخاری، شماره حدیث: 4474 آمده است که ابو سعید بن معلی (رض) می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم به من فرمودند: «لَأُعَلِّمَنَّكَ وَرَةً هِيَ أَعْظَمُ السُّورِ فِي الْقُرْآنِ، قَبْلَ أَنْتُخْرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ»؛ «پیش از اینکه از مسجد خارج شوی، سوره‌ای به تو خواهم آموخت که بزرگترین [بهترین] سوره قرآن است.» سپس دستم را گرفتند و زمانی که خواستند بیرون شوند، پرسیدم: مگر نفرمودید که بزرگترین [مهمترین] سوره قرآن را به تو خواهم آموخت؟ ایشان فرمودند: «وَهِيَ السَّبْعُ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنُ الْعَظِيمُ الَّذِي أُوتِيَتْهُ»؛ «و آن سبع مثنای و قرآن بزرگی است که به من داده شده است.»

علم به اسماء و صفات الهی:

بدون تردید شناخت اسماء و صفات الله متعال بهترین علم شرعی و از پاکترین و برترین مقاصد و اهداف است، زیرا مرتبط با بهترین معلوم؛ یعنی الله متعال است. بنابراین شناخت الله تعالی از طریق علم به اسماء و صفات و افعال او، برترین علم، و کسب رضایت الله متعال برترین هدف، و عبادت او بهترین عمل، و درود و ثنای الله با اسماء و صفات و توصیف و تمجید او تعالی، بهترین سخن است، و این موارد اساس و پایه حنیفیت؛ ملت و دین ابراهیم علیه السلام است؛ یعنی همان دینی که تمامی پیامبران علیهم السلام بر آن اجماع و توافق داشتند و سخن و توصیه همه آنان بر همین مطلب بود، بلکه این یکی از محورهای بزرگی است که دعوت تمامی پیامبران؛ از ابتدا تا خاتم پیامبران؛ محمد صلی الله علیه وسلم متمرکز بر آن بود.

آنان مبعوث شدند تا مردم را به سوی الله فرا خوانند و راه رسیدن به او و احوال دعوت‌داده‌شدگان را پس از رسیدن به الله بیان کنند، و این سه قانون و معیار باید در هر دینی وجود داشته باشد و با زبان هر پیامبری بیان گردد.

علامه ابن قیم (رح) در این زمینه می‌گوید: «دعوت پیامبران متکی بر سه محور است:

- 1 - معرفتی پروردگار با اسماء و صفات و افعالش.
- 2 - شناخت راهی که انسان را به الله می‌رساند؛ یعنی ذکر و شکر و عبادت الله متعال که جامع کمال محبت و کمال تواضع در برابر او تعالی است.
- 3 - معرفتی نعمت‌هایی که پس از رسیدن به الله، در بهشت آماده شده است و بهترین و مهم‌ترین آن‌ها رضایت الهی، تجلی پروردگار و سلام او تعالی بر بهشتیان و سخن‌گفتن با آنان است..» (الصّواعق المرسله، جلد 4، صفحه 1489). وی درباره بیان این مطلب مهم توسط پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «رسول الله صلی الله علیه وسلم پروردگار و معبود مردم را تا حدی که آنان توان شناخت داشتند، به آن‌ها معرفتی کرد، و این مطلب را آشکار و تکرار نمود و اسماء و صفات و افعال الهی را به طور مختصر و طولانی بیان فرمود تا جایی که شناخت او تعالی در دل‌های بندگان مؤمنش پدیدار و آشکار گشت و پرده‌ها و موانع شک و تردید از آن‌ها زدوده شد، همان گونه که ماه شب چهارده روشن و درخشان است، و برای امتش هیچ نیازی به گذشتگان و آیندگان باقی نگذاشت، بلکه این مطلب را به طور کافی و کامل بیان

فرمود و آنان را از هر کسی که در این زمینه سخن بگوید، بی‌نیاز ساخت: حافظ ابن کثیر در تفسیر آیه: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» [فاطر: 28] می‌گوید: «یعنی عالمانی که الله را می‌شناسند، به درستی از الله می‌ترسند، زیرا هر اندازه که شناخت و علم آدمی نسبت به ذات دانا و متّصف به صفات کمال و صاحب اسمای حسنا کامل‌تر باشد، ترس از او نیز بیشتر می‌گردد.» (تفسیر ابن کثیر، ج 3، ص 553). بنابراین شناخت الله، ترس و تقوا و امید و آرامش دل را تقویت می‌کند و بر ایمان بنده می‌افزاید و منجر به انواع عبادت می‌گردد و با وجود آن، حرکت قلب به سوی پروردگار و تلاش آن برای دستیابی به رضایت او تعالی، سریع‌تر از وزیدن باد در وزیدن‌گاه‌ها خواهد بود، که به سمت راست و چپش نمی‌نگرد، و توفیق به دست الله یگانه است و هر نوع تغییر و توانی در اختیار اوست.

فضیلت علم به اسماء و صفات الهی:

بدون تردید شناخت الله و شناخت اسمای حسنا و صفات والای او نهایت مقاصد مردم و برترین و شریف‌ترین علوم به شمار می‌رود. هدفی که افراد با همت برای رسیدن به آن در تلاشند و رقابت‌کنندگان برای کسب آن، با یکدیگر رقابت می‌کنند و افکار و قلب‌های سلیم و مشتاق، متوجه آن است و زندگی خوب و خوش، با وجود آن برای بنده حاصل می‌شود، «زیرا حیات انسان وابسته به زنده بودن قلب و روحش است و فقط با شناخت خالق و محبت و عبادت ذات یگانه او و بازگشت و توبه به درگاه پروردگار و آرامش با یاد الهی و انس با تقرّب به او تعالی، قلبش زنده و سرخوش می‌گردد. و کسی که این نوع حیات را از دست بدهد، همه خوبی‌ها را از دست خواهد داد هر چند تمام دنیا را به دست آورد، چرا که هر چیزی عوضی دارد، ولی کسی که شناخت و رضایت الله را از دست بدهد، هرگز چیز دیگری نمی‌تواند این نوع نقصش را جبران کند..» (الجواب الکافی، ابن قیم، 132-133).

خواننده محترم!

هر یک از نام‌ها و صفات الهی مقتضای عبودیت خاصی است که از آثار و نتایج علم و معرفت به آن‌هاست و این مورد در تمامی انواع عبادات قلبی و جسمی صادق است. در توضیح این مطلب باید گفت: هر گاه بنده بداند که تنها الله تعالی مالک ضرر و منفعت و بخشش و منع و خلق و رزق و زنده گردانیدن و میراندن است، باعث می‌شود که در قلب و باطن خویش، بر الله توکل کند و در ظاهر نیز، آثار و نتایج توکل برایش پدیدار گردد. الله تعالی می‌فرماید: «وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَى بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا» (سوره الفرقان: 58) «و بر زنده‌ای که هرگز نمی‌میرد، توکل کن، و به ستایش او تسبیح گوی، و همین بس که او به گناهان بندگانش آگاه است.» و هر گاه بنده بداند که الله تعالی شنوا و بینا و داناست و ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین، از او پنهان نمی‌ماند و اینکه از اسرار و نهان آگاه است و خیانت چشم‌ها و آنچه را که در دل‌ها پنهان می‌ماند، می‌داند و از هر چیزی مطلع است و تعداد همه چیز را می‌داند و از تمامی جوانب زندگی او آگاه است و آن‌ها را می‌بیند، سبب می‌شود که زبان و اعضا و اندیشه‌های ذهنی و روانی خود را از هر آنچه الله را ناخشنود سازد، باز دارد و اعضایش را در آنچه باعث محبت و رضایت الهی گردد، به کار برد.

همچنین در حدیثی قدسی آمده است که: «يَا عِبَادِي إِنَّكُمْ لَنْ تَبْلُغُوا ضُرِّي فَتَضُرُّونِي، وَلَنْ تَبْلُغُوا نَفْعِي فَتَنْفَعُونِي» (صحیح مسلم، شماره حدیث: 2577، این بخشی از حدیثی است که ابونر (رض) آن را روایت کرده است.) «ای بندگام! بدون تردید شما هرگز قدرت ضرر رساندن

به من را ندارید که به من ضرر رسانید، و هرگز قدرت فایده‌رساندن به من را ندارید که به من فایده رسانید.»

اگر بنده آگاه به امور فوق باشد، باعث می‌شود که بیشتر به الله و فضل و احسان او امیدوار شود و برآورده شدن تمامی نیازهایش را از او بخواهد و بیشتر خود را محتاج به الله بداند و آن را آشکار سازد. اگر بنده دانا به کمال و جمال الهی باشد، سبب می‌گردد که علاقه‌ای خاص و اشتیاقی فراوان به لقای الله تعالی داشته باشد. پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ» «هر کس دیدار با الله را دوست داشته باشد، الله متعال دیدار با او را دوست دارد.» بدون تردید این امر باعث می‌شود که بنده انواع بسیاری از عبادات را انجام دهد. (صحیح بخاری، شماره حدیث: 6508؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: 2686، به روایت ابو موسی اشعری (رض)).

با توجه به مطالب فوق، دانستیم که تمامی انواع عبادات، وابسته به لوازم و ضروریات اسماء و صفات الهی هستند و از این رو، بر هر بنده‌ای لازم است که پروردگار خویش و اسماء و صفات او تعالی را به خوبی بشناسد.

انسان مؤمن و موحد بر اثر ایمان و یقینش به اسم‌های زیبا و صفات والای الهی که دلالت بر عظمت و کبریا و یگانگی او در جلال و جمال می‌کند، لذتی می‌یابد که باعث می‌شود تمامی تلاشش را برای کسب محبت الله و تواضع و فروتنی در برابر او و میل و امید به او تعالی به کار گیرد و نیز کوشش می‌کند که پس از تکمیل فرایض، با انجام نوافل، خودش را به الله متعال نزدیک گرداند و رضایت او را به دست آورد. توفیق و هدایت به دست الله تعالی است و هیچ بازدارنده‌ای در برابر آنچه ببخشد و هیچ دهنده‌ای در برابر آنچه باز دارد، نیست و هر نوع تغییر و بازگشت از گناه، فقط به توفیق او تعالی است.

هدف کلی سورة حديد :

سورة حديد، علاوه بر تحکیم پایه‌های عقیدتی، به دستوراتی در زمینه‌های اجتماعی و حکومتی می‌پردازد و در آیات اول، حدود بیست صفت از صفات الهی را مطرح نموده است.

عظمت قرآن عظیم الشان، اوضاع مؤمنان و منافقان در قیامت، سرنوشت اقوام پیشین، انفاق در راه الله و برای رسیدن به عدالت اجتماعی، انتقاد از رهبانیت و انزوای اجتماعی، موضوعاتی است که این سوره به آنها به بحث پرداخته است.

اگر به محتوای کلی آیات متبرکات سورة حديد، نظر به اندازیم به وضاحت در خواهیم یافت که مؤمنین به انفاق در راه الله، تحریک، و تشویق شده اند. طوریکه این فهم در آیات متبرکه با صراحت تکرار می‌می‌یابد از جمله می‌فرماید: «آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ أَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ...» «و باز در جای دیگری می‌فرماید: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا...» و باز هم در جای دیگری می‌فرماید: «إِنَّ الْمُسَدِّقِينَ وَ الْمُسَدِّقَاتِ وَ أَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا» و در تشویق مؤمنان به این عمل همین بس که انفاق مردم را قرض دادن آنان به پروردگار با عظمت دانسته، و معلوم است که الله تعالی عالیت‌ترین و مقدس‌ترین و بهترین مطلوبست، او هرگز خلف وعده نمی‌کند، و او وعده‌شان داده که اگر به وی قرض بدهند مضاعف و چند برابر بر می‌گرداند، و نیز وعده داده که در عوض انفاقشان اجری کریم و بسیار زیاد بدهد.

ترجمه و تفسیر سورة حديد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١﴾

آنچه در آسمان‌ها و زمین است، الله را به پاکی یاد می‌کنند و اوست عزیز حکیم (۱)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«سَبَّحَ»: ستود، ستایش کرد، به پاکی یاد کرد، الله را از هر عیب و نقصی پاک شمرد. قرآن عظیم الشان، در سوره ی واقعه و اعلى به لفظ فعل امر می‌فرماید: «سَبَّحَ»، در این سوره و سوره های حشر و صف به لفظ فعل ماضی: «سَبَّحَ»، در سوره های جمعه و تغابن به لفظ فعل مضارع «یسبح» و در سوره ی اسرا به صورت مصدر: «سبحان» آمده است، تا نشان دهد که همه چیز و همه کس در تمام لحظات و ساعات شب و روز و تا ابدی الله را به پاکی و بزرگی می‌ستایند. «العزیز»: ظفرمند، چیره و زبردست، پیروزمند.

تفسیر:

باید گفت که: سوره حديد با جمله بی نهایت زیبا «سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» آغاز می‌یابد که این امر بیانگر، به یک واقعیت انکار ناپذیری اشاره می‌دارد که الله تعالی از هر گونه عیب و نقص و عجز منزّه است و طوریکه همه هستی بر این امر شهادت می‌دهند. در ضمن فحوای عالی آین آیه مبارکه این فهم را میرساند که: تسبیح‌گویان آسمان، مقدّم بر تسبیح‌گویان زمینی می‌باشند.

فرمانروای حقیقی آسمان و زمین، بدست الله تعالی است، «الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، لَهُ مُلْكُ، قَدِيرٌ يُحْيِي وَ يُمِيتُ» خدایی که صاحب عزّت، حکمت، حاکمیت و قدرت و مرگ و زندگی موجودات به دست اوست، سزاوار تسبیح و تقدیس است.

مفسر صاوی فرموده است: تسبیح یعنی منزّه داشتن الله با قول و عمل و باور از هر ناشایست و ناروایی. از «سبح فی الأرض و الماء» آمده است؛ یعنی تا اعماق زمین و ژرفای آب فرو رفت. تسبیح عاقلان با زبان «قال» صورت می‌گیرد و تسبیح جماد با زبان حال صورت می‌گیرد و ذاتاً بر منزّه بودن صانع از هر نقصی دلالت دارد. و عده‌ای نیز می‌گویند: تسبیح جمادات نیز از طریق زبان و گفتار حاصل می‌شود.

«الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»: کلمه «الْعَزِيزُ» در حدود تقریباً 100 بار در قرآن عظیم الشان تذکر یافته است.

«عَزِيزٌ»: یعنی ذاتی که صاحب تمامی مفاهیم و خصوصیات عزّت است، طوریکه در (آیه: 65 سوره یونس) آمده است: «إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» (همانا تمام عزّت (و پیروزمندی) از آن الله است.)

یعنی پروردگاری که تمامی خصوصیات های عزّت را دارد، که مربوط به 3 مورد می

شود و هر سه مورد به طور کامل برای الله متعال ثابت است:

مفهوم اول: عزّت قدرت، که صفت بزرگ پروردگار است و قدرت مخلوقات هر چند زیاد باشد، به او تعالی نسبت داده نمیشود. طوریکه میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» (سورة الدّاریات: 58) (بی‌گمان الله است که روزی دهنده است (و او) قدرتمند استوار است.)

مفهوم دوم: عزّت امتناع، که الله متعال در ذات خود غنی بوده و نیاز به هیچ کس ندارد و بندگان مالک ضرر و فایده الله نیستند که به او ضرر یا فایده برسانند، بلکه او تعالی ضرر رساننده، فایده‌بخش، بخشنده، بازدارنده و از اینکه کسی بر او مسلط و چیره شود و از هر آنچه شایسته عظمت و جلال او نباشد و با کمالات منافات داشته باشد و نیز از داشتن شریک، منزّه و میراست. طوریکه پروردگار با عظمت ما میفرماید: «سُبْحٰنَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ» (180) «وَسَلَّمَ عَلَى الْمُرْسَلِينَ» (181) «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (182) [الصّافات: 180-182]

«پاک و منزّه است پروردگار تو؛ پروردگار عزّت از آنچه (مشرکان) توصیف می‌کنند و سلام بر رسولان و سپاس و ستایش مخصوص الله است که پروردگار جهانیان است.»

مفهوم سوم: عزّت قهر و غلبه بر تمامی موجودات، به شکلی که تمامی آن‌ها تحت قدرت و عظمت و اراده الهی هستند، افعال تمامی مخلوقات به دست اوست، هر حرکت و تغییری که می‌کنند، با قدرت و اجازه الله است، آنچه را که الله متعال بخواهد، انجام می‌شود و آنچه را که نخواهد، صورت نمی‌پذیرد و هیچ توان و تغییری بدون اجازه و اراده او ممکن نیست: «قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمَلِكِ تُوتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (26) «تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَتُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (27) (سورة آل عمران: 26-27) (بگو: ای پروردگار! تو متصرف و صاحب بادشاهی (جهان) هستی، بادشاهی را به هر کسی که بخواهی می‌دهی، و بادشاهی را از هر کسی که بخواهی سلب می‌کنی، و کسی را که تو بخواهی عزت می‌دهی، و کسی را که تو بخواهی ذلیل می‌کنی، تمامی نیکی‌ها تنها به دست تو است، بی‌گمان تو بر هر چیز قدرت کامل داری.

(27) (یکی از علامات قدرت تو این است که) شب را در روز داخل می‌کنی، و روز را در شب داخل می‌کنی، و زنده را از مرده بیرون می‌کنی، و مرده را از زنده بیرون می‌آوری، و هر کسی را که بخواهی بیشمار روزی می‌دهی.)

از آثار و نتایج ایمان به اسم مذکور، این است که بنده فقط در برابر الله تعالی فروتن می‌گردد، فقط به او پناه می‌برد، تحت حمایت الهی قرار می‌گیرد و عزّتش را فقط از او تعالی می‌خواهد: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا» (سورة فاطر: 10) «کسی که خواهان عزّت است، پس (بداند که) عزّت همگی از آن الله است.»

«الْحَكِيمُ»:

نام «حکیم» تقریباً 100 بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است. این نام بزرگ دلالت بر ثبوت کمال حکم و کمال حکمت برای الله تعالی را می‌کند.

کمال حکم یعنی اینکه حکم و فیصله فقط از آن الله است، هر گونه که بخواهد، میان بندگان حکم و قضاوت می‌کند، هیچ مانعی در برابر حکمش نیست و هیچ چیز نمی‌تواند حکمش را به تأخیر اندازد. «أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَكَمِينَ» (سورة التّین: 8) «آیا الله بهترین داوران

(و حاکم مطلق) نیست؟! «همچنان میفرماید: «وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا» (سورة الكهف: 26) «و [او تعالی] هیچ کس را در حکم خود شریک نمی‌کند.» کسی نمی‌تواند حکم الهی را برگرداند، اما در برابر احکام بندگان می‌شود که اعتراض کرد و آنها را نپذیرفت. ثبوت حکم برای او تعالی، متضمن ثبوت تمامی اسماء و صفات الهی است، چون ذاتی حاکم است که سمیع، بصیر، علیم، خبیر، متکلم، مدبر و دارای سایر اسماء و صفات والا باشد. این مطلب اثبات می‌کند که غیر الله نمی‌تواند حاکم واقعی باشد، چون حکم و فیصله حقیقی از ذاتی است که دارای صفات کامل است، پروردگاری که صاحب امر بوده و متصرف در تمامی امور است. «فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ» (سورة غافر: 12) «پس داوری از آن الله بلند مرتبه است.» (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به رساله: شناخت و شرح معانی اسماء الله نویسنده: عبدالرزاق بن عبد المحسن البدر: (میزان) 1397 ه.ش - صفر 1440 ه.ق.).

برخی از اسماء تسبیح کنندگان در قرآن:

قرآن عظیم الشان برخی از تسبیح کنندگان را به شرح ذیل معرفی داشته است:
اول: فرشتگان: «نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ» (آیه 30 سوره بقره) (در حالی که ما با حمد و ستایش تو، ترا تنزیه و تقدیس می‌کنیم).

دوم: رعد آسمانی: «يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ» (آیه 13 سوره الرعد) (رعد با ستایش او و فرشتگان از بیم او تسبیح می‌کنند...)

سوم: پرندگان: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ صَافَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» (سوره 41 سوره نور) (آیا ندیدی که هر کس در آسمانها و زمین است تا مرغهایی که در هوا پر گشایند همه به تسبیح و ثنای خدا مشغولند؟ و همه آنان صلاة و تسبیح خود بدانند، و خدا به هر چه کنند آگاه است).
چهارم: کوهها: «... وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَ الطَّيْرَ وَ كُنَّا فَاعِلِينَ» (آیه 79 سوره انبیاء) (و کوهها را رام داود ساختیم (بطوری که آنها) و پرندگان (با او) تسبیح می‌گفتند، و ما انجام دهنده‌ی این کارها بودیم).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 6) در مورد اینکه ستایش در همه ی اوقات از آن الله متعال است، بحث بعمل آمده است.

لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢﴾

مالکیت (و حاکمیت) آسمانها و زمین خاص از اوست و او زنده می‌کند و می‌میراند و او بر هر چیز تواناست. (۲).

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که تسبیح خداوند، وسیله نجات از مشکلات و پابلمها است. «فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ. لَلْبَيْتِ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» (آیات 143 و 144 سوره صافات). (پس اگر (یونس علیه السلام) اهل تسبیح نبود، به یقین در شکم (ماهی) تا روزی که (مردم) برانگیخته می‌شوند باقی می‌ماند.

فهم کلی را که مفسرین در مورد حقیقت تسبیح، نوشته اند، می‌گویند که تسبیح نفي هرگونه عیب و نقص و شهادت موجودات جهان به پاکی و یکتایی ذات اقدس پروردگار با عظمت

است.

توجه فرماید یکی از عوامل نجات حضرت یونس علیه السلام از قعر بحر همین عظمت تسبیح بود که از قعر بحر نجات یافت ولی فرعون که سابقه بدی داشت از الله متعال منکر بود و همچنان به تسبیح و تمجید الله متعال اعتنایی نمیکرد بناءً در آب غرق گردید.

قرآن عظیم الشان می فرماید که: اگر یونس علیه السلام از جمله: «فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ» (143: صافات) (پس اگر او از تسبیح گویان نبود) او به هیچ صورت نجات نمی یافت، و این هم از حکمت های پروردگار با عظمت است که انسان توانمندی این را یافته می تواند در شکم ماهی تا قیامت زنده بماند. «الْبَيْتُ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ».

قدیر، قادر و مقتدر:

هر سه اسم پروردگار در قرآن عظیم الشان تذکر یافته است ولی نسبت به همه، قدیر، سپس قادر و بعد از آن، مقتدر بیان شده است. «وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» [البقرة: 284] «و الله بر هر چیزی تواناست».

هر سه اسم پروردگار دلالت بر ثبوت صفت قدرت برای الله متعال می کنند و اینکه قدرت الهی کامل است و الله با قدرت خود، موجودات را به وجود آورده، با قدرت خود آن ها را تدبیر و اداره می کند، با قدرت خویش آن ها را برابر و استوار نموده و با قدرت خود زنده می کند و می میراند، بندگان را برای جزا و پاداش برمی انگیزاند؛ نیکوکار را به سبب خوبی هایش پاداش می دهد و گنهکار را به سبب بدی هایش مجازات می کند. ذاتی که هر گاه اراده ایجاد چیزی را بکند، به آن می گوید باش و فوراً به وجود می آید. همچنین با قدرت خود، دل ها را بر آنچه بخواهد و اراده کند تغییر می دهد، هر کس را که بخواهد هدایت میکند و هر کس را که بخواهد گمراه مینماید، مؤمن را مؤمن، کافر را کافر، نیکوکار را نیکوکار و گنهکار را گنهکار میگرداند.

به سبب کمال قدرتش، کسی نمی تواند به چیزی از علمش احاطه یابد مگر آنچه را که الله به وی تعلیم دهد. بر اثر کمال قدرتش، آسمان ها و زمین و آنچه را که میان آن دو وجود دارد، در 6 روز آفرید و هرگز خسته نشد. هیچ یک از مخلوقات نمی توانند او را ناتوان سازند، هرگز الله از آن ها غافل نمی شود و هر جا که باشند، تحت مراقبت الله قرار دارند. پروردگاری که قدرتش خالی و سالم از رنج، خستگی و ناتوانی در برابر آنچه بخواهد است. به سبب کمال قدرتش، هر چیزی تحت فرمان و تدبیر اوست، هر آنچه بخواهد انجام می شود و هر آنچه بخواهد، صورت نمی پذیرد.

ترمذی در جامع خود، از ابن عباس (رض) روایت می کند: روزی پشت سر پیامبر صلی الله علیه وسلم بودم که به من فرمودند: «يَا غُلَامُ إِنِّي أَعْلَمُكَ كَلِمَاتٍ: أَحْفَظِ اللَّهَ يَحْفَظَكَ، أَحْفَظِ اللَّهَ تَجِدْهُ تُجَاهَكَ، إِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللَّهَ، وَإِذَا اسْتَعْنَيْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ، وَاعْلَمْ: أَنَّ الْأُمَّةَ لَوِ اجْتَمَعَتْ عَلَىٰ أَنْ يَنْفَعُوكَ بِشَيْءٍ، لَمْ يَنْفَعُوكَ إِلَّا بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ لَكَ، وَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَىٰ أَنْ يَضُرُّوكَ بِشَيْءٍ، لَمْ يَضُرُّوكَ إِلَّا بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ، رُفِعَتِ الْأَقْلَامُ، وَجَفَّتِ الصُّحُفُ»؛ (شماره حدیث: 2516، ترمذی این روایت را حسن و صحیح میدانند).

«ای پسر! چند سخن [و نکته مهم] را به تو آموزش و تعلیم می دهیم: [حدود] الله را حفظ کن تا الله از تو حفاظت کند. [حدود] الله را حفظ کن تا او را در برابر خود بیایی [که همواره به تو کمک خواهد کرد]. هر گاه در طلبی و درخواستی داشتی، از الله بخواه. هر گاه کمی خواستی، از الله کمک بخواه و بدان: اگر همه امت جمع شوند بر اینکه فایده ای به تو

برسانند، هرگز فایده‌ای به تو نخواهند رساند مگر آنچه که الله برای تو مقدر کرده است. و اگر متفق شوند بر اینکه ضرری به تو برسانند، هرگز ضرری به تو نخواهند رساند مگر آنچه که الله برای تو مقدر کرده باشد.»

از دیگر آثار و نتایج آن، تکمیل صبر و رضایت کامل از الله متعال است. ابن قیم (رح) می‌فرماید: «هر کس که دلش سرشار از رضایت به قضا و قدر باشد، الله اُسینه‌اش را لبریز از بی‌نیازی، امنیت و قناعت می‌کند و دلش را برای محبت و رجوع و توکل به الله، فارغ و خالی می‌گرداند، اما کسی که چنین بهره‌ای نبرد، دلش بر خلاف موارد مذکور پر میشود و از آنچه باعث سعادت و رستگاری اوست، غافل می‌گردد.» (مدارج السالکین، جلد 2، صفحه 202).

همچنین ایمان به قدرت الهی انسان را از امراض قلبی؛ مانند کینه، حسادت و امثال آن حفاظت می‌کند، زیرا معتقد است که تمامی امور بر اساس تقدیر الهی است و او تعالی به بندگان نعمت می‌دهد، رزق و روزی‌شان را مقدر کرده، به هر کس که بخواهد، می‌بخشد و از هر کس که بخواهد می‌گیرد. بنابراین فضل، فضل او و بخشش، بخشش اوست و به همین سبب، گفته میشود که: فرد حسود دشمن نعمت الله متعال بر بندگان است.

از دیگر آثارش این است که عزم و اراده بنده را برای کسب خیر و دوری از شر تقویت می‌کند. در صحیح مسلم، از ابو هریره (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «أَحْرَصُ عَلَيَّ مَا يَنْفَعُكَ، وَاسْتَعِينُ بِاللَّهِ وَلَا تَعْجِزْ، وَإِنْ أَصَابَكَ شَيْءٌ فَلَا تَقُلْ: لَوْ أَنِّي فَعَلْتُ كَذَا وَكَذَا، وَلَكِنْ قُلْ: قَدَّرَ اللَّهُ، وَمَا شَاءَ فَعَلَ، فَإِنَّ لَوْ تَفْتَحُ عَمَلَ الشَّيْطَانِ» (شماره حدیث: 2664). (بر آنچه برای تو فایده می‌رساند حریص باش و از الله کمک بخواه و ناتوان مشو. هرگاه به تو چیزی [مصیبتی] برسد، نگو اگر چنین می‌کردم، چنین و چنان می‌شد، بلکه بگو: الله تعالی [چنین] مقدر ساخته بود و آنچه الله متعال بخواهد، انجام می‌دهد، چون [گفتن کلمه] اگر، [راه] عمل شیطان [وسوسه] را باز می‌کند).

همچنین باعث می‌شود که انسان امید نیکو به الله داشته باشد و همواره از او تعالی درخواست کند و بسیار دعا نماید، چون تمامی امور به دست الله است. امام احمد در کتاب «الزهد» (شماره: 1346). از مطرف بن عبدالله بن شخیر چنین روایت می‌کند: «با خود اندیشیدم که جامع همه خوبی‌ها چیست و نتیجه گرفتم که خیر، فراوان است؛ مانند روزه و نماز و فهمیدم که تمامی آن‌ها به دست الله متعال است و فقط با درخواست و دعا می‌توانی آن‌ها را به دست آوری. بنابراین جامع تمام خوبی‌ها، دعاست.»

یکی از دعاهایی که پیامبر صلی الله علیه وسلم آن را بسیار تکرار می‌کردند، این دعا بود: «اللَّهُمَّ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ»؛ (پروردگارا! ای گرداننده دل‌ها! دلم را بر دینت ثابت و استوار بدار).

ترمذی و ابن ماجه از انس (رض) روایت می‌کنند که: رسول الله صلی الله علیه وسلم بسیار این دعا را بر زبان می‌آوردند: «يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ»؛ «ای گرداننده دل‌ها! دلم را بر دینت ثابت و استوار بدار.»

پرسیدم: ای رسول الله! ما به تو و به آنچه آوردی، ایمان آوردیم، پس آیا بر ما می‌ترسی [که منحرف و گمراه شویم]؟ ایشان فرمودند: «نَعَمْ إِنَّ الْقُلُوبَ بَيْنَ أَصْبُعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ اللَّهِ يُقَلِّبُهَا كَيْفَ يَشَاءُ»؛ «بله، همانا دل‌ها میان دو انگشت از انگشتان الله است، که هرگونه بخواهد، آن‌ها را می‌گرداند.» (جامع الترمذی، شماره حدیث: 2140 - عبارت فوق را

ترمذی آورده است؛ سنن ابن ماجه، شماره حدیث: 3834؛ البانی روایت مذکور را در صحیح ترمذی و صحیح ابن ماجه، صحیح می داند.

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۳)
اول و آخر و ظاهر و باطن او است، از هر چیز آگاه است. (۳)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْأَوَّلُ»: پیشین. بی آغاز، ازلی، آن که بودنش پیش از بودن همه موجودات است.
«الْآخِرُ»: پسین. بی انتها. آن که پس از نابودی همه موجودات، باقی و برجای است.
«الظَّاهِرُ»: پیدا و نمودار. آن که همه چیز جهان، بودن او را فریاد می‌دارند، و بر وجود او دلالت دارند.

«الْبَاطِنُ»: ناپیدا. نهان. آن که حواس، او را احاطه نمی‌سازد، و عقول او را درک نمی‌کند.
«وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ»: و با دلایل دال بر وجودش برای عقل متجلی می‌شود.
نهانی است که به چشم نمی‌آید، و عقل و خرد و معرفت به حقیقت ذاتش راهیاب نمی‌شود.
(در تفسیر «الظاهر» و «الباطن» این راجح‌ترین اقوال است و ابو سعود و آلوسی آن را پذیرفته‌اند).

در حدیث آمده است: «تو، آن اولی هستی که قبل از تو هیچ چیزی وجود نداشته، و آن آخری هستی که بعد از تو چیزی نخواهد بود. آن ظاهری هستی که ظاهرتر و بالاتر از تو چیزی وجود ندارد، و آن باطنی هستی که نهان‌تر از تو چیزی نیست». (قسمتی از حدیثی است که مسلم و امام احمد آن را نقل کرده‌اند).

تفسیر:

اول، آخر، ظاهر و باطن:

در آیه متبرکه که از چهار اسم از اسماء حسنا، ذکر به عمل آمده است که همه آن در یک آیه مبارکه با هم جمع شده‌اند. بهترین تفسیر و توضیح در تبیین معانی این چهار اسم پروردگار با عظمت ما، مناجاتی است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم ثابت شده است.

امام مسلم در صحیح خود از ابو هریره (رض) روایت می‌کند که: پیامبر صلی الله علیه وسلم به ما هدایت فرمود که: پیش از خواب بگوییم: «اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، رَبَّنَا وَ رَبَّ كُلِّ شَيْءٍ، فَالِقَ الْحَبِّ وَ النَّوَى، وَ مُنْزَلَ التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْفُرْقَانِ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ كُلِّ شَيْءٍ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهِ. اللَّهُمَّ أَنْتَ الْأَوَّلُ فَلَيْسَ قَبْلَكَ شَيْءٌ، وَ أَنْتَ الْآخِرُ فَلَيْسَ بَعْدَكَ شَيْءٌ، وَ أَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَيْسَ فَوْقَكَ شَيْءٌ، وَ أَنْتَ الْبَاطِنُ فَلَيْسَ دُونَكَ شَيْءٌ، أَقْضِ عَنَّا الدَّيْنَ وَ اغْنِنَا عَنِ الْفَقْرِ»؛ (حدیث شماره: 2713). «الهی! پروردگار هفت آسمان و پروردگار عرش بزرگ، پروردگار ما و همه چیز، شکافنده دانه و هسته، نازل‌کننده تورات و انجیل و فرقان! از شر هر آنچه پیشانی‌اش در دست توست، به تو پناه می‌برم. الهی! توئی اول، قبل از تو چیزی نبوده. و توئی آخر، بعد از تو چیزی نیست. تو آشکاری و هیچ چیز آشکارتر از تو نیست، تو پنهانی و چیزی پنهان‌تر از تو نیست. الهی! قرض ما را ادا کن و ما را از تنگدستی به توانگری و غنا برسان.»

رسول الله صلی الله علیه وسلم در این دعای جامع، مفهوم هر یک از نام‌های فوق را بیان فرمودند و ضد آن‌ها را نفی کردند، که این برترین نوع و درجه بیان است. محور این اسم‌های چهارگانه، بیان احاطه پروردگار بر مخلوقات است، که بر دو نوع زمانی و مکانی تقسیم می‌شود.

یعنی الله قبل از هر چیزی بوده و پس از هر چیزی خواهد بود، بنابراین اول بودن الله مقدم بر اول بودن هر چیزی است و آخر بودن او یعنی اینکه پس از هر چیزی باقی است و از این رو، قبل و بعد از تمامی مخلوقات و موجودات بوده و خواهد بود؛ هیچ اولی وجود ندارد مگر اینکه الله پیش از آن بوده و هیچ آخری وجود نخواهد داشت مگر اینکه الله پس از آن خواهد بود. در نتیجه، الله تعالی اول است و قبل از او چیزی نبوده و آخر است و بعد از او چیزی نخواهد بود، که این همان احاطه زمانی است.

درباره احاطه زمانی باید گفت که ظاهر و باطن بودن الله بر هر ظاهر و باطنی احاطه دارد؛ یعنی هیچ ظاهر و آشکاری نیست مگر اینکه الله بالاتر و برتر از آن است و هیچ باطنی وجود ندارد مگر اینکه الله پنهان‌تر از آن است، چنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «وَأَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَیْسَ فَوْقَكَ شَیْءٌ، وَ أَنْتَ الْبَاطِنُ فَلَیْسَ دُونَكَ شَیْءٌ.» پس الله تعالی با ظهور خود، از هر چیزی برتر است و ذات والا و بلندمرتبه‌ای است که هیچ چیزی بالاتر از او وجود ندارد، بنابر این ظاهر بودن الله به معنای برتری و علو بر هر چیزی است. باطن بودن الله یعنی اینکه به هر چیزی نزدیک است و احاطه دارد، به گونه‌ای که به هر موجودی، از خود آن موجود نزدیک‌تر است. این مطلب بیانگر کمال اطلاع پروردگار از اسرار و نهان و جزئیات امور است علاوه بر اینکه دلالت بر کمال قرب و نزدیکی او تعالی می‌کند. پس به مخلوقاتش بسیار نزدیک است و آن‌ها را احاطه دارد و هیچ یک از آسمان‌ها و زمین و هیچ ظاهر و باطنی مانع او نیستند، بلکه باطن و پنهان برای الله همچون آشکار، و غیب به مانند حاضر، دور همچون نزدیک و سرّ و نهان همانند آشکار است.

هرگاه مسلمان این نام‌های بزرگ و اینکه دلالت بر کمال، عظمت و احاطه پروردگار می‌کنند را بداند، باید که به مقتضیات آن‌ها عمل نماید و در برابر الله تعالی خاضع و عابد گردد.

شناخت اینکه الله پیش از هر چیزی بوده و با فضل و احسان خود مقدم بر تمامی اسباب است، می‌طلبد که انسان فقط برای او تعالی خاضع باشد و به او پناه ببرد و به دیگران توجه و توکل نکند. همچنین می‌طلبد که از وابستگی و توجه به اسباب رها شود و به ذاتی وابسته و متوجه گردد که امداد و احسان از جانب اوست و فضل و کرمش مقدم بر وسایل و اسباب است.

و شناخت اینکه الله پس از هر چیزی است، می‌طلبد که الله نهایت اهداف بنده باشد؛ یعنی هدفی که بعد از آن هدف و مقصدی در کار نباشد، تمامی تلاش‌های انسان به آن ختم شود و آخرین مطلوب آدمی گردد. و مقتضی آن است که انسان به اسباب دل نبندد، زیرا حتما اسباب از بین خواهند رفت و فقط پروردگار باقی خواهد ماند، پس وابستگی به اسباب وابستگی به موجوداتی است که فنا می‌شوند، اما دل بستن به آخر [الله] دل بستن به ذات همیشه زنده‌ای است که هرگز نمی‌میرد و ذاتی باقی که هرگز از بین نمی‌رود.

شناخت ظاهر بودن الله و اینکه او تعالی بر بندگانش مسلط است، امورشان را تدبیر می‌کند و اعمال آنان به سوی او بالا می‌رود، مقتضی توجه نیک قلب به سوی الله و خضوع کامل در برابر عظمت و جلال الهی و تضرع فقط به درگاه اوست: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ» (سوره الحج: 62). «این بدان سبب بوده که الله حق است و آنچه جز او می‌خوانند باطل است و به راستی که الله بلند مرتبه بزرگ است.»

هر کس به ظاهر بودن و برتری الله ایمان نیاورد، قطعاً دلش پراکنده و مضطرب خواهد بود و قبله‌ای ندارد که به آن روی آورد و معبودی نخواهد داشت که آن را به عنوان هدف و مقصد خویش انتخاب کند.

فهم باطن بودن الله و مشاهده احاطه او بر جهانیان و نزدیک‌بودن به بندگان و آگاهی او تعالی از نهران‌ها و اسرار، مقتضی تزکیه نفس، اصلاح باطن، پاک‌کردن قلب و آبادکردن آن با ایمان و تقواست.

پس این نام‌های چهارگانه، جامع شناخت الله و بندگی برای اوست علاوه بر اینکه باعث از بین رفتن وسوسه‌های مهلک و تردیدهایی می‌شود که شیطان به قصد گمراهی و بازداشتن انسان از ایمان، آن‌ها را در دلش می‌اندازد.

ابو داود در سنن خود، با اسنادی جید از ابو زمیل سماک بن ولید روایت می‌کند که گفت: از ابن عباس (رض) پرسیدم: این چیست که در دلم احساس می‌کنم؟ او پرسید: چیست؟ گفتیم: سوگند به الله که آن را نخواهم گفت. پرسید: آیا نوعی شک و تردید است؟ سپس خندید و گفت: هیچ کس از این نجات نیافته است و الله می‌فرماید: «فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ» (سوره یونس: 94) «پس اگر در آنچه بر تو نازل کرده‌ایم در تردید هستی، از کسانی که کتاب (آسمانی) را پیش از تو می‌خوانند، بپرس.» سپس به من گفت: هرگاه در دلت چیزی احساس کردی، بگو: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» [الحديد: 3] «او اول و آخر و ظاهر و باطن است و او به هر چیزی داناست.» ابن عباس (رض) وی را برای دفع وسوسه‌ها و از بین بردن تردیدها، توصیه کرد که آیه فوق را تلاوت کند.

علیم:

«علیم»: یعنی ذاتی که از ظواهر و بواطن، امور آشکار و پنهان، جهان بالا و پایین، از گذشته و حال و آینده آگاه است و هیچ چیزی از او پنهان نمی‌ماند، می‌داند که چه چیزی اتفاق افتاده و چه روی خواهد داد، از هر چیزی مطلع است و شمار همه چیز را دارد.

نام «علیم» در بیش از 150 آیه از قرآن عظیم‌الشان بیان شده است؛ در قرآن کریم، علم و آگاهی الله نسبت به هر چیزی، به طور فراوان و گسترده بیان شده است. الله متعال در چندین آیه، از وسعت و شمول علمش سخن گفته است؛ از جمله: «وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ» (سوره الأنعام: 80) «علم و دانش پروردگارم هر چیزی را در بر گرفته است، آیا پند نمی‌گیرید؟!».

همچنان پروردگار با عظمت ما در (آیه 235، سوره بقره) می‌فرماید: «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ» (و بدانید که الله آنچه را که در دل‌های شماست می‌داند، پس از (مخالفت با) او بترسید.».

و باز می‌فرماید: «وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ» (سوره یونس: 61) (و در هیچ کار (و حالی) نباشی و هیچ بخشی از قرآن را نمی‌خوانی و هیچ عملی را انجام نمیدهید مگر اینکه ما (حاضر و) گواه بر شما هستیم، هنگامی که در آن (عمل) وارد میشوید.».

عالم شهیر جهان اسلام ابن رجب (736 هجری 795 هجری) می‌فرماید: «مردی زنی را مجبور کرد که با وی همبستر شود و به او دستور داد که تمامی درها را ببندد. سپس پرسید:

آیا دری باقی مانده است که بسته نشده باشد؟ زن جواب داد: بلی؛ دری که میان ما و الله است. در نتیجه، آن مرد به زن تجاوز نکرد.

یک نفر مردی را دید که با زنی حرف می‌زد، وی به آنان گفت: همانا الله شما را می‌بیند، الله متعال عیب من و شما را بیوشاند و ما را ببخشاید.» (شرح کلمة الإخلاص، صفحه 49).

قرآن عظیم الشان در آیه (19) سوره غافر) می‌فرماید: «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ». (الله) خیانت چشم‌ها و آنچه را که سینه‌ها پنهان می‌کنند، میداند).

مفسر کبیر جهان اسلام ابن کثیر در تفسیر آیه مبارکه می‌فرماید: «الله متعال خبر از علم و آگاهی تام و کامل خود به تمامی اشیا می‌دهد؛ فرقی نمی‌کند که با ارزش یا بی ارزش، بزرگ یا کوچک و یا ظریف و خیلی ریز باشد؛ تا مردم بر حذر باشند، به طور شایسته از الله شرم نمایند، تقوا پیشه کنند و بدانند که الله همواره آنان را می‌بیند و لازم است که مراقب باشند، زیرا او تعالی از خیانت چشم‌ها و از اسرار دل‌ها باخبر است.» (تفسیر ابن کثیر، ج 7، ص 127).

در بسیاری مواقع، نام «علیم» در عباراتی که سخن از اعمال و پاداش و عقوبت آن‌هاست، می‌آید تا قلوب بیدار گردند و بندگان از اهمّیت تکمیل و اصلاح اعمال باخبر شوند و برای اینکه آنان را تشویق و ترهیب نماید. بدون تردید فقط الله یگانه انسان را توفیق می‌دهد و هیچ معبودی غیر از او شایسته عبادت نیست.

هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٤﴾

او ذاتی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، سپس بر تخت قدرت قرار گرفت، می‌داند آنچه را که در زمین داخل می‌شود و آنچه را که از آن خارج می‌گردد، و او با شماست هر جا که باشید و الله نسبت به آنچه انجام می‌دهید بیناست. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سِتَّةِ أَيَّامٍ»: این مبحث را میتوان در [اعراف/۵۴]، [یونس/3]، [هود/۷]، [فرقان/۵۹]، [سجده/۴]، [ق/۳۸]، [آیه 4 همین سوره] ملاحظه فرماید. «اسْتَوَىٰ»: (سوی): استیلا یافت، چیره گشت، [اعراف/۵۴]، [یونس/۳]، [رعد/۲]. «يَلْجُ»: (ولج): فرو می‌رود داخل می‌شود. [سبأ/۲].

«يَعْرُجُ»: بالا می‌رود. «أَيْنَ مَا»: هر کجا.

تفسیر:

خلقت آسمان و زمین:

در شش روز همانند ایام و روزهای ما. اول این روزها یک شنبه و آخر آن جمعه است. که از آن چهار روز برای زمین و دو روز برای آسمان، همان گونه که می‌فرماید: «قُلْ أَيْنَكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿9﴾ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِلنَّاسِ لِئَيْسَابِهَا ﴿10﴾» (سوره فصلت 9-10). (بگو آیا این شمايید که واقعاً به آن کسی که زمین را در دو روز آفرید کفر می‌ورزید و برای او همتیانی قرار می‌دهید؟ این است پروردگار

جهانیان. و در آن از بالای آن کوهها را قرار داد و در آن خیر فراوان پدید آورد و مواد خوراکی آن را در چهار روز برای خاوندگان درست آفرید». پس چهار روز شد.

«ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ﴿١١﴾ فَفَضَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ» سوره فصلت. «سپس قصد آسمان را نمود در حالیکه بخاری بود پس به آن و زمین فرمود پسندیده یا ناپسند بیایید آن دو گفتند فرمانپذیر آمدیم. پس هفت آسمان را در دو روز مقرر داشت».

توجه: الله عزوجل حتی قبل از قرار گرفتن بالا بوده است و زوال نمی پذیرد. (برگرفته از: کتاب (مختصر الأسئلة والأجوبة على العقيدة الواسطية)، ضبط شرحی الهراس و ابن عثيمين للعقيدة الواسطية بالسؤال والجواب، تهیه و تنظیم: مضی بن عبید معثم شمري)

لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٥﴾

مالکیت و فرمانروایی آسمان ها و زمین فقط در سیطره اوست، و همه امور به خدا باز گردانده می شود. (۵).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تُرْجَعُ»: باز گردانده می شود.

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٦﴾

شب را در روز درمی آورد و روز را [نیز] در شب درمی آورد و او به راز سینه ها خوب داناست. (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُولِجُ»: فرو می برد، داخل می کند، اشاره به کوتاه و بلند شدن شب و روز در مدت سال. ملاحظه شود سوره های [حج/۶۱]، [آل عمران/۲۷]، [لقمان/۲۹]، [فاطر/۱۳]. «ذَاتِ الصُّدُورِ»: درون دلها، سینه ها، مرکز رازها و نهانها.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: الله تعالی هم به کردار ما آگاه است، «بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» و هم به افکار و نیات ما. «عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ».

«عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» در آیات بسیاری از قرآن مجید (بیش از 10 آیه) این جمله عیناً، یا با تفاوت مختصری تکرار شده است.

کلمه «ذات» که مذكر آن «ذو» می باشد، در اصل به معنی «صاحب» آمده است، هر چند در تعبیرات فلاسفه به معنی عین و حقیقت و گوهر اشیاء به کار می رود، اما به گفته «راغب» در «مفردات» این اصطلاحی است که در کلام عرب وجود ندارد.

بنابر این، جمله «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» نیت و ارادهای که در دل پیدا شود و یا خطرات و سواسیکه خطور کند از علم او تعالی بیرون نیست مفهومش این می شود: (الله از صاحب و مالک دلها با خبر است)، این جمله، کنایه لطیفی از عقائد و نیت انسانها است، چرا که اعتقادات و نیت هنگامی که در دل مستقر شوند، گوئی مالک قلب انسان می گردند، و بر آن حکومت می کنند، و به همین دلیل، این عقائد و نیت صاحب و مالک دل انسانی، محسوب می شود. یقیناً ذاتی که دارای این اوصاف باشد، پرستش تنها شایسته‌ی او می باشد.

خوانندگان گرامی!

بعد از تبیین و برشمردن برخی از دلایل در اثبات و یکتایی و علم و قدرت الله، از روی آیات مربوط به هستی (نظام تکوینی)، اینک در آیات متبرکه (7 الی 12) در باره برخی از تکالیف دینی، تشویق در جهت ایمان و انفاق، بحث بعمل می آورد.

آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿٧﴾

به خدا و پیامبرش ایمان آورید، و از اموالی که خدا شما را در استفاده آن جانشین خود قرار داده، انفاق کنید؛ پس برای کسانی از شما که ایمان آورده و انفاق کرده اند، پاداش بزرگی خواهد بود. (7)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُسْتَخْلِفِينَ»: جانشینان، نمایندگان از سوی الله متعال.

تفسیر:

مراد از خلیفه بودن انسان در جمله «جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ» یا آن است که خداوند، انسان را جانشین خود در زمین قرار داده است، طوری که در آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (آیه 30 سوره بقره) بدان اشاره شده، که در این صورت معنای آیه می شود: ای مؤمنان! شما جانشین خداوند در زمین هستید و آنچه در اختیار دارید، ملک خداست در نزد شما، پس از آنچه خدا به شما عطا کرده، به دیگران نیز انفاق کنید.

برخی از مفسرین در هدف کلی این آیه مبارکه می نویسند: که شما مردمان امروز، جانشین پیشینیان خود هستید و اموالی که در دست شماست، قبلاً در دست آنها بوده است، پس از این اموال انفاق کنید که روزی شما نیز نخواهید بود و این اموال در دست وارثان شما خواهد بود.

در این هیچ جای شکی نیست که: انفاق به طور کلی سبب نجات جامعه ها از مفسد کشنده می باشد. طوری که الله تعالی در (آیه 195 سوره بقره) میفرماید: «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛ (و در راه الله، انفاق کنید و (با ترک انفاق) خود را به دست خود، به هلاکت نیفکنید و نیکی کنید که خداوند، نیکوکاران را دوست می دارد.) بناءً هر گاه مسئله انفاق به فراموشی سپرده شود و ثروت ها در دست عده ای محدودی از انسانها جمع شود و در برابر آنها اکثریتی محروم و بینوا وجود داشته باشد، هرگز آن جامعه به سعادت واقعی دست نخواهد یافت، و دیری نخواهد گذشت که انفجار عظیمی در جامعه به وجود خواهد آمد و همه این ثروت ها به آتش خواهد سوخت. این آیه مبارکه این فهم عالی را با ما انسانها میرساند که: انفاق، قبل از آنکه به حال محرومان مفید باشد، به نفع خود ثروتمندان مفید و موثر است.

وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٨﴾

و شما را چه شده که به الله ایمان نمی آورید؟ در حالیکه پیامبر، شما را دعوت می کند تا به پروردگارتان ایمان آورید، یقیناً الله از شما پیمان گرفته است اگر باور دارید. (8).

تشریح لغات و اصطلاحات:

« مَا لَكُمْ »: شما را چه شده؟ چیست شما را؟ برای چه شما؟ « وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ »: الله از

شما پیمان گرفته است. الله از راه فطرت سالم از شما پیمان گرفته است. [روم/۳۰]. فطرت الله لتي..].

هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿٩﴾

او کسی است که آیات واضح بینات بر بنده اش (محمد) نازل می‌کند، تا شما را از تاریکی ها به سوی نور بیرون کند و همانا الله نسبت به شما مشفق و مهربان است. (۹).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَيِّنَاتٍ»: جمع بینه، دلیل روشن و روشنگر، دلایل گویا.

تفسیر:

یعنی قرآن عظیم الشان را فرو فرستاد و علامات صدق را عطاء فرمود تا بذریعه آن شما را از ظلمات کفر و جهل در روشنی ایمان و علم بیارد، واقعبیت اینست که؛ این بسیار لطف و مهربانی پروردگار با عظمت است. اگر اراده سختی می‌داشت شما را در همین تاریکی ها گذاشته هلاک می‌ساخت و یا بعد از ایمان آوردن هم خطاهای گذشته را معاف نمی‌کرد.

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلْ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١٠﴾

و شما را چه شده که در راه الله انفاق نمی‌کنید؟ در حالیکه میراث آسمان ها و زمین مخصوص خداست. کسانی از شما که پیش از فتح [مکه] انفاق کردند و جهاد نمودند [با دیگران] یکسان نیستند، آنان از جهت درجه از کسانی که پس از فتح [مکه] انفاق کردند و جهاد نمودند، بلند پایه ترند. و الله به هریک وعده نیکو داده است و خدا به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است. (۱۰).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا يَسْتَوِي»: برابر نیست، یکسان نیست. «قَبْلِ الْفَتْحِ»: پیش از فتح مکه. «مِنْ بَعْدِ»: پس از فتح مکه. «الْحُسْنَى»: نیکو، بهشت.

تفسیر:

در قرآن عظیم الشان صدها آیه وجود دارد که به کمک به محرومان حکم فرموده است که به مفاهیم: زکات، صدقه، انفاق، قرض الحسنه، اطعام، ایثار و... مطرح شده است. طوریکه در آیه هفتم همین سوره در باره حکمت انفاق خواندیم: «أَنْفَقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَحْلِفِينَ فِيهِ» شما میراث بر گذشتگان هستید، از آنچه به ارث برده اید انفاق کنید. و در جمله «وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» بما می‌رساند که: سبقت و سابقه در کارهای نیک، یکی از ملاک های ارزشیابی است. توجه باید کرد که: انفاق در شرایط سخت و دشوار به انفاق در شرایط عادی یکسان و در یک مقام نیست. این آیه این فهم عالی را بما می‌رساند که: همانطوریکه بی‌ایمانی توبیخ دارد، «وَمَا لَكُمْ لَّا تُؤْمِنُونَ» ترک انفاق نیز توبیخ دارد. «وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا» ولی نباید فراموش کرد که: اخلاص، شرط قبولی اعمال «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» در راه الله است.

یادداشت:

«لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ» (برابر نیست از شما آن که خرج کرد پیش از فتح

مکه.) برخی از مفسران از فتح صلح حدیبیه را مراد گرفته اند، طوریکه برخی از روایات تائید آن را هم میکنند.

ولی بصورت کل باید عرض رسانید: هر وقتیکه خرج و جهاد در راه الله بعمل آورده شود خوب و نیکو است و الله متعال بهترین مکافات و پاداش آنرا در دنیا و یا آخرت نصیب اش میگرداند، لیکن اشخاص ذی استطاعتی که پیش از «فتح مکه» و یا «صلح حدیبیه» خرج کردند و جهاد نمودند آنها به درجات بلند رسیدند - مسلمانان ما بعد به درجه آنها رسیده نمیتوانند زیرا که آنوقتی بود که باور کنندگان حق و جنگی کنندگان در راه او اقل قلیل بودند و دنیا از کافران و باطل پرستان پر بود و در آنوقت اسلام به قربانیهای جانی و مالی احتیاج زیادی داشت و در ظاهر نظر باسباب، امید مجاهدین باموال و غنائم و غیره بسیار کم بود. در چنین حالات ایمان آوردن و در راه الله متعال جان و مال را نثار کردن کار انسان اولوالعزم و استوارتر از کوه است.

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ (۱۱)

کیست آن کس که به خدا قرض نیکو دهد تا [نتیجه اش را] برای وی دوچندان گرداند و او را پاداشی ارزشمند است. (۱۱).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُقْرِضُ»: قرض میدهد، وام می دهد. [آیه 245 سوره بقره]، [آیه 12 سوره مائده، و اقرضتم الله قرضاً حسناً]. «كَرِيمٌ»: گران مایه، با ارزش، ارزنده.

تفسیر:

قرض حسنه چیست؟:

الله تعالی می فرماید که هرکس قرض الحسنه بدهد، حداقل ده برابر آن خیر به آن شخص اعطا می شود و کسی که قرض الحسنه بدهد، خیر دنیا و آخرت را کسب کرده است.

اهمیت و جایگاه قرض حسنه:

یکی از اعمال که نزد پروردگار پسندیده و نیکو همانا قرض دادن است. اهتمام بدین امر مهم؛ طوری است که الله تعالی، قرض دادن به غیر را قرض دادن به خود به حساب می آورد؛ طوریکه در آیه اشاره بدان بعمل آمد.

به الله تعالی قرض نیکو می دهد یعنی هدفتش از آن انفاق، کسب رضای خداوند متعال از روی اخلاص و با میل قلبی تمام بدون هیچ منت و آزاری است در حالیکه خاطرش نیز به دادن آن خوش است.

قابل تذکر است که این قرض، به «قرض الحسنه» معروف می باشد «تا آن را برایش دو چندان گرداند و او را پاداشی است بزرگ و ارجمند» که همانا بهشت می باشد؟ دو چندان کردن در اینجا همانا پاداش دادن یک حسنه از ده برابر تا هفتصد برابر آن بنابر اختلاف احوال، اشخاص و اوقات است.

در حدیث شریف به روایت عبدالله بن مسعود (رض) آمده است که فرمود: «چون این آیه نازل شد، ابوالدحداح انصاری گفت: یا رسول الله! آیا واقعاً خدای متعال از ما قرض می خواهد؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: بلی ای ابوالدحداح! گفت: پس ای رسول الله! دستتان را به من بدهید. رسول الله صلی اله علیه وسلم دست خود را به وی دادند. گفت: اینک من باغ خویش را به پروردگارم به قرض دادم.»

قابل تذکر است که باغ ابوالدحداح باغ بزرگی بود که ششصد درخت خرما داشت و همسرش ام‌الدحداح و خانواده‌اش نیز در داخل آن باغ زندگی بسر می‌بردند، پس با عجله به باغ آمد و به خانم خویش گفت: «ای ام‌الدحداح! از باغ بیرون آی زیرا من آن را برای پروردگارم به قرض دادم».

در کلمه «**قَرَضاً حَسَناً**» در آیه مبارکه در یافتیم: که در اعطای قرض حسنه نفس عمل مهم نیست بلکه حسن عمل مفید می‌باشد، همچنان این فهم عالی را برای ما به بیان گرفت که: قرض دادن کاهش و تقلیل مال نیست، بلکه بمثابة افزایش مال می‌باشد. و در نهایت باید گفت که: قرض دادن، نشانه کرامت و شخصیت عالی انسان است و پروردگار با عظمت برای انسان کریم، اجر کریم قرار داده است. «**وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ**» و بر ما است تا همچو انسانها را مورد اکرام و تکریم قرار داد.

يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١٢﴾

روزی که مردان مؤمن و زنان مؤمن را بینی که نورشان پیش روی آنان و در سمت راستشان می‌شتابد، امروز بشارت شما باغهایی است که در زیر قصرها و در ختان آن نهرها جاری است و جاودانه در آن هستید، این همانا کامیابی بزرگ است. (۱۲).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**تَرَى**»: می‌بینی. «**يَسْعَى**»: دوان است، در این جا، یعنی، به سرعت می‌درخشد، می‌تابد. «**بَيْنَ أَيْدِيهِمْ**»: پیشاپیش آنان. «**بُشْرَى**»: بشارت، نوید و مژده. «**بُشْرَاكُمُ**»: مژده‌ی شما. «**الْفَوْزُ**»: رسیدن به آرزو، کامیابی.

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی در باره مؤمنان بحث بعمل آمد که در روز قیامت نور گردآگردشان را فراخواهد گرفت و با سرعت به سوی جنت می‌روند. اینک در آیات متبرکه (13 الی 19) درباره منافقان هم در آن روز از مؤمنان التماس می‌کنند تا درنگ نمایند که خود را به آنها برسانند و نورشان برخوردار و مستفید گردند.

يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتِسَبْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ ﴿١٣﴾

روزی که مردان و زنان منافق به کسانی که ایمان آورده اند، می‌گویند: ما را مهلت دهید تا از نورتان سهمی حاصل کنیم. به آنان گویند: به پشت سرتان [دنیا] برگردید و [از آنجا برای خود] نوری بجوئید. سپس میان آنان دیواری زده می‌شود با دری که داخل آن رحمت و جانب بیرون آن رو به عذاب است. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**انظُرُونَا**»: ما را بنگرید، منتظر ما باشید، بر ما نظر اندازید، شتاب نوزید، آهسته بروید، بگذارید. این درخواست و تقاضا هنگامی است که جنتیان با عجله راه جنت را در پیش گرفته و منافقان که اکنون حقیقت را درک و می‌فهمند از آنان می‌خواهند تا از آن نوری که پیرامونشان است، برخوردار شوند. «**نَقْتِسَبْ**»: پرتوی بگیریم، به پرتوی بهره‌مند شویم. «**ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ**»: به پشت سر خود برگردید، به عقب برگردید، به دنیا برگردید».

گردید. «الْتَمِسُوا»: درخواست کنید. «فَضْرَبَ»: زده شده. «سُور» «دیوار». «ضرب بسور»: دیواری زده شده دیواری بنانهاده شده. «بَابٌ»: دری، دروازه ای. «بَاطِنُهُ»: داخل آن، درون آن. «ظَاهِرُهُ»: پشت آن، بیرونش. «قَبْلِهِ»: بیرون سوی آن، روبه روی آن.

تفسیر:

مفسران فرموده اند: الله متعال در روز قیامت به میزان اعمال مؤمنان به آنها نور عطا میکند و در پرتو آن بر صراط عبور می‌کنند، و کفار و منافقان را بدون نور رها می‌نماید. پس منافقان از نور مؤمنان روشنایی می‌گیرند، اما در آن حال که می‌روند، ناگهان خدا باد و تاریکی را بر آنها نازل می‌کند و در تاریکی خواهند ماند، طوریکه جای پای خود را نمی‌بینند، آنگاه به مؤمنان می‌گویند: شتاب نکنید و به ما فرصت بدهید تا از نور شما روشنایی بگیریم.

قِيلَ اِرْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا - مؤمنان با حالت تمسخر به آنها می‌گویند: به دنیا برگردید و نور را بجوید، این نورها متعلق به آنجا می‌باشد و فقط از این طریق می‌توان نور کسب کرد. (البحر ۸/۲۲۱).

«فَضْرَبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ» آنگاه در بین مؤمنان و منافقان دیواری زده می‌شود که آن را دری است، و اهل بهشت را از دوزخیان جدا می‌کند و در بین آنها حایل می‌شود. «بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قَبْلِهِ الْعَذَابُ» در داخل آن که مؤمنان قرار دارند، رحمت و بهشت مقرر است و در بیرون آن که محل کافران است، آتش دوزخ قرار دارد. این کثیر گفته است: حصار و دیواری است که در روز قیامت برپا می‌شود، تا در بین مؤمنان و منافقان حایل باشد. وقتی مؤمنان به آن می‌رسند از درش وارد می‌شوند. وقتی همگی وارد شدند در بسته می‌شود. و منافقان در کمال سرگردانی و حیرت و آز در پشت حصار و در تاریکی می‌مانند. (مختصر ۳/۴۵۰).

«الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتُ»:

در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که در آن هم از منافقان و هم منافقات ذکری بعمل آمده است، این بدین معنای است که مرض مهلک نفاق مرد وزن را نمی‌شناسد، منافق و منافقات در دنیا، در ظاهر با مؤمنان نشست و برخاست میکنند، ولی در باطن مانده عادت دایمی شان با کافران درد دل و راز و نیاز دارند.

در روز قیامت وضع زندگی منافقین و منافقات نیر به همین منوال می‌باشد، تا با نزدیک دروازه های جنت، با مؤمنان می‌آیند، ولی در نهایت یکجا با کافران داخل دوزخ می‌شوند.

قرآن عظیم الشان با چه زیبایی در (آیه 4 سورة منافقون) حال منافقین را به بیان می‌کند و می‌فرماید: «وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنْهُمْ خُشْبٌ مُسَنَّدٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنْى يُؤْفَكُونَ». (و هنگامی که آنها را می‌بینی قد و قامت شان تو را در تعجب می‌اندازد! و اگر سخن گویند به گفته آنان گوش می‌دهی، آنان گویا تخته هائی هستند که تکیه داده شده‌اند. هر فریادی را علیه خود می‌پندارند، آنان دشمن‌اند. پس از آنان برحذر باش! الله ایشان را بکشد از (حق) به کجا گردانیده می‌شوند؟).

يُنَادُوهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ ﴿١٤﴾

آنها را صدا می زنند که مگر ما با شما نبودیم؟! می گویند: بلی، و لیکن خویشتن را گرفتار فتنه کردید و چشم به راه (حوادث بد بر مؤمنان) بودید و (در دین حق) شک کردید و آرزوهای دور و دراز شما را فریب داد تا فرمان خدا فرارسید، و شیطان شما را در برابر خداوند فریب داد. (۱۴).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُتَادُونَهُمْ»: منافقان، مؤمنان را ندا می دهند. «أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ»: مگر ما با شما نبودیم؟ «فَنَنْتُمْ»: خود را گرفتار کردید، خود را در بلا افکندید. «تَزَبَّيْتُمْ» (ربص): تصمیم نگرفتید، امروز و فردا کردید، درنگ کردید، منتظر ماندید. «أَرْتَبْتُمْ»: تردید داشتید. «غرت»: فریفت. «الأمانی»: جمع، آرزوها. الغرور، بسیار فریبنده، جلوه های دنیا، نفس بدفرما، شیطان و هر چیزی که انسان به آن دل ببندد و او را از راه راست منحرف کند. [ملاحظه فرماید: لقمان/۳۳]، [سوره فاطر/5].

فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۵)

پس امروز نه از شما و نه از کسانی که کافر شده اند عوضی پذیرفته نمی شود جایگاهتان آتش است آن سزاوار شماسست و چه بد سرانجامی است. (۱۵).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فِدْيَةٌ»: عوض، غرامت. «هی»: آتش دوزخ. «مَوْلَاكُمْ»: یعنی اولی بکم، سزاوار شماسست، برای شما سزاوار و شایان است.

أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (۱۶)

آیا برای اهل ایمان وقت آن نرسیده که دل هایشان برای یاد الله و قرآنی که نازل شده نرم و متواضع شود؟ و مانند کسانی نباشند که پیش از این کتاب آسمانی به آنان داده شده بود، آن گاه روزگار [بر آنان طولانی گشت، در نتیجه دل هایشان سخت و غیر قابل انعطاف شد، و بسیارشان فاسق اند؟! (۱۶)

تفسیر:

«أَلَمْ يَأْنِ» از ماده (أَنَى، يَأْنِي، أُنْيَا). گرفته شده، «آیا وقت آن نرسیده است». آیا نزدیک نشده است؟ آیا وقت آن فرا نرسیده است؟ «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا..» از جمله آیات تکان دهنده در قرآن عظیم الشأن می باشد که روح و قلب انسان را در تسخیر خود قرار میدهد، پرده های غفلت را می برد و فریاد می زند آیا موقع آن نرسیده است که قلبهای با ایمان در برابر یاد الله و از آنچه از حق نازل شده خاشع و متواضع گردد؟ و همانند کسانی نباشند که قبل از آنها آیات کتاب آسمانی را دریافت داشتند اما بر اثر طول زمان قلبهای آنها به قساوت گرائید؟

«طَالَ» «دراز شد، طولانی گشت». «فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ»: روزگار بر سر آنها به درازا کشید.

«الْأَمَدُ» «زمان، مدت، روزگار». هدف از آن فاصله زمانی ایشان با پیغمبران صلی الله علیه وسلم است.

بصورت کل اگر در فحوای آیه مبارکه توجه نمایم مفهوم عالی خشوع مطرح بحث قرار گرفته است طوری که می فرماید: «تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ» خشوع به معنای فروتنی -

خواری به خرج دادن در مقابل یک بزرگی. در اصطلاح اهل معرفت به معنای تذلل در دل و کوچک دیدن خود در مقابل پروردگار عالمیان است. به عبارت دیگر خشوع یک فروتنی قلبی و اعتقادی است

و هم مبحث سنگدلی که همان دور شدن اهل ایمان از کتاب الله در مدت طولانی است. طوریکه با زیبایی خاصی فرموده است: «فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ». واقعیت امر اینست که: ایمان بدون خشوع قلب قابل توبیخ است. و در این هیچ جای شکی نیست که؛ برای دعوت به خشوع، از اهرم ایمان استفاده کنید. و هدف خشوع در آیه همانا خشوع قلب ها است، و ذکر الله و تلاوت قرآن عظیم الشان زمینه ساز خشوع قلب است.

همچنان یاد الطاف الهی و یاد عفو و قهر و سنت های او، وسیله‌ی خشوع است، و در مقابل تداوم غفلت، سبب سنگدلی و قصی قلب میگردد. و سنگدلی، زمینه فسق و گناه است.

قسی القلب:

مفهوم کلی قسی القلب نزد اکثر مفسرین عبارت از سنگدلی، و یا هم سخت شدن دل و یا قساوت، و یا هم به معنای عدم پذیرش حرف حق و اصرار بر راه و روش باطل است. قرآن عظیم الشان این مفهوم را با زیبایی خاصی در (سوره بقره آیه / 74) چنین فورمولبندی نموده است: «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقُّ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» (کسی که گرفتار قساوت قلب گشته است قلبی همچون سنگ، حتی بدتر از سنگ دارد چرا که از طی دل برخی سنگها آب می جوشد و از آن خارج میشود ولی کسی که قسی القلب است، نره ای گرایش به حق در او وجود ندارد)

عوامل قسی قلب:

علماء عوامل متعددی را موجب سخت دلی و قسی القلب در انسانها بر شمرده اند که عمده ترین آن عبارت است از: «فَبِمَا نَقُضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً...» (آیه 13 سوره مائده). (پس چون پیمان شکستند، آنان را لعنت کردیم و دل‌هایشان سخت گردانیدیم (که موعظه در آن اثر نکرد).

گناه:

عامل اساسی و عمده که شخص به یک انسان قسی القلب مبدل میگردد، و یا اینکه مرض مهلك قسی القلب در وجود اش رشد و نمو مینماید، گناه میباشد. گناه در قاموس قرآن با کلمات مختلفی از جمله: **ذنب، اثم، سیئه، معصیت، خطیئه، جرم، منکر، فاحشه، شر و...** ذکر گردیده است.

امراض قلب:

علماء قلب انسان را به سه کتگوری تقسیم نموده اند: قلب سلیم قلب مرده و قلب مریض.

مریضی های قلب دونوع است:

نوعی که صاحب مریضی دردی از آن در حال حاضر احساس نمیکند و آن مرض جهل و نادانی و شبهه و شک است، و این از بزرگترین نوع دردها برای فساد است ولی آن را احساس نمیکند.

نوع دیگر:

مرضی است که در حال حاضر آن را احساس کرده و متألم میشود، مانند: غم و غصه، اندوه، خشم و این مریضی با دوا های طبیعی و رفع اسباب آن از بین میرود.

راهها معالجه و تداوی قلب:

راه و یا راههای معالجه و تداوی قلب با چهار چیز امکان دارد:

اول: با قرآن عظیم الشأن معالجه و تداوی با قرآن عظیم الشأن بدین معنی است که: به آنچه که در سینه از شک وجود دارد شفا است، و هر چه از شرک و لکه های کفر و امراض شبهات و شهوات در آن است را از بین میبرد.

قرآن عظیم الشأن برای کسی که به حق آن را بداند و به آن عمل نماید، هدایت است و برای مؤمنین با آنچه که به وسیله آن از ثواب فوری و غیر فوری برای آنان حاصل میشود رحمت است: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا» (انعام/122) (آیا آن کس که (با جهل و شرک) مرده بود، پس ما او را با هدایت خود زنده ساختیم و برای او نوری (ایمانی) بخشیدیم تا به وسیله آن در میان مردم راه خود را بیابد، مانند کسی است که به تاریکی گرفتار است و راه بیرون شدن از آن را نمی‌داند؟ اینچنین اعمال کافران، در نظرشان مزین جلوه داده شده بود).

رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد قلب می فرماید: «الْأَوْانُّ فِي الْجَسَدِ مُضَعَّةٌ إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ». «بدانید که در جسم عضوی قرار دارد که هرگاه اصلاح گردد همه وجود آدمی اصلاح می‌شود، و هرگاه تباه شود، تمامی وجود انسان فاسد و تباه می‌شود، متوجه باشید که آن عضو قلب است». (رواه البخاری (52) و مسلم (1599)).

تعریف قلب نزد ابو هریره (رض):

حضرت ابو هریره (رض) در تعریف قلب می فرماید: «قلب فرمانروا و اعضای ظاهری و باطنی انسان، سربازان اویند، اگر فرمانروا پاک باشد، فرمانبرداران نیز راه پاکی را در پیش می‌گیرند، اما اگر او ناپاک گردد، فرمانبردارانش نیز راه ناپاکی را در پیش می‌گیرند.» (مفتاح دار السعادة جلد 2 صفحه 16).

شان نزول آیه 16:

- ابن ابوشیبہ در «مصنف» از عبدالعزیز بن ابورواد روایت کرده است: در بین یاران پیامبر خنده و مزاح رواج یافت. پس آیه «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا...» نازل شد. (این معضل است، زیرا عبدالعزیز در شمار تبع اتباع است و بسیاری از علماء او را ضعیف می‌دانند، مناکیر زیادی روایت کرده است).

- ابن ابوحاتم از مقاتل بن حیان روایت کرده است: گروهی از یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم مشغول مزاح بودند و می‌خندیدند آنگاه الله تعالی آیه: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعُوا لَهُمْ لِيَذُكَّرَ اللهُ...» را نازل کرد.

- و از سدی روایت کرده است: اصحاب رسول الله به ستوه آمدند و گفتند: ای رسول الله! ما را از اخبار آگاه بساز، الله تعالی آیه: «نَحْنُ نَفُصٌ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَ إِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ» (سوره یوسف: 3) را نازل کرد. باز دلتنگ و افسرده شدند و گفتند: ای رسول الله! به ما خبری بگو، پس آیه: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ

آمُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ...» نازل شد. (حدیث مرسل: قاسم بن عبدالرحمن بن عبدالله بن مسعود است).

1039- ابن مبارک در «الزهد» از سفیان از کاکایش روایت کرده است: هنگامی که اصحاب رسول الله به مدینه آمدند، بعد از همه رنج‌ها که دیده بودند به آرامش رسیدند. گویا آنان از بعضی چیزیکه باید انجام می‌دادند کوتاهی و سستی کردند. پس خدا آیه: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ...» را نازل کرد.

اعلموا أن الله يحيي الأرض بعد موتها قد بينا لكم الآيات لعلكم تعقلون ﴿١٧﴾
بدانید که الله زمین را پس از مرگش زنده می‌کند. ما آیات (خود) را برای شما بیان کردیم تا این که شما تعقل کنید. (۱۷).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تعقلون»: شما می‌فهمید، در می‌یابید.

تفسیر:

در این آیه مبارکه برای اعجازی خاصی برای احیای قلب مرده و سنگ مانند مثال می‌آورد. و می‌فرماید: یعنی همان طور که باران زمین خشک و بی‌آب و علف را زنده و سرسبز می‌گرداند، همان‌طور هم ذکر و قرائت قرآن قلب‌های تیره و تار و سخت را زنده می‌کند.

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: یعنی قلب‌ها بعد از این که تیره و سخت بودند، به وسیله قرآن نرم شدند. قرآن قلب‌ها را به فروتنی و پشیمانی و توبه و ایا می‌دارد، همان‌طور که قلب‌های مرده به وسیله علم و حکمت زنده می‌شوند. (خازن ۳۵/۴).

در البحر آمده است: چنان‌که نظر می‌آید که خداوند متعال می‌خواهد این مطلب را بیان کند که قلب‌های تیره قابل اصلاح‌اند و ذکر و یاد خدا در نرم شدن آنها تأثیر بسزایی دارد. پس همان‌طور که باران در زمین مؤثر است و آن را بعد از خشکی، سرسبز و خرم می‌گرداند، همان‌طور هم قلب‌های سیاه قابل معالجه‌اند و آثار فروتنی و خشوع و طاعت در آنها نمایان می‌گردد. (البحر المحيط ۲۲۳/۸).

إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُّضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ ﴿١٨﴾

بی تردید مردان و زنان انفاق‌کننده و آنان که به الله قرض نیکو داده‌اند، ((پاداش) آنان دو چندان برابر داده می‌شود و برای آنان اجر عزت‌مندانه است. (۱۸).
«أقرضوا»: وام و قرض دادند. کریم: [هكذا آیه 11 همین سوره].

تفسیر:

مفسران فرموده‌اند: اصل «مصدقین» متصدقین بود، تاء در صاد دغم شده و به صورت «مصدقین» درآمده است. معنی قرض عبارت است از دادن صدقه با طیب خاطر و خلوص نیت به فقرا.

این بدین معنی است که: انسان با دادن احسان به فقرا، به خدا قرض داده است، قرضی که خدا آن را در آخرت باز پس می‌دهد و ادا می‌نماید. (تفسیر صفوة التفاسیر).

خواننده محترم!

در آیه مبارکه برای ما می‌آموزاند، یکی از وظایف مهم اساسی و انسانی جامعه همین است

که فقرا از فقر نجات یابند. فرق نمی کند که چه از طریق انفاق باشد و یا هم از طریق قرض.

هر شخص در جامعه اسلامی، به اندازه امکانات و توانمندی خویش وظیفه و مکلفیت دارند که؛ خلاء های موجود در زندگانی اشخاص را جبران کند.

نباید فراموش کرد که پروردگار با عظمت ما همانطوریکه نیازمند و فقیر را با فقر و ناداری مورد آزمایش و امتحان قرار می دهد، ثروتمندان را نیز بدین ترتیب مورد آزمایش، امتحان و ابتلاء قرار می دهد.

اگر رساندن کمک و دستگیری فقراء و مساکین و محتاجان توام با خلوص نیت و به خاطر رضای پروردگار صورت گیرد، تأثیرات بی شماری را در جامعه بجا میگذارد ثواب این مساعدت ها را انسانها هم در این دنیا مشاهده میفرمایند و برای شان در جهان دیگر، به مثابه پاداش های اخروی، ظاهر می گردد.

در قرآن عظیم الشان الله تعالی انفاق را و بخصوص هدف آنرا به زیبایی خاصی چنین بیان فرموده است: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» (آیه 92 سوره آل عمران) (هرگز به نیکی دست نمی یابید، مگر آنکه از آنچه دوست دارید، (در راه الله) انفاق کنید و بدانید هر چه را انفاق کنید، قطعاً الله تعالی به آن آگاه است. قرآن عظیم الشان در (آیه 274، سوره بقره) به ستایش کسانی پرداخته که در شب و روز و نهار و آشکار انفاق می کنند، می فرماید: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (کسانی که اموال خود را در شب و روز، پنهان و آشکارا انفاق می کنند، اجر و پاداش آنان نزد پروردگارشان است و نه ترسی برای آنهاست و نه غمگین می شوند.

وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا:

همچنان نباید فراموش کرد که قرض به بندگان الله، که در آیه مبارکه بدان اشاره شده به منزله قرض دادن به الله متعال معرفی شده است.

قرض حسنه در قرآن:

قرض حسنه (قرض الحسنه) در شریعت اسلامی از اهمیت خاصی برخوردار است، تأکید اسلام برای کمک به فقراء و مستمندان به معنی پذیرفتن فقر نیست بلکه تلاشی برای برکندن فقر از زندگی بشری است.

در قرآن عظیم الشان، سیزده بار با کلمه گوناگون، بحث از قرض به میان آمده و با آن تأکید شده است. در هر جا که کلمه قرض آمده به تعقیب آن کلمه حسنا نیز آمده است. (مانند: آیه 245 سوره بقره، آیه 12 سوره مائده، آیه 18، سوره حدید، آیه 17 سوره تغابن، و آیه 20، سوره مزمل)

به همین فهم است که: دین اسلام قرض بی سود را قرض حسنه خوانده، و از محتوای مجموع این آیات مبارکه فهمیده می شود که: قرض دادن باید به صورت نیکو انجام شود. نیکویی آن را می توان از چند جهت تصور کرد: آبرومندانه باشد، بی منت باشد، بدون چشم داشت به سود و بهره باشد، برای خشنودی الله تعالی باشد، و از روی میل و علاقه باشد.

پروردگار با عظمت ما (در آیه 17، سوره تغابن) میفرماید: «**إِنْ تَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يَضَاعَفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ**». (اگر به خدا قرض الحسنه دهید، آن را برای شما چند برابر سازد و شما را می بخشد و خداوند تشکرکننده و بردبار است).

و در (آیه 245 سوره بقره) آمده است «**مَنْ ذَا الَّذِي يقرض الله قرضًا حسنًا فيضاعفه له اضعافًا كثيرة**» کیست که به الله قرض حسنا دهد تا چندین برابرش افزون کند؟». در این آیه مبارکه در پهلوی اینکه به ارزش قرض اشاره به عمل آمده است، از فحواى آیه مبارکه معلوم می شود که: قرض دادن به مؤمنان، قرض دادن به الله است و مورد پذیرش حق است.

همچنان: قرض دادن موجب افزایش نعمت به چندین برابر مقدار قرض می گردد. سوم اینکه: موجب آمرزش گناهان از سوی خدا می شود. چهارم اینکه: خداوند از قرض دهنده تشکر می کند، یعنی آن را به نیکی می پذیرد و با پاداش های دنیوی و اخروی جبران می نماید.

حضرت ابی هریره (رض) در روایت فرموده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «**أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: قَالَ اللَّهُ لَأَنْفِقَ أَنْفِقَ عَلَيْكَ، وَقَالَ: يَدُ اللَّهِ مَلَأَى، لَا تَغِيضُهَا نَفَقَةً، سَحَاءَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَقَالَ: أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْفَقَ مُنْذُ خَلَقَ السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ، فَإِنَّهُ لَمْ يَغِضْ مَا فِي يَدِهِ، وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ، وَبِيَدِهِ الْمِيزَانَ**». (پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند که الله تعالی می فرماید: «[در راه من] انفاق کن تا به تو انفاق کنم» و پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «دستان خدا (خزاین رحمت و نعمت او) پر است. هیچ بخشش و انفاقی آن را کم نخواهد کرد و (بخشش وی) شب و روز فرو می بارد» و نیز فرمودند: «مگر نمی بینید که از ابتدای آفرینش آسمان ها و زمین، چه چیزهایی بخشیده است» هنوز آنچه در دستش است، کم نشده و عرش او بر آب قرار دارد و میزان به دست اوست (با عدالت با بندگانش برخورد می کند)».

همچنان حضرت ابی هریره (رض) می فرماید که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «**قَالَ: قَالَ اللَّهُ: أَنْفِقْ يَا آدَمَ، أَنْفِقْ عَلَيْكَ**». (پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: خداوند میفرماید: ای انسان! [در راه من] بخشش کن تا به تو بخشش کنم».

همچنان ابی هریره (رض) میفرماید: «**قَالَ: قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: يَا ابْنَ آدَمَ، أَنْفِقْ أَنْفِقْ عَلَيْكَ، وَقَالَ: يَمِينُ اللَّهِ مَلَأَى سَحَاءً، لَا يَغِيضُهَا شَيْءٌ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ**». (ابو هریره (رض) این حدیث را به پیامبر ج می رساند و از وی نقل می کند و می گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: خداوند متعال میفرماید: ای فرزند آدم (ای انسان)! ببخش تا به تو ببخشم».

و نیز فرمودند: دست خدا پر است و شب و روز از آن انفاق و بخشش فرو می بارد و هیچ چیز آن را کم و ناقص نمی کند».

داستان قرض حضرت بلال از مشرک:

در داستان قرض گرفتن حضرت بلال (رض)، صحابی جلیل القدر و اولین مؤذن در اسلام، از یک مشرک برای پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده است: شخصی از حضرت بلال (رض) پرسید: که مصارف زندگی رسول اکرم صلی الله علیه وسلم چگونه تأمین می شد؟ وی گفت: هیچ چیزی نزد رسول اکرم صلی الله علیه وسلم باقی نمی ماند و این وظیفه به من محول شده بود و روش کار هم چنین بود که اگر گرسنه ای از مسلمان می آمد، آن

حضرت صلی الله علیه وسلم به من هدایت می فرمود و من از جایی قرض می گرفتم و غذای او را تهیه می کردم و این پروگرام همیشگی بود. یک بار، یکی از مشرکان با من ملاقات کرد و به من گفت: وسع و توان مالی من خوب است و تو از دیگران قرض مگیر، بلکه هرگاه ضرورت که برایت پیش آمد به تو قرض می دهم. گفتم خوب است و از آن پس از او، قرض می گرفتم.

در یکی از روزها برای آذان دادن مصروف وضوء بودم، ناگهان آن مشرک با تنی چند آمدند و به بد ورد گفتن آغاز کردند و گفت: چند روز به اخیر ماه باقی مانده است؟ گفتم نزدیک است که ماه به پایان رسد. وی گفت: چهار روز به اخیر ماه باقی مانده است، و اگر تا پایان ماه تمام قرض های مرا پرداخت نکنی، من تو را به غلامی خواهم گرفت و مانند گذشته گوسفند چرانی خواهی کرد. آنگاه با این تهدید از آنجا رفت. من تمام روز را در غم و تشویش سپری نمودم و بعد از نماز عشاء به محضر رسول الله صلی الله علیه وسلم رسیدم و داستان را حضور شان توضیح نمودم و عرض کردم: یا رسول الله! در حال حاضر نه چیزی نزد شما برای ادای قرض ها هست و نه من میتوانم کاری انجام دهم و آن مشرک هم مرا خوار خواهد کرد، لذا اگر اجازه میفرمایید تا چند روزی مخفی شوم. هنگامی که مال و چیزی نزد شما از جایی رسید، حضور خواهم یافت. آنگاه به خانه آمدم شمشیر و بوت های را آماده ساختم و منتظر صبح شدم تا نزدیک صبح به سفر بروم.

صبح نزدیک شده بود که ناگهان شخصی، دوان دوان آمد و گفت: زود به محضر رسول الله صلی الله علیه وسلم حاضر شو، وقتی آنجا رفتم دیدم که چهار شتر با بار در آنجا هستند، آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: مژده به تو می دهم که الله تعالی انتظام قرض های تو را کرده است. این شترها را با بار آن ها «رئیس فدک» فرستاده است و این ها به تو سپرده می شوند. سپاس شکر الله (ج) را بجا آوردم و آن ها را بردم و تمام قرض ها را اداء کردم و به محضر آن حضرت صلی الله علیه وسلم برگشتم. آن حضرت صلی الله علیه وسلم در مسجد منتظر نشسته بودند، وقتی به محضر ایشان رسیدم عرض کردم: شکر و سپاس خدای تعالی است که تمام قروض شما را اداء کرد و حالا چیزی بر گردن شما باقی نیست. آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: آیا از آن وسایل چیزی باقی مانده است؟ عرض کردم: بلی! فرمودند: برو و آن ها را نیز میان افراد مستحق تقسیم کن تا من در راحت و آرامش باشم، من تا وقتی که چیزی از این اموال باقی باشد به خانه نخواهم رفت. آن روز سپری شد و بعد از نماز عشاء آن حضرت صلی الله علیه وسلم از من پرسید: که آن مال باقی مانده را تقسیم کردی؟ بنده عرض کردم! مقداری باقی است و تا به حال نیازمندی نیامده است. آن حضرت صلی الله علیه وسلم، شب را در مسجد سپری کردند و به خانه نرفتند. روز بعد پس از نماز عشاء دوباره آن حضرت صلی الله علیه وسلم پرسیدند: آیا آن اموال را تقسیم کردی؟ عرض کردم: بلی! الله تعالی تو را راحت کرد و همه آن ها را تقسیم کردم، آنگاه حمد و ثنای الهی را بجا آوردند. رسول الله صلی الله علیه وسلم از این بیم داشتند که مبادا مرگ فرا رسد و این اموال در خانه باقی شد؛ آنگاه به خانه ازواج مطهرات تشریف برد (بذل المجهود). (ملاحظه شود کتاب: رحکایات صحابه یا حماسه سازان تاریخ تألیف: شیخ الحدیث مولانا محمد زکریا/ ترجمه: ابوالحسین عبدالمجید مرادزی خاشی: (جدی) 1394 شمسی، ربیع الأول 1437 هجری).

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشَّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿١٩﴾

و کسانی که به الله و پیامبرش ایمان آوردند، آنان در استان کامل اند. و شهیدان نزد پروردگارشان هستند، [و] برای آنان است پاداش [اعمال] شان و نور [ایمان] شان، و کسانی که کفر ورزیدند و آیات ما را انکار کردند، آنان اهل دوزخ اند. (۱۹).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الصَّادِقُونَ»: راستگویان.

«صدیق»: اصطلاح صدیق به شخصی اطلاق میشود که: سر تا پا راستی و درستی است و قلب و زبان و عمل او یکی باشد و صداقت جزء خلق و خوی او شده است. در قرآن عظیم الشان، این لقب به پیامبرانی مانند ابراهیم، ادریس، یوسف و مریم علیهم السلام اعطا گردیده است، ولی در آیه مبارکه (19 همین سوره) لقب صدیق شدن را به روی همه اشخاص که اهل ایمان باشند، باز گذاشته است.

«أَصْحَابُ الْجَحِيمِ»: دوزخیان، اهل دوزخ، همدمان آتش.

تفسیر:

مفسر امام بیضاوی فرموده است: این آیه بیانگر آن است که «خلود در آتش» به کفار اختصاص دارد؛ چون صیغهی «أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ» مشعر اختصاص است؛ زیرا صحبت مستلزم ملازمت است. (تفسیر بیضاوی ۴۵۳/۳).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که (20 الی 21) در باره حقیقت دنیا و آخرت، بحث بعمل می آید.

اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ ﴿٢٠﴾

بدانید که زندگی دنیا فقط بازی و سرگرمی و زینت و فخر فروشی تان به یکدیگر، و افزون خواهی در اموال و اولاد است، مانند بارانی که گیاه (رویده) آن کشاورزان را به تعجب می آورد باز خشک می شود و آن را زرد می بینی، باز گاه می گردد. و در آخرت عذاب سخت و (هم) مغفرت و رضامندی از جانب الله است. و زندگانی دنیا نیست مگر سبب و وسیله غرور و فریب. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَعِبٌ وَلَهُوَ»: بازی بیهوده، سرگرمی [انعام/۳۲]، [عنکبوت/۶۴]، [محمد/۳۶].

«تَفَاخُرٌ»: فخر فروشی، خودستایی... «تَكَاثُرٌ» «افزون طلبی».

تفسیر:

«و تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ» و افزون جویی است در مال و اولاد. حضرت ابن عباس (رض) گفته است: از طریقی مال را اندوخته می کند که کین خدا را بر میانگیزد، و به وسیلهی آن بر دوستان خدا فخر میفروشد و آن را در راهی مصرف می کند که قهر خدا را می آورد، پس چنان مالی روز سیاه او را بیشتر سیاه می کند. (تفسیر کبیر ۲۳۳/۲۹).

«كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ» همچون باران شدیدی است که به سرزمینی اصابت کند و کشاورز از کشت و گیاه برخاسته از آن در شگفت شوند. ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا سپس، بعد از سرسبزی و خرمی خشک شود. سپس آن را زرد رنگ می بینی. ثُمَّ يَكُونُ

حُطَاماً آنگاه تبدیل به خاشاک شود و باد آن را به هر طرف ببرد. دنیا نیز چنین است. قرطبی گفته است: در اینجا منظور از کفار همانا کشاورزان است؛ زیرا آنها بذر را نهان می‌سازند. معنی آیه چنین است: زندگی دنیا مانند کشتزار است که کشاورزان را متعجب می‌کند اما طولی نمی‌کشد که به صورت خاشاک و علف خشکیده در می‌آید و انگار قبلاً چیزی نبوده است. (تفسیر قرطبی ۲۵۵/۱۷).

«**وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ**» و جزای آخرت یا عذابی است سخت برای تبهکاران، و یا بخشودگی و رضایت است از جانب خدا برای نیکان. «**وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ**»: زندگی دنیا از لحاظ حقارت و ناچیزی و سرعت زوالش، جز متاع و لذتی فناپذیر چیزی نیست که غافل بدان فریب خورد و نادان بدان مغرور می‌گردد.

سعید بن جبیر گفته است: وقتی دنیا تو را از طلب آخرت باز دارد و به آن مشغول کند، کالا و لذت غرور است، و اما اگر تو را به سوی آخرت و رضایت الله فرا خواند کالا و لذتی نیکو است. (تفسیر کبیر ۲۳۴/۲۹).

بعد از این که دنیا را تحقیر کرد و آن را کوچک شمرد، و آخرت را بزرگ نشان داد و آن را عظیم و گرامی معرفی کرد، انسان را برای کسب رضایت خدا تحریک و تشویق کرد؛ چرا که رضایت خدا در منزلگاه ابدی و جاودانی باعث نیکبختی و سعادت می‌شود:

یادداشت:

لهو و لعب بودن دنیا، در قرآن عظیم الشان در چهار مرتبه، آن هم در قالب حصر و انحصار به بیان گرفته شده است:

- «**وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ**» (انعام، 32).
- «**وَ مَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ**» (عنکبوت، 64).
- «**إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ**» (محمد، 36).
- «**اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ**» (حدید، 20).

مفسران در تفاسیر خویش در روشنی این آیات چهار گانه نوشته اند که: هرگاه دنیا را به عنوان هدف و مقصد تعیین نمایم، دنیا وسیله اغفال و غرور خواهد بود ولی اگر دنیا را بمثابه مزرعه آخرت، مقدمه و وسیله رسیدن به کمال حساب نمایم، دنیا و نعمت‌های آن ارزشمند و سازنده خواهند بود؛ بنابر این از همین زندگانی دنیا، تعدادی از انسانها از آن طوری مستفید و استفاده می‌برند که: مغفرت و رضوان الهی را دریافت می‌نمایند و تعدادی هم گرفتار عذاب شدید می‌شوند. این آیه البته به دوران مختلف زندگی انسان (طفلی، نوجوانی، جوانی و بزرگسالی) اشاره بعمل آورده است.

سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٢١﴾

بر یکدیگر سبقت گیرید برای رسیدن به مغفرت پروردگارتان و بهشتی که پهنه آن مانند پهنه آسمان و زمین است، و آماده شده برای کسانی که به الله و پیغمبران او ایمان آورده اند، و آماده شده برای کسانی که به خدا و رسولانش ایمان آورده اند، این فضل الهی است به هر کس بخواهد می‌دهد، و خداوند صاحب فضل عظیم است. (۲۱).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سابقوا»: پیشی بجوید، سبقت بگیرید. «عرضها»: پهنای آن، گستره ی آن [آل

عمرن/۱۳۳]. «اعدت»: آماده شده.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (22 الی 24) در باره اینکه هر کار با الله متعال است بحث بعمل آمده است.

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٢٢﴾

هیچ مصیبتی در زمین [به جسم و مال] و به جانهای شما نرسد مگر آنکه پیش از آنکه آن را آفریده باشیم در کتابی (تقدیر) ثبت و نوشته است، بی‌گمان این امر بر خداوند آسان است. (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُصِيبَةٌ»: (صوب): حوادث و رویداد خیر و شری که به انسان برسد؛ ولی در عرف، بر رویداد شر اطلاق می‌شود؛ مانند: خشکسالی، بیماری مزمن و... «کتاب»: لوح محفوظ، علم الله. «نَبْرَأَهَا» از «برء» به معنی پدید آوردن است. الله تعالی که زمین را پدید آورده و انسان را آفریده است، برای آنها مشکلات و مصائبی نیز قرار داده است، مانند: زلزله، قحطی، سیل، امراض، جراحت و مردن برای انسان و سایر مخلوقات.

خواننده محترم!

پروردگار با عظمت ما اختیار دار همه چیز است، او پیش از آنکه آنان را بیافریند اجلشان و روزیشان و اعمالشان و اینکه رستگار خواهند بود و یا زیانکار، همه چیز را نوشته و در لوح محفوظ ثبت گردانیده است. آنچه الله خواهد همان می‌شود، و آنچه او نخواهد انجام نخواهد شد، او هر آنچه تاکنون انجام گرفته و هر آنچه در آینده انجام خواهد گرفت و آنچه که انجام نگرفته و اگر انجام می‌گرفت چگونه می‌بود همه را می‌داند، او بر هر چیزی تواناست و هر کسی را خواهد گمراه می‌کند و هر کسی را که خواهد راهنمایی می‌نماید. با این وجود بندگان از خود اراده و قدرت دارند، که هر آنچه خداوند به آنان توانایی بخشیده می‌توانند عمل کنند. رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «كُلُّ شَيْءٍ بِقَدَرٍ حَتَّى الْعَجْزُ وَالْكَيْسُ أَوْ الْكَيْسُ وَالْعَجْزُ» (همه چیز در تقدیر نوشته شده است حتی زیرکی و ناتوانی). (صحیح مسلم).

لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿٢٣﴾

این برای آنست تا بر آنچه از دست شما رفته است افسوس نخورید و بر آنچه به شما بخشد دل بسته و شادمانی مکنید، و خداوند هیچ متکبر فخر فروشی را دوست ندارد. (۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لِكَيْلًا»: تا این که. «لَا تَأْسَوْا» (آسی، آسی): غم، افسوس نخورید. «ما»: آن چه. «فاتکم»: از دست شما رفت. از دست دادید. [آل عمرن/۱۵۳]. «آتاکم»: به شما داد. «مُخْتَالٍ فَخُورٍ»: خودخواه و متکبر خودپسند، خودستا و فخر فروش. [نساء/۳۶، مختال فخور]، [لقمان/۱۸]. مختال از ریشه ی خیل.

تفسیر:

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: «هیچ کس نیست با غم و اندوه و فرح و سرور روبرو نشود. اما انسان مؤمن در حال مصیبت و اندوه صبر و شکیبایی را پیش می‌گیرد و در حال نعمت و غنیمت سپاسگزار است». (قرطبی ۲۵۸/۱۷). معنی آیه چنین است:

طوری غمگین نشوید که از حال عادی خارج شوید و خود را در هلاکت اندازید، نیز طوری شاد و مسرور نشوید که غرور و مستی بر شما چیره شود. عمر رضی الله عنه گفته است: «در هر مصیبتی سه نعمت یافته‌ام: اول، این که مصیبت دینی نبوده است. دوم، آن که از مصیبت قبلی اش بزرگتر نبود. سوم، این که خدا در مقابل آن پاداش و اجر بزرگ عطا می‌فرماید: و بشر الصابرين *الذین إذا أصابتهم مصیبة قالوا إنا لله و إنا إليه راجعون * أولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و أولئک هم المهتدون.»

«وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» الله تعالی هیچ آدم متکبر و خودپسندی را دوست ندارد، آن که خدا نصیبی از دنیا به او عطا فرموده اما آن را به رخ مردم می‌کشد و بدان فخر و مباحات می‌فروشد.

الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۲۴)

همان کسانی که همواره بخل می‌ورزند و مردم را به بخل وامی‌دارند، و هر که [از انفاق] روی بگرداند [زیانی به الله نمی‌رساند]؛ چرا که خداوند بینیز و شایسته ستایش است. (۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَبْخُلُونَ»: بخل می‌ورزند، از انفاق دریغ می‌ورزند، خودداری می‌کنند. «يَتَوَلَّ»: پشت کند، روی بگرداند. «الْحَمِيدُ»: ستوده، شایان ستایش.

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه در آیات قبلی اشاره به برخی از احوال دنیا و آخرت بعمل آمد، اینک در آیات متبرکه (25 الی 29) در باره هدف از برگزیدن پیامبران الهی: 1 - ارائه ی قانون جامعه ی اسلامی و شیوه ی حکومت، 2 - یکپارچگی آدیان آسمانی در اصول و پیوند اسلام با شرایع و ادیان قبلی الهی، به بیان گرفته میشود.

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (۲۵)

همانا ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و ترازو تشخیص حق از باطل نازل کردیم تا مردم به راستی و عدالت گرایند، و آهن را که در آن برای مردم قوت و نیرویی سخت و منافع است، فرود آوردیم، تا الله بداند چه کسی او و پیغمبرانش را نادیده یاری می‌کند، زیرا الله قوی (و) غالب است. (۲۵).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْكِتَابَ»: کتابهای آسمانی منظور است. «الْمِيزَانَ»: ترازو، نظم و قوانین، سنجش، عدل و داد... [شوری/۱۷]، [رحمان/۷، ۸ و ۹]. «الْقِسْطِ»: عدل و انصاف، عدالت. «الْحَدِيدَ»: آهن. «بَأْسٌ»: قوت و نیرو، نیرو و فواید فراوان در آهن؛ چون برای کارهای صنعتی، ساختمانی، ادوات جنگی و... ماده ی اولیه است. «لِيَعْلَمَ»: تا معلوم بدارد. «بِالْغَيْبِ»: در نهان، دور از دید مردم. «قَوِيٌّ»: نیرومند، توانا.

تفسیر:

در حدیث شریف به روایت عمر بن خطاب (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إن الله أنزل أربع برکات من السماء إلي الأرض الحديد والنار والماء والملح.» «خداوند چهار برکت را از آسمان به زمین فرود آورده است: آهن، آتش، آب و نمک را.» پس با آنچه گفتیم، وجه مناسبت میان کتاب، میزان و آهن در آیه مبارکه آشکار شد.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٢٦﴾

ما نوح و ابراهيم را فرستاديم و در نسل هر دو نبوت و كتاب را قرار داديم، پس بعضی از آنان هدايت يافتند ولی بسياري از آنها گنهكارند. (٢٦).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذُرِّيَّتِهِمَا» فرزندان، نسل، نژاد، دودمان، خاندان. «مُهْتَدٍ»: راه يافته، راهياب، هدايت پذير.

تفسیر:

اعزام پيامبران در آيه مبارکه پير پيامبران يعنى حضرت نوح عليه السلام و پدر پيامبران يعنى حضرت ابراهيم عليه السلام را يادآور شده و توضيح داده است كه نبوت و كتب آسمانى را در نسل آنها قرار داده است.

يعنى به خدا قسم! نوح و ابراهيم را فرستاديم، و همان طور كه كتب چهارگانه «تورات و زبور و انجيل و قرآن» را بر نسل آنها نازل كرديم، پيامبرى را نيز در نسل آنها قرار داديم. به عنوان تشريف، و جاودانه كردن آثار پسنديده نوح و ابراهيم، آن دورا مخصوصاً ذكر کرده است.

«فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ» در بين نسل نوح و ابراهيم افراد هدايت شده‌ای قرار دارند و بسي از آنها نافرمان بوده و از اطاعت و تبعيت از راه راست بازمانده‌اند.

ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهَابِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٢٧﴾

سپس به تعقيب آنان پيغمبران خود را فرستاديم و عيسى پسر مريم را در پي آنان فرستاديم و به او انجيل عطا كرديم و در قلب كسانى كه از او پيروي كردند مهربانى و شفقت را قرار داديم. و (اما) رهبانيت (ترك دنيا) را كه خودشان آن را اختراع نمودند، ما آن را بر آنان واجب نكرده بوديم، بلكه آنان براى به دست آوردن خشنودى الله (آن را ايجاد کرده بودند) ولی چنانكه بايد حقتش را رعايت نكردند. لذا ما به آنها كه ايمان آوردند پاداش داديم، و بسياري از آنها فاسق اند. (٢٧)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« قَفَّيْنَا » (قفو): به دنبال فرستاديم، در پي فرستاديم. « اتَّبَعُوهُ »: او را پيروي كردند. « رَأْفَةً »: عطفوت، مهربانى. « رَهَابِيَّةً » (رهب): ترس از الله و بى التفاتى به دنيا، غارنشینی، در دير زندگى كردن و ترك جامعه و گريز از مردم و... « ابْتَدَعُوهُا »: آن را خود ساختند، آن را به وجود آوردند، ابداع كردند. « مَا كَتَبْنَاهَا »: آن را مقرر نكرده بوديم، آن را نوشته بوديم. « ابْتِغَاءَ »: به دست آوردن، طلب كردن. « رَعَوْهَا »: آن را مراعات نكردند.

تفسیر:

مفسر ابو حيان در مورد « رَهَابِيَّةً » فرموده است كه: رهبانيت عبارت است از دورى جستن از زنان و ترك هوس هاى دنيوى و نشستن در كنج صومعه‌ها. و معنى « ابْتَدَعُوهُا » يعنى از خود درآوردند. (البحر ٢٢٨/٨).

«فَمَا رَعَوْهَا» «رعایت نکردند». «إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ» جز به چیزی که مورد رضایت الله است به آنها دستوری ندادیم. استثناء منقطع است. یعنی ما رهبانیت را بر آنان مقرر نکردیم، ولی خود به عنوان جلب رضایت خدا آن را انجام دادند. (تفسیر صفة التفسیر محمد علی صابونی).

«فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا» پس به طور شایسته آن را انجام ندادند و بر آن پایدار نماندند. این کثیر فرموده است: از دو جهت ذم آنان را در بر دارد: اول، این که بدعتی را در دین خدا به وجود آوردند که خدا دستور آن را نداده بود. دوم، این که به عهد خود وفا نکردند؛ زیرا آنان گمان می‌بردند که این اعمال قربتی است که آنها را به خدا نزدیک می‌کند، اما آنان بر آن پایدار نماندند. (مختصر ۴۵۶/۳).

رهبانیت:

رهبانیت: عبارت است از بریدن از بریدن از مردم به منظور عبادت، گوشه‌گیری در کلیساهای ساخته شده در کوه‌ها و غیر آن، دست کشیدن از غذاها و نوشیدنی‌های لذیذ و کنارگرفتن از ازدواج. «مگر آن‌که در طلب خشنودی الهی آن‌را در پیش گرفته بودند» یعنی: لیکن خودشان این رهبانیت را به منظور طلب خشنودی الهی از نزد خود اختراع کرده بودند. این‌کثیر در معنی آن می‌گوید: «ما بر امت نصاری رهبانیت را مشروع نکردیم بلکه ما طلب رضای خویش را بر آنان مشروع کردیم». «پس چنان‌که شایسته رعایت بود، رعایتش نکردند» یعنی: آنان این رهبانیت را که از نزد خود اختراع کرده بودند و خود ساخته‌شان بود نیز چنان‌که شایسته آن بود رعایت نکردند بلکه بسیاری از آن‌ها رهبانیت را به عنوان وسیله‌ای برای فسادافگنی یا فسادگری به‌کار برده و جز اندکی از آنان بر دین راستین عیسی علیه السلام باقی نماندند.

در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَهْبَانِيَّةً، وَرَهْبَانِيَّةُ هَذِهِ الْأُمَّةِ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». «همانا برای هر امتی رهبانیتی است و رهبانیت امت من جهاد در راه خداست». زیرا جهاد، بذل جان برای الله تعالی است. پس گوشه‌گیری در عبادتگاه‌ها، صومعه‌ها و خانقاه‌ها از دین اسلام نیست. همچنین در حدیث شریف آمده است: «لَا تَشُدُّوا عَلَيَّ أَنْفُسَكُمْ، فَيَشُدُّ عَلَيْكُمْ فَإِنَّ قَوْمًا شَدُّوا عَلَيَّ أَنْفُسَهُمْ، فَشَدَّدَ عَلَيْهِ، فَتَلَّكَ بِقَايَاهُمْ فِي الصَّوَامِعِ وَالْدِيَارَاتِ «وَرَهْبَانِيَّةً أَبْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَا عَلَيْهِنَّ» (سوره الحديد: 27) (برخود سخت‌نگیرید، که در آن صورت بر شما سخت گرفته می‌شود زیرا قومی بر خویشان سخت گرفتند پس بر آنان سخت گرفته شد و این بقایای آن‌هاست در صومعه‌ها و دیرها. سپس رسول خدا ص این آیه را تلاوت کردند: رهبانیتی که آنان خود بدعتش نهاده بودند، ما آن را بر آنان فرض نساخته بودیم).

قبل از همه باید گفت که در دین مقدس اسلام، رهبانیت و گوشه نشینی وجود ندارد، و گوشه‌گیری در عبادتگاه‌ها، صومعه‌ها و خانقاه‌ها از دین اسلام نیست، ولی در اختلاط با مردم و همچنین در عزلت‌رویی وارد شده است که دلالت بر فضیلت هر کدام دارد.

در فضیلت اختلاط و رفت و آمد با مردم روایات پایین وارد شده است: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «الْمُؤْمِنُ الَّذِي يُخَالِطُ النَّاسَ وَيَصْبِرُ عَلَىٰ أَدَاهُمْ أَعْظَمُ أَجْرًا مِنْ

المؤمن الذي لا يخالط الناس ولا يصبر على أذاهم» (صحيح البانی و ترمذی 5207 و ابن ماجه 4032) یعنی: (یک فرد مسلمان اگر با مردم معاشرت کند و بر اذیت آنها صبر کند بهتر است از کسی که با مردم معاشرت نمیکند و بر اذیت آنها صبر نمیکند).
حافظ ابن حجر در کتابش (فتح الباری 42/13) مینویسد: «وَالْخَبْرُ دَالٌّ عَلَى فَضِيلَةِ الْعَزْلَةِ لِمَنْ خَافَ عَلَى دِينِهِ» این خبر دلالت بر فضیلت عزلت دارد برای کسی که ترس از فساد دینش داشته باشد».

و سندی در شرح نسائی (124/8) گفت: «این روایت دلالت بر جائز بودن عزلت است، بلکه در روزهای فتنه بهترینش همین است».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَعْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٨﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! از الله بترسید و به رسولش ایمان، بیاورید، تا الله دو پاداش از رحمت خود را به شما ببخشد، و برای شما نوری قرار دهد که در روشنی آن حرکت کنید. و گناهان شما را ببخشد، و خداوند غفور و رحیم است. (۲۸).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُؤْتِكُمْ»: به شما عطا می کند. «كِفْلَيْنِ» «تثنیه ی کفل. دو سهم، نصیب، بهره.» «نُورًا»: روشنایی، قرآن. [آیه: 12 همین سوره، سعی نورهم]. «تَمْشُونَ بِهِ»: بدان وسیله راه می روید، در زیر نور آن راه طی می کنید، در پرتو آن گام برمی دارید.

شان نزول آیه 28:

- طبرانی در «معجم اوسط» به سندی که در او نام کسی است که شناخته نشده از ابن عباس (رض) روایت کرده است: چهل نفر از یاران نجاشی خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و در جنگ احد شرکت کردند. تعدادی از آنها مجروح شد اما کسی شهید نشد. هنگامی که نیازمندی مسلمانان را مشاهده کردند، گفتند: ای رسول خدا! ما توانگر و ثروتمندیم اجازه بده اموال خود را بیاوریم و به مسلمانان کمک نماییم. آنگاه خدا در باره آنها «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ» (قصص: 52) «کسانی که پیش از این [قرآن] به آنان کتاب داده ایم به آن ایمان می آورند» و مابعد را نازل کرد. چون این آیات نازل گشت گفتند: ای جماعت مسلمانان! هرکه از جمع ما به قرآن ایمان بیاورد برای او دو ثواب نوشته می شود و هرکه به قرآن ایمان نیاورد برای او مثل شما یک ثواب وجود دارد. پس الله (ج) آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ..» را نازل کرد. (طبرانی در «معجم اوسط» 7658 از طریق سعید بن جبیر از وی روایت کرده است).

- ابن ابوحاتم از مقاتل روایت کرده است: چون آیه «أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَ يَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» (قصص: 54) «اینانند که پاداششان به [جبران] آنکه بردباری ورزیدند، دو بار [به آنان] داده شود» نازل شد. مسلمانانی که قبل از ظهور اسلام به کتب آسمانی پیشین ایمان داشتند خود را از دیگر یاران نبی اکرم صلی الله علیه وسلم برتر دانستند و گفتند: برای ما دو ثواب و برای شما یک ثواب است. این موضوع بر مسلمانان سخت شد بنابراین خدای بزرگ آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ...» را نازل و پاداش آنها را مثل

پاداش مؤمنین اهل کتاب دوچندان کرد.
**لَيْلًا يَعْلَمُ أَهْلُ الْكِتَابِ إِلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ
 مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٢٩﴾**

تا اهل کتاب بدانند که صاحب اختیار چیزی از بخشش و بخشایش الهی نیستند، و بخشش و بخشایش به دست خداوند است، به هر کس که خواهد ارزانی‌اش دارد، و خداوند دارای فضل عظیم است. (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

لئلا يعلم لكي ← يعلم: تا این که بداند. ذو الفضل: صاحب کرم و موهبت.

تفسیر:

مفسران فرموده اند: اهل کتاب می‌گفتند: وحی و رسالت به ما اختصاص دارد و جز برای ما کتاب و شریعت نیامده و خدا این فضیلت عظیم را در بین تمام کائنات به ما اختصاص داده است. آنگاه خدا به وسیله‌ی این آیه زعم آنها را رد کرد. «وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ» و همانا نبوت و هدایت و ایمان در قبضه‌ی قدرت خدا می‌باشد و آن را به هر کس که بخواهد عطا می‌کند. (تفسیر صفة التفسير محمد علی صابونی).

شأن نزول آیه 29:

- ابن جریر از قتاده روایت کرده است: چون آیه: «يُؤْتِكُمْ كَفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ» (حديد: 28) تا آخر نازل شد. اهل کتاب بر مسلمانان حسادت کردند.

پس الله آیه «لَيْلًا يَعْلَمُ أَهْلُ الْكِتَابِ إِلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» را نازل کرد. (طبری 33709 این مرسل و ضعیف است).

- ابن منذر از مجاهد روایت کرده است: یهود می‌گفت: به زودی از میان ما پیغمبری مبعوث می‌گردد که دست‌ها و پاها را قطع خواهد کرد. چون پیامبر آخر زمان از میان عرب برانگیخته شد. یهود کفر ورزید. پس خدا آیه: «لَيْلًا يَعْلَمُ أَهْلُ الْكِتَابِ...» را نازل کرد. یعنی به فضیلت نبوت.

پایان جزء بیست و هفتم

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
 و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة المجادلة

جزء - (28)

سورة ی مجادله در مدینه نازل شده و دارای بیست و دو آیه و سه رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

سبب نامگذاری این سوره بنام «مجادله» این است که با فرموده حق تعالی: «قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا» [المجادلة: 1] آغاز شده است.

این سوره بنا بر قول صحیح، مدنی است. صحابی جلیل القدر دحیه کلبی در این مورد می فرماید که: تمام این سوره در مدینه منوره نازل شد، بجز این فرموده حق تعالی: «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ» [المجادلة: 7] که در مکه نازل شد. اما عطا می فرماید: «ده آیه اول از آن مدنی و بقیه آن مکی است».

ارتباط سوره مجادله با سوره قبلی:

مناسبت و ارتباط میان این دو سوره را میتوان در نقاط ذیل چنین جمعبندی نمود:

- مطلع و سرآغاز سوره ی حدید، از صفات بزرگ الله متعال (الأول، الآخر، الظاهر، الباطن) بحث بعمل آورده، سرآغاز این سوره نیز می گوید: الله سبحانه وتعالى از گفتگوی آن زن و شوهر خبر دارد و شکوای آن زن را می پذیرد.

- پایان سوره ی حدید در بیان فضل الله و سرآغاز این سوره هم اشاره به اندکی از فضل و کرم اوست.

- سوره ی حدید در آیه ی 4 می فرماید: «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» و آیه ی 7 این سوره مبارکه می فرماید: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ.»

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره مجادله:

سوره مجادله سوره 58 از قرآن عظیم الشان است، و طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم، دارای 22 آیه می باشد. تعداد کلمات این سوره به چهارصد و هفتاد و سه کلمه و تعداد حروف آن به هزار و هفتصد و دو حرف، میرسد، البته با در نظر داشت اقوال اختلافی در این باب.

طوریکه گفته آمدیم؛ این سوره در مدینه منوره، پس از سوره ی منافقون نازل شده است و همانند سایر سوره های مدنی محتوای آنرا پیرامون احکام فقهی، زندگی اجتماعی و روابط مسلمانان با غیر مسلمانان تشکیل می دهد. (تفصیل معلومات در مورد تعداد آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان را می توانید در سوره طور همین تفسیر (تفسیر احمد) به تفصیل مطالعه فرمایید.

محتوای و موضوعات:

مجموع بحثهای سوره مجادله را می توان در سه بخش عمده جمعبندی و خلاصه نمود: در بخش اول بحث از حکم ظهار مطرح بحث قرار گرفته است.

ظهار در جاهلیت نوعی طلاق و جدایی دائمی محسوب می شد، ولی با آمدن دین مقدس اسلام این حالت و حکم را تعدیل کرد و در مسیر صحیح آن قرار داد. از جمله در آیات 3 و 4: حکم رجوع مجدد مرد پس از ظهار را بیان میکند.

مردانی که همسرانشان را ظهار کردند سپس برمی گردند، قبل از آمیزش باید برده ای را آزاد کنند. اگر برده ای نیافتند دو ماه روزه متوالی بگیرند و اگر قادر به گرفتن روزه دوماه نباشد، در بدل آن 60 مسکین راطعام دهد. این از حدود تشریعی خداوند متعال است و هر کس آنرا انکار کند یا زیر پا گذارد عذابی دردناک دارد.

حکمت تشریح این حکم در شرع اسلامی همین است که: اولاً برای اینکه ترک ظهار ضمانت اجرایی داشته باشد جریمه ای قرار داده تا گفتن آن برای مردان مسلمان و معتقد سخت شود، ثانياً بخاطر از هم نه پاشیدن خانواده و امکان ادامه زندگی مطلوب زن و شوهر، جریمه ای باشد که امکان ادای آن توسط مرد وجود داشته باشد و بتواند در صورت تمایل به برقراری رابطه با زنتش، با پرداخت این کفاره به زندگی سابق خویش ادامه دهد.

در بخش دیگری این سوره مبارکه؛ يك سلسله دساتیری در باره آداب مجالست از جمله منع از گوشه کانی (راز گویی و زیرلب یک به دیگر گوشه کانی کردن، گفتگوی محرمانه کرد) و همچنین جا دادن به کسانی که جدیداً وارد مجلس می شوند؛ در آخرین بخش، بحث گویا و مشروح و کوبنده ای درباره منافقان، و آنها که ظاهراً دم و داد از اسلام و مسلمانی می زدند اما در خفا با دشمنان اسلام سر و سروپس می کند، مطرح کرده، مسلمانان راستین را از ورود در حزب شیاطین و منافقین منع و در حذر می دارد و آنها را به رعایت حب فی الله و بغض فی الله و ملحق شدن به حزب الله دعوت می کند.

همچنان در پایان سوره خاطر نشان گردیده است که: برای تکمیل دین، دشمنی و ستیز با دشمنان خدا لازم است: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ...» (آیه 22 مجادله)

اهداف اساسی و کلی سوره مجادله:

یادآوری ایمان و شرایط آن؛

تأدیب مسلمانان به آداب اسلامی؛

مبارزه با خرافات و اصلاح فرهنگ زمانه (فرهنگ جاهلی عرب)؛

تعیین مرز مؤمنان و منافقان؛

یادآوری قیامت.

ارشادات آیات متبرکه سوره مجادله:

خداوند متعال دعای شاکی صادق و مخلص در دعا را اجابت می کند.

تشبیه همسر خویش به یکی از محرّمات ابدی خود (ظهار)، جایز نیست.

مقاربت با همسر خویش قبل از پرداخت کفاره ی ظهار جایز نیست.

اعمال انجام شونده کفاره، ترتیبی است و قبل از عجز از موارد اول، نمی تواند بعدی را انجام داد.

التزام به حدود الهی، واجب است، تعدی و تجاوز از آن ها جایز نیست.

ترجمه و تفسیر سورة المجادلة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿١﴾

به راستی که خداوند سخن زنی را که با تو درباره همسرش گفتگو می‌کرد و به خداوند شکایت حال خود می‌گفت، شنید، و خداوند گفت و گوی شما دو تن را می‌شنود، چرا که خداوند شنوای بیناست (۱)

تفسیر:

«سَمِعَ»: شنید، اجابت کرد، پذیرفت. «سَمِعَ اللَّهُ» سمع و بصر به مانند علم و قدرت و حیات و اراده بوده، از صفات خالق تعالی هستند.

سمیع: ذاتی است که تمامی صداها را با وجود تفاوت زبان ها و تنوع نیازها و خواهشات می‌شنود و صدای بلند و آهسته برای او تعالی یکسان است: «سَوَاءٌ مِّنْكُمْ مَنْ أَسْرَأَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ» (سورة الرَّعد: 10) «(برای الله) یکسان است که کسی از شما پنهانی سخن بگوید و کسی که آن را آشکار سازد، و کسی که در (تاریکی) شب پنهان می‌شود یا در (روشنایی) روز (آشکارا) راه می‌رود.»

بنابر این الله تعالی تمامی صداها را می‌شنود؛ فرقی نمی‌کند که چه نوع صدایی باشد. صداها بر او مشتبه نمی‌شود و شنیدن یک صدا، او تعالی را از شنیدن صدای دیگری غافل نمی‌کند. تنوع درخواست‌ها و مسائل، او را به اشتباه نمی‌اندازد و فراوانی درخواست‌کنندگان، او را خسته نمی‌کند.

ابو السعودی فرماید: معنای سمع خدای متعالی نسبت به قول آن زن، اجابت در خواست زن است نه صرف علم وی به آن، هم چنان که این قول الهی هم همان معنی را دارد. «وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا» یعنی الله متعال به گفتگوی شما علم دارد و می‌پذیرد. (ابو السعود: 2: 150)

«تُجَادِلُكَ»: با تو گفتگو می‌کند، با تو مجادله می‌کند. «تُجَادِلُكَ»: یعنی در مورد همسرش با تو بحث و مجادله می‌کرد. مجادله به معنای مناظره و مخاصمه است.
«تَشْتَكِي»: (شکو): شکایت می‌کند، شکایت می‌برد. «تَشْتَكِي»: (شکوی به معنای اظهار نگرانی و غم و اندوه درون است و تقاضای حل مشکل می‌کند).
«تَحَاوُرَكُمَا» (محواره به معنای مراجعه در کلام (گفتگو و رد و بدل کردن سخت با هم). اثبات شنیدن و دیدن برای الله سبحانه و تعالی:

اهل سنت و جماعت بدین عقیده است که خداوند متعال دارای ساق، ید، عین، سمع، قدم، و وجه (صورت) می‌باشد، زیرا الله تعالی خود در کتاب خویش و پیامبر صلی الله علیه وسلم در احادیث صحیح خود آن صفات را برای الله تعالی به اثبات رسانیده است:

بطور مثال در مورد اثبات شنیدن و دیدن الله سبحان و تعالی در (آیه 11 سورة شوری) آمده است: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» «به تأکید هیچ چیز همانند او نیست و او شنوا و بیناست» و می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ نِعْمًا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا» (سورة

نساء 58) «نیکو چیزی است که خداوند شما را به آن پند می دهد همانا خداوند شنوای بیناست».

همچنان طوریکه در (آیه اول سوره مجادله) خواندیم: «قد سمع الله قول التي تجادلک فی زوجها وتشتکی إلى الله، والله یسمع تحاورکما إن الله سمیع بصیر» «خداوند سخنان (زنی) را که در باره ی شوهرش با تو (پیامبر) گفتگو و به خداوند شکایت می کرد، شنید؛ و خداوند گفتگوی شما را می شنود زیرا خداوند شنوای بیناست» و میفرماید: «لقد سمع الله قول الذين قالوا إن الله فقیر ونحن أغنیاء» (سوره آل عمران 181) «همانا خداوند سخن کسانی که گفتند خداوند نیازمند است و ما بی نیازیم را شنید» «أَمْ یَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ یَكْتُبُونَ» (سوره زخرف 80) (آیا گمان می کنند که ما اسرار پنهانی و سخنان در گوشه ی آنان را نمی شنویم؟! بلی! (میشنویم) و فرشتگان ما نزد آنها (همه چیز را) می نویسند.) و می فرماید: «إننی معکما أسمع وأری» (سوره طه 46) «من همراه شما هستم می شنوم و می بینم» و می فرماید «ألم یعلم بأن الله یری» (سوره علق 14) «آیا ندانست که خداوند می بیند» «الذی یراک حین تقوم» (218) و «تقلبک فی الساجدین» (219) «اینه هو السمع العلیم» (220) (شعراء 218-220) (کسی که تو را هنگامی که برمی خیزی می بیند، و حرکت تو را در میان سجده کنندگان (می بیند) همانا او شنوای داناست) «وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَیَرَى اللَّهُ عَمَلْکُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ ۗ» (سوره توبه 105) «و بگو (هر چه می خواهید) انجام دهید که به زودی خدا، پیامبر و مؤمنان عمل شما را می بینند».

اما چنانچه بارها گفته ایم الله تعالی دین و اعتقادات اسلامی را برای فهم بشر فراهم ساخته و از دست و پا و زبان و چشم بحث دارد اما این همه بلاکیف اند. از کیفیت دست، چشم، پای او... الله تعالی ما آگاهی نداریم.

اثبات دو چشم برای الله تعالی:

طوریکه قرآن عظیم الشان در (آیه 48، سوره طور) میفرماید: «واصبر لحکم ربک فإنک بأعیننا» «در برابر دستور پروردگارت شکیبیا باش به راستی که تو در برابر چشمان ما قرار داری» «وحملناه علی ذات ألواح ودسر» (13) «تجری بأعیننا جزاء لمن کان کفر» (14) «(سوره قمر 13-14) «او را بر تخته دار و میخ آجین (کشتی) سوار کردیم که زیر نظر ما حرکت می کرد. این کیفر کسانی است که کافر شده بودند» «وألقیت علیک محبة منی ولتصنع علی عینی» (سوره طه 39) «و بر تو محبتی از خود افکندم تا در برابر چشمان (علم) من پرورش یابی».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که (1 الی 4) در باره ظهار، حکم ظهار و کفاره ی آن، بحث بعمل آمده ست.

مبحث (ظهار) در سوره مجادله:

تعریف ظهار:

«يُظْهِرُونَ» (ظهار مشتق از ظهر به معنای پشت است). ظهار عبارت است از اینکه، شخص به همسر خویش می گوید: «أنتِ علیّ کظْهرِ أُمّی» «تو برای من مانند پشت مادرم هستی». و آمیزش با تو برایم حلال نیست.

این کلمه سپس در تحریم زوجه با قرار دادن وی به عنوان پشت مادر خود استعمال شده است و در جاهلیت به گفتن این کلمه: «أنتِ علیّ کظْهرِ أُمّی» زن طلاق میشد، ولی دین مقدس اسلام ظهار را باطل اعلان داشت.

«ظَهْر» در دو آیه از قرآن عظیم الشأن اولاً در: (آیه 3، سورة «مجادله» و آیه 4، سورة «احزاب» (ما جَعَلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَ مَا جَعَلَ أَرْوَاجَكُمْ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَ مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَالِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَ اللهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ)؛ (خداوند برای هیچ کس دو دل در درونش نیافریده؛ و هرگز همسرانتان را که مورد «ظهار» قرار می دهید مادران شما قرار نداده؛ و (نیز) پسر خوانده های شما را پسر (واقعی) شما قرار نداده است؛ این سخن شماسست که با دهان خود می گوید (سخنی که واقعیت ندارد)؛ اما خداوند حق را می گوید و او به راه راست هدایت می کند). اشاره بعمل آمده است.

«ظَهْر» در عبارت فوق چنان که بعضی از مفسران گفته اند، به معنی «پشت» نیست، بلکه کنایه از رابطه ای است که از ناحیه زوجیت حاصل می شود، بنابراین معنی جمله چنین می شود: «همسری با تو همچون همسری مادرم می باشد» (به «لسان العرب»، ماده «ظهر» و تفسیر «کبیر فخر رازی» مراجعه شود).

«ظَهْر» از کارهای قبیح عصر جاهلیت بود، که مرد هنگامی که از همسرش خفه و ناراحت می شد، برای این که او را در مضیقه و فشار قرار دهد می گفت: «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي»؛ (تو نسبت به من همچون مادرم هستی) و بدین ترتیب معتقد بودند: آن زن برای همیشه بر همسرش حرام می شود و حتی نمی تواند همسر دیگری انتخاب کند! و همچنان بلا تکلیف می ماند.

ولی به آمدن دین مقدس اسلام این موضوع محکوم شد و دستور کفاره را درباره آن صادر شد.

بنابراین هرگاه کسی نسبت به همسرش «ظَهْر» کند، همسرش می تواند با مراجعه به حاکم شرع او را موظف سازد که یا رسماً از طریق طلاق از او جدا شود و یا به زندگی زناشویی بازگردد، اما پیش از بازگشت باید کفاره ای را که در آیات فوق بیان شده بدهد، یعنی در صورت توانائی یک برده را آزاد کند و اگر نتوانست دو ماه پی در پی روزه بگیرد، و اگر آن هم مقدور نبود، شصت مسکین را طعام دهد، یعنی این کفاره جنبه اختیاری ندارد بلکه جنبه ترتیبی دارد.

خواننده محترم!

بصورت کل گفته می توانیم که: هرگاه مردی با زنش ظهار نمود و مقصودش طلاق بود، طلاق نیست بلکه ظهار است و هرگاه مردی زنش را طلاق داد و مقصودش ظهار بود طلاق است نه ظهار.

بنابراین اگر گفت: «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي» و مقصدش از آن طلاق باشد، این ظهار است و طلاق نیست و طلاق او واقع نمی شود.

شیخ ابن القیم می گوید: چون ظهار در زمان جاهلیت طلاق بود و منسوخ گشت پس جایز نیست دوباره بحال اول برگردد و ظهار طلاق باشد.

و اوس بن الصامت بقصد طلاق با زن خود ظهار نمود و حکم ظهار در باره او اجرا شد، نه حکم طلاق. بعلاوه ظهار درباره حکم خود صراحت دارد پس جایز نیست آن را کنایه از حکمی بگیریم که شرع الله تعالی آن را باطل ساخته است. بدیهی است که مراعات حکم الله تعالی و قضای آن ذات متعال شایسته تر و واجبتر است.

با اجماع علماء ظهار حرام است و اقدام بدان جایز نیست. طوریکه در (آیه 2 سورة مجادله)

میفرماید: (کسانی که زنان خود را ظهار می‌کنند (و بدیشان می‌گویند: شما برای ما همسان مادرانمان هستید)، آنان مادرانشان نمی‌گردند، و بلکه مادرانشان تنها زنانی هستند که ایشان را زائیده‌اند. چنین کسانی سخن زشت و دروغی را می‌گویند (چرا که مادر و فرزند بودن، چیزی نیست که با سخن درست شود). خداوند بسیار باگذشت و آمرزگار است)

شان نزول آیه 1:

- حاکم به قسم صحیح از عایشه (رض) روایت کرده است: پاک و منزّه است کبریایی که با توانایی همه صداها را می‌شنود، من بعضی از سخنان خوله دختر ثعلبه را می‌شنیدم و بعضی به گوشم نمی‌رسید، او در نزد نبی اکرم از شوهر خود اوس بن صامت شکوه و شکایت داشت و می‌گفت: ای رسول خدا! اوس از جوانی‌ام بهره‌ها گرفت و فرزندان زیاد برایش تربیت کردم. اینک که سن و سالم بالا رفته و عقیم شده‌ام، (عقیم زنی را گویند که به جهت کبر سن دیگر نزاید - مفسر) از من بیزار شده است. پروردگار! من به دربارت به ناله و زاری از او شکوه‌ها دارم. اندک زمانی سپری نشده بود که جبرئیل امین با آیه: «قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا...» نازل شد.

(صحیح است، نسائی 6 / 67، در «الکبری» 11570 و «تفسیر» 590، ابن ماجه 188 و 2063، احمد 6 / 46، عبدالرزاق در «تفسیر» 1118، حاکم 2 / 481، طبری 33725 و 33726، واحدی در «اسباب نزول» 788 و بیهقی 7 / 382 از چند طریق از کاکاش از تمیم بن سلمه از عروه از عایشه روایت کرده اند، اسناد این حدیث صحیح، راوی‌هایش راوی بخاری و مسلم و ثقه هستند غیر از تمیم زیرا او از راوی‌های مسلم است. حاکم و ذهبی این حدیث را صحیح شمرده اند. «الکشاف» 1135، «جامع احکام القرآن» 5838 و «احکام القرآن» 2045) (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

همچنان ابن عباس (رض) می‌فرماید: در زمان جاهلیت وقتی که مردی به زنش می‌گفت: «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي» «تو برای من مانند پشت مادرم هستی» زن بر او حرام می‌شد و در اسلام، اولین کسی که ظهار نمود، اوس بود و سپس پیشمان شد و به زنش گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم برو و از ایشان بپرس وزن نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و این آیات نازل شد. (به روایت بیهقی در السنن و سیوطی آن را به ابن مردویه و نحاس نسبت داده است.)

همچنان از خوله بنت مالک بن ثعلبه روایت شده (در مورد اسم این زن اختلاف وجود دارد و صحیح‌ترین آن، همین اسم است) که گفت: همسرم اوس بن صامت مرا ظهار کرد، پس برای شکایت نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدم و ایشان در مورد وی به مجادله و گفتگو بامن پرداختند و فرمودند: از خدا بترس! او پسر کاکای تو است. من هم چنان با ایشان بحث و گفتگو کردم و دست بر نداشتم تا این که این آیه نازل شد: «قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا» تا آن جا که میفرماید:

«فَتَحْرِيْرُ رَقَبَةٍ مِّن قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا» پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «یک برده آزاد کند». گفتم: پولش را ندارد، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «دوماه روزه بگیرد». گفتم: ای پیامبر خدا! او پیر شده و نمی‌تواند روزه بگیرد، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «پس من شصت صاع خرما به وی میدهم»، گفتم: ای پیامبر خدا! من هم شصت صاع به او می‌دهم، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «کار نیکویی می‌کنی، بر و با

آن دو مقدار خرما، به شصت نفر غذا بده و نزد پسر کاکایت بر گردد.
(به روایت ابو داود و امام احمد) (تفسیر آیات احکام جلد دوم مؤلف شیخ محمد علی صابونی،
مبحث ظهار)

همچنان در سنن آمده است که سلمه پسر صخر بیاضی در ماه رمضان با زنش ظهار نمود و یک شب پیش از تمام شدن ماه رمضان با وی همبستر شد پیامبر صلی الله علیه و سلم به وی گفت: انت بذاک یا سلمه؟ آیا تو چنین کاری را کرده‌ای؟ سلمه گفت: ای رسول الله من چنین کاری را مرتکب شده‌ام (دو بار آن را تکرار کرد) و من در برابر امر خداوند صابر و شکیبا هستم و هر حکمی را که خداوند بتو نشان داده است در باره من اجرا کن پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: بنده را آزاد کن. سلمه گفت: سوگند بدانکس که بحق ترا پیامبر صلی الله علیه و سلم کرده است، جز گردن خود گردن دیگری را مالک نیستم که آن را آزاد کنم. پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: پس دو ماه پشت سر هم روزه بگیر، او گفت: مگر نه اینست که در روزه و در اثر آن مرتکب این کار شده‌ام؟... پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: یک وسق = شصت صاع خرما به شصت نفر مسکین بده. سلمه گوید: گفتیم: سوگند بدان کس که ترا بحق پیامبر کرد، دیشب بدون طعام شب را بروز آوردیم و طعامی نداریم. پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: برو پیش بنی رزیک تا صدقه خود را بتو بدهند و آن را اطعام شصت نفر مسکین کن. یعنی زکات بنی رزیک را بتو بدهند که شصت صاع آن را اطعام شصت نفر مسکین کن و بقیه را خودت و عیالت بخورید. گوید: پیش قوم خود رفتم و گفتم: نزد شما در تنگنا و مضیقه بودم و نسبت به من رأی خوب نداشتید و نظرتان درباره من خوب نبود لیکن پیش پیامبر، گشایش و حسن رای را یافتم و صدقه و زکات شما را به من داده است.

الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِمَّا هُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ ﴿٢﴾

کسانی که زنان خود را ظهار می‌کنند (و بدیشان می‌گویند: شما برای ما همسان مادرانمان هستید)، آنان مادرانشان نمی‌گردند، و بلکه مادرانشان تنها زنانی هستند که ایشان را زائیده‌اند. چنین کسانی سخن زشت و دروغی را می‌گویند (چرا که مادر و فرزند بودن، چیزی نیست که با سخن درست شود). خداوند بسیار باگذشت و آمرزگار است (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَلَدْنَهُمْ»: آنان را به دنیا آورده اند، آنان را زائیده اند. «مُنْكَرًا»: بد و ناپسند، نادرست. «زُورًا»: دروغ، باطل و بی اساس، بهتان.

تفسیر:

«لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا» باید گفت که: برای هر کاری راهی شرعی و قانونی وجود دارد، و راه جدا شدن زن و مرد از یکدیگر در صورتیکه همه تدابیر موثر واقع نگردد، طلاق است، آن هم با مراعات قوانین و حفظ حقوق هر دو جانب، ولی جدا شدن از طریق ظهار و یا سایر راه های نامشروع دیگر، در شرع اسلامی بصورت مطلق منکر و باطل می باشد. «لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا».

وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَابِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا ذَلِكُمْ تُوعَظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٣﴾

کسانی که زنان خود را ظهار می‌کنند، سپس از آنچه گفته‌اند پشیمان می‌گردند، پیش از آن

که با یکدیگر نزدیکی کنند باید برده ای را آزاد کنند. این درس و پندی است که به شما داده می‌شود، و خدا آگاه از آن چیزی است که می‌کنید. (۳)

«فَتْحْرِيرُ رَقَبَةٍ» «خررته» یعنی به خاطر رضای الله او را آزاد ساختم. «رَقَبَةٍ» در اصل به معنای گردن است و سپس از باب نام گذاری یک چیز به اسم بعضی از آن، بر ذات انسان اطلاق شد و منظور از «مملوک» است برده باشد یا کنیز.

حکم ظهار:

ظهار بدلیل اینکه خداوند متعال آن را منکر و سخن دروغ دانسته است، حرام است. خداوند متعال درباره ظهارکنندگان میفرماید: «وَأِنَّهُمْ لَيَفْقَهُونَ مُنْكَرًا مِّنَ الْقَوْلِ وَزُورًا» [المجادلة: 2]. «آنان سخن نا زیبا و دروغ می‌گویند».

اگر مردی به همسر خود بگوید: تو برای من مانند پشت مادرم (یا خواهرم) هستی، به این لفظ ظهار گویند. و ظهار حرام است چون خداوند آنرا به سخن قبیح و دروغ وصف کرده و کار ظهار کننده را ناپسند دانسته است.

آیا ظهار مختص به مادر است؟

جمهور علماء معتقدند که آن چنان که در قرآن عظیم الشان و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم وارد شده، ظهار مختص به مادر (یعنی در آن زن فقط به مادر تشبیه می‌شود) پس اگر مرد به زنش بگوید: «أَنْتِ عَلَيَّ كَظَهْرِ أُمِّي» «تو برای من مانند پشت مادرم هستی» وی ظهار کننده است، اما اگر بگوید:

«أَنْتِ عَلَيَّ كَظَهْرِ اخْتِي» یا «بنتی» (خواهرم و یا دخترم) این قول وی ظهار نیست. امام ابو حنیفه و امام شافعی (رحمه الله علیهما) در یکی از دو قول خویش معتقد اند که همه محارم بر مادر قیاس میشوند و نزد آنها، ظهار تشبیه کردن زن در حرمت به یکی از محارمی است که ازدواج با آن‌ها به صورت ابدی و به خاطر رابطه نسبی یا رضاعی و یا مصاهرتی (رابطه که به طریق ازدواج حاصل می‌شود، مانند خوشو) بر مرد حرام می‌شود، زیرا علت، تحریم آن ابدی است.

اما اگر کسی به عنوان تکریم، شرف و وقار قایل شدن به زن خود بگوید: ای خواهرم! ای مادرم! این کار وی ظهار نیست، لکن مکروه است، زیرا ابو داود از ابن تمیمه هجیمی روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه وسلم شنیدند که مردی به زن خود می‌گوید: «یا آختیه» «خواهر جان!» و از کار وی بدشان آمد و او را از آن نهی کردند. (البته قابل تذکر است که این حدیث مرسل و مندری در مورد آن سکوت کرده است و نیز تخریج السنن: 3136 و جمع الفوائد 1620).

کفاره ظهار:

هرگاه شوهر، (مظاهر) قصد رجوع به همسرش (پیش از هر گونه تماس جنسی و انجام مقدمات آن) که با وی ظهار کرده داشته باشد، کفاره ظهار بر وی واجب می‌گردد. طوری که حکم آن در (آیه سوم مجادله) بیان یافت: «وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِن نِّسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِّن قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسًا» «و کسانی که با زنانشان ظهار می‌کنند، سپس از آنچه گفته‌اند باز می‌گردند، باید پیش از آنکه به هم دست رسانند برده‌ای آزاد کنند» و بعد از آن مراجعه نمایند.

کفاره ظهار طوری که در آیه متبرکه آمده است عبارت از:

1 - آزاد کردن غلام یا کنیز مسلمان. اگر برده نیافت:

2 - روزه گرفتن دو ماه متوالی بدون وقفه. و اگر نتوانست،

3 - اطعام 60 مسکین. طوریکه پروردگار با عظمت ما فرموده است: «فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِّن قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسًا ذَلِكُمْ تُوَعَّظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ، فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسًا فَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ فَاِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا» (المجادلة: 3-4).
«آزاد کردن یک مؤمن قبل از برقراری تماس جنسی، با این حکم به شما نصیحت می شود و خداوند نسبت به اعمالتان آگاه است، اگر کسی غلام یا کنیز ندارد، دو ماه متوالی پیش از ایجاد و ارتباط جنسی روزه گیرد. هرکس توان این را ندارد شصت مسکین را طعام دهد.»

قابل توجه و دقت:

کفاره بصورت یکی از سه چیزیکه در فوق از آن تذکر بعمل آوردیم باید داده شود. و انتقال از اولی به دومی از دومی به سومی جایز نیست، مگر اینکه قادر به اولی نباشد.

یادداشت ضروری:

اگر قبل از دادن کفاره تماس جنسی برقرار شود، بسیار گناه است، با ندامت و استغفار باید توبه کرد و کفاره داد. و بجز کفاره و توبه جریمه‌ای دیگر ندارد. رسول الله صلی الله علیه وسلم خطاب به شخصی که گفت: با همسرم ظاهر کردم و قبل از اینکه کفاره ظاهر بدهم با وی جماع کردم، فرمود: «مَا حَمَلَكَ عَلَى ذَلِكَ فَلَا تَقْرَبَهَا حَتَّى تَفْعَلَ مَا أَمَرَكَ اللَّهُ بِهِ» (ترمذی و آن را صحیح گفته است). «چه عاملی موجب شد که چنین کنی؟ پس اکنون تا کفاره نداده‌ای، با وی آمیزش جنسی نکن.» رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در این حدیث بر شوهر که پیش از کفاره مجامعت کرده بود، چیزی جز کفاره واجب نکرد.

اول: آزاد کردن برده:

«رُقَبَةٌ» (برده) در آیه به صورت مطلق وارده شده است، پس آیا آزاد کردن هر برده ای اگرچه کافر هم باشد، کفایت می کند؟

پیروان مذهب امام ابوحنیفه (رح) معتقدند که در کفاره، آزاد کردن برده ی کافر و مؤمن و مذکر و مؤنث و کبیر و صغیر اگر چه شیر خواره هم باشد، کفایت می کند، زیرا اسم «رقبه» برا همه آن ها اطلاق می شود.

اما پیروان امام شافعی و مالکی قابل به شرط ایمان در «رقبه» (برده) هستند و با حمل مطلق بر مقید در آیه ی قتل، آزاد ساختن غیر مؤمن را جایز نمی دانند، چه خدای متعال می فرماید: «فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ» (سوره النساء آیه 92) (پس باید برده ی مؤمنی آزاد کند) و قدر مشترک این دو، عدم جواز در سبب عمل (یعنی ظاهر و قتل) می باشد.

حنفی ها می فرمایند فقط در یک حکم واحد در یک حادثه ی واحد است که مطلق بر مقید حمل می شود، چون که در این حالت، این حمل کردن لزوم عقلی دارد، زیرا این که خود یک چیز، به صورت مطلق یا مقید به عرصه ی وجود آورده شود، مطلوب نیست، مانند روزه در کفاره ی سوگند که مطلق وارد شده ولی مقید به تتابع و تولی شده است، بنابر قرائت مشهوری که از گونه ی قرائت های جایز است. (روح المعانی 2811) اما از امام احمد در این مسئله دو روایت وجود دارد (برای مزید معلومات مراجعه شود به زادالمسیر 8185).

دوم: روزه ی متوالی:

هر گاه شخص از آزاد کردن برده عاجز باشد، بر او واجب است که دو ماه متوالی روزه

بگیرد. یعنی دو ماه قمری را روزه گیرد یا از روی حساب شصت روز را روزه گیرد، فرق نمی کند. ولی اگر شخص با غیر هلال روزه بگیرد، حنفی ها معتقد اند که لازم است شصت روز، روزه بگیرد.

ولی شافعی ها و مالکی ها معتقد ند که (فرد ظَّهَار کنند، ابتدا، از زمان شروع کفاره که ممکن است آغاز، وسط یا پایان ماه باشد) روزه می گیرد و پس از (این یک ماه) تعداد (روز های باقی مانده از ماه شروع) را کامل می کند. (تفصیل موضوع را میتوان در آلوسی: 2814 و یا رازی 8234 مطالعه فرماید).

همچنان قابل تذکر است که شخص ظَّهَار بدون عذر مریضی روزه های کفاره را تفریق کرد، یعنی جدا، جدا گرفت روزه های قبلی فاقد اعتبار شده از سر نو باید روزه گیرد، زیرا حکم آیه همین است: «فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ».

سوم: غذا دادن به شصت مسکین:

اگر کسی نتوانست دوماه متوالی روزه بگیرد، یعنی نتوانست اصل روزه را بگیرد یا متوالی بودن آن را نتوانست، مثلاً به خاطر پیری یا مریضی ای که عادتاً به زوال آن آمیدی نبود یا طیبب بگوید که به زوال آن آمیدی نمی باشد بر وی واجب است که شصت نفر مسکین را غذا دهد. (روح المعانی 2814). مقدار کفاره در صورت إطعام، یک صاع گندم (دو کیلو و دویست گرم) یا دو صاع خرما یا جو (چهار کیلو و چهار صد گرم) است. این مقدار به یک مسکین داده شود. اگر تمام مقدار کفاره را به کمتر از شصت نفر داد، جایز نیست.

اختلاف فقهاء در مورد مقدار غذا:

ابو حبان می گوید: ظاهر، بیانگر مطلق غذا دادن است و چگونگی آن؛ بر اساس عرف إطعام در وقت نزول حکم، تخصص (تخصیص) یافته و آن، مقدار غذایی است که شخص را سیر می کند، بدون این که اندازه و وزن (مقدار) و مد معلوم داشته باشد. (البحر المحیط: 8234)

امام مالک و امام شافعی رحمت الله علیهما، این را کافی نمی دانند که کم تر از شصت مسکین را غذا بدهد.

امام ابو حنیفه و اصحاب وی، رحمه الله علیهما، معتقدند که اگر هم هر روز نصف یک پیمانه را به یک نفر بدهد (یعنی فقط یک مسکین در میان باشد) تا عدد آن کامل شود، برای او کفایت می کند. (قرطبی: 17 287 البحر المحیط: 8234 رازی: 8185)

احکام ظَّهَار:

طوری که در فوق یاد آور شدیم که: ظَّهَار به معنی مشابهت کردن منکوحه (زوجه خود) خود را به محرمة خود. (کسیکه بروی مؤقت و یا دایمی حرام است)

وقتی که مرد به زوجه خود بگوید: تو بر من مثل پشت مادر من هستی، این را ظَّهَار می نامند و این زن بر او حرام می شود، نمی تواند با او مقاربت نماید و نه او را مساس و لمس کند و نه او را بوسه زند تا وقتی که کفاره بدهد، ولی صحبت کردن با زن ظَّهَار شده، ممانعتی ندارد.

کفاره ظَّهَار:

کفاره ظَّهَار شصت روز پیاپی روزه گرفتن است، یا شصت مسکین را صبح و شام طعام دادن است، یا بنده ای (غلام) را آزاد کردن است. قابل تذکر است که: کفاره قبل از مجامعت و مقاربت با ظَّهَار شده، باید انجام گرفته، و ظَّهَار کننده باید توبه و استغفار نماید. اگر در

وسط غذا خوردن مساکین مجامعت نمود اشکالی ندارد، ولی اگر چند روزی روزه گرفته و مجامعت نمود باید روزه گرفته را از سر گیرد.

باید گفت: اگر کسی به زوجه خود گفت: تو بر من مثل پُشت مادر من هستی، و به این گفته نیت طلاق را داشت، طلاق معتبر گرفته نمی‌شود بلکه ظهار واقع می‌شود.

همچنان اگر کسی برای زوجه خود گفت: تو بر من مثل شکم یا ران یا فرج مادر من هستی، به این گفته‌ها ظهار واقع می‌شود، و همچنین اگر این تشبیهات را به خواهر یا عمه یا خاله یا مادر رضاعی (شیری) خود داد، ظهار واقع می‌شود.

اگر احیاناً مردی به زوجه خود گفت: تو بر من مثل مادر من هستی، باید از نیتش سوال شود. اگر گفت، نظر کرامت و محبت را داشتیم یعنی مثل که مادر من به من محبت و کرامت دارد تو هم داری اشکالی ندارد و طلاقی واقع نمی‌شود.

اگر کسی برای زوجه خود گفت: تو بر من مثل حیوان خوک یا خود مرده هستی، اگر به این گفته نیت طلاق را داشت طلاق واقع می‌شود، و اگر نیت ظهار داشت یا هیچ نیتی نداشت چیزی واقع نمی‌شود.

همچنان اگر کسی به عیال (خانم) خود گفت: اگر تو را نگهدارم مادر خود را نگذاشته‌ام، یا گفت: اگر با تو جماع و مقاربت جنسی کنم گویا با مادر خود جماع کرده‌ام، در این گفته‌ها هیچ چیز واقع نمی‌شود.

و اگر احیاناً کسی بدون اینکه لفظ (مثل) را بگوید به زوجه خود گفت: تو مادر من هستی، یا خواهر منی، هیچ واقع نمی‌شود، ولی این گفته‌ها برای زن، موجب گناه است.

همچنان اگر کسی چند زن داشت و با همه ظهار کرد، باید برای هر یک یک کفاره بدهد. اگر احیاناً شخصی کلمات ظهار را نسبت به زن تکرار کرد، مثلاً چند مرتبه برای زوجه خود گفت: تو بر من مثل پُشت مادر من هستی، اگر مقصودش تأکید باشد یک کفاره لازم است، و اگر مقصودش ظهار متعدد (مانند خواهر، مادر و... من هستی) بود برای هر مرتبه گفتن یک کفاره لازم می‌گردد.

قابل یاد دهانی است که اگر کسی در ظهار مدت تعیین کرد مثلاً برای زوجه خود گفت: (مدت دو ماه تو بر من مثل پُشت مادر من هستی) در این مدت ظهار است، اگر قبل از گذشتن دو ماه مجامعت نمود ظهار واقع می‌شود، و باید کفاره ظهار بدهد، و اگر بعد از دو ماه مجامعت نمود کفاره لازم نمی‌شود.

باید متذکر شد که: اگر در ظهار کلمه «إن شاء الله» را متصلاً گفت ظهار واقع نمی‌شود، مثلاً گفت: تو بر من مثل پُشت مادر من هستی إن شاء الله.

شرایط ظهار کننده:

ظهار کننده باید:

1- عاقل، 2- بالغ باشد. لذا ظهار کودک و دیوانه واقع نمی‌شود.

کفاره ظهار:

قرآن مجید وحیث نبوی به دو ماه متواتر روزه گرفتن حکم می‌نماید و اگر نتواند باید شصت مسکین را غذای کافی از اوسط آنچه به خانواده خود میدهد، بدهد. و تا زمانی که مرد کفاره ندهد برای زن خود حرام است.

ظهار و طلاق هر دو حلال بودن زن و شوهر را برای يك ديگر از میان میبرد با این تفاوت که ظهار در عدد طلاق ها حساب نشده بلکه سوگند یمین میباشد که زن را بر شوهرش

حرام می سازد و برای آنکه به یکدیگر حلال شوند شوهر باید کفاره بدهد.

ظهار از چه کسی صحیح است؟

ظهار تنها وقتی صحیح است که شوهر عاقل بالغ مسلمان این تشبیه را خطاب به زنش گوید، زنی که با ازدواج صحیح و قابل اجراء به عقد وی درآمده باشد.

ظهار مؤقت :

ظهار مؤقت آنست که شوهر تا مدتی معلوم با زنش ظهار کند و بگوید: «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي إِلَى اللَّيْلِ» (تو تا شب بر من مانند پشت مادرم هستی). سپس پیش از پایان مدت با وی همبستر شد و نزدیکی کرد. اینهم ظهار است و حکم ظهار مطلق دارد.

خطابی گفته است: هرگاه در ظهار مؤقت مرتکب گناه نشد و تا پایان مدت با وی همبستر نگردد، علماء درباره حکم آن اختلاف دارند:

امام مالک و ابن ابی لیلی رحمه الله علیهما گفته اند: هرگاه کسی بزنش گفت: «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي إِلَى اللَّيْلِ» بروی لازم است که کفاره ظهار بپردازد اگر چه با وی همبستر هم نشده باشد. و بیشتر اهل علم گفته اند: اگر عهد خود را نشکند و در این مدت با وی نزدیکی نکند بر وی کفاره ای لازم نیست، سپس خطابی گوید: امام شافعی درباره ظهار مؤقت دو قول دارد که بموجب یکی از آنها ظهار مؤقت ظهار نیست.

آیا ظهار زن واقع می شود؟

بطور مثال اگر زنی به شوهر خویش بگوید: تو مانند پشت مادرم یا برادرم یا پدرم هستی، این سخن او حکم ظهار را ندارد. پیشوایان سه گانه فقه (امام ابو حنیفه، امام مالک و امام شافعی رحمه الله علیهما جمیعا) و روایتی از احمد (رح) بر آن هستند که اگر زن به شوهر خویش گفت: «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي» تو بر من مانند پشت مادرم هستی، بر او کفاره ای نیست ولی امام احمد (رح) در روایت دیگری گفته که اگر شوهر با وی همبستر شود بر آن زن واجب است که کفاره را بپردازد و خرقی و شیخ الاسلام ابن تیمیه این رای را برگزیده اند. (الفقه علی المذاهب الاربعه احکام القرآن ابن العربی جصاص). علمای حنابله نیز همین رای را دارند. ولی قول جمهور علماء ارجح و صحیح تر است زیرا این حرمت فقط هنگامی است که مرد پشت همسر خود را به یکی از محارمش تشبیه نماید و زن مالک پشت نیست (معیوب است) و لذا سخن او حرمتی ندارد و کفاره ای نیز بر آن تعلق نمیگیرد.

فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا ۖ فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فِاطْعَامَ سِتِّينَ مِسْكِينًا ۗ ذَلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ۗ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ ۗ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٤﴾

اگر برده ای را نیابد و توانایی آزاد کردن او را نداشته باشد باید دو ماه پیاپی و بدون فاصله روزه بگیرد، پیش از آنکه شوهر و همسر باهم همبستر شوند، اگر هم نتوانست باید شصت نفر فقیر را خوراک بدهد. این برای آن است که به الله و پیغمبرش ایمان بیاورید. اینها قوانین و حدود مقررات الله است و کافران عذاب دردناکی دارند. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«شَهْرَيْنِ» «دوماه». «مُتَتَابِعَيْنِ» «پی درپی». «يَتَمَاسَا» «به هم نزدیک شوند، آمیزش جنسی انجام دهند». «سِتِّينَ» «شصت».

«مِسْكِينًا»: کسی است که چیزی ندارد. و به قولی دیگری می گوید: کسی است که چیزی ندارد که کفایت عیال او را بکند و مسکین در اصل به معنای «خاضع» است. در این جا منظور معنایی است که فقیر را هم شامل می شود.

و مسکین، حال و وضع بهتری از فقیر دارد و گفته شده که: دو کلمه ی مسکین و فقیر، اگر با هم بیایند، معنی آن ها فرق می کند و اگر جدا از هم ذکر شوند، معنایشان یکی است. (لسان العرب روح المعانی: 18 28)

«حُدُودٌ» «حد» به معنای فاصله انداختن میان دو چیزی است برای آنکه با هم مختلط نشوند یا یکی از آن ها از دیگری تجاوز نکند و جمع آن «حدود» میباشد. «حُدُودُ اللَّهِ» چیزی های است که خداوند تحریم و تحلیل آن ها را بیان کرده و امر فرموده که چیزی از آن ها به غیر آن چه که به آن امر شده یا از آن نهی شده تجاوز نگردد و مردم را از مخالفت با آن ها منع کرده است. در این جا منظور از قول الهی «وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ» حدود میان معصیت و طاعت الله است، معصیت او، ظهار و طاعت وی، کفاره است. (لسان عرب قرطبی: 17 288)

چه احکامی بر ظهار جاری می شوند:

دو چیز بر کسیکه زن خویش را ظهار کند، جاری می شود:
اول: حرمت جماع با زن تا هنگامی پرداخت کفاره ی ظهار؛ زیرا الله تعالی فرموده است: «قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِّن قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا»

دوم: وجوب کفاره در صورت «عُودٌ» زیر خداوند متعالی فرموده است «وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِن نِّسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا». (آیه 3 سورة مجادله) (و کسانی که نسبت به همسران خود ظهار می کنند، سپس از آنچه گفته اند (پشیمان شده) و برمی گردند) باید یاد آور شد: همان طوریکه با ظهار جماع حرام می شود، مقدمات آن از قبیل بوسیدن، معانقه و سایر وجوه استمتاع (لذت گرفتن از نزدیکی به زن خویش) نیز حرام میشود، این مذهب جمهور فقهاء، یعنی حنفی ها، مالکی ها و حنبلی ها است. ولی امام ثوری و امام شافعی رحمه الله علیهما، در یکی از دو قول خود می گویند: فقط جماع (مقاربت جنسی) حرام است زیرا «مس» کنایه از جماع می باشد. (مراجعه شود: قرطبی 17 274 ت جصاص: 3 423 البحر المحیط: 8233 رازی: 8 156 آلوسی: 286).

نتیجه و اثر ظهار چیست؟

هرگاه کسی بازنش ظهار کرد و ظهارش صحیح بود دو اثر بر آن مترتب می گردد: اثر اول: بر او حرام است که با زنش همبستر گردد، مگر اینکه کفاره ظهار بپردازد. چون خداوند متعال می فرماید: «مِن قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا» (باید پیش از آنکه با هم تماس داشته باشند کفاره پرداخت گردد). و مقصود از تماس همبستری و جماع است همانگونه که همبستری حرام است مقدمات آن نیز از قبیل بوسه و معانقه و امثال آن حرام است و اینست مذهب جمهور علماء.

بعضی از اهل علم- از جمله امام ثوری و یکی از دو قول امام شافعی (رح) گفته اند: پیش از کفاره، تنها جماع و همبستری حرام است، چون تماس در آیه کنایه از جماع است. اثر دوم: وجوب کفاره با عودت و برگشتن است.

عودت در ظهار چیست؟

علماء در باره عودت در ظهار اختلاف دارند: قتاده و سعید بن جبیر و امام ابو حنیفه و یاران او (رحمه الله علیهما جمیعا) گفته اند: اراده و قصد جماع که باظهار حرام شده است، عودت می باشد و برگشتن از تصمیم ظهار بشمار می رود. چون همینکه شخص اراده آن کرد بمعنی پشیمان شدن از عزم و تصمیم قبلی است و می خواهد با زنش تماس داشته

باشد. خواه عملاً تماس بر قرار کند یا خیر، بنابر این کفاره واجب می شود. امام شافعی (رح) گوید: نگهداشتن زن بعد از ظهار در مدتی که می تواند او را طلاق دهد برگشتن و عودت است زیرا تشبیه زن به مادر مقتضی جدائی از او است و نگهداشتنش و طلاق ندادنش خلاف آن است، پس همینکه او را نگهداشت و طلاق نداد بمنزله پشیمان شدن از قول خود میباشد، چون پشیمان شدن از قول مخالف با آن می باشد. امام مالک و امام احمد گفته اند: برگشتن و پشیمان شدن از ظهار تنها تصمیم بر جماع است، اگر چه عملاً جماعی هم صورت نگرفته باشد.

شعبه و اهل ظاهر گفته اند: إعادة لفظ ظهار موجب کفاره است. آنان می گویند: کفاره به إعادة ظهار واجب می گردد، نه باگفتن ظهار اول.

همبستری (جماع) پیش از دادن کفاره:

هرگاه کسی پیش از دادن کفاره ظهار با زنش همبستری کرد، همانگونه که قبلاً گفته شد حرام است و این عمل موجب سقوط کفاره و چند برابر شدن آن نمی گردد، بلکه بحال خود می ماند و یک کفاره کفایت می کند.

صلت بن دینار گوید: من درباره کسی که ظهار کرده و پیش از دادن کفاره با زنش همبستر شده باشد، از ده نفر فقیه سوال کرده ام. همگی گفته اند: تنها یک کفاره بر وی واجب است. مطمئناً توبه و استغفار و مغفرت از درگاه ایزد متعال به جای خود باقی است.

علت سخت گیری در کفاره ظهار:

اگر احکام و قوانین جاری در دین مقدس اسلام بطور صادقانه و انصافانه مورد تدقیق، مطالعه و پژوهش قرار دهیم به روشنی در می یابیم که تعلیمات و قوانین اسلام برای آسان گیری بر مردم و تسهیل وظایف آنان گرایش عظیم دارد.

مسلمانان را به هر مناسب به دست گیری و مساعدت یکدیگر و رسیدگی به فقرا، تعاون و سخاوت استقامت میدهد و در هر مناسب به رفع بردگی و غلامی و ساختن اجتماع سالم با معنویت هدایت و رهنمایی میکند، مسلماً این هدف بدون جدیت و سخت گیری در موارد خاص نزدیک می شود در موارد جدیت دارد که ایمان و اخلاق جامعه در معرض تباهی قرار نه گیرد و مصلحت عمومی به خطر نه افتد. در حالاتیکه نرمی و ملایمت چاره سازی نکند به جدیت و سخت گیری می رود و در آن موارد هم تمام امکانات تسامح و سهل گرفتن به کار گرفته میشود. اما روح غالب در آموزشها و دستورهای اسلامی به همین تساهل و تخفیف و جلب قلوب معطوف است.

در بسیاری از آیات قرآنی و احکام الهی و من جمله «وَمَا جَعَلْ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (آیه: 78، سوره حج) «در اجرای این دین، سختی و زحمتی بر شما روا نشده است» یا «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ» (سوره بقره، آیه 185)، به روشنی نمودار این امر است؛ پس تساهل و تسامح چیزی است که جوهر و خمیر مایه دین مقدس اسلام را تشکیل می دهد.

دین مقدس اسلام، ازدواج را به عنوان عقدی دائم تشریح کرده که جز «مبغوض ترین حلال ها در نزد خداوند» (مرگ یا طلاق)، چیزی آن را برهم نمی زند و با ازدواج، انجام هر عملی با زن در حدودی که خداوند متعال مباح کرده، برای مرد حلال می شود، پس اگر کسی قصد تغییر چیزی را بکند که خداوند متعال برایش مباح نموده و بخواهد حلال را حرام کند، قطعاً مرتکب گناه کبیره شده است و با این کار از حدود که الله جل جلاله برایش تشریح

کرده، تجاوز نموده است و به همین دلیل هم مجازات وی بزرگ است. در این هیچ جای شک نیست که در پرداخت تاوان و کفاره ظهار سخت گیری شده تا در حفظ و مراعات پیوند زناشوهری سعی شود و بر زن ظلم و ستم نرود چون شوهر وقتی که تشخیص دهد کفاره ظهار سنگین است پیوند زناشوهری را محترم می شمارد و از ظلم و ستم بر زنش خود داری میکند. اما با ظهار در تفاوت شرایع و عادات قبل از اسلام، نکاح فسخ نمیشود.

در ضمن این جزای شخصی است که حلال را حرام می گرداند، پس باید که مؤمنان از این مجازات قاطع و زجر دهنده پند و عبرت بگیرد.

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی، احکام ظهار به تفصیل به بیان گرفته شد، هکذا در آیات متذکره بیان یافت که، آن‌عه از کسانی که از حکم ظهار و حکم الهی سرپیچی می کنند، از آنان نکوهش بعمل آمده و در ضمن ملاحظه نمودیم که از مؤمنان واقعی ستایش بعمل آمده است. اینک در آیات متبرکه (5 الی 7) از حال مخالفان شریعت و ستیزه گران و اینکه آنان خوار و رسوا و سرافکنده ی هر دو جهان اند، بحث بعمل می آورد.

إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُبِتُوا كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ۗ وَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ ۚ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿٥﴾

کسانی که با الله و پیغمبرش دشمنی می کنند، خوار و ذلیل می شوند، همان گونه که پیش از ایشان پیشینیان خوار و ذلیل شدند. و البته نشانه های واضح نازل کردیم و برای کافران عذاب رسواکننده است. (5)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُحَادُّونَ» (حد): «دشمنی می کنند، مخالفت می ورزند». «كُبِتُوا» «خوار، زبون و ذلیل می شوند». «كُبِتَ» «خوار و ذلیل شدند».

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» و آنان که با فرمان الله سبحان و تعالی و پیامبرش مخالفت و دشمنی می ورزند و از در دشمنی با الله و پیامبر درمی آیند.

ابو سعود فرموده است: یعنی با الله و رسول وی مخالفت و دشمنی می ورزند. علت این که در اینجا «یحادون» را آورده است و از «یعادون» و «یشاقون» استفاده نکرده، این است که «یحادون» با «حدود الله» مناسب بیشتری دارد. (تفسیر ابو سعود ۵/۱۴۴).

«كُبِتُوا كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ۗ»: همان طور که کفار و منافقان و دشمنان و مخالفان قبلی الله و پیامبر خوار و خفیف و پست شدند، اینها هم ذلیل و خوار و سبک و بی ارزش گشتند. «وَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ (5)» «و به راستی که ما آیه های روشنی فرستاده ایم و کافران را عذابی خوارکننده خواهد بود.»

از دقت به سیاق عبارت این مطلب استنباط می شود که در این جا برای این طرز رفتار دوکیفر ذکر شده است: یکی کبت، یعنی خواری و رسوایی که در همین دنیا اتفاق افتاده و خواهد افتاد. دوم عذاب مهین، یعنی آن عذاب خوارکننده ای که در آخرت اتفاق خواهد افتاد.

مفسر صاوی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: وقتی کفار مکه در روز احزاب خواستند بر ضد پیامبر صلی الله علیه و سلم لشکرکشی کنند این آیه نازل شد، و منظور از آن دلداری

و تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم و مژده دادن به پیامبر اسلام و مؤمنان است که دشمنان گردهم آمده‌ی آنان خوار و خفیف و ذلیل می‌شوند و جمعشان پراکنده می‌گردد، پس از آنها نترسید. (تفسیر صاوی ۴/۱۸۱).

مفسر تفسیر کابلی می‌نویسد: کار مؤمنان صادق نیست که از حدود مقرر الهی تجاوز کنند - باقی ماندند کافران که حدود مقرر الله را هیچ پروا نمیکنند بلکه ب فکر و خواهش خود حدود مقرر میکنند از ایشان صرف نظر کن چه برای آنها عذاب دردناک مهیاست - چنین مردم در زمانه پیش هم ذلیل و خوار شدند و حال هم نصیب شان رسوائی است.

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٦﴾
روزی الله همگان را زنده می‌گرداند و آنان را از کارهائی که کرده‌اند آگاه می‌سازد. الله آن (اعمال) را شماریده و آنان فراموش کرده‌اند و الله حاضر و ناظر بر هر چیزی است. (٦)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَبْعَثُهُمُ»: آنان را زنده می‌گرداند. «أَحْصَاهُ»: آن را برشمرد، حسابش را نگهداشت، علم خدا بر آن احاطه داشت. «نَسُوهُ»: آن را از یاد بردند.

تفسیر:

یعنی اینکه مردم از هولناکی بزرگ آن روز اعمالی را که انجام دادند فراموش کرده‌اند. اما حق تعالی به هر چیزی آگاه است، هیچ امری بر او پنهان نیست، رازها را می‌داند و به آنچه در ضمائر وجود دارد علماً احاطه دارد.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَىٰ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٧﴾

مگر ندیده‌ای که الله می‌داند چیزی را که در آسمانها و چیزی را که در زمین است؟ هیچ سه نفری نیست که با همدیگر رازگویی کنند، مگر این که خدا چهارمین ایشان است، و نه پنج نفری مگر این که او ششمین ایشان است، و نه (رازگویی) کمتر از این و نه بیشتر از این، مگر این که الله با ایشان است در هر کجا که باشند (و رازشان را می‌داند). بعداً خدا در روز قیامت آنان را از چیزهائی که کرده‌اند آگاه می‌سازد. چرا که الله از هر چیزی باخبر و آگاه است. (٧)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَلَمْ تَرَ»: مگر ندیده‌ای؟ مگر نیندیشیده‌ای؟ «نَجْوَى»: گفتگوی محرمانه. و رازگویی. درگوش و به اصطلاح گوشه‌کافی و یا مخفی صحبت کردن. «رَابِعُهُمْ»: چهارم آنان. «لَا أَدْنَىٰ»: نه کمتر. «لَا أَكْثَرَ»: نه بیشتر.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (8 الی 11) در باره آداب مناجات (درخواست بر آورده شدن نیاز از الله متعال، راز و نیاز با او و سپاس و تشکر از او) همچنان گفتگوی نهانی، مجازات آنان که در گفتگوی محرمانه سوء نیت دارند و هدفشان گناه کردن است، آداب همنشینی و معاشرت با دیگران، بحث بعمل آمده است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَىٰ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَجَّوْنَ بِالْآثِمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ وَيَقُولُونَ فِي أَنفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا

اللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصَلُّونَهَا فَيَبْسُ الْمَصِيرُ (۸)

آیا ندیده‌ای کسانی را که از نجوا (رازگویی) منع شده اند، ولی آنان به سوی چیزی برمی‌گردند که از آن نهی گشته‌اند، و برای انجام گناه و دشمنانگی و نافرمانی از پیامبر صلی الله علیه وسلم، با همدیگر به نجوا می‌پردازند، و هنگامی که به پیش تو می‌آیند بگونه‌ای تو را سلام و تحیت می‌گویند که خدا تو را بدانگونه سلام نگفته است. در دل به خود می‌گویند: (اگر اعمال ما بد است و خدا می‌داند) پس چرا ما را به خاطر گفته‌هایمان عذاب نمی‌دهد؟! دوزخ برای آنان کافی است، وارد آن می‌شوند و (دوزخ) چه بد جای و سر انجامی است. (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَعْصِيَتٍ» «نافرمانی». «حَيَّوْ» «تحیت گویند، سلام می‌کنند».

تفسیر:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى»: شیخ قرطبی فرموده است: در مورد یهود و منافقانی که در بین خود به صورت درگوشی صحبت می‌کردند، نازل شده است. آنان در حالی که چپ چپ به مؤمنانی نگاه می‌کردند و به آنها چشمک می‌زدند، با هم درگوشی صحبت می‌کردند.

مسلمانان شکایت آن را پیش پیامبر صلی الله علیه وسلم بردند، لذا پیامبر صلی الله علیه وسلم منافقین و یهود، را از درگوشی صحبت کردن منع کرد، اما آنان دست برنداشتند تا سرانجام این آیه نازل شد. (تفسیر قرطبی ۲۹۱/۱۷).

ثُمَّ يَعُوذُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ سِيسِ بَدَانِجِهْ كِه از آن منع گردیدند، باز می‌گردند و محرمانه با هم صحبت می‌کنند. ابو سعود گفته است: همزه‌ی ا لم تر برای ایجاد شگفتی آمده است. و صیغهی مضارع ثم يعوذن نشان می‌دهد که آنها بارها این عمل را انجام داده‌اند. (ابو سعود ۱۴۵/۵).

«وَيَتَنَاجَوْنَ بِالْأَيْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ»: در بین خود به ناروا و گناه و دشمنی و به قصد و مخالفت با فرمان پیامبر صلی الله علیه وسلم و اله و سلم صحبت می‌کنند؛ زیرا سخنانشان حیل و نیرنگ است نسبت با مسلمانان.

مفسر ابو حیان فرموده است: علت این که «ایم» را در ابتدا آورده این است که «ایم» عام است و بعد از آن «عدوان» را آورده است تا عظمت آن را در نفوس نشان دهد؛ زیرا عدوان و تجاوز، تیرگی‌های نهاد انسان را نشان می‌دهد. سپس به بزرگتر از آن یعنی معصیت و نافرمانی از پیامبر می‌رسد، و این خود متضمن طعن به منافقین است؛ زیرا سخنان محرمانه‌ی آنان پیرامون نحوه‌ی سرپیچی کردن از پیامبر صلی الله علیه وسلم و اله و سلم دور می‌زد. (البحر ۲۳۶/۸).

شان نزول آیه 8:

- ابن ابوحاتم از مقاتل بن حیان روایت کرده است: بین نبی کریم صلی الله علیه وسلم و یهود صلح و سازش وجود داشت، هرگاه یکی از یاران رسول الله صلی الله علیه وسلم از کنار آن‌ها می‌گذشت. آنها در بین خود نجوا می‌کردند. آن مسلمانان گمان می‌کرد که آنان در باره قتل او صحبت میکنند یا مطالبی نفرت انگیز می‌گویند. نبی کریم صلی الله علیه وسلم یهودان را از این عمل ناپسند منع کرد، اما آن‌ها دست نکشیدند. بنابراین آیه: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى...» را نازل کرد.

- احمد، بزار و طبرانی به سند قوی از عبدالله بن عمرو روایت کرده اند: یهود به رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌گفت: سام علیکم یعنی مرگ بر شما و در میان خود می‌گفتند: چرا خدا ما را به سبب این گفتار عذاب و شکنجه نمی‌کند. پس خدای پاک: «وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ» را تا آخر آیه نازل کرد. (حسن است. احمد 2 / 170، بزار 2271، «کشف» از عبدالله بن عمرو بن عاص روایت کرده اند. هیثمی 11405 می‌گوید: «اسناد این جید است، زیرا حماد از عطاء بن سائب در حالت صحت او شنیده است» یعنی قبل از این که عطاء شوریده خرد و خرف شود. سیوطی در «در المنثور» 6 / 269 این را جید شمرده است. به حدیث بعدی و «تفسیر شوکانی» 2622) و همچنین انس (رض) و ام المؤمنین عایشه (رض) نیز این روایت را نقل کرده اند.

(احمد 3 / 140 و 144، ترمذی 3301، طبری 33768 و واحدی 794 از انس روایت کرده اند. اسناد آن جید است. بخاری 6926 بدون ذکر نزول آیه آورده است. ظاهراً ذکر نزول آیه از گفتار یکی از راوی‌ها مدرج است (صحیح است، بخاری 6927، مسلم 2165، ترمذی 592، ابن ماجه 3698، نسائی در «تفسیر» 591 و 592 و واحدی 793 از عایشه روایت کرده اند. (تفسیر شوکانی 2624)

دوستی و دشمنی بخاطر الله:

انسان مسلمان به مقتضای ایمان خود موظف است که دوستی و دشمنی را بخاطر خداوند متعال انجام دهد. او آنچه را که خداوند متعال می‌پسندد، پسند می‌کند و هرآنچه را که خداوند نمی‌پسندد، پسند نمی‌کند. بدین ترتیب مسلمان بخاطر محبت خدا و رسولش محبت می‌کند و بخاطر خدا و رسولش، بغض می‌ورزد و در این شیوه عمل، به این حدیث رسول اکرم صلی الله علیه وسلم استناد می‌کند: «مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ، وَأَبْغَضَ لِلَّهِ، وَأَعْطَى لِلَّهِ، وَمَنْعَ لِلَّهِ فَقَدْ اسْتَكْمَلَ الْإِيمَانَ» «هرکس بخاطر خداوند دوستی کند و بخاطر او دشمنی ورزد، و برای خشنودی او چیزی بدهد یا از دادن چیزی خودداری کند، ایمان در او تکمیل شده است». (ابو داود).

بنابر همین حدیث، مسلمان با تمام بندگان نیک و صالح خداوند متعال محبت می‌کند و با تمام بندگان فاسق، فاجر، کافر و کلیه کسانی که پا را فراتر از حد و مرز قانون الهی می‌گذارند، عداوت و دشمنی دارد. البته این دوستی و محبت فراگیر مسلمان نسبت به بندگان نیک و شایسته مانع این نمی‌شود که مسلمان با بعضی از آنان بخاطر ویژگی‌های و خصوصیات اخلاقی که دارند، اخوت و محبت بیشتری داشته باشد تا با دیگران، رسول اکرم صلی الله علیه وسلم، برای برگزیدن چنین دوستان و برادران تشویق کرده است. می‌فرماید: «الْمُؤْمِنُ مَأْلُوفٌ وَلَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يَأْلِفُ وَلَا يُؤْفَى» (احمد، طبرانی و حاکم).

«مؤمن محل الفت و دوستی است، کسی که با دیگران دوستی نکند و دیگران با وی دوستی نکنند، خالی از هرگونه خیر و خوبی است». و می‌فرماید: «پیرامون عرش الهی، منبرهایی از نور قرار دارند، افرادی روی آنان نشسته‌اند که لباسهایشان نورانی و چهره‌هایشان درخشان است، آنان نه پیامبرانند و نه شهدا ولی پیامبران و شهیدان برای رسیدن به مقام آنان غبطه (رشک، آرزو) می‌خورند. سوال شد، ای رسول گرامی! آنان چه کسانی هستند؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: آنان کسانی هستند که بخاطر خدا با یکدیگر محبت می‌کنند و با یکدیگر می‌نشینند، و بخاطر خدا به زیارت و دیدار همدیگر می‌روند». (نسائی و حدیث صحیح است).

در حدیث دیگری آمده است: رسول اکرم صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: خداوند چنین فرموده‌اند: «آنانیکه بخاطر خشنودی من به دیدار همدیگر می‌روند و بخاطر خشنودی من همدیگر را مساعدت و یاری می‌کنند، بر من واجب است که با آن‌ها محبت کنم». (احمد و حاکم).

رسول اکرم صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «هفت گروه از بندگان پاک و شایسته الله هستند که خداوند روز قیامت روزی که هیچ سایه‌ای جز سایه عرش او وجود ندارد، آن‌ها را زیر سایه عرش خود جای می‌دهد: (1- پادشاه عادل، 2- جوانی که در سایه اطاعت خدا رشد کرده است، 3- شخصی که دلش وابسته به مسجد است، 4- دو مسلمان که بخاطر خشنودی خداوند با هم دوست شده‌اند، ملاک و معیار جدا شدن و جمع شدن آنان فقط رضایت خداوند است، 5- شخصی که در تنهایی و خلوت بیاد خدا می‌افتد و اشک می‌ریزد، 6- شخصی که زنی زیبا، و دارای پست و مقام او را دعوت به عمل بد کند و آن شخص صرفاً بخاطر خوف خدا دعوت آن زن را اجابت نکند، 7- شخصی که چنان با اخلاص و بدور از ریا صدقه می‌کند که همراهان و نزدیکانش نیز نمی‌دانند که چقدر و به چه کسانی صدقه کرده است).

محبتی که برای خشنودی خداوند متعال باشد، مشروط است به اینکه هیچ‌گونه رنگ و بوی دنیا و دلبستگی مادی در آن وجود نداشته باشد، یگانه و عامل آن ایمان به خدای بزرگ و برتر باشد، البته با کسانی این اخوت و دوستی اتخاذ شود که واجد شرایط زیر باشند: شخص مورد نظر باید، عاقل باشد، زیرا اخوت و دوستی با جاهل بی‌خرد نه اینکه خیری ندارد، بسا اوقات با ضرر و زیان نیز دارد.

دارای اخلاق حسنه باشد، زیرا بد اخلاق گرچه عاقل باشد، اما گاه وقتی مغلوب شهوت و محکوم خشم و غضب می‌گردد، در نتیجه در حق برادر دینی و دوستش بجای خوبی، بدی می‌کند.

صاف و پاکدامن باشد، زیرا کسی که خارج از اطاعت و بندگی خداوند باشد، از او هیچ‌گونه امنیتی انتظار نمی‌رود و ممکن است، در حق دوستش مرتکب خیانت شود و کمترین توجهی به آداب و سنن اخوت و دوستی نداشته باشد، چون کسی که از خدا ترس نداشته باشد، از هیچکس دیگر به هیچ وجه نمی‌ترسد.

شخص مورد نظر برای اخوت ایمانی باید ملزم به رعایت کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد، از هرگونه بدعت و خرافات بدور باشد، زیرا اهل بدعت گاه وقتی دوستش را گرفتار بدعت می‌کند، شرعاً نیز با این شخص مبتدع و اهل هوی باید قطع رابطه و بایکوت شود، و نباید با چنین فردی اخوت و دوستی برقرار نمود.

یکی از نیکان و بندگان شایسته الله، این آداب و سنن را طی وصیتی که برای فرزندش نوشته است، بطور مختصر و کوتاه چنین بیان کرده است: ای فرزندم! روزی اگر به دوستی با دیگران نیاز پیدا کردی، کسی را برای دوستی و رفاقت برگزین که اگر برای او خدمتی انجام دادی، تو را مصون بدارد و اگر همراه او شدی، تو را زینت دهد، اگر توانی بگردن تو افتاد تو را یاری دهد، هرگاه دستت را برای طلب خیر بسوی او دراز کردی دست تو را بگیرد، اگر از تو نیکی ببیند آن را فراموش نکند، اگر بدی ببیند، جلو آن را بگیرد، صحبت کسی را اختیار کن که هرگاه از او سوال کنی، بدهد و اگر سکوت اختیار کنی او بدون سوال به سراغ نیازمندی‌های تو بیاید، اگر مصیبتی بر تو وارد شود، تو را

غمخواری کند، صحبت کسی را اختیار کن، هرگاه سخنی گفتی، سخنت را باور کند اگر در مورد چیزی اختلاف پیدا کردید تو را بر خود ترجیح دهد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَنَاجَوْا بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٩﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! هرگاه با همدیگر به رازگویی پرداختید، برای انجام گناه و دشمنانگی و نافرمانی از پیغمبر راز مگویید. و به نیکی و پرهیزگاری راز بگویید و از الله بترسید که به سوی او محشور می‌شوید. (۹)

إِنَّمَا النَّجْوَىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزَنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١٠﴾

جز این نیست که راز گویی از کارهای شیطان است تا مؤمنان را غمگین و اندوهگین سازد و هیچ ضرری به آنان رسانده نمی‌تواند مگر به اراده الله و مؤمنان باید بر الله توکل کنند. (۱۰)

تفسیر:

ابن کثیر فرموده است: یعنی این عمل فقط از نجواگرانی صادر می‌شود که از آرستن و فریب شیطان پیروی می‌کنند. (مختصر ۴۶۳/۳).

شان نزول آیه 10:

- ابن جریر از قتاده روایت کرده است: منافقان در بین خود نجوامی کردند و این کار باعث خشم مسلمان‌ها می‌شد. پس الله تعالی آیه: «**إِنَّمَا النَّجْوَىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ...**» را نازل کرد. (طبری 33770 این مرسل است.) (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحَ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١١﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، چون به شما گفته شود در مجالس (برای دیگران) جای فراخ کنید پس جای فراخ کنید تا الله (رحمت خود را) برایتان فراخ گرداند. و چون گفته شود برخیزید پس برخیزید خدا [رتبه] کسانی از شما را که ایمان آورده اند و کسانی را که دانشمندند [بر حسب] درجات بلند گرداند و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَفَسَّحُوا» «در مجلس برای هم دیگر جای باز کنید». «فَسَحَ» «باز کردن، گشودن». «انشرُوا» «برخیزید و بلند شوید». اصل آن از «نشز» به معنای زمین مرتفع است. «دَرَجَاتٍ» به معنای منازل و جایگاه‌های رفیع است و جمع «درجه» به معنای «رفعت در منزلت» و مأخوذ از «درج» به معنای زینه است.

تفسیر:

«إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا»: اگر یک نفر به شما گفت در مجالس جای دهید، فرق نمی‌کند که در مجالس پیامبر صلی الله علیه وسلم باشد یا مجالس دیگری، باید جای باز کنید.

«يَفْسَحَ اللَّهُ لَكُمْ»: تا خدا رحمت و بهشتش را برایتان وسیع و فراخ گرداند. مجاهد فرموده است: آنها برای حضور در مجالس پیامبر با یکدیگر به رقابت می‌پرداختند، لذا به آنها امر شد برای یکدیگر جا باز کنند. (تفسیر قرطبی ۲۹۶/۱۷).

خازن فرموده است: الله به مؤمنان دستور داده است که فروتن باشند، و برای کسی که می‌خواهد در مجلس پیامبر صلی الله علیه وسلم و سلم بنشینند، جا باز کنند، تا همه یکسان از اندر زهای پیامبر بهره گیرند. (تفسیر خازن ۵۰/۴).

در حدیث آمده است: نباید یک نفر را از جای آن به خیزانیم و خود در جای آن بنشینیم، ولی برای دیگران جای دهید تا الله تعالی برایتان فراخی مقرر بدارد (اخراج از بخاری و مسلم). امام فخر رازی فرموده است: آیه «یفسح الله لكم» مطلق و عام است و شامل تمام اموری می‌شود که انسان در آن گشایش و فراخی می‌جوید. اعم از مکان و روزی و سینه و صدرنشینی و قبر و بهشت. بدانید که آیه نشان می‌دهد هر کس باب خیر و راحت را به روی بندگان بگشاید، خدا خیرات دنیا و آخرت را بر او می‌گشاید. و در حدیث آمده است: «مادام بنده یار و یاور برادرش باشد، خدا یار و یاور او می‌باشد». (تفسیر رازی ۲۶۹/۲۹).

«وَ إِذَا قِيلَ انْشُرُوا فَاَنْشُرُوا» و هرگاه به شما گفته شد از مجلس برخیزید و بلند شوید و برای دیگران جا باز کنید، برخیزید و بلند شوید.

حضرت ابن عباس (رض) گفته است یعنی اگر به شما گفتند: بلند شوید، برخیزید. در البحر آمده است: اول به آنها امر شد در مجلس جا باز کنند، در مرحله دوم به آنها گفته شده است: اگر به شما امر شد، باید آن را انجام دهند. و این مسأله را خواری و توهین ندانند. (البحر ۲۳۷/۸).

«يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»: الله مقام و منزلت مؤمنان مخصوصاً مقام عالمان آنها را به سبب امتثال اوامر خدا و پیامبر به مراتب عالی بلند می‌گرداند و بالاترین درجه را در بهشت به آنها می‌دهد.

ابن مسعود (رض) فرموده است: در این آیه از علما تمجید به عمل آورده است. او همچنین می‌گوید: ای انسان! این آیه را دریابید! باشد در نهاد شما رغبت به علم ایجاد کند؛ چرا که خدا می‌فرماید: خدا پایه و مقام مؤمن عالم را بالاتر از مقام مومن غیر عالم قرار می‌دهد. و قرطبی گفته است: در این آیه روشن شده است که بلندی مقام و منزلت در نزد خدا منوط به علم و ایمان است؛ نه به زود آمدن و شتاب کردن برای حضور در مجالس پیامبر. در حدیث آمده است: «فضل و برتری عالم بر غیر عالم مانند برتری ماه شب چهارده است بر سایر ستارگان».

و از پیامبر صلی الله علیه و سلم نقل است: «روز قیامت سه گروه به شفاعت می‌پردازند: پیامبران، سپس علما، بعد از آنها شهدا». چقدر بزرگ است منزلتی که در بین پیامبری و شهادت قرار دارد. (قرطبی ۳۰۰/۱۷).

«وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» و خدا نیک می‌داند چه کسی مستحق فضل و ثواب است و چه کسی مستحق نیست؟

آداب مجالس در اسلام:

تدویر و انعقاد مجالس دارای رعایت آداب خاصی اجتماعی بوده که دین مقدس اسلام بدان توجه و اهتمام خاصی نموده است. حکم شرعی در آداب مجالس همین است که: ذکر خداوند متعال در مجالس زیاد کرده شود و از مجالسی که ذکر الله جل جلاله در آن نباشد باید از آن دوری و اجتناب بعمل آید.

پیامبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله علیه و سلم می‌فرماید: «مَا مِنْ قَوْمٍ يَفُومُونَ مِنْ مَجْلِسٍ

لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ فِيهِ إِلَّا قَامُوا عَنْ مِثْلِ حَيْفَةِ حِمَارٍ وَكَانَ لَهُمْ حَسْرَةٌ». یعنی: «هر قومی از مجلسی برخیزند بدون اینکه در آن ذکر خدا را کرده باشند، بمانند آن است که بر روی خر مرداری نشسته باشند که گنبدیده شده باشد، و برای آنان جز حسرت چیزی باقی نمی‌ماند». (ابو داود (4855) این حدیث را نقل کرده و آلبانی آنرا صحیح دانسته است).

همچنان مجالس رسول اکرم صلی الله علیه وسلم خالی از ذکر الله نمی‌بود، زیرا عبودیت و بندگی و مقام رسالت ایجاب می‌کند که هرگز از ذکر الله و یاد پروردگارش غافل نشود، چه ذکر زبانی، چه یاد قلبی و چه نحوه عمل که گویای توجه به الله متعال است. حسن بن علی میگوید: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَجْلِسُ وَلَا يَقُومُ إِلَّا عَلَى ذِكْرِ اللَّهِ» [المعجم الكبير از طبرانی (414) و شعب الایمان از بیهقی (1362)]. «پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم جز با یاد الله بر نمی‌خاست و نمی‌نشست». و میفرمود: «مَنْ قَعَدَ مَقْعَدًا لَمْ يَذْكُرِ اللَّهَ تَعَالَى فِيهِ كَانَتْ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ تِرَةٌ، وَمَنْ اضْطَجَعَ مَضْجَعًا، لَا يَذْكُرُ اللَّهَ تَعَالَى فِيهِ كَانَتْ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ تِرَةٌ» [سنن ابو داود (4856)]. «آنکه در جایی بنشیند که در آن الله را یاد نکرده باشد، از جانب الله بر وی نقصی است و کسی که در جایی بخوابد و الله را در آن یاد نکرده باشد، از جانب الله بر وی نقصی است».

برای صحبت‌ها و موعظه وقت معینی تعیین گردد تا اینکه در مجالس دلگیر و خسته نشوید، در صحیحین از ابن مسعود (رض) روایت کرده‌اند که ابن مسعود هر پنج شنبه موعظه می‌کرد، و شخصی به او گفت: یا ابا عبدالرحمن، ما سخنان شما را خیلی دوست داریم و از آن لذت می‌بریم، و دوست داریم هر روز برایمان صحبت کنی، در جواب گفت: چیزی که مانع می‌شود این است که می‌ترسم خسته شوید، زیرا پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه وسلم برای موعظه وقت معینی را انتخاب میکرد، ترس از اینکه نکند دلگیر و خسته شویم.

باید به اهل مجلس هنگام ورود و خروج سلام کرد، چون پیامبر ص میفرماید: «إِذَا انْتَهَى أَحَدُكُمْ إِلَى مَجْلِسٍ فَلْيُسَلِّمْ فَإِنْ بَدَأَ لَهُ أَنْ يَجْلِسَ فَلْيَجْلِسْ ثُمَّ إِذَا قَامَ فَلْيُسَلِّمْ فَلْيُسَلِّمِ الْأُولَى بِأَحَقِّ مِنَ الْأَخْرَةِ» یعنی: «اگر به مجلسی رفتید سلام کنید، اگر خواست می‌نشیند. سپس اگر خواست برخیزد باید سلام کند، چون سلام اولی از آخری مستحق‌تر نیست». (ترمذی این حدیث را روایت کرده و گفته است حدیث حسن است (2706) و آلبانی آنرا (حسن صحیح) دانسته).

مکروه است شخصی را از جای اش برخیزانیم تا دیگری جا او بنشیند، بدلیل این حدیث که می‌فرماید: پیامبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله علیه وسلم نهی کرده است از اینکه کسی از مجلس خود برخیزد و دیگران در آن بنشینند، ولی بهنگام نشستن جاباز کنید و به مجلس وسعت دهید. (بخاری (6270) این حدیث را روایت کرده، و لفظ از بخاری است.) و عبدالله بن عمر (رض) مکروه می‌دانست کسی از مجلس و اقامتگاه خویش برخیزد و سپس خود در جای او بنشیند.

جابر بن سمره (رض) میگوید: «كُنَّا إِذَا أَتَيْنَا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَلَسْنَا أَحَدُنَا حَيْثُ يَنْتَهِي» [سنن ابو داود (4825)]. «چون یکی از ما به خدمت پیامبر (ص) می‌آمدیم، هر کجا را خالی می‌دید، می‌نشست».

و درست نیست میان دو نفر جدایی انداخت مگر با اجازه خود آنها، بدلیل این حدیث که می‌فرماید: «لَا يَجِلُّ لِرَجُلٍ أَنْ يُفَرِّقَ بَيْنَ اثْنَيْنِ إِلَّا بِإِذْنِهِمَا». (ابو داود (4845) این حدیث را

روایت کرده و آلبانی آنرا حسن صحیح دانسته است.)
 بهترین مجلس وسیعترین آنها است، بدلیل روایتی که عبدالرحمن نقل کرده است و میگوید:
 ابوسعید خدری را برای جنازه‌های خبر کردند، مثل اینکه دیر آمد تا اینکه همه مردم در جای
 خود نشستند، و وقتی آمد، مردم جا خالی کردند و برخی کنار رفتند تا در جای آنان بنشینند،
 ابو سعید گفت: نه، من از پیامبر صلی الله علیه وسلم شنیدم که گفت: «خیر المجالس
 أوسعها» سپس مردم جمع شدند تا اینکه جا باز شد و او در جایگاه وسیعی نشست. (آلبانی
 این حدیث را در سلسله صحیحه (832) صحیح دانسته است.)

از گوش دادن به صحبت‌های دیگران بدون اجازه، نهی شده است، پیامبر صلی الله علیه
 وسلم می‌فرماید: «وَمَنْ اسْتَمَعَ إِلَى قَوْمٍ وَهُمْ لَهُ كَارُهُونَ أَوْ يَفِرُّونَ مِنْهُ، صَبَّ فِي أذُنِهِ الْإِنْتِ
 يَوْمَ الْقِيَامَةِ». «کسی که به صحبت‌های قومی گوش دهد که آنان نمی‌خواهند، یا از او فرار
 می‌کنند تا گوش ندهد روز قیامت سرب ذوب شده در گوشش می‌ریزد». (بخاری (7042)
 این حدیث را روایت کرده و لفظ از بخاری است.)

نباید در مجلس زیاد خندید، از ابو هریره روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود:
 «لَا تَكْثُرُوا الضَّحِكَ فَإِنَّ كَثْرَةَ الضَّحِكِ تُمِيتُ الْقَلْبَ». یعنی: «زیاد نخندید زیرا خنده زیاد
 قلب را می‌میراند». (ابن ماجه (4193) این حدیث را روایت کرده و آلبانی آنرا صحیح
 دانسته است (3400).)

نباید در اجتماع سه نفری، دو نفر آنان به نجوا پردازند، در حدیثی متبرکه آمده است: «لَا
 يَتَنَاجَى اثْنَانِ دُونَ الثَّلَاثِ فَإِنَّ ذَلِكَ يُحْرِثُهُ» یعنی: «نباید دو نفر با هم نجوا کنند و سومی را
 تنها بگذارند، چون این کار، او را محزون خواهد کرد». (بخاری (6288) و مسلم
 (2183) این حدیث را روایت کرده‌اند.)

نتایج: عبارت است از اینکه دو نفر با هم نجوا کنند و سومی را رها کنند.
 نباید در حضور دیگران آروق زد، چون ثابت شده که یک نفر نزد پیامبر محبوب اسلام
 محمد صلی الله علیه وسلم چنین کرد که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «كُفَّ عَنَّا
 جُشَاءَكَ فَإِنَّ أَكْثَرَهُمْ شِبَعًا فِي الدُّنْيَا أَطْوَلُهُمْ جُوعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ» یعنی: «آروق خود را از ما
 برگیر، زیرا سیرترین آنها در دنیا، در قیامت گرسنه‌ترین است». (ترمذی (2478) این
 حدیث را نقل نموده و آلبانی آنرا حسن دانسته است (3413).)

برای رعایت ادب نباید در حضور دیگران پاها را دراز کشید، مگر عذر داشته باشد.
 بخاری/چنین می‌گوید: «باب ما يكره من السمر بعد العشاء». یعنی موضوع آنچه بعد از
 عشاء مکروه می‌باشد. و در این باب، حدیث ابو برزه أسلمی (رض) را ذکر کرده است
 که می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم خواب را قبل از عشاء و سخن گفتن بعد از عشاء
 را مکروه می‌دانست.

منظور از «السمر» در ترجمه مواردی است که مباح است، وگرنه اموری که حرام هستند،
 دلیلی وجود ندارد که بعد از عشاء مکروه باشد بلکه همیشه و در هر وقتی حرام هستند؛ و
 عمر بن خطاب (رض) مردم را بخاطر این کار شلاق می‌زد و می‌گفت: اول شب سخن
 گفتن، و آخر شب خوابیدن است. (فتح الباری، ابن حجر (73/2).)

مجالس رسول صلی الله علیه وسلم به ذکر الله تعالی پایان می‌یافت، از ابو برزه (رض)
 روایت شده که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم در آخر عمر و در پایان جلسه خویش
 چون می‌خواست که از مجلسی برخیزد، می‌گفت: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ

إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ» [سنن ابو داود (4859)].
شأن نزول آیه 11:

- و همچنان از او روایت کرده است: عده‌ای نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌نشستند وقتی می‌دیدند که گروهی از اصحاب می‌آیند آنجا را ترک نمی‌کردند. پس الله تعالی آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ...» را نازل کرد. (طبری 33776 و 33778 از قتاده روایت کرده مرسل است).
- ابن ابوحاتم از مقاتل روایت کرده است: این آیه روز جمعه نازل شده است جماعتی از اهل بدر خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم شرفیاب شدند، جای تنگ بود و آن‌هایی که قبلاً نشسته بودند برای کسانی که جدیداً وارد مجلس شدند جای باقی نه مانده بود، آن‌ها سرپا ایستادند و پیامبر به اندازه تازه واردها افرادی را از مجلس بلند کرد و گروه دوم را به جای آن‌ها نشاند. در چهره آن‌هایی که پیامبر اسلام از مجلس بلندشان کرده بود آثار نارضایتی ظاهر شد. پس کلام الهی نازل گردید. (مؤاخذ: تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

جا دادن برای واردین جدید به مجلس:

آیه کریمه بر وجوب جا باز کردن برای واردین به مجلس دلالت دارد و این از مکارم اخلاقی مورد ارشاد اسلام است، لیکن مباح نیست که انسان به کس دیگری که نشسته است امر کند که بر خیز تا خود در جای وی بنشیند، زیر پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده اند: «لَا يَقِيمُ الرَّجُلُ الرَّجُلَ مِنْ مَجْلِسِهِ ثُمَّ يَجْلِسُ فِيهِ وَلَكِنْ تَفْسَحُوا وَتَوَسَّعُوا» (کسی که دیگری را که نشسته است، بلند کند تا خودش در جای او بنشیند، بلکه برای کسانی که به مجلس می‌آیند، جا باز کن) (به روایت بخاری و مسلم از عمر بن خطاب (رض) به صورت مرفوع) حکم بر این جاری است که هر کس در امر مباحی پیشی گیرد، نسبت به آن اولی‌تر است و مجلس نیز از مباحات است و کسی که به مجلس می‌آید، بر او لازم است که در جای بنشیند که جا وجود دارد (و نمی‌تواند دیگران از جای اش بلند کند) اما البته آداب اجتماعی مقتضی این است که اشخاص صاحب فضل و صاحب علم مقدم داشته شوند و در زمان‌های گذشته و حال، عرف و عادت مردم بر این جاری بوده است.

این ادب والا، حال و عادت اصحاب در مجالس پیامبر صلی الله علیه وسلم هم بود و صحابه بر اساس هجرت، علم و سن مقدم داشته می‌شدند و کاری که پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد جماعت ثابت بن قیس از اهل جنگ بدر انجام داد، فقط برای تعلیم مکارم اخلاقی به مردم و به خصوص در برابر اهل فضل علم از مهاجران و انصار بود.

ابن العربی با سند خود، از انس بن مالک (رض) روایت کرده که گفت: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وسلم در مسجد حضور داشتند و اصحاب گرد وی جمع شده بودند، علی بن ابی طالب (رض) آمد و ایستاد و سلام کرد و سپس نگاه کرد تا جای مناسبی را برای خود بیابد، پیامبر صلی الله علیه وسلم به اصحاب نگاه کرد تا ببیند که چه کسی برای وی جا باز می‌کند، در آن وقت ابوبکر (رض) در سمت راست پیامبر صلی الله علیه وسلم نشسته بود، او کمی از جای خود کنار کشید و جا به جا شد و گفت: یا ابو الحسن! بیا این جا، پس علی (رض) میان پیامبر صلی الله علیه وسلم و ابو بکر نشست و گفت: ای ابوبکر! فضل اهل فضل را فقط صاحبان فضل می‌شناسند. (احکام القرآن، ابن العربی، جز 4 و قرطبی:

(301 17)

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (12 الی 13) در باره صدقه دادن پیش از گفتگوی محرمانه با پیامبر صلی الله علیه وسلم بحث بعمل می آید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٢﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که می خواهید با رسول الله صلی الله علیه وسلم نجوی (رازگویی) کنید قبل از نجوایتان صدقه ای (در راه الله) بدهید، این برای شما بهتر و پاکیزه تر است، و اگر توانائی (صدقه) نداشته باشید (بدانید که) خداوند غفور و رحیم است. (۱۲)

تفسیر:

«نَجْوَاكُمْ»: «نجوی» مصدر وبه معنای «تجاجی» (راز گویی و سخن مخفیانه) است و مأخوذ از «نجوة» به معنای زمین مرتفع میباشد، چراکه دو نفر که با هم نجوا می کنند و به خلوت می روند و در آن جا راز گویی می کنند، مانند زمین مرتفع، از چیز های اطراف خود جدا و تنها می شوند. (قرطبی: 17 290 آلوسی: 28 23)

شان نزول آیات 12 - 13:

- و از طریق ابن ابو طلحه از ابن عباس (رض) روایت کرده است: بعضی مسلمانان [در گوشی] از پیامبر صلی الله علیه وسلم پرسش های زیادی می کردند و آن حضرت را در مشقت می انداختند. الله تعالی اراده کرد که زحمت پیامبر صلی الله علیه وسلم را کم کند. بنابراین، الله آیه «إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ» را تا آخر نازل کرد. چون این آیه نازل گشت. بسیاری از مسلمانان از پرسیدن مسائل خود داری کردند. پس الله تعالی آیه: «أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ...» را نازل کرد. (طبری 33795 از علی بن ابوظلحه روایت کرده بین علی و ابن عباس ارسال است.)

- ترمذی به قسم حسن و دیگران از حضرت علی کرم الله وجهه روایت کرده اند: هنگامی که آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ...» نازل شد. پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم به من گفت: آیا شخص نجواکننده یک دینار صدقه بدهد؟ گفتم: مسلمان ها توان پرداخت آن را ندارند. گفت: نصف دینار چه؟ گفتم: توانش را ندارند. گفت: پس چند؟ گفتم: یک دانه جو. پیامبر گفت: تو شخص چشم سیری هستی که به اندک چیز قناعت میکنی. پس خدا آیه «أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ...» را نازل کرد. و الله به خاطر من بر این امت تخفیف نمود. (مراجعه شود: ترمذی 3300). (مؤاخذ: تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٣﴾

آیا ترسیدید که پیش از گفتگوی محرمانه خود صدقه هایی تقدیم دارید؟ پس اگر صدقه ندادید و الله هم شما را بخشید، پس نماز را برپا دارید و زکات را بدهید و از الله و پیغمبرش اطاعت کنید و خدا به آنچه می کنید آگاه است (۱۳).

در نجوا با رسول الله صلی الله علیه وسلم دادن صدقه واجب است؟

علماء در مورد قول «فَقَدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ» اختلاف دارند که آیا امر برای وجوب

است یا ندب؟

بعضی معتقدند که امر برای وجوب است و قول الهی در آخر آیه، یعنی «فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» مؤید آن است و مثل چنین چیزی هم فقط در مورد امور واجبی گفته می شود که ترک آن ها صحیح نیست.

عده ای هم می گویند: امر برای ندب و استحباب است، زیرا خدای متعال در آیه می فرماید: «ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرٌ» و چنین قولی قرینه ای است که امر را از ظاهر آن دور می کند و این هم فقط در تطوع استعمال می شود، نه در فرض؛ از جهت دیگر، خدای متعال در آیه ی بعد از آن بلا فاصله میفرماید: «أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُفَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ» و این احتمال وجوب امر اول را زایل می کند و بدین ترتیب، امر برای استحباب باقی میماند. (فخر رازی 8 166 قرطبی: 17302)

علماء اتفاق نظر دارند که آیه منسوخ است و آیه بعدی یعنی «أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُفَدِّمُوا»، آن را نسخ کرده است، اما در مورد مقدار تأخیر نسخ از منسوخ با هم اختلاف دارند. قولی می گوید: تکلیف به مدت ده روز باقی ماند و سپس نسخ شد، اما قول دیگر می گوید: فقط یک ساعتی از روز باقی بود و سپس نسخ شد.

از حضرت علی کرم الله وجهه روایت شده که گفت: یک آیه در قرآن وجود دارد که قبل از من کسی به آن عمل نکرده و بعد از من هم کسی به آن عمل نمی کند، من یک دینار داشتم و با آن ده درهم خریدم و هرگاه با پیامبر صلی الله علیه وسلم نجوا می کردم، یک درهم را صدقه می دادم و سپس این آیه نسخ شد و کسی به آن عمل نکرد. (قرطبی: 17 302 آلوسی: 2831 جصاص: 3428). قرطبی می فرماید: این روایت، بر جواز نسخ حکم قبل از عمل به آن دلالت دارد و حدیث روایت شده از حضرت علی کرم الله وجهه ضعیف است، زیرا الله متعال می فرماید: «فَإِذَا لَمْ تَفْعَلُوا» و این دلالت دارد بر آن که کسی صدقه نداده است و الله اعلم. (قرطبی 17303).

ارشادات آیات کریمه:

تعظیم پیامبر صلی الله علیه وسلم و مزاحمت ایجاد نکردن برای ایشان در نجوا، واجب است.

صدقه دادن قبل از نجوا، نشانه های تکریم پیامبر صلی الله علیه وسلم است.

نسخ احکام شرعی برای مصلحت بشر، تخفیفی از جانب خدای متعال به بندگان است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (14 الی 22) درباره دوستی با غیر مؤمن به بحث گرفته میشود.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكُذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿١٤﴾

آیا ندیدی به سوی کسانی که دوستی کردند با قومی که الله بر آنان غضب نموده است! آنها (منافقان) نه از شما اند و نه از آنان (یهود) و به دروغ سوگند می خورند در حالیکه می دانند. (۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَوَلَّوْا»: به دوستی گرفتند. «غَضِبَ»: خشم گرفت. «مَا هُمْ مِنْكُمْ»: آنان از شما نیستند. «يَحْلِفُونَ عَلَى الْكُذِبِ»: به دروغ سوگند می خورند، قسم های دروغ می خورند.

تفسیر:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» آیا ندیدی بسوی آنانی که دوستی کردند با قومی که غضب کرده است الله سبحان و تعالی بر ایشان. یعنی این مردم منافق اند و آن قوم یهود است.

واقعیت امر اینست که پذیرفتن ولایت و سرپرستی کسانی که مورد غضب الله سبحان و تعالی قرار گرفته اند، امری قابل توبیخ است. در ضمن باید گفت اشخاصی که دست خود را از دست پیامبر صلی الله علیه و سلم جدا کند، این بدین معنی است که دست خود را در دست غضب شدگان تاریخ می گذارد.

امام فخر رازی در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: منافقان یهود را که طبق آیهی من لعنه الله و غضب علیه مورد قهر و غضب الله قرار گرفته بودند دوست خود قرار دادند و اسرار مؤمنان را برای آنان می بردند. (تفسیر کبیر ۲۹/۲۷۳).

«مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ» نیستند این (منافقان یهود) از شما و نه از ایشان. یعنی اینکه منافقین نه کلیتاً در میان شما مسلمانان شامل اند زیرا که از دل کافران اند و نه کاملاً شریک کافران زیرا که ظاهراً بزبان خود را مسلمان می گفتند. «مذبذبین بین ذلك لالی هؤلاء و لالی هؤلاء» مفسر صاوی فرموده است: نه مؤمنان خالص بودند و نه کافران خالص، نه به اینها منتسب بودند و نه به آنها. (صاوی ۴/۱۸۴).

«وَيَخْلِفُونَ عَلَى الْكُذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ 14» و به دروغ به الله قسم می خورند و می گویند: به الله قسم ما مسلمانیم، در حالی که خود می دانند که دروغ می گویند.

یعنی نه از سبب بی عقلی و غفلت بلکه دیده و دانسته به سخن دروغ قسمها می خورند - به مسلمانان می گویند «انهم لمنکم» که ایشان از شما اند و مانند شما ایمانداران راسخ اند حالانکه به ایمان نسبت بعیده هم ندارند. باید گفت که: عادت و روش منافقان، بطور دایم توسل شدن شان به قسم های دروغین است. و این از عادات همیشگی منافقان است تا از مقدسات دینی سوء استفاده کنند.

مفسر ابو سعود فرموده است: این آیه بیانگر نهایت زشتی عمل آنها می باشد؛ زیرا آگاهانه و به دروغ قسم خوردن بی نهایت ناپسند است. (ابو سعود ۵/۱۴۷).

شان نزول آیه 14:

- ابن ابوحاتم از سدی روایت کرده است: آیه «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا...» در باره عبدالله بن نبیل نازل گردیده است. سدی و مقاتل گفته اند: هرگاه عبدالله بن ابی و عبدالله بن نبیل نزد رسول الله می نشستند سخنان او را به یهود می رساندند. زمانی پیامبر در یکی از خانه های خود نشسته بود، گفت: همین دم کسی به نزد شما می آید که قلب ستمگرانه دارد و با چشمان اهرمنی نگاه می کند. در آن لحظه عبدالله بن نبیل داخل شد او چشمان کبود، قد کوتاه، ریش کم و رنگ اسمر داشت. پیامبر گفت: تو و رفقای برای چه به من ناسزا می گوئید، او قسم خورد که این کار را نکرده است، اما پیامبر گفت: این کار را انجام داده اید، او رفت و رفقای خود را آورد همه شان قسم کردند که به او ناسزا نگفته اند. پس این آیه «مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَخْلِفُونَ عَلَى الْكُذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ...» در مورد این دو منافق نازل شد. (مؤخذ: تفسیر قرطبی، مجادله: 14).

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٥﴾

خداوند عذاب شدیدی برای آنها فراهم ساخته، زیرا اعمالی را که انجام می دهند بد است. (۱۵)

تفسیر:

یعنی الله سبحانه و تعالی به سبب نفاقشان برای آنان عذابی بسیار سخت و دردناک را تدارک دیده که عبارت است از دره‌ی عمیق در جهنم: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا».

اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿١٦﴾

آنها قسم‌هایشان را سپر ساخته‌اند و مردم را از راه خدا منع نمودند، لذا برای آنها عذاب خوار کننده ای است. (۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« أَيْمَانُهُمْ »: قسم های شان، ایمان، جمع یمین، سوگندها. « جُنَّةٌ » « سپر ». در التسهیل آمده است: « جنة » در اصل به معنی وسیله‌ای است مانند سپر که با آن انسان خود را از گزند خطرات محفوظ می‌دارد. در اینجا به طریق استعاره به کار رفته است؛ زیرا آنها به منظور حفظ جان و مال خود، اسلام را ابراز داشته بودند. (التسهیل ۱۰۵/۴). « فَصَدُّوا »: بازداشتند، بستند [نساء/۶۷]، [توبه/۹]، [نحل/۸۸]، (همین/۱۶)، [منافقون/۲]. « مُهِينٌ »: رسوا کننده، خوار و زبون کنند.

لَنْ نُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١٧﴾

اموال و اولادشان به هیچ وجه آنها را از عذاب الهی حفظ نمی‌کند، آنها اصحاب آتشند و جاودانه در آن می‌مانند. (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« لَنْ نُغْنِيَ »: هرگز بی‌نیاز نمی‌سازد، مصون نمی‌دارد. [آل عمران/۱۰ و ۱۱۶] دفع نمی‌کند، باز نمی‌دارد.

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ ﴿١٨﴾

به خاطر بیاورید روزی را که الله همه آنها را برمی‌انگیزد آنها برای خدا نیز قسم (دروغ) یاد می‌کنند همانگونه که (امروز) برای شما قسم می‌خورند، و گمان می‌کنند (با این قسم های دروغ) کاری می‌توانند انجام دهند بدانید آنها دروغگویانند. (۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« وَيَحْسَبُونَ »: می‌پندارند.

تفسیر:

ابن عباس (رض) در تفسیر این آیه مبارکه فرموده است: قسمشان این است: و الله ربنا ما كنا مشركين. (تفسیر قرطبی ۳۰۵/۱۷).

« وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ »:

و گمان می‌برند قسم شان همان‌طور که در دنیا برایشان مفید بود و آنان را از کشته شدن نجات داد، در آخرت نیز برای آنها سودمند واقع خواهد شد و آنان را از عذاب آخرت نجات می‌دهد. ابو حیان فرموده است: عجب این است که چگونه گمان می‌برند کفرشان بر دانای نهان‌ها پوشیده می‌ماند. او را بسان مؤمنان تلقی کرده و فکر می‌کنند از کفر و نفاق آنان

اطلاع ندارد. منظور این است که آنها به دروغ عادت کرده‌اند، و همان‌طور که در دنیا دروغ بر زبان داشتند، در آخرت نیز آن را بر زبان دارند. (البحر المحیط ۲۳۸/۸).

شان نزول آیه 18:

- احمد و حاکم به نوع صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده‌اند: رسول الله صلی الله علیه وسلم در سایه حجره‌های خود نشسته بود و سایه در حال جمع شدن. گفت: اندکی بعد کسی نزد شما می‌آید که با چشمان شیطانی به شما نگاه می‌کند. چون نزدتان آمد با او حرف نزنید. اندک زمانی نگذشته بود که به سوی آن‌ها مردی کبودچشم که از یک چشم نابینا بود آمد. رسول الله او را نزد خود خواست به او نگاه کرد و گفت: چرا تو و رفقاییت به من دشنام می‌دهید؟ گفت: بگذار تا آن‌ها را بیاورم، رفت و آن‌ها را آورد تمام‌شان سوگند خوردند که نه به پیامبر ناسزا گفته‌اند و نه این عمل را انجام می‌دهند. آنگاه خداوند متعالی آیه: «يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ...» را نازل کرد. (احمد 240/1، حاکم 482/2، طبری 33805، واحدی 799 از ابن عباس روایت کرده‌اند. اسناد این حسن و رجالش ثقه‌اند.) (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿١٩﴾

شیطان بر (دل) آنها سخت احاطه کرده که فکر و ذکر الله را به کلی از یادشان برده، آنان حزب شیطان‌اند، الا (ای اهل ایمان) بدانید که حزب شیطان به حقیقت زیانکاران عالم‌اند. مکارم شیرازی: شیطان بر آنها چیره شده و یاد الله را از خاطر آنها برده است، آنها حزب شیطان‌اند بدانید حزب شیطان زیانکارانند. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اسْتَحْوَذَ»: چیره شد، مسلط گشت، غالب آمد، دست یافت. «انسی»: از یاد برد. «الخاسرون»: زیانکاران.

تفسیر:

«اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ»: شیطان بر قلب آنها چیره گشته و نهاد آنان را در اختیار گرفته است، تا جایی که نام الله سبحان و تعالی را از یاد آنها برده است، خدایی که پروردگار آنان می‌باشد.

«أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ» آنها یاران و پیروان و انصار شیطان می‌باشند. «أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۱۹)»: بدانید که پیروان و سربازان شیطان کاملاً در زیانمندی و گمراهی فرو رفته‌اند؛ زیرا نعمت همیشگی را از دست داده و خود را در معرض عذاب ابدی قرار داده‌اند.

مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: بر شخصیکه شیطان استیلای کامل نماید دل و دماغ او به طوری مسخ می‌گردد که قطعاً بیاد آورده نمی‌تواند که الله هم یک ذاتی است - پس عظمت و بزرگی و مرتبه الله را چه بفهمد شاید در محشر هم باو به دروغگوئی قدرت داده اعلان بیحیائی و حماقت او مقصود باشد که این ممسوخ اینقدر دانش و پندار ندارد تا بفهمد به حضور الله سبحان و تعالی دروغ من چسان بکار آید؟

إِنَّ الَّذِينَ يَحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ ﴿٢٠﴾

کسانی که با الله و رسولش دشمنی می‌کنند آنها در زمره ذلیل و خوارترین مردمان خواهند بود. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الَّذِينَ» «سرافکنندگان، خوارترین افراد».

«يُحَادُّونَ»: دشمنی می‌کنند. «الَّذِينَ»: خوارترینها، رسواترین و سرافکننده ترینها.

تفسیر:

«الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»: همان گونه که دستورات پیامبر دستورات الله سبحانه و تعالی است، جنگ با رسول الله جنگ با الله متعال بحساب می‌آید. به تاسف باید گفت که: نفاق و دورویی، انسان را به مرحله ای می‌رساند که خود را در برابر الله و رسول هم قرار می‌دهد.

ظاهراً این آیه مبارکه در ادامه آیات قبل و ادامه افعال و حرکات منافقان است، خصوصاً با توجه به این که در آیه پنجم سوره، سرنگونی و هلاکت موضع‌گیری خصمانه در برابر الله متعال و رسول الله صلی الله علیه و سلم را خواندیم. «يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُتِبُوا كَمَا كُتِبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ».

بصورت کل باید گفت: هر کس در مقابل حق ایستادگی کند، به بدترین ذلت‌ها دچار خواهد شد بناً سرانجام لشکر شیطانی یقیناً خراب است - تصویبات آن نه در دنیا روی کامیابی را دیده می‌تواند و نه در آخرت کدام راه نجات و رهائی است از عذاب شدید.

كُتِبَ اللَّهُ لِأَغْلِبَنَّا أَنَا وَرَسُولِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٢١﴾

خداوند چنین مقرر داشته که من و رسولانم پیروز می‌شویم چرا که الله قوی و شکست ناپذیر است. (۲۱)

تفسیر:

مقاتل فرموده است: بعد از این که الله مکه و طائف و خیبر را به دست مسلمانان فتح کرد، گفتند: امیدواریم الله ما را بر فارس و روم پیروز و غالب گرداند.

عبدالله بن سلول گفت: آیا گمان می‌برید فارس و روم مانند بعضی از شهرهایی می‌باشند که آن را گشوده‌اید؟! به الله قسم آنها از لحاظ عدد و نیرو و قدرت قوی‌تر از آنند که شما تصور می‌کنید. آنگاه این آیه نازل شد: کتب الله لأغلبننا أنا ورسلی. (البحر ۲۳۸/۸ و آلوسی ۳۴/۲۸)

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٢٢﴾

هیچ قومی را که ایمان به الله و روز قیامت دارد نمی‌یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندان آنها باشند، آنها کسانی هستند که الله ایمان را بر صفحه قلوبشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آنها را تقویت فرموده، آنها را در باغهای از بهشت داخل می‌کند که نهرها از زیر درختانش جاری است، جاودانه در آن میمانند خدا از آنها خشنود و آنها نیز از خدا خشنودند آنها حزب الله اند. آگاه باشید! که تنها حزب الله رستگار می‌باشند. (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« لَا تَجِدُ »: نمی یابی. « يُؤَادُونَ »: دوست می دارند، به دوستی می گیرند. « حَادٌّ »: دشمنی کرد، مخالفت کرد. « عشیره »: قوم و قبیله و خویشاوندان. « كَتَبَ »: ثبت کرد، ماندگار و پایدار کرد. « اید »: تأیید کرد، نیروبخشید، یاری داد. « رُوح »: نوری از جانب خدا که در دلها می افکند، قرآن، آرامش و سکینه: [فتح/۴]. « الْمُفْلِحُونَ »: رستگاران.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: در یک دل، دو دوستی جای ندارد. این بدین معنی است که محبت و دوستی الله سبحان و تعالی با دوستی دشمنان دین الله قابل جمع نیست. طوریکه در آیه: 4 سوره احزاب می فرماید: « مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ » الله سبحان و تعالی در سینه انسان دو دل قرار نداده است. مفسران گفته‌اند: این آیه مبارکه مسلمانان را از دوستی و محبت کافران تبه‌کار برحذر و منع می‌دارد. اما به منظور مبالغه در نهی به صورت جمله‌ی خبری آمده است.

امام فخر رازی فرموده است: یعنی ایمان و محبت دشمنان خدا در یک جا نمی‌گیرد؛ چون وقتی انسان یک نفر را دوست داشته باشد، ممکن نیست دشمن او را دوست داشته باشد؛ زیرا این‌گونه دوستی‌ها در قلب جمع نمی‌شوند. پس وقتی محبت دشمنان الله در قلب مستقر شود، ایمان در آن جا نخواهد گرفت. (تفسیر کبیر ۲۷۷/۲۹).

« وَ لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ »: هرچند که دشمنان الله و پیامبر نزدیکترین انسان به آنان باشند، مانند پدر یا فرزندان یا برادران و یا عشیرت و اقوام؛ چون مسأله‌ی ایمان به الله مقتضی دشمنی با دشمنان الله می‌باشد.

در البحر آمده است: به «پدران» شروع کرده است؛ چون اطاعت آنها بر اولاد واجب است. بعد از آن «فرزندان» را مثال آورده است؛ چون تعلق خاطر انسان به آنها بیشتر است. و بعد از آن «برادران» آمده است؛ زیرا مایه‌ی دلگرمی و یابوری می‌باشند. آنگاه «عشیرت» آمده است؛ چون وسیله‌ی نصرت و جدال و غلبه بر دشمنان می‌باشند. طوریکه فرموده است: « لَا يَسْأَلُونَ أَحَاهِم حِينَ يَنْدَبُهُمْ فِي النَّائِبَاتِ عَلَى مَا قَالَ بَرَهَانَا (البحر المحيط ۲۳۹/۸). » از برادرشان که به هنگام مصائب بر آنان گریه می‌کند درباره‌ی گفته‌اش دلیل نمی‌خواهند.

ابن کثیر فرموده است که آیه: « لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ » در رابطه با ابو عبیده نازل شد که در روز بدر پدرش، «جراح» را کشت. و او آبئاهم در مورد «ابو بکر صدیق» نازل شد که قصد کشتن عبد الرحمن بن ابی بکر را کرد. و او إخوانهم در مورد «مصعب بن عمیر» نازل شد که برادرش، عبید بن عمیر را کشت. و او عشیرتهم در مورد حمزه و علی و عبیده بن حارث نازل شد که در روز بدر عتبه و شیبیه و ولید بن عتبه را کشتند. (مختصر ۴۶۷/۳).

«أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ»:

الله ایمان را در قلوب آنها مستقر و جایگزین نموده و قلوب آنان را مطمئن و مخلص کرده است.

« وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ »: و با تأیید و یاری خود آنها را تقویت کرده است. ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی آنها را بر دشمنان پیروز و غالب کرد. و چنان نصری به «روح» موسوم شد؛ چون به وسیله‌ی آن کارشان جان می‌گیرد. (تفسیر کبیر ۲۷۷/۲۹).

« وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ »: در آخرت آنان را در باغ‌های بسیار وسیع جا

می‌دهد که در تحت قصرهای شان رودهای جنتی جاری است. «خَالِدِينَ فِيهَا»: و برای ابد در آن خواهند ماند.

ابن کثیر فرموده است: در این آیه رازی بدیع نهفته که عبارت است از این که وقتی در راه الله از نزدیکان و عشیره‌ی خود قهر کردند و بر آنان سخت گرفتند، الله سبحانه و تعالی در عوض آن رضایت خود را به آنان عطا کرد و آنها را به اعطای نعمت بزرگ و فیض عظیم راضی کرد. (مختصر ۴۶۸/۳).

«أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۲۲)»: آگاه باشید که حزب الله در دنیا و آخرت به خیر و سعادت نایل می‌آیند. این آیه در مقابل آیه‌ی اولئك حزب الشيطان ألا إن حزب الشيطان هم الخاسرون قرار دارد.

خلاصه و مؤجز باید بعرض رسانید که: الله سبحانه و تعالی چهار نعمت را بر ترک دوستی مؤمنان با دشمنان دین مترتب گردانیده است که عبارت است از:

- 1 - پایدار ساختن ایمان مؤمنان در دل‌هایشان.
- 2 - تأیید مؤمنان با نصرتی از جانب خویش.
- 3 - داخل کردنشان به بوستانهای بهشتی.
- 4 - برخوردار کردن ایشان از نعمت عظمای خشنودی خود و شادمان کردن ایشان به موهبت‌های خویش.

شأن نزول آیه 22:

- ابن ابوجاتم از ابن شوذب روایت کرده است: الله تعالی آیه: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...» را در باره ابو عبیده بن جراح که پدر خود را در جنگ بدر کشته بود نازل کرده است.

- طبرانی و حاکم در «مستدرک» روایت کرده اند: در روز بدر پدر ابو عبیده بن جراح به سوی او هجوم می‌آورد و ابو عبیده مسیر خود را تغییر می‌داد. چون این کار را تکرار کرد ابو عبیده بر او حمله‌ور شد و به قتلش رساند. پس این آیه نازل شد. (حاکم 265/3). «احکام القرآن». (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی)

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الحشر

جزء - (28)

سورة‌ی حشر در مدینه نازل شده و دارای بیست و چهار آیه و سه رکوع می‌باشد.

وجه تسمیه:

این سوره بدان جهت «حشر» نامیده شد که خداوند متعال در آن فرموده است: «هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ» (سوره الحشر: 2) هدف از حشر: گردآوری اولی است که یهود در آن از مدینه به سوی شام اخراج شدند. قابل تذکر است که: این سوره، به «سوره بنی‌نضیر» نیز نامیده می‌شود زیرا دربرگیرنده داستان کوچ دادن یهود بنی‌نضیر از مدینه منوره می‌باشد.

یادداشت:

همچنان دروجه تسمیه ی این سوره به نام حشر آمده است که: یهودیان بنی نضیر برای رفتن از مدینه، گرد آمدند که این گردهمایی در لغت به معنای حشر است.

شأن نزول این سوره:

1057- بخاری از ابن عباس (رض) روایت کرده است که: سورة انفال در باره غزوه بدر و سورة حشر در مورد «بنی نضیر» نازل گردیده است. (بخاری 4882).
همچنان ابن عباس (رض)، مجاهد و غیر ایشان روایت کرده‌اند که: چون رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه هجرت کردند، با طایفه بنی‌نضیر عقد صلح و متارکه بسته و عهد و پیمان دادند که با آنان نجنگند، آنان نیز تعهد سپردند که با رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نجنگند ولی آنان عهد خود را شکستند پس الله تعالی عذاب بی برگشت خود را بر آنان نازل آورد و رسول الله صلی الله علیه وسلم آن‌ها را از سنگر های مستحکم شان بیرون کشیده و از مدینه بیرون راندند پس گروهی از آنان به سوی منطقه «أدرعات» شام که سرزمین «محشر» است کوچیدند و گروهی به سوی خیبر رفتند... قصه و داستان آن در این سوره به تفصیل بیان گردیده است.

نام های سوره:

این سوره بنام ها «سورة الحشر» و «سورة بنی النضیر» یاد می گردد.

علت نامگذاری آن:

«سورة الحشر» و «سورة بنی النضیر»؛ این نام‌ها از آیه دوم این سوره برگرفته شده که در آن از «حشر» یعنی گرد آمدن مسلمانان برای تبعید یهودیان «بنی‌نضیر» سخن گفته شده است.

ارتباط سوره حشر با سوره قبلی:

- وقتی الله تعالی سوره مجادله را به ذکر حزب شیطان و حزب الله پایان داد سوره حشر را به شکست دادن حزب شیطان افتتاح نمود و آنچه که به ایشان از زیان و ذلت اخراج و تبعید ایشان رسید، و اینکه خدا اهل ایمان از حزب خودش را یاری می کند.
- در سوره ی مجادله در آیه ی 5 و 20 می فرماید: «ان الذین یحادون الله ورسوله...» و در آیه ی 4 این سوره می فرماید: «... بأنهم شاقوا الله ورسوله».
- در آیه ی 21 سوره ی مجادله به پیروزی پیامبران اشاره می کند و در آیه ی 2 این

سوره پیروزی قطعی الله را بر یهودیان نشان می دهد.

- سوره ی مجادله ، نیت منافقان و یهودیان و دوستی میان برخی از آنها را با هم افشا می کند، این سوره نیز از سرنوشت یهودیان بنی نضیر بحث بعمل می آورد.

تعداد آیات، کلمات، وحروف این سوره:

تعداد آیات سوره حشر به بیست و چهار آیه می رسد. **تعداد کلمات آن به چهار صد و چهل و پنج کلمه** (لازم به تذکر است که در مورد عدد کلمات اقوال علماء اختلافی بوده) و **تعداد حروف آن به هزار و نه صد و سیزده حرف** میرسند. (تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سوره طور مطالعه فرمایید.

فضیلت آن:

ثعالبی درباره فضیلت این سوره از ابن عباس (رض) نقل می کند که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در حدیثی شریف فرمودند:

«من قرأ سورة الحشر لم يبق شيء من الجنة والنار والعرش والكرسي والسموات والأرض والهوام والرياح والسحاب والطيور والدواب والشجر والجبال والشمس والقمر والملائكة إلا صلوا عليه واستغفروا فإن مات من يومه أو ليلته مات شهيداً». «هر کس سوره حشر را بخواند، چیزی از بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و آسمانها و زمین و حشرات و باد و ابر و پرندگان و خزندگان و درختان و کوهها و آفتاب و ماه و فرشتگان، باقی نمی ماندند مگر این که بر او درود می گویند و برایش آمرزش می خواهند پس اگر در همان روز یا شبش بمیرد، شهید مرده است».

همچنین در حدیث شریف به روایت انس رضی الله تعالی عنه آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هر کس آخر سوره حشر: «لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ» (سوره الحشر: 21] را تا آخر آن بخواند و در همان شب بمیرد، شهید مرده است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «هر کس صبح هنگام سه بار بگوید: اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، آن گاه سه آیه آخر سوره حشر را بخواند، خداوند متعال برای او هفتاد هزار فرشته را مؤکل می کند تا بر او تا آن گاه شام میشود، درود بگویند و اگر در همان روز خویش بمیرد، شهید مرده است و هر کس آن را در شامگاه بخواند، نیز همچنین است».

محتوای و موضوعات :

سیرت نویسنده شهیر جهان اسلام محمد بن اسحاق بن یسار میفرماید که: سوره ی حشر کلاً در باره قبیله بنی نضیر نازل شده. حتی اینکه حضرت ابن عباس (رض) سوره حشر را سوره بنی نضیر مسمی نموده است. (تفسیر ابن کثیر) بنی نضیر یکی از قبایل یهودی بودند که در قلعه هایی مستحکم در اطراف شهر مدینه زندگی بسر می بردند و بعد از ورود اسلام به مدینه منوره این قوم به مخالفت و دشمنی پیامبر صلی علیه وسلم اقدام نمودند. دشمنی آنان چنان با قوت بود که حتی دسیسه قتل رسول الله صلی الله علیه وسلم را طراحی نمودند. روزی که پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم غرض حل و فصل موضوعی به قریه یهودان تشریف برد و در کنار قلعه های بنی نضیر رسید، بنی نضیر با طرح توطیه میخواستند، که از بالای قلعه سنگی را بر سر او بیندازند، پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم از این تصمیم شوم آنان مطلع شده، بلافاصله به مدینه برگشت و به یهودیان بنی نضیر پیغام داد که چون شما پیمان شکنی کردید و دسیسه قتل مرا طرح ریزی کردید بناءً باید در ظرف ده روز از مدینه خارج شوید. اگر شما در مدت این ده روز خارج نشوید کشته

خواهید

شد.

محتوای کلی سوره حشر را می‌توان در شش بخش عمده خلاصه و مورد تعریف قرار داد. در بخش اول که تنها يك آیه است و مقدمه برای مباحث مختلف این سوره محسوب می‌شود سخن از تسبیح و تنزیه، عمومی موجودات در برابر الله تعالی عظیم و حکیم است. (تنزیه: عبارت است از دور بودن الله تعالی از اوصاف بشر. (از تعریفات جرجانی). و یا تنزیه: کسی را از عیب و آرایش دور کردن، پاک و بی آرایش دانستن

1 - (مصدر) دور کردن از عیب و آرایش کسی را پاک و بی آرایش دانستن.

2 - (اسم) پاکی طهارت پاکدامنی. جمع: تنزیهات. یا تنزیه و تشبیه. پاک داشتن و مانند کردن (الله متعال را).

در بخش دوم که از آیه دوم تا آیه دهم (مجموعاً نه آیه) است که ماجرای درگیری مسلمان را با یهود پیمان شکن مدینه را مورد بحث قرار داده است.

در بخش سوم از آیه یازدهم تا هفدهم در مورد داستان منافقین مدینه، بحث بعمل آمده که با یهود در این برنامه همکاری نزدیک داشتند.

بخش چهارم که از چند آیه بیشتر نیست، مشتمل بر يك سلسله اندرزها و نصایح کلی نسبت به عموم مسلمانان است و در حقیقت به منزله نتیجه‌گیری از ماجراهای فوق می‌باشد.

بخش پنجم که فقط يك آیه است (آیه بیست و یکم) توصیف بلیغی است از قرآن مجید و بیان تأثیر آن در پاکسازی روح و جان.

و بالأخره در بخش ششم که آخرین بخش این سوره است و از آیه بیست و دوم شروع و به آیه بیست و چهارم ختم می‌شود، قسمت مهمی از اوصاف جمال و جلال الله تعالی و أسماء حسناى او را بر می‌شمارد که به انسان در طریق معرفه الله کمک شایان می‌کند.

تاریخ و فضای نزول:

حضرت بی بی عائشه (رض) می‌فرماید: غزوه بنی‌النضیر که جنگ با طائفه ای از یهود بنام بنی‌النضیر بوده، درست شش ماه پس از واقعه جنگ بدر اتفاق افتاده است و جایگاه قوم بنی‌النضیر در اطراف مدینه بوده و پیامبر صلی الله علیه وسلم آن‌ها را محاصره نمود تا این که حاضر شدند جلای وطن کنند و از اطراف مدینه خارج گردند. پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور فرمود: اینان فقط مقداری شتر و اثاثیه با خود حمل نمایند و نیز دستور داد که به هیچ وجه اسلحه با خود همراه نداشته باشند و خداوند در باره آن‌ها این سوره و آیه را نازل فرمود. (حاکم المستدرک)

ولی حضرت ابن عباس می‌فرماید که: سوره انفال در باره جنگ بدر نازل شده، طوریکه سوره حشر در باره جنگ بنی‌النضیر نازل گردیده است (صحیح البخاری)

فضای نزول:

سوره حشر در فضای غزوه بنی‌النضیر و بعد از آن جنگ نازل شده است، این سوره به داستان یهودیان بنی‌النضیر اشاره دارد که به خاطر نقض پیمانی که با مسلمین بسته بودند محکوم به تبعید وطن شدند. و نیز به این قسمت از داستان اشاره دارد که سبب نقض عهدشان این بود که منافقان به ایشان وعده دادند که اگر نقض عهد کنید ما شما را یاری می‌کنیم، ولی همین که ایشان نقض عهد کردند، منافقین به وعده که داده بودند وفا نمودند. و در ضمن این اشارات مطالبی دیگر نیز در این سوره آمده، و از آن جمله مساله حکم غنیمت بنی‌النضیر است.

ترجمه و تفسیر سوره «الحشر»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١﴾

آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، خدا را به پاک بودن از هر عیب و نقصی می ستایند، و او توانای شکست ناپذیر و حکیم است. (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سَبَّحَ»: به پاکی ستود، ستایش کرد، به پاکی یاد کرد (حدید/۱). «الْحَكِيمُ»: آن فرزانه ای که سخن و فعلش حق است.

تفسیر:

در قرآن عظیم الشان، بصورت کل، در حدود 85 بار کلمه «تسبیح» استعمال گردیده است. تسبیح در لغت، به معنای ثنا و حرکت تیز در آب و هوا است و در اصطلاح، منزّه دانستن الله متعال از عیوب و سرعت در عبادت اوست.

الله تعالی ذاتی است که: در پادشاهی و حکمش غالب است، چنانکه ذات پروردگار مغلوب کسی نمی شود، دیگران زیر قهر او قرار دارند و هیچکس با او برابری کرده نمی تواند. «وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» و او در ملکش مقتدر و همچنان در شریعتش باحکمت در صنعش حکیم و دانا و هر چیزی را با استحکام و نیکویی در جایگاهش قرار میدهد.

ابن کثیر در تفسیر خویش «مختصر» می نویسد: الله تعالی اعلام می دارد که تمام موجوداتی که در آسمان ها و زمین هستند خدا را تسبیح نموده و او را ستایش و تقدیس کرده و او را یگانه می دانند. (مختصر ۴۶۹/۳).

شأن نزول آیات 1-5:

- حاکم به قسم صحیح از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت کرده است: غزوه بنی نضیر (طائفه ای از یهود) در اول ماه ششم بعد از واقعه بدر صورت گرفته است. باغ های خرما و منازل آنان در کرانه مدینه قرار داشت.
- رسول الله صلی الله علیه وسلم آن ها را محاصره کرد و آنان توافق کردند بارشتر هایشان را (به جز سلاح) بردارند و سرزمین مدینه را ترک نمایند. آنگاه در باره آنها آیه «سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» نازل شد (حاکم 483/2 روایت کرده است. اسناد آن حسن است به خاطر زید بن مبارک و باقی اسناد ثقة مشهور هستند. حاکم و ذهبی به شرط بخاری و مسلم صحیح میدانند. «تفسیر شوکانی» 2640).
- بخاری و غیره از ابن عمر (رض) روایت کرده اند: پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم باغ های خرما ی بنی نضیر را در بویره [منطقه ای است نزدیک مدینه] به آتش کشید و بعضی درخت ها را قطع کرد.
- پس الله تعالی آیه: «مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمْوهَا» را نازل کرد. (صحیح است، بخاری 4031 و 4884، مسلم 1746، ابوداود 2615 ترمذی 3302، نسائی 593، ابن ماجه 2844 و «تفسیر شوکانی» 2643)
- ابویعلی با سند ضعیف از جابر (رض) روایت کرده است: رسول الله به مسلمانان اجازه

داد که بعضی درخت‌های خرما را قطع نمایند، و پس به شدت از این کار ممانعت کرد. گفتند: ای رسول خدا! آیا ما بر اثر قطع درخت‌ها و ترک آن کار گناهکار می‌شویم، پس خدا آیه: «مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا» را نازل کرد. (ضعیف است، ابویعلی 2189. هیشمی در «مجمع الزوائد» 122/7 می‌گوید: «ابویعلی از سفیان بن وکیع روایت کرده او ضعیف است» به «تفسیر ابن کثیر» 6700 مراجعه کنید.) (به غزوه بنی نضیر یهودان به قلعه‌ها پناه گرفتند. پس به مسلمانان اجازه داده شد که بعضی درخت‌های خرما کنار قلعه‌های آن‌ها را قطع نمایند تا ساحه برای نبرد فراخ شود و یا یهودان به خشم آیند و از قلعه‌ها خارج شوند و جنگ بیرون از قلعه‌ها صورت بگیرد. مسلمان‌ها بعضی از درختان آن‌ها را بریدند و برخی را بجا گذاشتند. پس پیامبر صلی الله علیه وسلم قطع کردن درختان را منع کرد).

- ابن اسحاق از یزید بن رومان روایت کرده است: وقتیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم در بنی نضیر پیاده شد آنان در سنگرهای مستحکم و قلعه‌های استوار متحصن شدند. پیامبر صلی الله علیه وسلم هدایت فرمودند: که بعضی درختان خرما قطع و یاهم آتش‌زده شود. یهودیان فریاد کشیدند. ای محمد! تو همواره از فساد نهی می‌کردی و این قبیل کارها را عیب می‌شمردی پس این کندن و سوزاندن باغ‌ها چیست؟ پس این آیه نازل شد. (طبری 33850 مرسل است.)

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 5) در باره سرنوشت یهودیان بنی نضیر بحث بعمل آمده است.

هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ ﴿٢﴾

او ذاتی است که کافران اهل کتاب را در اولین جمع شدن‌شان (علیه پیغمبر اسلام) از سر زمین‌شان بیرون کرد، شما گمان نمی‌کردید که آنان (از مدینه) بیرون شوند و آنان گمان می‌کردند که قلعه‌هایشان آنان را از (عذاب) الله محافظت می‌کند پس (عذاب) الله از راهی که گمان نمی‌کردند بر آنها وارد شد و در دل‌هایشان ترس و هراس انداخت طوری که با دست‌های خود و دست‌های مؤمنان خانه‌های خویش را ویران می‌کردند. پس ای صاحبان بصیرت و آگاهی عبرت بگیرید. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَخْرَجَ»: بیرون کرد. «أَهْلِ الْكِتَابِ»: منظور از یهودیان بنی نضیر است. سه طایفه ی مشهور و دشمن دین اسلام در مدینه؛ بنی نضیر، بنی قریظه و قینقاع بودند که هرگز به تعهد و پیمان خود وفا نداشتند.

«الْحَشْرِ»: گردهمایی. «اول الحشر»: اولین گردهمایی. «مَا ظَنَنْتُمْ»: گمان نکردید. «أَنْ يَخْرُجُوا»: که بیرون روند. «مَانِعَتُهُمْ»: محافظ و نگهدارشان، پناهگاهشان. «حُصُونُهُمْ» (جمع حصن، قلعه‌ها، سنگرها). «قَذَفَ»: انداخت.

«يُخْرِبُونَ»: خراب می‌کنند ← خراب می‌کردند، ویران می‌کردند. «فَاعْتَبِرُوا» (عبرت بگیرید). «أُولِيَ الْأَبْصَارِ»: الابصار: دیده‌وران، خردمندان.

تفسیر:

در آیه مبارکه از تبعید بنی نضیر به نام «اول الحشر» تعبیر بعمل آمده است. و «حشر» به معنای بلند شدن و ایستادن است. دحیه کلبی صحابی جلیل القدر که در ضمن برادر شیری (رضاعی) رسول الله صلی الله علیه وسلم است در مورد طایفه بنی نضر یهودی در مدینه منوره مینویسد: بنی نضیر اولین طایفه از اهل کتاب بودند که از جزیره العرب کوچانده شدند و آخرین آنها در زمان خلافت حضرت عمر بن خطاب (رض) از آن اخراج شدند. پس در هدف از حشر اول: گردآوری، اخراج و کوچاندن طایفه بنی نضر یهودی از مدینه و تبعیدشان به شام است و مراد از حشر آخر: کوچاندن، و تبعید یهودیان، آنانیکه در جنگ خیبر علیه مسلمانان اشتراک ورزیده بودند، از سوی امیر المؤمنین حضرت عمر (رض) دستور یافتند که: از سرزمین جزیر العرب خارج شوند. همچنان به قولی دیگر: هدف از «حشر آخر»، گرد آوردن تمام مردم به سوی سرزمین محشر در روز قیامت است.

آلوسی فرموده است: لأول الحشر یعنی این اولین گرد آمدن و حرکت دسته جمعی آنان به سوی شام است؛ یعنی اولین باری است که جمع شده و اخراج میشوند. و با آوردن (اول) نشان می دهد که قبل از آن با تبعید و ترک وطن روبرو نشده بودند. (تفسیر: روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم. آلوسی ۳۹/۲۸).

«مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا» گمان نمی بردید آنها بدین رسوای و خواری از وطن و دیار خود خارج شوند؛ چون آنها دارای اقتدار و قدرت دفاعی و نیروی قومی بوده و سنگرها و برج و بارو و قلعه‌های مستحکم و نخلستان و باغات و عمارت داشتند. «وَوَظَّنُوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ» گمان می کردند که سنگرهای مستحکم شان آنها را از عذاب الله متعال حفظ می کند و عذاب الله تعالی را از آنان دفع می کند.

امام بیضاوی میفرماید: اصل این است گفته شود: «و وَظَّنُوا أَنْ حُصُونَهُمْ تَمْنَعُهُمْ أَوْ مَا نَعْتَهُمْ مِنْ بَأْسِ اللَّهِ»، و تغییر نظم جمله و تقدیم خبر و اسناد جمله به ضمیر «هم» نشان می دهد که آنها به قلعه و سنگرهای خود سخت اطمینان داشتند، به طوری که تصور می کردند احدی قدرت اخراج آنها را ندارد؛ زیرا دارای قدرت و نیروی دفاعی بودند. (شیخزاده ۴۷۰/۳).

در حدیث آمده است: «در حالیکه از نظر زمانی یک ماه با دشمن فاصله داشته‌ام، رعب و وحشت را در دل آنان ایجاد نموده و همین ترس و وحشت زمینه‌ی پیروزی مرا فراهم کرده است». (اخراج از شیخان).

«يُخْرَبُونَ بِيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ» مفسران گفته‌اند: قبیله بنی نضیر قبل از اخراج از دیارشان خانه‌های خود را خراب می کردند، ستون‌ها را از جا می‌کنند. چت‌های خانه‌های خویش را می‌کنند، دیوار خانه را سوراخ می‌کردند، و دیوارها را تخریب و چپه نموده، دروازه‌ها و کلکین‌ها را با خود می‌بردند. تا مؤمنان امکان بود و باش را در این خانه‌های شان نداشته باشند.

آنان به این طریق حسادت و دشمنی خویش را نشان می‌دادند. و مسلمانان نیز قسمت ظاهری آنها را خراب می‌کردند تا به قلعه و سنگرهای آنان راه یابند.

خواننده محترم!

رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از هجرت از مکه مکرمه به مدینه منوره سعی و کوشش بی نهایت عظیمی را بخرج داد تا روابط در بین ساکنین مدینه اعم از مسلمانان (مسلمانان مهاجر، انصار، و در نهایت امر روابط بین مسلمانان و یهودان) را سر و سامان بهتر و احسن دهد. برای تنظیم بهتر امور قرارداد و یا عهد نامه را بین ساکنان مدینه مورد تصویب و عملی قرار داد.

این عهدنامه دارای بندهای مختلفی بود که حقوق و وظایف تمامی ساکنان را تعیین می‌کرد و در منابع قدیمی، بنام کتاب یا صحیفه نامیده شده است و منابع جدید، آن را قانون نامه مسمی ساخته اند.

این پیمان نامه مهم‌ترین و جامع‌ترین قرارداد بین المللی در تاریخ اسلام بشمار می‌رود که به وسیله رسول الله صلی الله علیه وسلم، بین مسلمانان، مشرکان و یهود که در مجموع ساکنان مدینه می‌باشند، منعقد شده و به پیمان عمومی و مواعده یهود معروف و مشهور شده است.

هدف اساسی این پیمان حفظ امنیت و همزیستی مسالمت آمیز همه دسته های گوناگون از مردم ساکن در مدینه منوره بود. ناگفته نباید گذاشت که هدف دیگر این پیمان، تلاشی برای شکل گیری جبهه‌ای واحد در مدینه در برابر مشرکان مکه بود، که فرصتی مناسب را در اختیار مسلمانان قرار داد تا با آسودگی از درگیری های داخلی به اساس گزاری جامعه و نظام اسلامی بپردازند. این پیمان نشان سیاست مسالمت آمیزی است که اسلام در روابطش با ادیان دیگر دنبال می‌کرد و نشان می‌دهد که در اولین حرکت پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم در برخورد با ادیان، معاهده صلح و پیام دوستی بود.

منابع تاریخی این پیمان نامه را صحیفه مدینه و یا به اصطلاح قانون اساسی مدینه منوره مسمی نموده اند. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود: سیره ابن هشام) (م. ۲۱۴ ق.) و کتاب الاموال ابو عبیده قاسم بن سلام (م. ۲۲۴ ق.).

این پیمان نامه به روشنی بر نبوغ و مهارت پیامبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله علیه وسلم در ترتیب ماده های آن و تعیین روابط طرفهای پیمان با یکدیگر، دلالت می‌نماید. در میان این پیمان بندهایی است که عدالت مطلق و مساوات کامل بین انسانها را محقق می‌نماید و حاوی این موضوع است که انسانها به هر رنگ و زبان و دینی که باشند، باید از تمامی حقوق انسانی و آزادی برخوردار باشند.

یکی از زیبایی های وقوت حقوقی این پیمان نامه در این بود که در آن آزادی عقیده؛ عبادت و حق امنیت، محفوظ و محترم شمرده شده بود. پیروان هر دین به آزادی کامل میتوانند عبادت خویش را بطور آزادانه انجام دهند، مسلمانان به دین خود و یهودیان به دین خودشان مصروف عبادت دینی خویش بودند. شعار عالی و حیاتی در جامعه عملی بود. «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (آیه 256 سوره بقره) (اجبار و اِکراهی در قبول دین نیست؛ چراکه هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخص شده است بنابراین، کسی که از طاغوت نافرمانی کند و به خدا ایمان بیاورد، به محکم‌ترین دستاویز در آویخته است که اصلاً گسستن ندارد و خداوند شنوا و دانا است).

دکتر ضیاء العمری در السیره النبویه الصحیحة به بررسی راه های روایت پیمان نامه

پرداخته و نقل نموده است. «با مجموع طرق به پایه احادیث صحیح میرسد. (السيرة النبوية الصحيحة، جلد 1، صفحه 275).

اولین پیمان مسلمانان با یهودان در مدینه: زمان انعقاد این پیمان:

مؤرخین در مورد زمان دقیق این پیمان که بین مسلمانان (اعم از مهاجرین و انصار) و بین یهودان را مشخص نکرده‌اند؛ ولی برخی از مؤرخین بدین باور اند که این پیمان قبل از «مؤاخات (پیمان برادری) تحریر و عملی گردیده بود. ولی برخی از سیرت نویسندگان بدین عقیده اند که: انعقاد این پیمان در ماه پنجم هجرت صورت گرفته است. قابل تذکر است که این پیمان نامه را رسول الله صلی الله علیه و سلم شخصاً به مشوره صحابه انشاء فرموده اند، که از جمله 25 ماده آن مربوط به امور مسلمانان و بقیه آن در باره ارتباط میان مسلمانان (اعم از مهاجرین و انصار) پیروان ادیان دیگر بخصوص یهودان و بت پرستان می باشد.

متن پیمان نامه:

- 1 - این پیمان نامه‌ای است از سوی محمد، پیامبر خدا، میان مؤمنان و مسلمانان از قریش و (ساکنان) یثرب و هر کس دیگری که از آنان پیروی کرده و به آنان پیوسته و همراه آنان به جهاد پرداخته است.
- 2 - مؤمنان امت واحده و جدا از دیگر مردمان اند.
- 3 - مهاجران قریش بر همان عرفی که قبلاً در پرداخت دیه‌های خود بدان عمل می کرده‌اند، باقی خواهند ماند.
- 4 - بنی عوف نیز بر اساس همان عرف و رویه قبلی خود، دیه‌های خود را عهده دار خواهند شد و هر طایفه از ایشان، اسیرانش را به خوبی و به سهم برابر میان مؤمنان آزاد می‌کند.
- 5 - بنی حارث (بنی خزرج) نیز بر اساس عرف و رویه قبلی خود دیه‌های خود را می پردازد و هر طایفه‌ای، فدیة آزادی اسیران خود را به خوبی می پردازد.
- 6 - بنی ساعده بر همان عرف و رویه قبلی خود دیه‌های خود را عهده‌دار خواهند بود و فدیة آزادی اسیران خود را به نیکی و به خوبی در میان مؤمنان خواهند پرداخت.
- 7 - بنی جشم بر همان عرف و رویه قبلی خود دیه‌های خود را خواهند پرداخت و هر طایفه فدیة آزادی اسیران خود را به خوبی می پردازد.
- 8 - بنی نجار نیز بر همان عرف و شیوه قبلی خود، دیه‌های خود را خواهند پرداخت و هر طایفه فدیة آزادی اسیران خود را به نیکی و به خوبی خواهند پرداخت.
- 9 - بنی عمرو بن عوف بر همان شیوه قبلی خود دیه‌های خود را خواهند پرداخت و هر طایفه‌ای فدیة آزادی اسیرش را به خوبی و به سهم برابر میان مؤمنان خواهند پرداخت.
- 10 - بنی النبیث نیز بر همان عرف و رویه قبلی خود، دیه‌های خود را خواهند داد و هر طایفه‌ای فدیة اسیر را به خوبی و به سهم برابر میان مؤمنان خواهد پرداخت.
- 11 - بنی اوس بر عرف و رویه قبلی خود دیه‌های خود را خواهند پرداخت و هر طایفه‌ای فدیة اسیرش را به خوبی و به سهم برابر میان مؤمنان خواهد پرداخت.

- 12 - مؤمنان هیچ فقیر و درمانده‌ای را در میان خود وا نمی‌گذارند مگر آنکه به نیکی در هر مورد از جمله پرداخت فدیة و ادای دیه او را یاری می‌کنند.
- 13 - مؤمنان پرهیزگار بر علیه کسی که سرکشی کند یا برای ستم یا گناه یا تجاوز و فسادی در میان مؤمنان تلاش و دسیسه کند با یکدیگر متحد و منسجم هستند؛ هر چند وی پسر یکی از خود آنان باشد.
- 14 - هیچ فرد مؤمنی، مؤمن دیگری را به قصاص کافری به قتل نمی‌رساند و هیچ کافری را علیه مسلمانی یاری نمی‌دهد.
- 15 - حق دادن ذمه (و پیمان اعطای امن) الهی، برای همه یکسان است و پایین‌ترین فرد مسلمان از جانب همه آنان می‌تواند به هر کس که بخواهد امان دهد و مؤمنان دوستان یکدیگرند، نه دوستان دیگران.
- 16 - از یهودیان هر کس از ما پیروی کند، از یاری و همدردی ما برخوردار خواهد بود و نباید به آنان ستم شود یا کسانی علیه آنان همدست شوند.
- 17 - صلح مؤمنان یکی است، هیچ فرد مؤمنی در جنگ در راه خدا جدای از دیگران مصالحه نمی‌کند، مگر آنکه به تساوی و عدالت میان مسلمانان باشد.
- 18 - هر کس با ما، در جنگ شرکت نماید، طوایف دیگر پشت سر آنها و کمک آنها خواهد بود.
- 19 - مؤمنان وابسته به یکدیگر و در مقابل خونی که از هر یک از آنان در راه خدا ریخته شود، مدافع یکدیگرند.
- 20 - مؤمنان پرهیزگار بر بهترین و شایسته‌ترین راه قرار گرفته‌اند و هیچ فرد مشرکی نمی‌تواند مال یا جان قریشیان را امان دهد یا مانع از دسترسی فرد مؤمنی به آن گردد.
- 21 - هر کس مؤمنی را بی‌گناه به قتل برساند و بی‌گناهی او ثابت گردد، در مقابل آن، قصاص خواهد شد مگر اینکه ولی مقتول به پذیرفتن دیه رضایت دهد و برای مؤمنان شایسته نیست که از او حمایت کنند و برای آنان روا نیست جز آنکه علیه او قیام کنند.
- 22 - براساس آنچه در پیمان‌نامه به رسمیت شناخته شده است، برای هیچ مؤمنی جایز نیست که فتنه‌گری را یاری کند یا پناه دهد و هر کس چنین کرد لعنت و خشم خدا بر او خواهد بود و در روز قیامت هیچ عذر و بهانه و عوض و فدیة‌ای از او پذیرفته نخواهد شد.
- 23 - هرگاه شما در چیزی اختلاف نظر پیدا کردید، مرجع حل آن خدا و محمد است.
- 24 - یهودیان تا زمانی که مؤمنان در جنگ (با دیگران) باشند، با مسلمانان هم پیمان خواهند بود.
- 25 - یهودیان بنی‌عوف امتی از مؤمنان هستند، آنها به دین خودشان و مسلمانان به دین خودشان اعم از خودشان یا بردگانشان، مگر آن کسی که ستم و گناه پیشه کند که چنین کسی تنها خود و خاندانش را به هلاکت خواهد افکند.
- 26 - یهودیان بنی‌نجر از آنچه بنی‌عوف برخوردارند، برخوردار خواهند بود.
- 27 - یهودیان بنی‌حارث از وضعیتی مانند یهودیان بنی‌عوف برخوردار خواهند بود.
- 28 - یهودیان بنی‌ساعده از وضعیتی مشابه یهودیان بنی‌عوف برخوردار خواهند بود.

- 29 - یهودیان بنی چشم نیز مانند یهودیان بنی عوف هستند.
- 30 - یهودیان بنی اوس از آنچه یهودیان بنی عوف برخوردارند، برخوردار خواهند بود.
- 31 - یهودیان بنی ثعلبه از وضعیتی مشابه یهودیان بنی عوف برخوردار خواهند بود، مگر آن کسی که دست به گناه و ستم بزند که چنین کسی تنها خود و خاندانش را به هلاکت خواهد افکند.
- 32 - جفنه که یکی از شاخه قبیله ثعلبه است، همانند خود بنی ثعلبه خواهد بود.
- 33 - یهودیان بنی شطیبه از وضعیتی مشابه یهودیان بنی عوف برخوردار خواهند بود.
- 34 - ارزش بردگان ثعلبه مانند خود ثعلبه خواهند بود.
- 35 - قبایل تیره‌های یهودیان نیز حکم آنان را خواهند داشت.
- 36 - هیچ یک از یهودیان بدون اجازه محم(ص) د بیرون نمی‌رود.
- 37 - یهود هزینة های مربوط به خود را عهده دار خواهند بود و مسلمانان عهده دار مخارج خود خواهند بود.
- هم پیمانان باید همدیگر را علیه هر کس که به جنگ آنان پردازند، یاری دهند و باید خیرخواه یکدیگر باشند و به یکدیگر نیکوکاری کنند و گناه روا ندارند.
- 38 - گناه هم‌پیمان کسی بر عهده او نیست و ستم‌دیده در هر حالی باید یاری شود.
- 39 - یهودیان تا زمانی که مؤمنان در جنگ (با دیگران) باشند با مسلمان هم پیمان هستند.
- 40 - طرفهای این پیمان باید حرمت یترب را رعایت کنند و هرگونه جنگ در آن ممنوع است.
- 41 - هرکس از پیمان جوار و پناهندگی کسی برخوردار است، همانند آن شخص حق آسیب رساندن و رفتار ناشایست با دیگران را ندارد.
- 42 - هرگاه در میان طرف‌های این پیمان، مشاجره، اختلاف و نزاعی روی دهد که نگران کننده باشد، مرجع حل اختلاف، خدا و رسول وی خواهند بود.
- 43 - هرکس به یترب حمله کند، طرف‌های پیمان باید یکدیگر را در مقابل او یاری کنند.
- 44 - هرگاه به مصالحه و آشتی فراخوانده شدند، صلح کنند. اگر آنان مسلمانان را به چنین چیزی فرا خوانند، چنین حقی را بر مؤمنان خواهند داشت؛ مگر در مورد آن کسی که به خاطر دین با مسلمانان بجنگد.
- 45 - هر گروهی سهم خود را از سویی که مورد حمله قرار گرفته‌اند، عهده‌دار می‌شوند.
- 46 - یهودیان اوس اعم از خود و بردگان آنها از همانند آنچه در این پیمان برای دیگر یهودیان ذکر شده است، برخوردار خواهند بود.
- 47 - این پیمان‌نامه هیچ‌گاه مانع مجازات و مواخذه فرد ستمگر و خطاکار نخواهد بود؛ هرکس از شهر بیرون رود و هر کس در مدینه بماند، در امان خواهد بود؛ مگر آن کسی که ستم و گناهی مرتکب شود و خدا و پیامبرش پناهگاه کسی هستند که نیکی و تقوا را رعایت بکند. (گرفته شده از مجموعه الوثائق السياسية، صفحه 41 - 47). (مواخذ دوم کتاب: الگوی هدایت (تحلیل وقایع زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم) جلد اول مؤلف: علی محمد الصلابی مترجم: هیئت علمی انتشارات حرمین (جدی) 1394 شمسی، ربیع الأول 1437 هجری).
- وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ ﴿٣١﴾**
- اگر خدا فرمان ترک وطن را بر آنان لازم و مقرر نکرده بود، قطعاً در همین دنیا عذاب

شان می کرد و برای آنان در آخرت عذاب آتش است. (۳)

تفسیر:

«الْجَلَاءُ» یعنی ترک وطن، آوارگی، و در این آیه مبارکه به معنای ترک دیار و وطن بنا بر مصیبت که بدان گرفتار شدند. قرآن عظیم الشان در (سوره مجادله آیه 21) میفرماید: «كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي» (الله تعالی حکم کرده است که همانا من و پیامبرانم (بر کافران و منافقان) غالب خواهیم شد) و در (آیه 3 سوره حشر) فرموده است:

«كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ» در این آیات متبرکه بیان میدارد که: هم پیروزی و هم ترک دیار با اراده الهی است. و این جزای اعمال است که یهودان و منافقان به الله تعالی و رسولش دشمنی ورزیدند، و به یاد داشته باشید که هر کس به الله دشمنی کند، الله تعالی آنان را به سختترین عذاب مبتلا خواهد ساخت.

«لَوْ لَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا» حداقل جزای پیمان و عهد شکنی همانا تبعید و مجبور ساختن شان به ترک دیار و وطن اش است (با در نظر داشت اینکه فرقه بنی نضیر یهودی به خاطر توطئه و خیانت مستحق جزای سختتر بودند، ولی آن حکم به تبعید شدنشان تبدیل شد). در آیه بعدی می خوانیم که: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ» یکفهم با تمام وضاحت بیان می دارد که: ستیزه جوئی، سبب قهر الهی و تبعید بنی نضیر شد، نه یهودی بودن آنان.

مختصری در مورد عداوت یهودان با رسول الله:

قبائل بنی النضیر و بنی قریظه از جمله دو طائفه از یهودیانی بودند که در مناطق اطراف تقریباً در یک میلی مدینه بخصوص در قریجات بنام زهرة مسکون بودند، هر دو قوم متذکره دارای قلعه مستحکم بودند، و برای دفاع امور امنیتی خویش حصارهای محکمی را در اطراف خویش احداث کرده بودند.

رئیس قبیله آنان کعب بن اشرف بود.

اینان در عداوت و دشمنی با رسول الله صلی الله علیه وسلم با کفار عرب چه در خفا و چه در علنیت حتی بعد از بستن عهد نامه با مسلمانان، همدست میشدند، و حتی از منافقین مدینه کسانی در ظاهر خود را مسلمان می پنداشتند با یهودان مدینه یک و احياناً در یک حجره علیه مسلمانان توطیه می کردند، همین یهودان در زیاتر از موارد منافقین را به جنگ علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم و مسلمانان تشویق، ترغیب و حتی مساعدت معنوی و مالی هم میکردند.

با در نظر داشت اینکه، رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه مهاجرت فرمود.

بنو النضیر با رسول الله صلی الله علیه وسلم به مصالحه پرداختند و عهد و پیمان بستند که با مسلمین به جنگ و قتال نپردازند پیامبر صلی الله علیه وسلم چنین عهدهی را از آنها پذیرفت.

یهودیان با در نظر داشت اینکه: دلایل قاطع و حجت های روشنی در مورد اینکه رسالت محمد صلی الله علیه وسلم برحق می باشد ولی با آنها دشمنی و عناد که داشتند با رسول الله صلی الله علیه وسلم دشمنی و عداوت می ورزیدند.

از صفیه بنت حیی بن اخطب روایت است که گفت: من از همه فرزندان پدرم نزد وی محبوبتر بودم؛ همچنین نزد کاکایم ابویاسر.

و قتیکه پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به مدینه وارد شد و در قبا میان قبیله بنی عمرو بن

عوف اقامت گزید، فردای آن روز پدرم حیی بن اخطب و کاکایم ابویاسر بن اخطب نزد ایشان رفتند و تا غروب بر نگشتند. بعد از غروب، خسته و بی‌حال و افتان و خیزان برگشتند. من همانند همیشه به سوی آنها دویدم. به خدا سوگند که هیچ یک از آنها به من توجه نکرد و سخت ناراحت بودم. از کاکایم ابویاسر شنیدم که به پدرم گفت: او همان است؟ گفت بله. به خدا سوگند، خودش بود. پدرم گفت: پس نسبت به او چه احساسی داری؟

گفت: به الله قسم تا وقتی که زنده هستم، دشمنی او را دردل دارم. (السيرة النبوية، ابن هشام، جلد 1، صفحه 518 - 519). بنابر این، آنان از آنجا که دین اسلام، آئین و عقیده یهودیان را که براساس خود بزرگ بینی و تحقیر دیگران جز یهودیان استوار بود، پوچ و باطل می‌دانست و آنان منافع خود را در خطر می‌دیدند؛ چراکه اسلام آمده بود و مردم را به عقیده توحید و یگانه پرستی فرا می‌خواند، اما آنها معتقد بودند که عزیر پسر خداست؛ ولی اسلام صدای مساوات و برابری میان انسان ها را سر می‌داد و هیچ قوم را بر قوم دیگر و هیچ گروهی را از گروهی دیگر برتر نمی‌دانست؛ در حالیکه از دیدگاه یهود، فقط آنان ملت برگزیده خدا بودند و خود را از دیگر ملت ها برتر می‌دانستند.

یهودان از روز اول به امضا رسیدن پیمان، بر بندهای پیمان نامه پایبند نماندند و به تردید افکنی در نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم و رسالت او اقدام نمودند. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود: الصراع مع اليهود، محمد ابوفارس، جلد 1، صفحه 31).

یهودان کوشش، توطیه و دسیسه دایمی را براه انداختند تا شکاف را در صفوف مسلمانان و تخریب و تخریش روابط مهاجرین و به صورت کل از همه راه ها و وسایل استفاده بعمل می آوردند تا دوستی و محبت بین مسلمانان را برهم بزنند، یهودان با براه اختن فتنه‌های داخلی و شعارهای جاهلی و فریادهای اقلیمی و منطقه‌ای و قومی همه سعی را بخرچ می‌دادند تا میان مسلمانان درز و شکاف را ایجاد نمایند

یهودان در تبلیغات خویش علیه محمد صلی الله علیه وسلم از بی ادبی استفاده می‌کردند، حتی در حضور ایشان و در اثنای سخنانش بی‌ادبی می‌کردند و با چشم و اشاره رسول الله صلی الله علیه وسلم را به باد تمسخر می‌گرفتند، و بدین ترتیب باعث آزار او اذیت رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌گردید؛ حضرت بی بی عایشه (رض) در روایتی می‌فرماید: مردانی از یهودیان نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: «السام علیک یا ابا القاسم». (یعنی مرگ بر تو باد. زادالمسیر، جلد 8، صفحه 189).

من در جوابشان گفتم «السام علیکم و فعل الله بکم» «مرگ بر شما باد و خداوند شما را هلاک کند» پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «ای عایشه، تحمل کن؛ چراکه خداوند زشتی و ناسزاگویی را دوست ندارد».

من گفتم: مگر نمی‌بینی چه می‌گویند؟ فرمود: «مگر نمی‌بینی من جوابشان را دادم و گفتم: «وعلیکم» یعنی بر شما باد».

برخی از یهودیان با تظاهر به سلام گفتن، در حقیقت برای او دعای مرگ می‌نمودند که این بیانگر میزان شکست و ضعف و زبونی دشمن است که در حقیقت در یک بحران روانی به علت از دست دادن جایگاه خود گرفتار شده بودند.

بنابراین، در مقابل فردی که بر او چیره شده است، این گونه واکنش نشان می‌دهد! پس دعا کردن برای نابودی دشمن با تظاهر به سلام گفتن، اسلحه ناتوانان و وسیله شکست خوردگان و مسکن کینه‌توزان است. (حوار الرسول مع اليهود، د. محسن عبدالناظر، صفحه 101).

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم با شنیدن سخنان عایشه او را به نرمی فراخواند و خاطر نشان ساخت که برای انسان مسلمان جایز نیست که این گونه متأثر و افروخته شود؛ چراکه در اسلام، نرم خویی و اخلاق حسنه حاکم است و الله تعالی مهربان است و نرمی را دوست می‌دارد و در برابر نرمخویی با دیگران، چیزهایی را می‌بخشد که در برابر خشونت چنین چیزهایی نمی‌بخشد.

غزوه بنی قینقاع:

محمد بن مسلم بن عبید الله بن عبد الله بن شهاب القرشی الزهری (م. ۷۴۲/۵۱۲۴م) یکی از بنیان گذاران علم حدیث درباره غزوه بنی قینقاع می‌نویسد: غزوه بنی قینقاع در سال دوم هجری (۶۲۳ میلادی) به وقوع پیوسته است. محمد بن عمر واقدی مؤرخ مشهور جهان اسلام و عمر بن سعد (عمر بن سعد بن ابی وقاص بن حفص بن عبید زهری مدنی) بدین عقیده اند که: غزوه بنی قینقاع در نیمه شوال سال دوم هجری اتفاق افتاده است. (السیرة النبویة الصحیحة، جلد 1، صفحه 299).

اکثر نویسندگان مغازی و سیرت تاریخ و وقوع این غزوه را بعد از جنگ بدر ذکر نموده‌اند؛ زیرا یهود بنی قینقاع به معاهده‌ای که با پیامبر صلی الله علیه وسلم بسته بودند و به تعهداتی که در آن معاهده قید شده بود، پایبند نماندند و در برابر مسلمانان موضع خصمانه گرفتند و با پیروزی مسلمانان در بدر، آنان دشمنی و عداوتشان را آشکار نمودند. (موسوعة نظرة النعیم، جلد 1، صفحه 269).

عوامل اصلی غزوه بنی قینقاع :

مؤرخین در مورد عوامل اصلی غزوه بنی قینقاع می‌نویسند: با پیروزی مسلمانان در جنگ بدر و هشدار رسول الله صلی الله علیه وسلم به یهودیان، بنی قینقاع به فکر شکستن تعهدات خود با پیامبر صلی الله علیه وسلم و در صدد یورش بر مسلمانان در فرصت مناسب بر آمدند.

یهودان در جنب اینکه دست به دسایس و توطیه های مخفی و علنی می زدند، حسادات و دشمنی شان به مرحله اقدامات عملی و جنایی علیه مسلمانان انجامید.

در سلسله این جنایت و توطیه ها یهودان در یکی از روز ها زنی بدوی و مسلمان را که کالایی جهت فروش به بازار قینقاع عرضه نموده بود، بی‌حرمتی کردند. آن زن در کنار فروشگاه شخصی از یهود که جواهر فروش بود، نشست. چند نفر از شیادان یهود آنجا نشستند و برای آن زن ایجاد مزاحمت می‌کردند. وقتی او می‌خواست بلند بشود، آن جواهر فروش، گوشه لباس او را کش کرد و قسمتی از بدن آن زن ظاهر گردید و یهودیان به تمسخر آن زن پرداختند. در همین اثناء، شخصی مسلمانی که از آنجا می‌گذشت، بر آن جواهر فروش حمله کرد و او را به هلاکت رساند.

یهودیانی که شاهد این ماجرا بودند، بر آن مسلمان حمله کردند و او را به شهادت رساندند و بدین صورت مسلمانان و یهودیان بنی قینقاع وارد نبرد شدیدی شدند. (سیرة ابن هشام، جلد 3، صفحه 54). رسول الله صلی الله علیه وسلم با اطلاع از این حادثه، در پانزدهم شوال سال دوم هجری در رأس سپاهی مرکب از مهاجران و انصار به سوی یهود بنی قینقاع رهسپار گردید. در آن روز، پرچم مسلمانان بدست حمزه بن عبدالمطلب بود و پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز ابولبابه، بشیر، بن عبدالمنذر عمری را به عنوان جانشین خود در مدینه انتخاب نمود.

رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل از حرکت به سوی آنها بر اساس دستور خداوند، آنها را از لغو عهده‌ی که بسته بودند، با خبر ساخت؛ چنانکه خداوند میفرماید: «وَأَمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَأَنْذِرْ إِلَيْهِمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ» (سورة الأنفال: 58). (اگر از قومی بیم خیانت داری، مانند آنها پیمانشان را لغو گردان. بی‌گمان خداوند خیانتکاران را دوست ندارد).

محاصره یهودان بنی قینقاع :

یهودیان با اطلاع از این موضوع که رسول الله صلى الله عليه وسلم قصد حمله به آنان را دارد، وارد قلعه‌های مستحکم خود شدند. رسول الله صلى الله عليه وسلم آنان را به مدت پانزده شبانه روز در قلعه‌هایشان محاصره نمود. تا اینکه خداوند متعال در دل‌های شان رعب و وحشت ایجاد کرد و سر انجام تسلیم خواسته رسول الله صلى الله عليه وسلم گردیدند. و بدین صورت ملتی که رسول الله صلى الله عليه وسلم را تهدید می‌کردند و ادعا می‌نمودند که از نظر توان رزمی با مشرکان مکه متفاوت هستند، با ذلت و خواری به فیصله پیامبر صلی اله علیه وسلم گردن نهادند. (الصراع مع اليهود، ابی فارس، جلد 1، صفحه 144). رسول الله صلى الله عليه وسلم دستور داد تا شانه‌هایشان بسته شود و منذر بن قدامة سلمی اوسی را بر آنها گماشت. (اليهود في السنة المطهرة، جلد 1، صفحه 280).

سرنوشت یهود بنی قینقاع:

عبدالله ابن ابی سلول، سردسته منافقان تلاش نمود تا شانه‌های همپیمانان خود را باز نماید و به منذر گفت: شانه‌های آنها را باز کن، اما منذر نپذیرفت و گفت: آیا میخواهید شانه‌های افرادی را باز نمائید که رسول الله صلى الله عليه وسلم شانه‌هایشان را بسته است؟ به خدا سوگند! هرکس شانه‌های آنها را باز نماید، گردنش را خواهم زد.

عبدالله بن ابی بن سلول، بعد از شنیدن جواب منفی منذر، شفاعت آنان را از رسول الله صلى الله عليه وسلم خواستار شد و گفت: ای محمد! نسبت به هم پیمانانم احسان کن! رسول صلی الله علیه وسلم به درخواست او توجه ننمود.

عبدالله دوبار تکرار کرد و به لباس‌های رسول الله صلی الله علیه وسلم چسبید و خواسته‌اش را تکرار نمود. آنحضرت صلی الله علیه وسلم خشمگین شد و چهره مبارک‌اش تغییر نمود و فرمود: لباسم را رها کن! ابن سلول گفت: به خدا سوگند! تا با گذشت از آنان بر من احسان نکنی، لباس‌هایت را رها نمی‌کنم. آیا می‌خواهی تمام آنها را در یک صبحدم گردن بزنی، من به این افراد نیاز دارم. (اليهود في السنة المطهرة، جلد 1، صفحه 281).

آنگاه رسول الله صلى الله عليه وسلم آنان را معاف کرد و فرمود: از اینجا بروید. مسلمانان، اموال یهودیان را به غنیمت گرفتند و مسئولیت جمع آوری و کنترل اموالشان به محمد بن مسلمه (رض) سپرده شد. (اليهود في السنة المطهرة، جلد 1، صفحه 281).

سعی و تلاش و وساطت عبدالله بن ابی مبنی بر جلوگیری از تبعید وطن یهودیان بنی قینقاع نزد رسول الله صلى الله عليه وسلم بی‌نتیجه ماند و توسط شخصی به نام عویم بن ساعده انصاری از در خانه رسول الله صلى الله عليه وسلم رانده شد. (التاريخ الإسلامي، حمیدی، جلد 5، صفحه 30).

روایت فوق؛ یعنی، برخورد پیامبر صلی الله علیه وسلم با عبدالله بن سلول بیانگر فقه سیاسی رسول الله صلى الله عليه وسلم است؛ چراکه درخواست وی را پذیرفت تا قلب این سردار منافق را رام کند و زمینه هدایتش را فراهم نماید؛ همچنین مدارا با عبدالله بن ابی، بیانگر

فراست، دورنگری و سیاست رسول الله صلی الله علیه وسلم است که هیچ گاه نخواست شخصاً در مقابل این منافق بایستد و او را تنبیه نماید؛ زیرا او دارای نفوذی قوی در میان بعضی از انصار تازه مسلمان بود. بنابراین، رسول الله صلی الله علیه وسلم با عبدالله بن ابی مدارا می‌کرد تا اینکه همگان به نفاق وی پی بردند و حتی تصمیم به قتل او گرفتند. (الصراع مع اليهود، ابی فارس، جلد 1، صفحه 148).

ابراز برائت عباده بن صامت از منافقان :

زمانی که بنی‌قینقاع، تعهدشان را با پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم شکستند، عباده بن صامت که یکی از همپیمانان بنی قینقاع بود و با آنان مانند ابن ابی، رابطه حسنه داشت، خود را به رسول الله صلی الله علیه وسلم رسانید و از ارتباط و تعهد با یهود اظهار برائت نمود و گفت: ای رسول الله! من، خدا و رسول و مؤمنان را به دوستی انتخاب نمودم و از تعهد و دوستی با این کفار به بارگاه الهی اظهار برائت می‌نمایم. (اليهود في السنة المطهرة، جلد 1، صفحه 282 - 283).

اظهار این دیدگاه از جانب عباده بن صامت موجب گردید که آن حضرت، مأموریت اخراج بنی‌قینقاع را به او واگذار نماید. بنی‌قینقاع خطاب به عباده گفتند: شما چرا با ما چنین رفتار می‌نمایید؟ (عباده) گفت: از زمانی که شما با پیامبر به جنگ برخاستید، من تعهدم را با شما شکستم. عبدالله بن ابی به عباده گفت: از انصاف به دور است که با هم پیمانان خود قطع رابطه نمایی؛ سپس مواردی از خدمات آنها را ذکر نمود.

عباده گفت: ای اباحباب قلب‌ها متغیر گردیده است و اسلام، تعهدات قبلی را از بین برده است و تو نیز به چیزی متمسک شده‌ای، که خیانتش به زودی آشکار خواهد شد.

آن گاه بنی قینقاع به رسول الله صلی اله علیه وسلم گفتند: ما باید قرض‌های خویش را از بین مردم جمع‌آوری نماییم. پیامبر فرمود: قرض‌هایتان را سریع و با تخفیف بگیرید، اما عباده اخراج آنان را آغاز کرد. آنها از او، مهلت خواستند، اما عباده نپذیرفت و گفت: فقط سه روز فرصت دارید و اگر این امر دستور رسول الله صلی الله علیه وسلم نمی‌بود، من هیچ فرصتی به شما نمی‌دادم. بعد از گذشت سه روز عباده آنها را به سوی شام حرکت داد و می‌گفت: هر چه دور تر بروید بهتر است، تا اینکه به موضع الذباب رسیدند و آنها از آنجا خود را به منطقه‌ای به نام اذرعات رساندند. (سایر تفصیلات را میتوان در کتاب «اليهود في السنة المطهرة، جلد 1، صفحه 282 - 283» مطالعه فرمایید.

این گونه بنی‌قینقاع که از نظر ساز و برگ نظامی قوی‌ترین طایفه یهودیان محسوب می‌گردید، با ذلت و خواری تمام در حالیکه سلاح و دارایی آنان به غنیمت مسلمانان در آمده بود، از مدینه اخراج شدند.

از آن تاریخ به بعد تا مدتی سایر قبایل یهودی، به سکوت و آرامش روی آوردند و ترس و وحشت بر آنان چیره گشت و قدرت و شوکت آنان از بین رفت. (الصراع مع اليهود، ابی فارس، جلد 1، صفحه 149). مواخذ کتاب: الگوی هدایت (تحلیل وقایع زندگی پیامبر اکرم ج) جلد اول مؤلف: علی محمد الصلابی مترجم: هیئت علمی انتشارات حرمین (جدی) 1394 شمسی، ربیع الأول 1437 هجری

یادداشت ضروری:

سایر مفسرین هم به موضوع و علل تبعید یهودان تماس گرفته، و در علل تبعید یهودان بنی قینقاع می‌نویسند:

رسول الله صلی الله علیه وسلم با ده تن از یاران خود از جمله ابوبکر، عمر و علی نزد بنی نضیر رفتند تا از آنان در کار پرداخت دیه دو تن کشتگانی که یکی از مسلمانان آن‌ها را به خطا کشته بود کمک بخواهند و آن دو کشته از قبیله بنی‌عمر بودند که میان آنان و بنی‌نضیر عهد و پیمانی بود. پس بنی‌نضیر در ظاهر به رسول اکرم صلی الله علیه وسلم وعده نیک داده اما در نهان ترور ایشان را سازمان داده بودند.

مؤرخین می افزایند: یهودان بر کشتن رسول الله صلی اله علیه وسلم به دست عمرو بن جحاش بن‌کعب یهودی هم دستان شده و قرار بر این گذاشتند تا با افگندن صخره‌ای بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم از بالای بام، به حیات ایشان پایان دهند.

شایان ذکر است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در کنار دیواری از دیوارهای منازل آنان نشسته بودند، پس الله تعالی آن حضرت صلی الله علیه وسلم را به وسیله وحی از توطئه آنها آگاه ساخت، در نتیجه ایشان دردم برخاسته به مدینه باز گشتند و به اصحاب فرمان آماده باش دادند همان بود که در ماه ربیع الاول سال چهارم هجری به سوی آنان بازگشتند. پس بنی‌نضیر از رسول الله صلی الله علیه وسلم خواستند که آن‌ها را از مدینه کوچانده و در عوض از خونشان درگذرند بر این شرط که جز سلاح هر چه می‌توانند بر شتران خویش بار نموده و با خود ببرند. رسول اکرم صلی الله علیه وسلم پذیرفتند و بنی‌نضیر از مدینه کوچیدند.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٤﴾

این به خاطر آن است که آنها با الله و رسولش دشمنی کردند و هر کس با خدا دشمنی کند عذاب الهی (در حق او) شدید است. (۴)

تفسیر:

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ» : این جلای وطن و عذاب آنان به این علت است که آنها به مخالفت و دشمنی با الله برخاستند و از فرمانش سرپیچی کردند و جرائمی از قبیل نقض پیمان با پیامبر صلی الله علیه وسلم را مرتکب شدند.

« وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (4) » :

و هر کس با الله سبحان و تعالی مخالفت ورزد و با دینش دشمنی کند، از او انتقام می‌گیرد؛ زیرا عذاب خدا سخت است و مجازات اش دردناک.

«شَاقُّوا» از «شق» به معنای ایجاد شکاف و جدایی و جبهه‌گیری و دشمنی است، و واضح و هویدا است که: جبهه‌گیری در برابر فرستاده الهی، در واقع به مفهوم جبهه‌گیری در برابر الله است. جمله «شَاقُّوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ... يُشَاقِّ اللَّهَ» آیه مبارکه می‌رساند که در (ابتدای آیه، جبهه‌گیری در برابر الله و رسول است ولی در پایان آیه، جبهه‌گیری در برابر الله تعالی مطرح بحث شده است).

مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمْوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ ﴿٥﴾

هر چه از درختان خرما بریدید یا آن را بر پایه هایش قائم گذاشتید، همه به اذن الهی بود تا نافرمانان را خوار و رسوا بدارد. (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« لِينَةٍ » : درخت خرماى سرسبز و پربار. [جمع آن، لیان. (منیر)]. « قَائِمَةً » : ایستاده. قائمه‌علی اصولها: بر ریشه هایش ایستاده و بر جای مانده، بر ساقه هایش پایدار مانده. »

لِيُخْزِيَ: «تا خوار و زبون گرداند.

تفسیر:

امام رازی میفرماید: یعنی دلیل این که الله اجازه می چنان امری را داده، این است که کینه‌ی کفار افزایش یابد و حسرت و اندوهشان چند برابر شود، و با نابود کردن عزیزترین اموالشان غصه‌ی آنان بیشتر شود. (تفسیر کبیر ۲۳۸/۲۹).

همچنان برخی از مفسران در بیان شأن نزول این آیه می فرمایند: که تعداد از مسلمانان در جنگ با یهودان بنی‌نضیر شروع به قطع کردن درختان خرمایشان کردند تا آن‌ها را بر سر غیظ و غضب آورند. پس بنی‌نضیر از باب اینکه اهل کتاب‌اند گفتند: ای محمد! مگر نه این است که تو به پندار خود پیامبر هستی و قصد اصلاح را داری؟ آیا بریدن درختان خرما و سوختن آن‌ها از اصلاح است؟ آیا در آنچه که بر تو نازل شده است، روا بودن فساد افگنی در زمین را یافته‌ای؟ پس این سخن بر رسول الله صلی علیه وسلم دشوار آمد و مسلمانان نیز در این اندیشه فرو رفتند که مبادا این‌کارشان فساد افگنی باشد. همان بود که نازل شد. (مختصر ۴۷۱/۳ و البحر ۲۴۴/۸)

«آنچه از درختان خرما بریدید، یا آن را ایستاده بر ریشه‌هایش باقی گذاشتید» و قطع نکردید؛ «پس به اذن الله بود» یعنی: به فرمان وی بود و حق تعالی به این کار اذن داده است تا مؤمنان را عزت‌مند گرداند «و تا فاسقان را» یعنی: بیرون رفته‌گان از طاعت را که یهودیان هستند «خوار گرداند» و آنان را با قطع نمودن درختان بر سر غیظ آورد زیرا هنگامی که ببینند مؤمنان هر چه بخواهند با اموال شان می‌کنند، این بر خشم و غیظشان می افزاید.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (6 الی 10) در باره «فی‌ء» (غنیمت بدون زحمت به دست آمده) و حکم آن، بحث بعمل آمده است.

وَمَا أَقَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٦﴾

و آنچه را الله از آنان به رسم غنیمت عاید پیامبر خود گردانید [شما برای تصاحب آن] اسب یا شتری بر آن نتاختید ولی الله فرستادگانش را بر هر که بخواهد مسلط می گرداند و خدا بر هر کاری تواناست. (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« أَقَاءَ »: بخشید، اهدا کرد، ارمغان داشت، عاید گردانید. (احزاب/۵۰). برخی می گویند. از آن جهت غنیمت را فی نامیده اند؛ چون مانند سایه زوال پذیر است: «أري المال افياء الظلال عشية»: مال را هم چون سایه ها که در شب زایل می شوند، فناپذیر می بینم. [نحل/۴۸، يتفيوا ظلاله- سایه هایش می گردد...]. غنیمت، از راه جنگ به دست می آید. «أَوْجَفْتُمْ» «(وجف): دوانیدید، تازانیدید. امام قرطبی می فرماید: «وجف البعير وجيفا، یعنی شتر تند رفت. و أوجفه صاحبه» یعنی صاحبش آن را به سرعت دواند. و «ركاب» شتر سواری است. «خَيْلٍ»: اسبان. «رِكَابٍ»: شتران.

تفسیر:

معنی آیه چنین است: برای رسیدن به آن مشقتی ندیدید و با جنگ و مقابله مواجه نشدید، بلکه فاصله‌ی آن تا مدینه دو مایل بود، و پیامبر آن را به طریق صلح گشود و آنها را از آنجا بیرون کرد و اموال آنها را گرفت. لذا الله متعال آن را به پیامبرش اختصاص داده و

هر کاری را که بخواید انجام می دهد. (تفسیر قرطبی ۱۰/۱۸).

اموال غنیمت بنی نضیر:

از این جهت خدای سبحان اموال بنی نضیر را مخصوص پیامبر صلی الله خویش گردانید زیرا آن حضرت سرزمین آنان را به صلح فتح کردند و اموالشان را به صلح گرفتند، از این روی آن اموال را میان لشکر تقسیم نکردند بلکه از آن نفقه سالانه خانواده خود را تأمین و بقیه را به امر خریداری و تجهیز اسبان یا چهارپایان و خریداری سلاح برای جهاد اختصاص دادند چنانکه در روایت عمر بن خطاب (رض) آمده است.

فیء: در اصطلاح شریعت اموالی است که از کفار بدون جنگ و خونریزی، یا بدون تازاندن اسبان و سوار شدن بر شتران و یا به صلح گرفته میشود، مانند اموال بنی نضیر. اما غنیمت: اموالی است که به جنگ و نبرد گرفته می شود.

برخی فقهاء بدین نظر اند که: **فیء:** املاک غیر منقول است و غنیمت: اموال منقول. «ولیکن خداوند پیامبرانش را بر هرکس که خواهد» از دشمنان خود «مسلط می گرداند و خداوند بر هر چیز تواناست» با واسطه یا بدون واسطه، با جنگ یا بدون جنگ. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود: تفسیر انوار القرآن سوره حشر).

مَا أَقَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٧﴾

آنچه الله از [اموال و زمین های] اهل آن آبادی ها به پیامبرش داده است، متعلق به الله و پیامبر و خویشاوندان (پیامبر) و یتیمان و مساکین و مسافران (در راه ماندگان) است، تا میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد. و آنچه را پیامبر به شما عطا کرد بپذیرید و از آنچه شما را نهی کرد، اجتناب ورزید و از الله بترسید چون الله سخت عقوبت دهنده است.

(۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اهل القرى» در مورد اهل القرى، حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: «اهل القرى» عبارتند از قریظه و نضیر و فدک و خیبر. (تفسیر «لباب التاویل فی معانی التنزیل خازن» تألیف: علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به خازن خازن ۴/۶۰). «ذی القربی»: نزدیکان، خویشاوندان. «الیتامی»: جمع یتیم، کودکانی که پدر خویش را از دست داده اند. «المساکین»: بینوایان، محتاجان. «دولة»: دست به دست کردن مال، چیز متداول، «دولت» دست به دست شدن و منتقل گردیدن جاه و مقام از کسی به کسی دیگر. «انتهاوا»: دست بردارید، باز ایستید.

تفسیر:

در التسهیل آمده است: این آیه با آیهی سورهی انفال منافات ندارد؛ چون آیهی سورهی انفال در مورد حکم غنیمتی است که به طریق جنگ و به کارگیری اسبان و چهار پایان به دست آمده باشد، که از آن خمس برداشته می شود و بقیه بر غانمان تقسیم می شود، اما این آیه مربوط به حکم «فیء» می باشد که عبارت است از مالی که بدون جنگ از کفار گرفته می شود، پس نه منافاتی هست و نه نسخی در کار است. فقها فرق بین «غنیمت» و «فیء» را بیان کرده اند؛ غنیمت آن است که به طریق جنگ گرفته شود و اما «فیء» بدون جنگ

گرفته میشود. بنگر در اینجا لفظ «فیء» را چگونه ذکر کرده است: «ما أفاء الله على رسوله»، و در سوره ی انفال لفظ غنیمت را ذکر کرده است: «و اعلموا أنما غنمتم من شیء». (التسهیل ۱۰۸/۴).

مفسر تفهیم القرآن در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: در آیه ی قبلی تنها در این حد فرموده شده بود که دلیل عدم توزیع این اموال همچون غنایم، میان سپاه شرکت کننده در جنگ چیست. اینک در این آیه این حکم فرموده می شود که چه کسانی مستحق این اموال هستند. اولین سهم از آن متعلق به الله و پیامبر است. رسول الله صلی الله علیه وسلم بر این دستور چگونه عمل کردند، تفصیل آن را اوس بن الحدثان به نقل از روایت عمر (رض) بشرح ذیل چنین نقل فرموده است: که پیامبر صلی الله علیه وسلم نفقه ی اهل و عیال خود را از آن بر می داشتند و متباقی آن را برای فراهم کردن اسلحه و سواری برای جهاد خرج می کردند. [بخاری، مسلم، مسند احمد، ابوداود، ترمذی، نسایی و دیگران] پس از وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم این بخش به بیت المال منتقل شد تا این سهم نیز صرف همان رسالتی شود که الله سبحان و تعالی پیامبرش را مامور آن کرده بود. از امام شافعی این نظر هم نقل شده است که آن بخش از آن که متعلق به شخص رسول الله صلی الله علیه وسلم بود، پس از ایشان به کسی که در رهبری مسلمانان جانشین ایشان شود تعلق می گیرد، چراکه پیامبر صلی الله علیه وسلم به سبب مقام امامت خود مستحق آن بودند، نه به سبب مقام نبوت خود. اما اکثریت فقیهان شافعی در این مسئله با جمهور فقیهان هم نظر اند که این سهم الآن باید صرف مصالح دینی و اجتماعی عموم مسلمانان شود.

سهم دوم از آن خویشاوندان است و مراد از آن خویشاوندان رسول الله اند، یعنی بنی هاشم و بنی المطلب. این سهم برای آن مقرر شده بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم در کنار تامین مصارف اهل و عیال خود بتواند به آن دسته از خویشاوندان خود که محتاج کمک ایشان هستند یا ایشان احساس می کنند که به کمک او نیازمنداند، هم بتواند کمک فرماید. پس از وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم این سهم هم به عنوان یک سهم علیحده و مستقل باقی نماند، بلکه حقوق نیازمندان بنی هاشم و بنی المطلب نیز همانند سایر نیازمندان برعهده ی بیت المال قرار گرفت، اما با این تفاوت که حق آنان برتر از حق دیگران پنداشته شد، چراکه آنان سهم زکات ندارند. روایت عبدالله بن عباس (رض) است که در زمان ابوبکر، عمر و عثمان (رضی الله عنهما) دو سهم اولی از فهرست مستحقان فی حذف شدند و فقط سه سهم باقی مانده (ایتام مساکین و ابن السبیل) در آن ابقاء شدند، سپس علی (رض) در زمان خلافت خود هم بر همین عمل کردند. (تفصیل مبحث را میتوان در تفسیر تفهیم القرآن مطالعه فرماید).

«كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ» تا ثروتمندان از این مال بهره برداری نکنند و به ثروت خود نیفزایند، در حالی که فقرا سخت بدان محتاج اند.

مفسر شیخ امام قرطبی در این مورد فرموده است: یعنی به این علت چنین عملی را مقرر داشته ایم که رؤسا و ثروتمندان بدون فقرا و ضعیفان آن را در بین خود تقسیم نکنند؛ زیرا اهل جاهلیت وقتی غنیمتی را به دست می آوردند، رئیس یک چهارم آن را برای خود برمی داشت که «مرباع» نامیده می شد، بعد از آن به میل خود باز از آن سهم دیگری نیز برمی داشت. (تفسیر قرطبی ۱۶/۱۸).

مفسر تفهیم القرآن در تفسیر آیه مبارکه: «كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ»: «تا تنها میان

توانگران شما دست به دست نگرند.» چنین نگاشته است: این یکی از مهم ترین آیه های اصولی قرآن کریم است که در آن برای جامعه ی اسلامی و سیاست اقتصادی حکومت این قاعده ی بنیادین وضع شده است که گردش ثروت باید در تمام جامعه عام باشد، چنین نباشد که ثروت تنها میان ثروتمندان در گردش باشد، یا ثروتمندان روز به روز ثروتمندتر شوند و فقیران روز به روز فقیرتر. قرآن عظیم الشان تنها به بیان این سیاست بسنده و اکتفا نکرده، بلکه در راستای اجرای همین سیاست ربا را حرام قرار داده، زکات را فرض کرده، دستور بیرون کردن خمس از اموال غنیمت را داده، در جاهای مختلف به صدقات نافله توصیه کرده و فراخوانده، برای کناره های مختلف صورت هایی وضع کرده که به سبب آن جریان ثروت به سوی طبقات فقیر جامعه برگردد، برای میراث قانونی وضع کرده که ثروت گردآوری شده توسط هر شخصی در گستره ای هرچه وسیع تر تقسیم شود، بخل را از لحاظ اخلاقی بسیار قابل نکوهش قرار داده و سخاوت را یک صفت بسیار خوب قرار داده، به طبقات مرفه این مطلب را فهمانده و فرموده که سائلان و محرومان در اموال آنان حقی دارند که آن را نه صدقه، بلکه حق آنان باید پنداشت و داد و درباره ی یکی از بزرگترین منابع درآمد حکومت اسلامی، یعنی فی این قانون را مقرر کرده که یک بخشی از آن باید به طور حتم صرف کمک به مستمندان و فقرای جامعه شود. (تفهیم القرآن)

«وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» در باره این آیه باید گفت: حضرت عبد الله بن مسعود (رض) کسی را دید که در حالت احرام، لباس دوخته پوشیده بود، دستور داد که این لباس را بیرون آورد او گفت آیا می توانی در خصوص این امر، آیه ای از قرآن را به من نشان بدهی که در آن از استعمال لباس دوخته شده منع شده باشد؟ حضرت ابن مسعود (رض) فرمود: بلی آن آیه را به تو نشان می دهم، سپس آیه ی «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» را تلاوت فرمود.

در این هیچ جای شکی نیست که: الله سبحانه وتعالی پیامبر صلی الله علیه وسلم را نمونه و سرمشق برای مسلمانان قرار داده تا همه شئون و آداب زندگی خود را از او بیاموزیم و از سنت او پیروی کنیم، پس بر ما مسلمانان واجب است تا آنچه را که پیامبر صلی الله علیه وسلم بعنوان حلال برای ما بیان کرده بپذیریم و آنچه را که حرام کرده انجام ندهیم، چنانکه میفرماید: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (سوره حشر 7) یعنی: آنچه را رسول خدا برای شما آورده بپذیرید (و اجراء کنید)، و از آنچه نهی کرده خودداری نمایید. اما در این بین بعضی از موارد هستند که ممکن است ما انسانها از حکم حلال یا حرام بودنش مطلع نباشیم، و ندانیم که آیا فلان عمل جایز است یا خیر؟

در این شرایط ما به عملکرد پیامبر صلی الله علیه وسلم نگاه می کنیم تا ببینیم که آیا ایشان آن عمل را انجام می دادند یا خیر؟ آیا همیشه انجام می دادند یا فقط در حالت ضرورت و بعنوان رخصت انجام می دادند؟ اگر انجام داده باشند درمی یابیم که انجام آن توسط دیگران هم جایز است، پس این همان شیوه تشریح احکام است که خدای متعال توسط پیامبرش برای انسانها بیان میکند تا از حلال و حرام و جواز و ناجواز بودن اشیاء و امورات زندگی مطلع شوند.

مثلاً ما نمی دانستیم که آیا جمع خواندن نماز در هنگام بارش باران صحیح است یا خیر؟ ولی اگر به عملکرد پیامبر صلی الله علیه وسلم نگاه کنیم می بینیم که ایشان در وقت بارش باران نماز مغرب را با عشاء جمع می کردند، ما از روی این حدیث در می یابیم که جمع کردن نمازها در وقت بارش باران جایز است، اگر این حدیث نمی بود ما نمی توانستیم

سر خود عمل کنیم و در وقت باران نمازها را جمع کنیم.
لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿٨﴾

[بخشی از غنائم] برای فقرا و مهاجرین است که از دیار و اموالشان بیرون رانده شده اند، در حالیکه فضل و خشنودی الله را می جویند و الله و پیامبرش را یاری می کنند، اینان همان راستگویانند. (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أُخْرِجُوا»: رانده شده اند. «دِيَارِهِمْ»: جمع دار، خانه های شان، کاشانه هایشان.
 «يَبْتَغُونَ»: طلب می کنند، می جویند. «رِضْوَانًا»: خشنودی [مأنده/۲]، [فتح/۲۹].
 «الصَّادِقُونَ»: راستگویان.

تفسیر:

این آیه به حکم «فیء» که قبلاً ذکر شد، مربوط است.
 «فیء» و «غنائم» به همان مهاجران بینوا تعلق دارد که کفار مکه آنها را ناچار کردند از وطن خود کوچ کنند و دیار و اموال خود را به خاطر جلب رضایت و خشنودی خدا ترک نمایند.

قتاده فرموده است: مهاجران اشخاصی بودند که به خاطر محبت الله و رسول الله صلی الله علیه وسلم سرزمین و اموال و خانواده و وطن خود را ترک کردند، تا جایی که در بین آنان بودند مردانی که سنگ را به شکم خود می بست، تا پشت او را از گرسنگی راست بدارد. (تفسیر قرطبی ۲۰/۱۸).

وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحْحَ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٩﴾

و [نیز] کسانی راست که پیش از آنان در دار الإسلام جای گرفتند و ایمان [نیز] در دلشان جای گرفت، کسانی را که به سوی آنان هجرت کنند دوست میدارند و در دلهای خود از آنچه [به مهاجران] داده اند احساس نیازی نمیکند و [دیگران را] بر خودشان (و لو نیازمند باشند) ترجیح میدهند و کسانی که از آز نفس خویش مصون باشند، ایشان اند که رستگارند. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَاجَةً» (نیازی، حسد). «يُؤْتُونَ» (ترجیح می دهند، مقدم می دارند). «خَصَاصَةٌ» (نیاز مبرم، تنگدستی). «يُوقِ» (بازداشته، نگه داشته). «شَحْحٌ» (بخل، حرص شدید).

تفسیر:

«وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ»: و (نیز) آنان راست که جای گرفتند در سرای هجرت و خالص کردند ایمان خود را پیش از ایشان (مهاجران).

مفسیرتفسیر کابلی مینویسد: ازین دار «مدینه طیبه» مراد است و این مردم عبارت از انصار مدینه اند که پیش از ورود مهاجرین در مدینه سکونت داشتند و بر راهای ایمان و عرفان به کمال استحکام استوار شده بودند.

«يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ»: (دوست میدارند هر که را هجرت کند بسوی ایشان). یعنی با

محبت تام و خاص به خدمت مهاجرین می پردازند حتی آماده هستند که در اموال و دیگر دارائی خویش مهاجرین را مساویانه شریک و سهیم بسازند.

«وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ»: و نمی یابند در دلهای خود تنگی (حسد) از آنچه داده شده مهاجران را و مقدم میدارند دیگران را بر نفسهای خود و اگر چه هست ایشانرا فاقه (احتیاج به آنچه اینار مینمایند). یعنی الله تعالی مهاجرین را هر فضل و شرفی که عطا فرموده و یا از اموال فیء و دیگر اشیائیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بایشان بخشاید از مشاهده آن انصار قطعاً دل تنگ نمیشوند و نه حسد می برند بلکه خوش میشوند و با آنکه دچار رنج و زحمت گردند باز هم در هر چیز خوب مهاجرین را بر نفسهای خود ترجیح میدهند اگر با مهاجرین نیکوئی و خیر رسانده بتوانند هیچ دریغ نمیکند.

«وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ - 9»: (و هر کس که خود را از بخل و حرص مصون بدارد، همان شخص کامیاب و رستگار و کامیاب است).

ابن عمر (رض) می فرماید: بخالت (بخل) این نیست که انسان از دادن مال خود دریغ ورزد، بلکه آن است که انسان به چیزی چشم بدوزد که از آن اونیست. (تفسیر صاوی ۱۹۰/۴).

و در حدیث آمده است: «از بخل بترسید که بخل اقوام قبل از شما را نابود کرد، آنان را وادار کرد که خون یکدیگر را بریزند و حرامها را حلال کنند». (اخراج از مسلم).

شان نزول آیه 9:

- ابن منذر از یزیداصم (در نسخه‌ها به «زید» آمده است.) روایت کرده است: انصار گفتند: ای رسول الله! باغ‌ها و زمین های زراعتی ما را بین ما و برادران مهاجرمان نصف تقسیم کن. رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: نه، لیکن مخارج آن‌ها را تامین نمایید و محصولات زراعتی و محصولات باغ‌ها را با آن‌ها تقسیم کنید، زمین و باغ مال خود شما باشد. گفتند: به این کار خوشنود و راضی هستیم. پس الله تعالی آیه: «وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ...» را نازل کرد.

1065- بخاری از ابوهریره (رض) روایت کرده است: شخصی خدمت رسول الله آمد و گفت: یا رسول الله! دچار فقر و تنگدستی شدم و زندگانی بر من سخت شده است.

پیامبر از زنان خود چیزی خواست، اما در نزد آنان نیز چیزی یافت نشد. گفت: کسی نیست که امشب این مرد را مهمان کند تا خدا بر او رحمت نماید. شخصی از انصار برخاست و گفت: من هستم ای رسول الله! او را به خانه خود برد و به همسرش گفت: این مهمان رسول الله صلی الله علیه وسلم است هیچ چیز را نباید از او دریغ کرد. همسرش گفت: هیچ چیز در خانه نداریم، مگر غذای کودک. گفت: وقتی کودک غذا خواست بخوابانش و خودت بیا و چراغ را خاموش کن امشب را با گرسنگی سپری می کنیم همسر او این کار را انجام داد. آن مرد سحرگاه نزد پیامبر شتافت. پیامبر گفت: الله از فلان [ابوطلحه زید بن سهل] و همسرش خوشنود شد. الله آیه: «وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» را نازل کرد. (صحیح است، بخاری 3798 و 4889، مسلم 2054، نسائی 602، بغوی 4 / 291 و «تفسیر شوکانی» 2647).

1065- مسدد در «مسند» خود و ابن منذر از ابو متوکل ناجی روایت کرده اند: مردی از مسلمان‌ها... و بعد مانند حدیث بالا ذکر کرده و در روایت او آمده است، شخصی که آن

مسکین را مهمان کرد ثابت بن قیس بن شماس بود. که در باره او آیه نازل شد. (مسدد چنانچه در «مطالب عالیّه» 3773 آمده از ابومتوکل روایت کرده و این مرسل است.) 1066- واحدی از طریق محارب بن دثار از ابن عمر (رض) روایت کرده است: برای یکی از اصحاب سر گوسفندی را هدیه آوردند. گفت: برادرم فلان و خانواده‌اش از من نیازمندتر و محتاج‌تر به این سر هستند. سر گوسفند را به او فرستاد. او نیز به خانواده‌ای دیگر فرستاد به همین ترتیب به هفت خانواده این سر دور کرد تا به خانواده اولی برگشت پس آیه: «وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ...» تا آخر نازل شد. (حاکم 2 / 484 صحیح شمرده و ذهبی می‌گوید: عبیدالله را ضعیف می‌دانند. واحدی در «اسباب نزول» 810 از عبیدالله بن ولید روایت کرده، سیوطی در «دُر المنثور» 6 / 289 به حاکم و ابن مردویه نسبت کرده است. «زاد المسیر» 1421).

وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١٠﴾

و نیز کسانی که بعد از آنان [انصار و مهاجرین] آمدند در حالیکه می‌گویند: ای پروردگارا! ما و برادرانمان را که به ایمان آوردن بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل هایمان نسبت به مؤمنان، خیانت و کینه قرار مده. ای پروردگارا! یقیناً تو رؤوف و مهربانی. (۱۰)

خواننده محترم!

«اغْفِرْ لَنَا وَ لِإِخْوَانِنَا» یک اصل دعایی رابرای ما مسلمان ها که: شخص دعا کننده در بدو باید اول از خطاها و لغزش های خود استغفار بخواهد، و سپس از لغزشهای دیگران. جمله: «اغْفِرْ لَنَا وَ لِإِخْوَانِنَا» آیه مبارکه می‌رساند که: مؤمن، مصونیت از گناه ندارد، ولی هرگاه گناهی را مرتکب شد، بلافاصله استغفار می‌کند.

و در این هیچ جای شک نیست که: دعای خیر برای گذشتگان، وظیفه آیندگان است. طوریکه فحوای آیه مبارکه «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ... الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ» بدان حکم می‌فرماید. همچنان نباید فراموش کرد که: «سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ» که سابقه داشتن در ایمان یک ارزش است. و جمله «لِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ» این فهم عالی را میرساند که برادری واقعی، در پرتو ایمان می‌باشد. و در اخوت و برادری دینی، زمان و مکان و نژاد مطرح نیست.

ابو سعود گفته است: به عنوان اعتراف و اقرار به فضل آنها آنان را به داشتن ایمان توصیف کرده‌اند؛ زیرا برادری دینی در نزد آنان از برادری نسبی عزیزتر و شریف‌تر بود. (ابو سعود ۵/۱۵۲)

«لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا» این فهم عالی را به مسلمانان می‌رساند که: مؤمن، بدخواه دیگران نیست. و هکذا باید اذعان داشت که: در اصلاحات باید اول به سراغ ریشه‌ها رفت. ریشه بسیاری از گناهان، کینه و حسادت و دشمنی است که باید در بین ما از بیخ و ریشه از بین برده شود.

«رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ» او مهربان است که با آمرزش خطاها نواقص را جبران می‌کند و لغزش‌ها را مورد عفو قرار می‌دهد. الهی پس دعای ما را به در بارخویش قبول فرما! ابن کثیر می‌فرماید: چه نیکو امام احمد از این آیه استنباط کرده است، او می‌فرماید رافضی به سبب دشنام دادن و نفرین به صحابه و یاران پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم در غنیمت نصیب و سهمی ندارد؛ چون به اوصاف مؤمنان متصف نیست. (مختصر ۳/۴۷۵).

و شیخزاده گفته است: خدای متعال بیان کرده است که حق مسلمانان بعد از مهاجرین و انصار این است که پیشینیان را به رحمت و دعا یاد کنند، پس هر کس چنان نکند و به بدی از آنها یاد کند، به مقتضای این آیه، از جمله ای اقسام مؤمنان خارج است. از شعبی روایت است که یهود و نصاری بر رافضی برتری دارند؛ زیرا از یهود سؤال شد: بهترین افراد امت شما چه کسانی میباشند؟ گفتند: یاران حضرت موسی علیه السلام. و از نصاری همان سؤال شد که گفتند: یاران حضرت عیسی علیه السلام. و از رافضی ها سؤال شد: بدترین افراد امت شما چه کسانی می باشند؟ گفتند: یاران حضرت محمد صلی الله علیه و سلم. به آنها امر شده است که برای یاران پیامبر طلب بخشودگی کنند، اما آنها را دشنام داده و ناسزا می گویند پس تا روز قیامت باید با آنها جنگید. (شیخزاده ۴۷۷/۳).
بارالهی! محبت یاران پیامبر گرامیت را نصیب ما بفرما!

صحابه کرام:

در این هیچ جای شک و تردیدی وجود ندارد که صحابه رضی الله عنهم بعد از پیامبران علیهم الصلاة والسلام، افضل بشر هستند و هیچ امتی در هیچ قومی در فضیلت و شأن به پای اصحاب بزرگوار رسول الله صلی الله علیه و سلم نمی رسند، همان کسانی که خداوند تبارک و تعالی در قرآن آنها را ستوده است و اعلام رضایت کرده است:
«وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»
(توبه 100) یعنی: پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود گشت، و آنها (نیز) از او خشنود شدند؛ و باغهایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته، که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است پیروزی بزرگ.

و پیامبرمان صلی الله علیه و سلم در مورد آن بزرگواران می فرماید: «لا تسبوا أحداً من أصحابي؛ فإن أحدكم لو أنفق مثل أحد ذهباً ما أدرك مداً أحدهم ولا نصيفه» هیچ کدام از اصحاب من را دشنام ندهید، زیرا اگر یکی از شما به اندازه کوه احد طلا انفاق کند به اندازه یک مشت آنان و حتی نصف آن هم نمی رسد!! (بخاری: حدیث 3673. و مسلم: کتاب فضائل الصحابه، باب تحریم سب الصحابه، حدیث: 2541).

بزرگداشت اصحاب رسول الله (ص) در روشنی احادیث نبوی:

روایات و احادیث متعددی وجود دارد که رسول اکرم محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم مقام والای اصحابش را در آنها بیان فرموده و از بدگوی و اهانت آنان نهی بعمل آورده است. که از جمله برای توضیح بیشتر به برخی از این احادیث توجه خوانندگان محترم را جلب میدارم:

1 - عن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «لا تسبوا أصحابي، فوالذي نفسي بيده لو أن أحدكم أنفق مثل أحد ذهباً ما أدرك مداً أحدهم ولا نصيفه»؛ «اصحاب مرا دشنام ندهید، قسم به ذاتی که جانم در قبضه اوست: اگر فردی از میان شما همسنگ کوه احد طلا صدقه کند، به پاداش صدقه مد و یا نصف مد اصحاب من نمیرسد». (بخاری، محمد بن اسماعیل، الجامع الصحيح، جلد 4، 2: 562 شماره روایت (2531) دارالکتب العلمیة 1412هـ. مد مقیاسی معادل پیمانہ

750 گرمی است.

2 - قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: «الله الله في أصحابي! الله الله في أصحابي! لا تتخذوهم غرضاً بعدى، فمن أحبهم فبحبي أحبهم و من أبغضهم فببغضى أبغضهم و من آذاهم فقد آذاني و من آذاني فقد آذى الله فيوشك أن يأخذه»؛ «درباره اصحاب من از خدا بترسید! درباره اصحاب من از الله بترسید! آنان را بعد از (وفات) من نشانه قرار ندهید. هر کس آنان را دوست می‌دارد، به خاطر محبت با من آنان را دوست می‌دارد. و هر کس با آنان بغض می‌ورزد، با خاطر بغض با من با آنان بغض می‌ورزد. هر کس آنان را بیازارد، او در حقیقت مرا آزرد، و کسی که مرا بیازارد، بی‌تردید خدا را آزرد و خداوند از او انتقام خواهد گرفت». (ترمذی السنن جلد 5، صفحه 653 شماره روایت 3862، دارالکتب العلمیة، شیبانی احمد، مسند امام احمد بن حنبل جلد 6، صفحه: 42 شماره روایت 20026، دارالاحیاء التراث العربی 1414هـ.)

3 - قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: «ان الله اختارني و اختار لي أصحاباً فجعل لي منهم وزراء و أنصاراً و أصهاراً فمن سبهم، فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعين، لا يقبل الله منه يوم القيامة صرفاً و لا عدلاً»؛ «همانا خداوند مرا برگزید، و برای من یاران و اصحابی برگزید که از میان آنان جانشینان، یاری دهندگان و خویشاوندانی را برایم مقرر فرمود؛ هر کس آنان را دشنام دهد، لعنت خداوند، فرشتگان و همه مردم بر او باد، خداوند از چنین کسی روز قیامت هیچ عوض و فدیهای را قبول نمی‌فرماید». (حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین ج 4، ص: 833 شماره روایت (6715) دارالمعرفة 1418هـ؛ طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الكبير، ج 17، ص 140، شماره روایت (349) دارالاحیاء التراث العربی 1404هـ.)

4 - قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: «اذا نكر أصحابي فأمسكوا»؛ «هرگاه از اصحاب و یاران من سخن به میان می‌آید، زبانتان را (از بدگویی آنان) مصؤون نگه دارید». (طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الكبير، ج 2، ص 96، شماره روایت (1427)، البانی محمدناصرالدین، سلسلة الاحادیث الصحیحة، ج 1 ص 42، المكتبة الاسلامیة 1405هـ.)

یادداشت:

الله سبحانه و تعالی ، مؤمنان را به سه دسته تقسیم کرده است:

- 1 - مهاجران، آنان که وطن خود، مکه را ترک کردند و خشنودی خدا را بر هستی خویش برتر دانستند...
- 2 - انصار، آنان که برادران مهاجر خود را جای دادند و خانه و زندگی را در اختیارشان گذاشتند.
- 3 - تابعین (تابعان)، آنان که با نیکوکاری از دو گروه پیشین پیروی می‌کنند. کلمه «تابعین» شامل تمام مسلمانان درستکار پس از مهاجران و انصار تا روز قیامت است، به شرط این که: مهاجران و انصار را دوست بدارند، برایشان دعای خیر و آمرزش طلب کنند. پس هر کس دوستدار این برادران مسلمان خود نباشد، از زمره ی این سه گروه نیست... [صابونی]

خوانندگان گرامی!

پس از روشن شدن سرنوشت یهودیان بنی نضیر و کوچاندنشان از سرزمین مدینه، و چگونگی اموال فی (غنیمه ی بدون جنگ به دست آمده)، اینک در آیات متبرکه (11 الی 17) در باره دسیسه ها و حيله گریهای منافقان و یهودیان و مجازات شان بحث بعمل آمده است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِأَخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نَطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١١﴾

آیا کسانی را که نفاق ورزیدند، ندیدی؟ که به برادران کافرشان از اهل کتاب می گویند: اگر شما را [از خانه و دیارتان] بیرون کردند، ما هم قطعاً با شما بیرون می آییم، و هرگز فرمان کسی را بر ضد شما اطاعت نمی کنیم، و اگر با شما جنگیدند، همانا شما را یاری می کنیم. و الله گواهی می دهد که آنان دروغگویند. (11)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَلَمْ تَرَ»: آیا ندیدی؟ مگر نگرستی؟ آیا نیندیشیدی؟ «نَافَقُوا»: نفاق و دورویی پیشه کرده اند. (منافق شدند، نفاق می ورزیدند). «فِيكُمْ»: در حق شما، به زیان شما. «أَحَدًا»: کسی، مرادشان پیامبر است. «قُوتِلْتُمْ»: با شما کارزار شد.

تفسیر:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا» فحوای آیه مبارکه میرساند که: در صدر اسلام، منافقانی بودند که با کفار روابط مخفیانه و خائنه داشتند و با وعده های خود مایه امید آنان بودند. «لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ... لَنَنْصُرَنَّكُمْ» منافقان برای اینکه دوستان خویش به وعده های خویش باور مند بسازند، طوری صحبت می کردند که جانب مقابل به قاطع بودن صحبت خویش باور مند می ساختند. والله تعالی میفرماید: «وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» ولی منافقان چنان دروغگو و محیل بودند که با دوستان خود هم دروغ می گفتند.

شان نزول آیه 11:

- ابن ابوحاتم از سدی روایت کرده است: گروهی از بنی قریظه مسلمان شده بودند که در بین آن ها منافق هم بود این منافقان به بنی نضیر می گفتند: اگر مسلمانان شما را اخراج کردند ما هم همراه شما خارج میشویم. پس خدای پاک در خصوص آنها آیه «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِأَخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ» را نازل کرد. در التسهیل آمده است: در مورد عبدالله بن سلول و جمعی از منافقین نازل شده است که تعدادی را نزد بنی نضیر فرستادند و به آنها گفتند: در سنگر و قلعه های خود پایدار بمانید، ما در هر حال و شرایط با شما هستیم. (التسهیل ۴/۱۱۰). از این رو منافقین را برادران آنها خوانده است که آنها نیز مانند آنان کافرند.

لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُولُنَّ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ ﴿١٢﴾

اگر [یهود] اخراج شوند آنها با ایشان بیرون نخواهند رفت و اگر با آنان جنگیده شود [منافقان] آنها را یاری نخواهند کرد، و اگر اراده کمک کنند، حتماً [در جنگ] پشت خواهند کرد، سپس کسی آنها را یاری نمی کند. (12)

امام فخر رازی میفرماید: الله متعال خبر داده است که اگر یهود اخراج شوند، منافقان با آنها خارج نمی‌شوند، و موضوع همان‌طور هم شد؛ چون وقتی که بنی‌نضیر اخراج شدند منافقان خارج نشدند. و نیز با آنها جنگ شد، اما منافقان آنها را یاری ندادند. و اما فرموده‌ی «وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ» بر مبنای فرض و تقدیر است؛ یعنی به فرض اینکه اگر بخواهند آنها را یاری دهند، قطعاً نخواهند توانست آنها را یاری کنند؛ چرا که باید شکست بخورند و از بین بروند. (تفسیر کبیر ۲۹/۲۸۹).

لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (۱۳)
البته ترس شما (مسلمانان) در سینه‌های ایشان بیش از ترس آنان از الله است، این به آن خاطر است که آنان قومی‌اند که نمی‌فهمند. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رَهْبَةً»: خوف و هراس. بیم ترس و بیم. تمییز است.

تفسیر:

«لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ» (ترس از مردم به جای ترس از خدا، نشانه روشن نفاق است.) «بِأَنَّهُمْ»: به علت آنکه ایشان. «لَا يَفْقَهُونَ» منافقان نمی‌دانند و نمی‌فهمند که رمز عزت و قدرت مسلمانان، اراده و لطف الله متعال است.

لَا يِقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقَلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (۱۴)

آنان هرگز با شما به صورت دسته جمعی جز در پس قلعه‌های محکم و یا از پشت دیوارها نمی‌جنگند. عداوت و جنگشان در میان خودشان سخت است، ایشان را متحد می‌پنداری حال آنکه دل‌هایشان پراکنده است. این اختلاف به آن خاطر است که آنان گروهی‌اند که تعقل نمی‌کنند. (۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قُرَى»: جمع قریه، آبادیها. «مُحَصَّنَةٍ»: محصور و مستحکم، سنگر های محکم. «وَرَاءِ جُدُرٍ»: پشت دیوارها، سورها، جر، جمع جدار، دیوارها. «بَأْسٌ»: سختی، جنگ، دشمنی. «شَتَّى»: جمع شتیت، پراکنده‌ها.

تفسیر:

قتاده می‌فرماید: پیروان باطل و ناروا نظرات و خواسته‌هایشان متفاوت و گواهی و شهادتشان مختلف است. آنها فقط در دشمنی با پیروان حق متحد و موافقت. «لباب التاویل فی معانی التنزیل خازان» تألیف: علاءالدین علی بن محمد بغدادی مشهور به خازان (۶۶/۴).

در البحر آمده است: این پراکندگی و تفرقه ناشی از فقدان تعقل و تفکر می‌باشد. پس بسان حیوانات اند و بر هیچ امر و حالی متفق نمی‌شوند. (البحر ۸/۲۴۹).

«قُرَى مُحَصَّنَةٍ»: قلعه‌ها و ساختمان‌های محکم و استوار. یعنی مناطقی که از طریق دیوار یا خندق و یا برج حفاظت می‌شود.

«قُرَى» جمع «قریه» به محل اجتماع مردم گفته می‌شود، درین جا هدف همین محل اجتماع مردم است که شهر باشد یا قریه.

«بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ»: جنگ و عداوت در میان خودشان سخت است و متحد و متفق نیستند.

در جنگ با یکدیگر توانا و نیرومندند، ولی در مقابل مؤمنان راستین ترسو و ضعیف می‌باشند.

كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٥﴾

(داستان این گروه از منافقان) همانند داستان کسانی است که اندکی پیش از آنان بودند، پس سزای تلخ کار خود را چشیدند و برای آنها عذاب دردناک است. (۱۵)
 « قَرِيبًا »: به تازگی، به این نزدیکی، چندی پیش، اخیر. به نبرد بدر اشاره دارد. «ذَاقُوا» (ذوق): چشیدند. « وَبَالَ »: سرانجام بدکار، مجازات بدکار.

تفسیر:

مفسر بیضاوی فرموده است: یعنی حال یهود مانند حال مشرکین در جنگ بدر و ملت‌های پیشین است که در زمانی نه چندان دور نابود شدند. (تفسیر بیضاوی ۴۷۸/۳).
 «ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» فحوای آیه می‌رساند که: همکاری با منافقان، شخص را دچار عذاب دنیا و آخرت می‌سازد.

می‌گویند: یک انسان از يك سوراخ دو بار گزیده نمی‌شود ولی ما در داستان یهودیان بنی‌نضیر، ملاحظه نمودیم که هم فریب و عده‌های منافقان را خوردند و فکر نکردند که این منافقان، چندی قبل همین وعده‌ها را به یهودیان بنی‌قینقاع دادند و بدان وفا نکردند.

كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦﴾

همانند شیطان که به انسان گفت: کافر شو، چون کفر ورزید گفت: من از تو بیزارم، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است بیم دارم! (۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« بَرِيءٌ »: بیزار.

تفسیر:

در التسهیل آمده است: این مثلی است که الله متعال آن را در مورد منافقین بیان فرموده است که یهود بنی نضیر را فریب دادند و بعداً آنها را تنها گذاشتند، آنها را به شیطان تشبیه کرده است که فرزند آدم را فریب داد و سپس از او تبری کرد و در اینجا منظور جنس شیطان و انسان است. (التسهیل ۱۱۰/۴). و سخن شیطان که گفت: «إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ» دروغ و ریای محض است؛ چون اگر از الله متعال می‌ترسید دستورش را اجرا می‌کرد و از در عصیان در نمی‌آمد. (ابن کثیر می‌گوید: سرگذشت آنهایی که به وعده‌ی منافقین مغرور شدند همچون سرگذشت شیطان است که کفر را برای انسان آراست سپس از او تبری نمود و گفت: من از پروردگار عالمیان می‌ترسم. مختصر ۴۷۶/۳).

باید گفت که: در این هیچ جای شکی نیست که: شیطان، رفیق نیمه راه انسان است. طوریکه از فحوای آیه مبارکه معلوم می‌شود: «اَكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ» بناً باید گفت که: روزگار انسان بی‌دین به جایی می‌رسد که حتی شیطان هم از او برانته می‌جوید. و برایش می‌گوید: «إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ» (من از تو بیزارم).

ابن عباس (رض) در ذیل این آیه مبارکه اشاره به این داستان دارد: می‌گویند در بنی اسرائیل، شخصی عابد و پرهیزگاری به نام برصیصا که سال‌ها مصروف عبادت زندگی می‌کرد. مردم محل مریضان خویش را غرض شفا، و تداوی نزد او می‌آوردند.

در یکی از روزها زنی از اشراف قوم را نزد او آوردند، شیطان او را وسوسه کرد و او به آن زن تجاوز کرد. سپس او را کشت و در بیابان آنرا دفن کرد.

برادران زن فهمیدند و مسئله شایع شد و عابد از موقعیت خود سرنگون گشت. حاکم وقت او را احضار و او به گناه خود اقرار کرد و حکم صادر شد که او را به دار آویزان کنند. در این وقت شیطان نزد او مجسم شد که وسوسه من تو را به این روزگار اغشته ساخت، اگر به من سجده کنی تو را آزاد می‌سازم.

عابد گفت: توان سجده ندارم، شیطان گفت: با اشاره ابرو به من سجده کن، او چنین کرد و به اجرای این عمل خویش بطور کلی دین خود را هم از دست داد و در نهایت کشته شد.

(تفسیر: قرطبی)

خواننده محترم!

ملاحظه بفرمایید؛ شیطان، هر کس را به شکلی از اشکال فریب می‌دهد و او را از راه مستقیم منحرف می‌سازد. حتی توانست که عابد مشهور بنی‌اسرائیل را از راه عبادتش به گناه گرفتار سازد.

همین شیطان بود که: قارون را به داشتن همه علمیت و مدیریتش مغرور و از راه به بیراه سوق دهد. «عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي» (قصص، 78). همین شیطان بود که: سامری را به علم و هنر خود مغرور می‌سازد. «بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا» (طه، 96). و غیره و غیره...

شباهت های منافقان با شیطان :

قبل از همه باید گفت که: در این هیچ جای شکی نیست که: هم شیطان و هم منافقان هر دو دشمن ابدی و دایمی انسان هستند: «الْمَ أَعْهَدُ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» آیه «60» سوره یاسین (ای فرزندان آدم! مگر با شما پیمان نبستم که شیطان را اطاعت نکنید که همانا او برای شما دشمنی آشکار است). (یس، 60)، «هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرُوهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ» (آنان دشمن اند، پس از آنان دوری کن، الله آنان را بکشد، چگونه از حق منحرف میشوند) (سوره منافقون، 4). «هم العدو» یعنی دشمن واقعی این افراد هستند، زیرا اولاً در مجتمع زندگی می‌کنند و از اسرار مسلمانان معلومات دارند، ثانیاً چون در لباس دوست هستند شناخت آنان کار دشوار و مشکلی است، ثالثاً چون ناشناخته‌اند مبارزه و مقابله با آنان سخت‌تر است، رابعاً چون پیوندهای نسبی و سببی با مسلمانان دارند برخورد با آنان پیچیده‌تر است و خامساً باید گفت که: ضربه منافقانه همیشه غافلگیرانه‌تر است.

هر دو مردم را به فحشا و منکر دعوت میکنند: قرآن عظیم الشان در (آیه 268 سوره بقره) این عمل خبیثه آنان را چنین به معرفی می‌گیرد: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلاً وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (شیطان (به هنگام انفاق)، شما را از فقر و تهیدستی میترساند و شما را به فحشا و اعمالی بد دعوت می‌کند، ولی الله متعال از جانب خود به شما وعده‌ی آمرزش می‌دهد و خداوند وسعت بخش داناست).

و همچنان در (آیه 67 سوره توبه) میفرماید: «الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَ يَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (67) (مردان و زنان منافق، از یکدیگرند (از يك قماشند)، به منکر فرمان می‌دهند و از معروف نهی می‌کنند و دستهای خود را (از بخشش و انفاق) می‌بندند. الله

متعالم را فراموش کرده‌اند، پس خداوند نیز آنان را فراموش کرده است. همانا منافقان، همان فاسق اند.)

بر مسلمانان واجب است که: از هر دو (منافق و شیطان) باید در حراس باشند.. و از آنان باید دوری جست. طوری که قرآن عظیم الشان در (آیه 208 سوره بقره) میفرماید: «... وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» (... و گامهای شیطان را پیروی نکنید که او دشمن آشکار شماست.)

باید گفت که: وسوسه‌های شیطان، انسان را مجبور به گناه نمی‌کند، بلکه انسان قدرت و توانمندی مقابله با شیطان را دارد، بنابر همین دلیل است که انسان از پیروی و اطاعت شیطان نهی شده است. بلکه از توطیه‌های شیطان باید آگاه و هوشیاری داشته باشد، زیرا شیطان، گام به گام انسان را منحرف و اغوا میکند.

طوری که قرآن عظیم الشان در (آیه 4 سوره منافقون) می‌فرماید: «وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَ أَنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهِمْ خَشَبٌ مُسْتَنْدَةٌ يَخْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتِلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ» (4) (و هنگامی که آنها را می‌بینی قد و قامت شان تو را در تعجب می‌اندازد! و اگر سخن گویند به گفته آنان گوش می‌دهی، آنان گویا تخته‌هایی هستند که تکیه داده شده‌اند. هر فریادی را علیه خود می‌پندارند، آنان دشمن اند. پس از آنان برحذر باش! الله ایشان را بکشد از (حق) به کجا گردانیده می‌شوند؟)

تشبیه منافقان به تنه‌های بریده شده درخت، «كَأَنَّهِمْ خَشَبٌ مُسْتَنْدَةٌ»، از جهاتی می‌تواند باشد از جمله: 1. سبکی و پوسیدگی و شکسته شدن در برابر فشار و ضربه؛ 2. جمود و خشکی و عدم انعطاف و تأثیر پذیری؛ 3. عدم استقلال در ایستادن روی پای خود؛ 4. عدم قدرت بر شنیدن و تفکر.

چهره و ظاهر هر دو (شیطان. منافق) فریبنده است: طوری که می‌فرماید: «مَثَلُ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ» (16) (همانند شیطان که به انسان گفت: کافر شو، چون کفر ورزید گفت: من از تو بیزارم، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است بیم دارم!)

و باز در (آیه 14 سوره بقره) می‌فرماید: «وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّمَا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ» (و چون با اهل ایمان ملاقات کنند گویند: ما (نیز همانند شما) ایمان آورده‌ایم. ولی هرگاه با (همفکران) شیطان صفت خود خلوت کنند، می‌گویند: ما با شما هستیم، ما فقط (اهل ایمان را) مسخره می‌کنیم.)

همچنان هم منافقین و هم شیطان فریب و اغفال خویش را با شعارهای خیر خواهانه آغاز می‌کند و از همجو شعاریها مستفید می‌شوند. طوری که قرآن عظیم الشان در (آیه 120 سوره طه) می‌فرماید: «فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَّا يَبْلَى» (120) (پس شیطان او را وسوسه کرد (و) گفت: ای آدم! آیا (میخواهی که) تو را به درخت جاودانگی و ملک (و پادشاهی) فنا ناپذیر راهنمایی کنم؟!)

و یا طوری که در (آیه 11 سوره بقره) می‌فرماید: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ» (هرگاه به آنان (منافقان) گفته شود در زمین فساد نکنید، می‌گویند: همانا ما اصلاح‌گریم.)

و در نهایت باید گفت که: جایگاه هر دو شان هم شیطان و هم منافق در تحت ترین طبقه

دوزخ می باشد، طوریکه پروردگار با عظمت میفرماید: «فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ» (سوره حشر آیه 17) (پس سر انجام آن دو چنین است که هر دو در آتش جهنم اند، و این عذاب ابدی سزای هر ظالم است.) و یا طوریکه میفرماید: «إِنَّ الْمُنافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا» (145) (آیه 145 سوره نساء) قطعاً منافقان، در پست ترین عمق آتشند و هرگز برای آنان هیچ یآوری نمی یابی). منافقان با الله تعالی درگیرند و الله تعالی نیز آنها را لعنت می کند: مطمئن باشید که در فرهنگ منافقان، خیر رسانی وجود ندارد. در نهایت کار انسان بی دین به جایی میرسد که شیطان هم از او برائت میجوید.

فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ﴿١٧﴾

پس سرانجام آن دو (انسان کافر و شیطان) چنین است که هر دو در آتش جهنم اند، و این عذاب ابدی سزای هر ظالم است. (۱۷)

تفسیر:

«فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا» و سرانجام دعوت دهنده که شیطان است و دعوت داده شده که انسان است این شد که «أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا» هر دوی آنان در آتش دوزخ هستند و در آن جاودانه خواهند بود. همان طور که خداوند متعال می فرماید: «إِنَّمَا يَدْعُو حُزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ» بی گمان شیطان گروهش را دعوت می دهد تا از دوزخیان باشند.

«وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ» و این سزای ظالمان و ستمکاران است؛ کسانی که در ستمگری و کفر ورزیدن با همدیگر مشارکت دارند، گرچه در شدت عذاب با یکدیگر متفاوت هستند. و این عادت و شیوه شیطان با همه دوستانش می باشد؛ او آن ها را فرا می خواند و با حيله و فریب، آن ها را به سوی آن چه که به زیانشان است می کشاند تا این که در دام می افتند و اسباب هلاکت و نابودی، آن ها را فرا می گیرد. در این هنگام از آن ها بیزاری می جوید و از آن ها دست می کشد.

و کسی که از شیطان اطاعت کند قابل سرزنش است چون خداوند انسان را از او برحذر داشته است. پس کسی که اقدام به اطاعت از او نماید از روی بینش مرتکب گناه می شود و چنین کسی عذری ندارد.

خوانندگان گرامی!

پس از بیان احوال منافقان و یهودیان، اینک در آیات متبرکه (18 الی 24) در باره تقوی و کردار نیکو، انجام نیکوها و دوری از بدیها، کردار پسندیده، آمادگی برای جهان آخرت، اهتمام به قرآن و ارزشهایش و به پاکی ستودن و تسبیح گفتن پروردگار، بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَانْتِظِرْ نَفْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٨﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! از مخالفت الله بترسید و هر شخص باید بنگرد که چه چیزی را برای عاقبت فردا پیش فرستاده است. و از خدا بپرهیزید که خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است. (۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَتَنْظُرُنَّ»: باید نظر اندازد، باید بنگرد. «نَفْسٌ»: یعنی هر کس، هر انسانی. «لِعَدِّ»: برای فردای قیامت.

تفسیر:

ابن کثیر فرموده است: بنگرید چه اعمالی نیکو را برای روز معاد و حشر خود ذخیره کرده‌اید. (ابن کثیر ۳/۴۷۷) روز قیامت به «غد» موسوم است؛ چون آمدنش نزدیک است: «مَا قَدَّمْتُ لِعَدِّ» معنی این را میرساند که آینده نگری و عاقبت اندیشی، لازمه‌ی ایمان است.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿١٩﴾

و مانند کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند، و خدا نیز آنها را به خود فراموشی گرفتار کرد، و آنها فاسق و گنهکارند. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَسُوا اللَّهَ»: الله را فراموش کردند، الله را از یاد بردند. «أَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ»: الله هم خودشان را از یادشان برد، الله آنان را دچار خودفراموشی کرد.

تفسیر:

مفسر ابو حیان می فرماید: این از جمله مجازات و سزای گناه است، آنها عبادت و اجرای فرمان الله سبحان و تعالی را رها کردند، آنگاه به پاس این گناه بزرگ الله نیز آنان را دچار فراموشی کرده و حقوق خود را از یاد بردند، (البحر ۸ / ۲۵۱). تا جایی که خیری برای آن روز تقدیم نکردند.

«نَسُوا اللَّهَ»: طوری که گفته شد، الله را فراموش کردند و طاعت و عبادت را از یاد بردند. جزای الهی متناسب به عمل است، بناءً باید اعتراف کرد که عامل سقوط انسان، از خود انسان آغاز می یابد، خود فراموشی از جمله جزای الهی بشمار می رود.

لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿٢٠﴾

دوزخیان و بهشتیان برابر نیستند، بهشتیان همان رستگارانند. (۲۰)
«الْفَائِزُونَ»: رستگاران، کامگران.

لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١﴾

اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم، بی شک آن را از ترس خداوند خاکسار و فرو پاشیده میدیدی، و اینها مثلهایی است که برای مردم بیان می کنیم تا که ایشان بیندیشند. (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«جَبَلٍ»: کوه «خَشِعًا»: (خاکسار، سرفکنده، ذلیل). «مُتَصَدِّعًا»: (شکافته، از هم پاشیده).

تفسیر:

هدف سوره مبارکه سرزنش انسان است که در موقع قرائت قرآن عجز و فروتنی از خود نشان نمی دهد، و از عجایب و شگفتی های بزرگ مکنون در آن روگردان است، پس این آیه عظمت قرآن و پستی حال انسان را بیان می کند. (شیخزاده ۳/۴۷۹).

خواننده محترم!

بصورت کل باید گفت که: هدف و غایت اساسی در آیه مبارکه همانا، تعظیم به عظمت قرآن

عظیم الشان است، زیرا این کتاب آسمانی شامل بر معارف حقیقی و اصول شرایع و عبرتها و مواعظ و وعد و وعیدهایی می باشد.

بنابر همین عظمت است که می فرماید: اگر ممکن بود که این قرآن بر يك كوه، با همه غلظت و سختی که دارد، نازل شود، بصورت قطع می دیدی که کوه با آنهمه صلابت و غلظت و بزرگی و مقاومتی که دارد، از ترس الله متعال متأثر و متلاشی می شد.

زمانیکه حال کوه در برابر قرآن چنین است، انسان اشرف مخلوقات سزاوارتر از آنست و باید وقتیکه قرآن کریم بر او تلاوت می شود، یا خودش آن را تلاوت می کند، قلبش خاشع گردد، بسانسانهایی که نه تنها در برابر قرآن خاشع نمی شوند، بلکه از در مخالفت و انکار آن بر می آیند قلب های شان از کوه هم سختتر و نفوذ ناپذیرتر است.

در البحر آمده است: غرض توبیخ انسان است که سنگدل است و از این قرآن تأثیر نمی پذیرد، قرآنی که اگر بر کوه نازل می شد سر عجز خم کرده و شکاف برمی داشت، وقتی کوه با آن همه عظمت و سختیش در مقابل قرآن عجز و فروتنی به آن دست بدهد و شکاف بردارد، شایسته تر است که انسان با وجود حقارت و ناتوانیش تحت تأثیر آن قرار گیرد، اما متأسفانه با وجود ضعف و کاستی های فراوانی هم که دارد، از قرآن تأثیر نمی پذیرد.

(البحر ۲۵۱/۸).

همچنین پروردگار با عظمت ما در (آیه 31 از سوره رعد) میفرماید: «وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَةٌ بِهِ الْمَوْتَى» (و اگر قرآنی بود که کوهها از هیبت آن به حرکت در می آمد و زمین می شکافت یا مردگان با آن به سخن در می آمدند (بدون شک آن همین قرآن بود)).

قرآن عظیم الشان کتاب است که یکهزار و چارصد سال قبل انقلاب را در عالم بشریت پر با نمود، نور این کتاب چنان با قوت صلابت و با عظمت است که تا بشر زنده است نور آن به خاموشی نخواهد گراید.

قرآن عظیم الشان مشعلی است که آن خاموش نمی شود و چراغیست که روشنی آن فرو نمی نشیند، در یابی است که عمق آن از تصور ها بیرون است.

قرآن کریم، کتابیست که حق و باطل را از هم جدا می کند، شك و تردید را از اذهان دور می سازد، خواندن و شنیدن آن قلب را صیقل و جلا می هد، اطمینان و آرامش را به انسان به ارمغان می آورد.

در فضیلت قرآن عظیم الشان پیامبر بزرگوار اسلام با زیبایی خاصی میفرماید: «خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ» (صحیح البخاری 5027). (بهترین شما کسی است که قرآن را می آموزد و بدیگران تعلیم میدهد).

همچنان در حدیث دیگری از ابن مسعود روایت است که پیامبر اسلام فرموده است «من قراء حرفاء من كتاب الله فله به حسنة والحسنة بعشر امثالها لا اقول ألم حرف بل الف حرف ولام حرف وميم حرف.» (سنن ترمذیو دارمی)

(کسی که حرفی از کتاب الله (قرآن) را بخواند برایش به آن (يك حرف) يك حسنة استوحسنة به ده چند است، من نمی گویم که ألم (الف لام ميم) يك حرف است بلکه الف يك حرف ولام يك حرف است وميم حرف دیگری است) یعنی تلاوت ألم سی حسنة دارد.

همچنان در حدیث دیگری که روای آن حضرت عمر رضی الله عنه است آمده است که: تلاوت قرآن قلب را جلا میدهد: «ان هذه القلوب تعدا كما يعد الحديد اذا اصابه الماء»

قبل یا رسول الله و ما جلاء ها قال كثرة ذكر الموت و تلاوت القرآن» (شعب ایمان بیهقی) (بیگمان قلب ها زنگ آلود میگردد مانند آنکه آهن در (اثر تماس) به آب زنگ آلود میشود. از پیامبر اسلام پرسیده شد که جلای آن به چه چیز هاست؟ فرمودند: به یاد آوری نمودن زیاد از مرگ و تلاوت قرآن پاک.)

قرآن کتابی است که خالق تمام هستی آن را برای هدایت ما انسانها بر پیامبران نازل فرموده است.

پس بدون شک کامل ترین کتاب در جهان است و چون کاملترین است حتماً در زندگی ما نقش حیاتی و اساسی دارد.

قرآن کتابی نیست که فقط برای هدایت مردمان که یکهزار و چا صد سال قبل زندگی می کردند، نازل شده باشد، بلکه قرآن کتابی است برای بشریت و در طول تاریخ بشریت تا اینکه بشریت زنده است، قرآن مورد رهنمایی ایشان میباشد.

زمانی انسان میتواند به ترقی اصلی و واقعی و کشفیات بزرگی دست یابد، که به هدایات قرآنی گوش فرا دهد. زمانی میتواند به سعادت اصلی و ابدی دست یابد که به قرآن کریم مراجعه می نماید، قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی میفرماید: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (آیه 9 سوره الزمر) (آیا برابرند آنان که می دانند و آنان که نمی دانند؟) اکثریت مطلق از علماء و دانشمندان بزرگ جهان به این امر معترف اند که با وجود تمامی اختراعات خود، هنوز قطره ای کوچک از دریای بیکران علم الهی را کشف ننموده اند.

تجربه نشان داده است که هر کسی با قرآن دوست باشد، آن را بخواند و برای او ارزش قائل باشد قرآن جواب اعتماد او را خواهد داد او را تنها نمی گذارد، در غم و شادی همراه اوست و شادابی و نشاط را برای او به همراه خواهد آورد.

نباید فراموش کنید که: قرآن کریم دوست نیمه راه نیست. قرآن کتابی است که انسانها را به عبادت همراه با روحیه و نشاط و شادی دعوت مینماید.

اگر دوست انسان قرآن کریم باشد حتماً طرفدار این دوستی خداست و چه کسی قوی تر و مطمئن تر از الله متعال است و چه کسی قوی تر و مطمئن تر از خداوند متعال در حمایت از کسی؟

انسان با زندگی با قرآن روحیه بالایی پیدا می کند. متوجه می شود که خداوند متعال هر لحظه با او در حال گفتگو است. پس خود به خود حالت شادمانی و سرور به او دست میدهد و سبب میشود که زندگی را با خوشی سپری نماید.

قرآن راه مبارزه با ظلم و زیر بار زور ظالم نرفتن را بخوبی به ما نمایش داده است راهی که نجات بخش توده های مردم مستضعف در طول تاریخ بوده است و مردم همواره با تکیه بر قرآن کریم، حضور در مساجد و شرکت در جلسات دینی توانسته اند با هم متحد شده و علیه کافران و ظالمان مبارزه نمایند.

سراسر این کتاب آسمانی پر است از کلام شیرین و محترمانه که آکنده از ادب و احترام و شخصیت قائل شدن برای پدر و مادر و بزرگان است.

هر آنچه از کتب شاعران و آثار نویسندگان در باب اداب و احترام و نزاکت می جوئیم، همگی به یکباره در این کتاب مقدس و اداب آموز آمده است. کتابی که جهت سنین مختلف و در جوامع گوناگون با تفکرات و اعتقادات مذهبی متفاوت، کاربرد دارد.

این کتاب آسمانی نه تنها همواره وحدت و یکپارچگی مسلمانان را فراهم می کند بلکه اعتماد

کلیه انسانهای روی زمین را درخواست می نماید. خداوند متعال جلّ عظمته در این کتاب مقدس از مسلمانان می خواهد که دست برادری به یکدیگر بدهند و از هرگونه تفرقه دوری نمایند.

زیرا هرگونه جدائی از یکدیگر زمینه را برای نفوذ مسلمانان فراهم می کند و موجب برادرکشی بین مسلمانان خواهد شد. جامعه اسلامی هرگز اجازه نفاق و جدائی بین برادران مسلمان را در یک جامعه اسلامی نخواهد داد.

قرآن به عنوان تکیه گاه مسلمانان جهان و عامل اتحاد در وحدت آنان همواره دیوار محکمی در برابر خواسته های غیر مشروع استعمارگران در سطح جهان بوده است. و نباید فراموش کرد که: این کتاب آسمانی نقطه قوت مسلمانان و نقطه ضعف و خار چشم دشمنان اسلام و مسلمانان بوده و خواهد بود.

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿٢٢﴾

اوست خدایی که غیر از او معبودی نیست داننده غیب و آشکار است اوست بخشنده مهربان. (۲۲)

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٢٣﴾

اوست خدایی که جز او هیچ معبودی نیست، او پادشاه، منزّه، و بی عیب و نقص، امان دهنده و امنیت بخشنده، محافظ و مراقب، قدرتمند و غالب، بزرگوار و شکوهمند و والا مقام و صاحب بزرگی کامل است. پاک است الله از آنچه با او شرک می آورند. (۲۳)

تفسیر:

«ملك» به معنای مالک امور مردم و اختیاردار حکومت آنان است. «الْمَلِكُ» مالک جمیع مخلوقات است و در خلق خود هر طور که بخواهد، تصرف میکند.

«قدوس» به معنای پاک و منزّه از هر عیب و نقص.

در التسهیل آمده است: قدوس از تقدیس مشتق است و معنی منزّه بودن از صفات مخلوقات از هر نقص و عیب را می دهد. صیغهی قدوس مانند سبوح معنی مبالغه می دهد. (التسهیل ۱۱۱/۴) آمده است که فرشتگان در تسبیحات خود می گویند: (سبوح قدوس رب الملائكة و الروح).

«الْمُهَيَّمِنُ» به معنای صاحب سلطه و سیطره و مراقبت است. یعنی الله تعالی، احاطه کامل بر هستی دارد. ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی ناظر اعمال بندگان است هیچ چیز از او نهان نیست. (تفسیر قرطبی ۴۷/۱۸).

«سلام» یعنی کسی که با سلام و عافیت برخورد می کند، نه با جنگ و ستیز و یا شرّ و ضرر. و با تمام وضاحت این فهم را می رساند که الله تعالی هیچ گونه ضرری را به مخلوق خود نمی رساند. «و لا يظلم ربك أحدا» امام بیضاوی میفرماید: یعنی از هر نقص و آفتی سالم است، مصدر است و به عنوان مبالغه به صورت وصف به کار رفته است. («لباب التاویل فی معانی التنزیل خازان» تألیف: علاءالدین علی بن محمد بغدادی مشهور به خازان ۷۲/۴).

«مؤمن» یعنی کسی که به تو امنیّت میدهد و تو را در امان خود حفظ میکند.

«جبار» به دو معنای قادر بر جبر و جبران کننده آمده است.

«الْمُتَكَبِّرُ» شایسته عظمت و بزرگی، و الامقام، خدایی که کبریا فقط شایسته ی او می باشد،

و جز او هیچ کس لایق آن نیست. در حدیث قدسی آمده است: «عظمت و بزرگی، کمر بند، و کبریا، بالا پوش من است، هر کس در آن دو قصد شرکت را با من بکند، او را در هم می‌شکنم و اهمیت نمی‌دهم» («لباب التاویل فی معانی التنزیل خازان» تألیف: علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به خازان ۷۲/۴).

امام فخر رازی فرموده است: تکبر برای انسان صفتی مذموم است؛ زیرا متکبر از خود تکبر ابراز می‌دارد. و چنین امری در مورد خلق نقص به شمار می‌آید؛ زیرا حق بزرگی و والایی ندارد. بلکه جز خفت و خواری حقی ندارد، پس وقتی بزرگی و والایی از خود نشان دهد، دروغ گفته است و این برای انسان مذموم است.

و اما هر گونه رفعت و والایی سزاوار خداوند متعال است، بنابراین هر وقت آن را ابراز دارد انسان را به شکوه و عظمت و علو منزلتش هدایت می‌کند. پس در مورد خدا ممدوح و پسندیده است. (تفسیر قرطبی ۴۷/۱۸).

هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۲۴﴾

اوست خداوند آفریدگار پدید آور صورت دهنده، نام های نیک تنها برای اوست، آنچه در آسمانها و زمین است او را تسبیح می‌گویند، و او غالب با حکمت است. (۲۴)

تفسیر:

«الْمُصَوِّرُ» اشیاء را آن‌گونه که خود بخواهد صورت و شکل می‌بخشد: هو الذی یصورکم فی الأرحام کیف یشاء خازن گفته است: یعنی همو شکل خلق را مطابق اراده‌ی خود، طراحی می‌کند. (تفسیر کبیر ۲۹۴/۲۹).

امام صاوی می‌فرماید: همان‌طور که سوره با تسبیح خداوند منان شروع شده با آن نیز خاتمه یافته است؛ چرا که هدف نهایی همان است و خداشناس در نهایت به مرتبه‌ای از معرفت و شناخت میرسد که آن ذات اقدس را از هر عیب و نقصی مبرا بداند و به تقدیس و تنزیه او بپردازد. («لباب التاویل فی معانی التنزیل خازان» مشهور به تفسیر خازان ۷۳/۴. تألیف: علاء الدین علی بن محمد بغدادی)

شناخت اَسْمَاء و صفات الله:

خداشناس‌ترین انسان؛ شخصی است که از الله تعالی بیشتر می‌ترسد و تقوای بیشتری داشته باشد. مفسرین بدین نظر اند شخصی که بخواهد پروردگارش را بشناسد و یا شناختش را نسبت به الله تعالی تکمیل نماید در برابراش، هیچ راهی جز شناخت وی از طریق راه نصوص (وحی) که اوصاف و اعمال و اَسْمَاء وی را صراحتاً بیان میدارند را دیگری وجود ندارد؛ زیرا خداوند متعال را نمی‌توان با چشمان و یا در دنیا مشاهده کرد، پس باید کوشید که با مراجعه به نصوص دینی وی را شناخت.

الله تعالی خود را برای بندگان خویش چنین تعریف و بیان می‌دارد: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» (سورة البقرة: 255).

(الله آن ذاتی است هیچ معبودی برحق غیر از او وجود ندارد (که) همیشه زنده و پایدار است (تدبیر تمام کائنات در دست اوست)، او را نه پینکی می‌آید و نه خواب یعنی از

کائنات یک لحظه غافل نمی‌باشد) هر چه در آسمان‌ها و هر چه در زمین است خاص از اوست، کیست که نزد او شفاعت کند مگر به اجازه او، آنچه را که پیش روی آنها است و آنچه را که پشت سر آنها است می‌داند (یعنی از احوال حاضر و آینده انسانها باخبر است) و مردم از علم او آگاهی نمی‌یابند، مگر آن مقداری که او بخواهد. کرسی او آسمان‌ها و زمین را فرا گرفته است، و نگهداری آنها (آسمانها و زمین) او را خسته نمی‌سازد، و او عالیت‌ر و بزرگتر است.)

همچنین طوری‌که در آیه (23 سوره الحشر) خواندیم: «خداوند آن ذاتی است که جز او معبود حقی وجود ندارد؛ او فرمانروا، منزّه، بی‌عیب و نقص، امان دهنده و امنیت بخشنده، محافظ و مراقب، قدرتمند و چیره، بزرگوار و شکوهمند، و والامقام و فرازمند است.»

علم به صفات و أسماء الله:

قبل از همه باید گفت که: علم صفات و أسماء خدا یکی از دو رکن توحید است، اهمیت علم به أسماء و صفات خداوند متعال در این است که شناخت آنها یکی از دو رکن توحید به شمار می‌آید و توحید بزرگترین مسئله‌ای است که انبیاء علیهم السلام برای تثبیت آن آمده‌اند.

خواننده محترم!

در این هیچ جای شک نیست که ایمان با علم و عمل افزایش می‌یابد؛ هر اندازه که علم انسان نسبت به الله تعالی و عظمت اش بیشتر شود، به همان اندازه، ایمان وی نیز زیاد خواهد شد. همچنین هرگاه انسان به اوامر خداوند متعال لبیک گوید، ایمانش سیر صعودی طی می‌نماید. و اگر علم و عمل انسان اندک باشد، ایمان نیز سیر نزولی طی خواهد نمود؛ خداوند متعال می‌فرماید: «وَإِذَا مَا أَنْزَلْنَا سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ، وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ» (سوره التوبة: 124-125). (و چون سوره ای نازل شود پس از میان آنها (منافقان) کسی هست که (به طور استهزاء) می‌گوید: ایمان کدام یک از شما را این (سوره) افزود؟ (بگو:): اما آنانیکه ایمان آورده‌اند البته بر ایمان آنها افزوده است و آنها خوش و شادمان می‌شوند. (125) و اما آنانیکه در دلها ایشان مرض (شک و نفاق) است، (آن سوره) پلیدی بر پلیدی سابق شان افزود و سرانجام در حالت کفر می‌میرند.)

بلی، مؤمنان آیات نازل شده و علوم و قوانینی را که در بر دارند، با عزم به عمل کردن به آنها تصدیق می‌نمایند. و این، باعث افزایش ایمان آنها می‌گردد.

اما منافقان به خاطر تکذیب آیات الهی و عدم استجابت، کفرشان افزایش می‌یابد.

علم به أسماء و صفات خداوند متعال، درک معنای آنها، عمل به محتوایشان و خواستن از خداوند متعال بوسیله‌ی آنها در دل بندگان خدا تعظیم، تقدیس، محبت، امید، ترس، توکل، و انابت ایجاد می‌کند؛ طوری که خداوند متعال در دل آنها به مثل اعلی در خواهد آمد که هیچ شریکی در ذات و صفاتش ندارد. همچنین هیچ کس نمی‌تواند چنین جایگاهی در قلب انسان داشته باشد.

اینجا است که توحید قلبی متحقق می‌گردد، عبودیت خداوند متعال تجلی پیدا می‌کند، دلها در برابر عظمت و جلال خداوند خاشع و فروتن می‌گردند و تمام وجود انسان در برابر قدرت باری تعالی سر تعظیم فرود می‌آورد.

تعداد نامهای خداوند متعال:

تعداد از علماء معتقدند که نامهای خداوند منحصر به نود و نه اسم اند و بیشتر از این نیستند و در این راستا از حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم استدلال می‌نمایند که بر همین عدد تصریح نموده است. ابن حزم می‌گوید: «خداوند دارای نود و نه نام است که معروف به أسماء الله الحسنى هستند و هر کس از طرف خودش، چیزی به آنها اضافه کند، در این باره دچار انحراف شده است. و آنها همان اسم‌هایی هستند که در قرآن و سنت ذکر شده. (المحلی (30/1) ابن حزم.)

ایشان با سند خودش این حدیث را آورده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «خداوند نود و نه اسم دارد. یعنی یکی کمتر از صد. هر کس که آنها را حفظ نماید، به بهشت می‌رود». در روایت هم‌نام که یکی از راویان این حدیث است علاوه بر آن، آمده است که: «خداوند فرد است و عدد فرد را دوست دارد».

سپس ابن حزم می‌گوید: «به صحت رسیده است که خداوند دارای نود و نه اسم می‌باشد؛ لذا برای هیچکس جایز نیست که برای خداوند نام دیگری را جایز بداند، چرا که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «خداوند نود و نه اسم دارد یعنی یکی کمتر از صد» (المحلی (30/1) ابن حزم.)

اما جمهور علماء منحصر دانستن نامهای خداوند را در این تعداد نمی‌پسندند. و آنچه که آنها را به این سمت سوق داده است، وجود نصوصی است که دال بر این است که تعداد آنها بیشتر از این می‌باشد.

ابن حجر عسقلانی می‌فرماید: «جمهور علماء معتقدند که نامهای خداوند متعال در این تعداد منحصر نمی‌شود؛ بلکه بیشتر از این است و امام نووی نقل کرده است که علماء بر این رأی، اتفاق نظر دارند... و این دیدگاه را روایت ابن مسعود (رض) از رسول الله (ص) که امام احمد آن را روایت کرده و ابن حبان آن را صحیح دانسته، تأیید می‌نماید: «أَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ، سَمَّيْتَ بِهِ نَفْسَكَ، أَوْ أَنْزَلْتَهُ فِي كِتَابِكَ، أَوْ عَلَّمْتَهُ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ، أَوْ اسْتَأْثَرْتَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ، أَنْ تَجْعَلَ الْقُرْآنَ رَبِيعَ قَلْبِي، وَتُورَ صَدْرِي، وَجَلَاءَ حُزْنِي، وَذَهَابَ هَمِّي». «الهی! من بوسیله‌ی هر اسمی که خود را بدان نام نهاده‌ای، یا در کتابت نازل نموده‌ای، یا به یکی از مخلوقاتت تعلیم داده‌ای، یا ترجیح داده‌ای که نزد تو در علم غیب بماند، از تو مسألت می‌نمایم که قرآن را بهار دلم، نور سینه‌ام و برطرف کننده‌ی غم و اندوه من بگردانی».

أسماء الله الواردة در کتاب الله:

أسماء الله که در کتاب الله ذکر گردیده اند عبارتند از:

- 1- الله: معبود مطلق، 2- الاحد: یگانه، 3- الاعلی: والا در ذات و صفات، 4- الاکرم: نیکوکار، 5- الإله: معبود به حق، 6- الاول: اول بلا ابتدا، 7- الآخر: آخر بلا انتها، 8- الظاهر: بلندمرتبه و غالب، 9- الباطن: نهان و ناپیدا، 10- الباری: آفریدگار، 11- البر: خیر و نیکوکار، 12- البصیر: بینا، 13- التواب: بسیار توبه‌پذیر، 14- الجبار: بسیار قادر و عظیم، غلبه‌کننده، 15- الحافظ: نگهدار، 16- الحسیب: مراقب و حسابرس، 17- الحفیظ: بسیار نگهدار، 18- الحفی: مهربان، 19- الحق: حق، 20- المبین: آشکار، 21- الحکیم: با حکمت، 22- الحلیم: بردبار، 23- الحمید: ستایش شده، 24- الحی: زنده، 25- القیوم: (پاینده) بی نیاز، 26- الخبیر: آگاه، 27- الخالق: آفریننده، 28- الخلاق: بسیار آفریننده،

29- الرئوف: بسیار مهربان، 30 - الرحمن: بخشاینده، 31- الرحيم: مهربان، 32- الرزاق: روزی‌دهنده، 33- الرقيب: مراقب، 34- السلام: مبرا از عیب، 35- السميع: شنونده، 36- الشاکر: سپاسگزار، 37- الشکور: بسیار سپاسگزار، 38- الشهيد: حاضر و گواه، 39- الصمد: کسی که برای رفع همه‌ی نیازها رو به سوی او می‌شود، 30- العالم: دانا، 41- العزيز: شکست‌ناپذیر، 42- العظيم: بزرگوار، 43- الغفور: بسیار باگذشت، 44- العليم: بسیار دانا، 45- العلی: دارای علو مطلق، 46- الغفار: بسیار آمرزنده، 47- الغفور: آمرزنده، 48- الغنی: دارای غنای مطلق، 49- الفتاح: گشاینده، 50- القادر: توانا، 51- القاهر: غالب و مسلط، 52- القدوس: منزّه، 53- القدير: توانا، 54- القريب: نزدیک، 55- القوی: نیرومند، 56- القهار: بسیار غلبه‌کننده، 57- الكبير: بزرگ، 58- الکریم: صاحب کرم، 59- اللطيف: باریک بین آگاه، 60- المؤمن: ایمنی بخش، 61- المتعال: بزرگوار و والا، 62- المتکبر: برتر از آن که بر کسی ستم کند، 63- المتین: استوار، 64- المجیب: اجابت‌کننده، 65- المجید: صاحب مجد و بزرگواری، 66- المحیط: احاطه‌کننده بر همه هستی، 67- المصور: صورتگر، 68- المتقدر: توانا و قدرتمند، 69- المقیت: روزی‌دهنده، 70- الملك: پادشاه، 71- الملیک: پادشاه توانا، 72- المولی: سرور و سرپرست، 73- المهيم: مطلع بر نهان و آشکار، 74- النصير: یار و پشتیبان، 75- الواحد: تنهای بی‌نظیر، 76- الوارث: وارث، 77- الواسع: گشاینده، 78- الودود: بسیار مهربان، 79- الوکیل: حافظ و نگهبان، شاهد، 80- الولی: سرپرست و یاور، 81- الوهاب: بسیار بخشنده.

أسماء الله وارده در احادیث نبوی:

اسماء الله که در احادیث صحیح رسول الله صلی الله علیه وسلم وارد گردیده است عبارتند از:

82- الجمیل: زیبا، 83- الجواد: بسیار بخشنده، 84- الحکم: دادگر عادل، 85- الحیی: صاحب حیا، 86- الرب: پروردگار، 87- الرفیق: دارای رفق و مهربانی، 88- السبوح: بی‌نهایت منزّه، 89- السید: سرور و آقا، 90- الشافی: شفا‌دهنده، 91- الطیب: پاک، 92- القابض: پس‌گیرنده، 93- الباسط: گستراننده، 94- المقدم: جلوبرنده، 95- المؤخر: تأخیردهنده، 96- المحسن: احسان‌کننده، 97- المعطی: عطاکننده، 98- المنان: دهنده نعمت‌های بزرگ، 99- الوتر: منفرد و تک و تنهای بی‌مانند.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم. و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الْمُتَحِنَةَ

جزء - (28)

سورة ممتحنه در مدینه منوره نازل شده و دارای سیزده آیه و دو رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

نامگذاری این سوره به «ممتحنه» (به کسر حاء) به سبب اضافه شدن مجازی فعل امتحان به سوی زن مهاجری است که بیان حال وی در آیه (10) خواهد آمد. یا «ممتحنه» (به کسر حاء) وصف سوره است. چنانکه در وصف سوره برائه، «فاضحه» یعنی سوره «رسواگر» آمده است. و «ممتحنه» (به فتح حاء) نیز خوانده شده است که بنا بر این قرائت، فعل امتحان به سوی آن زنی اضافه شد حقیقی یافته که آیه (10) درباره وی نازل شده است و او ام کلثوم دختر عقبه بن ابی معیط زن عبدالرحمن بن عوف (رض) بود.

ارتباط سوره الْمُتَحِنَةَ با سوره حشر:

- سوره حشر از دوستی مؤمنان با هم و سپس از دوستی منافقان با کافران بحث میکند؛ طوریکه سرآغاز و بدایت سوره الْمُتَحِنَةَ نیز بحث از بازداشتن و منع کردن مؤمنان از دوستی با کافران را بعمل آورده است، تا با منافقان، همانند و همدیف نشوند. این منع و بازداشت تا پایان سوره، در چند آیه مبارکه تکرار شده است.

- سوره ی حشر به عهد و پیمانهای اهل کتاب اشاره می کند، سوره الْمُتَحِنَةَ هم عهد و پیمانهای مشرکان را یاد آور می شود؛ چون در صلح حدیبیه نازل شده است. پس هر دو سوره در بیان ارتباط مسلمانان با غیر مسلمانان، مشترکند.

علت نامگذاری:

«سورة الممتحنة» و «سورة الإمتحان»؛ نامگذاری این سوره به «ممتحنه» و «امتحان» به سبب آیه دهم آن است که در باره زنانی است که از مکه مکرمه به مدینه منوره پناهنده می شدند و پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم دستور داد تا آن زنان را امتحان کنند. همچنان این سوره به نام سوره مبعثه، و سوره فاضحه نیز یاد می شود، امام سخاوی (رح) میفرماید که: این سوره بعد از سوره (أحزاب) و پیش از سوره (نساء) نازل شده است. (فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری (جلد پنجم) تألیف: دکتر عبدالرحیم فیروز هروی).

محتوای و موضوعات:

سوره ممتحنه در حقیقت از دو بخش تشکیل می گردد:

بخش اول: از مسأله حبّ فی الله (یعنی اینکه من تو را فی سبیل الله و در راه خدا دوست دارم.) و بُغض فی الله و نهی از طرح دوستی با مشرکان سخن می گوید، و مسلمانان را به الهام گرفتن از پیامبر با عظمت ابراهیم علیه السلام دعوت می کند، و تأکید می دارد که او را به عنوان سر مشق و نمونه خود قرار دهند و از او سر مشق بگیرند.

سید قطب در تفسیر «فی ظلال القرآن» می نویسد: این سوره با همان چیزی به پایان می رسد که سر آغاز این سوره بدان آغاز گردیده بود. آن چیز عبارت از نهی از دوستی و یاری با دشمنان الله است، آن کسانی که خدا بر ایشان خشم گرفته است، چه از میان مشرکان و چه از میان یهودیان. تا تعیین وسیله جدائی و گسیختن و بریدن از هر لحاظ حاصل شود از همه خویشاوندی ها و پیوستگی ها و ارتباطها، و جز رابطه عقیده و جز خویشاوندی و

پیوستگی ایمان، در میان نماند.

بخش دوم: پیرامون عدم مسترد کردن زنان مهاجر و آزمایش امتحان از آنها و احکام دیگری در این رابطه را مورد بحث قرار داده است.

قابل تذکر می دانم که: از میان یکصد و چهارده سوره‌ی قرآن کریم، در آغاز نه سوره به مسئله دشمن شناسی توجه شده است؛ که از آن جمله میتوان به: (سوره‌های برائت، احزاب، محمد، ممتحنه، منافقون، معارج، بینه، کافرون و مسد.) اشاره بعمل آورد.

همچنان باید یاد آور شد که در قرآن عظیم الشان، آیات دشمن شناسی بیش از آیات الاحکام است. یکصد و نود و یک مرتبه کلمه «ضَلَّ»، پانصد و بیست و یک مرتبه کلمه «کفر»، سی و هفت مرتبه کلمه «نفاق» و چهل و پنج مرتبه کلمه «صدّ» آمده است.

تعداد آیات، کلمات و حروف:

طوریکه در فوق هم متذکر شدیم که این سوره در مدینه، پس از سوره ی احزاب نازل شده. تعداد آیات این سوره به سیزده آیات میرسد، و تعداد کلمات آن به (370) سه صد و هفتاد کلمه، و تعداد حروف این سوره به (1793) یک هزار و هفت صد و نود و سه حرف، و (705) هفت صد و پنج نقطه بالغ می گردد. (تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سوره طور همین تفسیر (تفسیر احمد) مطالعه فرمایید.

زمان نزول:

تاریخ نزول سوره ممتحنه قسمتی در سال ششم هجری پس از صلح حدیبیه و قسمتی در سال هشتم هجری است و بعد از سوره احزاب نازل شده.

ترجمه و تفسیر سورة الْمُمتَحِنَةِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿١﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید دشمن من و دشمن خویش را دوست خود قرار ندهید، شما نسبت به آنها اظهار محبت می‌کنید، در حالی که به آنچه از حق برای شما آمده کافر شده اند، و رسول الله و شما را به خاطر ایمان به خداوندی که پروردگار همه شما است از شهر و دیارتان بیرون میرانند، اگر شما برای جهاد در راه من و جلب خشنودیم هجرت کرده اید پیوند دوستی با آنها برقرار نسازید، شما مخفیانه با آنها رابطه دوستی برقرار می‌کنید در حالی که من آنچه را پنهان یا آشکار می‌کنید از همه بهتر میدانم، و هر کس از شما چنین کاری کند از راه راست گمراه شده. (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« لَا تَتَّخِذُوا » (أخذ): نگیرید. « عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ » (دشمن و دشمن خویش) کلمه‌ی «عدو» هم به يك نفر و هم به گروهی از اشخاص اطلاق می‌شود، ولی در اینجا هدف، گروه است؛ زیرا در مقابل آن، کلمه‌ی «أَوْلِيَاءَ» که جمع است، به کار رفته است «أَوْلِيَاءَ»: جمع ولی، دوستان، سرپرستان. « تُلْقُونَ » (لقی): می‌افکنید، نشان می‌دهید. « مِنْ الْحَقِّ »: از حق، دین اسلام، قرآن.

« مَرْضَاتِي »: خشنودی من. « تُسِرُّونَ »: پنهان کاری می‌کنید. تسرون إليهم بالمودة: در نهان با آنها رابطه ی دوستی برقرار می‌کنید. « أَعْلَنْتُمْ »: علنی می‌کردید، آشکار می‌نمودید. « سَوَاءَ السَّبِيلِ »: راه هموار، راه راست و درست.

خواننده محترم!

قبل از همه باید گفت که: موضوع دشمن‌شناسی در دین مقدس اسلام از اهمیت والایی برخوردار است و از همین رو کلمه «عدو و اعداء» در قرآن عظیم الشان بارها تکرار شده و آیات متعدد، چهره دشمنان اسلام و راه‌های مقابله با شیوه‌های نفوذ آنان را برای ما به خوبی تبیین نموده است این تعلیمات قرآنی هم دشمنان ما را به ما می‌شناساند و هم شیوه‌های مبارزه با آنان را.

قابل دقت و توجه می‌میدانم که: به طور طبیعی، بدون بصیرت و هوشیاری و دشمن‌شناسی، انسان نمی‌تواند بر توطئه‌های دشمنان خویش به پیروزی دست یابد.

قرآن عظیم الشان و احادیث نبوی طوریکه گفتیم به دشمن‌شناسی و از جمله به معرفی دشمن درونی؛ توجه و اهتمام خاصی بعمل آورده است. زیرا اگر انسان دشمن خود را رودرروی خود ببیند، طبعاً از خود دفاع می‌کند و مواظب است تا کمترین ضربه را از ناحیه دشمن متحمل شود، اما دشمن پنهان و دشمن درونی بدترین دشمنان است، چرا که انسان از آن غافل می‌شود و از نقشه‌های او کمتر آگاهی می‌یابد. دشمن خانگی ضربات مهلک‌تری را به

به انسانها وارد می‌کند، لذا بر ماست ابتدا دشمن درون را شناخته و از نقشه‌های شوم آن آگاهی پیدا کنیم و پس از سرکوبی او با عزمی استوار بر دشمن بیرون کمر مقابله بسته کنیم. مهمترین دشمنان درونی انسان، نفس انسان و شیطان هستند.

قرآن عظیم الشان در آیات متعددی از برنامه‌ها و توطئه‌های دشمن به مسلمانان نه تنها خبر می‌دهد، بلکه در قبال آن وظیفه مسلمانان را به آنان گوشزد مینماید: از جمله در مورد افکار و آرزوهای دشمن: میفرماید: «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا» (سوره مائده، 82). (قطعاً سخت‌ترین دشمنان اهل ایمان را یهودیان و مشرکان خواهی یافت.)

هكذا میفرماید: «مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ لَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ» (سوره بقره، 105) (نه کفار از اهل کتاب و نه مشرکان، هیچ کدام دوست ندارند که از طرف پروردگارتان به شما هیچ خیری برسد.) و در (آیه 9 سوره قلم) می‌فرماید: «وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ» (آرزو دارند که شما نرمش نشان دهید تا با شما سازش کنند.) و باز در (سوره آل عمران، آیه 118) می‌فرماید: «وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ» (آرزو دارند که شما در رنج قرار گیرید.) و میفرماید: «وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ...» (نساء، 102). (آرزو دارند که شما از اسلحه و سرمایه خود غافل شوید.)

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ»:

در آیه فوق الله تعالی با یک خطاب اعجاز‌آمیز، زیبا و آموزنده به مؤمنان میفرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمنان من و دشمنان خود را دوست نگیرید. تعریف واضح از دشمنان الله به کسانی خطاب است، که به الله تعالی کفر یا شرک ورزیده و به آنچه که در کتاب‌های او آمده است، ایمان نیاورده باشد.

یکی از اساسی‌ترین شرایط موفقیت یک شخص و یا یک جامعه در تمامی عرصه‌ها شناخت دشمن است و هر گاه انسان در صحنه زندگی دشمن خویش را شناخت و به دفع به موقع آنها پرداخت به موفقیت دست خواهد یافت.

قرآن عظیم الشان بیانگر آن است که حضرت آدم علیه السلام و حضرت حوا با شیطان و وسواس دشمنانه او روبرو شدند و شیطان در لباس دوست به جنگ مسجود ملائکه الله آمده و آنها را فریب داد. و خود را از گزند آنان در امان می‌داشت. یکی از مشکلات انسان امروز دشمن شناسی و تمرکز بر همه‌ی دسایس و وسواس اوست تا بتواند به مقابله با آنها برخیزد.

دشمن مؤمنان کسانی اند که با ایشان خیانت کرده، یا با ایشان جنگیده، یا دیگران را در جنگ علیه ایشان یاری و مساعدت می‌نمایند، مانند کفار مکه که در عصر رسول الله صلی الله علیه وسلم با تمام شدت و افراطیت علیه مسلمانان قرار گرفتند و آنان را به قتل رسانیده، مجبور به ترک دیار شان کردند و حتی مانع عبادت شان شدند.

وظیفه شخص مسلمان در برابر دشمن:

قرآن عظیم الشان فورمول‌های زیبا و دقیق را در باره وظیفه مسلمان در مورد دشمن شناسی چنین بیان فرموده است:

بطور مثال در (آیه: 4 سوره منافقون) می‌فرماید: «هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ» (آنان دشمنند پس از آنان احتیاط کن.) این بدین معنی است که: دشمن را باید بشناسیم و فریب ظاهر و

سخنان او را نخوریم، به هر قیافه‌ای نباید اعتماد کنیم، در ضمن قابل یاد آوری است که هر قیافه زاهدانه دلیل تقوا نیست. در برخی موارد، ظاهر زیبا وسیله فریب مردم است. همچنان قرآن عظیم الشان می‌فرماید: «وَاعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ...» (انفال، 60). (آنچه توان دارید برای مقابله با دشمن آماده کنید).

قرآن عظیم الشان، مسلمانان را به وحدت و اتفاق دستور داده و به آن فرا می‌خواند تا از تنازع و مشاجره‌های درونی خویش، جهت‌پیشگیری از سستی و زبونی و اضمحلال اقتدار و عظمتشان به طور صریح نهی می‌کند.

بنابر این مسلمانان با وجود اختلافات سلیقه‌ای و طبیعی و اختلاف در امور جزئی و فرعی، باید در برابر دشمنان بالفعل و بالقوه خود، در جهت حفظ و دفاع از دین و دسترس به اهداف اساسی و اصولی در ابعاد گوناگون، همسو و همفکر و هم‌مرام باشند و با تمام توان و برنامه‌های منسجم و همسو، از دین و دستاورد‌های آن دفاع نمایند.

همچنان (در آیه 118 سوره آل عمران) می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ» (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از غیر خود (از غیر مسلمانان) محرم راز نگیرید (مردم دیگر را) که (ایشان) از رساندن هیچگونه ضرر و فساد انداختن در میان شما) کوتاهی نمی‌کنند، و دوست دارند که شما به هر رنج و مشقت گرفتار شوید، چون دشمنی از دهان ایشان ظاهر شده است، و آنچه (از دشمنی که) در سینه‌هایشان پوشیده می‌دارند بزرگتر است، البته آیات را برای شما بیان کردیم اگر (عقل و خرد دارید) باندیشید. بطور کلی باید بعرض برسانم که ملاک دوستی و روابط صمیمانه‌ی مسلمانان با سایر جوامع باید بر بنیاد ایمان استوار باشد.

شان نزول آیه 1:

1068- بخاری و مسلم از علی کرم الله وجهه روایت کرده‌اند: رسول الله صلی الله علیه وسلم من، زبیر و مقداد بن اسود را فرستاد و گفت: بروید تا که به روضه‌خاخ برسید و در آنجا زنی در حال سفر است که همراه خود نامه دارد، نامه را از او بگیرید و به نزد من بیاورید. روان شدیم تا به روضه‌خاخ رسیدیم. ناگاه در آنجا زنی را در حال سفر یافتیم و گفتیم: نامه را بیرون کن، گفت: من نامه ندارم، گفتیم: یا نامه را می‌دهی و یا تلاشی می‌شوی. نامه را از گیسوان بافته خود بیرون آورد و به ما داد. ما نامه را خدمت رسول الله آوردیم که از طرف حاطب بن ابی بلتعنه رضی الله عنه به عده‌ای از مشرکان مکه نوشته شده بود و آن‌ها را از برخی اقدامات نبی اکرم صلی الله علیه وسلم آگاه می‌ساخت. پیامبر گفت: ای حاطب این چیست؟

گفت: یا رسول الله! در مورد من به شتاب تصمیم نگیر، زیرا من در مجاورت قریش قرار دارم و از متن قبیله نیستم. تمام مهاجرانی که با تو هستند در مکه نزدیکان و خویشاوندانی دارند که به پیشتیبانی آنها اموال و خانواده‌شان حمایت می‌شود. چون من ارتباط نژادی و خویشاوندی با آنها نداشتم ترجیح دادم که دست‌آوردی داشته باشم تا به سبب آن نزدیکان مرا حمایت کنند.

این عمل را از بی‌دینی، ارتداد و رضایت به کفر انجام نداده‌ام. رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: راست می‌گوید. پس آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ...» در آن مورد نازل شد. (صحیح است، بخاری 3007 و 4890، مسلم 2494، ابو داود

2650، ترمذی 3305، نسائی 605، ابن حبان 6499، بیهقی در «دلائل» 5 / 17، احمد 1 / 79. «تفسیر شوکانی» (2657).

قابل یاد آوری است که: اکثریت مفسرین بدین باور اند که این آیه کریمه: بر نهی قطعی و همه‌جانبه از موالات و دوستی با کفار دلالت می‌کند.

نظریات فقهای اسلام:

فقهای اسلامی دارایی نظریات ذیل در مورد داستان حاطب که در شأن نزول آیه مبارکه که همان جاسوسی برای کفار می باشد ارایه داشته اند:

مالکی‌ها بر آنند که جاسوس مسلمان کشته می شود اما جمهور فقها بر آنند که او کشته نمی‌شود بلکه امام او را بر حسب آنچه که مصلحت بداند، تعزیر کند؛ از قبیل زدن، به زندان افکندن و مانند این. و هردو گروه به داستان حاطب استدلال کرده‌اند زیرا مالکی‌ها گفته‌اند: اگر حاطب از اهل بدر نبود، پیامبر (ص) او را می‌کشت. گروه دوم می‌گویند: رسول الله (ص) حاطب را به این دلیل نکشتند که او مسلمان بود.

همچنین در حدیث شریف به روایت علی (رض) آمده است که فرمود: شخصی به‌نام فرات بن حیان را که برای مشرکان جاسوسی کرده بود، نزد رسول اکرم (ص) آوردند ایشان دستور دادند که او کشته شود. پس فریاد کشید: ای گروه انصار! آیا من کشته می‌شوم در حالیکه گواهی می‌دهم به این‌که خدایی جز معبود یگانه نیست و این‌که محمد رسول خداست؟ آن گاه دستور دادند که آزادش کنند، سپس فرمودند: «إِن مِّنْكُمْ مِنْ أَوْكَلَهُ إِلَىٰ إِيْمَانِهِ، مِنْهُمْ فِرَاتُ بْنُ حِيَّانٍ: هَمَانًا مِنْكُمْ أَوْ كَفَرًا مِنْكُمْ أَوْ كَفَرًا مِنْكُمْ أَوْ كَفَرًا مِنْكُمْ» که از آن جمله است فرات بن حیان».

ملاحظه می‌کنیم که در آیه کریمه برای تحریم موالات با کفار پنج سبب ذکر شده است:

- 1 - کفرشان به خدای سبحان و رسول وی.
- 2 - بیرون راندن رسول اکرم (ص) و مؤمنان از دیار و اموالشان در مکه.
- 3 - دشمنی و ستیز آن‌ها با مؤمنان.
- 4 - کشتن مؤمنان و زدن و دشنام دادن آن‌ها.
- 5 - حرص آنان بر کفر به محمد صلی الله علیه وسلم. (مواخذ: تفسیرانوار القرآن سوره مبارکه ممتحنه).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (1 الی 3) درباره منع دوستی با کافران، بحث بعمل آمده است.
إِنْ يَتَفَوَّكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُم بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ ﴿٢﴾

اگر آنها بر شما مسلط شوند دشمنان سرسخت شما خواهند بود، و دست و زبان خود را به بدی بر شما می‌گشایند و دوست دارند شما به کفر باز گردید. (۲)

تفسیر:

«إِنْ يَتَفَوَّكُمْ»: اگر بر شما دست و قدرت یابند و یا هم بر شما کامیاب و پیروز و چیره شوند شما را به آرامی نمی‌گزارند. در جمله: «إِنْ يَتَفَوَّكُمْ» به ما می‌آموزند که: دشمنان به دنبال سلطه همه جانبه و کامل بر شما می‌باشند.

در جمله «إِنْ يَتَفَوَّكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً» به ما می‌آموزند که؛ هوشیار و آگاه باشید که: خاموشی دشمن، نشانه‌ی دوستی او نیست بلکه این بدین معنی است که او تا هنوز فرصت

ضربه زدن را نیافته است.

«يَبْسُطُوا»: می‌کشایند. مراد گشودن دست تعدی و ستمگری.
 «يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ» دشمن هم تهاجم نظامی دارد، و «وَأَلْسِنَتَهُمْ» و هم تهاجم فرهنگی، یقین کامل داشته باشید که: نه از ظلم عملی، زبانی، اقتصادی و سیاسی... آنان در آمان نخواهند ماند. ریشه‌ی دست و زبان درازی‌های دشمن، خواسته‌های قلبی و درونی دشمن است. دشمنان، در دشمنی خویش با شما وحدت و هماهنگی کامل دارند، «وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ» هدف دشمن از وارد کردن ضربات نظامی و فرهنگی، اینست تا شما از مکتب عالی اسلام دست بردار شوید. همچنان به یاد داشته باشید، تا زمانی از شما دست بردار نخواهند شد و از شما راضی هم نخواهد شد، و تا زمانی زمینه‌های فشار را بر شما ادامه خواهد داد، تا شما و ادار به اقرار به پروگرام‌ها مطروحه کافران و در نهایت اقرار به کفر نورزید، طوری که در (در آیه 217 سوره بقره) میفرماید: «لَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتِطَاعُوا» (و پیوسته با شما می‌جنگند تا اگر بتوانند شما را از دین تان بازگردانند).

لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٣﴾
 روز قیامت نه خویشان شما و نه فرزندانان هرگز به شما سود نمی‌رسانند در آن روز الله در میانان جدایی خواهد آورد و الله به آنچه می‌کنید بیناست. (۳)

تفسیر:

«أَرْحَامُ»: جمع رَحِم، خویشی و خویشاوندی. در اینجا کنایه از خویش و خویشاوند است.
 «لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ»: طوری که در فوق هم متذکر شدیم که در آیه مبارکه آمده است که: خویشاوندان و اولاد شما که به خاطر آنها با کفار از در دوستی در می‌آید، در روز قیامت برای شما هیچ سودی ندارند. هرگز نفعی برایتان نمی‌آورند و ضرری را از شما دور نمی‌کنند.

امام صاوی در این باره می‌نویسد: این قسمت از آیه خطا بودن نظر حاطب را نشان می‌دهد، انگار گفته است: نزدیکان و اولاد شما که در مکه می‌باشند، شما را و ادار به خیانت به پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم و مؤمنان نکند به گونه‌ای که اخبار آنان را به کفار بگویند و با دشمنان آنان از در دوستی درآیند؛ زیرا خویشاوندان و اولادتان که به خاطر آنها از فرمان خدا سر برتافتید، برایتان سودی ندارند. (تفسیر صاوی ۱۹۵/۴).

«يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ» در آن روز پر اضطراب خدا در بین مومنان و کافران حکم می‌کند. مؤمنان را به بهشت و مجرمان را به دوزخ روانه می‌کند.

روز قیامت شما را از یکدیگر جدا می‌کند و هر یکی جدا از دیگری خواهید بود و خویشاوندی‌ها و فرزندی‌ها در میان نخواهد بود. زیرا عامل که شما را به یکدیگر مرتبط، و پیوند می‌داد، دیگر از بین رفته، و گسیخته و پاره‌گردیده است تنها عامل که از هم نه پاشیده و از بین هم نخواهد رفت همانا عامل عقیده است، و جز آن، چیزی در پیشگاه الله تعالی انسانها را به یکدیگر پیوند و ارتباط نمیدهد.

«وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (الله می‌بیند هرکاری را که خواهید کرد.) در این هیچ جای شکی نیست که الله تعالی از کار ظاهر و از نیت پنهانی باخبر است که در پشت سرکار است و در دل و درون انسان جای دارد.

خواننده محترم!

از آنجاکه یکی از عوامل برقراری رابطه با دشمنان، حفظ روابط خانوادگی و خویشاوندی است، بنابر همین اصل که در آیه فوق با تمام صراحت اعلام داشت که: خانواده و خویشاوند کافر، در قیامت به درد شما نمی خورند، پس به خاطر آنها خود را به گناه اغشته نسازید. در آیات بعدی برای تأیید و تأکید ترک موالات با کفار و واقعه ای حضرت ابراهیم علیه السلام را ذکر نمود که کل اعضای خاندان او مشرک بودند و او از همه ی آنها نه تنها اعلام برائت و بیزارى نمود، بلکه اعلام عداوت نموده و نشان داد که تا وقتی شما بر خدای واحد لاشریک، ایمان نیاورید، و از شرک دست بردار نشوید، دیوار بغض و عداوت بین ما و شما حایل خواهد ماند.

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی خواندیم که: مسلمانان از دوستی و پیوند برادرانه با کافران منع گردیده اند، اینک در آیات متبرکه (4 الی 7) به پیروی از ابراهیم علیه السلام و یاران درستکارش و الگو و سرمشق قرار دادن آنان فرمان می دهد؛ و این که: دوستی و دشمنی با هرکسی فقط برای خشنودی الله سبحانه و تعالی است؛ هرچند آن کس، برادر، پدر و امثال آنها باشد.

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنبَأْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ﴿٤﴾

مسلماً برای شما در ابراهیم و کسانی که با اویند سرمشقی نیکوست، وقتی به قوم خود گفتند: ما از شما و از آنچه به جای الله می پرستید بیزاریم، به شما کفر ورزیده ایم و بین ما و شما برای همیشه دشمنی و کینه ابدی است تا این که تنها به الله ایمان آورید، مگر سخن ابراهیم به پدرش که گفت: من برای تو [در صورتی که دست از دشمنی و کینه با حق برداری] آمرزش خواهم خواست و در برابر الله به سود تو اختیار چیزی را ندارم. پروردگارا! بر تو توکل کردیم، و به سوی تو بازگشتیم، و بازگشت به سوی توست. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ »: قدوه، نمونه، سرمشق، الگو. « بُرَاءُ »: جمع بری، آنان که گریزانند، بیزارند، متنفران. « كَفَرْنَا بِكُمْ »: به شما کافریم، شما را نمی پذیریم. « بَدَا »: آشکار شد، پدید آمد. « الْبَغْضَاءُ »: کینه. « إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ »: [توبه/۱۱۴]... هنوز برای ابراهیم روشن نبود که پدرش ایمان نمی آورد... « مَا أَمْلِكُ »: اختیاری ندارم، در دست من نیست. « النبنا » (نوب): روی آوردیم، باز گشتیم، توبه کردیم.

تفسیر:

مفسران در تفاسیر خویش می نویسند: در مورد دشمنی با مشرکان و تیرا از آنها، الله به مؤمنان امر کرده است که به ابراهیم خلیل و مؤمنان همراه او اقتدا کنند؛ زیرا ایمان مقتضی قطع رابطه با دشمنان الله سبحانه و تعالی می باشد.

«إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ» جز در مورد استغفار ابراهیم برای پدرش، که در آن مورد به او اقتدا نکنید؛ چون ابراهیم به امید مسلمان شدن برای پدر طلب بخشودگی کرد: «فلما تبين له أنه عدو لله تبرأ منه. وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ» این تتمه ی

کلام ابراهیم است که به پدرش گفت یعنی در صورتی که برای الله شریک قرار بدهی نمی توانم چیزی از عذاب خدا را از تو دفع کنم، و جز استغفار نمی توانم کاری برایت انجام دهم.

«رَبَّنَا عَلَيكَ تَوَكَّلْنَا» خدایا! در تمام امور فقط به تو تکیه و اعتماد می کنیم. «وَالَيْكَ أَنْبَأْنَا» و پیش تو برمی گردیم و توبه می کنیم. «وَالَيْكَ الْمَصِيرُ» و در منزلگاه آخرت سرانجام پیش تو می آییم.

مفسران می افزایند: همان طوریکه در سوره ی مریم آمده است ابراهیم وعده ی استغفار را به پدر داده بود: «سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا»، و همان طور که در سوره ی شعراء آمده است عملاً برایش طلب مغفرت کرد: «و اغفر لأبي إنه كان من الضالين»؛ اما تمام اینها به امید مسلمان شدنش بود. بعد از آن که وقتی یقین پیدا کرد که کافر است، همان طوریکه در سوره ی توبه آمده است، از آن پشیمان شد: «و ما كان استغفار إبراهيم لأبيه إلا عن موعدة وعدها إياه، فلما تبين له أنه عدو لله تبرأ منه.» (تفسیر صفوة التفسیر محمد علی صابونی)

پدر ابراهیم دعوت پسر را رد کرد:

بعد از اینکه قوم ابراهیم علیه السلام در زمینه معبودهای باطلشان قانع نگشتند، به جدال و مقابله به حضرت ابراهیم علیه السلام پرداختند، طوریکه قرآن عظیم الشان در (آیات: 80 الی 82 سورة الأنعام) این داستان را بشرح ذیل ذکر می فرماید: وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يُشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿80﴾ وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿81﴾ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ ﴿82﴾

(و قومش ابراهیم با او مجادله کردند. گفت: (ابراهیم) آیا با من درباره (وحدانیت) الله مجادله می کنید؟ در حالیکه او مرا هدایت کرده است، و من از آنچه با او شریک میسازید بیمی ندارم، مگر این که پروردگارم (درباره من) چیزی بخواهد. و علم پروردگار من به هر چیزی احاطه یافته است، پس آیا یادآور نمی شوید و پند نمی گیرید؟ (81) و چگونه از آن چیزی که شریک (الله) ساخته اید بترسم، در حالیکه شما چیزهایی را که الله هیچ دلیلی در باره آنها نازل نکرده است می پرستید و بیمی به دل راه نمی دهید؟ (بگویند) که کدام یک از این دو گروه به ایمنی احق ترند، اگر می دانید؟

آنانی که ایمان آورده اند و ایمان شان را به شرک آلوده نکرده اند، این گروه اند که از عذاب در امن اند و این گروه راه یاباند.)

با این حال در میان قوم ابراهیم علیه السلام شخصی وجود دارد که برای ابراهیم عزیز و محبوب است و آن پدرش آزر است.

مؤرخین می نویسند که نام پدر ابراهیم، آزر نام داشت و او کافر بود، طوریکه پروردگار با عظمت در مورد می فرماید: «قَالَ اِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ اتَّخَذُ أَصْنَامًا ءَالِهَةً إِنِّي أَرِيكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (سورة الأنعام: 74). (و یادآور شو چون ابراهیم به پدر خود آزر گفت: آیا بت ها را معبود خود قرار میدهی؟ یقیناً من تو و قومت را در گمراهی آشکار می بینم.) ابراهیم علیه السلام به صورت اختصاصی به دعوت پدر خود می پردازد و با کلمه «يَأْتِ»

(ای پدرم!) با نهایت شفقت و مهربانی و حرمت به دعوت پدرش می پردازد، خداوند میفرماید: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا» (41) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا (42) يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا (43) يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا (44) يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا (45)» (سورة مريم: 41-45). (و یادآور شو در این کتاب ابراهیم را، بی گمان او بسیار راستگو و پیغمبر بود. (42) وقتیکه به پدر خود گفت: ای پدر جان! چرا چیزی را پرستش می کنی که نمی شنود و نمی بیند و چیزی را از تو دفع نمی کند؟ (43) ای پدر جان! البته از علم چیزی به من آمده که به تو نیامده است، لذا، از من پیروی کن تا تو را به راه راست هدایت نمایم. (44) ای پدر جان! شیطان را پرستش مکن، به راستی که شیطان عصیانگر پروردگار مهربان است. (45) ای پدرم! من از این می ترسم که عذابی از جانب پروردگار مهربان به تو برسد و آنگاه دوست و همنشین شیطان باشی.)

امادر مقابل این بیان زیبا و مؤدبانه و دلسوزانه، پدرش اینگونه به او جواب می دهد که الله تعالی بیان میفرماید: «قَالَ أَرَأَيْتَ إِنْ دَعَا رَجُلٌ بِأَبِيهِمْ لِيُنَّزَّلَنَّ لَهُمْ لَأَرْجُمَنَّكَ وَأَهْجُرَنِي مَلِيًّا» (سورة مريم: 46). (پدر ابراهیم) گفت: ای ابراهیم! آیا تو از معبودان من روگردانی؟ اگر (از مخالفت و اعراض خود) باز نیایی حتما تو را سنگسار خواهم کرد، و برو مدت دراز از من دور شو.)

بدین ترتیب حضرت ابراهیم علیه السلام به جدال با پدر ادامه نمی دهد و با جواب بد و ناشایست معارضا نمی کند، بلکه به پدر میگوید: «قَالَ سَلِّمْ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا، وَأَعْتَزُّكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَفِيًّا» (سورة مريم: 47-48). (ابراهیم) گفت: سلام بر تو (با تو وداع می کنم)، به زودی از پروردگارم برایت آمرزش می خواهم، چون که او بر من مهربان است. (48) و (حالا) از شما و از آنچه به جز الله می پرستید، کناره گیری می کنم. و پروردگارم را (به دعا) می خوانم، امید است که در خواندن پروردگارم ناامید و ناکام نباشم.)

«سَلِّمْ عَلَيْكَ»: سلام عليك یعنی؛ از طرف من در امانی و هیچ زیانی به تو نمی رسد، برخی هم گفته اند: یعنی خداحافظ. و برخی هم گفته اند: سلام نیکی انسان و بردباری وی است. (ملاحظه شود سورة فرقان آیه 63 و نجوی، معالم التنزیل، 235/5).

خواننده محترم!

اگر در آیات متبرکه فوق نظر به اندازیم با وضاحت در خواهیم یافت که: در مکالمه حضرت ابراهیم علیه السلام که با قوش صورت گرفت و بخصوص مکالمه و شیوه دعوت که با پدرش صورت گرفت، از سبک و شیوه خاصی دعوتی استفاده بعمل آمده است که؛ که برای مبلغین و دعوت گرای ما درس عالی و رهنمود درجه یک بشمار می رود:

شیوه و سبک کار دعوتی حضرت ابراهیم علیه السلام همیشه با استدلال و منطق عالی توأم بود، و در راستای ابطال معبودهای آن ها با زبان منطق و مستدل به بیان حق شیوا می پرداخت.

حضرت ابراهیم علیه السلام بی نهایت مؤدب و خیرخواهانه با مردم صحبت می کرد، صدای خویش از حد معمول بلند نمی کرد، و هدف خویش را با زبانی تیز و ناراحت کننده برای مردم بیان نمی کرد، بلکه مهربانی در کلامش غوطه ور بود و مخاطب، خیرخواهی

او را خواسته و ناخواسته حس می‌کرد.

حضرت ابراهیم علیه السلام در برابر تهدید و اذیت آنان جدال نمی‌کند، بلکه بلعکس به دعوت ادامه می‌دهد و حق برایش از دفاع از خود اولی‌تر است.

حضرت ابراهیم علیه السلام صریح حق را بیان می‌کند، و در راستای بیان توحید برخلاف برخی از مسلمانان شرایط زمانی و مکانی را در نظر نمی‌گیرد و صریح و بدون هیچ تردید و مقدمه چینی حق را بیان میدارد و در برابر مُنکر آن و خصوصاً پدرش برائت و انکار خود را از آن‌ها و اعتقاداتِ باطل بیان می‌کند، این نما دی راستین و شیوه‌ای صحیح از بیان حقیقت می‌باشد. (مواخذ: اهداف دعوتی داستان آدم، نوح و ابراهیم: تألیف: دکتر یونس یزدان پرست (حمل) 1395 شمسی، رجب 1437 هجری).

رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاعْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَلْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٥﴾

پروردگارا ما را وسیله آزمایش [و آماج آزار] برای کسانی که کفر ورزیده اند مگردان و بر ما ببخشای! تو غالب باحکمت هستی. (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« فِتْنَةٌ »: وسیله ی امتحان، مایه ی گرفتاری.

تفسیر:

«رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا»: پروردگارا! آنان را بر ما چیره مگردان و ما را وسیله‌ی آزمایش و آماج آزار کسانی مگردان که کفر ورزیده‌اند. (نظر اول از ابن عباس و دوم گفته مجاهد است و اول راجح است؛ زیرا برای خود دعا کرده‌اند که کفار بر آنان چیره نشوند و ابن عطیه آن را پذیرفته است.)

مجاهد فرموده است: یعنی نه به وسیله آنها و نه از جانب خودت ما را در معرض عذاب قرار مده، تا نگویند: اگر آنها بر حق بودند این چنین مصیبتی نمیدیدند.

«رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاعْفِرْ»: جمله بی نهایت زیبا است که دین و سیاست در کنار هم قرار داده شده است، برائت از کفار، در کنار طلب مغفرت از الله دعای است که؛ هم رنگ سیاسی دارد و هم رنگ معنی. بناءً ما باید داستان خویش را به درگاه بلند نمایم، که هم توانمند است و هم حکیم.

«وَاعْفِرْ لَنَا» و گناهان ما را ببخشای.

«رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»: خدایا! تویی مقتدر که هر کس به تو روی آورد خوار و ذلیل نمی‌شود، و تویی حکیم که هیچ کاری را بدون خیر و مصلحت انجام نمی‌دهی.

تکرار ندا برای مبالغه در تضرع و التماس است. (تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی)

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿٦﴾

به راستی برای شما در آنان سر‌مشقی نیکوست، برای کسی که به خداوند و روز بازپسین امید داشته باشد، و هر کس رویگردان شود [بداند] که خداوند بی نیاز ستوده است. (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« يَرْجُو »: امید دارد. « يَتَوَلَّ »: روی برمی گرداند. « الْحَمِيدُ »: ستوده، شایان ستایش.

تفسیر:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ». (در رفتار همینان هم برای

شما و هم برای هر آن کسی که به الله و روز باز پسین امید می بندد، سرمشقی نیکو است. یعنی کسی که انتظار آن را دارد که روزی در پیشگاه الله سبحان و تعالی حاضر خواهد شد و امید آن را داشته باشد که الله او را مورد لطف و فضل خویش قرار دهد و در روز قیامت به کامیابی، رستگاری و روسفیدی برسد.

«وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ (6)» (و هرکس روی برتابد [بداند که] خدا همان بی نیاز ستوده (صفات) است.) یعنی الله سبحان و تعالی هیچ نیازی به مؤمنانی ندارد که از یک سو ادعای پذیرفتن و داشتن ایمان و اعتقاد به دین او را بکنند و از سوی دیگر با دشمنان او دوستی و محبت داشته باشند، او بی نیاز است. خدایی او نیازی به این ندارد و وابسته ی به این نیست که اینان او را به خدایی بپذیرند. او ذاتاً ستوده است، ستوده بودن او بستگی به ستایش اینان ندارد. ایمان آوردن اینان هیچ سودی به الله نمی رساند، بلکه به سود خودشان است و تا زمانی که همچون ابراهیم علیه السلام و همراهان او رشته ی محبت و رابطه با دشمنان الله را قطع نکنند، ایمانشان هیچ سودی به آنان نمی رساند.

عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۷)

امید است الله میان شما و کسانی از کافران که با آنان دشمنی داشتید [به وسیله اسلام آوردنشان] دوستی برقرار کند، و الله تواناست، و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. (۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« عَسَى »: شاید، امید است. « عَادَيْتُمْ »: دشمنی ورزیدید. « مَوْدَّةً »: دوستی

تفسیر:

الله تعالی میخواهد در این آیه مبارکه به این واقعیت اشاره بعمل آرد: مسلمانان که به خاطر قطع رابطه با خویشاوندان کافر احساس کمبود و خلاء عاطفی می کردند، پیام می دهد که در آینده این کمبود و خلاء، جبران خواهد شد و بسیاری از آنان به دین مقدس اسلام گرایش و تمایل پیدا خواهند کرد.

در التسهیل آمده است: بعد از اینکه مؤمنان با کفار قرابت و مودت داشتند، خدا به آنها دستور داد که با کفار دشمنی و قطع رابطه کنند که صدق آنان معلوم شد، خداوند با این آیه با آنها از در ملاطفت درآمد و به آنها وعده داد که در بین آنان محبت و مودت برقرار نماید. و این محبت در فتح مکه کامل شد و قریش مسلمان شدند. (التسهیل ۱۱۴/۴). در ضمن الله تعالی در جمله «عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً» به مسلمانان میرساند که: دگرگونی دلها و ایجاد مودت ها به دست الله تعالی است. «وَاللَّهُ قَدِيرٌ» و از این تبدیلی عداوت به مودت تعجب نکنید، باید متیقین باشیم که الله تعالی بر هر کاری قادر است.

مفسر امام رازی میفرماید: «عسی» از جانب الله تعالی وعده است، و خدا به وعده ی خود جامه ی عمل پوشاند و کفار مکه را با مسلمانان در کنار هم قرار داد و آنها را جمع کرد. و در موقع فتح مکه با هم در آمیختند. (التسهیل ۱۱۴/۴).

«وَاللَّهُ قَدِيرٌ» و خدا توانا می باشد و هیچ چیز او را درمانده نمی کند و بر زیر و رو کردن قلوب و تغییر احوال قادر است. «وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» و در حق آن که توبه کند و به سویش برگردد، مغفرت و مهر و رحمت فراوان دارد.

همچنان نباید فراموش کرد که: بخشش الله تعالی برخاسته از رحمت اوست.

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی، مطالعه دریافتیم که: مسلمانان از دوستی و روابط با کافرانی که با آنان می‌جنگند و از دیارشان می‌رانند، منع گردیده‌اند. اینک در آیات متبرکه (8 الی 9) درباره شرایط پیوند و ارتباط مسلمانان با غیرمسلمانان بحث بعمل آورده است.

لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٨﴾

خداوند شما را از کسانی که با شما در [کار] دین نجنگیده‌اند و شما را از خانه‌هایتان بیرون نکرده‌اند، باز نمی‌دارد که به آنان نیکی کنید و در حق آنان به داد رفتار کنید. بی‌گمان خداوند دادگران را دوست می‌دارد. (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا يَنْهَاكُمُ»: شما را باز نمی‌دارد، شما را منع نمی‌کند. «أَنْ تَبَرُّوهُمْ»: (بر): که با آنان به نیکی رفتار کنید، با آنان نیکی کنید. «تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ»: این که به آنان بذل و بخشش کنید و احسان نمایید و عادل باشید. «الْمُقْسِطِينَ»: بخشنندگان و نیکوکاران.

شأن نزول آیه مبارکه: (8)

1069- بخاری از أسماء دختر ابوبکر (رض) روایت کرده است: مادرم با اشتیاق تمام به دیدار من آمد. از نبی اکرم پرسیدم آیا با مادرم محبت و سلوک نیک کنم؟ پیامبر گفت: بله، پس خداوند متعال در آن باره آیه «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ.» را نازل کرد.

1070- احمد، بزار و حاکم به قسم صحیح از عبدالله بن زبیر (رض) روایت کرده‌اند: قتيله با هدایای فراوان نزد دخترش أسماء بنت ابوبکر صدیق آمد (ابوبکر صدیق در جاهلیت او را طلاق داده بود) اما اسماء نه هدایا را پذیرفت و نه او را به خانه خود راه داد. کسی را نزد عایشه (رض) فرستاد که از رسول الله در آن مورد سؤال نماید. ام المؤمنین جریان را به عرض رساند. پیامبر دستور داد که هدایای او را بپذیرد و خود را در خانه‌اش جای دهد. پس آیه «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ..» نازل شد. «صحیح است بدون نزول آیه، ابن سعد در «طبقات» 8 / 198، احمد 4 / 4، طبرانی در «معجم کبیر» چنانچه در «مجمع الزوائد» 6750 آمده، حاکم 2 / 485، طبری 33952 و 33953 و واحدی در «اسباب نزول» 813 از عبدالله بن زبیر روایت کرده‌اند. حاکم و ذهبی این را صحیح می‌شمارند. محقق می‌گوید: احادیثی که تنها مصعب روایت می‌کند حجت نیست نزول آیه را تنها او ذکر کرده است.

هیثمی در «مجمع الزوائد» 11411 می‌گوید: «[احمد و] بزار این حدیث را روایت کرده در این اسناد ابن حبان مصعب بن ثابت را ثقه و جماعتی ضعیف می‌شمارند. باقی راوی‌های این راوی صحیح هستند» به «زاد المسیر» 1427 مراجعه فرماید.

إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٩﴾

فقط الله شما را از دوستی با کسانی منع می‌دارد که در [کار] دین با شما جنگ کرده و شما را از خانه‌هایتان بیرون رانده و در بیرون کردن تان با یکدیگر پشتیبانی کرده‌اند و هر کس آنها را دوست دارد ظالم و ستمگر است. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« وَظَاهَرُوا »: پشتیبانی کردند، همدستی کردند. « أَنْ تَوَلَّوْهُمُ »: که آنان را دوست بگیرد.
 « يَتَوَلَّوْهُمُ » (ولی): آنان را دوست می گیرد ← آنان را دوست بگیرد.

تفسیر:

سید قطب در تفسیر آیه مبارکه در تفسیر خویش «فی ظلال القرآن» مینویسد: «اسلام دین صلح و صفا است. اسلام دین عقیده محبت و مودت است. نظام و سیستمی است که میخواهد سایه خود را بر سراسر جهان بیفکند، و برنامه خود را در جهان برپا و برجا گرداند، و مردمان را زیر بیرق واحدی الهی متحد سازد، طوریکه همه برادر و دوست و آشنا و دوستدار یکدیگر باشند. سدی و مانعی بر سر راه اسلام وجود ندارد و جلو آن را نمیگیرد مگر دشمنانگی دشمنان اسلام و مسلمین.

کسانی که سر راه رهنمود کردن و پیام رساندن اسلام را بگیرند دشمن اسلام و مسلمین بشمار می آیند. ولی اگر کسانی با اسلام صلح و سازش کنند، اسلام خواهان دشمنی به آنان نیست و عملاً نمی خواهد به آنان کند.

اسلام حتی در حالت دشمنی با دشمنان، اسباب و وسائل مودت و محبت را در نهادها و درونها با شیوه پاک و با رفتار عادلانه باقی و برجای میگذارد، و انتظار روزی را میگذرد که دشمنانش در آن قانع گردند و یقین پیداکنند که خیر و خوبی در این است زیر بیرق بالا و برافراشته اسلام جمع شوند زندگی خوش بختی داشته باشند.

اسلام از همچون روزی ناامید نیست، روزی که مردمان در آن راه راست را در پیش گیرند، و بدین موضع گیری راست و درست رو بکنند و پیش بروند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (10 الی 11) در باره حکم زنان مهاجر به سرزمین اسلامی (دارالاسلام) بحث بعمل می آورد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ
 فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حَلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ
 لَهُنَّ وَآتُوهُنَّ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكَحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَلَا
 تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ وَأَسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلَيْسَ أَلْوَا مَا أَنْفَقُوا ذَلِكَمُ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ
 بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٠﴾

ای مؤمنان، چون زنان مؤمن هجرت کرده به نزد شما آیند، آنان را بیازمایید خداوند به ایمانشان داناتراست، پس اگر آنان را زنانی مؤمن دریافتید آنان را به کافران بر نگردانید. نه اینان (زنان مؤمن) برای آنان (کافران) حلالند و نه آنان (کافران) برای اینان (زنان مؤمن) حلالند. و آنچه را [مردان کافر] انفاق کرده اند به آنان بدهید. و گناهی بر شما نیست که چون مهریه هایشان را به آنان بدهید آنان را به زنی بگیرد. و به عقد زنان کافر را محکم نگیرید و آنچه را انفاق کرده اید بطلبید و [کافران نیز] باید آنچه را انفاق کرده اند بطلبند. این حکم الله است. که بین شما حکم می کند و الله دانای باحکمت است. (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« مُهَاجِرَاتٍ »: زنان هجرت کننده. « عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ »: آنان را مؤمن تشخیص دادید، دانستید که مؤمن هستند. « آتُوهُنَّ »: به آن کافران بدهید. « مَا أَنْفَقُوا »: آن چه به نام مهریه

به زنان خود داده اند. «أجور»: جمع آجر، مهریه ها. «لَا تُمَسِّكُوا»: نگاه ندارید؛ پیوند خود را بگسلید. «الْكُوفِرِ»: جمع کافره، زنان کافر.

تفسیر:

«اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ» در جمله مبارکه به تعریف و توضیح یک اصل پرداخته و آن اینست که ایمان حقیقی و اصلی به قلب تعلق دارد، که به جز الله کسی از آن آگاه نیست. البته می توان از اقرار زبان و قراین دیگر آن را اندازه گیری نمود و مسلمانان مأمور و مکلف به همین است.

شیوه امتحان زنان مهاجر:

«فَأَمْتَحِنُوهُنَّ»: (آنان را بیازمایید و یا امتحان کنید): از حضرت ابن عباس (رض) روایت است که طریقه ی آنان بدین طریق بود که به هر زن مهاجر چنین قسم داده میشود که او در اثر بغض و نفرت از شوهر خویش نیامده است (مهاجر نشده است)، و نیز با کسی در مدینه عشق و علاقه نداشته و نه بنا بر غرض دنیوی دیگر آمده است، بلکه او فقط به خاطر جستجوی رضای الله تعالی و رسول او آمده است، وقتی او چنین قسمی یاد میکرد، رسول الله صلی الله علیه وسلم به او اجازه می داد تا در مدینه سکونت کند، و به میزان آنچه از شوهر کافرش مهریه و چیز های دیگری که در یافت نموده، به شوهرش پس داده می شد. (تفسیر قرطبی)

همچنان در جامع ترمذی از حضرت بی بی عایشه ی صدیقه حدیثی روایت است که امام ترمذی امن را حسن و صحیح گفته است، و در آن، صورت امتحان همان ذکر شده که تفصیله در آیه بعدی میآید: «إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ»: گویا طریقه ی امتحان مهاجر تازه وارد، این بود که نسبت به اموری که در خصوص بیعت میآیند با رسول الله صلی الله علیه وسلم بیعت کند، و نیز بعید نیست که اولاً به وسیله ی آن کلمات اعتراف گرفته شود، که در روایت ابن عباس (رض) ذکر شده است، و سپس به وسیله ی بیعت تکمیل کرد. والله اعلم.

«فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ»: یعنی وقتی که به روش فوق الذکر از ایمان این زنان مهاجر، امتحان گرفته و آنان را مؤمن یافتید، بر گرداندن آنها به سوی کفار، جایز نیست.

ممانعت از مسترد کردن زنان مهاجر:

رسول الله صلی الله علیه وسلم در سال ششم هجری خواب می بیند که یکجاء با یاران کرام اش وارد مسجد الحرام شدند و کلیدهای کعبه را گرفته و خانه کعبه را طواف نمودند و عمره بجا آوردند و بعضی سرهایشان را تراشیدند و بعضی موهایشان را کوتاه کردند. پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم خوابش را برای اصحاب بازگو کرد و آن ها هم خوشحال شدند و چنین پنداشتند که در همان سال وارد مکه خواهند شد. رسول الله صلی الله علیه وسلم در همین سال به یارانش خبر داد که قصد عمره دارد و اصحابش نیز آماده سفر شدند.

پیامبر صلی الله علیه وسلم لباس هایش را شست و بر شترش به نام قصواء سوار شد. و ابن ام مکتوم با نمیله لیثی را بر مدینه گماشت و روز دوشنبه اول ذی القعدة سال ششم هجری به همراه ام سلمه و هزار و چهارصد و به روایتی هزار و پانصد نفر به سوی مکه مکرمه سفر تاریخی و تعیین کننده را که در تاریخ اسلام بس مهم است، آغاز نمودند مسلمانان در

این سفر، هیچ سلاحی با خود حمل نمی کردند، جز شمشیرهایی که آنها در نیام بود و جزو توشه مسافر محسوب می شد و در آن زمان به همین شکل، رایج بود.

قریشیان از عزم رسول الله صلی الله علیه وسلم آگاه شدند که با قوت بینظیری می خواهند وارد مکه شوند و مراسم حج و عمره را بجا آورند. ناگفته نباید گذاشت شرایط و اوضاع جزیره العرب، تا حد زیادی به نفع مسلمانان تغییر نموده بود، نشانه های بزرگ پیروزی اسلام اندک اندک ظاهر می شد و حقوق مسلمانان رسمیت پیدا می کرد. مشرکین پذیرفتند که مسلمانان نیز حق عبادت کردن در مسجد الحرام را دارند؛ این در حالی بود که در شش سال گذشته، مشرکین، از ورود مسلمانان به سرزمین مکه جلوگیری کرده بودند. قریشیان غرض دفع این خطر تصمیم گرفتند که با مسلمانان معاهده قبل از ورود با مکه به امضا برسانند.

قرارداد صلح حدیبیه:

قریشیان، به مجرد اینکه مسلمانان به نزدیکی مکه مکره رسیدند، سهیل بن عمرو را برای بستن پیمان صلح به پیش پیامبر صلی الله علیه وسلم فرستادند.

هیات مشرکین به مسلمانان گفتند که هرگز اجازه نمی دهند که مسلمانان در این سال عمره به جای آورند تا عربها نگویند محمد به زور وارد مکه شده است. سهیل بن عمرو نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و چون پیامبر اسلام او را دید، گفت: کار برایتان آسان شد؛ وقتیکه تصمیم صلح بگیرند، این مرد را می فرستند. سهیل آمد و مفصلاً صحبت نمود و سپس بر اصول و بندهای صلح به توافق رسیدند. و در نتیجه صلح حدیبیه را به امضا رسانیدند:

مواد صلحنامه حدیبیه عبارت بود از:

1 - پیامبر صلی الله علیه وسلم امسال برگردد و وارد مکه نشود، ولی سال آینده مسلمانان می توانند به مکه بروند و سه شبانه روز در آنجا اقامت کنند و اجازه دارند سواری و اسلحه معمولی با خودشان بیاورند؛ اما شمشیرها باید در غلاف باشند و قریش حق هیچ گونه تعرضی به آنان را ندارد.

2 - تا ده سال آتش بس بین طرفین برقرار باشد و مردم از هر دو گروه در امانند و هر دو گروه دست از جنگ بکشند.

3 - هرکس بخواهد در عهد و پیمان محمد داخل شود، الحاق او رسمیت دارد و هرکس دوست داشته باشد در عهد و پیمان قریش داخل شود، الحاق او نیز رسمیت دارد؛ همچنین هر قبیله یا طایفه ای که به هر یک از این دو طرف بپیوندد، جزو آن طرف بشمار می آید و هرگونه تعرض و تجاوزی به چنین طایفه ای، تجاوز به طرف قرارداد بشمار می رود.

4 - هرکس از قریش بدون اجازه به محمد بپیوندد، باید به قریش بازگردانیده شود و هرکس از یاران محمد به قریش پناه ببرد، قریشیان مجبور نیستند که او را باز گردانند.

در این وخت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم حضرت علی کرم الله وجهه را فراخواند تا مواد صلح نامه را تحریر بدارد. رسول الله صلی الله علیه وسلم مواد صلح نامه را املا می فرمود:

به حضرت علی گفت: بنویس: «بسم الله الرحمن الرحيم» سهیل گفت: به خدا نمی دانیم که رحمن کیست؟ بنویس «باسمک اللهم» پیامبر اسلام دستور داد که همین عبارت، نوشته

شود و سپس املا فرمود: این، پیمان صلحی بین محمد رسول الله و... سهیل گفت: اگر می‌دانستیم که تو، رسول خدایی، راه تو را نمی‌بستیم و با تو نمی‌جنگیدیم؛ بنویس: محمد پسر عبدالله. پیامبر فرمود: «من، پیامبر خدایم؛ اگر چه شما ما را تکذیب کنید و به علی دستور داد که بنویسد: محمد بن عبدالله و لفظ رسول الله را پاک کند. اما علی (رض) قبول نکرد، پیامبر اسلام با دست خودش، آن را حذف کرد. پس از این نوشتن صلح نامه به پایان رسید.

خودداری پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم از بازگرداندن زنان مهاجر:

بعد از امضای صلح حدیبیه و با گذشت زمان اندکی تعدادی زیادی از زنان مکه مسلمان شدند و نزد رسول الله صلی علیه وسلم به مدینه رفتند. سرپرستان آن زن‌ها، در خواست کردند که مطابق صلحنامه حدیبیه، این زنان را بازگردانند. اما رسول الله صلی علیه وسلم، در خواست اهل مکه را رد کرد؛ زیرا در متن صلحنامه، چنین آمده بود: «هر مردی از ما که به سوی شما بیاید، هر چند بر دین شما باشد، باید او را به ما برگردانید» (صحیح بخاری (380/1)).

طبق این ماده، اصلاً زنان در پیمان صلح مطرح نبودند؛ خداوند متعال در همین مورد این آیه را نیاز نمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَءَاتُوهُنَّ مَّا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكُوفَرِ» (سوره الممتحنة: 10).

یعنی: «ای مؤمنان! هنگامی که زنان مؤمن، به سوی شما مهاجرت کردند، ایشان را بیازمایید؛ خداوند از ایمان آنان آگاه‌تر است تا شما) - هرگاه ایشان را مؤمن یافتید، آنان را به سوی کافران بازنگردانید. این زنان برای آن مردان، و آن مردان برای این زنان حلال نیستند، آنچه را که همسران ایشان - به عنوان مهریه - خرج کرده‌اند بدانان مسترد دارید؛ گناهی بر شما نخواهد بود اگر چنین زنانی را به ازدواج خود درآورید و مهریه ایشان را بپردازید و همسران کافر را در همسری خود نگه ندارید».

رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نیز زنان مهاجر را با طرح شروط بیعت، می‌آزمود و اگر به شروط رسول الله صلی علیه وسلم اقرار می‌کردند، آن حضرت صلی علیه وسلم، آنان را می‌پذیرفت و آن‌ها را به کفار باز نمی‌گرداند. این نکته در آیه دوازدهم سوره ممتحنه بیان شده است.

همچنین بنا بر این آیه مسلمانان، زنان کافرشان را طلاق دادند. چنانچه عمر (رض)، همزمان دو همسر مشرک را که از پیش داشت، طلاق داد؛ با یکی از آن دو، معاویه و با دیگری صفوان بن امیه ازدواج کرد. (مؤاخذ: سیرت رسول اکرم صلی علیه وسلم) (ترجمه کتاب الرحیق المختوم) تألیف: صفی الرحمن مبارک پوری ترجمه: حامد فیروزی محمد ابراهیم کیانی).

سایر روایات در شأن نزول آیه 10:

1071- ک: بخاری و مسلم از مسور و مروان بن حکم روایت کرده اند: وقتی که پیامبر صلی الله علیه وسلم در حدیبیه با قریش قرار داد بست زنان مسلمان نزد رسول خدا آمدند. [از کفار بریدند و به مسلمانان پیوستند]. پس الله تعالی آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى

الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُنَّ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكُوفِرِ وَاسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلَيْسَ أَلْوَا مَا أَنْفَقُوا ذَلِكَمُ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» نازل کرد. (صحیح است، بخاری 2711 و 1712 و 4180 و 4181 و «تفسیر شوکانی» 2663).

- طبرانی با سند ضعیف از عبدالله بن ابواحمد روایت کرده است: ام کلثوم دختر عقبه بن ابومعیط بعد از قرارداد حدیبیه هجرت کرد، برادران او عماره و ولید پسران عقبه نزد رسول الله آمدند و تقاضا کردند که ام کلثوم را به دیار مشرکان بفرستند. پس الله تعالی آیه امتحان را نازل و ارشاد فرمود که قرارداد حدیبیه در باره زن‌ها اجرا نمیشود. (چون نص مصالحه مربوط مردها می‌شد نه زن‌ها، و هم به خاطر این که زن‌ها نمی‌توانند بجنگند.) و برگردانیدن آن‌ها را به دیار مشرکان منع کرد. (طبرانی چنانچه در «مجمع الزوائد» 11413 آمده روایت کرده است. هیثمی این را به سبب عبدالعزیز بن عمران ضعیف میداند. «تفسیر ابن کثیر» 6749).

- ابن ابوحاتم از یزید بن ابوحبیب روایت کرده است: این آیه در باره امیمه دختر بشر همسر ابوحسان حداحه نازل شده است.

- و از مقاتل روایت کرده: بعد از انعقاد قرارداد صلح حدیبیه، سعیده زن صیفی بن راهب که صیفی از مشرکان مکه بود، هجرت کرد. مشرکان گفتند: این زن را تسلیم کن. بنابراین، آیه نازل شد.

- ابن جریر از زهری روایت کرده است: پیامبر صلی الله علیه وسلم در غزوة حدیبیه با مشرکان مصالحه کرد، هرکس از دیار شرک به صف مسلمان‌ها بپیوندد او را به مشرکان برگرداند. هنوز حدیبیه را ترک نکرده بودیم که عده‌ای از زنان آن دیار به نزد رسول الله آمدند. پس این آیه نازل گردید. (طبری 33972 این مرسل است.)

- ابن منیع از طریق کلبی از ابوصالح از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عمر (رض) اسلام آورد و همسرش در حال شرک میان مشرکان باقی ماند. پس الله تعالی «وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكُوفِرِ» نازل شد. (احمد بن منیع چنانچه در «مطالب عالییه» 3776 است روایت کرده است. در این اسناد کلبی متهم به کذب، ابوصالح ضعیف و اسناد جداً ضعیف است.)

آیا از زنان مسلمان هم کسی مرتد شده و به مکه برگشتند؟

برخی از روایات که در تفسیر مفسرین آمده است مشعر این امر است که در این فاصله تنها یک زنی بنام «ام الحکم» دختر ابو سفیان که همسر عیاض بن غنم بود، مرتد شد و به مکه دوباره برگشت ولی او نیز در نهایت به اسلام دوباره بازگشت.

حضرت ابن عباس (رض) به طور کلی انحراف شش زن و اختلاط آنها با کفار را بیان فرموده است، که از آنجمله یکی هم: همین «ام الحکم بنت اُبی سفیان» است، و بقیه زنان دیگری بودند که به هنگام هجرت در مکه ماندند، و از قبل کافر بودند. وقتیکه این آیه ی قرآنی نازل گردید که نکاح مسلمان و کافر را از میان برداشت، باز هم آنها آماده نشدند، مسلمان شوند، در نتیجه، آنها هم در جمع آن زنانی قرار گرفتند که مهریه شان باید از طرف کفار به شوهران مسلمان مسترد می‌شد، اما چون کفار از پرداخت آن، سر باز زدند، رسول الله صلی الله علیه وسلم، آن را از مال غنیمت به مسلمانان پرداخت نمود.

از این معلوم شد که ارتداد و برگشت از مدینه به مکه فقط برای یک زن «ام الحکم» اتفاق

افتاد وبقیه ی پنج زن دیگر از قبل کافر بودند و به علت بر قرار ماندن حالت کفر شان، طبق این ایه از نکاح مسلمانان خارج شدند، بنابر این، آنها هم در شمار این دسته از زنان قرار گرفتند، و آن زنی که مرتد شده به مکه رفته بود، بعداً مسلمان شد (قرطبی) یغوی به روایت ابن عباس (رض) نقل کرده است که آن پنج زن دیگر نیز بعداً مسلمان شدند. (مظهری)

وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعَاقِبْتُمْ فَاتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ ﴿١١﴾

و اگر کسی از همسرانتان [رهسپار] به سوی کافران از دستتان رفت، پس وقتی (کافران را) سزا دادید (و اموالشان را به غنیمت گیرید) به آنان که همسرانشان [به سوی کفار] رفته باشند برابر آنچه انفاق کرده‌اند، بپردازید و از الله آن ذاتی بترسید که شما به او ایمان دارید. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

« فَاتَكُمْ »: از دست شما فرار کرد، از دست دادید. « عاقبتم »: مجازات کردید، غنیمت جنگی از کافران گرفتید، تلافی کردید. زجاج می گوید: عاقم یعنی، غنمتم: غنیمت گرفتید. « ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ »: زنانشان به سوی کافران فرار کرده اند.

شأن نزول آیه 11:

- ابن ابوحاتم از حسن (رض) روایت کرده است: ام حکم دختر ابوسفیان مرتد شد و با یک نفر ثقفی ازدواج کرد. درقریش هیچ زنی غیر از او مرتد نشده بود. در باره او «وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ» نازل شد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (12 الی 13) در باره بیعت زنان مهاجر با پیامبر صلی الله علیه وسلم «بیعة النساء» بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعَصِيَنَّ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْنَهُنَّ وَاسْتَعْفِرِ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٢﴾

ای پیامبر چون زنان باایمان نزد تو آیند که [با این شرط] با تو بیعت کنند که چیزی را با خدا شریک نسازند و دزدی نکنند و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشند و بهتانی را که با آن (از روی دروغ) فرزندی را به شوهرانشان نسبت دهند در میان نیاورند در [کار] نیک از تو نافرمانی نکنند با آنان بیعت کن و از خدا برای آنان آمرزش بخواه زیرا خداوند آمرزنده مهربان است. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« يُبَايِعْنَكَ »: (بیع): با تو بیعت می کنند -- بیعت کنند، پیمان ببندند. «ان لا یشرکن شیئا»: که چیزی شریک نسازند، که چیزی همتا و شریک قرار ندهند. « لَا يَزْنِينَ »: زنا نکنند. «لا یقتل اولادهن»: فرزندانشان را نکشند. « لَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ »: فرزندان نامشروع و حرام زاده نیاورند. بهتان در این جا به معنای فرزند نامشروع است که زن به دروغ به شوهرش منتسب کند. « یفترنین »: به دروغ نسبت می دهند. « بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ »: پیش دست و پاهای خویش. « لَا يَعَصِيَنَّ »: تو را نافرمانی نکنند. «بایعهن»: با آن زنان بیعت کن.

تفسیر:

بیعت از ماده «بیع» در اصل به معنی دست دادن به هنگام قرار داد یک معامله است، و بعد ها به دست دادن برای پیمان اطاعت اطلاق شده است، و آن چنین بود که هر گاه کسی می‌خواست اعلام وفاداری به دیگری بعمل آرد، یا او را به رسمیت بشناسد و یا هم از فرمان اش اطاعت کند، با او بیعت می‌کرد.

بیعت کننده حاضر می‌شد گاه تا پای جان و گاه تا پای مال و فرزند در راه اطاعت او ایستاده گی کند، و بیعت پذیر نیز حمایت و دفاع او را بر عهده می‌گرفت.

مفسرین و تاریخ نویسان می‌نویسند که: بیعت از ابداعات مسلمانان نمی‌باشد، بلکه این رسم و رواج در بین مردم اعراب قبل از اسلام نیز مروج بود.

در آغاز اسلام زمانیکه قبایل «اوس» و «خزرج» در موقع حج از مدینه به مکه آمدند با پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم در عقبه بیعت کردند.

در طول تاریخ حیات رسول الله صلی الله علیه وسلم در فرصتهای مختلف با مسلمانان تجدید بیعت صورت گرفته است.

بیعت عقبه اول یا بیعت «نساء»:

در سال دوازدهم بعثت و در ایام حج، همین سال دوازده تن از مردم یثرب نزدی پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند. از این دوازده تن، پنج تن از کسانی بودند که سال گذشته با پیامبر صلی الله علیه وسلم ملاقات کرده بودند و با رسول الله صلی الله علیه وسلم بیعت نمودند. این بیعت در تاریخ اسلام بنام «بیعت «نساء» مشهور است و مفاد این بیعت عبارتند از:

- 1 - یکتا پرستی و ترک شرک. «يُبَايِعُكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكَ بِإِلَهِ شَيْئًا» عین کلماتی است که در بیعت عمومی از مردان نیز آمده است.
- 2 - اجتناب از دزدی. (قابل تذکر است، که برخی از زنان، به دزدی از اموال شوهر، معتاد می‌باشند، بنابر این، چنین ذکری بعمل آمد)
- 3 - پرهیز از زنا. (وقتی زنان از این امر قبیح منع شوند، نجات مردان از آن نیز آسان می‌گردد)
- 4 - اجتناب از کشتن فرزندان و پرهیز از آوردن فرزند از راه زنا. در زمان جاهلیت در بین مردم مکه عادت داشتند که دختران خویش را زنده به گور می‌کردند، بناءً از این عمل ضد انسانی منع شدند.
- 5 - افترا و بهتان نبندند. «بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلِهِمْ» یعنی در میان دست و پاهای خود بهتان نبندند، این بدان جهت ذکر گردید که در روز قیامت دست و پای انسان بر اعمال او، شهادت می‌دهند. که باید زنان از این بهتان زدن ها اجتناب کنند.
- 6 - اطاعت از پیامبر صلی الله علیه وسلم در کارهای نیک. «وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ» (در اینجا قید «معروف» یعنی کار خیر آمده است، با وجود اینکه امکان ندارد که رسول الله صلی الله علیه وسلم برخلاف معروف، دستور و یا هدایت بدهد، ولی ذکر این مطلب بدین عنوان است تا عموم مسلمانان کاملاً بدانند که برخلاف حکم الله اطاعت از هیچ مخلوقی جایز نیست، حتی اطاعت از رسول الله صلی الله علیه وسلم هم مشروط به این است که معروف باشد.

بیعت عقبه ی دوم:

مسلمان شدن مردم یثرب در بیعت عقبه ی اول، افق تازه ای در ذهن مردم یثرب پدید آورده بود.

بخصوص سعی و تلاش یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم به نام «معصب بن عمیر» بسیار مؤثر واقع گردیده بود. مصعب به مکه مکرمه بازگشته بود تا مژده های پیروزی و موفقیت را به پیامبر صلی الله علیه وسلم برساند و خبر اسلام آوردن قبایل مختلف و قدرت و توانایی آنان را برای آن حضرت بازگوید.

موقع حج سال سیزدهم بعثت که مردم یثرب طبق سنت و عادت، هر ساله روانه ی زیارت کعبه می شدند، هفتاد و دو مرد و سه زن به مکه رفتند تا دومین بیعت را با پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم تحقق بخشند.

این گروه با یکدیگر می گفتند: تا کی رسول الله را بگذاریم تا در کوه های مکه نگران و ترسان بالا و پایین بروند. وقتی به مکه رسیدند چند دیدار پنهانی میان آنان و پیامبر صلی الله علیه وسلم صورت گرفت.

زمانیکه قریش از این بیعت باخبر شدند، ملاقات علنی پیامبر اسلام با آنان بسیار دشوار بود؛ بنابراین واسطه ی ارتباط، حضرت عباس، کاکای پیامبر صلی الله علیه وسلم بود. قبل از سخنان پیامبر صلی الله علیه وسلم، حضرت عباس (رض) کاکای پیامبر اسلام چنین گفت:

ای قوم انصار! خوب می دانید که محمد صلی الله علیه وسلم در میان ما از چه مقام و منزلتی برخوردار است. ما تاکنون از او در برابر دشمنانش دفاع کرده ایم و در میان قوم و قبیله ی خودمان از او حمایت ورزیدیم، و هم اکنون نیز در شهر خودش و در میان قوم و قبیله اش از عزت و حمایت برخوردار است؛ در عین حال اصرار دارد تا به سوی شما مهاجرت کند و به شما بپیوندد.

اگر می دانید، نسبت به آنچه او را بدان دعوت کرده اید، وفادار هستید، و در برابر مخالفان از او حمایت می کنید، این شما و آن مسئولیتی که بر عهده خویش گرفته اید! اما اگر می خواهید پس از آنکه به سوی شما آمد، او را تسلیم کنید و تنها بگذارید، از همین حالا او را رها کنید. یکی از حاضران آن جلسه به نام «کعب» گفت: ای پیامبر اسلام شما سخن بگویید و هر وعده و پیمانی که می خواهید برای خود و خداوند از ما بگیرید. به این ترتیب بیعت آنان با پیامبر صلی الله علیه وسلم صورت پذیرفت.

مفاد بیعت عقبه ی دوم:

- 1 - پرستش خدای یکتا و روی بر تافتن از شرک به الله جل جلاله.
- 2 - گوش فرا دادن به دستورات پیامبر صلی الله علیه وسلم و اطاعت از او در همه حال؛ چه در هنگام مشغولیت و چه در هنگام فراغت.
- 3 - انفاق مال در همه حال؛ چه در هنگام تنگدستی و چه در هنگام بی نیازی.
- 4 - دوام و پایداری بر امر به معروف و نهی از منکر.
- 5 - دعوت به سوی خداوند (متعال) و نترسیدن از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای.
- 6 - یاری پیامبر صلی الله علیه وسلم و بازداشتن دشمن و دفاع از وی، همانند دفاع از خویشتن و همسر و فرزندان.
- 7 - جنگ به همراه رسول الله با دشمنان هنگام ضرورت، کشتن بزرگان و سرشناسان

کافر قوم خویش.

8 - تحمل و مقاومت در برابر مصیبت‌های مالی و جانی.

بعد از این بیعت، پیامبر صلی الله علیه وسلم دوازده نفر را به عنوان «نقیب» انتخاب نمود که 9 نفر از خزرج و 3 نفر از اوس بودند. این دوازده نفر مسئولیت اجرا عهدنامه را بر عهده گرفتند.

ترتیب بیعت:

ترتیب «بیعت» به شکل بود که: بیعت کننده دست به دست بیعت شونده می‌داده و با زبان حال یا قال اعلام اطاعت و وفاداری خویش را اعلام میداشت. و در برخی از اوقات در ضمن بیعت شرائط و حدودی برای آن قائل می‌شد، طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم بطور مثال بیعت تا پای مال، تا سر حد جان، یا تا سر حد همه چیز حتی از دست دادن زن و فرزند.

و گاه بیعت تا سر حد عدم فرار، و گاه تا سرحد موت بود (اتفاقاً این هر دو معنی در مورد بیعت رضوان در تواریخ تذکر یافته است).

خواننده محترم!

طوریکه یاد آور شدیم: بیعت از مهمترین و مؤثرترین شکل مشارکت سیاسی در صدر اسلام است و به معنای صرف در چوکات رأی دادن به پیامبر صلی الله علیه وسلم نه بود، بلکه فهم بیعت بالاتر از آن به معنای عمل کردن به فرامین و حمایت از شخص ایشان با جان و مال به حساب می‌رفت، و اهمیّت آن به قدری است که قرآن عظیم الشان در (آیه 18 سورة فتح) در فهم عالی این بیعت میفرماید: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا». (هر آنینه که الله از مؤمنان راضی شد، هنگامیکه زیر درخت با تو بیعت می‌کردند، پس آنچه را که در دل هایشان بود دانست، در نتیجه بر آنان سکون و آرامش نازل کرد و به آنان فتح نزدیک را پاداش داد).

و باز در آیه (10 سورة فتح) میفرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا». (البته کسانی که با تو بیعت می‌کردند جز این نیست که با الله بیعت می‌کردند. دست الله بالای دست‌های آنان است، پس هر کس پیمان شکنی کند پس به زبان خود پیمان شکنی می‌کند و هر کس به آنچه که بر آن با الله عهد بسته است وفا کند، پس (الله) به زودی پاداش بزرگی به او خواهد داد).

حضور زنان در بیعت:

مهمترین نقطه که در بیعت‌های میتوان به آن توجه بعمل آورد، دادن حق برای زنان در بیعت با رسول الله صلی الله علیه وسلم است.

حتی در بیعت با زنان شرائط بیشتری را نسبت به مردان پذیرا گشتند، شرائطی که هویت انسانی زن را زنده می‌کرد، و او را از اینکه تبدیل به متاع بی‌ارزش یا وسیله‌ای برای کامجویی مردان بوهوس گردد نجات می‌داد.

پیامبر اسلام نه تنها از مردان بیعت را می‌پذیرفت، از زنان نیز بیعت می‌پذیرفت، اما نه از طریق دست دادن، بلکه چنان که در تواریخ آمده، و شیوه این بیعت را سیرت نویسان گزارش داده اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم دستور می‌فرمود: ظرف بزرگی از آب

حاضر کنند، او دست خود را در یک طرف ظرف فرو می برد، و زنان بیعت کننده در طرف دیگر.

گاه در ضمن «بیعت» انجام کار یا ترک کارهایی را شرط می کردند، همان گونه که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در بیعت با زنان بعد از فتح مکه شرایط را بیان داشت که: مشرک نشوند و آلوده به بی عفتی نگردند و دزدی نکنند و فرزندان خود را نکشند و امور دیگر. (که تفصیل آن در آیه 12 سورة ممتحنة آمده است.)

همچنان برخی مفسرین در مورد نوع و چگونگی بیعت رسول الله صلی الله علیه وسلم با زنان نوشته اند: که رسول الله صلی الله علیه وسلم از روی لباس با آنها بیعت می کرد. در حدیث شریف که از: عباد بن صامت (رض) روایت گردیده آمده است: «من در جمله کسانی بودم که در بیعت عقبه اول حاضر بودند و ما مجموعاً دوازده مرد بودیم پس با رسول الله صلی الله علیه وسلم بر مفاد همان بیعت زنان بیعت کردیم و این قبل از آن بود که جهاد مسلحانه فرض شود.

بلی! با ایشان بیعت کردیم بر اینکه چیزی را به الله تعالی شریک نیاوریم، دزدی نکنیم، زنا نکنیم، فرزندان خویش را نکشیم، تهمت برنبدیم که آن را در میان دستها و پاهای خویش بر بسته باشیم و رسول اکرم صلی الله علیه وسلم را در هیچ امر معروفی نافرمانی نکنیم. رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از پایان این بیعت فرمودند: اگر وفا کردید، برای شما بهشت است».

خاطر نشان می شود که در آیه کریمه به ارکان نهی در دین که شش رکن است تصریح شده است اما ارکان امر ذکر نشده است که آن ها نیز شش رکن ذیل است:

ادای کلمه شهادت، نماز، زکات، روزه، حج و غسل نمودن از جنابت. دلیل عدم ذکر اوامر این است که نهی در همه زمان ها و همه احوال دائم و همیشگی است لذا تنبیه بر امری که دائمی است، مؤکدتر و مهمتر است.

مفسران در بیان شأن نزول آیه کریمه گفته اند: این آیه در روز فتح مکه بعد از آن نازل شد که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم از بیعت با مردان فارغ شدند.

ام المؤمنین حضرت بی بی عائشه (رض) در مورد شیوه بیعت رسول الله صلی الله علیه وسلم می گوید: «بیعت رسول الله صلی الله علیه وسلم با زنان فقط با سخن گفتن بود و به الله تعالی قسم که دست رسول اکرم صلی الله علیه وسلم هرگز دست هیچ زنی را لمس نکرد. و چون رسول الله صلی الله علیه وسلم با زنان بیعت می کردند، می فرمودند: با شما به سخن گفتن بیعت کردم».

همچنین در حدیث شریف به روایت امیمه بنت رقیه تمیمی (رض) آمده است که فرمود: «... بعد از آن که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم از ما این شروط را گرفتند، گفتیم: یا رسول الله! آیا با ما مصافحه نمی کنید؟ فرمودند: من با زنان مصافحه نمی کنم بلکه سخن گفتنم با یک زن، سخن گفتنم با صد زن است».

(مؤاخذ: سیرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم (ترجمه کتاب الرحیق المختوم) تألیف: صفی الرحمن مبارک پوری ترجمه: حامد فیروزی محمد ابراهیم کیانی) در کتاب (مدارک التنزیل و حقائق التأویل) تألیف دانشمند مشهور جهان اسلام عبد الله بن احمد نسفی (متوفی 710 قمری) آمده است:

بعد از اینکه در (سال 630 میلادی برابر 20 رمضان سال هشتم هجری) فتح مکه معظمه

را الله تعالى نصیب مسلمانان گردانید، و حقیقت دین مقدس اسلام و دعوت رسول الله صلی الله علیه وسلم برای شان به اثبات رسید و دریافتند که تنها راه موفقیت، اسلام است و بس. بنابراین به حقانیت اسلام اذعان نمودند و برای بیعت با پیامبر صلی الله علیه وسلم گرد آمدند.

پیامبر صلی الله علیه وسلم به کوه صفا در مکه تشریف برد، و با مردم بیعت را آغاز نمود. حضرت عمر بن خطاب (رض) کمی پایین‌تر از ایشان، از مردم بیعت می‌گرفت. مردم با رسول الله صلی الله علیه وسلم بیعت کردند که در حد توان و استطاعت خود و تا آنجا که می‌توانند، مطیع و حرف شنو باشند.

در مدارک التّنزیل نَسَفی آمده است: بعد از اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم از بیعت مردان مکه، فراغت یافت، در حالیکه در کوه صفا تشریف داشت، و حضرت عمر (رض) پایین‌تر از ایشان نشسته بود، حضرت عمر (رض) مطابق هدایت رسول الله صلی الله علیه وسلم به گرفتن بیعت زنان آغاز کرد، و نیز گفته‌های رسول الله صلی الله علیه وسلم را به زنان در وقت بیعت منتقل می‌کرد.

تا اینکه نوبت به هند بنت عتبه، و همسر ابوسفیان رسید، هند از ترس مسلمانان و بخصوص اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم او را نشناسد، خود را در چادری پوشانیده بود و حاضر به بیعت گردید.

هند، دختر عتبه بن ربیع بن عبدشمس، از جمله بزرگان قریش بود، مؤرخین می‌نویسند او از جمله زیباترین زنان قریش بشمار می‌رفت، زن زکی و هوشیار بود، هند «أَكَلَةُ الْأَكْبَاد» یعنی هند جگر خوار در جنگ احد، غلامی به نام وحشی را مأمور ساخت تا حمزه بن عبد المطلب را به قتل برساند. بعد از اینکه حمزه بدست غلام وحشی بقتل رسید، هند، سینه و شکم حضرت حمزه را پاره کرد، و جگر او را به دندان گرفت و آن را با خود به مکه برد، و حتی در باره مُنْله کردن بدن حمزه، آبیاتی را هم سرود:

هند در این روز در حالیکه تماماً پیچانده شده بود برای بیعت نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم حاضر شد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: از شما بیعت می‌گیرم مبنی بر اینکه کسی را شریک الله قرار ندهید. حضرت عمر (رض) بر مبنای این شرط از زنان بیعت گرفت. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: با شما بیعت می‌کنم که دزدی نکنید! هند گفت: ابوسفیان، مرد بخیلی است؛ اگر من از اموالش بدون اجازه بردارم، چگونه است؟ ابوسفیان گفت: آن چه برداشته‌ای، برایت حلال باشد. (می‌بخشم) پیامبر صلی الله علیه وسلم او را شناخت و تبسم کرد و گفت: باید هند باشی؟!

هند گفت: از گذشته‌ها درگذر! ای پیامبر، خداوند از شما درگذرد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: با شما بیعت می‌کنم که زنا نکنید. هند گفت: مگر زن آزاد زنا می‌کند؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: بر این که فرزندانان را نکشید. باز هند گفت: فرزندان کوچکمان را پرورش دادیم؛ وقتی بزرگ شدند، شما آن‌ها را کشتید! چنانچه خودتان بهتر می‌دانید. وی، این را از آن جهت گفت که یکی از فرزندانش به نام حنظله در جنگ بدر کشته شده بود. عمر (رض) چنان خندید که نزدیک بود به پشت بیفتد. پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز تبسم کرد و سپس فرمود: با شما بیعت می‌کنم که به کسی تهمت نزنید! هند گفت: به خدا که تهمت و بهتان، کار زشتی و بدی است؛ شما، ما را تنها به خیر

و خوبی های اخلاق دستور می دهید. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: در کارهای خوب از پیامبر سرپیچی نکنید. هند گفت: به خدا ما این جان نشسته ایم که در اندیشه نافرمانی شما باشیم.

مؤرخین می نویسند هند، بعد از اینکه از بیعت خلاص شد و بخانه باز گشت اولین کاریکه انجام داد بت اش شکستاند و در حین شکستاندن خطاب به آن نموده و می گفت: ما، فریب تو را خورده بودیم! (مؤخذ: سیرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم (ترجمه کتاب الرحیق المختوم) تألیف: صفی الرحمن مبارک پوری ترجمه: حامد فیروزی محمد ابراهیم کیانی: (حوت) 1394 شمسی جمادی الاول 1437 هجری)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَسُؤُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَبْسُ الْكُفَّارُ مِنَ أَصْحَابِ الْقُبُورِ ﴿١٣﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، با قومی که الله آنها را مورد غضب قرار داده دوستی نکنید، آنها از آخرت مأیوسند، همانگونه که کفار مدفون در قبرها مأیوس می باشند. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« لَا تَتَوَلَّوْا »: به دوستی مگیرید، دوستی نکنید. « غَضِبَ »: چشم گرفت، خشمگین شد. « يَسُؤُوا »: ناامید شدند، قطع امید کردند. « أَصْحَابِ الْقُبُورِ »: مردگان، در خاک خفتگان.

تفسیر:

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در تفسیر خویش درباره آیه مبارکه: «قَدْ يَسُؤُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَبْسُ الْكُفَّارُ مِنَ أَصْحَابِ الْقُبُورِ» می نویسد: این آیه دو معنا می تواند داشته باشد: یکی آن که آنان از خیر و خوبی و مکافات آخرت چنان نا امیداند که منکران آخرت و رستائیز نا امیداند از این که خویشاوندان درگذشته و دفن شده شان بار دیگر زنده برانگیخته شوند. این معنا از عبدالله بن عباس (رض) و حسن بصری، قتاده و ضحاک نقل شده است. معنای دوم این آیه می تواند این باشد که آنان از رحمت و مغفرت آخرت چنان مأیوس اند که کافران مدفون در قبرها از هر خیری مأیوس اند، چراکه آنان یقین کرده اند که گرفتار عذاب خواهند شد. این معنا از عبدالله بن مسعود (رض) و مجاهد، عکرمه، ابن زید، کلبی، مقاتل و منصور نقل شده است.

شان نزول آیه 13:

- ابن منذر از طریق ابن اسحاق از محمد از عکرمه یا سعید از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عبدالله بن عمر و زید بن حارث، با مردانی از یهود دوستی داشتند. پس الله تعالی آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَسُؤُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَبْسُ الْكُفَّارُ مِنَ أَصْحَابِ الْقُبُورِ» را نازل کرد. (اسناد این به خاطر جهالت محمد بن ابو محمد شیخ ابن اسحاق ضعیف است).

یادداشت:

قابل یادآوری است که (آیات متبرکه 12 و 13) به طور صریح، قواعد و ارکانی را که در دین نهی شده اند و حذر از آنها موجب پایداری و سعادت زندگانی فردی و اجتماعی است در شش اصل بیان فرمودند، که عبارتند از:

1- شرک 2- دزدی 3- زنا 4- کشتن و زنده به گور کردن دختران 5- نسبت دادن فرزند ناروا و سرراهی (طفل که او را کنار راه بگذارند تا شخصی دیگری آنرا به خود ببرد) به شوهران به شیوه های گوناگون 6- نافرمانی پیامبر نور و رحمت. مراعات این احکام و

اصول مهم برای همه ی مسلمانان از زن و مرد یکسان است. همچنان قابل دقت و یادآوری است که: آخرین آیه ی سوره مبارکه نیز خطاب به اهل باور و ایمان است که می فرماید: یهودیان و مشرکان و کافران را - که مورد خشم و نفرین الله سبحان و تعالی اند؛ یار و سرور و دوست خود بشمارید. آنها نه، به زنده شدن باور دارند و نه از پیامبران پیروی می کنند.

چه کسانی نزد الله تعالی بخشیده نمی شوند؟

نباید فراموش کرد که: یکی از مهم ترین عوامل غضب الهی کفر است. یعنی پنهان کردن حقایقی که انسان نباید آن ها را مخفی کند.

دومین عاملی که سبب خشم الهی میشود و ما باید از آن دوری کنیم، دروغ بستن به الله و دروغ شمردن آیات الهی است. آیا مخاطب این سخن فقط مشرکان صدر اسلام هستند یا ممکن است در میان ما هم کسانی باشند که مخاطب این باشد و به خدا دروغ ببندند؟

یکی از آیاتی که نشان می دهد دروغ بستن به الله چقدر خطرناک است، آیه 21 سوره مبارکه «انعام» است که می فرماید: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ»؛ چه کسی ظالم تر از آن است که به خدا دروغ می بندد یا آیات الهی را تکذیب می کند؛ بدانید که ستمکاران کامیاب نمی شوند. کسی که در زندگی ستم کند، به سعادت و خواسته های مادی و معنوی خود نمی رسد.

همچنان پروردگار با عظمت ما در (آیه 17 سوره مبارکه یونس) می فرماید: «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ»؛ کسی که به الله افتراء می بندد، مجرم است و انسان های مجرم در زندگی کامیاب نیستند.

همچنین در (آیه 32 سوره مبارکه زمر) می فرماید: «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ»؛ پس کیست ستمگرتر از آن کس که بر الله دروغ بست و [سخن] راست را، چون به سوی او آمد دروغ پنداشت آیا جای کافران در جهنم نیست؟

دروغ بستن به الله انکار توحید است. یکی از مصادیق روشن دروغ بستن به خدا شرک است؛ یعنی کسی که برای خدا شریک و همتا قائل باشد. در جامعه چه کسانی برای خدا شریک قائل هستند؟ فقط مشرکان صدر اسلام به عنوان مشرک محسوب نمی شوند.

دروغ شمردن آیات الهی انکار نبوت است. شرک، ظلم است. دروغ بستن به الله شرک است و شرک یک ظلم است، اما این چه ظلمی است و معنای ظلم چیست؟ عدل از نظر لغت یعنی هر چیزی را در جای خود نهادن و ظلم هم یعنی چیزی را جای خود قرار ندادن. شرک ظلم است، اما ظلم اعتقادی است. عقیده به شریک و همتا برای خدا اعتقاد به چیزی است که وجود ندارد.

لقمان، پسرش را موعظه می کرد و می گفت که مشرک نشو و برای خدا همتا قائل نشو. شرک ظلم بزرگی است و این نوع شرک اعتقادی است.

الله تعالی (در آیه 6 سوره مبارکه فتح) می فرماید: «وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا». (و تا مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را عذاب دهد که به الله گمان بد دارند، بدیها و بلاها تنها بر ایشان است و الله بر آنان غضب کرده و آنان را لعنت کرده است و دوزخ را برایشان آماده ساخته است که دوزخ بد جایگاه است.)

شُرک موجب غضب الله جل جلاله است و آن قدر شرک در زندگی خطرناک است که قابل آمرزش نیست. سایر گناهان را ممکن است الله تعالی حتی بدون توبه هم بپذیرد. اگر کسی از گناهان کبیره اجتناب کند گناهان صغیره اش را خدا می‌آمرزد ولیکن مشرک را الله تعالی نمی‌آمرزد مگر اینکه از شرک توبه کند.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الصف

جزء - (28)

سورة ی صف در مدینه منوره نازل شده و دارای چهارده آیه و دو رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

سوره صف یکی از سوره های مدنی است که به احکام می پردازد. این سوره درباره ی «قتال» و جهاد با دشمنان الله، فداکاری در راه خدا، تقویت دین او و بالا بردن دین اسلام و تجارت سودآوری که سعادت دنیا و آخرت را در بر دارد، بحث می کند. اما محوری که سوره پیرامون آن دور می زند عبارت است از: «قتال» و از این رو به سوره ی صف موسوم است.

همچنان این سوره را به این مناسبت «صف» می نامند که آیه (چهارم) آن در باره صف جهاد گران بحث مینماید: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَتْهُمْ بُنْيَانٌ مَّرْصُوعًا» (الصف: 4) «خداوند کسانی را که در راه او در یک صف همچون بنیانی استوار و پولادین کارزار می کنند دوست می دارد».

از دیگر نام های این سوره «سورة الحواریین» و «سورة عیسی»؛ است، زیرا در آیات ششم و چهاردهم این سوره از عیسی علیه السلام و یاران او بحث بعمل آورده است. از آیات مشهور این سوره (آیه 13) است که می فرماید: «نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ» در این آیه؛ مؤمنان را به پیروزی بشارت می دهد.

مفسران مفهوم این پیروزی را فتوحات مختلفی می شمارند که مسلمانان به آن دست یافتند، ابن عباس (رض) فرموده است: منظور فتح فارس و روم است. (صفوة التفسیر: محمد علی صابونی) ولی هستند مفسران که آنرا به فتح مکه تفسیر نموده اند.

یادداشت:

قابل یادآوری است که: بیشترین توجه این سوره به برتری دین مقدس اسلام بر سایر ادیان آسمانی و لزوم جهاد در راه الله و حمایت از پیامبران الهی بعمل آمده است.

هکذا باید گفت که: علاوه بر این سوره، سوره های حدید و حشر نیز با کلمه «سَبَّحَ» و سوره های جمعه و تغابن با کلمه «يُسَبِّحُ»* و سوره اسراء با کلمه «سُبْحَانَ» و سوره اعلی با فرمان «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ» آغاز شده است.

زمان نزول:

زمان نزول این سوره از هیچ روایت معتبری به دست نیامد. اما از دقت و اندیشه به مضامین آن چنین به نظر می رسد که این سوره در زمانی متصل به جنگ احد باید نازل شده باشد، چراکه اوضاع و احوالی که احساس می شود در خلال این سوره اشاره هایی به آنها وجود دارد، در همان زمان دیده می شدند. (تفهیم القرآن)

تعداد آیات، کلمات و حروف:

طوری که در فوق هم یادآور شدیم که: سوره صف، پس از سوره ی تغابن نازل شده. تعداد آیات سوره آن به چهارده آیات، تعداد کلمات آن به دوصد و بیست و یک کلمه و تعداد حروف آن به نهصد حرف می رسد. (تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سوره طور همین تفسیر (تفسیر احمد) مطالعه فرمایید.

ارتباط سوره الصف با سوره ممتحنه:

- پیوند و ارتباط این سوره را با سوره ممتحنه در نقاط ذیل چنین خلاصه و جمع‌بندی نمود:
- آغاز، وسط و پایان سوره ی ممتحنه، مؤمنان را از دوستی، موالات و پیوند با کافران منع می‌کند؛ هکذا سوره الصف، مؤمنان را به وحدت و یکپارچگی و صفی مشترک و به هم پیوسته در برابر دشمن فرا می‌خواند.
 - سوره ی ممتحنه احکام روابط داخلی و خارجی میان مسلمانان و غیر مسلمانان را هنگام صلح و آشتی به بیان گرفته است؛ این سوره هم مسلمانان را برای پیکار و مبارزه با دشمنان جنگ افروز تشویق و کسانی را که از مبارزه با دشمن خودداری می‌ورزند، تقبیح و آنان را به بنی اسرائیل که: از فرمان و دستور موسی علیه السلام، هنگام فراخواندن به مبارزه، سرباز زدند و نیز از دستورات آسمانی عیسی علیه السلام و پیامبر خاتم محمد صلی الله علیه وسلم نافرمانی کردند؛ تشبیه می‌کند.

محتوای و موضوعات سوره:

سوره صف در حقیقت بر دو محور اساسی مباحث خویش را آغاز نموده است: یکی برتری دین مقدس اسلام بر سایر ادیان آسمانی و دیگری؛ لزوم جهاد در راه خداوند متعال و حمایت از پیامبران الهی است.

اما در يك نظر تفصیلی میتوان محتوا آن را در نقاط ذیل خلاصه و جمع بندی نمود:

سوره صف، بعد از تسبیح و تمجید خدا، به برحذر داشتن مؤمنان از خلاف وعده کردن و عدم وفا به تعهدات می پردازد: «سبح لله ما فی السماوات و ما فی الأرض و هو العزیز الحکیم، یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون؟»

آنگاه سوره از شجاعت و بی‌باکی مؤمن در جنگ با دشمنان خدا بحث بعمل آورده؛ زیرا مؤمن به خاطر هدفی شریف و والا می‌جنگد و مشعل نور حق را برمی‌افروزد، و هدفش اعتلای دین الله می‌باشد: «إن الله يحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کأنهم بنیان مرصوص».

(آیه 4 سوره صف)

و بعد از آن موضع‌گیری یهود را در مقابل دعوت حضرت موسی و حضرت عیسی علیه السلام مورد بحث و بررسی قرار داده و اذیت و آزاری را یادآور شده است که این دو بزرگوار در راه خدا متحمل شدند، و بدین وسیله پیامبر صلی الله علیه و سلم را در قبال آزار و اذیت کفار مکه، تسلی و دلداری داده است: «و إذ قال موسی لقومه یا قوم لم تؤذوننی...» (آیه: 3 سوره صف)

خداوند متعال در این سوره در مورد روش و سنت خدا در خصوص نصرت و یاری دین، و پیامبران و اولیایش بحث بعمل آورده، و عزم و تلاش مشرکین را در مورد ستیز با دین خدا به شخصی تشبیه کرده است که می‌خواهد با دهان ناچیز خود نور آفتاب را خاموش کند: «یریدون لیطفوا نور الله بأفواههم، و الله متم نوره و لو کره الکافرون.» (آیه: 8 سوره صف)

سوره صف بصورت کل مؤمنان را به تجارتی سودآور فرا خوانده، و آنان را بر جهاد در راه خدا تشویق و تحریک نموده که نفس و نفیس را در آن مصرف کنند، تا به سعادت عظیم و دائمی و جاودان آخرت و نصرت دنیای زودگذر نایل آیند. قرآن عظیم الشان آنان را با اسلوب ترغیب و تشویق مورد خطاب قرار داده و می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا هل أدلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب ألیم، تؤمنون بالله و رسوله و تجاهدون فی سبیل الله.»

(آیه 10 سورة صّفّ)

و سورة با دعوت اهل ایمان به نصرت دین رحمان، خاتمه یافته است. خداوند متعال آنان را فرا خوانده است که مانند حواریون باشند، همان‌هایی که عیسی علیه سلام آنها را به یاری دین خدا فرا خواند و دعوتش را اجابت کردند، و حق و پیامبر را یاری دادند: «یا ایها الذین آمنوا کونوا أنصار الله کما قال عیسی ابن مریم للحواریین من أنصاری إلى الله قال الحواریون نحن أنصار الله..» (آیه: 14 سورة: صّفّ) (صفوة التفاسیر: محمدعلی صابونی، سورة الصّفّ).

ترجمه و تفسیر سورة الصف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١﴾

آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، الله را [به پاک بودن از هر عیب و نقصی] میستایند، و او توانای شکست ناپذیر و حکیم است. (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سَبَّحَ» پاک و منزّه است از هر ناشایستی، تمجید کرد، تسبیح کرد، ستایش کرد... [حدید/۱]، [حشر/1]. «الْعَزِيزُ» غالبی که مغلوب نمی‌شود. «الْحَكِيمُ» هر کار را به موقع و هر چیز را در جای مناسبش قرار می‌دهد و به مقتضای حکمت عمل می‌کند.

تفسیر:

یعنی همه مخلوقاتی که در آسمانها و زمین اند الله را از عیبهامقدس می‌شمارند، از نقایص منزّه می‌دانند و به انواع ثنا و ستایش تمجید می‌کنند. او خداوند عزیزی است که دیگران تحت قهر او قرار دارند، هیچ کس بر او غالب نمی‌شود و در آفرینش و فرمان، و احکام و شریعتش با حکمت است.

امام فخر رازی فرموده است: یعنی جمیع آنچه در آسمانها و زمین است، به پروردگاری و یگانگی و دیگر صفات حمیده و پسندیده‌اش گواهی و شهادت می‌دهند. (تفسیر کبیر ۳۱۰/۲۹)

در جمله «وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» این واقعیت را می‌رساند که: کسی سزاوار تسبیح و تقدیس است که دارای قدرت بی‌نهایت و حکمت بینظیر باشد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 9) در باره یاد الله، دعوت به همبستگی مؤمنان و منظم بودنشان، یادآوری قصه ی موسی و عیسی، بحث بعمل میاورد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿٢﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا چیزی را می‌گوئید که عمل نمی‌کنید؟ (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لم»: چرا؟ —ل + ما.

تفسیر:

ابن کثیر فرموده است: این اعتراض بر شخصی وارد است که چیزی را وعده می‌دهد، یا چیزی را می‌گوید اما به آن وفا و عمل نمی‌کند. و در صحیحین آمده است: نشان منافق سه چیز است: وقتی وعده بدهد، خلاف وعده می‌کند، وقتی سخن بگوید، دروغ می‌گوید و وقتی به او امانت داده شود، در آن خیانت کند. (مختصر ۴۹۱/۳)

خواننده محترم!

ایمان باید با عمل و صداقت همراه باشد وگرنه مستحق سرزنش و توبیخ است. قرآن عظیم الشان در سورة والعصر زیانکاران و کسانی را که سود می‌برند را به ما معرفی می‌کند و می‌فرماید: انسان همواره در حال زیانکاری و از دست دادن سرمایه عمر

خود است، مگر کسانی که با ایمان و عمل صالح جلوی این خسارت را بگیرند و از فرصت عمر و دنیا برای دنیا و آخرت خود سود و توشه ای بردارند.

واقعیت امر اینست که: ایمان بدون عمل و عمل بدون ایمان اساساً هیچ فایده ندارد و این دو به منزله مغز و پوسته یک دانه هستند که اگر با هم کاشته شوند، سبز خواهد شد، و ثمره را بیار خواهد آورد، و گرنه هیچ محصولی از آن بدست نخواهند آورد. کسانی که بدون عمل فقط به رحمت پروردگار امید بسته‌اند و کسانی که بدون ایمان فقط از روی تظاهر و ریا عملی انجام می‌دهند، هر دو زیانکارند.

عمل صالح:

عمل صالح، که در قرآن عظیم الشان بر آن تأکید زیاد بعمل آمده است، و مکرراً همراه با ایمان تذکر یافته است، عملی است که شایسته، بجاء و متناسب با شرایط باشد. ایمان، درختی است که ثمرش عمل است و عمل، ریشه‌ای است که از ایمان تغذیه می‌کند و ایمان بدون عمل، دروغ است و عمل، تبلور ایمان است.

ایمان بدون عمل، ادعایی پوچ است و عمل بدون ایمان، همچون کالبدی بی روح می‌باشد. چه بسا عملی نیک، خودبه‌خود پسندیده باشد ولی این در «صالح» بودن آن کافی نیست. ایمان حقیقی، با شناخت نیازها، امکانات، وسائل کار، جهت و ارزیابی موقعیت، عمل صالحی را نتیجه می‌دهد که سودمند و بجاء و با در نظر گرفتن اولویتهای باشد.

پاکسازی عمل:

برای انسان هایی که در حدّ اعلاّی اخلاص و ایمان نباشند، گاهی اختلاط عمل صالح و عمل فاسد، پیش می‌آید و پرونده زندگی‌شان، محتوی هر دو گونه کار خوب و بد است. همچنان که صالحات، سیئات را از بین می‌برد، گاهی هم فساد عمل، بر صلاح آن غلبه کرده و آن را «حبط» یعنی آنرا باطل و بی اثر می‌سازد.

«حبط» در لغت به معنای باطل شدن آمده است. و در اصطلاح: از بین رفتن پاداش عمل نیک، به دنبال گناهی که در پی آن عمل، صورت گرفته است.

که «حبط» در قرآن عظیم الشان نیز به همین معنی مورد استعمال قرار گرفته است: «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (زمر، 65). (اگر شرک ورزی حتماً اعمال باطل و تباه خواهد شد و مسلماً از زیانکاران خواهی بود).

خواننده محترم!

اینجاست که باید کنترل شدیدی باید بر اعمال که انجام می‌دهیم داشته باشیم و نقاط قوت و ضعف آنرا باید دقیقاً شناسایی کرد و از نفوذ شیطان از طریق منافذ غیر صالح جلوگیری به عمل آوریم. اعمالی که آمیخته به ریا و خود خواهی و غرور باشد، زمینه مناسبی برای رخنه شیطان است تا از این طریق، کل عمل را تباه سازد.

همچنان که اگر ظرفی آلوده و ناپاک باشد، پاک ترین غذا و شربت را هم که در آن بریزی، آلوده اش می‌کند، قلبی هم که آلودگی شرک، نفاق، ریا، خودپسندی و... داشته باشد، یا عمل صالح از انسان سر نمی‌زند و یا اگر هم سرزد، آلوده می‌گردد.

علت حبط اعمال:

ممکن است انسانی، عمل نیکی را با همه شرایط صحت اش انجام دهد، اما همین انسان نیکوکار، در برابر یکی از اصول دین، لجاجت و عناد ورزد. در این صورت، آن عمل نیک به واسطه این عناد و لجاجت یا انحراف دیگر، از بین میرود و به خاطر آفت زدگی،

پوچ و تباہ می‌گردد؛ مانده تخم زراعتی سالم و بی عیب که در زمین مساعد پاشیده میشود و حاصل هم میدهد، ولی قبل از این که مورد استفاده قرار گیرد دچار آفت می‌گردد، بطور مثال ملخ یا صاعقه و بلای دیگری آن را نابود می‌سازد.

قرآن کریم این آفت زندگی را «حبط» می‌نامد، نباید اشتباه کرد که آفت زندگی مختص به اعمال کفار نیست، ممکن است که اعمال نیک مسلمانان نیز دچار حبط شود. بطور مثال یک شخص مسلمان غرض کسب رضای الهی به تادیه صدقه به نیازمندان می‌پردازد و گیریم که صدق اش قبول هم شود؛ ولی بعد آن را با منت گذاشتن یا نوعی آزار روحی نابود و تباہ گرداند. طوریکه قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی در این بابت می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ ثَرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (264)» (سوره بقره، آیه 264) (ای کسانی که ایمان آورده اید، صدقه های خود را با منت گذاشتن و آزار رسانی برباد نکنید، مانند کسی که مال خود را برای تظاهر و خود نمایی در برابر مردم انفاق می‌کند در حالیکه به الله و روز آخرت ایمان ندارد، پس مثال آن شخص منافق) مانند سنگ صافی است که بر بالای آن خاک (نشسته) است، پس باران شدید بر آن بارید، پس آن سنگ را سخت و صاف بر جایش گذاشت، مردمان ریاکار نیز از آنچه بدست آورده‌اند (آنچه را انفاق کرده‌اند) هیچ سودی (ثوابی) نمی‌برند، و الله قوم کافر را هدایت نمی‌کند).

تداوم عمل :

مهم‌تر از خود عمل، تداوم بخشیدن به آن است؛ چرا که شروع یک کار، اگر چه جرأت و شهامت و اراده می‌خواهد، ولی ادامه و استمرار آن، از آنجا که با موانع و سختی‌ها و کارشکنی‌ها و یأس‌آفرینی‌ها و وسوسه‌های شیطانی همراه است، اهمیت بیشتری دارد. هر عمل، در صورتی نتیجه مطلوب را خواهد داشت که استمرار یابد. کاری که انسان گاهی انجام دهد و گاهی ترک کند، ضعف و سستی‌آور است ولی عمل صالح مستمر و پیگیر، نشاط‌آور است.

«عمل صالح» انجام دادن، اگر مهم است، ادامه آن از اهمیت بیشتری برخوردار است.

شان نزول آیات 12:

1079- ترمذی و حاکم به قسم صحیح از عبدالله بن سلام روایت کرده‌اند: چند نفر از یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم یک جا نشستند باهم مشغول گفتگو بودیم، گفتیم: کاش می‌دانستیم کدام عمل نزد الله تعالی محبوب‌تر است تا آن را انجام می‌دادیم. پس خدای پاک آیه «سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» را نازل کرد. و پیامبر صلی الله علیه وسلم این کلام عزیز را تا به آخر برای ما قرائت کرد. (صحیح است، احمد 452 / 5، ترمذی 3309، حاکم 487 / 2 و 229، درامی 200 / 2 از عبدالله بن سلام از چند طریق روایت کرده‌اند، حاکم و ذهبی این را به شرط بخاری و مسلم صحیح می‌دانند. حافظ در «فتح الباری» 641 / 8 می‌گوید: این صحیح‌ترین حدیث مسلسل است. «جامع احکام القرآن» 5922 و «زاد المسیر» (1414)

- و از ابوصالح روایت کرده است: عده‌ای گفتند: کاش می‌دانستیم کدام عمل برتر و نزد پروردگار محبوب‌تر است پس «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ...» (آیه 10)

سوره صف) نازل شد. جهاد دخل آن‌ها نبود. پس «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» نازل شد. (طبری 34044 از وی به قسم مرسل روایت کرده است و این به حدیث پیش شاهد است، نام ابوصالح باذان است که باذام یاد می‌شود و مولای ام هانی است.)

- ابن ابوحاتم از طریق علی از ابن عباس به همین معنی روایت کرده.
- (طبری 34042. در این اسناد بین علی بن ابوطلحه و ابن عباس ارسال است.)
- از طریق عکرمة از ابن عباس و ابن جریر از ضحاک روایت کرده: شخصی کارهای را که هنگام جهاد هرگز نکرده بود ادعا می‌کرد که انجام داده است از قبیل کشتن، شمشیرکشیدن و نیزه‌زدن. در باره او «لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» نازل شد. (اثر از ضحاک و طبری 34048 روایت کرده است.)
- ابن ابوحاتم از مقاتل روایت کرده است: این کلام الله در مورد آن‌هایی که در روز احد از اطراف رسول الله صلی الله علیه وسلم پراکنده شده بودند نازل شد.

كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿٣﴾

نزد الله سخت ناپسند است که چیزی را بگوئید که آنرا انجام نمی‌دهید. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كَبُرَ»: بزرگ است. «مَقْتًا»: کینه، خشم، کینه ورزی.

تفسیر:

مشابه همین توبیخ در (آیه 44 سوره بقره) نیز آمده است؛ طوریکه می‌فرماید: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ» (چگونه شما مردم را به نیکوکاری دستور می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید) کسانی که دیگران را امر به معروف می‌کند، در قدم اول باید خودشان عامل معروف باشند.

عمل نکردن به چیزی که می‌گوئید و بدان عمل نمی‌کنید، در برخی از اوقات بخاطر ناتوانی انسان می‌باشد، ولی گاهی هم همین عمل نکردن، از روی بی‌اعتنایی می‌باشد که این بی‌توجهی و بی‌اعتنایی انسان، مورد توبیخ و سرزنش شدید، دین مقدس اسلام قرار گرفته است.

عالم بی‌عمل، به درخت بی‌ثمر می‌ماند، و یا هم ابر بی‌باران، یا نهر بی‌آب، و یا هم تشبه زیبا که در آیه (5 سوره جمعه) آمده است: «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا الثَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْإِمْبَارِ...» (داستان کسانی که مکلف به تورات شدند باز (چنانکه باید) رعایتش نکردند، مانند الاغی هستند که کتاب‌هایی حمل می‌کنند).

با تمام صراحت باید گفت که: صرف تلاوت کتاب آسمانی برای نجات انسان از عذاب و ایصال ثواب کافی نمی‌باشد، تعقل و تدبر و بخصوص عمل به آن معیار اساسی و نهایت ضروری و حتمی می‌باشد.

«كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» گفتار بدون عمل، یعنی چیزی را که می‌گوئید و بدان عمل نمی‌کنید بی‌نهایت خطرناک‌تر است. و همیشه این اصل را به یاد داشته باشید که: ایمان باید با عمل و صداقت همراه باشد وگرنه مستحق سرزنش و توبیخ می‌شوید. برخی از مفسران می‌فرمایند که این آیه مبارکه در باره آن گروهی نازل شد که نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌آمدند و یکی از آنان می‌گفت: در صحنه پیکار با شمشیرم به

جولان پرداخته و دشمن را چنین و چنان کوبیدم... در حالیکه این سخنی گزاف بود. (تفسیر انوار القرآن از عبدالرؤف مخلص هروی سورة الصف)

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَّرْصُوصٌ ﴿٤﴾
 الله کسانی را دوست دارد که صف زده در راه او جهاد می کنند [و از ثابت قدمی] گویی بنایی پولادین و استوارند. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« صَفًّا »: صف کشیده، ردیف منظم، صف بسته، مرتب. صفا به معنای اسم فاعل (صافین) و یا اسم مفعول (مصوفین). «کأن»: مثل این که، گویی. «بُنْيَانٌ» به معنای تعمیر و یا بنای است. «مَرْصُوصٌ»، از «رصاص» به معنای سُرَب است، یعنی سربی، پولادین، به هم فشرده، به هم پیوسته، محکم و استوار و «بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ» یعنی تعمیر و یا بنای که به محکمترین شکل که، گویی از سرب و یا آهن ساخته شده است. یعنی مجاهدین فی سبیل الله در صف واحد مانند دیوال های سربی و اهنی در خط وصف واحد به مبارزه و به رزم خویش ادامه می دهد.

تفسیر:

مفسر قرطبی در معنی آیه مبارکه نوشته است: الله سبحانه و تعالی انسانی را دوست دارد که در جهاد در راه خدا ثابت و استوار باشد و مانند کوه در جای خود محکم بایستد، بدین ترتیب خدا به مؤمنان می آموزد که در موقع جنگ با دشمن چگونه باید باشند. (تفسیر قرطبی ۸۲/۱۸).

شان نزول:

مفسران در بیان شأن نزول این آیه کریمه نقل فرموده اند که مؤمنان گفتند: ای کاش خداوند متعال محبوبترین اعمال نزد خود را به ما خبر میداد تا بدان عمل می کردیم، هر چند جانها و اموال ما بر سر آن می رفت. پس پروردگار با عظمت در اینجا به آنان بیان فرمود که محبوبترین عمل بندگان در نزد وی جنگیدن در راه وی است. (انوار القرآن از عبدالرؤف مخلص هروی).

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تَأْتُونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٥﴾

بیاد آورید هنگامی را که موسی به قومش گفت ای قوم من! چرا مرا آزار می دهید با اینکه می دانید من فرستاده الله به سوی شما هستم؟ هنگامی که آنها از حق منحرف شدند خداوند قلوبشان را منحرف ساخت، و خدا فاسقان را هدایت نمی کند. (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« تَأْتُونَنِي »: مرا آزار می دهید. « زَاغُوا »: منحرف گشتند، از حق پشت کردند و برگشتند. « أَزَاغَ » (زیغ): منحرف ساخت، یعنی اینکه از مسیر حق انحراف کرد. روح انسان به راه مستقیم تمایل دارد و این انسان است که آن را منحرف می کند.

تفسیر:

« وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ »: و الله تعالی شخصی را که از دایره ی طاعت او خارج شده باشد، به خیر و هدایت راهنمایی نمی کند.

امام فخر رازی فرموده است: این بیان اهمیت بدی آزار پیامبران را نمایان می سازد و این که عاملان چنین کاری به کفر و انحراف دچار شده و از حق و هدایت منحرف می شوند.

(تفسیر کبیر ۳۱۳/۲۹)

خواننده محترم!

در آیات قبلی، انتقاد از گفتار بدون عمل بود، در این آیه انتقاد از عمل بر خلاف علم است که چرا با این که می دانند او پیامبر خداست، او را اذیت و آزار می دهند. الله تعالی اجر ثواب و گناه را بر اساس عدل و حکمت خود و عملکرد انسان قرار می دهد. او از طریق عقل و فطرت و فرستادن پیامبران مردم را هدایت می کند، هر کس هدایت را پذیرفت، بر هدایتش می افزاید: «وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى» «سورة محمد 17» و هر کس با علم و اراده، راه انحراف را انتخاب کند، الله تعالی او را رها می کند.

«زاعوا أزاع الله»:

باید خدمت خوانندگان بعرض رسانید که: انحراف در گفتار و رفتار، مقدمه انحراف قلب و روح و شخصیت و هویت و حتی فرهنگ و فکر انسان است.

بزرگترین عامل و یا اصلی ترین عامل انحراف انسان را میتوان جهل دانست که سبب فراموش کردن و نا دیده گرفتن الله سبحان و تعالی میشود. که این عامل زمینه را برای دو انحراف دیگر مساعد می سازد. اول جدا شدن انسان از فطرت انسانی. دوم جدا شدن انسان از تعلیمات و حیانی است.

اگر به جوهر و ماهیت حقیقی و واقعی انسان نظر اندازیم در خواهیم یافت که: انسان موجودی است دو بعدی و دو جنبه ای که یک بعد آن مادی و یک بعد آن معنوی است. بناءً انسان، از یک طرف اگر رو به سوی خاک دارد و می تواند از حیوان پست تر شود و به درکات اسفل السافلین سقوط کند و از سوی دیگر، اگر رو به سوی افلاک کند، میتواند خود را به اوج اعلاى انسانیت برساند.

اگر انسان واقعاً خواستار رسیدن به اوج قلعه شامخ شرف و عزت باشد، طوریکه شایستگی آنرا هم دارد میباشد، باید علل و عواملی که باعث ممانعت اش از راه وصول به حق و حقیقت می شود، باید آنرا دک و مبارزه جدی را، برای محوی آن آغاز نماید تا از مقام والا و از جمله احسن الخالقین بحساب آید.

و اما علل و عواملی که مانع رسیدن انسان به این مقام که مستحق آن است، می باشد و انسان را از راه حق باز می دارد، گاهی مربوط به خود اوست و گاهی هم مربوط به اجتماع و محیط و ماحول آن می شود.

برخی از مهم ترین عوامل انحراف انسان از راه حق که مربوط به خود انسان می گردد در قدم اول: پیروی از هوای نفس (نفس اماره)، دل بستگی و حبّ به دنیا، پیروی از وسواس شیطانی (خواه شیطان جنی باشد یا انسی)، جهل، غفلت، پندارگرایی گمان باطل (به بیان دیگر تکیه بر ظن و گمان به جای علم و یقین) می باشند که همه اینها باعث می شود که قلب انسان را خراب و گرد الود و غبار الود ساخته، و در نهایت چشم و قلب انسان را نابینا و مریض سازد و در نتیجه ترازوی سنجش عقلش، توازن خود را از دست دهد و در نهایت حق و حقیقت را سر چپه یعنی معکوس برایش نشان می دهد.

بر انسان است تا در قدم اول علل و ریشه منحرف شدن خود را از مسیر حق بشناسد تا بتواند آنها را «دفعاً» یا «رفعاً» طرد کند چون روح انسان در عین حال که ملهم به فجور است گرایش به تقوا هم دارد و با شناخت علل انحراف خود از راه حق و درمان و رهایی از آنها، آن فضایل فطری شکوفا می گردد.

الهی رب العزت، ما را از آن مستفید گردانی. و توانمندی اعطا فرمایی که به راه راست و مستقیم زندگی خویش را سرو سامان بخشیم. راهیکه سبب صلاح و فلاح دارین گردد. الهی تو آن کن که انجام کار، تو خشنود بادشی و ما رستگار.

اولین در خواست بعد از نجات غرق شدن در بحر:

بعد از آنکه الله تعالی قوم بنی اسرائیل را (از چنگال فرعون) نجات داد و هلاکت فرعون را به آنان بطور واضح نشان داد، انتظار طوری می رفت که بر ایمان و اخلاص و توکل خود بر الله تعالی را بیفزایند ولی موسی علیه السلام را با درخواست عجیبی غافلگیر کردند و از او خواستند که معبودی را برای آنان قرار دهد همان طور که مشرکان معبودانی داشتند. خداوند متعال میفرماید: «وَجُوزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَيَّ قَوْمٌ يَعْكُفُونَ عَلَيَّ أَصْنَامٌ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ». (سورة الأعراف: 138). «بنی اسرائیل را از بحر گذرانیدم، پس (در مسیر خود) به قومی رسیدند که بتهایی داشتند و مشغول پرستش آن ها بودند. گفتند: ای موسی! برای ما معبودی قرار بده همانگونه که آنان معبودهایی دارند. (موسی) گفت: شما گروه نادانی هستید. اینها کارشان هلاک و نابودی است و آنچه انجام می دهند باطل و نادرست است». انتظار می رفت که بنی اسرائیل بعد از آنکه خداوند این نشانه‌های بزرگ و به هلاکت رسیدن فرعون و پیروان کافرش را به آنان نشان داد، کار مشرکان و پرستش بت های شان را تقبیح میکردند. ولی نه تنها این کار را انجام ندادند بلکه (بیشرمانه) از موسی علیه السلام درخواست کردند که بتی را برای آنان قرار دهد تا آن را پرستش کنند همان طور که آن مشرکان بتانی داشتند و آن ها را می پرستیدند.

حضرت موسی (علیه السلام) و دریافت تورات:

قرآن عظیم الشان در باره چگونگی حصول تورات توسط حضرت موسی علیه السلام میفرماید: «وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَّمْنَاهَا بِعَشْرِ فَنَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلَفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (سورة الأعراف: 142). «ما با موسی علیه السلام سی شب وعده گذاشتیم (که به مناجات و عبادت پردازد) و با ده شب (دیگر) آن را کامل گردانیدیم و بدین وسیله مدت (راز و نیاز با) پروردگارش چهل شب تمام شد. و موسی به برادر خود هارون گفت: در میان قوم من جانشین من باش و اصلاحگری کن و از راه و روش تباہکاران پیروی مکن». حضرت ابن عباس (رض) گفته است: موسی علیه السلام به قوم خود گفت: پروردگارم سی شب را با من وعده گذاشته است تا او را ملاقات کنم و در این مدت هارون را در میان شما جانشین خود قرار می‌دهم. وقتیکه موسی علیه السلام به ملاقات پروردگارش رفت، خداوند ده شب دیگر را اضافه کرد و فتنه‌ی بنی اسرائیل در این ده شبی که خداوند اضافه کرده بود صورت گرفت، چون بعد از گذشت سی شب، سامری آنان را با گوساله پرستی گمراه کرد.

گوساله پرستی یهودان :

طوریکه در فوق یاد آور شدیم: بعد از اینکه موسی علیه السلام در موعد مقرر به کوه طور رفت تا با پروردگار خویش به مناجات پردازد، سامری توانست که بنی اسرائیل را گمراه و آنان را به گوساله پرستی دعوت و وادار کند. ولی پس از آنکه موسی از میعادگاه

بازگشت و تورات را از پروردگارش دریافت کرد و کلام خدا را شنید، بنی اسرائیل فهمیدند که سامری آنان را گمراه ساخته است. خداوند متعال فرموده است: «وَأَتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ خَلْقِهِمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ» (148) «وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدَّ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (149) (سورة الأعراف: 148-149). «قوم موسی بعد از (رفتن) او (به کوه طور) از زیور هایشان گوساله‌ای ساختند و آن را معبود خود ساختند که پیکر و صدای گاو داشت.

مگر نمی دیدند که چنین گوساله‌ای نه با آنان سخن می‌گوید و نه آنان را به راهی هدایت میکند. گوساله را (به خدایی) گرفتند در حالیکه ستمکار بودند. هنگامی که پشیمان و سرگردان شدند و دانستند که گمراه گشته‌اند، گفتند: اگر پروردگارمان به ما رحم نکند و ما را نیامرزد، بی‌گمان از زیانکاران خواهیم بود».

با وجود اینکه تنها سامری گوساله را به صدا درآورد و به خدایی گرفت ولی این فعل به تمام بنی اسرائیل نسبت داده شده است، چون سامری یکی از آنان بوده و آنان هم به کار او رضایت داده‌اند.

«وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ» یعنی بعد از بازگشت موسی پشیمان شدند و از کار خود شگفت زده گردیدند. و اینکه بنی اسرائیل در پایان گفتند: «اگر پروردگار ما به ما رحم نکند، بی‌گمان از زیانکاران خواهیم بود» این گفته‌ی آنان دلالت می‌کند بر اینکه آنان به گناه خود اعتراف کرده و به رحمت و مغفرت خدا امیدوار بوده‌اند. (تفسیر زمخشری: جلد 2، صفحه 159-160. فتح البیان: جلد 5، صفحه 20-22).

تورات:

تورات دارای پنج بخش میباشد:

- 1 - «سفر پیدایش» یا کتاب آفرینش جهان.
- 2 - «سفر خروج» یا کتاب زنده گی موسی علیه سلام.
- 3 - «سفر لاویان» یا کتاب شرعیت در دین موسی علیه سلام.
- 4 - «سفر اعداد» یا کتاب که به تعداد و آمار خاندان قبایل بنی اسرائیل در بیابان می پردازد.
- 5 - «سفر تثنیه» یا «سخنان» نام آخرین کتاب تورات است که این کتاب با مرگ موسی علیه سلام پایان یافته است.

کتاب موسی که گاهی اسفار پنجگانه نامیده می شود، مقدس ترین کتاب یهودیان است و فرقه ی سامریان که انشعابی داخل یهودیت هستند و هنوز بقایای آن در برخی از قریجات فلسطین مشاهده می شود، وحی را به تورات موسی اختصاص می دهند و در غیر آن نمی پذیرند. مسیحیان از تورات بسیار تجلیل می کنند و آن را بخش نخست کتاب مقدس خود می دانند. در قدیم مردم معتقد بودند که موسی تورات را نوشته است، اما مطالعات جدید کتاب مقدس نشان می دهد که پاسخ به این مسأله اصل و منشأ اسفار تورات از آنچه در ابتدا تصور می شود، دشوار تر است. تورات در طول نسلها پدید آمده است: در ابتدا روایت هایی وجود داشت که قوم یهود آنها را به طور شفاهی به یکدیگر منتقل می کردند، سپس روایات مذکور در چند مجموعه نوشته شد که برخی از آنها در باب تاریخ و برخی در باب احکام بود. سرانجام در قرن پنجم قبل از میلاد این مجموعه ها در یک کتاب گرد آمد. کسانی که در

این کار طولانی و پیچیده شرکت کردند، بسیار بودند و نام اکثریت قاطع آنها را تاریخ فراموش کرده است. به عقیده یهودیان و مسیحیان، الهام الهی در همه‌ی مراحل تألیف تورات، همراه و پشتیبان بوده است.

خواننده محترم!

در باره اوصاف تورات قرآن عظیم الشان در (آیات 144 و 145 سورة الاعراف) میفرماید: «قَالَ يُمُوسَىٰ إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَتِي وَبِكَلِمِي فَخُذْ مَا آتَيْنَاكَ وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ» (144) وَكُنَّا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ» (145). «الله گفت: ای موسی! تو را با رسالت‌های خویش و سخن گفتنم (با تو) بر مردم برگزیدم. پس برگیر آنچه به تو داده‌ام و از شکرگزاران باش. و برای او در الواح از هر چیز نوشتیم تا پند و اندرز و روشنگر (احکامی) باشد (که نیاز به تفصیل دارند). پس الواح را با قوت و توان برگیر و به قوم خود فرمان بده که نیکوترین آن‌ها را برگیرند، بزودی سرزمین گنهکاران را به شما نشان خواهیم داد.»

منظور از «الواح» همان توراتی است که خداوند بر موسی علیه السلام نازل کرده و هر چه را که بنی‌اسرائیل در امور دین و دنیای خود به آن نیاز داشتند برای آنان در آن نوشته است. سدی و مجاهد گفته‌اند: منظور از الواح توراتی است که تمام مأمورات و منهیات (کارهای ناروا اموری که در شرع از آن منع شده و نا شایسته است.) بنی‌اسرائیل در آن نوشته شده است.

«وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا» یعنی به قوم خود فرمان بده که نیکوترین چیزی که در الواح است مانند عفو و بخشش و شکیبایی برگیرند و آن را بر قصاص گرفتن ترجیح دهند. در اینجا همچنین می‌توان گفت که «أحسن» اسم تفضیلی است که به معنی واقعی خود بکار نرفته است بلکه به معنی کمال نکوئی است. یعنی قوم خود را فرمان بده که به اندرزها و احکامی که در این الواح آمده و در کمال نیکویی هستند، تمسک جویند. (تفسیر فتح البیان: جلد 5، صفحه 14-16. تفسیر زمخشری: جلد 2، صفحه 158، تفسیر أبی السعود: جلد 2، صفحه 402. تفسیر المنار: جلد 9، صفحه 186.)

«سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ» یعنی بزودی خواهید دید که چگونه کسانی که به مخالفت با اوامر الهی برمی‌خیزند و از اطاعت او سرپیچی می‌کنند به هلاکت میرسند و نابود می‌گردند. (تفسیر ابن کثیر: جلد 2، صفحه 246.)

وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُّصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيِّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٦﴾

(و (بیاد بیاور) وقتیکه عیسی پسر مریم گفت: ای بنی‌اسرائیل! بدرستی که من فرستاده‌ی الله به سوی شما هستم در حالیکه توراتی را که پیش از من آمده است، تصدیق می‌کنم و به پیامبری که بعد از من می‌آید و نام او احمد است مژده می‌دهم. (ولی) هنگامی که او (احمد) با معجزات و دلایل روشن به سراغ آنها آمد گفتند این سحری است آشکار!) (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُصَدِّقًا»: تصدیق کننده. «بَيْنَ يَدَيِّ»: پیش از من. «مِنْ بَعْدِي»: پس از من.

تفسیر:

در این آیه متبرکه تصریح شده است به اینکه حضرت عیسی علیه السلام بعنوان پیامبر بنی اسرائیل مبعوث شده است. ولی حضرت عیسی علیه السلام آنان را با «یا بنی اسرائیل» مورد خطاب خویش قرار داده است و مانند حضرت موسی علیه السلام کلمه «یا قومی» را بکار نبرده است، چراکه حضرت عیسی علیه السلام فاقد پدر بوده و نسبتی با آنان نداشته است تا آنان را بمثابه قوم خویش بشمارد. (تفسیر زمخشری: جلد 4، صفحه 524. تفسیر قرطبی: جلد 18، صفحه 83. تفسیر ابن عطیه: جلد 4، صفحه 429).

مفسر مشهور جهان اسلام سید محمود افندی آلوسی (مؤلف تفسیر روح المعانی) در این باره می نویسد که: حضرت عیسی علیه السلام در خطاب به آنها تعبیر «یا قومی» را استعمال نه نمود، زیرا از سلسله پدر نسبتی با آنان نداشته است اگر چه مادرش مریم از همه آنان عالی نسبت بوده است. (تفسیر آلوسی: جلد 28، صفحه 85. تفسیر فتح البیان: جلد 14، صفحه 101).

از آنجائیکه حضرت عیسی علیه السلام مصدق تورات بوده و مژده‌ی آمدن پیامبر خاتم به نام احمد را همان طور که در تورات ذکر شده داده است و رسالت وی مخالفتی با تورات نداشته و این خود بیانگر آن بوده که دین او مؤید تمام پیامبران گذشته و آینده بوده است، یهودیان باید به پیغمبری وی ایمان می‌آوردند ولی با وجود اینکه در گهواره به سخن آمد و با معجزات مختلف مورد تأیید خداوند قرار گرفت، به آن هم به او ایمان نیاوردند بلکه او را تکذیب کردند و تلاش نمودند که حتی وی را به قتل هم برسانند. (تفسیر آلوسی، جلد 28، صفحه 85. تفسیر فتح البیان: جلد 4، صفحه 101).

«يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ»:

قبل از همه قابل یاد آوری است؛ آن کتاب تورات و انجیلی که الله تعالی بر موسی و عیسی علیهم السلام نازل فرمودند، الان در دست بشریت اصلاً موجود نمی باشد. البته منظور کتاب انجیل و تورات کامل است. زیرا پیروان بخصوص رهبران مذهبی شان کتاب پیامبران خویش را بخاطر حفظ منافع و مصالح خویش تغییر و تحریف نمودند. قرآن عظیم در (آیه 13 سوره مائده) میفرماید: «فَبِمَا نَفْسِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا دُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (پس (یهود را) به خاطر پیمان شکنی شان لعنت کردیم و (از رحمت خود دور ساختیم) دل های شان را سخت گردانیدیم. سخنان الله را از محل آن تغیر می دادند، و بخشی از آنچه را که به آن پند داده شده بودند فراموش کردند، و همیشه تو بر خیانت (تازه) از ایشان آگاه می شوی، مگر اندکی از آنها (که خیانت نمی کنند). پس از آنها در گذر و (از لغزشهای شان) روی بگردان، یقیناً الله نیکوکاران را دوست دارد.)

علامه عبدالرحمن سعدی در تفسیر خود می نویسد: «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ» (آیه 46 سوره نساء) سخنان الله را تحریف و تبدیل می کنند. پس معنی و مفهومی را که خدا و پیامبرش از سخنی در نظر دارند دگرگون کرده، و معنی دیگری برای آن دست و پا می کنند.» و نیز میفرماید: «أَفَنظَمُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (سوره بقره 75) (یعنی: آیا انتظار دارید که [اینان]

به شما ایمان بیاورند با آنکه گروهی از آنان سخنان خدا را می‌شنیدند سپس آن را بعد از فهمیدنش تحریف می‌کردند و خودشان هم می‌دانستند.

نکته قابل توجه ودقت اینست که؛ انجیلها و تورات کنونی که در دست پیروان شان قرار دارد، هیچ کدام این کتب، بر زبان اصلی خود که همان زبان پیامبران شان بود باقی نمانده اند.

لذا نتیجه می‌گیریم که یافتن نام پیامبر صلی الله علیه وسلم در کتب آنها که با پیامبر صلی الله علیه وسلم دشمنی آشکار داشتند و دارند (به همان اسم) وجود ندارد.

از عطاءبن یسار روایت شده است که گفت: با عبدالله بن عمرو بن عاص (رضی الله عنهما) ملاقات کردم و به او گفتم: مرا از اوصاف رسول الله صلی الله علیه وسلم آگاه کن! فرمود: «آری والله! پیامبر صلی الله علیه وسلم در تورات به بعضی از اوصافی که در قرآن برای ایشان ذکر شده، توصیف شده اند، از جمله این‌که در تورات آمده است: ای پیامبر آخرالزمان! بی‌گمان ما تو را شاهد، مژده دهنده، بیم دهنده و پناهگاهی برای امی‌ها فرستادیم، تو بنده ما و پیامبر ما هستی، ما تو را متوکل نامیده‌ایم، تو نه درشتخو هستی نه سنگدل، نه جیغ و دادکننده در بازارها، تو بدی را با بدی پاداش نمی‌دهی بلکه عفو میکنی و در می‌گذری و هرگز خداوند تو را قبض روح نمی‌کند تا آن‌گاه که به وسیله تو ملت کج و منحرف را راست گرداند، به این‌که بگویند: لاله‌الاله و به وسیله تو چشمهای نابینا و گوشهای ناشنوا و دل‌های غلف شده را باز می‌گرداند». «پیامبری که آنان را به معروف امر می‌کند»

معروف: تمام مکارم اخلاقی است که در قلب‌ها پسندیده است، نه زشت و ناپسند «و آنان را از منکر نهی می‌کند»

منکر: یعنی آنچه که قلب آن را زشت و ناپسند می‌شناسد؛ چون بدی‌ها و خشونت‌های اخلاقی و کردارها و گفتارهای زشت و نامیمون».

خواننده محترم!

طوری‌که در آیه مبارکه فوق مطالعه نمودیم: حضرت عیسی علیه السلام مژده‌ی آمدن حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را با نام «أَحْمَدُ» داده است «يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ» و طوری‌که قرآن عظیم الشان می‌فرماید که «احمد» یکی از نام‌های پیامبر صلی الله علیه وسلم است.

«أحمد» بدین معنی است: کسی که به سبب وجود خصلت‌های خوب در وی، بیشتر از دیگران مورد ستایش قرار می‌گیرد. یا احمد؛ یعنی ستایشگرترین مردم برای پروردگارش. امام مالک و امام بخاری و امام مسلم و غیر آنان از جیبیر بن مطعم روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِنَّ لِي أَسْمَاءً أَنَا مُحَمَّدٌ وَأَنَا أَحْمَدُ وَأَنَا الْحَاشِرُ الَّذِي يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَيَّ قَدَمِي وَأَنَا الْمَاحِي الَّذِي يُمَحِّي بِي الْكُفْرَ وَأَنَا الْعَاقِبُ» «من نام‌های مختلفی دارم از جمله: محمد، احمد، حاشر یعنی کسی که دیگران بعد از او زنده می‌شوند، ماحی یعنی کسی که خداوند به وسیله‌ی او کفر را نابود می‌کند، و عاقب یعنی کسی که پیامبری بعد از او نخواهد آمد». (تفسیر آلوسی: جلد 28، صفحه 86. تفسیر فتح البیان: جلد 14، صفحه 101).

در فصل پانزدهم از انجیل یوحنا آمده است: «یسوع مسیح گفت: فارقلیط روح حقی است که خدای من او را می‌فرستد، او همه چیز را به شما تعلیم میدهد».

فارقلیط: لفظی است که بر حمد دلالت می‌کند و به احمد و محمد دو نام پیامبر ما صلی الله علیه وسلم اشاره دارد.

قابل تذکر است که در کتب تورات و انجیل تصریحات دیگری نیز در همین باب آمده است. «پس چون با معجزه‌ها پیش آنان آمد، گفتند: این سحری آشکار است» یعنی: چون عیسی، یا محمد صلی الله علیه وسلم با معجزه‌ها نزد آنان آمد، گفتند: آنچه او برای ما آورده، جادویی واضح و آشکار است». ولی با تاسف از آن انکار واضح و آشکار صورت گرفته است. (تفسیر انوار القرآن).

شریعت عیسی علیه السلام و کتاب انجیل:

خداوند متعال می‌فرماید: وَقَفَيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَآتِيَانَهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿46﴾ (سورة المائدة: 46) (و از پی آنان (پیغمبران پیشین) عیسی پسر مریم را فرستادیم که تصدیق کننده آنچه پیش از او بود (تورات)، و به عیسی انجیل را دادیم که در آن نور و هدایت بود، در حالیکه تصدیق کننده آنچه پیش از آن بود که تورات است، و هدایت و پند برای پرهیزگاران است).

حضرت عیسی علیه السلام از پیامبران بنی اسرائیل است و شریعت او تورات بود. مسیحیان در انجیل‌های خود از حضرت عیسی علیه السلام نقل می‌کنند که وی نیامده بود که شریعت تورات را نقض کند، بلکه آمده بود که آن را کامل کند و به خواست الله تعالی احکام و آداب و اندرزهایی روحی را بر آن بیفزاید. (تفسیر المنار: جلد 6، صفحه 401).

انجیل:

انجیل کتاب بزرگی است که الله تعالی بر حضرت عیسی علیه السلام نازل کرد تا کامل کننده تورات و تأیید کننده آن باشد. در بیشتر مسائل با آن مشترك است و هم چون تورات انسان را به راه مستقیم هدایت کرده و راه حق را از باطل جدا می‌کند. انسان را از بندگی غیر الله، به بندگی الله دعوت مینماید.

قابل تذکر است که؛ تورات در زمان حیات حضرت عیسی علیه السلام مکتوب نشده و تنها به صورت شفاهی و دهان به دهان نقل گردید. همین امر باعث آن شد، تا برخی سهواً یا عمداً به دخل و تصرف و حذف و اضافات در آن پردازند.

تحریف انجیل و تورات نیز در این صورت بسیار طبیعی است، چرا که انسان: اولاً فراموش‌کار است و پس از مدتی هر چند اندک قادر به حفظ دقیق يك مطلب نبوده و آن موضوع در حافظه ماندگار نخواهد بود.

ثانیاً گذشت زمان و دور شدن از دوران پیامبر وقت، احتمال ضعف ایمان یاران همان پیامبر و معتقدان به آن کتاب وجود دارد، تا با تبعیت از هوای نفس خویش آن چه را مطابق میل آنان نبود، حذف و آنچه را که می‌خواهند بدان اضافه کنند.

ثالثاً اگر این کتابت در زمان همان پیامبر انجام می‌شد، راه بر بدخواهان بسته می‌شد و نمی‌توانستند آنچه را که عمداً می‌خواهند به آن اضافه نموده یا از آن حذف نمایند، به انجام برسانند چرا که سخن پیامبر که خود میان آنان حضور دارد برای همگان حجت بود... اما فوت آن پیامبر، راه را بر اختلاف نظر علما و قد علم کردن دوستان نادان و دشمنان برای حذف و اضافات خواهد گشود.

در نتیجه‌ی این دخل و تصرف، بعد از مرگ عیسی علیه السلام «انجیل»، که به عهد جدید

مشهور است با روایت‌های گوناگون از طرف افراد مختلف نوشته شد و در نتیجه انجیل‌های فراوان در بین مسیحیان متداول گردیدند.

پس از چهار قرن کلیسا چهار انجیل را از همه معتبرتر دانست که آن‌ها عبارتند از: اول: انجیل یوحنا: یوحنا از شاگردان محبوب عیسی (ع) بوده است و لیکن اکثر علمای مسیحی متفق اند که انجیل یوحنا توسط او نوشته نشده است، بلکه آن را کتابی تزویری می‌پندارند. برای نمونه مطلب فوق در دائرة المعارف انگلیسی که در آن 500 عالم مسیحی مشارکت داشته‌اند، بیان شده است.

دوم: انجیل مرقس: توسط شخصی به نام یوحنا مشهور به مرقس که جزء یاران دوازده‌گانه محسوب نمی‌شود، نوشته شده است. در اصل یهودی است که مسیحی شده است. برخی از مسیحیان می‌گویند که «بطرس» رئیس حواریون آن را نوشته و به شاگردش مرقس نسبت داده شده است و برخی دیگر می‌گویند مرقس آن را بعد از مرگ «بطرس» و «بولس» نوشته است. در هر حال بر سر کاتب آن اختلاف نظر وجود دارد.

سوم: انجیل متی (متاوس): که توسط یکی از یاران دوازده‌گانه‌ی عیسی (ع) به نام «متی» نوشته شده است. جمهور علمای مسیحی معتقدند که این انجیل به زبان عبری یا سریانی نوشته شده است و لیکن اصل آن مفقود گشته و تنها ترجمه‌ی آن به زبان یونانی در دست است و مترجم آن نیز مشخص نیست.

چهارم: انجیل لوقا: لوقا از شاگردان عیسی علیه السلام حتی شاگرد شاگردان او نیز نبوده، بلکه شاگرد «بولس» بوده است. «بولس» نیز شخصی یهودی به اسم «شاول» بوده و از بزرگترین دشمنان مسیحیت به شمار می‌رفته است.

ناگهان مدعی می‌شود که عیسی بر او نزول کرده و به او امر کرده است که به تبلیغ مسیحیت پردازد.

انجیل برنابا: انجیل برنابا که از اعتبار در بین بخشی از مسیحیان برخوردار هستند، ولی کلیسا آنان را به رسمیت نمی‌شناسد. برنابا یکی از یاران دوازده‌گانه‌ی عیسی علیه السلام بوده است.

پاپ (گلاسیوس اول) در سال 492م مطالعه‌ی برخی از کتب از جمله انجیل «برنابا» را ممنوع اعلام کرد و این انجیل همچون رازی پوشیده ماند. تا این‌که در سال 1709م توسط «کریمر» مستشار روسی نسخه‌ای مکتوب از آن به زبان ایتالیایی، پیدا شد و آن را نزد یکی از شخصیت‌های «آمستردام» نگهداشت.

آن شخصیت نیز آن را به «برنس اوجین سافوی» در سال 1713م هدیه داد. سپس این نسخه همراه سایر کتاب‌های کتابخانه «برنس» به کتابخانه‌ی سلطنتی در وین در سال 1738م منتقل گردید. اولین کسی که پرده از این نسخه برداشت، راهب انگلیسی «فرامینو» بود که چند رساله‌ی را پیدا کرد که در آن‌ها کارهای «بولس» محکوم شده بود و در آن به انجیل برنابا استناد گردیده بود. حس کنجکاوی او را واداشت که به دنبال آن انجیل بگردد تا اینکه هنگامی که به یکی از نزدیکان پاپ (سکتس پنجم) تبدیل گشت، در کتابخانه‌ی پاپ آن را پیدا کرد. آن را مخفی نموده و پنهانی به مطالعه‌ی آن پرداخت تا در نهایت اسلام را قبول کرد.

موضوعات اساسی مندرج در انجیل برنابا:

مطالب اساسی که در انجیل برنابا وجود دارد، مختصراً بشرح ذیل می‌باشد:

انجيل برنابا عیسی را بنده الله و رسول او می داند و الوهیت و فرزند خدا بودن او را منکر می شود.

بیان می کند که قربانی مد نظر ابراهیم فرزند او به نام اسماعیل بوده است. با صراحت کامل مژدهی آمدن محمد صلی الله علیه وسلم را به عنوان پیامبر خدا می دهد. بیان می کند که مسیح (ع) به صلیب کشیده نشده است بلکه به سوی آسمان برده شده است و شخصی دیگر که خائن به مسیحیت بود و همانند مسیح بود به صلیب آویخته شد. به بسیاری از اصول اعتقادی که مورد اتفاق تمامی ادیان آسمانی است اشاره دارد. محققان درستی نسبت آن به برنابا را و حواری بودن برنابا را تأیید می کنند اگر چه کلیسا آن را تأیید نمی کند. دلیل عدم تأیید آن نیز مخالفت انجيل برنابا با دسایس «بولس» و امثال او می باشد که کلیسا نیز به آن پایبند بوده و هست.

تحریف انجيل ها:

در مجموع علما و محققین عام از علمای معروف اسلامی و علمای معروف مسیحی، آنان از دایره تعصب خارج و از دام تقلید رهایی یافته اند انتقادات متعددی بر این انجيل ها دارند و معتقدند هیچ کدام از انجيل ها همان انجيلی نیست که از طرف خداوند بر عیسی علیه السلام نازل شده است و هم چنان طوریکه قبلاً بیان کردیم این اناجیل، چون سال ها بعد از عیسی علیه السلام به رشته تحریر در آمدند، بسیار بعید است که نوشته های موجود همان چیزی باشند، که عیسی علیه السلام به عنوان کلام الهی برای شان بیان کرده است.

از میان علمای مسلمان، شیخ ابن تیمیه (رض) در کتاب «الجواب الصحیح لمن بدل دین المسيح» و ابن القیم (رض) در کتاب «هدایة الحیاری فی اجوبة اليهود و النصارى»، شیخ رحمة الله الهندی (رض) در کتاب «اظهار الحق»، محمد ابو زهره (رض) در کتاب «محاضرات فی النصرانیة» و از علمای مسیحی که مسلمان شده اند، ابراهیم خلیل احمد در کتاب «محاضرات فی مقارنة الادیان» به نقد و بررسی آن پرداخته اند و ایرادات و تناقضات فراوانی را در آن یافته اند.

بطور نمونه: شیخ رحمة الله الهندی در آخر کتابش «اظهار الحق» بیشتر از صد اختلاف در بین انجيل ها بیان کرده است.

از جمله ایراداتی که در مورد این کتاب تیتروار می توان بیان کرد، عبارتند از:

الف - انجيل ها سال ها بعد از فوت عیسی (ع) نوشته شده اند.
ب - انجيل های فراوانی نوشته شدند که هر کدام با دیدگاه خاص نویسنده و محفوظات و شنیده های خود به تدوین آن دست زدند.

متعدد بودن انجيل ها خود بیان گر این است که نمی توان هیچ کدام را همان انجيل ارسال شده از طرف الله تعالی دانست چرا که هر کدام از آن ها دارای بخشی از حقایق و بخشی از دست کاری های خواسته یا ناخواستهی مؤلفانش می باشند و تفریق آن ها هم به دلیل اینکه هر کدام از اناجیل طرف داران خاصی در بین مسیحیان دارند، امکان پذیر نیست. همین امر بود که کلیسا با همه ی قدرتش باز نتوانست يك انجيل واحد را معرفی نموده و در نهایت چهار انجيل را به رسمیت شناخت. باز برخی دیگر از اناجیل از جمله انجيل «برنابا»، که جزء 4 انجيل معرفی شده نیست، دارای اعتبار خاصی در میان برخی از مسیحیان و محافل تحقیق می باشد.

ج - اختلافات و تناقض های زیادی میان انجيل ها وجود دارد.

د - در انجیل های چهارگانه علاوه بر نسبت دادن کار های ناشایست به پیامبران، بر ذات اقدس خداوند نیز نقص روا داشته‌اند.

عقاید باطلی که با سایر کتب آسمانی و عقل انسان سازگار نیست در آن ها یافته می‌شوند.
و - برخی از محتوا و متون آن با حقایق علمی یقینی در تضاد و تعارض قرار دارند. همچنان‌که قبلاً اشاره کردیم برخی از علما، از جمله «موریس بوکای» در کتابش به تعدادی از آن‌ها اشاره کرده است.

ز - افزون بر موارد فوق، انجیل‌ها، صرف‌نظر از این‌که تحریف شده‌اند، از هر گونه برنامه و دیدگاه در مورد نظام سیاسی، اجتماعی، اقتصادی یا علمی به دور هستند. (تفسیر نور مرحوم مصطفی خرمدل، چاپ سوم 1381 نشر احسان.)

مسیحیان نصاری اند:

مؤلف جار الله زمخشری مؤلف تفسیر مشهور «الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل که بنام تفسیر کشاف شهرت دارد» در مورد نصاری می نویسد: «نصاری» جمع «نصران» است. گفته میشود: «رجل نصران» و «امرأه نصرانه». یاء «نصرانی» برای مبالغه است. و مسیحیان بدین علت نصاری نامیده شده‌اند که حضرت عیسی را یاری کرده اند. (تفسیر زمخشری: جلد 1، صفحه 164.)

شهاب‌الدین محمود بن عبدالله آلوسی (۱۸۰۲-۱۸۵۴) مؤلف تفسیر روح المعانی در مورد نصاری مینویسد: «نصاری» نامی است که برای اصحاب حضرت عیسی علیه السلام گذاشته شده است. و اطلاق این اسم بر آن‌ها بدین خاطر است که حضرت عیسی علیه السلام را یاری کرده‌اند و یا به یاری یکدیگر شتافته اند. (تفسیر آلوسی: جلد 1، صفحه 278.)

در «تفسیر فتح البیان» آمده است که: سیبویه گفته است: لفظ «نصاری» جمع، و مفرد آن «نصران» و «نصرانه» است ولی تنها با یاء نسبت بکار می رود و گفته می شود: «رجل نصرانی» و «امرأة نصرانیة».

جوهری هم فرموده است: «نصران» نام قریه است در شام که نصاری به آن نسبت داده میشوند. (تفسیر فتح البیان: جلد 1، صفحه 185)

ابو محمد عبدالحق بن غالب بن عبدالرحمن بن غالب محاربی مشهور به ابن عطیه اندلسی (۴۸۱ - ۵۴۱ هجری) مؤلف تفسیر قرآن بنام المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز می نویسد:

«نصاری» لفظی است که از مادهی «نصر» گرفته شده است بدلیل اینکه قریه شان «ناصره» یا «نصریا» نامیده می‌شد، و یا بدلیل اینکه همدیگر را یاری می‌کردند و یا به خاطر اینکه حضرت عیسی علیه السلام فرموده است: «مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ».

سیبویه فرموده است: «نصاری» جمع، و مفرد آن در اصل «نصران» و «نصرانه» است ولی لفظ مفرد بدون یاء نسبت «نصرانی و نصرانیة» بکار نمی رود. (تفسیر ابن عطیه: جلد 1، صفحه 326.)

چرا حضرت عیسی به نام مسیح مشهور است؟

زمخشری در تفسیر خود گفته است: «مسیح» یکی از القاب شریفه مانند صدیق و فاروق است که اصل عبری آن «مشیحا» و به معنی مبارک است. (تفسیر زمخشری: جلد 1، صفحه 363.)

در تفسیر ابن عطیه آمده است: در مورد ریشه لفظ «مسیح» اختلاف نظر وجود دارد، عده‌ای گفته‌اند: مسیح از «ساح یسیح» و به معنی گردش کردن در زمین است. ولی جمهور بر این عقیده‌اند که «مسیح» از «مَسَح» به معنی مسح کردن زمین گرفته شده و حرکت کردن بر زمین به منزله مسح کردن آن در نظر گرفته شده است و از این روی حضرت عیسی علیه السلام «مسیح» نامیده شده است.

عده ای هم بر این باورند که چون هر مریضی را که مسح می‌کرد، شفا می‌یافت، «مسیح» نامیده شده است. بنابر این دو نظریه، «مسیح» بر وزن «فعلیل» و به معنی «فاعل» است. ابن جبیر گفته است: حضرت عیسی علیه السلام «مسیح» نامیده شده است، چون خداوند او را مبارک آفریده است و عده‌ای هم گفته‌اند: چون با روغن مقدس مالیده شده و یا از گناهان پاک شده است، با توجه به این نظریات، «مسیح» بر وزن «فعلیل» به معنی «مفعول» است.

ابراهیم نخعی هم «مسیح» را به معنی صدیق و راستگو دانسته است. (تفسیر ابن عطیه: جلد 3، صفحه 119). ابن کثیر در تفسیر خود فرموده است: حضرت عیسی علیه السلام بعلت گردش زیاد، مسیح نامیده شده است، عده‌ای هم علت این امر را صافی و بدون گودی کف پاهای وی دانسته‌اند، برخی هم بر این باورند که چون حضرت عیسی علیه السلام هر مریض را که مسح و لمس می‌کرد، به اذن خدا شفا می‌یافت، مسیح نامیده شده است. (تفسیر ابن کثیر: جلد 1، صفحه 363).

در تفسیر آلوسی چنین آمده است: «مسیح» لقب حضرت عیسی علیه السلام و مثل فاروق از القاب شریفه است. اصل عبری آن «مشیحا» و به معنی مبارک است. بسیاری از پیشینیان هم گفته‌اند: لفظ «مسیح» از «مسح» گرفته شده ولی در مورد بیان علت اطلاق آن بر حضرت عیسی علیه السلام اختلاف نظر داشته‌اند، عده‌ای گفته‌اند: چون مبارک آفریده شده است و عده‌ای هم گفته‌اند! چون بر چشم نابینا دست می‌کشید و بینایی خود را باز می‌یافت و هر مریض را که مسح می‌کرد، شفا می‌یافت. (تفسیر آلوسی: جلد 2، صفحه 161).

صاحب «تفسیر فتح البیان» هم بر این باور است که در مورد ریشه‌ی لفظ «مسیح» اختلاف نظر وجود دارد، عده‌ای آن را از «مسح» گرفته‌اند، چون در زمین به گردش می‌پرداخت و در جایی سکنی نمی‌گزید، یا به خاطر اینکه هر بیماری را مسح می‌کرد، شفا می‌یافت، یا اینکه چون با روغن مخصوص پیامبران مالیده شده و یا چون دارای پاهای صاف و بدون گودی بوده است و بالاخره یا بدین علت بوده که از گناهان، پاک گردیده است. (تفسیر فتح البیان: جلد 2، صفحه 235-236).

اما کلمه «عیسی» لفظی معرب است که اصل عبری آن «ایشوع» به معنی سیّد و آقا است. (معرب: لفظی است که در اصل عربی نبوده و از زبان دیگری گرفته شده است.) «عیسی» از «عیس» گرفته شده و چون حضرت عیسی علیه السلام دارای رنگ سفید متمایل به سرخی بوده، به این اسم نامگذاری شده است. ولی اصل این است که لفظ «عیسی» را غیر مشتق بگیریم، چون سخن گفتن از اشتقاق و ریشه‌ی آن هیچ فایده‌ای در بر ندارد. (تفسیر آلوسی: جلد 2، صفحه 161).

اما در مورد علت انتساب حضرت عیسی علیه السلام به مادرش، زمخشری گفته است: فرزندان معمولاً به پدران خود نسبت داده می‌شوند ولی در آیه‌ای که قبلاً بدان اشاره شد،

حضرت عیسیٰ علیه السلام به مادرش نسبت داده شده است تا اشاره باشد به این نکته که حضرت عیسیٰ علیه السلام بدون پدر متولد می‌شود. (تفسیر زمخشری: جلد 1، صفحه 36).

زمخشری همچنین در مورد معرفی شدن حضرت عیسیٰ بعنوان «مسیح عیسی ابن مریم» گفته است! «عیسی»، اسم، «مسیح» لقب و «ابن مریم» صفت است و مجموع این سه لفظ معرفت حضرت عیسیٰ علیه السلام هستند. (تفسیر زمخشری: جلد 1، صفحه 36).

غلو و کفر مسیحیان در شأن عیسی علیه السلام:

مسیحیان با غلو و افراط در شأن حضرت عیسیٰ علیه السلام، در واقع مرتکب کفر شدند، چون برخی از آنان عیسیٰ علیه السلام را پسر خداوند متعال خواندند. حتی فرقه مشهور دینی مسیحیت بنام فرقه یعقوب مارادیوس شهرت دارد و پیروان شان در سوریه و شمال عراق مسکن گزین می‌باشند و در کشور مصر و حبشه (ایتوپی) سکونت داشتند که بنام قبطی مشهور شدند، حضرت عیسیٰ علیه السلام را خدای خود (العیاذ بالله) قرار دادند. «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ» (سورة المائدة: 72). «بی‌گمان کافر شده‌اند کسانی که می‌گفتند خدا همان مسیح پسر مریم است» (تفسیر قرطبی: جلد 6، صفحه 249، تفسیر شوکانی: جلد 2، صفحه 63).

برخی از فرقه های مسیحی معتقدند که حضرت عیسیٰ علیه السلام یکی از سه خداست. «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثَةٍ» (سورة المائدة: 73). «بی‌گمان کافر شدند کسانی که گفتند: خدا یکی از سه خدا است». منظور آنان از سه خدا، الله، عیسی و مریم بود. که در این جمله تعداد از روحانیون فرقه مسیحیان یعقوبیه، ملکیان، و نسطوریان شامل می‌باشد. (تفسیر قرطبی: ج 6، صفحه 249، تفسیر ابن کثیر: ج 2، ص 81، تفسیر شوکانی: جلد 2، صفحه 63).

مفسر سدی و تعدادی از مفسرین فرموده اند: این آیه در مورد کسانی نازل شده که عیسی و مادرش را به همراه خداوند متعال، خدای خود دانسته و بدین ترتیب خداوند متعال را یکی از سه خدا قرار می‌دادند. در آیه دیگری نیز چنین آمده است: «وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يُعِيسِي ابْنُ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحٰنَكَ» (سورة المائدة: 116). «و (به یاد بیاور) آنگاه را که الله می‌فرماید: ای عیسی پسر مریم! آیا توبه مردم گفته‌ای که من و مادرم را به جز الله تعالی، خدای خود قرار دهید؟ (عیسی) گفت: تو را منزله می‌دانم که دارای شریک و انباز باشی!».

ابن کثیر در مورد گفته سدی گفته است: این سخن در مورد «الله ثالث ثلاثة» از همه‌ی اقوال واضح‌تر است. (تفسیر ابن کثیر: جلد 2، صفحه 81)

ابن کثیر همچنین در مورد آرا و نظریات مسیحیان در مورد حضرت عیسی (اگر چه مختلف اند ولی همه کفرآمیز هستند) می‌گوید: مسیحیان به خاطر جهالت و نادانی‌شان ضوابطی را نمی‌شناسند و برای کفر و گمراهی آنان حد و مرزی وجود ندارد، عده‌ای عیسی را خدا و عده‌ای هم او را شریک خدا می‌دانند، برخی هم او را پسر خدا می‌خوانند. در واقع مسیحیان گروه‌های مختلفی هستند که هر کدام از آن‌ها دارای آرا و نظریات خاص خود هستند و اتفاق نظری با هم ندارند. (تفسیر ابن کثیر: جلد 1، صفحه 591).

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُوَ يُدْعَىٰ إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٧﴾

و کیست ستمکارتر از کسی که بر خداوند دروغ بندد، و حال آنکه به سوی اسلام دعوت می‌گردد، و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی‌کند. (۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« أَفْتَرَى »: دروغ بست. « يُدْعَى »: فراخوانده می‌شود. « الظَّالِمِينَ »: ظالمان، کفرپیشگان.

تفسیر:

یعنی هیچ کس از شخصی که بر الله سبحان و تعالی دروغ بر می‌بندد ظالمتر نیست؛ یعنی از کسی که به حق تعالی شریک، همسر و فرزندان را نسبت دهد، حال آنکه او تعالی از چنین اوصافی بلندتر است. این افترا کننده به پیروی و انقیاد از اسلام فراخوانده می‌شود، اما از آن ابا می‌آورد. خداوند سبحان و تعالی کسی را که با کفرورزیدن بر خویشتن ظلم کند، به هدایت توفیق نمی‌دهد و او را به سوی صواب رهنمایی نمی‌کند؛ زیرا او در کفر و بازداشتن از راه حق از حد گذشته است.

يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿٨﴾

آنها می‌خواهند نور الله را با دهان خود خاموش سازند، ولی خدا نور خود را کامل می‌کند هر چند کافران خوش نداشته باشند! (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« لِيُطْفِئُوا »: (طفئ) تا خاموش کنند. « نُورَ اللَّهِ »: نور الله شریعت مقدس، دین محمد. « أفواه »: جمع فوه، دهانها. « مُتِمُّ »: تمام کننده، کامل کننده [توبه/۳۲]. « بالهدى »: همراه قرآن [بقره/۱۸۵]، هدایت.

تفسیر:

حضرت ابن عباس (رض) صحابی جلیل القدر در شأن نزول این آیه مبارکه می‌فرماید: مدت چهل روز بر رسول الله صلی الله علیه وسلم وحی نیامد پس کعب بن اشرف گفت: «ای جماعت یهود! مژده‌تان باد که خداوند نور محمد را در آنچه که بر وی فرومیرستاد، خاموش گردانید پس مطمئن باشید که کارش به سرانجام نمی‌رسد».

رسول الله صلی الله علیه وسلم از شنیدن این کلام دشمن دین اندوهگین شد، آن گاه الله تعالی این آیه را نازل فرمود و پس از آن وحی بر ایشان بلاانقطاع فرود می‌آمد. (تفسیر انوار القرآن از عبدالرؤف مخلص هروی سورة الصف).

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿٩﴾
اوست ذاتی که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان غالب سازد، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« لِيُظْهِرَهُ »: تا آن را آشکار و پیروز گرداند، چیره گرداند. « كَرِهَ »: ناپسند دانست، خوش نداشت، دوست نداشت.

تفسیر:

« هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ »: الله تعالی خداوندی است که محمد صلی الله علیه وسلم را با علم نافع و عمل صالح یعنی دین اسلام فرستاده.

« لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ » تا آن را بر دیگر ادیان چیره کند و برتری دهد، اعم از یهودی و نصرانی و غیره، « وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ » هر چند که دشمنان خدا و مشرکین از آن ناخرسند

باشند. ابو سعود گفته است: خدا با اعزاز دین اسلام و عده‌ی خود را تحقق بخشید، به طوری که تمام ادیان را مقهور و مغلوب دین اسلام کرد. (ابو سعود ۵/۱۶۱)

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی دریافتیم که: مسلمانان برای جهاد و مبارزه در راه الله سبحانه و تعالی تشویق و ترغیب گردیده و از نافرمانی پیامبر، هشدارشان داده، تا هم چون مردم بنی اسرائیل مبتلا نشوند.

اینک در آیات متبرکه (10 الی 14) مؤمنان را به خرید و فروش و تجارتی پایدار، مفید و سودمند؛ یعنی، ایمان راستین و جهاد واقعی با مال و جان، رهنمایی می فرماید. و در پایان، آنان را برای پشتیبانی دین و شریعت و پیامبر؛ حواریان برگزیده ی عیسی را یاد آور شد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ ﴿١٠﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید آیا شما را به تجارتی رهنمایی کنم که از عذاب دردناک نجات دهد؟ (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَدُلُّكُمْ»: شما را راهنمایی می کنم، به شما راه نشان می دهم. «تُنْجِيكُمْ»: شما را می رهاند، شما را رستگار می کند.

تفسیر:

مفسران می نویسند: که الله تعالی در این ایه متبرکه؛ ایمان و جهاد در راه الله را به «تجارت» تشبیه کرده است؛ چون تجارت عبارت است از مبادله چیزی به چیزی دیگر به امید نفع و کسب سود، و هر کس به الله ایمان بیاورد و با جان و مالش جهاد کند، به امید نایل آمدن به پاداش و نجات از عذاب دردناک، مال و توانایی خود را بذل می کند. از این رو پاداش و نجات از عذاب به تجارت تشبیه شده است، طوری که الله تعالی در (آیه 111 سوره توبه) میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِيَعْيِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿111﴾» (بی گمان الله از مؤمنان جانهایشان و اموالشان را به عوض آنکه بهشت برای آنان باشد خریده است. در راه الله می جنگند، پس می کشند (کفار را) و کشته می شوند، این وعده ای است که در تورات و انجیل و قرآن بر او (الله، مقرر) است، و چه کسی از الله به وعده خود وفا کننده تر است؟! پس (ای کسانی که ایمان آورده اید) به معامله ای که کرده اید خوش باشید و این همان پیروزی بزرگ است.)

«هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ»:

مفسران می نویسند: یکی از راه های تجارت با ذات اقدس الهی همانا آشنایی با کلام و احکام الهی است، طوری که در ایه متبرکه آمده است: «آیا میخواهید شما را به تجارتی سودمند و گرانقدر رهنمایی کنم؟ استفهام برای تشویق است. «تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ» تجارتی که شما را از عذابی دردناک نجات بدهد.

باید گفت این تجارت از جمله تجارت معنوی می باشد که حکمت و فلسفه آن برای همه انسانها به آسانی قابل درک و فهم نیست، فقط مؤمنان واقعی به الله به معنا، مفهوم و حکمت این تجارت پی می برند، آن عده کسانی به آن پی میبرند که: «تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» که: (به الله توانا و پیامبرش ایمان صادق و بدون شک و شبه داشته باشند.)

قابل تذکر است که: تجارت، و معاملات تجاری صرف در امور دنیای و مادی خلاصه نمی گردد، بلکه از جمله «یا ایّها الذّین آمنوا هل أدلکم...» بخوبی معلوم می گردد، تجارتی که انسان به دنبال آن است، و در واقعیت دارایی سود ثابت و پایدار هم می باشد همانا تجارتی است که انسان را از قهر و غضب الهی در امان می دارد، واقعاً هم؛ پیروی اخلاصمندان از احکام قرآنی و دساتیر پیامبران، الهی است که: انسان را از عذاب الیم نجات داده و فوز و کامیابی عظیمی را نصیب اش می گرداند، طوری که در ایه مبارکه خوانیم: «تُنَجِّیْکُمْ مِنْ عَذَابِ الْیَمِّ... ذَلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیْمُ».

تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۱۱﴾

به الله و رسول او ایمان بیاورید، و در راه خداوند با اموال و جانهایتان جهاد کنید، این برای شما از هر چیز بهتر است بدانید. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تُجَاهِدُونَ»: تلاش می کنید، می کوشید. «أَنْفُسِكُمْ»: جانهایتان.

تفسیر:

مفسران فرموده اند: ایمان و جهاد در راه الله را به «تجارت» تشبیه کرده است؛ چون تجارت عبارت است از مبادله‌ی چیزی به چیزی دیگر به امید نفع و کسب سود، و هر کس به خدا ایمان بیاورد و با جان و مالش جهاد کند، به امید نایل آمدن به پاداش و نجات از عذاب دردناک، مال و توانایی خود را بذل می‌کند.

امام فخر رازی، مفسیر و فقیه مشهور فرموده است: جهاد سه نوع است:

- 1 - جهاد با نفس؛ یعنی مغلوب کردن نفس و منع آن از لذات و هوس‌ها.
- 2 - جهاد با دشمنان خدا به منظور نصرت دین.
- 3 - جهاد در بین خود و خلق؛ یعنی چشم طمع از آنان ببرد و نسبت به آنان مشفق و مهربان باشد.

«ذَلِکُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» اگر دارای فهم و درک هستید ایمان و جهاد در راه الله که من دستور آن را به شما داده‌ام برایتان از تمام آنچه در این حیات هست بهتر است. (صفوة التفاسیر: محمدعلی صابونی، سوره الصّف)

شان نزول آیه 11:

1085- ک: از سعید بن جبیر روایت کرده است: چون آیه: «یا ایّها الذّین آمنوا هل أدلکم علی تجارة تُنجیکم من عذاب الیم» (صف: 10) «ای مؤمنان، آیا شما را بر سودایی رهنمون شوم که شما را از عذاب دردناک نجات می‌دهد؟» نازل شد. مسلمانان گفتند: کاش می‌دانستیم این تجارت چیست تا همه اموال و زن و فرزندان خویش را در آن راه بذل می‌کردیم. پس آیه «تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَرَسُولِهِ» نازل شد. (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلا الدین سیوطی).

يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۲﴾

تا گناهان شمار را بیامرزد، و شما را در بهشت هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است و خانه های پاکیزه در بهشت های جاویدان، درآورد؛ این است کامیابی بزرگ. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« مَسَاكِنَ »: جمع مسکن، منازل و خانه ها، سراها. « طَيِّبَةً »: خوش و پاکیزه.

تفسیر:

«يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ» این جواب جمله خبری «تؤمنون بالله و رسوله» می باشد؛ چون متضمن معنی امر است. یعنی به الله ایمان بیاورید و در راهش جهاد کنید، وقتی چنان کردید گناهان شما را می بخشاید؛ یعنی گناهانتان را مستور می دارد و به فضل و کرم خود آنها را محو می کند.

«وَيُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»: و شما را وارد باغ هایی می کند که از زیر (درختان) آن نهری های بهشتی جاری است، «وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ»: و شما را در قصرهای مرتفع و در باغ های جاودانی، جا می دهد. «ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» این پاداش کامیابی بس بزرگی است که بالاتر از آن کامیابی نیست، و سعادت است بزرگ و همیشگی که والاتر از آن سعادت نیست.

باید یاد آور شد که: انسان فطرتاً به دنبال خیر و سعادت است و پروردگار با عظمت هم وعده رسیدن و دستیابی آنرا به مؤمنان واقعی خویش داده است.

«فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ»:

«عدن» در لغت به معنی اقامت و بقاء در یک مکان است، و لذا به «معدن» که جایگاه بقای مواد خاصی است این کلمه اطلاق می شود، بنا بر این مفهوم «عدن» با خلود شباهت دارد. بناً چنین استفاده می شود که جنات عدن اقامت همیشگی و ماندگار و نوع از امتیازی است که نه مرگ آن ها را از شخص بهشتی می گیرد و نه هم او از آن ها بیرون آمدنی است. و طوریکه در آیه کریمه آمده است «ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ؛ این است فوز عظیم» یعنی: آنچه از آمرزش و وارد کردنتان به این بهشت های ماندگار ذکر شد، همانا رستگاری بس بزرگی است که ورای آن رستگاری بیشتری سراغ نمی شود و کامیابی ای است که هیچ کامیابی دیگری همانند آن نیست.

جاودانگی جنت و جنتیان:

قابل تذکر است که جنت: همیشگی است و از بین نمی رود و جنتیان نیز در آن جاودانند، نه از جنت کوچ می کنند و نه در آن می میرند: لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (56) (سورة الدخان: 56). (آنان هرگز در آنجا مرگی جز همان مرگ نخستین که در دنیا چشیده اند) نخواهند چشید و الله آنان را از عذاب دوزخ به دور و محفوظ داشته است).

«إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتٌ نُزُلًا، خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا جَوْلًا» (سورة الكهف: 107-108). (بی گمان کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، باغ های بهشت جایگاه پذیرایی از ایشان است. جاودانه در آن می مانند و خواستار رفتن به جای دیگری نیستند).

احادیثی وارده در نبود مرگ در بهشت و دوزخ:

در مورد اینکه حیات در جنت برای جنتیان و حیات در دوزخ برای دوزخیان همیشگی است احادیثی متعددی روایت گردیده است که برخی از این احادیث در ذیل تذکر می یابد:

«يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ خُلُودٌ فَلَا مَوْتَ وَيَا أَهْلَ النَّارِ خُلُودٌ فَلَا مَوْتَ» (ای جنتیان! همیشه زنده هستید و هرگز نمی میرید. ای دوزخیان! برای همیشه زنده هستید و مرگ را نخواهید دید). این

احادیث بیان‌گر این واقعیت است که جنت و جنتیان، فناپذیر هستند. در حدیثی از ابوهریره (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ يَنْعَمُ لَا يَبْأَسُ لَا تَبْلَى ثِيَابُهُ وَلَا يَفْنَى ثَبَابُهُ» (هرکس وارد بهشت شود خوشحال می‌گردد، آسیب نمی‌بیند، لباس‌هایش کهنه نمی‌شوند و جوانیش از بین نمی‌رود) (صحیح مسلم، کتاب الجنة باب دوام نعيم الجنة، (2181/4)، شماره (2836)).

از زبان رسول الله صلی الله علیه وسلم به ندای ربانی و آسمانی توجه فرمایید که جنتیان را پس از داخل شدن به جنت ندا می‌دهد. رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «يُنَادِي مُنَادٍ إِنَّ لَكُمْ أَنْ تَصِحُّوا فَلَا تَسْقُمُوا أَبَدًا وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَحْيُوا فَلَا تَمُوتُوا أَبَدًا وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَشْبُوا فَلَا تَهْرَمُوا أَبَدًا وَإِنَّ لَكُمْ أَنْ تَنْعَمُوا فَلَا تَبْتَسُوا أَبَدًا، فَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: «وَنُودُوا أَنْ تِلْكَمُ الْجَنَّةُ أَوْرَثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (سورة الأعراف: 43). (منادی ندا می‌دهد: دیگر تندرست می‌مانید و هرگز مریض نمی‌شوید، زنده هستید و هرگز نمی‌میرید، جوان می‌مانید و هرگز پیر نمی‌شوید، بهره‌مند هستید و هرگز بینوا نمی‌شوند. آری این گونه الله متعال می‌فرماید: «ندا داده می‌شوند که: این بهشت شماست که آن را به خاطر کارهای (شایسته) که انجام دادید، به ارث می‌برید». (برای تفصیل بحث هذا مراجعه فرماید به: رساله بهشت و دوزخ نوشته: دکتر عمر سلیمان اشقر: تاریخ نشر (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری).

وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِيرٌ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٣﴾

و نعمت دیگری که آن را دوست دارید به شما می‌بخشد و آن یاری خداوند و پیروزی نزدیک است و به مؤمنان مژده ده! (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أُخْرَى»: دیگری، نعمتی دیگر.

تفسیر:

عطاء می‌گوید: «مراد از آن فتح فارس و روم است». «و مؤمنان را مژده بده» یعنی: ای محمد صلی الله علیه وسلم! مؤمنان را به فتح و پیروزی در دنیا و بهشت در آخرت مژده بده.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَأَمَنْتَ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتَ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ ﴿١٤﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، نصرت دهندگان (دین) الله باشید همانگونه که عیسی بن مریم به حواریون گفت: مددگاران من (در دعوت) به‌سوی الله کیست؟ حواریون گفتند: ما یاوران الله هستیم، و در این هنگام گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند و گروهی کافر شدند، ما کسانی را که ایمان آورده بودند در برابر دشمنانشان توان دادیم، پس تا اینکه پیروز شدند. (۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كُونُوا»: باشید، بشوید. «أَنْصَارَ اللَّهِ»: یاران خدای یاوران دین خدا. «الحواریین»: جمع حواری، پیروان پاک‌نهاد عیسی. «أَيَّدْنَا»: پشتیبانی کردیم، یاری دادیم، نیرو بخشیدیم.

تفسیر:

عبدالرزاق و عبد بن حمید از قتاده روایت کرده‌اند که در تفسیر آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا أَنصَارَ اللَّهِ» (الصف: 14) گفت: «به حمد الله که این نصرت تحقق یافت زیرا هفتاد مرد از انصار نزد رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آمدند و با ایشان در محل عقبه بیعت کردند و سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم را جای داده و یاری کردند تا آنکه الله تعالی دین خویش را پیروز گردانید».

در حدیث شریف به روایت ابن اسحاق و ابن سعد آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به جمعی که با ایشان در عقبه ملاقات نمودند، فرمودند: «دوازده تن از میان خود را به سوی من بیرون آورید (و انتخاب کنید) تا کفیل و نماینده قوم خویش باشند چنانکه حواریون کفالت عیسی بن مریم را عهده دار گردیدند». آن‌ها دوازده تن را از میان خود انتخاب کردند، سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم به آن نمایندگان برگزیده فرمودند: «شما بر قوم خویش کفیل هستید چون کفالت حواریون برای عیسی بن مریم و من نیز کفیل قوم خود هستم. انصار گفتند: بسیار خوب؛ پذیرفتیم».

حواریون حضرت عیسی علیه السلام:

«حواریون» جمع «حواری» است و «حواری» به معنی آرد سفید سبوس گرفته است. نانی که چند بار سبوس آردش گرفته شده باشد را حواری گویند و به مناسبت همین معنا یار برگزیده و خالص در محبت خویش را نیز «حواری» گویند. برخی از مفسرین می نویسند که: «حواریون» جمع «حواری» به معنای تغییر دهنده مسیر است. حواریون، کسانی بودند که مسیر انحرافی مردم را رها و به راه حق پیوستند. «حواریون» از جمله اشخاص مؤمن و نمونه از حیث اجابت دعوت خدا و پیامبرش تصویر شده اند.

در آیه (52 سوره آل عمران) آمده است: «فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ» (چون عیسی دریافت که قوم ایمان نخواهند آورد. گفت: کیست که مرا در راه خدا یاری کند؟ یاران گزیده اش گفتند: ما تو را در این راه یاری دهیم.)

در آیه چهاردهم سوره صف از مسلمانان خواسته شده است همانطور که حواریون در جواب به دعوت حضرت عیسی علیه السلام، در راه خدا یاری کردند. آنان نیز در جهاد با کافران یاران خدا باشند.

حواریون حضرت عیسی علیه السلام بمتابۀ شاگردان خاص و طرف مستقیم ارشادات و دستور های آن حضرت بوده‌اند، این حواریون حضرت عیسی علیه السلام را در سفر و حضر همراهی می‌کرده‌اند:

مفسرین می نویسند که: حضرت عیسی در مدت سه سال رسالت شاگردانی را به دور خود جمع نمود که بنابر برخی از روایات تعداد آن به 70 نفر میرسید، که در این میان دوازده نفر آن جای و مقام خاصی داشتند. اسماء دوازده نفر از این حواریون در انجیل متی و لوقا تذکر یافته است. در طول تاریخ بشریت دیده شده که: انبیاء، مواجه و گرفتار کفار لجوج بودند «أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ» بناءً یاران اندک و قلیلی داشتند.

حواریون را حضرت عیسی علیه السلام برای درک رسالت و ابلاغ پیام مهم مسیحیت انتخاب کرده بود. حضرت عیسی شاگردان منتخب خود را رسول (فرستاده) نامید. این

دوازده تن مأموریت داشتند که نه تنها در سر زمین یهودان دست به تبلیغ بزنند، بلکه مأموریت و وظیفه داشتند که به سایر سرزمین ها نیز مسافرت تبلیغی نمایند. در منابع اسلامی رسولان را با عنوان حواریان می‌شناسیم. حواری هر شخص کسانی اند که نسبت به او صداقت و خلوص دارند. پس حواریان عیسی شاگردان پاک و خالص او هستند.

با آنکه حواریان از اولین ایمان آورندگان به حضرت عیسی علیه السلام بشمار می روند در اواخر عمر رسالت حضرت عیسی علیه السلام، بعد از اینکه انحرافی بزرگی در بین بنی اسرائیل، به وقوع پیوست، حواریون به تجدید پیمان پرداختند، طوری که قرآن عظیم الشان در (آیه 52 سورة آل عمران) در این مورد می فرماید: «فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ اَشْهَدُ بِأَنَا مُسْلِمُونَ» پس چون عیسی از آنان (بنی اسرائیل) احساس کفر کرد، گفت: کیست که یاور من بسوی خدا «برای تبلیغ این او» گردد؟ حواریون گفتند ما یاوران خدا هستیم، به خدا ایمان آورده ایم و تو نیز گواه باش که ما اسلام آورده ایم.

حواریون خواستار مائده از آسمان شدند:

در مورد غذاهای آسمانی (مائده) در آیاتی از قرآن عظیم الشان مباحثی مطرح شده است اما در مورد اینکه نوع و جنس این غذای آسمانی چگونه است، و جزئیات این غذا به چه شکل است، بحثی به عمل نیامده است.

برخی از مفسرین می نویسند که: مائده یا غذای آسمانی اعجازی بود برای حقانیت رسالت پیامبران در مقابل انسان های سرسخت و لجوج که آیات روشن الهی را نادیده می گرفتند و در برابر دعوت برحق پیامبران الهی درخواست اعجاز این چنین غذای رامی کردند. طوری که مائده آسمانی بر بنی اسرائیل به اعجاز حضرت موسی علیه السلام نازل شد. و حضرت عیسی علیه السلام نیز به تقاضای حواریون، که از آن حضرت تقاضا کردند تا خداوند برای آنان غذای آسمانی نازل نماید.

خواننده محترم!

اگرما به زندگی حضرت ابراهیم خلیل الله دقت بعمل اریم در خواهیم یافت که وی ایمان راسخ، به معاد انسان ها داشت که روزی خداوند همه را زنده خواهد نمود، مگر به آن هم از پروردگار خویش میطلبد که شکل زنده کردن مردگان را به او نشان دهد تا از نزدیک آن را مشاهده نماید. هنگامی که مورد بازخواست خداوند قرار گرفت و خطاب آمد که، مگر ایمان به قدرت من نداری وی در جواب گفت بلی دارم!

«وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أُولِمُ تُوْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا وَاعْلَمَنَّ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (آیه 260، سورة بقره) (و به یاد آور وقتی را که ابراهیم گفت: ای پروردگارم! به من نشان ده که چطور مرده ها را زنده می‌کنی؟ الله گفت: آیا ایمان نداری؟ ابراهیم گفت: بلی ایمان دارم، و لیکن می‌خواهم که دلم مطمئن شود، الله گفت: پس چهار پرنده را بگیر باز آنها را نزد خود قطعه قطعه کن باز هر قطعه از آنها را بر کوهی بگذار، باز آنها را بخوان، پس می‌بینی که دویده به نزد تو می‌آیند، و بدان که الله غالب باحکمت است.)

حضرت ابراهیم خلیل الله گفت: بلی ایمان راسخ دارم که تو مردگان را زنده می‌کنی، ولی

برای بالابردن ایمان و تکمیل مراتب یقین می خواهیم آن را به طور محسوس ببینیم. حالا می بینیم که عین این حادثه در مورد حواریون حضرت عیسی علیه السلام نیز تکرار شده است.

بادر نظر داشت اینکه حواریون حضرت مسیح، به شخص حضرت عیسی علیه السلام عقیده راسخ و قوی داشتند، ولی برای کسب اطمینان بیشتر و بالابردن مراتب یقین و ایمان خود، از او درخواست نمودند که از الله بخواهد برای آنها از خوراکی های آسمانی فرود آورد. این معجزه خواهی نه به آن معناست که گویا آنان در نبوت حضرت عیسی شکی و تردید داشته، بلکه، این در خواست شان برای کسب یقین بیشتر و تحصیل بالاترین مراتب ایمان بود؛ زیرا انسان هر چه هم به مطلبی مؤمن باشد باز مایل می شود که آن را از نزدیک لمس و مشاهده نماید.

طوری که قرآن عظیم الشان در (آیه 112 و آیه 113 سوره مائده) میفرماید: «إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ أَتَقْوُونَ اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿112﴾ قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَّقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿113﴾» (یاد آور شو وقتیکه حواریون (همراهان مخلص عیسی) گفتند: ای عیسی پسر مریم! آیا پروردگار تو می تواند که بر ما خوانی (پُر از طعام) از آسمان فرود آرد؟ عیسی گفت: اگر مؤمن هستید، از الله بترسید. (113) گفتند: می خواهیم که از آن بخوریم، و دل های ما (آرام گیرد و) مطمئن شود و بدانیم که به ما راست گفته ای، و بر نزول آن از گواهان باشیم.)

حضرت عیسی علیه السلام از این در خواست و تقاضای حواریون خویش که بوی شک و تردید به مشام میرسید، و طوری با خود فکر می کرد که: بعد از آوردن این همه آیات و نشانه به حواریون گفت: «از الله بپرهیزید اگر ایمان دارید». (سوره مائده 112). قابل تذکر است که چون حواریون شیوهی سؤالشان از عیسی علیه السلام کمی بی ادبانه بود، به جای «یا رسول الله»، گفتند: «یا عیسی» و به جای «آیا خدا لطف می کند» گفتند: «آیا میتواند؟» و به جای «پروردگار ما»، گفتند: «پروردگارت»، جواب «اتقوا الله» شنیدند.

ولی دیری نگذشت که به اطلاع حضرت عیسی علیه السلام رسانیدند که ما هدف نادرستی و غلطی از این پیشنهاد نداریم، و غرض ما لجاجت و رزی نیست بلکه «می خواهیم از این غذا بخوریم) و علاوه بر نورانیتی که بر اثر تغذیه از غذای آسمانی در قلب ما پیدا می شود، زیرا تغذیه به طور مسلم در روح انسان مؤثر است (قلب ما اطمینان و آرامش پیدا کند و با مشاهده این معجزه بزرگ به سرحد عین الیقین برسیم و بدانیم آنچه به ما گفته ای راست بوده و بتوانیم بر آن گواهی دهیم». (سوره مائده/ ۱۱۳).

بعد از اینکه حضرت عیسی علیه السلام، از حسن نیت در خواست حواریون در (مائده آسمانی) آگاهی حاصل نمود، خواسته آنها را به پیشگاه پروردگار به این صورت منعکس کرد: «خداوندا مائده ای از آسمان برای ما بفرست تا برای اول و آخر ما، عیدی باشد، و نشانه ای از ناحیه تو محسوب شود و به ما روزی ده، تو بهترین روزی دهندگان هستی». (آیه 114 سوره مائده).

خداوند متعال این دعائی را که از روی حسن نیت و اخلاص صادر شده بود اجابت کرد، و به آنها فرمود: «من چنین مائده ای را بر شما نازل می کنم، ولی توجه داشته باشید، بعد

از نزول این مائده مسئولیت شما بسیار سنگینتر می شود و با مشاهده چنین معجزه آشکاری هر کس بعد از آن، راه کفر را بپوید او را چنان مجازاتی خواهم کرد که احدی از جهانیان را چنین مجازاتی نکرده باشم» (سورة مائده آیات 115).

ایمان و اطمینان قلبی:

ایمان در لغت عبارت است از: تصدیق در مقابل تکذیب. و در اصطلاح ایمان عبارت است از: اقرار به زبان، تصمیم و پیمان قلبی و عمل با اعضا و جوارح، اما «اطمینان» و طمأنینه در لغت به معنای آرامش خاطر بعد از بی‌تابی و اضطراب است.

فرق ایمان و اطمینان قلبی:

گاهی انسان به وسیله استدلال و برهان علمی و منطقی ممکن است به چیزی یقین داشته باشد و با این استدلال، عقلش راضی شود، ولی آرامش خاطر نداشته باشد. اما اگر نسبت به آن چیز اطمینان قلبی داشت این اطمینان باعث آرامش خاطر و سکون قلب او می‌شود.

نصرانی یا نصاری:

نصرانی یا نصاری برگرفته از دو چیز است:

- بعضی گویند: چون عیسی علیه السلام در شهر ناصره متولد شده و یا زمان کودکی و طفولیت ایشان در آنجا سپری گشته، در نتیجه مدعیان پیروی از ایشان را نصرانی و نصاری گفتند، در «اقرب الموارد» آمده: نصرانی منسوب به ناصره است بر غیر قیاس. - بعضی گویند: نصاری به معنی انصار یعنی یاری دهندگان است که در اصل از «مَنْ أَنْصَارِ إِلَى اللَّهِ» (آیه 14: این سوره) گرفته شده سپس بعد از منسوخ شریعت ایشان این نام بر آنها قرار گرفت.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم. و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الْجُمُعَةِ

جزء - (28)

سورة جمعه در مدینه منوره نازل شده و دارای یازده آیه و دو رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره بدین سبب که دربرگیرنده فرمان اجابت نداء برای نماز جمعه است، «جُمُعَةُ» مسمی شده است.

اسم سوره جمعه از آیه نهم این سوره گرفته شده و اهمیت و عظمت نماز جمعه را بیان می کند.

فضیلت سوره:

ابن عباس و ابو هریره (رض) در بیان فضیلت این سوره روایت کرده اند که: رسول الله صلی الله علیه وسلم در نماز جمعه اکثراً ایندو سوره یعنی سوره «جمعه» و سوره «مناقین» را می خواندند.

تعداد آیات کلمات و حروف سوره:

سوره جمعه طوریکه یادآور شدیم در مدینه، پس از سوره ی صف نازل شده و دارای یازده آیات بوده، و تعداد کلمات این سوره به (176) یک صد و هفتاد و شش کلمه، و (787) هفت صد و هشتاد و هفت حرف، و (357) سه صد و پنجاه و هفت نقطه می رسد. (فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری (تفصیل معلومات در مورد تعداد آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشأن را می توانید در سوره طور همین تفسیر (تفسیر احمد) مطالعه فرمایید.

ارتباط سوره جُمُعَةُ با سوره قبلی:

چون الله سبحان و تعالی سوره صف را به ترغیب در عبادت و دعوت به سوی عبادت پایان داد، و یاد نمود که مؤمنین را به سبب نصرت و غلبه بر دشمنان تأیید خواهد نمود، سوره جمعه را به بیان قدرتش بر پیروزی مسلمین بر تمام اشیاء افتتاح نمود.

- سوره ی صف، از حال موسی علیه السلام و قومش که او را می آزرده، اشاره کرد؛ این سوره هم از منزلت پیامبر خاتم محمد صلی الله علیه وسلم و برتری امت وی بحث می نماید.

- در سوره ی صف عیسی علیه السلام از آمدن خاتم پیامبران به نام احمد، خبر داد؛ در این سوره اشاره می کند: آن پیامبر که عیسی علیه السلام به ظهورش مژده داده، الله سبحان و تعالی او را در میان درس نخوانده ها بر گزیده است.

- پایان سوره ی صف به جهاد که «تجارت» نام دارد، امر کرد؛ در پایان این سوره از جمعه بحث نموده و می فرماید؛ که از تجارت دنیوی بهتر است.

- در سوره ی صف الله متعال به مؤمنان امر می کند، تا در صفوف مشترک و به هم پیوسته، آماده ی مبارزه با دشمن شوند و از کیان خود به دفاع بپردازند، پس مناسب است به دنبال همین صفوف محکم از نماز جمعه که مستلزم صفوف فشرده است، سخن بگویند.

یادداشت:

در آن قرن که پیامبر صلی الله علیه وسلم پا به عرصه ی جهان نهاد، جهان بر لبه ی پرتگاه

هرج و مرج و بی نظمی بود و بینش و عقایدی که جامعه را برپادارد، وجود نداشت و طوایف با هم در جنگ و ستیز بودند، قانون و نظامی در میان نبود، مقرراتی که مسیحیان سرهم کرده بودند، تفرق و پراکندگی و نیستی به بار آورد و رخساره ی زندگی تیره و تار گشته بود؛ وجود مبارک پیامبر، آن همه جهل و تاریکی و بی نظمی را کنار زد و جهان را با آوردن قانونی جامع و شامل از سوی الله سبحانه و تعالی از سقوط قطعی و حتمی نجات و به آن سر و سامان بخشید.

محتوای سورة جُمُعَة:

طوری که در فوق یاد آور شدیم؛ این سوره در مدینه منوره نازل شده است و جنبه تشریح را مورد بررسی قرار می دهد. محور اساسی سوره عبارت است از احکام «نماز جمعه» که الله تعالی آنرا بر مؤمنان فرض کرده است.

سوره جمعه در ابتداء بعثت خاتم پیامبران، حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و سلم را مورد بررسی قرار داده، و توضیح داده است که بعثت رسول اکرم رحمتی است که از جانب الله تعالی به وسیله او عرب و بشریت را از تاریکی شرک و گمراهی نجات داد، و به وسیله او به انسانیت و بشریت فضل و کرم عطا کرد؛ چون بشریت مدت ها در تاریکی دست و پا می زد و رسالت حضرت محمد برای امراض بشریت سرگردان مرهم و داروی شفا بخش و نجات بود.

بعد از آن موضوع یهود و انحراف آنها از شریعت الله تعالی را مورد بحث قرار داده است. آنها مکلف بودند به احکام تورات عمل کنند اما از آن رو برتافتند و آن را پشت گوش نهادند.

درین سوره آنها را به الاغی تشبیه کرده است که باری بزرگ از کتب پرسوده را به دوش دارند، اما جز سنگینی و خستگی چیزی از آن عایدش نمی شود، که این نهایت شقاوت و بدبختی است.

سوره جمعه بعد از آن به بحث درباره احکام «نماز جمعه» پرداخته است و مؤمنان را فرا می خواند که به شتاب به سوی اقامه ی نماز جمعه رهسپار شوند.

و در موقع آذان و ندای نماز جمعه، معامله و خرید و فروش را بر آنان حرام کرده است و مؤمنان را از غافل شدن از نماز به وسیله مشغول گشتن به تجارت و لهو، برحذر داشته است. در خاتمه مؤمنان را برحذر داشته است که مانند منافقان به تجارت مشغول شده و نماز را فراموش کنند و یا با سستی و سنگینی نماز را اقامه کنند. (صفوة التفاسیر: محمد علی صابون)

جُمُعَة:

جمعه (با ضم جیم و ضم میم یا با ضم جیم و سکون میم) نام روز هفتم از ایام هفته در جنتری مسلمانان بشمار میرود.

جمعه در لغت:

به هفته و جمع شدن را گویند. و در اصطلاح شرعی: به اجتماع مردم (مسلمانان) در روز جمعه برای انجام نماز جمعه و خود نماز نیز جمعه گویند.

قبل از ظهور دین مبین اسلام به روز جمعه روز عروبه یعنی روز رحمت می گفتند. جمع جُمَعَات و جُمَعَات و جُمَع: أسبوع «قضینا جمعة كاملة فی القرية؛ سپری کردیم جمعه کامل را در قریه».

الْجُمُعَةُ:

آخر أيام الأسبوع، يأتي بعد الخميس، ويليه السبت، وهو يوم يجمع المسلمين في الجوامع «خَيْرُ يَوْمٍ طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ» (حديث)، «إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ».

الجمعة كه درين جا با پيشوند الف ولام تعريفه (ال) كه در انگليسي مساوي به كلمهء (The) است در واقعيت نام روز مشخص ومعين است در هفته، كه بعد از روز پنج شنبه يعنى (خميس) وبه تعقيب آن روز شنبه يعنى (سبت) است.

و پروردگار با عظمت وتوانا ما براي ما مسلمانان امري ميكند كه وقتي به نماز جمعه خوانده شديد به ذكر الله تعالى سعي كند وامور دنيوي، خريد وفروش را كنار بگذارد.

و روز جمعه بهترين روز و سرور روزها ميباشد و اين فضيلت لطف و رحمت الهي بر بندگان است تا در اين راستا به عبادت خدای خود بيشتر مشغول شده از ثواب و پاداش بيشتر و ويژه بهره مند گردند.

پروردگار با عظمت ما روز جمعه را به يهود و نصارى عرضه داشت تا در آن به عبادت و نماز و تكريم حق تعالى مشغول شوند ولي آن ها قدر اين موهبت را ندانستند و به روزهاي شنبه و يكشنبه متمايل شدند و خداوند اين روز را به اُمّت محمد مصطفی صلی الله عليه وسلم ارائه نمود. كه با تكريم خاصي استقبال گرديد.

همانطوريكه جمعه قبل از شنبه و يكشنبه مي باشد به همين صورت نيز اين اُمّت بر آن ها برتر گشته و پيشي جسته است.

حضرت ابوهريره (رض) روايت کرده كه رسول الله صلی الله عليه وسلم فرمودند: «نَحْنُ الْأَخْرُونَ السَّابِقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَيَدِ أَنَّهُمْ أَوْتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِنَا ثُمَّ هَذَا يَوْمُهُمُ الَّذِي فُرِضَ عَلَيْهِمْ فَاخْتَلَفُوا فِيهِ فَهَدَانَا اللَّهُ فَالْإِنْسَانُ لَنَا فِيهِ تَبِعَ الْيَهُودَ غَدًا وَالنَّصَارَى بَعْدَ غَدٍ.»

(صحيح): بخاري (ش 876 و 896 و 3486) / مسلم (ش 2015-2018) / نسائي (شماره 1367) از طريق (عبدالرحمن بن هرمرز وطاوس يمانی و ابوصالح السمان) روايت کرده اند: «عن أبا هريرة رضي الله عنه أنه سمع رسول الله صلی الله عليه وسلم يقول نحن الآخرون السابقون يوم القيامة بيد أنهم أوتوا الكتاب من قبلنا ثم هذا يومهم الذي فرض عليهم فاختلَفوا فيه فهدانا الله فالإنسان لنا فيه تبع اليهود غدا والنصارى بعد غد.» «ما (امتی از لحاظ زمانی) آخر و (و از لحاظ مقام و منزلت در نزد خداوند) پیشگام و سبقت گیر هستیم، غير اين است كه آنان (يعنی؛ يهود و نصاری) قبل از ما به آن ها كتاب داده شد و ما بعد از آن ها كتاب را دريافت كرديم، و در اين روز (جمعه) خداوند بر آن ها (نماز و عبادت را) فرض نمود و در آن به اختلاف پرداختند ولي خداوند ما را به روز جمعه هدايت كرد؛ پس مردمان (اديان ديگر) تابع ما هستند (چون بعد از جمعه عيد می گیرند) و برای يهود فردا و برای نصاری پس فردای آن است.»

همچنان حذيفه (رض) روايت کرده كه: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ جَ أَضَلَّ اللَّهُ عَنِ الْجُمُعَةِ مَنْ كَانَ قَبْلَنَا فَكَانَ لِلْيَهُودِ يَوْمَ السَّبْتِ وَكَانَ لِلنَّصَارَى يَوْمَ الْأَحَدِ فَجَاءَ اللَّهُ بِنَا فَهَدَانَا اللَّهُ لِيَوْمِ الْجُمُعَةِ فَجَعَلَ الْجُمُعَةَ وَالسَّبْتِ وَالْأَحَدَ وَكَذَلِكَ هُمْ تَبِعَ لَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَحْنُ الْأَخْرُونَ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا وَالْأَوَّلُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْمَقْضِيُّ لَهُمْ قَبْلَ الْخَلَائِقِ.» (صحيح): مسلم (ش 2019 و 2020) / نسائي (ش 1368) / ابن ماجه (ش 1083) از طريق (سعد بن طارق و ابومالك الاشجعي) روايت کرده اند: «عن ربي بن حراش عن حذيفة قال: قال رسول الله ج:.....» «پيامبر صلی

الله علیه وسلم فرمودند: خداوند روز جمعه را از امت های قبل از ما (به سبب سرکشی و عصیان) محروم کرد و روز شنبه را به یهود و روز یکشنبه را به نصاری داد. پس خداوند آن را برای ما قرار داد و ما را به سوی روز جمعه هدایت فرمود، پس (ترتیبش را) جمعه، شنبه و یکشنبه قرار داد و به همین صورت نیز آن ها در روز قیامت بعد از ما هستند. ما در اهل دنیا آخرین (امت) هستیم و در روز قیامت از سابقین و پیشی گیرانی هستیم که قبل از (دیگر) آفریدگان حسابرسی می شوند.»

ابن بطال فرموده: بر یهود و نصاری روزی از جمعه فرض گردید و انتخاب آن جمعه به خودشان واگذار شد تا شریعت و قوانین دینشان را در آن اقامه کنند ولی آن ها در اینکه کدامین روز باشد اختلاف کردند و هدایت نیافتند تا روز جمعه را انتخاب کند. (ابن حجر، فتح الباری، 355/2).

امام نووی نیز در این زمینه چنین گفته است: امکان دارد که صراحتاً به انتخاب روز جمعه امر شده باشند و آن ها اختلاف کرده که آیا تعیین جمعه لازم است یا حق تبدیل آن به روز دیگر را دارند پس اجتهاد کردند و خطاء کردند. (ابن حجر، فتح الباری، 355/2).

روز اول هفته جمعه است نه شنبه:

«عن أبي هريرة رضي الله عنه أنه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول نحن الأخرون السائفون يوم القيامة بيد أنهم أوتوا الكتاب من قبلنا ثم هذا يومهم الذي فرض عليهم فأختلفوا فيه فهدانا الله فالناس لنا فيه تبع اليهود غدا والنصارى بعد غد.» (صحيح بخاری، حدیث: 827 و صحيح مسلم، حدیث: 1413) ابو هریره رضی الله عنه می فرماید که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: ما (امت اسلامی، در دنیا از همه) آخرتر آمده ایم ولی در قیامت از همه جلوتر از ما حساب و کتاب گرفته می شود، این واضح است که به آنها (یعنی یهود و نصاری) قبل از ما (امت اسلامی) کتاب داده شده است، سپس این روز (جمعه) همان روزشان بود که (از جانب الله متعال؛ تعظیم آن) بر آنها فرض قرار داده شده بود ولی آنان (یهود و نصاری در تعیین و انتخاب این روز) اختلاف نمودند، الله متعال ما را بسوی این (روز) هدایت نمود و دیگر مردم تابع و دنبال روی ما اند (روز) یهودیها فردا (که شنبه است) می باشد و (روز) نصرانی ها پس فردا (که یک شنبه است) می باشد.

ابن حجر عسقلانی رحمه الله در توضیح و تشریح، این حدیث چند مسأله استنباط و برداشت نموده که یکی از آنها این است که روز (جمعه) از نظر شرعی روز اول هفته است، در این باره به گفتار ابن حجر رحمه الله توجه فرماید که ایشان میفرمایند: «وَأَنَّ الْجُمُعَةَ أَوْلَ الْأُسْبُوعِ شَرْعًا، وَيُدَلُّ عَلَى ذَلِكَ تَسْمِيَةَ الْأُسْبُوعِ كُلِّهِ جُمُعَةً.» یعنی: و (مسأله دیگری که از این حدیث استنباط می شود این است) که روز جمعه از نظر شرعی روز اول هفته است، و دلیل دیگر این مطلب این است که (صحابه رضی الله عنهم) به کل هفته (نیز) جمعه می گفتند.

فضیلت روز جمعه:

روز جمعه روزی بزرگ است و از بزرگترین روزهای دنیا و ارزشمندترین روزهای هفته محسوب می گردد، پس با توجه به این که خداوند آن را بزرگ شمرده، لازم است که به عنوان روزی بزرگ از آن استقبال بعمل آید، و کارهای نیک و صالح را در آن انجام داد و از تمامی گناهان پرهیز نمود و صلوات فراوانی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم در این روز فرستاد.

در مقام و منزلت روز جمعه در حدیثی آمده است: «خیر یوم طلعت علیه الشمس، یوم الجمعة، فیه خُلِق آدم، و فیه أُدخِل الجنة، و فیه أُخرج منها، و لا تقوم الساعة إلا فی یوم الجمعة» (مسلم، احمد و ترمذی آن را روایت کرده اند.) (بهترین روزی که آفتاب در آن طلوع کرده روز جمعه است، در روز جمعه آدم علیه السلام خلق شده، و در روز جمعه وارد جنت شد، و در روز جمعه بود از که از جنت بیرون شد، و در روز جمعه قیامت برپا می‌شود).
و ابولبابه بدری (رض) روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «سید الأيام یوم الجمعة، و أعظمها عند الله تعالی، من یوم الفطر، و یوم الأضحی...» (روز جمعه نزد خداوند از بزرگترین روزها محسوب می‌گردد و از روز عید فطر و قربان نیز بزرگتر است).
احمد و ابن ماجه آن را روایت کرده‌اند، و عراقی در خصوص آن گفته که سندش حسن است.

و در حدیثی از ابوهریر (رض) روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «من اغتسل یوم الجمعة غُسل الجنابة، ثم راح فی الساعة الأولى، فکانما قرب بدنة، و من راح فی الساعة الثانية، فکانما قرب بقرة، و من راح فی الساعة الثالثة فکانما قرب كبشاً أقرن، و من راح فی الساعة الرابعة فکانما قرب دجاجة، و من راح فی الساعة الخامسة فکانما قرب بیضة، فإذا خرج الإمام حضرت الملائكة يستمعون الذكر». (کسی که در روز جمعه غسلی مانند غسل جنابت و با همان صفات و شرایط انجام دهد، سپس به سوی مسجد برود مثل این است که یک شتر را در راه خدا قربانی کرده باشد، کسی که در ساعت دوم به مسجد برود، مثل این است که یک گاو را صدقه کرده باشد، کسی که در ساعت سوم به مسجد برود ثوابش مثل این است که یک قوچ شاخدار را قربانی نموده باشد و کسی که در ساعت چهارم به مسجد برود ثوابش مثل این است که یک مرغ را صدقه داده باشد، کسی که در ساعت پنجم برود مانند این است که یک تخم مرغ را صدقه داده باشد، همین که امام در مسجد ظاهر گردید، فرشتگان حاضر می‌شوند و به ذکر و دعا و مطالب خطبه گوش فرا می‌دهند). (مالک و بخاری آن را روایت کرده‌اند.)

ترجمه و تفسیر سورة جُمُعَة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿١﴾
آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است الله، همواره تسبیح الله می‌گویند، خداوندی که مالک و حاکم است، و از هر عیب و نقصی مبرا و عزیز و حکیم است. (۱)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«**الْمَلِكِ**»: فرمانروا، مالک. «**الْقُدُّوسِ**» معظم و پاک از هر عیب و نقصی است، و ذاتی که از هرگونه نقصی پاک و منزّه و به صفات کمال موصوف است.
«**الْعَزِيزِ**» و بر همه چیزها چیره و غالب می‌باشد. «**الْحَكِيمِ**» و در آفرینش و فرمان خودفرزانه و با حکمت است. پس این صفت‌های بزرگ انسان را به پرستش الله یگانه و بی‌شریک فرا می‌خوانند.

تفسیر:

همه آن چه که در آسمان‌ها و زمین است الله سبحان و تعالی را به پاکی یاد می‌کنند و مطیع فرمان او هستند و او را پرستش می‌نمایند چون کامل و فرمانرواست، و فرمانروایی و پادشاهی جهان بالا و پائین از آن اوست، پس همه تحت تدبیر او هستند.

«مَسْبَحَاتِ سِتِّ»:

در قرآن عظیم الشان، شش سوره با «سَبَّحَ» یا «يُسَبِّحُ» آغاز میشود، که آنها را «مَسْبَحَاتِ سِتِّه» می‌گویند. این سوره‌ها عبارت‌اند از: (جمعه، تغابن، صفت، حدید، حشر و اعلی). در این سوره هاتسبیح گویی خداوند از همه ی موجودات آسمانی و زمینی به ثبوت رسیده است، و آن یابه زبان حال است و همه در می‌یابند که تمام ذرات مخلوقات خداوندی جل عظمته، بر حکمت و قدرت صانع حکیم خود، شهادت می‌دهد. و این تسبیح اوست.
قرآن عظیم الشان در (آیه 44، سوره اسراء) میفرماید: «تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا». (آسمان‌های هفتگانه و زمین و هر که در آنهاست، تسبیح خداوند را می‌گویند، و هیچ چیز نیست مگر آنکه با ستایش، از او به پاکی یاد می‌کند، ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید. همانا او بردبار و آمر زنده است.)

باید متذکر شد که بهترین و برترین ذکرها تلاوت و قرائت قرآن عظیم الشان است، سپس تسبیح (سبحان الله) و تحمید (الحمد لله) و تکبیر (الله أكبر) و تهلیل (لا إله إلا الله) و دو حول (لا حول ولا قوة إلا بالله العلی العظيم) میباشد. به این ترتیب شایسته است که شخص مسلمان بر ذکر خداوند با کلامی پاک و سودمند تداوم داشته باشد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که (1 الی 4) در باره فضل و نعمت الله بر جهانیان بحث بعمل آمده است.
هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٢﴾

اوست کسی که در میان مردم بی‌سواد، پیامبری از خودشان فرستاد که آیاتش را بر آنان

می‌خواند و آنان را پاک می‌دارد و به آنان کتاب و حکمت می‌آموزد، هر چند که پیش از این در گمراهی آشکار بودند. (۲)

تفسیر:

«بَعَثَ»: مبعوث کرده است. «الْأُمِّيِّينَ»: یعنی اعراب هم عصر پیامبر صلی الله علیه و سلم که اغلب ناخوانده و بی سواد بودند. حکمت در ذکر «الْأُمِّيِّينَ عَرَبٍ» (در حالیکه پیامبر برای هدایت تمام بشریت مبعوث شده است) این است، که شرافت و احترام عرب را بیان می‌کند؛ زیرا حضرت محمد صلی الله علیه و سلم به آنها منسوب است. و برای شرف و افتخار عرب همین بس است. (تفسیر صفوة النفاسیر محمد علی صابونی) (همچنان ملاحظه شود سوره های: بقره، آل عمران و سوره اعراف)

«يُزَكِّيهِمْ»: آنان را از چرک شرک پاک و پاکیزه می‌کند، آنان را تزکیه می‌کند. تزکیه و تعلیم در رأس پروگرام ها و از جمله وظایف انبیاء بشمار می‌رود. (ملاحظه شود آیه 164 سوره آل عمران) و در این هیچ جای شکی نیست که: تزکیه و خود سازی باید در سایه مکتب انبیا و آیات الهی باشد.

«الْحِكْمَةُ»: درک حقایق، شریعت، نشانه ها، ویژگیهای دین، احکام قرآن.

آیا پیامبر اسلام «امّی» بود؟

علمای علم لغت و مفسرین کلمه «امّی» را به شخص اطلاق می‌نمایند، که شخص متذکره خواندان و نوشتن را بصورت مطلق یاد نداشته باشد.

اصطلاح «امّی» در قرآن عظیم الشان از جمله یکی از صفت های پیامبر صلی الله علیه و سلم بوده و بصورت کل دوبار آنها بصورت مفرد، مورد استعمال قرار گرفته است.

که از آنجمله میتوان به (آیات 157 و 158 سوره اعراف) اشاره بعمل آورد.

ولی این کلمه در صیغه جمع «امّیون» در (آیه 78 سوره بقره) درباره قوم یهود بکار رفته است. و هکذا سه بار به صیغه «امّیین» در مورد اعراب و بت پرستان مورد استفاده قرار گرفته است، که تفصیل کامل آن را میتوان در (سوره آل عمران آیات 20 و 57) و آیه 2 سوره جمعه) ملاحظه نمود.

راغب اصفهانی در مورد کلمه «امّی» می‌نویسد: «امّی» به شخصی خطاب میشود که نمی‌تواند بنویسد، و نمی‌تواند بخواند. مسلم است که: پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم یک شخصی «امّی» بوده و لی طوریکه گفتیم: هدف از «امّی» این است که درس نخوانده بود، نه این که فاقد سواد و دانش بوده است و تمام اشتباه بر این نقطه می‌چرخد، زیرا «درس نخوانده» به معنای بی علم و دانش بودن نیست همچنان که پیامبران بزرگ درس نخوانده اند ولی بزرگترین معلمان در عالم بشریت بوده است.

بطور مثال حضرت آدم علیه السلام یک شخصی بود که درس نخوانده بود، ولی به تصریح قرآن عظیم الشان معلم فرشتگان بود، طوریکه داستان زیبای او به تفصیل در (آیه های 28 تا 32) سوره بقره به تفصیل بیان گردیده است.

ولی اگر هدف از باسواد بودن پیامبر اطلاع وسیع و علوم سرشار او حتی از طریق وحی باشد، این مطلب مورد تصدیق تمام مسلمانان است و اگر مقصود از باسواد بودن این است که بسان دیگران در مکتب های معمولی درس خوانده و برای معلم نشسته، صفحات پرافتخار زندگی آن حضرت صلی الله علیه و سلم و آیات صریح قرآنی شدیداً آن را تکذیب می‌کند. - مسلمانان قرار مستندات دین مقدس اسلام بدین باور اند که: پیامبر صلی الله علیه و سلم

قبل از بعثت نه کتابی را می‌خواند و نه هم خط می نوشت، طوریکه خود قرآن عظیم الشأن با کمال صراحت در (سورة عنکبوت، آیه 48) این موضوع را چنین بیان فرموده است: «وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَ لَا تَخْطُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِأَرْتَابِ الْمُبْتَلُونَ» «پیش از نزول قرآن کتابی را نمی‌خواندی و با دست خود چیزی نمی نوشتی، برای این که کافران پس از بعثت در آیین و نبوت تو شک نکنند».

قابل ذکر است اینکه پیامبر بزرگوار اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم آمدی بود و یا خیر باید ابتدا گفت که: برخاستن پیامبر از يك جامعه أمّی و آنها هم بمثابه علمبردار علم و حکمت، يك معجزه الهی است. مسلم این است که رهبر جامعه اسلامی باید از مردم، «رَسُولًا مِنْهُمْ» و در بین مردم باشد.

و چنانچه در بالا تفصیل دادیم کلمه «أمّی» که در قرآن عظیم الشأن و سایر روایات معتبر اسلامی در مورد پیامبر صلی الله علیه و سلم مورد استعمال قرار گرفته، دارای مفهومی خاصی می باشد.

خواننده محترم!

در مورد اینکه آیا رسول الله صلی الله علیه و سلم بعد از بعثت خواندن و نوشتن را یاد داشت و یا خیر؛ در بین سیرت نویسان یک نظر قطعی وجود ندارد، ولی روایت مشهور همین است که؛ پیامبر صلی الله علیه و سلم بعد از بعثت شخصی «أمّی» بود خواندن و نوشتن را یاد نداشت. و تمام نامه‌های پیامبر را دیگران می نوشتند ولی نامه های خویش را خودشان انشاء می‌کرد.

ولی هستند از محدثین که اعتقاد دارند که: خواندن و نوشتن پیامبر صلی الله علیه و سلم گواه بر عدم قدرت او بر نوشتن و خواندن نیست؛ زیرا خواندن و نوشتن یک کمال بزرگی است که نمی‌توان گفت پیامبر اسلام فاقد این کمال بوده است، اگر چه او از این کمال استفاده ای نمی‌کرد.

اما برداشت من ازین مسئله چنین است که خواندن و نوشتن برای سایر انسان های عادی کمال بزرگی بوده میتواند اما برای پیامبر اسلام کمال بزرگی نیست.

یادداشت بر تفسیر آیه 157 سورة اعراف:

در (آیه 157 سورة اعراف) بر أمّی بودن پیامبر صلی الله علیه و سلم حکم میفرماید: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُجِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (و کسانی که از پیغمبر ناخوان پیروی می‌کنند، پیغمبری که (اوصاف و سیرت) او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می‌یابند، آنان را به کارهای نیک امر می‌کند و از کارهای بد باز می‌دارد، چیزهای پاکیزه را برایشان حلال می‌کند و چیزهای پلید را بر آنان حرام می‌نماید. و بار گران را از آنها بر می‌دارد و بند و زنجیره هایی را که بر آنان بود دور می‌کند، پس کسانی که به او ایمان آوردند و او را تعظیم نمودند و او را مدد کردند و از نوری که همراه وی فرو فرستاده شده است پیروی کردند، این گروه رستگار (و کامیاب) اند.

تعداد کثیری از مفسرین در تفسیر خویش نوشته‌اند: «أمّی» از ماده «أمّ» به معنی مادر یا امت به معنی جمعیت گرفته شده، لذا برخی آن را به معنی درس نخوانده و استاد ندیده

می‌دانند؛ یعنی به همان حالتی که از مادر متولد شده، باقی مانده است. برخی هم به معنی کسی می‌دانند که از میان اُمت و توده مردم برخاسته است؛ نه از میان اشراف، مرفه ان و جباران و عده‌ای به مناسبت این که مکه را «امّ القری» می‌گویند، این کلمه را مرادف مکی دانسته‌اند؛ البته هیچ مانعی ندارد که این کلمه اشاره به هر سه مفهوم باشد. (تفسیر نمونه، ج 6، ص 396 و 397).

تفسیر آیه 2 سوره جمعه: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (سوره جمعه آیه 2) «او کسی است که در میان درس ناخواندگان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت؛ که آیاتش را بر آنان می‌خواند [و پیروی می‌کند] و رشدشان می‌دهد [و پاکشان می‌گرداند] و کتاب [خدا] و فرزاندگی به آنان می‌آموزد؛ درحالی که قطعاً، از پیش در گمراهی آشکاری بودند».

شیخ امام طبری و شیخ فخر رازی در تفاسیر خویش مینویسند: که مراد از امّیین در این آیه، قوم عرب است که نمی‌توانستند چیزی بخوانند یا بنویسند (فخر رازی، مفاتیح الغیب، جلد 30، صفحه 538).

تفسیر آیه 48 سوره عنکبوت: «وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِأَنَّكَ الْمُبْطُلُونَ» (سوره عنکبوت آیه 48)؛ «و پیش از این (قرآن) هیچ کتابی نمی‌خواندی [و پیروی نمی‌کردی] و با دست راست آن را نمی‌نوشتی؛ در صورتی که (اگر می‌خواندی و می‌نوشتی) حتماً، باطل‌گرایان شك می‌کردند».

فخر رازی می‌نویسد: این یکی از معجزات پیامبر است که با وجود این که پیش از نزول قرآن، کتابی نخوانده و چیزی ننوشته بود، این کتاب آسمانی پر محتوا را آورد (فخر رازی، مفاتیح الغیب، جلد 9، صفحه 64).

سایر دلایل در مورد اُمّی بودن پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم:

در غزوه اُحد، حضرت عباس کاکای پیامبر صلی الله علیه وسلم در مکه بود و چون ابوسفیان با لشکر خود به قصد جنگ با پیامبر صلی الله علیه وسلم از مکه بسوی مدینه در حرکت شد، حضرت عباس شخصی را از قبیله بنی غفار مخفیانه به سوی مدینه فرستاد، و تأکید داشت که منزل ده روزه را باید در سه روز طی نموده و نامه را بطور عاجل خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم برساند.

پیامبر صلی الله علیه وسلم در قبا بود که نامه حضرت عباس به او رسید. نامه را گرفت و آنرا به اُبّی بن کعب داد تا آنرا قرائت کند.

اُبّی بن کعب نامه حضرت عباس را برای رسول الله صلی الله علیه وسلم قرائت نمود، و رسول الله صلی الله علیه وسلم از او خواست که موضوع نامه را با خود مخفی داشته باشد. محدثین می‌افزایند که اگر رسول الله صلی الله علیه وسلم خواندن را می‌دانست، حاضر نمی‌شود که چنین مکتوب رازدار و مهم را به شخص دیگری نشان دهد. (صحیح، بخاری، المغازی، باب 17 و 20). تمیم بن جراشه می‌فرماید: وفد تقیف بر رسول الله صلی الله علیه وسلم وارد شدیم تا اسلام بیاوریم. خواستیم نوشته‌ای بگیریم و در آن چند شرط بگنجانیم. ما می‌خواستیم ربا و زنا بر ما حلال باشد. با این نوشته نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم رفتیم. پیامبر صلی الله علیه وسلم به خواننده نامه گفت که بخوان. چون به کلمه ربا رسید، فرمود: دست مرا بر آن بگذار. پس دستش را بر آن نهاد و فرمود که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا» و آن را پاک کرد (طبری، تاریخ، جلد 3، حوادث

سال نهم).

خواننده محترم!

قابل تذکر است که: سواد غیر از خواندن و نوشتن است و نباید فراموش کرد که خواندن و نوشتن تنها مظهری از مظاهر سواد است نه اصل آن. بطور مثال یک شخص خواندن و نوشتن را بلد نیست، ولی توانسته است کتب علمی را در حفظ خود بیگرد و محتوای آنان را به خوبی درک میکند و میداند. ولی شخصی دیگری است که: خواندن و نوشتن را بلد است ولی خبر از محتوای کتب علمی و مطالب آنان ندارد؛ حالا به نظر شما کدام یکی از آنها باسواد و کدام یکی از آنان بیسواد به حساب می رود؟ ضرور است که فهم در بخش قضاوت سواد و بیسواد در نظر داشته باشیم.

نکته دوم اینکه: رسول الله صلی الله علیه وسلم این که نمی خوانده و نمی نوشته است فلسفه خاصی بخود دارد، ولی رسول الله صلی الله علیه وسلم برای نوشتن وحی و سایر امور کتابتی برای خود کاتبان وحی داشت که امور کتابت وحی را پیش می برد. محدثین می نویسند: در صلح حدیبیه وقتی قرارداد صلح بین مسلمانان و مشرکین قریش نوشته می شود، برخی از متون درین مسوده صلح بود که برای مشرکین غیر مقبول بود و مشرکین به حذف این متون تأکید داشتند. در نهایت امر نتیجه این شد که شخص رسول الله صلی الله علیه وسلم از متن قرار داد صلح حدیبیه این متون را حذف نموده.

قرارداد صلح حدیبیه و حذف برخی از متون از آن:

قریشیان، با درک تنگنایی که در آن قرار گرفته بودند، بی درنگ سهیل بن عمرو را برای بستن پیمان صلح نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم به حدیبیه فرستادند و تأکید بعمل آوردند؛ که هرگز اجازه ندهند که مسلمانان به معیتی رسول الله صلی الله علیه وسلم در این سال عمره به جای آورند تا عربها نگویند که محمد به زور وارد مکه شده است. سهیل بن عمرو نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و چون پیامبر صلی الله علیه وسلم او را دید، گفت: کار برایتان آسان شد؛ وقتی که تصمیم صلح بگیرند، این مرد را می فرستند. سهیل آمد و مفصلاً صحبت نمود و سپس بر اصول و بندهای صلح به توافق رسیدند. مواد صلحنامه عبارت بود از:

- 1 - پیامبر صلی الله علیه وسلم امسال برگردد و وارد مکه نشود، ولی سال آینده مسلمانان می توانند به مکه بروند و سه شبانه روز در آنجا اقامت کنند و اجازه دارند سواری و اسلحه معمولی با خودشان بیاورند؛ اما شمشیرها باید در غلاف باشند و قریش حق هیچ گونه تعرضی به آنان را ندارد.
- 2 - تا ده سال آتش بس بین طرفین برقرار باشد و مردم از هر دو گروه در امانند و هر دو گروه دست از جنگ بکشند.
- 3 - هرکس بخواهد در عهد و پیمان محمد داخل شود، الحاق او رسمیت دارد و هرکس دوست داشته باشد در عهد و پیمان قریش داخل شود، الحاق او نیز رسمیت دارد؛ همچنین هر قبیله یا طایفه ای که به هر یک از این دو طرف بپیوندد، جزو آن طرف بشمار می آید و هرگونه تعرض و تجاوزی به چنین طایفه ای، تجاوز به طرف قرارداد بشمار می رود.
- 4 - هرکس از قریش بدون اجازه به محمد بپیوندد، باید به قریش بازگردانیده شود و هرکس از یاران محمد به قریش پناه ببرد، قریشیان مجبور نیستند که او را باز گردانند.

آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم حضرت علی کرم الله وجهه را خواست تا متن قرار صلح حدیبیه را کتابت کند.

سیرت نویسان می افزایند: زمانیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم املائی قرارداد را شروع نمود و فرمود: «بسم الله الرحمن الرحيم» سهیل گفت: به خدا نمی‌دانیم که رحمن کیست؟ بنویس «باسمک اللهم» پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور فرمود که: همین عبارت، نوشته شود و سپس املاء فرمود: این، پیمان صلحی بین محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و... سهیل گفت: اگر می‌دانستیم که تو، رسول خدایی، راه تو را نمی‌بستیم و با تو نمی‌جنگیدیم؛ بنویس: محمد پسر عبدالله. پیامبر فرمود: «من، پیامبر خدایم؛ اگرچه شما ما را تکذیب کنید، در این وخت به حضرت علی کرم الله وجهه دستور داد که بنویسد: محمد بن عبدالله و لفظ رسول الله را پاک کند. اما حضرت علی قبول نکرد، پیامبر صلی الله علیه وسلم با دست خودش، آن را حذف کرد، البته بعد از اینکه آن جمله را به رسول الله صلی الله علیه وسلم نشان دادند خودشبه دست مبارکش آنرا خط زد و از صلح نامه آنرا حذف کرد. و بدین ترتیب نوشتن صلح نامه حدیبیه به پایان رسید. (تفصیل موضوع را میتوان در کتاب «سیرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم، از ترجمه کتاب الرحیق المختوم، تألیف: صفی الرحمن مبارک پوری، ترجمه: حامد فیروزی محمد ابراهیم کیانی) مطالعه فرماید.

همچنان در (آیه 48، سوره عنکبوت) آمده است: «وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَأْرْتَابَ الْمُبْطِلُونَ». (و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی خواندی و با دست (راست) خود (کتابی) نمی نوشتی وگرنه باطل اندیشان قطعاً به شک و تردید می افتادند). از ظاهر آیه شریفه نفی قدرت نوشتن و خواندن از پیامبر صلی الله علیه وسلم نمی کند بلکه نفی عادت نوشتن و خواندن را می کند (چون ترکیب فعل ماضی کان با فعل مضارع که معنای ماضی استمراری را می دهد. بیانگر عادت است).

وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٣﴾

و (این بعثت خاص به زمان پیامبر نیست بلکه) دیگرانی از آنان (است) که هنوز به ایشان نپیوسته‌اند و او الله مقتدر و همه کارش به حکمت و مصلحت است. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَخْرَيْنَ»: دیگران، سایر مردم پس از صحابه. «لَمَّا يَلْحَقُوا»: هنوز نپیوسته‌اند، هنوز ملحق نشده‌اند.

تفسیر:

باید به این حقیقت اشاره نمود که: رسالت پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم، تنها مربوط نسل معاصر بشری نمی باشد، بلکه شامل تمام بشریت پس از او، شامل تمام نژادها و اقوامها می گردد.

مفسر صاوی فرموده است: معنی آیه چنین است: خدا حضرت محمد را برای هدایت مؤمنان معاصر او و مؤمنان آینده مبعوث کرده است، پس رسالتش به افراد و اقوام موجود در آن اختصاص ندارد، بلکه رسالتش عام است و شامل آنها و غیر آنها تا روز قیامت می شود. (تفسیر صاوی ۲۰۴/۴).

مجاهد در تفسیر آیه گفته است: آنها قوم عجم یعنی تمام اقوام غیر عرب هستند که نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم را پذیرفته‌اند. (مختصر ۴۹۸/۳)
«وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا...» همچنان باید گفت که: نبوت فضل و مقام بزرگی است که

الله تعالی به هر کس بخواهد عطا می‌کند ولی چون حکیم است، این مقام را تنها به اهلش میدهد. «الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ.»

به روایت بخاری از ابوهریره (رض) است که فرمود: آن گاه که سوره جمعه بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل شد، ما نزد ایشان نشستیم پس آن را تلاوت کردند و چون به آیه: ﴿وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ [الجمعة: 3] رسیدند، مردی از ایشان پرسید: یا رسول الله! این دیگرانی که هنوز به ما نپیوسته‌اند، کیستند؟ رسول خدا صلی الله علیه وسلم دست خود را بر شانه سلمان فارسی (رض) نهادند و فرمودند: «والذي نفسي بيده لو كان الإيمان بالثرية لثريا لثاله رجال من هؤلاء» «سوگند به ذاتی که جانم در قبضه اوست، اگر ایمان در ستاره ثریا باشد، قطعاً مردانی از این گروه آن را در می‌یابند». پس این حدیث شریف و غیر آن از احادیث و آیات، دلیل بر عام بودن بعثت آن حضرت صلی الله علیه وسلم به سوی تمام مردم است، چنان‌که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرموده: حق تعالی «وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ» رابه قوم فارس تفسیر نمودند و از این جهت به فارسیان، رومیان و غیر آنان از ملت‌ها نامه نوشته و آن‌ها را به سوی دین حق دعوت کردند.

همچنین در حدیث شریف به روایت سهل بن سعد ساعدی (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بی‌گمان در صلب‌های مردان و زنانی از امت من کسانی هستند که بی‌حساب به بهشت وارد می‌شوند». سپس این آیه را تلاوت نمودند: «وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ» [الجمعة: 3]. «و اوست عزیز حکیم» یعنی: حق تعالی دارای عزت و حکمت بالغه است در این امر که مردی امی را به این کار عظیم برانگیخت و او را از میان همه افراد بشر به رسالت خویش برگزید.

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٤﴾

این (بعثت) فضل الله است، آن را به هر کس که بخواهد می‌دهد و الله دارای فضل بزرگ است. (۴)

در این هیچ جای شکی نیست که؛ نبوت فضل و مقام بزرگی است که الله تعالی به هر شخصی که بخواهد عطا می‌کند ولی چون حکیم است، این مقام را تنها به اهلش می‌دهد. در ضمن قابل یادمانی است که؛ رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم، مخصوص مردم معاصر خود نیست بلکه شامل تمام بشریت پس از او، از هر نژاد و اقلیم که باشند نیز می‌شود.

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی از توحید و نبوت بحث بعمل آمد و خبر داد که الله متعالی، پیامبری امی را برای راهنمایی مردمی درس نخوانده و امی برگزید، ولی مردم یهود - نه از سر یقین - گفتند: او پیامبر مردم عرب است، نه از ما. اینک در آیات متبرکه (5 الی 8) به رد این شبهه‌ی کینه‌توزانه و عنادانه پرداخته بیان میدارد که: یهودیان به تورات عمل نمی‌کنند، هر چند بر آن مکلف اند. اگر خود را در برابر تورات، موظف و مسؤول بدانند، قطعاً از قرآن عظیم الشان بهره مند می‌شوند و هرگز چنین یاوه‌گویی‌هایی بر زبان نمی‌آورند.

مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥﴾

داستان کسانی که مکلف به تورات شدند باز (چنانکه باید) رعایتش نکردند، مانند الاغی هستند که کتاب‌هایی حمل می‌کنند. چه بد است مثل گروهی که آیات الله را دروغ شمردند!

و الله قوم ظالم را هدایت نمی‌کند. (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« حُمِلُوا »: بر دوششان گذاشته شد، مکلف شناخته شدند. « لَمْ يَحْمِلُوها »: بدان عمل نکردند، حکمش را نادیده گرفتند. « اَسْفَارًا »: جمع سفر عبارت از کتاب بزرگی است که چون خوانده شود معنای خود را آشکار می‌کند از این جهت آن را «سفر» نامیدند. « بِنَسِّ مَثَلٌ »: چه بد است مثال...! چه ناپسند است وصف! و چه بد است داستان آن مردمان، الله ما را در پناه خود بدارد.

تفسیر:

مفسیر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل این آیه مبارکه «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوها»: می نویسد: این بخش از آیه مبارکه رامیتوان دو معنا کرد: یکی عام و دیگری خاص. معنای عام این است که کسانی که بار علم تورات و عمل به آن و مسئولیت هدایت و راهنمایی جهانیان بر اساس آن بر آنان نهاده شده بود، اما آنان به این مسئولیت خود را احساس کردند و نه حق آن را ادا کردند. معنای خاص این است که کسانی که به عنوان امت حامل تورات بودن، وظیفه شان این بود که پیش از همه پیشقدم می شدند و پیامبری را همراهی می کردند که بشارت آمدن او به روشنی در تورات داده شده بود، اما آنان پیش از همه با او مخالفت کردند و خواسته های آموزه های تورات را برآورده نکردند.

«كَمَثَلِ الْحَمَارِ يَحْمِلُ اَسْفَارًا»: (همچون مثل خری است که کتاب هایی را بر پشت بار نموده) یعنی همان گونه که اگر باری از کتاب ها را بر پشت خری بنهند، او نمی داند که چه چیزهایی بر پشت او نهاده شده اند، به همان صورت اینان کتاب تورات را بر پشت خود حمل می کنند، اما نمی دانند که این کتاب برای چه آمده است و چه خواسته ای از آنان دارد.

«بِنَسِّ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ»: چه بد مثلی که برای یهود آورده ایم! قومی که آیات خدا و نبوت محمد صلی الله علیه وسلم را تکذیب کردند. یعنی بشارت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وسلم را که الله تعالی در تورات و غیره داده بود و دلایل و براهینی را که بر رسالت محمد صلی الله علیه وسلم قائم کرده بود در حقیقت تکذیب آن تکذیب آیات الله است. (شیخ صابونی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: « این آیه به صورت کنایه به ما، مسلمانان نیز گوش زد می‌کند که اگر احکام قرآن را اجرا نکنیم و به مقتضای آن عمل نکنیم، ما هم مشمول حکم یهود خواهیم بود. »

«وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۵)»: الله انسان ظالم و نافرمان را راهنمایی نمی‌کند. مفسر عطا فرموده است: آنها عبارتند از افرادی که با تکذیب پیامبران به خود ظلم کردند. (تفسیر کبیر ۵/۲۹).

قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۶)

بگو: [ای یهودیان!] اگر گمان می‌کنید که شما از میان همه مردم، دوستان خدا هستید، اگر راست می‌گویید آرزوی مرگ کنید. (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هادوا»: یهودی شدند. «زعم»: گمان می بردند، می پنداشتید. «تمنوا الموت»: آرزوی مرگ کنید.

تفسیر:

«قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا» به آنها که یهودی شده و به قوم یهود چسبیده‌اند، بگو: «إِنْ رَعَمْتُمْ أَنْتُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ»: اگر آن‌طور که ادعا می‌کنید فقط شما دوستان واقعی الله سبحان و تعالی هستید. «فَتَمَتُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» اگر در این ادعا راستگو هستید، از الله مرگ طلب کنید تا زودتر به منزلگاه کرامت که برای دوستانش آماده شده است، منتقل شوید.

مفسر ابو سعود فرموده است: یهود می‌گفتند: «ما فرزندان و عزیزان خدا هستیم» و مدعی بودند که منزلگاه آخرت و بهشت در نزد خدا به آنان اختصاص دارد. می‌گفتند: «جز یهود هیچ کس داخل بهشت نمی‌شود». آنگاه خدا به پیامبر دستور داد که برای تکذیب آنها به آنان بگوید: اگر چنان گمان و تصویری دارید، از خدا مرگ طلب کنید، تا از قرارگاه مصیبت و بلا به منزلگاه کرامت بروید؛ زیرا انسانی که یقین دارد که بهشتی است، دوست دارد از تیرگی و اندوه این دنیا وارهد و به آنجا برود. (ابو سعود ۵/۱۶۳)

خدای متعال آنان را رسوا نمود و دروغ آنها را بر ملا کرد.

در حدیث شریف به روایت ابن عباس (رض) آمد است که فرمود: ابوجهل لعین گفت؛ اگر محمد صلی الله علیه و سلم را در کعبه ببینم، او را زیر پایم لگدمال کرده و پایم را بر گردنش می‌فشارم (و خفه‌اش می‌کنم). پس خبر به رسول الله صلی الله علیه و سلم رسید و فرمودند: «اگر چنین کند، فرشتگان آشکارا او را می‌گیرند و اگر یهودیان آرزوی مرگ کنند، همگی می‌میرند و جایگاه‌های خود را در دوزخ می‌بینند و اگر کسانی که با رسول اکرم صلی الله علیه و سلم، قصد مباحله را دارند (یعنی نصاری) از مباحله «ملاعنه» باز گردند، نه برای خود خانواده‌ای می‌یابند و نه مالی». (ملاحظه شود: تفسیر «آل عمران/61».)

این آیه دلالت می‌کند بر این‌که میزان و معیار شناخت دوستی انسان نسبت به الله تعالی، آمادگی وی برای ملاقات با اوست.

وَلَا يَتَمَنَّوْنَ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٧﴾

ولی آنان به سبب گناهایی که مرتکب شده‌اند هرگز آرزوی مرگ نمی‌کنند، و الله به (حال) ظالمان داناست. (۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ»: دستهایشان پیش انداخته است، دستهایشان در پیش انجام داده است، خودشان انجام داده‌اند.

تفسیر:

مفسرین در تفسیر «وَلَا يَتَمَنَّوْنَ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ» می‌نویسند که: به سبب کفر و معاصی و تکذیب حضرت محمد صلی الله علیه و سلم هرگز مرگ را طلب نمی‌کنند. در حدیث آمده است: «قسم به ذاتی که جانم در قبضه‌ی قدرت او قرار دارد اگر آرزو می‌کردند، هیچ یهودی زنده نمی‌ماند و همه می‌مردند» (تفسیر قرطبی ۱۸/۹۶).

آلوسی فرموده است: احدی از آنان مرگ را تمنا نکرد؛ چون به صداقت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم یقین داشتند و می‌دانستند اگر تمنا کنند فوراً می‌میرند. و این هم یکی از معجزات است. در سوره‌ی بقره این نفی به لفظ (لن) آمده است که بنا به قول مشهور از باب تفنن به شمار می‌آید. (آلوسی ۲۸/۹۶)

قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾

بگو: همان مرگی که از آن می‌گریزید (بدانید) که آن به شما رسیدنی است، باز به (نزد) دانای پنهان و آشکار بازگردانده می‌شوید آنگاه شما را به [نتیجه و حقیقت] آنچه کرده‌اید، آگاه می‌سازد. (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَفِرُّونَ»: می‌گریزید، فرار می‌کنید. «مُلَاقِي»: دیدار کننده، روی آورنده، ملحق شونده. «تُرَدُّونَ»: برگردانده می‌شوید. «الْغَيْبِ»: آنچه از دایره دید، و روح، و بُرد فهم و دانش بشری فراتر است.

«الشَّهَادَةِ»: آنچه در معرض دید، و نیروی روح و در فاصله بُرد دانش بشری است. «الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ»: پنهان و آشکارا (ملاحظه شود (سوره: انعام، توبه).

تفسیر:

این آیه همانند آیهی «أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ» (آیه 78، سوره نساء) می‌باشد. فرار از مرگ سودی و فایده ای ندارد؛ زیرا مرگ چون تقدیری است حتمی و حذر از قدر سودی ندارد.

انسان‌ها برای فرار از مرگ، هزاران تدبیر و پلان را مطرح و می‌اندیشند، ولی این تدابیر و پلان‌ها هیچ فایده ای برای انسان نمی‌رساند. زیرا پروردگار با عظمت ما می‌فرماید: «قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ» (آیه 16 سوره احزاب) (بگو: اگر از مرگ یا کشته شدن فرار کنید، این فرار هرگز برای شما فایده ای ندارد). واقعیت اینست که در دنیا نمی‌توان از مرگ فرار کرد همان گونه که در آخرت نمی‌توان از قهر و جزای الهی فرار نمود، طوریکه انسان می‌گوید: «يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُ» (آیه 10 سوره قیامت) (در آن روز انسان خواهد گفت: گریزگاه کجاست؟).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (9 الی 11) در باره نماز جمعه و احکام آن، بحث بعمل آمده است.
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٩﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرگاه برای نماز روز جمعه ندا (آذان) داده شد، پس به سوی یاد الله (نماز) شتاب کنید و خرید و فروش را رها کنید، این برای شما بهتر است، اگر بدانید. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نُودِيَ»: ندا داده شد، اذان گفته شد. «إِسْعَوْا» (سعی): بشتابید، بیایید. «ذَرُوا»: رها کنید، واگذارید. «الْبَيْعِ»: داد و ستد، معاملات و...

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ»: (ای مؤمنان! آنگاه که برای نماز جمعه اذان گفته می‌شود به منظور شنیدن خطبه و ادای نماز حاضر)، «فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ» غرض ادای نماز بشتابید و خرید و فروش و معامله را رها کنید. یعنی تجارت زیانمند را رها کرده و به تجارت سودمند رو بیاورید.

در التسهیل آمده است: «سعی» در آیه به معنی رفتن است نه به معنی دویدن. (التسهیل ۱۱۹/۴)؛ چون در حدیث آمده است: «برای ادای نماز جمعه با سرعت حرکت نکنید، بلکه قدم زنان و با آرامش بروید. (این حدیث در صحاح ششگانه وارد شده است.) حسن فرموده است: به خدا قسم سعی عبارت نیست از دویدن؛ چرا که به مسلمانان امر شده است که با آرامش و وقار برای ادای نماز گام بردارند، اما شتاب در قلب و نیت و فروتنی و خشوع است» (تفسیر قرطبی ۱۰۳/۱۸).

در تفاسیر بسیاری از مفسرین کلمه «فَأَسْعَوْا» از رفتن به سوی نماز جمعه به «سعی» یعنی «شتافتن» تعبیر شده است هدف اینست که شخص مسلمان با همت و نشاط و جدیت و عزم قوی و متین، برای ادای نماز جمعه برخیزد زیرا لفظ سعی مفید جدیت و عزم را می‌رساند.

البته هدف از «سعی» در این آیه مبارکه همانا رفتن شخصی مسلمان به سوی مسجد غرض ادای نماز جمعه با توجه و اهتمام و عنایت خاص و با وقار است که به نماز جمعه تشریف ببرد، زیرا در احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم اصلاً از تیزوبا عجله رفتن به سوی نماز نهی به عمل آمده است، طوری که در حدیث شریف آمده است: «چون اقامت را شنیدید، به سوی نماز به راه افتید و باید با وقار و آرامش راه بروید و شتاب نکنید پس آنچه را دریافتید بخوانید و آنچه که از شما فوت شد، آن را به اتمام رسانید».

همچنین در حدیث شریف به روایت ابوقتاده (رض) آمده است که فرمود: در اثنايي که ما با رسول الله صلی الله علیه و سلم نماز می‌خواندیم، یکباره صدای هلهله مصلین شنیده شد، زمانیکه رسول الله صلی الله علیه و سلم از نماز فارغ شدند، خطاب به این عده از مصلین فرمودند: «شما را چه شده است؟ گفتند: هیچ! فقط با شتاب به سوی نماز حرکت می‌کردیم. فرمودند: دیگر چنین نکنید و هنگامی که به نماز می‌روید، باید طوری راه بروید که وقار و آرامش بر شما حاکم باشد پس آنچه را دریافتید بخوانید و آنچه که از شما فوت شد، آن را به اتمام رسانید».

حکمت و فلسفه فرض شدن نماز جمعه :

نمازهای پنجگانه ای که امروزه ما مسلمین هر روز باید آنرا سر وقت بخوانیم، هفده رکعت فرض می‌باشند، که در شب اسراء و معراج پیامبر صلی الله علیه و سلم بر مؤمنین فرض شد، این زمانی بود که پیامبر صلی الله علیه و سلم و یارانش در مکه زندگی میکردند. زهری میگوید: «اسراء یک سال قبل از هجرت رسول الله صلی الله علیه و سلم در ماه ربیع‌الاول روی داد، اما روایت وارده در این باره که اسراء در شب بیست و هفتم رجب روی داده، سند صحیحی ندارد». (تفسیر انوارالقرآن).

در صحیح بخاری و مسلم از حدیث انس بن مالک آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «فَفَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيَّ أُمَّتِي حَمْسِينَ صَلَاةً، فَرَجَعْتُ بِذَلِكَ، حَتَّى مَرَرْتُ عَلَى مُوسَى، فَقَالَ: مَا فَرَضَ اللَّهُ لَكَ عَلَى أُمَّتِكَ؟ قُلْتُ: فَرَضَ حَمْسِينَ صَلَاةً، قَالَ: فَارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَإِنَّ أُمَّتَكَ لَا تُطِيقُ ذَلِكَ، فَارْجَعْتُ، فَوَضَعَ شَطْرَهَا، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى، قُلْتُ: وَضَعَ شَطْرَهَا، فَقَالَ: رَاجِعْ رَبِّكَ فَإِنَّ أُمَّتَكَ لَا تُطِيقُ فَرَاغَتْ فَوَضَعَ شَطْرَهَا فَرَجَعْتُ إِلَيْهِ، فَقَالَ: ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَإِنَّ أُمَّتَكَ لَا تُطِيقُ ذَلِكَ، فَارْجَعْتُهُ، فَقَالَ: هِيَ حَمْسُونَ، وَهِيَ حَمْسُونَ، لَا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدَيَّ، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى، فَقَالَ: رَاجِعْ رَبِّكَ، قُلْتُ: اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَبِّي، ثُمَّ انْطَلَقَ بِي حَتَّى انْتَهَى بِي إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى، وَغَشِيَهَا الْوَأْنُ لَا أُدْرِي مَا هِيَ، ثُمَّ أُدْخِلْتُ الْجَنَّةَ،

فَإِذَا فِيهَا حَبَائِلُ اللَّوْلُؤِ، وَإِذَا تَرَأَتْهَا الْمُسْكُ». (بخاری: 349) یعنی: «خداوند در سفر معراج، روزانه پنجاه نماز بر امتم فرض گردانید. با آن پنجاه نماز، برگشتم تا اینکه به موسی علیه السلام رسیدم. ایشان پرسید: خداوند بر امتت چه چیزی فرض کرد؟ گفتم: روزانه پنجاه نماز. موسی علیه السلام فرمود: دو باره نزد پروردگارت برو. زیرا امتت توانایی انجام این کار را ندارد. نزد خداوند متعال برگشتم. حق تعالی بخشی از آن پنجاه نماز را کم کرد. وقتی نزد موسی علیه السلام آمدم، گفتم: بخشی از نمازها را معاف نمود. موسی علیه السلام گفت: باز هم بسوی خدا برگرد زیرا امتت توانایی این را هم نخواهد داشت. من بار دیگر نزد پروردگار رفتم. خداوند متعال این بار نیز بخشی از نمازها را کم کرد. باز چون نزد موسی رفتم و گفتم که خداوند بخشی دیگر از نمازها را بخشیده است، موسی علیه السلام باز همان سخن قبلی خود را تکرار کرد. برای آخرین بار، نزد حق تعالی رفتم، خداوند فرمود: روزانه پنج بار نماز بخوانید و ثواب پنجاه نماز را دریافت کنید و من هیچگاه خلاف وعده عمل نمی کنم. من بسوی موسی بازگشتم. گفت: بار دیگر به خداوند مراجعه کن. (این بار نپذیرفتم) گفتم: از خداوند شرم می کنم. آنگاه، جبرئیل مرا با خود برد تا اینکه به سدره المنتهی رسیدیم. در آنجا، چیزهای گوناگونی دیدم که از آنها سر در نیاوردم. سپس وارد بهشت شدم. و در آنجا با زنجیرهای ساخته شده از مروارید و خاک بهشت که از مشک و عنبر بود، روبرو شدم».

البته بعضی از اهل علم گفته اند که قبل از آنکه این پنج نماز روزانه فرض شود، مسلمانان هر روز صبح و شب دو رکعت نماز می خواندند.

قتاده رحمه الله علیه، صحابی جلیل القدر، می گوید: «کان بدء الصیام أمرؤا بثلاثة آییم من کل شهر، ورکعتین غدوة، ورکعتین عشية». «تفسیر الطبری» (3/ 501). یعنی: در اوایل امر شده بود تا در هر ماه سه روز روزه گرفته شود، و نیز دو رکعت صبح و دو رکعت شب نماز خوانده شود.

و امام ابن کثیر رحمه الله در تفسیر آیه «وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ» (سوره ق، آیه 39). (و پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب، پروردگارت را همراه با ستایش تسبیح گوی) می گوید: «و این امر قبل از فرض شدن نمازهای پنجگانه در شب اسراء بود، زیرا این آیه مکی است». (تفسیر ابن کثیر (جلد 3 / 538)، و مراجعه فرماید به: (البحر الرائق)، ابن نجیم (1 / 257).

البته بعضی از علماء این اقوال قتاده و ابن کثیر را قبول ندارند. و گروهی از اهل علم گفته اند که پیامبر صلی الله علیه وسلم قبل از فرض شدن نماز در شب اسراء نمازی بجز نماز شب نمی خواندند بدون آنکه وقت آن یا تعداد رکعاتش مشخص باشد. نگاه کنید به: (التمهید لابن عبد البر) (35/8).

مطابق روایات تاریخی نماز جمعه در مکه مکرمه، و در شب معراج با بقیه نمازها فرض شده است. اگر چه روایتی هم هست که در مدینه منوره فرض شده است. اما صحیح ترین روایت این است که نماز جمعه، در مکه مکرمه فرض شده است.

پیامبر اسلام چرا در مکه نماز جمعه را اداء نکردند؟

دلایلش واضح و دقیقی که پیامبر صلی الله علیه وسلم چرا نماز جمعه را در مکه مکرمه بجاء نیاورد اینست که:

- چون اوایل دعوت به اسلام بود و در آن زمان تعداد مسلمانان در مکه مکرمه کم بود و

اصل تدریج در تشریح (تدریج فی التشریح) در شریعت اسلامی یک اصل مهم است.

- دومین دلیل عدم اقامه نماز در مکه مکرمه را میتوان در ترس مسلمانان خلاصه نمود، طوری که فوقاً بدان اشاره نمودیم، تعداد مسلمانان بسیار کم بود و عملاً ترس از آزار و اذیت مشرکین وجود داشت و در بسیاری حالت مسلمانان یا بطور مخفیانه زندگی می کردند و یا مخفیانه ادای اوامر و مناسک دینی میکردند.

عمدتاً این دو عامل باعث شده بود که پیامبر اسلام نماز جمعه را در مکه مکرمه اقامه نکردند.

ولی ناگفته نباید گذاشت که: پیامبر صلی الله علیه وسلم، برای تنظیم امور مسلمین در شهر مدینه، صحابی جلیل القدر مصعب بن عمیر را به بحیث معلم به مدینه منوره فرستادند. مصعب بن عمیر حامل پیام پیامبر صلی الله علیه وسلم بود که در آن خطاب به مسلمانان در ضمن سایر دستاویز هدایت گردیده بود که مسلمانان باید در شهر مدینه نماز جمعه را اقامه کنند.

اسعد بن زراره (رض) بعد از وصول هیات، مسلمانان را جمع کرد و مصعب بن عمیر فرستاده رسول الله صلی الله علیه وسلم را به عنوان اولین خطیب، نماز جمعه را در مدینه منوره اداء کرد. این اولین نماز جمعه بود که توسط مصعب بن عمیر و اسعد بن زراره در مدینه برگزار شد.

پیامبر اسلام هم پس از ورودشان به مدینه منوره بعد از چهار روز اقامت در قباء هنگامی که عازم مدینه شدند، چون در آن زمان قبا از مدینه فاصله داشت در قبیله بنی سالم بن عوف وقتیکه ظهر فرا رسید در آن جا توقف کردند و اعلام کردند. مردم جمع شدند و نماز جمعه را در آنجا اقامه کردند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم هم بخاطر اهمیت نماز جمعه، در لحظات ورودشان نماز جمعه را در قباء اقامه کردند و اجماع امت هم همین طور است که نماز جمعه فرض عین است.

درین جاء برای آسان کردن مشکل خواننده ضرورت است تا به دو عنوان ذیل و لو از بحث مستقیم ما خارج اند، ذیلاً بپردازم.

اولین بار نماز جمعه چه وقت فرض شد؟

در مورد اینکه اولین نماز جمعه چه وقت فرض شد طوری که در فوق نیز اشاره کردیم مطابق روایات اسلامی: مسلمانان «مدینه»، پیش از آن که پیامبر صلی الله علیه وسلم هجرت کند، با یکدیگر به مباحثه پرداختند و گفتند که: قوم «یهود» در طول هفته روزی خاصی برای اجتماع دینی خویش دارند که مصادف میگردد به (روز شنبه)، همچنان «نصاری» نیز روزی معینی برای برگزاری مراسم دینی دارند که مصادف میشود به روز (یکشنبه)، بناءً بهتر خواهد بود که مسلمانان هم روزی داشته باشند که به دور هم جمع شوند و در آن روز در جنبی اینکه به بحث مسایل دینی و اجتماعی می پردازند، مصروف عبادت دستجمعی نیز خواهند شد، آنها روز قبل از شنبه را که در آن زمان «یوم العروبه» نامیده می شد، برای این هدف عالی خویش برگزیدند، بناءً نزد «اسعد بن زراره» که یکی از بزرگان اهل مدینه بود، رفتند، و او نماز را به صورت جماعت با آنها به جا آورد و به آنها اندرز داد، و آن روز، «روز جمعه» نامیده شد، زیرا روز اجتماع مسلمین بود.

اسعد بن زراره به مردم دستور داد از اینکه مسلمانان به اتفاق نیکی دست یافتند، گوسفندی

را ذبح نمایند. مسلمانان گوسفند را حلال و همه مسلمانان در نان چاشت و شب از گوشت این گوسفند غذا خوردند. ناگفته نماند که تعداد مسلمانان در آن زمان در شهر مدینه بسیار کم بود.

و این اولین نماز جمعه ای بود که در تاریخ امت اسلام تشکیل شد. اما، اولین نماز جمعه ای که رسول الله صلی علیه وسلم با اصحابش بجاء آوردند، هنگامی بود که به «مدینه» هجرت کرد، مطابق روایت تاریخی آن حضرت روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاوّل هنگام ظهر وارد «مدینه» شد، چهار روز در «قُبا» ماندند و مسجد «قُبا» را بنیان نهادند. سپس روز «جمعه» به سوی «مدینه» حرکت کرد، (فاصله میان «قُبا» و «مدینه» بسیار کم است، و امروز «قُبا» یکی از محله های داخل «مدینه» است)، به هنگام نماز جمعه، به محله «بنی سالم» رسید، و مراسم نماز جمعه را در آنجا برپا داشت، و این اولین نماز جمعه ای بود که رسول الله صلی علیه وسلم در تاریخ اسلام به جا آورد، خطبه ای هم در این نماز جمعه خواند که، اولین خطبه محمد صلی علیه وسلم در «مدینه مکرّمه» بود.

یکی از محدثان از «عبد الرحمن بن کعب» نقل کرده: پدرم هر وقت صدای اذان جمعه را می شنید، بر «اسعد بن زرارة» رحمت می فرستاد، هنگامی که دلیل این مطلب را جویا شدم، گفت: به خاطر آن است که او اولین کسی است که نماز جمعه را با ما به جا آورد. گفتم: آن روز چند نفر بودید؟ گفت: فقط چهل نفر!

نماز جمعه:

بر هر مرد مسلمان، بالغ، عاقل، آزاد و مقیمی واجب است که درباره آن دلایل فراوانی مبنی بر وجوب آن و هشدار به کسی که بدون داشتن عذر در انجام آن سُستی و تنبلی می کند، و از حضور در آن سرباز می زند. از جمله دلایل وجوب آن آیه ذیل می باشد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (آیه 9، سورة الجمعة). «ای مؤمنان! هنگامی که برای روز جمعه اذان گفته می شود به سوی ذکر خدا (خطبه و نماز) بشتابید و خرید و فروش را رها کنید، این برای شما بهتر است اگر می دانستید».

خداوند در این آیات به تلاش و شتابیدن به سوی نماز امر کرده است، که این امر به مفهوم وجوب است. واجب شدن شتافتن فقط برای امر واجب است. در این آیات خداوند، [مردم را] از معامله کردن منع کرده است تا به وسیله آن از انجام نماز باز نمانند. چنانچه نماز جمعه واجب نبود، بی تردید مردم به خاطر آن از معامله و خرید و فروش نهی نمی شدند. ابن کثیر / درباره این آیه می گوید: بی تردید خداوند، به مؤمنان دستور داده است برای انجام عبادت او در روز جمعه و اهتمام به آن، و تداوم بر آن گردهم آیند.

جابر بن عبدالله (رض) میفرماید: پیامبر صلی الله علیه وسلم برای ما خطبه خوانده و فرمود: «اعلموا أنّ الله قد افترض عليكم الجمعة في مقامي هذا، في يومي هذا، في شهري هذا، من عامي هذا، إلى يوم القيامة، من تركها في حياتي أو بعدي، وله إمام عادل أو جائز استخفافاً بها أو جحوداً لها، فلا جمع الله شمله ولا بارك الله في أمره» «بدانید که بی تردید خداوند نماز جمعه را در چنین جایگاه، روز، ماه، و سالی تا روز قیامت واجب کرده است. هر کس در زمان حیاتم یا پس از آن، با هدف خوار شمردن یا انکار آن، آن را ترک کند، در حالیکه امام عادل یا جائزی دارد پس خداوند، کار آشفته آنان را سر و سامان ندهد و امر

آن‌ها را بر ایشان خجسته نگرداند» (ابن ماجه آن را روایت کرده است ولی اسناد آن ضعیف است.)

از ابوهریره و ابن عمر (رض) روایت شده است که آن دو از پیامبر صلی الله علیه وسلم بر روی منبرش می‌فرمود: «لینتهین أقوام عن ودعهم الجمعة والجماعات أو لیختمن الله علی قلوبهم ثم لیكونن من الغافلن» «آیا آن گروه‌ها از ترک کردن نماز جمعه و جماعت دست بر می‌دارند، یا خداوند بر قلب هایشان مهر می‌زند، سپس بی‌تردید از غافلان خواهند بود.» (مسلم آن را روایت کرده است.)

امام نووی/ می‌گوید: (معنای ختم، مهر کردن و پوشاندن است... قاضی عیاض می‌گوید: متکلمان در این باره هم بسیار اختلاف دارند. به او گفته شده است که ختم به معنای از بین رفتن لطف و اسباب خیر است. همچنین به او گفته شده است که به معنای خلق کفر در قلب های آن هاست، که این نظر بیشتر متکلمین اهل سنت است.)

در حدیث از پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم روایت شده است که فرمودند: «من ترک ثلاث جمع تهاوناً بها طبع الله علی قلبه». «هر کسی که سه نماز جمعه را به خاطر سستی و تنبلی ترک کند خداوند قلب او را مهر میزند». (احمد، ابو داود، نسائی، ترمذی و ابن ماجه آن را روایت کرده‌اند.)

ابو قتاده (رض) روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «من ترک الجمعة ثلاث مرات من غیر ضرورة طبع الله علی قلبه» «کسی که سه بار نماز جمعه را بدون هیچ ضرورتی ترک کند، خداوند قلب او را مهر میزند». (امام احمد آن را روایت کرده است.)

از ابن عباس (رض) روایت می‌شود که گفت: «کسی که سه بار متوالی از شرکت در نماز جمعه خودداری کند در حقیقت اسلام را به کناری نهاده است». (ابویعلی آن را به صورت موقوف و با اسناد حسن روایت کرده است.)

از ابن مسعود (رض) که پیامبر صلی الله علیه وسلم به گروهی که از شرکت در نماز جمعه امتناع می‌کردند، فرمود: «لقد هممت أن أمر رجلاً یصلی بالناس ثم أحرق علی رجال یتخلفون عن الجمعة بیوتهم» «بی‌گمان خواستم دستور دهم تا مردی امامت نماز مردم را بر عهده گیرد سپس بر کسانی که از حضور در نماز جمعه خودداری می‌کنند، خانه هایشان را بر آنان آتش بزنم». (مسلم و حاکم آن را روایت کرده‌اند.)

ترمذی از ابن عباس (رض) روایت کرده است که درباره فردی که به شب زنده داری می‌پردازد و روزها را روزه می‌گیرد اما در نماز جمعه شرکت نمی‌کند، از او سؤال شد. ابن عباس گفت: «او در آتش است». که در صفحات قبل نیز ذکر گردید.

از محمد بن عبدالرحمن بن زراره روایت شده است که گفت از کاکایم [یحیی بن سعد بن زراره] شنیدم که گفت: پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم فرمود: «فمن سمع النداء یوم الجمعة فلم یأتها؛ ثم سمعه فلم یأتها، ثم سمعه فلم یأتها، طبع الله علی قلبه وجعل قلبه قلب منافق» «کسی که در روز جمعه سه بار صدای منادی [مؤذن] را بشنود اما آن را اجابت نکند، خداوند بر قلب او مهر خواهد زد و قلب او را تبدیل به قلب منافق خواهد کرد». (بیهقی آن را روایت کرده است.)

از ام المؤمنین حفصه (رض) روایت شده است که پیامبر ص فرمود: «رواح الجمعة واجب علی کل محتلم» «رفتن به نماز جمعه برای هر فردی که به بلوغ رسیده است واجب

است». (نسائی، ابوداود و ابن خزیمه آن را روایت کرده‌اند. این حدیث صحیح است).
اجماع امت: همه مسلمانان بر واجب بودن نماز جمعه اجماع دارند. ابن المنذر، اجماع
علماء بر فرض عین بودن نماز جمعه را ذکر کرده است.

ابن عربی مالکی می‌گوید: با اجماع مسلمانان نماز جمعه، فرض عین است.
ابن قدامه در المغنی می‌گوید: مسلمانان بر وجوب نماز جمعه اجماع [و اتفاق] دارند.
عینی می‌گوید که از زمان رسول خدای تا امروز بر فرض بودن آن بدون هیچ انکاری
اجماع دارند.

نووی (رح) می‌گوید: مذهب شافعی بر آن است که نماز جمعه فرض عین است.
**فَإِذَا فُضِّتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١٠﴾**

و هنگامی که نماز ادا شد، در زمین پراکنده شوید و از فضل الهی طلب کنید و الله را بسیار
یاد کنید تا شما رستگار شوید. (۱۰)

تفسیر:

«فُضِّتِ»: اداء گردید و انجام پذیرفت. (زمانیکه نماز جمعه اداء گردید)
«انْتَشِرُوا»: پراکنده و متفرق شوید. فحوای جمله: «فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ» آیه مبارکه این
واقعیت را می‌رساند که غرض کسب درآمد و دریافت فضل الهی، نیاز به هجرت و حرکت
و مسافرت در زمین است.

«ابْتَغُوا»: جستجو کنید. طلب کنید. نباید فراموش کرد که: در فرهنگ قرآن عظیم الشان،
مال دنیا فضل الهی است، بنابر همین اصل می‌فرماید: «وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ»، بعد از
پایان نماز جمعه، به سراغ فضل الهی یعنی درآمد و تجارت بروید.

همچنان از فحوای جمله «فَاسْعَوْا» آیه مبارکه معلوم می‌شود که: در انجام عبادت سرعت
بگیرید، ولی در کار مادی به سراغ آن روید و ضرورتی به عجله نیست، زیرا رزق نزد
الله تعالی مقدر است.

جمله «وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ» می‌رساند که: لطف و فضل خداوند بسیار است ولی انسان باید
برای به دست آوردن آن تلاش بخرج دهد.

برکت در تجارت بعد از ختم نماز جمعه:

سیرت نویسان روایت می‌فرمایند: که حضرت عراق بن مالک وقتی که از ادای نماز جمعه
خلاص می‌شد، بر دروازه مسجد ایستاد می‌شد و این دعا را می‌خواند: «اللهم إني أجبث
دعوتك وصليت فریضتک وانتشرت لما أمرتني فارزقني من فضلك وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»
(رواه ابن ابی حاتم، ابن کثیر) (خدایا دستور تو را بجاء آوردم، و فرض تو را ادا کردم،
وهم چنان که تو دستور دادی من نماز خوانده بیرون آمدم، پس تو از فضل خویش به من
رزق عطا بفرما، و تو یی بهترین رزق دهندگان).

و از بعضی سلف صالحین منقول است: هر کسی که بعد از نماز جمعه به امور تجارت
بپردازد، خداوند برای او هفتاد بار برکت نازل می‌فرماید. (ابن کثیر).

«وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (آیه 45 سورة انفال) یعنی بعد از ادای نماز جمعه در
کسب معاش به تجارت مشغول باش، اما مانند کفار از خدا غافل مباش، در عین وقت خرید
و فروش و کارگری یا خدا را جاری بدار.

قابل تذکر است که: هدف از ذکر و یاد خدا در آیه، تنها ذکر زبانی نیست، بلکه توجه درونی

و یاد لطف‌ها و امداد‌های و وعده‌های و یاد عزّت، عظمت و فرمان او نیز هدف می‌باشد. یاد و ذکر الله، زمانی عامل رستگاری انسان می‌شود که این یاد مداوم و مستمر باشد.

حکمت و فلسفه نماز جمعه چیست؟

همان طور که در آیات قرآن و احادیث نبوی آمده است، تأکید فراوان شرع اسلام در وضع عبادات به اتحاد مسلمانان و انسجام اسلامی شده است.

در حدیثی پیامبر صلی الله علیه وسلم جامعه اسلامی را به یک جسم تشبیه کرده اند. که همه اعضای یک جسم به هم پیوسته هستند. لذا برای استحکام اتحاد و انسجام خداوند متعال هفته ای یک روز را قرار داده تا مسلمانان از جاهای دور و نزدیک در مصلي و در میعادگاه نماز جمعه حاضر شوند و در کنار یکدیگر وحدتشان را به نمایش بگذارند.

دومین حکمت نماز جمعه: ایجاد الفت و محبت بین مسلمانان است. وقتی مسلمانان در یک جا جمع می‌شوند و در کنار یکدیگر نماز جمعه را اقامت می‌کنند. خود به خود الفت و محبت در دل‌های آنها جا می‌گیرد و یکدیگر را بهتر می‌شناسند و در مواقع مشکلات و مصیبتی که برای فردی از افراد جامعه اتفاق می‌افتد می‌توانند به او کمک کنند.

همچنین فلسفه دیگر نماز جمعه تعلیم و تعلم است. بر هر مرد و زن مسلمان فرض است که دین و مسایل شرعی اش را یاد بگیرد.

لذا در روز جمعه که از سخنان از کتاب الله و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم بیان می‌شود. مسلمانان در میعادگاه جمعه حاضر می‌شوند و مسائل دین شان را یاد می‌گیرند.

در واقع نماز جمعه مدرسه هفتگی است برای آموختن دین و پند و اندرزهای اسلامی. و لازم است که هر فرد مسلمان در این مکتب اشتراک نمایند.

نماز جمعه در واقع یکی از بزرگترین شعایر اسلام است که عظمت دین مبین اسلام را به نمایش می‌گذارد.

حکمت نماز جمعه و فضیلت رفتن به آن:

حکمت تشریح جمعه برای جای دادن به فکر جمعی و تجمع مسلمانان و شناخت پیدا کردن آنها با همدیگر و محبت و الفت پیدا کردن بین آنها و یادآوری نسبت به دستورات اسلام در رابطه با احکام و اخلاق و آداب و امر به معروف و نهی از منکر و مسائل عمومی اعم از خارجی و داخلی می‌باشد.

فضیلت رفتن به جمعه بدست آوردن ثواب، بطوری که در روایت آمده است هر قدمی که نماز گزار برای رفتن به ادای نماز جمعه، از آن ثواب کمایی میکند، و سبب عفو گناهی می‌شود و در حدیثی که ابو هریره (رض) نقل میکند آمده که حضرت محمد صلی الله علیه وسلم فرمودند: «من اغتسل یوم الجمعة غسل الجنابه ثم راح فکانما قرب بدنه و من راح فی الساعه الثانیه، فکانما قرب بقره و من راح فی الساعه الثالثه فکانما قرب کبشاً و من راح فی الساعه الرابعه فکانما قرب دجاجه و من راح فی الساعه الخامسه فکانما قرب بیضه فإذا خرج الإمام حضرت الملائکه یستمعون الذکر.» (متفق علیه) (کسی در روز جمعه غسل کند سپس بسوی محل جمعه حرکت کند ثوابش به اندازه قربانی کردن یک شتر می‌باشد و کسی که در ساعت دوم حرکت کند به اندازه قربانی کردن یک گاو و کسی که در ساعت سوم حرکت کند به اندازه قربانی کردن یک قوچ و کسی در ساعت چهارم حرکت کند به اندازه قربانی کردن یک مرغ و کسی که در ساعت پنجم حرکت کند به اندازه قربانی کردن یک تخم مرغ به ثواب می‌رسد و وقتی امام جمعه بسوی مسجد حرکت کردند ملائکه برای

گوش دادن به میان جمعیت حاضر میشوند.
**وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكَوْكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِو
 وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهِ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿١١﴾**

و چون تجارت و سرگرمی را ببینند به سوی آن روی آور می شوند و تو را در حالیکه ایستاده ای ترک می کنند بگو آنچه نزد خداست از سرگرمی و از تجارت بهتر است و الله بهترین روزی دهندگان است. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رَأَوْا»: دیدند. «لَهْوًا»: سرگرمی، بازیچه، صدای طبلی که از آمدن کاروان خبر می دهد.

«تِجَارَةً»: هدف از آن همان کاروانی تجارتي دحیه بن خلیفه الکلبی بوده (البته وی تاهنوز مسلمان نشده بود) است که با کاروان روغن زیتون از شام برگشت. این کاروان در وخت خطبه نماز جمعه به مدینه رسید. «لَهْوًا»: سرگرمی. مراد طبلی است که به هنگام آمدن کاروان برای اطلاع مردم از وصول کاروان تجارتي نواخته می شد. «انْفَضُّوا»: پخش و پراکنده شدند. «إِلَيْهَا»: مرجع (ها) تجارت است.

شأن نزول آیه 11:

1086- بخاری و مسلم از جابر(رض) روایت کرده اند: پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در حال خواندن خطبه نماز جمعه بود، ناگاه کاروانی که [بار آن مواد غذایی بود] از سفر وارد شد. مسلمانان به سوی کاروان شتافتند. فقط دوازده نفر نزد پیامبر باقی ماندند. پس خدای بزرگ آیه «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً..» نازل کرد. (صحیح است، بخاری 936 و 2058 و 4899، مسلم 863، ترمذی 3311، نسائی در «تفسیر» 613، احمد 3 / 313 و «ابن کثیر» 6822)

همچنان از: از ابومالک روایت است دحیه بن خلیفه با کاروان تجارتي روغن زیتون از شام برگشت. در آن حال نبی کریم خطبه نماز جمعه را می خواند.

وقتی که مسلمانان قافله را دیدند به سوی بازار بقیع رفتند، زیرا ترسیدند که مبادا دیگران برای خرید کالا از آنان سبقت جویند. پس خدای بزرگ آیه «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكَوْكَ» را نازل کرد. (تفسیر طبری، همان منبع، ج 28، ص 103).

- ابن جریر از جابر(رض) روایت کرده است: در آن زمان مرسوم بود چون جوانان ازدواج می کردند آن ها را با طبل و نی بدرقه می نمودند.
 مسلمانان پیامبر را در حال قیام بالای منبر رها می کردند و به سوی عروسی میشتافتند. پس آیه نازل شد. سیوطی صاحب می گوید: مثل این که آیه در هردو مورد نازل گشته است.

(طبری 34145. در این اسناد محمد بن سهل بن عسکر استاد طبری متروک و یحیی بن عثمان بن صالح لاین حدیث است راوی های دیگرش ثقه هستند. پس حدیث جداً ضعیف و ناچیز است. حدیث قبلی درست است.)

- ابن منذر از جابر روایت کرده: این آیه در باره هردو قضیه، ورود قافله تجارتي و قصه نکاح دوشیزگان که هر دو یکجا از راه رسیده بودند نازل شد.

حسن بصری، ابو مالک فرمودند: این واقعه زمانی اتفاق افتاد که اشیای ضروری و کمیاب و خیلی گران بودند، از این جهت بسیاری از صحابه، با یافتن اطلاع از ورود قافله، از

مسجد بیرون رفتند، اولاً نماز خوانده بودند، ونسبت به خطبه نمی دانستند که آنهم در روز جمعه جزو فرایض است. (مظهری)

ثانیاً اشیای بسیار قیمتی بودند، سومین موجب این بود که هر کسی فکر می کرد که با دیر رفتن، نمی توان به ضروریاتش برسد، به هر حال با توجه به این وجوه، این لغزش از صحابه ی کرام سرزد، وحديث مذکور متضمن وعید بر آن وارد شد، که «اگر همه ی شما می رفتید، عذاب خدا نازل می شد!» آیه های مذکور جهت تنبه وهوشدار بر این واقعه، نازل گردید، که «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً» و از اینجاست که رسول الله صلی الله علیه وسلم روش خود را در باره ی خطبه، تغییر داد، وخطبه را قبل از نماز جمعه مقرر فرمود، واکنون سنت همین است. (ابن کثیر)

در آیه مذکور، به رسول الله صلی الله علیه وسلم دستود داده شد، تا به مردم اعلام کند، که آنچه نزد الله است، از این تجارت و غیره بهتر است، که حتماً مراد از آن، ثواب آخرات است، ولی این دور نیست که مراد از آن نیز این باشد، که برای کسانی که به جهت نماز وخطبه، تجارت را رها سازند، از طرف خداوند برکات خاصی در این جهان نازل گردد، هم چنان که در بالا از سلف صالحین به روایت ابن کثیر نقل گردید. (تفسیر معارف القرآن سوره الجمعة مؤلف حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی)

آداب روز جمعه:

روزه جمعه در تعلیمات اسلامی دارای ادابی میباشد که ما در اینجا مختصراً ببرخی از این آداب اشاره می نمایم:

در حدیثی از سلمان فارسی روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «لایغتسل رجل یوم الجمعة ویطهر ما استطاع من الطهر، و یدهن من دهنه، أو یمس من طیب بیته، ثم یرج فلا یفرق بین اثتین، ثم یصلی ما کتب له، ثم ینصت اذا تکلم الإمام، إلا غفر له ما بینه و بین الجمعة الأخری» (هر کس در روز جمعه غسل و در حد توان نظافت و از روغن و بوی خوش خانه اش استفاده کند؛ سپس به مسجد برود و بین هیچ دونفری فاصله نیاندازد و آنچه برای او مقدر شده نماز بخواند، سپس وقتی امام شروع به خطبه کرد ساکت شود، گناهان (صغیره) او از این جمعه تا جمعه بعدی بخشیده میشود)

هكذا در حدیثی از ابوسعید روایت است: «من اغتسل یوم الجمعة، و لبس من أحسن ثیابه، و مس من طیب إن کان عنده ثم أتى الجمعة فلم یخطأ عنق الناس، ثم صلی ما کتب الله له، ثم أنصت إذا خرج إمامه حتی یفرغ من صلاته کانت کفارة لما بینها و بین الجمعة التي قبله» (هر کس در روز جمعه غسل کند و از بهترین لباسهایش بپوشد و اگر بوی خوش نزد او بود، استفاده کند، سپس به نماز جمعه برود و از روی گردن مردم قدم برندارد، سپس آنچه خداوند برای او مقدر کرده نماز بخواند؛ سپس از هنگامی که امام برای خطبه خارج می شود تا موقع تمام شدن نماز ساکت شود، (جمعه او) کفاره گناهانی می شود که بین این جمعه و جمعه قبل انجام داده است).

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «إذا کان یوم الجمعة کان علی کل باب من أبواب المسجد ملائكة یکتبون الناس علی قدر منازلهم الأول فالأول، فإذا جلس الإمام طووا الصحف و جاءوا یستمعون الذکر، و مثل المهجر کمثل الذی یرجی یهدی بقره، ثم کالذی یرجی یهدی البقره، ثم کالذی یرجی یهدی الدجاجة ثم کالذی یرجی یهدی البیضة» (وقتی که روز جمعه فرا می رسد؛ در کنار هر یک از درهای مسجد

فرشته‌ای قرار می‌گیرد و درجات مردم را به ترتیب بر حسب وارد شدنشان، یکی پس از دیگری می‌نویسند، و وقتی که امام شروع به خواندن خطبه کند دفتر هایشان را در هم می‌پیچند و به خطبه گوش می‌دهند. و ثواب کسی که زود به مسجد می‌آید، مانند کسی است شتری را قربانی کرده، و سپس مانند کسی که گاوی را قربانی کرده، و سپس مانند کسی که قوچی را قربانی کرده، سپس مانند کسی که مرغی را قربانی کرده، سپس مانند کسی که تخم مرغی را قربانی کرده است).

1 - غسل برای همه‌ی کسانی که در نماز جمعه شرکت می‌کنند، واجب است، زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «غُسْلُ الْجُمُعَةِ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُحْتَلِمٍ» (متفق علیه). (غسل روز جمعه بر هر مرد بالغ و عاقلی واجب است).

2 - پوشیدن لباس پاک و استفاده از عطر و هر آنچه دارای بوی خوش می‌باشد، زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «عَلَى كُلِّ مُسَلِّمٍ الْغَسْلُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، وَيَلْبَسُ مِنْ صَالِحِ ثِيَابِهِ، وَإِنْ كَانَ لَهُ طَيِّبٌ مَسَّ مِنْهُ». (رواه أحمد وأبو داود وأصله في الصحيحين). (بر هر مسلمانی واجب است که در روز جمعه غسل نماید و بهترین لباس‌هایش را بپوشد و اگر عطر داشته باشد باید خود را خوشبو کند).

3 - قبل از این‌که وقت جمعه فرا رسد باید خود را به مصلی برساند، زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ اغْتَسَلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ غُسْلَ الْجَنَابَةِ، ثُمَّ رَاحَ فِي السَّاعَةِ الْأُولَى، فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ بَدَنَةً، وَمَنْ رَاحَ فِي السَّاعَةِ الثَّانِيَةِ، فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ بَقْرَةَ، وَمَنْ رَاحَ فِي السَّاعَةِ الثَّلَاثَةِ فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ كَبْشًا أَقْرَنَ، وَمَنْ رَاحَ فِي السَّاعَةِ الرَّابِعَةِ فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ دَجَاجَةً، وَمَنْ رَاحَ فِي السَّاعَةِ الْخَامِسَةِ فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ بَيْضَةً، فَإِذَا خَرَجَ الْإِمَامُ حَضَرَتِ الْمَلَائِكَةُ يَسْتَمْعُونَ الذِّكْرَ» (مالک و بخاری آن را روایت کرده‌اند)

(کسی که در روز جمعه غسلی مانند غسل جنابت و با همان صفات و شرایط انجام دهد، سپس به سوی مسجد برود مثل این است که یک شتر را در راه خدا قربانی کرده باشد، کسی که در ساعت دوم به مسجد برود، مثل این است که یک گاو را صدقه کرده باشد، کسی که در ساعت سوم به مسجد برود ثوابش مثل این است که یک قوچ شاخدار را قربانی نموده باشد و کسی که در ساعت چهارم به مسجد برود ثوابش مثل این است که یک مرغ را صدقه داده باشد، کسی که در ساعت پنجم برود مانند این است که یک تخم مرغ را صدقه داده باشد، همین‌که امام در مسجد ظاهر گردید، فرشتگان حاضر می‌شوند و به ذکر و دعا و مطالب خطبه گوش فرا میدهند).

4 - بعد از اینکه وارد مسجد می‌شود، هر اندازه که در توان داشته باشد نماز سنت را می‌خواند، زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «لَا يَغْتَسِلُ رَجُلٌ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، وَيَتَطَهَّرُ بِمَا اسْتَطَاعَ مِنْ طَهْرٍ، وَيَدْهَنُ مِنْ دُهْنِهِ أَوْ يَمَسُّ مِنْ طَيِّبٍ بَيْتِهِ، ثُمَّ يِرُوحُ إِلَى الْمَسْجِدِ لَا يَفْرُقُ بَيْنَ اثْنَيْنِ، ثُمَّ يَصَلِي مَا كُتِبَ لَهُ، ثُمَّ يَنْصِتُ لِلْإِمَامِ إِذَا تَكَلَّمَ إِلَّا غَوْرًا لَهُ مِنَ الْجُمُعَةِ إِلَى الْجُمُعَةِ الْآخِرَى مَا لَمْ يَغْشَ الْكِبَائِرَ» (بخاری آن را روایت کرده است). (هر کس در روز جمعه غسل نماید و در حد توان نظافت را رعایت کند و موهایش را روغن زند و خود را معطر نماید، سپس به مسجد برود و در هر نقطه که خالی باشد نمازش را بخواند، سپس ساکت نشسته و به سخنان امام گوش فرا بدهد، حتما خداوند از تمامی گناهان او در طول این هفته تا هفته‌ی دیگر درمی‌گذرد، اما به شرط این‌که مرتکب گناه کبیره نشده باشد).

5 - رعایت سکوت به هنگام آمدن امام و پرهیز از این که خود را به چیزی مشغول نماید، زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِذَا قَلْتَ لَصَاحِبِكَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَالْإِمَامَ يَخُطِبُ: أَنْصِتْ فَقَدْ لَغَوْتَ» (وقتی که امام در روز جمعه خطبه‌ی نماز را می‌خواند شما اگر به رفیقت بگویند ساکت باش، شما هم کار عبث و لغوی انجام داده‌اید و از ثواب جمعه‌ات کم می‌شود). (مسلم آن را روایت کرده است).

و در روایت دیگری آمده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ مَسَّ الْحَصَى فَقَدْ لَغَى، وَمَنْ لَغَى فَلَا جُمُعَةَ لَهُ». (هر کس خود را به چیزی مشغول نماید، پس کار عبث و لغوی را انجام داده است و هر کس کار لغوی را انجام دهد، از پاداش جمعه بی‌بهره می‌شود). ابو داود آن را روایت کرده است.

6 - گام برداشتن بر نماز گزاران و از هم جدا کردن آنان کراهت دارد، زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم وقتی فردی را مشاهده نمود که بر نماز گزاران قدم برمی‌دارد، خطاب به وی فرمود: «اجلس فقد أذیت». (بنشین، براستی که مایه‌ی اذیت و آزار دیگران شدیدی). (ابو داود آن را روایت کرده است).

و در روایت دیگری آمده که فرمود: «و لا یفرق بین اثنین». (انسان مؤمن هرگز میان دو شخص فاصله ایجاد نمی‌کند و آنان را از هم جدا نمی‌سازد).

7 - خرید و فروش بعد از آذان دوم حرام و غیر مشروع می‌باشد، زیرا خداوند متعال می‌فرماید: «ای مؤمنان! هنگامی که روز جمعه برای نماز جمعه آذان گفته شد، به سوی ذکر و عبادت خدا بشتابید و داد و ستد را رها سازید. این (چیزی که بدان دستور داده می‌شوید) برای شما بهتر و سودمندتر است اگر متوجه باشید).

8 - خواندن سوره کهف در شب و روز جمعه مستحب می‌باشد، با توجه به اینکه از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت شده که فرمود: «من قرأ سورة الكهف فی يوم الجمعة أضاء له من النور ما بین الجمعین» (هر کس در روز جمعه سوره‌ی کهف را بخواند، خداوند به فاصله‌ی دو جمعه روشنائی را برای او مهیا می‌گرداند). و سلف صالح نیز در شبانه روز جمعه این سوره را می‌خواندند. (حاکم آن را گزارش داده و بیان داشته که صحیح می‌باشد).

9 - صلوات فرستادن بر پیامبر صلی الله علیه وسلم، زیرا می‌فرماید: «أكثرُوا علی من الصلاة یوم الجمعة وأیلة الجمعة، فمن فعل ذلك کُنْتُ له شهیداً وشفیعاً یوم القیامة» (در شب و روز جمعه صلوات زیادی را بر من بفرستید؛ هر کس این کار را انجام دهد، در روز قیامت مرا به عنوان شاهد و شفیع خود می‌یابد). (بیهقی آن را با سندی حسن نقل کرده است).

10 - دعای فراوان در روز جمعه؛ زیرا روز جمعه حاوی ساعت و زمانی است که خداوند متعال در آن ساعت دعاها را می‌پذیرد و خواسته‌ی بندگانش را استجابت می‌نماید، پیامبر صلی الله علیه وسلم در این خصوص می‌فرماید: «إِن فی الْجُمُعَةِ ساعة، لایوافقها عبْدٌ مسلمٌ، یسأل الله فیها خیراً، إلا أعطاه إیاه» (یک زمان و ساعتی در روز جمعه وجود دارد، هر بنده‌ی مسلمانی در آن ساعت هر چیز خیری را از خدا بخواهد، خداوند خواسته‌اش را استجابت مینماید).

راجع به آن ساعت و زمان گفته‌اند که فاصله آمدن امام به مسجد تا برگشتن ایشان است و برخی گفته‌اند بعد از نماز عصر است. (امام احمد آن را روایت کرده و عراقی نیز آن را به

عنوان حدیث صحیح قلمداد نموده است.

خواننده محترم!

«عراک بن مالک» وقتی نماز جمعه ادا می‌شد و بیرون می‌آمد، بر در مسجد می‌ایستاد و می‌گفت: بار الهی! دعوت تو را اجابت کردم و فریضه‌ی تو را ادا نمودم و همان طور که مرا امر فرموده‌ای پراکنده شدیم، پس از فضل و کرامت مرا روزی عطا فرما و تو بهترین روزی دهندگان هستی. (تفسیر قرطبی ۱۰۳/۱۸).

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره المُنَافِقُونَ

جزء - (28)

سوره مُنَافِقُونَ در مدینه نازل شده و دارای یازده آیه و دو رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب افتتاح با بیان رسوایی‌ها و اوصاف منافقان و مواقف دشمنانه آنان علیه رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و مؤمنان، «مُنَافِقُونَ» نامیده شد. البته: نام «سوره المُنَافِقُونَ»؛ از آیه اول این سوره گرفته شده است.

قابل تذکر است که: بیان و خصوصیات منافقان، اختصاص به این سوره ندارد و در بسیاری از سوره‌های قرآن عظیم الشان، بخصوص سوره‌های مدنی، به خصوصیات و ویژگی‌های روحی و عملی منافقان اشاره شده است. جامع‌ترین سوره در باره منافقان، سوره توبه است که در حدود یکصد آیه به بیان خصوصیات آنان پرداخته است.

محل نزول:

سوره مُنَافِقُونَ در مدینه منوره نازل شده است.

زمان نزول:

مفسران و مؤرخان در باره تاریخ نزول سوره مُنَافِقُونَ می‌نویسند که: این سوره در سال پنجم هجری بعد از جنگ بنی‌المصطلق نازل شده است؛ که ما بین صلح حدیبیه و جنگ تبوک می‌شود و بعد از سوره حج نازل شده است.

یادداشت:

نفاق در مکه وجود نداشت بلکه در آن کفر بود. و نفاق وقتی در مدینه پدید آمد که اسلام اقتدار پیدا کرد و هوادار و انصارش زیاد شدند، و منافقان برای حفظ جان و مال خود اسلام را تظاهر می‌کردند.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره مُنَافِقُونَ:

طوری‌که یادآور شدیم؛ سوره مُنَافِقُونَ در مدینه، پس از سوره ی حج نازل شده، تعداد آیات آن به یازده آیه میرسد. تعداد کلمات آن به (183) یک صد و هشتاد و سه کلمه، و (821) هشت صد و بیست و یک حرف، و (342) سه صد و چهل و دو نقطه میرسد. (فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری). (تفصیل معلومات در مورد تعداد آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می‌توانید در سوره طور همین تفسیر (تفسیر احمد) به تفصیل مطالعه فرمایید.

ارتباط سوره منافقون با سوره قبلی:

چون الله تعالی سوره جمعه را به آنچه از نشانه‌ها و علامتهای نفاق از تنها گذاردن پیامبر صلی الله علیه وسلم در خطبه نماز و اشتغال آنها به سرگرمی و سودجویی پایان داد، سوره منافقون را نیز به ذکر منافقین شروع نمود.

- سوره ی جمعه از یهودیان صحبت کرد که هم با قلب و هم با زبان پیامبر خاتم را تکذیب می‌کنند، این سوره از منافقان سخن می‌گوید که با زبان بر رسالت پیامبر شهادت می‌دهند و با قلب تکذیبش می‌کنند.

شان نزول کلی سوره منافقون:

قبل از همه باید گفت که: معانی نام سوره: منافق یعنی دو رو. که در این سوره با زیبایی خاصی از علائم و نشانه های منافقین برای مسلمانان معرفی گردیده است. قابل تذکر است که: مبحث منافقان، اختصاص به این سوره ندارد، بلکه در بسیاری از سوره های قرآن عظیم الشان، به خصوص در سوره های مدنی، برخی از خصوصیت روحی و چگونگی رفتار شان، اشارات به عمل آمده است. ولی جامع ترین سوره در باره منافقان، همانا سوره توبه است که در حدود یکصد آیه خاص الخاص آنرا موضوعات به منافقان مورد بحث قرار گرفته است، ولی محور اصلی سوره منافقون مسائل حساس در باره منافقان مورد بررسی قرار گرفته است.

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم از حرکت های مشکوک نظامی سردار طایفه بنی المصطلق «حارث بن ضرار» علیه مسلمانان اطلاع حاصل نمود، بریده بن حصیب اسلمی را جهت تحصیل معلومات و کشف حقیقت به دیار بنی مصطلق اعزام داشت. زمانیکه بریده به منطقه رسید و در مورد تفحص نمود، از نیات شوم آنان مطلع شد، و دیده شد که آنان برای جنگ واقعاً در حالت آمادگی هستند. بناءً وی دوباره به مدینه برگشت و رسول الله صلی علیه وسلم را در جریان اوضاع قرار داد.

پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم بعد از استماع گزارش بریده بن حصیب اسلمی، جماعت از مسلمانان را غرض مقابله با آنان تشکیل داد و به روز دوشنبه، دوم شعبان سال پنجم هجری، همراه با هفتصد مرد جنگجو که سی نفر آنها اسب سوار بودند، مدینه را به قصد بنی مصطلق ترک نمود. (مغازی، ذهبی، صفحه 259، وواقعی، ج 1، ص 405). قابل تذکر است که: ترکیب قوای اسلامی تعدادی از منافقین بخاطر اینکه بتوانند مال غنیمت را بدست آورند، نیز خود را جابجاء ساخته بودند.

بنی مصطلق از جمله اقوامی بودند که از ظهور اسلام مطلع بودند، و ناگفته نه ماند که این قوم در جنگ احد هم مشرکان را علیه مسلمانان کمک و یاری نموده بودند و اکنون در تدارک جنگی تمام عیار علیه اسلام مشغول بودند.

نیروهای اسلامی زمانیکه به منطقه بنی مصطلق رسیدند، با لشکر حارث بن ضرار، در نزدیکی چشمه مشهور آب بنام «مریسع» برخورد نظامی را آغاز نمودند، طوریکه در برخی از روایات آمده است؛ این غزوه بنام «غزوه مریسع» نیز معروف می باشد. چنانچه امام بخاری و امام مسلم دو کتاب معتبر حدیث از صحاح سته، نقل کرده اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم آنها را بر یکی از آب های شان غافلگیر نمود. (السیرة النبویة فی ضوء المصادر الاصلیه، ص 433، مسلم، کتاب الجهاد و السیر، باب جواز الاغارة علی الکفار، جلد 3، صفحه 1356، شماره 1730).

درین جنگ و غزوه در منطقه «مریسع» تعداد زیاد از نیروهای کفار بقتل رسید، غنایم جنگی شامل اسیران و اموال مشریکین بود. در میان اسیران، جویرییه که دختر فرمانده قبیله (حارث) بود، نیز وجود داشت. (السیرة النبویة فی ضوء المصادر الاصلیه، صفحه 433). تلاش فتنه در بین مهاجرین وانصار:

عادت همیشگی منافقان بر این بود که اساساً از شرکت در جنگها خود داری می نمودند،

ولی بالعکس در غزوه بنی مصطلق به دلیل پیروزیهای پی در پی مسلمانان و همچنین کسب اموال غنیمت، شرکت نمودند. (حدیث القرآن الکریم، جلد 1، صفحه 318).

یکی از خصوصیات منافقان این بود که هرگاه اسلام به فتح و پیروزی جدیدی می رسید، آنان نگران و متاثر می شدند و منتظر روزی بودند که مسلمانان به شکست مواجه شوند و به اصطلاح ضعف مسلمانان رابه چشم سر خویش ببینند، تا بدین وسیله توانسته باشند که؛ عقده‌های درونی آنها فروکش نماید. بنابراین، وقتی مسلمانان در «مریسیع» پیروز شدند، منافقان تصمیم گرفتند تا میان مهاجران و انصار فتنه ای را دامن زنند و بعد از اینکه این شراره فتنه توسط پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم خاموش گردید، اقدام به جنگ روانی دیگری علیه پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم و خانواده وی نمودند و واقعه معروف «افک» را تراشیدند. زید بن ارقم (رض) که یکی از اصحاب و یاران بزرگوار رسول الله صلی الله علیه وسلم می باشد و شاهد این قضیه بوده است در مورد این حادثه میفرماید:

من در غزوه مشارکت داشتم. شنیدم که عبدالله بن (ابی) می‌گوید: بر کسانی که با رسول الله صلی الله علیه وسلم هستند، انفاق ننمایید تا از نزد او متنفر شوند. و افزود که اگر به مدینه بازگشتیم، عزیزترین ما، خوارترین ما را از آنجا بیرون خواهد نمود (هدف از عزیزترین، خودش و اهل مدینه و از خوارترین، پیامبر صلی الله علیه وسلم و مهاجران بود) زید می‌گوید: من آنچه را شنیده بودم به کاکایم (سعد بن عباد) گفتم و کاکایم آن را خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم نقطه به نقطه بیان داشت. آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسی را دنبال من فرستاد و خواست جریان را از من هم بشنود. من داستان را برای شان توضیح دادم. آن گاه پیامبر صلی الله علیه وسلم کسی را نزد عبدالله بن ابی و اطرافیانش فرستاد، اما آنها سوگند خوردند که چنین چیزی بزبان نیاورده اند.

پیامبر اسلام سخن مرا تکذیب و سخنان آنها را تصدیق نمود. زید می‌گوید: نگرانی من به اندازه ای بود که در عمرم آن قدر نگران نشده بودم. به خاطر این، در خانه نشستم. تا اینکه این آیه بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل گردید: «إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ» (آیه 1 سوره: المنافقون). «وقتی منافقان نزد تو می‌آیند، می‌گویند: ما شهادت می‌دهیم که تو رسول خدا هستی. در حالیکه خدا می‌داند تو فرستاده او هستی و خدا شهادت می‌دهد که منافقان (در شهادت دادن خود) دروغ می‌گویند».

به تعقیب آن رسول الله صلی الله علیه وسلم کسی را نزد من فرستاد و این آیه را بر من خواند و فرمود: ای زید! خدا سخنان تو را تأیید نمود. (السیره النبویه الصحیحة، جلد 2، صفحه 408).

جابر بن عبدالله انصاری (رض) نیز که شاهد این ماجرا بوده است، می‌گوید: «در غزوه مریسیع شخصی از مهاجران به پای مردی از انصار ضربه ای وارد نمود. انصاری گفت: ای گروه انصار! مرا یاری نمایید. مهاجر نیز چنین فریادی برآورد. رسول الله صلی الله علیه وسلم که چیغ آنها را شنید، فرمود: این فریادهای جاهلی را چرا سر می‌دهند؟ ماجرا را برای ایشان توضیح دادند. فرمود: این سخنان قبیح را رها نمایید!

عبدالله بن ابی (منافق) با اطلاع از این جریان، گفت: با ما چنین می‌کنند. به خدا سوگند! وقتی به مدینه برگردیم، عزیزترین ما، خوارترین را از آنجا بیرون خواهد راند. با اطلاع

پیامبر صلی الله علیه وسلم از این موضوع عمر (رض) گفت: ای رسول الله! اجازه دهید من گردن این منافق را بزنم. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: خیر، چون در آن صورت مردم خواهند گفت: محمد اطرافیان خود را به قتل می‌رساند. (السیرة النبویة الصحیحة، جلد 2، صفحه 408).

در روایتی دیگر آمده است که عمر (رض) به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: مأموریت قتل او را به عباد بن بشر بسپار. پیامبر صلی الله علیه وسلم نپذیرفت و گفت: ای عمر! در جواب مردم وقتی بگویند: محمد یاران خود را به قتل میرساند، چه می‌گویی؟ خیر، این ممکن نیست. ولی اعلام کن تا لشکر حرکت کند. راوی می‌گوید: و این ساعتی بود که معمولاً رسول الله صلی الله علیه وسلم در آن حرکت نمی‌کرد. (السیرة النبویة، ابن هشام، جلد 3، صفحه 319).

عبدالله بن ابی بن سلول وقتی متوجه شد که زید، سخنان او را به رسول الله رسانیده است، فوراً نزد محمد صلی الله علیه وسلم آمد و قسم خورد که چنین نگفته است. یاران رسول الله صلی الله علیه وسلم که در اطراف ایشان نشسته بودند، گفتند: ای رسول الله! شاید این جوان، اشتباه شنیده است. بعد از اینکه لشکر به راه افتاد، اسید بن حضیر نزد رسول الله آمد و سلام کرد و گفت: ای رسول الله! اکنون وقت حرکت نیست؛ چرا دستور داده ای که سپاه اسلام حرکت نماید؟ رسول الله فرمود: نمی‌دانی که فامیل شما چه گفته است؟ اسید گفت: کدام فامیل؟ رسول الله فرمود: عبدالله بن ابی. اسید گفت: چه گفته است؟

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: گفته است وقتی به مدینه برگردد، هر که از ما عزیز است، دلیل را از آنجا بیرون خواهد راند. اسید گفت: ای رسول الله صلی الله علیه وسلم! اگر می‌خواهی او را از مدینه بیرون کن؛ زیرا تو عزیزی و او خوار و دلیل است.

سپس اسید گفت: ای رسول الله! بر او سخت‌نگیر. بخدا سوگند شما در حالی به مدینه آمدید که قوم او می‌خواستند او را به فرماندهی انتخاب نمایند و او گمان می‌کند که شما مانع رسیدن او به این جایگاه شدید.

سپس پیامبر صلی الله علیه وسلم لشکر را در آن روز تا شب و شب را تا صبح بی‌وقفه به پیش حرکت می‌داد و با شدت یافتن گرمای آفتاب، در مکانی خیمه زدند و به اصطلاح کمی به استراحت پرداختند.

مجاهدین چنان خسته بودند، که از فرط خستگی، همه آنان را خواب فرا گرفت. هدف پیامبر اسلام، این بود تا مردم فرصت پیگیری قضیه را نداشته باشند و آن را فراموش نمایند. آنگاه سوره منافقون در مورد عبدالله بن ابی و همراهانش نازل شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم پس از نزول این سوره گوش زید بن ارقم را گرفت و گفت: خدا، آنچه را این شنیده بود، تأیید کرد. (السیرة النبویة، ابن هشام، جلد 3، صفحه 319).

خواننده محترم!

طوری‌که در فوق هم یاد آور شدیم: سوره منافقون بعد از ختم غزوه بنو مصطلق و در مسیر بازگشت از این غزوه نازل گردیده است.

در سنن ترمذی آمده است: «فلما أصبحنا قرأ رسول الله سورة المنافقين» «هنگامی که صبح کردیم، رسول الله صلی الله علیه وسلم، سوره منافقون را بر ما تلاوت نمود». (السنن الترمذی، کتاب تفسیر القرآن، باب و من سورة المنافقون، جلد 5، صفحه 415).

این سوره به طور مفصل در مورد منافقان و به برخی از سخنان شان به بحث پرداخته و ضمن دروغهای آنان را برملا ساخته است و در پایان، مسلمانان را از سرگرم شدن با زینت زندگی دنیا برحذر داشته و آنان را به انفاق در راه خدا تشویق نموده است. به صورت کل گفته می توانیم که این سوره بطورکل دارای نکات و محتوای ذیل میباشد:

اول: در اولین آیات این سوره، خصلتهای اخلاقی منافقان و اوصاف و حالات آنان بیان شده، و پرده از دروغ پردازیهای آنان برداشته شده است، بطور مثال: در آغاز سوره ادعای دروغین آنان مبنی بر ایمان آنان و قسم های دروغین و ضعف و بزدلی و دسیسه های شان علیه پیامبر صلی الله علیه و سلم و مسلمانان و بازداشتن مردم از راه الله، مورد بحث قرار گرفته است. (السنن الترمذی، کتاب تفسیر القرآن، باب و من سورة المنافقون، جلد 5، صفحه 415).

دوم: آیه های بعدی از تَمَرُد و اِصرار آنان بر باطل و سرپیچی از فرمان کسی که آنها را به سوی حق دعوت می دهد، سخن به میان آورده و سخنان قبیح را که بر زبان می آورند، به تفصیل بیان داشته است که به خصوص آنچه در غزوة بنو مصطلق گفتند مبنی بر اینکه پیامبر صلی الله علیه و سلم و مسلمانان را از مدینه طرد خواهند نمود و عزت از آن ایشان است و سایر اقوال نادرستی که ابراز داشتند. (حدیث القرآن الکریم، ج 1، صفحه 327).

سوم: سپس سوره با دعوت مسلمانان به پرهیز از سرگرم شدن به زینتهای دنیا و مشابَهت با منافقان به پایان می رسد و آنان را به صدقه و انفاق که نشانه ایمان به روز واپسین است، تشویق می نماید و آنان را به این امر فرا می خواند که قبل از اینکه مرگ فرا رسد و فرصت از دست شان برود، این عمل را انجام دهند. همچنین آیات این سوره، مسلمانان را به طاعت و بندگی خدا و تلاوت قرآن، ذکر، نماز و انجام دادن سایر فرایض دعوت می نماید، و آنها را از اینکه به سبب مشغولیت زیاد به امور زندگی و فرزندان، از ادای حقوق خدا بازمانند و مانند منافقان که به سبب بخل ورزی، گفتند: بر کسانی که نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم هستند، انفاق نکنید... برحذر می دارد و به این موضوع می پردازد که هر کس به خاطر مشغولیت با مال و رسیدگی به امور فرزندان از دستورات خدا غافل شد، از جمله زیانکاران است. (التفسیر المنیر، جلد 28، صفحه 230-231).

بدین ترتیب این سوره با بر شمردن یکی از خصوصیات منافقان؛ یعنی، مشغول شدن به زینتهای زندگی دنیوی از مؤمنان می خواهد تا از این خصلت دوری گزینند. (حدیث القرآن الکریم، جلد 1، صفحه 243).

بر این اساس جامعه مدنی بر پایه رویدادها و حوادث شکل گرفت و قرآن کریم به آموزش و رهنمود آن پرداخت و پیامبر بزرگوار اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم نیز بر آن اشراف داشت.

خواننده محترم!

انسان در طول زندگی خود نمی تواند از دوستان و دشمنان واقعی خود انکار کند. و یا هم آنان را به فراموشی به سپارد، قرآن عظیم الشان در يك بخش، به معرفی دوستان واقعی می پردازد، و لو اینکه رابطه های دوستی بین جانبین، رابطه ظاهری و فیزیکی نباشد. انسان ما هیتاً طوری است که به عنوان خلیفه الهی خود را در برابر دیگران مکلف و موظف می داند. بنابر این، انسان طبیعی و متعادل هرگز از کمک و امداد به دیگری بخصوص به دوستان و محیبین خویش پرهیز نمی کند؛ چرا که مقام خلافت الهی مقتضی

این معناست که نسبت به دیگر آفریده محبت نماید و آماده کمک و مساعدت باشد. همچنان قرآن عظیم الشان در برخی دیگری از آیات خویش، به معرفی دشمنان واقعی انسان می پردازد، فرق نمیکند که شما به این دشمنان در رابطه هستید و یا هم اصلاً رابطه ای با آنان نداشته باشید، ولی آنها ذاتاً در دشمنی با انسان قرار دارند. این گونه نیست که اگر بر انسان مسلط نباشند، باید به آنان بی توجه بود. شناخت و معرفت از دشمن یک وجیه شرعی می باشد.

بخصوص شناخت از دشمن درونی برای انسان یک امر حیاتی، ضروری، شرعی و دینی بشمار می رود. زیرا مبارزه به دشمن بیرونی کاری ساده و آسان است، زیرا انسان دشمن بیرونی خویش را در رو در رو می بیند، بناءً به دفاع از خود اقدام میکند، و یا هم تمام تدابیر احتیاطی را در پیش میگیرد، تا کمترین ضربه را از ناحیه دشمن متحمل شود، اما دشمن پنهان و یا دشمن درونی بدترین و خطرناک ترین دشمن انسان بشمار می رود، زیرا انسان از آن غافل مییاشد، و از نقشه های ریزلانه او کمتر معلومات و آگاهی می یابد. دشمن خانگی ضربات مهلك تری را به انسان وارد می کند، لذا بر ماست ابتدا دشمن درون را شناخته و از نقشه ها و پلان های او، اطلاع کامل پیدا کنیم، تا با عزمی استوار، راسخ و قوی بر دشمن بیرون خویش مقابله نمایم. مهم ترین دشمن درونی انسان، همانا نفس انسان و شیطان هستند.

نفاق از مباحث مهمی است که مورد اهتمام قرآن عظیم الشان قرار گرفته، و در آیات متعددی بدان اشاره به عمل آمده است، تا جایی که یک سوره به نام «منافقون» بر پیامبر صلی الله علیه و سلم نازل شده است.

علماء در مورد منافق تعریفات متعددی ارائه نموده اند، ولی بهترین تعریف زیبا در مورد منافق همین است که: صفت منافق به شخصی اطلاق می شود که: در باطن کافر و در ظاهر مسلمان است.

نقش منافقان در یک جامعه اسلامی بی نهایت خطرناک است، بخصوص منافقان که در بدو تاسیس حکومت اسلامی توسط رسول الله صلی الله علیه و سلم در مدینه بعد از هجرت تقریباً یک سوم از اجتماع مدینه را تشکیل میدادند.

منافقان مدعی ایمان به الله بودند و در ظاهر به رسالت پیامبر صلی الله علیه و سلم اقرار هم داشتند اما ایمانشان ظاهری بود و تظاهر به اسلام می کردند. (برای مزید معلومات مراجعه فرماید به سوره آل عمران آیه: 167)

مطالعه تاریخ اسلام نشان می دهد که منافقان تاب مشاهده حیات و پیشرفت دین اسلام را نداشتند چرا که شریعت محمد صلی الله علیه و سلم تمام امید ها و آرزوها و امیال «خواهشات» آنها را به باد فنا داده بود. بر این اساس آنها با عناوین و دسایس گوناگون کوشیدند تا در قدم اول حکومت اسلامی جدید تاسیس مسلمانان را و در قدم بعدی دین اسلام را بصورت کل از ریشه نیست و نابود سازند.

منافقان برای تأمین اهداف شوم خویش هر روز طرحهای جدید و نقشه های خطرناک نوینی بر خاموش ساختن مشعل دین مقدس اسلام طرح و آنر به منصفه اجر هم گذاشتند. آنان در هر دسیسه که به منظور برچیدن موجودیت نهضت اسلام برانگیخته می شد، شرکت می جستند، و هر روز به اقدام خطرناکی علیه رهبر نهضت محمد صلی الله علیه و سلم دست می زدند.

منافقان مطابق تعریف قرآن انسا نه‌ای مریضی هستند، «...فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» (آیه 49 سورة انفال) بدین اساس کوشیدند، با پاشیدن بذر فتنه و اختلاف در قلوب مسلمانان و ایجاد جوّی مملو از کینه، آتش دشمنی های کهنه و قدیمی را دوباره در مجتمع مدینه منوره مشتعل سازند.

آنان همواره تلاش بخرچ می دادند، تا وحدت صفوف فشرده مسلمانان را به هر قیمتی که باشد متزلزل و خدشه دار سازند، و در نهایت وحدت اجتماعی، حاکمیت اسلامی بصورت کل، تضعیف و در نهایت آنرا نیست و نابود سازند.

خصوصیات منافق دائماً همین است که: در گفتار و عمل خود دروغ میگویند.

و زمانی که وعده می دهند، بدان عمل نمی کند و در امانت خیانت می ورزند.

بارزترین و آشکارترین و رسواترین منافق کسی است که دیگران را به خاطر انجام همان کاری مواخذه می کند که خود بدتر از آن را انجام می دهد.

منافقان همیشه نگران هستند که میاد ماهیت و جوهر واقعیشان برای مردم آشکار شود و به همین منول کوشش عظمی بخرچ میدهند تا صدای مخالفین خویش را در نطفه خاموش سازند.

ترجمه و تفسیر سوره مُنَافِقُونَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ ﴿١﴾

چون منافقان نزد تو آیند گویند شهادت می دهیم که تو واقعاً پیامبر خدایی و الله [هم] می داند که تو واقعاً پیامبر او هستی و الله گواهی می دهد که مردم دو چهره سخت دروغگویند (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَشْهَدُ»: شهادت دهیم. «وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ»: الله می داند که تو واقعاً پیامبر خدایی.

تفسیر:

از فحوی آیه مبارکه و بخصوص جمله «قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ» معلوم می شود که: منافق، از کلمه حق و حقیقت مانند عادت دایمی و همیشگی خویش استفاده باطل می کند. طوری که تاکتیک و شیوه های چرب زبانی و چاپلوسی، از جمله شیوه های دایمی منافقان است.

منافق در آیه فوق الذکر به ادای قسم از جمله «نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ» کوشش بعمل می آورد که کلام خویش را به قسم توأم بسازد، تا مخاطب خویش را به کلام و سخن منافقانه خویش باورمند بسازد. بناءً نباید به سخن منافقانه شخص منافق اعتماد و باور کنیم. تلاش و کوشش اعظمی شود که نه تنها شیوه نفاق منافقین را بلکه هویت شخص منافق رسوا ساخته شود. زیرا اشخاص منافق کاذبین و دروغگویان هستند، طوری که پروردگار با عظمت ما در آیه فوق فرموده است: «وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ»، منافقین بر خلاف اعتقاد، سخن به زبان می آورند، قابل دقت است که: ایمان واقعی، همانا اعتقاد قلبی است نه اقرار زبانی.

نفاق چیست؟

نفاق، ادعای خوب بودن و درستکاری از طرف انسانهای نادرست و نابکار است. نفاق میوه و ثمره کفر است و کفر به معنای پنهان کردن حقایق و وارونه جلوه دادن آنست. منافق در ظاهر مسلمان و در باطن کافر است. در حقیقت نفاق یکی از نشانه های کفر در دل است.

نفاق از اعمال کسانی است که به زبان ادعای ایمان و صداقت در اقوال و افعال را می کنند، اما در قلب حقایق را پنهان کرده و با خودشان صادق نیستند.

خواننده محترم!

در روز قیامت بدترین مردم انسان های دو رو و منافق صفت هستند، انسانهای که در هیچ وقت و در هیچ حالت دارای موضع واحد صادق نمی باشند. در بخاری و مسلم حدیثی داریم که از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است؛ که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «تَجِدُونَ شَرَّ النَّاسِ ذَا الْوَجْهَيْنِ الَّذِي يَأْتِي هُوَ لَاءَ بَوَّجِهٍ وَيَأْتِي هُوَ لَاءَ بَوَّجِهٍ». (مشکوه المصابیح: شماره 4820). (بدترین مردم روز قیامت کسانی را می یابید که دو رو و منافق

صفت هستند.

با هرکس به چهره مبدل شده رو به رو می گردند) مانند گل آفتاب پرست که در صبح و عصر تغییر جهت میکند.

در برخی از روایات آمده است که این گونه انسانها در روز قیامت زبان آتشین دارند. بخاری، ابو داوود، دارمی و ابولعلی از یاسر بن عمار روایت می کنند که، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ كَانَ لَهُ وَجْهَانِ فِي الدُّنْيَا كَانَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِسَانَانِ مِنْ نَارٍ». (سلسلة احادیث الصحيحة: 892). (هرکس در دنیا دارای دو چهره باشد، در روز قیامت زبانی از آتش در دهانش گذاشته میشود).

بنابراین منافقان از ایمان و دین به عنوان ابزار و وسیله استفاده به عمل میآورند. تعبیر به اینکه آنان شهادت به رسالت و توحید را تنها برای وسیله و سپر اختیار نموده اند، نشان می دهد که منافقین در جامعه احساس خطر می کردند و برای این که خود را در سنگر با امن قرار دهند و از اضرار و آسیب های احتمالی از سوی دین و دینداران در امان بمانند به شهادتین روی آورده و اقرار به اسلام کند.

در حقیقت طوریکه یاد آور شدیم منافقین دین را بحیث ابزار و وسیله برای مصون ماندن از مومنان و جامعه ایمانی بکار می برند. به همین دلیل گفته شد که نفاق زمانی در جامعه شکل می گیرد که اسلام و ایمان در قدرت باشند و کافران برای رهایی از فشار های قدرت اسلام به دین روی می آورند تا در پناه آن خود را از هرگونه گزند حفظ کنند. طوریکه در (آیه 16 سورة مجادله) به همین مسئله اشاره به عمل آمده و تحلیل می کند که علت روآوری منافقان در جامعه ایمانی به ایمان و اسلام تنها ترس است و برای حفظ خویش سپر و زره اسلام را برتن کرده اند تا با آن از آسیب های اجتماعی در امان بمانند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 8) در باره بدترین و زشتترین صفات منافقان، دلایل دروغگویی و نفاق آنان، مورد بحث قرار گرفته است.

اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢﴾

قسم های خود را [چون] سپری بر خود گرفته و [مردم را] از راه الله منع کردند، البته بد است آنچه آنها می کنند. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«جُنَّةً»: جنه سپر، وسیله ای است که برای محافظت از جان از آن استفاده می شود. در حدیث آمده است: «الصوم جنَّة»؛ یعنی روزه سپری است که انسان را از آتش مصون می دارد.

«اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً» قسم دروغین خود را سپر و پوششی برای صیانت خود قرار داده اند تا کشته نشوند. ضحاک فرموده است: منظور قسم خوردنشان می باشد مبنی بر اینکه مسلمان اند.

تفسیر:

« اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً »:

«سوگندهای خود را سپر گرفته اند» یعنی: سوگندهایی را که به شما درباره ایمان خود می خورند، سپر قرار داده اند تا آنان را از گزند شما نگه دارد و در پشت سر آن خود را پنهان دارند تا کشته و اسیر نشوند.

«فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» مردم را از جهاد و ایمان آوردن به پیامبر صلی الله علیه وسلم منع کردند.

امام طبری فرموده است: یعنی مردم را از دین الله باز می‌دارند که آن را توسط پیامبرش فرستاده است، و آنان را از پیروی نمودن از شریعتش مانع می‌شوند که آن را برای بندگانش مقرر فرموده است. (تفسیر طبری ۶۹/۲۸).

و ابن کثیر فرموده است: منافقین به وسیله دروغ‌های کاذبشان خود را از مسلمانان مصئون می‌داشتند؛ زیرا افرادی که کاملاً از امر آنان باخبر نبودند، به قسم‌های دروغین‌شان فریفته می‌شدند و گمان می‌کردند آنها مسلمان هستند در صورتیکه آنها از فرط فساد خود قلباً به اسلام و مسلمانان روی نمی‌آورند، و بسی از مردم در این رهگذر زیان دیدند. (مختصر ۵۰۳/۳).

«إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» عمل و کارشان زشت و ناپسند است؛ زیرا به ظاهر خود را مسلمان نشان می‌دهند، در صورتیکه در باطن منافق و نابکارند. پس اعمال منافقانه‌ی آنها و قسم‌های کاذبشان بسی زشت و ناپسند است.

مفسر صاوی فرموده است: «ساء» مانند «بئس» برای ذم است و متضمن معنی تعجب و مهم نشان دادن کار آنان نیز می‌باشد. (تفسیر صاوی ۲۰۸/۴)

خواننده محترم!

طوری‌که در فوق هم یاد آور شدیم: منافق در اصطلاحات قرآنی به شخصی اطلاق می‌شود که به ظاهر مسلمان باشد و در باطن فاقد ایمان یعنی ایمان نداشته بلکه تظاهر به اسلام و دین داری می‌کند و تنها برای دست‌یابی به موقعیت‌های اجتماعی و بهره‌گیری از منافع دنیوی دین داری و یا فرار از مجازات و یا اینکه از کشتن نجات یابد به اسلام روی می‌آورد و شهادتین را ادا می‌کند. بنا براین نفاق پدیده‌ی سیاسی و اجتماعی باحضور قوی مصلحت‌گرایی و منفعت‌گرایی دنیوی است.

سوء استفاده از مقدّسات دینی یکی از وسایل و شیوه‌های تاکتیکی منافقین در شیوه کارشان بحساب می‌رود طوری‌که جمله «اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً» مبین این حقیقت است. آنان همیشه کوشش می‌کنند، که از دین علیه دین استفاده بعمل آرند. و بدین ترتیب همه کوشش‌شان در این است که: «فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» تا بدینوسیله دیگران را از هدایت الهی محروم سازند. هدف منافقان، همانا بستن راه الله است، و نباید فراموش کرد که هدف نهایی منافق به کفر می‌انجامد.

جریان نفاق، از خطرناکترین جریان رایج در جامعه اسلامی است. عمل کرد منافقان از نظر قرآن عظیم الشان از عمل کرد کفار هم بدتر شمرده شده اند و مؤمنان ترغیب شده اند که جریان نفاق را شناخته و در برابر آن هوشیار، آگاه و با تدبیر موضع مبارزه جدی بعمل آرند.

نباید فراموش کرد که نفاق و دورویی پدیده‌ی است که در هنگام حکومت و حاکمیت اسلام پدید می‌آید. این اصطلاحی است که در دوره قدرت اسلام در مدینه منوره بعد از تاسیس اولین پایه‌های حکومت اسلامی، ظهور کرد.

قابل توجه و دقت است که: هر شخص را نمی‌توان متهم به نفاق کرد و یا به اتهامی از دایره اسلام آنرا بیرون راند. بنابر همین منطق است که چگونگی تعامل با منافقان دشوار است. این دشواری به جهت عدم امکان شناسایی آنان است؛ زیرا منافقان هرگز به طور آشکار

و علنی کفر خویش را آشکار نمی کنند و همواره بر ایمان بلکه شدت ایمان خویش تأکید می ورزند. بنابراین کسانی که به طور آشکار و علنی با دین اسلام مخالفت می ورزند هرچند که در جامعه اسلامی زندگی می کنند منافق نیستند بلکه کافر و مشرک می باشند.

خواننده محترم!

تنها راه شناسایی و درگیری منافقان دقت و تأمل در رفتارها و گرایش های آنان است که با اصول اسلامی و ایمانی در تضاد است.

قرآن عظیم الشان در سوره بقره به تحلیل رفتارها و عملکردها و حتی عقاید ایشان می پردازد تا مؤمنان نسبت به منافقان و جریان نفاق با آگاهی و اطلاع بیشتری برخوردار شوند و از اضرار و آسیب های جدی و خطرناک آن ها خود و جامعه ایمانی را حفظ کنند؛ طوری که در فوق هم یاد آور شدیم جریان نفاق به جهت دوگانگی و دورویی بدتر از کافران و مشرکان هستند و ضربه هایی که ایشان به جامعه و ایمان مردم وارد می سازند سخت تر و جانکاه تر است.

از این رو خداوند نفاق را کفر خطرناکی ارزیابی می کند که از درون جامعه بر آن خنجر وارد می سازد و به همین دلیل شدت تهدید خداوند نسبت به آنان بیشتر از تهدید کافران است. الله تعالی می فرماید که منافقان به جهت کفر نفاق خویش در پایین ترین درجات دوزخ خواهند بود و درک الاسفل مکانی است که خداوند برای منافقان فراهم نموده است.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ (۳)

این (نفاق) به آن خاطر است که آنان ایمان آورده سپس به انکار پرداخته اند و در نتیجه بر دل‌هایشان مهر زده شده و [دیگر] نمی فهمند. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذَلِكَ»: این نفاق و دورویی و دروغ پردازی. «طبع»: مهر زده شد. «لَا يَفْقَهُونَ»: نمی فهمند.

تفسیر:

اگر مبحث منافقان را در سراسر از قرآن عظیم الشان با دقت خاصی مطالعه نمایم با وضاحت تام در خواهیم یافت که: منافق در هر جای و هر موضع مبحث نفاق خویش را مطرح می سازد.

قرآن عظیم الشان هم در بخش که موضوع منافق مطرح می شود، آنرا با تعبیر تند و زننده مورد استعمال قرار داده است از جمله: در (آیه 16 سوره محمد) «طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» «الله تعالی بر قلب های آنان مهر زده است؛ و هدایت و نور بدان نمیرسد.

«فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ» و چون خدا بر قلب آنان مهر زده است، خیر و ایمان را نمی شناسند و نیک و بد را از هم تمیز نمی دهند. «لَا يَعْلَمُونَ» (سوره توبه، 93) (آنان نمی دانند) «لَكَابُونَ» آنان دروغ میگویند (منافقون، 1) «مَا يَشْعُرُونَ» آنان درك ندارند؛ (بقره، 9) «الْمُفْسِدُونَ» فسادگرند؛ «بقره، 12» «فِي طُعْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» در سرکشی خود سر درگم اند؛ «بقره 15» «مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ» آنان هدایت یافته نیستند؛ «بقره 16» «لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ» خداوند هرگز آنان را نمی بخشد. (سوره انفال، 36)

منافقین کوشش بعمل می آورند که از هر وسیله و از هر ذریعه استفاده کنند تا وحدت مسلمان را به خطر مواجه سازند، از جمله این دسایس و فعالیت های منافقانه میتوان از اعمار مسجد ضرار در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم در مدینه مثال خوبی برای

شناخت هویت به اصطلاح اسلامی منافقان شده میتواند.
منافق و پدیده نفاق چرا اینقدر خطرناک است؟

در جواب باید گفت: دشمن هویت و عملکرد اش معلوم است، و با تمام وضاحت اعلام دشمنی میکند، و منافق از جمله دشمنی است که شناخت آن کاری ساده و آسانی نیست. زیرا منافق با چهره دوست ظاهر می شود و همیشه از پشت خنجر میزند، منافق نسبت به سایرین مصروف تظاهر دینی است، بناءً نقش تخریبی اش برای جامعه به مراتب بدتر و بیشتر است.

توجه خوانندگان را به آیات اول سوره بقره که در آن فورمول قوی مردم شناسی جمعبندی شده است جلب می دارم:

در آیات چهارگانه سوره بقره، آیه (2 و 3 و 4 و 5) به تعریف و معرفی متقیان پرداخته است. همچنان در دو آیه (آیه 6 و آیه 7) به معرفی کافران پرداخته است، ولی برای شناخت منافقان 13 آیت دیگر در سوره بقره اختصاص یافته است. زیرا تعریف و شناخت شخصیت منافق بی نهایت پیچیده و بگرنج می باشد.

قابل دقت است که: هم شخصیت منافق و هم عملکرد منافق ضرورت به توضیحات بیشتر و همه جانبه دارد، زیرا شخصیت منافق، طوریکه یاد آور شدیم شخصیت پیچیده، مغلق و خطرناکی است.

در قرآن عظیم الشان منافق به دو شکل معرفی شده است:

اول: عده که اصلاً ایمان ندارند و به اصطلاح عوام الناس به نرخ روز نان میخورند و هر روز چهره عوض می کنند و این یک نوع نفاق است.

دوهم: نفاق عملی: کسیکه اعتقاد به الله جل جلاله و پیامبر صلی الله علیه و سلم دارد ولی در بین عمل و فکرش تفاوت آسمان تا زمین دیده می شود. همیشه حرف می زند، قول میدهد ولی به قول و حرف خویش عمل نمی کند.

قرآن عظیم الشان در (آیه 10 سوره بقره) میفرماید: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» (درقلب های ایشان مرض (جهل و عناد) است.

بناءً باید گفت که: نفاق، يك مرض روحی است و منافق یک مریضی است.

همانطور که مریض، نه سالم است و نه مرده، نفاق هم نه مؤمن است و نه کافر.

جمله «لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ» (آیه 10 سوره بقره) چه زیبا فرموده است که: زمینه های عزت و سقوط را، خود انسان در خود به وجود می آورد.

مفسرین در تفسیر جمله «فَرَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» (آیه 10 سوره بقره) می نویسند:

داستان منافق، به لاشه مردار و بد بو می ماند که در ذخیره آب افتاده باشد. هر چه آب در آن بیشتر وارد شود، فسادش بیشتر شده و بوی متعفن و کثیف اش افزایش می یابد. نفاق، همچون مرداری است که اگر در روح و قلب انسان باقی بماند، هر آیه و حکمی که از جانب پروردگار نازل شود، به جای تسلیم شدن در برابر آن، دست به تظاهر و ریاکاری می زند و يك گام بر نفاق خود می افزاید. این روح مریض، تمام افکار و اعمال او را، ریاکارانه و منافقانه میکند و این نوعی افزایش مریضی است. که الله تعالی ما و شما را از آن نگاه دارد.

یک تعریف کوتاه از کافر و منافق:

در این هیچ جای شکی نیست که: چنانچه به نحوی در بالا گفته آمدیم کافر و منافق با هم

متفاوت اند، کافر کسی است که قلباً و ظاهراً اسلام را انکار میکند، ولی منافق کسی است که در ظاهر اسلام را پذیرفته و اعلام اسلام میکند و قلباً اسلام را رد و انکار می کند، لذا شخص منافق از کافر عذاب بیشتری خواهد دید زیرا ضرر او بیشتر است. پس نکته مهم در این مطالب اینست که نمیتوان حکم نفاق بر مسلمانان صادر نمود، زیرا ما از قلب انسانها نا آگاهیم و بجز الله کسی نمی داند که آیا شخصی که اعلام اسلام نموده در گفته و عمل خود صادق است یا خیانت می کند!

انواع نفاق:

«نفاق» از «نفاق» به معنای تونل های زیرزمینی است که برای استتار یا فرار از آن استفاده می شود. برخی از حیوانات از جمله موش سوسمار، از غار های استفاده به عمل می آورند که دارای دو سوراخ اند. خصوصیت منافقان هم همین است، همیشه برای فرار راه های مخفی و پنهانی را برای فرار خود نگاه میدارند، تا به هنگام خطر از آن طریق فرار کنند.

نفاق دو نوع است: نفاق عملی و نفاق اعتقادی.

نفاق اعتقادی همان نفاقی است که شخص را کافر می کند و کسی است که در قلب مخالف اسلام ولی در ظاهر موافق آن است!

اما نفاق عملی، همیشه کافر نیست، بلکه ممکن است شخص مسلمانی باشد که گهگاهی مرتکب برخی از اعمال منافقانه می شود، مثلاً زیاد دروغ گفتن نشانه نفاق است. و یا کسی که خلاف وعده می کند یا در امانت خیانت می کند، باید از خود بترسد زیرا او نشانه نفاق دارد!

نفاق اعتقادی چیست؟

نفاق اعتقادی که همانا کفر اکبر بوده و شخص را از دایره اسلام خارج میگرداند و آن شش نوع است: تکذیب پیامبر، تکذیب بعضی از آنچه پیامبر صلی الله علیه وسلم آورده، دشمنی، تنفر و کینه با پیامبر صلی الله علیه وسلم، بغض و کینه به بعضی از آنچه که پیامبر صلی الله علیه وسلم آورده است، خوشحال شدن از شکست دین پیامبر صلی الله علیه وسلم و ناراحت گشتن به خاطر پیروزی و سرفرازی دین پیامبر صلی الله علیه وسلم، و همه این موارد در قلب شخص بروز می کند و شخص اعتقادش را بر مسلمانان مخفی می دارد و لذا به آن نفاق درونی یا اعتقادی گویند.

نفاق عملی:

نفاق عملی که آن را کفر اصغر می گویند: شخص را از دایره اسلام خارج نمی کند، ولی آن جنایتی بزرگ و گناهی عظیم است. طوریکه در حدیثی آمده است:

«أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا خَالِصًا وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنَ النَّفَاقِ حَتَّى يَدْعَهَا إِذَا أُؤْتِمِنَ خَانَ وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ» بخاری (34)، و صحیح مسلم (58). یعنی: «هر کس این چهار خصلت در او دیده شود، منافق خالص است. و هر کس، در او یکی از این خصلت ها دیده شود، یک خصلت از نفاق دارد مگر زمانی که آن را ترک کند. آن چهار خصلت عبارتند از: 1. هرگاه، امانتی به او سپرده شود، خیانت می کند. 2. هنگام صحبت کردن، دروغ می گوید. 3. اگر عهد و پیمانی ببندد، پیمانش را می شکند. 4. هنگام دعوا، دشنام میدهد و ناسزا میگوید». همچنین میفرماید: «أَيُّهُ الْمُنَافِقُ ثَلَاثٌ إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ وَإِذَا أُؤْتِمِنَ خَانَ» بخاری (33) یعنی: «نشانه منافق،

سه چیز است: اول اینکه در صحبت های خود، دروغ می گوید. دوم اینکه خلاف وعده، عمل می کند. سوم اینکه در امانت، خیانت می کند.

همچنان در حدیثی آمده است: «أَيُّ امْرَأَةٍ سَأَلْتُ زَوْجَهَا طَلَقَهَا مِنْ غَيْرِ بَأْسٍ فَحَرَامٌ عَلَيْهَا رَائِحَةُ الْجَنَّةِ الرَّاوِي: ثوبان مولى رسول الله صلى الله عليه وسلم | المحدث: شعيب الأرنؤوط | المصدر: تخريج صحيح ابن حبان الصفحة أو الرقم: 4184 | خلاصة حكم المحدث: إسناده صحيح على شرط مسلم» (هر زنی که بدون دلیل از شوهرش تقاضای طلاق کند، بوی جنت بر او حرام است).

همچنین از اسامه بن زید روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «من ترک ثلاث جمعات من غیر عذر کتب من المنافقین» «کسی که سه جمعه را بدون عذر ترک کند، از منافقین به حساب می آید». طبرانی (422)

این موارد گاهی از مسلمانان سر می زند و لذا نمی توان چنین حکم نمود که هرکس دارای یکی از آن خصلتهای منافقانه باشد، پس او منافق است، بلکه باید به او متذکر شد که مواظب خود باشد و از خصلت های منافقانه دوری ورزد تا عقیده اش سالم بماند.

بر این اساس کسی که مسلمان است و شهادتین بر زبان آورده و به ارکان اسلام اعتقاد دارد و به آنها عمل می کند، پس ما حکم به اسلام او می دهیم ولی اگر مرتکب یکی از موارد کفر عملی شد، حکم منافق بر او وارد نمیکنیم، زیرا همانطور که گفته شد:

اولاً، نفاق اعتقادی در قلب است و ما بر قلب انسانها تسلط نداریم و جز الله کسی نمی داند که آیا شخص نفاق اعتقادی دارد یا خیر (مگر آنکه خود الله تعالی به بندگانش خبر دهد که فلانی منافق است همانطور که منافقان مدینه را به پیامبر صلی الله علیه وسلم شناساند) دوماً، این اعمال موجب کفر اکبر و نفاق اعتقادی نیستند بلکه گناه هستند و اهل سنت و جماعت (بر خلاف عقیده فاسد خوارج) مسلمانان را با انجام گناهان کبیره یا صغیره تکفیر نمی کنند.

وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنْهُمْ حُشْبٌ مُسْنَدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿٤﴾

و چون آنان را ببینی قد و قامت شان تو را به تعجب می اندازد! و چون سخن گویند به گفتارشان گوش می دهی، آنان گویا تخته هائی هستند که تکیه داده شده اند. هر فریادی را به زیان خویش می پندارند خودشان دشمنند از آنان بپرهیز! الله ایشان را بکشد از (حق) به کجا گردانیده می شوند؟ (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« أَجْسَامُهُمْ »: هیکلهایشان، پیکرها و اندامهایشان. « تَسْمَعُ »: گوش فرا می دهی. « حُشْبٌ »: جمع

حُشْب، تخته ها، چوب خشک. « مُسْنَدَةٌ »: تکیه داده شده. « صَيْحَةٌ »: فریاد. آواز. « قَاتَلَهُمُ اللَّهُ »: خدایشان بمیراند! هدف از کشتن در اینجا، نفرین کردن و از رحمت الهی محروم گرداندن است. « أَنَّى يُؤْفَكُونَ »: (ملاحظه شود سوره: توبه، عنکبوت، زخرف). در سوره توبه، خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم می فرماید: اموال و اولاد منافقان ترا به شگفتی نیاندازد، در این جا می فرماید: قیافه و بیان آنان سبب شگفتی شما نشود.

گرچه در این آیه، مخاطب پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم است ولی مراد تمام مسلمانان هستند که ممکن است ظواهر و بیان منافقان آنان را تحت تأثیر قرار دهد.

تفسیر:

هدف کلی این آیه مبارکه، بیان علایم منافقان است که به وسیله این علایم و صفات می توان منافق را از مؤمن تشخیص و تفکیک نمود. این نشانه ها نوعاً جنبه کلی و عمومی دارند و ناگفته نه ماند که: هم اکنون هم این علایم بالای منافقان عصر امروزی ما صدق می نماید. در آیه مبارکه آمده است: «وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ»؛ وقتی آن منافقان را می بینی، شکل و سیمای شان باعث تعجب می شود؛ زیر دارای سیمایی زیبا و برازنده و شاداب و پرطراوت و قوی اندام و درشت هستند. (این جمله زیبایی قرآنی ما را به یک واقعیت می رهنمایی می کند که: اشخاص منافق در میان ما و در برابر چشمان ما حضور و قرار دارند، یعنی اشخاص و افرادی دور از چشمان ما نیستند.) همچنان فحوی این جمله مبارکه: «وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ» این واقعیت را به ما می رساند که؛ اشخاص منافق در برخورد با مؤمنین، قیافه حق به جانب را به خود می گیرند، این قیافه و سکوت و آرامش و نگاه های آرام آنان (که همگی برای پوشاندن نفاق درونی است) همه را به تعجب و می دارد و تصور می کنند که آنان اشخاص صالحی هستند. منافقان برای پوشاندن صفت نفاق خود و اینکه بتوانند در بین مؤمنین امکانات نفوذی بدست آورند، و یا حداقل مومنین به آنان نزدیک شوند از این شیوه و تکتیک استفاده می نمایند، در حالیکه در باطن آنان قیافه و نیت شیطانی و عداوت گرانه خویش را با مسلمانان پنهان می دارند.

در ضمن قابل یادآوری است که منافقین در حین بحث و مباحثات، در بین مردم، زبان چرب و شیرینی را بکار می بندند طوری که در آیه مبارکه آمده است: «وَإِنْ يَفُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ» (و چون سخن گویند به گفتارشان گوش میدهی) ابن عباس گفته است: ابن سلول (رئیس منافقان) درشت اندام و فصیح بود و زبانی گویا داشت، وقتی به سخن می آمد پیامبر صلی الله علیه وسلم به حرفش گوش می داد، و یارانش نیز وقتی به محضر پیامبر صلی الله علیه وسلم می آمدند، مردم از هیکل درشتشان در تعجب می شدند. (صاوی ۲۰۸/۴).
بناءً ما نباید فریب چرب زبانی و شیرین سخنی منافقان را بخوریم و این طرز گفتار در زیادتراز موارد توسط همچو اشخاص برای فریب می باشد و نه برای دل سوزی که در این مورد باید دقت کرد.

همچنان توجه شما را به یک واقعیت جلب می دارم، و آن اینکه اشخاص ابن الوقت هدف مشخصی در برابر خویش ندارند و ضمناً به هیچ اصلی پایبند نمی باشند، به هر رنگی جامه می پوشند، و به اصطلاح به هر دول می رقصند، و با ماسک های گوناگون در صحنه زندگی ظاهر می شوند و برای منافع شخصی خویش همه اصول قبول شده انسانی را زیر پا می گذارند.

ولی اشخاص انعطاف پذیر، تا آنجا که به اصول و اهدافشان ضرری متوجه نشود با مردم حتی با دشمن خود هم احياناً کنار می آیند و برای حفظ اصول و پایه های واقعی از یک سلسله منافع می گذرند.

اشخاص منافق بر اثر نداشتن فکر و عقل درست و سالم، حتی به آن اصولی که از جانب رسول الله صلی الله علیه وسلم طرح می شود، در حالیکه صد در صد به نفع آنها بوده نیز احترام نمی گذاشتند.

یک نقطه مهمی که در بین منافقان عام است، اینست که منافقان نه طرح میدهند و نه طرح

می پذیرند. و به سبب مریضی «نفاق» که دامنگیر شان می‌باشد، کردار و گفتارش را از محور عقل شان بیرون برده است.

«كَانَتْهُمْ حُشْبٌ مُّسْتَدَّةٌ» به سبب نفهمی و خالی بودن قلبشان از ایمان انگار تخته‌هایی هستند که به دیوار تکیه داده شده‌اند. مراد از تشبیه، ترسویی و پستی آنان می‌باشد. از این رو فرمود: «يَحْسُبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ» از بس که ترسو و هراسناکند هر بانگ و صدایی را بر ضد خود می‌دانند و گمان می‌کنند آنها هدف می‌باشند. پس همیشه در حالت ترس و اضطراب قرار داشته و بیم دارند الله تعالی پرده‌ی آنها را پاره و رازشان را برملا سازد.

ابن کثیر فرموده است: هر بیم و خطری اتفاق بیفتد، آنها گمان می‌کنند در معرض خطر قرار می‌گیرند. (مختصر ۵۰۴/۲).

مقاتل فرموده است: هر وقت بانگ جستجوی گمشده‌ای را می‌شنیدند یا هر صدایی را میشنیدند، عقل از سرشان می‌پرید و گمان می‌کردند مراد آنانند؛ زیرا خائن بیمناک و خایف است. (الوسی ۱۱۱/۲۸).

«هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرُهُمْ» آنها هم برای تو و هم برای مؤمنان دشمنانی سرسخت می‌باشند، هرچند که به ظاهر اسلام را آورده‌اند، پس از آنها برحذر باش و از آنان ایمن مباش، و اسرار خود را در اختیار آنها قرار مده؛ زیرا چشم و گوش دشمنانت می‌باشند.

«قَاتَلَهُمُ اللَّهُ» جمله‌ی دعایی است. یعنی الله آنها را خوار و نفرین و دور از رحمت خود بدارد! «أَنْتَى يُؤْفَكُونَ» چگونه از راه هدایت منحرف شده و به گمراهی می‌گرایند؟! و چگونه با وجود این همه دلایل روشن، راه را گم می‌کنند؟! دوری آنها از ایمان و جهل و نادانی آنها و انصراف شان از ایمان آن هم بعد از اقامه دلایل، مایه‌ی تعجب و شگفتی است.

امام احمد از ابو هریره (رض) روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: منافقان نشانه‌هایی دارند که به وسیله آن شناخته می‌شوند؛ سلام و درودشان نفرین است، و خوراکشان تاراج، و غنیمت شان غل و غش است. و جز با نیتی سوء به مساجد نزدیک نمی‌شوند و جز در آخر وقت نماز اقامه نمی‌کنند. خود را بزرگ می‌دانند و با هیچ کس انس و الفت ندارند و هیچ کس با آنها مأنوس نیست. در شب بسان چوب ساکت بوده و در خلال روز داد و چپ می‌زنند. (اخراج از احمد، درمختصر ۵۰۴/۳ نیز این‌گونه آمده است.) منافقین با الله تعالی درگیرند، والله تعالی نیز آنان را لعنت می‌کند: «قَاتَلَهُمُ اللَّهُ». الهی پروردگارا ما را از مرض مهلک نفاق و از فتنه‌های منافقین درآمان داشته باش. آمین یارب العالمین.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّا رُءُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ﴿٥﴾

و چون به آنان گفته شود بیایید تا پیامبر صلی الله علیه و سلم برای شما آمرزش بخواهد سرهای خود را بر می‌گردانند و آنان را می‌بینی که دیگران را از راه الله منع می‌کنند در حالیکه تکبر می‌ورزند. (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَوَّا»: دور و پیچ دادن است، (یعنی اینکه تکان دادن سر به عنوان تکبر و تمسخر است.) «يَصُدُّونَ»: روی می‌گردانند. دوری می‌کنند از پذیرش دعوت بر حق پیامبر صلی الله

علیه وسلم.

«وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ» آنان را می بینی که از پذیرفتن این درخواست امتناع می ورزند و خود را بزرگتر از آن می دانند که پیامبر صلی الله علیه وسلم برایشان بخشودگی کند. صیغهی مضارع آمده است تا استمرار آنها را در امتناع و لجابت نشان دهد. (البحر ۲۷۳/۸).

تفسیر:

مفسران گفته اند: بعد از این که در مورد افشا و رسوا نمودن منافقین آیات نازل شد، خویشاوندان مؤمنشان نزد آنان رفتند و گفتند: وای بر شما! نفاق شما افشا شده و خود را نابود کردید. نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم بروید و توبه نمایید و از او التماس کنید که برایتان طلب مغفرت کند، اما آنها امتناع ورزیدند و به عنوان استهزا سر را تکان می دادند. آنگاه آیه نازل شد. بعد از آن نزد ابن سلول رفتند و گفتند: پیش پیامبر برو و به گناهت اعتراف کن، ایشان برایت طلب مغفرت می کند، سرش را تکان داد و از در انکار درآمد و گفت: از من خواستید ایمان بیاورم، ایمان آوردم. از من خواستید زکات مالم را بدهم، چنان کردم. و چیزی نمانده است جز اینکه مرا وادار کنید برای محمد سجده ببرم! آنگاه خدا بیان کرد که طلب بخشودگی برای آنان از سوی پیامبر، هیچ سودی بر ایشان ندارد؛ زیرا آنها نفاق و چند چهره گی را پیشه کرده اند.

شان نزول آیه 5:

1089- ابن جریر از قتاده روایت کرده است: به عبدالله بن ابی گفته شد: کاش خدمت رسول الله می رفتی، تا برایت طلب مغفرت می کرد. او سر خود را برگرداند. پس در باره او آیه «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ» نازل شد. (طبری 34160 و 34162).
1090- ک: ابن منذر از عکرمه مانند این روایت را نقل کرده است. (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

یک تشبیه زیبا در باره منافقان:

پروردگار با عظمت ما در (آیات 17 تا 19 سوره بقره) در باره منافقین یک تشبیه زیبای را بشرح ذیل چنین بیان و فورمولبندی فرموده است: «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ» (17) صُمْ بُكُمْ عُمِّي فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» (18) أَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِّنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ» (19) (مثل آنان همچون مثل کسی است که به سختی آتشی بر افروخت و همین که آتش پیرامونش را روشنایی داد، الله نورشان را برد و در میان تاریکی هایی که نمی بینند رهایشان کرد).

امام فخر رازی مفسر شناخته شده جهان اسلام میفرماید: «تشبیه در اینجا در نهایت درستی و دقیق صورت گرفته است، زیرا منافقان در آغاز با ایمان خود نوری را کسب کردند، ولی سر انجام این نور را با نفاق خود از بین برده و در سرگردانی و گمراهی بزرگی غوطه ور شدند چراکه هیچ سرگردانی بزرگتر از سرگردانی در دین نیست».

علامه عبدالرحمن سعدی در تفسیر آن مینویسد: «مثالی که با حال آنها مطابق است مثال کسی است که آتشی را روشن کند. یعنی در تاریکی شدیدی بوده و نیاز مبرمی به آتش دارد و آن را با کمک کس دیگری میافرزد، چرا که او ساز و برگ لازم را در اختیار

ندارد، و هنگامی که آتش اطراف او را روشن گرداند و جایی را که در آن قرار گرفته است مشاهده کرد و اماکن امن و خطرهایی که او را تهدید می کند ملاحظه نمود، و از آن آتش بهره برد و چشمانش روشن گردید و گمان برد که آتش در اختیار اوست، در آن حالت خداوند نور و روشنایی اش را از میان ببرد و خوشحالی اش از بین برود و در تاریکی شدید و آتش سوزان باقی بماند، نورافشانی آتش از بین برود و حرارت آن باقی بماند. او در انبوهی از تاریکی ها قرار دارد؛ تاریکی شب و تاریکی ابرها و تاریکی باران و تاریکی حاصل از خاموش شدن آتش، پس حال چنین شخص چگونه خواهد بود؟ منافقان نیز چنین حالتی دارند، نور ایمان را از مومنان بر گرفتند و خود دارای صفت ایمان نبودند. بنابراین به طور موقت از نور آنان استفاده کردند و بدین وسیله جان و مالشان در امان ماند و به نوعی امنیت در دنیا دست یازیدند. در چنین حالتی ناگهان مرگ بر آنها آمد و استفاده از این نور را از آنان سلب نموده اند و اندوه و غم و عذاب فراوانی آنها را فرا می گیرد، و تاریکی قبر و تاریکی کفر و تاریکی نفاق و تاریکی گناهان بر آنها چیره می شود، و به دنبال این همه تاریکی، آتش جهنم که بد جایگاهی است آنها را در فرا خواهد گرفت. بنابراین خداوند متعال در مورد آنها می فرماید: «صُمُّ» کر هستند و خوبی ها را نمی شنود، «بُكْمٌ» گونگه هستند و نمی توانند سخن نیک بر زبان آورند «عُمَى» و در مقابل حق کور هستند.

«فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» پس آنها باز نمی گردند، چون پس از اینکه حق را شناختند آن را رها کردند، و به سوی آن بر نمی گردند. به خلاف کسی که حق را از روی نادانی و گمراهی رها کرده است زیرا او از روی ناآگاهی چنین کرده است و بازگشت او به حق نزدیک تر است».

«یا داستان شان چون» داستان کسانی است که در معرض «بارانی سخت از آسمان قرار گرفته اند» خداوند متعال در اینجا باران را برای قرآن مثل آورده است زیرا در قرآن آیاتی نازل شده که منافقان را مرعوب و بیمناک می گرداند «در آن باران تاریکی ها و رعد و برقی است» تاریکی ها، عبارت است از: تاریکی شب، تاریکی ابر و تاریکی خود باران. مراد از رعد: نداها و بانگ های تکان دهنده قرآن است «از بیم مرگ ناشی از صاعقه ها، انگشتان شان را در گوش های شان داخل می کنند» یعنی: از خطر به وسیله می پرهیزند که هرگز پناهشان در آن نیست. و این گونه اند منافقان که هیچ راه دیگری جز این نیافتند که گوش های شان را از شنیدن آیات قرآن ببندند «ولی خداوند بر کافران احاطه دارد» احاطه: فروگرفتن از تمامی جهات و جوانب است بدان سان که فرد احاطه شده به هیچ وجهی از وجوه، راه گریزی نداشته باشد.

بلی! قرآن لبریز از خیر است و آیاتی که بر نزول آن از جانب پروردگار سبحان دلالت دارد همانند باران، آیات مشتمل بر بیم و وعید و عذاب همانند رعد و صاعقه و آیات دربردارنده حجتها و برهانهای روشنگر، همانند برق است.

پس حالت منافقین چنین است، هنگامی که قرآن و اوامر و نواهی و وعد و وعید آن را می شنوند انگشتان خود را در گوش هایشان فرو می برند و از امر و نهی قرآن و وعد و وعید آن روی بر می تابند، زیرا هشدارهای قرآن آنها را می ترساند و وعده هایش آنها را پریشان می نماید. پس آنها تا آنجا که ممکن باشد از آن روی گردانی می کنند و همانگونه شخصی که در زیر باران شدید گرفتار آمده و از صدای رعد و برق ناراحت می شود و آن را

دوست ندارد و از بیم مرگ انگشتانش را در گوش هایش فرو می برد، منافقان نیز صدای قرآن و وعده ها و هشدارهای آن را دوست ندارند.

البته ممکن است شخص که گرفتار رگبار باران و صاعقه و رعد و برق شده است نجات یابد، اما منافقان نجات پیدا نمی کنند، چرا که خداوند از هر سو آنها را احاطه نموده است. پس آنها نمی توانند از دست خدا فرار کنند و او را ناتوان و درمانده سازند.

سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٦﴾

برای آنان برابر است چه برایشان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی الله هرگز بر ایشان نخواهد بخشود خدا فاسقان را هدایت نمی کند (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَسْتَغْفَرْتَ»: اصل آن (أَسْتَغْفَرْتَ) است که همزه باب استفعال آن برای تخفیف حذف شده است.

تفسیر:

« سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ » چون در حق آنان یکسان است که برایشان آمرزش بخواهی یا نخواهی، زیرا الله سبحان و تعالی آنان را نخواهد بخشید چون آنان قومی فاسق و منحرف اند و از اطاعت الله سبحان و تعالی بیرون هستند و کفر را بر ایمان ترجیح می دهند. بنابراین اگر پیامبر صلی الله علیه وسلم برای آن ها طلب آمرزش نماید فایده ای نخواهد داشت. همان طور که الله سبحان و تعالی در (آیه: 80 سوره توبه) می فرماید: «أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ » (برای منافقان استغفار کنی یا استغفار نکنی، (یکسان و برابر است.) اگر هفتاد بار هم برایشان آمرزش بخواهی، خداوند هرگز آنان را نخواهد بخشید. این (قهر حتمی الهی) به خاطر آن است که آنان به الله و پیامبرش کفر ورزیدند و الله، گروه فاسق را هدایت نمی کند. (قابل تذکر است که: عدد هفتاد، رمز کثرت و زیادی است، نه بیان تعداد معین. یعنی هر چه برای آنان استغفار کنی بی اثر است، البته این بدین معنا نیست که: اگر مثلاً هفتاد و یک بار شد، بخشیده می شوند.) « إِنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (6) » همانا الله متعال انسانی را به ایمان هدایت نمی کند که از طاعتش روی گردانیده است.

مفسر صاوی فرموده است: این آیه مبارکه ناامید شدن از ایمان آنها را می رساند، پس یعنی طلب و عدم طلب مغفرت از جانب تو یکسان است؛ زیرا آنها ایمان نمی آورند؛ چون شقاوت آنها قبلاً مقرر شده است. (تفسیر صاوی ۲۰۹/۴).

شأن نزول آیه 6:

- از عروه صحابی جلیل القدر روایت کرده است: چون آیه «أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ» (توبه: 80) نازل شد. نبی اکرم صلی الله علیه وسلم گفت: پیش از هفتاد بار استغفار می کنم. پس الله آیه «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ...» را نازل کرد.

- همچنان عطیة عوفی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: چون آیه هشتادم سوره توبه نازل شد. پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: به نظر من چنین می رسد که در باره آنان به من اجازه داده شده است، سوگند به الله! زیادتز از هفتاد بار استغفار می کنم و

امیدوارم که الله تعالی آن‌ها را مورد مغفرت قرار دهد. پس این آیه نازل شد. (طبری 34163). (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٧﴾

آنها (منافقان) کسانی‌اند که می‌گویند: بر آناییکه نزد رسول الله هستند انفاق مکنید تا منتشر و پراکنده شوند. حال آنکه خزانه‌های آسمان و زمین از الله است، ولی منافقان نمی‌فهمند. (٧)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لا يفقهون»: نمی‌فهمند.

تفسیر:

مبارزه کفار و مشرکین با مسلمانان تنها به مراحل جنگ روانی و یا هم سلاح گرم محدود نمی‌شود، بلکه سعی می‌کنند از همه روش‌های ممکن و از جمله با ایجاد فشارهای اقتصادی جبهه اسلام و در نهایت مسلمانان را زیر فشار و مضیقه قرار دهند، تا توانسته باشند اتحاد مسلمانان را از بین ببرند.

در صدر اسلام یکی از روش‌های رایج خواستند صفوف مسلمانان را متلاشی سازند همین پلان محاصره اقتصادی مسلمانان در مکه بود، مشرکین با این پلان شوم خویش می‌خواستند مسلمانان را وادار به تسلیم شدن به مشرکین نمایند.

(آیه 30 سوره انفال) با چنین زیبایی به توضیح پلان‌های شوم مشرکین می‌پردازد: «و اذ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يَخْرُجُوكَ وَيَمْكُرُوا بِاللَّهِ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» (یاد آور زمانی را که کافران (در باره‌ات) با حيله و نیرنگ می‌خواستند تو را به بند کشند یا بکشند و یا [از مکه] اخراجت کنند. آنان نیرنگ و چاره‌اندیشی می‌کنند، خداوند هم چاره‌اندیشی و تدبیر می‌کند و خداوند بهترین تدبیرکنندگان است.)

دشمن بعد از اینکه از حيله و محاصره اقتصادی مأیوس می‌گردد، دست به حمله و مقابله نظامی می‌زند طوری‌که در (آیه 217 سوره بقره) میفرماید: «و لا يزالون يقاتلونكم حتى يردوكم عن دينكم ان استطاعوا» (و آنان پیوسته با شما می‌جنگند تا اگر بتوانند شما را از دینتان برگردانند).

یکی از راه‌های که منافقین از آن استفاده بعمل می‌آورند، ایجاد شگاف در صفوف مسلمین است، مسلمانان به دسائیس و توطیه‌های دشمن آگاه باشند و نباید به کمک منافقین چشم امید به بندند بلکه با توکل به الله باشند، زیرا الله مالک «... لِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» است. (آیه: منافقون) و کلید رزق روزی خوران در دست پر برکت خدا است، به هر کس بخواهد عطا می‌کند و از هر کس بخواهد دریغ می‌دارد. و هیچ کس قدرت جلوگیری فضل و کرم او را بر بندگان ندارد.

شأن نزول آیات 7 - 8:

1094 - بخاری و دیگران از زید بن ارقم (رض) روایت کرده‌اند: عبدالله بن ابی به یاران خود گفت: به اطرافیان محمد از دارایی خود چیزی ندهید تا پراکنده شوند، اگر به مدینه برگشتیم بزرگان قوم، فرومایگان را از آن دیار اخراج می‌کنند، من این سخن را شنیدم و برای کاکایم عنوان کردم. کاکایم جریان را به پیامبر گفت، او صلی الله علیه وسلم مرا

خواست سخنان عبدالله بن ابی را برایش بیان کردم، و کسی را به دنبال عبدالله و یارانش فرست، آن‌ها سوگند خوردند که این سخنان را نگفته اند. پیامبر مرا تکذیب کرد و سخنان آن‌ها را پذیرفت. از غم و غصه و شرمندگی که هرگز نظیرش را ندیده بودم در خانه نشستم. کاکایم گفت: هیچ بهره نبردی به جز این که پیامبر تو را دروغگو بنامد و مورد دشمنی و نفرت مردم قرار بگیری.

پس «إِنَّا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ» نازل شد. رسول الله دنبال من کسی را فرستاد و این کلام عزیز را برایم تلاوت کرد و گفت: خدای بزرگ در مورد درستی صحبت تو وحی فرستاد.

1095- این حدیث از چند طریق از زید روایت شده در بعضی از آن‌ها آمده است که این واقعه در غزوة تبوک صورت گرفته و این سوره در شب نازل گشته است. (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

يَقُولُونَ لَنْ نَرْجِعَ إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٨﴾

(و نیز) می‌گویند: اگر به مدینه باز گردیم به یقین عزتمندتر ذلیل‌تر را از آنجا بیرون می‌کند، حال آنکه عزت تنها مخصوص الله و رسول او و مؤمنان است، ولی منافقان نمی‌دانند. (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْأَعَزُّ»: عزیزتر و گرامی‌تر. مقتدرتر و چیره‌تر. این سخن ابن سلول بود و منظورش از «اعز» خود و اطرافیانش بود، و منظورش از «الْأَذَلُّ»: پیامبر صلی الله علیه و سلم و مؤمنان مهاجر بود.

تفسیر:

مفسران گفته اند: بعد از اینکه ابن سلول چنان گفت و به مدینه برگشت، پسرش، «عبد الله» در ورودی مدینه راه را بر او گرفت و شمشیرش را از نیام کشید، مردم از کنارش رد می‌شدند، تا اینکه پدرش سر رسید و به او گفت: برگرد، قسم به خدا هرگز وارد مدینه نمی‌شوی تا نگوئی: پیامبر «اعز» است و من «اذل» هستم. پسر سلول چنان گفت: وقتی پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم آمد، گفت: یا رسول الله! شنیده‌ام می‌خواهی پدرم را بکشی، اگر چنان کاری می‌کنی به من دستور بده تا سرش را به نزد شما بیاورم! پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: نه تا نزد ما باشد با او نرمش و حسن صحبت به کار می‌گیریم. «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» و اقتدار و تسلط و غلبه و عزت تنها از آن خدا و پیامبر و مؤمنان است و بس.

مفسر قرطبی فرموده است: آنان گمان می‌بردند که عزت یعنی کثرت اموال و پیروان است، اما خدا توضیح داد که عزت و اقتدار فقط از آن الله و پیامبر و مؤمنان می‌باشد. (قرطبی ۱۲۹/۱۸)

«وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ» اما منافقان از بس که نادان و مغرورند نمی‌فهمند که عزت و غلبه از آن دوستان خدا می‌باشد نه دشمنانش.

خواننده محترم!

عزت غیر از تکبر است و حلال نیست که مسلمان خود را ذلیل و خوار کند.

باید یاد آور شد که: عزت عبارت است از این که انسان نفس خود را بشناسد، و کبر عبارت است از عدم شناخت به نفس خود. به حضرت حسن بن علی رضی الله عنه گفتند: مردم گمان می‌کنند تو متکبر و خودپسند هستی، گفت: تکبر نیست بلکه عزت است. آنگاه آیه و الله العزّة و لرسوله و للمؤمنین را تلاوت کرد. (تفسیر صفوة التفسیر محمد علی صابونی)

خوانندگان محترم!

در آیات قبلی بعد از اینکه صفات پست و نکوهش منافقان، به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه (9 الی 11) درباره بیداری مؤمنان و اینکه ثروت، زن و فرزند، الله را از یادشان نبرد، هكذا دستور انفاق در راه خیر و نیکی، را به بحث می‌گیرد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٩﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال شما و فرزندان شما را از یاد الله غافل نگرداند و هر کس چنین کند آنان خود زیانکارانند (9)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تُلْهِكُمْ»: شما را سرگرم و غافل نکند (ملاحظه شود سوره: نور، حجر). «ذِكْرُ اللَّهِ»: یاد الله، عبادت و پرستش او. اطاعت از الله.

تفسیر:

مفسر ابو حیان فرموده است: تلاش در راه به دست آوردن اموال بیشتر و ازدیاد اموال و لذت بردن از جمع آوری و اندوختن آن، و شادی و مسرور شدن از دیدن اولاد و توجه به منافع آنان، شما را از یاد خدا غافل نکند. ذکر الله عام است و شامل نماز، تسبیح، ستایش و سایر طاعات می‌شود. (البحر ۲۷۴/۸). «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» و هر کس دنیا او را از طاعت و عبادت الله غافل کند، زیان کامل خواهد دید؛ زیرا دنیای ناچیز و ناپایدار را بر سرایی با عظمت و پایدار ترجیح داده و فضل عاجل را بر خیر و برکت آجل برتری داده است.

برخی از مفسران، مراد از ذکر در این آیه، نماز های پنجگانه و بعضی دیگر حج و زکات و برخی دیگر قرآن مجید را دانسته اند، امام حسن بصری فرموده است که مراد از ذکر در اینجا تمام طاعات و عبادات می‌باشند، و این قول شامل همه آنها ست. (تفسیر قرطبی) قبل از همه باید گفت که لازمه ایمان، برتری دادن یاد الله بر مال و اولاد است، زیرا می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ...» مال و اولاد کم باشد یا زیاد می‌تواند مانع یاد الله تعالی شود، و در جمله: «فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» توضیح می‌فرماید که: خسارت واقعی، همانا غفلت از یاد الله است، از دست دادن مال و فرزند، خسارت جزئی است، ولی غفلت از خالق خسارت کلی است.

خلاصه باید بعرض رسانید: اشتغال به وسایل زندگی دنیا تا حدی مجاز است که آنها انسان را از ذکر الله، یعنی طاعت و عبادات غافل نکند، و به جایی نرسد که مبتلا به محبت آنها شده در ادای فرایض و واجبات کوتاهی کند، و یا به حرام و مکروهی آلوده گردد، و در حق کسانی چنین باشند، آمده است که: «فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» یعنی آنها در ضرر و خسران می‌افتند، زیرا آنان نعمت های بزرگ و همیشگی آخرت را فرو گذاشته و در قبال آن نعمت های دنیا را اختیار نموده اند، که چه خساراتی بالاتر از این است.

خواننده محترم!

با توجه به اینکه یکی از عوامل نفاق، علاقه زیاد به دنیاست، بنابر همین فهم است که در (آیه 9 سورة منافقین) به مؤمنان هشدار می‌دهد که اموال و اولاد، شما را غافل نکند. با در نظر داشت اینکه عوامل بازدارنده از یاد الله بی نهایت زیاد است ولی آیه مبارکه به مهمترین عامل که: اموال و اولاد است توجه و تأکید بیشتر به عمل آورده است. در این آیه مبارکه توجه مؤمن را به این امر مهم و سترگ جلب می‌نماید.

در این شک نیست که شراب و قمار نیز مانع یاد الله می‌شود، زیرا قرآن عظیم الشان فرموده است: «يَصَدِّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» همچنان تجارت و داد و ستد نیز می‌تواند یکی از موانع یاد الله باشد. به همین خاطر است که الله تعالی آن‌ده کسانی که در امور داد و ستد مشغول اند فرموده است که: داد و ستد آنان را از یاد الله غافل نساخته آنان را مورد تمجید و ستایش قرار داده است. «رجال لا تلهيهم تجارة و لا بيع عن ذكر الله» همچنان تکاثر و فزون طلبی هم یکی از عوامل باز دارنده است. «الهاکم التکاثر»

آرزو های طولانی نیز مانع یاد خداست. «يلهم الامل»
رفاه زندگی از عوامل دیگر غفلت است. «متعتهم و آبائهم حتی نسوا الذکر»
البته علاقه به دنیا زمانی به یک عامل خطرناک تبدیل می‌شود که ؛ انسان، دنیا را مقدمه آخرت نبیند و هدفش در تمام کارها، همین دنیا باشد. «فاعرض عن من تولی عن ذکرنا و لم یرد الا الحیاة الدنیا» از کسی که از یاد ما اعراض کرده و جز زندگی دنیا اراده ندارد، دوری کن.

روشن است که غفلت از یاد الله، سبب هم‌نشینی با شیطان شده: «و من یعش عن ذکر الرحمن نفیض له شیطانا فهو له قرین» و انسان را به عذاب شدید و فزاینده گرفتار می‌سازد. «و من یعرض عن ذکر ربّه یسلکه عذاباً صَعْداً»

خواننده محترم!

در جنب برخی از عوامل که در فوق از آن یاد آور شدیم از جمله عوامل است که مانع یاد الله می‌شود، ولی آیه کریمه بر مال و اولاد زیاد تأکید نموده، یکی از عوامل آن اینست که: اموال و اولاد، از جمله قوی‌ترین عامل غفلت بشمار می‌روند.

«قرآن عظیم الشان، مال و فرزند را مایه فتنه و آزمایش دانسته: «واعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنه» و می‌فرماید: «و ما اموالکم و لا اولادکم بالآتی تقرّبکم عندنا زلفی» مال و فرزند، عامل قرب شما به خداوند نیستند.

عوامل غفلت از یاد ذکر الله، شامل همه انواع اذکار می‌شود، ولی مهمترین و بارز ترین ذکر الله همانا نماز است، که باید مراقب بود رسیدگی به اموال و اولاد انسان را از نماز باز ندارد.

«المال و البنون زينة الحیاة الدنیا» شاید دلیل مانع از ذکر الله همین مال و فرزند باشد، که در ظاهر این دو چیزی زیبا برای انسان جلوه می‌کند، ولی نباید فراموش کرد که همین دو چیزی است که: انسان را از یاد الله غافل می‌سازد.

قرآن، مال و فرزند را مایه فتنه و آزمایش دانسته: «واعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنه» و می‌فرماید: «و ما اموالکم و لا اولادکم بالآتی تقرّبکم عندنا زلفی» مال و فرزند، عامل قرب شما به خداوند نیستند. عوامل غفلت از یاد الله است.

در این هیچ جای شکی نیست که: انسان با اولاد و فرزندان خویش محبت زیاد می‌کند، به

تأسف باید گفت که همین محبت گاهی اوقات سبب غفلت از یاد الله تعالی می‌شود. بعضی از انسان‌ها به‌خاطر همین فرزندان دست به هر کاری می‌زنند و ممکن است از هر راهی حتی راه حرام مخارج و نیازهای فرزندان را تأمین کنند.

یاد الله یعنی پرهیز از گناهان و اطاعت از دستورات الهی. لذا مواظب باشیم که مال دنیا و اهل و عیال ما را از یاد خدا غافل نکنند که دچار خسارت و ضرر بسیار بزرگی می‌شویم.

وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُن مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١٠﴾

و از آنچه روزی شما گردانیده ایم انفاق کنید پیش از آنکه یکی از شما را مرگ فرا رسد و بگوید پروردگارا! چرا مرگ مرا تا مدتی اندک به تأخیر نه انداختی تا صدقه می‌دادم و از صالحان میشدم (۱۰)

تفسیر:

قابل تذکر است که هدف از آمدن مرگ در این آیه آثار مرگ است، و منظور اینکه پیش از نمودار شدن آثار مرگ، در حالت صحت و تندرستی و توانایی خود، مال خودت را در راه الله انفاق نموده درجات اخرت را در یابید در غیر این صورت و پس از مرگ، این اموال به درد شما نمی‌خورد.

در صحیح بخاری و مسلم از حضرت ابو هریره (رض) روایت شده است که شخصی از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسید: کدام صدقه بیشتر اجر و ثواب دارد؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: صدقه دروقتی که مردم تندرست و سالم باشند، و نسبت به ضرورت آینده خویش احساس خطر کند، که نشاید با صرف مال محتاج گردم، و فرمود: انفاق فی سبیل الله را تا آن زمان به تأخیر نیدارید که روح به حلقوم برسد، و به سکران رسیده بگویید، این قدر به فلان کس بدهید و این قدر به فلان جا صرف کنید.

حضرت ابن عباس (رض) در تفسیر آیه: «فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ» می‌فرماید: کسی که به ذمه او زکات واجب بوده، آن را ادا نکرد، و یا حج واجب بود و آن را بجا نیاورد، او به هنگام فرا رسیدن مرگ از خدا ارزو میکند که به دنیا برگردد، یعنی پیش از مرگ به او مهلتی داده شود تا صدقه بدهد و از فرایض سبکدوش گردد.

نباید فراموش کرد که در خواست و تقاضای مهلت و بازگشت به دنیا پذیرفته نمی‌شود، نه در آستانه مرگ، طوریکه آیه 100 سوره مؤمنون و این آیه 10 سوره مبارکه المنافقون بدان دلالت می‌کند.

طوریکه دوزخیان در روز قیامت صدا در می‌آورند: «رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ» (پروردگارا! ما را از دوزخ بیرون آور، اگر بار دیگر (به کفر و گناه) بازگشتیم، قطعاً ستمگریم).

از ابن عباس (رض) روایت است که گفته است: هر کس به اندازه‌ای ثروت داشته باشد که بتواند حج را به جای آورد یا در آن زکات واجب باشد و آن را انجام ندهد، در موقع مرگ از خدا درخواست برگشتن به دنیا را می‌کند. یک نفر گفت: از خدا بترس فقط کافر درخواست برگشتن می‌کند! گفت: در این مورد آیه‌ای از قرآن برایتان می‌خوانم و فرمود: «وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُن مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿10﴾» (تفسیر صفوة التفسیر محمد علی صابونی)

وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١١﴾

و الله هرگز (مرگ) کسی را چون اجلش برسد به تأخیر نمی اندازد. و الله به آنچه می کنید با خبر است. (۱۱)

تفسیر:

یعنی اینکه الله سبحان و تعالی مرگ هیچ کسی را که وقت فوتش فرارسد و عمرش به نهایت رسد به موعد دیگر موکول نمی سازد؛ یعنی مدت مرگ یک لحظه تقدیم و تأخیر نمی یابد. حق تعالی به اعمال و احوال شما باخبر، به امور پنهانی تان آگاه و به نیتها داناست. به طور قطع از اعمال تان حساب می گیرد؛ از این رو برای مرگ آمادگی بگیرید. به یاد داشته باشید که: مرگ، بی خبر به سراغ انسان می رسد و طوریکه بیان یافت قابل تأخیر هم نیست، بناءً علاج واقعه را باید قبل از وقوع آن بعمل آورد. برخی از صفات و خصوصیات منافقان که در قرآن ذکر یافته:

1 - دروغ گوئی:

«وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ كَذِبُونَ» (سوره المنافقون: ۱) «خداوند شهادت میدهد که منافقان در گفتار خود دروغگو هستند». اولین صفتی که الله تعالی در سوره منافقون به منافقین نسبت می دهد، دروغ گفتن است. یعنی در صحبت کردن چیزهایی را به زبان می آورند که خودشان ایمانی و اعتقادی به آن سخنان ندارند و در دل خود میدانند که در حال دروغ و فریبکاری هستند.

منافق با دروغگوئی حقایق را به نفع خود پنهان می دارد. منافق اگر عهد و پیمانی با کسی ببندد یا قولی بدهد، در قول و پیمان خود دروغگو بوده و پیمان شکن است. در ضمن منافق در قول خود دغل باز و نیرنگ باز نیز میباشد.

2 - شرم کردن از مردم و شرم نداشتن از الله:

«يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا» (سوره النساء: 108). (ایشان (اعمال زشت خود را) از مردم می پوشانند و از الله نمی پوشانند، (چگونه از الله میپوشانند) در حالیکه او با آنهاست؛ وقتی که در شب (در میان خود) طرح ریزی می کنند آنچه از سخنهاي که الله نمی پسندد، و الله به آنچه می کنند (با علم خود) احاطه دارد). این نشانه بزرگترین و بهترین نشانه است که میتوان به وسیله آن یک منافق را از ایمانداران واقعی جدا کرد و تشخیص داد. منافقی که در برابر چشم مردم، مرتکب گناه و معاصی نمی شود، اما در تنهایی و خفا به آسانی مرتکب گناه می شود و خداوند بزرگ را کمترین کس هم به حساب نمی آورد تا از وی اندک شرمی داشته باشد. منافق در بدست آوردن خوشنودی مردم زیاد اهتمام دارد، نسبت به رضا و خشنودی پروردگار با عظمت.

3 - تنبلی کردن در عبادات:

«وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى» (سوره النساء: 142) (منافقان هنگامی که برای نماز بر می خیزند، سست و بی حال به نماز می ایستند). منافقین در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم با آن حضرت به نماز می ایستادند اما خداوند متعال پیامبر را از اینکه منافقین با تنبلی و ناراحتی به نماز می آیند، آگاه نمود.

4 - ریا - ریاکاری:

«يُرَاءُونَ النَّاسَ» (سوره النساء: 142). (بدون شک منافقان ریاکار هستند و در پیشروی

مردم خودنمایی میکنند (و نماز شان به خاطر مردم است، نه به خاطر خدا). نباید فراموش کرد که: ریا از گناهان کبیره بوده و به شرک نزدیک می باشد، چون هدف از عبادت شخص ریاکار، جلب توجه مردم است و این به معنای پرستش مردم بوده و شرک است.

5 - تقلیل در ذکر الله:

«وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا» (سورة النساء) 142 (منافقان) الله را جز اندکی یاد نمی کنند). خداوند نفرمود منافقان به یاد الله نیستند بلکه می فرماید آنها کسانی هستند که خدا را یاد می کنند اما به کمی و به تنبلی.

6 - خوردن قسم به دروغ:

«اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً» (سورة المجادلة: 16) (منافقین) سوگندهای (دروغین) خود را سپری (برای رهائی از گرفتار آمدن به دست عدالت، و پوشاندن چهره واقعی خویش) می گردانند).

7 - شایعه پراکنی:

«لَئِن لَّمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِبَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا» (سورة الأحزاب: 60). (اگر منافقان و کسانی که در دل های شان مرضی است، و شایعه پراکنان در مدینه (از کار خود) باز نایستند، یقیناً تو را بر (ضد) آن ها می شورانیم (و بر آن ها مسلط می گردانیم) سپس جز اندکی در کنار تو در آن (شهر) (مدینه) نباشند. یکی از نشانه های منافقین این است که وقایع و چیزهای کوچک را بزرگ جلوه میدهند و با شایعه پراکنی سعی در تضعیف مسلمانان و جامعه اسلامی میکنند.

8 - عیب جویی از قضا و قدر الهی:

«الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَأُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (سورة آل عمران: 168). (منافقان کسانی هستند که (خود در خانه) نشستند و (از جنگ کناره گیری کردند و نسبت) به برادران خود گفتند: اگر از ما اطاعت می کردند (و حرف ما را می شنیدند) کشته نمی شدند. بگو: پس مرگ را از خود به دور دارید اگر راست می گوئید (که می توان با پرهیز و حذر از دست قضا و قدر گریخت). منافق به قضا و قدر و مشیت الهی راضی نیست و هر اتفاقی در زندگی بیفتد، می گوید اگر چنین می کردم، چنین می شد.

اما مؤمنین واقعی در پیشامدهای خیر، شکرگذار و در بلا و مصیبت، آرام و صبورند و در هر حال به رضای الهی رضایت دارند.

9 - بدگویی کردن از انسانهای صالح:

«أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِالسِّنَةِ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَلَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا» (سورة الأحزاب: 19). (در حالیکه بر شما بخیلانند، پس چون وقت ترس رسد آنان را می بینی که به سوی تو می نگرند مانند کسی که از (سختی) مرگ بیهوش شده باشد (و) چشمانش (راست و چپ) می چرخد. و چون وقت ترس برود، بر شما با زبانهای تند و تیز زبان درازی می کنند (و) بر خیر (غنیمت) بخیلانند.

این گروه هرگز ایمان نیاورده اند، و الله اعمال ایشان را نابود گردانید. و این کار برای الله آسان است).

10 - بدگمانی و تهمت زدن به انسانهای درستکار:

«وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَعْلَلَّ مِمْسًا غَلًّا وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْمَرُونَ» (سوره ال عمران: 161). (منافقان پیامبر صلی الله علیه وسلم را متهم کردند که به آنها خیانت خواهد کرد! در حالیکه) «و برای هیچ پیغمبری شایسته نیست که در مال غنیمت خیانت کند (زیرا) هر که در مال غنیمت خیانت کند، در روز قیامت با خیانت خود حاضر میشود، باز به هر کس جزای آنچه کرده است، بطور کامل داده می شود، و بر آنها ظلم نمیشود.»

11 - تلاش در جهت شیوع فساد و تباهی به نام اصلاح و نیکویی:

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ، أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ» (سوره البقرة: 12 11). (هنگامی که بدیشان گفته شود: در زمین فساد و تباهی نکنید. گویند: همانا ما اصلاحگر هستیم.

هان! ایشان بدون شک فساد کنندگان و تباهی پیشه گان اند و لیکن (به سبب غرور و فریب خوردگی خود به فسادشان) پی نمی برند).

12 - ظاهر و باطن منافق یکی نیست:

«إِذَا جَاءَكَ الْمُتَّقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُتَّقِينَ لَكَاذِبُونَ» (سوره المنافقون: 1). (هنگامی که منافقان نزد تو می آیند، سوگند می خورند و می گویند: ما گواهی می دهیم که تو حتماً فرستاده خدا هستی! خداوند می داند که تو فرستاده خدا می باشی ولی خدا گواهی می دهد که منافقان در گفته خود دروغگو هستند (چرا که به سخنان خود ایمان ندارند).

13 - امر به منکر و نهی از معروف:

«الْمُتَّقُونَ وَالْمُتَّقَاتُ بَعْضُهُمْ مِّنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ..» (سوره التوبة: 67) (مردان منافق و زنان منافق همه از یک گروه (و یک قماش) هستند. آنان همدیگر را به کار زشت فرا می خوانند و از کار خوب باز میدارند).

14 - منافق در امور خیر خسیس و بخیل است:

«وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ» (سوره التوبة: 67) (و دستهایشان را (از بذل و بخشش در راه خیر) می بندند). منافق را می بینی که برای خودنمایی و تظاهر و طلب شهرت، مهمانی ها می گیرد و خرج های سنگین می کند، اما اگر برای کار خیری از او کمک بخواهی، با اکراه و به سختی مبلغ ناچیزی کمک خواهد کرد.

15 - فراموش کردن یاد الله:

«نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُتَّقِينَ هُمْ الْأَقْسَبُونَ» (سوره التوبة: 67). (خدا را فراموش کرده اند (و از پرستش او روی گردان شده اند)، خدا هم ایشان را فراموش کرده است (و رحمت خود را از ایشان بریده و هدایت خویش را از آنان دریغ داشته است). بدرستی منافقان، همان اهل فسق (و گردن کشان در قبال حق) هستند.»

16 - وعده های الله و رسول را دروغ می داند:

«وَإِذْ يَقُولُ الْمُنْفِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا» (سوره الأحزاب: 12). (و (نیز به یاد آورید) هنگامی را که منافقان و آنان که در دلهایشان مریضی (نفاق) وجود دارد، می گویند: خدا و پیغمبرش جز وعده های دروغین به ما نداده اند).

17 - عدم درک حقیقت دین:

«وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ» (سوره المنافقون: 7). (ولی منافقان (حقایق و واقعیت ها) در نمی یابند و نمی فهمند).

18 - خوشحالی بر مصیبت مسلمانان:

«إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرًا مِنْ قَبْلُ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ» (سوره التوبة: 50). (اگر به تو نیکی برسد، آن ها را ناراحت می کند، و اگر مصیبتی به تو رسد، می گویند: ما پیش از این چاره کار خود را اندیشیده ایم و شادمانه باز می گردند).

19 - چاپلوسی و زبان بازی:

«وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنْهُمْ خُشْبٌ مُسْنَدَةٌ يَحْسِبُونَ كُلَّ صِيحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ فَوَقَّاهُمُ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسٌ مِنْهُ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (سوره المنافقون: 4). («و اگر (سخن) گویند به سخنان شان گوش فرا می دهی، گویی آن ها چوب های تکیه داده به دیوارند، هر بانگی را علیه خود می پندارند، آن ها دشمن (واقعی) هستند، پس از آنان بر حذر باش! الله آن ها را بکشد، چگونه (از حق) منحرف می شوند؟!»).

20 - مسخره کردن دین خدا و سنت رسول الله:

«يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ نَنْزِلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزِءُوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مِمَّا تَحْذَرُونَ» (64) «وَلَيْنِ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ» (65) (سوره التوبة: آیات 64 و 65). (منافقان (با اظهار ترس تمسخر آمیز) از آن می ترسند که سوره در باره آنان نازل شود که از آنچه در دل هایشان است آگاه سازد، بگو: مسخره کنید، یقیناً الله آنچه را که از آن می ترسید، آشکار می سازد. (65) و اگر از آنها بپرسی (چرا مسلمانان را مورد تمسخر قرار می دهید؟) البته می گویند: ما شوخی و بازی می کردیم، بگو: آیا به الله و آیات او و رسولش تمسخر می کردید؟)

جهاد با شمشیر و جهاد با قلم:

پروردگار با عظمت ما در (آیه 73 سوره توبه) میفرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ» (ای پیغمبر! با کفار و منافقین جهاد کن و بر آنها شدت کن (این عذاب دنیا است و در آخرت) جایگاهشان دوزخ است، و چه بد جایگاهی است (دوزخ)).

حقیقت واضح همین است که جهاد با منافقان مانند: جهاد با کفار نیست، زیرا جهاد با منافقان با علم و بیان است و جهاد با کفار با شمشیر، تیر و تفنگ و آن به صورت مشخص تعریف شده و دقیق در مورد هدایت و رهنمود های دینی پیروی کردن است.

وجیه انسان است که در دهها امر و نص شرعی به صورت واضح بیان شده که انسان رسالتمند و مسلمان باید:

1 - به حق ایمان آورد،

2 - به حق و راه درست عمل کند،

3 - در راه درست و حق یکدیگر را نصیحت و سفارش درست و مطابق شریعت اسلامی

بدارد. چنانچه الله تعالی فرموده است که: «وَالْعَصْرُ، إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ، إِلَّا الَّذِينَ

آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ»

(العصر: 1-3). (قسم به زمانه، که البته انسان در خساره است، به جز آنانیکه ایمان آوردند

و اعمال نیک انجام دادند و یکدیگر را به حق توصیه کردند، و یکدیگر را به صبر (در راه حق) توصیه کردند.

اما در دین مبین اسلام برای دعوت و خدمت حق عمدتاً روش: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» (آیه 125 سوره نحل) (مردم را) با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت بده و با آنها به شیوه که نیکوتر است مجادله کن. همانا پروردگارت به حال کسی که از راه او گمراه و منحرف میشود آگاهتر است، و به هدایت یافته گان داناتر است.)

درین جا بعد از رساندن سخن و موضع حق اسلامی و شرعی بر انسان با مسؤلیت است که در انتخاب موضع درست شرعی به رضا و رغبت اعتقادی انتخاب راه درست کند و ان شا الله پاداش الهی خواهد داشت.

اما اگر انتخاب درست را انسان منع کرد بر مسلمان است که به کار تنویری ادای رسالت کند و حق را بیان بدارد که مورد قبول قرار گیرد.

صحابی جلیل القدر اسلام ابوسعید الخدری رضی الله عنه فرموده است: از پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم شنیدم که می فرمود: «من رأى منكم منكراً، فليغيره بيده، فإن لم يستطع فبلسانه، فإن لم يستطع فبقلبه، وذلك أضعف الإيمان» یعنی: (هرگاه شخصی شما با مورد ناشایسته برخورد نماید باید با دست خویش مانع از ادامه یافتن آن گردد و در صورتیکه (امکان ممانعت توسط دست) برایش مقدور نباشد باید با زبانش (گفتارش) مانع از ادامه یافتن آن شود و در صورتیکه (امکان ممانعت با زبان) برایش ممکن نباشد باید با قلب خویش (که از طریق بد دانستن آن اقدام تحقق می یابد) نسبت به برخورد با آن اقدام بورزد) صحیح مسلم

حدیث یادشده به عنوان یکی از قوانین دین مبین اسلام و یکی از فورمول های ذی حکمت تلقی می گردد و بیانگر آن است که فراخوانی بسوی اقدامات شایسته و بازداری از اقدامات ناشایسته (امر به معروف و نهی از منکر)، تکلیفی است که شخص مسلمان بر اساس توان خود باید نسبت به آن اهتمام و اقدام بورزد. (الجواهر الأولوية (۳۱۵) الإلمام (۴۳۲) امام نووی رحمه الله محقق و عالم بزرگ و مجتهد معتبر اسلامی در بخشی از شرح حدیث یادشده فرموده است: (روایت یادشده یکی از زرین ترین قوانین اسلام بشمار می آید (شرح صحیح مسلم اثر نووی رحمه الله (۲/۲۴۹ ح ۴۹)

قصری رحمه الله فرموده است: «قوی ترین و سست ترین شاخه ایمان در تکلیف فراخوانی بسوی اقدامات شایسته و بازداری از اقدامات ناشایسته (قبیح) نمود پیدا می کند بطوریکه ممانعت موارد ناشایسته از طریق دست و زبان (گفتار)، بیانگر قوی بودن ایمان و بسنده نمودن به ممانعت موارد ناشایسته از طریق قلب (بد دانستن آنها) بیانگر سست بودن ایمان است» (فیض القدير (۱۶۹/۶ ح ۸۶۷۸)

شیخ الاسلام قاضی یکی از معروفترین دانشمندان مغرب و اندلس در قرن پنجم و ششم قمری میفرماید که: «روایت یادشده بعنوان یک قانون اساسی در شیوه برخورد با موارد ناشایسته تلقی می گردد» (شرح صحیح مسلم اثر نووی رحمه الله (۲/۲۳ ح ۷۸) توضیح مختصر در مورد حدیث:

«من رأي» یعنی: (هرگاه شخصی را مشاهده نمود) چندین حالت دارد:

حالت اول: مشاهده دیداری است، و حالت دوم: مشاهده از طریق آگاهی و اطلاع یابی از سایرین است که حالت دوم کمی وسیعتر می باشد.

«منکم» به معنای (شخصی، از شما) است و خطاب به کلیه مسلمانانی که به سن رشد (بلوغ) رسیده و توان تشخیص دارند است.

«منکراً» خلاف معروف، به مفهوم (موردی ناشایسته) است و شامل هر کردار و گفتار خرد و کلانی که شریعت اسلام از روی آوری به آن باز داشته است میگردد. «فلیغیره» یعنی: (باید با آن برخورد نماید (و اجازه ادامه یافتن را به آن ندهد) «بیده» به مفهوم (با دستش، نسبت به برخورد و ممانعت از اقدام خلاف معروف اقدام بورزد) «فإن لم یستطع» به معنای: (در صورتیکه، اقدام با دست برایش مقدور نگشت) که از وقوع این کار یا عمل بنابر عوامل و یا هم بنابر خطری از آن جلوگیری کند، بناءً به شیوه دوم یعنی: «فبلسانه» که عبارت از جلوگیری و ممانعت گفتاری اقدام نماید.

«فإن لم یستطع» خاتمه و پایانی کار است این: بدین مفهوم است که اگر شخص بازدارنده بنابر بدلیل امکان ممانعت از عمل معروف نداشته باشد، در این صورت باید به مرحله: «فبقلبه» یعنی: (با ناپسند دانستن آن مورد، از طریق قلبش) با آن برخورد نماید.

روایت یاد شده بیانگر واجب بودن هر یک از سه شیوه یاد شده می باشند، این بدین معنی است که: اگر امکان ممانعت و جلوگیری از عمل خلاف معروف بطور فیزیکی برای شخص مهیا و مساعد باشد در این صورت بسنده نمودن به بازداری گفتاری تکلیف الهی را از وی بر نمی دارد و اگر امکان جلوگیری گفتاری برای شخص فراهم باشد در این صورت بسنده نمودن به ناپسند دانستن آن اقدام ناروا، موجب برداشته شدن تکلیف از وی نمی گردد. «وذلك أضعف الإيمان» یعنی: (و فردی که به ناپسند دانستن اقدام ناروا بسنده میکند، دارای ضعیفترین ایمان است).

در رعایت شیوه های فوق مبارزه در امر بالمعروف و نهی عن المنکر، حکمت بزرگ الهی نهفته است که باید دقت همه جانبه بعمل آید. ولی باید گفت که همه علمای اسلامی در این مورد متفق قول اند که: طریق بازدارنده فیزیکی از منکر و استعمال قوه کار حاکمیت اسلامی است.

شکست بزرگ:

انسان منافق با اعمال مزدورانه خود، درهای رحمت خداوند را بر روی خود بسته و درهای عذاب را به روی خود باز میکند: «يَوْمَ يَقُولُ الْمُنْفِقُونَ وَالْمُنْفِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظُهُرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ» (سوره: الحديد: 13) (روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان می گویند: درنگی کنید (و به ما بنگرید) تا از نورتان سهمی حاصل کنیم. گفته می شود: به عقب برگردید و (در آنجا) نور بجوید. پس میان آنان دیواری زده می شود با دری که داخل آن رحمت و جانب بیرون آن رو به عذاب است).

از پروردگار با عظمت می خواهیم که ما را از نفاق و از اعمال منافقین که واقعاً مریضی و حالت مهلک، خطرناک و گشنده می باشد، نجات دهد. آمین یا رب العالمین

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة التغابن

جزء - (28)

سورة تغابن در مدینه منوره نازل شده و دارای هجده آیه و دو رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

قبل از همه باید گفت که «تَغَابُن» از تفاعل است به معنی مغبون کردن یکدیگر، و به زیان انداختن همدیگر آمده است.

این سوره به سبب اینکه در آیه نهم آن روز قیامت، به روز «تغابن» نامیده شد. این نام را بخود گرفته است. روز قیامت را از آن جهت «تغابن» نامیدند که زیان و خسارت کافران در آن نمایان می‌شود.

همچنان تَغَابُن به معنای دیگری مغبون کردن و سود را به نفع خود جذب کردن است. در قیامت، هر کس به فکر آن است که خود را نجات دهد و دیگری را مقصر بداند.

این سوره آخرین سوره از «مسخحات» یعنی سوره هایی است که با تسبیح آغاز میشوند.

تعداد آیات، کلمات و حروف آن:

طوری‌که در فوق هم یاد آور شدیم؛ تعداد آیات سوره تغابن به هجده آیه، و تعداد کلمات آن به اوصاف روایات دوصد و چهل و یک کلمه و تعداد حروف آن نیز به اوصاف روایات یک هزار و هفتاد حرف میرسد. (تفصیل معلومات در مورد تعداد آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می‌توانید در سوره طور همین تفسیر «تفسیر احمد» به تفصیل مطالعه فرمایید.

ارتباط این سوره با سوره قبلی:

ارتباط و مناسبت این سوره، را با سوره ی منافقون میتوان در نقاط ذیل چنین جمع‌بندی و خلاصه نمود:

- سوره ی منافقون اوصاف منافقان و خودداری مؤمنان را از منشهای پست آنان بیان کرد، این سوره هم مؤمنان را از صفات کافران باز می‌دارد و مردم را به دو دسته ی عمده ی مؤمن جنتی و کافر دوزخی تقسیم می‌کند.
- سوره ی منافقون هشدار می‌دهد که: مال و فرزند، نام الله را از یادتان نبرد، این سوره می‌فرماید: مال و فرزند وسیله ی آزمایش است. این مطلب، تعلیل مورد قبلی است.
- الله در سوره ی منافقان به بذل و بخشش و دستگیری و کمک به این و آن فرمان می‌دهد، و در سوره تغابن نیز همین حکم را تبیین می‌کند.

اساسی ترین هدف های سوره تَغَابُن:

یادآوری توحید؛

یادآوری معاد؛

هشدار و بیدارباش به انسانها که از فرصت ها استفاده کنند و در دنیا اعمال نیک انجام دهند.

محل نزول سوره تَغَابُن:

حضرت ابن عباس (رض) در مورد نزول این سوره می‌گوید: غیر از سه آیه آخرش که در مدینه منوره نازل شده، از «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ» تا آخر سوره، بقیه از اول تا آیه مذکوره در مکه نازل شده است.

یادداشت:

قابل تذکر است که: ترتیب سوره های حشر تا تغابن که مجموعاً شش سوره اند، در بیان اصناف مختلف ملت‌ها آمده اند:

- 1 - حشر، در بیان پیمان شکنی یهودیان بنی نضیر،
- 2 - ممتحنه، در بیان پیمان مشرکان،
- 3 - صف، در بیان پیمان اهل کتاب؛ یعنی، یهود و نصاری و هم چنین مؤمنان،
- 4 - جمعه، از یهودیان و اهل ایمان سخن می گوید.
- 5 - منافقون، از اهل نفاق،
- 6 - تغابن، به طور عموم از مشرکان و کافران بحث بعمل می آورد.

محتوای کلی و موضوعات آن:

سوره «تَغَابِن» از جمله سوره های مدنی است که به تشریح و قانونگذاری می پردازد اما فضای حاکم در این سوره، مانند فضای سوره های مکی است که اصول عقاید اسلامی را مورد بررسی قرار می دهند.

از نظر محتوی، سوره تَغَابِن را می توان به چند بخش تقسیم کرد:

سوره در مورد شکوه و عظمت الله تعالی و آثار قدرت او، و نیز در مورد انسان مقر و معترف به خداوند متعال و انسان کافر و منکر نعمت های والای او صحبت می کند.

در این سوره قرون گذشته و ملت های پیشین که پیامبران الله تعالی را تکذیب کردند و در نتیجه کفر، دشمنی و گمراهی، عذاب و هلاکت آنان را فرا گرفت.

در این سوره قسم یاد شده است که زنده شدن بعد از مرگ حق است و باید باشد، خواه مشرکین به آن اقرار کنند یا منکر آن باشند.

در این سوره فرمان اطاعت از امر پروردگار و پیامبر صلی الله علیه و سلم را داده و انسان را از امتناع ورزیدن از دعوت الله تعالی برحذر داشته است.

همچنین مسلمانان را از عداوت و دشمنی بعضی از همسران و فرزندان برحذر داشته است که در بسی اوقات انسان را از رفتن به جهاد و هجرت، باز میدارند.

و در خاتمه سوره، دستور می دهد که در راه الله جل جلاله و برای اعتلای دین او باید انفاق کرد، و انسان را از بخل و حسد برحذر می دارد؛ زیرا یکی از صفات مؤمن عبارت است از انفاق در راه خدا؛ چرا که انفاق بخشی از جهاد در راه خدا می باشد.

همچنان برحذر داشتن مسلمانان به فریفته شدن پیش از حد به مال و اولاد، و در نهایت سوره با نام و صفات خداوند متعال پایان می یابد، همان طوریکه سوره بدان آغاز یافته بود.

ترجمه و تفسیر سوره تغابن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١﴾

هر آنچه در آسمانها و زمین است الله را به پاکی یاد می‌کنند، مالکیت و حکومت از آن او است، و ستایش از آن او، و بر همه چیز توانا است. (۱)

تفسیر:

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، به تسبیح و تقدیس خدا مشغول است. حاکمیت و مالکیت از آن او است، و سپاس و ستایش خاص او است. او بر هر چیزی توانا است.

یاد الله جل جلاله:

هنگامی که نام الله جل جلاله برده می‌شود یک دنیا عظمت، قدرت، علم و حکمت در قلب انسان متجلی می‌شود، زیرا الله تعالی دارای اسماء حسنی و صفات علیا و صاحب تمام کمالات و منزّه از هرگونه عیب و نقص است.

توجه مداوم به چنین حقیقتی که دارای چنان اوصافی است، روح انسان را به نیکی‌ها و پاکی‌ها سوق می‌دهد و از بدی‌ها و زشتی‌ها دور می‌دارد. توجه به چنین معبود بزرگی موجب احساس حضور دائم در پیشگاه اوست و با این احساس، انسان از گناه و آلودگی به گناه فاصله می‌گیرد.

حضرت موسی علیه السلام همیشه به یاد الله بود:

یکی از مباحث که در زندگی حضرت موسی علیه السلام قابل توجه و دقت است، اینست که حضرت موسی علیه السلام همیشه به یاد الله تعالی و متوجه درگاه او بود و حل هر مشکلی را از او می‌خواست.

زمانیکه در مصر شخصی قبطی را بقتل رسانید، فوراً از الله تعالی تقاضای عفو و مغفرت کرد «گفت: پروردگارا، من به خویشتن ظلم کردم، مرا ببامرز» «قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي». (سوره قصص، آیه 16). همچنان زمانیکه حضرت موسی علیه السلام از مصر بیرون می‌رفت، گفت: «پروردگارا، مرا از این قوم ستمکاررهایی بخش» «قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الظَّالِمِينَ» (سوره قصص، آیه 21)

همچنان زمانیکه متوجه سرزمین مدین شد، «گفت: امید است پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند» «قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ» (سوره قصص، آیه 22). «مَدْيَنَ» منطقه است که در جنوب شام و شمال حجاز، و نزدیک تبوك موقعیت دارد، که در زمان فرعون از سیطره حکومت فرعون خارج بود.

هنگامی که گوسفندان شعیب را سیراب کرد و در سایه استراحت نموده و آرام گرفت «گفت: پروردگارا، به هر خیر و نیکی که بر من فرو فرستی نیازمندم» «فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ» (سوره قصص، آیه 24)

این دعای اخیر حضرت موسی در بحرانی ترین لحظات زندگی او به قدری مؤدبانه و توأم با آرامش و خونسردی بود که حتی نگفت خدایا ضرورت ها و نیاز های مرا برطرف کن، بلکه تنها عرض کرد: من محتاج خیر و احسان تو ام.

خواننده محترم!

در این هیچ جای شکی نیست که همه مخلوقات که دارای نوعی از شعور دارند، طبق همان شعور، به تسبیح الهی مشغول می باشند. ولی تأسف به حال آنده از انسانهای که حد اقل شکر الهی را هم بجا نمی آورند.

قرآن عظیم الشان در آیه 44 سوره الإسراء میفرماید: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا» (آسمان های هفت گانه و زمین و هر که در آنها هستند، او را به پاکی یاد می کنند. و هیچ چیزی نیست مگر اینکه او را در حال ستایش تسبیح می گویند، ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید، بی گمان او بردبار (و) آمرزنده است). در این هیچ جای شکی نیست که؛ همه مخلوقات الله تعالی را تسبیح می گویند، و ما انسانها نباید از این کاروان مبارک عقب بمانیم. از خداوند با عظمت می خواهیم که ما را از تسبیح کنندگان واقعی بگرداند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 10) در باره نشانه های قدرت و علم الله متعال، مشرکان و انکار الوهیت، نبوت و بعثت، گرویدن به دین الله راه عملی مسلمانان، راه کافران، را به بحث گرفته است.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢﴾

او (الله) ذاتی است که شما را آفریده است، و بعضی از شما کافرند، و بعضی از شما مؤمن اند، و الله تعالی به آنچه می کنید، بیناست. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« خَلَقَكُمْ »: شما را آفرید. « مِنْكُمْ »: از شما.

تفسیر:

امام طبری میفرماید: یعنی هستند اشخاصیکه که به خالق خود کافرند و خدا همان است که آنها را هستی داده است. و اشخاصی نیز هستند که به طور یقین وجود خالق خود را تصدیق می کنند. (تفسیر طبری ۷۸/۲۸).

عمل انسان، بیانگر عقیده اوست. (به جای آن که بگوید: خداوند به کفر و ایمان شما آگاه است، می فرماید: خداوند به عملکرد شما آگاه است). « وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ». هیچ چیزی در آسمان و زمین، از الله پنهان نیست « إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ » (سوره آل عمران: 5)

ما باید بپذیریم که در محضر الهی هستیم، و پروردگار عالمیان، بر تمام اعمال و کردار ما ناظر و شاهد است. همین مضمون در آیات به قسم و فهم دیگر بیان شده است: « أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى » (آیه 14، سوره علق) (آیا انسان نمی داند که الله تعالی نگاهش می کند؟) این بدین معنی است که باید انسان بداند اگر شما از او غافلید او از شما غافل نیست، اگر شما مراقب نباشید او مراقب شماست.

در این هیچ جای شکی نیست که خداوند متعال همواره و در همه حال ناظر و شاهد بر

اعمال، رفتار و نیت انسان است، الله تعالی به اعمال ما آگاه است، «بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» و هم به افکار و نیت ما آگاهی کاملی دارد: «عَلَيْمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» بناءً اگر انسان این حقیقت را همیشه در برابر چشم خویش قرار دهد و خدای سبحان رانظر بر اعمال، کردار و نیت های خود بداند، مشروط بر اینکه ایمان به این حقیقت، بطور واقعی در قلب انسان جای گیرد و به صورت یک باور قطعی مبدل گردد، یقین داشته باشید که: از هرگونه لغزش، خطا و خیانت در امان خواهد ماند.

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ (۳)
 آسمان ها و زمین را به حق آفرید، و شما را صورت بخشید و صورت های شما را خوب و زیبا کرده است، و بازگشت به سوی اوست. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صوركُم» به شما شکل و تصویر بخشید تا از دیگران متمایز باشید. [آل عمران/6، یصوركُم]، [اعراف/۱۱، صورناکم]، [غافر/۶۴، صورکم]. «احسن»: نیکو کرد، نیکو آراست. نقشبندی کرد.

تفسیر:

در آیه مبارکه آمده است که: او تعالی آسمانها و زمین را پدید آورد و با حکمت والا و استحکام زیبایی برابر ساخت. ای مردم! شما رانیز آفرید، و به شما صورتهای نیکو بخشید و خلقت شما را بدیع ساخت. در نهایت به سوی برمی گردید و هر کس را بر مبنای عدل خویش مطابق عملش جزا می دهد.

زیبای:

«زیبا» از نظر لغوی از مصدر زیبایی است و به معانی، نیکو، جمیل و خوش نما و شایسته آمده است. به طور کلی چهار نوع زیبایی اساسی وجود دارد: زیبایی محسوس، نامحسوس، معقول، زیبایی و جمال مطلق خداوند. از فهم قرآن عظیم الشان زیبایی انسان، زیبایی های طبیعت و زیبایی معنوی و اخلاقی از پدیده های زیبایی محسوب می شوند.

در فهم و جهان بینی قرآنی همه چیز «احسن» آفریده شده است. «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ؛ آن خدایی که هر چه آفرید، به نیکوترین شیوه ساخت» (سوره سجده، آیه: ۷). این آیه و دیدگاه قرآن نشان دهنده این واقعیت است که همه هستی از هر جهت زیباست. البته از کل عالم هستی بیشتر عالم طبیعت است که در دسترس مستقیم بشر قرار دارد و به وسیله حواس ظاهری درک می شود.

منظور از حُسن صورت «فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ» در آیه مبارکه آن است که خداوند، انسان را مجهز نمود به چیزهایی که در راه رسیدن به هدف، او را کمک می کند. اعضای بدن انسان هر کدام در جای مناسب قرار گرفته و ترکیب و تناسب آنها موجب زیبایی اندام انسان و بخصوص صورت او گردیده است. مژه، پلک و ابرو که وظیفه حفاظت از چشم را به عهده دارند، زیبایی خاصی به چهره و صورت انسان بخشیده اند. لبها که دربان دهان و محافظ و نگهبان زبان و دندان هستند، تنها به هنگام خوردن یا گپ زدن، آن هم به مقدار و اندازه مورد نیاز باز و بسته می شوند و در کودکی که حیات نوزاد به شیر مادر وابسته است، کار مکیدن را به عهده دارند و در بزرگسالی، احساسات عاطفی را با بوسیدن اظهار می دارند.

يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٤﴾

آنچه را که در آسمان ها و زمین است می داند، و [نیز] آنچه را پنهان می کنید و آنچه را آشکار می نمایید، می داند و الله به نیات و اسرار سینه ها داناست. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تُعْلِنُونَ» (علن): آشکار می کنید، علنی می کنید.

تفسیر:

در تفسیر «البحرالمحیط» (ابو حیان اندلسی) آمده است: الله از آگاهی خود به موجوداتی که در آسمان ها و زمین به سر می برند، و از آگاهی خود به آنچه بندگان پنهان و آشکار می کنند و سپس به آگاهی از آنچه در سینه ها نمانده است خبر داده و یاد آور شده است که هیچ چیز از علم او نمانده است و به هر چیزی آگاه است. بر اساس همین فهم است که آیه مبارکه را با بیان علم فراگیر خود شروع کرده است، سپس اعلام نموده که نمانده است و آشکار بندگان و مکنونات سینه ها را می داند. و این متضمن معنی وعید است؛ زیرا خدا در مقابل تمام اعمال و نیات آشکار و پنهان پاداش یا کیفر مقرر می دارد. (البحر ۲۷۷/۸).

در این آیه مبارکه سه بار از علم الله تعالی ذکری بعمل آمده است:

علم به تمام موجودات هستی «ما فی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»،

علم به آشکار و نمانده انسان ها «ما تُسِرُّونَ وَ ما تُعْلِنُونَ»،

علم به افکار و نیات ها «بِذَاتِ الصُّدُورِ». آن هم علم دائمی که از قالب فعل مضارع «يَعْلَمُ» استفاده می شود.

ایمان داشتن به اینکه الله تعالی ناظر بر اعمال ما می باشد و همه چیز را می داند، بهترین وسیله برای دوری انسان از گناه و حفظ تقوا است. علم الله تعالی، محدود به زمان و مکان و اشیا یا امور خاص نیست. هم به آسمان ها و زمین علم دارد و هم به آنچه پنهانی یا علنی انجام شود، آگاه است، پنهان و آشکار برای الله تعالی یکسان است. الله تعالی، هم به کارهای مخفیانه انسان آگاه است و هم به افکار و انگیزه ها و اسرار نهفته در سینه است «تُسِرُّونَ... بِذَاتِ الصُّدُورِ».

خواننده محترم!

صریح ترین و گویاترین آیه برای نشان دادن عمق و گستره دانش الهی درباره انسان در قالب تعبیر «عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» است، این عبارت در بسیاری از آیات قرآنی مورد تاکید قرار گرفته است. طوریکه در سوره مبارکه ملک فرمود سخن را پنهانی یا آشکارا بر زبان جاری کنید، برای خداوند متعال تفاوت نمی کند؛ زیرا به اسرار دلها آگاه است: «وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوْ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» (آیات 13 و 14 سوره ملک) (و سخنان را نماند یا آن را آشکار سازید). (در هر صورت) او به راز دلها آگاه است. (14) آیا کسی که (همه چیز را) آفریده است نمی داند؟ در حالیکه او باریک بین از هر چیز آگاه است).

تأکید بر گستردگی و وسعت علم و دانش الهی گاه پس از دعوت مردم به پرهیزکاری مورد تأکید قرار گرفته است تا نشان دهد که ضمانت بر تحقق و پاسبانی از تقوا، علم و آگاهی الله تعالی است؛ به این معنا که مردم باید بدانند که الله براساس علم بی پایان خود پرهیزکار

و غیرپرهیزکار را می شناسد.

باید یاد آور شد که: پنهان بودن، در علم عمیق خداوند، اثری ندارد. اوبه تمام نیت ها و راز قلب آگاهی دارد، چی زیبا است که می فرماید: «إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» («عَلِيمٌ» نشانه علم عمیق و گسترده است).

قابل دقت و توجه است که: علم الله تعالی به مخلوقات، «أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ» به خاطر خالقیت اوست. (ذات که چیزی را ساخته و خلق نموده، از حالات آفریده خود معلومات و آگاهی کامل و همه جانبه دارد.) در ضمن میخواهم یاد آور شوم که: ایمان به علم خداوند متعال، بهترین عامل باز دارنده انسانها از نفاق و مخفی کاری است.

عَلِيمٌ وَ خَبِيرٌ:

«علیم» از مشتقات «علم» و از أسما و صفات الله تعالی است. کلمه «علیم» بصورت کل 162 بار در قرآن عظیم الشان به کار برده شده و اکثر استعمال آن در مورد تثبیت صفت علم است و در کنار اسمی دیگر به کار رفته است که با معنای آن مناسبت دارد، از جمله: سمیع، حکیم، خبیر و... آمده است.

«خبیر» دانا، آگاهی به باطن (خبر) دانستن، مطلع شدن، آگاهی یافتن.

تفاوت علیم و خبیر:

«علیم» و «خبیر»، دونامی از نام های الله متعال اند که، معنای نزدیکی با یکدیگر دارند. این هر دو اسم زمانیکه در کنار یکدیگر به کار میروند هر یک معنی دارد که دیگری ندارد ولی وقتی به تنهایی مورد استعمال قرار می گیرد، هر یک میتواند مفاد معنای دیگری را نیز برساند.

بر این اساس، زمانی که خبیر و علیم در یک مورد و در کنار هم به کار میروند، با یکدیگر تفاوت پیدا میکند:

خبیر که از ماده «خبر» گرفته شده، به معنای اطلاع داشتن از جزئیات امور است. «علیم» نیز که از ماده علم مشتق شده است، به معنی درک حقیقت چیزی است. حال این چیز جزئی باشد یا کلی.

پس می توان گفت: «خبیر» خصوصی تر از «علیم» است، چون «علیم» در جزئیات و کلیات هر دو به کار می رود، ولی «خبیر» تنها در جزئیات به کار می رود.

باید تذکر داد که «علیم» بر وزن فعیل و صیغه مبالغه است و به معنی «بسیار دانا» می باشد. البته فعیل و علیم، صفت مشببه نیز است، که ثبات و بقاء و دوام را می رساند.

«علیم» از علم مشتق شده است و به معنی؛ حقیقت چیزی را درک کردن یا «شناخت حقیقی شیئی» و علم خداوند شامل جمیع علوم است و بر تمامی معلومات احاطه دارد. قبل از اینکه بوجود آیند. و آنچه که در ارحام است میداند و بدان آگاه است.

و «خبیر» نیز بر وزن فعیل است، به معنی «بسیار آگاه» است و خداوند خبیر است یعنی: او کسی است که بوسیله ی علمش از شیئی خبر می دهد و هیچ چیز در آسمانها و زمین بر خداوند مخفی نمی ماند و هیچ چیز حرکت نمی کند مگر اینکه او به حرکت او علم دارد.

البته این دو کلمه بسیاری از اوقات به معنی همدیگر هستند؛ یعنی هم به علیم، «بسیار آگاه» گفته می شود و هم به خبیر، «بسیار دانا» گفته می شود. و فرق بین علیم و خبیر در اینست که: «الخبیر یفید العلم» یعنی خبیر باعث علم است. اما علیم اگر بر امور خفی بکار برده شود، در اینصورت خبیر نامیده میشود. پس خبیر از علیم عامتر است.

علم انسانها به اشیاء نسبی است یعنی به همان میزان که الله تعالی به بشر علم داده و یا بشر آنها را کشف نموده دسترسی دارند و حتی ممکن است بر آنها نیز احاطه کامل نداشته باشند و نقاط برایش مخفی و ناشناخته باشند که در احاطه انسان نیست ولی الله تعالی علیم است یعنی بر کل مخلوقاتش از ازل علم داشت و حتی قبل از خلقتشان و نیز خبیر است. قرآن عظیم الشان در (آیه 59، سورة الأنعام) میفرماید: «وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْفُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (و خداوند از آنچه در خشکی و دریا است آگاه است و هیچ برگی (از گیاهی و درختی) فرو نمی افتد مگر اینکه از آن خبردار است و هیچ دانه‌ای در تاریکی های (درون) زمین و هیچ چیز تر و یا خشکی نیست که فرو افتد، مگر اینکه (خداوند متعال) از آن آگاه و در علم خدا پیدا است و) در لوح محفوظ ضبط و ثبت است.)

این همه موجودات زنده روی زمین و اعماق دریاها و فضای وسیع گروه سماوی که از حد حساب بیرون هستند، خداوند به همه آنها آگاه است و چیزی از آنها بر او پوشیده و مخفی نیست:

«وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (سورة هود: 6) (هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این که روزی آن، بر عهده الله است) (و خدا روزی مناسب هر یک را در بحر و بر می‌رساند) و محلّ زیست (دوران حیات) و محلّ دفن (پس از ممات) او را می‌داند. همه اینها در کتاب روشنی (به نام لوح محفوظ، موجود و مضبوط) است. هیچ چیزی در زمین فرو نمی رود یا بسوی آسمانها صعود نمیکند مگر اینکه علم خداوند تعالی آنها را احاطه کرده است.)

«يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ» (سورة سبأ: 2) (می داند آنچه را که به زمین وارد میشود و آنچه را که از آن خارج میشود و آنچه را که از آسمان پائین می‌آید و آنچه را که به سوی آن بالا می رود، او مهربان و بخشاینده است.)

طوری که در فوق هم متذکر شدیم: هیچ چیز انسان نیز از خداوند پنهان نیست، بلکه علم خداوند آن را احاطه کرده است: «قُلْ إِنْ تُحْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (آل عمران: 29).

(بگو: اگر آنچه را که در سینه هایتان دارید پنهان سازید یا آشکار کنید، خداوند آن را می‌داند و خداوند آگاه از هر چیزی است که در آسمانها و زمین است و خداوند بر هر چیزی توانا است.)

«وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ» (سورة الأنعام: 3) (و او (الله) ذاتی است که معبود (حقیقی) در آسمانها و در زمین است. (چون) او رازهای پوشیده شما را و (چیزهای) آشکارای شما را می‌داند و هرچه را بدست می آورید می داند.)

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۵)

آیا خبر کسانی که پیش از این کفرورزیدند به شما نرسیده است؟ که سزای کارشان را چشیدند و برای آنان عذابی دردناک [در پیش] است. (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نبا» خبر مهم. «وبال» سزا، عقاب و آزار.

تفسیر:

«أَلَمْ يَأْتِكُمْ» می رساند که مردمان که در عصر رسول الله صلی الله علیه وسلم زندگی می کردند از زندگی و اخبار اقوام هلاک شده به خوبی آگاهی داشتند.

«وبال»: سنگینی و سختی است و مراد از آن، عذابی است که آن امت‌ها در دنیا به آن دچار شدند «و ایشان را عذابی است دردناک» در آخرت، که عبارت از عذاب دوزخ می باشد.

قرآن عظیم الشان «عقل و تفکر» انسان را به عنوان یکی از منابع اصیل معرفت شناخته و اهمیت فوق العاده ای برای آن قایل شده است و در موارد متعددی انسان را به تعقل و تفکر در همه مسایل دعوت می کند، پرورش عقل و کاربرد صحیح آن در تربیت اسلامی نیز از مقام و منزلت والایی برخوردار است، زیرا اسلام، دین عقل است و درک حقایق و شناخت معارف و ارتباط منطقی با مبدأ و معاد، طریق رشد و هدایت و تکامل انسان در زمینه های مادی و معنوی به عقل وابسته است.

قرآن عظیم الشان دورانهای گذشته را با زمان حاضر و زمان حاضر را با تاریخ گذشته پیوند میدهد، و پیوند فکری و فرهنگی نسل حاضر را با گذشتگان برای درک حقایق لازم و ضروری میداند، زیرا از ارتباط و گره خوردن این دو زمان (گذشته و حاضر) وظیفه و مسئولیت آیندگان روشن می شود.

همچنان در قرآن عظیم الشان ملاحظه می نمایم که بخش عظیمی از آیات قرآن مشتمل است بر داستان زندگی گذشتگان که خداوند برای هدایت و تربیت آیندگان آنها را در این کتاب آسمانی در معرض دید و تفکر مردم نهاده و آنان را به دقت و مطالعه آن دعوت نموده است، تا در پرتو روشنی آن حوادث قبیح آن پند و عبرت گیریم و از حوادث و داستان های زیبا آن را برای سعادت مندی خویش مورد استفاده قرار دهیم.

الله تعالی با ذکر داستان و سرگذشت پیشینیان به گونه ای پند دهنده، جذاب و دل نشین، می خواهد حوادث اتفاق افتاده را به روشی زیبا و بدون خلل و ملال برای عبرت ما بیان نماید، و از شخصیت های داستان تصویری روشن و گویا ترسیم می نماید. همچنین «پیام و هدف» این داستانها و سرگذشت ها برجستگی خاصی دارد و خوانندگان داستانهای قرآن کریم، در کنار اطلاع یافتن از شکست و پیروزی اقوام گذشته به راز و رمز شکست و پیروزی آنان پی می برند و به کشف سنت های الهی نائل می گردند، و با آگاهی نسبت به نیک بختی و بدبختی به پیروزی و شکست شخصیت های داستان به عبرت آموزی از آنان همت گماریم.

**ذَلِكَ بَأْتُهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا
وَاسْتَعْنَى اللَّهُ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴿٦﴾**

این (عذاب) به این جهت بود که پیغمبرانشان با معجزات (آشکار) نزد آنان آمدند و گفتند: آیا بشری (عادی) ما را هدایت می کنند؟ پس کفر ورزیدند و روی گرداندند و الله اظهار بی نیازی نمود و الله بی نیاز ستوده است. (۶)

« ذلك»: این بدفرجامی، این سرانجام ناگوار بدو زشت. « أَبَشَرٌ»: آیا بشر؟ آیا انسان؟
« وَاسْتَعْنَى»: بی نیاز بود.

تفسیر:

امام فخر رازی می فرماید: آنها بعید می دانستند که پیامبرشان انسان باشد، اما بعید نمی

دانستند که معبودشان سنگ باشد. (فخر رازی ۲۳/۳۰).
«فَكْفَرُوا وَ تَوَلَّوْا» پس به پیامبر کافر شده و از ایمان و پیروی از هدایت رو گردان شدند. **«وَ اسْتَغْنَى اللَّهُ»** در صورتیکه خدا از عبادت و طاعت آنها بی‌نیاز است.
 امام طبری گفته است: یعنی الله متعال از ایمان آنها به خود و به پیامبرانش بی‌نیاز و مستغنی است. (تفسیر طبری ۷۸/۲۸)

در طول تاریخ پروردگار با عظمت ما برای هدایت بشر، پیامبران متعددی را پیاپی فرستاده است. و همه ای پیامبران، دارای دلایل روشن و معجزه بودند ولی باتأسف کفار، بدون تأمل و تفکر در دلایل پیامبران، در حقانیت آنها ایجاد شک و تردید می‌کردند.
 و پروردگار با عظمت ما با زیبایی خاصی می‌فرماید: **«وَ اللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ»** و خداوند از خلقتش بی‌نیاز است و در ذات و صفاتش ستوده می‌باشد، نه طاعت برایش سودی دارد و نه معصیت به او زیانی می‌رساند؛ زیرا از تمام عالمیان بی‌نیاز است.

زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبُّونَ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِكَ عَلَىٰ اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٧﴾

کافران گمان کردند که هرگز دوباره زنده نخواهند شد، بگو بلی قسم به پروردگارم به یقین که دوباره زنده خواهید شد، باز از آن چه می‌کردید به شما خبر خواهد داد و این کار برای الله آسان است. (۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«زَعَمَ» به ظن و گمانی گفته می‌شود که بی‌پایه و بدون دلیل باشد. **«أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا»**: که هرگز زنده نخواهند شد. **«بَلَىٰ»**: بلی، پس از نفی، اثبات می‌رساند. **«وَ رَبِّي»**: قسم به پروردگارم. **«لَتُبْعَثُنَّ»**: قطعاً زنده می‌شوند.

تفسیر:

کافران که ادعا می‌کنند که بعد از مردن هرگز زنده نمی‌شوند، ای پیامبر! برای آنان بگو: چنین نیست، به الله تعالی قسم ذاتی که شما را آفریده دوباره نیز می‌تواند زنده کند و کسی که شما را بمیراند زندگی نیز می‌بخشد، آنگاه از شما حساب می‌گیرد، به اعمال تان خبر می‌دهد و جزا مقرر می‌دارد. بلی! این کار بر ذات پروردگار آسان و سهل است؛ زیرا او بر هر چیزی تواناست، اوست که شما را بار اول به وجود آورد و تواناست شما را به زندگی دوباره باز گرداند، چون بازگشتاندن به زندگی دوباره از خلقت اولی آسانتر و ساده است؛ هر چند همه در نزد او آسان است.

مفسر امام فخر رازی در تفسیر این مبارکه می‌فرماید: انکار کردند که بعد از آنکه تبدیل به خاک شدند دوباره زنده شوند. اما خدا به آنها خبر داده است که اعاده‌ی آنها، عقلاً از ایجادشان آسان‌تر است. (فخر رازی ۲۳/۳۰).

فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٨﴾

پس به الله و پیامبرش و نوری که نازل کردیم، ایمان آورید و خدا (الله متعال) به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است. (۸)

« وَالنُّورِ الَّذِي »: نوری که. [نسا/۱۷۴، نور/۱]، [شوری ۵۲/، نور/۱].

تفسیر:

در آیه مبارکه آمده است پس به آنچه الله متعال نازل کرده ایمان آورید، به پیامبرش تصدیق نمایید و هدایت قرآنی را که بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل فرموده پیروی نمایید؛ زیرا حق تعالی به اعمال تان آگاه است، هیچ امری از احوال تان بر او پوشیده نمی باشد و به طور قطعی از کارهایی که انجام دادید از شما حساب می گیرد.

در آیه مبارکه آمده است که: الله ایجادکننده نور آسمان ها و زمین است طوری که در (آیه 35، سوره نور) «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (آیه 35، سوره نور).

(الله ایجادکننده نور آسمان ها و زمین است. مثل نور او مانند چراغدانی است که در آن چراغی باشد و آن چراغ نیز در قندیلی قرار گیرد. آن قندیل گویی ستاره درخشان است که افروخته می شود (با روغنی) از درخت بابرکت زیتونی، که نه شرقی است و نه غربی، نزدیک است که روغنش روشنی بخشد، هرچند آتشی به آن نرسیده باشد. نوری است بر روی نور. الله هر کس را بخواهد با نور خود هدایت می کند. و الله جلّ جلاله برای مردم مثلها می زند، و الله جلّ جلاله به همه چیز داناست).

«النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا» (آیه 8، سوره تغابن). منظور از نور (کتاب آسمانی قرآن کریم) که نازل کردیم.

«نُورٍ» یعنی چیزی که هم خودش روشن است و هم سبب روشنی اشیای دیگر می شود. «وَالنُّورِ» هدف از نور در این آیه مبارکه طوری که در آغاز سوره ابراهیم آمده و هم در بالا گفتیم کتاب الله تعالی است: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (کتابی به سوی تو فرستادیم که مردم را از ظلمات (شرك، جهل و تفرقه) بیرون و به نور (توحید، علم و وحدت) هدایت کنی).

در آیات قبل، بحث از کفر و ایمان نیارودن به الله تعالی و رسول الله صلی الله علیه و سلم و قیامت بود که امت های قبلی را گرفتار عذاب کرد. در این آیه مبارکه می فرماید: پس شما راه آنان را تعقیب نکنید و ایمان بیاورید. و به تعریف قرآن عظیم الشان: ایمان زمانی ارزش دارد که جامع باشد؛ همانا ایمان به الله جلّ جلاله، پیامبر صلی الله علیه و سلم و کتاب آسمانی است. «فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا».

خدمت خوانندگان محترم! باید به عرض برسانم: که از فحوای آیه مبارکه: «فَأْمِنُوا... تَعْمَلُونَ»، معلوم می گردد که: ایمان باید همراه عمل باشد. خداوند متعال در سوره ی عصر می فرماید که انسان جز با داشتن چهار خصلت، زیانکار و بدبخت است:

اول ایمان، دوم عمل صالح، سوم وادار کردن افراد، یکدیگر را به حق و چهارم توصیه ی افراد، یکدیگر را به صبر و خویشتن داری. این چهار رکن، چهار ستون کاخ سعادت بشر را تشکیل می دهد.

اما رکن اول یعنی ایمان، اساسی ترین رکن حیات انسانی است و رکن اصلی و پایه اساسی سعادت بشر است و انسان در پرتو آن می تواند مدارج تعالی را ببیماید و به کمال نهایی دست یابد. بر اثر ایمان، بشر به رفیع ترین مدارج سعادت نائل می شود و از سرور و

شادمانی کامل برخوردار شود.

اساساً آخرت وجهه ملکوتی دنیاست. شرط اینکه یک عمل، وجهه ملکوتی خوب پیدا کند، این است که با توجه به الله و برای صعود به ملکوت خدا انجام گیرد. لذا اگر کسی ایمان به الله تعالی و قیامت نداشته باشد، عمل او وجهه ملکوتی نخواهد داشت و به علیین صعود نخواهد کرد. لذا تا عملی از راه نیت و از راه عقیده و ایمان، نورانیت و صفا پیدا نکند، به ملکوت بالا نمیرسد.

در واقع ایمان، منشاء و زمینه‌ساز اعمال صالح است، از این رو، ایمان به درخت و عمل صالح به میوه‌های آن مشابهت دارد. زمانیکه روح ایمان در قلب انسان جا پیدا کند، اعمال نیز متناسب با آن انجام خواهد شد. از سوی دیگر، عمل نیز موجب تثبیت و تقویت ایمان می‌گردد. از این رو، گاهی ایمان به نور چراغ و عمل به روغن چراغ تشبیه می‌شود، همان طوریکه نور چراغ به کمک تیل چراغ شعله ور می‌شود. نور ایمان نیز به کمک تیل و روغن عمل روشن می‌شود و با استمرار عمل، قلب انسان نورانی و ملکه ایمان با تداوم عم صیقل یافته، بُراق و بُراقتر می‌گردد. در واقع عمل صالح زمینه سازی می‌کند تا انسان به صفای باطن و قلب پاک دست پیدا کند. بلی این یک پروسه است و این پروسه را باید به طور دوامدار پیگیری کرد تا جلاش و بُراق بودن جوهر ایمان روشنتر و روشنتر شده و به راه نجات دنیا و آخرت رهگشا شود. این پروسه را با قوت ایمان و تداوم عمل عده از ما در مدت کوتاه و عده در مقطع زمانی دراز می‌پیمایند. اما اگر انسان مرتکب گناه شود، قلبش ظلمانی می‌شود و این ظلمت، مانع از آن می‌شود که ایمان به حال او نفعی داشته باشد. جوهر ایمان به مرور زمان تاریک و تاریکتر شده و در غلاف و پوش های گناه ملوث و پوشیده میشود.

در واقع عمل صالح پشتوانه‌ی ایمان است و چنانچه گفته آمدیم، چه بسا اگر ایمان تقویت نشود، دچار زوال گردد. زوال به معنای از بین رفتن و نا امید شدن کامل نیست. در هر انسان چنین جوهر وجود دارد ولی باید برای بُراق بودنش کار کرد.

يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُكْفِرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٩﴾

و قتیکه (الله) شما را در روز اجتماع جمع کند، آن روز، روز زیان و نقصان است و کسی که به الله ایمان بیاورد و کار نیک کند بدی‌هایش را از او دور می‌سازد و به باغ‌هایی داخل می‌گرداند که از زیر (قصرها و درختان) آن نهر ها جاری است که در آنجا همیشه و جاودانه اند. این است کامیابی بزرگ. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ»: روز گردهمایی؛ یعنی، روز قیامت. «يَوْمُ التَّغَابُنِ» (غبن): روز زیان بینی، روز حسرت و خسارت، نام دیگر قیامت. «يُكْفِرُ» می‌زداید، می‌پوشاند، مستور می‌دارد.

تفسیر:

مفسر این کثیر در تفسیر آیه مبارکه می‌فرماید: آن روز به «روز جمع» موسوم است؛ چون الله اولین و آخرین را در یک جا جمع می‌کند. مانند فرموده‌ی ذلک یوم مجموع له الناس و ذلک یوم مشهود (مختصر ۵۰۹/۳)

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿١٠﴾

و کسانی که کفر ورزیده و آیات ما را تکذیب کرده اند آنان اهل دوزخند، و جاودانه در آن می مانند، و سرانجام آنها سرانجام بدی است. (۱۰) «**أَصْحَابُ النَّارِ**»: یاران آتش، همدمان آتش، اهل آتش، دوزخیان.

تفسیر:

اهل دوزخ یا اصحاب جحیم:

قرآن عظیم الشأن در (آیه 10، سورة مائده) در مورد اصحاب جحیم یا اهل دوزخ و جهنمیان میفرماید که آنان، کسانی اند: «**وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ**» (و آنان که کفر ورزیده و آیات ما را تکذیب نمودند، همانان اهل دوزخند).

ولی بصورت کل خصوصیات دوزخیان عبارت است از: **کفر و نفاق**: «خداوند منافقان و کافران، همگی را در دوزخ جمع می کند.» (سورة نساء، آیه 140)

نافرمانی از الله و پیامبر: «کسانی که الله و رسولش را نافرمانی کنند برایشان آتش دوزخ است و جاودانه در آن خواهند ماند.» (سورة جن، آیه 23).

به تمسخر گرفتن آیات الهی: «اینچنین، جزای آنان دوزخ است؛ بخاطر اینکه کافر شدند و آیات من و پیامبر و ائمه را به استهزاء و سخره گرفتند.» (کهف، آیه 106).

غفلت: «مسلمانا گروه زیادی از جن وانس را برای دوزخ آفریدیم. آنها قلب های دارند که با آن نمی فهمند و چشمان دارند که با آن نمی بینند و گوشهایی دارند که با آن نمی شنوند. آنها همانند چهار پایانند بلکه گمراه ترند. آنها غافلاند.» (سورة اعراف، آیه 179)

پیروی از شیطان: «به شیطان فرمود: از آن جایگاه با ننگ و خواری بیرون رو؛ هرکس از انسانها از تو پیروی کند، جهنم را از همگی شما پر خواهم کرد.» (سورة اعراف، آیه 18) **طغیان و استکبار**: «آیا در جهنم جایگاهی برای متکبرین وجود ندارد» (سورة زمر، آیه 60)

ظلم و تکیه کردن بر ظالم: «اما ظالمان، پس هیزم آتش دوزخند.» (سورة جن، آیه 15) **دنیا پرستی و فراموش کردن آخرت**: «هرکس که فقط زندگی زودگذر دنیا را بخواهد آن را به مقداری که بخواهیم به هرکس اراده کنیم می دهیم. سپس دوزخ را برای او قرار خواهیم داد که در آتش می سوزد، در حالیکه سرزنش شده و از درگاه خدا رانده میشود.» (سورة اسراء، آیه 18)

کشتن مؤمن بی گناه: «هرکه مؤمنی را عمداً بکشد، جزایش دوزخ است. جاودانه در آن می ماند و خداوند بر او غضب می کند و او را از رحمتش دور می سازد و عذاب بزرگی برای او آماده کرده است.» (سورة نساء، آیه 93).

ترک نماز: «بهشتیان از مجرمین می پرسند: چه چیز شما را به جهنم فرستاد؟ می گویند: ما از نمازگزاران نبودیم و...» (سورة مدثر، آیات 40 الی 43)

منع زکات: «وای بر مشرکین، کسانی که زکات را ادا نمی کنند و نسبت به آخرت کافرند.» (سورة فصلت، آیات 6 و 7)

ربا خواری: «و آن دسته از رباخواران که به این گناه بازگردند اهل آتش خواهند بود و همیشه در آن می مانند.» (سورة بقره، آیه 275)

کفران نعمت: «آیا کسانی که نعمت خدا را تبدیل به کفران کردند و قوم خود را به دارالبوار

(دوزخ) کشانندند را ندیدی؟ جهنمی که آنها به آتشش می سوزند و بد قرارگاهی است.» (سورة ابراهیم، آیات 28 و 29)

کم فروشی: «وای بر کم فروشان» (سورة مطفین، آیه ۱)
عیب جویی از دیگران: «وای بر هر عیب جوی غیبت کننده» (سورة همزه، آیه ۱)
اسراف و تبذیر: «و اینکه مسرفان اهل آتش اند.» (سورة مؤمن، آیه ۴۳)
جرم و گناه: «مجرمین مسلماً در عذاب جهنم، جاودانه خواهند ماند.» (سورة زخرف، آیه ۷۴)
تعدی از حدود الهی: «و کسی که از خداوند و رسولش نافرمانی و از حدود الهی تجاوز کند او را در آتش وارد می کند که در آن جاودانه خواهد ماند و برای او عذاب خوار کننده ای است.» (سورة نساء)

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (11 الی 13) در باره اینکه، هر چیزی وابسته به سرنوشت و اندازه و مقدار است، بحث بعمل آمده است.

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۱)

هیچ مصیبتی رخ نمی دهد مگر به اذن الله، و هر کس به خدا ایمان آورد خداوند قلبش را هدایت می کند، و خدا (جلّ جلاله) به همه چیز دانا است. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« أَصَابَ »: رسید، واقع شد. [حدید/۲۲]. « وَمَنْ يُؤْمِنُ »: کسی که ایمان بیاورد. « يَهْدِ » ← بهدی: هدایت می کند، به دست می آورد.

تفسیر:

«مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ» درین جمله از آیه متبرکه الله تعالی برای ما می آموزاند که: مصیبت ها با اذن و علم الهی است، نه تصادفی و نه اتفاقی، بلکه در آنها اسراری نهفته است که الله تعالی خودش می فهمد و بر آن دانا است.

توجه انسان به احاطه علمی الله، سبب تحمل مصیبت ها و پایداری در برابر مشکلات است. و کسی که به علم و اراده الله تعالی ایمان دارد، در برابر حوادث، صبر و توکل و امید را از دست نمی دهد.

و دریافت الطاف الهی بر اساس عمل و به اصطلاح گام های عملی است که؛ خود انسان آنرا بر می دارد.

«وَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ» هر کس خدا را تصدیق کند و بداند که تمام حوادث به حکم و قضا و قدر او اتفاق می افتد، قلبش به شکیبایی و رضا راهیاب می گردد و بر ایمان ثابت قدم و استوار مینماید. ابن عباس گفته است: یعنی قلبش به یقین می رسد، تا جایی که می داند آنچه بر او وارد شده است حتماً می بایست بر او وارد شود و فرار از آن ممکن نیست و مصیبتی که بر او وارد نشده است در اصل قرار نبوده است که بر او وارد شود؛ یعنی اگر قرار باشد که بر او وارد شود، رد شدنی نیست و اگر قرار نباشد به آن دچار شود، هرگز بر او وارد نمی شود. (تفسیر طبری ۸۰/۲۸).

علقمه گفته است: این همان انسانی است که اگر مصیبتی بر او وارد شود می داند از جانب خدا آمده است، لذا به آن راضی می شود و در مقابل قضا و قدر خدا تسلیم می گردد. (مختصر ۵۱۰/۳).

«وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» خدا به همه چیز عالم است و در آسمان و زمین چیزی از او مخفی نمی‌ماند. قرطبی گفته است: تسلیم شدن انسان مطیع و عدم رضایت و خشنودی انسان عاصی در مقابل قضا و قدر الهی بر او پوشیده نیست.

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿١٢﴾

و از خدا اطاعت کنید و از پیامبر فرمان برید، و اگر روی برگردانید [بدانید که] رسول ما جز رساندن آشکار و وظیفه ندارد. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»: یعنی تبلیغ آشکار، رساندن پیام روشن‌گر.

تفسیر:

یعنی الله تعالی را (در اوامر و نواهی شریعت) اطاعت کنید و پیامبر صلی الله علیه وسلم را (در سنت هایش) پیروی نمایید، پس اگر روی گردانید، (بدانید که) همانا بر رسول ما جز پیام رسانی آشکار (وظیفه دیگری) نیست.

جمله «أَطِيعُوا اللَّهَ... فَإِن تَوَلَّيْتُمْ» این فهم را می‌رساند که: انسان، آزادخلق شده است، هم قدرت دارد سرپیچی و بغاوت کند و هم می‌تواند اطاعت کند.

«فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» پیامبران الهی، حق اجبار مردم را ندارند، فقط مسئول ابلاغ و رساندن دساتیر الهی هستند.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١٣﴾

الله (تعالی) است که هیچ معبودی جز او نیست، پس مؤمنان فقط باید بر او توکل کنند. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَلْيَتَوَكَّلِ»: باید توکل کنند.

تفسیر:

در همه امور باید توکل بر الله جل جلاله داشت، زیرا در آیه مبارکه به صورت مطلق می‌فرماید: «فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» و از جانب دیگر اطاعت، تنها لایق معبود حقیقی است. نشانه ایمان واقعی، هم همین را تقاضا می‌کند که باید توکل بر الله تعالی داشته باشیم.

مفسر امام صاوی می‌فرماید: بدین ترتیب پیامبر را تحریک نموده و او را به توکل به خدا و پناه بردن به او تشویق می‌کند. در ضمن مؤمنان را نیز آموزش می‌دهد که به خدا پناه ببرند و به کمک و یاری او مطمئن باشند. (تفسیر صاوی ۲۱۲/۴).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن مِّنْ أَرْوَاحِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عُدُوًّا لَّكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِن تَعَفَّوْا
وَتَصَفَّحُوا وَتَغَفَّرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٤﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید بعضی از همسران و فرزندان شما دشمنان شما هستند، از آنها برحذر باشید، و اگر عفو کنید و چشم پوشی نمایید و ببخشید (بدانید) که الله بخشنده و مهربان است. (۱۴).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَاحْذَرُوهُمْ»: از آنان حذر کنید، از آنان بر حذر باشید. «وَإِن تَعَفَّوْا»: اگر عفو کنید.

«تَصَفَّحُوا»: اگر در گذرید و چشم پوشی کنید. «تَغَفَّرُوا»: بیامرزید.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ»: ای مؤمنان! یقیناً بعضی از همسران و فرزندان تان دشمنان شما هستند و شما را از طاعات الهی باز می دارند، به انجام محرمات و امی دارند و از عمل به واجبات مانع می شوند.

«فَاخْذَرُوهُمْ وَإِنْ تَعَفَّوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَغَفَّرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ - 14»: از آنان برحذر باشید و فرمان الله سبحان و تعالی را بر مراد آنان مقدم دارید. اما اگر از بدیهای آنان بگذرید، از مؤاخذة آنان صرف نظر کنید، پرده پوشی شان نمایید و آبروی آنان را نگهدارید حق تعالی جزای همانندی برای شما عطا می نماید؛ یعنی گناهان شما را می آمرزد، عیبهای تان را می پوشاند، خطاهای شما را محو می کند و کمبودهای تان را کامل می سازد.

مفسران در تفسیر آیه مبارکه می نویسند که: اگر آنان با شما دشمنی کردند و به شما نقصان دینی و یا دنیوی رسید تاثیر آن نباید چنان باشد که شما در صدد انتقام در مقابل آنان برآید و به ایشان رفتار و عمل نامناسب کنید که انتظام دنیا از آن درهم و برهم میشود تا حدیکه عقلا و شرعاً گنجایش باشد حماقت ها و تقصیرات ایشانرا معاف کنید و از عفو و درگذشت کار بگیرید از باعث این مکارم اخلاق الله تعالی به شما مهربانی خواهد کرد و خطاهای شما را معاف فرمود.

شان نزول آیه 14:

1096- ترمذی و حاکم هر دو به قسم صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: گروهی از اهالی مکه اسلام را پذیرفتند، اما زنان و فرزندان شان مانع هجرت آنها به مدینه منوره گردیدند. پس آیه: «إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاخْذَرُوهُمْ» در مورد ایشان نازل شد. هنگامی که خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم رسیدند متوجه شدند که مسلمان ها همه دانا و عالم به احکام شرع شده اند. بنابراین، عزم کردند که زنان و فرزندان خود را آزار و شکنجه نمایند. پس آیه «وَإِنْ تَعَفَّوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَغَفَّرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» نازل شد. (ترمذی 3317، حاکم 2 / 490، طبری 34198، طبرانی 11 / 275، از سماک از عکرمه از ابن عباس روایت کرده اند. حاکم و ذهبی این را صحیح می دانند).

1097- ابن جریر از عطاء بن یسار روایت کرده است: تمام سوره تغابن در مکه مکرمه نازل شده است بجز آیات «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ» تا آخر سوره که مدنی هستند، عوف بن مالک اشجعی زن و فرزند زیاد داشت. چون اراده جهاد و پیکار می کرد، زن و فرزندانش گریه می کردند و از رفتن منصرفش می ساختند و می گفتند: ما را به که میسپاری؟ دلش بر آن ها می سوخت و به سرپرستی آن ها می پرداخت. پس این آیات نازل گردید.

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی به پیروی از فرمان الله متعال و پیامبرش امر کرد و هشدار داد که نباید: زن و فرزند، انسان را از راه الله باز دارند. اینک در آیات متبرکه (15 و 18) نیز اموال و فرزندان را سبب و وسیله آزمایش قرار می دهد که باید انسان مواظب باشد و از پرهیزگاری و انفاق و بذل و بخشش مدد گیرد، بحث بعمل آورده است.

إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿١٥﴾

به حقیقت، اموال و فرزندان شما اسباب فتنه و امتحان شما هستند، و اجر و پاداش عظیم

نزد الله است. (۱۵)

تفسیر:

أموال، داراییها و فرزندان تان در حقیقت چیزی جز ابتلا و امتحانی برای شما نیستند. امتحان و آزمایشی اند که شکرگزاری و کفران، ناآرامی و صبر، و طاعت و معصیت شما را آشکار می سازند. اما برای کسانی که شکرگزار باشند، به حکم الله صبر پیشه کنند، از فرمانش اطاعت نمایند و هیچ کس را بر دین مقدم نشمارند، مکافات و نعمتهایی که در نزد الله سبحانه و تعالی وجود دارد بزرگتر و بهتر است.

«فِتْنَةٌ»: امتحان. آزمایش (ملاحظه شود سوره انفال، آیه ۲۸). هدف این است که اموال و اولاد زینت و نعمت جهان و مایه دستیابی به سعادت هستند، در صورتی که در مسیر خداشناسی انسان را کمک کنند. اما اگر محبت آنان بر فرمان و رضای پروردگار ترجیح داده شود، مایه بدبختی می گردند (ملاحظه شود سوره های: آل عمران، آیات ۱۴ و ۱۵، سوره توبه، آیات ۲۲، ۲۳ و ۷۵). در این آیه مبارکه خطاب به کسانی است که: طاعت و ترک معصیت را بخاطر دست آوردن مال و یا هم در برای حب فرزندان خویش ترجیح میدهند.

یکی از ابعاد وجود انسان حُب ذات است. حُب ذات یعنی انسان خودش، فرزندش، طرز فکرش و هر چه متعلق به اوست، را دوست داشته باشد، اما یکزمان انسان از این حُب ذات در جهت منافع شخصی استفاده نموده و کاری به حق و ناحقش ندارد، اینجاست که متعلقات انسان بقول قرآن عظیم الشان برای انسان فتنه خواهد بود و در آن جهان از آنها بازخواست شده و گرفتار خواهد شد.

همانگونه که فرزندان نباید در معصیت الله، اطاعت پدر و مادر نمایند؛ والدین هم نباید در مسیر معصیت و گناه؛ عمل فرزندان را تایید و آنها را تشویق و حمایت نمایند. در این هیچ گونه جای شکی نیست که علاقه به اولاد در نهاد هر انسانی هست (حب ذات)، ولی باید مواظب حد و حدودی باشیم.

قرآن عظیم الشان در (آیه ۲۴ سوره توبه) میفرماید: «قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ وَ إِخْوَانُكُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ وَ عَشِيرَتُكُمْ وَ أَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَ تِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَ مَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ».

(بگو: اگر پدران تان و پسرانتان و برادران تان و زنهایتان و خویشاوندانتان، و مال های که کسب کرده اید و تجارتی که از بی‌رواجی (و بی‌بازاری) آن می‌ترسید و عمارت های که آنرا می‌پسندید، نزد شما از الله و رسول او و از جهاد در راه الله محبوب‌تر است، پس انتظار کنید تا آن که الله حکمش (عقوبتش) را بیاورد. و الله مردم فاسق را هدایت نمی‌کند.) پیام این آیه مبارکه با تمام وضاحت می‌رساند که: متعلقات شما (فرزندان، عشیره و فامیل و امواتان) شما را از یاد الله باز ندارند، در غیر این صورت وارد فتنه‌ی بزرگی و جبراً ناپذیری می‌شود.

راه حل و نسخه عملی را پروردگار با عظمت در (آیه ۷۷، سوره قصص) چنین بیان میدارد: «وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا».

(و در آنچه الله به تو داده است سرای آخرت را بجوی، و نصیب خود را از دنیا فراموش مکن، و چنانکه الله به تو نیکی کرده است (با دیگران) نیکی کن، و در زمین در تلاش

فساد مباش که الله فسادکاران را دوست نمی‌دارد.) رسول الله صلی الله علیه وسلم درباره این فتنه می‌فرماید: «يأتي زمان علي أمتي، يكون فيه هلاك الرجل علي يد زوجته وولده، يعيرانه بالفقر، فيركب مراكب السوء، فيهلك». (بر امت من زمانی می‌آید که در آن نابودی مرد بر دست زن و فرزند وی است زیرا آنان او را به فقر طعنه می‌زنند، در نتیجه او (برای کسب مال) به راه‌های بد سوار می‌شود و سرانجام نابود می‌گردد). همچنین در حدیث دیگری آمده است: «إن لكل أمة فتنة، وإن فتنة أمي المال». «همانا برای هر امتی فتنه است و همانا فتنه امت من مال است».

و در حدیثی دیگری می‌خوانیم: «الولد ثمرة القلوب وإنهم مجبنة مبخلة محزنة». «فرزند ثمره دلهاست ولی بی‌گمان آنان ابزار ترسو سازنده، بخیل کننده و اندوه‌آفرین اند». همچنین در حدیث دیگری می‌فرماید: «ليس عدوك الذي إن قتلته كان فوزا لك، وإن قتلك دخلت الجنة ولكن لعله عدو لك: ولدك الذي خرج من صلبك، ثم أعدي عدو لك مالك الذي ملكت يمينك». (دشمن تو آن کسی نیست که اگر او را بکشی رستگاری‌ای است برای تو و اگر او تو را بکشد به بهشت داخل می‌شوی ولی کسی که شاید او دشمن توست: فرزند توست که از صلب تو بیرون آمده است، سپس دشمن‌ترین دشمن برای تو مال توست که تحت تملک تو در آمده است).

و در حدیثی دیگری می‌خوانیم: «يؤتي برجل يوم القيامة، فيقال: أكل عياله حسناته» (در روز قیامت مردی آورده می‌شود پس گفته می‌شود: عیال وی حسنات وی را خورده اند).

بصورت کل باید گفت: حب اموال و اولاد، از منظر قرآن عظیم الشان و احادیثی نبوی، فتنه و آزمایش است. همین حب مال بود که قارون در آن غرق شد و در نهایت عاقبت بد و دردناکی را برای خود رقم زد.

باید با تمام صراحت بعرض برسانم که: حب اموال و اولاد چیز بدی نیست ولی نباید فراموش کنیم که: این دو حب را باید در مسیر رضای الهی قرار دهیم.

فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتِطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقِ شَحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٦﴾

بنابراین تا آنجا که در توان دارید تقوای الهی پیشه کنید، و گوش دهید و اطاعت نمائید، و انفاق کنید که برای شما بهتر است، و کسی که از بخل نفس خویش در امان بماند پس همان رستگار اند. (۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« مَا اسْتِطَعْتُمْ »: تا جایی که توانستید. إغوا: بشنوید. وق: نگاه دارد. شح: بخل، خست، تنگ نظری، آزمندی. [- نساء/۱۲۸]، [حشر (9)].

تفسیر:

«فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتِطَعْتُمْ»: در فرمانبرداری از او امر خدا تلاش و توانایی خود را به کار گیرید. و بیش از قدرت خود به خود تکلیفی را تحمل نکنید.

مفسران فرموده اند: این حکم به وظایف و فضایل اعمال مربوط است که انسان به اندازه‌ی توانایی آن را انجام می‌دهد، اما در مورد محظورات باید به طور کلی از آن اجتناب شود. و دلیل این امر خبری است که از پیامبر صلی الله علیه و سلم نقل شده است: «وقتی دستور

کاری را به شما دادم، به اندازه‌ی توانایی آن را انجام دهید، ولی اگر از چیزی نهی کردم، از آن اجتناب ورزید». (اخراج از شیخان)

«مَا اسْتَطَعْتُمْ»: مادامیکه می‌توانید. تا آنجا که در توان دارید (ملاحظه بفرماید سوره بقره، آیه 286، سوره حج، آیه 78).

«خَيْرًا»: مال و دارایی (ملاحظه شود سوره بقره، آیه 180). در این صورت مفعول (انفقوا) است، و معنی چنین است: از اموال و دارایی خود ببخشید.

خوب و نیک. در این صورت خبر فعل ناقصه مقدری است که تقدیر چنین است: «يَكُنْ ذَلِكَ خَيْرًا...» «مَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ»: (ملاحظه شود سوره حشر، آیه 9).

خواننده محترم!

در حدیثی که از حضرت ابو هریره (رض) روایت گردیده می‌فرماید: «إِذَا أَمَرْتُمْ بِأَمْرٍ فَأَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ، وَمَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ فَاجْتَنِبُوهُ». «چون شما را به امری فرمان دادم پس تا آنجا که می‌توانید آن را انجام دهید و از آنچه که شما را از آن نهی می‌کنم، بپرهیزید». «وَأَسْمَعُوا وَأَطِيعُوا: و بشنوید و اطاعت کنید» یعنی: آنچه را که بدان فرمان داده می‌شوید بشنوید، از اوامر اطاعت کنید و در همه حال تسلیم امر الهی و رسول الله صلی الله علیه وسلم باشید.

از سعید بن جبیر (رض) در شأن این آیه چنین روایتی شده است: زمانیکه آیه «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ» (سوره آل عمران، آیه 102). «از خدا به حق تقوای آن پروا کنید» نازل شد، کار بر مسلمانان دشوار گشت پس چنان به عبادت و دعا، زاری و نماز قیام کردند که بند های پای شان ورم کرد و پیشانی‌هایشان زخم برداشت، همان بود که الله تعالی برای سبک کردن کار بر مسلمانان آیه «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَأَسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِأَنْفُسِكُمْ...» (آیه 16 تغابن) را نازل فرمود: (تا آنجا که در توان دارید تقوای الهی پیشه کنید، و گوش دهید و اطاعت نمائید، و انفاق کنید که برای شما بهتر است). بنابراین، گروهی از مفسران مانند قتاده برآنند که این آیه ناسخ آیه «آل عمران» میباشد اما دیگران برآنند که میان دو آیه تعارضی نیست زیرا مراد آیه آل عمران نیز تقوای ما فوق توان نیست بلکه انسان در محدوده توانایی خود به تقوای الهی مأمور است. بنابراین، این آیه تفسیرکننده آیه «آل عمران» است نه ناسخ آن.

إِنْ تَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُّضَاعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ (۱۷)

اگر به خدا قرض الحسنه دهید آنرا برای شما چندین برابر می‌سازد، و شما را می‌بخشد و خداوند شکر کننده و بردبار است. (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِنْ تَقْرَضُوا اللَّهَ»: اگر قرض بدهید... [به بقره/۲۴۵، من ذا الذی]، [مائده/۱۲، و أقرضتم الله]، [«حدید/۱۱، من ذا الذی»]، [مزمّل/۲۰]. «شكور»: قدر دان، شکر پذیر، قدر شناس.

تفسیر:

اگر دارایی‌های خویش را به جهت رضای الله سبحان و تعالی، با اخلاص و از کسب حلال، به مصرف رسانید حق تعالی مکافات نفقه تان را چند برابر می‌سازد، صدقه تان را بزرگ می‌نماید، گناهان شما را می‌آمرزد، عیبهای تان را با بخشندگی خویش می‌

پوشاند. خداوند منان، شکور است و برای صدقه کنندگان پاداش نیکو می دهد. حلیم است که جزای عصیانگران را به تأخیر می اندازد.

خواننده محترم!

در این آیات متبرکه که یک بار دیگر به دشمنی زن و فرزند اشاره بعمل آمده است، تا انسان بیدار شود، راه الله متعال را گم نکند و خود را به فراموشی نسپارد؛ بار دیگر اموال و اولاد را محک آزمایش قرار می دهد، که در هر دو صورت هشداری بس جانانه و تند و تیز و بیدارگر است تا شخص از این آزمایش سربلند بیرون آید و مکافات بزرگ الهی را از آن خود کند و به اندازه ی توان، پرهیزگار، شنوای حق، مطیع و اهل بذل و بخشش و انفاق باشد، تا بیشتر سود ببرد و با اخلاص نیت و طیب خاطر، از دادن قرض حسنه و پسندیده دریغ نرزد تا زندگی اش پرخیر و برکت باشد و مورد آمرزش حق قرار گیرد.

عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱۸)

دانای همه پوشیده و آشکار و توانای شکست ناپذیر و حکیم است. (۱۸)

تفسیر:

علم الله تعالی نسبت به آشکار و پنهان یکسان است. و این همه دساتیر، تشویقات و بخشش های الهی، حکیمانه است.

در این هیچ جای شکی نیست که: تنها کسی که از غیب خبر دارد و از آینده برای ما خبر می دهد خداوند متعال است حتی خداوند عزوجل به رسول الله صلی الله علیه وسلم در (آیه 65: سورة النمل) میفرماید: «قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» (ای رسول الله بگو که در همه آسمانها و زمین جز خداوند کسی از علم غیب آگاه نیست) نه تنها آگاهی ندارد بلکه: «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ» (سورة انعام، آیه 59) (کلیدهای غیب تنها نزد او است جز او کسی آن را نمی داند).

شیخ عبدالرحمن بن سعدی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: «این آیه یکی از بزرگترین آیاتی است که علم فراگیر الهی را به طور مشروح بیان داشته، و تصریح می کند که علم او همه خفایا و نهانها و امور غیبی را در بر می گیرد، و هرکس از مخلوقاتش را که بخواهد از آن امور غیبی آگاه می سازد. و بسیاری از امور غیب را از فرشتگان مقرب و پیامبران پنهان داشته، و آنان را بدان آگاه نکرده است، تا چه رسد به اینکه کس دیگری از جهانیان را از آن با خبر نماید. و او به حیوانات و درختان و ریگها و سنگریزه ها و خاکهایی که در بیابانها و صحراها می باشد آگاه است. از آنچه که در دریاها وجود دارد از قبیل حیوانات، معادن، و سایر موجودات زنده ای که آب آنها فرا گرفته، آگاه است.» «وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (سورة نحل، آیه 77) یعنی: (و نهان و غیب آسمانها و زمین از آن الله است.)

قابل تذکر است که در برخی از موارد یکه: پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد مسئله خبر داده است به سبب وحی بوده است و او خود نمی دانسته است و آنرا از نزد الله تعالی به واسطه برقراری وحی بدست آورده و آن هم مواردی که الله تعالی اراده نموده و به ایشان خبر داده اند و با قطع وحی دیگر هیچکس نمی تواند چنین ارتباطی را داشته باشد. و مطابق رهنمود قرآنی گفته می توانیم که حتی پیامبر صلی الله علیه وسلم علم غیب نداشت، و غیب را نمیدانست: «قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْبَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (سورة اعراف: آیه 188). یعنی: (بگو جز آنچه الله بخواهد برای خودم اختیار سود و

زیانی ندارم و اگر غیب می دانستم قطعاً خیر بیشتری می اندوختم و هرگز به من آسیبی نمیرسید من جز بیم دهنده و بشارتگر برای گروهی که ایمان می آورند نیستم.)
 علامه عبدالرحمن سعدی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: «قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا» بگو: من مالک سود و زیانی برای خود نیستم، بلکه فقیر و نیازمند و تحت تدبیر خدا هستم، هیچ خوبی و خیری به من نمی رسد مگر از جانب الله، و شرّ را جز او از من دور نمی کند و من هیچ علم و آگاهی ندارم جز آنچه الله (تعالی) به من آموخته است. «وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ» و اگر غیب می دانستم اسبابی را فراهم می آوردم که برای من منافع و مصالحی فراوان به بار آورد، و از هر آنچه که به بدی و ناگواری منجر می شود پرهیز می کردم، چون در آن حالت به عواقب و سرانجام امور آگاه می گشتم، ولی چون اطلاعی از غیب ندارم، بدی و بلا به من می رسد، و بسیاری از منافع دنیا را از دست می دهم. پس این بیانگر آن است که من غیب نمی دانم.

«إِن أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ» من فقط بیم دهنده ای هستم که مردم را از عقوبت های دینی و دنیوی و اخروی می ترسانم، و کارهایی را که منجر به عقوبت های دنیوی و اخروی می شود بیان می کنم و مردم را از آن برحذر می دارم.
 «وَبَشِيرٌ» و فقط مژده دهنده به پاداش دنیا و قیامت هستم، و آن با بیان کارهایی است که انسان را به پاداش دنیا و آخرت می رساند.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
ومن الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الطلاق

جزء - (28)

سورة ی طلاق در مدینه منوره نازل شده و دارای دوازده آیه و دو رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب بیان احکام طلاق و عدت (اگر مردی برای بار اول یا دوم زنش را طلاق دهد، بر زن واجب است که خانه شوهرش را ترک نکند، بلکه تا پایان مدت عده خویش در منزل شوهرش باقی بماند.) و نیز افتتاح این سوره با فرموده حق تعالی که می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ» (سورة الطلاق: 1) «طلاق» نامیده شد.

طلاق:

طلاق: جدائی: «طَلَّقَتِ الْمَرْأَةُ مِنْ زَوْجِهَا: بانته» (قاموس قرآن، جلد 4، صفحه 231)

علت نامگذاری:

«سورة الطلاق»؛ این نامگذاری به سبب آیات اول تا هفتم سوره طلاق است. باید گفت که در این سوره مباحث و احکام طلاق و عده و دفاع از حقوق زنان مورد بحث قرار گرفته است.

نام دیگر این سوره، سوره ی «نساء الصغری» یا «نساء القصری» در مقابل سوره ی «نساء الکبری» است.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره:

طوریکه در فوق هم متذکر شدیم این سوره در مدینه، پس از سوره ی انسان (دهر) نازل شده. تعداد آیات این سوره دوازده و تعداد کلمات آن به دوصد و چهل و هفت کلمه، و تعداد حروف آن به هزار و شصت حرف میرسد. (تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سوره طور این تفسیر (تفسیر احمد) به تفصیل مطالعه فرمایید.

اهداف اساسی و کلی سوره طلاق:

اساسی ترین هدف سوره طلاق را بیان قوانین طلاق و دفاع از حقوق زنان تشکیل می دهد.

فضای نزول سوره:

در دوران تشکیل حکومت اسلامی توسط پیامبر اسلام در مدینه گاهی اوقات اختلافاتی بین زوجین مسلمان پیش می آمد که در برخی موارد منجر به جدایی زن و شوهر از هم می شد. بنابراین لازم بود احکام و آداب طلاق برای مسلمانان تبیین بشود تا هر کدام از زوجین به حقوق و احکام خودشان آشنا باشند و حقی از کسی ضایع نشود. خداوند متعال سوره طلاق را در چنین فضایی و البته برای آگاهی همه مسلمانان آن زمان و آینده نازل نموده است.

ارتباط سوره الطلاق با سوره قبلی:

الله تعالی سوره تغابن را با ذکر زنان و احتیاط از آنها پایان داد، سوره طلاق را به ذکر زن ها و احکام و وظائف جدایی و طلاق آنها شروع کرد.

محتوای سوره:

مبحث اساسی این سوره را دفاع از حقوق زنان؛ از جمله موضوعات طلاق و عدت، را در بر می گیرد.

قابل تذکر است که هفت آیات اولی این سوره، پیرامون موضوع طلاق و احکام و مسائل مربوط آنرا مورد بحث قرار داده است، و به همین علت است که این نام سوره «طلاق» را بخود گرفته است.

بخش دوم سوره، در حقیقت انگیزه اجرای بخش اول است که عظمت خداوند متعال، و عظمت مقام رسول الله صلی الله علیه وسلم، و پاداش صالحان، و مجازات بدکاران، را مورد بحث و تمرکز قرار داده است.

قابل یاد آوری است که این سوره در زمان که اولین پایه و اساس دولت اسلامی در مدینه منوره در حال تأسیس بود، نازل گردیده است.

مفسرین می نویسند: بنابر بروز برخی از اختلافات که بین زوجین مسلمان پیش می آمد که در برخی موارد منجر به جدایی زن و شوهر از هم می شد. بنابراین لازم بود احکام و آداب طلاق، حدود و ثغور و مرز این امر خطیر و مهم معاشرت انسانی به طوری عادلانه برای مسلمانان تبیین و تدوین می شود، تا هر کدام از زوجین به حقوق و احکام خودشان آشنا باشند و حقی هیچ کدام از طرفین در آن ضایع نشوند. الله تعالی سوره طلاق را در چنین فضایی و البته برای آگاهی همه مسلمانان آن زمان و آینده، نازل نموده است.

مبغوضترین حلال:

قبل از همه باید بعرض رسانید که: طلاق در دین مقدس اسلام حکمت است نه حکم، در روایتی از ابن عمر (رض) آمده است که: پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم در مورد طلاق فرموده است: «أبغض الحلال إلى الله الطلاق. وما أحل الله شيئاً أبغض إليه من الطلاق» (مبغوض ترین - زشت ترین - حلال ها پیش پروردگار طلاق است. هیچ چیز حلالی نزد الله مبغوض تر از طلاق نیست) (راوی حدیث: احمد، ابو داوود، ابن ماجه و حاکم به سند صحیح).

دین مبین اسلام همان طوریکه ازدواج و وصلت را بین مرد و زن را مطابق احکام شرع یک امر مقدس، ذی حکمت، ذی ثمر و حیاتی دارای ابعاد مختلف معرفی داشته است، بنوبه خویش طلاق را نامقدس، ناخوش آیند، و به يك کلمه امر مبغوض، ناشایسته و مکروه، معرفی میکند و به پیروان خویش هدایت فرموده است که برای جلوگیری آن از هر وسیله ممکن باید استفاده بعمل آرند، و در زمینه با تعقل و تفکر خردمندانه برخورد بدارند.

دین مقدس اسلام برای مرد اجازه نداده است که هر وقتیکه دل اش بخواهد به زنش طلاق دهد.

در این هیچ جای شک نیست، که اگر ضروری باشد و در چوکات قواعد و قوانین شرعی وقوع آن صورت گرفتنی باشد، طلاق باید در زمانی واقع شود که حلال باشد و در زمانی صورت گیرد که شرع اسلام آنرا مشخص نموده است و آن عبارت از زمانی است که زن در حالت حیض و نفاس نباشد.

طلاق در ادیان:

اگر تاریخ بشریت و مسایل مربوط به طلاق و جدا شدن زن و مرد و یا بی سرنوشت ماندن زنان و عدم رسیدگی مرد وزن (زوجین) به وجایب خویش درین عرصه را در سایر ادیان،

ملل و تمدن های قبل از اسلام مورد مطالعه قرار دهیم در خواهیم یافت که دین اسلام یگانه دینی است که اساسات و ضوابط محکم منطقی، انسانی و واقع‌بینانه را برای جدا شدن و طلاق زوجین وضع نموده است.

میگویند در بین یونانی ها، معمول بود زمانیکه مرد از زنش قهر میشد، او را از خانه خود خواه باحق میبود و یا ناحق بیرون میکرد، زن حق دفاع از خود را نداشت. همچنان در تمدن رومیها طلاق جزء ارکان ازدواج محسوب میشد، طوریکه قضات روم قدیم ازدواجی را که طرفین به شرط عدم طلاق انجام می دادند، باطل می دانستند و حکم به بطلان آن صادر می کردند.

البته رومی های قدیم در ازدواج دینی خود، طلاق را حرام میدانستند. اما در عین حال قدرت و تسلط بی حد و حصری به مرد داده بودند که در حق زن اعمال نماید؛ حتی گاهی به او این اجازه را می دادند که زنش را هم بکشد.

طلاق در یهودیت:

اگر دین یهودیت را بصورت دقیق مورد مطالعه و تحقیق قرار دهیم، در خواهیم یافت که این دین هدایت نسبتاً سالم و خوبی را در باره حقوق زن در نظر گرفته است ولی طلاق را به صورت شایعی مباح نموده است، تا جائیکه اگر جریمه و گناهی بر زن ثابت شود، مرد مجبور است او را طلاق دهد و حتی اگر شوهر از گناه زنش هم صرف نظر نماید، باز قانون او را مجبور به دادن طلاق میسازد. بطور مثال یا اگر زنی ده سال هم با شوهرش زندگی کرده باشد و بنابر عللی از او اولاد نداشته باشد، طبق قانون مرد مجبور است زن خویش را طلاق دهد.

در مذاهب مختلف یهودیت هستند گروه‌های که که طلاق و جدایی زن از شوهرش به اساس توافق رهبر مذهبی (بزرگ سینا گوگ - عبادتگاه یهودان) ممکن و مجاز است.

مطمناً در یهودیت، مسیحیت و سایر ادیان ابراهیمی موجود در جهان باید گفت که اولاً ما مسلمانان باور داریم که این ادیان تحریف شده، اما باوجود آن هم باور و آگاهی داریم که درین ادیان نیز مذاهب مختلف وجود دارند که مواضع شان در برخی موارد در بین خود شان نیز متفاوت است که رفتن به همه این جزئیات ما را از بحث اصلی ما خارج میسازد.

طلاق در مسیحیت:

دین مسیح در امور طلاق با یهودیت مخالف است. انجیل از قول حضرت عیسی علیه السلام روایت میکند که طلاق حرام است و ازدواج با زن و مردی که با طلاق از هم جدا شده اند، حرام است.

در انجیل متی 5: 31-32 آمده است: «به شما گفته شده بود کسی که زنش را طلاق دهد باید طلاق نامه اش را به او بدهد. اما من به شما می گویم کسی که زنش را بدون انجام عمل زنا، طلاق دهد، زنش را به صورت زناکار در می آورد، و کسی که با زن مطلقه ای ازدواج نماید، دچار زنا شده است.»

در انجیل مرقس 10: 11-12 آمده است: «کسی که زنش را طلاق دهد وزن دیگری بگیرد با زن دومی زنا کرده است، و هرگاه زن، شوهرش را قبول نکند و طلاق بگیرد و با مرد دیگری ازدواج نماید به گناه زنا دچار شده است.»

انجیل علت شدت عمل در تحریم طلاق را به این منطقی مرتبط می سازد: چیزهای که خدا آنها را هم جمع کرده باشد انسان حق جدایی آنها ندارد.»

ما مسلمان ها هم بر همین عقیده هستیم که معنی این جمله درست است؛ ولی سوال در اینجا است که این مسئله چه منطقی و یا چه ربطی برای تحریم طلاق دارد.

خداوند متعال که زن و شوهر را با هم جمع کرده است این بدین معنی است که اجازه این ازدواج را خداوند پاک صادر نموده است.

این درست است که خداوند پاک زن و شوهر را با هم جمع نموده ولی انسان به اختیار خود به انعقاد عقد نکاح موافقه نموده است. بلی الله تعالی با علم ازل خویش ازین وصلت آگاهی دارد اما تصمیم عقد نکاح از انسان و مرد وزن است. اگر گفته شود که این به اجازه الله تعالی است مثل اینست که خداوند متعال آنان را با هم جمع کرده باشد، در صورتیکه اگر زن و مرد بنا بر دلایل و عواملی میخواهند از هم جدا شوند، پس اجازه جدایی، طلاق آنرا نیز باید خداوند پاک صادر نماید. و یا این جدایی نیز از جانب خداوند متعال صورت گرفته است. به همین تفکر است که در بعضی از عقاید دینی تصمیم درین مورد را به رهبر دینی و مذهبی خویش موکول کرده اند. یعنی اجازه صدور طلاق هم از جانب خدا میشود و این منطقی درست و مطابق فهم درست از دین و دین اسلام نیست. مطمئناً بر مسلمان است که در همه حالات عادل و با انصاف باشد و در دایره هدایات الهی و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم تصمیم بگیرد.

دین اسلام خواستار زندگی سعادت‌مند برای خانواده بوده، نقش و رسالت مرد و زن را در خانواده و جامعه مشخص ساخته و میخواهد که زن و شوهر از لحاظ اخلاقی و نحوه معاشرت با یکدیگر، در حد مطلوب و ایدال زندگی نمایند. مسلماً که در مسئله طلاق هم ذات باری تعالی میخواهد این امر بشکل معروف و احسن تنظیم و صورت گیرد.

ترجمه و تفسیر سورة الطلاق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا ﴿١﴾

ای پیامبر! زمانی که خواستید زنان را طلاق دهید، آنان را در وقت عده (عدت) شان طلاق دهید و عده را بشمارید و از پروردگارتان بترسید. و آنان را [در مدتی که عده خود را می گذرانند] از خانه هایشان بیرون نکنید و آنان هم [در مدت عده] بیرون نروند مگر آنکه عمل زشت آشکاری را مرتکب شوند و این حدود الله است و هر کس از حدود الله تجاوز کند در حقیقت بر خود ظلم کرده است. تو نمیدانی، چه بسا الله بعد از آن امری (دیگر) در میان آورد. (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« إِذَا طَلَّقْتُمْ »: وقتی طلاق دادید، اگر خواستید طلاق دهید. «عده»: وقت عده، زمان پاکي از عادت ماهانه و همبستر شدن شوهر با زن. «لِعَدَّتِهِنَّ»: زمانیکه وقت شان فرا رسیدن یعنی اینکه صیغه طلاق در زمانی اجرا شود که زن از عادت ماهانه پاک شده، و شوهرش با او نزدیکی نکرده باشد.

«أَحْصُوا» از «احصاء» به معنای شمارش و اصل آن، «حصی» به معنای سنگ ریزه است، زیرا در قدیم با ریگ و سنگریزه، حساب را نگه می داشتند. «أَحْصُوا الْعِدَّةَ» (حصی): زمان عده را حساب کنید، عده را دقیق بررسی و محاسبه کنید. شمار عده را کامل کنید. یعنی باید سه بار ایام پاکي خود از حیض را به پایان رساند. «لَا يَخْرُجْنَ»: برای زنان جائز نیست از منزل بیرون بروند مگر با رضایت طرفین. «بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ»، زنا کردند یا آزار اهل خانه است که مجوز اخراج همسر مطلقه از خانه می شود. «تلك»: اینها. «مَنْ يَتَعَدَّ»: کسی تجاوز کند، کسی پا فراتر نهد، کسی پا به آن سوی نهد. «يُحْدِثُ»: «دفع تازه ای فراهم آورد، پدیدآورد».

تفسیر:

با این هدیایات و احکام صریح و سایر هدیایات مربوط دین مبین اسلام یک تحول بزرگ را در جامعه رونماساخت و آورد که جامعه و کردار انسانها و مسلمانان را جهت و استقامت انسانی و بهتر داد در صورتیکه مشکل در بین زوجین، زن و شوهر ایجاد شود به کشتن، زجر، آزار، بی سرنوشت بودن و سایر اعمال ناشایسته در حق زن روا دست نه زده بلکی در مورد مطابق به رهنمود شرعی اسلام و قواعد انسانی باوی عمل نموده و از افراط و تفریط درین عرصه که در آن وقت و نزد بخش از انسانها امروز نیز یک مسئله عادی است، دست بردارند و در چوکات این اصول و قواعد روشن انسانی و اسلامی عملی کنند.

شان نزول آیه 1:

1099- حاکم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عبد یزید ابورکانه/م رکانه را طلاق داد و با زنی از مزینه ازدواج کرد. ام رکانه خدمت پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله

عليه وسلم آمد و گفت: ای رسول الله! از من نبود، از من نبود، مگر این رنگ سرخ [منظورش این بود که مرا در ایام حیض طلاق داده است] پس در باره او «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ» نازل شد. (حاکم 2 / 491 این را صحیح می شمارد).

ذهبی میگوید: این روایت واهی و خطاست چون عبد یزید به اسلام مشرف نشده.
1100- ابن ابوحاتم از طریق قتاده از انس رضی الله تعالی عنه روایت کرده است: پیامبر اکرم حفصه (رض) را طلاق داد. و آن بزرگوار به خانواده خویش پیوست. پس الله تعالی آیه: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ» را نازل کرد و به پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم گفته شد که به او رجوع کند، چون او یک زن نمازگزار و روزه گیر است.

1101- ابن جریر این حدیث را از قتاده به شکل مرسل روایت کرده است. (تفسیر طبری، همان منبع، جلد 28، صفحه 132).

1103- ابن ابوحاتم از مقاتل روایت کرده است: آیه: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ» در مورد عبدالله بن عمرو بن عاص و طفیل بن حرث و عمرو بن سعید بن عاص نازل شده است. (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف: شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

طلاق:

طلاق کلمه عربی است که در لغت به معنی بیزاری و جدایی کامل ورها کردن، بوده و در اصطلاح حقوقی عبارت است از: جدا شدن زن از مرد، و انحلال عقد شرعی نکاح. در عصر امروز درین مورد دو اصطلاح در قوانین جهان و اسلام بکار گرفته میشود که در مبداء همان طلاق بائن که زن و شوهر کاملاً جدا پنداشته میشوند و طلاق رجعی که طی آن، مرد بعد از طلاق و قبل از آمدن مدت (عدتش) میتواند بدون تجدید عقد، به زن خود رجوع کند.

طلاق که در قوانین امروز در مرحله اول سپیریش (Separation) و در مرحله بعدی نهایی میگردد در زبان انگلیسی دیورس (Divorce) که در آلمانی آنرا (geschieden) گویند، ترجمه شده. در نتیجه (دیورس، گیشیدن) و یا طلاق جدایی صورت میگیرد که برای آن اصطلاح سپیرایش یعنی (Separation) مرحله اول آن است استعمال میدارند که در نتیجه و در صورت ناکامی تمام تلاش های انسانی و متخصصین فن و در اسلام عدم توانایی بزرگان خانواده به حل مشکل مطابق رهنمود و روش مشخص طلاق واقع میشود. چنانچه گفته آمدیم قبل از وقوع طلاق به مفهوم ختم عقد نکاح به صورت کامل همان حالت سپیرایش و جدایی در نتیجه خراب شدن روابط زن و شوهر درکشور ها و جوامع مختلف امروزی نیز به وقوع میپیوندد که هنوز روابط رسمی نکاح و زنا شویی وجود میداشته باشد.

حق طلاق در دین اسلام حق در چوکات عدالت و دساتیر اسلامی حق مرد است و مانند بخش دیگر ادیان آسمانی نه ممنوع است نه کار ملاو امام دینی.

اما در همین رابطه اصطلاح تفریق یعنی خواستن جدایی و طلاق توسط زن و از جانب زن در قوانین اسلام و قانون مدنی کشور های اسلامی و افغانستان از محکمه نیز مطرح است که در صورت موجه بودن دلایل ارایه شده زن به محکمه قاضی به ختم عقد حکم میکند. اگر موضوع به محاکم ثلاثه رفت و به تفریق حکم نه شد، مطابق به قانون حق دارد

که باردیگر درخواست تفریق کند که درین صورت مطابق به قانون قاضی باید به تفریق حکم کند. جزئیات این مسایل و اینکه اول مسئله اطفال و بعد مال تصفیه شده و تصمیم گرفته شده و بعد به فسخ عقد نکاح میپرازند در قانون صراحت های مشخص وجود دارد که این حالت را در کشور های مختلف اسلامی و در قانون مدنی افغانستان نیز از همان آغاز تدوین و از سالهای پنجاه، قرن گذشته به صورت مفصل درج و مدون ساخته اند.

اقسام طلاق:

طلاق به اعتبار صیغه و لفظ به طلاق صریح و غیر صریح و از نظر شرعی به طلاق سنی و طلاق بدعی و از روی نظر به وقت وقوع آن به طلاق منجز و طلاق معلق و به اعتبار اثر آن در پایان دادن زندگی مشترک زن و شوهر به طلاق رجعی و طلاق بائن تقسیم میشود.

صیغه طلاق:

صیغه طلاق عبارت از لفظی میباشد که شوهر برای دلالت انحلال رابطه ازدواجی بر زبان می راند که گاهی بطور آشکار و گاهی هم بطور کنایه یعنی غیر آشکار میباشد و به زبان اداء میگردد.

طلاق صریح و یا طلاق آشکار:

طلاق صریح و یا طلاق آشکار عبارت از طلاقی میباشد که از معنی کلام در وقت تلفظ آن معلوم میشود. مانند آنکه شخصی به زن خود بگوید: طلاق هستی، یا مطلقه هستی و یا هر لفظ دیگری که از طلاق مشتق شده باشد.

امام شافعی (رح) میگوید: الفاظ طلاق صریح سه است: طلاق، فراق و سراح که هر سه این الفاظ در قرآن مجید تذکر یا فته اند.

بر بنیاد همین منطق است که تعداد از فقها بر این عقیده اند که طلاق واقع نمیشود مگر به یکی از این سه لفظ، زیرا طلاق در شرع به همین سه لفظ آمده است. و لفظ طلاق شرعی نیز باید به همین سه لفظ اداء گردد.

طلاق کنایی:

طلاق کنایی طوریت که شخص لفظی را بر زبان میآورد که این لفظ به اراده طلاق دلالت نکند، بلکه از روی کنایه بر آن دلالت بنماید.

مثلاً اینکه شخصی به زن خود بگوید: تو بائن هستی، که در کلمه بائن بعد و فراق نهفته است، و یا مانند آنکه به زن خود بگوید: تو بر من حرام هستی، که احتمال حرمت تمتع و حرمت اذیت هر دو را در بر میگیرد.

در طلاق صریح بدون احتیاجی به نیت که منظور را آشکار سازد، طلاق واقع میشود، زیرا هدف و مقصود آن به اساس ظاهر بودن دلالت و وضوح معنی آشکار میباشد.

در طلاق صریح شرط آنست که لفظ به سوی زن مضاف باشد مثلاً اینکه شوهر بگوید: زن من طلاق است، یا اینکه به زن خود بگوید: طلاق هستی.

اما در مورد طلاق کنایی باید گفت که بدون بینه و دلیل واقع نمیشود، پس اگر شوهر به لفظ صریح به آدرس زن خویش بگوید و اراده طلاق را نداشته باشد، قضا او را تصدیق ننموده و طلاقش واقع نمیشود، اما اگر شخصی که لفظ کنایی را بکار برده بگوید که نیت طلاق را نکرده و نیت دیگری داشته قضا او را تصدیق نموده و طلاقش واقع نمی گردد، زیرا معنی طلاق و معنی دیگری هر دو را داشته و چیزی که هدف را تعیین می کند نیت و مقصد میباشد.

طوريکه در مذهب امام مالک و مذهب امام شافعی فقط نیت را معتبر دانسته و اساس بیان مقصود در این الفاظ میدانند.

پس اگر گوینده از آن نیت طلاق را داشته باشد طلاق واقع میشود و اگر از آن نیت طلاق را نداشته اعتباری نخواهد داشت، زیرا گوینده از آن قصدی نداشته است.

پیروان مذهب امام حنبل رحمه الله علیه میگویند که توسط دلالت حال و نیت به این الفاظ طلاق واقع میشود یعنی ایشان آنرا در حساب طلاق میدانند، در صورتیکه دلالت تا نیدش کند و یا شوهر از آن نیت طلاق را داشته باشد.

پیروان مذهب امام ابوحنیفه رحمه الله علیه می گویند که گفتن الفاظ کنایه در صورت موجودیت نیت طلاق واقع میشود و همچنان به کنایات در صورت دلالت حال نیز طلاق واقع میگردد.

طلاق به اعتبار وقوع:

طلاق به اعتبار وقوع به سه نوع تقسیم میگردد: منجز، مضاف، و معلق.

طلاق منجز:

طلاق منجز که میتوان آنرا طلاق انجام شده خواند، عبارت از طلاق میباشد که لفظ آن بدون شرط و تأخیری صادر شود مانند آنکه شوهر به زن خود بگوید: ترا طلاق کردم یا تو طلاق هستی، که این الفاظ در حال بدون اضافه به وقت و یا تعلیق به شرطی به وقوع طلاق دلالت دارند. در مورد این نوع طلاق حکم چنین است که به مجرد صدور عبارت طلاق در صورت موجودیت شروط، طلاق واقع میشود.

طلاق مضاف:

طلاق مضاف عبارت از طلاق است که صیغه آن به زمانی مربوط باشد و هدف از آن وقوع طلاق باشد هر وقتی که زمان مذکور برسد، مثلاً زمانیکه شوهر به زن خود بگوید: «تو فردا طلاق هستی، یا در اول ماه طلاق هستی» و غیره.

امام ابو حنیفه (رح) و امام مالک (رح) گفته اند: طلاق در حال واقع میشود. اما امام شافعی (رح) و امام احمد (رح) گفته اند: طلاق تا زمان واقع نمی شود، مگر آنکه وقت معینه آن فرا رسد.

ابن حزم (رح) میگوید: اگر کسی بگوید که چون اول ماه فرا رسد طلاق هستی یا وقت و زمان دیگر را ذکر کند، زنش بدین ترتیب طلاق نمی شود، نه در حال و نه در اول ماه. حکم طلاق مضاف بیک وقت معین آنست که طلاق واقع نمی شود مگر آنکه وقتی را که در صیغه طلاق تعیین نموده فرا رسد.

طلاق معلق:

طلاق معلق عبارت از آن طلاق است که شوهر وقوع آنرا به یکی از رویداد های آینده مربوط سازد، یا صیغه طلاق را به یکی از ادوات شرط و یا چیزی که به معنی یکی از آنها باشد قرین نماید مانند: «اگر چون، وقتی و غیره..» مثلاً اگر شوهر به زن خود بگوید: «اگر به فلان جای رفتی طلاق هستی.» در این صورت طلاق واقع نمی شود مگر آنکه بجایی که در عبارت معین شده استعمال گردد، زیرا شوهر وقوع طلاق را به رفتن زن به آن جای معلق نموده است.

فقها در مورد وقوع طلاق معلق آرای مختلف دارند، ولی احناف و شوافع آنرا طلاق میدانند.

تقسیم طلاق به اعتبار تأثیر:

طلاق به اعتبار تأثیر به دو نوع هر یک: (1- طلاق رجعی و 2- طلاق بائن) تقسیم میگردد.

1 - طلاق رجعی:

عبارت از طلاق است که طی آن، مرد بعد از طلاق و قبل از آمدن مدت (عدت) می تواند بدون تجدید عقد، به زن خود رجوع کند.

«الطلاق مرتان فامساک بمعروف او تسریح با حسان» «طلاق که قابل بازگشت و رجوع است، دوبار است یا باید زن را به شکل معروف و متعارف حفظ کرد و یا او را به احسان و نیکو کاری رها نمود» (سوره بقره آیه متبرکه: 229) یعنی طلاق را که خداوند مشروع نموده یکی بعد دیگر میباید و شوهر حق دارد که بعد از طلاق اول به وجه پسندیده زن را برای خود نگهدارد و همچنان جایز است که بعد از این او را برای بار دوم طلاق دهد، البته این حق او در صورت طلاق رجعی میباید.

پروردگار با عظمت فرموده است: «والمطلقات یتربصن با نفسهن ثلاثة قروء، ولا یحل لهن أن یتکمن ما خلق الله فی ارحامهن إن کن یؤمنن بالله والیوم الآخر وبعو لهن احق بردهن فی ذلك إن اردوا اصلاحاً» (سوره بقره آیت 22).

«وزنایی که طلاق داد شده اند ایشان را انتظار سه حیض (یا سه طهر) کنند خویشان را و جایز نیست برای ایشان که پنهان کنند آنچه که خدا آفریده است در رحم های شان، اگر ایمان می آرند به خداوند و روز قیامت و شوهران ایشان سزاوار تر اند به باز آوردن ایشان، اگر خواهند نکو کاری» و خداوند متعال به سبب حکمت بسیار بزرگی آنرا وضع نموده که حکمت آنرا خود خداوند متعال چنین بیان نموده است. «لا تدری لعل الله یحدث بعد ذلك امرأ» (سوره طلاق آیت 18) «هیچ کس نمی داند شاید که الله پدید آید بعد از «طلاق» کاری را زیرا چون شوهر زن خود را یک طلاق رجعی بدهد و حکم شریعت هم آنست که در مدت عدت زن در خانه شوهر بماند، بدین تر تیب ممکن است که شوهر تفکر نموده و در تصمیم خود تجدید نظر کرده و به زن خود دوباره رجوع کند.

این احتمال بخاطر زیاد است که سنت شوهر را مکلف نموده که زن را در طهری که با او جماع نموده طلاق دهد، لذا اگر کوچکترین علاقه یی بدان زن داشته باشد، حتماً به او رجوع می نماید.

در یکی از احادیث متبرکه روایت است که: در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم (عبد الله پسر عمر (رض) زنش را در حالت حیض طلاق داد، حضرت عمر در این مورد از پیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال کرد، پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «مرة فلیراجعها ثم إن شاء طلقها وهي طاهر قبل أن یمس فذلك الطلاق للعدة» (به او دستور ده زنش را به نکاحش بر گرداند، سپس اگر خواست او را در حالت طهر و قبل از مجامعت طلاق دهد، و این طلاق برای عدة است).

دین مقدس اسلام همه جدوجهد مشروع را بخرچ میدهد تا به هر ترتیب و وسیله مشروع و ممکن که باشد از وقوع طلاق و جدایی به شکل از اشکال جلوگیری بعمل آرد و به پیروان خویش تأکیدات همیشگی مینماید تا به تفکر و مشوره باز گردند و زندگی مشترک خویش را به آسانی برهم نه زنند.

بدین اساس اگر زن در خانه شوهر باقی بماند مراجعه به تفکر در مرد بوجود آمده و اگر طلاق به علت غضب و یا سایر انفعالات دنیوی صورت گرفته باشد، امکان مراجعه دوباره

بی نهایت زیاد است.

ولی زمانیکه زن حدود سه ماه در خانه شوهر بماند و هیچ تأثیری بر او ننمود و به زن خویش مراجعه هم نکرد، در این صورت مطلب واضح گشت که تصمیم شان نهایی است بناءً ضرورت زندگی مشترك از بین میرود، که به گذشت عدت وصف طلاق رجعی هم پایان می یابد، و وصف طلاق بائن را بخود میگیرد.

تبصره:

خداوند متعال در (سورة بقره، آیت 23) میفرماید: «فإن طلقها فلا تحل له بعد حتی تنكح زوجاً غیره.» یعنی وقتیکه شوهر زن خویش را بعد از دو مرتبه برای بار سوم طلاق نمود در این صورت این زن برایش حلال نمیشود مگر آنکه بصورت صحیح با مرد دیگری با رضایت ازدواج کند. و اگر زن با این شوهر خویش باز هم خوش نباشد و از آن طلاق بگیرد، شوهر اولی اگر خواسته باشد میتواند با وی ازدواج نماید.

حکم طلاق رجعی:

در مدت طلاق رجعی مرد میتواند از زن خویش استمتع نماید، زیرا عقد ازدواج تا هنوز باقی میباشد، اگر چه طلاق رجعی سبب تفرقه میباشد اما آثار آن تا زن در عدت است متر تب نشده بلکه پس از سپری شدن عدت و رجوع نکردن آشکار میگردد. اگر در مدت طلاق رجعی یکی از طرفین زن و یا شوهر بمیرد، دیگری میتواند از او ارث ببرد. زیرا تا زمانیکه مدت عدت سپری نشده نفقه زن بر شوهر واجب است.

2 - حکم طلاق بائن:

طلاق بائن عبارت از طلاق است که طی آن، مرد بعد از جدائی حق رجوع به زن خود را بدون عقد مجدد ندارد. و این طلاق هم بدو نوع است: (طلاق بائن صغری و طلاق بائن کبری تقسیم میگردد).

طلاق بائن صغری:

عبارت از طلاق است که کمتر از سه است. اگر شوهر زن خود را برای بار اول يك طلاق بدهد و عدتش بگذرد طوریکه قبل از سپری شدن عدت به او رجوع نکند این طلاق بعد از انتهای عدت بنام طلاق بائن یاد میشود اما چون اولین باریست که او را طلاق داده لذا طلاق بائن صغری گفته میشود، طوریکه شوهرش که او را طلاق داده میتواند با نکاح جدید و مهر جدید با او ازدواج نماید.

طلاق بائن کبری:

عبارت از سه طلاق مکمل می باشد. اگر شوهر برای بار سوم زن خویش را طلاق دهد، بصورت نهایی از آن جدا میگردد زیرا طلاق اول و دوم امتحانی بود که امکان اصلاح میان شان ممکن بود ولی در صورت دادن طلاق سومی که بنام طلاق بائن کبری یاد میگردد، ارتباطات ازدواجی بصورت نهایی از میان بر داشته میشود.

طلاق ثلاثه:

طلاق ثلاثه عبارت از طلاق است که هر سه طلاق در يك دفعه و با يك لفظ اجرا گردد. فقها گفته اند سه طلاق به يك لفظ حکم سه طلاق را دارد. اما بعضی از فقها بدین نظر مخالفت نموده میگویند که سه طلاق به يك لفظ حکم يك طلاق را دارد.

دین مقدس اسلام پیروان خویش را از دادن سه طلاق (طلاق ثلاثه) در يك بار و یا با يك لفظ منع نموده و آنرا به خلاف دستور و شرع الهی و منحرف شدن از صراط المستقیم اسلام

دانسته است.

در حدیث صحیح آمده است: به پیامبر صلی الله علیه وسلم، خبر دادند که شخصی زنش را يك دفعه سه طلاق داده است.

پیامبر اسلام با عصبانیت بلند شد و فرمود: «أیلعب بكتاب الله وأنا بین أظهر کم؟ حتی قام رجل فقال یا رسول الله ألا أقتله» (آیا در حالیکه من تا هنوز در بین شما هستم کتاب خدا به بازیچه گرفته میشود؟! حتی يك نفر بلند شد و گفت ای رسول خدا او را بکشتم) (روای حدیث شریف نسائی).

مبحث عدت :

عدت (عده) زن:

اگر مردی برای بار اول یا دوم زنش را طلاق دهد، بر زن واجب است که خانه شوهرش را ترک نکند، بلکه تا پایان مدت عده خویش در منزل شوهرش باقی بماند. به این نوع طلاق، طلاق رجعی می گویند یعنی زن باید بعد از طلاق تا پایان عده در منزل شوهر بماند تا اگر احیاناً شوهرش پشیمان شد نزد او باقی بماند و همچنان به زندگی خود ادامه دهند بدون اینکه لازم باشد عقد جدیدی بینشان صورت گیرد. «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلُّوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ» (طلاق: 1) «ای پیامبر وقتیکه خواستید زنان را طلاق دهید، آنان را در وقت فرارسیدن عده طلاق دهید، و حساب عده را نگه دارید، و از خدا که پروردگار شما است، بترسید و پرهیزگاری کنید، و زنان را از خانه هایشان بیرون نکنید و زنان هم بیرون نروند. مگر اینکه زنان کار زشت آشکاری انجام دهند».

و بر این اساس اشتباه فاحش بسیاری از زن و مردها را متوجه خواهیم شد که زن پس از طلاق از خانه شوهر خارج گشته و به خانه والدین خود باز میگردد در حالیکه این امر برای هر دو حرام است و لازمست زن در خانه شوهر بماند تا زمانیکه عده وی بپایان میرسد. چه بسا در این مدت طرفین پشیمان شدند و زندگی بین آنها تداوم یافت. پس چنانچه زنی طلاق داده شود او باید تا زمانی که مدت عدت (عده) وی به پایان می رسد در منزل شوهرش بماند و شوهر نیز حق ندارد او را از منزل خارج سازد.

مدت عدت (عده) زن مطلقه دو حالت دارد:

اگر زن حامله باشد، باید تا زمان وضع حمل در عده باشد و اگر در این مدت شوهر پشیمان شد می تواند همچنان نزد شوهرش بماند و به زندگی خود با او ادامه دهد ولی اگر در مدت عده مرد همچنان بر طلاق خود مُصِرّ بود، دیگر زن با پایان عده بر آن مرد نامحرم می شود و به اصطلاح مطلقه خواهد شد و در آینده اگر مرد بخواهد زن را نزد خود بازگرداند لازمست دوباره عقد شود.

ولی اگر زن حامله نباشد، زن باید تا سه بار قاعدگی عادت ماهوار و پاک شدن از آن در منزل شوهر بعنوان مدت عده باقی بماند و اگر در این مدت مرد پشیمان شد لازم نیست دوباره عقد شوند و به همان ترتیب فوق...

اگر زن مطلقه به علت کم سن و سالگی یا پیری و یائسگی (بی اولادی به علت کبر سن)، قاعده نشود، عده او سه ماه است، حال باید بدانیم که پشیمان شدن مرد و یا عبارتی برگرداندن زن مطلقه از سوی شوهر به چه صورتی است:

مراجعت بزن میتواند از راه گفتار صورت گیرد مثل اینکه بگوید:

«راجعتك» (ای زن ترا مجددا بزیر عصمت نکاح خویش برگرداندم)، یا بوسیله رفتار و عمل باشد مثل اینکه با معاشرت نیکو و اشاراتی به زنش او را متوجه بازگرداندن نزد خود نماید. در اینصورت و با بازگشت زن در مدت عده، مثل قبل زن و شوهری خواهند بود با تمامی احکام وارده بر زن و شوهری شرعی!

به این ترتیب زن مطلقه در مدت عده که در منزل شوهر است، می تواند به شوهر خود خدمت نماید و شوهر مکلف است نفقه او را بپردازد و نشستن آنها بر سر یک دسترخوان جایز است، زیرا چنانکه کسی برای بار اول یا دوم زنش را طلاق داده باشد، مشمول طلاق رجعی خواهد بود و این بدین معنی است که اگر در مدت عده شوهر خواست می تواند زنش را بدون اینکه بین آنها عقد جدیدی صورت گیرد نزد خود بازگرداند و در این مدت هیچکس بغیر از شوهر زن نمی تواند از زن مطلقه خواستگاری نماید، چنانکه مدت عده پایان رسیده و شوهر زنش را نزد خود بازنگرداند، اگر مرد خواست که دوباره وی را بازگرداند نیاز به عقد جدید دارد و اگر بازم شوهر زن را بازنگرداند، در این صورت زن بایستی از منزل مرد خارج شود زیرا دیگر آندو نامحرم خواهند بود و ماندن در منزل مرد برای زن جایز نیست. اما در مدتی که زن در عده رجعی (طلاق اول و دوم) و در منزل شوهر بسر می برد، آیا می توانند با هم جماع کنند؟

در این مورد علما آرای متفاوتی دارند؛ برخی علما گفته اند چون هنوز زن در عصمت شوهر خودش است لذا آنرا جایز دانسته و بلکه جماع را نشانه ای از بازگرداندن زن از طرف شوهر دانسته اند و آنرا پایان عده زن می دانند، ولی برخی از علما می گویند که لازم است ابتدا شوهر زن را با الفاظ یا کنایه نزد خود بازگرداند (مثلا بگوید: تو را بازگرداندم) و دو مسلمان بر آن شاهد باشند، و بدین ترتیب عده پایان می یابد و مرد می تواند با زن جماع نماید و این راه سالم تری است و رای راجح می باشد، ولی اگر در عده طلاق ثلاثه باشد چنین امری برای آنها در هیچ حالتی جایز نیست. (شیخ صالح المنجد)

طلاق در وقت حیض:

قبل از همه باید گفت که: «حیض جریان خون است که از شر مگه زن بدون ولادت و پارگی در حالیکه دارائی صحت است، خارج میگردد» و چون این مصدر مختص زنان است لذا اسم فاعل آن را مذکر هم می آورند، و میگویند زن حائض.»

اما طلاق زن در وقت حیض:

همه علماء اسلام در این مورد متفق القول اند که: طلاق در دوران حیض بصورت مطلق حرام است، و از جمله یکی از انواع طلاق بدعی بشمار می رود، الله متعال خطاب به پیامبرش صلی الله علیه وسلم میفرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ» (طلاق 1). یعنی: «ای پیامبر! هر زمان خواستید زنان را طلاق دهید، در زمان عده، آنها را طلاق گویند، و حساب عده را نگه دارید؛ و از خدایی که پروردگار شماست بپرهیزید.»

هدف طلاق دادن در عده:

در مورد اینکه زنان خویش در عده طلاق دهید؛ این بدین معنی است که: یعنی در آن هنگام که از عادت ماهانه پاک شده و با همسرشان نزدیکی نکرده باشند، و در این هنگام است که طلاق دادن زن مشروع و مطابق سنت است.

حکم شرعی در این مورد حدیثی داریم در صحیحین که از ابن عمر رضی الله عنه روایت

شده که وی زنش را در حالیکه در حیض بود طلاق داد، پدرش عمر رضی الله عنه این موضوع را به رسول الله صلی الله علیه وسلم اطلاع داد و ایشان فرمودند: «مُرَّه فَلْيُرَاجِعْهَا، ثُمَّ لِيُمْسِكْهَا حَتَّى تَطْهَرَ، ثُمَّ تَحِيضَ، ثُمَّ تَطْهَرَ، ثُمَّ إِنَّ شَاءَ أَمْسَكَ بَعْدُ، وَإِنْ شَاءَ طَلَّقَ، قَبْلَ أَنْ يَمَسَّ فِتْلِكَ الْعِدَّةُ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ أَنْ تُطَلَّقَ لَهَا النِّسَاءُ» (بخاری: 5252) و مسلم (1471).

یعنی: «به او دستور بده تا به همسرش رجوع کند و او را نگهدارد تا پاک گردد و دوباره، دچار قاعدگی شود و سپس پاک گردد. بعد از آن، اگر خواست، می تواند او را نگهدارد. وگرنه، قبل از اینکه با او همبستر شود، طلاق اش دهد. این، همان عدتی است که خداوند، دستور داده است تا زنان در آن، طلاق داده شوند».

و در روایت مسلم آمده که فرمود: «مُرَّه فَلْيُرَاجِعْهَا ثُمَّ لِيُطَلِّقَهَا طَاهِرًا أَوْ حَامِلًا». یعنی: «به او دستور بده به زنش رجوع کند، سپس او را طلاق دهد، در حالیکه پاک یا حامله باشد». و در روایت دیگر بخاری آمده که ابن عمر رضی الله عنه چنین گفت: «حُسِبَتْ عَلَيَّ بِتَطْلِيقَةٍ» (بخاری: 5253) یعنی: «طلاقي که در دوران قاعدگی ماهوار به همسرم داده بودم، یک طلاق برایم محسوب گردید».

از این احادیث معنای این فرموده الله تعالی: «فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ» در زمان عدّه، آنها را طلاق گویند» با تفسیر پیامبر صلی الله علیه وسلم روشن می گردد که: طلاق زنان باید در هنگام پاک بودن آنها قبل از همبستر شدن (و یا حامله بودنشان)، روی دهد، و طلاق در زمان حیض یا آن هنگام که با آنها نزدیکی صورت گرفته (در حالیکه حامله نیستند) حرام است، بخصوص اینکه در بعضی روایات آمده که پیامبر صلی الله علیه وسلم از این کار خشمگین شدند و مشخص است که ایشان جز برای حرام خشمگین نمی شوند.

شیخ ابن عثیمین رحمه الله در این باره می گوید: «هرگاه شخصی خواست همسرش را طلاق دهد، واجب است از او پرسیم: آیا همسرت حامله است؟ اگر گفت: بلی، می گوئیم: وی را طلاق ده و ممانعت در این مورد نیست، اگر گفت: همسرم حامله نیست، از وی می پرسیم: آیا او اکنون در حیض است یا خیر؟ اگر گفت: حائضه است، میگوئیم: فعلا منتظر باش تا پاک شود، و هرگاه پاک شد با وی همبستر نشو بعد او را طلاق ده، و اگر گفت: در حیض نیست، از او می پرسیم: آیا (بعد از پاک شدن از آخرین حیضش) با او همبستر شدی یا خیر؟ اگر گفت: با او همبستر شدم، می گوئیم: وی را طلاق نده تا مشخص شود حامله می شود یا در حیض می افتد، و بعد از حیض وی را طلاق بده، و اگر گفت: با او همبستر نه شدم، می گوئیم: پس ایرادی ندارد که او را طلاق دهی» (الشرح الممتع؛ جلد 13، صفحه 45).

حکمت حرمت طلاق در مدت حیض:

حکمت حرمت طلاق در هنگام حیض بخاطر آنست چون ممکن است باعث بهم خوردن عدّه طلاق زن یا طولانی شدن آن گردد، و فرد را در حیرت و سرگردانی قرار دهد، و حکمت از منع طلاق بعد از همبستری با او در آنست چونکه ممکن است بخاطر آن حاملگی ایجاد شود و سپس بر اثر آن طرفین نادم و پشیمان گردند، چه بسا اگر می دانستند زن حامله است مشتاق به ادامه زندگی می شدند، برای همین است که الله متعال امر کرده که زنان را در مدتی که تعیین شده طلاق دهند، آنجا که میفرماید: «فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ» در زمان عدّه، آنها را طلاق گویند».

حکم طلاق در هنگام حیض:

علمای اسلام در مورد حکم طلاق در دوران حیض اختلاف نظر دارند، اما جمهور و اکثریت آنها از جمله ائمه اربعه می گویند: طلاق واقع می شود، دلیل آنها بصورت زیر است:

1 - به حدیث ابن عمر رضی الله عنه استناد کردند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «مُرَهُ فَلْيُرَاجِعْهَا ثُمَّ لِيُطَلِّقْهَا طَاهِرًا أَوْ حَامِلًا». مسلم (1471). یعنی: «به او دستور بده به زنش رجوع کند، سپس او را طلاق دهد، در حالیکه پاک یا حامله باشد». گفتند: امر به رجعت تنها زمانی مفید معنا واقع می شود که طلاقی روی داده باشد، چونکه رجعت بعد از طلاق است، و اگر طلاق واقع نمی شد، پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرمود: «إِنَّهُ لَمْ يَقَعْ: طَلَاقٌ وَقَعَ نَشَدَ» و این سخن بهتر است از اینکه بگوید: «مُرَهُ فَلْيُرَاجِعْهَا»، چونکه اگر طلاق واقع نشده بود چه رجوع می کرد یا خیر فرقی نمی کرد، و لذا نیازی نبود امر به رجعت کند.

(مخالفین در جواب گفتند: در اینجا مراد از رجعت معنای لغوی آنست نه اصطلاحی، همانطور که الله متعال میفرماید: «فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا» (بقره 230). «اگر (بعد از دو طلاق) او را طلاق داد، از آن به بعد، زن بر او حلال نخواهد بود؛ مگر اینکه همسر دیگری انتخاب کند، اگر (همسر دوم) او را (با رغبت) طلاق گفت، گناهی ندارد که بازگشت کنند»، در اینجا فرموده میتوانید به هم رجعت (بازگشت) کنند ولی نه بعد از طلاق، بلکه برای ازدواج مجدد، پس رجعت در این آیه برای بعد طلاق بکار برده نشده و مراد معنای لغوی آنست).

2 - در روایت دیگر که از بخاری بطور صحیح و صریح آمده که طلاق زن ابن عمر رضی الله عنه در هنگام حیض واقع شده، چنانکه ابن عمر گفت: «حُسِبَتْ عَلَيَّ بِتَطْلِيقَةٍ». (بخاری: 5253) یعنی: «طلاقی که در دوران قاعدگی (مریضی ماهوار) به همسر داده بودم، یک طلاق برایم محسوب گردید».

گفتند: این حدیث بصراحت بیان می کند که طلاق زنش واقع شده، و جای هیچ تاویلی ندارد، اگر طلاق واقع نمی شد چرا پیامبر صلی الله علیه وسلم آنرا بعنوان یک طلاق بحساب آورده است؟

(مخالفین، از جمله ابن قیم گفتند: این سخن ابن عمر «حُسِبَتْ عَلَيَّ بِتَطْلِيقَةٍ» دلالت بر نظر پیامبر صلی الله علیه وسلم ندارد، و بلکه نظر خود اوست که طلاق واقع شده!) اما ابن حجر عسقلانی در پاسخ به این اعتراض گفته: «پیامبر صلی الله علیه وسلم بود که دستور رجوع کردن را به ابن عمر داد و او را راهنمایی کرد که اگر بخواد بعد از رجعتش او را طلاق دهد، چکار بکند، و اینکه به ابن عمر گفته شد: کاری که او انجام داده برایش یک طلاق حساب شده، احتمال اینکه کسی غیر از پیامبر صلی الله علیه وسلم آنرا یک طلاق حساب کرده باشد، بسیار بعید است؛ چون قرائن زیادی در این جریان بر آن دلالت می کند، چگونه تصور می شود که ابن عمر در این ماجرا، به رأی خود، کاری انجام دهد در حالیکه او نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه وسلم از کار او ناراحت شد؟ چگونه در قصه مذکور در آنچه می خواست انجام دهد با او

مشورت نکرد؟» فتح الباری (353/9).

از جمله چیزی که سخن حافظ ابن حجر را تأیید می کند، حدیث زیر است که: از نافع از ابن عمر رضی الله عنه روایت شده که: «أنه طلق امرأته وهي حائض، فأنتى عمر النبى صلى الله عليه وسلم فذكر ذلك له فجعلها واحدة». طیالسی (68)، دارقطنی (9/4) و بیهقی (326/7) و حدیث صحیح است یعنی: «ابن عمر زنش را در دوران حیض طلاق داد، عمر نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم رفت و موضوع را بازگو کرد، و پیامبر صلی الله علیه وسلم آنرا یک طلاق قرار داد».

حافظ ابن حجر گفته: «و این نصی است محل اختلاف (که در واقع اختلاف را از بین می برد) پس باید به آن حکم شود».

(باز مخالفین گفتند: اکثر روایات وارده از حدیث ابن عمر رضی الله عنه، عبارت «فجعلها واحدة: آنرا یک طلاق قرار داد» وارد نشده و بلکه غالب روایات بصورت مطلق بیان شدند، پس اگر احادیث مطلقند و قیدی ندارند؛ ظاهراً طلاقى واقع نشده، چراکه اگر طلاقى واقع می شد نیاز بود تا این موضوع بتفصیل بیان شود تا فهمانده شود).

3 - خدای متعال بصورت عام فرمودند: «الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ» (بقره 229).

یعنی: «طلاق، (طلاقى که رجوع و بازگشت دارد،) دو مرتبه است».

در اینجا تفصیل نکرده که آیا طلاق در حیض واقع می شود یا خیر؟ یا تنها در پاکی و قبل از همبستر شدن واقع میشود؟ بلکه الله متعال وقوع طلاق را ثابت کرده، و اینکه تعداد دفعاتی که امکان رجعت وجود دارد تنها دو بار است، و اگر برای بار سوم طلاق داده شود دیگر آن زن برای او حلال نیست تا آنکه به رغبت خویش با مرد دیگری ازدواج کند و آن مرد با رغبت او را طلاق دهد.

4 - طلاق جزو اعمالی نیست که بنده با آن به خدا تقرب جوید، پس وقوع طلاقش موافق سنت است. علاوه بر آن طلاق یعنی زوال عصمت و این حق انسان است، هرگونه که آنرا بوقوع ببینند واقع میشود؛ اگر موافق سنت او را طلاق دهد طلاق واقع شده و گناهی متوجه او نیست، و اگر خلاف سنت طلاقش دهد گناهکار است اما طلاق واقع می شود، و محال است که طلاق انسان مطیع شرع حساب شود اما طلاق انسان عاصی محسوب نگردد. (مراجعه شود به «المبسوط» (57/6)، الشرح الصغیر

(308/2)، «المجموع» (398/15)، «المغنی» (366/7)، «الشرح الممتع» (47/13).

و اما بعضی از تابعین و علماء از جمله: طاووس و عکرمه و خلاس بن عمرو (از تابعین) و محمد بن اسحاق، و داود ظاهری، و ابن حزم، و شیخ الاسلام ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم رحمهم الله، گفتند: طلاق در مدت دوران حیض واقع نمی شود و بعنوان طلاق محسوب نمی گردد.

استدلال آنها بصورت زیر است:

1 - در روایتی دیگر از ابن عمر رضی الله عنه در سنن ابو داود آمده: عبدالرحمن بن

أیمن مولای عروه از ابن عمر سوال کرد: نظرت چیست اگر مردی همسرش را در دوران حیض طلاق دهد؟ گفت: «طَلَّقَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ امْرَأَتَهُ وَهِيَ حَائِضٌ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَسَأَلَ عُمَرُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ إِنَّ عَبْدَ

اللَّهِ بَنَ عُمَرَ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَهِيَ حَائِضٌ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ فَرَدَّهَا عَلَيَّ وَلَمْ يَرَهَا شَيْئًا وَقَالَ إِذَا طَهَّرْتَ فَلْيُطَلِّقْ أَوْ لِيُمْسِكْ» ابوداود (2185).

یعنی: «ابن عمر همسرش را در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه وسلم طلاق داد، عمر در این باره از رسول خدا صلی الله علیه وسلم سوال کرد، و گفت: عبدالله همسرش را در هنگام حیض طلاق داده، ابن عمر گفت: «فَرَدَّهَا عَلَيَّ وَلَمْ يَرَهَا شَيْئًا، وَقَالَ: «إِذَا طَهَّرْتَ فَلْيُطَلِّقْ أَوْ لِيُمْسِكْ». یعنی: «پیامبر صلی الله علیه وسلم همسر را به من برگردان و آنرا چیزی به حساب نیاورد. و فرمود: «وقتی پاک شد، (او را) نگهدارد، یا طلاق دهد».

(مخالفین گفتند: این حدیث با تمامی احادیث وارده پیرامون این موضوع مخالفت می کند، و قسمت «وَلَمْ يَرَهَا شَيْئًا: آنرا چیزی به حساب نیاورد» شاذ است، و حتی بعضی از علماء این امر را مستمسک ضعف آن کرده اند، از جمله ابو داود و خطابی و شافعی و ابن عبدالبر. «جامع أحكام النساء» (4/45)).

اما شیخ البانی رحمه الله در مورد حدیث ابو داود گفته: «اسناد آن صحیح است، و رجال آن رجال صحیح هستند، و حافظ ابن حجر نیز آنرا صحیح دانسته، ولی از برخی علماء ذکر شده که گفتند: معنای «وَلَمْ يَرَهَا شَيْئًا: آنرا چیزی به حساب نیاورد» یعنی: این عمل درست نبوده، بخاطر آنکه موافق سنت طلاق نداده، و بدین معنا نیست که طلاق روی نداده، بدلیل روایت صریحی که ابن عمر آنرا طلاق محسوب کرده، و روایت مرفوع آن به صحت رسیده که پیامبر صلی الله علیه وسلم آنرا یک طلاق حساب نموده است». صحیح ابی داود (1898).

2 - ابن حزم در کتاب «المحلی» از نافع از ابن عمر روایت کرده که او درباره مردی که زنش را در حالت حیض طلاق داده، گفت: «لا یعتد بذلک». یعنی: «آنرا بحساب نیاورد». «المحلی» (10/163) و اسناد آن نیک است.

(مخالفین گفتند: این روایت را ابن ابی شیبیه در «المصنف» (5/5) با همان طریق از نافع از ابن عمر روایت کرده که در آن ابن عمر رضی الله عنه چنین گفته: «لا تعدت بتلک الحیضة». یعنی: «آن حیض را بحساب نیاورد»، و معنای آن اینست که این حیض را بعنوان قروء ثلاثه در این آیه حساب نکند که میفرماید: «وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ: زنان مطلقه، باید به مدت سه قروء عادت ماهانه انتظار بکشند! [عده نگهدارند]»).

چرا طلاق در ایام حیض و نفاس داده نشود؟

حکمت و فلسفه اسلام که چرا به مرد اجازه داده نشد تا در مدت حیض و نفاس طلاق صورت گیرد و آنرا حرام نموده است، بخاطر اینکه مرد در اینوقت از زن خود به علتی مریضی که عاید حالی زنان گردیده است، دوری میکند و همین دوری مرد از زنش در زیاتر از اوقات موجب نا آرامی اعصاب شده، و علماء میگویند که این حالت هم یکی از عواملی اند که موجب سوء تفاهمات و طلاق شده میتواند.

بنابر این دین اسلام دستور داده تا از دادن طلاق در این وقت خود داری صورت گیرد. هر زمانیکه زن از حیض پاک شد، اگر مرد باز هم تصمیم طلاق را داشته باشد و به آن اصرار دارد پس دین اسلام امر میکند که این عمل باید قبل از مجامعه و نزدیکی با زنش صورت گیرد. ولی در صورتیکه از مریضی بهبود یافت و زن پاک شد و با او مجامعه

صورت گیرد، دادن طلاق برای مرد حرام است. علت اینست که احتمال دارد که زن حمل گیرد، و اگر بداند که زنش حامله است شرع اسلام باز هم دادن طلاق را در صورت موجودیت حمل، حرام دانسته است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 7) درباره احکام طلاق، عده... عده ی یائسه و صغیر، مسکن و نفقه و مخارج زن صاحب عده، مزد و حقوق شیردهی، مورد بحث قرار گرفته است.

فَإِذَا بَلَغَنَّ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهَدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ﴿٢﴾

و چون به پایان زمان [عده] نزدیک شدند، آنان را به نیکی نگهدارید یا به نیکی از آنان جدا شوید و دو مرد عادل از میانتان گواه بگیرید و گواهی را (برای) رضای الله ادا کنید. این طور، کسی که به الله و روز قیامت ایمان دارد به آن پند داده می‌شود و کسی که از الله بترسد برایش راه رهایی از مشکلات قرار خواهد داد. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِذَا بَلَغَنَّ أَجَلَهُنَّ»: زمانیکه به مدت پایان عده، نزدیک شدند. چرا که اگر زمان عده به پایان برسد، راه مراجعت بر روی شوهر بسته می‌شود. «فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ» مفسران گفته‌اند: امساک به معروف یعنی نیکی معاشرت و تأمین و ادای نفقه، بدون اینکه در رجعت دادن قصد طول دادن و زیاد کردن مدت عده و متضرر کردن او را داشته باشید. و فراق و جدایی به معروف عبارت است از اینکه در موقع طلاق مهر را بدهد و متعه‌ی مقرر را ادا نماید و شروط را انجام دهد و تمام حقوق را ایفاء کند. «فَارِقُوا» «جدا شوید». «وَأَشْهَدُوا»: شاهد بگیرید. «ذَوِي عَدْلٍ»: دو شاهد عادل. [بقره/۲۸۲]. «أَقِيمُوا»: به پا دارید، ادا کنید. «يُوعَظُ بِهِ»: به آن اندرز داده می‌شود، به آن سفارش می‌شود. «مَخْرَجًا»: گریزگاه، محل خروج، راه رهایی.

تفسیر:

خلاصه و حکم ظاهری آیه مبارکه را میتوان بشرح ذیل چنین جمع‌بندی نمود: بعد از اینکه مدت عده به پایان برسد، در برابر مرد دو راه وجود دارد: «فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»، وقتی که زنها آخر مدتشان می‌رسد که «فَإِذَا بَلَغَنَّ أَجَلَهُنَّ» یعنی نزدیک می‌شود که مدت عده شان به پایان برسد شما در برابر خود دو امکانات دارید. اول اینکه ایشان را به وجه پسندیده (احسان) نگاه می‌دارید «فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»، که مدت معینه عده به اتمام برسد، که اگر مدت تمام شد به آخرش رسید؛ زمان فراق و جدایی در برابر شما قرار دارد، حالا شما: اینکه آنان را به وجه نیکورهایشان می‌کنید «أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»، ولی این رها ساختن باز هم باید با خوبی و احسن انجام یابد ولی توجه باید داشت که: نگاه داشتن آنها به منظور زیان رساندن به آنان، و یا رها ساختن آنان بمنظور رساندن آزار به آنها و باز داشتن از حقوق شان؛ برای شما روا نمی‌باشد. در قرآن عظیم الشان، سی و هشت مرتبه کلمه «معروف» ذکر گردیده است که پانزده مرتبه آن مربوط به خانواده و همسر داری است، یعنی شیوه برخورد زن و مرد در زندگی باید شایسته و پسندیده باشد.

مبحث شهادت دوفتر عادل که در آیه مبارکه بدان اشاره فرموده است اینست که «ودو تن

عادل را از میان خود بحیث شاهد انتخاب فرماید:» در این هیچ جای شک نیست که شهود هم برای رجعت زمانیکه علاقه برای رجعت و رجوع وجود داشته باشد، و هم اگر اراده و تصمیم برای تفریق وجدایی وجود داشته باشد، که هدف آن همانا شکل بهتر ختم کلی دشمنی در بین جانبین (زن و شوهر) است.

مبحث شاهد انتخاب کردن در این قضیه که در آیه مبارکه اشاره بدان رفته است، به نظر علمای مذاهب چهارگانه مستحب است، البته شهادت، شاهدان هم باید برای الله تعالی بر پا گردد، و در حکم آیه مبارکه هم همین است که شهود ملکف اند، که ادای شهادت خویش را به قصد قرابت و بر وجه صادقانه و راستین پیش ببرند.

شأن نزول آیه 2:

1104- حاکم از جابر(رض) روایت کرده است: مردی از طایفه اشجع فقیر و تنگدست بود و خانواده پرجمعیتی داشت. نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و در باره معیشت و زندگی خود از آن بزرگوار پرسید. پیامبر گفت: تقوا پیشه و شکبیا باش، دیری نگذشت پسرش که در اسارت دشمن بود یک رمه گوسفند آورد. و او به حضور پیامبر شتافت و جریان را به اطلاع رساند. آن بزرگوار دستور داد که رمه را صرف مخارج خود نماید. در باره او این آیه نازل گردید.

ذهبی می‌گوید: حدیث منکر و دارای شاهد است.

- ابن مردویه از طریق کلبی از ابوصالح از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عوف پسر مالک اشجعی آمد و گفت: ای رسول الله! پسر من را دشمن به اسارت گرفته است، مادر اش بیقراری می‌کند، خودت چه دستوری به من می‌دهی؟ گفت: دستور من این است خودت و همسرت لا حول ولا قوة إلا بالله را بسیار بخوانید، همسرش گفت: چه نیکو دستورت داده است، پس هر دو این ذکر را زیاد تکرار می‌کردند. دشمن از نگرهبانی پسر او غافل شد و او رمة گوسفندان آنان را ربود و نزد پدرش آورد. پس خدای متعال «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» را نازل کرد.

1109- خطیب این حدیث را در «تاریخ» خود از طریق جویبر از ضحاک از ابن عباس روایت کرده است. (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف: شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

شاهدان برای امر طلاق:

امام شوکانی در «نیل الأوطار» (300/6) اجماع را نقل کرده است. که طلاق هم کلامی و هم زبانی است، مادامیکه شوهر زنش را خطاب کند و بر وی اسم طلاق بیاورد، طلاق واقع می‌شود، حال چه شاهد حاضر باشد یا نباشد. مثلاً اگر مرد به زنش بگوید: تو طلاق هستی، یا در غیاب همسرش بگوید: او طلاق است، یا: او را طلاق دادم، و یا امثال این الفاظ را بر زبان جاری کند، طلاق واقع شده و لزومی به شاهد گرفتن نیست.

ولی جمهور علماء و از جمله ائمه اربعه گفته اند: مستحب است که مرد برای طلاق زنش (و یا رجعت وی) شاهد بگیرد، تا باب مجادله بسته شود و راه انکار و اتهام را ببندد. به دلیل آن (آیه دوم سوره طلاق است) «فَإِذَا بَلَغَ أَجْلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِّنْكُمْ» یعنی: و چون عده (عدت) آنها سرآمد، آنها را بطرز شایسته‌ای نگهدارید یا بطرز شایسته‌ای از آنان جدا شوید؛ و دو مرد عادل از خودتان را گواه گیرید؛ و شهادت را برای خدا برپا دارید. و گفته اند: امر در این آیه بر استحباب دلالت

می کند.

اما ممکن است دو حالت پیش آید:

- 1 - اگر مردی نزد قاضی ادعا کند که زنش را طلاق داده، طلاق حساب شده و هیچ شاهی نیاز نیست، یعنی اقرار و اعتراف مرد کفایت می کند.
- 2 - اما اگر زن نزد قاضی ادعا کند که شوهرش وی را طلاق داده، ولی مرد آنرا انکار کند؛ در اینحالت:
 - اگر زن شاهی نداشته باشد، ادعای او پذیرفته نمی شود.
 - اگر دو شاهد عادل بر طلاق و ادعای زن شهادت دهند، ادعای او پذیرفته می شود.
 - اگر تنها یک شاهد داشته باشد، کفایت نمی کند، و در اینحالت قسم د خوردن زن نیز همراه آن شاهد کفایت نمی کند، و طلاق با شاهد و سوگند ثابت نمی شود. اما آیا شوهر سوگند داده می شود؟ امام ابوحنیفه و امام مالک و امام شافعی (و روایتی از) امام احمد گفته اند: شوهر قسم داده می شود، اما اگر مرد حاضر به قسم خوردن نشد؛ در اینحالت بر طبق روایتی از امام مالک به طلاق حکم می شود.

یادداشت کوتاه:

برخی از فقهاء (امام مالک و امام شافعی رحمت الله علیهما و بسیاری از فقهاء) گفتند: در امر نکاح و طلاق و رجعت، تنها شهادت دو مرد بالغ عاقل پذیرفته است و زن نمی تواند در آن مشارکت کند، دلیل آنها چنین است که: خداوند متعال می فرماید: «فَإِذَا بَلَغَ أَجْلُهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهَدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِّنْكُمْ» (سورة طلاق: 2). یعنی: «و هنگامی که مدت عده آنان نزدیک به پایان آمد، یا ایشان را به طرز شایسته‌ای نگاه دارید و یا بطرز شایسته‌ای از ایشان جدا شوید و بر آنان دو مرد عادل از میان خودتان را به شهادت گیرید».

و پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «لَا نِكَاحَ إِلَّا بِوَلِيٍّ وَشَاهِدَيْنِ عَدْلٍ». صحیح ابن ماجه (7557). یعنی: «نکاح صحیح نیست مگر با حضور ولی و دو شاهد عادل».

همانطور که ملاحظه می‌شود در آیه و حدیث شاهد به لفظ مذکر آمده است.

و گفتند: چون طلاق در دست مرد است، لذا جز شاهد مرد هم پذیرفته نیست.

اما علمای حنفی فرموده اند که: شهادت زنان با مردان (یعنی دو زن با یک مرد) در اموال و نکاح و طلاق و رجعت و در همه چیز، جز در حدود و قصاص قبول است و ابن القیم آن را ترجیح داده و گفته است: هرگاه شارع استشهاد زنان را در مدارک و اسناد مربوط به دیون را که مردان می‌نویسند و غالباً هم در مجمع مردان نوشته می‌شود، جایز و روا دانسته باشد، اگر شهادت شان برای کارهایی که بیشتر زنان در آن حضور دارند مانند وصیت و رجعت بعد از طلاق رجعی، پذیرفته شود بهتر و اولی‌تر است.

خواننده محترم!

یک وجبیه جدی و دقیقی که در برابر شاهد وجود دارد اینست که: حبّ و بغض ها نباید در قضاوت ما شاهدان تأثیرگذار باشد. «أَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ» (مشابه این جمله، در آیه 135 نساء نیز آمده است که میفرماید: «كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ»)

بناءً شهادت دونفر شاهد عادل باید همراه با حفظ حقوق مردم و اخلاصمندی باشد. طوریکه شهادت برای الله (ج) باشد «أَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ» (که در کلمه «أَقِيمُوا» بر پاداشتن حقوق

مردم و در کلمه «بِئِه» اخلاص در عمل نهفته است).

مصالح زنا شوی در آیه مبارکه:

با تأسف باید گفت: به علت ضعف جسمی و نارسایی، آداب و رسوم اجتماعی و تاریخی، بخصوص در جوامع ما حقوق زنان بیشتر پایمال شده و می شود. بناءً هدایات قرآن عظیم الشان بسوی مرد است که با دقت، و توجه ایشان را به رعایت حقوق زن جلب نموده، و می فرماید که: پروسه جدایی همراه با کرامت، و به دور از هر گونه تحقیر و توهین ازار و اذیت صورت بپذیرد. در ضمن به مرد می فهماند که به یکباره برای زن سه طلاق ندهید. و با یک زیبایی میفرماید: «فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ، فَارْقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ».

توجه باید داشت که پروسه طلاق باید صرف مصالح مرد نباید در نظر گرفته شود، بلکه در این پروسه زمان بندی محکم دینی بطور مراعات شود. (و این زمان بندی همان آغاز زمان عده: «فَطَلُّوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ» و هم پایان آن: «فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ» که پروردگار بدان حکم فرموده است جداً مراعات شود.

حکمت شرع همین است که: جدایی و طلاق، یعنی ادامه زندگی که باید به وجه پسندیده و احسن باشد و هم جدایی و طلاق. «فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارْقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ» یعنی رفتار شایسته مرد بازن و رعایت حقوق زن چه در حال صلح و آشتی و چه در حال قهر و جدایی، از حقوق همسر است. توجه باید داشت که حکمت الهی و شرع اسلامی همین است که: نگهداری همسر، مقدم بر جدایی است. زیرا در آیه مبارکه آمده است: «فَأَمْسِكُوهُنَّ» و سپس فرموده است «فَارْقُوهُنَّ». پروسه طوری صورت گیرد، طوری که شارع بدان حکم فرموده است یعنی این پروسه مقبول شرع و پسند عقل باشد.

حل مشکلات فامیلی بصورت عموم و بخصوص در امر طلاق که از طریق غیر شرعی صورت گیرد گناه و در نهایت امر، رفتن به بیراهه سقوط و تباهی است. به یاد داشته باشید که تقوا و ترس از الله موجب خروج انسان از بسیاری از مشکلات و رهایی از تمام بن بست ها (از جمله اختلافات زن و شوهر است).

چرا زن اجازه خروج از خانه در زمان عده را ندارد:

در مورد اینکه چرا زن نمیتواند در زمان عده طلاق از خانه شوهرش بیرون شود در بدو باید گفت که: حکم خداوند همین است؛ طوری که می فرماید: «ای پیامبر وقتیکه خواستید زنان را طلاق دهید، آنان را در وقت فرارسیدن عده طلاق دهید، و حساب عده را نگهدارید، و از خدا که پروردگار شما است، بترسید و پرهیزگاری کنید، و زنان را از خانه هایشان بیرون نکنید و زنان هم بیرون نروند. مگر اینکه زنان کار پلشت و زشت آشکاری انجام دهند». (آیه اول سوره طلاق)

ولی با آنها برخی از حکمت های آن عبارتند از:

اولاً: با طلاق (اول و دوم) رابطه زناشویی بین مرد و زن بطور کامل قطع نمی شود و بین آن دو هنوز محرمیت برقرار است تا آنکه مدت عده زن به پایان برسد، یعنی زن و مرد پس از طلاق تا پایان عده زن می توانند با هم و کنار هم و بر سر یک دسترخوان بنشینند، فقط نباید با هم همبستر شوند.

دوماً: اسلام قصد دارد تا مانع فروپاشی خانواده شود، زیرا فروپاشی خانواده آثار زیانباری بر خود اعضای خانواده و به تبع آن بر کل جامعه می گذارد، از اینرو شارع حکیم چنین حکم کرده تا زن پس از طلاق تا پایان عده اش در منزل شوهرش بماند، احتمال آن وجو

دارد که: شوهرش از تصمیم طلاق پشیمان و نادم شود و به او رغبت پیدا کند و او را نزد خود باز گرداند، که اگر چنین شود، زن می تواند بدون عقد نکاح جدید با شوهر خویش به زندگی نورمال زن و شوی خود ادامه بدهند. ولی اگر زن از منزل خارج گردد ممکن است این ندامت و پشیمانی و رغبت حاصل نشود و طلاق بائن شود.

سوما: همان طور که ذکر شد اسلام کوشش میکند تا آخرین فرصت پیوند زن و مردی که در آستانه قطع شدن است دوباره ترمیم و ملاحم گزاری کند تا مانع فروپاشی خانواده و رابطه زوجین شود، و لذا چنین حکم کرده که تا زن در مدت عده در منزل شوهرش باقی بماند تا مبدا کسی از او خواستگاری کند، و زن را بفریبد و این موجب شود تا عداوت و دشمنی و تنفر در جامعه حاکم شود.

چهارم: شریعت فرموده که هیچکس نباید زنی را که عده طلاقش را سپری می کند ببیند! و این سخن شریعت نیست، بلکه باید بمانند سابق روابط محرم و نامحرم رعایت شود و زن می تواند برای کارهای مورد نیازش به بیرون از منزل برود ولی نباید شب در جایی بماند.

صاحب طلاق در اسلام:

خداوند پاک در سوره (طلاق آیه: 1) میفرماید: «یا ایها النبی إذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن.» (ای پیامبر چون اراده طلاق زنان کنید پس طلاق دهید ایشان را) صدق الله العظیم.

همچنان در سوره (النساء آیه 2) الله تعالی میفرماید: «وإن أردتم استبدال زوج مكان زوج، و آتیتم إحداهن قنطاراً فلا تأخذوا منه شيئاً» (و اگر خواهد بدل کرد زن بجای زنی و داده باشید یکی از ایشان را قنطار (مال فروان) پس باز مگیرید از آن مال چیزی را.) اگر به مفاهیم آیات متبرکه فوق به دقت نظر به اندازیم در خواهیم یافت که نصوص قرآنی به دادن طلاق برای مرد صراحت دارد زیرا مرد به اساس تحمل مشقت در ازدواج بیشتر از زن بر بقای زندگی مشترك حریص میباشد و به حکم شرع بعد از طلاق مجبور است که مهر مؤخر (مؤجل) طلاق را پرداخته و در دوران عدت مخارج زن را نیز تأمین نماید.

چنانچه آوردیم در ادیان و شرایع قبلی افراط و تفریط وجود داشت و دارد که در بعضی مذاهب یهودیت حق طلاق به رهبردینی شان و در بعضی دیگر اصلاً طلاق اجازه نیست و در موارد دیگر آزادی های بدون حد و حصر است اما در دین مبین اسلام این اعتدال مراعات شده، خطر کمتر طبعی زیبای زن و رفیق القلب بودن اش را در نظر گرفته و به مقام زن در خانواده و اجتماع توجه کرده، مسؤولیت های متعدد بر شوهر گذاشته که درین صورت دادن حق طلاق بر علاوه تقدیر الهی این جوانب و ملاحظات را در نظر گرفته به عدالت و مراعات انصاف زن و مرد را مأمور دانسته و در صورتیکه استثنائات واقع شود و مرد وجایب خویش را کماکان عملی و مراعات نه کند به زن فرصت داده تا جدایی و طلاق خویش را به درخواست تفریق از محکمه درخواست کند.

اما اگر طلاق بدست زن باشد حیات خانواده گی بنابر عوامل که در بالا یاد شده مضطرب گردیده میتواند که یکی از بخش های دلایل ظاهری آن همان کرکتر طبعی زن در سرعت در متأثر شدن، انفعال و عکس العمل بوده که خانواده ها و روابط فامیلی و زنا شوهری استقرار نخواهد داشت و عامل باز دارنده بی نیز در مقابلش وجود نه خواهد داشت که در بسا موارد سبب پشیمانی خود زنها میشود. چنانچه گفته آمدیم هرگاه زن از زندگی زناشویی خویش راضی نبود و قصد جدایی از شوهرش را داشت، شرع همیشه دست و پای زن را

در این مورد نمی بندد بلکه طبق حکم شرع می تواند از طریق «خلع» از شوهر خویش ویا تفریق و طلب جدایی از محکمه زن و شوهر جدا گردد اما این خلع بمانند دادن حق طلاق به زن نیست که براحتی بنیان خانواده را از هم بپاشد.

آیا زن میتواند شوهر خویش را طلاق دهد:

در بدو باید گفت که در دین مقدس اسلام برای مرد حق طلاق و برای زن حق خلع داده شده است. ولی ناگفته نباید گذاشت که به دلیل رعایت مصالح خانواده و اجتماع، حق طلاق فقط و فقط در دست مرد قرار گرفته، و زن حق دادن طلاق شوهر خویش را ندارد.

پیامبر صلی الله علیه و سلم با تمام صراحت در این بابت فرموده است: «إنما الطلاق لمن أخذ بالساق» (روایت رواه ابن ماجه و غیره وحسنه الألبانی)، به این معنی که طلاق حق شوهر است، و هیچ کس بغیر از شوهر حق طلاق دادن را ندارد.

نباید فراموش کرد که در شرع اسلامی قوامیت در زندگی زناشویی با مرد است، طوریکه پروردگار با عظمت ما میفرماید: «الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ...» (سوره النساء: 34) (مردان بر زنان قیامند به سبب آن است که الله برخی آدمیان را بر برخی دیگر برتری داده است و نیز به سبب آن که مردان از اموال خویش (بر زنان) خرج کردند)

حکمت دین مقدس اسلام در تصرف حق طلاق در تصرف مرد در اینست که:

چون او برای برقراری پیوند زناشویی و ازدواج مصارف گزاف مالی و زحماتی فروانی را متحمل شده است.

بناءً مرد بیشتر از زن بقای این پیوند و ادامه آن دلبستگی دارد، و می داند اگر به طلاق اقدام کند و بخواهد بار دیگر ازدواج کند باید مصارف کمر شکنی را متحمل شود. بناءً کوشش میکند تا از عصبانیت کار نگرفته و در صورت ممکن بر بقای ازدواج خویش باقی بماند.

هکذا نباید فراموش کرد که در صورت طلق این مرد که مجبور است مهر قبول شده «متعّه طلاق» و مصارف دوران عده را باید نیز بپردازد.

ولی زن تحمل خشم و قهر خود را کنترل کرده نمیتواند و عواقب طلاق با اندازه مرد، گریبانگر او نیست و برایش ضرر اقتصادی هم عاید نمیگردد، بناءً شاید به کمترین بهانه این پیوند را از بین ببرد.

اما نداشتن حق طلاق برای زنان به این معنا نیست که اگر احیانا بنا به داشتن عذری شرعی قصد رهایی از شوهر خویش را داشتند، تمامی راهها بر او بسته است! هرگاه زن از زندگی زناشویی خویش راضی نبود و قصد جدایی از شوهر خویش را داشت، شرع همیشه دست و پای زن را در این مورد نمی بندد بلکه طبق حکم شرع می تواند از طریق «خلع» از شوهر خویش جدا گردد اما این خلع بمانند دادن حق طلاق به زن نیست که براحتی بنیان خانواده را از هم بپاشد بلکه شرایطی دارد.

طلاق همسایه:

در مورد طلاق همسایه شیخ جمال قطب رئیس قبلی کمیته دار لافتای جامع الازهر طی فتوای مینویسد: همانطوریکه مرد (شوهر) حق طلاق زن خویش را دارد، زن میتواند وحق دارد که شوهر خویش را خلع نماید.

هکذا اگر همسایه ها و اهل محل، شاهد جر و بحث و جنگ و جدال های متداوم بین زوجین

باشند و تشخیص دهند که زن و شوهر دیگر نمی توانند باهم زندگی مشترکی را پیش ببرند و امکان تفاهم بین آنها بصورت مطلق از بین رفته است، همسایه ها و یا هم اعضای فامیل و اقارب زن و شوهر و یا هم مسئولین و معززین منطقه و محل، میتوانند با مراجعه به قاضی و محکمه مربوطه در خواست طلاق برای زوج همسایه را بعمل آرند.

شیخ جمال قطب در جواب سوالی مینویسد: اگر همسایه ها درخواست طلاق دو نفر را داده باشند اما یکی یا هر دو نفر آنها مایل نباشند از هم جدا شوند در این صورت قاضی چه تصمیمی باید بگیرد؟ فرمودند: اگر قاضی تشخیص دهد که ادامه زندگی آنها باعث ادامه مشکل میشود حکم به طلاق میدهد و زن و شوهر هم باید آنرا بپذیرند! وی در بیان دلیل این استدلال خود آورده است: در غیر این صورت ممکن است عدم درخواست طلاق از سوی مرد با خلع از طرف زن به خاطر فرار از مسولیت و یا ترس از محروم شدن از حقوق باشد. بنابراین وقتی همسایه ها درخواست طلاق دهند قاضی آنها را ملزم به طلاق میکند.

خلع چیست :

خلع در لغت به معنای کندن و در آوردن لباس را گویند، و کلمه خلع که از این ماده مشتق شده به صورت اصطلاحی برای یکی از انواع جدای بین زن و شوهر میباشد.

اگر در زندگی زن و شوهر حالتی پیش آید که زن شوهر خویش را دوست نداشته باشد و از او متنفر باشد و نخواهد که با او زندگی مشترکی کند، و اختلاف شان به حدی برسد که امکان ادامه زندگی بین شان دیگر وجود نداشته باشد، و بترسد که نتواند قوانین الهی را رعایت کند، و در این صورت الله تعالی برای حل مشکل خلع را جایز و مشروع نموده است، در این صورت زن مهریه ای را که شوهرش به او داده به شوهر واپس گردانیده، و در صورت تادیه مهر زن میتواند از شوهر خویش جدا شود.

پروردگار با عظمت ما در این مورد میفرماید: «وَلَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَنْ لَا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَنْ لَا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ» (بقره: 229). و برای شما حلال نیست که چیزی از آنچه (مهر ایشان کرده‌اید یا بدیشان داده‌اید باز پس بگیرید مگر اینکه، (شوهر و همسر) بترسند که نتوانند حدود خدا را پا برجا دارند. پس اگر بیم داشتید که حدود الهی را رعایت نکنند گناهی بر ایشان نیست که زن فدیهِ و عوضی بپردازد (و در برابر آن از او درخواست جدائی کند)».

حافظ، ابن کثیر در تفسیرش (483/1) در این مورد میفرماید: هر گاه زن و شوهر با هم ناسازگار شدند و همسر به وظایف خود در برابر شوهرش عمل نمی‌کرد و او را دوست نمی‌داشت و نمی‌توانست با او زندگی کند، زن میتواند آنچه را که از شوهرش گرفته است باز پس دهد و بدین وسیله خود را نجات دهد و بر زن گناهی نیست که اموالش را به شوهرش ببخشد، و بر مرد نیز گناهی نیست که آنرا از همسرش بپذیرد و این، همان خلع است که در فقه به آن اشاره شده است.

همچنان در حدیث ثابت بن قیس رَضِيَ اللهُ عَنْهُ آمده است که زنش نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و گفت: ای رسول الله ثابت بن قیس رَضِيَ اللهُ عَنْهُ از نظر دینانت و اخلاق عیبی ندارد، اما مشکل فقط این است که من از ناسپاسی شوهر و کفران می‌ترسم آنگاه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «أَنْتِ رَدِيْنٌ عَلَيْهِ حَدِيْقَتُهُ؟» «آیا باغی که او به تو داده باز می‌گردانی» گفت: بله، و باغ را به ثابت باز پس داد، و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ثابت بن

قیس رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فرمان داد که از او جدا شود. بخاری.
و اگر زن و شوهر در این مورد به اختلاف مواجه شدند باید نزد محکمه رفته و خواستار فیصله شرعی گردند.

در خلع زن خواهان جدایی از شوهر می‌گردد، بناءً نه تنها مهریه به زن تعلق نمی‌گیرد بلکه، چنانکه شوهرش خواست - بایستی مقداری مال نیز علاوه بر بازگرداندن مهریه بپردازد تا این جدایی صورت گیرد.
ناگفته نباید گذاشت که خلع زمانی صورت می‌گیرد که به تراضی و توافق زوجین باشد، چنانچه طرفین توافق و تراضی نکنند، قاضی می‌تواند شوهر را به خلع مجبور و ملزم سازد.

علماء در مورد این اختلاف نظر دارند که آیا خلع طلاق نوع از طلاق است یا هم نوعی از فسخ نکاح است؛ ولی رأی اقرب اینست که خلع نوعی فسخ نکاح محسوب می‌شود نه طلاق، حتی اگر خلع همراه با لفظ طلاق هم باشد باز بعنوان طلاق محسوب نخواهد شد.

یادداشت توضیحی :

طوری‌که در فوق هم یاد آور شدیم: بر شوهر حرام است که زن را بیازارد تا خسته شود و طلاق خلعی را بپذیرد. اگر شوهر چنین کرد، خلع باطل است و بعضی از علماء گویند: اگر چه این فشار و تضییق حرام است، ولی خلع قابل اجرا است.

و این‌کار بدین جهت حرام است، که زن از دو جهت متضرر می‌شود، که هم شوهرش را از دست بدهد و هم زیان مالی را تحمل کند. خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرْهًا وَلَا تَعْضَلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ» (سوره النساء: 19). «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای شما روا نیست که زنان را برخلاف میلشان به ارث برید و نیز ایشان را منع کنید تا بخشی از آنچه را به آنان داده‌اید، به دست آرید مگر آن که مرتکب زشتکاری آشکاری شوند».

همچنین زن نباید بدون دلیل شرعی موجه تقاضای جدایی از طریق خلع کند.
از ثوبان رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «أیما امرأة سألت زوجها الطلاق من غیر ما بأس فحرام علیها رائحة الجنة» «هر زنی که بدون دلیل از شوهرش تقاضای طلاق کند، بوی بهشت بر او حرام است». ترمذی (1198). و همچنین از ثوبان رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «المختلعات هن المنافقات» «زنانی که خواهان خلع هستند، منافق‌اند». ترمذی (1198).

وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا ﴿۳﴾

و او را از جایی که گمان نمی‌برد روزی می‌دهد، و کسی که بر الله توکل کند، خدا برایش کافی است، [و] خدا فرمان و خواسته اش را [به هر کس که بخواهد] میرساند؛ یقیناً برای هر چیزی اندازه ای قرار داده است. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَالِغُ أَمْرِهِ»: به فرجام رساننده فرمان خویش، به هر کاری بخواهد، می‌رسد. خدا کارش را به مقصد می‌رساند، خدا فرمانش را به نهایت می‌رساند. «قَدْرًا»: مدت و اجل، مقدار معین.

وَاللَّائِي يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ

يَحِضُنَّ وَأَوْلَاتُ الْأَحْمَالِ أَجْلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا ﴿٤﴾

و از زنان شما آنانی که از عادت ماهیانه نا امیدند، اگر شک دارید [که به سبب رسیدن به سن یائسگی یا عاملی دیگر است] عده آنان [پس از طلاق] سه ماه است. و [هم چنین عده] زنانی که [با وجود سن معمولی] عادت نشده اند [سه ماه است] و [پایان] عده زنان باردار، روزی است که وضع حمل می کنند. و هر که از الله بترسد برای او در کارش آسانی قرار می دهد. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« وَاللَّائِي »: زنانی که: از طفل آوردن بچه دار شدن نا امید شدند، یائسه گشته اند «إِنْ ارْتَبْتُمْ»: اگر متردد شدید درباره حکم عده ایشان. « لَمْ يَحِضْنَ »: عادت ماهانه ندیده اند، به سن حیض نرسیده اند. «أَوْلَاتُ»: صاحبان، دارندگان. «أَوْلَاتُ الْأَحْمَالِ» «زنان باردار». «أَنْ يَضَعْنَ»: که وضع حمل کنند. «يُسْرًا»: آسانی.

یادداشت فقهی در مورد عدت:

«فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ» «پس عده آنان سه ماه است و دخترانی که به سن حیض نرسیده اند» به سبب خردسالی و عدم رسیدنشان به حد بلوغ پس عده آنان نیز سه ماه است.

اما زنانی که میعاد حیض آنها به سبب مریضی «استحاضه» مجهول است، یا زنانی که پیوسته خون می بینند پس عده آنان در نزد مالکی ها یکسال کامل است چراکه باید نه ماه را برای از بین رفتن شک حاملگی انتظار بکشند زیرا غالباً مدت حمل نه ماه است و سه ماه هم مدت عده آنان است. اما قول مفتی به نزد احناف این است که عده آنان با هفت ماه به پایان می رسد زیرا مدت طهر آنان دو ماه در نظر گرفته می شود پس سه طهر آنان مجموعاً شش ماه است و احتیاطاً یک ماه هم به عنوان مدت سه حیض آنها برآورد میشود. ولی شافعی ها و حنبلی ها برآنند که عده این گروه از زنان نیز سه ماه است «و زنان آبستن مدت عده شان این است که وضع حمل کنند» یعنی: عده آنان با وضع حمل به پایان می رسد، هرچند از نظر جمهور فقها وضع حملشان یک ساعت بعد از طلاق یا مرگ شوهر نیز اتفاق بیفتد «و هرکس از خدا پروا دارد، خدا برای او در کارش آسانی ای فراهم می سازد» یعنی: کار او را در دنیا و آخرت آسان می گرداند. ضحاک در تفسیر آن می گوید: «هر کس از خدا پروا دارد و مطابق سنت طلاق گوید، خداوند برای او در امر رجعت آسانی ای پدید می آورد»

از ابی بن کعب (رض) در بیان شأن نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: چون آیه سوره «بقره» درباره عده تعدادی از زنان نازل شد، اصحاب گفتند: بیان عده تعداد دیگری از زنان یعنی بیان عده دختران خردسال، زنان بزرگسالی که حیضشان قطع شده است و زنان باردار باقی مانده است. پس این آیه نازل شد.

شأن نزول آیه 4:

1112- ابن جریر، اسحاق بن راهویه، حاکم و سایرین از ابی بن کعب روایت کرده اند: هنگامی که آیه 228 سوره بقره در باره حکم عده زنان [زن مطلقه ای که عادت ماهیانه] می بینند نازل شد. گفتند: حاکم عده (عدت) زنانی که به حد بلوغ نرسیده اند، زنانی که آیه و زنان باردار بیان نشد. پس آیه: «وَاللَّائِي يَسْنُنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ» نازل شد. اسناد

آن صحیح است.

1113- مقاتل در «تفسیر» خود روایت کرده است: خالد بن عمرو بن جموح در باره عده (عدت) زنانی که حائض نمی‌شود از نبی کریم سؤال کرد. پس این آیه نازل شد. (تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم تألیف: شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا ﴿٥﴾

این فرمان الله است که آن را به‌سوی شما نازل کرده است و هر کس از الله بترسد گناهانش را محو می‌کند و پاداش او را بزرگ می‌گرداند. (۵)

تفسیر:

در تفسیر البحر تذکر یافته: چون بحث و کلام درباره‌ی زنان مطلقه در جریان است و به سبب کین و بغض شوهران از آنها، طلاق داده میشوند، و گاهی شوهران تهمت‌های زشت به آنان می‌زنند که باعث تنفر خواستگاران می‌شود، از این رو امر به تقوی را تکرار کرده و به صورت شرط و جزا بیان شده است: و من یتق الله یجعل. (البحر ۲۸۴/۸).

أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَإِنْ كُنَّ أُولَاتٍ حَمْلًا فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَأَمِّرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ فَسَرِّضْ لَهَا أُخْرَى ﴿٦﴾

آنها «زنان مطلقه» در هر جایکه خود تان سکونت دارید و در توانائی شما هست سکونت دهید، و به آنها زیان نرسانید تا کار را بر آنان تنگ کنید (که مجبور به ترك منزل شوند) و اگر باردار باشند نفقه آنان را بپردازید تا وضع حمل کنند، و اگر برای شما (فرزند را) شیر می‌دهند مزد شان را بدهید و (در باره نوزاد) میان خود به نیکی مشورت و توافق کنید و اگر به توافق نرسیدید باید زن دیگر (به درخواست شوهر) شیر دهد. (۶)

تفسیر:

«أَسْكِنُوهُنَّ»: آنان را سکونت دهید. «سَكَنْتُمْ»: ساکن شدید، مسکن گزیدند. «مِنْ حَيْثُ»: آنجا که هرگونه که. «وُجْدِكُمْ»: توانائی. وسع و طاقت. «لَا تُضَارُّوهُنَّ»: به آنان ضرر نرسانید، بخصوص در بخش نفقه و مسکن. «لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ»: تا بر آنان تنگ بگیرد، تا در تنگنا قرارشان دهید. «أُولَاتٍ»: صاحبان. دارندگان. «حَتَّى يَضَعْنَ»: تا بگذارند. «إِنْ أَرْضَعْنَ»: اگر شیر دادند.

«أَمِّرُوا»: مشاوره کنید. «بِمَعْرُوفٍ»: زیبا و پسندیده. یعنی پدر مزد شیر دادن را محترمانه و متناسب با عرف و عادت بپردازد. مادر هم مواظبت لازم را از اولاد باشد. «تَعَاسَرْتُمْ»: همدیگر را در تنگنا گذاشتید و بر یکدیگر سختگیری کردید و توافق حاصل نشد. «أُخْرَى»: زن دیگری. دایه‌ای.

حق حضانت اولاد:

اگر در صورت طلاق یا وفات میان زن و شوهر جدائی حاصل گردد، حق تقدم در پرورش و نگهداری طفل با مادر تعلق می‌گیرد، البته تا زمانی که مادر از دواج نکرده باشد، رسول الله صلی الله علیه وسلم خطاب به زنی که درباره حضانت فرزندش شکایت داشت، فرمود: «أَنْتِ أَحَقُّ بِهِ مَالِمُ تَنْكَحِي» (احمد، ابوداود و حاکم). «مادام که از دواج نکرده‌ای حق تقدم با شما است».

اگر مادر نباشد، این حق به مادر کلان مادری بر میگردد، اگر مادر کلان مادری نباشد، این حق به خاله بر میگردد. زیرا مادر کلان مادری و خاله به منزله مادر است. رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «الْخَالَةُ بِمَنْزِلَةِ الْأُمِّ» (متفق علیه). «یعنی خاله قائم مقام مادر است».

در صورتیکه خاله نباشد، مادر کلان پدری است، اگر مادر کلان پدری نباشد، حق حضانت به خواهر بر می‌گردد، اگر خواهر نباشد، به عمه بر میگردد، اگر عمه نباشد، به بنت الأخ (دختر برادر) بر میگردد. اگر از زنان یاد شده کسی نباشد، آنگاه حق حضانت به پدر، بعد به جد، بعد به برادر و بعد به برادرزاده و بعد به کاکا و بعد به ترتیب قرابت به عصبه‌ها بر می‌گردد. برادر پدری و مادری حق تقدم دارد از برادر پدری، همانطور که خواهر پدری و مادری از خواهر پدری حق تقدم دارد. یا هر خویشاوند نزدیک که از ناحیه پدر و مادر قوم می‌شود، مقدم است از آن خویشاوندی که تنها از ناحیه مادر قرابت دارد. ولی وقتی که کودک به سن هفت سالگی رسید، آنگاه کودک چه دختر و چه پسر، بین پدر و مادر هر کدام را انتخاب کرد به او داده میشود. یعنی بعد از هفت سالگی کودک مختار است تا بین پدر یا مادر خود نزدیکی بماند.

از ابوهریره روایت است که: «أَنَّ امْرَأَةً جَاءَتْ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ زَوْجِي يَرِيدُ أَنْ يَذْهَبَ بَابْنِي وَ قَدْ سَقَانِي مِنْ بئر أَبِي عْتَبَةَ، وَ قَدْ نَفَعْنِي. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: هَذَا أَبُوكَ، وَ هَذِهِ أُمُّكَ، فَخُذْ بَيْدَ أُيْهِمَا شِئْتِ. فَأَخَذَ بَيْدَ أُمِّهِ، فَانْطَلَقَتْ بِهِ» «زنی نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: ای رسول الله! شوهرم میخواهد پسر را از من بگیرد در حالیکه پسر من از چاه ابی عتبه برایم آب آورده و به من کمک کرده است. پیامبر صلی الله علیه وسلم به پسر فرمود: این پدرت است و این هم مادرت، دست هر کدام از آنها را که میخواهی بگیر، پس دست مادرش را گرفت، پس مادرش او را با خود برد».

نسبایی بنا بر این حضانت و سرپرستی قبل از همه حق مادر و پس از او مادر بزرگ است. حتی اگر زن و شوهر از هم جدا شده باشند، باز مادر کودک برای سرپرستی او در اولویت قرار دارد. مگر آن زنیکه از همسرش جدا شده یا همسر او فوت کرده مرتد یا فاسق و ناپرهیزکار باشد و این نگرانی وجود داشته باشد که اگر کودک نزد او نگهداری شود به دزدی، شراب خواری و فساد اخلاقی آلوده گردد.

کسی که سرپرستی و حضانت را بر دوش دارد، باید از معاش (درآمد) و مسکن مناسب برخوردار باشد و محلی که سرپرستی کودک در آن انجام میگیرد اگر زن و شوهر با هم زندگی می‌کنند باید در خانه آنها باشد.

از آن جهت که هدف اصلی از حضانت محافظت زندگی و تربیت جسمانی، روحی و عقلی کودک است، هر کس که در تحقق این اهداف کوتاهی کند، حق حضانت از وی ساقط می‌شود، هر گاه مادر با شوهری که از نزدیکان کودک نباشد ازدواج کند، حق حضانتش ساقط می‌گردد.

از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش روایت است که زنی گفت: ای رسول الله! شکمم ظرف حمل این پسر بود، و پستانهایم برایش شیردان و آغوشم مأوای او بود، پدرش مرا طلاق داده و می‌خواهد او را از من بگیرد. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (أَنْتِ أَحَقُّ بِهٖ مَالِمٌ تَنْكِحِي) «تا زمانی که ازدواج نکنی تو سزاوارتر به پسر هستی». [الإرواء

[2187]، و مسلم است هرگاه مادر با شوهر بیگانه ازدواج کند، رعایت حال کودک و حفاظت منافع او دچار مشکل خواهد شد. حضانت در شرایط زیر ساقط می‌گردد:

- 1 - وقتی که سرپرست، دیوانه یا خفیف العقل باشد.
- 2 - وقتی مبتلا به مرض مسری مانند جذام و غیره باشد.
- 3 - وقتی (سرپرست) به سن بلوغ و رشد نرسیده باشد.
- 4 - وقتی از صیانت طفل و حفاظت، جسم، جان و عقل کودک عاجز شود.
- 5 - وقتی کافر باشد و احتمال فساد دین و عقیده کودک وجود داشته باشد.

لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِّنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قَدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا ﴿٧﴾

بر توانگر است که از توانگری اش [همسر طفل دارش را در ایام عدّه] نفقه دهد، و هر که رزق و روزی اش تنگ باشد از همان که خدا به او عطا کرده هزینه دهد. خدا هیچ کس را جز به اندازه رزقی که به او عطا کرده است، تکلیف نمی‌کند. خدا به زودی پس از سختی و تنگنا، فراخی و گشایش قرار میدهد. (٧)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لِيُنْفِقَ»: تا هزینه کند. «ذُو سَعَةٍ»: تا شخص دارا برای زن مطلقه و زن شیرده (دایه) هزینه کند. «ذوسعة»: دارا، توانگر، ثروتمند، آن کس که توان مالی دارد. «سعة»: وسعت، قدرت مالی. «قَدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ»: روزی او کم گردید و فقیر شد، روزی بر او تنگ شد (سوره های: رعد، اسراء، قصص).

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی از احکام طلاق، عدّه، نفقه و مسکن زن مطلقه و اجرای حدود شریعت بحث بعمل آمد.

اینک در آیات متبرکه (8 الی 12) به مخالفان امر، هشدار می‌دهد که مجازات چون سزای گذشتگان بدکار در پیش دارند. سپس از قدرت و علم فراگیر الله متعال بحث نموده و میفرماید: تا خود را فراموش نکنند و از فرمان آفریدگار سرنیچند.

وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسِبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُّكْرًا ﴿٨﴾

و چه بسا (اهالی) قریه‌ها از فرمان پروردگارشان و (فرمان) رسول او سرکشی کردند، پس به سختی از آنان حساب گرفتیم و به عذابی سخت ناشناخته عذابشان کردیم. (٨)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كَأَيِّنْ»: چه بسیار، بسا. «وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ»: چه شهرهای فراوانی، چه بسیار از شهرهای فراوانی، چه بسیار از مردم آبادیهایی که.. «عَتَتْ»: نافرمانی کرد، سرپیچی کرد. «حاسبناها»: حساب کشیدیم، به حسابشان رسیدیم. «نُكْرًا»: بدو زشت، ناگوار، ناپسند، نفرت انگیز [کهف/٧٤ و ٨٧].

فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا ﴿٩﴾

پس آنان ثمره تلخ کار خود را چشیدند و عاقبت کارشان خسارت (زیانکاری) بود. (٩)

تفسیر:

«فَدَأَقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا» طوری که یادآور شدیم آنان عقوبت عمل خود را چشیدند «وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا» و عاقبت کارشان زیانکاری و خسران فوق العاده بوده است.

واضح است که سنت الله سبحان و تعالی بر مجازات سخت کسانی است که از فرمان الله متعال و پیامبر صلی الله علیه وسلم سرپیچی و عدول میکنند. بعد از یادآوری مصایب وارده بر ملت‌های گردنکش برای مؤمنان فرمان پرهیزگاری و ترس از الله را داد، و آنها را از مجازات برحذر داشته، تا بلایی که به سر تبهکاران آمد به سر آنها نیاید، طوری که در آیه مبارکه ذیل می فرماید:

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا ﴿١٠﴾

خداوند برای آنان عذابی سخت آماده کرده است، پس ای خردمندان مؤمن از الله تعالی بترسید، به راستی که خداوند به سوی شما (وسیله تذکر) را نازل کرده است. (۱۰)

رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا ﴿١١﴾

(آن وسیله تذکر) پیامبری است که آیات روشن الله، را بر شما می خواند تا آنان را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون آورد، و کسی که به الله ایمان دارد و کار شایسته انجام دهد (الله) او را به باغهایی که از زیر (درختان و قصرهای) آن نهرها روان است وارد خواهد کرد که همیشه در آن جاودانه‌اند. یقیناً الله روزی او را نیک ساخته است. (۱۱)

تفسیر:

«قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا» الله تعالی در بهشت روزی نیکو و فراوان به آنها خواهد داد؛ چون نعمت‌های آن دایمی است و قطع نمی شود. امام طبري میفرماید: یعنی در آن باغ‌ها روزی آنان را وافر میدهد، رزقی که عبارت است از خوردنی و آشامیدنی و سایر نعمت‌هایی که خدا برای دوست دارانش تدارک دیده است. که برای صحت وجود شان مفید حال باشد. آیه متضمن شگفت‌انگیزی و تعظیم نعمت و برکاتی است که خدا آن را روزی و پاداش مؤمن قرار داده است.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا ﴿١٢﴾

الله ذاتی که هفت آسمان و نیز مثل آنها هفت زمین را آفرید. همواره فرمان او در میان آنها نازل می شود تا بدانید که خدا بر هر کاری تواناست و اینکه یقیناً علم خدا به همه چیز احاطه دارد. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مِثْلَهُنَّ»: اشاره به زمینهای متعددی است که در عالم هستی وجود دارد.

تفسیر:

«خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ مِنْ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ»: هفت آسمان و به اندازه آن، زمین را آفریده است. عدد هفت برای کثرت است، و در این صورت منظور از هفت آسمان و هفت زمین، تعداد بیشمار و خارج از اندازه کواکب آسمانی و کراتی مشابه زمین است. (ملاحظه شود سورة: بقره، اسراء، مؤمنون، فصلت).

اما اگر عدد هفت برای شماره محدود باشد، آنچه ما می‌بینیم و دانش بشر به آن احاطه دارد، همه مربوط به آسمان و زمین اول است، و ماورای این ثوابت و سیارات، شش عالم دیگر وجود دارد که از دسترس علم ما بیرون است (ملاحظه شود سورة: صافات، فصلت و ملک).

اللهم اهدنا صراط المستقيم، صراط الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ
آمین

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
ومن الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره التَّحْرِيمِ

جزء - (28)

سوره تحريم در مدينه منوره نازل شده و دارای دوازده آیه و دو رکوع میباشد.

وجه تسميه:

این سوره به سبب افتتاح با عتاب و سرزنش لطف آمیز پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد تحريم برخی از چیزها بر خود: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ» (التحریم: 1) نامگذاری شده است. ویا اینکه نام این سوره از جمله ی «لِمَ تُحَرِّمُ» در آیه ی اولی برگرفته شده است.

معلومات مؤجز:

سوره تحريم گناهکاران را به توبه نصوح (توبه نصوح: عبارت است از پشیمانی قلبی از گناهان گذشته، آمرزش خواهی به زبان، ترک ارتکاب گناه با اعضای بدن عزم و تصمیم بر این امر که دیگر هرگز در آینده به گناه باز نگردد.) تشویق و ترغیب نموده و همچنان از آثار ایمان در روز قیامت بحث به عمل آورده است. این سوره مسلمانان را به جهاد با کفار و منافقان وسخت گیری بر آنان فرامی خواند. در این سوره از همسر نوح و از همسر لوط به عنوان زنان ناصالح و از آسیه زن فرعون و حضرت مریم به عنوان زنان صالح نام برده است. همچنان آیه ششم سوره تحريم مبنی بر فراخواندن مؤمنان به حفظ خود و خانواده خود از آتش جهنم، از مشهورترین آیه این سوره است.

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره:

سوره تحريم طوری که در فوق هم تذکر دادیم در مدينه، پس از سوره ی حجرات نازل شده است. مجموعاً دارای دوازده (12) آیات و (253) دو صد و پنجاه و سه کلمه، و (1123) یک هزار و یک صد و بیست و سه حرف، و (519) پنج صد و نوزده نقطه است. (فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری). (تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سوره طور تفسیر احمد (همین تفسیر) بطور مفصل مطالعه فرمایید.

ارتباط سوره تحريم به سوره قبلی:

مناسبت و ارتباط میان این سوره و سوره طلاق را میتوان در نقاط ذیل چنین جمع بندی و خلاصه نمود:

- بدایت و سر آغاز هر دو سوره، با خطاب «یا ایها النبی!» شروع می شود.
- هر دو سوره در مورد احکام مخصوص به زنان، مشترک است؛ سوره ی طلاق در بیان احکام طلاق، عده، حقوق مسلم زنان و حسن معاشرت با آنان، این سوره هم در بیان موقعیت برخی از زنان پیامبر و چگونگی برخورد نرم و نیکوی او با آنان و پند دادن به آنان است.
- سوره ی طلاق، بیرون کردن زن مطلقه را از خانه در زمان عده حرام کرده، همان گونه که این سوره در مورد تحريم کردن برخی از حلالها و فرود آمدن احکامی خاص و منحصر به فرد زنان حضرت محمد صلی الله علیه وسلم و در نهایت بزرگداشت آنان بحث می نماید.

محتوای کلی سوره:

سوره تحریم از جمله سوره‌های مدنی است که امور تشریحی را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد. در اینجا مسایل و احکامی مربوط به «خانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و سلم» و مادران مؤمنان یعنی زنان پاک پیامبر در قالب فراهم نمودن شرایط لازم جهت پایه ریزی خانواده‌ی مسلمان و الگوی کامل خانواده‌ی نیکبخت مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. سوره تحریم در آغازین و بدایت اولین آیه خویش، مسأله‌ی حرام کردن پیامبر صلی الله علیه و سلم کنیزش، «ماریه قبطی» را بر خویشتن مورد بحث قرار داده است که پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم به خاطر رضایت بعضی از همسرانش از معاشرت با او امتناع ورزید، و به شیوه‌ی لطیف و نرم مورد عتاب و سرزنش قرار گرفت، که عنایت و توجه الله تعالی را نسبت به بنده و پیامبرش نشان مسدهد، و آن اینکه خدا به او گشایش عطا کرده است، بنابراین او نباید خود را در مضیقه و تنگنا قرار بدهد: «یا ایها النبی لم تحرم ما أحل الله لک تبتغی مرضات أزواجک...») تا آخر آیه.

همچنان در آیه اول الی آیه پنجم این سوره بیان گردیده است که الله تعالی پیامبر خویش را در برابر خیانت همسران شان محافظت نموده است. از جمله در آیه اول و دوم همانا حمایت عاطفی الله تعالی از پیامبر صلی الله علیه و سلم، در آیه سوم مبحث افشای اتهام و شکوک وارده در مورد خیانت همسران پیامبر صلی الله علیه و سلم، و در آیه چهارم مبحث حمایت الله و لشکریانش از پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم، و در آیه پنجم تهدید همسران خائن به طلاق است.

از مباحث دیگر این سوره محتوای آیه ششم الی آیه نهم است، که وظیفه پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و مؤمنان در برابر خیانتکاران را توضیح می‌دهد. از جمله در آیه ششم الی آیه هشتم وظایف مؤمنان که همانا: اجتناب از هرگونه همکاری با مخالفان پیامبر صلی الله علیه و سلم، توبه کردن از همکاری با مخالفان پیامبر صلی الله علیه و سلم، و در آیه نهم وظیفه پیامبر همانا مبارزه قاطع با توطئه گران است.

مبحث اخیری این سوره که شامل آیه دهم الی دوازدهم میشود: یکبار دیگر در باره سرانجام زنان خائن و مؤمن بحث بعمل آمده است. این سوره در خاتمه با آوردن دو مثال به پایان میرسد: مثال همسری کافر که در نکاح مردی صالح و مؤمن قرار دارد، و زنی با ایمان که در نکاح مردی تبهکار و کافر به سر می‌برد. و بدین وسیله بندگان را متوجه می‌کند که در آخرت هیچ کس دیگری را بی‌نیاز نمی‌کند. اگر عمل صالح نباشد، حسب و نسب سودی ندارد: ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأت نوح و امرأت لوط، کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما یعنی به خدا کافر شدند و ایمان نیاوردند.

فلم یغنیا عنهما من الله شیئا و قیل ادخلا النار مع الداخلین، و ضرب الله مثلا للذین آمنوا امرأت فرعون إذ قالت رب ابن لی عندک بیتا فی الجنة... پایانی است جالب و زیبایی که با فضا و هدف سوره در مستحکم کردن بنیان و اساس فضیلت و ایمان سازگار و مناسب است.

در آیه دهم این سوره، در مورد نهایت خیانت همسران نوح و لوط بحث بعمل آمده و در محتوای آیات ده الی دوازده در مورد نهایت بنده گی آسیه و مریم موضوعات را یاد اوری نموده است.

مفهوم کلی سوره التحريم:

مفهوم کلی و اساسی این سوره را تربیت خانواده ها از طریق یاد آوری زنانه نمونه در تاریخ ادیان بطور مثال: مریم و آسیه از نمونه های خوبی زنان، هکذا ذکر زنان بد از جمله: همسر نوح و لوط. یاد آوری از روز جزا روز قیامت.

ترجمه و تفسیر سوره التَّحْرِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١﴾

ای پیامبر، چرا چیزی را که الله برای تو حلال کرده است، در به دست آوردن خشنودی همسرانت، بر خود حرام می داری؟ و خداوند آمرزگار مهربان است. (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لم - ل + ما»: چرا؟ برای چه؟ «تُحَرِّمُ»: حرام می کنی. «مَرْضَاتَ»: - مرضاة: مصدر میمی، رضایت و خشنودی، خشنود کردن.

تفسیر:

امام بخاری رحمه الله در صحیح بخاری در باب (73) درباره این فرموده خداوند متعال میفرماید: «ای پیامبر! چرا آنچه را که الله سبحان و تعالی برای تو حلال ساخته، بر خود حرام می گردانی» می نویسد: عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَشْرَبُ عَسَلًا عِنْدَ زَيْنَبِ بِنْتِ جَحْشٍ، وَيَمْكُثُ عِنْدَهَا، فَوَاطَيْتُ أَنَا وَحَفْصَةَ عَلَى أَيْتِنَا دَخَلَ عَلَيْهَا فَلَنَقَلَ لَهُ: أَكَلْتَ مَغَافِيرَ؟ إِنِّي أَجِدُ مِنْكَ رِيحَ مَغَافِيرَ، قَالَ: «لَا، وَلَكِنِّي كُنْتُ أَشْرَبُ عَسَلًا عِنْدَ زَيْنَبِ بِنْتِ جَحْشٍ، فَلَنْ أَعُودَ لَهُ، وَقَدْ حَافَتُ، لَا تُخْبِرِي بِذَلِكَ أَحَدًا». (بخاری: 4912) «عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم برای خوردن عسل نزد زینب دختر جحش می رفت و آنجا می ماند. من و حفصه با یکدیگر، توافق کردیم که هرگاه، رسول الله صلی الله علیه وسلم نزد هر یک از ما آمد، به او بگوئید: آیا مغافیر خورده‌ای؟ زیرا از تو بوی مغافیر به مشام می رسد. پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «خیر، بلکه نزد زینب دختر جحش، عسل می خوردم ولی سوگند می خورم که دیگر این کار را نخواهم کرد. و شما هم احدی را از این کار، باخبر نسازید».

اصل داستان چگونه واقع شد؟

مؤرخین می نویسند که: در این هیچ جای شک نیست که بی بی عایشه (رض) توانسته بود با شخصیت قوی خود در قلب پیامبر صلی الله علیه وسلم جای بگیرد، اما این سبب نمی شد که تا پیامبر صلی الله علیه وسلم در حق سایر ازواج مطهرات خویش عدالت را رعایت نکند.

حقوق زنان از جانب پیامبر صلی الله علیه وسلم به صورت مساوی می رسید. عایشه رضی الله عنها به این حقیقت اعتراف دارد که پیامبر صلی الله علیه وسلم هیچ زنی را بر دیگری ترجیح نمی داد و عدالت واقعی را مراعات میداشت.

با این وجود، هر روز به همه سر می زد و با آنان انس می گرفت و در نهایت نزد کسی می ماند که نوبتش بود. هیچ گاه در نوبت یک زن، شب را نزد دیگری سپری نمی کرد. تنها در این اواخر، سوده (رض) که پیر و ناتوان شده بود، نوبت خود را به عایشه (رض) بخشیده بود. روی این حساب، پیامبر صلی الله علیه وسلم نزد عایشه (رض)، دو شب را سپری می نمود.

در صحیح بخاری روایت شده که: از عایشه (رض) پرسیده شد هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وسلم از تو اجازه می گرفت تا نزد زن دیگری برود چه میگفتی؟ جواب فرمودند:

به او میگفتم؛ یا رسول الله! اگر این حق من است، من نمی خواهم کسی را بر تو ترجیح دهم. (تفصیل موضوع در بخاری، تفسیر سوره احزاب میتوانید مطالعه فرمایید.)

بنابراین همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم هیچ گاه حاضر نبودند، بپذیرند که وی نزد یکی از آنان بیشتر رفت و آمد کند. به همین خاطر هرگاه متوجه می شدند که پیامبر صلی الله علیه وسلم به یکی از آنان بیشتر توجه دارد؛ یا نزد یکی از زنان مدت زمان بیشتری می ماند، بی درنگ در جستجوی آن میشدند تا وی را به هر وسیله که شده از آن کار منصرف کنند.

طوری که در فوق متذکر شدیم که: پیامبر صلی الله علیه وسلم عموماً عادت داشت عصرها به همه همسران خود یکبار سر بزند. در برخی از حالات عواملی پیش می آمد که نزد یکی بیشتر مکث می کرد، اما برای بقیه این قضیه قابل تحمل نبود. برای همین بلافاصله به فکر چاره می افتادند.

زینب بنت جحش (رض) دختر کاکای رسول الله صلی الله علیه وسلم و مطلقه زید بن حارثه بود، به اصطلاح عوام الناس رقیب اصلی حضرت بی بی عایشه به شمار می رفت.

طوری که یاد آور شدیم رسول الله صلی الله علیه وسلم عصرها که نزد او می رفت تقریباً مدت بیشتری نزد او می ماند. این واقعه سبب شد تا سایر همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم به کنجکاوی بیفتند. سرانجام کشف نمودند که زینب به پیامبر صلی الله علیه وسلم عسل می دهد. برای همین نزد او بیشتر مکث میکرد.

عایشه (رض) ماجرا را کشف نموده بود، با دوست صمیمی و همراز همیشگی خود حفصه (رض) موضوع را در میان گذاشت. (حضرت حفصه دختر عمر بن خطاب و بیوه زن یکی از شهدای جنگ بدر یعنی بیوه حضرت خنیس بن خذافه بود.)

آنان برای این که پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم دست از این کار بکشد، نقشه کشیدند. موضوع از این قرار بود که پیامبر صلی الله علیه وسلم از بوی بد به شدت متنفر بود. برای همین آن حضرت صلی الله علیه وسلم، سیر و پیاز نمی خورد. حتی اگر احیاناً در غذایی پیاز و یا هم سیر وجود می داشت، از خوردن آن خود داری می کرد. تصمیم گرفتند از همین کانال وارد شوند، تا به مقصود خود دست یابند. بنابراین زمانی که پیامبر اسلام بعد از بی بی زینب بنت جحش نزد هر کدام که آمد به آنحضرت بگوید: «مغافیر خورده ای. در تو (شما) بوی مغافیر می بینم (حس میکنیم)».

مغافیر: صمغی است گیاهی و بسیار بد بوی. یعنی گیاهی است که خورده می شود ولی بوی بد دارد. آن روز نوبت حفصه (رض) بود. حفصه طبق نقشه به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: «مغافیر خورده ای، در تو (در شما) بوی مغافیر می بینم (حس میکنم)». وقتیکه پیامبر این سخن را شنید فرمود: «نه، من نزد زینب عسل خورده ام و پس از این هرگز نخواهم خورد».

این جا بود که این آیات نازل گردید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَرْوَاحِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١﴾ قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿٢﴾ وَإِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَرْوَاحِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا نَبَأِي الْعَلِيمِ الْحَبِيرِ ﴿٣﴾ إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا ۗ وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ ۗ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ ﴿٤﴾» «ای پیامبر! چرا چیزی را که خداوند بر تو حلال کرده

است، به خاطر راضی کردن همسرانت، بر خود حرام می‌کنی؟ خداوند آمرزگار مهربان است، خداوند حلال نمودن سوگندهایتان را برای شما مقرر نموده است. خداوند دوست شماسست و او دانا و فرزانه است، به یاد آور زمانی را که پیامبر با یکی از همسرانش رازی را در میان گذاشت و او آن راز را افشا نمود و خداوند پیامبر خود را از این عمل آگاه ساخت.

پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم برخی از آن را بازگو کرد و از برخی دیگر خودداری نمود و چون همسرش را از آن مطلع کرد او گفت: این را چه کسی به تو خبر داده است؟ پیامبر فرمود: خداوند دانا و آگاه مرا باخبر نموده است، اگر به سوی خدا برگردید و توبه کنید (خداوند میپذیرد)؛ چرا که دل‌هایتان منحرف شده است و اگر بر ضد او همدست شوید الله تعالی یاور اوست و جبرئیل، مؤمنان خوب و فرشتگان پشتیبان او هستند».

پیامبر صلی الله علیه وسلم موقعی که خوردن عسل را بر خود تحریم نمود، از حفصه خواست تا موضوع را پنهان نگهدارد. اما او به این درخواست رسول الله صلی الله علیه وسلم پای بند نماند و موضوع را به حضرت عایشه اطلاع داد. هنگامی که وحی نازل گردید، پیامبر صلی الله علیه وسلم از تصمیم خود در مورد تحریم عسل، منصرف شد. این ماجرا و رویداد نشان می‌دهد که همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم به هیچ وجه حاضر نبودند وی نزد یکی از آنان بیشتر بماند. یا اینکه توجه خاصی به او بنماید.

البته، این امر یک پدیده کاملاً طبیعی است. طبیعت مخصوص زنان، مقتضی چنین عکس العمل‌هایی است. بخصوص که یک مرد چند زن داشته باشند، هر یک دوست دارد بیشتر از او برخوردار شود. اما به طور طبیعی سایرین چنین اجازه به وی نمی‌دهند. چون با خود فکر می‌کنند، اگر نمی‌توانند برخورداری بیشتری از او به دست آورند، حداقل به دیگری یا به دیگران اجازه ندهند چنین حقی برای خود قایل شوند، یا چنین زمینه برای برخورداری بیشتر فراهم نمایند.

خواننده محترم!

این صحیح‌ترین روایات در بیان شأن نزول آیه کریمه است که خدمت شما بیان گردید. اما در روایتی دیگر آمده است که: رسول الله صلی الله علیه وسلم در حجره حفصه (رض) با ماریه کنیز و مادر فرزند (ام ولد) خود ابراهیم، خلوت کردند پس حفصه خشمگین شد و آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر اثر آن ماریه را بر خود حرام کردند و فرمودند: این کنیز بر من حرام است.

حفصه گفت: یا رسول الله! چگونه حلال بر شما حرام می‌شود؟ ایشان برای او قسم خوردند که دیگر با ماریه نزدیکی نمی‌کنند و به او گفتند: کسی را از این ماجرا آگاه نکن. ولی حفصه این راز را با حضرت بی‌بی عائشه (رض) در میان گذاشت.

در آیه کریمه آمده است: «خشنودی زنان خود را می‌طلبی» در حرام کردن آنچه که خداوند متعال برای تو حلال کرده است» و خداوند آمرزگار مهربان است» برای آنچه که از تو در مورد حرام کردن آنچه که بر تو حلال کرده است، سر زد.

به قولی: این کار رسول الله صلی الله علیه وسلم گناهی از گناهان صغیره بود، از این جهت خداوند متعال ایشان را بر آن سرزنش کرد. مفسیر شهیر جهان اسلام امام قرطبی می‌فرماید: «صحیح آن است که این خطاب الهی سرزنش پیامبر صلی الله علیه وسلم بر ترک اولی

و افضل است لذا این کار ایشان نه گناه صغیره بود و نه گناه کبیره بلکه ترک اولی و افضل بود.»

مختصری در مورد ماریه قبطی:

ماریه قبطی رضی الله عنها همسر پیامبر صلی الله علیه وسلم به مانند سایر ازواج ایشان نبودند، بلکه او کنیز بود که مَقْوِس پادشاه مصر او را به پیامبر صلی الله علیه وسلم هدیه بخشیده بود، و این اتفاق بعد از صلح حدیبیه بوقوع پیوست. ماریه رضی الله عنها ابتدا بردین نصرانیت بود اما بعدها به دین اسلام مشرف شد «الطبقات الکبری» (1 / 134 - 135).

محمد بن سعد در طبقات میگوید: «پیامبر صلی الله علیه وسلم نامه به مقوقس، بزرگ قبطیها، یعنی جریح بن مینا فرزند پادشاه اسکندریه، توسط حاطب بن ابی بلتعنه فرستاد. مقوقس با سفیر پیامبر صلی الله علیه وسلم برخورد مؤدبانه کرد و نزدیک بود که مسلمان شود، اما این کار را نکرد و هدایایی نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم فرستاد که در میان آنها کنیزی به نام ماریه قبطیه بود. وقتی جواب او به پیامبر رسید، فرمودند: به خاطر حکومتش از مسلمان شدن خود داری نموده است، اما حکومتش دوام نخواهد یافت.» (البدایة و النهایة، جلد 5، صفحه 340). پس از رسیدن ماریه به مدینه منوره، رسول الله صلی الله علیه وسلم اسلام را بر او عرضه مینماید و او اسلام را پذیرفت، و ابراهیم فرزند پیامبر صلی الله علیه وسلم از ماریه متولد شد.

و چون ماریه کنیز پیامبر صلی الله علیه وسلم بود لذا بنا به آیه «وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ» و همسران پیامبر مادران شما مؤمنان هستند» (سوره احزاب 6) او جزو امهات المؤمنین محسوب نمی شوند، زیرا تنها ازواج نبی جزو امهات المؤمنین هستند. قابل تذکر است که ماریه رضی الله عنها در عهد خلافت عمر رضی الله عنه وفات نمود و شخص امیر المؤمنین حضرت عمر (رض) بر او نماز جنازه را خواندند و وی را در قبرستان بقیع دفن کردند.» «الاستیعاب» لابن عبدالبر (1912/4).

خواننده محترم!

از فهم آیات متبرکه با وضاحت معلوم می شود که: تعیین کردن حلال و حرام حق الله تعالی است حتی پیامبران هم حق ندارند که بی دلیل حلال الهی را بر خود حرام کند. و نباید فراموش کرد که خشنودی الله تعالی برخشنودی دیگران مقدم است. و اگر در برخی از موارد خواسته های زن فراتر از احکام الهی و حقوق زن و شوهری باشد، نباید آن خواسته عملی شود. و در جمله «لَمْ تُحَرِّمْ... تَبْتَغِي مَرْضَاتِ أَزْوَاجِكَ» آیه مبارکه با زیبایی خاصی برای ما می آموزاند که: در راضی نگاهداشتن زن نباید هر قیمت را پرداخت کنیم، و یکی از اموری که انسان را گرفتار می کند، علاقه به کسب رضایت دیگران به هر قیمتی است.

سایر روایات در شأن نزول آیات 1-4:

1114- حاکم و نسائی به سند صحیح از انس (رض) روایت کرده اند: رسول الله صلی الله علیه وسلم کنیزی داشت که با او نزدیکی می کرد. و به خواست حفصه (رض) کنیزک را بر خود حرام کرد. برای همین الله تعالی آیه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ» را نازل کرد.

1115- ضیاء در «مختاره» از حدیث ابن عمر از عمر فاروق روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم به حفصه (رض) گفت: من مادر ابراهیم [ماریه قبطیه] را بر خود

حرام کردم، اما تو این جریان را به کس خبر مده، پیامبر با ماریه آمیزش انجام نمی داد، تا حفصه به عایشه جریان را خبرداد.

پس «قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ» نازل شد. (هیثمی بن کلیب و ضیاء مقدسی چنانچه در «تفسیر ابن کثیر» 6890 به شماره گذاری محقق آمده از جریر بن حازم از نافع از ابن عمر از حضرت عمر (رض) روایت کرده اند. راوی‌های این ثقة اند و ابن کثیر این را صحیح می داند).

1117- بزار به سند صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده است: این کلام عزیز «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ» در باره سریه رسول الله نازل شده است. (بزار 2274 و 2275 و طبرانی 11130 به سندی که راوی‌هایش ثقة است از ابن عباس روایت کرده اند).

1118- طبرانی به سند صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده است: رسول الله به نزد سوده عسل می نوشید. به خانه عایشه که آمد. گفت: ای رسول خدا! بویی از شما به مشام می رسد. به اطاق حفصه (رض) که رفت او نیز همان سخن را گفت. پیامبر گفت: فکر می کنم این بوی از اثر عسلی است که در خانه سوده نوشیدم. قسم به خدا دیگر عسل نمی نوشم. پس خدای بزرگ در این خصوص «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ» را نازل کرد. (طبرانی 11226. هیثمی در «مجمع الزوائد» 11426 می گوید: راوی های این راوی صحیح هستند. سیوطی در «در المنثور» 6 / 336 این را صحیح گفته است. «تفسیر شوکانی» 2715).

1119- این روایت دارای شاهد است که در بخاری و مسلم آمده. (صحیح است، در بخاری، مسلم و کتب دیگر آمده که در خانه زینب نوشیده است، بخاری 4912 و 5267، مسلم 1474، ابو داؤد 3714، نسائی در «تفسیر» 628 و ابن حبان 4183 از عبید بن عمیر از عایشه روایت کرده اند. [بخاری 6691 و مسلم 2694] «احکام القرآن» 2157). حافظ ابن حجر گفته است: احتمال دارد که آیه در هر دو مورد نازل شده باشد.

1120- ابن سعد از عبدالله بن رافع روایت کرده است: از ام سلمه (رض) در مورد این آیه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ» سؤال کردم. گفت: در نزد من یک مشک عسل سفید بود و رسول الله صلی الله علیه وسلم عسل را دوست داشت و از آن می خورد. عایشه (رض) گفت: زنبور این عسل از عرفط [نوعی از درختان خاردار که شکوفه آن سفید است] تغذیه کرده است. پیامبر عسل را بر خود تحریم کرد. پس آیه نازل شد. (این درست نیست به روایت صحیح آمده که پیامبر در خانه زینب عسل می نوشید. «طبقات» ابن سعد 8 / 68 و 85 و 149 و 150 و 151).

- حارث بن اسامه در «مسند» خود از عایشه (رض) روایت کرده است: چون ابوبکر صدیق سوگند یاد کرد که بر مسطح انفاق نمی کند. آنگاه الله تعالی آیه: «قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ» را نازل کرد. پس از نزول آیه ابوبکر صدیق انفاق او را مجدداً شروع کرد. در سبب نزول آیه بودن این حدیث غرابت جدی وجود دارد. (حارث از عایشه روایت کرده، چنانچه در «مطالب عالیه» 3784 آمده است، حافظ و بوصیری در باره سکوت کرده اند. این خبر باطل است چون مخالف احادیث مشهور و صحیح است، تمام مفسیرین از این اعراض کرده اند).

1122- ابن ابوحاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: زنی خود را به پیامبر اکرم بخشید. در باره او آیه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ» نازل شد. این روایت نیز

غریب است و سند آن ضعیف. (ابن ابو حاتم چنانچه در «تفسیر ابن کثیر» 4 / 457 آمده روایت کرده است، اسناد این به خاطر حفص بن عمر عوفی ضعیف است. ابن کثیر این را غریب و حدیث عایشه در خصوص نوشیدن عسل را درست می‌داند. «احکام القرآن» 2720 تخریج محقق). (تفسیر بیان کلمات قرآن کریم تألیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول تألیف علامه جلال الدین سیوطی).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 5) در باره احوال برخی از زنان پیامبر صلی الله علیه وسلم بحث بعمل آمده است.

قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۲)

خداوند راه گشودن (شکستن) سوگندهایتان را برای شما مقرر کرده است و الله مددگار شماست و اوست دانای باحکمت. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَرَضَ»: اجازه داده است. مشروع گردانید، مقرر داشته است.
«تَحِلَّةً»: (حل): گشودن، حلال کردن قسم با دادن کفاره، «تَحِلَّةً»: تحله آزاد شدن از مسؤولیت قسم با ادای کفاره. حلال کردن.

ما بنده الله تعالی، مطیع و فرمانبرادر هستیم، حلال را حلال شمیریم، گرچه به قیمت شکستن قسم هم تمام شود «هُوَ مَوْلَاكُمْ».

تفسیر:

در جمله «قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ» با دقت برای ما می آموزاند که: در دین مقدس اسلام بن بست وجود ندارد، هیچ حکمی حتی قسم هم نمی‌تواند تمام راهها را بر انسان ببندد. علماء کرام در بیان احکام این آیه می نویسند: هیچ کس نمی‌تواند آنچه را که خداوند متعالی حلال نموده، حرام گرداند و اگر کسی چنین کرد آن چیز حرام نمی‌شود و بر کسی که آن را بر خود حرام کرده پایبندی به حرمت لازم نیست، طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم که حلال و حرام حق پروردگار با عظمت جَلَّ عَظَمَتُهُ است.

ولی اگر با آنهم کسی چنین کرد، برخی از فقها، از جمله امام صاحب ابوحنیفه بر آنند که این به منزله سوگند خوردن (یمین) است؛ بطور مثال: اگر کسی لباس، یا غذا، یا نوشیدنی مخصوص یا چیزی از آنچه را که خداوند متعال مباح کرده است، بر خود حرام کرد. بنابر این، اگر به آنچه که بر خود حرام کرده بود برگشت، بر وی کفاره یمین لازم می‌شود و چون کفاره داد، سوگندش از بین می‌رود و گشوده می‌شود.

این حکم در همه چیز جاری است، حتی اگر خدا ناخواسته زنش را بر خود حرام گردانید. بعضی از فقها گفته‌اند: اگر زنش را بر خود حرام کرد و از تحریم وی نیت طلاق را داشت، طلاق واقع می‌شود. والله اعلم.

ولی نزد امام ابوحنیفه اگر زنش را بر خود حرام کرد و نیتی نداشت این در حکم سوگند «ایلاء» است، اگر نیت «ظهار» را داشت، ظاهر واقع می‌شود، اگر نیت طلاق را داشت، طلاق بائن واقع می‌شود و اگر عدد معینی را در طلاق نیت کرد، نیتش معتبر است.

اما امام شافعی (رح) این تحریم را سوگند (یمین) نمی‌شناسد بلکه تحریم را فقط در مورد زنان سببی در وجوب کفاره می‌داند و اگر کسی از آن نیت طلاق را کرد، با آن طلاق رجعی واقع می‌شود. (برای تفصیل موضوع مراجعه فرماید به تفسیر انوار القرآن

عبدالرؤف مخلص هروی جلد سوم سوره تحریم)

ظهار چیست؟

ظهار از ظهر گرفته شده است و در جاهلیت پیش از اسلام مرد برای زن خود می گفت: «انت علی کظهر اُمی» (یعنی تو بر من مانند پشت مادرم هستی) و بدین ترتیب زن طلاق میشود، اما به آمدن دین مقدس اسلام ظهار که در زمان جاهلیت در بین مردم مروج بود آنر باطل اعلان داشت، و تا مرد کفاره نه پردازد، زن اش برایش حرام است.

یادداشت ضروری:

مبحث ظهار را با تمام تفصیلات آن میتوان در سوره مجادله همین تفسیر شریف مطالعه فرماید.

خواننده محترم!

توجه نماید که: دین مبین اسلام چطور در آن عصر که همه جاء برده و غلام و تحقیر و زنده به گور کردن دختران و دهها جنایات و روابط ضد انسانی مسلط بود با چنان تدبیر و درایت با استفاده از هر فرصت درین اعمال و روش های غیر طبعی و نادرست بشری به مهار کردن آن میروود و به هر مناسب به آزاد کردن غلام و اسیر امر و هدایت دارد. مقام زن را بلند و به جایگاه انسانی میرساند و از جامعه با روش ها و عقاید ناپسند ملت میسازد که بر اصول و روشها و اخلاق عالی انسانی و اسلامی مجهز میسازد.

وَإِذْ أَسْرَ النَّبِيِّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ ﴿٣﴾

و هنگامی که پیامبر با یکی از زنانش رازی نهانی گفت، پس چون وی آن (رازی) را برای (زن دیگر) بازگو کرد و الله (پیامبر) را بر آن مطلع گردانید (پیامبر) بخشی از آن را اظهار کرد و از بخشی (دیگر) اعراض نمود. و چون (موضوع) را به آن (زن) خبر داد، وی گفت: چه کسی این را به تو (شما) خبر داده است؟ گفت: (الله) دانای آگاه به من خبر داده است. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَسْرَ»: پنهانی بیان کرد. به گونه راز بیان داشت. «بَعْضُ»: یکی. فردی.
«حَدِيثًا»: سخن. کلام. «نَبَّأَتْ بِهِ»: خبر داد به آن؛ آن نهانی را خبر داد.
«أَظْهَرَهُ»: آن را آشکار کرد، آن را اطلاع داد. «عَرَفَ»: شناساند. بازگو نمود.

تفسیر:

یعنی: پیامبر صلی الله علیه وسلم بخشی از آن سخنی را که حضرت بی بی حفصه افشا کرده بود، در عتاب خویش به وی اظهار کرد «و از بخشی دیگر صرف نظر کرد». سفیان ثوری میگوید: «تغافل (یعنی اینکه خود را به بی خبری زدن) از اخلاق کریمان است». «پس چون» پیامبر صلی الله علیه وسلم «او را از افشای راز خبر داد، آن زن گفت: چه کسی تو را از این خبر داده؟» یعنی: چه کسی تو را از افشای راز توسط من آگاه کرده است؟ «گفت» پیامبر صلی الله علیه وسلم «مرا خداوند دانای آگاه» که هیچ امر نهانی ای بر او مخفی نمی ماند «با خبر کرد».

إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ ﴿٤﴾

(شما ای دو همسر پیغمبر) اگر به درگاه الله توبه کنید (برایتان بهتر است)، بی گمان دلهایتان

منحرف گشته است و اگر بر ضد او همدست شوید (بدانید) که الله مددگار اوست و (نیز) جبرئیل و مؤمنان نیک و فرشتگان مددگار او هستند. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صَعَتْ» از حق مایل و منحرف شد.

تفسیر:

«إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَعَتْ قُلُوبُكُمَا» این خطاب به دو همسر گرامی پیامبر صلی الله علیه وسلم بی بی حفصه و بی بی عایشه رضی الله عنهما می باشد که سبب شدند تا پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم آن چه را که دوست می داشت بر خود ش حرام نماید سپس خداوند توبه را به آن ها عرضه نمود و آن ها را بر کارشان سرزنش کرد و به آن ها خبر داد که دل هایتان از پرهیزگاری و ادبی که شایسته است با پیامبر رعایت کنید و او را احترام بدارید، منحرف گشته است.

در جمله «وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ» و اگر با همدیگر همکاری کنید در امری که بر او دشوار می آید و او را ناراحت می کند، و این کار شما ادامه داشته باشد پس بدانید که «فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاةٌ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ» خداوند متعال خودش کارساز و یاور پیامبر است و نیز جبرئیل و مؤمنان صالح و فرشتگان بعد از آنان پشتیبان اویند. یعنی همه یاوران و پشتیبان پیامبر هستند و هرکس که یاورانش این ها باشند قطعاً پیروز خواهد بود. و این بزرگترین برتری و شرافت است برای سرور پیامبران محمد صلی الله علیه و سلم که ذات بزرگوار خداوند و بندگان و آفریده های برگزیده اش یاوران این پیامبر بزرگوار می باشند.

عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَرْوَاجًا خَيْرًا مِنْكَ مَسْلَمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا (۵)

اگر پیامبر شما را طلاق دهد. چه بسا پروردگارش همسرانی بهتر از شما برایش جایگزین کند. [زنانی که] مسلمان، مؤمن، فرمانبردار، توبه کار، پرستشگر [خداوند]، روزه دار، اعم از بیوه و دوشیزه باشند. (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُسْلِمَاتٍ»: جمع مُسْلِمَةٌ، مسلمان و فرمانبردار. «قَانِتَاتٍ»: جمع قَانِتَةٌ، خاشع و خاضع. فروتن (ملاحظه شود: نساء / 34، احزاب / 35). «سَائِحَاتٍ»: جمع سَائِحَةٌ، روزه دار، گردنده، «به روزه دار سائح گفته می شود؛ چون در روز بدون خورد و خوراک رفت و آمد دارد.» [منیر]. هجرت کنندگان به سوی خدا و پیامبر [الواضح المیسر] (توبه / 112). «ثَيِّبَاتٍ»: جمع ثَيِّبٌ، غیر دوشیزه، زنان بیوه. «أَبْكَارًا»: جمع بَكْرٌ، دوشیزه (واقعاً / 36).

تفسیر:

در این آیه مبارکه یکبار دیگر دو همسر گرامی پیامبر صلی الله علیه و سلم هریک (بی بی عایشه و بی بی حفصه) بر حذر داشته شده اند، و آنان را با چیزی ترسانده که بر زنان بسیار دشوار می آید و آن طلاق است که گران ترین چیز برای آن هاست. پس فرمود: «عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَرْوَاجًا خَيْرًا مِنْكَ» پس خود را برتر ندانید چون اگر او شما را طلاق بدهد کار بر او دشوار نخواهد شد و برای نگهداشتن شما مجبور نخواهد بود چون خداوند به او همسرانی خواهد داد که از نظر زیبایی و دیانت از شما بهتر خواهند بود، اما این از باب

تعليق است و هنوز تحقق نیافته و لازم نیست که محقق شده باشد چون همسرانش را طلاق نداد و اگر طلاق می داد چنین زنان فاضله که خدا ذکر نموده پدید می آمدند.

قرطبی گفته است: الله تعالى بدین وسیله به پیامبر صلی الله علیه و سلم وعده داده است اگر در دنیا آنها را طلاق بدهد زانی بهتر از آنها به او عطا می کند.

الله آگاه است که آنها را طلاق نمی دهد. اما قدرت خود را بیان کرده است که اگر پیامبر آنها را طلاق بدهد زانی بهتر به او می دهد. و بدین ترتیب آنها را ترسانده است (تفسیر قرطبی ۱۹۳/۱۸)

سپس خدا زانی را توصیف کرده است که به عوض آنها به پیامبر می دهد، و فرمود: «مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ» جمع مُسْلِمَةٌ، یعنی زنان مسلمانی مؤمنی که هم مقررات ظاهری را به جای می آورند و هم ایمان دارند، و هم فرمانبردار اند، یعنی شرائع باطنی از قبیل عقاید و اعمال قلب را نیز به جای می آورند.

«فَانِتَاتٍ» جمع فَانِتَةٌ، خاشع و خاضع. فروتن و همواره و همیشه فرمانبردارند. در مقابل فرمان خدا و پیامبر تسلیم اند و آن را گردن می نهند. (ملاحظه شود سوره های: نساء / ۳۴، احزاب / ۳۵).

«تَائِبَاتٍ» از گناه توبه می کنند و بر معصیت اصرار نمی ورزند. و از آن چه که خدا نمی پسندد توبه می کنند و اعراض می نمایند. پس آن چه را که خدا دوست می دارد انجام می دهند و از آن چه که دوست نمی دارد روی گردان میشوند.

«عَابِدَاتٍ» به عبادت خدا می پردازند و بسی به طاعت اشتغال دارند که انگار عبادت با سرشت آنها امتزاج یافته و به منش آنها تبدیل شده است.

«سَائِحَاتٍ» جمع سَائِحَةٌ، روزه دار، گردنده (ملاحظه شود سوره: توبه/ ۱۱۲). و یا به معنی به سوی خدا و پیامبر مسافر و مهاجرند. (ابن عباس گفته است: (سائحات) یعنی روزه داران، و به حدیثی استدلال کرده است که میفرماید: «گردش این امت روزه داری است» و زید بن اسلم گفته است (سائحات) یعنی مهاجران به سوی خدا و «التائبون العابدون السائحون» را خواند؛ یعنی مهاجر. شاید این نظر ارجح باشد که با معنی لغوی سیاحت وفق پیدا می کند؛ یعنی گردش در روی زمین به منظور پند و اندرز و عبرت گرفتن. ابن کثیر قول اول را ترجیح داده است. و الله اعلم.)

«نَبِيَّاتٍ وَأَبْكَارًا» یعنی در بین آنها برخی بیوه و برخی دوشیزه خواهند بود، (ملاحظه شود سوره: واقعه / ۳۶).

ابن کثیر: آنها را به دو نوع تقسیم کرده است تا برای نفس اشتها انگیزتر باشند؛ زیرا تنوع شادی نفس را در پی دارد. (تفسیر ابن کثیر)

برای نشان دادن تنوع و تقسیم، و او عطف آمده است: نبيات و ابكارا و اگر او حذف می شد، معنی غلط از آب در می آمد؛ زیرا «ثیوبت» و «بیکارت» با هم جمع نمی شوند. پس در اسرار قرآن ملاحظه می شود که با چه عمق موضوع را مورد بحث قرار داده است.

یعنی پیامبر صلی الله علیه و سلم به دلخواه خود زنان متنوعی داشته باشد.

وقتی همسران پیامبر صلی الله علیه و سلم این هشدار و تأدیب را شنیدند بلافاصله برای کسب رضایت پیامبر صلی الله علیه و سلم شتافتند. پس این صفت بر آن ها منطبق بود و آن ها برترین زنان جهان گشتند». (تفسیر علامه عبدالرحمن سعدی).

خواننده محترم!

در این هیچ جای شکی نیست که: انسان نیاز به همسر دارد و در صورت که اختلافات بین زوجین به حدی برسد که تداوم زندگی مشترک رادر بین یک زن و شوهر غیر ممکن بسازد، ناچار باید طلاق، راجایگزین آن سازد. به یاد داشته باشید که: مقابله با همسر و عذرخواهی نکردن و پشیمان نشدن، ممکن است زن را تا سرحد طلاق و جدایی پیش ببرد. ویکی از قوی ترین اهرم ها در برابر توطئه زنان، تهدید به طلاق است.

همچنان قابل تذکر می دانم در آیات که ترجمه و تفسیر آن در فوق تذکر رفت، به وضاحت دوی پیام مهم و اساسی را برای ما میرساند:

اول: آنچه را که الله تعالی بر مسلمین حلال کرده بدون اجازه شرع حرام نخواهد شد. علماء در بیان احکام این آیه گفته اند: هیچ کس نمی تواند آنچه را که خداوند متعال حلال نموده حرام گرداند و اگر چنین کرد آن چیز حرام نمی شود و بر کسی که آن را بر خود حرام کرده پایبندی به حرمت لازم نیست، زیرا حرام و حلال کردن حق الله سبحان و تعالی است.

دوم: تنها کسانی لیاقت همسری پیامبر صلی الله علیه وسلم را دارند که بر طبق آیه پنجم دارای این خصوصیات عالی باشند که:

«مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا» یعنی: دارای صفات «همسرانی مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه کار، عابد، هجرت کننده» باشند.

یادداشت ضروری:

مبحث طلاق و حکمت های آن به تفصیل در سوره طلاق همین تفسیر بیان یافته است که میتوانید به این سوره مراجعه و حل مطلب فرمایید.

ارشادات آیات متذکره:

از ارشادات آیات متذکره معلوم می شود که: رسول الله صلی الله علیه وسلم هیچ کدام از زنان خویش را هر یک بی بی عایشه و بی بی حفصه رضی الله عنهما را طلاق نداد، و این پیام بزرگی است که آن دو زن بزرگوار (با وجود آنکه از گناه و خطأ معصوم نبودند) ولی چون صفات (مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه کار، عابد، هجرت کننده) را داشتند همچنان همسر رسول الله صلی الله علیه وسلم باقی ماندند، و این خود پیام بزرگی برای دشمنان امهات المؤمنین و ناموس پیامبر صلی الله علیه وسلم است.

بنابر این همین حقیقت (یعنی نگهداشتن بی بی عایشه و بی بی حفصه رضی الله عنهما در قید نکاح نزد خود) توسط پیامبر صلی الله علیه وسلم، بزرگترین شاهد و گواهی است بر اینکه آن زنان مؤمنه دارای صفت (مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه کار، عابد، هجرت کننده) بودند، وگرنه بر طبق آیات فوق توسط رسول الله صلی الله علیه وسلم طلاق داده می شدند و همسرانی با این خصوصیات جای آنها را می گرفتند (چه بیوه و چه باکره).

همچنان از ارشادات آیات متذکره معلوم میشود که: نه تنها چیزی را از شخصیت والای عایشه و حفصه رضی الله عنهما نمی کاهد بلکه دلیلی بر (مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه کار، عابد، هجرت کننده) آنهاست. البته ما نمی توانیم دشمنان ناموس رسول الله صلی الله علیه وسلم را قانع سازیم، زیرا اساساً آنها قصد قناعت را ندارند و به هر ترتیبی که باشد می خواهند عقده و کینه گندیده خود را تخلیه کنند. آنها همان کسانی هستند که آن عزیزان را کافر و زنا پیشه می دانند، حال چه توقعی است که انتظار داشته باشیم آنها به انصاف روی آورند و آیاتی را که سر انجام به نفع آنها (یعنی بی بی عایشه و بی بی حفصه رضی

الله عنهما) است را مانند یک مسلمان و معتقد به قرآن کریم، دلیل روشن و واضح بر شرافت امهات المؤمنین بدانند؟!

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی، همسران گرامی پیامبر صلی الله علیه وسلم را به بازگشت از لغزشی که مرتکب شدند، دستور داد، آنان را نصیحت و تربیت کرد و به جدایی هشدار نمود.

اینک در آیات متبرکه (6 الی 9) یکبار دیگر مؤمنان را به اندرز و نصایح و رعایت و مصون داشتن خود و بستگانشان از آتش دوزخ و ترک گناه فرمان می دهد و به کافران می گوید: روز قیامت عذرخواهی اثر ندارد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاطٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ﴿٦﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسانها و سنگها است نگهدارید، آتشی که فرشتگانی بر آن گمارده شده که خشن و سختگیرند، و هرگز مخالفت فرمان خدا نمی کنند و دستورات او را دقیقاً اجرا می نمایند! (٦)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قُوا»: مصون و محفوظ دارید.

«أَهْلِيكُمْ»: خانواده هایتان را، منظور از اهل، زنان و فرزندان و خانواده میباشد.

تفسیر:

مفسر خازن فرموده است: یعنی به آنها دستور خیر و نیکی بدهید و آنها را از شر بازدارید و به آنها بیاموزید و آنان را باادب بار بیاورید، تا بدین طریق آنان را از آتش دوزخ مصون بدارید. (خازن ۱۲۱/۴).

«وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» سوخت آتش دوزخ عبارت است از خلائق و سنگ.

«وَقُودٌ»: هیزم آتش انگیز. (سوره: بقره 24 و سوره آل عمران 10).

مفسران گفته اند: منظور از سنگ، سنگ گوگرد است؛ زیرا حرارتش از همه شدیدتر است و از همه چیز زودتر آتش می گیرد و مشتعل می شود، و منظور حرارت فوق العاده ای است که از احتراق مواد مذکور حاصل می شود. آتش دوزخ مانند آتش دنیا نیست که از سوختن چوب به دست می آید. (تفسیر صفوة النفاسیر محمد علی صابونی)

ابو سعود فرموده است: سوختی که در آن انداخته می شود عبارت است از انسان و گوگرد که بوی آن از بوی مردار بدتر است. (مختصر ۵۲۳/۳).

«عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاطٌ شِدَادٌ»: «غِلَاطٌ»: جمع غَلِيظ، خشن، تندخو. بر این آتش مأمورانی سختگیر قرار دارند، به احدی رحم نمی کنند، و مامور تعذیب کفارند.

«شِدَادٌ»: جمع شدید، زورمند. سخت گیر. توانا در انجام کارهای دشوار.

مفسر قرطبی فرموده است: منظور از ملائکه، «زبانیه» می باشد که دلی همچون سنگ دارند و به درخواست هیچ احدی اهمیت نمی دهند؛ زیرا ساختار خلقت آنها از کین و غضب است، و آن طور که انسان خوردن و آشامیدن را دوست دارد، آنها نیز شکنجه ای خلق را دوست دارند. (تفسیر قرطبی ۱۹۶/۱۸).

«لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ»: هرگز از فرمان خدا سرپیچی نمی کنند. «وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» و بدون مهلت و تاخیر اوامر را انجام می دهند.

خانواده، اولین اجتماع:

در فرهنگ اسلامی، خانواده کانونی مقدس بشمار می رود، و خانواده اولین اجتماعی است که انسان از همان آغاز تولد با آن مواجه است و در آنجا تحت تعلیم و تربیت قرار گرفته و توانایی های اولیه خود را جهت پیشبرد و اداره زندگی آینده به دست می آورد. به عبارتی خانواده، خشت اول در بنای زندگی هر شخص بشمار می رود.

بناءً دین مقدس اسلام توجه خاص خویش را به این اجتماع کوچک (ولی بسیار مهم) جلب نموده، و ارشادات و رهنمود های متعددی را برای رشد سالم و اسلامی در زمینه برای پیروان خویش توصیه های فرموده است.

یکی از توصیه زیبا مفید و معجزه آسا، همین حکم آیه ششم، سوره تحریم می باشد: در آیه مذکور، خداوند تبارک و تعالی انسان را دستور می دهد: «فُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا» که هم خودش را و هم اهل و عیال و زن و فرزندان خویش را از آتش جهنم حفظ کند.

همانطور که خداوند انسان را آفریده و به او قوه عقل داده و از جانب دیگر پیامبران و رسول و کتب آسمانی را جهت راهنمایی و هدایت او فرستاده، مسئولیت نگهداری خود در مقابل گناهان و تربیت و محافظت خانواده و فرزندان را نیز به عهده او قرار داده است.

در ظاهر آیه مبارکه مخاطب تنها حفظ اهل آمده است، که با صراحت باید گفت که هدف از آن مخاطب فقط یک فرد نیست بلکه هدف از آن سرپرست خانواده است. و در ضمن اهل، فقط اعضای خانواده حسبی و نسبی نیست بلکه هر شخصی که سرپرستی تربیت و تعلیم گروهی را به عهده داشته باشد، می باشد.

همچنین پیامبر صلی الله علیه و سلم می فرماید: «أَلَا كَلُّكُمْ رَاعٍ وَ كَلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ» تمام افراد شما مسلمانان به منزله حافظ و نگهبان و شبان دیگران هستید و تمام شما نسبت به تمام خودتان مسؤولید.

تعبیری از این بالاتر نمی توان کرد، یعنی ایجاد نوعی تعهد و مسؤولیت مشترك میان افراد مسلمان برای حفظ و نگهداری جامعه اسلامی بر مبنای تعلیمات اسلامی.

چنین وظیفه سنگینی اولاً آگاهی و اطلاع زیاد می خواهد، یعنی هر فرد یا اجتماع ناآگاهی نمی تواند این وظیفه را به خوبی انجام دهد، و ثانیاً قدرت و امکان می طلبد. انجام دادن چنین مسؤولیت بزرگ و چنین تکلیف بسیار بزرگی احتیاج به قدرت و نیرو دارد. یک درس بزرگ که برای ما می آموزند اینست که: اولین گام در اصلاحات، از اصلاح خود انسان آغاز و بعداً به و بستگان و سپس اصلاح جامعه میرسد. طوریکه در آیه فوقه به زیبای خاصی میفرماید: «فُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ» و در این هیچ جای شک نیست که: نفس انسان، سرکش است و نیاز به حفاظت دارد.

اولی ترین کس به حفظ انسان، خود انسان است. طوریکه میگویند: تا زنجیر از پای خود باز نکنیم، نمی توانیم دیگران را آزاد کنیم. خود سازی شرط موفقیت در ساختن خانواده و جامعه است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَدُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تَجْرُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٧﴾

ای آنانی که کافر شده اید! امروز عذرخواهی نکنید. جز این نیست که در برابر آنچه (در دنیا) می کردید، جزا داده می شوید. (٧)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ

نورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَنْتُمْ لَنَا نُورٌ نَا وَغَفِرَ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٨﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه الله توبه کنید و توبه خالصانه بکنید امید است پروردگارتان گناهانتان را محو کند و شما را به باغهایی در آورد که از زیر (درختان و قصرهای آن) نهرها روان است. روزی که الله جلّ جلاله پیامبرش و آنانی را که با او ایمان آورده‌اند خوار و رسوا نمی‌سازد. نورشان پیش روی آنان و به سمت راستشان با شتاب روان است. می‌گویند: ای پروردگار ما! نور ما را برای ما کامل گردان و ما را بیمارز چون تو بر هر کاری توانایی. (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نُصُوحاً»: از روی اخلاص. خالصانه. صیغه مبالغه است.

تفسیر:

توبه نُصُوح، باید این خصوصیات را داشته باشد، ترک گناه، پشیمان شدن از گناه، تصمیم بر برنگشتن به گناه، ردّ مظالم و باز پرداخت حق به صاحبان آن. عالم شهیر جهان اسلام عبدالعزیز بن محمد نسفی در تعریف توبه نصوح میفرماید: «توبه نصوح توبه‌ای است که پارگی های دینت را رفو و خللت را مرمت کند».

از حضرت علی کرم وجهه سؤال شد که توبه نصوح چیست؟

فرمود؛ شش چیز جامع آن است:

- 1 - پشیمانی از گناهان گذشته.
- 2 - اعاده فرایض.
- 3 - رد مظالم و حقوق.
- 4 - حلالیت خواستن از خصم‌ها.
- 5 - عزم نمودن بر عدم بازگشت به گناه در آینده.
- 6 - اینکه نفست را در طاعت خداوند متعال تمرین و پرورش دهی چنانکه آن را در معصیت وی پرورش داده ای.

از حضرت عمر رضی الله عنه راجع به توبه‌ی نصوح سؤال شد که گفت: این است که توبه کند و همانطور که شیر به پستان باز نمی‌گردد، او نیز به گناه باز نگردد. (خازن ۱۲۲/۴)

برخی از علماء بدین عقیده اند که: توبه نصوح دارای سه شرط است: اول، گناه را کاملاً ترک نماید، دوم، از گناه گذشته پشیمان شود، سوم، تصمیم قطعی بگیرد که دیگر مرتکب گناه نشود. و اگر حق انسانی ضایع شده باشد، شرط چهارم افزوده می‌شود که عبارت است از رد مظالم به صاحبان حق.

در حدیث به روایت عبدالله بن مسعود (رض) آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «پشیمانی توبه است».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «اسلام آنچه را که ما قبل آن است، محو می‌کند و توبه آنچه را که ما قبل آن است، محو می‌کند».

«چه بسا پروردگارتان گناهانتان را از شما بزداید» چنانکه در چند آیه قبل گفتیم؛ وقتی کلمه «عسی» از جانب الله تعالی به کار رود، بر حتمی بودن وقوع آن امر دلالت می‌کند پس طرح موضوع به صیغه که طمع و توقع ایجاد می‌کند نه قطعیت، اشعاری است بر اینکه زدودن

گناهان بخشایشی از سوی حق تعالی است و اینکه لازم است تا بنده همیشه در میان خوف و رجاء قرار داشته باشد و چه بسا «شما را به بوستان هایی درآورد که جویباران از فرودست آن جاری است. روزی که خداوند پیامبر و ایمان آوردگان همراه او را خوار نسازد، نورشان در پیشاپیش و سمت راستشان می شتابد».

«أَنْتُمْ لَنَا نُورًا»: درخواست تکمیل نور یا از سوی همه مؤمنان است، و این تقاضا وقتی است که نور منافقان خاموش می گردد. مؤمنان از خدای متعال می خواهند که تا رسیدن به بهشت نورشان بماند. یا این که نور برخی از مؤمنان، ضعیف بوده و در خواست می نمایند که نورشان پرتو و تابندگی بیشتری داشته باشد.

«يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ» روزی که خدا پیامبر و پیروان با ایمانش را در مقابل کفار خوار و سبک نمی‌کند، بلکه آنان را عزیز و گرامی میدارد. ابو سعود می‌گوید: تعریض است به افرادی از اهل کفر و نافرمانی که خدا آنان را خوار و رسوا می‌کند. (ابو سعود ۵/۱۷۵).

«نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ» نور آن گروه از مؤمنان بر صراط برایشان پرتوافشانی می‌کند و پیش‌رو و پشت سر و چپ و راست آنان را مانند ماه در شب تار، روشن می‌کند. (در حدیث آمده است: از پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم سؤال شد در روز قیامت امت خود را در میان ملت‌ها چگونه می‌شناسی؟ گفت: آنها با پیشانی و دست و پای سفید از آثار وضو به محشر می‌آیند؛ یعنی نور از چهره و دست هایشان می‌درخشد و پیامبر آنان را به وسیله‌ی آن می‌شناسد.)

«يَقُولُونَ رَبَّنَا أَنْتُمْ لَنَا نُورًا» از پیشگاه خدا التماس می‌کنند و می‌گویند: خدایا! این نور را برای ما کامل و مستدام فرما، و ما را رها مکن که در تاریکی دست و پا بزنیم. ابن عباس (رض) گفته است: وقتی خدا نور منافقان را خاموش کرد، (تفسیر قرطبی ۲۰۱/۱۸). مؤمنان چنین دعا کرده و التماس کنان از خدا می‌طلبند تا به بهشت نایل آیند. «وَاعْفِرْ لَنَا» و گناهان ما را ببخشای. «إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» همانا تو بر همه چیز، بخشودن و کیفر دادن و مهر و عذاب قادری.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿٩﴾

ای پیامبر! با کافران و منافقان جنگ کن و بر آنان سخت بگیر و جایگاهشان دوزخ است و بد بازگشت گاهی است. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ»: (ملاحظه شود: توبه / 73، فرقان / 52). مراد جهاد با کفار، با قوت و قدرت تمام، و با منافقان با حجت و برهان است.

تفسیر:

در آیه مبارکه گفته شده است که: ای پیامبر! با کفار با استنفاده از شمشیر و تیر جهاد کنید و با منافقان با ارائه‌ی دلیل و برهان؛ چون منافقان ایمان را ابراز می‌دارند پس به ظاهر مسلمان می‌باشند، از این‌رو به پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم دستور جنگ با آنان داده نشده است.

«وَاعْلُظْ عَلَيْهِمْ» و در صحبت کردن با آنها سخت بگیر و با نرمش و مهربانی با آنها برخورد مکن، تا بترسند و خوار شوند و صلابتشان شکسته شود. و سرسختی آنان نرم

گردد.

«وَمَا أُولَٰئِكَ بِجَنَّتُمْ» و قرارگاه آخرتشان جهنم است. «وَبِئْسَ الْمَصِيرُ» و جهنم بد قرارگاه و سرانجامی است برای تبه‌کاران!

منافق:

بدون تردید، «منافق» از زمره کافران است و بهره‌های از ایمان در قلب خود ندارد؛ ولی نقاب مسلمانی را بر چهره میکشد و خود را مسلمان معرفی مینماید.

«منافق» کسی است که کفرش را پنهان میکند و اظهار اسلام مینماید. او از روی نیرنگ، دروغ و فریب دادن مسلمانها، ادعای ایمان میکند، در حالیکه نسبت به همه یا برخی از ارکان ایمان در قلب خود کافر است. قرآن عظیم الشان در موارد متعددی به کفر منافقان تصریح کرده است. بطور مثال در سوره بقره، آنان را چنین توصیف میکند: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ» (سوره بقره: 89) (و از مردم کسی هست که می گوید به الله و به روز آخرت ایمان آورده‌ایم، و آنها در واقع هرگز مؤمن نیستند).

(بلکه به گمان خود الله و مؤمنان را فریب میدهند و در حقیقت فریب نمیدهند مگر خودشان را و (لیکن) درک نمی کنند).

راغب اصفهانی در تعریف «نفاق» مینویسد: «نفاق» وارد شدن در اسلام از یک طرف و بیرون رفتن از آن از طرف دیگر است. (راغب اصفهانی، مفردات، ماده «نفاق»)

قابل تذکر است که: منافق به معنای مذکور، اصطلاح است که در ادبیات اسلامی بکار رفته است و در ادبیات عرب دوران جاهلیت قبل از اسلام بدین معنا به کار نمیرفت.

«منافق» از ماده «نفاق» و «النَّفَق» گرفته شده که عمل شان به موش صحرایی بنام «یربوع» و یا کور موش می ماند.

میگویند یربوع یعنی موش صحرایی یا کور موش زمانی که برای خود در داخل زمین سوراخ و یا خانه چقر می کند، برای آن دو راه یا بیشتر میگذارد.

سوراخ یکی از این راهها را در سطح زمین با مقدار کمی از خاک میپوشاند و مخفی میکند و زمانی که اضطرار پیش بیاید و چیزی او را از یک طرف تعقیب کند، راه دیگر را در پیش میگیرد و با سر خود کمی به آن لایه نازک از خاک میزند، خاکها میریزد و از آنجا بیرون میآید و فرار می کند. (مراجعه شود به عبدالرحمان حسن حنکبة الميدانی، ظاهرة النفاق و خبائث المنافقين فی التاريخ، 1414، صفحه 5253).

قابل تذکر است که: منافقان از لحاظ انگیزه و اهداف خویش به چند گتگوری تقسیم می شوند:

اول: کسانی که برای رسیدن به منافع و مصالح دنیایی، به ظاهر مسلمان گردیدند. در زمانی که اسلام گسترش یافت و فتوحات زیاد شدند، اینان به خاطر آنکه از غنایم جنگی بهره ببرند، اظهار اسلام کردند.

دوم: برخی برای ترس جان، مال و دیگر منافع دنیایشان مسلمان شدند.

سوم: برخی دیگر از منافقان برای آنکه به اسلام و مسلمانان آسیب برسانند، چهره مسلمانی به خود گرفتند.

چهارم: منافقانی که انتساب به اسلام را به ارث برده اند و از زمره مسلمانان به شمار می‌آیند، ولی در حقیقت، ایمان ندارند.

مراحل نفاق :

نفاق دارای مراحل است. بالا ترین مرحله آن، که «نفاق اکبر» نامیده میشود، نفاق در اصل دین است و با کفر ماهیتی یکسان دارد. دارنده این نفاق در حقیقت کافر است؛ ولی در ظاهر، در زمره مسلمانان قرار دارد. معنای اصلی «نفاق» و «منافق» همین است و در قرآن کریم نیز به همین معنا به کار رفته است.

مرحله پایین نفاق، که میتوان آن را «نفاق اصغر» نامید، معنایی نزدیک به فسق دارد. «فاسق» به کسی اطلاق میگردد که احکام شریعت را قبول دارد و بدان اعتراف میکند، ولی در برابر آن التزام عملی ندارد و در عمل بدان پایبند نیست و برخی یا همه احکام شرعی را در رفتار خود نقض میکند. «فسق»، عامتر از «کفر» است و در خصوص ارتکاب گناه چه کم باشد یا زیاد به کار میرود؛ ولی بیشتر درباره کسی به کار میرود که گناه زیاد مرتکب میگردد.

دارنده گان نفاق اصغر کافر و خارج از اسلام نیستند. اینان کسانی هستند که فروع دین و حدود شریعت را رعایت نمیکند؛ ولی در میان مردم به صورت ریاکارانه به تقوا و عمل نیک تظاهر میکنند تا مورد اعتماد، تعظیم و تکریم دیگران قرار گیرند. عبدالرحمان حسن حنکیه، ظاهراً النفاق، صفحه 73).

موقف رسول الله صلی الله علیه وسلم با منافقان:

اگر سیرت رسول الله صلی الله علیه وسلم را مطالعه نمایم با تمام وضاحت در خواهیم یافت که موضع رسول الله صلی الله علیه وسلم در قبال پدیده نفاق، موضع طبیعی بود که محیط پرورش و رشد مکروب را از هر جهت محدود و سپس منافذ ادامه حیات آن را مسدود میکند تا میکروبها امکان هرگونه نشاط و فعالیت خود را از دست بدهند.

رسول الله صلی الله علیه وسلم با پدیده نفاق از آغاز پیدایش آن، به عنوان یک پدیده اجتماعی و روانی برخورد کردند و از برخورد سیاسی رسمی با آن پرهیز نمودند. از اینرو، برای رفع این مشکل، از ابزارها و امکانات روانی و اجتماعی بهره گرفتند. به همین دلیل، رفتار آن حضرت در برابر منافقان عمدتاً عناوینی اخلاقی به خود میگردفت، تا سیاسی. مدارا، که یک رفتار اخلاقی است، اصلی ترین نمونه رفتاری پیامبر صلی الله علیه وسلم در برابر منافقان به شمار می آید.

در ضمن، پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم در برخورد با منافقان، تدابیری می اندیشیدند و به گونهای رفتار میکردند که نتیجه آن، انزوای اجتماعی منافقان و مصونیت بخشی به جامعه اسلامی از تأثیرگذاری منفی آنان بود و گاهی نیز برای جلوگیری از فتنه انگیزی آنان، به اعمال خشونت دست میزدند. البته هیچگاه به قتل آنان اقدام نکردند.

از مجموع مباحث تحقیقاتی سیرت رسول الله صلی الله علیه وسلم این حقیقت را با تمام وضاحت یافته می توانیم که شیوه برخورد رسول الله صلی الله علیه وسلم با منافقان طوریکه در فوق هم یادآور شدیم؛ با مدارا و گذشت برخورد میکردند. این در حالی بود که پیامبر از کفر پنهان منافقان آگاه بود. آیات قرآن کریم در بسیاری از موارد، نقاب از چهره آنان برمیداشت و آنان را معرفی میکرد. خودشان نیز در شرایط گوناگون، با کار شکنی ها و خیانت هایی که انجام میدادند، هویت خویش را آشکار می نمودند. پیامبر بارها در جواب کسانی که پیشنهاد قتل منافقان را مطرح میکردند، میگفتند: کسی که به وحدانیت الله تعالی و رسالت پیامبرش اعتراف کند از کشتنش نهی شده ام، و دیگر اینکه مبدا عرب بگوید:

محمد همین که به وسیله یاران خود به پیروزی رسید، آنان را به قتل میرساند، البته عفو و مدارای پیامبر موجب بی توجهی به جامعه اسلامی نمیشد.

آن حضرت صلی الله علیه وسلم هیچگاه از این دشمنان داخلی غافل نبود و همیشه حرکتها، کار شکنی ها و شایعه های آنان را با دقت زیر نظر داشت نقشه های آنان را خنثا میکردند و در مورد شایعه سازیهای آنان، حقیقت مطلب را به آگاهی مسلمانان میرساند و گاهی نیز از خشونت بهره میگرفت؛ ولی به اندازه های که هسته نفاق آنان از هم بپاشد و نقشه هایشان عملی نگردد.

همچنین از این تحقیق، به دست می آید که مهمترین روش پیامبر برای جلوگیری از فتنه انگیزی منافقان و مصونیت بخشی به جامعه اسلامی، منزوی کردن و مطرود نمودن آنها در درون جامعه اسلامی بود. در نتیجه برخوردهای مدبرانه پیامبر و نزول آیاتی از قرآن کریم در معرفی هویت منافقان حساسیتها نسبت به منافقان برانگیخته شد و در نتیجه، موقعیت و تأثیرگذاری آنان در جامعه اسلامی به تدریج سقوط کرد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (10 الی 12) مثلهایی در مورد زنان با ایمان و زنان بی باور و نافرمان، به بیان گرفته شده است.

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ ﴿١٠﴾

خداوند درباره کافران، زن نوح و زن لوط را مثال می آورد، که (آن دو) در نکاح دو بنده از بندگان صالح ما بودند ولی به آنان خیانت کردند پس آن (دو پیامبر) نتوانستند از (عذاب) الله چیزی را از آن (دو زن) دفع کنند و گفته شد: با واردشدگان به آتش (دزوخ) در آئید. (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَحَّتْ»: این کلمه، کنایه از تحت سرپرستی و زیر نکاح است. «خَانَتَاهُمَا»: خیانت این دو همسر بدشگون، همکاری با دشمنان و گزارش اخبار و پخش اسرار خانواده و مؤمنان بود. خیانت ایشان انحراف از جاده عقّت نبود. زیرا هرگز همسر هیچ پیغمبری آلوده به بی عقّتی نشده است. (تفسیرنمونه، جلد 24، صفحه 301). «ادْخُلَا النَّارَ»: به هنگام مرگ، فرشتگان به بدان یا نیکان خبر ورود آتی ایشان به دوزخ یا به جنت را می دهند (ملاحظه شود: المصحف المیسر). «فَلَمْ يُغْنِيَا»: در آخرت همه رابطه های دنیوی جز رابطه ایدئولوژی گسیخته می گردد (ملاحظه شود: بقره / 48 و 123، لقمان / 33، ممتحنه / 3، انفطار / 19).

تفسیر:

امام قرطبی (رح) میفرماید: الله تعالی این مثل را آورده است تا نشان دهد همانطوری که نوح و لوط با این که در پیشگاه خدا مقرب و مکرم بودند، از زنان نافرمان و تبهکار خود یک ذره از عذاب را دفع نکردند، همان طور هم هیچ کس در آخرت به سبب خویشاوندی و نسب عذاب احدی را دفع نخواهد کرد (تفسیر قرطبی ۲۰۱/۱۸).

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿١١﴾

و خداوند مثلی برای مؤمنان زده، به همسر فرعون، در آن هنگام که گفت پروردگارا! خانه ای برای من نزد خودت در بهشت بساز، و مرا از فرعون و عمل او نجات ده، و مرا از قوم ظالم رهایی بخش. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« اِبْنِ »: بنا کن. بساز.

تفسیر:

ابو سعود میفرماید: یعنی حال او را مثال حال مؤمنین قرار داده است که قرابت کفر به آنها زیانی نمی رساند، همچنان که همسر فرعون در حباله‌ی سر سخت ترین دشمنان خدا یعنی فرعون بود، اما در والاترین و بالاترین مقام بهشت قرار دارد. (ابو سعود ۵/۱۷۶).

مفسران گفته‌اند: نام همسر فرعون، «آسیه، دختر مزاحم» بود، به حضرت موسی علیه السلام ایمان آورد، خبر آن به فرعون رسید و دستور قتلش را داد، اما خدا او را از شر فرعون نجات داد. قرابت او با فرعون یعنی کافرترین کافران برای او ضرری در بر نداشت، و وصلت زنان نوح و لوط، که پیامبر خدا بودند، برای آنان فایده‌ای به همراه نداشت.

آسیه زن فرعون:

قرآن عظیم الشان زنانی را به عنوان نمونه و زنانی با فضیلتی ذکر نموده، که یکی از آنان آسیه زن فرعون است: که ذکر آن در آیه فوق بعمل آمده است.

تعبیر قرآن درین آیه این نیست که: همسر فرعون نمونه‌ی زنان خوب است، بلکه می‌فرماید: زن خوب نمونه‌ی جامعه اسلامی است و جامعه باید از این زن عبرت گیرد، نه این که فقط زنان باید از او درس بگیرند.

آسیه در خانه زندگی می کرد که صاحب خانه ادعای خدای و ربوبیت مینمود، طوریکه الله متعال می فرماید: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» (نازعات، 24) (پروردگار بزرگتر شما منم.) را داشت، و شعار «ما علمت لكم من إله غيري» (قصص، 38) (برای شما خدایی غیر از خودم نمی شناسم.) در سر می پروراند و ادعای خدایی می کرد.

او نه تنها دعوای خدایی میکرد بلکه ادعای خدای بودن را هم در انحصار خود قرار داده بود، طوریکه در (آیه 1 سورة اعلی) آمده است که «سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» (تسبیح کن نام پروردگار والای خود را.) کلمه اعلی مفهومی است که حصر را همراه دارد، بنابراین، دو نفر به عنوان اعلی نمی توانند یافت شوند، فرعون نیز با گفتن این کلمه داعیه انحصار داشت و این اعلی بودن را ادعا می کرد. او همانطوری که ادعای ربوبیت را داشت، مدعی توحید ربوبی هم بود.

او می گفت: نه تنها من خدایم، بلکه من، تنها خدا هستم. به جای «لا اله الا الله» شعار «لا اله الا انا» را سر می داد و در چنین فضای زن با ایمانی و مؤمنه نشات گرفت که نمونه از دیانت برای همه عالم بشریت است.

مفسرین می نویسند زمانیکه فرعون اطلاع حاصل کرد که همسرش خدا پرست است به دستور او شکنجه اش کردند تا زیر شکنجه جان داد.

آسیه زن فرعون که لقب ملکه موجد را کمایی نموده است در زیر شکنجه این چنین دست به دعا بلند مینماید «رَبِّ اِبْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ».

زن بمثابة شمشیر دو سره: خواننده محترم!

دشمنان اسلام در هر زمان تلاش کرده اند که به هر وسیله ممکن مسلمین را با احکام دین اسلام بیگانه کنند، یکی از مهمترین وسیله‌هایی که دشمن برای بیگانه ساختن مسلمین از دین شان بکار گرفته استفاده ابزاری از زن بوده است. زیرا نیمی از جمعیت مسلمین را زنان تشکیل می‌دهند و از طرفی زنان، مادر فرزندان و مردان مسلمان هستند که آن‌ها را تربیت می‌نمایند، بنابراین اگر زن صالح و نیکو باشد جامعه درست خواهد بود و اگر زن نادرست و فاسد گردد جامعه را نیز فساد در بر خواهد گرفت در نهایت جامعه فرو خواهد پاشید اینجاست می‌بینیم که دشمنان اسلام امروز و در عصر حاضر، تمام تلاش‌های خود را بوسیله رسانه‌های جمعی به فساد گشاندن زن صرف مینمایند.

زن موجودی است که دارای استعداد خوبی است و اگر وظیفه اش را که تربیت فرزندان جامعه است به خوبی انجام دهد، این شایستگی را دارد که امتی را بسازد.

و برعکس اگر اخلاقش فاسد گردد و وظیفه‌هایی را که بر عهده دارد رها کند می‌تواند امتی را از بین ببرد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم به چه زیبایی فرموده است: «إن الدنيا حلوة خضرة، وإن الله مستخلفكم فيها، فينظر كيف تعملون، فاتقوا الدنيا واتقوا النساء فإن أول فتنة بني إسرائيل كانت في النساء» (مسلم) همانا دنیا سرسبز و شیرین است و خداوند شما را بر آن خلیفه گردانیده تا ببینید که چگونه رفتار میکنید، پس پرهیزید از دنیا و پرهیزید از زنان، زیرا اولین فتنه‌های که بنی اسرائیل بدان مبتلا شدند زنان بودند.

و نیز فرموده: «ما تركت من فتنة بعدی في الناس اضر على الرجال من النساء» (بخاری) بعد از درگذشت من خطرناک‌ترین فتنه که برای مردان از همه چیز مضرتر است زنان می‌باشند.

می‌توان گفت که زن خوب، يك امت است زیرا نیمی از نفوس مردم را زن تشکیل می‌دهد و نیمی دیگر را نیز او به دنیا می‌آورد و تربیت می‌نماید.

وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ لَهَا مِنَ الْغَائِبَاتِ (١٢)

و همچنین مریم دختر عمران مثل آورد که دامن خود را از حرام پاک نگه داشت، و ما از روح خود در او دمیدیم، او کلمات پروردگار و کتابهایش را تصدیق کرد، و از مطیعان فرمان الله بود. (١٢)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَحْصَنَتْ» از «حصن» به معنای قلعه، مصون و محفوظ داشت، در مورد زنان، رمز عفت و پاکدامنی است. (در این آیه مبارکه چهار کمال برای حضرت مریم بیان شده است: پاکدامنی، نفخه‌ی روح، تصدیق پیامبران و کتب آسمانی و اطاعت محض در برابر الله). «فَرْجٌ»: عورت. شرمگاه (ملاحظه شود سوره‌های: مؤمنون: آیه 5، نورآیات 30 و 31 و احزاب آیه: 35).

«أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا»: (سوره: انبیاء: آیه 91). «مِنْ رُوحِنَا»: از روح متعلق به خود. از روح ساخت خود (مراجعه شود: انبیاء: 91، سجه: 9، حجر: 29).

«كَلِمَاتٍ»: مراد اوامر و نواهی و وعده‌ها و وعیدهای الهی است.

«کُتِبَ»: کتاب‌های تورات موسی، و زبور داود، و صحف ابراهیم، و سایر کتاب‌های آسمانی. «الْقَانِئِينَ»: مطیعان و فرمانبرداران الهی، مواظبان طاعت و عبادت. مذكر آمدن آن، جنبه تغلیب دارد.

تفسیر:

«وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا» و مریم دختر عمران که به خاطر کمال دینداری و پاکدامنی اش دامن به گناه نیالود و پاکدامنی ورزید. «فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا» پس از روح خود در آن دمیدیم که جبرئیل علیه السلام در گریبانش دمید، و دمیدنش به وجود مریم منتهی شد و عیسی علیه السلام پیامبر بزرگوار از او متولد گردید.

مفسر این کثیر فرموده است: الله متعال جبرئیل را مأمور کرد در گریبان پیراهنش دمید و اثر به فرجش وارد شد و به عیسی باردار گردید. (مختصر ۲۵/۳).

«وَصَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ» و مریم سخنان پروردگارش و کتاب‌های او را تصدیق کرد. در این جا مریم به دانش و معرفت توصیف شده است چون تصدیق سخنان خداوند، سخنان دینی و تقدیری او را شامل می‌شود. و تصدیق کتاب‌هایش مقتضی شناخت چیزی است که به وسیله آن تصدیق تحقق می‌یابد، این کار جز با علم و عمل محقق نمی‌شود، بنابراین فرمود: «وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِئِينَ» و مریم از فرمانبرداران بود. یعنی همواره و همیشه با فروتنی و خضوع به طاعت الهی پایبند بود و این توصیف او به کمال عمل است چون او صدیقه بود و صدیقیت یعنی کمال علم و عمل.

در حدیث آمده است: «در میان مردان، افراد کامل و فراوانی بر خاسته‌اند، اما از میان زنان جز آسیه همسر فرعون و مریم دختر عمران و خدیجه دختر خویلد زن کاملی بر نخاسته است. و فضل و برتری عایشه بر دیگر زنان مانند برتری «ترید» بر سایر خوراکی‌ها می‌باشد». (اخراج از بخاری و مسلم).

مریم زن یکتا پرست:

بی بی مریم اصلاً از شهر ناصره فلسطین است، و در همان شهر چشم به جهان گشوده است، در انجیل عهد جدید و قرآن عظیم الشان مادر حضرت عیسی علیه السلام معرفی شده است. و در زمان تولد اش پدرش عمران فوت نموده بود.

به روایت اسلامی حضرت مریم دختر عمران، از نسل هارون و از طایفه لاوی بود ولی به روایت مسیحیان وی از لاوی نبود بلکه نسبش به حضرت داوود علیه السلام می‌رسید و از طایفه یهودا بود.

همچنان به روایت قرآن، همسر عمران، در هنگام حمل، آنچه در رحم داشت، برای خدمت در بیت المقدس نذر کرد. با این که فرزند عمران، دختر بود، او را در خدمت گزاری معبد آزاد گذاشتند. و او را مریم به معنی عبادت کننده نام نهاد. شوهر خاله اش زکریا توانست کاهنان را متقاعد کند تا مریم برای خدمت گزاری معبد سلیمان در اورشلیم ساکن شود.

یگانه زنی که در قرآن عظیم الشان از او نام برده شده، حضرت بی بی مریم میباشد که تقریباً سی و چهار بار زکری از آن به عمل آمده است که البته اکثراً به هنگام نام بردن حضرت عیسی علیه السلام با نام عیسی بن مریم می‌باشد.

ولی هست آیات قرآنی که به تنهایی نام مریم در آیات مبارکه آمده است که از آن جمله:

«يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ» (آل عمران 43) (ای مریم! به) شکرانه این نعمت) برای پروردگار خود، خضوع کن و سجده بجا آور! و با رکوع کنندگان

رکوع کن) و یا هم (آیه 16 سوره مریم) که میفرماید: «وَأَذْكَرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا»؛ و در این کتاب (آسمانی) مریم را یاد کن، آن هنگام که از خانواده‌اش جدا شد و در ناحیه شرقی بیت المقدس قرار گرفت.

و یا هم: «وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» و (به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته؛ و بر تمام زنان جهان برتری داده است. (سوره آل عمران، آیه 42)

و یا هم «وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ» هنگامی که فرشتگان مریم را گفتند که خدا تو را به کلمه خود بشارت می دهد که نامش مسیح (عیسی) پسر مریم است، که در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان (درگاه خدا) است. (سوره آل عمران، آیه 45)

فضایل اخلاقی حضرت مریم:

در مورد فضایل اخلاقی حضرت مریم توجه شما را به آیه 12 سوره تحریم جلب می نمایم که میفرماید: «الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا» مریم را به خاطر عفتش می ستایید، و ستایش مریم علیها السلام در قرآن عظیم الشأن مکرر آمده و شاید این به خاطر رفتار ناپسندی باشد که یهودیان نسبت به آن زن پاکیزه روا داشته و تهمتی باشد که ایشان به وی زدند، همچنین در «وَكَانَتْ مِنَ الْآقَاتِينِ» (آیه 12 سوره تحریم) یعنی مریم از زمره کسانی بود که مطیع خدا و خاضع در برابر اویند و دائما بر این حال هستند و اگر مریم علیها السلام را با این که زن بود، فردی از قانتین خواند با این که کلمه مذکور جمع مذکر است، بدین جهت بود که بیشتر قانتین مردان هستند. که منظور از قانتین عموم اهل طاعت و خضوع برای الله تعالی باشد.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین:

«رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ۝۸» [آل عمران: 8]. «می‌گویند: پروردگارا، پس از آنکه ما را هدایت کردی، دل‌هایمان را دستخوش انحراف مگردان، و از جانب خود، رحمتی بر ما ارزانی دار که تو خود بخشایشگری».

پایان جزء بیست و هشتم

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
ومن الله التوفيق

مکتبی بر بعضی از منابع و مأخذها

- 1 - **تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم:**
شیخ حسنین محمد مخلوف (751 هـ - 812 ق)، اسباب نزول، علامه جلال الدین سیوطی ترجمه: از عبد الکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)
- 2 - **تفسیر انوار القرآن:**
تألیف عبدالرؤف مخلص هروی، «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: (فتح القدر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر و هبه الزحیلی می باشد).
- 3 - **تفسیر معالم التنزیل - بغوی:**
تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی (متوفی سال 516 هجری قمری) این تفسیر اصلاً به زبان عربی نوشته شده، و از تفسیر الکشف والبیان ثعلبی بسیار متأثر می باشد.
- 4 - **تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:**
تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری/ 1116 میلادی - 12 رمضان 592 هجری) «زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر»، تفسیر متوسط ابن جوزی می باشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنی فی تفسیر القرآن می باشد.
- 5 - **البحر المحیط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:**
تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745 ق) مشهور به ابو حیان غرناطی. تفسیر «البحر المحیط» اصلاً به زبان عربی تحریر شده است.
- 6 - **تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:**
تفسیر القرآن العظیم تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774 ق) مشهور به ابن کثیر. (جلال الدین سیوطی، مفسر و قرآن شناس بزرگ اسلامی میفرماید: ابن کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است).
- 7 - **تفسیر بیضاوی:**
یا «أنوار التنزیل و أسرار التأویل»، مشهور به «تفسیر بیضاوی» در قرن هفتم هجری به زبان عربی نوشته شده. تألیف ناصرالدین عبد الله بن عمر بیضاوی (متوفی سال 791 هـ)
- 8 - **تفسیر الجلالین « التفسیر الجلالین »:**
جلال الدین محلی و شاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی سال 864 و وفات جلال الدین سیوطی سال 911 هـ) (سال نشر: 1416 ق یا 1996 م. این تفسیر در قرن دهم هجری بزبان عربی و از معدود تفاسیری است که توسط چند عالم به رشته تحریر آمده است).
- 9 - **تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:**
محمد بن جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری) در بغداد ویا (839 - 923 میلادی) (قرن 4 قمری) شیخ طبری یکی از محدثین، مفسر، فقهی و مؤرخ مشهور سده سوم قمری است.
- 10 - **تفسیر ابن جزی التسهیل لعلوم التنزیل:**

تأليف محمد بن احمد بن جزى غرناطى الكلبى مشهور به جُزىّ (متوفى 741ق) اين تفسير يکى از موجزترين و درعين حال مفيدترين و فراگيرترين تفاسير مغرب اسلامى است.

11 - تفسير صفوة التفاسير:

تأليف محمد على صابونى (مولود 1930 م) اين تفسير در سال 1399 ق نوشته شده است. نويسنده در تدوين اين تفسير از مهم ترين و معتبرترين کتب تفسير از جمله: تفسير طبرى، کشاف، قرطبي، آلوسى، ابن كثير، البحر المحيط و... استفاده بعمل آورده است.

12 - تفسير ابو السعود:

«تفسير إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» تأليف: مفسر شيخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفى عمادى (متوفى 982) از جمله علمای ترک نژاد مى باشد.

13 - تفسير فى ظلال القرآن:

تأليف: سيد بن قطب بن ابراهيم شاذلى (متوفى سال 1387 هـ).

14 - تفسير الجامع لاحكام القرآن - تفسير القرطبي:

نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمد الانصارى القرطبي (متوفى سال 671 هجرى)

15 - تفسير نور دكتور مصطفى خرم دل:

نام کامل تفسير نور: «ترجمة معانى قرآن» تأليف: دكتور مصطفى خرم دل از کردستان: (متولد سال 1315 هجرى، وفات 1399 هجرى).

16 - تفسير الميسر:

تأليف: دكتور عايض بن عبدالله القرني (اول جنورى 1959 م مطابق 1379 هجرى)

17 - تفسير معارف القرآن:

مؤلف: حضرت علامه مفتى محمد شفيح عثمانى ديوبندى مترجم مولانا شيخ الحديث حضرت مولانا محمد يوسف حسين پور.

18 - تفسير خازان:

نام تفسير: «لباب التأويل فى معانى التنزيل (تفسير الخازان» تأليف: علاء الدين على بن محمد بغدادى مشهور به الخازان (متولد 678 و متوفى 741 هجرى ميباشد).

19 - روح المعانى (آلوسى):

تفسير «روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم» اثر محمود أفندى آلوسى است. (1217 - 1270ق)

20 - جلال الدين سيوطى:

«الاتقان فى علوم القرآن» تفسير الدار المنثور فى التفسير با لمأثور» مؤلف آن : حافظ جلال الدين عبدالرحمن بن ابى بكر سيوطى شافعى. (1445 - 1505م)

21 - زجاج: «تفسير معانى القرآن فى التفسير»:

مؤلف: الزَّجَّاجُ أو أبو إسحاق الزَّجَّاجُ أو أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن السرى بن سهل الزجاج البغدادي است. (241 هجرى - 311 هجرى 855 - 923 ميلادى)

22 - تفسير ابن عطية:

نام کامل تفسیر: «المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز ابن عطیة» بوده، مؤلف آن: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطیة الأندلسی المحاربی (المتوفی: 542 هـ)

23 - تفسیر قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسي بصري (٦١ هـ - ١١٨ هـ، ٦٨٠ - ٧٣٦ م) شیخ قتادة از جمله تابعین بوده، که در علوم لغت، تاریخ عرب، نسب شناسی، حدیث، شعر عرب، تفسیر، دسترسی داشت. و در ضمن حافظ بود، در بصره عراق زندگی بسر برده ولی نابینا بود. امام احمد حنبل در باره او می‌گوید: «او با حافظه‌ترین اهل بصره بود و چیزی نمی‌شنید مگر اینکه آن را حفظ می‌کرد، من یک بار صحیفه جابر را برای او خواندم و او حفظ شد.» حافظه او در طول تاریخ ضرب‌المثل بود. او در عراق به مرض طاعون در گذشت.

24 - تفسیر بیضاوی:

تفسیر الیضاوی (انوار التنزیل و اسرار التأویل) مؤلف: مفسر کبیر جهان اسلام شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی.

25 - تفسیر کشاف مشهور به تفسیر زمخشری:

«تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشاف. مؤلف: جارالله زمخشری (27 رجب 467 - 9 ذیحجه 538 هـ) این تفسیر برای بار اول در سال: ١٨٥٦ میلادی در دو جلد در کلکته به چاپ رسید، سپس در سال ١٢٩١ در بولاق مصر، و در سال های ١٣٠٧، ١٣٠٨، و ١٣١٨ در قاهره هم به چاپ رسیده است.

26 - تفسیر مختصر:

تفسیر ابن کثیر: مؤلف: ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور به جریر طبری متولد 224 وفات 310 هجری قمری در بغداد (218 - 301 هجری شمسی. تاریخ طبری مشهور به پدر علم و تاریخ و تفسیر است.

27 - مفسر صاوی المالکی:

«حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است.

28 - فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع: 26 Jan 2016

29 - صحیح مسلم - و صحیح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود. وگرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

30 - سعید حوی:

حَوّی، سعید، حَوّی، سعید، مفسر «الاساس فی التفسیر (یازده جلد؛ قاهره ١٤٠٥)، که از مهم ترین و اثر گذار ترین آثار حوی به شمار می‌آید.

31 - مفردات الفاظ القرآن:

از راغب اصفهانی. (خیر الدین زرکلی در کتاب «الأعلام» گفته: او اهل اصفهان بود اما در بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و در سال 502 هجری قمری وفات کرد». امام فخرالدین رازی در کتاب «تأسیس التقدیس» در علم اصول ذکر کرده که راغب از ائمه اهل سنت است و مقارن با غزالی بود. (بغیة الوعاة 2 / 297، وأساس التقدیس صفحه 7).

ترجمه و تفسیر جزء

بیست و هفتم (27) و بیست و هشتم (28)

تتبع و نگارش:

امین الدین « سعیدی - سعید افغانی »
مدیر مرکز مطالعات ستراتیژیکی افغان
و مسؤل مرکز فرهنگی د حق لاره - جرمنی
درس: saidafghani@hotmail.com

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**